[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بی حد ... کلام [illegible] و ... نهار ... سطر ... [illegible]

... [illegible] ... لا احصی ثناء علیک ... کما اثنیت علی نفسک

... [illegible] ... کمال ... [illegible]

... [illegible] ... ریاستان کمال ... [illegible]

... [illegible] ... از محض فضل ... و عنایت ... [illegible]

... وجود ... ظهور رسانید ... نوع انسان ... [illegible]

و علم الانسان ما لم یعلم ... [illegible] ... که ... [illegible]

... زبان ... و قصور ... سبحانک ما عرفناک حق معرفتک

... جبروت ... سبحانک ما عبدناک [illegible]

... حیرت زدگان وادی تکلیف ... عبادی انی انا ...

... ان عذابی هو العذاب الالیم ... [illegible]

... [illegible] ... حیرت ... شهباز ... توصیف ... [illegible]

... [illegible] ... مقربان ... [illegible]

... [illegible] ... غافلان ... [illegible]

... [illegible] ... شهباز ... آدمی ... [illegible]

الی عبده ما اوحی ... و لسوف یعطیک ربک فترضی سلطان

... [illegible] ... علوم ازل و ابد ... [illegible]

... سلطانی ... ذی الجلال ... بتوقیع ... طغرای و ما ارسلناک

... سبع طباق در ربقه ... و اطاعت ... ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین ...

... العالمین ... [illegible] ... رسول الله و خاتم النبیین ...

... بشارت معراج ... [illegible] ... و اکرمنی ...

... [illegible] ... معراج قدر

... [illegible] ... [illegible] ... رسا

... [illegible] ... ای ... [illegible] ... لباس تقی

... صلوات ... [illegible] ... و صلوات نامیات

... [illegible] ... سوره ... هل اتی ... [illegible]

... [illegible] ... علوم ربانی ... [illegible]

... [illegible] ... مقربان بارگاه ... [illegible]

... [illegible] ... سعادت

... [illegible] ... سلطان ممالک وجود باعث ایجاد هر موجود

... [illegible] ... علی مولاه ... مظهر قدرت ربانی ... [illegible]

... [illegible] ... الموحدین ... [illegible] ... اسد الله الغالب و سیف الله

... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و علیهم ما دامت ...

... [illegible] ... عن الائمة الاطهار ... [illegible]

... [illegible] ... سالکان ... نجات ... [illegible]

... [illegible] ... امامت و ولایت ... [illegible]

... [illegible] ... امام ... جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه ما دامت ...

... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطانه ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... مالک الملک ... [illegible]

... [illegible] ... عدالت ... [illegible]

... [illegible] ... مصالح دولت ... [illegible]

وخوانین عدالت آثار سپارد مصداق این مقال مصدق این حال نوال خیرمآل ملکان ایران [illegible]

که کافهٔ اهل این دیار در ظل ظلیل رافت و عدالت و حصن حصین شوکت و ابهت شهریار عادل کامل [illegible]

بارگاه ملائک سپاه جمشید حشمت فریدون سیرت سکندر شأن دارا دربان گلدستهٔ گلستان معدلت

بوستان طاهر نضوی شجرهٔ نبوت و رسالت غصن دوحهٔ امامت و ولایت ابر فیاض سحاب بحر مواج [illegible]

گیتی ستانی مرکز دایرهٔ جهانبانی رافع لوای دین و دولت مؤسس اساس ملک و ملت قطب المدار

عدالت و وقار محیی مراسم دین و ملت مروج مذهب ائمة الطاهرین در اطاعت شریعت غرای

از عالمیان ممتاز و بسعادت برافراشتن لوای والای طریقت مصطفوی سرافراز صفای جبینش از جبههٔ

باج خواه و نور ضمیر انورش تلألؤ افزای شعاع خورشید و ماه و سر رعایتش سنگ منازل قمر دعای دولت

دوستان و دشمنان از کردگار تیغ تیز آبدار دیده خورشید برکت خدمت راهی [illegible] صبح سفید صبح عدالت

اطراف جهان در حراست مظلومان و مرهم قهرش [illegible] ستم پیشگان [illegible] زوران از شمیم گلشن [illegible]

خاطر ارباب حاجت گلشن و از شمیم بوستان عطایش جیب آرزو لبالب از ریحان [illegible]

با شجاعت حیدر کرار است در سر کرده تیغ آتشبارش باد ذوالفقار از رگ جویبار [illegible] برق

خنجر آتشش خرمن حیات اعدای دین مبین [illegible] لوای خبایای [illegible] رسلین جوی [illegible]

ناخنش صعوهٔ [illegible] کرا از صندل جبانی [illegible] رباش با سیاستش خار زند از زبادهٔ سرکار

جوهر پیشانی آستان جلالش سجدگاه خسروان باتخت و دیهیم ساحت عظمت و اقبالش پناه سروران

هفت اقلیم حریم سرادق حشمتش جلوه گاه طاوس خوش خرام دلال سلطنت و شهریاری در و بام [illegible]

غرفش معتکش همای ابهت و کامگاری که خاک نقطه از دیوان علم دو قارش دو فلک اثیرش

از سطوت اقتدارش عالی نسبی که چون خود را برخیابان نسب عالی قدرش کم از قطره گزارت شمرد

انبیای جلالت شعار و اقرار اوصیای عالیمقدار و نجوم سلاطین فلک قدر اکلیل حیرت در نظر

رای بارش [illegible] دست بر دیده نهد و برای تعظیم جبین بر زمین ساید و زبان بتلاوت آیهٔ نور کشد

از علوک گذشته تا آدم [illegible] که دارد یاد خورشید در هنگام طلوع زرد جبین انوار رشتهٔ نجم

شعاع پست دست تسلیم بر زمین سپارد و وقت غروب با کمر زرد و آهن صبح را دست [illegible]

بر دیده ممکن دارد و جرم قمرش اگر بر زمین وزد بر چهرهٔ محیط حبابی کرده و اگر بر محیط وزد بر دامن کرده [illegible]

برای نابود است هوای بوستان عدالتش نحوی ضعیف نواز نگر دیده اکثر با عقاب تیز و ملک [illegible]

در نیاورد پنجهٔ شیر رنجه زور بازوی مور است و قصهٔ مغلوبت بل از تخت از ارباب خاطبان مشهور

[illegible]

با شعاع خورشید ضمیر انورش آفتاب جهانتاب از شرم اظهار نور در نقاب تار مستور گردیده رخ نمی‌نماید

و ماه جهاره شبه روشنی خویش را تکلف دانسته بر ده گمشده کلف از چهره می‌گشاید صبت قهر شیح

زمان بر چهرهٔ اعدای دولت قاهره رنگین گوهری بسوی قابض ارواح فرستاده مضمون اگر مرغ

روح مستقر فرمان الهی ای گوشه ابروی تیغش ایستاده و مرغ فطنتش چه انه جواز مزارع قدس چیده و شهباز

فطرتش جز در فضای الهام شکار نه پسندیده ز بانها را با ثنا گفتن خطبه که مو در میان نگنجد

و دیده‌ها را با غبار بادپیمایش الفت که ترازوی اندیشه نجد خلوت نشینان صوامع ریاضت

دعایش مفتاح خزاین فیض یافته اند و معتکفان مساجد عبادت بجز استدعای دوام ابد

قرین حرزی و رد زبان نساخته با رافعان محلس انس شان مسند نشینان محافل قدس مرآت

ضمیر خویش بصیقل مهر ظل اللهی از زنگ حسد و کین پرداخته و مصداق کرم غنا فانی صدور هدرمن

غل احوال ما علی سریر منقاد للیس برکت برتر نوای ساخته حسد را چه یارا که هنگامه شوری سازد و کین را

چه قدرت که طرح فتنه اندازد در شرع حلمش خزانهای جانب اشاره چین جبین روا نیست و تیغ انتقام

و کین کشیدن جز برای دفع اعدای دین و ملت بجانه در گلشن سامعه اش هوس نیاز ضعیفان بر نغمه

عندلیبان خوشنوایان مقدم نشین و در نظر قدسی منظر رضای خاطر حق شناسان بصدر لبای دلبران

چون دلهای روشن ضمیران قندیل اسرار ولایش و سینهای پاک طینتان مشکات انوار دعایش از

حلاوت گفتارش از روشیرینی و از انفعال کف گهر بارش سحاب عرق بر جبین در زمان مدحش

زبان تسان نجر وادی ایمن شعلهٔ نور و سینهٔ طور تجلیات [illegible] بی در بی مونه جبل طور ساخته

منبر شرق انوار تجلیات ربانی و بوحه خاطرش قدسی مناظرش محیط دوایر دانش کافی

یعنی السلطان الاعظم والخاقان الافخم مالک رقاب العرب والعجم حتی حدید والامیر الاعدل الاکرم

مجوز ممالک الدنیا مظهر کلمات الله العلیا باسط بساط الامن والامان رافع رایات العدل

والاحسان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر

ابوالمکارم والمفاخر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی الصاحب قران بهادر خان

شاه خورشید منزلت عباس پاسبان جهان و مرشد ناس آسمان سبز کرده جابش از دو دست درد

حرکاتش مذهبش هوای مذهبها منزل شاه منزلها خیر و بصفت کرم کاوش شیر حق یار و حق

نگهدارش سبق طرز او بجاه منزل ارسطو کوف و اسکندر زلال ازل آبات دولتش موضعه منصوره

و آیات مدحه مذکوره مشهوره بفراغ بال و رفاه حال در مهد سلامت و فرش استراحت خیده

۱

علی الخصوص طبقه علیه علماء دین مبین که بیامن توجهات شاهنشاهی وعنایات ظل الهی در ترویج شریعت
غرّا ید بیضا نموده پیوسته در عرق سعی غوطه خورده واز بحر اندیشه جواهر حقایق ولالی دقایق برآورده اند
وانچه از انجمله بهره این بی بضاعت گردیده آنست که چون علم اخبار اهل بیت رسالت که مشکات انوار
علوم ربانی ومخزن حکم واسرار فرقانی اند اشرف علوم حقیقیه وارفع سعادات ابدیه است وبسبب
استیلای سلاطین جور وائمه ضلال این علم شریف متروک ومنسوخ گردیده بود وسلف صالحین رضوان
الله علیهم ازین جهت متوجه حل مشکلات وتبیین معضلات کماهی کمتر گردیده بودند واین فقیر برهنمونی
هدایت بیغایت یهدی الله لنوره من یشاء بذل جهد خویش در احیای مراسم وتبیین معالم
آن نموده تا آنکه اکنون بحمد الله ناسخ جمیع علوم گردیده واکثر علماء زمان در ترویج وتحصیلش گردیده اند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وبسیاری از
اخبار بود که هیچ از علماء الی یومنا هذا پیرامون حلش نگردیده وپرده خفا از رخش نکشیده بودند
وحل اشکال وتفصیل اجمالش از خزانه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نامزد این کمنام گردیده بود
وچون بعد حین الحیوان زندگانی باوایل جیابان عمر منغمر رسیده ضعف وناتوانی بر اکثر قوای بدنیه مستولی
گردیده بود بر اندیشیدم که مبادا العیاذ بالله انقضای حیات مستعار خورشید این علم حقایق انوار در سحاب
جهل مستور وبر منوال سابق متروک ومهجور گردد بنا برین متوجه شرح اخبار وکشف اسرار از وجوه
آثار آل اطهار سلام الله علیهم گردیده کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه را که از سواد لیالی
متنش صبح صادق حقایق لامع است واز بیاض صبح حاشیه اش خورشید معارف لامع و
از میان کتب باجتماع کثرت فواید وحسن اختصار ممتاز است عنوان ساختم واکثر اخبار
مشکل کتب دیگر را بتقریبات مذکور ساخته در غایت وضوح مشروح گردانیدم وبحمد الله
بمساعدت توفیقات یزدانی واقبال حضرت صاحبقرانی بر وجه کمال باتمام رسید ومقبول طبایع
خاص وعام گردید وچون امریست مقرر که نهال هر چند برومند باشد بی آفتاب تکرمت بهره
اقتداری وبی سحاب مرحمت شهریار کامکاری سر باوج رفعت نمی ساید وشهرت تمام وقبول کافه
انام را نمی شاید وشهرتش موجب ازدیاد دعاگوی دوام دولت قاهره والتزام سلطنت باهره
میگردید که هدیه تحفه مجلس شاهی وهدیه خزانه عامره ظل اللهی گردانید وبحمد الله نظیر قصه سلیمان
ومور وخلیفه وآب شور بظهور آمده مقبول طبع اشرف علاء زمان آستان کیوان پاسبان
گردید ما الله تعالی زده باد وسایر اهل الفضل ظلال جلاله بحق محمد وآله وچون پیوسته بسجیه پادشاهان

دنیا ودین که سایه مرحمت جهان آفرینند آنست که جمیع رعایا وعموم رعایا را گنجایش واحد الله
نمود وصلاح حال هر یک را حسب المقدور منظور نظر اشرف داشته در خور قابلیتش بهره وافی ونصیب
کافی برسانند واکثر سکان این دیار را تکلم بلغت فارسی واقع میشود وهر یک از ارباب زبان عرب و
تعلم لغت عربی ممکن نیست وسبب این بسیاری از ایشان کرده از مطالعه کتب حدیث وشرح مذکور بی
بهره بودند بنا برین خورشید فرمان قضا جریان حکم نافذ واجب الاذعان از افق شهریاری
وجهانداری ساطع ولامع گردید که این فقیر کتاب مسطور را بفارسی ترجمه نمایم ودر ترجمه آن
این طریق مسلوک بوده باشد که اولا تحت اللفظ عبارت حدیث نموده بعد از حل آن اختلافی
که علماء سلف را در این باب شده مشروحا بنویسم وبعد از آن آنچه فقیر را در آن مسئله بخاطر
فاتر رسیده در سلک بیان منسلک سازم وچون غرض کلی انتفاع عموم خلایق فارسی زبانرا
قریب بفهم ایراد نموده متوجه عبارات منغلق واستعارات مشکل نگردم از ورود فرمان
واجب الاذعان مضمون انی القی الی کتاب کریم از زبان جان شنیدم وحسب الامر
الاعلی متوجه انقیاد فرمان والا شان گردیدم وچون از برکات توجهات سلطانی وعنایات
عالی حضرت خاقانی این شغل که اسکه موروث از دیار دعاگوی وثناخوانی نواب اشرف اعلی
سرافراز گردیدم از آثار لوامع صاحبقرانی امیدوارم امید که این کتاب تا الی یوم القیام با دولت ابد
قرین مقرون بوده باشد بمحمد وآله الطاهرین از فضل واهب متعال وکریم لایزال رجا واثق
واهل صادقست که این شرح نیز باتمام رسیده مقبول طبع اشرف گرداند علی کل شیء قدیر
وبالاجابة جدیر وچون ذکر بعضی از امور قبل از شروع در مقصود ضرور بود مصدر بمقدمه گردید ومقدمه را
مشتمل بر دوازده فایده گردانیدم فایده اول در فضیلت علم وعلما است وآن زیاده از آنست که در
محصورات گنجد ولیکن اشاره بجملی از آن میشود خداوند عالمیان میفرماید که یرفع الله الذین
آمنوا والذین اوتوا العلم درجات یعنی الله تعالی بلند میفرماید درجات ومراتب جماعتی
را که ایمان آورده اند وجماعتی را که ایشانرا بتفضل خود علم کرامت نموده است ودرین آیه
اشعاریست که ایمان بخدا ورسول وائمه هدی کار بنده است اما اعطای علوم از تفضل الهی است
تا کرا کرامت فرماید ودیگر فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون انما یتذکر اولو
الالباب یعنی آیا مساوی اند دانایان ونادانان واین معنی را نمی یابند مگر عقلا پس که غافل
است میداند که علم بهتر است از جهل وغیر اینها از آیات کثیره ودر روایات صحیحه وارده شده

از حضرت سید الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه وآله که فرمودند که زیادتی عالمان بر عابدان مثل زیادتی
ماه شب چهارده است بر باقی ستارگان و در روایتی صحیح وارد شده است از آنحضرت صلی الله علیه
وآله که فرمودند که افضلیت علما بر عباد چون افضلیت ماهست بر سایر ستارگان و در حدیث
وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه که فرمودند که عالمی که مردم
از علم او منتفع شوند بهتر است نزد حق سبحانه وتعالی از هفتاد هزار عابد و در خبر صحیح وارد شده
که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند که هرگاه دو کس باشند که یکی
فقیه باشد و راوی احادیث و دیگری بعبادت الهی مشغول باشد و راوی حدیث نباشد کدام
یک از ایشان بهترند حضرت فرمودند که شخصی که روایت حدیث بسیار کرده باشد بهتر است
از هزار عابدی که فقه و روایت نداشته باشد و جمع میانه این دو حدیث آنست که مراد از اول
عالمی است که مردمان از علم او منتفع شوند و از دوم جمعی که از علوم ایشان کسی منتفع نشود چنانکه
منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که یک عالم بهتر از هزار عابد
و هزار زاهد است و عالمی که از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و انتفاع بر دو
قسمست اول بدرس گفتن طلبه و موعظه عوام و نوشتن تصانیف و امثال اینها است و دوم آن
است که بعلم خود عمل نماید که در این صورت دیدن او سبب زیادتی علم و صلاح و تقوی می شود بلکه شنیدن
کمالات او سبب زیادتی رابطه بندگان می شود بجناب اقدس الهی بلکه وجود ایشان سبب بقای
عالم است مثل اولیاء الله که علماء ربانی اند و عالم بوجود ایشان قایم است چنانکه در فایده
ششم باین اشاره خواهد شد و دیگر روایت است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
که فرمودند که خداوندا رحم کن خلیفهای مرا خداوندا بخشای خلیفهای مرا خداوندا بخشا تا بیان
مرا اصحاب گفتند که یا رسول الله خلفای تو کیستند حضرت فرمودند که مراد من از خلفا جمعی اند که احادیث
مرا و اخلاق مرا برسانند و سنت و طریقه مرا آشکارا میکنند و بامت من تعلیم میکنند و دیگر منقولست
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرمودند که چون فردای قیامت همه خلایق
را در یک صحرا جمع نمایند و اعمال خلایق را بمیزان در آورند بسنجند خونهای شهدا را با مرکبهای علما
بسنجد کی کند مرکب علما بر خون شهدا جمعی ذکر کرده اند که چون شهدا در طلب اعلای دین جانهای خود
فدا کردند بمرتبه شهادت فایز شدند همچنین علما در دین جانهای خود را فدا کردند در ترویج
و مجاهدان سعی نمودند در اظهار اسلام بتیغ و سنان و علما مجاهده نمودند در تحقیق ایمان بدلیل و برهان

واز ذکر قرآنست و اهل بیت سید الانبیاء مراد اند چنانکه خواهد آمد و علی ای حال ظاهر شد که جاهلان مامورند بطلب علوم
قال الله تبارک و تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون ترجمه اش اینست که چرا از میان هر جمعی کثیر طایفه قلیل
ایشان بیرون نمی روند تا تعلم نمایند و بدانند علوم دینی را و چون برگردند بقوم خود ایشان را از عذاب
الهی بترسانند شاید که بسبب این تحذیر قوم ایشان حذر کنند از عذاب الهی یا که عمل کنند باوامر الهی و اجتناب نمایند از
نواهی الهی و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده که آنحضرت فرمود که تفقه و تعلیم
علوم دینیه را زیرا که اگر شما شیعیان تفقه نکنید و علوم دینیه را یاد نگیرید مانند اعرابیان بادیه نشین
خواهید بود چه فایده توطن در شهرها تعلم علوم دینیه است با آنکه حق سبحانه وتعالی بادیه نشینان را فرموده است
ایشان کافرتر و منافق تر از دیگر کفارند باعتبار ترک هجرت و سزاوار ترند بجهل باحکام الهی و فی الحقیقة
حال ایشان بواسطه جهل بسیار که اهل شهر ترک تعلم نمایند بمنزله ایشان خواهند بود بلکه بدتر چون
ایشان انسان تر است و بر هواب مشکل تر بعد از آن حضرت استشهاد فرمودند بقول باری تعالی
فلولا نفر تا آخر ترجمه آنکه گذشت و احادیث متکثره از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه وآله منقولست که
آنحضرت فرمودند که طلب علم واجبست بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمه بدرستیکه حق سبحانه و تعالی دوست
میدارد طلبکاران علم را و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که طلب
علم فریضه بزرگی است از فرایض الهی و در حدیث صحیح از آنحضرت وارد شده است که فرمودند که من
دوست میدارم که جمعی موکل باشند بر اصحاب من و تازیانه بر سر ایشان زنند و ایشان را بجبر
تازیانه بدارند بر تعلم علوم دینیه تا همگی تعلم نموده عالم شوند و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المومنین
صلوات الله وسلامه علیه که آنحضرت فرمودند که ای گروه مردمان بدانید که تمامی دین شما در طلب علم
است و در عمل بعلم بدرستیکه طلب علم بر شما واجب تر است از طلب مال زیرا که مال را قسمت
کرده اند از برای شما ضامن شده اند که بشما برسانند و قسمت را خداوند عادل فرموده و استاد
ضامن شده است البته بشما خود وفا میکند بلکه محالست که وفا نکند و علم را نزد جمعی سپرده اند و
شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس شما البته طلب کنید علم را از اهل آن و ایشان ائمه معصومین اند
در زمان حضور و در زمان غیبت ایشان احادیث و اخبار ایشان منبع است و متابعت آنها
متابعت ایشانست چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و منقولست از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که فرمودند که تعلم کنید و تفقه کنید در علوم دینیه و نباشید اعرابی بادیه نشین

باشید بدرستی که هرکس از شما که تعلم و تفقه می‌کند در علوم دینیه حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر
شفقت و مرحمت بسوی او میکند و هیچ عملی از اعمال او را قبول نمی‌فرماید و بخوبی او را در آن روز یاد میکند
و روایتست که شخصی بخدمت آن حضرت عرض نمود که فدای تو گردم مردی هست که شیعه است ولیکن
در خانه خود نشسته مشغول عبادتست و با کسی آشنایی نمیکند حضرت فرمودند که این شخص چگونه علوم
دینی را یاد میگیرد و حال آنکه واجبست تعلم آن و آیات و اخبار درین باب نیز بسیار است و باینجا
اختصار شد **فایده دوم** در علومی است که تعلم آن لازم است باستحسن قال الله تبارک و تعالی
فاعلم انه لا اله الا الله یعنی پس بدانکه نیست خداوندی بجز از الله تعالی و علما درین آیه استدلال
نموده اند بر وجوب معرفت الله و معرفت وحدانیت الهی و چون امر از برای وجوبست او امر قرآن
درین امر که بحسب ظاهر کسی خلاف نکرده است درین وجوب ظاهرا اگرچه خطاب بحضرت سید المرسلین است
صلی الله علیه و آله ولیکن امت باجماع مامورند درین امر بمتابعت آنحضرت محتمل است که خطاب عام بوده
باشد نسبت بهر کس که صلاحیت خطاب داشته باشند از مسلمان و کافر و مرد و زن غیر از صبی و مجنون که
ایشان اهل خطاب نیستند و محتمل است که امر باشد بدانستن وحدت الهی از قول حق سبحانه و تعالی
چون آیات و دلایل وجود الله تعالی اظهر من الشمس است و حق سبحانه و تعالی آنرا ظاهر ساخته است
در آیات بسیار پس هرگاه انبیا و اوصیا بمعجزات بسیار خبر دهند از جناب اقدس او تعالی بوحدت
او با آنکه نزد همه عقلا ظاهر است قبح کذب و استحالت آن بر جناب اقدس الهی کافیست از جهت علم
بوحدانیت او و احتیاج بدلیلی دیگر نیست اگرچه دلایل بران بسیار است ولیکن سیاق آیه برین
معنی دلالت میکند مثل بسیاری از آیات که دلالت میکند بر معرفت الله و معرفت النبی و
الائمه صلوات الله علیهم و مخفی نیست که بهترین علوم این علم است و دلایل این معارف همگی در
قرآن و اخبار از ائمه اطهار سلام الله علیهم فوق حد و حصر است و این علم مسمی است بعلم کلام و ظاهرا
احتیاج بکتب متکلمین نیست بلکه آیات و اخبار کافی است دیگر علم تفسیر قرآن مجید است و مبتدی را
ناچار است از علم لغت عرب و علم نحو و صرف از جهت معرفت آیات ظاهر الدلالات آن و آنچه مشکلات
قرآنست که محتاج بتفسیر است دانستن آن منحصر است در علم حدیث دیگر علم فقه است و آن متعلق است
بافعال مکلفین از واجبات و مندوبات و محرمات و مکروهات و مباحات و احکام و مستند
آن نزد این فقیر منحصر است در قرآن و حدیث و ظاهر شد که معرفت قرآن نیز بحدیث حاصل میشود
پس بالیقین علم منحصر است در علم باحادیث منقوله از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات

الله علیهم اجمعین و روایت کرده اند خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه
و آله که روزی آنحضرت داخل مسجد شدند دیدند که جمعی بر دور شخصی برآمده اند حضرت فرمودند
که چه خبر است گفتند علامه ایست حضرت فرمود که چه علم را خوب میداند و از جهت چه او را علامه
میگویند اصحاب گفتند که این مرد اعلم است از همه مردمان بنسبهای عرب و وقایعی که در میان
عرب بوده است و احوال روزهایی که در زمان جاهلیت حوادث در آن واقع شده است و اشعار
عرب را میداند و علم عربیت را نیز میداند پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که
اینها علمی است که اگر کسی نداند باو ضرری نمیرسد از ندانستن آن و اگر کسی بداند نفعی باو عاید
نمیشود از دانستن آن پس حضرت فرمودند که علمی که بکار می‌آید سه علم است اول آیتی
است محکمه که ظاهر الدلاله باشد یا معلوم الدلاله علی الخلاف که خواهد آمد یا فریضه ایست
عادله حکم آن منسوخ نشده باشد و باقی باشد یا سنتی است قائمه که حکمش باقی باشد از
جهت امت و غیر این علوم هرچه هست فضل است یعنی زیادتی است که بکار نمی‌آید و جمعی
گفته اند که مراد حضرت از فریضه عادله اصول دینست که حکم او در هیچ ملتی منسوخ نشده است
و نخواهد شد و مراد از سنت قائمه فروع دینست که از قول رسول خدا و ائمه هدی ظاهر
شده است و مراد از فضل فضیلتست یعنی سبب کمالست اگرچه واجب و سنت نیست ولیکن
اظهر بحسب الفاظ این سخن معنی اولست و دیگر روایتست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که علومیکه مردمان را درکار است چهار علم است اول آنکه خداوند خود را بشناسی
و داخل است در آن معرفت صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت که رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم مبرهن ساخته اند و علم دوم آنکه بدانی نعمتهای الهی را از
ایجاد و تربیت و ارزاق و اولاد و ازواج و سایر نعم ظاهره و ارسال رسل و انزال
کتب و هدایات و توفیقات و غیر اینها از نعمتهای باطنی تا در مقام شکر آنها در آیی
علم سیم آنکه بدانی چه خواسته اند از تو از فعل واجبات و مندوبات و ترک مکروهات
و محرمات علم چهارم آنکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیرون می‌برد و آن انواع زندقه است
و الحاد و غلفه مثل انکار حق سبحانه و تعالی یا شک در وجود او یا در علم او و قدرت او و سایر
صفات کمالیه او و یا باثبات صفات نقص و یا بانکار نبی یا از ائمه اثنی عشر یا شک در
امامت ایشان یا عصمت ایشان و یا بانکار یکی از ضروریات دین مثل صلوة و زکوة

وصوم و حج با علام الشین شراب خمار و امثال اینها یا انکار حدوث عالم و معاد جسمانی از حشر و نشر
و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امثال اینها و محتمل است که سایر کبایر نیز بوده باشد چنانکه بعضی از
اخبار دلالت میکند و متکفل این علوم قرآن و حدیث است و خداوند عالمیان فرموده که وَ
لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست
و آن قرآنست چنانچه اخبار بسیار و دیگر فرموده است که لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ و تا تو بیان
کنی از جهت خلایق آنچه نازل شده است در قرآن بر ایشان پس ظاهر شد که جمیع علوم در قرآن هست
اما بیان آن مخصوص بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود و آنحضرت همه را بحضرت امیر المؤمنین
بیان فرمودند چنانکه خواهم آمد و همچنین حضرت امیر المؤمنین بفرزندان خود دست بدست دادند تا بحضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و حضرت رسول خدا و ائمه هدی رسانیدند بخلایق
احکام را در کار بود تا روز قیامت ولیکن چون صحابه حضرت سید المرسلین بعد از حضرت
اکثر میل بجانب دنیا کردند و اقرار ابر آنحضرت بستند بواسطه مطالب فاسده دنیوی و احادیث
متواتره نقل نموده اند سنیان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در آنکه حضرت فرمود
که بیشتر امت من مرتد خواهند شد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که خطاب بصحابه
أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود
برخواهید گشت بکفر و تفصیل این آیه ان شاء الله در تفسیر قرآن بیان خواهد شد و در صحیح بخاری
و مسلم که سنیان هر دو را بمنزله قرآن میدانند بلکه مقدم بر قرآن از بسیاری از مواضع
روایت نموده اند از ابو هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا انا قائم
اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل بینی و بینهم فقال هلم فقلت این فقال الی النار
والله قلت و ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدك علی اعقابهم القهقری
ثم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم فقال هلم قلت این
قال الی النار والله قلت و ما شانهم قال انهم ارتدوا علی اعقابهم القهقری
فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم ترجمه اش اینست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر من منکشف گردانید عالم ملک و ملکوت دیگر شد و دیدم
در آن عالم که من در کنار حوض کوثر ایستاده بودم که ناگاه جمعی متوجه من شوند و من ایشان را شناختم
که از اصحاب منند شخصی از میان من بیرون رود و گوید بایشان که بیایید من گویم کجا آن شخص گوید که بجهنم

و الله من گویم که ایشان چه کرده اند آن شخص گوید که ایشان بعد از تو مرتد و کافر شدند و از کفر که
بیرون آمده بودند باز بآن کفر رفتند پس بعد دیگر را میبینم که می آیند تا آنکه ایشان را شناسم شخصی از میان
من بیرون رود و گوید که بیایید من گویم بکجا گوید باتش دوزخ و الله من گویم که ایشان چه کرده اند
گوید که ایشان از عقب خویش بکفر اصلی برگشتند پس نمی بینم که از صحابه من کسی بماند مگر مانند شتر و اسبی
مانده از گله شتران و ابن اثیر که از معظم علماء اهل سنت است گفته است که معنی حدیث آنست که ناجی از
صحابه قلیلی خواهند بود و قریب باین مضمون را روایت کرده اند در مبحث حوض از عبد الله بن مسعود
بچند طریق و از حذیفه بن الیمان و از عبد الله بن عمرو و از عبد الله بن عباس و از انس بن مالک و از
سهل بن سعد بچند طریق و از ابو سعید خدری و از ابو هریره بچهار سند و دیگر از ابو ذر و از عقبه و از
اسماء بنت ابی بکر و از ام سلمه و از عائشه و غیر ایشان بطرق بسیار و می توان گفت که در هیچ بابی این
مقدار حدیث نقل نکرده اند که درین باب نقل نموده اند و در اکثر این اخبار منقولست که صحابه
متوجه من شوند و ایشان منع کنند و نگذارند که بنزد من آیند و ایشان را بجهنم برند و من گویم الهی
اینها اصحاب های منند خطاب رسد که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چها کردند مرتد شدند و بکفر اصلی خود
برگشتند پس من گویم که بیزارم از ایشان دورم از ایشان و ایشان از من و ظاهر است که ارتداد
ایشان بسبب مخالفت نصوص جلیه بود در امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و دیگر خاصه و عامه
روایت نموده اند از آن حضرت بطرق متکثره که عنقریب امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک
فرقه ناجی خواهد بود و باقی هالک و بطرق متکثره روایت نموده اند عامه و خاصه که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که مثل و داستان اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است چنانکه هر کس
با نوح بکشتی رفت نجات یافت و هر که تخلف نمود هالک شد همچنین هر که بعد از من تمسک باهل بیت من نمود
ناجی است و هر که مخالفت ایشان کند هالک و از اهل جهنم و غیر اینها از اخبار متواتره در مذمت صحابه
را عادل میدانند بلکه هر کس یکبار آن حضرت را دیده باشد عادل میدانند و خبر او را در صحاح خود می
آورند والحمد لله رب العالمین که بطلان مذهب ایشان بمرتبه ایست که بر ذی عقلی مخفی نماند ولیکن
[illegible] این مذهب جاهل بر آنکه اند حب مذهب آبا مانع است از قبول حق و این معنی مجربست [illegible]
[illegible] که باتفاق همه عادل و ثقه اند بلکه مقتدای عالم اند بگفته خدا و رسول او صلی الله
علیه و آله مثل امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم و سنیان روایت کرده اند
در صحاح خود از عائشه و ام سلمه و غیر ایشان که آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که در شان ایشان نازل شده است در همه کتب احادیث و تفاسیر
ایشان نازل شده است مسطور است و بعد از ایشان متابعت باقی ائمه معصومین صلوات الله
علیهم کرده ایم باتفاق سنیان هریک از ایشان اعدل و اصلح و اتقی اهل زمان خود بوده اند و همه ایشان
در صحاح خود از ائمه ما روایت کرده اند با آنکه در صحاح ایشان احادیث بسیار نقل نموده اند
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرموده که لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا
الی اثنی عشر خلیفة و در روایت دیگر لا یزال هذا الامر عزیزا الی اثنی عشر خلیفة
و امثال این عبارات بخاری در بابی ذکر کرده است در جزو آخر و مسلم در مسند روایت کرده و این
اخبار را ابو داود در مسند خود با سانید مختلفه روایت نموده است و ترجمه این عبارات آنست که
همیشه این دین اسلام عزیز و منیع خواهد بود و دست ملحدی بر آن در ابطال و افساد او در نخواهد آمد تا
دوازده خلیفه من در دین باشند و همیشه این دین بر پا خواهد بود تا روز قیامت و خواهند بود خلیفه
از قریش و اکثر سنیان چون علاجی ندارند قائلند که مراد از ایشان ائمه اثنی عشر اند و با جمعی از فضلا
این زمان ایشان این فقیر را مباحثات واقع شده و از ایشان استفسار نمودم این خلفای دوازده
کدام اند ایشان نگفتند که همین دوازده امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است و نمی گفتند که اگر خلفا
اربع را بگوییم ایشان خامس ندارند و اگر خلفای بنی امیه و بنی عباس را بگوییم ایشان اضعاف این عدد ند
و چون کسی ایشان را خلیفه رسول خدا تواند گفت با این ظلمها و کفرها که از ایشان صادر شده
والحمد لله جمعی از ایشان بشرف ایمان شدند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
و آنچه علما متقدمین ما روایت نموده اند از طرق عامه در ذکر ائمه اثنی عشر مجملا و مفصلا با اسامی
ایشان زیاده از حد و حصر است و آنچه از طرق شیعه از ثقات عدول روایت شده احادیث
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت صاحب الامر باضعاف
مضاعف تواتر است و همچنین نص هریک بر دیگری نیز متواتر است با معجزات متواتره از هریک
بعد از دعوی امامت و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد انشاء الله تعالی کتابی نوشته خواهد
شد که پاره از بسیار ادراک آنجا ذکر کنیم و ما النصر والتوفیق الا من عند الله العزیز الحکیم
مخفی نماند که آنچه ما از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت میکنیم اکثر از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا است صلوات الله و سلامه علیهم و از باقی ائمه کمتر است
بنابر تقیه ایشان از سلاطین زمان از بنی امیه و بنی عباس لعنهم الله پس حدیثی که از حضرت

امام رضا روایت کنیم واسطه شش معصوم است تا بحضرت سید المرسلین و لهذا احمد بن حنبل که می شنید
حدیث امام رضا صلوات الله علیه را که میفرمودند که خبر داد مرا صادق صدیق پدرم موسی بن جعفر
و روایت نموده است از صادق صدیق جعفر بن محمد صادق از پدرش صادق صدیق محمد بن علی
علوم الانبیاء والمرسلین از صادق صدیق علی بن الحسین زین العابدین از صادق صدیق سید
حسین علیه السلام سید شباب اهل الجنة اجمعین از پدرش صدیق اکبر امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
از پدرش سید الانبیاء والمرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
...ند عالمیان میگفت هذا اسعوط المجانین یعنی سند دوای دیوانگان را عاقل میکند و با خبر میسازد که
...جماعت حدیث می باید شنید نه از جمعی که باتفاق فریقین خاین و فاسق و کافر بوده اند چون ابو هریره
...عبد الله عمر و انس و عائشه که تفصیل کفر و فسق ایشان را در کتب خود ذکر کرده اند و اکثر احادیث اهل سنت
...بسیار منقولست و پاره از احوال ایشان نوشته اند در این شرح انشاء الله تعالی ... که
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین رسید برسول خدا رسیده است ملکه بجناب قدس الهی رسیده
قول ایشان قول حق سبحانه و تعالی است چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که ایشان احتیاج
...داند و صاحب رای نبوده اند بلکه هر چه فرموده اند از حق سبحانه و تعالی فرموده اند لهذا اکثر
...بار که هریک از ایشان میرسد با آبای خود نسبت میدهند و سند خود را برسول خدا صلی الله علیه
...متصل نمیسازند مگر آنکه در مجلس ایشان سنی حاضر باشد یا راوی از اهل سنت چون بسیاری از
علما اهل سنت در مجلس ایشان حاضر می شده اند و از ایشان احادیث روایت میکرده اند از آنجمله
ملک بن انس که یکی از علماء چهار مذهب کتابی علیحده تصنیف نموده است در اخبار که از حضرت امام
صادق صلوات الله علیه شنیده است و علما ما از او روایت نموده اند آن کتاب را و صدوق
...بار او روایت نموده است در کتاب امالی و غیره و لیکن از ما تا ائمه هدی صلوات الله علیهم رعایت
سند لازم است و علما ما کتب رجال تصنیف نموده اند و احوال راویان را در آن کتب ذکر کرده اند و دیگر از
...سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از امت من حفظ کند چهل حدیث را از احادیثی
...احتیاج دارند در امر دین ایشان حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت مبعوث کند فقیه
...زمره علما و فقها باشد و بروایتی دیگر از آنحضرت منقولست که هر که از امت من چهل حدیث
...در امر دین ... جهت رضای الهی و تحصیل مثوبات اخروی حق سبحانه و تعالی او را حشر کند فقیه
...و در روایتی دیگر حشر کند او را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند

ایشان و در روایت معتبره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر که حفظ کند چهل حدیث از احادیث ما اهل البیت را در حلال و حرام حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کند فقیه عالم و او را عذاب نکند و بطرق دیگر نیز وارد شده است از عامه و خاصه و همچنین اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است که بشناسید رتبه مردم را بقدر روایات ایشان از ما کما و کیفا و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که راحت دهید نفوس خود را بحکمتهای تازه بدرستی که نفوس را کلال و واماندگی حاصل میشود چنانکه بدنها را و از اینجا است اشعار حکیم سنایی و مولانا **فایده چهارم** در بیان علوم اهل بیت حضرت سید المرسلین است صلوات الله علیهم از انجمله علم بکتابست که مخصوص ایشانست چنانکه در اخبار متواتره از عامه و خاصه وارد شده است و مسلم در صحیح خود بسند روایت نموده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت در غدیر خم در مکه و مدینه خطبه بلیغ فرمودند و حمد و ثنای الهی بجا آوردند و موعظه و نصیحت بسیار فرمودند که ای مردمان بدانید که من نیز مثل سایر مردمانم در عدم بقای در دنیا و عنقریب است که رسول حق سبحانه و تعالی بمن خواهد آمد و من اجابت او خواهم نمود و از این دنیا بدار القرار خواهم رفت و من در میان شما دو چیز عظیم میگذارم اول کتاب حق سبحانه و تعالی است که در وست هدایت و نور پس عمل کنید بکتاب حق سبحانه و تعالی و تمسک جوئید بآن دوم اهل بیت منند شما را از عذاب الهی میترسانم در امر اهل بیت خود شما را متذکر میگردانم معقوبات الهی از مخالفت ایشان و عذابهای الهی را بشما و عده میدهم اگر مخالفت ایشان نمایید الی آخر الخبر بطوله و سه مرتبه مبالغه نمودند و امر متابعت اهل بیت دیگر تبه در امر قرآن دلیل است بر آنکه متابعت ایشان اهم است این خبر را احمد بن حنبل در مسند خود نقل کرده که یکی از صحاح سته است بنابر مذهب اکثر ایشان و اجماع اهل سنت است بر عدالت او و روایت نموده است از زید بن ارقم و از ابو سعید خدری و از زید بن ثابت و همچنین ثعلبی که از اعظم محدثین و مفسرین اهل سنت است در تفسیر خود روایت نموده است در آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا از ابو سعید خدری و همچنین روایت نموده است ابن مغازلی از ابو سعید خدری همه نقل نموده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که الا ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا ماذا تخلفونی فیهما یعنی بدرستی که خداوند علیم خبیر مرا خبر داده است که کتاب خدا و اهل بیت من از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر در حوض کوثر بر من وارد شوند پس تامل نمایید و نظر کنید که بعد از من چگونه با ایشان سر خواهید کرد و ابوداود سیستانی و ترمذی مرده در صحیحای

خود که از جمله صحاح سته سنیان است و معتمد علیه ایشان است از زید بن ارقم روایت کرده اند با این زیادتی و ظاهر شد که مسلم از روی عناد این زیادتی را انداخته است با زیادتی من کنت مولاه فعلی مولاه با آنکه دیگران از مسلم روایت کرده اند مجموع حدیث غدیر را از زید بن ارقم بروایت مسلم و بخاری که عنادشان بیشتر است در اصل روایت نکرده است لهذا ملاعین علماء ایشان بخاری را بیشتر اعتبار میکنند و بعد از آن مسلم را و بعد از آن چهار سنت دیگر را که آنها سیستانی و ترمذی نسائی اند و در ششم خلاف که مسند احمد است یا موطای مالک و بهر تقدیر هر دو را اعتبار میکنند چون اجماع بر امامت مرده کرده اند و آنچه متقدمان علمای ما روایت نموده اند باحادیث فوق تواتر اضعاف مضاعفه آنست که حضرت سید الانبیاء والمرسلین خطبه ثقلین را در حجة الوداع در عرفات خواندند و در مسجد خیف در منی خواندند و ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح و سالم مولی حذیفه و جمعی دیگر فهمیدند که غرض حضرت نص بر امامت علی بن ابی طالبست همگی بکعبه رفتند و هم سوگند شدند که سعی نمایند در ازاله این معنی و حق سبحانه و تعالی آیات فرستاد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را طلبید و آیات را بر ایشان خواندند ایشان قسمها یاد کردند که چنین نکرده ایم و تکذیب حق سبحانه و تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله کردند تا آنکه آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در راه مدینه در منزل اول نازل شد و حضرت رسول بجبرئیل فرمودند که امت من تازه عهدند باسلام و قدیم العهدند در عداوت امیر المؤمنین چون اکثر خویشان ایشان بدست آنحضرت کشته شده است بر سر مرا بکشند و همگی کافر شوند و در منزل دوم تتمه این آیه نازل شد که و ان لم تفعل فما بلغت رسالاته یعنی اگر این رسالت را نرسانی هر رسالتی که رسانده عبث میشود چون امامت از اصول دین است مثل نبوت باز حضرت استدعا فرمودند و عرض نمودند مطلب اول را و فرمودند که اگر غرض الهی کشته شدن من است سهل است صد هزار جان فدای دوست در منزل سیم که غدیر خم است نزد جحفه که الحال رابغ میگویند جبرئیل آمد و بشارت داد الله یعصمک من الناس را آورد و در بسیاری از روایات آنست که جبرئیل مجموع آیه را درین موضع آورد و جمع می تواند نمود بینهما که مضمون آیه را در دو منزل گفته باشد و آیه را درین منزل پس حضرت امر فرمود که در میان آن صحرا فرود آمدند و زیر چند درخت از خار مغیلان را رفتند و منبری از بالانهای شتران ساختند و حضرت بر آن منبر برآمدند و خطبه که قریب بدو جزو است ادا فرمودند و احادیث متواتره بر غدیر خم مشتمل است بر زیادتی و نقصان بسیار چون همگی را قوت حفظ همه نبود و لیکن

همه اخبار متفق اند در آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که الست اولی بکم من
انفسکم قالوا بلی یا رسول الله فقال من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی آیا من اولی
نیستم بشما از نفسهای شما چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
یعنی واجب الاطاعة شما است که می باید همه جان خود را فدای او کنید در اطاعت او همگی گفتند بلی یا رسول
الله پس فرمودند که هر که من واجب الاطاعة و مولای او بودم پس علی مولی و واجب الاطاعة اوست
خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و نصرت ده هر که
علی را نصرت دهد و فرو گذار هر که علی را فرو گذارد و لعنت کن هر که علی را ستم کند پس عمر بن الخطاب
برخاست و گفت به به ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و آنحضرت حکایت
ثقلین را نیز درین ضمن مذکور ساختند و از عامه احمد بن حنبل در مسند خود این مضمون را روایت کرده
است از سعد وقاص و مسلم روایت کرده است از زید بن ارقم و ثعلبی روایت کرده از عبد الله
عباس و از جعفر بن محمد و از براء بن ابی عازب و از سفیان باسانید بسیار و از صحاح سته ابو داود
سجستانی و ترمذی هر دو روایت نموده از زید بن ارقم و از سعید بن وهب پنج کس یا شش کس
از اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بچهار سند دیگر روایت کرده اند از ابو اسحق و از
براء و از ابو لیلی و ابو عامر از زید بن ارقم و از ابن وهب از پنج کس و از بریده اسلمی بچهار سند که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ابن مغازلی شافعی روایت
کرده است حدیث غدیر را طولانی بچهارده سند از آنحضرت و در کتابی منفرد در ذکر حدیث غدیر خم
روایت نموده است بپانصد سند از صد و پنج کس از اصحاب آن حضرت و محمد بن جریر صاحب تاریخ
در کتاب الولایت روایت نموده است این حدیث و هفتاد و پنج سند و ابن عقده حافظ روایت
نموده است بصد و پنج سند و شیخ زین الدین روایت نموده است در کتاب خود از پانصد نفر
از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و همه اخبار متفقند در عبارت من کنت مولاه
فعلی مولاه بعضی ذکر کرده اند مفصلا و بعضی مجملا و در بسیاری از اخبار مفصله اثبات
حکایت ثقلین هست و آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض و چون این عبارت متواتر شد معنی آن نیست که کتاب خدا و اهل بیت از یکدیگر
جدا نمیشوند و ظاهر است که مراد حضرت این نیست که الفاظ قرآن و نسخش نزد اهل بیت است
چه این معنی خصوصیتی بایشان ندارد بلکه مراد حضرت آنست که تفسیر قرآن نزد اهل

بیت است و بس و غیر اهل بیت معنی قرآن را نمیدانند و از حقایق قرآنی خبر ندارند و مراد از اهل
بیت ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم باخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
و ذکر آن از طرق عامه بطول می انجامد و چون این معنی در اکثر تفاسیر و احادیث شیعه
هست مشغول نشدم بذکر آن و اخبار متواتره از طرق اهل البیت سلام الله علیهم وارد
شده است که جمیع علوم در قرآن هست و عقول همه کس بآن نمیرسد و بغیر از ائمه معصومین
کسی دیگر باین راه نیافته است و سنیان و شیعیان همگی از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله روایت نموده اند باسانید متکثره که آنحضرت فرمود که انا مدینة العلم
و علی بابها و دیگر فرمود که انا مدینة الحکمة و علی بابها یعنی من شهرستان
علوم الهی ام و علی در این شهرستان است پس بعلوم آنحضرت نمی توان رسید الا با کتاب
از آنحضرت چنانکه عامه از ابن عباس بطرق متکثره نقل کرده اند در تتمه این حدیث
و لن توتی المدینة الا من الباب یعنی داخل شهرستان نمی توان شد مگر از در
آن و منقول است که چون در اوایل سلطنت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه اسمعیل
انار الله تعالی برهانه مولانا حسین کاشفی از هرات بدار المؤمنین سبزوار آمد سبزواریان
دغدغه داشتند در تشیع مولانا کسی را مقرر ساختند که در اثنای موعظه تفتیش مذهب او کند
اتفاقا مولانا گفت که جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله دوازده هزار
مرتبه نازل شد آن سبزواری سوال نمود که بر حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه چند مرتبه نازل شد مولانا در بدیهه گفت بیست و چهار هزار مرتبه و این حدیث را خواند و
گفت هر گاه علی باب مدینه علم رسول باشد جبرئیل در دخول و خروج هر دو بر علی وارد شده
باشد سبزواریان را خاطر جمع شد که مولانا از مذهب آبای خود برگشته است دیگر متواتر
است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت سید المرسلین صلوات
الله علیه و آله در مرض موت مرا تعلیم نمود هزار باب از علم که گشوده میشود از هر دری از آن
هزار باب هزار باب ظاهر شد گفت که هزار هزار نوع از علم بوده باشد و بر تقدیری که هر هزار
مسئله بوده باشد خلافی نیست بین الفریقین که هیچ کس از علما هزار یک آن را ندانسته اند
و این جمیع در یک سرگوشی آنحضرت حاصل شد صلوات الله علیهما دیگر متواتر است از باب
مدینة العلم صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله

هزار کلمه تعلیم من نمود که مفتوح میشود از هر کلمه هزار کلمه دیگر متواتر است که فرمودند که آنحضرت بیاد داد مرا هزار
حرف که مفتوح از هر حرفی هزار حرف دیگر در اخبار مستفیضه وارد شده است که حضرت سید
المرسلین صلوات الله علیه و آله فرمود که یا علی چون من فوت شوم مرا غسل ده و کفن کن و بنشان
و هر چه خواهی از من بپرس هر چه بپرسی جواب خواهم گفت و ان شاء الله در صحبت غسل میت نیز خواهد آمد
و احادیث متواتره وارد شده است که جمیع این علوم و غیر اینها از علوم انبیا که همگی را
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میدانست بائمه معصومین صلوات الله علیهم رسید و ایشان
همه را میدانستند و در اخبار متواتره وارد شده است که روح القدس که اعظم مقربان الهی است
و از همه فرشتگان عظیم‌تر و داناتر است و با اولو العزم انبیا بوده است با ائمه معصومین می‌بوده
و مذکر ایشان بود و با این اعتبار ائمه را محدث بفتح دال می‌نامند و چون روح القدس
با ایشان حدیث میگوید و دور نیست که عقل کل باشد یا عقل اول که حکما بآن قایلند و باز
در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی در شب قدر ملائکه و روح را میفرستند
بخدمت ائمه مطهرین سلام الله علیهم اجمعین و مقدرات این سال را از ارزاق و آجال و بلاها
و نعمتها و آنچه واقع میشود تا سال دیگر بخدمت ایشان عرض میکنند و در اخبار مستفیضه
وارد شده است که در هر شب جمعه ائمه هدی را صلوات الله علیهم معراج روحانی واقع
میشود بعرش مجید و چون مراجعت میفرمایند علوم بسیار ایشان را حاصل گردیده و در
اخبار صحیحه متواتره وارد شده است که هر شب و هر روز اعمال جمیع امت را از خیر و شر عرض
می‌نمایند بر حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم چنانکه حق سبحانه و تعالی
از روی تهدید فرموده است وقل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمومنون
یعنی بگو یا محمد که هر چه میخواهید بکنید که اعمال شما را الله تعالی می‌بیند و رسول و مومنان که ائمه
معصومین اند می‌بینند در حین عرض ایشان و در اخبار متواتره وارد شده است که احوال
هر کس را بعنوان مکاشفه میدانند و می‌بینند شیعه است یا سنی بهشتی است یا دوزخی و اسامی هر یک
را میدانند و نزد ایشانست کتاب اسامی شیعیان و غیر ایشان حضرت سید المرسلین میدانست
و در صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که آنحضرت در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمودند که الیوم
بر من منکشف شد همه چیز حتی بهشت و اهل دوزخ و بر همه عالم شدم بعلم حضوری و جمعی کثیر از آن
کتاب باسامی خود را یافتند و آن کتاب عظیمی است مسمی بناموس در اخبار متواتره وارد

شده است

شده است که اسامی اعظم الهی هفتاد و سه اسمست یکی از آنها مخصوص ذات مقدس الهی است
و هفتاد و دو اسم دیگر را بحضرات سید المرسلین و ائمه مقدسین داده اند آصف برخیا
یک اسم میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت و
حضرت عیسی ع را از آنها دو اسم داده بودند که مرده زنده میکرد و کور مادرزاد را
روشن میکرد و ابرص را شفا میداد و حضرت موسی را چهار اسم اعظم داده بودند و حضرت ابراهیم را
شش اسم داده بودند و حضرت نوح را هشت اسم داده بودند و حضرت آدم را بیست و پنج اسم
داده بودند و ائمه هدی را هفتاد و دو اسم داده بودند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا دیگر
در اخبار متواتره وارد شده است که نزد ائمه هدی صلوات الله علیهم بود کتاب علی ابن ابی طالب
صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین فرموده بودند و حضرت سید الوصیین نوشته بود
بخط مبارک خود و جمعی کثیر آن کتاب را دیده بودند مثل زراره و محمد بن مسلم و غیر ایشان و ایشان
روایت کرده اند که آن کتاب بضخامت ران شتری بود و مسمی بود بجامعه و در آن جامعه مسطور
است هر حلال و حرامی و هر حکمی حتی اگر آنکه کسی بدن کسی را بخراشد ارش آن جنایت و دیگر نزد
ایشانست جفر جامع و علما عامه نقل کرده اند که علم آن نزد ائمه اهل البیت است و آنچه الحال در
میان هست بیست و هشت جزو است هر جزوی بیست و هشت صفحه هر صفحه بیست و هشت خانه در طول در
بیست و هشت خانه در عرض و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی و جمعی که مدعی اند که خبر از علم آن
داریم کاذبند مگر اولیاء الله که ایشان محل اسرار علوم اهل بیت اند سلام الله علیهم و ایشان مامورند
بستر آن و دیگر مصحف فاطمه است و آن کتابی است که حضرت امیر المومنین نوشته است از املاء جبرئیل
چون بعد از وفات حضرت سید المرسلین حضرت فاطمه بسیار غمگین و اندوهناک بود و چون
مقرر است که قصص و حکایات فی الجمله رفع اندوه و حزن می‌نماید حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد
و از جهت تسلی دادن آنحضرت میگفت و حضرت فاطمه می‌شنید و حضرت امیر المومنین می‌نوشت
و در آن مسطور است احوال ما بعد حضرت سید المرسلین تا انقضاء دنیا و مشهور آنست که حروف آن
حروف نورانیه است که مفتتح سور قرآنیست و صاحب کشاف و غیره در فضایل آن سخنان نقل کرده اند
و مجموع آن در چهارده حرف صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است و بآن متمسک می‌شویم
و این کتاب نیز مرموز است مثل جفر جامع بهمان عنوان که چهارده جزو است و هر جزوی چهارده
صفحه و هر صفحه چهارده خانه طولا و عرضا و هر خانه چهار حرف و مسمی است بجفر ابیض و آنچه مشهور است

از جفر جامع و جفر ابیض محض شهرتست نه در حدیثی دیده ام و نه از عالمی بعنوان جزم شنیده و این حقیر هر دو را داشتم در صغر سن و بخدمت همه علماء آن زمان رفتم کسی دعوی آن نکرد مگر شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله که گفت من فی الجمله خبر دارم از گذشتها تا آنکه گفت من قواعد علامه را از جفر جامع استخراج می توانم کرد بنده عرض کردم که بآن عنوان میدانید که کل کلمات آن درین جفر هست و چون جمع کنید قواعد میشود در جواب فرمودند که این معنی را همه کس میداند بعنوان دیگر میدانم و سعی بسیار نمودم تقریر نمودند و الله تعالی یعلم و شکی نیست که اگر جمعی فی الجمله مطلع باشند عالم بجمیع آن نیستند با آنکه نیست که این دو کتاب جفر جامع و جفر ابیض باشند بلکه اظهر آنست که هر دو نزد ائمه معصومین است لفظاً و معنی و الله تعالی یعلم و انواع علوم ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین از حد حصر متجاوز است آنچه را نقل نموده اند نزد آنچه نقل نموده اند مثل نسبت قطره است بدریا و از آنجمله علم الهامست که اعظم علوم ایشان است و لیکن عامه این علم را تجویز میکنند نسبت بابایزید و ابراهیم ادهم و حسن بصری و امثال ایشان و انکار میکنند در ائمه معصومین صلوات الله علیهم با آنکه خود نقل نموده اند که صوفیه منسوب بایشانند و ابو یزید بسطامی که معظم ایشانست این رتبه را از سقائی خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه یافت و معروف کرخی از دربانی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما یافت و هر که تفصیل آن خواهد باید که رجوع نماید بتذکرة الاولیاء شیخ عطار و شواهد النبوة مولانا جامی بلکه روضة الصفا و حبیب السیر و سایر کتب تواریخ ایشان مشحون است از معجزات و کرامات ائمه اهل البیت سلام الله علیهم و بعضی از انواع علوم ایشان در اثنای اخبار این کتاب خواهد آمد مجملاً و مفصلاً انشاء الله تعالی

فایده پنجم در وجوب رجوع است در همه علوم بائمه معصومین صلوات الله علیهم قال الله تبارک و تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر سوال کنید و اخبار صحیحه متواتره وارد شده است که اهل ذکر ایشانند و اشاره بآن شد سابقا دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت نماید سید المرسلین را و فرمان برداری کنید صاحبان حکم را و باتفاق امت مراد ازین آیه ائمه هدی اند یا بادشاهان و عقل کافیست در تمیز چه ظاهر است که محالست که حق سبحانه و تعالی امر فرماید خلایق را بمتابعت مانند یزید ملعون و ولید کافر و حجاج اکفر کفار و امثال این جماعت از خلفای بنی امیه و بنی عباس و غیر ایشان بلکه محالست که حق سبحانه و تعالی امر فرماید باطاعت غیر معصوم و باتفاق امت غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبوده اند جمیع خلفا

اثنی عشر را خلیفه میدانند باحادیثی که در جمیع صحاح سته وارد شده است در خلافت ایشان و بآن اشاره شد پس واجب باشد اطاعت ایشان با آنکه اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که اولو الامر ایشانند و این اخبار را با سایر آیات الله تعالی با آیات و اخباریکه در شان ائمه هدی است در کتب متفرقه ذکر کرده ام و انشاء الله تعالی مجتمعا نیز ذکر خواهم نمود و درین کتاب اشاره بآن میشود و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بخدا و رسول از الله تعالی بترسید و با صادقان باشید یعنی دست از متابعت ایشان ندارید و رتبه صدوق در افعال و اقوال و اطوار رتبه مقربان درگاه الهی است چنانکه کتابی را ان کتاب تصنیف نموده است و آنچه او ذکر کرده است و غیر آن محالست وجود آن در غیر ائمه معصومین و احادیث مستفیضه وارد شده است که مراد از صادقان ائمه معصومین اند که حافظان شریعت سید المرسلین اند و اخبار وجوب متابعت ایشان نیز متواتر است و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست ولی شما و صاحب شما و واجب الاطاعه شما مگر حق سبحانه و تعالی و رسولش سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و مگر کسانی که بپای میدارند نماز را و زکوة میدهند در حالت رکوع و باتفاق مفسران شیعه و سنی این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است و اخبار متواتره از خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امامت آنحضرت نازل شده است و ذکر آن اخبار سبب طول میشود و مجملش آنست که سایلی سوال نمود از صحابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نماز بود و اشاره بسایل نمود بانگشتری نمود و سایل آمد و انگشتری از دست حضرت بیرون آورد و این آیه نازل شد و صاحب کشاف و سایر مفسران عامه ذکر نموده اند که ایراد آن بلفظ جمع بواسطه آنکه دیگران نیز درین فعل متابعت آنحضرت نمایند و در احادیث ائمه هدی صلوات الله علیهم مذکور است که سایل از ملائکه بود و بر هر یک از ائمه معصومین نازل شد و سوال کرد در حالت رکوع تصدق نمودند و ابن مغازلی شافعی این خبر را از عبد الله عباس و ابوذر غفاری روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از حق سبحانه و تعالی استدعا نموده که خداوندا حضرت موسی از تو طلب نمود خلیفه و وزیری هرون را خلیفه و وزیر او گردانیدی من نیز از تو میطلبم که علی بن ابی طالب را خلیفه و وزیر من گردانی حضرت تمام نکرده بود دعا را که جبرئیل آمد و این آیه آورد و موید اینست خبر متواتره نزد

عامه حتی در صحاح سته مرکب‌اند که حضرت سید المرسلین با امیر المؤمنین صلوات الله علیهما فرموده که یا علی تو از من
بمنزلهٔ هرونی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر می بود هر آینه تو خواهی بود و جمیع رتبه هرونی را از
جهت آن حضرت مقرر ساخت بغیر از رتبه نبوت و همه رتبه او خلافت حضرت موسی بود و نسائی در صحیح خود که از
صحاح سته است خبر خاتم و نزول آیه را از عبد الله بن سلام روایت نموده است و بطرق متکثره از حضرت امیر المؤمنین و
عبد الله عباس و غیر هما روایت نموده اند و ثعلبی از سدی و عتبه و غالب بن عبد الله روایت نموده است که این آیه
در شان امیر المؤمنین ع نازل شد بعد از تصدق خاتم و نزد شیعه اشهر من الشمس است سند او دلالت آیات و
اخبار درین باب زیاده از حد و حصر است و ما بعضی را اشاره نمودیم **فایده ششم** در اوصاف علمای دینی است که از ایشان
اخذ علم توان نمود بدانکه چون ظاهر شد و اخبار متواتره وارد شده است که منحصر است اخذ علوم دینیه از اهل
بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم و روایات متواتره وارد شده است در مذمت آراء و مقاییس
و اجتهادات باطله که ذکر آنها موروث ملال است چون این رساله محل آن نیست و بعضی از آنها را در روضة المتقین
یاد کرده ایم و درین شک نیست که در زمان حضرت سید المرسلین تا زمان غیبت کبری مدار شیعه برین بود که اخبار
از رسول مختار و ائمه اطهار سلام الله علیهم می‌شنیدند و بنهرهای خود در فقه نقل می‌نمودند و شیعیان
با آن عمل می‌نمودند و چون ائمه جور که سلاطین آن اوقات بودند غالب بودند و با آنکه بعضی از آن سلاطین شیعه بودند
چون منصور و هرون و مأمون بواسطه خوف زوال ملک خود در اظهار میکردند مذهب خود را برود نفی اقوال
بعضی از علماء آن وقت که ایشان را اولو الامر و واجب الاطاعه میدانستند عمل می‌نمودند و اگر کسی مخالف آن
میکرد امر بقتل وی می‌نمودند چنانچه صاحب کشاف در تفسیر آیه لا ینال عهدی الظالمین گفته است که این
آیه دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد کسی که اگر قاضی باشد
و فاسق باشد حکمش باطل است و اگر گواهی فاسق باشد گواهیش رد است و اطاعت او و روایت و خبرش
مقبول نیست و پیش نمازی نمیتواند کرد و همیشه ابو حنیفه پنهان فتوی میداد که واجب است نصرت زید بن علی بن الحسین
صلوات الله علیهما و زید را امام میدانست و میگفت واجب است مال نزد او بردن و با او خروج نمودن
برین دزد متغلب که نام امامت و خلافت بر خود بسته است مثل دوانقی و امثال آن و زنی آمد پیش
ابو حنیفه که تو فتوی دادی که پسرم خروج نمود و جنگ با محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن الحسین و ایشان
بر منصور خروج نمودن و پسرم کشته شد بفتوی تو ابو حنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابو حنیفه
در باب منصور و امثال آن از خلفا یعنی عباسی و بنی امیه میگفت که اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند مرا که
آجرهای آنرا بشمارم هر آینه نشمارم و از ابن عیینه منقولست که او میگفت که حق سبحانه و تعالی هرگز ظالم

امام میکنند

امام میکنند و چگونه جایز است که ظالم را امام کنند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس کی
ظالم را نصب کنند مثل مشهور میشود که هر که گرگ را شبان گوسفندان گرداند ~~کرده است~~ ظلم بر گوسفندان
کرده است عبارت کشاف تمام شد اما زمخشری بیچاره خبر ندارد که همه اینها بر دو وارد است در
خلافت غاصبان و ظلمهای ایشان در زمان خلافت ایشان بسیار است و هر سه سالها در کفر
بودند و غرض الهی آنست که هر که یک وقتی با ظالم شد نبوت و امامت ندارد و چنانکه بیضاوی در
در تفسیر خود ذکر کرده است که آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران می باید معصوم باشند پیش از بعثت
و بعد از بعثت و امامان می باید که معصوم باشند بعد از امامت و بر او بحث کرده اند که دلالت
یکی است هر چه در نبوت است در امامت همانست تا عاقبت منصور ابو حنیفه را گرفته در حبس کرد
و او را در زندان کشت و همین معنی باعث اعتبار او شد نزد ائمه هدی صلوات الله علیهم
از عامه تقیه می نمودند غالبا و لیکن اصحاب ایشان از حد و حصر متجاوز بودند و مذهب ایشان را
میدانستند و تقیه را نیز میدانستند تا آنکه زمان ظهور ایشان منقضی شد و غیبت کبری
حضرت صاحب الامر واقع دیگر کسی ندانستند که رجوع با او کنند و اخباریکه از حضرت شنیده بودند
و در کتب ایشان بود رجوع بآنها نمودند و باخبار متواتره عمل می نمودند و شواذ را طرح می نمودند
تا آنکه بواسطه غلبه سلاطین جور و سوختن کتب ایشان و بآب ریختن آنها بسیاری از آنها
از دست رفت و کتبی که در میان ایشان ماند اکثر اخبار آنها از حد تواتر ساقط شد و مذاهب
عامه نیز بسیار شد و این نیز از دست رفت که بدانند که کدام خبر از روی تقیه است و کدام موافق حق و
دیگر اموریکه ذکر آن لایق نیست اختلافات در میان شیعه هم رسید هر یک بموجب فهم خود از
قرآن و حدیث عمل می نمودند و مقلدان متابعت ایشان میکردند تا آنکه سی سال تقریبا قبل ازین فاضل
متبحر مولانا محمد امین استرابادی رحمة الله علیه مشغول مقابله و مطالعه اخبار ائمه معصومین [illegible]
فوائد مدنیه را نوشته باین بلاد فرستاد و اکثر اهل نجف و عتبات عالیات طریقه او را مستحسن دانستند
و رجوع باخبار نمودند و الحق اکثر آنچه مولانا محمد امین گفته است حق است مجملا طریق این ضعیف وسطی
است مابین افراط و تفریط و آن طریق را در روضة المتقین مبرهن ساخته ام بتدریج انشاء الله
درین شرح نیز مجملا یاد خواهم نمود مجملش آنست که از عالمی عادلی که عارف شده باشد بطریقه ائمه
اهل البیت سلام الله علیهم بکثرت مزاولت اخبار ایشان و جمع بین الاخبار ایشان تواند نمود
و عادل باشد بلکه تارک دنیا عمل بیافتادی توان کرد بلکه واجبست عامی را عمل بفتوای او کردن

ودر بصورت عمل بقول او نکرده اند بلکه عمل بقول الله و قول رسول الله و قول ائمه معصومین صلوات الله
علیهم کرده اند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است در
تفسیر آیه انما یخشی الله من عباده العلماء ترجمه اش اینست که نمی ترسند از حق سبحانه و تعالی
از جمله بندگان او مگر علما و ظاهرش آنست که خشیت لازمه علم است بقرینه سیاق آیه اگرچه من حیث
اللفظ حصر خشیت در علما و همین شرف ایشان را بس است لیکن معنی اول اظهر است و حضرت فرموده
که مراد از علما درین آیه جمعی اند که بعلم خود عمل می نمایند و فعل ایشان مصدق قول ایشانست و کسی
که فعلش تصدیق قولش نکند او عالم نیست و از تفسیر حضرت نیز ظاهر شد که خشیت حقیقی آنست
که بعلم خود عمل کنند نه از باب خشیت جمعی که گریه کنند و همان عمل قبیح را کنند و در حدیث صحیح وارد است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند طلب کنید علم را و با علم زینت خود نمایید
علم و بردباری و وقار را که همیشه دل با یاد الهی باشد تا تن با آرام باشد و از جا بر نرود در باید
و تواضع کنید با کسانیکه علم را باو ایشان میدهید و تواضع کنید با استادانی که از ایشان علم
اخذ میکنید و مباشید عالمان جبار متکبر که تکبر باطل شما رونق علم حق شما را ضایع میکرد اند بلکه ظاهرش
آنست که مطلق حق شما را باطل میکند حق دین شما را برهم میزند و از مرتبه کمال می اندازد نعوذ بالله منه
و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که روایت کنندگان کتاب بسیارند
و رعایت کنندگان آن کم چه بسیار کسی که علم احادیث دارد و لفظ و معنی او را درست میکند
لیکن چون عمل بآن نمی کند بآن علم بدی کرده و آنرا ضایع گردانیده است علما حقیقی غم علم
دارند و اهتمام ایشان در عمل است و جاهلان در غم این اند که حدیث را حفظ کنند و کاری بعمل
ندارند یکی رعایت حیات ابدی خود میکند و دیگری رعایت هلاک سرمدی خود و بواسطه همین است
که در میانه ایشان ربطی نیست هرچند هر دو در یک کار اند و از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که فرمودند که ای طالب علم را فضایل بسیار هست که از لوازم اوست پس علم
مانند آدمی است که سر او تواضع است با خدا و خلق و چشم علم بیزاری از حسد است حضور صاحب
علما و گوش علم فهمیدنست و زبان علم راستگوی است و حفظ علم تفحص است از آن و دل علم
نیت را خالص نمودن است از برای خدا و عقل علم همه چیز و همه کار را دانستن است و دست علم
رحمت و پای علم زیارت علماست و همت علم سلامتی دنیا و آخرتست و حکمت علم ورع و پرهیزکاری است
و قرارگاه علم نجاتست و کشاننده علم عافیت و مرکب علم وفا بعهد خدا و خلق است و سلاح علم هموار

سخن گفتن است

سخن گفتن است و شمشیر علم رضا بقضاست و کمان علم مدارا با دشمنانست و لشکر علم بحث کردن است
با علما و مال علم ادبست و ذخیره علم اجتناب است از گناهان و توشه باردای علم بجهت اختلاف
شیخ نیکی با خلایق نمودنست و ماوای آن یاری آن با همه کس صلح نمودنست و دلیل علم هدایت نمودن
خلایق است و رفیق علم محبت خوبانست و دیگر منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که میخواهید شما را خبر دهم از
فقیه و عالم حقیقی آن کسی است که آنقدر از عذاب الهی مردم را نترساند که ایشان ناامید شوند
از رحمت الهی و آنقدر از رحمت الهی نقل نکند که مردم ایمن شوند از عذاب الهی بلکه چنان کند
که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است و هر دو را با هم قرین ساخته است اگر آیه رحمتی
بیان فرموده است در عقب آن آیه عذابی یاد کرده است و بر عکس و دیگر از علامات عالم آنست که
رخصت ندهد عوام را در مخالفت الهی با آنکه بعلم خود عمل نکند بسا گناهی از عالم صغیره صادر شود سبب
گناهان کبیره دیگران میشود و اگر از ایشان مکروهی بفعل آید دیگران جرأت بر ما فوق او خواهند
کرد و گناهان جهال در گردن ایشان خواهد بود بی آنکه از گناهان جهال چیزی کم شود و علامت دیگر
آنست دست از دامن متابعت قرآن برندارد با آنکه متوجه دنیا و زینت آن شود و با مخالفت
الهی کند در صغیره یا کبیره یا آنکه ترک قرآن کند بالکلیه و متوجه احادیث شود چنانکه مدار جمعی
کثیر در این زمان برین بوده است و الحال نیز هست بلکه هر حدیثی که مخالف کتاب الله است غیر مقبول
است باحادیث بسیار از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم پس فرمودند
که بتحقیق که خیر و خوبی نیست در علمی که از روی فهمیدن نباشد و غور در معانی و حقایق آن نکنند و
همچنین خیر و خوبی نیست در قرائت قرآنی که از روی تدبر و تفکر در معانی آن نباشد چنانکه حق سبحانه
و تعالی امر فرموده است بآن و نهی کرده است از عدم تدبر در آن و از حضرت سید الساجدین
صلوات الله علیه نیز منقولست که هر آیه از آیات قرآنی گنجینه ایست از گنجهای رحمانی باید که چون سر هر گنجینه
را بگشایی نظری بانچه در آن گنجینه است بکنی و آنچه ممکن است از جواهر حقایق بر داری و بگذری
و فرمودند که خیر و خوبی نیست در عبادتی که از روی تفکر و حضور قلب نباشد و در روایتی دیگر از آنحضرت
منقولست که خیری نیست در عبادتی که بی علم باشد و خیری نیست در علمی که در آن ورع و پرهیزکاری از
محرمات الهی نباشد و دیگر روایت صحیح از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که
علامت فقه و علم حلم و بردباری و خاموشی است از سخنان بی فایده پس عالمی که این دو صفت

نداشته باشد عالم نیست و دیگر روایت از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که حواریان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که ما با که همنشینی کنیم حضرت فرمودند که با کسی
همنشینی کنید چون او را ببینید خدا را یاد کنید و چون او سخن در آید علم شما زیاده شود و عمل او شما
را راغب گرداند در آخرت حاصل آنست که با عالمی همنشینی باید نمود که همیشه بیاد خدا باشد
و هرچه گوید از خدا گوید و هرچه کند از برای حق سبحانه و تعالی کند و اینها اوصاف علماء ربانی
است که اولیاء الله اند و دوستان حق سبحانه و تعالی اند چنانکه در حدیث معتبر از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله وارد شده است که هرکه خدا را شناسد و بزرگواری او را داند
منع میکند دهان خود را از سخنانی که عبث باشد و شکم خود را از خوردن زیاده بر قوت لایموت
و تعب می اندازد خود را بروزه روز و عبادت شب گفتند یا رسول الله این جماعت اولیاء الله
اند حضرت فرمود که اولیاء الله همین اند که چون ساکتند در خاموشی بیاد الهی اند و چون سخن میگویند
سخنان ایشان حکمت الهی است که بر ایشان فایض میشود و چون راه میروند راه رفتن ایشان
برکت از جهت خلایق اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهت ایشان مقرر ساخته است قرار
نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب الهی و خوف عقاب
الهی ظاهر شد که همنشینی با امثال این جماعت می باید کرد و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه وآله وارد شده است که همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است و در حدیث معتبر
وارد شده است که لقمان به پسر خود نصیحت نمود که ای پسر چشم باز کن و ببین که با که همنشینی
میکنی اگر ببینی جمعی را که بیاد خدا اند و سخن خدا میگویند با ایشان بنشین اگر تو عالمی علم تو
نفع بتو میدهد که مذکر ایشان میکنی و اگر جاهلی ایشان ترا تعلیم میکنند و شاید که حق سبحانه و تعالی
رحمتی بایشان فرستد و ترا نیز فراگیرد رحمت و اگر جمعی که بیاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالمی
علم تو بتو نفع نمیدهد اگر نتوانی ایشان را هدایت نمودن و اگر جاهلی جهلت زیاده میشود و ممکن است
که حق سبحانه و تعالی عقوبتی بایشان فرستد و ترا نیز فراگیرد و بس که ممکن باشد همنشینی با علماء
صالح باید کرد و هیچ شک نیست که همنشینی موثر است و دیگر باید دانست که از حضرت سید المرسلین
و آله طاهرین سلام الله علیهم منقولست که طالبان علم سه طایفه اند باید که ایشان را و صفات
ایشان را بشناسی تا متابعت خوبان ایشان بکنی و از بدان ایشان دوری نمایی اول طایفه اند که
طلب علم میکنند از جهت آنکه قوت بحث بهم رسانند که با یکدیگر مجادله توانند نمود و فایق توانند

شد دوم طایفه اند که طلب میکنند بواسطه اعتبار دنیوی و زیادتی اموال و اسباب که از روی خدعه
و فریب تحصیل آن کنند سیم گروهی اند که مطلب ایشان تحصیل علم است از جهت رضای الهی و عمل نمودن
بآن و اما صفات و علامات ایشان آنست که طایفه اول کار ایشان ایذای مومنان است مجادله
و اگر مجلسی شد که جمعی در آنجا باشند سخن در می آیند و ذکر کمالات علمی خود میکنند که با فلان عالم چندین
بحث دارم و چندین تصنیف کرده ام و نظیر خود ندارم و حلم و بردباری که ندارد در مجالس نقل
میکنند که فلان طالب علم با من درشتی کرد و گذرانیدم با آنکه قدرت بر ضرب و قتل او داشتم شاید که
از امثال خود شخصی را بنزد در آورد و با او بحث کند و هرچند داند که حق بجانب اوست مجادله کند و درشتی
کند که تو نمی فهمی ترا کجا قابلیت آن هست که با من سخن گویی من فلان فاضل و فلان عالم را الزام
داده ام و امثال اینها از اقوال و افعال مخالف دعوای حلم و ورع اگرچه اظهار خشوع و حلم میکنند
اما در واقع از حق سبحانه و تعالی شرم ندارد و کاذبست پس حضرت تعریض فرمودند او را که حق سبحانه
و تعالی او را همیشه خوار و زار گرداند و بر گردنش زند که کم نه بندد تا در حصه شود اما طایفه دوم چون
غرض ایشان مال و جاهست چون باهل دنیا میرسند تملق و تواضع با ایشان میکنند که ایشان
فریبند و چون بامثال خود از فضلا و طلبه میرسند با ایشان نهایت تکبر میکنند تا اگر عیاذا
بالله یک کتاب بیشتر از و خوانده باشند با آنکه اگر اغنیا هیچ نخوانده باشند با ایشان تواضع
میکنند و با علما تکبر میکنند پس رشوه باشیرینیهای اغنیا را میخورد و دین خود را برباد میدهد پس
حق سبحانه و تعالی چشم بصیرت او را کور گرداند و قطع کند اثر او را از آثار علما که نام و نشان
از جماعت نماند و اما طایفه سیم همیشه غم دارند و آخرت دارند شبها بیدارند از جهت بندگی
تحت الحنک بر کلاه عبادت بسته و در ظلمت شبهای تار بعبادت الهی بر پای خواسته همیشه
بندگی میکنند و نهایت خوف دارند که مبادا شرایط آن مفقود باشد و مقبول درگاه الهی
نبوده باشد و خداوند خود را میخوانند با نهایت خوف از آخرت و عاقبت و همگی متوجه
احوال خود شده اند و رو از همه کس گردانیده و با اهل زمان خود بینا شده میدانند که مصاحبت
ایشان مضر است بلکه از معتمد ترین برادران مومن خود وحشت دارند هرچند خوب باشند
ساعتی که با ایشان می نشینند از عبادت الهی می مانند قطع نظر از لوازم آن صحبت که غالبا مشتمل
است بر مفاسد بسیار پس حق سبحانه و تعالی قوت او را زیاده گرداند در عبادت و طاعت
در روز قیامت او را امان دهد از عذاب خویش باید که جز باشند جلد و عاره و دیگر منقولست

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که عالم حقیقی آنکس است که ترک دنیا کرده باشد و رو بآخرت داشته باشد
و پی روی شرع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول
است که هرگاه ببینید که عالمی دنیا را دوست میدارد او را بر دین خود متهم دانید و علوم از و اخذ منمایید
که هر که چیزی را دوست میدارد آنرا جمع میکند و چون او دنیا را دوست میدارد و سعی در تحصیل او
مینماید و غم دین خود و دیگران ندارد و دین خود را بدنیا میدهد پس حضرت فرمودند که حق سبحانه
و تعالی وحی فرستاد بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام که ای داود واسطه مگردان در میان من و خود
عالمی را که فریفته دنیا باشد که او ترا از راه محبت من باز میدارد و امثال این علما راه زنان اند کسانی را
که رو بمن دارند کمترین عقوبتی که ایشان را میکنم آنست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان
بر میدارم و در حدیث صحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که آسیاییست در جهنم
که بآن خورد میکنند سرهای علمای فاجر را و قرای فاسق را و جباران ظالم و وزیران خاین را و منقول است
که یکی از علمای فاسق با پیران ساده بخدمت شاه عالم آفتاب لیای پیشوای دین صفی الاصفیا اگر
از دی گشت مشهور اردبیل و رجال کثرت بر نوار اردبیل آمده چون حضرت شیخ صفی علیه الرحمه او را بآن وضع
ناخوش دیدند همین حدیث را برو خواندند فاسق در جواب گفت که سر ما را بجهت آسیابان خواهند
داد حضرت شیخ بالبدیهه فرمودند که آسیابان حصه خود را خورد تر میکند و از حضرت سید المرسلین
و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما منقولست که هرگاه غرض از طلب علم این باشد که فخر کند بآن بر
علما یا جدل کند بسبب آن با امثال خود از جهت آن یا روی مردم را بسوی خود کند جای خود را
در جهنم مهیا کند که جای او آنجاست بدرستی که ریاست سزاوار نیست مگر اهلش را و آنها کسانی اند
که بخواهند آنرا و اگر کنند بامر الهی کنند نه از برای نفس و هوا و متصف باشند بشرایط آن و ازین
خبر و غیر این از اخبار بسیار ظاهر میشود که می باید غرض از طلب علوم رضای الهی بوده باشد نه مطالب
باطله دنیوی و اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم منقولست که هر که غرض او از تحصیل علم
حدیث مال و جاه دنیوی باشد او را در آخرت بهره از رحمت الهی نباشد و هر که را غرض رضای الهی
باشد حق سبحانه و تعالی او را اعطا میکند دنیا و آخرت و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است
که بر منبر فرمودند که ای مردمان هرگاه عالم شوید بعلم خود عمل نمایید تا هدایت یابید بعلوم لدنیه
و معارف یقینیه و عالمی که بعلم خود عمل نماید مانند جاهلی است که هرگز از جهل خلاصی نداشته بلکه حجت
الهی برین عالم عظیم تر و تمامتر است از آن جاهل و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

مرویست که هفتاد گناه جاهل را می آمرزند پیش از آنکه یک گناه عالم را بیامرزند و از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله روایتست که علما دو طایفه اند یکی عالمی است که بعلم خود عمل نماید و او ناجیست و دیگر عالمی
است که بعلم خود عمل ننماید و او هالکست و بدرستی که اهل جهنم در عذاب اند از گند این عالم و از اهل جهنم ندامت
و حسرت کسی بیشتر است که او شخصی را بسوی حق سبحانه و تعالی خوانده باشد و آن شخص قبول کرده و اطاعت الهی کرده باشد
و حق سبحانه و تعالی او را ببهشت برده و آن عالم را که بعلم خود عمل ننموده باشد بجهنم برد بسبب عدم عمل و
متابعت هواهای نفسانی و دور اندیشی دنیا اما متابعت آرزوهای نفسانی پس آن مردم را از حق باز
میدارد و اما طول امل یاد آخرت را از خاطر آدمی میبرد حق سبحانه و تعالی علمای بی عمل را تشبیه بسگ و
حمار فرموده و نعوذ بالله منه و آیات و اخبار در مدح علمای عامل و مذمت علمای بی عمل بسیار است باین
اکتفا شد در مقدمه **فایده هفتم** در بیان اختلاف اخبار و جمع میان آنهاست چون سابقا مذکور شد
که بواسطه تقیه از سلاطین جور اخبار بعنوان تقیه از ائمه معصومین صادر شده است و گاه هست
که بواسطه قلت تدبر در روایت یا عدم حفظ ایشان یا بواسطه فسق ایشان اخبار مختلفه وارد
شده است و وجوه دیگر که انشاء الله در مواضع اختلافات بیان خواهد شد بدانکه محدثان
ما دو طایفه اند بهر خبر صحیحی که بایشان رسد عمل میکنند و اگر دو خبر مختلف میگویند مکلف مخیر است در
عمل بهر یک که خواهد بواسطه اخباری که از ائمه معصومین بایشان رسیده است که بایهما اخذت
من باب التسلیم وسعک یعنی بهر یک ازین دو خبر مختلف که عمل نمایی از باب تسلیم جایز
است ترا یعنی مقام اطاعت و فرمان برداری آنست که هرچه بفرمایند بجان بشنوی و کاری نداشته
باشی که چرا مختلف گفته اند چون وجوه اختلافات بسیار است بسا باشد که تو چیزی را سبب اختلاف
بدانی که نه چنان باشد و در آن صورت افترا بر ایشان بسته باشی و وجوه دیگر که ظاهر خواهد شد
و ازین طایفه است شیخ اجل اعظم محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه و طایفه دیگر میگویند که از حضرات
ائمه معصومین در جمع بین الاخبار اخباری دیگر وارد شده است بطریقی که میان این اخبار نیز
جمع کنیم بعلت تخییر در صورتی است که از هیچ وجه جمع نتوان کرد و چون کلینی قایل بتخییر است در بعضی
تخییر قایلست از انجمله منقولست در حدیث موثقی که علما آنرا قبول نموده اند و عمل بآن کرده اند بواسطه
موافقی که این خبر را بوده و جزم بصدور این خبر از معصوم صلوات الله علیه ایشان را حاصل شده
است و ارباب حدیث این خبر را همگی در کتب خود ذکر کرده اند و کلینی و ابن بابویه حکم بصحت آن
کرده اند و از عمر بن حنظله که او گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که

هرگاه در میان دو کس از شیعیان منازعه باشد در دینی یا میراثی و محاکمه را بسلاطین جور برند یا بقاضیان
بغیر حق آیا حلال است حضرت فرمودند که هر کس محاکمه بسوی ایشان برد خواه حقی یا باطلی چنانست که محاکمه
بطاغوت برده باشد و طاغوت جبت است یا شیطان و هرچه بحکم ایشان از خصم میگیرد حرام است
واگرچه حق او ثابت باشد چون بحکم باطل گرفته است حق او نمی شود و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
امر فرموده است که کافر شوند بطاغوت در آنجا که فرموده است یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی اراده دارند که محاکمه خود را بطاغوت
برند و حال آنکه مامورند که بآن کافر شوند یعنی رجوع بایشان ننمایند و اعتقاد بایشان
نداشته باشند و مراد از طاغوت در آیه حکام جورند راوی میگوید که من گفتم پس ایشان
چه کنند حضرت فرمودند نظر کنند بشخصی از شیعیان شما که روایت کرده باشد حدیث ما را و نظر
کرده باشد در حلال ما و حرام ما و شناخته باشد احکام ما را باید که راضی شوند که او حاکم
ایشان باشد که من هرکه باین وصف بوده باشد بر شما حاکم کردم و هرگاه چنین شخصی میانه
ایشان حکم کند و حکم او را محکوم علیه قبول نکند پس چنانست که حکم الهی را سبک شمرده باشند
ورد حکم ما کرده است و کسیکه حکم ما را رد کند حکم الهی را رد کرده است و او در مرتبه
شرک بحق سبحانه و تعالی است و مانند مشرکانست راوی گوید که گفتم هر یک از ایشان
اختیار نمایند شخصی را از اصحاب و هر یک که راضی بیکی از ایشان شوند و حکم ایشان مختلف
باشد باعتبار حدیث مختلف که بایشان رسیده باشد یا حدیث را هر یک معنی غیر معنی
دیگری فهمد چه کنند حضرت فرمودند که حکم الهی آن اعتبار دارد که عادل تر باشد و فقیه تر
و راست گوتر باشد در حدیث و پرهیزکارتر باشد و التفات نمیکنند بحکم دیگری راوی
گوید که گفتم اگر هر دو عادل باشند و علما هر دو را خوب دانند و هیچ یک را بر دیگری زیادتی
نباشد چه کنند حضرت فرمودند که نظر کنند در آن دو روایتی که بایشان رسیده است
و بآن حکم کرده اند که هر یک مجمع علیه باشد که اصحاب آن عمل میکنند عمل بآن نمایند و بآن حکم
کنند و آنچه نادر است و مشهور نیست نزد علمای شما او را ترک نمائید و ظاهر مراد مجمع علیه
متواتر است بی شکی که مجمع علیه شکی نیست در آن و امور احکام بر سه قسم است یک قسم
آنست که ظاهر است حقیقت آن واجبست که آنرا متابعت نمایند و قسمی آنست که ظاهر است
بطلان آن واجبست که از آن اجتناب نمایند و قسمی آنست که هیچ طرف ظاهر نیست علم آنرا

امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که جمعی نزد من می آیند و حدیث شما از من می شنوند
و من دلگیر می شوم و قوت ندارم که همه را برایشان بخوانم بواسطه کثرت اشتغالی که او را
بود و خزینه دار خلفای عباسی بود حضرت فرمود که پس بایشان بخوان حدیثی از اول کتاب
و حدیثی از وسط کتابی و حدیثی از آخر آن و این حدیث دلالت بر اولویت اول میکند و باضطرار
این مرتبه دوم و این هر دو اجازه قرائت شیخ است سیم آنکه حدیث را شاگرد بر استاد بخواند
و بعضی این اجازه را مقدم میدارند بر اول و ثانی و بعضی بر ثانی فقط احوط آنست که چون
حدیث را بر استاد بخواند کتاب که تمام شد استاد همه حدیث را از کتاب بترتیب مذکور
بخواند تا هر دو قسم اجازه را داشته باشند و این سیم مسمی است بقرائت بر شیخ چهارم شنیدن
بر شیخ است بآنکه دیگری می بخواند و این شیخ بشنود و این نیز معتبر است و بعد از مرتبه سیم است
قریب بآن پنجم مناوله است بآنکه شیخ کتابی بشاگرد دهد و بگوید که احادیث این کتاب را یا این
کتاب را من روایت کن بلکه اگر نگوید که از من روایت کن هرگاه دانیم که کتاب از روایت اوست
جایز است از او روایت نمودن چنانکه منقولست از احمد بن عمر که من بحضرت امام ابی الحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما عرض نمودم که اگر شخصی از استادان من کتابی بمن دهد و نگوید
که این کتاب را از من روایت کن جایز است مرا که از او روایت کنم حضرت فرمود که اگر دانی که کتاب
از اوست یعنی از روایات اوست از او روایت کن ششم اجازه است یعنی اخص بآنکه
شیخ بشاگرد بگوید که اجازه دادم که فلان کتاب را از من روایت کنی و اشعاری باین نوع اجازه
وارد و آنچه منقولست از مفضل بن عمر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمود که هرچه
از ما بشنوی بنویس علم خود را برادران خود منتشر ساز و در وقت مردن وصیت کن که کتابهای
ترا میراث به پسران تو دهند که عنقریب چنین خواهد شد که از تقیه نتوانند خواندن بر استادان
و انس نخواهند گرفت مگر بکتب خود شان اگرچه احتمال مناوله و وجاده نیز دارد هفتم وجاده است
بآنکه بدانیم که این کتاب بخط فلان شیخ است نقل کنیم که بخط فلان شیخ این حدیث را دیده ام و در
روایت موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حفظ کنید
کتابهای احادیث خود را که عنقریب محتاج بآنها خواهید شد و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی
صلوات الله علیه منقولست که راوی بآنحضرت عرض نمود که فدای تو گردم بدرستی که مشایخ ما
از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت نموده اند و چون تقیه

شدید بود کتب خود را پنهان ساختند و کتابها را از ایشان روایت نمودند چون ایشان مردند کتابها
بما رسید حضرت فرمود که نقل کنید این کتابها را که همه حق است و این خبرها با خبر احمد که سابق گذشت
اشعاری دارد که عمل بکتاب می توان کرد هرگاه دانیم که کتاب از مصنف آنست و ازین باب است کتب احادیث
الیوم مثلا چون متواتر بما رسیده است که کتاب کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی است و کتاب من
لایحضره الفقیه تصنیف ابن بابویه قمی است و کتاب تهذیب و کتاب استبصار تصنیف شیخ طوسی است پس
احتیاج باجازه نباشد ولیکن احوط آنست که بدون اجازه یکی از مشایخ اجازه بلکه شش اول نقل
حدیث نکنند بنابرین بعضی از اجازات خود را ذکر میکنیم تا هرکه این کتاب را بخواند و نقل کند باین اجازات
و اسناد روایت کند چنانکه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون حدیثی را نقل
کنید مسند سازید بکسی که او بشما روایت کرده است پس اگر راست باشد ثواب آن از برای شماست
و اگر دروغ است گناهش بر و است و بر هر حالی شما راست گفته اید که فلانی گفته است و اگر نسبت بدهید
بما لا بر شاید آنشخص دروغ گفته باشد شما نیز دروغ خواهید بود و اگر بگوئید که از آن شخص دیگر روایت
کرده ام یا شما از جمعی روایت کنید که معلوم باشد که شما آنها را ندیده اید دروغ نگفته اید ولیکن چون
احتمال دروغ دارد اولی آنست از اول که شنیده اید روایت کنید اما اگر مشتبه باشد تدلیس است
و مذموم مثل آنکه شخصی زمان شیخ بهاء الدین محمد رحمة الله علیه را دریافته باشد و حدیثی از شاگردان
شیخ شنیده باشد و گوید که شیخ چنین گفته است این تدلیس است اما اگر بگوید که از شیخ شنیده ام
و نشنیده باشد این دروغ صریح است نعوذ بالله منه و این نوع نقل مسمی بکذب مفترع چنانکه منقول
است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زنهار دور باشید از کذب مفترع گفتند
یا ابن رسول الله کذب مفترع کدام است حضرت فرمود که آنست که شخصی خبری نقل کند بتو از شخصی
و تو آن شخص را از میان بیندازی و بگوئی که فلانی چنین گفته است و در لغت افتراع بکارت
بردن است گویا که بکارت دروغ را اول تو بردی اما سند احادیث این کتاب و غیر این از
کتب احادیث و کتب رجال و کتب فقه و تفسیر قرآن و غیر آن از کتابهای که از جماعت مزبوره
است یا ایشان اجازه آنها را داده اند که بنده حقیر محمد تقی بن مجلسی دارم از حد حصر متجاوز
است ولیکن نقل میکنیم در اینجا الجز سند عالی تر است و قوی تر از انجمله خبر داد مرا بجمیع کتب احادیث
و غیر شیخ العلماء و الفضلاء شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد بن شیخ الاسلام و
المسلمین شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی الهمدانی از پدرش از شیخ علمائنا المتاخرین شیخ زین

الدین از شیخ

بخدا و رسول رد می باید کرد و می باید گذاشت که خدا و رسول بهتر میدانند و ما نمی دانیم چنانکه حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حلال ظاهر است و حرام ظاهر است و شبهات در
میانه هر دو هست که حلیت و حرمت آن ظاهر نیست پس هرکه ترک نماید شبهات را از محرمات
نجات یافته است بی دغدغه چه ممکن است که در واقع حرام بوده باشد و هرکه بشبهات
عمل نماید با آنکه مثلا بگوید که اصل اباحت است تا حرمت ظاهر شود و امثال این اجتهادات
که از روی نص نبوده باشد مرتکب محرمات خواهد شد چه ظاهر است که همه شبهات
در واقع نادر است که حلال باشد پس ظن غالب شده است در بسیاری از محرمات و بنادانی هلاک
شده است راوی گوید که گفتم اگر هر دو خبر از شما مشهور باشند و هر دو را ثقات یعنی عدول
ضابط روایت نموده باشند از شما چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند در آن هر یک از این دو خبر
که حکم او موافق حکم کتاب الهی یا سنت متیقن نبوی باشد و مخالف سنیان باشد بآن عمل
کنند و هرچه حکم او مخالف کتاب و سنت و موافق عامه باشد ترک کنند گفتم فدای تو گردم اگر آن
دو فقیه این دو حکم را موافق فهم خود از کتاب و سنت یافته باشند ولیکن یکی از این دو خبر موافق
عامه باشد و دیگری مخالف ایشان بکدام یک از اینها عمل نمائیم حضرت فرمودند که حق در آن
طرفی است که مخالف عامه است بآن عمل نمایید گفتم فدای تو گردم اگر هر دو خبر موافق ایشان
باشد و علماء سنیان نیز مختلف بوده باشند چه کنند حضرت فرمودند که نظر کنند در آنچه حاکمان و
قاضیان ایشان بآن مایلند آنرا ترک کنند و بدیگری عمل نمایند گفتم اگر حاکمان ایشان نیز مختلف باشند حضرت
فرمودند که در حضور تو اگر از هر دو را و عمل بهیچ یک از اینها مکن تا ملاقات نمائی امام را زیرا که توقف نمودن
نزد شبهات بهتر است از انداختن خود در مهالکها و چون این خبر در حقوق الناس است توقف اولی و اگر
حقوق الله باشد در بسیاری که مخیر باشند و دور نیست که مراد حضرت از تأخیر آن باشد که جزم باحد الطرفین نکنند
بلکه بتخییر قایل باشند چنانکه مشایخ در حدیث موثق کالصحیح روایت نموده اند از سماعه از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که سوال کرد از حضرت که هرگاه دو کس از شیعه دو خبر روایت کنند یکی خبر امر باشد
و یکی نهی چه کنند حضرت فرمودند که تأخیر کنند تا بکسی رسد که حق را بگوید در او موسع است تا ملاقات ایشان
[illegible] ظاهر توسعه تخییر است و روایت کرده اند صدوق محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن علی بن بابویه
قمی رضی الله عنهما باسناد صحیح تر دو ایشان از سلیم بن قیس هلالی که گفتم بحضرت امیرالمؤمنین صلوات
الله و سلامه علیه که من از سلمان و مقداد و ابوذر شنیده ام از تفسیر قرآن و احادیث که ایشان از رسول

خدا صلی الله علیه وآله روایت میکنند بر خلاف آنچه در دست مردمانست واز شما هر چه می‌شنوم موافق روایات
سلمان ومقداد وابوذر است وبسیاری از تفسیر وحدیث که در دست شما است شما همه بر خلاف آنید ومیفرمایید
که همه باطلست آیا این مردمان عمداً بر رسول خدا دروغ می‌بندند وبرایهای خود تفسیر میکنند پس حضرت متوجه من شد
وفرمود که چون پرسیدی جواب بشنو وبفهم هر آینه در دستهای مردمان حق هست وباطل هست
وراست هست ودروغ هست وناسخ هست که حکمش باقیست ومنسوخ هست که حکمش زایل است وعام هست
وخاص هست که خاص تخصیص آن عام میدهد ومحکم واضح الدلاله هست ومتشابه مخفی هست وحفظ هست
که درست بخاطر دارند ووهم هست که صحیح در خاطر ایشان نمانده است وتحقیق که در زمان حضرت
سید المرسلین بر آن حضرت صلی الله علیه وآله دروغ بستند تا آنکه خطبه خواند وفرمود که ای گروه مردمان
دروغ بر من بسیار بسته اند پس هر که عمداً دروغ بر من بندد جای خود را در جهنم مهیا کند باز بعد از آنکه
این را فرمود گفتند بر کسی حدیثی که بشما میرسد از چهار کس است که پنجم ندارد یکی منافقی است که اظهار ایمان
میکند واحکام ظاهر مسلمانی را بجا می‌آورد از نماز وروزه وزکوة وحج ودر واقع کافر است
هیچ شخصی گناه نمی‌داند در دروغ بستن بر آن حضرت پروا ندارد که دروغ به بندد ومطالب دنیوی
او حاصل گردد اگر مردمان بدانند که او منافق وکذابست از او قبول نخواهند کرد وتصدیق او نخواهند
نمود ولیکن مردم میگویند که او با رسول خدا صحبت داشته است وحضرت را دیده است واحادیث
از آنحضرت شنیده است واز او اخذ می‌نمایند تفسیر وحدیث را وحال او را نمیدانند وحال آنکه حق
سبحانه وتعالی خبر داد حضرت سید المرسلین را بآنچه خبر داد از نفاق ایشان وکفر ایشان
وفرمود که چون منافقان را می‌بینی خوش می‌آید ترا بدنهای ایشان وجسم وجمال ایشان واگر
سخن میگویند گوش میدهی وسخنان ایشان را می‌شنوی پس آنگاه آن حضرت ایشان را [illegible]
دیگری بودن بشناسد ایشان را پس همین منافقان ماندند بعد از آن حضرت وتقرب جستند
بامامان ضلالت وپیشوایان وخوانندگان باتش جهنم بانکه دروغها از جهت ایشان
بستند وبهتانها بر اهل حق گفتند تا مقرب ایشان شدند پس آن پیشوایان این منافقان
را حکومتها دادند وبر سر مسلمانان مسلط گردانیدند وبسبب ایشان دنیا را خوردند
وجمع نمودند وبدرستی که مردمان تابع پادشاهان ودنیا اند مگر کسی را که حق سبحانه
وتعالی نگاه دارد پس این یکی ازین چهار کس است واکثر آن زمان ازین فرقه بودند چنانکه
گذشت واگر منافق نمی‌بودند مثل امیر المؤمنین را نمی‌گذاشتند که متابعت آن جماعت

نمایند دوم

نمایند دوم شخصی است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله چیزی چند شنیده است وخوب
حفظ نکرده است لفظ آنرا یا معنی آنرا نفهمیده است وغلط فهمیده وعمداً دروغ بر آن حضرت
نه بسته است پس آنرا در دست دارد وبآن عمل میکند وروایت میکند ومیگوید که از رسول
خدا شنیده ام پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است هر آینه از او روایت نخواهند
کرد وسیم شخصی است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله حکمی را شنیده است که آنحضرت بآن
امر کرده است بعد از آن حضرت از آن نهی نموده وحکم اول منسوخ شد واو نمیداند یا آنحضرت
اولا نهی فرموده ودیگر امر فرموده واو مطلع نیست بر حکم ثانی پس این شخص منسوخ دارد
بآن عمل میکند واز ناسخ خبر ندارد واگر میدانست که این حکم منسوخ است هر آینه ترک
آن می‌نمود واگر مسلمانان میدانستند که این حکم منسوخ است بآن عمل نمیکردند چهارم کسی
است که دروغ بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله نه بسته است هرگز ودشمن کذبست از ترس
حق سبحانه وتعالی وبواسطه تعظیم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وفراموش نکرده
است بلکه هر چه را شنیده است بنحوی که شنیده است حفظ کرده است وچنانکه شنیده
است نقل میکند ونه زیاد ونه کم میکند وناسخ ومنسوخ را میداند وبناسخ عمل میکند ومنسوخ
را ترک میکند پس بدرستی که همچنانکه در قرآن ناسخ ومنسوخ هست در اوامر آنحضرت
نیز هست وهمچنین عام وخاص ومحکم ومتشابه در هر دو هست وبسیار بود که سخن آنحضرت
دو وجه داشت وایشان همه نمی‌فهمیدند وکلام عام بود وکلام خاص بود وهمه این حالت
نداشتند که بدانند که چگونه جمع باید کرد وحال آنکه حق سبحانه وتعالی فرموده بود که وَمَا آتَا
كُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی هر چه پیغمبر شما آورد از اوامر
بآن عمل کنید وهر چه شما را از آن نهی کند شما خود را از آن باز دارید پس امر آنحضرت نیز مثل
قرآن واجب الاتباع بود وهر چه در قرآنست از ناسخ ومنسوخ وعام وخاص در کلام آنحضرت
نیز بود پس کسی که اینها را نمی‌دانست بر او مشتبه میشد ونمی‌فهمید مراد خدا ورسول را و
چنین نبود که همه چنین باشند که هر چه از آنحضرت بشنوند بفهمند بسیار بود که می‌پرسیدند
وحضرت جواب میفرمود وایشان بواسطه عدم قابلیت نمی‌فهمیدند وبواسطه حیا مرتبه دیگر
نمی‌پرسیدند تا آنکه دوست میداشتند که اعرابی یا بیرونی بیاید وبپرسد همین سوال
ایشان را شاید که اینها این مرتبه دیگر بشنوند وبفهمند وشاید که حضرت بواسطه ایشان

واضح تر اینها باید بابت ان مکرر پرسیدن الحاح رعایت حیا میکرد تا ببرکت الحاح ایشان بفهمند و من هر روز یکمرتبه بر انحضرت داخل می شدم و هر شب یکمرتبه داخل می شدم و آن
حضرت با من خلوت میکرد و بیکانکانرا بیرون میکرد و هرچه میخواستم می پرسیدم و همه اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانند که انچه با من میکرد با دیگری نمیکرد و بیشتر آن بود که حضرت
بخانه من می آمد و چون من بخانه انحضرت میرفتم خلوت میکرد با من و زنانرا انخانه دیگر میفرستاد و
غیر من کسی با انحضرت نمی ماند و چون بخانه من می آمد کسی را بیرون نمیکرد چون همه محرم اسرار انحضرت
بودند و هرچه می پرسیدم جواب می فرمود و چون من خاموش میشدم انحضرت سر میکرد و میفرمود
بسخن و نازل نشد ایتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر انکه آنرا بر من میخواند و من می نوشتم بخط
خود و تعلیم من می نمود تاویل آن آیه و تفسیر آنرا و ناسخ آنرا و منسوخ آنرا و محکم آنرا و متشابه آنرا
و خاص آنرا و عام آنرا و دعا کرد از اقدس الهی که بفهم و حفظ کنم پس فراموش نکردم ایه را از کتاب
الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد انحضرت و نوشته باشم از ان روز که این دعا کرد و
نگذاشت انحضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی باو تعلیم نموده باشد از حلال و حرام و امر و نهی و
انچه بوده است و انچه خواهد بود و هر کتابی را که حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران سابق فرستاده
بود از طاعت و معصیت مگر انکه همه را تعلیم من نمود و من همه را حفظ نمودم و یک حرف از انها
را فراموش نکردم پس انحضرت دست بر سینه من نهاد و دعا کرد که خدا دل مرا پر گرداند این دل مرا
از علم و فهم و حکمت و نور ایمان پس گفتم یا رسول الله از روزی که دعا کردی از جهت
من این دعا را چیزی را فراموش نکرده ام آیا خوف داری بر من که من بعد چیزی را فراموش
کنم حضرت فرمود که نه خوف ندارم بر تو فراموشی را و نه جهل و نادانی را که چیزی بر تو پوشیده
بماند و این حدیث و هرچه کلینی و ابن بابویه روایت نموده اند از تسلیم همه در کتاب سلیم
هست و آن نزد عامه هست و عبارات این کتاب و مطالبش همگی دلیل صحت آنست قطع نظر از
اسانید معتبره آن و همین حدیث اینست در بیان اختلافی که در اخبار واقع شده است
و اخبار درین باب بسیار است و همه را در روضه ذکر کرده ایم و این رساله گنجایش بیشتر ازین ندارد
فایده هفتم در اجازه است جمعی واجب میدانند در نقل حدیث که راوی اجازه داشته
باشد یکی ازین هفت فرد آن اول آنست که شیخ حدیث را بر شاگرد خود بخواند و این بهترین
انواع اجازه است دوم در حدیث صحیح وارد شده است که عبدالله بن سنان بحضرت

امام جعفر

تر است از مرتبه محدث و هرچند فضیلت بیشتر است اجر می فهمند و لیکن فضیلت فهم قرآن و حدیث
بیشتر از جانب حق سبحانه و تعالی است و بعد از فضیلتهای متعارف ربط بسیاری بکلام ایشان
بسبب کثرت تتبع می باید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اگر سخنان ایشانرا معنی گویند اولی
آنست که الفاظ ایشان بحال خود باشد و ترجمه کنند که از تحت اللفظ جمعی از عقلا ادراک بی معانی
او برند چنانکه غالبا این ضعیف مراعات این معنی می نماید اگرچه بسبب این معنی عبارت را بر ان نهجی
نهجی که میباید ادا نمی توان نمود و دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد شده است که اعربوا احادیثنا فانا قوم فصحاء یعنی نقل کلام بلغت عربی بکنید که
ما جمیع فصیحان و فصاحت در لغت عرب بیشتر است و اکثر بر انند که اعراب کنید موافق علم نحو
مبادا جایی بر خلاف اعراب بخوانند و از فصاحت بیندازد یا معنی اش آنست که بعربی و اعراب
ضبط نمایند در خواندن و نوشتن بنحوی که ما گفته ایم که چون ما بلاغت بر نحو کمال داریم سخنان ما را وجوه
بسیار است هر کس بحسب قابلیت خود خواهد فهمید و لهذا اینست است بلکه واجبست کتابت احادیث اهل
البیت مثل قرآن مجید تا مضبوط ماند الکلام الهی چنانکه در اخبار سابقه امر بکتابت وارد شده بود و ایضا
در حدیث معتبر بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بنویسید احادیث
ما را بدرستی که تا ننویسید حفظ نمی توانید کردن یا محفوظ نمی ماند لفظا و معنی و ایضا بطریق معتبر از ان
حضرت منقولست که دل اعتماد بر کتابت میکند یعنی نمود و دیگران که دیدند که وقت شنیدن نوشته
است خاطر جمع میشود و احتمالی دیگر هست که منویسید که خاطر شما جمع میشود بسبب نوشتن و حفظ نخواهید
نمود یا انکه حفظ مطلوب تر است چنانکه گذشت اما معنی اول اظهر است باعتبار جمع بین الاخبار یا انکه
نوشتن نیز نوعی از حفظ بلکه از نوشته بهتر حفظ می توان نمود کما هو المجرب لهذا بهترین انواع حدیث
املاست که شیخ بخواند و شاگرد در حین گفتن او بنویسد و لهذا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
میفرمودند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می نوشتند و لیکن نسبت باکثر مردمان بهتر انست
که در کتابهای ایشان محفوظ بوده باشد و اول مقابله کتاب خود با کتاب شیخ بکنند بلکه خود از
روی کتاب شیخ بنویسند و بعد از ان شیخ بر ایشان بخواند چون بسیاری از عرب و عجم درست
نخواندن املا میکنند بعضی از حروف را بیکدیگر مثل ضاد و ظاد تا و طا و امثال اینها بلکه احوط آنست که کتب
حدیث را بخط واضح بنویسند که اشتباه نشود و بین السطور فراخ باشد چنانکه از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست و اما نقل حدیث بالمعنی پس جمعی جایز نمی دانند و جمعی بتفصیل قائلند که اگر

راوی فاضل بوده باشد نقل بالمعنی میتواند کرد و الا فلا چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم
که از فضلای اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما است
منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من حدیث از شما میشنوم و زیاد و
کم میکنم آیا جایز است حضرت فرمودند که اگر همان معنی را بعبارات زیاد و کم نقل کنی باکی نیست و
داود بن فرقد نیز از آنحضرت سوال نمود همین جواب شنید و چون ایشان از فضلا بودند با ایشان
تجویز نمودند و اشاره فرمودند که ترکش اولی است با آنکه فرمودند که باکی نیست و این عبارت دلالت
بر آن دارد که این بر خلاف اولی و مکروه است اما جایز است بوجهی که از پیش گذشت و بسند صحیح
موثق کالصحیح از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کرد در تفسیر این آیه الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه یعنی یا محمد بشارت ده بهشت آنجماعتی را که می شنوند
سخن را و متابعت میکنند احسن آنرا چه معنی دارد حضرت فرمودند که مراد آنست که حدیثی را که بشنوند
و بهمان عبارت نقل نمایند و زیاد و کم در عبارت نکنند و اشعاری دارد بجواز نقل بالمعنی از
لفظ احسن و ایضا اگر حدیثی را که از معصومی شنیده باشی از معصومی دیگر نقل نماید ظاهرا محذوری نداشته باشد
چون قول همه قول الله است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست بطرق متکثره که فرمودند
که حدیث من حدیث پدر من است و حدیث پدرم حدیث جد من است و حدیث جدم حدیث حضرت امام حسین است
و حدیث امام حسین حدیث امام حسن است و حدیث امام حسن حدیث امیرالمومنین است و حدیث حضرت
امیرالمومنین حدیث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول حق سبحانه و تعالی است و
ابو بصیر بحضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود که گاه هست حدیث از شما میشنوم از پدر شما روایت میکنم
یا بر عکس آن جایز است حضرت فرمود که مساوی است و هر دو یکسانست چون علم من و علم او یکی است و لیکن
از پدرم نقل کنی بهتر است و ظاهرا وجه بهتر بودن آنست که بتصدیق اقرب است چون از حضرت شنیده است
که هر چه روایت میکنیم از پدرم گفته است و از جهت عصمت محالست کذب از ایشان بخلاف عکس که از
حضرت نشنیده است مگر با آن وجه که همه یک نورند بنا برین تجویز فرمودند و اکثر محدثین که احادیث
از این دو معصوم بسیار شنیده اند اگر در خاطر نداشته باشند که از کدام یک شنیده اند میگویند
عن احدهما و صدق ادای حدیث باشد و صدق بسیار مشکل است و بدون تمرن و اعتیاد بمداومت
و تقوای بسیار حاصل نمی شود چنانکه روایت نموده است عمرو بن ابی المقدام که اول مرتبه که بحضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه داخل شدم فرمودند که اول صدق را یاد گیر و بعد از آن حدیث

بشنود

بشنوید و عبارات و اداها و مقامات سبب اختلاف معانی می شود می باید که همه را رعایت کنند مثلا
اگر شخصی قرآن خواند و حرف فرعون را در قرآن بخواند که انا ربکم الاعلی کافر نمیشود و چون نقل کفر
او کرده است اگر کسی از و نقل کند که او گفت این عبارت را بحسب ظاهر راست گفته است و کفر او کرده است
و لیکن بنا بر فعل واجبست که بگوید که از زبان فرعون نقل کرد و بر مستمع لازم است که فی الحال حکم بکفر او نکند
چنانکه نقل کرده اند که روزی ابو یزید بسطامی در مقام تعجب این آیه را میخواند که مخلوقی با صد هزاران
احتیاج بخالق چگونه جرات چنین کلام کند شخصی از و شنیده بنزد شیخ خود رفت که بایزید چنین کفری
گفت آن شیخ گفت شاید بایزید عبارت قرآن را خوانده باشد از روی تعجب و منقولست در حدیث
صحیح از ابو کهمس که من سلام عبد الله بن ابی یعفور که از بزرگان اصحابست بخدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت جواب سلام او دادند و فرمودند که چون بعبد الله برسی سلام
ما را با او برسان و بگو باو که نظر کن که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه نزد حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله بقرب و منزلتی که بهم رسانیدند از چه جهت بهم رسانید تو آنرا ملازمت کن و از دست مده
بدرستی که حضرت آن مرتبه را بصدق حدیث و ادای امانت است انکه هر چه شنیده باشند بی
زیاد و کم نقل نمایند چنانکه خواهد آمد انشاء الله و لهذا حق سبحانه و تعالی ائمه معصومین را وصف نموده
بصادقین و فرموده که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و امر نموده خلایق را که با ایشان باشند
که صادقند و مقرر است نزد اهل لسان که تعلیق حکمی بوصفی مشعر است بر علیت آن وصف پس
از اینجا ظاهر میشود که با غیر صادق مجالست نباید نمود چنانکه اخبار بسیار در منع از مجالست کاذبین وارد
شده است و در اخبار بسیار وارد شده است که مردم را ببسیار نماز و سایر عبادات
میازمایید که بسیار است که معتاد شده اند و بجهت عادت آنها را بجای می آورند ایشان را
بیازمایید در صدق حدیث و ادای امانت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که مجلسی که می نشینم با عالمی که ثقه و معتمد باشد نزد من بهتر است از عبادت یکساله فایده نهم در
تعلیم و تعلم و آداب آن و ثواب آنست منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند که هر که برود براهی بواسطه طلب علم حق سبحانه و تعالی او را
ببرد براه بهشت و بدرستی که فرشتگان بالهای خود را میگسترانند از جهت طالبان علم و از جهت رضا و
خشنودی ایشان بعلم و طلب آن و بدرستی که استغفار می کنند از جهت طالبان علم هر که در آسمانها و هر که
در زمین است از ملایکه و جن ملکه حیوانات حتی ماهیان دریاها و فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت

ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و بتحقیق که پیغمبران اشرفی
و دیناری نگذاشته‌اند بلکه علوم را میراث دادند پس کسی که بهره از علوم داشته باشد نصیب عظیم یافته است
زیرا که رتبهٔ میراث بردن ایشان رتبهٔ فرزندی یا خویشی معنوی است اگرچه یک مسئله بوده باشد و آنکه
وارد شده است از گستردن بالهای ملائکه مشهور آنست که از جهت آنست که بالهای ایشان از فرط مهابت طالب
علوم شرفی کرده یا آنکه تواضع طالب علم خود را بر خاک انداخته است از جهت ایشان یا بال زدن ایشان در
محفلهای ایشان و اگر طلبه تواضع ایشان را بحسب ظاهر نه بینند یقین می‌بینند از گفتهٔ حضرات سید المرسلین
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و آنکه درین حدیث وارد شده است که پیغمبران دینار و درهم میراث
نداده‌اند بحسب ظاهر منافات با آیات و احادیث دیگر دارد که از ایشان میراث مانده پس چنین تأویل
میکنیم که میراثی که بهمه عالم رسد علم بود یا آنکه عمدهٔ میراث ایشان علم بود و باقی چیزها در حکم عدم بود
یا آنکه دینار و درهم نگذاشتند که ایشان زیاده از ضروری در نگاه داشتن آن نبود و چیزهایی که از لوازم ضرورت
بود مثل خانه و لوازم خانه گذاشتند دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد
است که شخصی که تعلیم علم میکند ثواب متعلم را دارد و بازیادتی بی آنکه از ثواب متعلم چیزی کم شود پس باید که
علم را یاد گیرید از حاملان علم و برادران مؤمن خود را یاد دهید چنانچه علما یاد شما داده‌اند یعنی بی زیادتی
و نقصانی لفظا و معنی یا چنانکه علما بیاد شما دادند شما نیز بیاد مردمان بدهید و دیگر در حدیث صحیح
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که یاد دهد علم حقی را او را هست ثواب که
با آن علم عمل نماید تا روز قیامت بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم گردد و هر که تعلیم نماید علم
ضلالت را و راه باطلی را بکسی نماید از بدعتها گناه هر که با آن عمل کند در گردن او هست تا روز قیامت
بی آنکه از گناه ایشان چیزی کم گردد و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه منقولست که هر که تعلیم خیری کند هر کس که آن عمل نماید او را ثواب ایشان بوده باشد راوی
گفت که اگر آن شخص دوم بکسی دیگر یاد دهد اول از ثواب سیم بهره دارد چنانکه دوم دارد حضرت
فرمودند که اگر دست بهم جمیع عالمیان برسد اول را ثواب همه بهره دارد و همچنین دوم از ثواب
ما بقی راوی گفت که اگر اول بمیرد همان ثواب را خواهد داد حضرت فرمودند که اگرچه بمیرد جمیلا تا
روز قیامت ثوابی جهت او خواهد بود و در حدیث معتبر از طرق عامه و خاصه از حضرت سید
المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که فرمودند که هر که علم یاد گیرد از
جهت رضای الهی و عمل بعلم خود کند خالصا لوجه الله و بیاد دیگران دهد از برای رضای الهی او را

الدین از شیخ او علامه فهامه مروج المذهب شیخ الطایفه شیخ نور الدین علی بن عبد العالی ح و خبر داد
مرا بکتبها و احادیث شیخ العلماء و استاد الفضلاء الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم مولانا عبد الله
بن الحسین الشوشتری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد
العالی ح و عن جماعة من الفضلاء منهم الشیخ بهاء الدین محمد و العلامة الفهامة القاضی معز الدین
محمد و الشیخ یونس الجزایری عن الشیخ العلامة و الفهامة الشیخ عبد العالی عن ابیه الشیخ نور الدین
علی بن عبد العالی ح و عن جماعة من الفضلاء منهم استاد الفضلاء قاضی ابو الشرف و ابن عمتی
الشیخ عبد الله بن جابر العاملی و خالی مولانا و خالی مولانا محمد قاسم جمیعا عن الشیخ علامة الزمان
فی زمانه الشریف جدی مولانا درویش محمد الاصفهانی النطنزی العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن
عبد العالی رضی الله تعالی عنهم عن الشیخ الاجل العلامة نور الدین علی بن هلال الجزایری عن جمال العارفین
و شیخ المتالهین الشیخ احمد بن فهد الحلی عن الشیخ نور الدین علی بن احمد الخازن عن شیخ علمائنا
المحققین السعید الشهید محمد بن مکی العاملی ح و عن الشیخ نور الدین علی العاملی عن الشیخ شمس الدین
محمد بن عم الشهید عن الشیخ الاجل ضیاء الدین علی بن الشهید رحمهم الله تعالی ح و عن الشیخ
العلامة علی بن علی عن الشیخ شمس الدین الفریقی عن السید نجم الدین الحسن بن ایوب بن الاعرج عن
الشهید عن جماعة کثیرة من الفضلاء منهم فخر المحققین ابو طالب محمد بن العلامة الحسن بن یوسف
بن المطهر و السید العلامة عمید الدین عبد المطلب بن الاعرج الحسینی و السید الاجل العلامة تاج
الدین محمد بن القاسم بن معیة الحسنی الدیباجی و السید الاعظم احمد بن زهرة الحلبی و السید الافضل
نجم الدین مهنا بن سنان المدنی و الشیخ العلامة مولانا قطب الدین محمد الرازی صاحب شرح
مطالع و الشمسیة و الشیخ الفاضل العالم رضی الدین علی المزیدی و الشیخ الفاضل علی بن طراد
المطاری جمیعا عن العلامة الفهامة الشیخ جمال الدین الحسن بن الشیخ العلامة سدید
الدین یوسف بن المطهر الحلی عن ابیه و جماعة کثیرة من الفضلاء منهم شیخ المحققین ابی القاسم
جعفر بن الحسن الحلی و السیدین الاجلین الاعظمین رضی الدین ابی القاسم علی و جمال الدین ابی
الفضائل احمد ابنی موسی بن جعفر بن طاوس الحسینی و الوزیر السعید سلطان العلماء و المحققین خواجه
نصیر الدین محمد بن محمد الطوسی عن الشیخ الاجل الاعظم نجیب الدین محمد بن نما الحلی و السید الاجل الاعظم
فخار بن معد الموسوی عن العلامة محمد بن ادریس الحلی و الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب
المازندرانی و الشیخ سدید الدین شاذان بن جبرئیل القمی عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن

محمد الدوریستی عن شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی بکتبه وعن شیخنا المفید محمد بن محمد بن النعمان عن الصدوق
رئیس المحدثین محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی بکتبه سیما کتاب من لا یحضره الفقیه وعن الدوریستی عن ابیه
عن الصدوق وعن المفید عن الشیخ الاجل جعفر بن محمد بن قولویه عن ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی
الرازی بکتابه الکافی وعن ابن ادریس عن الشیخ العماد محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی
علی بن الحسن عن ابیه شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی وعن ابن نما عن الشیخ ابی الفرج عن السید فضل
الله الحسنی عن السید ابی الصمصام ذی الفقار بن معبد الحسنی عن شیخ الطائفه والنجاشی بکتبهما
وغیر این از اجازات که بعضی از آنها را در روضه ذکر کرده‌ام و تمام آنها را از اجازه کبیره
شیخ زین الدین و اجازه کبیره شیخ شهید و اجازه کبیره علامه و سیدان ابناء طاوس علی و احمد
رضی الله عنهما و شیخ منتجب الدین خواهند یافت و اما نقل حدیث پس هیچ شکی نیست که اگر بهمان لفظ
نقل کنند بهتر است سیما برای کسانی که عربی فهمند چنانکه در اخبار صحیحه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله در حجة الوداع در منی در مسجد خیف خطبه ادا فرمودند مشتمل
بر حمد و ثنای الهی و بر حکایت ثقلین که از پیش گذشت و بعد از آن فرمودند نضر الله عبدا سمع
مقالتی فوعاها ثم بلغها الی من لم یسمعها فرب حامل فقه غیر فقیه و رب
حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی حق سبحانه و تعالی خوشرو و خوشحال کرداند و رتبه اش را
عالی کرداند بنده را که بشنود سخن مرا و سخنان مرا حفظ نماید و برساند بکسی که آنرا نشنیده باشد پس بسیار کسی باشد
که حامل و بردارنده علم بوده باشند و لیکن عالم نبوده باشند و بسیار کسی که حامل علم بوده باشند بسوی
کسی که از او اعلم بوده باشند پس ظاهر شد که نقل حدیث بهمان عبارتی که از حضرات شنیده‌اند بهتر است بدلیلی
که حضرت فرمودند که گاه باشد راوی نفهمد اصلا مراد حضرت را و چون همان عبارت را عالم می‌شنود
می‌فهمد و گاه باشد که یک مطلب حضرت را فهمیده باشد و حضرت را از آن عبارت مطالب بسیار بوده باشد
هرگاه همان عبارت را نقل نماید بجمعی که از او اعلمند ایشان معانی دیگر فهمند و همچنین هر چند داناترند معانی
بهتر می‌فهمند و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم منقولست که هرگاه هست سخنان ما هفتاد محمل دارد
مثل قرآن و حق سبحانه و تعالی فرموده است که و فوق کل ذی علم علیم یعنی بالاتر از هر صاحب علمی دانائی
هست و ازین آیه فهمیده‌اند که علم الهی عین ذات است و اگر نه می‌بایست که فوق آن عالم باشد و چون غیر الهی هر کس
بوده باشد ذی علم است و علم ایشان غیر ذات ایشانست بالاتر از ایشان عالمی هست تا مرتبه حضرت
سید المرسلین و بالاتر از و حق سبحانه و تعالی است و ازین حدیث استدلال کرده‌اند که مرتبه عالم بالا

در آسمانها ببزرگی یاد میکنند و میگویند که تعلم نمودند و عمل بعلم نمودند و تعلیم نمودند و هیچ
دغدغه نیست که رتبه ازین بالاتر نمی‌باشد بلکه رتبه انبیاست و این جماعتند که منقولست از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله که علماء امتی مثل پیغمبران بنی اسرائیل اند و از حضرت امام الساجدین علی بن
الحسین صلوات الله علیهما منقولست که آنحضرت فرمودند که اگر مردم میدانستند که چه ثواب عظیم
در طلب علوم دینیه هست هر آینه طلب می‌نمودند اگر چه جانهای خود را فدا بایست کرد و اگر چه دریاها
موجها را قطع بایست نمودن چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرمودند که طلب علم کنید
اگر چه در چین باشد پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت دانیال علیه السلام که دشمن
ترین بندگان من نزد من نادانیست که حق اهل علم را ندانند و متابعت ایشان ننمایند و دوسترین
بندگان من نزد من پرهیزکاریست که طالب ثواب عظیم بوده باشد با آنکه ملازمت علما نماید و متابعت نماید
علمای باعمل را و علوم ایشان را بدیگران برساند یا از ایشان قبول نماید با آنکه بدان عمل کند و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که باملاء حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه واله است خواندم که حق سبحانه و تعالی بر جاهلان واجب
نکردانید که طلب علم کنند تا بر علما واجب نساخت که تعلیم علوم نمایند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که زکوة علم آنست که به بندگان حق سبحانه و تعالی یاد دهند و حضرت فرمودند که می‌باید در
تعلیم علوم همگی شریک و یکسان باشند و ترجیح بعضی بر بعضی بواسطه دنیا نکنی و در حدیث صحیح از زراره
و محمد بن مسلم و برید بن معاویه وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هلاک جاهلان
بواسطه آنست که نمی‌پرسند و بسبب نپرسیدن بجهنم میروند و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد است که جایز
نیست مردمانرا بغیر از آنکه بپرسند و تعلم کنند و امام خود را بدانند و چون امام خود را دانستند
هر چه بفرماید باید که بآن عمل نمایند اگر چه تقیه باشد و بر خلاف حق چون تقیه نیز حق است و واجب
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین وارد شده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که گفت و گوی علوم کردن دلهای مرده را زنده میکرداند هرگاه سعی نمایند در آنکه برسانند که گفته منست
و چون بحق رسند بآن عمل نمایند و از آن حضرت منقولست که مذاکره کنید علوم را با یکدیگر ملاقات نمایید
و حدیث مرا نقل کنید که حدیث زنگ را از دلهای شما بر دارد و صاف میشود و در حدیث کالصحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که آنحضرت فرمودند که مذاکره علم بهتر است در شب از ثواب درس
نوافل نماز مقبول و منقولست که آنحضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی رحمت کند بنده را که علم را زنده کند

پرسیدند که زنده کردن بچه عنوانست حضرت فرمودند که بانست که هرگاه نمایند علم را باهل دین و در خیر کاری
یعنی علمای صالح و متقی و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند که اف باد مسلمانی را که در هر جمعه خود را مشغول امر دین خود نکند و سوال از امر دین
خود نکند و تعهد مسایل خود نکند یعنی اقلا جمعه بجمعه سعی باید کرد و دیگر منقولست که حضرت فرمودند که این
علوم دینی بر در قفلی است و کلیدش سوال است و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که
از آنحضرت پرسیدند که شخصی آبله داشت جنب شد جمعی باو گفتند که غسل کن غسل کرد و مرد حضرت فرمودند که ایشانرا کشتند
که این فتوی دادند او را کشتند و کشتن او در گردن ایشانست چرا سوال نکردند از عالمی بدرستی که شفای مرض
جهل سوال است و از حضرت سید الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیه و اله منقولست که هر عالمی از
علمای شیعه ما که جاهلی را هدایت نماید و عالم گرداند او را با جمع ما فردای قیامت با ما خواهد بود در اعلی
مراتب با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که هر کس از شیعیان ما که عالم بوده باشد بشریعت ما و بیرون آورد ضعیفان شیعیان ما را از
ظلمت جهل و داخل گرداند در نور علمی که از ما باو رسیده است فردای قیامت تاجی از نور بر سر او گذارند
که جمیع عرصات قیامت از نور او منور گردد و حله در او پوشانند که جمیع دنیا و ما فیها برابری بقیمت یک
رشته از رشتههای آن نکنند و اورا شفاعت کرامت فرمایند که جمیع متعلمان خود را ببهشت برد و همچنین
متعلمان ایشان را اگرچه یک مسئله تعلیم کرده باشند ایشانرا یا یک شبهه ایشانرا رفع ساخته
باشند و از حضرت صدیقه فاطمه زهرا صلوات الله علیها منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله فرمودند که علمای شیعه ما را حشر خواهند نمود و ایشان را بقدر علوم و تعلیم عباد الله خلعتهای
کرامت خواهند داد تا آنکه بعضی را هزار هزار خلعت نورانی کرامت خواهند فرمود و متعلمان ایشانرا بمقدار
تعلم علوم خلعتهای نورانی کرامت خواهند فرمود تا آنکه بعضی را صد هزار خلعت خواهند داد و بعد
از ان علما را باضعاف اول خلعتهای کرامت خواهند داد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
فرمودند که یک رشته از ان خلعتها بهتر است هزار هزار مرتبه از کل دنیا و ما فیها و از حضرت امام
حسن صلوات الله علیه منقولست که فضیلت علمای که تربیت شیعیان ما میکنند بهدایت ایشان بنور
علم و بر کسانیکه رعایت احوال یتیمان بی پدر میکنند مثل فضیلت آفتابست بر ستارهها با آنکه حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را ترغیب فرموده است
در رعایت احوال یتیمان چون پدر ندارند کسی که ایشانرا محافظت نماید حق سبحانه و تعالی او را

محافظت

محافظت نماید و هرکه ایشانرا گرامی دارد حق سبحانه و تعالی او را گرامی دارد و هرکه دستی بر سر یتیمی
کشد از روی مهربانی حق سبحانه و تعالی بعدد هر موئی که دست او بران کشیده شده است قصری
کرامت فرماید از دنیا فراخ تر و در ان قصرها بوده باشد از نعمتها هرچه نفوس ایشان آرزو خواهد و آنچه چشمهای ایشان
از ان لذت یابد و ابد الاباد در ان نعمتها باشند و از حضرت امام حسن صلوات الله علیه مرویست که هر که از شیعیان
ما را که دستش بما نرسد بواسطه تقیه هدایت کند بعلوم و ارشاد نماید بمسایل خداوند عالمیان فرماید که ای بنده من بکرم ذی
بعلم من سزاوار ترم بکرم ای فرشتگان این بنده مرا بعدد هر حرفی که تعلیم این بنده کرده است از بهشتهای من
هزار هزار قصر بدهید و اضافه کنید بانها از نعمتها آنچه مناسب این قصرها باشد و از حضرت سید الساجدین
صلوات الله علیه منقولست که خداوند عالمیان وحی کرد بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که یا موسی
محبت مرا در دل بندگان من در آور و ایشانرا دوست من گردان تا من نیز ایشانرا دوست دارم حضرت موسی
عرض نمود که خداوندا چگونه محبت ترا در دل ایشان جا دهم خطاب رسید که یا موسی بیاد آور ایشانرا نعمتهای
ظاهری و باطنی که بر ایشان انعام کرده ام تا محبت من در دل ایشان جا کند و ثابت شود و هرگاه بنده گریخته را تا بدرگاه من
آوری یا گم شده از رحمتهای مرا باین آشنا سازی از برای تو بهتر است از صد سال عبادت که روزها در روزه باشی
و شبها بر پا ایستاده عبادت من کنی حضرت موسی ع گفت خداوندا بنده گریخته کدام است حق سبحانه و تعالی
فرمود که بنده که عصیان و مخالفت من میکند و گردن کشی میکند از بندگی من گفت خداوندا گمشده از درگاه تو کدام است حق
سبحانه و تعالی فرمود که آنکسیکه واجبات شریعت دین را نداند و طریقت بندگی را جاهل باشد و راه رضای مرا نداند تو او را
هدایت نما و تعلیم کن که او را چه اعتقاد می باید داشتن و چه می باید کردن و از حضرت امام زین العابدین
صلوات الله علیه فرمود که ای علما بشارت شما را بثوابی که اعظم ثوابهاست و بجزائی که کاملترین
جزاهاست و از حضرت امام محمد باقر علوم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه منقولست که عالم
بمنزله شخصی است که در تاریکی شمعی در دست داشته باشد هرکسی از نور شمع او روشنی می یابد و او را
دعا میکند همچنین عالم شمع هدایت دارد و ظلمت جهل و حیرت را از دل متعلمان زایل
میکند و اندبس حیرانیکه از نور علم او مستفید شده از حیرت نجات یافته باشند و هر جاهلی که بسبب
چراغ علوم او از جهالت خلاصی یافته باشد از آتش دوزخ آزاد می شوند و بعدد هر موئی که بر تن
آزاد کرده ای از آتش جهنم بوده باشد خداوند عالمیان ثواب صد هزار قنطار بان عالم کرامت
میفرماید که تصدق کرده باشد و قنطار مال بسیار است بعضی گفته اند پوست گاوی پر از
زر است و ثواب صد هزار رکعت نماز میدهد که در حطیم نزد کعبه کرده باشد که بهترین اماکن شرفه است

دور او به هیچ فضل علم مذکور نخواهد شد از بلند معانی و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
علمای شیعه ما بمنزله جمعی اند که مرابطه مجاهد نمایند در سرحدها و محافظت می نمایند بلاد اسلام را از شر کفار بحیثی علما
شیعه محافظت دین مبین می کنند از شر شیاطین جن و انس که بر ضعفاء العقول شیعه دست نیابند
پس هر کس از علمای دین در دفع مخالفان کوشند خواه بمباحثه و خواه بالقاء دلایل بر متعلمان
و خواه بتصنیف کتابها در زد ایشان ثواب آن بهتر است از کسیکه با رومیان و اوزبکان
و کافران جنگ کند هزار هزار مرتبه زیرا که علما دفع شبهه از دین ایشان میکنند و مجاهدان و
مرابطان دفع شر از بدنهای ایشان میکنند و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه منقولست که فردای قیامت بعابد میگویند که تو نیکو مردی بودی همین غم خود داشتی و
غم دیگران نداشتی داخل بهشت شو و چون عالم کسی است که خیر او بر مردمان جاری بوده
و ضعیفان شیعه را از شر دشمنان محافظت نموده و بسبب تعلیم علوم نعمتهای جنان را از
جهت ایشان تحصیل نموده و رضای الهی را از جهت ایشان حاصل نموده باو میگویند که
ای کسیکه رعایت احوال شیعیان کرده که یتیمان اهل البیت اند و بسبب اشقیا از خدمت
معصوم که والد حقیقی است دور افتاده یتیم شده بودند و هدایت دوستان ایشان
کرده بایست و شفاعت کن هر کرا از تو تعلم علوم کرده است بشفاعت کند فیامی را آماده
فیام و فیامی صد هزار نفس است و اینها جماعتی باشند که از او استفاده علوم کرده باشند
یا از شاگردان او یا از شاگرد شاگردان او تعلم نموده باشند تا روز قیامت پس نظر کنید
که تفاوت ره از کجاست تا بکجا و از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که هر که متکفل
که رعایت یتیمان آل محمد که شیعه اهل البیت اند و از امام خود که والد حقیقی است دور افتاده
اند و در جهالت متحیر شده اند و اسیر شیاطین جن و انس شده اند بکند و ایشانرا از شر
شیاطین خلاصی دهد و از حیرت جهل بنور علم رسانند و وسوسهای شیاطین را از ایشان
مدفوع سازند و ببراهین قاطعه الهی و نبوی و ائمه معصومین که بایشان رسیده دفع
شبهه مخالفان بکنند فضیلت ایشان بر عابدان زیاده تر دارد بمرتبه زیاده بلندی آسمان
بر زمین و از بلندی عرش و کرسی و حجابها بر آسمان اول و فضل ایشان بر عباد
مثل فضیلت ماه چهارده است بر مخفی ترین ستارگان و از حضرت امام علی بن محمد
النقی الهادی صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر نه آنست که بعد از غیبت

قایم آل محمد

قایم آل محمد صلوات الله علیه جمعی از علمای شیعه خواهند بود که شیعیان را هدایت نمایند
بحق سبحانه و تعالی و راه حق را بایشان بنمایند و دفع شبهه مخالفان از ایشان بکنند
ببراهین الهیه و خلاصی دهند شیعیان ما را از دامهای شیاطین هر آینه نماند احدی مگر
آنکه مرتد شود و از دین الهی برگردند و لیکن علما دلهای ضعفاء العقول را بحق راه نمایی
میکنند چنانکه کشتیبان مهار کشتی دارد و براه می برد این طایفه از علما نزد حق سبحانه و تعالی
از همه کس فاضل ترند و از حضرت امام زکی حسن عسکری صلوات الله علیه مرویست که فردای
قیامت علمای شیعه که راهنما و بندگان شیعه و دوستان ما اند در صحرای محشر حاضر شوند
و بر سر هر یک تاجی نورانی بوده باشد که نور آن تاج تا سی صد هزار ساله راه را منور
گردانند و جمعی که در دار دنیا از انوار علوم ایشان بهره مند شده اند چنگ در شعاع آن
نور زده بمراتب عالیه در جوار استادان خود در جوار ائمه معصومین سلام الله علیهم
اجمعین ساکن گردند و هر دشمنی از دشمنان اهل بیت که شعاع آن نور بر ایشان تابد چشمهای
ایشان کور شود و گوشهای ایشان کر و زبانهای ایشان لال و زبانه دوزخ ایشانرا
در میان جهنم در آورند و احادیث در فضایل علما زیاده از حد و حصر است ان شاء الله
در تفسیر قرآن در ضمن آیات فضل علما مبین خواهد شد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که از حقوق عالم آنست که بسیار از او سوال نکنی و جامه اش نکشی یا ابرام
که رها نمی دهم تا درس مرا نگویی مثلا و گاه برود داخل شوی و جمعی نزد او باشند بر
همه سلام کن و او را مخصوص ساز بتحیت با که متوجه او شده او را دعا کنی و در برابر
عالم بنشین و پشت سر او منشین و در مجلس او چشمک مزن اگر چه بر دیگران باشد چون
غمز بد است و مبادا او توهم کند که اشاره بعیب او میکنی و بدست اشاره بسوی او مکن که خلاف
ادابست و بسیار مگو که فلانی چنین گفته است بر خلاف گفته او و دلتنگ مشو از طول مجالست
او که عالم بمنزله درخت خرمائی است که در زیر او نشسته باشی که کی بادی بیاید و خرمایی بزیر
اندازد همچنین منتظر باش که نسیمی از مهب رحمت الهی بوزد و در خاطر عالم افتد که سخنی
در اندو ثواب عالم نزد حق سبحانه و تعالی بیشتر است از کسیکه روزها بروزه باشد و شبها
بقیام و در راه حق سبحانه و تعالی جهاد کند و ان شاء الله تعالی در باب حقوق خواهد آمد
حقوق عالم و حقوق متعلم **فایده دهم** در مذمت اجتهاد و ارآء باطله است بیچ شک نیست

در آنکه حضرت سید المرسلین عقل کل بود و حق سبحانه و تعالی حقایق ملک و ملکوت را بر آنحضرت منکشف ساخته بود و اگر از آنحضرت سوال می نمودند از اصول دین و فروع حضرت منتظر وحی الهی بود تا آنکه یهودان و نصاری از آن پیشوای انبیا سوال نمودند از نسبت پروردگار که از اصول دین است حضرت سه روز جواب نفرمودند تا جبرئیل امین سوره قل هو الله احد را آورد و بر همه عقلا ظاهر است که متبحران فضلا از تدبیر خانه خود عاجزند و هر روز اغلاط بسیار میکنند پس این عقول ضعیفه چه دانند مراد الهی را که خواهند باین عقول اجتهاد و قیاس استحسان انکار فرمایند مع هذا سنیان در صحاح خود اخبار در مذمت قیاس نقل کرده اند و شیعیان در هر یک اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت نموده اند بلکه بسیاری از آیات و اخبار دلالت میکند بر اینکه هرچه را علم نداشته باشند بآن فتوی نتوان دادن قال الله تعالی اتقولون علی الله ما لا تعلمون یعنی آیا میگویید بر حق سبحانه و تعالی آنچه را که بآن عالم نباشید و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة یعنی آن جماعتی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی می بندند رویهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و مکرر فرموده است که و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالم تر از کسیکه دروغ بر حق سبحانه و تعالی بندد و مذمت گمان فرموده است در آیات بسیار و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که حلال محمد حلال است و حرام محمد حرام است تا روز قیامت خلاف آن نمی شود و شرعی دیگر نخواهد بود پس حضرت فرمودند که هر بدعتی که کردند سنتی را ترک کردند و آن بدعتها اینست که مخالفان در دین آنحضرت وضع کردند بسبب آنکه اول مرتبه دست از حضرت امیر المؤمنین که خلیفه رب العالمین بود کشیدند چنانکه اکثر ایشان روایت کرده اند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و اهل البیت بچنین تعزیه مبتلا شدند منافقان که در کعبه هم سوگند بودند حدیثی وضع کردند که ما هر یک که این حدیث را نقل کنیم شما از برای او گواهی بدهید که راست میگوید ما نیز از رسول خدا شنیدیم و آن این بود که حضرت رسالت فرموده است که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی آخرت را اختیار نموده است از برای ما نه دنیا را و جمع نمیشود نبوت و امامت در یک خانه و همگی حضرت را گذاشته بسقیفه بنی ساعده رفتند و در فکر بودند که کرا امام کنند انصار با خبر شدند ایشان نیز بسقیفه آمدند و گفتند که اگر بگفته پیغمبر صلی الله

علیه و آله

علیه و آله عمل میکنید امام و خلیفه حضرت علی بن ابی طالب است و اگر نه از ما امیری باشد و از شما امیری و سعد بن عباده بیمار بود او را آورده بودند که ما با این بیعت میکنیم و شما هر که میخواهید بیعت کنید تا عاقبت یکی از مهاجران این حدیث را خواند که حضرت فرموده که ائمه از قریش خواهند بود تا آنکه ابوبکر بر منبر رفت و گفت ای انصار وزارت از شما خواهد بود انصار پاره فروگذاشتند و ابوبکر دست دراز کرد بسوی عمر که من با تو بیعت میکنم و عمر دست دراز کرد با بو عبیده جراح که من بتو بیعت میکنم و دیگران بفریاد آمدند که ابو عبیده چه قابلیت دارد تا آنکه عمر دست ابوبکر را گرفت و بیعت کرد و منافقان و مهاجران با او در آن روز بیعت کردند و پاره از انصار و شروع کردند در ترغیب و تهدید حتی آنکه ابو سفیان بغوغا آمد که ابن ابی قحافه کی قابل ریاست است بر ما که بزرگان قریشیم در همان شب جهت پسر او یزید حکومت شام را مقرر ساختند و همچنین جمعی را بترغیب و جمعی را بتهدید بیعت فرمودند و حضرت امیر المؤمنین با اهل بیت صلوات الله علیهم مشغول تعزیه و گریه و زاری بودند تا آنکه آنحضرت در روز دوشنبه وفات کرده بودند و در روز پنجشنبه یا چهارشنبه علی الخلاف دفن نمودند و ایشان در فکر امارت بودند و حضرت امیر المؤمنین را ناصری که بود بنی هاشم بودند و آنها نیز قلیلی بودند مستضعف مثل عباس و عقیل تا آنکه چون حضرت را دفن کردند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمسجد آمدند و اکثر در آنجا حاضر بودند و حجتها بر ایشان تمام کردند و حکایت روز غدیر و سایر نصوص امامت خود را بیان فرمودند یکی از انصار برخاست و گفت یا علی اگر در روز اول می آمدی و اینها را منع میفرمودی دو کس تو را مخالف نمی شدند و لیکن اکثر بیعت کردند با ابوبکر و الحال علاجی نیست پس حضرت فرمود که اگر بیعت معتبر نیست نشده است که همه در حضور سید المرسلین بامر خداوند عالمیان با من بیعت کردید و حضرت فرمود که همگی سلام بر من کردید بامارت مؤمنان که السلام علیک یا امیر المؤمنین آنها چه شد و در قیامت جواب خدا را چگونه خواهید داد و همگی منافقان بامر عمر شمشیرها کشیده ایستاده بودند که اگر بنی هاشم زور آورند همه را بقتل رسانند و سخنان بسیار گذشت در میان ایشان که در احادیث و تواریخ و کتب سنیان مسطور است و چون آنحضرت حجت الهی را بر ایشان تمام کردند و دانستند که نفعی نمیکند بامر خدا و رسول بخانه بازگشته متوجه جمع قرآن گردیدند و روز بیرون نیامدند و جمع قرآن بنحویکه نازل شده بود فرمودند و آنرا بیرون آوردند و فرمودند که من عهد کرده بودم با خداوند عالمیان نموده حضرت سید المرسلین که ردا بر دوش نگذارم تا قرآن را چنانکه نازل شده است جمع کنم ایشان در جواب گفتند که ما را احتیاج بجمع تو نیست ما [illegible]

که رجوع کنند حضرت فرمود که نخواهید دید این را تا قائم آل محمد ظهور کند و متوجه عبادت شدند
و آن ملاعین باز ماندگان از بیعت را که در خانهای خود مخفی شده بودند تفحص و تجسس می نمودند
و هر کس بیعت نمیکرد به ضرب و تهدید و قتل بیعت از ایشان میگرفتند تا شش ماه بعد از آن روایات
بخاری و مسلم متوجه بنی هاشم شدند که بیعت بگیرند تا آنکه اجتماع عظیم نمودند و آتش و هیمه آوردند
که خانه حضرت را با اهل البیت بسوزانند و قنفذ مولای عمر را که از همه نواصب دشمن تر بود و در درشتی
خوئی و زشتی روی از سایر مردمان با آن ملعون شبیه تر بود مقرر ساختند از جهت سوختن
خانه و حضرت فاطمه پشت در آمد که یا ابن الخطاب خانه مرا میسوزانی آن ملعون در را بر شکم آن صدیقه
زد و قنفذ تازیانه حضرت را از پشت در دور کرد ابوبکر که شنید که کار باینجا رسید بر دفع مصلحت
فرستاد و عمر را طلبید و حضرت فاطمه صلوات الله علیها اسقاط نمودند محسن نامی که در شکم آن حضرت
بود و حضرت رسول ورا محسن نامیده بود چنانکه صاحب ... ذکر کرده است و حضرت فاطمه صلوات الله
علیها از اسقاط و ضرب و سه روزی دیگر بودند و بجوار رحمت ایزدی پیوستند بخاری روایت نموده
است در شش صحیح ... که تا فاطمه زنده بود صحابه رعایت خاطر علی ... می نمودند و چون وفات
یافت دانستند که ایشان تا قتل مرا همند بعد از شش ماه بیعت نمود با ابوبکر اگرچه شش ماه و بیعت را
غلط روایت کرده است ولیکن روایت کرده است که حضرت فاطمه با ابوبکر سخن نگفت و با او در
غضب بود تا از دنیا رفت و شب آنحضرت را دفن نمودند که مبادا ابوبکر بر و نماز گذارد و همین
سخنان بخاری در همه صحاح سته هست و همه این را نیز از حضرت سید المرسلین روایت نموده اند که
فاطمه پاره تن منست هر که آزار او کرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و خداوند
عالمیان فرموده است که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة واعد لهم عذابا مهینا یعنی بتحقیق که آن جماعتی که آزار میدهند خدا و
رسول ورا لعنت کرده است ایشان را حق سبحانه و تعالی و مهیا ساخته از جهت ایشان عذابی
خوار کننده در جهنم و ان شاء الله تعالی این اخبار را مفصلا در تفسیر قرآن المجید یاد خواهیم کرد اگرچه در
اکثر کتب ایشان هست متفرقه مجملا چون اینها کردند و دست از کتاب خدا و اهل بیت کشیدند با آنکه احکام
الهی نزد اهل بیت بود هر روز حوادث واقع میشد اجتماع می نمودند و فکرها می نمودند بر سر هم می کردند
و پاره بقیاس و پاره باستحسان کارها میکردند و چون این امر شنیع خلافت را بهم رسانیدند علما
باطل و بوده از برای کردهای ایشان پیدا کردند چنین این حدیث را وضع کردند که حضرت فرمود که

لا تجتمع امتی علی الخطاء با آنکه اگر مراد کل امت اند در مدت شش ماه بقول ایشان بنی هاشم
و ابوذر و سلمان و مقداد و جمع کثیر داخل نبودند در بیعت ابوبکر در آن شش ماه باطل بوده و اگر
بعضی امت مراد است بیعت با مسیلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح کردند بسیار کردند و بایزید پلید و ولید کافر
بقول ایشان بیعت کردند علی ای حال ظاهر است که این حدیث از آن حضرت نیست و چون متاخران
علماء اهل سنت دیدند که اجماع صورتی ندارد و گفتند بیعت یک کس کافیست چنانکه فخر رازی و مولانا سعد الدین
و امیر سید شریف و غیر ایشان ذکر کرده اند و این بسیار شنیع تر از اولست بنا برین قائلند که هر که منافقی
با منافقی بیعت کند متابعت او واجبست و اگر کل معصومین مخالفت ایشان کنند همه را می باید کشت و چون
سنیان این اجماع را بهم رسانیدند شیعیان بواسطه رد بر ایشان گفتند که اجماع حق است در حینی که
معصوم در آن اجماع داخل باشد و ایشان نیز در برابر سنیان بر مطالب خود نقل اجماعات نمودند
و گفتند که معصوم در اجماع ما داخلست با آنکه در واقع قول معصوم حجتست و اتفاق دیگران بی فایده است
و خلافی نیست نزد شیعه که اگر همه مجتهدان شیعه اتفاق نمایند بر امری اتفاق ایشان حجت نیست و
اگر معصوم بفرماید قول آنحضرت حجتست پس اجماع نزد شیعه صورتی ندارد و همچنین دلایل عقلی ظنی
نیستند یا کتاب حق سبحانه و تعالی است و سنت حضرت سید المرسلین و اله معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین و در حسنه حدیث صحیح امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که شخصی از آن
حضرت سوالی فرمود حضرت جوابی فرمودند دیگر سوالی کرد و گفت رای شما چیست حضرت فرمودند
که نزد ما رای نمی باشد هر چه میگوییم سخن رسول خداست صلی الله علیه و آله و در حدیث صحیح از آن
حضرت صلوات الله علیه وارد است که قیاس در شرع حجت نمی باشد نمی بینی که زن حایض قضای روزه
میکند بعد از پاک شدن و قضای نماز نمیکند با آنکه مقتضای قیاس ایشان آنست که برعکس باشد
زیرا که نماز اشرف است از روزه و هر گاه قیاس کنند دین بر هم میخورد و در حدیث حسن از
ابوبصیر منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بر ما خبرها
وارد میشود که در کتاب خدا و سنت نیست پس جایز هست که فکر کنیم و بعقل خود جواب گوییم حضرت
فرمود که نه اگر در واقع فکر تو موافق حق باشد ثواب نداری و اگر مخالف حق باشد دروغ
بر حق سبحانه و تعالی بسته در اخبار بسیار وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم ابوحنیفه را لعن نموده اند بواسطه عمل بقیاس و احادیث عدم جواز عمل بقیاس اظهر من متواترات
است و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که هر که فتوی

و هر مردمان را بدون علم و بدون هدایت لعنت میکنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و در گردن
او ست گناه هر کس بفتوی او عمل نماید و ظاهر امر اداز هدایت اخبار ائمه اطهار است و ممکن
است که عطف تفسیری باشد که هر یک معنی داشته باشد و در حدیث صحیح وارد شده و از عبد الرحمن
بن الحجاج که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمود که دوری بکن از دو خصلت که هر که
هلاک شده و است در سختی عقوبات الهی شده است از این دو صفت شده و است زنهار که فتوی برای خود
بدهی و چیزی که علم با آن نداشته باشی اعتقاد مکن و ایضا در حدیث حسن وارد شده است که حضرت مفضل
بن یزید فرموده که ترا نهی میکنم از دو خصلت که بسیاری از مردمان هلاک شده اند یکی آنکه اعتقاد کنی
بباطل و دوم آنکه فتوی دهی مردمان را بآنچه ندانی و در حدیث موثق کالصحیح وارد است از محمد بن
طیار که عرض نمود بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعضی از خطبهای پدر بزرگوارش را تا بجای
رسید که ساکت داشت حضرت فرمود که بس کن و خاموش باش شما را جایز نیست در آنچه بر شما وارد شود
و علم بآن نداشته باشید مگر گفتن و حفظ خود نمودن از عمل بآن و بائمه هدی نقل کردن تا ایشان
شما بگویند آنچه حق باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فاسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون یعنی هرچه ندانید از اهل ذکر که ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم
سوال کنید و در حدیث کالصحیح حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که توقف نمودن
نزد شبهات و آنچه حکم آن یا معنی آن مشتبه باشد بهتر است از آنکه خود را در مهلکه اندازد بدوی
علم جواب آن بدهید یا بآن عمل نمائید و حدیثی که خوب حفظ نکرده باشید روایت نکردن
آن اولی است و در احادیث معتبره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که حق سبحانه و تعالی از بندگان خود دو چیز طلبیده است یکی آنکه هرچه ندانند نگویند
و دوم آنچه را ندانند و عقل ایشان بآن نرسد رد نکنند شاید حق باشد اما اول را در این آیه
که الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق یعنی
آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتاب خود که نگویند بر خدا مگر حق را که بدانند که خدا فرموده
است و اما دوم را در این آیه که مذمت فرموده است جمعی را که چیزی را ندانند تکذیب آن
میکنند فرموده است که بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله
یعنی بلکه آن جماعت تکذیب نمودند چیزی را که علم ایشان بآن نمیرسد و هنوز بایشان نرسیده است
و تأویل آن و این بلاهای است عظیم طلبه علوم را که غالب ایشان را این دو صفت اند بنابر آنکه عادت

دانند بگوید و هرچه

نموده اند که بعقل یا قیاس حکم کنند همیشه و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول که حق سبحانه
و تعالی بر بندگان آنست که هرچه را ندانند در آن توقف نمایند و در حدیث صحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه از شما چیزی بپرسند که ندانید
بگوئید که نمیدانیم مگوئید که الله تعالی بهتر میداند که از این گفتن سایل بشک می افتد و متوهم میشود که
شما میدانید و لیکن حق سبحانه و تعالی بهتر میداند و در حدیث صحیح دیگر از آنحضرت صلوات الله
علیه وارد شده است که اگر از عالمی چیزی بپرسند و نداند بگوید الله اعلم و غیر عالم چنین
نگوید و مدار متقیان بر آنست که الله یعلم میگویند احتیاطا و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که بیکی از فضلای اصحاب خود فرمودند که آنچه عالم باشید
بآن بگوئید و هرچه را ندانید بگوئید الله اعلم بدرستی که بسیار باشد که شخصی تفسیر آیه کند
بنادانی و از درجات خود دور شود و بیفتد بزیر در مثل مسافت آسمان تا زمین و کسیکه این
قدر راه بیفتد زنده نخواهد ماند البته و در حدیث معتبر روایتست از ابن شبرمه که یکی از فقهای
اهل سنت است و تردد بخدمت حضرت بسیار میکرد گفت که هر مرتبه که بخاطرم میرسد حدیثی را
که از جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده ام نزدیکست دلم پاره پاره شود و او فرمود که
خبر داد مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ابن شبرمه گفت که قسم میخورم
بخدا که نه او دروغ بر پدرش بسته و نه پدرش بر جدش و نه جدش بر رسول خدا که حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که عمل بقیاس کند هالک است و دیگران را نیز هلاک کرده است
و هر که فتوی دهد و ناسخ را از منسوخ فرق نکرده باشد و همچنین محکم را از متشابه خود هالکست و دیگران
را هلاک نموده بجهنم میروند و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد
شده است که آنحضرت خطبه فرمودند که ای گروه مردمان بدانید که ابتدای فتنها که در دین
اسلام واقع شده هواهای نفسانی بود که متابعت آن نمودند و احکام شرعی چند بود که
بدعت کردند بر خلاف کتاب الله تعالی جماعتی متابعت جمعی کردند بی دلیلی اگر آنکه باطل محض می بود
حال آن مخفی نمی ماند بر ذی عقلی و اگر حق محض بود نیز مخفی نمی ماند و لیکن پاره از حق را با باطل
جمع نمودند و بسبب اغوای مردمان شدند و شیطان مسلط شد بر دوستان خود و نجات یافتند
جمعی که توفیق الهی رفیق ایشان شد و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر وقت که بدعتی هم رسد بعد از من که

سبب آن حضرت با سلام و ایمان و دین رسد حق سبحانه و تعالی ولی از اولیا و از اهل بیت بر مقرر
ساخته است که موکل بوده باشد بحفظ دین و دفع کند آن بدعت را از دین و بحث کند با اهل ادیان و انکار
کند حق را و منور سازد آن از براهین و رد کند بر ماکر آن را و از جانب ضعفاء القول رد شبهات معاندان
بکند پس عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت و نگاه کنید این جماعت که بسند و توکل بر حق سبحانه و تعالی
کنید تا شما را هدایت کند بحق و اهل حق و ظاهرش آنست که مراد از خیر معصومین اند و ممکن است که تعمیم
کنند بنحویکه شامل علماء شیعه نیز باشد چون علوم ایشان علوم اهل بیت است صلوات الله علیهم
و در اخبار صحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه که حق سبحانه
و تعالی مذمت یهود و نصاری میفرماید اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون
الله یعنی ایشان علماء خود را و زهاد خود را خدایان خود کردند و عبادت خداوند خود کردند
حضرات فرمودند که والله که این علماء و زهاد کسی را بعبادت خود نخواندند و کسی ایشان را نپرستید
بحسب ظاهر ولیکن اگر ایشان حکمی میکردند و اگر حرام را حلال میکردند و حلال را حرام ایشان اطاعت
می نمودند حق سبحانه و تعالی همین را فرمود که کفر است چون اقوال علما را مقدم داشتند بر قول الهی
و حضرات این آیه را بواسطه سنیان یاد فرمودند که مدار ایشان برین بود و مت چنانکه در آیه و احادیث
متواتره ایشان وارد شده است که جماعتی که در مسجد الحرام در حج تمتع در زمان جاهلیت نبود
و عمر گفته است که مخالف زمان جاهلیت چیزی واقع شود در مقام معارضه در آمد در حج و در حج وداع
و جمعی کثیر با عمر موافقت کردند و حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله فرمود که جبرئیل آمده است
و این آیه را آورده است که اتمّوا الحج والعمرة لله و همه سنیان بر متابعت عمر اند و بر مخالفت
خدا و رسول و انشاء الله تعالی آیه که علماء سنیان مخالفت صریح نموده اند قول الهی را بیان
خواهد شد و اگرچه ظاهر این اخبار مذمت عامه است ولیکن تهدید است مر خاصه را از متابعت
ایشان درین معنی و بعضی کرده اند و انشاء الله آن نیز ظاهر خواهد شد و روایات بسیار
وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که هر بدعتی ضلالت
است و هر ضلالتی راه جهنم است نعوذ بالله من الضلالة بعد الهدایة فایده یازدهم در اصطلاحات
حدیث است بدانکه خبر و حدیث عبارت است از قول رسول الله و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم یا حکایت فعل ایشان یا تقریر ایشان یا که در حضور ایشان کسی سخنی گفته باشد یا کاری کرده
باشد و ایشان دانسته باشند و آن شخص را از آن نهی نکرده باشند و خبر و حدیث کمعنی دارد

فمن تمتع بالعمرة الی الحج
[illegible]

و آن بر سه قسم است اول خبر متواتر و آن خبری است که آنقدر کس آن را روایت کرده باشند
و از اخبار ایشان علم بهم رسد بسا باشد که از قول هزار نفس علم بهم نرسد مثل شهادت
روستائیان از جهت ارباب آب و زمین و گاه باشد که از گفته سه کس متدین که خبر دهد
که فلان شخص را دیدم علم حاصل شود و مدار این بر علم است نه بر عدد و این خبر متبع است
باجماع و خلافی در وجوب عمل باین خبر نیست مگر آنکه متواتر شود که حضرات خلاف آن را نیز گفته اند
و یکی از اینها تقیه خواهد بود در صورت جمع خواهیم نمود بیکی از دو وجه جمعی که گذشت چنانکه در
قرآن مجید نیز یکدیگر هست و یکی ناسخ است و دیگری منسوخ و امثال آنکه خواهد آمد دوم خبر محفوف بقرینه
است که از خارج خبر قراین بوده باشد آنقدر که علم بهم رسد مثل آنکه شخصی را نخو در الشخصی گفته باشد
و کسی دیگر بر در مطلع نبوده باشد مردی نقد از جانب او بیاید کتابتی سر بمهر بیاورد چون
کتابت را باز کند جمیع آنچه یاد گفته باشد در کتابت نوشته و خط و مهر او را شناسد بسیار است
که از امثال این خبر با این قراین علم حاصل می شود و از این باب است هرگاه شخصی از جانب پادشاهی بحکومت
ولایتی رود و حکم پادشاه را داشته باشد با خلعت پادشاه هیچکس شک نمیکند که این شخص از جانب
پادشاه آمده است و از این باب است آنکه در احادیث سابقه گذشت که همین که دانید که کتاب از شیخ
است با آن عمل می توان کرد و از این باب است کتبی که درین اوقات ظاهر میشود از کتب قدمای شیعه
مثل کتب ابن بابویه قمی کسی را که مربوط باشد سخنان او و کتاب خصوصا هرگاه کتابی مندرس
از قم بیاورند که تاریخ کتابتش تاریخ زمان او و یا قریب بزمان او باشد مثل کتاب کتاب
امالی که املای با خطوط جمعی از علما و مثل کتاب معانی الاخبار صدوق مجلا بسیار است که از قراین علم
بهم میرسد و ظاهرا این خبر نیز عمل واجب باشد چنانکه اکثر علما بآن قایلند سیم خبر واحد است و
آن خبری است که علم از آن حاصل نشود خواه خبر دهنده آن یکی باشد یا هزار کس اگر سه کس این خبر
خبر را نقل کنند و از آن خبر ظنی متاخم علم و قریب بآن حاصل گردد این خبر را مستفیض میگویند
و از افراد خبر واحد است و جمعی که خبر واحد را حجت نمیدانند و بعضی از ایشان این نوع را حجت میدانند
و غیر این را حجت نمی دانند و جمعی همه را حجت نمیدانند بآیات و اخباریکه نهی نموده اند از متابعت غیر
علم و از متابعت غیر ظن و اظهر آنست که عمل بخبر واحد می توان کرد چون مدار اصحاب ائمه
معصومین صلوات الله علیهم در زمان ایشان زیاده از دویست سال برین بود و همیشه هریک از
اصحاب حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم خبری که از ایشان نقل می نمودند عمل بآن می نمودند

و هرگز ملاحظه تواتر یا آحاد نمی‌بودند و حضرات ائمه هدی امر میکردند شیعیان خود را باخذ احادیث از ایشان
و عمل بآن اگرچه در اخبار ایشان متواتر و محفوف بقراین و مستفیض و خبر واحد بود و ایشان فرق میکردند
در میان آنها مگر در وقت ضرورت که معارضی بهم میرسد و بسیاری از اصحاب کرده اند و نهایت مرتبه
ایشان توثیق است با فضل و علم و در رساله در باب نوشتیم مشتمل بر اخبار متواتره که دلالت میکند
بر حجیت خبر واحد و ظواهر آیات دلالت دارد مثل آیه فلولا نفر چنانکه گذشت و آیه ان جاءکم
فاسق بنبأ فتبینوا یعنی اگر فاسقی خبری بسوی شما بیاورد تامل کنید و بآن خبر عمل مکنید تا ظاهر شود
صدق آن مفهومش این است که اگر غیر فاسق یا عادل خبری بیاورد تامل مکنید و بآن عمل کنید با آنکه اخباری که
درین چهار کتاب است این سه شیخ اعظم ایشان از کتب معتبره نقل نموده اند که بعضی از ان کتب را بر
حضرات ائمه هدی عرض نموده اند و ایشان تحسین فرموده اند و بعضی را حضرات حکم بحجیت آنها نموده اند
و تفصیلش در دیباچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و ایضا خبر واحد منقسم می شود باقسام بسیار نزد
عامه و بعضی از متاخرین و لیکن اکثر متقدمین ما حکم بصحت جمیع نموده اند چنانکه از دیباچه کافی و این کتاب
ظاهر میشود بلکه از کتب صدوق ظاهر میشود که حدیث غیر صحیح را در کتابهای خود نقل ننموده است و ظاهرا
صحت نزد قدما آنست که معلوم بوده باشد که حضرات معصومین فرموده اند این علم ایشان را میسر
بوده است بواسطه کتب بسیار که از اصحاب ائمه بایشان رسیده بود لهذا بر معتقد بسند نشده اند
و تجربه کرده ام که بسیاری از اخبار که کلینی رحمه الله مرسل روایت کرده است صدوق رحمه الله و غیر او از او باسند
بطرق صحیحه روایت کرده اند و از کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی رحمه الله نیز ظاهر است که او نیز
اخبار را از کتابهای معتمده روایت نموده است و این معنی ظاهر است که مدار قدما بر کتابها بوده است
که ثقات اصحاب ائمه معصومین صلوات الله علیهم از حضرات روایت کرده بودند و لیکن چون هر روز
آنچه می شنیدند در کتابها می نوشتند و آن کتب نزد علما مضبوط بود و لیکن اخبار آنها منتشر بود
جمعی دیگر از فضلای اصحاب ائمه صلوات الله علیهم مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و حماد بن عیسی و
بزنطی آن کتب را مرتب ساخته کتابها تصنیف نمودند بترتیب کتب فقهی و روایات مثل زراره و محمد
بن مسلم و برید و فضیل و لیث و امثال ایشان را در کتب خود نقل می نمودند معاصران ایشان
ملاحظه اصول ما فروع می نمودند کتابیکه اصلا غلط در آن نبود و در روایت آنها در نهایت
عدالت و فضیلت بودند بلکه مدایح ایشان و کتابهای ایشان را از حضرات شنیده بودند و از میان
چندین هزار کتاب چهار صد کتاب اعتبار نمودند و اجماع بر عمل باین کتب واقع شد و فضلا و ثقات رضی الله

علیهم

عنهم اکثر بلکه همه آنچه نقل نموده اند درین کتب اربعه از آن چهار صد اصل نقل نموده اند و بسیار ظاهر است
فرق میان کسیکه از کسی نقل کند یا از کتابی نقل کند چون از کتابی نقل کند جمعی هستند و بوده اند
که رجوع بآن کتاب میکرده اند اگر نبوده است او را کذاب و وضاع حدیث می نامیده اند و چنین
کتابی را مطلقا اعتبار نمیکرده اند بواسطه یک کذبی که ممکن است سهوا از و واقع شده باشد یا دیگری
آن خبر را عمدا از کتاب او انداخته باشند و بنا برین است که عامه و خاصه نیز اعتبار کرده اند کتب
لغت متاخرین را مثل صحاح و قاموس هرچند کافر و فاسق بوده اند بمحض آنکه چون ایشان ناقلند و اگر دروغی
در کتب ایشان می بود فضلای اهل لغت آنرا اعتبار نمیکرده اند پس اگر این هر سه فاضل خبری نقل کنند از
شخصی کاذب باشند که علم بهم رسد کاذب باشد که ظن قریب بعلم بهم رسد اما اگر هر سه خبری را در کتاب حسین بن
سعید روایت کنند و هر سه موافق نقل نمایند ما را علم بهم میرسد که ایشان دروغ بر حسین بن سعید
نبسته اند بلکه یقین ممکن است و چون اخبار متواتره درین کتب اربعه با آنکه الحمد لله رب العالمین کتبی
دیگر از علما اخبار هست که مؤید آن اخبار می توانند شد مثل کتاب محاسن برقی و قرب الاسناد حمیری و
بصایر الدرجات صفار و غیر اینها از کتب که در روضه اشاره بهم شده است در ضمن تایید اخبار اما موافق
اصطلاح متاخرین از زمان علامه و اندکی بالاتر حدیث بر پنج وجه است که فایده بر آن مترتب میشود
ذکر کرده ایم آنها را اول صحیح و آن خبریست که راویان آن خبر تا معصوم همه امامی مذهب باشند و عادل
باشند که گناه کبیره نکنند و اصرار بر صغیره نداشته باشند و مروت داشته باشند که از ایشان
خبرها صادر نشود که دلالت بر خفت عقل ایشان کند و معتمد ثقه و معتمد باشند یا آنکه کثیر السهو
و النسیان نباشند و ظاهر این خبر حنظله که گذشت دلالتی برین دارد و نزد متاخرین این خبر حجت است
مگر آنکه معارضی داشته باشد دوم خبر حسن است و آن خبر است که رجال سند همه ایشان را مدح نموده
باشند بدون توثیق یا بعضی را مدح کرده باشند و باقی را توثیق همین که یک ممدوح بدون توثیق
در سند هست حدیث را حسن میگویند هرچند باقی ثقه باشند سیم موثق و کالصحیح نیز میگویند
و آن خبریست که همه را توثیق کرده باشند و همه یا یکی از ایشان مذهب بد باشد مانند سنی یا زیدی یا فطحی
یا واقفی یا کیسانی باشد چهارم خبریست که یک ممدوح داشته باشد یا بیشتر و یک موثق بد مذهب
داشته باشد یا بیشتر و این قسم خبر نامی ندارد و لیکن در میان اصحاب خلاف است که حسن بهتر است یا موثق
جمعی که حسن را بهتر میدانند این خبر را موثق می نامند چون حدیث تابع اخس حالات است چنانکه در منطق
نتیجه تابع اخس مقدمتین است پنجم ضعیف است و آن خبری است که یکی از آن چهار خبر نباشد یا آنکه

یکی از این جماعت خبر باشند راویان خبر را قدح نموده باشند بفسق یا مجهول الحال باشند یا مرسل باشد
یا آنکه در میانه شخصی را انداخته باشند عن رجل یا عن من حدثه یا عن من رواه یا مرفوع باشد یا آنکه راوی گفته
باشد رفعه عن الصادق صلوات الله علیه یعنی بحضرت رسانید و رجال سند را گفت در خاطر من نیست که
اینها کیستند یا راوی بگوید که قال رسول الله صلعم و یقین دانیم که راوی حضرت را ندیده است و امثال آن
فقیر فرقی میکند در میان این اخبار با آنکه هرچه در آن فاسقی باشد ضعیف می شمارم و الا مجهول می نامم
و هیچ دغدغه نیست که مرتبه اول پست تر است ممکن است که این مجهول الحال ثقه باشد خصوصا وقتی که
بگویند عن رجل من اصحابنا یا وقتی که بگویند عن جماعة من اصحابنا خصوصا هرگاه عبارات جماعتی
بگویند که روایت نمیکنند مگر از ثقه مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و حماد بن عیسی و بزنطی که جمعی نقل اجماع
نموده اند که مراسیل این جماعت مثل مسانید ایشان است بلکه جمعی از اصحاب که اجماع نموده اند اصحاب
بر تصحیح ما یصح عنهم مثل زرارة بن اعین شیبانی و محمد بن مسلم ثقفی و برید بن معاویة عجلی و لیث المرادی ابو بصیر
و فضیل بن یسار البصری و معروف بن خربوذ المکی و ابو بصیر یحیی بن القاسم الاسدی و عبد الله الاسدی و
عبد الله بن مسکان و جمیل بن دراج و حماد بن عثمن و صفوان بن یحیی و ابان بن عثمان و عبد الله
بن بکیر و عثمان بن عیسی و فضالة بن ایوب و محمد بن عیسی ابی عمیر و حماد بن عیسی و احمد بن محمد بن ابی نصر
بزنطی و حسن بن فضال و ظاهر شان آنست که هر حدیثی که صحیح باشد طریق آن با ایشان صحیح است حال
ما بعد آنرا نظر نمیکنند چون این جماعت تا خبری نزد ایشان یقینی نبوده است در کتاب خود داخل
نمیکرده اند لیکن ما بعد ایشان ضعیف یا مرسل بوده باشد ضرر ندارد چون این جماعت علم
بآن خبر داشته اند متواتر یا غیر آن از اسباب علم ولیکن چون بعضی متاخرین در چنین حدیثها
تامل دارند بنده امثال این مراسیل را کالصحیح نامم از جهت موافقت ایشان و همچنین است احادیث
مرسل محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی بلکه جمیع احادیث ایشان که در کافی و من لا یحضر
است همه را صحیح میتوان گفت چون شهادت این دو شیخ بزرگوار کمتر از شهادت اصحاب رجال
نیست یقینا بلکه بهتر است از جهت آنکه ایشان که صحیح میگویند معنی آنست که بیقین حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم فرموده اند بخوبی که ایشان را یقین حاصل شده است و متاخران که
صحیح میگویند یعنی آن امنیت که جماعتی که روایت کرده اند ثقه بوده اند و محتمل است کذب یا سهو هر یک و
غرض بنده از این ضبط با اصطلاح متاخرین این است که چون اکثر مردم بآن مانوس شده اند
مخالفت ایشان سبب عدم اعتماد ایشان می شود با آنکه در وقت تعارض حدیث فایده دارد

چنانکه

چنانکه در حدیث عمر بن حنظله گذشت و آنچه مجهول الحال است او را قوی نامیده ام چنانکه شهید اول علیه الرحمه نیز
کرده است و بآن معنی اول بعضی نیز اشاره نموده است که حکم بصحت حدیثی کرده است از حسن بن محبوب عن بعض
اصحابنا و گفته است که حسن بن محبوب از اصحاب اجماع است و جهالت سائل ضرر ندارد و همچنین اشاره کرده است بعضی
در رواة اکثری و بسیار است که علامه و غیر او حکم بصحت حدیث میکنند بر خلاف این اصطلاح از جهت
علم بصحت آن و اگر حدیث بمعصوم نرسد آن حدیث را موقوف میگویند و اکثر اوقات اشتباه
میشود بر کسانی که تتبع ندارند و در واقع موقوف نیست و اگر در آخر حدیث سائله باشد این حدیث
را مضمر میگویند که معلوم نیست که سوال از معصوم است یا غیر معصوم و اکثر اوقات این معنی بر
مشتبه میشود بر کسی که بی تتبع است و وجه هر دو آنست که بسیار است که زراره در کتاب خود اولا ذکر
میکند که حضرت امام محمد باقر چنین فرمود و بسیاری از اخبار را نقل میکند و نام حضرت را نمی برد
بسبب آنکه اول نام آنحضرت را برده است و محدثان که از کتاب او برداشته اند بهمان عنوان در
کتاب خود نقل نموده اند بنا بر آنکه نزد ایشان ظاهر بوده است و نمیدانستند که بر جماعتی مخفی خواهد
بود و همچنین در اول کتاب سماعه ذکر کرده است که سالت ابا عبد الله علیه السلام و باقی را گفته
است و سالته و یا بواسطه تقطیع اخبار اشتباه شده است و بسیاری از خبرها بر جمعی مشتبه شده
است که ان شاء الله رفع آنها خواهد شد چنانکه در روضه ذکر شده است و در محل خود بیان
خواهد شد ان شاء الله و دیگر سند و طریق عبارت است که از جمعی که حدیث را از ایشان معنعن
روایت میکنند یا آنکه میگویند اخبرنا فلان عن فلان عن فلان و قانون محدثین این است که اگر
استاد بر یک شاگرد حدیث را خوانده است راوی میگوید حدثنی و اگر بر جماعتی خوانده است که
راوی با ایشان بوده است راوی میگوید حدثنا و اگر شاگرد بر استاد خوانده است و کسی دیگر
همراه او نبوده است میگوید اخبرنی و اگر دیگری با او بوده است میگوید اخبرنا و اگر دیگری خوانده
است و او شنیده است میگوید سمعته علی فلان یعنی من از او شنیده ام در حالتی که بر او میخواندند
و اگر حدیث را باجازه از او داشته باشد میگوید اخبرنا اجازة و اگر بخط شیخ دیده باشد گاهی
میگوید که اخبرنا وجادة و گاهی میگوید که وجدت بخط فلان یعنی یافتم بخط فلانی یا رایته فی کتاب
فلان یعنی در کتاب فلانی این حدیث را دیدم و اکثر بچنین حدیثی عمل میکنند مگر آنکه کتاب متواتر باشد
از آن شخص مثل کتب اربعه از مشایخ ثلثه دیگر بدانکه اجازه حدیث باصطلاح علما آنست که تو اذن
گفت که این کتاب از فلانی است یکی از معانی وجهی که سابقا مذکور شد و نه آن معنی دارد که نزد عوام

مشهور است که جایز باشد او را نقل حدیث نمودن یا عمل بحدیث کردن بلکه شیخ شهید علیه الرحمه نقل کرده است
سید محمد بن معیة حسنی دیباجی را ادراک نمودم و او مرا اجازهٔ حدیث داد مرا و فرزندم را و هر که را که
ادراک کرده باشد لمحه از حیات او را که طفلی که قبل از وفات او متولد شده باشد از نقل توان
نمود که من حدیث را روایت میکنم از سید محمد و آنچه مشهور است نزد عوام مراد از اجازه تصدیق
اجتهاد است و دیگر آنکه در اخبار شیعه امیر المؤمنین را اطلاق نمیکنند بر غیر حضرت علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و چون روایت از حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما نادر است کنیت
ایشان با آنکه کنیت حضرت امام حسن ابو محمد است و کنیت حضرت امام حسین ابو عبد الله است بر ایشان
اطلاق نمیکنند تا نام ایشان را نگویند و حضرت امام زین العابدین را همیشه باسم یاد میکنند
و حضرت امام محمد باقر را غالبا بکنیت اطلاق میکنند و آن ابو جعفر است و ابو جعفر را بر امام محمد تقی
نیز اطلاق میکنند و گاهی ابو جعفر ثانی میگویند و در اطلاق میکنند و ابو الحسن کنیت سه معصوم
است امام معصوم است امام موسی کاظم و امام رضا و امام علی نقی صلوات الله علیهم بر ایشان
اطلاق میکنند و گاهی ابو الحسن اول و ثانی و ثالث میگویند بواسطه تمیز و بیشتر از راویان معلوم
میشود و عبد الصالح و ابو ابراهیم را بر حضرت کاظم اطلاق میکنند و عالم که گویند مراد معصوم است
خصوص هادی مراد نیست هادی و فقیه را بیشتر بر امام علی نقی اطلاق میکنند و گاه است که فقیه را
بر امام حسن عسکری و صاحب الامر صلوات الله علیهم اطلاق میکنند و بیشتر رجل را بر حضرت امام حسن
عسکری اطلاق میکنند و ابو محمد کنیت آنحضرت است و جواد را بر حضرت امام محمد تقی اطلاق میکنند
و صاحب حجه را بر حضرت صاحب الامر اطلاق میکنند و گاه هست غایب و علیل و غریم و حجت نیز بر آن حضرت
اطلاق میکنند و اینست و الله در مواضع خود نیز هر یک بیان خواهد شد و آنچه از اصطلاحات تعلق
اهتمامی بشان آن بوده باشد در اینجا مذکور شد انشاء الله تعالی و ما بقی اصطلاحات در اثنای
نقل احادیث مذکور خواهد شد فایده دوازدهم در آنکه علم بهترین عبادات است و چنانکه در همه عبادات
نیت قربت ضرور است همچنین در طلب علم میباید که غرض رضای الهی بوده باشد و نیات باطله
سبب آنست که حق سبحانه و تعالی توفیق ندهد او را و افاضه نفرماید علوم را و خوبی و بدی علما
به نیت است و چنانکه علماء ربانی وارثان پیغمبر اند علماء بد بدترین خلایق اند و اتباع و اعوان
شیاطین اند در اغوای خلایق و در اخبار صحیحه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
وارد شده است که دو طایفه اند از امت من که اگر ایشان خوب باشند امت من خوب خواهند

بود و اگر

بود و اگر ایشان بد باشند امت من متابعت ایشان نموده بد خواهند شد و آن دو
طایفه امرا و علما اند و مجرب است که اگر پادشاهان خوب باشند عالمیان همگی بجهت الناس
علی دین ملوکهم مایل بخوبی می شوند و همچنین علما بلکه حق سبحانه و تعالی چنانکرده است که خوبی
ایشان بحسب انفع موثرات در نفوس خلایق و چندانکه این دو طایفه در خوبی بکوشند چندین
خلایق از خوبی ایشان خبردار شده باشند خلایق در مقام خوبی و صلاح در می آیند و
همچنین در بدی و فساد و بحسب احادیث متقدمه ایشان در جمیع ثوابهای اهل عالم شریک
خواهند بود و همچنانکه در بدیها نیز شریک اند و در احادیث صحیح وارد شده است که لا عمل
الا بنیة یعنی هیچ عملی بی نیت عمل نیست و در حکم عدم است پس لازم است بر طالب علم که
اول تصفیه نیت کند بریاضات و مجاهدات بکند و اشتغال نیت این معنی بلکه بدان مجاهدات
عظیمه حاصل نمیگردد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی آنجماعتی که در راه ما مجاهده
می نمایند با نفس و شیطان بریاضات مراقبه راههای خود را بایشان خواهیم نمود
و هستی که حق سبحانه و تعالی با نیکوکاران است و این جهاد اکبر است چنانکه از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بروایات معتبره وارد شده که فرمودند که رجوع کردیم از
جهاد اصغر بجهاد اکبر رسیدیم که یا رسول الله جهاد اکبر کدام است فرمودند که جهاد نفس
است و فرمودند که دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و حق سبحانه و تعالی فرموده است
که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا یعنی رستگاری یافت کسیکه تزکیه
نفس نمود و او را پاک کرد از صفات ذمیمه و زیانکار شد کسیکه نفس خود را در شهوتها
گذاشت و عیبهای خود را پوشانید و در احادیث معتبره از حضرت سید المرسلین و
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که از ایشان پرسیدند که احسان
کدام است فرمودند که احسان آنست که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی
و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس ظاهر شد که مجاهده با احسان سبب هدایت
راههای قربت بجناب اقدس الهی و اعظم راههای اخلاص است در نیات و از این
جهت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که همه مردمان هالکند الا
علما و همه علمایی که بعلم خود نمایند و همه علما با علم هالکند مگر آنکه علم و عمل ایشان خالص

باشد از جهت رضای الهی و آیات و اخبار درین باب زیاده از حد است و حصر دانش الله
تعالی بعضی از آنها مذکور خواهد شد و چون ظاهر است که اخلاص ضرور است پس اخلاص
مقتضی آنست که از علوم آنچه ظاهر بوده باشد که رضای حق سبحانه و تعالی در تحصیل آنست طلب
نماید و هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی آگاه است باحوال بندگان از ایشان باحوال
خود و پیغمبر از آنجناب فرستاد که ایشان را هدایت نمایند بخیری که صلاح ایشان در آنست
از علم و عمل و دغدغه درین نیست که پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و اوصیاء او بهترین اوصیاء
پیغمبرانست بلکه بحسب اخبار متواتره از طرق اهل البیت آنست که ایشان بهتر از جمیع انبیا اند
بعد از رتبه حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و ایشان بخلق رسانیده اند
آنچه درکار است ایشان را از علوم دینیه و معارف یقینیه پس بر همه عالمیان لازم است
که متابعت ایشان نمایند و علوم ایشان را کسب نمایند و ایشان نگذاشته اند چیزی که ضرور
باشد مردم را الا آنکه آنرا بیان فرموده اند و در معرفت حق سبحانه و تعالی بیان شده
است در آیات بسیار که هر ذره از ذرات موجودات دلیل هستی اوست چه بر همه عقلا ظاهر
است که اگر جمیع آدمیان که زنده بکونا شد خواهند که پشه را از کتم عدم موجود گردانند
قادر نیستند بلکه اگر خواهند که بفهمند آنچه را که حق سبحانه و تعالی در خلق او کرده نمی توانند
یافت مثل آنکه او را بر صورت فیل آفریده است و زیادتی داده است او را بر فیل بدو
پر و او را بر فیل مسلط گردانیده است که اگر بر او هجوم آورند آنرا هلاک میکند و ازین جهت فیل را دو گوش
بزرگ داده است که پشه را از خود دفع می نماید و خرطوم آنرا مانند خرطوم فیل ساخته است بلکه
قوی تر با آنکه جثه از خوردی بمرتبه ایست که نمی توان دید و چنان کرده است که با آن آسمان و زمین
را می بیند و با او در آگاهی داده است که در شب تار می بیند و می فهمد که در کجا خرطوم او فرو میرود
کجا خون بیشتر دارد و با نهایت حرصی که دارد از جوع همین که بانجا رسید سر خرطوم که مشتمل است
بر سمی بران موضع گذاشت و اظهار آن عضو که راست نمود خرطوم خود را فرو برد و خون بدن را می مکد
و نهایت ملاحظه میکند که مبادا دستی در دفع او دراز شود و همین که حرکتی از دست دید فی الحال
می پرد و غالب اوقات انتظار خواب آدمی میکشد چون می یابد که در وقت خواب مطلبش بهتر
بعمل می آید و با آنکه اگر جمعی باشند در حضور آن شخص نمی فهمند که بخواب رفت باز نشست می فهمد که
چه وقت او بخواب میرود و بعد از آن بخاطر جمع مقداری که غذای اوست مانند حجام شیده

حکایت در بیان قدرت پروردگار

می ترد و جای چند ساکن می شود که بنی آدم بر او دست نیابند چون می فهمد که چون خبر یابند ایشان میرسانند
ایشان نیز در دفع او میکوشند و با این حال که در اینجا مداوم در تسبیح و تحمید خداوند خود مشغولست و فواید
وجودش بسیار است از آنجمله خونهای زیادتی را از بدن آدمی میکشد تا دفع بیماری شود لهذا در بعضی
کتب بسیار است بیماری کمتر است فایده دیگر آنکه بندگان الهی ضعف خود را مشاهده نمایند که از نوع اضعف
حیوانات از خود عاجزند و باین نیشهای که خورند یاد کنند نیشهای مار و عقربهای جهنم را و بوجود او
بدایع صنع و قدرت که در وجای داده است استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و بر علم و قدرت و اراده
او و بر آنکه خالق او نمی باید که مشابهتی بمخلوق داشته باشد بهیچ وجه و معهذا در طرفة العینی صد هزار هزار از آنها می آفریند
بر نمرودی که دعوی الوهیت میکرد با صد هزاران هزار از لشکر او مسلط گردانید و در طرفة العینی همه را هلاک میکرد تا
عظمت و جلال خود را با ضعف مخلوقات بر عالمیان ظاهر سازد و همچنین اگر بنده فکر کند در هر ذره از
ذرات می یابد که دلیل وجود او میدهد و هرگز عاقلی باور نمیکند که خانه بی بنا ساخته شود یا کشتی بی کشتیبان براه
رود و نزد همه عقلا ظاهر است که ممکنی که ذاتش مقتضی نیستی است چون تواند که چیزی را وجود دهد نظم
ذات نایافته از هستی بخش — چون تواند که شود هستی بخش — مجملا چون حق سبحانه و تعالی مصنف بندگان خود را
میدانند ارشاد ایشان با مثال این براهین نموده است نه براهین دور و تسلسل و نه براهین تطبیق
و تضایف که عالمی را بضلالت در آورده و از خدا دور نموده و در ساخته بسبب متابعت یونانیان
بلکه حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته که چون بندگان او او را بآیات آفاقی و انفسی بشناسند و مشغول
عبادت او شوند درهای معرفت خود بر روی ایشان بگشاید تا بمرتبه علم الیقین و عین الیقین
رسند و نور یقین را در دلهای ایشان بیندازد چنانکه منقولست در خبر صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که روزی حضرت سید المرسلین از نماز صبح فارغ شدند نظر فرمودند بجانب
جوانی که در مسجد سر بزیر انداخته است از نعاس بسبب بیداری شب و رنگ او زرد شده و بدن
او ضعیف و نحیف گشته از کثرت عبادت و چشمهای او فرو رفته از بسیاری ریاضت حضرت فرمودند
که ای حارثه چه حال داری در جواب گفت الحمد لله صاحب یقین شده ام حضرت فرمودند که هر چیزی را
دلیلی و علامتی است چه دلیل داری که دلالت بر یقین تو کند در جواب گفت که یقین من یا رسول الله
سبب غم آخرت شده است و غم دنیا را از دل من برده شبهای مرا به بیداری و روزهای مرا
بگرسنگی و تشنگی داشته است و چنان شده است که گویا می بینم که قیامت بر پا شده است و عرش
خدا برپای داشته اند از جهت حساب خلایق محشور شده اند در آن صحرا از جهت حساب و من در میان

ایشانم وجنان می‌بینم که جماعتی در نعیم جنت متنعمند و بر تختهای خود تکیه داده‌اند و جنان می‌بینم که اهل جهنم را عذاب میکنند و ایشان فریاد میکنند وصدای ایشان در گوشم هست پس حضرت رو باصحاب کرده فرمودند که این بنده ایست که حق سبحانه وتعالی دل او را بنور ایمان منور گردانیده و باو فرمودند که بر خیالی که هستی باش وترک این مکن بسی حارثه گفت یا رسول الله چون دنیا بر من تنگ شده است واشتیاق بآن عالم زیاده شده است از حق سبحانه وتعالی بطلب که مرا شهادت روزی فرماید حضرت دعا کردند ودران چند روز غزوه پیش آمد ودران جنگ بجوار رحمت ایزدی پیوست و ازین باب اخبار بسیار است حاصل آنکه امثال این یقین بجز از عبادت راهی ندارد کما قال الله تعالی والذین اهتدوا زادهم هدی یعنی آن جماعتی که هدایت می‌یابند بکردن اعمال صالح حق سبحانه وتعالی زیاده میفرماید هدایت ایشانرا بحقایق وعلوم الهیه ومعارف یقینیه وحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرمود که در شب معراج خداوند عالمیان فرمود که دوستی از دوستان مرا خوار کند چنانست که با من محاربه نموده است وبنده کان مقرب من نمیشوند بچیزی که محبوب‌تر باشد نزد من از ادای واجبات وتحقیق که نزدیک میشود بنده بمن بکردن سنتهای عبادات از ذکر وفکر ومراقبه تا آنکه محبوب من میشود وچون محبوب من شد بمن میشنود وبمن می‌بیند وبمن میگوید وبمن حرکت میکند اگر دعا کند اجابت میکنم دعای او را واگر سوال کند عطا میکنم هرچه را خواهد حاصل که همه لله وبالله ومع الله میشود واین رتبه نهایت رتبه مقربانست که بمرتبه عیان فایض میگردند ونمی‌توان ادراک آن نمیغی کردن تا حاصل نشود ودر احادیث بسیار واقع شده است که معرفت الله فطری است چنانکه حق سبحانه وتعالی فرموده است که فطرة الله التی فطر الناس علیها یعنی حق سبحانه وتعالی همه آدمیان را بر فطرت اسلام آفریده است وهمه را بنور معرفت کرامت کرده نمی‌بینی که نمیدانی که خداوند خود را شناختی با آنکه جزم داری که خداوندی داری کو بیا از لوازم عطای عقل است چنانکه بتدریج کامل میشود تا حین بلوغ همچنین معرفت حق سبحانه وتعالی چون دلایل وجود خود را ظاهر ساخته است واین یک معنی است از معانی من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی همین که آدمی خود را شناخت بعقل خداوند خود را البته می‌شناسد معنی دیگر آنکه هیچکه آدمی علم بوجود خود بهم رسانید خواهد دانست که البته او را موجدی هست چه محالست که خود بخود بهم رسند وچه ظاهر است که مادر وپدر در ایجاد اینکس دخل ندارند بسیار است که فرزند میخواهند ونمی‌شود وبسیار است که نمی‌خواهند ومیشود پسر میخواهند دختر میشود دختر میخواهند پسر میشود الی غیر ذلک مما لا یخفی معنی

دیگر آنست که هرگه تفکر کند در غرایب صنع وبدایع حکمت که حق سبحانه وتعالی در خلق انسان فرموده و او را نسخه عالم کبیر کرده است از مجردات ومادیات روح که از عالم قدس است باین بدن مربوط گردانیده وعقل که از عالم جبروت است وزیر او کرده وحواس این بدن را از خدمتکاران او گردانیده و او را قوت نطق کرامت کرده که معانی الضمیر خود را ظاهر کند بعبارات فصیحه وقوت حافظه را خزینه‌دار او ساخته که صد هزاران از علوم وحقایق را از جهت حفظ نماید وقوت متفکره را اینک او کرده که هرچه خواهد از مجهولات باندک زمانی از جهت او معلوم گرداند وهمچنین سایر قوی وآلات که او را کرامت نموده که در مجلدات بسیار نگنجد وصد هزاران از علما که فکرها کرده‌اند بعشر عشیر آن نرسیده‌اند چنانکه باب حکمت رب العالمین فرموده است فیما نقل عنه شعر دواءک فیک وما تشعر ؛ وداءک منک وما تبصر ؛ وتحسب انک جرم صغیر ؛ وفیک انطوی العالم الاکبر ؛ وانت الکتاب المبین الذی ؛ باحرفه یظهر المضمر ؛ یعنی دوای درد های تو در تست وتو شعور نداری ودرد های تو همه از تست وتو نمی‌بینی وتو می‌پنداری که این جسم صغیری وحال آنکه نهانست در تو عالمی که از همه عوالم الهی بزرگتر است که آن روح وعقل است وتوئی کتابی ظاهر کننده که حق سبحانه وتعالی فرموده است که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تر وخشکی نیست یعنی مجرد ومادی یا جمیع مکونات مگر آنکه همه در کتاب هست پس حضرت فرمودند که حرفهای کتاب تو ظاهر میسازد علم وقدرت وحکمت واراده وسایر کمالات الهیه را چون انسان را رتبه جامعیت کرامت کرده است وحق سبحانه وتعالی فرموده است که سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی بزودی می‌نمائیم بایشان باندک تفکری دلایل ذات وصفات خود را در عالم آفاق وانفس ایشان تا بر ایشان ظاهر شود که حق خداوند عالمیانست وما بقی همه باطلست الا کل شیء ما خلا الله باطل پس هرگاه خود را شناخت باین عنوان خداوند خود را البته خواهد شناخت بصفات جمال وجلال نه فلک است مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از وست معنی دیگر آنکه حق سبحانه وتعالی انسان را مظهر صفات کمالیه خود ساخته است از علم وقدرت وامثال آن واگر اینها را نمی‌فهمید علم وقدرت وسایر کمالات الهی را چنانکه در خبر است که حق سبحانه وتعالی بحضرت داود علیه السلام فرمود که من گنجی بودم مخفی خلق را آفریدم تا شناخته شوم وچون ظاهر شد که رتبه انسانی رتبه ایست که از همه رتبها حتی از رتبه ملائکه بالاتر است بحسب قابلیت واستعداد ذات

نیدنت

عظیمه که او را کرامت کرده اند تا مرتبه میرسد که در آینهٔ روح او جلوه گر میشود صفات کمالیهٔ الهی
و علم الهی میشود و گفته او گفته حق سبحانه و تعالی میشود و قدرت او قدرت قادر مطلق جل و علا
میشود و هرگاه باین رتبه رسید و خود را شناخت بزرگی حق سبحانه و تعالی را خواهد شناخت
با صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه و نعم ما قال نظم در جستن جام جم جهان پیمودم روزی ننشستم و شبی
نغنودم ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای عالم بودم و آیات و احادیث
درین باب بسیار است معنی دیگر آنکه چون آدمی علم بوجود خود دارد و آدمی نفس ناطقه است
نه این بدن نمیداند که سیاه است یا سفید در بدنست یا بیرون بدن بزرگ است یا کوچک
بلکه هیچ یک ازین صفات موصوف نیست چون مجرد است و تعلقی باین بدن دارد مثل تعلق عاشق
بمعشوق پس وجود نفس معلوم او هست و حقیقت آن معلوم او نیست همچنین میداند بالبدیهه وجود
واجب الوجود را و حقیقتش را دانستن محالست و بعبارت اخری اگر تو نفس خود را توانی شناخت
خدای خود را بشناس و نعم قال الحکیم الغزنوی نظم بخودش کس شناخت نتوانست ذات او هم بدو
توان دانست ای شده از نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را هرگز چون تو در نفس خود زبون باشی
عارف کردگار چون باشی داند اعمی که مادری دارد لیک چونی بوصف در نارد ذات او را نبرده
راه ادراک عقل را جان و دل در آن ره خاک نه بزرگست ذات او افزونی ذات او بر ز چندی و
چونی با مکان آفرین مکان چه کند آسمان گر بر آسمان چه کند عقل ره بر ولیک تا در او فضل او مر ترا
برد بر او عقل عقل است و جان جان است او زانچه زان برتر است آنست او با تقاضای نفس عقل و حواس
کی توان بود کردگار شناس معنی دیگر آنکه هر که نفس خود را شناخت بمذلت خداوند خود را می شناسد
بعزت و هر که خود را شناخت بفقر و احتیاج خداوند خود را شناخت بغنی و عدم احتیاج
و هر که خود را شناخت بفنا و عدم خداوند خود را شناخت ببقا و قدم و علی هذا القیاس
از صفات متضاده و جمیع این معانی حق است و می تواند بود که همه مراد حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه باشند بلکه اگر کسی تفکر کند ازین معانی معانی دیگر راه می برد چنانکه جمعی از طالبان معرفت
الهی بیش از بیست معنی این حدیث را استفسار نمودند تا قریب بچهل مذکور میشد از معانی
و بعضی شمرده بودند هفتاد معنی گفته بودم و الله تعالی یعلم و دیگر در معرفت ضرور است که
بداند که صفات ذاتیه الهی عین ذات مقدس اوست چنانکه احادیث متواتره برین مضمون
وارد شده است باین معنی که ذات مخلوق غیر صفات ایشانست و نفس ناطقه عالم نیست

و عالم میشود آنچه بعلم میداند لیکن حق سبحانه و تعالی بذات میداند و لیکن لازم نیست که بداند چگونه میداند
چون علم عین ذاتست و دانستن ذات از محالاتست باخبار متواتره و اتفاق عقلا همچنین
صفاتی که عین ذاتند دانستن آنها نیز از محالاتست و می باید بداند که علم الهی بجمیع مکونات قبل از
وجود ایشان مثل علم اوست بآنها بعد از وجود ایشان و نه چنین است که بر علم او چیزی
بیفزاید بعد از وجود و علم او احاطه کرده است همه اشیاء موجوده و معدومه را و قدرت
او نیز محیط است بهمه اشیا و بداند که حق سبحانه و تعالی سمیع و بصیر و مدرک است باین معنی که مسموعات
و مبصرات و مدرکات همه نزد او ظاهر است و عالم است بهمه اشیا و حیات الهی عبارتست از وجوب وجود
تعالی شانه که عین ذات اوست بلکه ذات مقدس او محض وجود است و وجوب بود او بمعنی تاکید
وجود است نه معنی زاید بر آن و ارادهٔ الهی بنابر احادیث صحیحهٔ کثیره عبارتست از تعلق قدرت
الهی بایجاد اشیا و این معنی از صفات فعل است نه از صفات ذات و نه باین معنی است که
چیزی در نفس ذات حادث شود چنانکه در مخلوق می باشد و کلام الهی عبارتست از خلق حروف
در هوا و غیر آن از اجسام و می باید بداند که حق سبحانه و تعالی جسم نیست و جسم چیزیست که
طول و عرض و عمق داشته باشد و هر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه و جن و هوا و خواه
کثیف باشد مانند زمین محتاج است بجا و مکان و جهت و غیر آن و هر محتاجی ممکنست و با وجوب
وجود منافات دارد و همچنین عرض نیست و در مکان نیست و در جهت نیست چون اینها همه
مستلزم احتیاج است و محالست که آنرا توان دید در دنیا و عقبی چون تا چیزی جسم
کثیف نباشد و در جهتی نباشد دیده نمی شود و اینها همه مستلزم احتیاج است و آن
مستلزم امکان و برین مضامین احادیث متواتره وارد شده است با دلهٔ
آیات بسیار که همه مذکور خواهد شد ان شاء الله و چون انبیا مؤید بمعجزات همه خبر
داده اند که حق سبحانه و تعالی واحد بالذاتست و بهیچ وجه تعدد و تکثر در ذات مقدس او
نیست در دلالت وحدت کافی است و در وصیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
وارد است که اگر خدای دیگر می بود هر آینه کتاب و پیغمبر میفرستاد چون لطف بر حق
سبحانه و تعالی واجبست بعثت انبیا و ارسال رسل لطف است پس عدم اینها
دلالت بر عدم وجود بلکه عدم امکان وجود شریک میکند و براهین بسیار بر نفی شریک
ازین مطالب هست که محتاجست بمقدمات بسیار بر اینها اکتفا نموده شد و می باید

که اعتقاد بوجود انبیاء داشته باشند مجملا و همچنین بکتابهای ایشان مجملا که حق سبحانه و تعالی
بر بسیاری از انبیا کتابها فرستاده است خصوصا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و واجبست که بدانند پیغمبری آنحضرت را و آنکه معصوم است از صغایر و کبایر و سهو و نسیان
و آنکه آنحضرت خاتم پیغمبرانست چون آنحضرت دعوی نبوت فرمود و بر طبق دعوی معجزات
بسیار نمود و آنچه در احادیث مذکور است از هزار متجاوز است و بهترین آن معجزات
قرآنست که جمیع فصحای عرب عاجز شدند از آنکه سوره در برابر آن بیاورند همگی جنگ را
بر معارضه اختیار نمودند با آنکه هر یک در ایشان بخطب طولی داشتند و وجوه اعجاز قرآن
بسیار است اول فصاحت الفاظ با آنکه خطب امیر المؤمنین ع در مرتبه ایست که جمیع فصحای
عرب و بلغای عجم معترفند که بشر مثل آن نمی تواند ادا نمود اگر آیه از قرآن مجید در آنجا بوده باشد
مثل یاقوتیست که بر لوح طلای سوار کرده باشند دوم قوانین اسلوب کلام بر وجهی است که
جمیع فصحا از آن در عجب اند نه پیش از آن حضرت و نه بعد از او کسی را دست داده شبیه بآن
سیم اخبار از مغیبات مثل از اخبار انبیا و سلف با آنکه اکثر اهل کتاب اخبار گذشتگان
از آنحضرت می پرسیدند جواب ایشان بر وجهی میداد که در کتب الهیه بود و سبب اسلام
ایشان می شد با آنکه نزد عالمی تردد نکرده بود و درسی نخوانده بود چهارم اخبار از
مغیبات آینده است مثل سوره انا اعطیناک الکوثر که نازل شد از جهت آنکه آنحضرت
را کفار قریش ابتر میگفتند بسبب آنکه فرزند ذکور حضرت فوت شدند و در کتب انبیاء سابق
بود که اولاد او بسیار خواهند بود و حضرت از گفته ایشان غمگین شد حق سبحانه و تعالی
بشارت فرمود بکثرت اولاد و اتباع و ملک و علما امت و فرمود که ان شانئک هو الابتر
یعنی دشمنان تو ابتر و بی نسل خواهند بود و چنان شد که عالم از فرزندان آنحضرت پر شد
با آنکه بی نهایت ایشان را شهید کردند و اثری از بنی امیه و بنی عباس و بنی ابی جهل و بنی
الولید و غیر ایشان نماند و ملک آنحضرت مشرق و مغرب را احاطه نمود و علماء امت
آنحضرت از ائمه معصومین و اولاد و اتباع ایشان بی نهایت شدند و اخبار از مغیبات
که در قرآنست از آنچه عقول خلایق بآن نمیرسد بسیار است و آنچه ائمه معصومین از
قرآن بوقوع او خبر داده اند و واقع شده و خواهد شد بیشمار از آنجمله حکایت فتح
مکه و سایر فتوح که سوره فتح مشتمل است بر آن و غلبه روم که در سوره روم است

وکشف اسرار منافقان که در بسیاری از سوره هست و اخبار از آنکه دین آنحضرت
بر همه ادیان غالب خواهد شد و سایر خبرهای که این مقام گنجایش آن ندارد و ان شاء الله
در تفسیر قرآن بیان خواهد شد و بسیاری را مفسران ذکر کرده اند پنجم اشتمال قرآنست
بر علوم اولین و آخرین و با آنکه زیاده از صد هزار تفسیر نوشته اند و هر یک بقدر قابلیت
خود از آن حقایق یافته اند صد هزار یک اثر نیافته اند و آنچه برین حقیر واقع شد
این بود که در اوایل طلب علوم مشغول کتب تفسیر بودم و مجمع البیان و کشاف و تفسیر
قاضی با بسیاری از تفاسیر در نظر بود و مطالعه میکردم با ریاضت شاقه و میخواستم
که از حقایق قرآنی بهره بیابم در اثنای شبی سنه دست داد حضرت سید المرسلین ص
را در واقعه دیدم که نشسته است تنها و بنده در خدمت او بیم بخاطر رسید که خوب
تفکر نمایم در کمالات آنحضرت هر چند ملاحظه بیشتر می نمودم انوار آنحضرت در ترقی
بود بمرتبه که عالم را فرو گرفت و من از دهشت آن واقعه بیدار شدم بخاطر رسید که
کان خلقه القرآن باید که تفکر در معانی قرآن کنم شروع نمودم در تدبر در آیه که
بآن رسیده بودم شروع شد در کشف حقایق آن آیه و هر چند تفکر می نمودم بیشتر
ظاهر میشد تا آنکه علوم لا تحصی و لا تعد بیکبار ریخت که اگر مدت عمر شرح شمه از آن
کنم نتوانم و همچنین هر آیه را که ملاحظه می نمودم فایض می شد علوم بسیار و بعزت حق
سبحانه و تعالی قسم که اغراق نکرده ام مجملا این جهت اعجاز قران اوضح من الشمس است
با آنکه آنحضرت امی بود و همین اعجاز کافیست که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه
معصومین نزد کسی تعلم ننمودند بغیر از آنحضرت و علوم ایشان را حصر نمی توان کرد و همه
را واضح میساختند از قرآن و اخبار متواتره وارد است در آنکه قرآن مشتمل است
بر علوم اولین و آخرین و علم او نزد ائمه اهل بیت بود و سنیان درین خلافی ندارند
مگر خوارج علیهم اللعنه اگر چه خوارج نیز آنحضرت را میدانستند ششم اشتمال قرآنست
بر شریعت مقدسه حضرت سید المرسلین ص که اگر عالم بآن عمل نمایند هر آینه احوال
ایشان منتظم باشد و الحق که این اقوی معجزاتست نزد عقلای منصفین و هر گاه
تدبر نماید در هر حکمی از احکام شرعی عقل حکم میکند که چنین می باید و ان شاء الله
باره از آن مذکور خواهد شد هفتم خواص سور و آیات قرآنی است از آنجمله

آیة الکرسی تنها معجزه است از جهت محافظت نفس و مال و عوض و دین قطع نظر از اشتمال او بر معارف
الهیه و همچنین سوره حمد و بوحدانیت الهی که بسیار بیماری را که اطبا بکلی عاجز شده بودند
و محتضر بودند هفتاد مرتبه حمد خوانده ام و شفا یافته است و این معنی بر اکثر اهل اصفهان
ظاهر است و همچنین آیات دیگر بواسطه مطالب دیگر بلکه اعتقاد بنده اینست که هر آیه از قرآن
معجز است بوجوه بسیار هشتم هر چند بیشتر خوانند رغبت بآن بیشتر میشود و ایمان مؤمنان
در زیادتی میشود و علم علما در وفور بخلاف سایر کتب که اگر دو بار بخوانند ملال حاصل میشود و وجوه
اعجاز قرآن بسیار است نزد اهل ایمان و سایر معجزات آن حضرت که از هزار متجاوز است
یکی شق قمر است که در قرآن متواتر هست و اگر نبودی اقل کفاری که مسلمان شده بودند یک حرفی از ان میگفتند
و اقلا نقل میکردند منافقان که غلط است با آنکه نقل کرده اند تشکیک عمر بن الخطاب را که در جنگ حدیبیه
با حضرت سید المرسلین در مجادله آمد که تو گفتی لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین
محلقین رؤسکم و مقصرین یعنی البته داخل خواهید شد در مسجد الحرام اگر خدا خواهد ایمن از
دشمنان سرها تراشیده و تقصیر موها کرده و چون صلح نمودند که برگردند و سال دیگر کفار
مکه را خالی کنند و حضرت با اصحاب داخل شده سه روز در مکه باشند عمر برخواست که من شک در
نبوت تو نداشتم و الحال صاحب شک شدم تو گفتی که ما داخل خواهیم شد و نشدیم حضرت فرمودند که
من نگفتم که امسال داخل خواهید شد گفتم خواهید شد ان شاء الله سالی دیگر نزد ابوبکر رفت و
همین سخن را گفت و همین جواب شنید اگر شق قمر نبودی اقلا عمر میگفت که غلط است دیگر خبر دادن
حضرت امیر المؤمنین را که عنقریب قتال خواهی کرد با ناکثین که با تو بیعت کنند و بیعت خود را بر هم زنند با
جابران و مارقین و این خبر در کتب عامه و خاصه متواترات و آنحضرت که از قتال مارقین که خوارج نهروان
بودند برگشتند شهید شدند دیگر خبر شهادت حضرت امیر المؤمنین را که در شب نوزدهم ماه رمضان چهل
از هجرت من واقع خواهد شد و همیشه حضرت میفرمودند همین خبر را و همه از آنحضرت روایت نموده اند
از آنحضرت روایت نموده اند متواتر و همچنین خبر شهادت حضرت امام حسین و خبر صلح حضرت امام حسن
و خبر ملاقات جابر انصاری حضرت امام محمد باقر را و خبر شهادت حضرت امام رضا در خراسان
و دفن آنحضرت را در آنجا و خبر امامت ائمه اثنی عشر و خبر پادشاهی بنی امیه هزار ماه در سوره انا
انزلناه و خبر امارت فرزندان عباس و شهادت ائمه بر دست ایشان که همه اینها متواتر است
و دیگر اخبار که ان شاء الله درین کتاب مذکور خواهد شد و دیگر مرده زنده کردن حضرت و طعام قلیل

معجزات حضرت رسالت پناه

خلق کثیر را اطعام نمودن و امثال این بسیار واقع شده و دیگر ناله ستون حنانه و دیگر سخن گفتن سنگ و ریگ
و شهادت دادن بر نبوت آنحضرت و این نیز بسیار واقع شده دیگر آب از میان انگشتان آنحضرت
در آمدن و مفصل گشتن شتران ایشان سیراب شدن دیگر بزغاله زهر آلوده بسخن در آمدن دیگر
سوسمار بسخن در آمدن و شهادت بر نبوت آنحضرت دادن و سایر معجزات که اینجا گنجایش ذکر آنها
ندارد و دیگر معجزات حضرات ائمه معصومین هر یک از حد و حصر بیرون است همچنان که دلیل امامت ایشان است
دلیل نبوت سید المرسلین نیز هست دیگر کرامات اولیا هر یک از صد هزار هزار ولی که در اعصار و
امصار بوده اند دیگر اماناتیکه در هر عصر بر بسیاری از مردم ظاهر شده همه دلیل حقیقت مذهب آنحضرت است
و چون این مقام گنجایش بیش ازین نداشت بدین اختصار شد دیگر ایها الاخ فی الله بر تو باد
ملاحظه حق هر که باشد و زنهار که نظر نکنی بکثرت که کثرت کفار بیشتر از مسلمانانست و کثرت مخالفان
بیشتر از شیعیان است و فساق بیشتر از صلحا اند و جهال بیشتر از علما اند و علماء باطل بیشتر از علماء
حق اند و در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی در بسیار جا مدح قلت فرموده است و در بسیار آیه مذمت
کثرت و چون بسیاری از علما اشتباهات کرده اند و در روضة المتقین حق را بیان کرده ام
بر وجهی که رفع شبهات شده است و نام کسی را نبرده ام که مبادا غیبت باشد و امیدواریم که
همه بر اجتهادات و سعیهائی که از جهت رضای الهی نموده اند مثاب بوده باشند و چون درین
شرح حبل الامر الاعلی فرموده اند که مذاهب علما نقل کنم و بعد از ان آنچه بخاطر این ضعیف رسیده باشد
بیان نمایم علاجی ندارم و لابد ذکر آنها خواهم نمود و اشاره باغلاط خواهم کرد و استدعا از
اخوان مؤمنین آنست که برین بنده مواخذه ننمایند و هفوات این شکسته را بنظر شفقت اصلاح
نمایند فلیس المعصوم من عصمه الله تعالی من انبیائه و اوصیائه و ما توفیقی
الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر بسم الله الرحمن
الرحیم یعنی استعانت بنام بزرگ معبودم در افتتاح کتاب یا در تالیف آن باسم واجب الوجود
بالذاتی که مستجمع جمیع کمالاتست و بخشاینده است در دنیا و عقبی نعمای ظاهره بر همه عالمیان
از مؤمنان و کافران و مهربانست بر مؤمنان در دنیا بتوفیقات و هدایات و در آخرت
بادخال ایشان در بهشت و در اعلی درجات بدانکه حق سبحانه و تعالی چون کتاب خود را
مفتتح ببسم الله نمود ارشاد نموده ایشانرا که در ابتدای کتب خود بلکه جمیع افعال افتتاح بآن
نمایند و در مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که هر امری که

انتهای آن او باشد و در آن امر ابتدا به بسم الله یا باسم الله نکنند آن امر عاقبت ندارد و
با تمام نمیرسد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که ترک مکن بسم الله الرحمن الرحیم را
اگرچه بعد از آن شعری باشد یعنی در نوشتن یا اعم از نوشتن و خواندن یا در همه کارها حتی در خواندن
شعر که مذموم است و از آنحضرت منقولست که چون بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اول کارش
خداوند عالمیان میفرماید که بنده من ابتدا بنام من کرد بر من لازم است که تمام کنم کارهای او را و مبارک
گردانم جمیع احوال او را و از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایتست که
بسم الله الرحمن الرحیم اقرب است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی آن و آنکه حضرت فرمودند که اسم
اعظم هست یا نیست و حق سبحانه و تعالی را حکمتی است که همه کس از آن خبر ندارند مگر مقربان او مبادا که جمعی
باندک آزردگی که از شخصی بهم رسانند باسم اعظم آن شخص را هلاک کنند گاه باشد که نزد آن شخص سبب
این باشد که از همه اسما منتفع گردند چنانکه شب قدر و ساعت استجابت دعا و اولیاء الله مخفی اند
والله تعالی اعلم و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که چون معلم بکودک
میگوید بگو بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عالمیان برائتی می نویسد از جهت کودک و برائتی
از جهت پدر و مادر و برائتی از جهت معلم او که همه را از آتش دوزخ آزاد نمودم و در احادیث
صحیحه از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم وارد شده است که فرمودند در
تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم که با بهاء و حسن ذاتی الهی است و سین سنا و رفعت الهی است
و میم ملک پادشاهی الهی است و الله یعنی خداوند و خداوند آفریدگار هر چیزی و رحمن یعنی بخشاینده
بر مومنان و در بعضی اخبار وارد شده است که میم مجد و عظمت الهی است و در حدیث کالصحیح است
که از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما پرسیدند که بسم الله چه معنی دارد
حضرت فرمودند که معنی اش آنست که داغ بندگی بر جبین روح خود میگذارم از جهت
حق سبحانه و تعالی تا زنده باشم بنده باشم و بندگی کنم و در حدیث کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که از آنحضرت پرسیدند از بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت فرمودند که با بهاء و خوبیهای الهی است و سین سنا و بلند مرتبگی الهی است و میم ملک
و سلطنت الهی است و الف الله آلاء و نعماء الهی است و لام آن لازم و واجب گردانیدن
است بر خلایق که ائمه معصومین را دوست دارند و ایشان را امام خود دانند و ها هوان
و خواری است مر مخالفان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و رحمن بخشنده است

بر جمیع عالمیان و رحیم بخشنده است بر مومنان و در بعضی حدیث کالصحیح منقولست که شخصی از مجلس امیر المومنین
صلوات الله علیه برخواست و گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا از معنی بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت فرمودند که الله اعظم اسماء الهی است و آن اسمی است که غیر حق سبحانه و تعالی را بآن
اسم نمیتوان خواندن و کسی نیز خود را باین نام مسمی نکرده است آن شخص گفت که الله چه معنی دارد
حضرت فرمودند که معنی آن اینست که در همه حوایج و شدائد پناه باو می برد هر مخلوقی وقتی که امید او
از جمیع خلایق بریده شود و دست او از غیر حق سبحانه و تعالی گسسته شود پس گویا حق سبحانه
و تعالی میفرماید که چون ابتدا کنید بهر کاری از صغیره و عظیمه بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی استعانت
میجویم و یاوری میخواهم در این کار و همه کارها از خداوندی که سزاوار نیست بندگی کردن غیر
او را و آن خداوندیست که فریاد رس بیچارگان است هرگاه باو استعانت نمایند و اجابت
کننده دعاهاست هر وقت که او را بخوانند رحمانی است که روزی مومن را مبسوط گردانیده بر ما
بندگان رحیم است بر ما در دین ما و دنیای ما و آخرت ما خداوند سبک آسان گردانید تحمل
این بارها را بر ما که بسهولت بجا آوریم و بما رحمت کرده است بآنکه ما را جدا ساخته است
از دشمنان او پس حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که او را مهمی
پیش آید و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم از روی اخلاص و حضور قلب البته حق سبحانه و تعالی حاجت او را
در دنیا بر می آورد و یا ذخیره میگرداند مطلوب او را نزد خود تا در روز قیامت باو رساند
و آنچه نزد حق سبحانه و تعالی می ماند بهتر و باقی تر است از جهت مومنان از آنچه در دنیا باین
میرسد و اخبار بسیار در فضیلت بسم الله الرحمن الرحیم وارد شده است و مجملی در معانی و حقایق آن و
علما در باب بسم الله الرحمن الرحیم دو احتمال داده اند یکی آنکه با بمعنی ملابسه و مقارنه باشد و در این صورت
معنیش آنست که از روی میمنت و تبرک ابتدا میکنیم بنام الهی که کاری که مقرون بنام آن نباشد برکت
نیست و دوم آنکه بمعنی استعانت باشد که تا بنده بداند که هیچ عملی از اعمال خیر یا مطلقا بی استعانت
باسم الهی از بنده صادر نمی شود یا عاقبت ندارد و احادیث از ائمه معصومین صلوات
الله علیهم برین معنی وارد شده است و بنای این دو معنی بر مسئله خلق اعمالست چون
معتزله را گمان آنست که بنده در اعمال خود مستقل است معنی اول را اختیار کرده اند و اشاعره
چون افعال را از حق سبحانه و تعالی میدانند معنی ثانی را اختیار نموده و چون شیعه را
اعتقاد آنست که هر دو مذهب باطلست بلکه فعل از بنده است و بی توفیق الهی از بنده صادر نمیشود

معنی ثانی بمذهب ایشان انسبست و دیگر خلافست که مراد از اسم لفظ الله یا مطلق اسماء الهی
است یا معنی که ذات الهی باشد اکثر اخبار دلالت بران دارد که بنده استعانت بذات الهی
میجوید در بسمله و بعضی دلالت بر لفظ یا کلمه الفاظ اسما نیز تاثیرات دارند بلکه حروف اسما نیز
موثر اند چنانکه گذشت که با بهاء و حسن الهی است و سین سناء رفعت الهی است و اخبار دیگر
وارد شده است که هر یک از حروف تهجی معنی دارد و از انجمله در حدیث کالصحیح از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که شخصی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سوال
کرد از تفسیر ابجد حضرت فرمودند که یاد گیرید تفسیر ابجد را که در ان معانی عجیبه هست وای بر عالمی که
تفسیر ابجد نداند گفتند که یا رسول الله چه معنی دارد ابجد حضرت فرمودند که الف آلاء و نعماء الهی است
و حرفی از اسمای الهی است و با بهجت و کمالات الهی است و جیم جنت الهی است و جمال و جلال
الهی است و جمال صفات ثبوتیه و جلال صفات سلبیه است که گذشت و دال دین الهیست و
اما هوّز ها هاویه است که درک الاسفل است و جای منافقانست پس وای بر کسیکه
در هاویه افتد و اما واو پس ویل است اهل جهنم را یعنی وای بر ایشان یا چاهیست تنگ که
قعر آن هفتاد ساله راهست و اما زا پس آن زاویه و گوشه ایست در جهنم پناه بخدا از
شر آن زاویه و اما حا حطی پس آن حطوط و افتادن گناهان است از استغفار
کنندگان در شب قدر و آمدن جبرئیل است با فرشتگان در شب قدر تا طلوع صبح و اما
طا پس طوبی است و آن نام درختی است در بهشت و ما شاخی در خانه شیعیان شاخها
کشیده است و در هر شاخی ازان میوه های و نعمتهاست که نه چشمها دیده و نه گوشها شنیده
و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد امثال آن نعمتها و آن درخت را حق سبحانه و تعالی بید
قدرت خود افریده است و آنرا جانی داده است که می شناسد شیعیان را و مراتب ایشان
را و بهشتیان که در خلوه خانهای خود نشسته باشند آنرا از بیرون بینند که شاخهای
آن آویخته است و هر قسم زینتی از پوششها و زینة الآلات که خواهند و هر قسم میوه که
خواهند و هر نعمت ازان درخت چینند و این درخت ثمره شجره محبت اهل بیت است سلام
الله علیهم طوبی از ایشانست و حسن مآب که مرجع نیکوست مخصوص شیعیان ایشانست و اما
یا پس اشاره به ید قدرت و تسلط الهی است بر خلایق که حضرت فرمودند که حاشا که
حق سبحانه و تعالی دو دست داشته باشد چنانکه بعضی از کفار یا مشبهه گفته اند بلکه ید او عبارتست از قدرت

ازلی

او یا نعمت او که غالب است بر خلایق و اما کلمن پس کاف عبارتست از کلام الهی که انچه فرموده
است تبدیل نمی توان کرد آنرا تغییر آن و پناهی بغیر از خداوند تعالی نیست و اما لام پس عبارتست
از المام و نزول اهل بهشت بر یکدیگر از جهت زیارت و تحیت و سلام و ملامت کردن اهل جهنم است
یکدیگر را در میان خود و اما میم پس عبارتست از ملک و پادشاهی الهی که آنرا زوال نیست و دوامی که
بران فنا راه ندارد و اما نون پس اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ن والقلم و ما
یسطرون پس قلم قلمی است از نور و نون دواتی است از نور و مرکب آن نیز از نور است که
در لوح محفوظ نوشته میشود و ملائکه مقربان بران گواهند و شهادت الهی کافیست ولیکن بواسطه
تمام حجت بر معاندان ملائکه را گواه گردانیده است و اما صاد سعفص پس عبارتست از صاعی
بصاعی یعنی کیلی بکیلی یعنی هرچه میکنی از خیر و شر همان را جزای تو خواهند داد و حق سبحانه
و تعالی ظلم بر بندگان نمی خواهد و اما قرشت یعنی حق سبحانه و تعالی همه را می میراند و در روز قیامت محشور
میگرداند و در میان ایشان بعدالت حکم خواهد فرمود و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه مرویست که چون حضرت عیسی ع متولد شد هر روز آن مقدار ترقی مینمود که دیگران در ماه
ترقی نمایند تا آنکه هفت ماهه شد حضرت مریم او را نزد معلم برد و چون در برابر معلم نشست معلم گفت
بگو بسم الله الرحمن الرحیم حضرت عیسی گفت بسم معلم گفت بگو ابجد پس حضرت عیسی سر بالا کرد و گفت
میدانی ابجد چه معنی دارد معلم خواست که او را بزند معلم گفت که مرا چه میزنی اگر میدانی بگو و اگر نه
از من پرسش تفسیرش را بیان کنم معلم گفت بیان کن پس حضرت عیسی ع فرمودند که الف آلاء و
نعمای الهیست و با بهجت و حسن ذات الهی است و جیم جمال و صفات کمالیه الهی است و دال دین
الهی است هوز ها هول جهنم است واو ویل است از جهت اهل دوزخ زا زفیر و زبانه اهل جهنم
است حطی انداختن گناهانست از توبه کاران کلمن کلام الهی است که مبدل نمیشود سعفص
جزاست که جز میکنی همان را جزا میدهند از خیر و شر قرشت خلایق را می میرانند و حشر میفرمایند
در قیامت معلم بمریم گفت که پسرت را بگیر دیگر که احتیاج بمعلم ندارد و چنین بود حکایت حضرت
صاحب الامر بلکه جمیع ائمه صلوات الله علیهم در حال صغر و در حدیث معتبر از بهترین جوانان
اهل بهشت جمیعا حضرت امام حسین صلوات الله علیه منقولست که یهودی نزد حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله آمد و حضرت امیر المومنین حاضر بودند یهودی پرسید که چه فایده است در
حروف هجا پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین ع فرمودند که یا علی جواب او را

بره و حضرت دعا فرمود که خداوندا علی را توفیق کرامت فرما که جواب دهد و درست جواب
وهد پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمودند که هر حرفی از حروف هجا اسمی است
از اسماء حق سبحانه و تعالی پس الف الله لا اله الا هو الحی القیوم است یعنی خداوند
عالمیان خداوندی است که بغیر از و خداوندی نیست زنده ایست که همیشه بوده است
و هست و خواهد بود قیوم است که واجب الوجود بالذاتست و قوام و وجود و ثبات خلایق
باوست اما با پس باقیست بعد از فنای خلایق و اما تا پس توابست یعنی توفیق دهنده توبه
و قبول کننده توبه تایبانست و اما ثا پس ثابت است و قایم بذات خود و ثابت دارنده مومنانست
بقول ثابت ایمان در حیات و ممات ایشان و اما جیم پس معنی جل ثناوه یعنی ثنای
او از آن اعظم است که خلق توانند گفت و تقدست اسماوه و اسماء او از آن اقدس است
که کسی بکنه او تواند رسید یا شبیه باشد باسامی مخلوقات هرچند بحسب لفظ بر غیر او
اطلاق کنند و اما حا پس اشاره است بحقیقت و ثبات و دوام الهی و اشاره است
باسم حی که زنده است بذات و باسم حلیم که بردبار است از بندگان در زود انتقام
را نمیگیرد در گناهان ایشان و اما خا پس خبیر و عالم است بآنچه بندگان میکنند
از او و اما دال پس دیان دین است یعنی دین مرا او قرار داده است یا ثواب دهنده
است بندگان را بر خیر و شر ایشان و اما ذال پس اشاره است به ذوالجلال والاکرام
یعنی او راست جلال و عظمت و از وست اکرام و انعام نه از غیر او و جمعی گفته اند که جلال
صفات تنزیهیه و سلبیه است و اکرام صفات ثبوتیه که عین ذاتست و اما را پس رئوف
و مهربانست با بندگان و اما زا فرین المعبودین است یعنی کسانی را که بندگی میکنند
ایشان را نسبتی نیست بجناب اقدس او و نسبتی نیست او را با ایشان من حیث الذات
والصفات الجلالیه با آنکه چیزهایی که می پرستند و اگر نه چه احتمال داشت که کسی غیر حق سبحانه
و تعالی را پرستند هرچند در آن پرستیدن او فرزند چون بزرگی خود را نمانسته اند و اما
سین پس اشاره است بآنکه سمیع است و بصیر و عالم است بآنچه بندگان میکنند و
داناست بآنکه میگویند یا سمیع است و اجابت کننده دعوات داعیانست و بصیر است
که اگر نخوانند او را و نطلبند باز بحسب استعدادات و قابلیات و استحقاقات
هرچه باید می دهد و اما شین پس شاکر است بندگان مومن خود را بکه ثوابهای

عظیم

عظیم میدهد بایشان را در ملاء اعلی بخوبی یاد میکند یا جزای شکر شاکران را بایشان بر وجه اتم
اکمل کرامت میفرماید و اما صاد پس صادقست در وعدهایی که بمطیعان کرده است و وفی
آنرا میدهد و وعیدی که بکافران کرده است از عذاب ابدی خلاف او نخواهد فرمود
و اما ضاد پس اشاره است بضار نافع یعنی ضررهایی که بخلق میرساند همه نفع است یا
ضرر و نفع میرساند بحسب حکمت و مصلحت و اما طا پس عبارتست از طاهر و مطهر یعنی
پاکست از هرچه لایق ذات مقدسش نیست و پاک کننده مومنانست از صفات رذیله و
اعمال قبیحه بتوبه و تفضل و پاک کننده کافرانست از لوث شرک و کفر بتوفیق ایمان
و اسلام و اما ظا پس ظاهر مظهر است یعنی وجود او ظاهر است بآیات غیر متناهی
و هر ذره از ذرات وجود دلیلی هستی و علم و قدرت و حیات و ارادت و رحمت وجود
و کرم خود گردانیده است و ظاهر گردانیده است اشیا را و از کتم عدم بعرصه وجود در آورده
است تا دلالت کنند بر وجود او و صفات او با تسبیح و تحمید و عبادت او کنند چنانکه فرموده
است که و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم یعنی نیست
چیزی مگر آنکه بتسبیح و تحمید الهی مشغولست و لیکن شما نمی فهمید تسبیح ایشان را و اما عین یعنی
عالمست باحوال و افعال بندگانش و اما غین پس غیاث و فریاد رس محتاجان و بیچارگان
است از همه خلایق و هر که استغاثه کند بدرگاه او خواه مومن و خواه کافر بفریاد ایشان
میرسد و اما فا پس فالق و شکافنده دانها و تخمهاست که از آنها میرویاند نباتات و اشجار
را و اما قاف پس قادر است بر همه ممکنات و همه خلایق و اما کاف پس کافی و کفایت کننده
مهمات خلایق است و او را کفوی و نظیری نیست و او را همسر و فرزند نیست چنانکه نصاری میگویند
و اما لام پس لطیف است و لطفها و شفقتهای او بر بندگان عظیم است یا قدرت و علم
او احاطه نموده است ایشان را و اما میم پس مالک الملک است و هر کرا میخواهد پادشاهی
میدهد و از هر که میخواهد باز میگیرد و اما نون پس نور و روشن کننده آسمانهاست بکواکب
و از نور عرش بل همه را بنور وجود منور گردانیده و از عرش عظمت و جلال یا هدایت کننده اهل
آسمانهاست بنور معرفت که اکتساب نمودند از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین که عرش
اعظم الهی اند صلوات الله علیهم و اما واو پس واحد احدیست که هیچ گونه تعدد و تکثر در ذات و صفات
او نیست و صفات او عین ذات اوست و محل حوادث نیست که خوشحال شود یا آزرده گردد

وانسته باشد باسکون زیراکه اینها از صفات جسمانیات است پس هر جاکه واقع شده است رضا و غضب
عبارتست از ثواب و عقاب و صمدیت واجب الوجود که همه ممکنات روی احتیاج بسوی او دارند
اتاها ببلاغ هدایت کنند و خلایق است بفرستادن پیغمبران و کتابها و تبلیغات و تابیدات و اما
لام الف پس اشاره است بلا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی نیست خداوندی بجز الله تعالی
آنکه یگانه است در ذات و صفات و او را درین معنی شریکی نیست و این کلمه ایست که هر که آنرا از
روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات الهی نگاه دارد و اما
بای بسم اشاره است بآنکه دست قدرت و نعمت الهی مبسوطست بر خلایق پس چون حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه تمام فرمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی آنچه گفتی حق سبحانه
و تعالی بآن راضی بود و قول اوست پس یهودی مسلمان شد و در حدیث کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیه وارد شده است که اول چیزیکه حق سبحانه و تعالی فرمود با خلایق تا اینکه
کتابت کردن و ما فی الضمیر خود را از علوم و حقایق در ان درج کردن حروف معجم بود و از
آبای بزرگوار خود بمن رسیده است از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیهم که الف آلاء الهی است
و با بهجت الهی و تا تمام شدن امامت است بقائم آل محمد صلوات الله علیهم و ثا ثواب مؤمنانست
بر اعمال صالحه ایشان و جیم جمال و جلال الهی است و حا حلم الهی است از گناه گناهکاران و خا
خمول و بی اعتباری گناهکارانست نزد حق سبحانه و تعالی و دال دین الهی است و ذال از
ذوالجلال است و را از رئوف رحیم است و زا از زلزلهای قیامت است و سین سناء الهی
است و شین عبارتست از شاء الله ما شاء و اراد یعنی حق سبحانه و تعالی اراده هر چه را نموده است
و اراده نموده و شما نمی توانید بر خلاف مشیت الهی کاری کردن و صاد از صدق وعده الهی است
در آنکه مؤمنان را بر صراط بگذراند چون برق جهنده و نگاه داشتن ظالمانست در صراط بواسطه
عقوبت و ضاد ضلال و گمراهی مخالفان محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم و لعنة الله علی اعدائهم
و مخالفیهم و طا طوبی است از جهت مؤمنان و بازگشت خوبست ایشان را و ظا ظن خوب مؤمنانست
است بحق سبحانه و تعالی و ظن بد کافرانست بحق جل و علا و عین از عالم است و غین از غنی است
و فا فوج در آیه بر جهنم است و قاف قرآنست که بر حق سبحانه و تعالی است که جمع کند و حفظ کند
آنرا از جهت خلایق و کاف از کافیست و لام از لغو کافرانست در دروغها که بر حق سبحانه و تعالی
بسته اند یعنی باطلست و بقایی ندارد و میم ملک الهی است روزیکه پادشاهی جز او نباشد و فرماید

حق سبحانه و تعالی که امروز پادشاهی از کیست ارواح پیغمبران و ائمه جواب گویند که پادشاهی
از یگانه قهار است که همه را میرانید پس حق سبحانه و تعالی فرماید که امروز همه را جزا خواهم داد
هر نفس را بآنچه کرده است از خیر و شر و کسی را ظلم نخواهند کرد و نون حساب کننده خداوند است
و روز دین حساب خلایق خواهد کرد با هر یک سخن گوید چنانکه ایشان خیال کنند که همین با او
سخن میکند و نون نوال و عطاهای الهی است با مومنان و نکال و عذاب الهی است با کافران
و واو ویل است هر عاصیان را و ها هوان و خواری ایشانست و لام الف لا اله الا الله
است که کلمه اخلاص است و هر که این کلمه را از روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود و یا ید
دست قدرت و نعمت الهیست که عالمیان را فرا گرفته است و منزهست از آنکه جسم باشد پس
حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی این قرآن را باین حروف فرستاد که متداولست بر زبان
عرب و فرمود که اگر جمع شوند آدمیان و جنیان همه و خواهند که قرآنی مثل این قرآن بیاورند
نمی توانند آورد اگر چه همه هم را مدد نمایند و همین آیه از معجزات قرآنست که حق سبحانه
و تعالی خبر داد که نمی توانند و نتوانستند با آنکه حکمای فصیح زبان کافر بودند و در مقام رد اسلام
بودند و نتوانستند که یک سوره بیاورند و آنکه درین اخبار مذکوره بحسب ظاهر مخالفتی هست
در واقع مخالفت نیست زیراکه تواند بود که هر حرفی اشاره بچند اسم بوده باشد و در هر خبری
اشاره باسمی کرده باشند و چون علم حروف علمی است عظیم و جمعی کثیر از صوفیه کتابها در ان تصنیف
کرده اند خواستم که متمسک آن نصوص اهل البیت باشد با آنکه بنای قرآن و دعوات و احادیث
بر اینهاست و بر عالمیان ظاهر شود که الف و ب علوم اهل البیت این است پس قیاس باید کرد بآن
باقی علوم ایشانرا و در آنچه مذکور شد بر سبیل اختصار علوم و حقایق بسیار مندرج است
بیان نکردم تا موجب ملال نشود و بر سبیل اجمال اشاره ببعضی از اینها شد که جمعی که اهلیت دارند بفهمند
و ببعضی دیگر برسند چنانکه این راه گشوده شد در تفسیر من حروف نقشه دیگر همچنان که افتتاح کتب ببسمله
مطلوبست چنانکه گذشت همچنین مطلوبست که در هر کاری سیما در تالیف و تصنیف کتب افتتاح بحمد الهی
نمایند چنانکه مفتتح کتاب الهی بعد از بسمله حمد له است گویا بندگان را تعلیم میفرماید که در افتتاح جمیع
کارها بعد از بسمله حمد الهی بجا آورید تا آن مبارک شود و باتمام رسد و همچنین حضرت سید
المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در خطبها افتتاح بحمد الهی می نموده اند چنانکه در
خطبها منقولست با آنکه در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

وارد شده است که محبوب ترین اعمال حمد الهی است و در حدیث مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله وارد است که هر امری که شایسته شان او باشد و افتتاح آن بحمد الهی ننمایند آن امر
عاقبت ندارد و با تمام نمی رسد بنابرین مصنف گفت که اللهم انی احمدک و اشکرک
یعنی خداوندا ترا حمد میکنم و ترا شکر میکنم اصل اللهم یا الله است حرف ندا را حذف نموده اند
و میم را بعوض آن آورده اند و اختیار این اسم از آنجهت است که الله اعظم اسمای الهی است
و اگر بعنوان ندا او را یاد کنند بهتر است خصوصا هرگاه ندا بمنزله جزو کلمه باشد و الله انسب است
در دعاها باعتبار جامعیتی که او راست چون اسم ذاتی است که مستجمع جمیع کمالات پس اگر
او را بواسطه رزق بخوانند بمنزله یا رزاق است و اگر بواسطه مغفرت بخوانند بمنزله یا غفور
است و اگر بواسطه دفع دشمن بخوانند بمنزله یا منتقم است و علی هذا القیاس و جمعی از اینجهت او را
اسم اعظم الهی میدانند و دعا کردن با آن اولی است و مناسبت دعا در مقام استعانت
است بجناب اقدس الهی در حمد و شکر و غیر آن از آنچه بعد ازین مذکور خواهد شد و حمد
ثنایی است بزبان بر صفات کمال اختیاری و شکر کاریست بازاء نعمت که دلالت کند بر
تعظیم منعم از آنکه بزبان باشد یا بدل باشد یا باعضا و جوارح باشد پس جمیع اعتقادات
و عبادات شکر می تواند بود پس اگر اینها را بواسطه شکر نعمتها بجا آورند صحیح است بنابر مذهب
جمعی از علما و احوط آنست که از جهت محض فرموده الهی بجا آورند و شکر کامل آنست که
بنده جمیع نعمتها و دادهای الهی را صرف نماید در آنچه از جهت آن داده است و تفصیل
آن در باب حقوق خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در حدیث صحیح از حضرت جعفر صادق صلوات
الله علیه منقول است که هرگاه حق سبحانه و تعالی انعام فرماید بر نعمتی بنده خواه اندک خواه بسیار
و آن بنده بگوید الحمد لله البته شکر آن نعمت بجا آورده است و در حدیث کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه حق سبحانه و تعالی نعمتی بر بنده انعام فرماید بدل بداند که
آن نعمت از حق سبحانه و تعالی است و حمد الهی را بر زبان جاری سازد هنوز کلام او تمام
نشده باشد که حق سبحانه و تعالی امر فرماید بفرشتگان که نعمت او را زیاده کنند و در حدیث حسن
کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شکر هر نعمتی هرچند آن نعمت عظیم باشد آنست که
حق سبحانه و تعالی را بر آن حمد کنی بلکه از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که همین که بداند که
آن نعمت از حق سبحانه و تعالی باو رسیده است شکر آن نعمت کرده است و فرمودند که شکر نعمت

شرح حمد و ثنا و مدح

اجتناب

اجتناب از محرمات است و تمامی شکر این آنست که بگوید الحمد لله رب العالمین و آیات و اخبار در امر بحمد و شکر
و فضایل آن بسیار است و معنی الحمد لله آنست که جمیع ثناها مخصوص حق سبحانه و تعالی است چون جمیع
کمالات مخصوص اوست و اگر بنده را کمالی باشد از حیثیت علم یا عمل آن نیز بعطا و توفیق اوست و بهترین
حمدها و شکر اعتراف بعجز از ادای حمد و شکر است چنانکه سید ساجدان صلوات الله علیه فرمود که خداوندا من
احصا نمی توانم کرد ثنای ترا چنانکه تو خود ثنای خود کرده و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که خداوند عالمیان وحی نمود بحضرت موسی ع که مرا شکر کن چنانکه شکر من
است حضرت موسی گفت الهی چگونه من حق شکر ترا بجا آورم که شکر هم نیز محتاج بشکر دیگر است ندا
خطاب رسید که یا موسی چون دانستی عاجزی از شکر من حق شکر مرا بجا آوردی و منقولست که این
خطاب بحضرت داود ع شد داود گفت الهی چگونه حق شکر ترا بجا آورم و حال آنکه اعضا و جوارح
که با آن شکر میکنم از نعمتهای تست و شکر آنها می باید کرد و همچنین شکر شکر را الی غیر النهایه خطاب
رسید که باین شکر از تو راضی شدم پس محتمل است اشکرک شکر باشد مثل الشکر لله و یا این معنی
داشته باشد که شکر تو میکنم با آنکه میدانم نعمتهای ترا بر خود و یا میدانم که شکر تو بجای
نمی توانم آورد و این را تو شکر نامیدی و وجه آنکه بجمله فعلیه ادا کرده است این است که دلالت
بر تجدد کند گویا میگوید که چون کمالات تو غیر متناهی است و همچنین نعمتهای تو آنا فانا حمد و
شکر تو بجا می آورم اگرچه تاسی بقرآن و خطب نموده و بلفظ الحمد لله ادا نمود چون دلالت
بر دوام و ثبات میکند یا بعموم الف لام و اشعاری بر عجز داشت که حمد او کما هو حقه نتوان کرد و نعم ما قال نظم
آنجا که کمال کبریای تو بود * عالم نمی از بحر عطای تو بود * ما را چه حد حمد و ثنای تو بود * هم حمد و ثنای تو سزای تو بود *
و اؤمن بک یعنی اعتقاد بوحدانیت تو دارم و اظهار ایمان خود بامر تو میکنم یا در ازدیاد
ایمان بعبادت و طاعت تو میکوشم و این عبارات در خطب منقوله هست بنابرین این
را ذکر نموده و در اکثر خطب بلفظ جمع است بعنوان نؤمن بک و همچنین عبارات مابعد و جمع
بهتر است از جهت آنکه ایمان و توکل و عبادت خود را با دیگران منضم میسازد تا شاید بقبول
شود و وجه افراد میتواند بود که این باشد که افعال من قابل آن نیست که با افعال دیگران منضم سازم
مبادا من ازانها نیز مردود گردد و ایمان در لغت بمعنی تصدیق است یعنی باور
داشتن و در اصطلاح عبارتست از تصدیق بوجود حق سبحانه و تعالی و تصدیق بوحدانیت
او و تصدیق بصفات ثبوتیه و سلبیه و تصدیق به نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اوصیای او

وازجناب الهی بخلق رسانیده است وازانجمله تصدیق بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم
اجمعین و سایر اعتقاداتی که گذشت در فایده دوازدهم و شک نیست که این اعتقادات در
کارست و درجزئیت اعمال فعلیه و ترکیه خلافست اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم وارد شده است که ایمان اقرارست بزبان و اعتقادست بجنان
وعمل است بارکان و امثال این خبر و بسیاری از آیات نیز برین معنی دلالت ظاهر دارد
ولیکن اکثر متکلمین علما همه را تاویل نموده اند بانکه ایمان کامل آنست که بنده مطلقا مخالفت
الهی نکند و فایده درین ظاهر میشود که فاسقی را که اعتقادش صحیح باشد جایزست او را
مومن گفتن یا نه و حق آنست که ایمان مشترک لفظی است بر همه اطلاق میکنند گاهی مومن میگویند
و مطلق اثنا عشری میخواهند و گاه مومن میگویند و کسی را میخواهند که مرتکب کبایر نشود و
گاه میگویند و کسی را میخواهند صغیره و کبیره نکند و گاه هست اطلاق میکنند بر کسی که اقرار ظاهری
ازو صادر شود حتی منافقانی که بظاهر مسلمانی باشند و این اطلاقات در قرآن مجید
واخبار بسیار واقع شده است وَاَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ یعنی توکل میکنم بر تو و در جمیع امور اعتماد بر
تو دارم و کارهای خود را بتو میگذارم که بفضل خود همه را کفایت کنی با آنکه در اعمال توفیقم
روزی کنی که آنچه خوب باشد بجا آورم و آنچه بد باشد ترک نمایم و در امر معاش آنچه مرا ضرور
است برسانی و نگذاری که دشمنان بر من مسلط شوند و فی الحقیقه با حق سبحانه و تعالی
همه را باو میگذاریم چون امر بتوکل فرموده است در آیات بسیار و اخبار بیشمار
ازانجمله حق سبحانه و تعالی فرموده است که و علی الله فلیتوکل المؤمنون یعنی
باید که مؤمنان توکل بر خداوند کنند و دیگر فرموده است که اگر ایمان دارید توکل بر
خداوند کنید و فرموده است که هر که توکل بر حق سبحانه و تعالی کند پس خدا او را بس است
و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که اول
مراتب کمال اسلام است بالله بعد ازان ایمانست بعد ازان تقوی است بعد ازان
یقین است و یقین بسیار کم یافت راوی پرسید که یقین کدامست حضرت فرمودند که
توکل بر حق سبحانه و تعالی است و تسلیم و گردن نهادن است فرمانهای الهی را و
راضی بودنست بقضاهای الهی و تفویض جمیع امورست بحق سبحانه و تعالی و ظاهر
آنست که یقین در نهایت کمال بوده باشد چنانکه مؤمن آل فرعون در وقتی که

توکل در ذات بکمال [illegible]

گریخت

گریخت از فرعون گفت تفویض میکنم کار خود را بخدا پس حق سبحانه و تعالی او را از شر فرعون
و لشکر او حفظ نمود و بحسب ظاهر توکل است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله در سفری بودند
جماعتی از سواران بآنحضرت رسیدند و سلام کردند حضرت فرمود که شما کیستید همه گفتند
ما مؤمنانیم یا رسول الله حضرت فرمودند که حقیقت ایمان شما چیست و چه دلیل برآن دارید
گفتند دلیلش آنکه رضا داده ایم بقضای الهی و گردن نهاده ایم امر الهی را و تفویض امور
خود با او کرده ایم پس حضرت فرمود که این جماعت عالمند و حکیمند و نزدیکست رتبه ایشان
برتبه پیغمبران اگر درین معنی صادقید پس بنا مکنید آنچه دران ساکن نخواهید شد و جمع مکنید
آنچه را نخواهید خورد و بترسید از خداوندی که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست در تفسیر توکل که مراتب توکل بسیارست
کم مرتبه آنست که در جمیع چیزها توکل بر او کنی و هرچه بر سر تو آورد از بلا و محنت راضی باشی و
بدانی که هرچه خیر تست بر سر تو می آورد و بدانکه حکم حکم اوست پس توکل بر او کنی و
تفویض امور خود با او کنی و با او واگذاری و در همه امور اعتماد بغیر او نکنی و دیگر منقول
است باسانید متکثره معتبره از حضرت امام جعفر صادق که حضرت حق سبحانه و تعالی در بعضی از کتب
منزله فرموده است که بحق عزت و جلال و بزرگواری و بلندی مرتبه که بعرش عظمت دارم
قسم میخورم که هر بنده که امید از غیر من داشته باشد قطع نمایم امید او را و او را [illegible]
و او را خوار گردانم نزد عالمیان و از قرب خود او را بدر و بهجران خویش مبتلا سازم آیا
این بنده در رفع شداید و سختیها امید از غیر من دارد و حال آنکه سختیها و رفع آن بید قدرت
منست آیا این بنده امید منافع از غیر من دارد و فکر درهای غیر در من میکند و حال آنکه کلید
همه ابواب بدست منست و درگاه رحمت من بازاست ازجهت دعا کنان من هر که را مصیبتی
روی داد و بدرگاه من آمد که من رفع مصیبت او کردم و کدام بنده کار بزرگی داشت
و بدرگاه من آمد که کار او را ساختم اگر تاخیری در رسیدن ایشان بمطلوب شود عین
مصلحت ایشانست و مطلوب ایشان را از برای ایشان حفظ نموده ام که در وقت بهتر بایشان
رسانم چرا بحفظ من راضی نیستند و من آسمانها را پر کرده ام از فرشتگان که ملال ندارند
از تسبیح و تقدیس من و ایشان را امر کرده ام که در بروی بندگان نه بندند و دعاهای ایشان را

عرض نمود و شکایت کنم چرا اعتماد بگفته من نمی کنند آیا نمیدانند که بلاهایی را که من فرستم کسی
نمی توانند از او دفع نمودن غیر از من یا باذن من چرا بنده من غافل است از من نمی بیند
که من او را نطلبیده احسانها کرده ام الحال که از وی باز گرفته ام از دیگری سوال میکند هر گاه
من نطلبیده میدهم اگر بطلبند نخواهم داد آیا بنده مرا بخیل میداند آیا سر جود و کرمی از
من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست آیا هر مرادی از من بر نمی آید و اگر بر می آورم
که قطع تواند کرد غیر من آیا آرزومندان نمی ترسند از من که آرزو را از غیر من میکنند
پس اگر همه اهل آسمانها و همه اهل زمین آرزوهای خود را عرض نمایند و من هر یک را
بهم آنچه آرزو کرده اند از ملک من بقدر عضو ذره کم نمیگردد و چگونه کم شود ملکی که
من خداوند او باشم بد احوالی جمعی که از رحمت من نا امید می شوند و بد احوال کسانیکه
عصیان میکنند و ملاحظه نمی نمایند که من مطلع بر افعال ایشانم و امثال این اخبار بسیار
است پس بنده لازم است که جمیع امور خود را بخداوند خود گذارد و بر آنچه حق سبحانه
و تعالی بسر او آورد راضی و خشنود باشد و بداند که حق سبحانه و تعالی عالم است و بی
نیاز است و کریم و رحیم است پس هر چه میکند علی الحکمة و مصلحة می بوده است و در
حدیث قدسی صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی
میفرماید که جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین ایشان در توانگری و فراخی روزی
و تندرستی است ایشان را توانگر میگردانم و روزی ایشان را فراخ می سازم و بدنهای
ایشان را صحیح میدارم تا دین ایشان صحیح باشد بطاعت و عبادت و تصدقات
و خیرات و مبرات که از ایشان بفعل آید و جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین
ایشان در فقر و فاقه و بیماریست امتحان و ابتلا میفرمایم ایشان را بفقر و مسکنت و
بیماری تا دین ایشان صحیح شود بسبب صبر و رضا بمقتضا و تضرع و زاری و من اعلم
و داناترم بآنچه صلاح حال بندگان مؤمن در آنست و بسا باشد که جمعی از مؤمنان سعیها
نمایند در بندگی من و شبها از بسترهای خواب لذیذ خود بیرون آیند و بعبادت من
مشغول شوند و تعبها کشند و در بندگی من و من یک شب و دو شب نگذارم که بیدار
شوند و ایشان را بخواب برم تا صبح از جهت شفقت بر ایشان که مبادا بر خیر و عجب
مبتلا شوند و چون صبح بیدار شوند و بعضی با خود در جنگ و جدل باشند که عبادت

شب ز ایشان فوت شده و اگر میگذاشتم که بعبادت برخیزند هر آینه بعجب مبتلا می شدند
و فریفته اعمال خود می شدند و بسبب آن هلاک می شدند یا آنکه از خود راضی می شدند
و گمانشان این بود که از همه عبادت کنندگان در گذشته اند و از تقصیر بیرون آمده اند
و در صورت از من دور افتاده بودند و گمانشان این بود که بمن و رحمت من نزدیک
شده اند زنهار که اعتماد نکنند عابدان بر اعمالیکه از جهت ثواب من میکنند اگر مدت عمر در
عبادت و بندگی من باشند با تعب بسیار و مجاهده بسیار هر آینه آنچه شرط بندگی
منست بجا نیاورده اند در آنچه میطلبند از کرامتهای من و نعیم جنات من و مراتب عالیه که
از جهت ایشان مقرر ساخته ام و عبادت ایشان باعث این نعمتها نمی شود بلکه می
باید که اعتماد ایشان بر رحمت غیر متناهی من باشد و فرح ایشان از فضل من باشد
و اطمینان قلوب ایشان بحسن ظن بر من باشد نه بر عملشان که در صورت رحمت من
ایشان را فرا میگیرد و رحمت من ایشان را میرساند برضای من و عفو من خلعت مغفرت
بر ایشان می پوشانم بدرستیکه منم خداوند رحمن و رحیم و من برحمانیت مسمی ام فاقر
بذنبی الیک یعنی اقرار میکنم بگناهان خود نزد تو که خداوندی و ذکر اقرار بگناهان بعد
از ذکر توکل بنا بر تاسی و متابعت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین است صلوات الله
علیهم که در اکثر خطب فرموده اند و چون خطبه مقدمه مطالب می ساخته اند که از جناب
اقدس الهی لفظا یا معنا طلب نموده اند خیریت عاقبت آن مطلب مناسبت که توکل بر خداوند
نمایند تا هر چه خیر باشد چنان کند و اعتراف بگناهان نمایند که ما قابلیت استجابت دعا
نداریم بسبب گناهان بسیاری که از ما صادر شده است قطع نظر از آنکه اقرار بگناهان سبب
مغفرت و استجابت دعوات و بر آمدن حاجات است چنانکه در احادیث صحیح وارد شده
است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون مطلبی داشته باشی اول حمد و ثنای
الهی بجا آور و صلوات بر محمد و آل او بفرست و بعد از آن اعتراف بگناهان خود بکن و بعد از آن
حاجت خود را بطلب و اگر حاجت نطلبند اینها طلب حاجتست و چون در افتتاح تصانیف مطلوب
اختتام است هر چند طلب نمایند خطبه مشتمله بر اینها سبب اختتام است و مصنف را سهوی واقع
شده است که صلوات هم مطالبست در خطبه ذکر کرده است و ممکن است که از نساخ سهو شده
باشد و همچنین شهادتین و لیکن اشعاری بآن نموده است که و اشهد ان لا مقرا

بوحدانیتک یعنی زاکواه میگیرم بر نفود که اقرار میکنم بوحدانیت تو و اقرار بوحدانیت معاد
کلمه اولی از شهادتین است و کلمه اولی بدون ثانیه تمام نیست پس اشاره بهر دو در ضمن این اقرار نموده است
و وحدانیت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را واحد من جمیع الوجوه دانند و در ذات و صفات
بانکه صفات ذاتیه الهی را عین ذات دانند و ذات الهی را عین وجود شمرده اند و وجودش را
عین وجوب وجود دانند چنانکه در اخبار متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده واحد و
منقولست که روزی در جنگ جمل اعرابی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و عرض نمود که
آیا میگویی که الله تعالی واحد است اصحاب حضرت همه رد بآن اعرابی کردند که اینجا چه وقت این
سؤالست و همه گرفتار جنگند و حضرت پریشان خاطر است حضرت فرمود که بگذارید او را که هرچه خواهد
سؤال کند که مطلب اعرابی همین مطلوبست که ما از این قوم داریم و غرض ما از این جنگ آنست که
ایشان را بوحدانیت الهی بازگردانیم چون خروج بر امام زمان شرکست پس حضرت فرمودند که ای اعرابی
واحد چهار معنی دارد دو معنی را اطلاق نمیتوان کرد بر جناب اقدس الهی و دو را میتوان کرد اما
آنچه را اطلاق بر آنحضرت جایز نیست اول آنست که بمعنی واحد عددی باشد زیرا که چیزی که ثانی نداشته باشد
واحد نمیگویند نمی بینی که کافر می شوند جمعی که میگویند الله ثالث ثلثة یعنی خداوند عالمیان سیمین
سه خداست و این جماعت نصاری اند که قائلند بخدا و عیسی و مریم و این عبارت را معانی
بسیار گفته اند با آنکه واحد در اعداد بمعنی یکیست و یکم را در جایی اطلاق میکنند که دوم داشته باشد
و چون حق سبحانه و تعالی را نظیری نیست که او یکمش باشد واحد باین معنی بر او بودن جایز نباشد
با آنکه واحدیکه بر جناب اقدس الهی اطلاق نمودن جایز است واحد من جمیع الوجوه است و این
معنی در غیر جناب او نیست و مخصوص ذات اقدس است پس این وحدت در شمار نمی آید با آنکه واحدی
را تصور می توان کرد و جناب اقدس او را بهیچ وجه تصور نمیتوان نمود الی که واحدیکه بر جناب اقدس اطلاق
نمایند با کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او زیرا که واجب الوجود است و موجود است و علم است
و قدرتست و حیات است و سمیع است و بصیر است و ادراکست و جود است و همه یکی است و
یک معنی است بخلاف غیر او با بودن وحدتش و نیز عین ذات اوست و چنانکه ذات او معلوم
و مدرک احدی نیست وحدتش و نیز مدرک احدی نیست و نعم ما قال الحکیم الغزنوی رحمه نظم احدست و
شمار ازو معزول ٭ صمد است و نیاز ازو مخذول ٭ آن احد نه که عقل داند و فهم ٭ وان صمد نه که حس شناسد و وهم
نمی بینی که همین که تصور و قدرت آدمی میکنی و اسم خدایی را میسازد و در جهتی از جهت تو قرار میدهد و

شرح در ذات وحدانیت باری تعالی

چگونه خدای ساخته و هم خدا باشد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و سایر ائمه معصومین
صلوات الله علیهم در روایت متواتره وارد شده است که هرچه را تصور نمایید بوهمهای خود
که نهایت دقت بکنید در تصور او مخلوقی است مثل شما بلکه ساخته شماست و حق سبحانه و تعالی
از آن منزه است که مثل شما باشد یا ساخته شما باشد و دیگر معانی دقیقه ذکر کرده اند که عقل
بآن نمیرسد و نمی توان بآن رسیدن الا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات بسیار دوم
از معانی که اطلاق آن بر حق سبحانه و تعالی روا نیست آنست که وحدت او را وحدت نوعی
دانند که چنانکه گویند او یکی است از مردمان یعنی یک نوع است از جنس این نیز بر حق سبحانه
و تعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است و ذات مقدسش اجل و از آن اعلی است که او را بمخلوقات
شباهتی باشد و این کلام را نیز معنی بسیار گفته اند یکی آنکه بمعانی اولی برگردد چون او را شباهتی
بغیر او نیست نمیتوان او را با خلق در شمار آوردن دیگر آنکه مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت
ماهیتی دیگر داخل باشد تحقیقا او تقدیرا و اگر از آن ماهیت سؤال کنند بما هو آن در جواب گفته
شود مثلا انسان حقیقتی دارد که آن حیوان ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان
مطلق که جنس است داخل است و چون پرسند که حقیقت انسان چیست در جواب گفته می شود
حیوان ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی شرکت نیست نه در ذات و نه در ذاتیات
و در صفات مراتب این وحدت را بر او اطلاق نتوان کرد زیرا که اگر شرکت باشد البته ناچار است
از ممیزی که او را تمیز دهد از سایر شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر مرکبی محتاج است
باجزاء او هم محتاج ممکنست و همچنین اگر ماهیت الهی جل شانه ماهیتی باشد نوعی که متصور شود بعنوان
کلی منحصر در فرد باشد باین معنی نیز اطلاق نمیتوان کرد بلکه او را شریک نیست و محالست شریک او در
ذهن و خارج و داخل نیست تحت هیچ نوعی و جنسی و لهذا تعبیر از ذات مقدسش بواجب الوجود وارد
نشده است در هیچ آیه و حدیثی و دور نیست که از این جهت باشد که تا متوهم نشود که کلی است چون در
لغت واجب الوجود کلی است و اما آن دو معنی واحد که اطلاق می توان نمود بر ذات مقدس او یکی آنست
که کنایه است و او را نظیری نیست چون در ذات و صفات او را نظیری نیست چنانکه میگویند فلان عالم وحید
عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد دوم آنکه احد المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است یعنی
منقسم نمیشود نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم و همچنین است حق سبحانه و تعالی پس اگر قابل صفات
زایده شوند قابل اثبات خدا شده اند و همچنین است احوال معتزله که قائلند بعالمیت الهی و قادریت و این معنی

را نه موجود میدانند و نه معدوم و آنچه بر ایشان لازم می آید بدتر است از آنچه بر اشاعره لازم
می آید و احادیث بسیار درین باب واقع شده است و مقام گنجایش بیش ازین ندارد و اگر چه مراد مصنف
است چون کتابی عظیم درین باب تصنیف نموده است و چون مصنف اعتقاد بصفات ثبوتیه ندارد و
ظاهرا از اینها ذکر کرده و صفات سلبیه ذکر نموده با آنکه گفت ومنزهك عما لا يليق بذاتك
مما نسبك اليه من شبهك ولحدٌ فيك یعنی ترا پاک و منزه میدانم از آنچه لایق ذات
مقدس تو نیست از چیزهایی که نسبت بتو داده اند کسانیکه ترا تشبیه بخلق کرده اند و ملحد شده اند در
ذات با آنکه از حق میل نموده اند بباطل چون در لغت الحاد بمعنی میل است یا بمعنی مصطلح که انکار
خداوندی تو کرده اند زیرا که قایل شده اند بخدایی که خدا نیست بدانکه مراد شیخ علیه الرحمه در اینست
بر سنیان که اکثر ایشان حق سبحانه و تعالی را جسم میدانند مثل جمیع حنابله و اکثر شافعیه و در
کتاب ملل و نحل که تصنیف شهرستانی است و در شرح مواقف سید شریف و در بسیاری از کتابهای ایشان
نقل کرده اند هفتاد و دو مذهب را و از هر مذهبی از ین هفتاد و دو کفرها و زندقها نقل کرده اند اگر چه آنچه
نسبت بشیعه داده اند از جمیع شیعه از ان مذهب بیزارند و کتابهای شیعه در میان است نوشته ام
که کدام شیعه والعیاذ بالله باین مذهب باطل قایل باشند و اگر نسبت بعضی از قدما داده اند مثل
هشام بن الحکم و هشام بن سالم اگر راست باشد سابق بر تشیع ایشان بوده است چنانکه در فهرست
خواهد آمد دیگر از مذاهب باطله زیادتی صفات الهی است بر ذات الهی که اشاعره و معتزله باین قایل شده اند
و اشاره باین شد در مقدمه مجملا می باید که حق سبحانه و تعالی را بهیچ وجه شبیه بمخلوق ندانند نه در ذات
و نه در صفات بلکه نه در افعال و احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده
که اول معرفت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را منزه دانی از تعطیل آنست که نگویی که بیت هر گاه عقل
تو باو نرسد با نگویی که بیکار است چنانکه جمعی از حکما قایلند که حق سبحانه و تعالی عقل اول را آفریده است و بس بلکه میگویند
که آفریده است بلکه میگویند که از خدا بهم رسیده است و قدیم است مثل خدا بلکه می باید که اعتقاد کنی که حق
سبحانه و تعالی فرموده است که كل يوم هو في شأن یعنی هر روز در کاریست یک شمه کارهای الهی آنست
که یک طایفه از حیوانات را در رحمها در می آورد و یک طایفه دیگر را از رحمها بیرون می آورد و یک طایفه دیگر را میراند
رب العالمین است که همه را تربیت میفرماید رازقی است که همه بر سر خوان بیدریغش نشسته اند و منفعت او را میخورند
استماعشان را او در گردش در هر یکی آنچه کنی حاضر قاضی الحاجات است که هر که حاجتی با وعرض نماید اجابت میفرماید
بلکه بی امر او برگی از درختی نمی افتد و بیان کارهای الهی در کتاب مفصل مبین است هر که اندک بصیرتی دارد میداند

دوم شبیه است که خدا را جسم نمیدانند نه جسم کثیف و نه جسم لطیف و مرئی نمیدانند و در مکان در زمان
نمیدانند و از قبیل اعراض نمیدانند و قایل بحلول نشوند چنانکه نصاری قایلند بحلول الهی در عیسی و قایل باتحاد نباشند
چنانکه جمعی از نصاری قایلند که خدا با عیسی یکی شد با آنکه اصل اتحاد محالست و حلول عرض را می باشد و هر عرضی
محتاجست بجسم هر محتاجی ممکنست و جمیع اینها در اخبار اهل بیت بعنوان متواتر واقع شده است و آنکه در
آیات و اخبار وارد شده است که ظاهرا اینها جسمیت است از آن جهتست که حق سبحانه و تعالی با بندگان بزبان
ایشان سخن گفته است و در میان عرب و عجم و ترک و هندی متعارف است مجازات و هر کلامی که مجازی در آن نباشد
لطافت ندارد چنانکه متعارفست میگویند فلانی دوش دستی دراز کرده است یعنی تسلطی بر مردمان بهم رسانیده
است و دست پادشاه و بالای دستها است یعنی اقتدار او بالای همه است و علی هذا القیاس مجازی که
ازین باب در قرآن مجید واقع شده است در اخبار اهل البیت تاویل آن واقع شده است و حضرات
ائمه معصومین مکرر فرموده اند که هر گاه حق سبحانه خود فرموده است ليس كمثله شيء یعنی هیچ
چیز از ممکنات شباهت بحق سبحانه و تعالی ندارد و خود فرموده است که لا تدركه الابصار
یعنی بصرها و بصیرتها ادراک او نمی توانند نمود و خود فرموده است که وما قدروا الله حق قدره
یعنی بندگان بزرگی الهی را ادراک نموده اند و نمی توانند کرد چون حق تعالی شانه خود تعریف خود
میفرماید زیرا که اگر این صفات باطله داشته باشد شبیه با جسام و مخلوقات خود خواهد بوده و ان شاء
الله مجمل مذکور خواهد شد و اقول انك عدل فيما قضيت حكيم فيما امضيت
در شرح عدالت حق سبحانه و تعالی
یعنی میگویم و اعتقاد دارم که تو عادلی در آنچه قضا نموده و حکیمی در آنچه امضا کرده و جاری ساخته
و بنای این مسئله بر آنست که حسن و قبح اشیا عقلی است یعنی عقل در فهمیدن بعضی از چیزها مستقل
است مثل آنکه عقل می یابد که حق سبحانه و تعالی عادلست با آنکه ظلم بر او محالست و ظلم ظالمان را راضی
نیست زیرا که کسی ظلم میکند که نداند که ظلم بد است یا احتیاج بظلم کردن داشته باشد و حق سبحانه
و تعالی عالم است و غنی و بی نیاز بلکه حق سبحانه و تعالی بکرات و مرات در قرآن مجید یاد
فرموده است که من ظلم ببندگان نمی کنم و بظلم ایشان راضی نیستم و ظالمان را لعنت فرموده
است پس چون تواند بود که افعال بندگان فعل الهی باشد و جمیع ظلمها و فسقها را حق سبحانه
و تعالی کند و باز ایشان را در جهنم عقاب کند آنوقت چه فایده خواهد داشت فرستادن پیغمبران
و کتابها با آنکه حق سبحانه و تعالی در زیاده از هزار جا در قرآن مجید افعال را نسبت به بندگان
داده است و امر و نهی فرموده است و بر فعل خیرات ثواب قرار داده است و بر بدیها

عقوبت مقرر فرموده است و اکثر سنیان بر مذهب اشعری اند و قایلند که هر فعل العبث وعمل
را از میانه برداشته اند و فارغ شده اند و اما انچه در قران و اخبار وارد شده است که
ظاهر ان جبر است بر سبیل مجاز واقع شده است و تاویل آن می باید کرد مثل سایر جبرها که اهل
قایلند بتاویل آنها و همچنین قضا و قدر و امضا که در آیات و اخبار بسیار وارد شده است بلکه
در اخبار بسیار واقع شده است که واجب است ایمان بالقضا و قدر و امضا و شیخ مصنف اخبار
بسیار نقل نموده است در مذمت قدریه و ائمه حضرات فرموده اند که قدریه مجوس این امتند
و مراد از قدریه معتزله اند که بنده را مستقل میدانند در اعمال توفیق الهی را دخل نمیدهند و اخبار
بسیار در تکفیر اشاعره نیز واقع شده است که جبر باطلست و تفویض که اختیار محض است باطلست
ولیکن واسطه میان هر دو حقست یعنی آنکه فعل از بنده است و توفیق از حق سبحانه و تعالی و اخبار
بسیار واقع شده است که قضا و قدر عبارتست از علم الهی در انچه تعلق باعمال مکلفان
دارد و هرچه بنده را در ان دخلی نیست مثل تندرستی و بیماری و زندگانی و مردن و امثال
اینها بقضای حق است و اخبار بسیار وارد شده است که درین باب غور نکنید چون معنی
بسیار دقیق است و فرق میان قضا و قدر و امضا آنست که اول حق سبحانه و تعالی قضا
میفرماید مرض یا موت را و ممکن است که بتصدقات و خیرات بر طرف شود بزودی و اگر
نکرد کاری که سبب دفع قضا شود مقدر میشود مرض یا موت و درینصورت بسیار مشکل است اما ممکنست
و اگر دفع نکرد بتصدقات و تضرعات بسیار امضا میشود و درین مرتبه نادر است که مندفع شود
ولیکن امکان دارد مثل آنکه ابتدای بیماری دفع آن بزودی ممکنست بفصد و اسهال
و چون فصد و اسهال نکردند و بیمار سنگین شد معالجه مشکل میشود و چون محتضر شود
مشکلتر و در باب شب قدر احادیث خواهد آمد و غرض صدوق ازین عبارت آنست که
ما اعتقاد بعدالت الهی داریم و ایمان بقضا و قدر داریم و باعتقاد صدوق قدر
عبارتست از علم الهی و علم الهی علت فعل نمیشود همچنانکه علم منجم بکسوف سبب کسوف نیست بلکه
چون کسوف میشود منجم دانسته که میشود و باین معنی در کتب خود تصریح نموده است خصوصا
در کتاب توحید و تاویلات دیگر کرده است قضا و قدر را ولیکن از مجموع اخبار یکه ذکر
نموده است ظاهر میشود انچه مذکور شد و اگر کسی اعتقاد کند که قضا و قدر حق است و بنده
مجبور نیست و با و مفوض نیست که هرچه خواهد کند ولیکن حقیقت آنرا نداند و دران فکر ننماید

کافیست

کافیست بر وجهی نیست و الله تعالی یعلم دیگر از انچه لازم است باین اعتقاد داشتن آنست که
حق سبحانه و تعالی را حکیم دانند و حکیم در لغت راست گفتار و درست کردار است و در اصطلاح آنست که
هرچه کند رعایت مصلحتی در ان بفرماید و کار بیهوده و عبث نکند چنانکه فرموده است که
افحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی آیا چنین میدانید که ما شما را عبث آفریده ایم دیگر
فرموده است که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی نیافریدیم
جنیان و آدمیان را مگر از جهت آنکه مرا بندگی کنند و امثال این آیات در قران مجید بسیار
است و در احادیث بسیار نیز وارد شده است این مضامین و اشعری را اعتقاد آنست
که افعال الهی معلل بغرض نیست و اگر نه لازم می آید که حق سبحانه و تعالی باین افعال کامل شود
و قبل از ان ناقص بوده باشد و جواب اینست که اگر غرض راجع شود بجناب اقدس الهی
استکمال لازم می آید و کسی باین قایل نیست بلکه غرض راجع به بنده میشود و آن نفع بندگانست
و اخبار متواتره وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله
علیهم که حق سبحانه و تعالی نمیکند مگر انچه اصلح است بحال بندگان او و کفر است که بندگان
اعتراض بر افعال الهی کنند بلکه اگر بگویند که اگر حق سبحانه و تعالی ما را غنی میکرد بهتر بود یا
اگر فرزند ما را نمی میراند بهتر بود در غلغله ارتداد میشود مگر آنکه قصد شان این باشد که نفع
ما در ان بیشتر بود بحسب ظاهر اگرچه واقع انچه حق سبحانه و تعالی کرده است بهتر است ولیکن اولی و
احوط آنست که امثال این عبارت را بر زبان جاری نسازند چنانکه در احادیث صحیح وارد
شده است از حضرت ائمه طاهرین سلام الله علیهم که اگر جمیع خداوند عالمیان را بیگانگی بپرستند
عبادات نماز و روزه و حج را همه بجای آورند و باین خونبها چیزی را که خدا و رسول کرده باشند
بگویند که اگر چنین می کردند بهتر بود و همچنین اگر این اعتقاد داشته باشند هرچند بر زبان نیاورند
مشرک کافر میشوند یعنی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که نه بحق پروردگار تو که ایمان نمی
آورند و در زمره مؤمنان داخل نمیشوند تا ترا حکم نسازند در هر نزاعی که در میان ایشان
واقع شود و تو هر حکمی که کنی ایشان راضی باشند و اصلا از حکم و سخن تو دلگیر نشوند
و گردن ننهند حکم ترا گردن نهادنی نیکو و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت
امام زین العابدین صلوات الله علیه که صبر نمودن و از حق سبحانه و تعالی راضی بودن سر همه عبادات
و هر که در بلاها و تکالیف الهی صبر کند و خوشنود باشد از حق سبحانه و تعالی در هر چیز که پیش او آورد خواه

محبوب باشد یا مکروه والله حق سبحانه و تعالی خیر او را در آن کند در دنیا و عقبی و حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که داناترین مردمان بحق سبحانه و تعالی کسی است که راضی تر
باشد بقضاء الهی و ایضا در صحیح از آنحضرت وارد شده است که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت
موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که نزد من هیچ چیز دوست تر از بنده مؤمن من نیست و هر چه
بسر او می آورم خیر او در آنست و هر چه از او باز میگیرم خیر او در آنست پس می باید که صبر کند بر بلاهای
من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود بقضاهای من تا من او را در زمره صدیقان داخل گردانم هرگاه
با آنها عمل نموده باشد بآنچه من از او طلب کرده ام و اطاعت نموده باشد امر مرا و از آنحضرت بطریق
صحیح وارد شده است که تعجب دارم از حال مؤمن که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر او می آورد خیر او
در آنست اگر او را بمقراض ریزه ریزه کنند خیر او در آنست و اگر پادشاه مشرق و مغرب شود خیر او
در آنست و از آنحضرت منقولست که هرگز حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله چیزی را که واقع شده بود
نفرمودند که اگر غیر این می بود بهتر بود و فرمودند که من ضامنم هر کرا در خاطر او در دنیا بجز رضا
بقضا هر دعایی که بکند البته مستجاب شود بلکه اگر دعا نکند بر حق سبحانه آنچه خیر اوست نزد او می آورد
چنانکه در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر که ترک کند آنچه محبوب
الخلق است از عبادت و صبر و رضا و امثال اینها حق سبحانه و تعالی ترک کند آنچه محبوب اوست در
دنیا و عقبی و هر که پناه بحق سبحانه و تعالی آورد او را در پناه خود در آورد و کسیکه چنین باشد اگر
عالم سرنگون شود باو ضرری نمیرسد و آیات و اخبار درین باب فوق حد و حصر است لطیف
لما یشاء یعنی هر چه اراده میفرمائی نسبت به بندگان خود همه محض لطف است و احسان و تفضل
نسبت بایشان و این معنی انسب است بسابق و لاحق و محتمل است که مراد صدوق این باشد که علما
شیعه لطف را بر حق سبحانه و تعالی واجب میدانند و آن فعلی است که بندگان را بطاعت نزدیک
گرداند و از معصیت دور سازد و چون حق سبحانه و تعالی از روی حکمت بندگان را از
جهت بندگی آفریده است پس هر چه ایشان را به بندگی نزدیک سازد لازم است که بفرماید
و الا غرض الهی بفعل نخواهد آمد و می باید که لطف بحد الجا نرسد چنانکه خود فرموده است که ولو
شاء الله لهدی الناس جمیعا یعنی اگر حق سبحانه و تعالی میخواست که بجبر بندگان را
هدایت فرماید میتوانست جبر نمودن که همه مؤمن باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است که باختیار خود
هدایت را اختیار نمایند تا مستحق ثواب شوند چون ثواب نفعی است که مقارن تعظیم و اجلال بوده

باشد

باشد و عقلا قبیح است که تعظیم و اجلال کسی کنند که مستحق آن نباشد و مثل مضمون از حضرت امام علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیهما وارد شده است و از جمله الطاف الهی فرستادن پیغمبران و کتابهاست و
لهذا حق سبحانه و تعالی اول حضرت آدم را پیغمبر فرمود و بعد از آن از نسل او خلق را آفرید و هیچ زمانی
نبود که پیغمبری یا وصی پیغمبری نبوده باشد و از اینجاست که فرموده است که انی جاعل فی الارض
خلیفة و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است که مراد الهی اینست که
مقرر ساختم که در زمین همیشه خلیفه از جانب من بوده باشد و مراد ازین آیه همین حضرت آدم نیست
و سیاق این معنی مناسبت دارد بآنچه بعد ازین میگوئیم لم تخلق عبادك لفاقة یعنی نیافریدی
بندگان خود را از جهت احتیاجی که بایشان داشته باشی یعنی ما که قایلیم بحکمت قایل نیستیم
باستکمال بلکه قایلیم که خداوند عالمیان بی نیاز است از ایشان و غرض او از خلق و تکالیف
محض افاضه بوده است کما قال المولوی نظم من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
و همین مضمون در حدیث قدسی وارد شده است از طرق خاصه و عامه و بسند قوی از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی خلایق
را آفرید حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی خلایق را عبث نیافریده است و ایشان را مهمل
نگذاشته است بلکه ایشان را آفریده است تا ظاهر سازد قدرت خود را و تا ایشان را بعبادات
مکلف سازد تا مستوجب رضای الهی شوند و ایشان را نیافرید که نفعی از ایشان باو رسد یا
دفع مضرتی از او بکنند بلکه ایشان را آفرید تا نفع بایشان رساند و ایشان را در جنت و
نعیم ابدی در آورد و لا کلفتهم الا دون الطاقة یعنی اعتقاد دارم که بندگان خود
را تکلیف نفرمودی باوامر و نواهی مگر کمتر از طاقت ایشان چه ظاهر است که بندگان در شبانه روزی
هزار رکعت نماز می توانستند کرد و همیشه روزه می توانستند گرفت و هر سال حج می توانستند
کرد و در شبانه روزی هفده رکعت نماز واجب گردانیده و در سالی یکماه روزه واجب
ساخته و در عمری یکمرتبه حج طلب نموده و جوابا اینست مضمون آیه لا یکلف الله نفسا
الا وسعها یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمی فرماید بندگان خود را مگر بچیزی که بر ایشان
آسان باشد و دشوار نباشد یا آنچه تکلیف نموده است بیشتر از آن نیز می توانست کرد و این
جمله رد است بر جمعی از سنیان بلکه اکثر ایشان که اعتقاد ایشان آنست که حق سبحانه
و تعالی تکلیف مالا یطاق کرده است چون بندگان را اختیاری نیست و کرده ایشان کرده

حق سبحانه و تعالی است و معهذا ایشان را تکلیف کرده است و انک ابتدأتهم بالنعم
سحیما یعنی اعتقاد دارم که ابتدا کردی خلایق را بنعمتهایی انکه ایشان کاری کرده باشند
که مستحق آن شده باشند بلکه رحمت اقتضا کرد که ایشان را از کتم عدم بوجود آوری و صد هزاران
احسان و انعام با ایشان کنی هر چند شکر این نعمتها واجب بود اگر شکر طلبیدی ازان جهت بود که
مستحق نعمتهای غیر متناهی تو شوند نه آنکه بازای نعمتهای تو باشد و الا تکلیف ما لا یطاق می بود
کجا بنده قدرت دارد که نعمتهای ترا ادا تواند کرد چون یاد نداده احاطه باموری غیر متناهی چه جای
آنکه تواند شکر کمترین نعمتی از نعمتهای ترا کردن کما قلت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
یعنی اگر خواهید که بشمارید نعمتهای الهی را نمی توانید شمردن و نمی توانید رسیدن بان که اگر ممکن بود
احصای آن نیز ممکن می بود و عرضتهم للاستحقاق حکیما یعنی خلایق را در معرض استحقاق
مثوبات غیر متناهی در آوردی از روی حکمت یعنی تا مستحق ثواب نمی شدند قبیح بود که ایشان را ثواب
جزیل چون ثواب تفضلی است که از روی تعظیم و اجلال کرامت فرماید و بدون آنکه ایشان عبادات
و طاعات بجا آورند استحقاق آن بهم نمی رسید پس تکالیف فرمود تا بسبب عمل بانها مستحق
ثواب شوند و اینها همه ثمرات لطف الهی است چنانکه گذشت و در درست براشاعره که قایل باین
نیستند بر خلاف آیات قرآن مجید که همه جا حق سبحانه و تعالی فرموده است که جزاء بما کانوا یعملون
و امثال این و چون تکالیف را ناچار بود از آلتی چند که بدون آن ممکن نبود تکلیف ما لا یطاق بود
و اول و اهم آنها عقل بود ذکر کرد که فاکملت لکل مکلف عقله بکمال گردانیدی از برای
هر مکلفی عقل او را پس مجنون و طفل را تکلیف نفرمود چون قابلیت خطاب فهم تکلیف نداشتند
و مراد ازین عقل عقلیست که مدار تکلیف بر آنست و غالب اوقات قریب ببلوغ تمام می شود و کمال آن را
نهایت نیست و باره ازان بتجربها زیاده میشود و بیشترش بتحصیل علم با عمل که بمرتبه روح مقدس می شود
و درین مرتبه از جناب اقدس الهی فایض میگردد عقلی که بان حقایق اشیا را کما هی ادراک
میتواند کرد و میکند و درین صورت البته متوجه دنیا و ما فیها بلکه متوجه بهشت و نعیم آن نیز نمی
شود بلکه لمحه از معشوق حقیقی بدیگری نمی پردازد و اکثر برانند که عقل نفس ناطقه است با مراتب
نفس است یا بمرتبه مجرد که بمنزله وزیر نفس است و آن بحسب مراتبی که دارد اسامی آن
مختلف میشود و روح نیز بسبب آن کامل میشود و انواع مراتب هر دو چهار است اما عقل پس در
مرتبه اول او را عقل هیولانی می نامند و آن مرتبه قابلیت محض است که هیچ کمال علمی ادراک بالفعل

کرده

نکرده باشد عقل هیولانی که قبل از بلوغ دارد و محض قابلیت است و بعد ازان عقل بالملکه است و
بتدریج بسبب کمالات عقل مستعد می شود و بعد ازان عقل بالفعل و همچنین اول مراتب نفس
در عمل نفس اماره است و دیگری لوامه است و دیگر مطمئنه است و چون مراتب عقول و نفوس با یکدیگر
است بعضی تصور وحدت هر دو کرده اند بلکه از بعضی اخبار نیز ظاهر میشود وحدت آن لیکن ظاهر
آنست که بر سبیل مجاز است و مراتب اصناف هر دو بی نهایت است چه جای افراد هر دو
ممکنست که مراد از عبارت همه مراتب بوده باشد و در هر مرتبه کمالیکه او را حاصل میشود از
جناب اقدس الهی است و بحسب هر مرتبه او را تکالیف هست چنانکه در اخبار معتبره از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که ما گروه انبیا ماموریم که با مردم
بقدر عقل ایشان سخن گوییم و هیچ شک نیست که هر چند کمالات بیشتر میشود تکالیف با آن
نسبت زیاده میشود چنانکه وارد است از اخبار بسیار از حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم که ثواب بمقدار عقل است و عقاب نیز بنسبت عقل و دقت در حساب روز قیامت بحسب عقل
است و جمیع کمالات بکمال عقلست و بسبب متابعت عقل است که آدمی بهتر از فرشتگان مقرب میشود
و بسبب مخالفت عقل از حیوانات بدتر میشود و آیات و احادیث درین باب از حصر بیرون است
و بعضی ازان نیز درین کتاب خواهد آمد و اوضحت له سبیله یعنی واضح و ظاهر ساختی
از برای هر مکلف راه او را یعنی بسبب اکمال عقل راه خیر و شر را دانستند با آنکه دانستند خدا
وندی دارند که عالم و قادر و حکیم و لطیف و هر چه آفریده است عبث نیافریده است و دانستند
که نعمتهای الهی برایشان بیشمار است و شکر نعمت واجبست و دانسته اند که چگونه شکر نعمت
منعم را باید کردن و محتاجند بکسانیکه از ایشان بهتر باشند و ربطی بجناب اقدس الهی
داشته باشند و ربطی با ایشان نیز داشته باشند بسبب ایشان خداوند خود را و
مرادات او را از خلق و اطاعات انبیا و اوصیا اند و بعقل فهمیدند که هر که دعوی کند
نمی توان تصدیق نمودن تا کاری چند از ایشان صادر نشود که مقدور بشر نباشد و
کار حق سبحانه و تعالی باشد و دانستند که قبیح است که حق سبحانه و تعالی اظهار معجزه
بر دست کاذبی بکند یا کسی را معتقد کند که معصوم نبوده باشد و امثال این امور که اگر
عقل نباشد ممکن نیست تصدیق پیغمبران و اوصیای ایشان سلام الله علیهم و محتمل است
که مراد مصنف ازین ظاهر ساختن ارسال رسل و انزال کتب باشد و حمد آینده تفصیل

این اجمال بوده باشد و معنی اول اوفق است بطریقهٔ متکلمین و ثانی بمنهج محدثین ولم تکلف
مع عدم الجوارح مالا یبلغ الا بها یعنی تکلیف نکردی بدون اعضا و جوارح
چیزی را که نتوان اورا بجا آوردن بدون جوارح بخلاف دل ندادی تکلیف بایمان و رضا بقضا
و معارف و اخلاص و محبت و توکل و تفویض و تسلیم و امثال اینها از تکلیف زبان و
چشم و گوش و دست و پا نفرمودی تا این اعضا را احسان نفرمودی بنی آدم را بپرد
بدون پر و بال و غرض عمده بیان آنست که تکلیف مالا یطاق نفرمودی ردا علی
الاشاعره و همچنین آنکه گفته است ولا عدم المخبر الصادق مالا یدرک
الا به یعنی و تکلیف نفرمودی بدون خبر دهنده راست گوی بی دغدغه که آن معصوم
است از انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم چیزی را که بدون مخبر صادق باو نتوان رسید
یعنی در تکالیف عقلیه محتاج بمخبر صادق نبودیم بلکه مخبر صادق را بعقل دانستیم که مخبر صادق
است ولیکن در کیفیت معارف و تکالیف عقل مستقل نبود تا انبیا نفرستادی آن
تکلیف را نکردی کما قال الله تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یعنی ما هرگز
عذاب نکرده ایم امتی را تا بایشان رسولی نفرستادیم و هرگز نبود که پیغمبری نباشد
از زمان آدم تا حال چنانکه گذشت که اول آدم را آفریدند و دیگر فرزندانش را مکلف
ساختند فبعثت رسلک مبشرین و منذرین یعنی لطف بر تو واجب بود و تکلیف
بحسب حکمت لازم و بدون وجود انبیا ممکن نبود پس فرستادی پیغمبران خود را که در
حالتی که بشارت دهندگان بودند مطیعان را بثواب و بیم کنندگان بودند مخالفان را
از عقاب یعنی این هم از لطف بود که پیغمبران ترغیب و ترهیب کنند چون طبیعت بشر
مایل بشهوات نفسانی و لذات جسمانی بشارت را بمنزلهٔ مهار نفس کی دانیدی
که ایشان را بترغیبات بسوی بهشت و مراتب عالیه کشانند و انذار و بیم بمنزلهٔ تازیانه
باشد نفوس را که بترسند و مخالفت نکنند و اگر این بشارت و انذار نمی بود بسیار نادر
بود که کسی طاعت نماید و جمعی که خود را مخلص میدانند غیر انبیا و اوصیا اگر خاطر جمع بوعدها
و بیم وعیدها نمی داشتند ظاهر می شد که اطاعت ایشان در چه مرتبه بود بجای دیگران
و اخبار بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
فرستاده و در عرب و عجم بلکه ظاهرا نباشد جائی که نبی نفرستاده باشد و منقولست

از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که پیغمبری از پادشاهان عجم سیصد پیغمبر را شهید کرد و قبور
انبیا فراوان بلاد هست و آنچه بر مکلف لازم است آنست که اعتقاد به پیغمبران و کتابها مجمل داشته
باشد چنانکه گذشت و اقمتهم بنصب حجج معصومین یعنی امر کردی پیغمبران را که نصب نمایند
بعد از خود اوصیای چند که معصوم بوده باشند علامه حلی در کتاب الفین هزار برهان ذکر کرده است که
لازم است که امام معصوم بوده باشد و چون عصمت امریست که بر آن اطلاع ممکن نیست مگر حق سبحانه و تعالی
را پس باید که از نص حق باشد بر معصوم و در آیات و روایات هست که همه انبیا وصیت
نمودند و وصی از برای خود مقرر ساختند علی الخصوص پیغمبر آخر الزمان صلوات علیه و آله که در غدیر خم
و غیر آن نصوص متواتره فرمود بر ائمه اثنا عشر چنانکه خواهد آمد در باب صحبت و در اینجا مجملی مذکور خواهد
شد یدعون الی سبیلک بالحکمة والموعظة الحسنة یعنی حال آنکه حجج انبیا و حجج کار ایشان
این بود که خلق را دعوت می نمودند و میخواندند براه معرفت و عبادت تو بحکمت و موعظه نیکو مشهور آنست
که مراد از حکمت کتاب الله است و مراد از موعظه سنت نبی است صلی الله علیه و آله اجمعین و بعضی گفته اند
که حکمت اصول دین است که دلایل او معلوم است و موعظه فروع دینست یا آنکه حکمت آنست که با علما براهین
سخن گوید و موعظه حسنه با عوام بخطابیات و اظهر آنست که حکمت عبارتست از آنکه ایشان را بحسب مصلحت
وقت هدایت نماید گاهی بدلایل و گاهی بتشبیه و موعظه حسنه نصیحتهای مشتمل بر وعده و وعیدات الله
تعالی بعثهم لئلا یکون للناس علی الله حجة بعدهم یعنی پیغمبران موید بمعجزات فرستادی
با کتابها و با بشارت و انذار از روی حکمت و موعظهها نیکو تا نبوده باشد آدمیان را حجتی بر
خداوند عالمیان بعد از فرستادن پیغمبران و نگویند که اگر پیغمبران میفرستادی هر آینه ما ایمان می
آوردیم و بندگی میکردیم و این عبارات مقتبس است از آیات چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده
که رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل
و دیگر فرموده است که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و دیگر فرموده است
که ولیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة و مصنف در این آیه واو را
زیاد کرده است تا عطف باشد بر لئلا یعنی اینها کردی تا اگر کسی هلاک شود بکفر یا فسق بعد از بینه و اتمام
حجت بوده باشد و اگر کسی حیات یابد بایمان و عبادت بعد از تمامی حجت بوده باشد که باختیار خود
اختیار نجات ابدی کرده باشد تا هر یک را استحقاق ثواب و عقاب بهم رسیده باشد و در آیه معنی
دیگر گفته اند که ما حجت تمام کردیم تا اگر کسی بمیرد و بجهنم یا بهشت رود حجت بر او تمام شده باشد و اگر کسی زنده

باشد خواه موجب خواه بر جهت بر وجه تمام شده باشد و معنی دیگر اول موافقت با روایت اهل البیت د
در نهج البلاغه معنی اول مراد مصنف است و آیات بر مضمون بسیار است و همه این آیات دلالت میکند
بر آنکه حسن و قبح عقلی است نه چنانکه اشاعره میگویند که هرچه حق سبحانه و تعالی میکند خوبست اگر همه
انبیا را بجهنم کند حاکمست و اگر همه کفار را بهشت کند خداوندست اگر چنین می بود چه احتیاج بانبیا
بود که بکنند تا بر و حجت نباشد با آنکه بسیار جاهای ازین باب فرموده است و همه حق مصنف در این
است و ازین جهت فراموش کرده است صلواتی را که در خطب لازم است و امکان دارد بعد اللفظ
معصومین گفته باشد و از قلم ناسخ ساقط شده باشد فعظمت بذالک منتک علی بریتک
یعنی عظیم شد نعمت تو بسبب این انعامها بر مخلوقات تو که از محض رحمت آفریدی و عقل دادی
و پیغمبران و کتابها فرستادی تا ایشان را دعوت نمایند بسوی معرفت و عبادت و بندگی تو تا مستحق
ثوابهای غیر متناهی شوند هرچند نعمتهای غیر متناهی بایشان داده اما باین نعمت عظمی هیچ نیست با
آنکه هر نعمتی که داده همه را از جهت معرفت و عبادت داده چون غرض از خلق عبادتست پس همه نعمتها
درین داخل است لیکن هیچ کسی وصف عظمت این نعمت نتواند کرد و ممکنست که منت را بمعنی متعارف بگیریم
و امتنان از مخلوق قبیح است چون بنده اند و نعمتهای همه از حق سبحانه و تعالی است چنانکه تکبر از ایشان
قبیح است از جهت آنکه کبر مخصوص حضرت اوست اما از حق سبحانه و تعالی نیکوست هم تکبر و هم منت
لهذا در قرآن مجید همه جا منت می نهد بر بندگان بنعمتهایی که بایشان کرامت کرده است و ازین
جهت خود را منان فرموده است و محتمل است که بمعنی منعم باشد اما هر دو خوبست و اول بهتر است
واوجبت علیهم حمدک یعنی بسبب این نعمتهای عظیمه حمد خود را بر ایشان واجب
گردانیدی و از انجمله در شبانروزی یازده مرتبه سوره حمد واجب گردانیدی در نمازها بلکه
می باید همیشه بنده رطب اللسان بوده باشد بحمد الهی چنانکه گذشت که حمد بهترین عبادات است و
ممکنست که اوجبت بسکون تا خوانده شود و ضمیر راجع بمنت بوده باشد یعنی این نعمت عظیم بر
بندگان واجب ساخته حمد ترا و بنابرین مجاز خواهد بود چون نعمت سبب حمد است پس گویا او واجب
گردانیده است حمد را پس چون ظاهر ساخت عظمت الهی را مناسب این بود که شکر کند حق سبحانه
و تعالی را که مناسبت باین معنی داشته باشد گفت فلک الحمد عدد ما احصی کتابک ولحاط
به علمک یعنی پس مخصوص تست جمیع حمدها و ترا مخصوص میگردانم همه محامد چون همه کمالات مخصوص ذات
مقدس تست یعنی جمیع حمدها مخصوص ذات اقدس تست بعدد آنچه احصا نموده است آنرا کتاب تو که قرآن باشد

وجمیع علوم در قرآن هست یا لوح محفوظ باشد و آن نیز چنین است و همین دو قول شده است در آیه که مراد
صدوق ازین عبارت اشاره بآنست که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و بعدد آنچه
علم تو احاطه بآن کرده است و هر دو خصوصا اول البته غیر متناهی است پس ادای نعمتها غیر متناهی شکر غیر
متناهی بجا آورده و ظاهر آنست که لام الحمد از جهت استغراق باشد یعنی جمیع حمدها مخصوص ذات اقدس
تست و اگر از برای جنس نیز بوده باشد استغراق مفهوم میشود از جهت لام اختصاص لک با تقدیم او
چون مرتبه اش لفظا تاخیر است و اگر چه بحسب معنی چون مشتمل بر کاف ضمیری که راجع بحق سبحانه
و تعالی است مناسب تقدیم است و موید عموم است آنکه منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که نعمت هرچند عظیم باشد همین که بنده گفت الحمد لله ادای شکر آن نعمت کرده است و در
حدیث کالصحیح منقولست که آنحضرت صلوات الله علیه از مسجد بیرون آمدند و اسب حضرت گم شده بود
حضرت فرمودند که اگر حق سبحانه و تعالی این اسب را بمن رساند من شکر کنم او را آنچه حق شکر او باشد
بس اندک زمانی شد که آنرا بخدمت حضرت آوردند حضرت الحمد لله بر زبان راندند شخصی از حضار
گفت فدای تو گردم نه فرمودی که شکر الهی بجا آورم حضرت فرمودند که نشنیدی که الحمد لله گفتم و خصوصا که
باین تتمه باشد چنانکه در دعا از حضرت ائمه معصومین واقع شده است این تتمه و در اخبار بسیار وارد
شده است که هر گاه بنده بگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال کما هو اهله و مستحقه کاتبان
عمل عاجز میشوند و عرض میکنند که خداوندا این بنده چنین حمدی کرده مانمی توانیم رسید بحدیکه تو اهل آن و حقی
آنی تا در نامه عمل او آنرا بنویسیم خطاب میرسد که چنین است و مخلوق احصای این نمی توانند کرد شما هرچه
گفته است بنویسید من میدانم مقدار آن را و ثواب آنرا و عبارت مصنف مشتمل است برین
معنی زیرا که علم احصا کرده است حمدی را که مستحق آنست با خبرهای دیگر که مستحق آنست از تسبیح و
تهلیل و تکبیر و غیر آن اگر چه آنها نیز بتحمید بر میگردد و تعالیت عما یقول الظالمون
علوا کبیرا یعنی تو برتری از آنچه ستمکاران بر خود نزا بآن وصف میکنند در ذات و
صفات و افعال بلندی بالاتر از آنکه عقل بآن رسد کما قال الحکیم الغزنوی نظم پاک از آنها
که غافلان گفتند ٭ پاکتر زانچه عاقلان گفتند ٭ و اشاره است بآنکه اگر نسبتها بدیجانب اقدس الهی
داده اند ستم بر خود کرده اند که خداوند خود را نشناخته اند و خود را مستحق عذاب ابدی کرده اند این عبارت
نیز مقتبس است از آیه کریمه سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و صدوق این قسم تصرفات در
آیات را تجویز میکند چون این تصرفات را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرده اند

کرده اند او متابعت ایشان کرده است. منزه ذاتش از چند وجه و چون تعالی شانه عما یقولون
قال الشیخ الامام السعید الفقیه ابو جعفر علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی مصنف هذا الکتاب قدس
الله روحه ظاهر آنست که این عبارت مصنف بوده باشد و مقرر بوده است که اسم خود را بنحوی ذکر کنند
ولیکن غالب وفات تعریفات را شاگردان زیاده میکرده اند یعنی چنین گوید بزرگ امام و پیشوا در
حدیث سعادتمند عالم ابو جعفر محمد پسر حسین پسر موسی پسر بابویه قمی که این کتاب تصنیف نموده است
و مقول قول او اما بعد است و ممکنست که امام سعید اشاره باشد باکه دعا کرد او حضرت صاحب الامر است
چنانکه شیخ نجاشی نقل نموده است که علی بن الحسین پدر شیخ بعراق عرب آمد و ملاقات کرد حسین
بن روح را که نایب حضرت صاحب الزمان است و سوالهای که داشت از و پرسید بعد از آن
کتابتی بعلی بن جعفر بن اسود داد که او نیز از وکلای حضرت بود که کتابت او را الحسین ابن روح برساند
در رقعه بحضرت صاحب الامر نوشت و در آن رقعه از حضرت استدعای فرزند نمود حضرت نوشتند
در آن رقعه که دعا کردیم و حق سبحانه و تعالی ترا درین زودی پسر خواهد داد خیر نیکوکار پس حق
سبحانه و تعالی او را کرامت نمود محمد و حسین را و ابن بابویه همیشه در مجالس افتخار کردی که من بدعای حضرت
متولد شده ام و الحق که نفعی که ازین دو پسر بعالمیان رسید از کسی نرسید و مصنف قریب سیصد کتاب
در حدیث تصنیف کرد که یکی از آنها این کتابست و بسیاری از کتب او الحال هست و از حسین فرزندان
بسیار بهم رسید همه محدث و فاضل و احوال بعضی از ایشان را شیخ منتجب الدین در رجال خود
ذکر کرده است که محمد بن بابویه شیخ شیعه است و مجتهد شیعه است و همه علما و محدثان اهل خراسان
از و استفاده علم می نمودند و در اوایل سن بعراق عرب آمد و جمیع علمای عراق پیش او درس خواندند
و از و اجازه گرفتند و شیخ طوسی نیز مدح بسیار کرده است او را و گفته است که جلیل القدر بود و
احادیث را در حفظ داشت و ضبط حدیث نیکو کرده بود و در میان علمای قم کسی مثل او نبود در
حفظ و کثرت علم و مجتهد بود و ابن طاوس نیز مدح بسیار کرده است و توثیق او کرده است بلکه
جمیع علما توثیق او کرده اند چون همه حکم بصحت احادیث صحیح او کرده اند و بالجمله این شیخ رکنی است
از ارکان دین بلکه اکثر علما تابع اویند چنانکه در محال مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اما بعد
فانه لما ساقنی القضاء الی بلاد الغربة وحصلنی القدر منها بارض
بلخ فصبة ایلاق اما بعد از حمد حق سبحانه و تعالی پس بدرستی که چون قضا مرا کشانید
ببلاد غربت و قدر بسبب غربت بزمین بلخ انداخت در قصبه ایلاق و ظاهرا ایلاق قصبه ایست از

قصبهای ایلاقت و ایلاق ترکستان باشد و ظاهر گفته مصنف آنست قضا و قدر او دخل دارند
و امثال این امور و بنده را اختیاری نباشد و لیکن مصنف این که اعتقاد ندارد بلکه معنی او موافق
اعتقاد او نیست که چون در علم الهی گذشته بود که من بغربت افتم باختیار خود بشهر بلخ بجانب باختیار
خود چنان شد و علم الهی علت نمی شود و اگر کسی در امثال این امور قایل بقضای حتمی شود مفسده
ندارد و لیکن اخبار اختیار عام است و در خصوص سفر نیز وارد شده است بروایت عامه و
خاصه که شخصی از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و گفت یا امیر المومنین
خبر ده ما را که این سفری که کردیم بواسطه جنگ اهل شام که آن سفر صفین است آیا بقضا و قدر الهی
بود حضرت فرمودند که بلی ای شیخ والله که بر بلندی بالا نرفتیم و بپستی بزیر نرفتیم مگر آنکه بقضا و
قدر الهی بود پس آن شیخ گفت که حق سبحانه و تعالی فرد ما را بر هر چون ما مجبور بودیم و اختیاری
نداشتیم استحقاق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری بکند حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ
تو گمان کردی که قضاییست لازم و قدریست واجب اگر چنان شد باطل شود ثواب و عقاب امر و
نهی و زجر و فایده نداشته باشد وعد و وعید الهی و کسیکه بد کند او را ملامت نتوان کرد و کسیکه
خوب کند او را مدح نتوان کرد و هر آینه نیکوکار اولی خواهد بود بملامت و بدکار اولی خواهد بود
بمدح این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خداوند رحمن است و گفتگوی قدریه این امت است
و مجوس این امت ای شیخ حق سبحانه و تعالی اختیار داده بنده را و تکلیف نمود و نهی کرد و تحذیر نمود
به اندک عبادتی ثواب بسیار میدهد و کسی را چنان نکرده است که بی اختیار عصیان او کند یا
بی اختیار طاعت او کند و آسمان و زمین را و هر چه در میان هر دو است باطل نیافریده
است این گمان آن جماعتی است که کافر شدند پس ویل از برای آن جماعت است که کافر شده اند
و مراد از ویل آتش جهنم است پس آن شیخ برخواست و شعری چند در مدح آنحضرت برخواند
و عبد الله عباس نیز این خبر را روایت کرده و در آخر آن نقل کرده است که شیخ گفت یا
امیر المومنین پس قضا و قدر کدامست که ما را بر دو بلندی و پستی نرفتیم مگر بقضا و قدر حضرت
حضرت فرمود که آن امر و حکم الهی است که فرموده بود که ما باین جهاد برویم نمی بینی که حق سبحانه
و تعالی فرموده است که وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی پروردگار تو حکم فرموده است
که عبادت نکنید مگر او را و آنکه حضرت فرمودند که نیکوکار سزاوارتر است بملامت و بدکار
اولی است بمدح در وقتیکه از آن جهت باشند که نیکوکاران معتقد اند بعبادت خود و غالبا

و آنها از اسباب نسبت و بدکاران همیشه غمناک کند بواسطه اعمال قبیحه و آن از دیگری است و با آنکه
چون بی اختیار انجاعت را خونبها داده اند و اینها را بدبها باید که تدارک مردم بعد از آن
کرده شود و با آنکه هرگاه تجویز این قسم باطلی کرد به عقل از میان برخواست و هرگاه عقل
نباشد خرابتر رجند عقل خواهد بود و رساند ها الشریف الدین ابو عبد الله بنعمه وهو
محمد بن الحسن بن اسحق ابن الحسن ابن الحسین بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد
بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام یعنی که من داخل بلخ شدم و او
بلخ شد یا شده بود شش زمن سید مذکور ابو عبد الله که مشهور بود بنعمه و اسم او محمد پسر
حسن و در بعضی از نسخ حسین پسر حسین پسر اسحق پسر حسن و در بعضی از نسخ حسین پسر حسین پسر
اسحق پسر امام ابو الحسن موسی بن جعفر که نسبت بحضرت میرساند و باقی ائمه را تیمنا و تبرکا ذکر
کرده است و مراد از شریف در عرف عرب کسی است که از اولاد علی و فاطمه صلوات الله
علیهما باشد و گاه هست که اطلاق میکنند بر اولاد حضرت امیر المومنین ع اگرچه از اولاد حضرت
فاطمه ع نبوده باشد و گاه هست بر مطلق بنی هاشم اطلاق میکنند اما نزد عجم شریف کسی را
میگویند که مادرش سید باشد و پدرش سید نبوده باشد بنابرین است که سادات
که معظمه و مدینه مشرفه را شرفا میگویند باصطلاح اول و دین صفت مشبهه است یعنی دین دار و
صالح و نعمه لقب وست ظاهرا اصلش نعمت الله بوده است بواسطه تخفیف جلاله را انداخته
اند و نابوفقها شده است و ابو عبد الله کنیت اوست و کنیت لفظی است که در اول او
اب یا ام یا ابن یا بنت بوده باشد مثل ابو عبد الله و ابن عبد الله در مرد یا ام عبد الله
و بنت عبد الله در زن و کنیت نهادن مرد را ابو فلان و زن را بام فلان مستحب است
در روز هفتم ولادت تفالا بالخیر که فال خوبی است و معنی اشن آنست که ان شاء الله بزرگ
خواهد شد و فرزندی بهم خواهد رسانید که عبد الله نام خواهد داشت اگر ابو عبد الله باشد یا
علی اگر ابو علی کنیت کنند و همچنین در دختر ام سلمه نام میگذارند بفال خیر که خدا او را پسری
خواهد داد سلمه نام خواهد داشت و ابن و بنت از ردی فال خیر بلکه باسم پدر یا مادر
همچو انند مثل محمد فرزند امیر المومنین که او را ابن حنفیه می نامند بواسطه آنکه ظاهر شود که
از حضرت فاطمه صلوات الله علیها نبوده است بلکه مادرش از اسیران لشکر مسیلمه
کذاب بود حضرت او را آزاد فرمود و زن کرد بعد از اسلام او و از و محمد بهم رسید و ابو بار

بزرگت و متعارف علمای متقدمین اخبار بسیار چنان بوده است که هر وقت که اسم رسول خدا
مذکور می شده است صلی الله علیه و آله می گفته اند و چون اسم ائمه هدی صلوات الله علیهم مذکور
میشده است صلوات میفرستاده اند و می نوشته اند و سنیان آل را بواسطه عداوت ایشان
می انداختند و چون اظهار عداوت اهل بیت نزد ایشان نیز کفر است نگفتند که علی رغم شیعه
می اندازیم با آنکه در جمیع صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند که چون آیه ان الله وملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما نازل شد یعنی بدرستیکه
حق سبحانه و تعالی و فرشتگان او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای جماعتی که ایمان آورده اید صلوات
بر آنحضرت فرستید و گردن نهید حکم او را گردن نهادنی نیکو اصحاب گفتند یا رسول الله سلام
بر ترا دانستیم که چگونه بکنیم صلوات را چگونه بفرستیم حضرت فرمودند که بگوئید اللهم صل علی محمد
و آل محمد و در بعضی از روایات بخاری و آل محمد است بی علی صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم یا
و علی ابراهیم او مجملا شاید که زیاده از پنجاه سند باشد که در همه آل هست و جمعی گفته اند که حق
سبحانه و تعالی بنی را فرمود و حضرت آل را داخل کرد تا ظاهر شود که مراد الهی نبی و آل است و چون
کنف فی احدیه بوده اند اکتفا نمی کرد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اشعار فرمودند که صلوات
سنی صلوات بر آل من هیچ نیست و در احادیث صحیحه از طرق اهل بیت سلام الله علیهم وارد شده است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که صلوات بر من فرستد و بر آل من نفرستد
بوی بهشت را نمی شنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه می آید و صاحب کشاف و غیر او ذکر
کرده که آیه و حدیث دلالت بر جواز صلوات میکند بر همه کس لیکن چون شعار رفضه شده است
که بر ائمه خود صلوات میفرستند بنابرین ما و علمای ما منع کرده ایم که علی الحمد لله که علی رغم رفضه
دین و اسلام و ایمان را از دست داده اند و کافر شده اند و در کفر ائمه سنیان این معنی بس است
که حق سبحانه و تعالی مودت اهل بیت را مزد رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
نموده و ایشان بدل مودت عداوت کردند فاتلهم الله انی یوفکون لعنهم الله تعالی کاهی
علمای ما رضوان الله علیهم بعد از ذکر اهل بیت صلوات الله علیهم بعد از ذکر اهل بیت صلوات
الله علیهم صلوات نمی فرستاده اند از جهت تقیه از سنیان ولیکن بنده در روضة المتقین این
رعایت نموده ام که بعوض سلام صلوات فرستادم و گمان ندارم که صدوق سلام فرستاده
باشد چون کتابهای تصانیف صدوق را که قریب زمان او نوشته اند اکثر او فات اسم ائمه

نکته

را بتعظیم و صلوات یاد میکنند پس ممکنست که او با شیعیان تقیه نموده باشند و الیوم که الحمد لله
که بدولت ابد قرین تقیه در ایران بلکه در جمیع بلاد بر طرف شده است چرا این رعایت باید نمود علی
ای حال اکثر علمای عامه و خاصه گفته اند که مراد از صلوات آنست که حق سبحانه دین آنحضرت را رواج
دهد در عالم و امت او را غالب گرداند بر سایر امم و در روز قیامت شفیع امت بوده باشد و امثال
نفعهایی که عاید برگردد و الا رتبه آنحضرت بمرتبه رسیده است که فوق آن مرتبه در قوت امکان نمانده
است که از جهت آنحضرت صلوات الله علیه و آله طلب توان نمود و چیزیکه از صلوات بآنحضرت عاید
میگردد فرح آنحضرت بثواب غیر متناهی از جهت مصلی بر آنحضرت چنانکه خواجه الله و فاضل دوانی
ذکر کرده است که چون آنحضرت را شفاعت کبری کرامت کرده اند این خصوصیتی بروز قیامت ندارد
بلکه آنحضرت شفیع کاینات در افاضه بود از مبدا فیاض بدلیل لولاک لما خلقت الافلاک پس
صلوات بر آنحضرت استفاضه کمالاتست از جهت مواد قابله کاینات و بگفته مولانا این سخن از د
نیست بلکه از انوار تربت باب مدینه علم بر و فایض گشته است در زوراء در حین زیارت آنحضرت
با سایر تحقیقات که مذکور است در آن رساله قدسیه و اگر بر رسول خدا یا ائمه هدی صلوات الله
علیهم سلام فرستند نیز قریب بمعنی صلواتست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که
تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی تحیتی است که از جانب حق سبحانه و تعالی است و با
برکتست و نیکوست و همچنانکه صلوات بر مردم مختلف میشود باختلاف قابلیات سلام نیز چنین
است و لیکن سلام طلب سلامتی است از حق سبحانه و تعالی از جهت شخصی که بر و سلام میکنند و این
سلامتی اعم است از سلامتی نفس و از جمیع صفات ذمیمه و سلامتی بدن او از جمیع امراض و سلامتی دنیا و
آخرت و چون حضرات نبی و ائمه صلوات الله علیهم مستغنی اند ازین دعا دعا از جهت دین آنحضرت
و امت آنحضرت و شیعیان ایشان خواهد بود و در اخبار اهل بیت وارد شده است که سلام
اسم الهی است یعنی حق سبحانه و تعالی سالم است و منزه است از هر چه لایق بذات و صفات و
افعال او نبوده باشد و لهذا جبرئیل که سلام الهی را بآنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میرسانید
حضرت میفرمودند که و علی ربی السلام پس سلام بر نبی و ائمه نیز بدین منوال است که فی الحقیقة ثنای
ایشانست که ایشان از همه نقایص مطهر اند و متصف بجمیع کمالات اند و چون ضرور
بود تبیین این معنی بواسطه کثرت صلوات و سلامیکه وارد میشود در اخبار مجملی ذکر کرده تفصیل
آن مرتبه مرتبه ظاهر خواهد شد در اثنای شرح ان شاء الله و این علیهم السلامی که مذکور شد ممکن است

که سلام بر معصومین باشد و پس چنانکه غالب اوقات سلام بر غیر ایشان نمی فرستند تا فرقی باشد
میان ایشان و غیر ایشان و لیکن در صورت اجتماع اگر قصد همه کنند و از حق سبحانه و تعالی در
هر یک بقدر استعداد او آنچه طلب نمایند ظاهرا بد نباشد و از آنجمله ابو طالبست که باجماع علمای
شیعه او مسلمان و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر و نماز گذارد با آنکه آنحضرت ممنوع بود
از نماز بر منافقان فکیف بر کافر و این معنی نیز بادله خواهد آمد ان شاء الله تعالی فدام مجالسته
بهجری و انشرح بمذاکرته صدری و عظم بمودته نشری الاخلاق
جمعها الی شرفه پس دایم شد بسبب همنشینی او خوشحالی من و منور شد سینه بسبب درس خواندن
او نزد من از علوم او چون او فاضل بود و لهذا از روی اداب درس او را مذاکره نامید
و بسبب دوستی او مرا یا دوستی من او را مشرف شد ن من زیاده شد بر شرف شدن
بصحبت او که چون محبت بهر سید من بزرگ شدم نه از جهت رتبه دنیوی اگر چه داشت و لیکن آن
منظور نبود بلکه از جهت خلقهای نیکو بود که باسباب جمع کرده بود من ستر و صلاح و
سکینه و وقار و دیانه و عفاف و تقوی و احتیاط و آن اخلاق حسنه ستر یعنی
مستور بودن عیوب یعنی عیبی ظاهر ا نداشت و کسیکه مکلف بباطن نیست با ستر عیوب مردمان
بود و منفر ساخته بود که کسی در مجلس او حرف غیبت نگوید یا مردود و صلاح داشت و آن عبارتست
از کردن فرایض و نوافل و اجتناب از صغایر و کبایر بلکه مکروهات نیز و سکینه داشت که همیشه دلش
بیاد الهی بود و وقار و طمانینه داشت که از سخنان ناخوش و غیر آن از جا در نمی آمد بلکه از بلاها نیز و بعضی
گفته اند که سکینه از دل است و وقار از دل اما اول اظهر است چون حق سبحانه و تعالی هر جا در
قرآن سکینه را نسبت بدل داده است و دیانت داشت یعنی مذهب حق ائمه اثنی عشر با تقیید
بشرع در مرتبه اعلی داشت و عفت داشت و آن اجتنابست از شبهات در ماکل و مشرب
و منکح و تقوی داشت و آن بلکه پرهیزکاریست از محرمات و مکروهات بلکه مباحات و افعال
او همه از برای خدا بود و احتیاط داشت و آن خضوع و خشوع بدن و قلبست بذکر الهی فذکرنی
بکتاب صنفه محمد بن زکریا المتطبب الرازی و ترجمه بکتاب من لا یحضره الطبیب
و ذکر انه شاف فی معناه پس گفتگو کرد با من او بیاد من آورد کتابی را که تصنیف کرده
بود او را محمد بن زکریا متطبب یعنی علم طب میدانست و بکار میفرمود و یا آنکه طبیب نبود و لیکن
طب بر خود بسته بود و چون طبیب و شافی بمعنی شافی است و شفا از حق سبحانه و تعالی است و رازی

بود یعنی از اهل ری و وجوب درست بودنها بشهرها در بعضی جاها تغییرات بربا دکم میدهد در ری و
مرو زای ربا میکنند و مرو رئی و رازی میگویند و محمد بن زکریا آن کتاب را طب من لا یحضره الطبیب
نامیده بود یعنی این کتاب طبیب است کسی را که طبیب نزد او نباشد و سید نعمة گفت که اسم
با مسمی یعنی در واقع کتابی است تمام و واضح که کتاب طبیب می‌تواند بود و این دلالت میکند
که سید نعمة در علم طب نیز ماهر بوده است و سالنی ان اصنف له کتابا فی الفقه والحلال
والحرام والشرایع والاحکام و از من سوال کرد سید که تصنیف کنم از جهت سوال جهت او کتابی
در فقه و حلال و حرام و راههای دین و احکام الهی و ظاهر امراد مصنف از فقه عبادات
و از حلال و حرام تجارات و اطعمه و اشربه و از شرایع نکاح و طلاق و توابع آنست و از
احکام قصاص و دیات و حدود و میراث و احتمالات دیگر هست اما آنچه مذکور شد انسب
است بانچه تتبع کرده است این کتاب را و مشهور میان مجتهدین ما آنست که فقه عبارتست از جمیع
احکام شرعی فرعی که بخصوص هر یک استدلال بران نمایند از مدارک آن بحیثیتی که از ضروریات
مذهب نباشد اما در عرف محدثین اخباری را که باتی عمل نماید فقه است و علما فقه را چهار قسم کرده
اند بانکه مقصود از ان آخرتست و بیشتر آن عبادات است مثل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد
و امر بمعروف و نهی از منکر و اگر مقصود آخرت نباشد پس صیغه در انجام ضرورت باشد اگر
ضرور باشد اگر از دو کس ضرور است آنرا عقود میگویند مثل انواع تجارات و نکاح اگر از
یک طرف ضرور است آنرا ایقاعات می‌نامند مثل طلاق و توابع آن و نذر و توابع آن و اگر صیغه
در کار نیست آنرا احکام می‌نامند مثل حدود و میراث و قصاص و دیات و دیگر تقسیمات کرده اند
فایده بران مترتب نیست و الله تعالی یعلم فوثقت علی جمیع ما صنفت فی معناه و ترجمته
بکتاب من لا یحضره الفقیه لیکون الیه مرجعه وعلیه معتمده و به اخذه و
یشترک فی اجره من ینظر فیه و ینسخه و یعمل بمودعه که مشتمل بود و باشد این کتاب
بر جمیع مسایل کتبی که تصنیف کرده ام در فقه و حلال و حرام و شرایع و احکام یا در فقه که شامل همه باشد
و التماس نمود که نام نهم این کتاب را کتاب من لا یحضره الفقیه یعنی این کتاب فقیه و عالم است کسی را که
علم نداشته باشد یا دستش باو نرسد و غرض سید از این التماس این بود که رجوع باین کتاب کند و
اعتماد بر این باشد و باین عمل نماید و تا سید شریک بوده باشد در ثواب هر که نظر کند درین کتاب
و بنویسند این را و عمل نماید بانچه درین کتاب ذکر نموده ام زیرا که چنین سید باعث تصنیف این کتاب

هر که ازین کتاب منتفع میشود سید در ثوابش شرکت دارد بی آنکه از ثواب او چیزی کم شود چنانکه گذشت
و احادیث بسیار نیز واقع شده است از حضرات رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین که هر که
سنت خیری بگذارد و هر که عمل بان کند از ثواب ایشان بهره خواهد داشت تا روز قیامت و ممکن
است که مراد از عبارت این باشد ولیکن بنابرای معنی ضمیر اجره از نساخ سهوا زیاده شده است و
ممکن است که مبهم باشد که مفعولش لفظ من باشد مثل ربه رجلا و ممکن است که علی سبیل القلب
باشد تعظیما للسید و ممکن است که مراد این باشد که تا دیگران نیز ثواب برند چنانکه سید می‌برد
و لازم افتاده باشد که بسبب دیگران نیز مثاب خواهد بود و ممکن است که ضمیر راجع بکتاب
باشد و معنی آن این باشد که تا شریک باشد سید در مزد و ثواب کتاب کسانی را که نظر
میکنند دران و بنابرین من منصوب بنزع خافض خواهد بود یعنی من و الله تعالی یعلم هذا
مع نسخة لاکثر ما صحبنی من مصنفاتی وسماعه لها وروایتها عنی ووقوفه
علی جملتها وهی مائتا کتاب وخمسة واربعون کتابا فاجبته ادام
الله توفیقه الی ذلک لانی وجدته اهلا له یعنی این التماس تصنیف من لا یحضره بعد
بود که نوشته بود اکثر آنچه با من بود از تصانیف من و من بر او خوانده بودم و شنوده بود اکثر
آنرا و بر همه مجملا مطلع شده بود و چون احادیث قریب بیکدیگر نه یا آنکه اجازه مجموع را
از من گرفته بود و هر چه مشکل بود از من پرسیده بود و تصانیف من یا آنچه با من بود از تصانیف
من دویست و چهل و پنج کتاب بود و باقی را بعد از این تصنیف کرده خواهد بود بنابر احتمال اول
و بنابرین ثانی ما بقی با او نبوده است پس اجابت نمودم التماس او را حق سبحانه و تعالی توفیق
او را مستدام بدارد و از جهت التماس او را قبول نمودم که سزاوار این بود که التماسش
را قبول کنم یا اهلیت این تصنیف داشت و صنفت له هذا الکتاب بحذف الاسانید
لئلا یکثر طرقه و تصنیف کردم و جمع کردم احادیث این کتاب را با او از جهت التماس او
و نفع او تصنیف کردم و اسانید اخبار را انداختم یا آنکه گفتم قال الصادق یا من حدیث را
نقل کردم بعنوان فقه تا مبادا طرق او و سند او موجب زیادتی حجم کتاب شود و سبب
عدم رغبت بعضی شود و محتمل است که مراد این باشد که بعضی از اسناد خود را در خبر ذکر
کردم بحضرت هر چند خبر را سندهای بسیار داشتم از حضرت که متواتر شده بود نزد من و این
معنی من حیث العبارت اظهر است اما ظاهر امراد او اولست بقرینه و ان کثرت فوائده یعنی هر چند

فواید سند بسیار بود و بنا بر احتمال دوم ضمیر مؤنث مناسب بود که راجع باسانید باشد و فواید سند
آنست که خود میداند که از کدام کتابست در وقت تعارض ترجیح میتواند داد و اگر سهوی شده باشد
رجوع بآن کتاب میتواند کرد و دیگران بعد از وفات صاحب آن هم میتوانند کرد و در حال حیات نیز فضلا عمل
میتوانند کرد و هرگاه کسی یکی از آنها نیابد یا نسخ مخلوط بهم رسد رجوع باصل آن می توان کرد و عمل بحدیث با اسناد
کرده خواهد بود که اتفاقش مستحبست و غیر این از فواید بسیار و بعد از آن ازین رای برگشته است
و وسطی را اختیار نموده است که اسامی صاحب کتابها را ذکر کند و در فهرست سند خود را بآن کتاب
ذکر کند و بنابرین بقدر کتابی بلکه دو برابر کتاب مختصر شده است و فایده سند بحال خود مانده است
و یک جزوی که تصنیف کرده بود باین معنی ملحق شد کاش از سر میگرفت که هم سندی شد و لیکن بتوفیق
الله همه اسانید مرسلات و فتاوی او را هم ساخته ام و در روضة المتقین اشاره بآن کرده ام مکرر تا در
که اهتمام شان آن بود و ان شاء الله تعالی درین شرح اشاره بآن نیز خواهد شد و لم اقصد
فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه بل قصدت الی ایراد ما افتی به و احکم بصحته
و اعتقد فیه انه حجة فیما بینی و بین ربی تقدس ذکره و تعالت قدرته و ما قصد
مصنفان دیگر نکردم که هر چه بایشان برسد از روایات در تصانیف خود ذکر میکنند خواه
صحیح باشد خواه نه و خواه بآن عمل کنند و خواه نه بلکه قصد دارم که بیاورم درین کتاب
هر چه را بآن فتوی میدهم و حکم الهی میدانم و جزم بصحت آن دارم که معصوم فرموده است
و در آن اعتقاد دارم که حجت است میان من و پروردگار من که مقدس و منزه است ذکر
او از آنکه بیاد امثال ما گذرد یا الفاظ بر غیر او توان اطلاق نمودن هر چند هر دو یک
لفظ باشد اما معنی هر دو متباین است چنانکه عالم را بر جناب اقدس الهی اطلاق میکنند و عین
ذات مقدس اوست و بر مخلوق که اطلاق میکنند معنی عرضی است که مدرک میشود و قدرت
او متعالی است از آنکه توان ادراک یا وصف آن کردن و این دو جمله آخر ثنائیه است
و آنکه صدوق گفته است که فتوی بآنچه درین کتابست میدهم بسبب این علامه بعضی را آگاه
درین کتاب نقل نموده است از مذهبها و نقل نموده و مذهب آن میدانند مگر نادری که اگر
جائی باشد که از مذهبها و نقل نموده اند و آنکه گفته اند که حکم بصحت جمیع این احادیث میکنیم موافق
اصطلاح متقدمین است چنانکه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در مشرق الشمسین ذکر کرده است
و از جاهای دیگر نیز ظاهر میشود که مراد ایشان از صحت آنست که معلوم شود انتساب آن خبر بائمه

معصومین سلام الله علیهم و علم ایشان حاصل شده است یا بتواتر یا بآنکه آن خبر را در
اکثر اصول ایشان که چهارصد اصل بوده است ذکر کرده باشند و آن چنانست که کتب
احادیث که در زمان حضرات ائمه هدی سلام الله علیهم تصنیف شده بود بسیار بود از آن
جمله ابن عقده در کتاب رجال خود اسامی اصحاب مصنف حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه را ذکر کرده است که چهار هزار مصنف بودند و چهار هزار کتاب ایشان یا بیشتر میبود
چون بعضی کتب متعدد داشته اند و از هر کتابی بعد از آنکه احوال آن شخص را ذکر کرده است چند حدیث
از کتاب او نقل نموده است بترتیب کتب فقه و این کتابی عظیم بوده است که نزد مشایخ ما بوده
است و همین شیخ کتابهای بسیار تصنیف نموده است در تفصیل کتابهای اصحاب حضرت
امام محمد باقر و غیر آنحضرت سلام الله علیهم و حافظ احادیث بوده است و نقل کرده است
که آنچه در حفظ دارم از احادیث باسند صد و بیست هزار حدیث است و آنچه سند آنرا
در خاطر ندارم سیصد هزار حدیث است و این نوع که زمان او را دریافته است ثقه و
معتمد است و استاد شیخ طوسی است در رجال کتابی تصنیف نموده است و مصنفین اصحاب
حضرات در آنجا ذکر کرده است و بسیاری در آنجا ذکر کرده است که ابن عقده کتابهای
ایشانرا نداشته و این نوع داشته است باین نسبت که حساب کنیم بآنچه شیخ طوسی از
علمای حدیث و کتب ایشانرا ذکر کرده است و شیخ نجاشی نیز در فهرست خود یاد کرده
است از حصر بیرونست از جابر جعفی منقولست که هفتاد هزار حدیث از اسرار حضرت امام
محمد باقر بخاطر دارم و محمد بن مسلم سی هزار و همچنین که پاره از آن در فهرست مذکور نموده
شد و در شرح نیز بسطی داده ام که تا غایت هیچکس از علما نکرده بودند مجملا از میان این
کتابهای بسیار از چهارصد کتاب انتخاب نمودند و اینها را اصول نامیدند و در
فهرست ان شاء الله مذکور خواهد شد و چون این چهارصد اصل معتمد ایشان بود
اگر خبری را در اصول بسیار میدیدند حکم بصحت آن میکردند یعنی البته حضرت فرموده است
و همچنین حکم بصحت خبری میکردند که بطرق متعدده از ائمه صلوات الله علیهم منقول بود
و ایشانرا از آن طرق علم حاصل میشد یا می یافتند خبر را در اصول جمعی که علما اجماع
کرده بودند بر تصدیق ایشان مثل زراره و محمد بن مسلم و فضیل بن یسار یا اجماع
کرده بودند که هر خبری که صحیح شود که ایشان گفته اند صحیح است مثل صفوان بن یحیی و یونس بن

عبدالرحمن و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی با اجماع نموده بودند که عمل بروایات ایشان می توان کرد
مثل عمار ساباطی و حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب سکونی و امثال ایشان که شیخ طایفه در
عده ذکر کرده است ایشانرا و در مواضع خود یاد خواهم کرد ان شاء الله تعالی یا حدیثی را می یافتند
در یکی از کتبی که بر حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم عرض نموده بودند و حضرات تحسین
نموده بودند ایشانرا مثل کتاب عبید الله بن علی حلبی که بر حضرت امام جعفر صادق نمودند
و کتاب یونس بن عبدالرحمن و فضل بن شاذان را که بر حضرت امام حسن عسکری عرض نمودند و جملا که
خبرهایی که سبب علم ایشان بود بسیار بود و چون بواسطه تسلط سلاطین جور بسیاری از ان
کتب از دست رفت علمای ما این اصطلاح را واضح کردند که در فایده یازدهم مذکور شد انتهی و لیکن
هیچ دغدغه نیست که اخبار یکه هیچ عظیم ایشان درین چهار کتاب نقل کرده اند از ان کتب برداشته اند
محمد بن بابویه که در اینجا در فهرست ذکر کرده است و شیخ طایفه نیز در آخر تهذیب و استبصار
نقل کرده است و محمد بن یعقوب کلینی اگر چه نگفته است که از ان کتب نقل کرده ام و لیکن از تتبع
ما را جزم بلکه یقین بهم رسیده است که از ان کتب روایت کرده بوجوه بسیار از ان جمله
خبریکه شیخ صدوق و شیخ الطایفه مثلا از کتاب حسن بن محبوب یا حسین بن سعید روایت
کرده باسانید همین کتب همان خبر را کلینی روایت نموده است بهمان سند و غیر او از ایشان بهمان
متن و جزم داریم که جمعی که در سند کتابهای ایشان ذکر کرده است مشایخ اجازه این کتابها بوده اند
که بواسطه اتصال سند ذکر کرده اند و چون قریب العهد و زمان بوده اند و ایشان یقینا کتب
این مشایخ نزد ایشان مثل این کتابها بوده است نزد ما که همه علم داشته اند که آن کتب از ان
مشایخ بوده است و جمعی از متاخرین اصحاب رحمهم الله تعالی بواسطه عدم تتبع این معنی را با
بوده اند حکم بضعیف بسیاری از اخبار کرده اند با آنکه محمد بن یعقوب رضی الله عنه در دیباچه
کافی ذکر کرده است که اخبار کافی آثار صحیحه است از اهل البیت صلوات الله علیهم و ابن بابویه نیز
حکم بصحت این اخبار نموده است و جزم داریم که صحتی که ایشان میگویند آنست که یقینا معصوم
صلوات الله علیهم فرموده اند و صحت نزد متاخرین این معنی دارد که راویان ثقه و معتمد اند که با
که ظن نیز بهم رسد از ین خبرها باصطلاح ایشان پس معنی کلام این دو بزرگ این است که یقینا این
خبرها از معصوم است که گویا ایشان از معصوم شنیده اند و هیچ دغدغه نیست که حکم بصحت ایشان بهتر است از
حکم بصحت متاخرین و آنکه رعایت اصطلاح متاخرین کرده ایم از جهت آنست که چون اکثر فضلا بطریقه ایشان

مانوس شده اند موجب تنفر ایشان نشود با آنکه در وقت معارضه احادیث بواسطه ترجیح باصحیت فایده دارد
چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله گذشت و هر که تتبع کند خواهد دانست آنچه را ذکر کرده ام بلکه ظاهر میشود از بسیاری که
ابن بابویه حدیث غیر صحیح را در هیچ کتابی از کتابهای خود نقل نکرده است چنانکه در عیون اخبار الرضا حدیثی
نقل میکند در جمع بین الاخبار بعد از ان ذکر میکند که در سند این حدیث محمد بن عبدالله مسمعی هست و شیخ
ما محمد بن الحسن بن الولید با وی اعتقاد بود و من از جهت این حدیث را نقل کردم درین کتاب که من این
حدیث را بر شیخ خوانده ام در کتاب رحمة سعد بن عبدالله شیخ تقریر نمود بواسطه آنکه بسندهای دیگر
بشیخ رسیده بود و بنا برین مسا نقل نمودم و اگر نه هر چه شیخ ما با آن اعتقاد نداشت من آنرا ذکر میکنم و گمان
ما آنست که شیخ او بسیار از حد رفته است در وقت رجال معهذا امر کاه این مقدار دقت نموده باشند
ما بعد از ایشان بی وجه است و شیخ الطایفه نقل کرده است که صدوق نقد رجال و حدیث بمرتبه
کرده است که فوق آن متصور نیست و همچنین محمد بن یعقوب کلینی کافی را در عرض بیست سال تصنیف نمود که
متنجه است که هر خبری که در انجا نقل کند علم داشته باشد که از معصوم است و بسیار است که کلینی خبری را مرسلا
روایت میکند و همان خبر را ابن بابویه یا شیخ طوسی بطریق صحیح یا بطریق کثیره روایت کرده اند در کتب خود و در روضه در
اکثر جاها بآن اشعار نموده ام بلکه بسیار جاهاست که متاخرین علما حکم کرده اند که درین باب حدیثی نیست یا
حدیث صحیحی نیست باصطلاح ایشان ایشان بنده ذکر کرده ام احادیث صحیحه در ان باب ان شاء الله
تعالی بهمه اشعار خواهد شد درین شرح چنانکه در روضه بآن اشعار نموده ام و استدعای بنده از فضلا
آنست که آنچه بنده نقل میکنم بآن رجوع نمایند تا خاطر ایشان جمع شود و جمیع ما فیه مستخرج
من کتب مشهورة علیها المعول والیها المرجع و جمیع احادیثی که درین کتابست
بیرون آورده ام از کتابهای مشهوره که اعتماد علمای شیعه بران کتب است و اکثر مسائل ایشان از ان ظاهر
شود و رجوع باین کتاب میکنند و ظاهر مشهور متواتر است که از مصنفان آن کتب متواتره بوده
و از اصول اربعمائه است با امثال آن و صدوق در آخر این کتاب فهرست کتب را ذکر کرده است
و از چهار صد کس بیش چهار کس کم روایت کرده است و شاید دو سه کس را نام برده باشد در فهرست
که در اصل کتاب نام ایشانرا ذکر نکرده است بلکه گفته است که از ان کتابها حدیث نقل کرده باشد مرسلا
و از جمعی حدیث نقل کرده است در اصل که در فهرست ایشانرا نقل نکرده است بنده سند او را از
کتابهای صدوق و کلینی ذکر کرده ام و همچنین بسیاری از اخبار مرسل روایت کرده است و سند آنرا
ذکر نکرده است یا بعنوان فتوی ذکر کرده است سندهای آنرا همه یافته ام اکثر آنرا از کتابهای

صدوق و باره از کلینی یافته ام که بسیار نادر که نیافته باشم و از ده میکذرد و چون خاطر او جمع بوده است
ذکر سند نکرده است شنیده است که چنین زمانه خواهد شد که اعتماد نکنند اگرچه اکثر علمای سلف قول صدوق را
نص حضرات میدانستند چون از ارباب نص است و اجتهاد در غیر نص را جایز نمیدانند و هر جا که ذکر کرده است
و سهو کرده است در اجتهاد علما آنرا ذکر کرده اند و مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مثل کتاب حریز بن
عبد الله السجستانی و مانند کتاب حریز رحمه الله سجستانی و ظاهر مراد از کتاب حریز که بر قلیل و کثیر اطلاق
میکنند و او از اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق است و کتب بسیار تصنیف نموده است
و شیخ طوسی در فهرست گفته است که کتابهای او همه از اصول رجاله است و ممکنست که مراد از کتاب
صلوه او باشد که حماد بن عیسی بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که من حریز را ازم
و با آن عمل میکنم حضرت فرمود که باکی نیست اگرچه ممکن است که مراد حماد نیز حریز باشد و سند صدوق باین
کتاب حسن و مثل سند صحیح است و کتاب عبید الله بن علی الحلبی که ثقه است و معتمد اصحاب بود و کتابی بزرگ
تصنیف کرده در انچه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده بود بعد از اتمام عرض نمود بر حضرت و
حضرت تحسین فرمودند که سنیان چنین کتابی ندارند و این کتاب متواتر بوده از و جمیع علما بآن عمل می نمودند و چون
حضرت تحسین فرموده بودند و صدوق طرق بسیار صحیح دارد باین کتاب از انجمله هفت طریق صحیح و یک حسن
و یک قوی و شیخ طوسی از صدوق پنج طریق صحیح دارد و دو طریق دیگر نیز دارد و کتب علی بن مهزیار الاهوازی
و کتابهای علی سی و سه کتاب بوده است که نزد صدوق بوده است که نزد صدوق بود و ثقه و معتمد
بوده است و بخدمت حضرات امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات الله علیهم رسیده
بوده و منصب وکالت حضرات را داشته و حضرات فرمانها که باو می نوشتند تعظیم او میفرمودند و
کتب او معتمد اصحاب بوده و اهواز شهریست قریب بحویزه و کتب الحسین بن سعید اهوازی سی کتاب بوده و همه
اصحاب بکتب او عمل میکردند و عظیم الشان است و بخدمت حضرات امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی رسیده
بود و از ایشان احادیث شنیده بود و اخبار کتب او در کتب مشایخ ما بسیار است و معمول
علیها است و طرق ابن بابویه بکتابهای او و علی بن مهزیار و فضلای اتقیا بسیار است و صحیح همه را
در فهرست ذکر کرده است و در انجا بیان نموده ایم کرد ان شاء الله تعالی و نوادر احمد بن محمد بن عیسی و
کتاب نوادر احمد کتابی بزرگ بوده است در همه ابواب نوادر ثقه و جلیل القدر و عظیم الشان و بخدمت
حضرات ثلثه متقدمه صلوات الله علیهم رسیده بود و از ایشان اخبار روایت کرده است
و کتاب نوادر الحکمة تصنیف محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری و این کتاب بزرگی بوده است در

جمیع ابواب اصول و فروع و معتمد اصحاب بوده است و لیکن ابن ولید از جمعی که در ان کتاب اند و
اسامی ایشان را ذکر کرده است روایت نکرده است و ابن بابویه نیز متابعت او نموده است در اینها
و از جمعی دیگر روایت میکند که او و ابن ولید اعتماد بآنها دارند و او ثقه و معتمد است و کتاب الرحمة
سعد بن عبد الله و سعد شیخ علما شیعه بود و ثقه و جلیل القدر و بخدمت حضرت امام حسن عسکری رسیده
بود و حضرت صاحب الامر را ملاقات کرده بود و کتب او خصوصا کتاب رحمه معتمد بوده و جامع شیخنا
محمد بن الحسن بن الولید رضی الله عنه و این کتاب عظیمی بوده مسمی بجامع و معتمد علما بوده و خود ثقه و عظیم
الشان بود بمرتبه که صدوق با نهایت فضیلت دست از تقلید او بر نداشته است چنانکه خواهد آمد و
نوادر محمد بن ابی عمیر و کتاب نوادر او نیز کتابی عظیم بوده و نزد علمای شیعه و سنی بزرگ بوده و کثرت عبادت
و تقوی و عدالت و اعتماد او نیز مشهور و بسیار بزرگست و بخدمت حضرت امام موسی کاظم و حضرت
امام رضا صلوات الله علیهما رسیده بود و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده بود
و از صد شیخ عظیم الشان که اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودند حدیث بسیار
شنیده بود و علما اجماع کرده اند که هر چه صحیح شود که او روایت نموده است صحیح است و ما بعد
او را ملاحظه نمی نمایند و لهذا مراسیل او را قبول میکنند و نود و چهار تصنیف داشت و کتاب المحاسن
لاحمد بن ابی عبد الله البرقی و این کتاب نزد ما هست و چنانکه مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ و ثقه
و معتمد علیه بوده است انچه الحال هست شاید ثلث آن باشد و بغیر ازین کتاب نود و سه کتاب
دیگر تصنیف نموده است در فنون علوم و اسامی این کتابها و سایر کتابهای علمای ما در فهرستهای
اصحاب رجال موجود است و رسالة ابی رضی الله عنه الیّ چون صدوق در قم اخبار بسیار اخذ کرد
از پدر رشید و ابن ولید و سایر قم بعد رفت بواسطه زیادتی علم و طلب حدیث پدر رشید رساله باو نوشت
که بآن عمل نماید و صدوق رساله پدر رشید را نیز که نص میداند چون از غیر نص نمی نوشتند و عمل
میکردند از جهت رساله را متفرق ساخته است درین کتاب و در هر بابی خبری مجازا نقل
میکند با آنکه مؤید آن از اخبار متواتره داشته است اما مؤاخذ است که رعایت حق پدر کند تیمنا
آن را ذکر کرده است و شیخ بزرگ اهل قم بود در عصر خود و همه رجوع باو می نمودند و اعدل
و اوثق آن زمان بوده و حکایت او باره مذکور شد و خواهد آمد و او را کتب بسیار بوده که ابن
بابویه از و روایت میکند و غیرها من الاصول و المصنفات التی طرقی الیها
معروفة فی فهرست الکتب التی رویتها عن مشایخی و اسلافی رضی الله

عنهم و بالغت فی ذلک جهدی مستعینا بالله و متوکلا علیه و مستغفرا
من التقصیر و ما توفیقی الا بالله توکلت و الیه انیب و هو حسبی و نعم الوکیل
و اخبار این کتاب را بیرون آورده ام از این کتابهای مذکور و از غیر این کتابها از اصول اربعمایه
است یا مطلق کتب معتمده و از مصنفاتی که غیر اصول اربعمایه است یا کتب فقهی محدثین که سندها را
می انداختند و حدیث را بعنوان کتب فقهی ~~محدثین که سندها~~ نقل میکردند چنانکه مصنف در
اوایل این کتاب کرده است و شیخ الطایفه در نهایه کرده است و سندهای من معروفست در
فهرست و یاد بود که کرده ام در آخر کتاب که ذکر نموده ام در آنجا کتابهایی را که روایت
کرده اند من مشایخ و استادان من از کتب خود و کتب پیشینیان از علمای ما که حق سبحانه و
تعالی از ایشان خوشنود باشد و درین کتاب بذل جهد خود نمودم و نهایت سعی کردم که از آن
کتب معتمده همه را بیرون آوردم و هر چه علم بصحت آن داشتم درین کتاب ذکر نمودم در حالتی که
استعانت و یاوری از خداوند خواستم و توکل بر او کردم که هر چه خبر من در آن باشد نزد من
آورد و طلب آمرزش میکنم از جناب اقدس او اگر تقصیری از من شده باشد یا شود و همیشه توفیق من بکار
از خداوند عالمیان بر او توکل کرده ام و رجوع من از تقصیرات یا در جمیع امور بسوی اوست و او بس است
مرا و نیکو وکیلی است که اگر جمیع کارها را وا گذارند بر وجه احسن میسازد و در روایت در اصطلاح محدثین
مجهول و مخفوف میباشد یعنی شیخ من روایت کرده است و من مردی شده ام و بعنوان
معلوم لحن عوام است که از اصطلاح بیخبرند و گاه هست مشدد میخوانند تا دلالت کند بر
کثرت روایت اتاد در کتب ندیده ام که مشدد بوده باشد و چون عبادات مقدم است
بر غیر آن از ابواب فقه بواسطه آنکه در آن قرب بندگان بجناب اقدس الهی حاصل میشود
و از همه افضل عبادات نماز است و بنا برین همه کتابها مکلفند بوجوب عینی تقدیم آن لازم
بود و چون نماز مشروط است بطهارت و بی طهارت صحیح نیست تقدیم آن لازم بود و چون
طهارت به آب حاصل میشود مصنف آنرا مقدم داشت و گفت **باب المیاه و طهرها و نجاستها**
و میاه جمع ماء است یعنی این بابی است در بیان اقسام آبها و احکام آن و پاکی آبها و
نجاست آن که کدام آب پاک است و کدام نجس است و اگر نجس شود چگونه پاک میشود و چیزهای دیگر
را از آب چگونه پاک میگردد و چون محدث از حدیث نقل میکند و احادیث در کتب حدیث
منتشر بود و صدوق از هر کتابی حدیثی ذکر کرده است و اول کسیکه کاری کند بسیار مشکل است

که چونکه

که چونکه باید لهذا ضبطی چنانکه باید ندارد دیگر خبری که از خود نقل میکند فی الجمله مضبوطست قال الشیخ
السعید الفقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی الفقیه مصنف
هذا الکتاب رحمه الله علیه ان الله تبارک و تعالی یقول و انزلنا من السماء
ماء طهورا یعنی گاه مرتبه دیگر نام خود را یاد کرد تا ظاهر شود که این سخنان از وست و میگوید که بدرستیکه
خداوندیکه بزرگوار است و فیض و برکت او بر عالمیان فایض است و متعالی است از آنکه ادراک
او توان نمود ذات او را یا کیفیت فیض او را میفرماید در قرآن مجید که ما فرستادیم از جانب آسمان
آبی که پاک کننده شماست از نجاست حدث و خبث و طهور در لغت عرب بمعنی ما یتطهر به آمده است
یعنی چیزی که بآن پاک کنند کثافت و نجاست را چنانکه غسول بمعنی ما یغتسل به است و وضوء بمعنی ما یتوضأ
به است و درین آیه این مراد است بقرینه آیه سیم بقرینه اخبار صحیح بسیار که در همه استعمال طهور
بمعنی مطهر کرده اند و متواتر آمده و لفظ ماء اگر چه بحسب ظاهر افاده عموم نمیکند و لیکن چون حق سبحانه
و تعالی در مقام امتنانست بر بندگان اگر از جهت عموم نباشد بی فایده میشود پس ظاهر آیه
اینست که آبهایی را که از آسمان فرستاده ایم پاک کننده شماست و تنکیر آن بواسطه تعظیم است
یعنی آبی فرستاده ایم و چگونه آبی که سبب حیات عالمیانست و طهور است و چگونه طهوری که هر نجاستی که
از حدث و خبث باشد بآن زایل میشود و بقوله عز و جل و انزلنا من السماء ماء بقدر
فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون و دیگر خداوندیکه عزیز و جلیل
است از آنکه بذات مقدسش نقصلات او توان رسیدن میفرماید که ما از جانب آسمانی آبی فرستادیم
باندازه احتیاج خلایق و آنرا در زمین ساکن ساختیم و ما اگر خواهیم آنها را میتوانیم بردن که
همه هلاک شوند و این آیه نیز چون دراو منتی است که حق سبحانه و تعالی بر خلایق گذاشته است
دلالت میکند که آبهایی که در چشمها و چاهها و رودخانهاست همه از جانب آسمان آمده است
و ظاهر است که اگر چند سال باران نبارد آب در هیچ جایی و چشمه نمیماند و اگر یکسال باران
نبارد بسیار کم میشود و این معنی قطع نظر از آیه از مجربات است و بقوله عز و جل و ینزل
علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و تتمه اش اینست که و یذهب عنکم رجز الشیطان
و باز حق عز و جل میفرماید که خداوند شما همیشه بتدریج از جانب آسمان آبی میفرستد تا شما را
بآن پاک کند از حدث و نجاست شیطان که منی است از شما زایل گرداند یا جنابت که بسبب
احتلامی که بواسطه تخیلات شیطان شما را حاصل شده و بسبب آن از شما زایل سازد و در تفاسیر

احادیث از ائمه معصومین وارد شده است که این آیه وقتی آمد که در بدر بودند و اصحاب آنحضرت بواسطه کثرت عدد
دشمنان و قلتشان غمگین بخواب رفتند و اکثر بتخییل شیطان محتلم شدند و دشمن سر آب فرود آمده بودند و مسلمانان
آب نداشتند که غسل کنند حق سبحانه و تعالی بدعای حضرت بارانی فرستاد و کودها پر از آب شد و
همگی محتلمان غسل کردند و ازاله نجاست منی کردند و آیه اگرچه در بدر نازل شد اما حکمش عامست باجماع
مسلمین با آنکه درین آیه بلفظ تطهیر نازل شده است و بعضها دلالت بر تطهیر آب باران میکنند و آن که
مؤید این آیه است و بر عکس فاصل الماء کله من السماء و هو طهور کله بس ازین آیه
ظاهر شد که اصل آبها از آسمانست حتی آبهای زمین و مطلق آب طهور و مطهر است و تطهیر غیر ازاله
حدث که نجاست حکمی است و در رفع او احتیاج به نیت قربت هست و خبث نجاست عینی است
که در رفع او احتیاج به نیت قربت نیست اگرچه از جهت حصول ثواب محتاج است به نیت و اگر تطهیر
اعم باشد از ازاله نجاست عینی و حکمی و از ازاله کثافت همان ازاله نجاست بهمه احتمالی داخل خواهد بود
و آنکه صدوق رحمه الله در خاطر داشته که در هر مطلبی آیاتی که نازل شده است ذکر کند و بعد از آن
اخبار را نقل کند بعد ازین این معنی برگشته است که مشکل است استدلال بآیات نمودن تا
از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول نشده باشد مبادا افترایی بسته شود بر حق سبحانه و تعالی
و لیکن فرقی نیست میان آیه و حدیث بلی اگر دلالت آیه ظاهر نباشد نقل نباید کرد و متعدد احادیث
بسیار از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین منقولست که هرگاه خبری بشما رسد از ما آن
خبر را عرض کنید بر قرآن مجید اگر موافق قرآن باشد بآن عمل کنید و اگر مخالف قرآن باشد
طرح کنید و محتمل است که مراد ازین اخبار اخبار غیر معلوم باشد و نزد متقدمین چون
اخبار معلوم داشته اند احتیاج باین معنی نداشتند و الیوم البته خوبست استدلال بقرآن
مجید بلکه واجبست هما امکن و ان شاء الله این حقیر ذکر خواهد کرد در هر بابی آنچه از آیات
وارد شده است و ماء البحر طهور و ماء البئر طهور یعنی ظاهر شد از
آیات که مطلق آب مطهر است لیکن دریا نیز مطهر بوده باشد و آب چاه نیز مطهر بوده
باشد اما آب دریا هیچ یک از مسلمانان خلاف در مطهریت آن نکرده است مگر سعید بن
مسیب و عبد الله بن عمر و عاص از سنیان که ایشان گفته اند که اگر غیر آب دریا باشد
از آب دریا طهارت واقع نسازند و اجماع سنی و شیعه بر خلاف این مردود واقع است
و احادیث از رسول خدا صلوات الله علیه و آله وارد شده است بر آنکه دریا طهور است یعنی

مطهر کلینی رحمه الله بسند حدیث صحیح نقل کرده است و یک حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که آب دریا طهور است و ازین حدیثها علما استدلال کرده اند بر آنکه
آب نمک مطهر است و نمک آب مضاف نمیشود و چون آب دریا آب نمک است و خالی
از اشکالی نیست زیرا که فرق میان نمک ذاتی و عارضی شاید ذات مؤثر در اضافه نباشد
و لیکن خلافی صریح از علما ندیده ام پس اگر در صحرای نمک آبی ایستاده باشد و شور
باشد و کر باشد ازاله نجاست و وضو و غسل توان کردن خصوصا هرگاه آن آب را
نمک نگویند که درین صورت بی دغدغه است و اگر نمک آب گویند و آبی دیگر بهم رسد بهتر آنست
که بآن آب طهارت کنند هرچند بمجاورت نمک شور شده باشد که این شوری ضرر ندارد
و اما آب چاه طهور است اگر بکشند از چاه ازاله حدث یا خبث کنند بی دغدغه مطهر است
و همچنین اگر یک کر آب از چاه بکشند اگر نجاست بران وارد شود نجس نمیشود بلکه آن نجس را
پاک میکند هرگاه عین آن زایل شود و اما اگر نجاستی در چاه افتد اکثر قدمای اصحاب چاه را
نجس میدانند و اکثر متاخرین پاک میدانند و پاک بودن اظهر است چنانکه خواهد آمدن و چون ظاهر
آیات مطهریت مطلق آبست پس هر حدیثی که دلالت بر طهارت آب چاه کند موافق آیه
خواهد بود عمل بآن لازمست و الله تعالی یعلم و ظاهر مراد صدوق از مطهریت چاه معنی اول
است چنانکه خود در امالی تصریح بآن کرده است و قال الصادق جعفر بن محمد
صلوات الله علیهما کل ماء طاهر الا ما علمت انه قذر یعنی حضرت
فرمودند که هر آبی پاکست تا ندانی که نجس شده است بالجمله و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ
طوسی بعنوان صحیح و قوی مثل این مضمون را روایت نموده اند از آنحضرت صلوات الله علیه باین
عبارت که الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر و شیخ بعنوان موثق از آنحضرت
روایت کرده است که کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر و همه یک مضمون است
و دلالت میکنند بر آنکه اگر بآبی رسیم و ندانیم که بول است یا آب پاک است یا نجس حکم
بپاکی آن میکنیم هرچند ظن نجاست نیز باشد چنانکه در راهها از ناودانها در صحن آبی
ریخته شود مظنون آنست که بول است و لیکن چون علم نداریم حکم بطهارت آن میکنیم
مگر آنکه بوی بول کند و قرائن ضم شود که علم بهم رسد که بول است اجتناب میکنیم و اکثر
علما گفته اند که اگر دو عادل شهادت دهند بر نجاست آبی حکم بنجاست آن میکنیم چون

شارع گواهی عدلین را بمنزلهٔ علم نموده است ولیکن مشکل است چون در خصوص نجاست وارد
نشده است که قول عدلین معتبر است و اگر یک عادل یا چند غیر عادل بگویند که این آب
نجس است عمل بقول ایشان لازم نیست مگر آنکه جمعی کثیر بگویند یا قلیلی بگویند و قراین منضم شود
که حاصل شود حکم بنجاست میکنیم و احوط آنست که بسبب گفتهٔ دو عادل نیز اجتناب کنند اگر آبی
دیگر بهم رسد و الا ازین آب طهارت بگیرد و چون آب رسد احتیاطا آن مواضع را بشوید
والله تعالی یعلم و قال صلوات الله علیه الماء یطهر و لا یطهر یعنی حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمودند چون آنحضرت از پیش گفته شده است و قانون همه خصوصا
صدوق آنست که ضمیر راجع باشد بمعصومی که از پیش گفته شده باشد و موید این معنی است که کلینی رضی
الله عنه همین خبر را بروایت قوی از آنحضرت روایت کرده است و گفته که آنحضرت فرمود که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که آب تطهیر همه چیز میکند حتی آب را و از چیزی دیگر پاک
نمیشود و طریق این حدیث بقانون متاخرین صحیح نیست ولیکن چون کلینی و صدوق حکم بصحت احادیث
کتابهای خود کرده اند علما باین حدیث عمل نموده اند یا بتأییدات دیگر پس اگر آبی متغیر شود بنجاست
نجس میشود و اگر کری دیگر آب بر رو ریزند که ازاله تغییر او بکند پاک میشود باجماع و اگر خود بخود تغییرش
زایل شود یا چیزها بیندازند که تغییرش مرتفع شود اشهر میان علما آنست که پاک نمیشود تا کری دیگر
بر رو ریزند یا باران ببارد یا آب روان با و متصل شود و بعضی از علما گفته اند که پاک میشود و اگر کمتر از کر باشد
و متغیر شده باشد بنجاست و تغییرش بچیزی غیر آب یا خود بخود زایل شود بی دغدغه پاک نمیشود و احوط روان
در کر آنست که چون زوال تغییر آن بغیر آب شود کری آب بر آن ریزند دفعه یا باران ببارد یا آب
روان متصل شود و قبل ازین تطهیر استعمال نکنند و بنابر آیات و احادیث عامه که آب مطهر است
جمعی گفته اند که لازم نیست که کر آب یکدفعه بر آن ریزند بلکه متصل شود بکر کافی است و همچنین اگر آب
ظرفی نجس باشد و با آب کر یا آب روان فرو برند پاک میشود اگر چه آب بهمه جزو آن نرسد حتی آنکه بعضی از
علما گفته اند که اگر شیشهٔ گلابی نجس شده باشد همین که بکر فرو برند پاک میشود و چون آب مطهر همه چیز هست
ولیکن خلاف احتیاط است اما اگر شیشهٔ گلاب را در کر ریزند که آب شود همه پاک میشود هر چند بوی آن بگردد
از گلاب مگر آنکه آنقدر گلاب در کر بریزند که آب بگلاب شبیه شود عرفا گویند که گلاب است پس اگر گلاب پاک باشد آب
حوض پاک هست و پاک کننده نیست و اگر گلاب نجس باشد خلاف است میان علما بعضی میگویند که چون بکر رسید پاک شد
و چون آب گلاب گردید از مطهریت می افتد نه از طهارت و بعضی میگویند که تا گلاب است آب نشود پاک نمیشود و نجس است

باشد احوط

باشد احوط اجتناب و آبی که از فواره بحوض نجس ریزد اگر چه سطح مساوی نباشد حوض پاک میشود و بعضی
بر عکس قایل شده اند که اگر حوض پایین پاک باشد و حوض بالا نجس بالا پاک میشود اما خلاف مشهور و خلاف احتیاط
است والله تعالی یعلم و شیخ ابن صدوق آیات و احادیث مطهریت اینجا ذکر کرده که اصل در آب طهارت است و اگر چه اخبار
متواتره بر طهارت وارد شده بود بهمین اکتفا نمود و مسایل بر آن متفرع ساخت بآنکه گفت فمتی وجدت
ماء و لم تعلم فیه نجاسة فتوضأ منه و اشرب پس هرگاه بیابی آبی و در آن آب نه بینی نجاستی یا علم بهم نرسد
که نجس است پس جایز است از آن آب وضو کردن و آشامیدن و وضو گرفتن اما اگر آب از شخصی باشد
و خبر دهد که آب من نجس است مشهور آنست که استعمال نمی توان باعتبار آنکه صاحب ید است و قول صاحب
ید مطلقا مسموع است و درین صورت نیز حکم بنجاست کردن مشکل است اگر چه احوط اجتناب است چنانکه گذشت
و ان وجدت فیه ما ینجسه فلا تتوضأ و لا تشرب الا فی حال الاضطرار فتشرب
منه و لا تتوضأ منه و تیمم و اگر در آب چیزی باشد که سبب نجاست آب باشد پس از آن آب وضو
مساز و میاشام مگر در حال ضرورت مثل آنکه تشنه باشد در صحرایی و بغیر از آب نجس چیزی نداشته
باشد و خوف هلاک داشته باشد پس درین صورت جایز است آشامیدن بقدر ضرورت که نمیرد و لیکن بطهارت
این آب جایز نیست بلکه بدل وضو تیمم میکند و با آب نجس وضو نمی سازد باجماع علما الا ان یکون الماء
کرا فلا بأس بان تتوضأ منه و تشرب وقع فیه شیء او لم یقع ما لم یتغیر ریح
الماء فان تغیر فلا تشرب و لا تتوضأ منه اما اگر آب یک کر باشد پس می توانی وضو ساختن
و آشامیدن خواه چیزی از نجاسات در و باشد و خواه نباشد مگر آنکه بوی آب متغیر شده باشد
بنجاست و همچنین رنگ و مزه نیز اگر متغیر شده باشد از نجاست پس درین صورت آن آب را مخور و از آن آب وضو
مساز و ظاهر این کلام آنست که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و آب کر نجس نمیشود مگر با تغیر و در جزو
اخیر اجماع علماست در غیر آب چاه و در آب چاه خلافی است که خواهد آمد و اگر آب کمتر از کر جاری باشد
و آن آبی است که از چشمه بیرون آید و او را در عرف جاری گویند خلاف اکثر علما برانند که چون
بملاقات نجاست نجس نمیشود و حکم کر دارد و علامه کریت شرط کرده است در آن و این قول احوط است
و اول اظهر است و در نجس شدن آب قلیل که کمتر از کر است که نابع نباشد اگر چه روان باشد مثل آب برف و آبی که
از چاه میکشند و روان میشود خلاف علمای ما غیر ابن عقیل قایل است بآنکه آب قلیل نجس میشود با
متغیر نشود بملاقات و ظاهر کلام سید مرتضی فرقست میان آنکه نجاست داخل آب شود و او را نجس
میداند و اگر آب بر نجاست وارد شود نجس نمیداند و این قول قوی است اگر چه احوط اجتناب است مطلقا

والکرّ ما یکون ثلثة اشبار طولاً فی عرض ثلثة اشبار فی عمق ثلثة اشبار یعنی کر مقدار یست
از آب که طول آن سه شبر باشد در عرض سه شبر در عمق سه شبر که مجموع بیست و هفت شبر باشد چون سه در سه است و نه در
سه بیست و هفت و این مذهب قمیانست در کر و مشهور میان علما سه و نیم در سه و نیم در سه و نیم است که
مجموع آن چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد چون سه در سه نه است و سه در نیم یک و نیم است و نیم در سه
یک و نیم است و نیم در نیم ربع مجموع دوازده شبر و ربع شبر میشود و دوازده را در سه و نیم ضرب سی و
شش میشود و دوازده در نیم شش و ربع در سه و نیم سه ربع و نیم میشود و سه ربع و نیم چیزی هفت
ثمن آن چیز است و ابن جنید میگوید که تخمیناً کر صد شبر است و قطب راوندی میگوید که سه و نیم سه مرتبه ده و
نیم است قایل بضرب نیست این دو قول آخر وجهی ندارد دو قول قمیان قوی تر است بحسب جمع بین الاخبار
و قول مشهور با حتیاط اقربست و روایت صحیح وارد شده است از اسمعیل ابن جابر که عرض نمودم
بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه مقدار آب چیزی او را نجس نمیکند حضرت فرمودند که دو ذراع
در عمق در یک ذراع و یک شبر سعت و فراخی وسعت را غالبا اطلاق می نمایند در طول و عرض پس
بحسب ظاهر عمق چهار شبر میشود و هر یک از طول و عرض سه شبر میشود و حاصل ضرب سی و شش شبر میشود
و اگر سعه را مدور راضه کنیم بیست و هفت شبر میشود موافق مذهب قمیان و اگر آبی سی و شش شبر باشد
و نجاست بر او وارد شود نشنیده حکم بنجاست آن آب میکنیم بنابرین حدیث صحیح باتفاق علما بلکه بیست و
هفت شبر را نیز بملاقات نجاست نجس نمیدانیم و لیکن درین باب احتیاط میکنیم و در سی و شش شبر احتیاط
را لازم نمیدانیم والله تعالی یعلم و بالوزن الفا و مأتین رطلا بالمدنی و کر بحسب وزن هزار و
دویست رطل مدنیست و بحسب مشهور هزار و دویست رطل عراقی است و رطل مدینه یک و نیم رطل عراقی
است و این خلاف بنابر آنست که حدیث صحیح متفق علیه وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که مقدار کر آبی که چیزی او را نجس نکند هزار و دویست رطل است صدوق
و جمعی گفته اند که چون ظاهر آنست که حدیث را آنحضرت در مدینه فرموده اند ظاهر آنست که اطلاق
رطل منصرف شود برطل مدینه و اکثر گفته اند که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم رعایت بلد را
و بان بیشتر مینمودند چنانکه خواهد آمد در بحث فطره که صاع و مد را اینجا عراق فرمودند معهذا در حدیث
صحیح دیگر وارد شده است که محمد بن مسلم از آنحضرت صلوات الله علیه روایت نموده است که کر
ششصد رطل است و محمد بن مسلم طایفی است و رطل آن تابع رطل مکه است و رطل مکه دو برابر رطل
عراق است و ازین حدیث ظاهر میشود که رعایت بلد راوی میفرمایند و تایید حدیث هزار و دویست

رطل عراقی میکنند جمعاً بین الاخبار با آنکه رطل عراقی قریبست باشبار بنحو مشهور و رطل مدنی از دو برابر
بیشتر میشود خصوصاً بر مذهب مصنف پس درینجا اظهر عراقی است و می باید که صدوق زیادتی را حمل بر
استحباب کند اگر چه ظاهر کلامش تخییر است بلکه تخییر میان این دو و قلتین و سید ابن طاوس رضی الله عنه
گفته است که مکلف مخیرات در عمل بجمیع اخباریکه در کر وارد شده است و خالی از قوتی نیست و لیکن راجع
میشود قول او با آنکه کمتر از کر همه است و زیادتی بر سبیل استحباب است و ابن ابی عقیل میگوید که این اختلاف
بسیار در روایات قرینه آنست که رعایت کر نمودن سنت است زیرا که در واجبات این قسم اختلافات
نادر است و سخن او خالی از قوتی نیست اگر چه مخالف احتیاط است غالبا و قال الصادق صلوات
الله علیه اذا کان الماء قدر قلتین لم ینجسه شیء و القلتان جرّتان یعنی حضرت صلوات
الله علیه فرمودند که هرگاه آب بقدر دو قله باشد چیزی او را نجس نمیکند و قله سبو است و ظاهر اتفیر از راوی
باشد و ممکن است که از حضرت باشد و این را شیخ روایت نموده است از حضرت کالصحیح با این زیادتی
و حمل بر تقیه کرده است چون شافعی قایلست بقلتین و علما حمل نموده اند بر آنکه مراد از قله سبوهای
بزرگ است و هر سبوی تخمیناً پنج مشک آب میگیرد و ده مشک یک کر است خصوصاً بر مذهب قمیان و در
روایتی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیده اند که اگر سبوئی نهصد رطل آب
داشته باشد نجس میشود حضرت فرمودند که بلی و این حدیث دلالت میکند که قلتین حکمش حکم یک
کر و نصف کر باشد و در روایتی کالصحیح از آنحضرت وارد شده است که فرمودند که مقدار کر مثل این
خم است و اشاره فرمودند بخمی از خمهای که در مدینه متعارف می باشد و آب در آن میکنند و در روایت
صحیح از زراره منقولست که هرگاه آب زیاده از راویه باشد چیزی او را نجس نمیکند اگر چه مرده در آن
افتاده باشد از هم بپاشد مگر آنکه بوی آب بگردد بنجاست و این روایت را حمل کرده که راویه
کر باشد و یا آنکه چون راویه‌ها که بر شتر بار میکنند ممکن است که کر باشد و جمعی از علما گفته اند که اختلاف
مقادیر باعتبار کثرت و قلت نجاست است والله تعالی یعلم و عمل صحاب بر سه شبر و نیم در سه
شبر و نیم است یا بهزار و دویست رطل عراقی و رطلی نود و یک مثقال شرعی است و مثقال شرعی الکامل سه
ربع مثقال صیرفی متعارفست که من شاهی شصت و هشت من و یک چهار یک است و بر احتمالی که مثقال
شرعی مثقال مشهور باشد نود و یک من شاهی میشود و شبری تخمیناً یکمن و سه چهار یک شاه آب
میگیرد و بنابراین مقادیر من شاه میشود و این قریبست با مثقال شرعی و اختلاف بسیار در آب

می باشد بحسب کلینی و سکی بنابرین جمعی کثیر از علما و زرا اعتبار نموده اند و اختلاف اشبار را حمل بر اختلاف
آبها نموده اند که اگر آب تنک باشد سه شبر و نیم اعتبار میکنند و اگر سنکین باشد سه شبر و اگر وسط باشد
نمی و شش شبر و این قول نیز بعید است بلکه اظهر مذهب شبر است و زیادتی محمولست بر استحباب والله تعالی
یعلم ولا باس بالوضوء والغسل من الجنابة ولا ستياك بماء الورد یعنی باکی نیست
وضو ساختن و غسل جنابت کردن و مسواک کردن بکلاب و در بعضی نسخ لفظ منه هست بعد از بالوضوء
و بنابرین نسخه معنی این میشود که باکی نیست وضو و غسل کردن از آب قلتین و همچنین باکی نیست مسواک کردن
بکلاب یکه مسواک را در کلاب اندازند و مسواک کنند تا دهان خوشبو شود و ظاهرا ناسخ زیاده کرده باشند
تا مذهب صدوق موافق مذهب مشهور شود و لیکن صدوق در کتابهای دیگر ذکر کرده است قول خود را از انجمله
در ذکر مذهب امامیه این عبارت را ذکر کرده است و محمد بن یعقوب کلینی این روایت را از یونس نقل نموده است
که بحضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عرض نمودم که بما ورد غسل میتوان کرد و بان وضو میتوان ساخت
از جهت نماز حضرت فرمودند که باکی نیست و شیخ طوسی نقل کرده است که اجماع شیعه است که بآب کلاب و غیر از آبهای
مضاف وضو و غسل نمیتوان کرد و این خبر را طرح می باید کرد و حمل بر تقیه می باید کرد خصوصا اخبار حضرت امام رضا
صلوات الله علیه را چون وقتی تشریف شریف ایشان آورده اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان در محل آنحضرت
می بودند لهذا التقیه در اخبار آنحضرت بیشتر است از سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و محتمل است که
مراد از آب کلاب آبی باشد که کل در انجا انداخته باشند یا کلاب در انجا کرده باشد که خوشبو شده باشد
و لیکن کلاب نشده باشد مجملا در حال اختیار عمل باین حدیث مشکل است و از صدوق نقل نموده اند که او قایل است
در حال اضطرار و احوط آنست که اگر آب نیابد وضو و غسل بکند و تیمم بان ضم کند و اکثر علما گفته اند که حدیث ضعیف
است چون در سند سهل بن زیاد است و لیکن این سهل است چون شیخ نقل کرده است و بسیار روایت
کرده اند و لیکن یونس میر ساند و بعد از این صدوق ذکر خواهد کرد آب مضاف را که بان وضو
نمیتوان ساخت در اخبار روایت مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی والماء الذی تسخنه الشمس
ولا یتوضأ به ولا یغتسل به من الجنابة ولا یعجن به لانه یورث البرص یعنی آبی که آفتاب
کرم کرده باشد وضو بآن نمیتوان ساخت و غسل جنابت از ان آب نمیتوان کرد و خمیر از ان آب
نمیتوان کرد زیرا که پیسی می شود و کلینی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است باسناد
قوی که حضرت فرمودند که آبی را که آفتاب کرم کرده باشد وضو بآن مسازید و غسل از ان مکنید و خمیر بان مکنید

که مورث

که مورث برص است و شیخ طوسی بطریق قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شد بر عایشه و او آفتابه خود را در آفتاب گذاشته بود حضرت
فرمود که چرا گذاشته گفت میخواهم سر و بدن خود را بشویم حضرت فرمود دیگر چنین مکن که مورث برص
است و این دو خبر را بر کراهت نموده اند از جهت خبری که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که باکی نیست وضو ساختن از آبی که در آفتاب گذاشته باشند اگر چه ممکن است که حمل کنند بر آنکه
منور کرم نشده باشد و اکثر علما ذکر کرده اند که مخصوص ظرفست و از آب نهر و چشمه و امثال آن ضرر
ندارد هر چند بسیار کرم شده باشد و نقل اجماع نیز کرده اند برین معنی و ظاهر اخبار اعم است از
ظرف و بعضی گفته اند که کراهت در ظرف مس و امثال آنست و در بلاد حاره است نه مطلقا چون
واقعه عایشه چنین بود و لیکن خبر اول عام است و جمعی این نهی را ارشادی میدانند و مراد از امر و
نهی ارشادی طبی است که فایده اش دنیوی باشد و ثواب اخروی نداشته باشد چون حضرت فرمود
که مورث برص است لیکن ظاهر امر اول شرعی است و منافات ندارد که فایده دنیوی نیز بران مترتب شود
چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است درج که سبب توانگری است مجملا جزم نمودن خوب نیست اگر بر
سبیل احتمال گویند جا دارد و مذهب ابن بابویه ظاهر نیست که حرام میداند یا مکروه چون او نیز بر وفق
حدیث نهی فرموده است و اظهر کراهت است جمعا بین الاخبار و جمعی از علما گفته اند که مکروه است استعمال
حتی آنکه اگر میشل یل شده باشد نیز مکروه دانسته اند و این بهتر است و با طاعت اقرب ولا باس ان یتوضأ
الرجل بالماء الحمیم الحار و باکی نیست وضو ساختن از آبی که بآتش کرم شده باشد هر چند
بسیار کرم باشد و اخبار صحیحه وارد شده است که غسل بآب کرم میتوان کرد و باز اخبار وارد
شده است که هر چیزی مباحست تا نهی وارد شود و نهی وارد نشده از وضو ساختن بآب کرم
و ممکن است که بصدوق خبری رسیده باشد باین مضمون و کسی از مسلمانان درین خلافی نکرده است
مگر مجاهد از سنیان و چون خلاف اجماعست سنیان نیز اعتباری بسخن او نکرده اند و ممکن است که
غرض صدوق رد بر او باشد ولا یفسد الماء الا ما کان له نفس سائلة یعنی آب را
نجس نمیکند حیوان مرده مگر حیوانی که خون روان از رک داشته باشد و همین عبارت را شیخ
روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعنوان موثق و قوی و مضمون این
عبارت وارد است در احادیث بسیار در خبر موثق وارد شده است از آنحضرت هم که اگر

ما را یا عقرب یا وزغ که بلبلاسه باشد داخل آب شوند و زنده بیرون آیند از ان آب اجتناب می باید کرد و
این اولی است و بر تقدیر مردن بطریق اول خصوصا مار که جمعی گفته اند که رکهای ضعیف دارد و میته آن
نجس است اگر چه ظاهر طهارتست تا علم بنجاست بهم رسد و کلما وقع فی الماء مما لیس له دم فلا
باس باستعماله والوضوء منه مات فیه او لم یمت یعنی هر چیزی که در آب افتد که او را خون
روان نباشد چون مکس و پشه و حشرات الارض باکی نیست که آن آب را استعمال نمایند و وضو بسازند
خواه بمیرد خواه زنده بیرون آیند و همین مضمون در اخبار معتبره متکثره وارد شده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه و عمل اصحاب برینست که میته حیوانی نجس است که نفس سائله داشته باشد و هر
نفس سائله ندارد میته او پاکست فان کان معک اناءان فوقع فی احدهما ما ینجس الماء
ولم تعلم فی ایهما وقع فاهرقهما جمیعا و تیمم یعنی اگر با تو دو ظرف آب باشد و در
یکی از انها نجاستی واقع شده باشد و ندانی که در کدام واقع شده است پس هر دو را بریز و
تیمم کن و این مضمون را کلینی و شیخ رضی الله عنهما در دو حدیث موثق کالصحیح روایت کرده اند از آن
حضرت و در سوال واقع است که آبی دیگر بهم نمی رسد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرمایند که هر دو را بریز و تیمم کن و عمل اصحاب برین است و خلافی ندارد مگر در ریختن که جهت
چون در هر دو حدیث امر بریختن شده است و معنی از صادق است که آب پاک ندارد چون یقینا
یکی ازین دو ظرف پاکست و من سبحانه و تعالی و نموده است که اگر آب نیابید تیمم کنید و اکثر
بر عدم وجوب حمل نموده اند امر بریختن را بر مجاز یعنی بسبب اشتباه ظاهر حکم نجس دارد
مجملا وجوب نیست در نیکه اگر خوف تشنگی نداشته باشد ریختن و تیمم کردن بهتر است اما اگر خوف
عطش خود یا توابع خود داشته باشد ریختن حرامست ولو ان میزابین سالا میزاب بول
و میزاب ماء فاختلطا ثم اصاب ثوبک منه لم یکن به باس یعنی و اگر آنکه دو
ناودان روان شود یک ناودان بول و یک ناودان آب و بیکدیگر مخلوط شوند و
ازین آب مخلوط بجامه تو رسد باکی نیست این عبارت را شیخان بعنوان قوی از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند و علما حمل نموده اند حدیث را بر آنکه در
وقت آمدن باران بیکدیگر مخلوط شوند و آب باران متغیر نشود از بول چنانکه غالب این
می باشد که ناودان از باران روان میشود و آب باران اضعاف بول می باشد

مؤید این حمل آنکه شیخان بعنوان حسن کالصحیح از آنحضرت روایت نموده اند که هرگاه دو ناودان
روان شود یکی از بول و یکی از آب باران و بیکدیگر مخلوط شوند و بجامه شخصی رسد باو ضرر ندارد
یعنی نجس نمیشود و سأل هشام بن سالم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن
السطح یبال علیه فتصیبه السماء فیکف فیصیب الثوب فقال لا باس به
ما اصابه من الماء اکثر منه و سوال کرد هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که هرگاه پشت بامی را بر و بول کنند همیشه و باران بیاید و از انجا قطره قطره بزیر آید و بجامه ما
رسد چونست حضرت فرمودند که باکی نیست آنچه از آب باران بان میرسد بیشتر از بول است که
بر انجا کرده اند و این خبر باصطلاح متاخرین صحیح است یعنی جمعی که از ابن بابویه تا بحضرت روایت
میکنند همه اعتقاد شان صحیح است و عادلند و معتمد علیه اند و اگر چه در اخر همه را یکجا خواهیم
گفت اما در روضة المتقین التزام کرده ایم که در وقت نقل خبر هم اشاره بان بکنیم تا سبب تذکار
مبتدی باشد و اتیان آنکه حاصل شود و در انجا نیز این رعایت خواهیم کرد و بعبارت مختصر
و کلینی رضی الله عنه روایت نموده است بعنوان قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که راوی عرض نمود که من براهی میروم و از ناودان میریزد آبی در وقتی چند که غالب
اوقات مردمان در ان وقت از خواب بیدار شده اند و بول میکنند یعنی گمان من اینست که آنچه بر من
ریخته است بولست حضرت فرمودند باکی نیست سوال مکن و بپرس که این چه چیز بود که ریخته دیگر بر سبیل
که گاه هست باران می آید و آب بر من میریزد از ان و متغیر است و آثار کثافت یا نجاست را می بینم
یعنی در ان بام مست و دیده ام و قطرات بر من میچکد یا بر رخت میریزد و از انجا بر من ترشح
میکند و گاه هست بر پشت بام بول میکنند و باران که می آید قطره قطره بزیر می آید و بجامهای ما میرسد
حضرت میفرمایند که باکی نیست و مشوی آنرا از جامه و بدن که هر چه آب باران بان میرسد پاکست حاصل
این اخبار اینست که آب باران حکم آب جاری دارد و هر چه برسد پاکست میکند و در وقت آمدن اگر بنجاست
رسد تا متغیر بنجاست نشود پاکست و تغیرکه واقع شده است در حدیث مراد از ان از کثافت و خاک است
که لازم پشت بامهای باشد و سأل صلوات الله علیه عن طین المطر یصیب الثوب فیه
البول والعذرة والدم فقال طین المطر لا ینجس و سوال کردند از حضرت صادق صلوات
الله علیه در کل باران که بجامه میرسد و در ان بول و غایط و خون هست چنانکه متعارف است و در
کوچهای باشد حضرت فرمودند که گل باران ازین نجاسات نجس نمی شود یا خانه شما را نجس میکند چل

کرده اند که در حال آمدن باران مراد است اگر عین نجاسات باشد و بعد از باران اگر عین نجاست نمانده
باشد باران آنرا پاک کرده است و در حال آمدن هرچند نجاست باشد ضرر ندارد و سرایت بکل میکند
چون باران بمنزلهٔ آب روان است و آیات گذشت که آب آسمان مطهر است و سال علی بن جعفر اخاه
موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن البیت یبال علی ظهره و یغتسل من الجنابة ثم
یصیبه المطر ایؤخذ من مائه فیتوضا به للصلوة فقال اذا جری فلا باس به
بسند صحیح روایت نموده است علی بن جعفر که سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما که هرگاه
خانه بر پشت بام او همیشه بول کنند و غسل جنابت کنند و غالب اوقات سوال غسل جنابت از جهت ازالهٔ منی
است و باران می آید آیا از آن آب باران وضو میتوان ساخت از جهت نماز حضرت فرمودند که هرگاه
باران بمقداری بیاید که جاری شود باکی نیست و بام را پاک میکند و آب نیز پاک است و محتمل است که مراد
این باشد که تا باران می آید پاک است اما اول ظاهر است و موافق احادیث دیگر است و این حدیث بحسب مفهوم
دلالت میکند که اگر باران جاری نشود پاک نمیکند چنین جائی که بسیار بول کرده باشند و ازالهٔ منی را
کرده باشند و شیخ طوسی استدلال کرده است باین حدیث که تا باران از ناودان روان نشود جائی و چیزی را
پاک نمیکند و احوط اینست اما اظهر آنست که هرگاه نجاست را فرو گیرد که بهمه جای او برسد پاک میکند بلکه
زمین نرم شود و اگر نجاستی باشد که عینی داشته باشد تا آن عین زایل نشود پاک نمی شود اما آب پاک است اگر
متغیر نشده باشد بنجاست والله تعالی یعلم و ساله عن الرجل یمر فی ماء المطر و قد صب فیه خمر
فاصابت و در تهذیب فاصاب ثوبه هل یصلی فیه قبل ان یغسله فقال لا یغسل ثوبه
و لا رجله و یصلی فیه و لا باس دیگر سوال میکند از حضرت صلوات الله علیه که هرگاه شخصی بگذرد
با آب باران که در آنجا شراب ریخته باشند و آن شراب بجامهٔ او رسد و بنابر نسخهٔ تهذیب آن آب
باران بجامهٔ او رسد آیا در آنجامه نماز میتوان گذارد و پیش از آنکه جامه اش شسته شود پس حضرت فرمودند
که جامه اش شسته نشود و در آن جامه نماز کند و باکی نیست و این هر دو حدیث را شیخ طوسی علیه الرحمه نیز
بسند صحیح روایت کرده است و لفظ اصاب بصواب اقرب بنابر مشهور که آب نجاست خمر است
و اما بنابر رای ابن بابویه که طهارت خمر است دو احتمال دارد اظهرش آنست که چون باران می آمد شراب
مستهلک شده است و پاک شده است بنابر آن باکی نیست و محتمل است که عین شراب شده و جایز باشد نماز
موافق احادیثی دیگر که درین باب وارد شده است و خواهد آمدن اما باین حدیث استدلال بر طهارت
... کردن چون محتمل است که بواسطهٔ باران پاک شده باشد و اصابت بر سبیل مجاز باشد بلکه این

اظهر است خصوصا هرگاه که اصاب نیز باشد و سال عمار الساباطی اباعبدالله صلوات الله
علیه عن الحی یصیب الثوب فلا یغسل فقال لا باس به و بسند موثق معتبر روایت کرده است
از عمار که او سوال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر قی بجامه رسد و نشویند چون است
حضرت فرمودند که باکی نیست و ظاهر میشود که اگر قی دیگران باشد هم قصوری ندارد و لیکن شیخ بسندی دیگر
موثق از عمار روایت کرده است از حضرت صلوات الله علیه سوال نمود که هرگاه شخصی در جامه خود
قی کند آیا جایز است که نشوید آنرا و نماز کند در آن حضرت فرمودند که باکی نیست و ممکنست که عمار دو
مرتبه سوال کرده باشد یکبار مطلق و یکبار مقید و لیکن مشهور حمل مطلق است بر مقید و استدلال
نمیتوان کردن بر جواز نماز در قی دیگران با آنکه خواهد آمد حدیث زراره که ظاهر آنست که در فضلهٔ
حیوان غیر ماکول اللحم نماز نمیتوان کرد و در آنجا مفصل بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و علی ای حال دلالت
میکند بر طهارت قی چنانکه اکثر علمای ما برآنند و بعضی قایل شده اند بنجاست قی و دلیلی ظاهر نیست بر آن
با آنکه اصل در اشیا طهارت است و این خبر مؤید است با عمل اکثر بر آن اما فرموده حضرت که باکی نیست اشعاری
بکراهت دارد و قطع نظر از آنکه نظافت جامه مطلوب است شرعا چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل شیء یجتر فسوره حلال و لعابه حلال
یعنی هر حیوانی که نشخوار کند و برگرداند آنچه را خورده است و آن حیوانات ماکول اللحم اند پس باقی ماندهٔ
او حلال است و آب دهانش اگر داخل آب شده باشد حلال است این خبر را شیخ بسند موثق از عبدالله بن
الحسن المثنی و او از پدرش حسن مثنی از حضرت امام حسن از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است
و شکی نیست در منطوق حدیث اما مفهوم حدیث دلالت میکند که هر حیوانیکه نشخوار نکند سؤرش حلال
نیست و لعابش حلال نیست و باین مفهوم عمل کرده اند بعضی از علما و این قول ضعیف است زیرا که دلالت مفهوم
ضعیف است خصوصا مفهوم صفت تنها با معارضهٔ احادیث صحیحه که دلالت میکند بر طهارت سؤر
حیوانیکه حلال گوشت نباشد با آنکه مفهوم حدیث آنست که سؤر غیر ماکول اللحم حلال نیست و هرچه مکروه است
حلال نیست زیرا که حلال و مباح آنست که مساوی الطرفین باشد و مکروه ترکش ارجح است و اتی اهل
البادیة رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله ان حیاضنا
هذه تردها السباع و الکلاب و البهائم فقال لهم لها ما اخذت
افواهها و لکم سایر ذلک شیخ طوسی رضی الله عنه روایت نموده است این خبر را
بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفری

برآبی رسیدند پس اهل بادیه بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله بدرستیکه این حوضهای
ما در ندگان و سگان و شتر و گاو و گوسفند آنجا می آشامند چون است پس حضرت فرمودند که آنچه آنها
میخورند از ایشانست و باقی از شما یعنی پاک است و ظاهر آنست که حوضهای ایشان حوضهای بزرگ
بوده است و چندی که آب داشته است چنانکه الحال نیز هست حوضهای عظیم که بر سر کی از آن
حوضها که مشهور است بر که عمر و عبد دو فرد داشتیم دو روز در آنجا بودیم و قافله از جهت هزار
نفس بود بعد از برخاستن تخمینا یک شبر کم شده بود و ازین حدیث استدلال نمی توان کرد بر طهارت
قلیل با آنکه حضرت نپرسید که کر هست یا نه زیرا که ظاهر حدیث آنست که آن حوضها مشاهده بوده و قلیل
هرگز محتمل است که کر بوده باشد قطع نظر از آنکه ظاهر چنین حوضها که شتر و گاو و گوسفندان همه
از آنها آب میخورده اند آنست که اضعاف مضاعف کر بوده باشد و ان شرب من الماء دابة
او حمار او بغل او شاة او بقرة او بعیر فلا باس باستعماله و الوضوء منه یعنی
اگر بخورد از آب خواه آب کر خواه کم از کر اسبی یا الاغی یا استر یا گوسفندی یا گاوی یا شتری
باکی نیست استعمال آن آب کردن و از آن وضو ساختن و مراد از سؤر باقیماندهٔ حیوانست و علما تفسیر کرده اند که
سؤر چیزی است که بدن حیوانی که حیات در آن عضو ملول کرده باشد بآن چسبد و غالب آنست که در آب
استعمال میکنند و در غیر آب از خوردنیها نیز استعمال میکنند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که سؤر المؤمن شفاء پس طعامی را که باز مانده مؤمنست شفاست و روایت کرده است شیخ
طوسی علیه الرحمه بسند صحیح از جمیل که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از سؤر دواب اسب و استر و الاغ باشد و از سؤر گوسفند و گاو آیا از آن وضو میتوان ساخت
و میتوان خورد حضرت فرمودند که باکی نیست و دیگر روایت کرده است بسند صحیح از ابو العباس
که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از فضل و باز مانده گربه و گوسفند و گاو
و شتر و الاغ و اسب و حشی و درندگان و هرچه بود از حیوانات سوال میکردم و حضرت میفرمود که باکی
نیست تا رسیدم بسگ حضرت فرمود که رجس نجس است از باز ماندهٔ سگ وضو مساز و آن آب را بریز
و اول آن ظرف بخاک بشو و دیگر بآب و امثال این اخبار بسیار است که دلالت میکند بر طهارت
سؤر هر حیوانی غیر از سؤر سگ و خوک که از احادیث بسیار واقع شده است در کراهت سؤر
الاغ و استر و سباع و غیر آن هرچه گوشت آن نخورند بمفهوم صریحا و بعضی را صدوق ذکر خواهد کرد
فان وقع وزغ فی اناء فیه ماء اهریق ذلک الماء و بس اگر چلپاسه در ظرفی افتد که آب

... آنهای غدیر جمع می شود از آب باران یا از چاه میکشند و مردمان
... میکنند در به مرتبه جایز نیست پس حضرت فرمودند که تا ضرور نشود
... وضو مساز زیرا که ممکنست که کراهت داشته باشد داخل شدن
... و قذر را حمل میکنیم بر چرکن کثیف و ممکن است که مراد از بول العذرة
... و شروع کن و کلینی رحمه الله عنه بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از
... صادق صلوات الله علیه که شخصی از آن حضرت سوال کرد که هرگاه جنب بآب قلیل
... و میخواهد که غسل کند و ظرفی نداشته باشد که بآن آب بردارد و دستهای او قذر
باشد چه کند حضرت فرمود که دست در آب کند و دست را بشوید و بعد از آن غسل کند این از آن
... است که خداوند عالمیان فرموده است که حق سبحانه و تعالی بر شما تنگ نکرده است کار دین را
و ازین باب احادیث وارد شده است و ظاهر آنست که اگر ممکن باشد رعایت کردن می باید
کرد و اگر نه کار را بر خود و دیگران تنگ نمی باید کرد و لیکن علما همه را تاویل کرده اند چنانکه گذشت و
درین حدیث بسم الله بود و حکایت حمام نبود الا بن الصدوق حدیثی رسیده بوده است اگر چه همین حدیث
کافیست در حکم حمام بنابر طریق متاخرین و لیکن قانون متقدمین نیست که چنین کنند و ایشان
تابع نص اند و سئل علی صلوات الله علیه او سئل الصادق علیه ایتوضا من
فضل وضوء جماعة المسلمین احب الیک او یتوضا من رکو ابیض
مخمر فقال لا بل من فضل وضوء جماعة المسلمین فان احب دینکم
الی الله الحنیفیة السمحة السهلة از آنحضرت پرسیدند که آیا نزد شما وضو ساختن
از باقیماندهٔ آب وضوی جماعت مسلمانان بهتر است و شما او را دوست تر میدارید یا وضو
ساختن از حیضی پاکیزه سربسته که دست کسی بآن نرسیده باشد حضرت فرمودند که نه
بلکه محبوب تر آنست که از باز ماندهٔ آب وضوی مسلمانان باشد بدرستی که محبوب ترین
دین شما نزد حق سبحانه و تعالی ملت حنیفه خوش آینده سهل آسانست و سوا مطلوب
شارع نیست و حنیفه ملت حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام است که مایل است از
افراط و تفریطی که حضرت موسی و عیسی داشتند بحسب مصلحت زمان ایشان لهذا این
امت را حق سبحانه و تعالی امت وسط نامیده است چون دین حضرت ابراهیم با این
دین متفق است درین معنی این دین را حنیفه میگویند و وجهی دیگر آنکه در اصول دین شما در

در رفع شرک متفق اند چون حضرت ابراهیم ... سکنی کرد حق ...
ونصف بیت ... از هم شکسته وجهی دیگر انکه چون محبت ...
دلهای ایشان جا کرده بود حضرت بواسطه تالیف قلوب ایشان ...
ابراهیم ام و ازین حدیث ظاهر شد که مسلسلی دین انحضرت ...
چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله ...
عرض نمودند که شخصی هست که مبتلا بوضو و نماز است عقلی از جهت ...
سعی بسیار مینماید و جامهای خود را اکثر آب میکشد یا بواسطه نماز بود
بسیار میکشد و عرض نمودند که چه عقل دارد و حال آنکه اطاعت شیطان میکند داودی ...
که چون اطاعت شیطان میکند حضرت فرمودند که از خودش بپرسید که این وسواس از
کیست خواهد گفت که از شیطانست لهذا می بینید جمعی را که در نهایت بلاهت هستند همین
که مبتلا بوسواس شدند وفتی چند میکنند که بخاطر فضلا نمیرسد چون معلم ایشان شیطان
است و همین احادیثی که مذکور شد ومیشود درین باب کافیست از برای دفع وسواس
فان اجتمع مسلم مع ذمی فی الحمام اغتسل المسلم من الحوض قبل الذمی
یعنی اگر مسلمانی در حمام با ذمی مجتمع شوند اول مسلمان غسل بکند و دیگر ذمی بواسطه شرف
مسلمان و از جهت آنکه حوض را نجس نکند چون حوضهای ایشان غالبا کم از کر بوده است
چنانکه در بلاد عامه غالب اینست که حوض صغیر دارند وبچه دارد که سر وقت میخواهند آب را از
خزانه داخل این حوضها میکنند ولا یجوز التطهیر بغسالة الحمام لانه تجمع
فیه غسالة الیهودی والمجوسی والنصرانی والمبغض لال محمد صلوات
الله علیهم وهو اشرهم و جایز نیست وضو و غسل کردن بغساله حمام و آن آبی
است که از غسل ایشان ریخته میشود در منجلاب زیرا که این آبی است که جمع میشود از آب
غسل یهودان و گبران و نصرانیان و دشمنان آل محمد صلوات الله علیهم و اینها بدترند
نجس ترند از یهود و نصاری و مجوس و برین مضمون چند روایت وارد شده است
از ائمه هدی صلوات الله علیهم بلفظ لا تغتسل که نهی است و احتمال کراهت نیز دارد و
واگر دانیم که کفار در آنجا غسل کرده اند اجتناب لازم است با آنکه چهار پنج چیز که بر
نهی وارد شده است هیچ یک صحیح نیست باصطلاح متاخرین غایتش در خبرش در

کافیست

ولا من شراب شرب منه حضرت فرمودند که من اجتناب نمی نمایم از طعامی که گربه بان
دهن رسانیده باشد و نه از آبی که او خورده باشد از ان و در حدیث صحیح از حضرت
صلوات الله علیه وارد است که در کتاب حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مذکور است
که گربه از جنس سباع است و باکی نیست در سور او و مرا از حق سبحانه و تعالی شرم می آید که نخورم طعامی
بسبب دهن گربه از ان و در حدیث صحیح دیگر وارد است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
میفرمودند که از سور گربه وضو بسازید البته زیرا که او از سباع است و ازین اخبار وغیر اینها ظاهر میشود
که مکروه نیست اجتناب از سور آن ولا یجوز الوضوء بسور الیهودی والنصرانی وولد الزنا
والمشرک وکل من خالف الاسلام واشد من ذلک سور الناصب و جایز نیست
وضو ساختن از سور یهودی که ملت حضرت موسی دارند و نصرانی که تابع حضرت عیسی اند و ولد الزنا
که معلوم باشد که از زنا است و مشرک که شیء دیگر شریک را بحق سبحانه وتعالی دهد که برخلاف دین مسلمانان
باشد از سایر کفار و بدتر از همه سور ناصبی است که عداوت یکی از ائمه معصومین صلوات الله
علیهم داشته باشد وکلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند قوی که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه کراهت داشتند از سور ولد الزنا و سور یهودی و نصرانی و مشرک و هر کسی بر
خلاف دین اسلام باشد و کراهت از سور ناصبی بیشتر بود و صدوق این خبر را عمل نموده است و کراهت
را بمعنی حرمت برده است چون جمعی کثیر از علمای ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست جمیع کفار و ناصبی
نیز کافر است چون منکر ضروری است از ضروریات دین اسلام و همه مسلمانان مودت اهل بیت
را واجب میدانند موافق قرآن و اخبار متواتره و در غدیره و خفا فی ... هر که در ولد الزنا و انچه این ضعیف
از تتبع کلام اهل بیت یافته ام مراد ایشان از ولد الزنا اعادی اهل البیت است و چون صریح نمی توانستند
حکم بنجاست ایشان کردن باین عبارت بیان میفرمودند و ظاهر است که ولد الزنای یقینی بهم نمیرسد
غالبا چنانکه خواهد آمد روایات متواتره که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از مادرش
حلال زاده و حرام زاده به دوستی و دشمنی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میکردند و اکثر دشمنان
ایشان نزد اهل سنت نیز ظاهر است که اولاد زنا بوده اند و زمخشری در ربیع الابرار حکایت معاویه
را نقل کرده است که از زنا بهم رسید و همچنین زیاد بن ابیه و عمرو عاص و عمر بن الخطاب وغیر ایشان
که در کتب ایشان مسطور است و عمده عداوت امیر المومنین صلوات الله علیه است که اقوی دلایل است
بران و بنابر انچه جمعی از علما قایل شده اند بنجاست ولد الزنا مثل سید مرتضی و ابن ادریس متابعت

ابن بابویه دور نیست که مراد ایشان نیز اینها باشند و اگر غیر اینها مراد ایشان باشد چنانکه ظاهر کلام ایشان
بران دلالت دارد دلیلش ظاهر نیست و این حدیث دلالت بر کراهت بمعنی اعم دارد که در کفار بر سبیل حرمت باشد
و در ولد الزنا بمعنی کراهت با آنکه صدوق نگفته است که نجس است بلکه گفته است که وضو نمی توان ساخت از
سور ایشان و این دلالت بر نجاست ندارد چنانکه خواهد آمد در جاهای دیگر که خواهد گفت وضو نمیتوان
ساخت هر چند پاک میداند مثل غساله حمام و جنب و ازالة النجاسات و سایر انچه خواهد آمد و در سور
یهودی و نصاری خلافی کرده اند اکثر علمای ما سور اینها را نجس میدانند و بعضی پاک و احادیث خواهد آمد وماء
الحمام سبیله سبیل الماء الجاری اذا کانت له مادة و آب حمام حکم آب روان دارد اگر
او را ماده باشد بدانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آب
حمام بمنزله آب روان است و در حدیث صحیح از صفوان از منصور از بکر بن حبیب از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه وارد شده است که باکی نیست آب حمام هر گاه ماده داشته باشد و اگر چه بکر بن حبیب را
توثیق نکرده اند و مذمت نکرده اند اما چون در حدیث کتاب صفوان بوده است و اجماع عصابه
بتصحیح ما یصح عنه بوده است بنابرین اصحاب جمیعا بان عمل نموده اند و بعضی از متاخرین که متفطن این
معنی نشده اند بحث بر علما کرده اند که چرا باین حدیث عمل کرده اند با آنکه موید این حدیث است
احادیث دیگر مجملا خلافی نیست در انچه صدوق گفته است ولیکن خلافست که آیا ماده شرطست که کر باشد
یا نه محقق ذکر کرده است که در کار نیست کریت ماده و اکثر بر آنند که شرطست و اگر نه فایده نخواهد
داشت و مراد از آب حمام آب کم از کر است که در حوضهای صغیر می باشد یا در حوض بزرگ تا کر
نشده باشد و در حال آمدن از ماده اگر حوضهای صغار نجس شده باشد پاک میشود و اگر کسی ازاله نجاست
از ان بکند پاک میشود و ازین باب است هر گاه آب خزینه خزینه را بقلتین برسانند یعنی خزینه یک کر آب
داشته باشد و متصل بیابد تا تمام بقلتین آید اگر قلتین نجس باشد یا کسی ازاله نجاست کند پاک میشود
و ظاهرا لازم نیست که ماده از کریت نیفتد هر گاه آب بالا و پایین هر دو با هم کر باشد خوبست و
ظاهر مراد محقق اینست چنانکه بعضی از و نقل نموده اند و بنابرین اکثر علما شریک او شده اند و ظاهرا
غیر حمام نیز این حکم داشته باشد و تساوی سطوح شرط نباشد چنانکه در حمام باجماع شرطیت
و ازین اخبار ظاهر میشود که در آب روان کریت در کار نباشد چون آب روان ماده از
زمین دارد و ماده زمین نیز ماده است مطلق حدیث صحیح که خواهد آمد و در حدیث معتبر از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که غسل مکن از جائی که غساله حمام

در انجا

در انجا جمع میشود که در انجا غساله ولد الزنا میریزد و او پاک نمیشود تا هفت پشت و در انجا غساله دشمنان اهل بیت
هست که بدتر از ولد الزنا اند زیرا که حق سبحانه وتعالی نجس تر از سگ میان حیوانات نیافریده است
و ناصبی از سگ کمتر است راوی عرض میکند که در حوضهای حمام چگونه غسل کنیم و ... در انجا غسل
میکنند جنب که در نشستن دارد و اطفال یهودی و نصرانی و مجوسی حضرت فرمودند که آب حمام مثل آب
نهر است بعضی بعضی را پاک میکند یعنی اگر نهری متغیر شود بنجاست هر گاه آن مقدار آب بیاید که تغیرش
زایل کند پاک میشود همچنین اگر حوضهای کم از کر حمام نجس شود همین که متصل شد بماده پاک میشود و اخبار
دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی وقال الصادق صلوات الله فی الماء الذی تبول فیه الدواب
وتلغ فیه الکلاب ویغتسل فیه الجنب انه اذا کان قدر کر لم ینجسه شیء یعنی از حضرت
سوال نمودند از آبی که در ان بول میکنند اسب و استر و الاغ و سگان از ان میخورند و جنب در انجا غسل
میکند و ازاله نجاست میکنند چه حال دارد حضرت فرمودند که هر گاه آب بقدر یک کر باشد چیزی آنرا نجس
نمیکند و سایل محمد بن مسلم است چنانکه شیخان بعنوان صحیح روایت نموده اند که او سوال کرد و حضرت
جواب فرمودند که اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء و همین عبارت را شیخان وغیر ایشان
از خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین وائمه معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده اند باسانید
صحیحه که میتوان گفت که معنی کر از ایشان متواتر است و علماء اسلام اند بر آنکه هر گاه آب بمقدار
یک کر باشد نجس نمیشود اما در مفهومش خلافست که اگر کمتر نجس میشود یا نه اکثر اهل اسلام بر نجاست اند و قلیلی
بر طهارت و بنابر قول قلیل مفهومش حجت نیست و بسیار بعید است دیگر خلاف که در کمیت کر است
وان گذشت وقال الصادق صلوات الله علیه کان بنو اسرائیل اذا اصاب احدهم
قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاریض وقد وسع الله عز وجل علیکم باوسع
ما بین السماء والارض وجعل لکم الماء طهورا فانظروا کیف تکونون حضرت
فرمودند که فرزندان یعقوب هر گاه قطره بولی ببدن ایشان میرسید گوشت بدن خود را از
مقراض میبریدند و حق سبحانه وتعالی بر شما واسع و فراخ ساخته است بمقدار آنکه واسع تر است
از میان آسمان و زمین بانکه آب را مطهر گردانیده است از جهت شما امت محمد صلی الله علیه وآله
پس تامل کنید که حق سبحانه وتعالی هر گاه بر شما تکالیف را چنین آسان کرده باشد باید که شما هم شکر
نعمای الهی را بجا آورید و مسامحه ننمایید در اطاعت او با این سهولت و باید که اجتناب از بول بکنید
بکنید و ظاهر شان آنست که تطهیر آب فردی از افراد توسعه باشد باین معنی که در همه تکالیف کار را

بر شما تنگ نکرده است یکی از توسعها قطهر آیت چنانکه احادیث توسعه خواهد آمد و در توریه محرفی که الحال
در دست یهود است در صغر حجم القدر از تکالیف شاقه هست که وصف نتوان کرد و اکثر یهود ازان
گشتی اند بقول خودشان و این حدیث و احادیث صحیح بسیار دلالت میکند بر آنکه طهور بمعنی مطهرست
و مراد الهی از طهور در آیه مطهر است نه طاهر و این حدیث را صدوق و شیخ بسند صحیح روایت
کرده اند و ظاهر است که غیر مخرج بول را مقراض میکرده اند فان دخلت حیة فی حب ماء
وخرجت منه صبت من الماء ثلثة اکف واستعمل الباقی و قلیله و کثیره بمنزلة
واحدة یعنی اگر داخل شود ماری در خم آبی و از انجا بیرون آید سه کف آب ازان میریزند و باقی را
استعمال میکنند خواه آب کم باشد و خواه بسیار این حدیث را شیخ بسند صحیح روایت نموده است
و شیخان بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت نموده اند که
هرگاه ماری داخل شود در خم آبی و بیرون رود اگر آبی دیگر داشته باشد این آب را بریزد و در
عقرب نیز دو حدیث موثق وارد شده است که هرگاه داخل شود آن آب را بریزند و همه محمولست بر
استحباب جهت حدیث صحیح علی بن جعفر و غیر آن که از پیش گذشت یعنی اگر نریزند بدنیست و اگر سه کف بریزند
خوبست و اگر همه را بریزند بهتر خواهد بود ولا باس بان یستقی الماء بالحبل المتخذ من شعر الخنزیر و
باکی نیست آب کشیدن از ریسمانیکه از موی خوک تابیده باشند این حدیث را شیخ بسند صحیح روایت
نموده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و چون احادیث صحیح وارد شده است در
نجاست خوک این حدیث را تاویل کرده اند که هرگاه آب را از جهت زراعت و سقی حیوانات کشند بموی خوک
باکی نیست چون متعارف بلاد عراق و مدینه مشرفه این بوده است و الحال نیز متعارفست و ظاهر صدوق
موید مذهب سید مرتضی است که موی سک و خوک را نجس نمیداند و اگر نجس باشد چاه بملاقات نجاست
نجس نمیشود و این اظهر است اگرچه شیخ حمل کرده است بآنکه ریسمان بآب نرسد و لیکن بعید است و سئل
الصادق صلوات الله علیه عن جلد الخنزیر یجعل دلوا یستقی به الماء فقال لا باس به
و شیخ این روایت را بسند صحیح علی الظاهر از زراره روایت کرده است که او از حضرت سوال کرد
از پوست خوکی که او را دلو کنند و آب بکشند حضرت فرمود که باکی نیست و این خبر را بعضی حمل بر تقیه کرده اند
مثل خبر سابق و بعضی حمل نموده اند که ازین آب زراعت بکنند یا سقی حیوانات و ظاهر این خبر نیز آنست که چاه
بملاقات نجاسات نجس نمیشود و الله تعالی یعلم و سئل الصادق صلوات الله علیه عن جلود المیتة
یجعل فیها اللبن والماء والسمن ما تری فیه فقال لا باس بان تجعل فیها ما شئت

... [illegible] مطلقا خواه و دیر و بابسند حسن ...
... [illegible] تا علم بطهارت آن بهم نرسد و در نجا تغلیب ظاهر کرده بر اصل و اکثر علما
حمل بر کراهت کرده اند و بعضی بر اجتناب اگرچه اظهر طهارتست تا علم بنجاست بهم نرسد و سئل
ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن مجتمع الماء فی الحمام من غسالة
الناس یصیب الثوب منه فقال لا باس به از آنحضرت سوال نمودند که آبیکه در حمام
جمع میشود از آب غسل مردم اگر بجامه رسد آیا ازاله باید کرد حضرت فرمودند که باکی نیست و نجس
نیست و این حدیث را شیخان رضی الله عنهما روایت کرده اند بسند قوی و موید آن حدیث
بسیار وارد شده است از انجمله شیخ بسند صحیح روایت نموده است از محمد بن مسلم که من حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که از حمام بیرون آمدند و چون بمنزل تشریف آوردند
پاهای مبارک را شستند و فرمودند که چون در راه نجاست بود یا کثافت پا را شستم و اگر نه آب حمام
نجس نیست و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقولست که من مکرر دیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه از حمام بیرون آمدند و پاهای مبارک را نشستند و نماز گذاردند و در حدیث صحیح از محمد
بن مسلم منقولست که بحضرت عرض نمودم که در حمام جنب و غیر جنب غسل میکنند من از آب حمام
غسل کنم حضرت فرمودند که من غسل کردم و چون بخانه آمدم پا را شستم بواسطه کثافت
راه نه بواسطه نجاست حمام و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از حنان که شخصی از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال نمود که من بحمام میروم و غسل میکنم و دیگران
نیز غسل میکنند و از آب غسل ایشان بر من ترشح میکند حضرت فرمودند که آیا آب حمام جاری نیست
من گفتم بلی حضرت فرمودند که باکی نیست و ازین حدیث ظاهر میشود که حمامات مدینه مشرفه چنین بوده
است که همیشه آنکه آبی از خزینه بصحن حمام روان بوده است چنانکه منقولست که ... [illegible] شام
و غیر آن چنین است و همیشه آب روان بتدریج داخل خزانه میشود و از انجا ... [illegible]
ممکن است که نشستن پاها ازین جهت بوده باشد و آنچه ظاهر میشود ازین اخبار و ...
حمام و صحن اندرون و بیرون همه پاکست و آبی که دارد بواسطه غساله است که ...
ریخته میشود و کرده هست مرتبه دیگر بآن غسل کردن مکر آنکه علم بنجاست بهم رسد و بر تقدیر علم ...
طاهر از آب ریختن پاک نمیشود و چون همیشه حمامات را میشویند بر تقدیر نجاست پاک ...

... [illegible] بوده و توضیح ... و ... ولو الحب ... بودند و طهارت
خانه نبود که بانجا روند اکثر اوقات در شبها در راهها قضای حاجت میکردند و چندجایی که در انجا بود همه را آن
جاها آب میکشیدند و بخورند و غسل و وضو میکردند و این وسواسها و طهارت یقینی از شیطان بهم رسید
که مردمان را از عبادت الهی باز دارد و هانا دشمن همه عالم شوند و حکم بنجاست همه کنند و همه کس دشمن ایشان
شوند مجملا طهارت و نجاست حقیقت واقعی ندارد بلکه تکلیف ظاهریست و تا علم بنجاست بهم نرسد که
توان قسم خوردن که این نجاست نمی توان کرد و الله تعالی یعلم و لا باس بالوضوء بالماء المستعمل و کان
النبی صلی الله علیه و آله اذا توضأ اخذ الناس ما یسقط من وضوئه فیتوضأ
به و در تهذیب بجای فیتوضأوا فیتوضؤن به است یعنی باکی نیست وضو ساختن از آبی که از اعضا
وضو ریخته باشد و مقرر بود که چون حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله وضو می ساختند مردمان آب
وضوی آنحضرت را تیمنا و تبرکا بر میداشتند و وضو میساختند و این حدیث را شیخ بسند از زراره روایت
کرده است چون کتاب زراره نزد صدوق بوده است ظاهرش آنست که صدوق از آنجا نقل کرده باشد
یا از کتاب دیگر نقلی و در سند شیخ ضعفی هست باحمد بن هلال و ظاهر آنست که احمد ازین کتب روایت میکند و لهذا ارباب
حدیث اعتنا نموده بر مرویات او از کتاب مشیخه حسن بن محبوب کتاب نوادر ابن ابی عمیر دخوف از نقل این خبر دراست
بر سنیان که اکثر ایشان آب غساله وضو را نجس میدانند با آنکه خود نقل کرده اند این را که آب وضوی
آنحضرت را بواسطه تیمن می بردند و اگر نجس می بود البته حضرت ایشان را منع میفرمودند و اگر آب وضوی
آنحضرت پاک بود و آب وضوی مردم نجس هر آینه میبایست یکبار بفرمایند که نجس است و ازان اجتناب
بکنید حتی آنکه بسیار حدیثی بران حضرت بستند در یکی از کتب حدیث ایشان نیست که حضرت حکم بنجاست
... [illegible] کرده باشند و الماء الذی یتوضأ به الرجل فی شیء نظیف
... [illegible] و غیره فیتوضأ به فاما الماء الذی یغسل به الثوب او یغتسل
... [illegible] من الجنابة فلا یتوضأ به و اما بکسی بآن آب وضو ساخته باشد
... [illegible] نیست که شخص دیگر ازان آب بر دارد و وضو بسازد و اما آبی که بآن جامه را
... [illegible] میریزد یا بآن غسل جنابت میکنند و از بدن میریزد یا بآن ازاله نجاسات ...
... و امثال آن میکنند پس آن آب وضو نمی توان ساخت شیخ طوسی رضی الله عنه این روایت

... [illegible] ... الاحسن ...
جعفر صادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود که باکی نیست وضو ... از آب ...
بآن جامه را میشویند یا غسل جنابت میکنند جایز نیست که وضو و امثال آن ازان آب بسازند و اما آبی که رو و
دست شسته باشند در ظرف باکی نیست که دیگری بردارد و وضو بسازد ازان و در روایت سابق
را از حضرت ممکن روایت کرده است که هرگاه حضرت میر بخت بر میداشتند و وضوی ساختند و در اصطلاح
جنس حمال آب بشیخ است نه آنکه بدن ریخته پس جای نظر میکنی هر دو روایت صحیح وارد شده است و غیر آن
که صدوق داده و در آن روایت و درین روایت همه معتبرست بنابرین است که نقل حدیث بجای لفظ
بهتر است و اعتماد بر حفظ نمی توان کرد و ازین جهت هرجا که چنین واقع شده است مذکور است نقل آن
خبر نا شایسته و دیگران نشود اگرچه شاید انکار ... اما و جهش نیست تا حمل بر سهو این معتبر نشود و یک
مجمع احادیث کرده است میداند که سهو بسیار شده است از مصنفان یا از ناسخان و همین معنی
سبب این شده است که جمعی حمل بر تغییر و اعراض میکنند و لیکن بتوفیق الله تعالی در روضه همه را درست کرده ام
الی الحال نام کسی را نبرده ام که غلط کرده است چون دغدغه جنب میشود و مهمترا ممکن است که از محدثین نشده
باشد و از ناسخین شده باشد و درین شرح نیز اشاره بآن میشود چون اظهار غلط واجبست از جهت
آنکه افترا بر خدا و رسولست و در احادیث صحیح وارد شده است که هرگاه غلطی کرده باشند واجبست بر
عالم که اظهار کند و الا لعنت خدا براوست در روز قیامت او را لجام میکند بلجام آتشین و یقین که امثال صدوق
معاقب نخواهند بود بر امثال اینها چون سهو او واقع شده است و سهو مغتفر است چنانکه خواهد آمد اما آنکه
واقع شده است که از غساله نجاست وضو و غسل نمی توان کردن اعتقاد صدوق و شیخ مفید و شیخ
طوسی و اکثر گذشتگان آنست که جایز نیست و اکثر علما مکروه میدانند و این اظهر است اگرچه احوط آنست که در حال
اختیار وضو و غسل بآن نکنند و در حالی که بغیر ازین آبی نباشد اظهر آنست که وضو و غسل بآن آب میکنند
احتیاطا تیمم نیز میکنند و کراهت غساله در صورتی است که آب کم اگر باشد و در کر ... نیست بجهت آنکه غسل و وضو
میشود دو احادیث صحیح بران وارد شده است و حدیثی که بر نهی وارد شده است محمول بر تقیه است بلکه
اکثر علما این حدیث را نیز حمل بر تقیه کرده اند و لیکن حمل بر کراهت اولی است و جمعی از علما الحاق کرده اند غساله
هر غسلی را که بآن رفع حدث شود مثل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت بغساله غسل جنابت و وجهش ظاهر نیست
بلکه بحسب ظاهر قیاس است و اجتناب اولی است از جهت خروج از خلاف جمعی که بآن قایل شده اند چون ممکن است
که بایشان حدیثی رسیده باشد و الله تعالی یعلم و اما غساله نجاست پس خلاف در آن نیست که رفع حدث بآن ...

... بجز ... ده است ... بیج ... و علما نیز
گفته اند و در کیفیت نجاست نیز خلاف کرده اند که هرگاه مثلا در جایی که مغفت بار باید شستن اگر در مرتبه
منقم آن غساله را در ظرفی کنند بعضی گفته اند که آن ظرف را یک مرتبه می باید شست چون نجاستش سبک
شده است و در مرتبه اول هفت بار و در مرتبه دوم شش بار و علی هذا القیاس بعضی گفته اند که در
هر مرتبه هفت بار می باید شستن و جمعی گفته اند که در مرتبه اول شش بار باید و در مرتبه دوم پنج بار
و در مرتبه هفتم یک بار و این قول اقوی است و قول دوم احوط است و بعد از آن قول اول و بعد از آن
قول سیم والله تعالی یعلم و سئل الصادق صلوات الله علیه عن ماء شربت
منه دجاجة فقال ان کان فی منقارها قذر لم یتوضا منه و لم یشرب
و ان لم تعلم فی منقارها قذرا توضأ منه واشرب و سوال کرده شد از حضرت
صلوات الله علیه از آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره میخورد گاه
گاهی حضرت فرمودند که اگر در منقارش نجاست باشد از آن آب وضو نمیتوان ساخت و نمی توان
خورد و چون آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود و اگر معلوم نباشد نجاستی در منقارش از آن
وضو بساز و بخور هر چند دیده باشی که عذره خورده است چون در حیوانات زوال عین نجاست
کافیست و احتیاج به آب کشیدن آن نیست و این حدیث را شیخ طوسی روایت کرده است بهمین
عبارت بسند موثق از عمار ساباطی و این خبر دلالت میکند بر آنکه آب قلیل بملاقات نجاست
نجس میشود و کل ما اکل لحمه فلا باس بالوضوء والشرب من ماء شرب منه و در
هر حیوانی که گوشت او را خورند باکی نیست وضو ساختن و خوردن از باز مانده آن و این مضمون
در همان حدیث عمار وارد شده است با آنچه می آید و شیخ گفته است که این حدیث دلالت
میکند بر آنکه آنچه گوشت آن حرام باشد سؤر آن نتوان وضو ساختن و خوردن و دلالت مفهوم
وصف ضعیف است خصوصا با وجود احادیث صحیح بسیار بانکه سؤر سباع پاک است و اگر دلالتی
داشته باشد بر کراهت دلالت خواهد داشت چنانکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که مکروه باشد و علی حال
سؤر آدم و گربه مستثنی است چنانکه گذشت و لا باس بالوضوء من ماء شرب منه باز
او صقر او عقاب ما لم یر فی منقاره دم فان رای فی منقاره دما لم
یتوضا منه و لم یشرب و باکی نیست وضو ساختن از آبی که باز از آن خورده باشد یا ز

باجوع

... باشد ... تا دام که در منقارش خون دیده نشود بیگی در منقار
ساخت و می توان خورد و شیخ طوسی قائلست که سؤر همه مرغان پاک است خواه حلال گوشت و خواه حرام و
از جهت اخبار بسیار بغیر خبر عمار فان رجل امتخط فصار ذلک الدم قطعا صغارا
فاصاب اناءه و لم یستبن ذلک فی الماء فلا باس بالوضوء منه و ان کان شیئا بینا
فیه لم یجز الوضوء منه پس اگر شخصی خون از بینی او بیاید پس بگذارد آن را بس خون قطرها خورد
شود و بظرف برسد و در آب چیزی ظاهر نباشد باکی نیست وضو ساختن از آن و اگر چیزی ظاهر باشد
جایز نیست وضو کردن از آن این حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش امام
موسی کاظم صلوات الله علیه و شیخان این تتمه را نیز روایت کرده اند که علی بن جعفر گفت که نیز از آن حضرت
سوال کردم که هرگاه شخصی در اثنای وضو خون از دماغش بیرون کند و یک قطره در آن ظرف ریزد آیا
صحیح است وضو ساختن از آن آب حضرت فرمودند که نه صدوق تغییر داده است عبارت حدیث را تغییری
که ظرر ندارد و جمعی از علما از این حدیث استدلال کرده اند بر آنکه خون ریزه که چشم ادراک نتواند کرد
آب قلیل را نجس نمیکند و لیکن حق است که دلالت ندارد بر آن و محتمل است که مراد سایل این باشد که
چون بظرف رسیده است ظاهرش آنست که بآب رسیده باشد آیا عمل بظاهر کنیم یا چون اصل عدم
رسیدن است بآب عمل باصل کنیم حضرت فرمودند که پاک است و عمل بطهارت و عدم وصول نجاست
کنید بلکه می توان گفت که این معنی اظهر است بقرینه تتمه و از این باب است هرگاه شخصی بول کند و بوشش
ترشح کند و یقین داند که بول ببدنش رسیده است اما شک داشته باشد که بجامه اش رسیده
است یا نه و امثال این مسایل که تغلیب اصل کرده اند بر ظاهر بسیار است بلکه در نجاسات
بغیر از این از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده است مگر بر سبیل استحباب مثل اجتناب
از سؤر حایض متهم و الدجاجة والطیر و اشباههما اذا وطی شیئا منها العذرة
ثم دخل الماء فلا یجوز الوضوء منه الا ان یکون الماء کرا و ماکیان و مرغ
پرنده و امثال اینها هرگاه بر عذره راه روند و پای اینها بخس شود و عین نجاست باقی باشد و
داخل آب شوند جایز نیست از آن آب وضو ساختن مگر آنکه آن آب کر باشد و این عبارت مضمون
حدیث صحیح علی بن جعفر است که از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت نموده است
و دلالت میکند بحسب ظاهر بر آنکه آب قلیل نجس میشود مثل اخبار صحیح بسیار که خواهد آمد بعضی ان شاء الله
سقط فی راویة ماء فارة او جرذ او صعوة میتة فتفسخ فیها لم یجز شربه

... بت ... و در ... واشباه ذلک
من او عجینه الماء و پس اگر در راویه آب که مشک بزرگ است موشی بیفتد یا جرذ که موش صحرایی
است یا صعوه که مشهور است بدم جنبانک و اینها بمیرند در آن راویه و از هم پاشیده باشند جایز نیست
خوردن و وضو ساختن از آن آب و اگر از هم نپاشیده باشند باکی نیست بخوردن و وضو
ساختن از آن آب مرده هرگاه تازه باشد می اندازند و همچنین سبو و خم آب و مشک و امثال آن
از ظروف آب و این حدیث منقولست از زراره و در سندش علی بن حدید است و حالش معلوم نیست و
ظاهر آنست که مصنف از کتاب زراره نقل کرده باشد و طریق صدوق بزراره صحیح است و بآن حدیث
استدلال کرده اند بر مذهب ابن ابی عقیل که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمی شود اما دلالت
ندارد صریحا بلکه ظاهر آنست که میته نجس نباشد چنانکه ظاهر مذهب صدوق است و در پیش گذشت و خواهد
آمد و با تفسخ نجس است از جهت نجاساتی که در اندرون آنست و در وقتی که از هم پاشیده داخل
آب میشود بخلاف آنکه اگر تازه در آورند مجملا مذهب صدوق خالی از قوت نیست چون حدیث
صحیح صریحی بر انجاست ندیده ام و لیکن بر حرمت خوردن آن احادیث وارد شده است چنانکه
منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی نزد آن حضرت آمد که موشی در خم روغن
یا روغن زیت افتاده است آن روغن را می توان خورد حضرت فرمود که مخور پس آن شخص گفت که
موشی چه باشد که برای آن یک خم روغن را بریزم حضرت فرمود که تو موش را سبک نکردی دین خود را
سبک ساختی و در واقع سبک است که اگر دین تو قوی می بود چنین سخنی نمی گفتی با آنکه رد کفتی برا
که حق سبحانه و تعالی هر میته را حرام گردانیده است و علمای میته بر طوبت حکم میته دارد و لیکن جمعی کثیر
از علمای ما نقل اجماع نموده اند بر نجاست میته که نفس سائله داشته باشد و هیچ شکی نیست که اجتناب
احوط است و حدیث متن را تاویلات بعیده کرده اند که ذکر آن مناسب نیست فان وقعت فارة
او غیرها من الدواب فی بئر ماء فماتت فعجن من مائها فلا باس باکل ذلک الخبز
اذا اصابته النار و قال الصادق صلوات الله علیه اکلت النار ما فیه اگر موشی یا
غیر آن از حیوانات در چاه آبی بیفتند و بمیرند و از آن آب خمیر کنند باکی نیست آن نان را خوردن چون
باتش رسیده است و آتش آن را مطهر است و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
آتش خورد آنچه در آن نان بود از نجاست و اقعی یا وهمی بدانکه جز و اول این حدیث را شیخ روایت

... روایت کرده است بسند قوی و ظاهرش آنست که آب چاه نجس میشود با آنکه ... در ...
آتش آن را مطهر است و محتمل است که مراد از آن کراهت بوده باشد و چنین کراهتی را آتش زایل کند
و این معنی اظهر است و جزو دوم را شیخ روایت کرده است بسند کالصحیح بلکه چون مرسل ابن
ابی عمیر است و مراسیل او مانند مسانید است چون او ارسال نمیکند مگر از ثقات از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سوال کردند که هرگاه نانی را پخته باشند و بعد از آن
ظاهر شود که حیوان مرده در آن آبی که از آن خمیر کرده اند بوده است حضرت فرمودند که باکی نیست
آتش خورد آنچه در آن بود و ممکن است که آن موش آخر افتاده باشد و چون راوی را گمان این
بوده است که پیشتر افتاده بوده است و بسبب این معنی کراهتی داشته است حضرت رفع آن کراهت
از او نموده باشد و مراد این باشد که آتش چنین نجاستی که وهمی باشد پاک میکند و موید این
معنی است آنکه شیخ در حدیث صحیح مثل این حدیث در صحت بلکه بهتر روایت نموده است که از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر خمیری را با آب نجس خمیر کرده باشند او را
چه کنند حضرت فرمودند که بفروشند آن را بجمعی که خوردن میته را حلال میدانند یعنی بکفار بفروشند
و بمثل این سند روایت کرده است که حضرت فرمودند که دفن کنند و جمع میان این اخبار آنست که
چون اول نجاستش محض وهم بود تجویز خوردن فرمودند یا آنکه اگر در واقع نجس بوده است بآتش
پاک شده بود چون پخته بودند و در این دو خبر نیست که پخته بودند شاید بحقیقت نجاست متنفر شود
و علاج آن کردن متعذر است بنابراین فرمودند که بفروشند یا دفن کنند و محتمل است که اول جایز
باشد و یکی از این دو سبب باشد و دفن کردن در صورتی است که نتوان خمیر را بخورد حیوانات
دادن یا باستعمالی که در آن طهارت شرط نبود و باشد کردن و الآن مقدم است که ضایع
نشود و کلینی در حدیث صحیح و حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است
که هرگاه حیوان میته و ذبح کرده بهم مشتبه شوند بفروشند هر دو را بکفار و زرش حلالست و ظاهر اعم
یابن کردن بهتر باشد و خواهد آمد اخبار صحیحه در فاره ان شاء الله تعالی فان وقعت فارة
فی خابیة فیها سمن او زیت او عسل و کان جامدا اخذت الفارة مع ما
حولها واستعمل الباقی واکل اگر موشی در خم روغن گوسفند و گاو یا در روغن زیت
یا عسل افتد و اینها سخت باشند در وقتی نباشند آن موش مرده را با اطراف آن بر
میدارند و باقی را استعمال میکنند و میخورند و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح و موثق

۱۰/

اذا وقعت فی الدقیق واشباهه و همچنین است هرگاه موش را اورده و امثال آن میرد
موش را با اطراف او برمیدارند و باقی را استعمال میکنند و برین مضمون حدیث موثق وارد
شده است و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و بعضی گفته اند که اگر چیزی برسد بحیوانی مرده
آن چیز نجس میشود و اگر چه خشک باشد و این قول ضعیف است و اخبار صحیحه بر خلاف این وارد
شده است و ظواهر آنها و لیکن چون ممکن است که اجزای موش از فضله و رطوبت بول
داخل آرد شده باشد بهتر آنست که اطراف آنرا بردارند فان وقعت الفارة فی دهن
غیر جامد فلا باس بان یستصبح به یعنی اگر موش در روغنی افتد که روان باشد باکی
نیست که آن روغن را در چراغ کنند و بسوزانند و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و ندیدیم حدیثی که دلالت کند بر آنکه این
روغن را در زیر آسمان بسوزانند و جمعی از علما چنین گفته اند شاید بایشان حدیثی رسیده
باشد پس اگر در زیر سقف بسوزانند احوط است و این حکم در صورتی است که روغن بایه
نجس شده باشد اما اگر از دنبه حیوان مرده باشد یا دنبه حیوان زنده را بریده باشند از
روغن آن استعمال جایز نیست مطلقا چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که مطلق انتفاعات از میته حرامست و احادیث
معتبره بر خصوص دنبه نیز واقع شده است و بعموم نیز وارد شده است و بعضی از آنها
خواهد آمد در اطعمه فان وقعت فارة فی حب دهن فاخرجت قبل ان تموت
فلا باس بان یدهن منه و یباع من مسلم یعنی اگر موشی داخل خمی از روغن
شود و موش را در آورند پیش از آنکه بمیرد باکی نیست که آن روغن بر خود مالند و بمسلمانان
بفروشند و باین مضمون حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده
است و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در حدیث صحیح قریب باین وارد
شده است و هر دو دلالت میکند بر آنکه موش پاکست و در حدیث صحیح وارد شده
است از علی بن جعفر که گفت سوال کردم از برادرم امام موسی کاظم صلوات علیه
که هرگاه موشی در آب رود و از آنجا در آید و بر روی جامه ها راه رود آیا نماز
در آن جامه ها میتوان کرد حضرت فرمودند که هرچه را بینی که اثر کرده است آنرا

بشو و هرچه را نه بینی و اثرش ظاهر نبود و باشد آبی بر آنجا نضح کن یعنی بریز و باس
علما این خبر را بر استحباب بواسطه نماز و سئل الصادق صلوات الله علیه عن بئر استقی
منها و توضئ به و غسل به الثیاب و عجن به ثم علم انه کان فیها میت
فقال لا باس و لا یغسل منه الثوب و لا تعاد منه الصلوة از آنحضرت پرسیدند
از چاهی که از آنجا آب کشیدند و وضو ساختند و جامه شستند و خمیر کردند و بعد از آن دانستند که در آن
چاه حیوان مرده بوده است حضرت فرمودند که باکی نیست و جامه را نمیشویند و نماز را اعاده نمیکنند
این حدیث را کلینی و شیخ بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند و قریب باین معنی در روایت کالصحیح
بل الصحیح و در اخبار قویه نیز وارد شده است که همه درین مضمون مشترکند که اگر بدانند بعد از نماز و
غسل و ثوب که میته در چاه بوده است اعاده نماز و وضو و شستن جامه نمی کنند و همگی دلالت میکند
بر آنکه مراد از دانستن از علم ظن بوده که چون الحال دیده اند و گمان کرده اند که پیشتر افتاده بوده است
و لیکن این گمان بد است الفضلای اصحاب آنحضرت که علم را از ظن فرق کرده باشند و دلالت میکند
بر عدم قبول بر نجاست اگر با تغییر با احادیث بسیار که بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله در
مبحث چاه و الفارة و الکلب اذا اکلا من الخبز او شماه فانه یترک ما شماه و یوکل
ما بقی و موش و سگ هرگاه از نانی بخورند یا بو کنند پس بخورند از آن موضعی که اینها بو کرده اند
یا خورده اند و باقی را میخورند چون غالب فات تر دیک بینی سر دو تر می باشد در خوردن و
بوئیدن سگ بخوردن بواسطه نجاست و در موش از جهت کراهت یا زنگ مرد و از روی استحباب
باشد هر چند انجار آب کشند و باکست و کراهت خوردن بواسطه آنست که سبب نسیان میشود یا قابل
شویم بحرمت در خوردن موش هرگاه رطوبت لعاب آن در نان باقی باشد باعتبار خباثت
نه باعتبار نجاست و این مضمون در حدیث صحیح علی بن جعفر و حدیث موثق عمار وارد شده است
و احادیث بسیار وارد شده است در کراهت سؤر موش و در آنکه خوردن آن سبب نسیانست
و در مناهی خواهد آمد و لا باس بالوضوء من الحیاض التی یبال فیها اذا غلب لون الماء
البول و ان غلب لون البول الماء فلا یتوضا منها و باکی نیست وضو ساختن از حوضهائی
که در آنجا بول میکنند هرگاه غالب شد رنگ آب بر رنگ بول و اگر غالب شد رنگ بول بر رنگ آب
پس از آنجا وضو نتوان ساختن و علما حمل کرده اند این خبر را بر آنکه حوض کر باشد چون غالب در حوضهای
ایشان آن بوده است که اضعاف مضاعف کر بوده است چنانکه بالفعل هست و علما را در تحت این خبر سخنی

نقد است چنانکه شیخ مفید تصریح بتوثیق او کرده است و موید این حدیث اخبار صحیحه که مطلق
است چه حضرت مدار را بر تغییر نجاست و عدم تغییر گذاشته است و بسیار این اخبار مطلق است
و احادیث مفصله واقع شده است متواتر که حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند
که آب اگر کر است نجس نمیشود و بعضی از آن گذشت و این حدیث رد جماعتی میکند که میگویند حوض
و ظرف بملاقات نجاست نجس میشود اگر چه زیاده از کر باشد و دور نیست که مراد ایشان حوضهای
شتر باشد که دو سه دلوی آب بیشتر نمیگیرد و غالب اوقات که حوض میگویند آنرا میخواهند و
موید عدم نجاست حوض بخصوصه روایات معتبره وارد شده است مثل روایت صحیح صفوان بن مهران
که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حوضهائی که در مابین مکه معظمه و مدینه
مشرفه است که درندها بر آن وارد میشوند و سگان از آن آب میخورند و الاغها از آن آب میخورند و جنب
در آنجا غسل میکند و از آنجا وضو میسازند حضرت فرمودند که چه مقدار آب دارد من گفتم که گاه هست
تا نصف ساق دارد و گاه هست تا زانو دارد حضرت فرمودند که وضو بساز از آنها چون حضرت آنها را
دیده بودند و میدانستند که تا نصف ساق آن چند کرست بنابرین تجویز فرمودند و اگر آب قلیل
نجس نمی شد بسبب ملاقات سوال از قدر آن نمی پرسیدند و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که سؤر سگ را نمیتوان خورد مگر آنکه
حوض بزرگی باشد که از آنجا آب بردارند و غیر اینها از اخبار و لا یجوز التوضا باللبن
لان الوضوء انما هو بالماء او الصعید و جایز نیست وضو ساختن بشیر زیرا که وضو
یعنی طهارت نیست مگر با آب یا بخاک و بدین مضمون احادیث معتبره وارد شده است و از نحو حدیث
استدلالی نیز ظاهر میشود که گویا حضرت میفرمایند که آنچه حق سبحانه و تعالی از امطهر کردانیده است
در قرآن دو چیز است و آن آیات آبست که گذشت و در آیه تیمم فرموده که فتیمموا صعیدا
طیبا و حق سبحانه و تعالی غیر این دو چیز را ذکر نفرموده است پس غیر این طهارت از غیر این دو چیز کردن
چون طهارت حکمی است شرعی دیگر نمیتوانیم بکنیم از آنکه حق سبحانه و تعالی و رسولش ذکر نفرموده اند از غیر
این دو چیز و خصوص حضرت رد است بر عامه که تجویز کرده اند اکثر ایشان طهارت با آب مضاف را
و دیگر در احادیث صحیحه نیز وارد شده است که خاک احد الطهورین است بهمین معنی که حق سبحانه و تعالی

را که از کلام وضو و غسل نتوان کرد و لیکن چون صدوق عمل باین حدیث کرده تخصیص این اخبار میدهد
و حق آنست که این خبر را حمل بر تقیه کردن بهتر است چنانکه گذشت و لا باس بالتوضی بالنبیذ
لان النبی صلی الله علیه و آله قد توضا به و کان ذلک ماء قد نبذت فیه
تمیرات و کان صافیا فوقها فتوضا به فاذا غیر التمر لون الماء لم یجز الوضوء به
و النبیذ الذی یتوضا به و احل شربه هو الذی ینبذ بالغداة و یشرب بالعشی
او ینبذ بالعشی و یشرب بالغداة و باکی نیست وضو ساختن از نبیذ زیرا که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله از آن وضو ساختند و آن آبی بود که چند دانه خرما در آنجا می انداختند تا شوری آب را برطرف
کند و آب صاف بر بالای خرما ایستاده بود و از آن وضو میساختند پس گاه خرما رنگ آب را بگرداند
جایز نیست وضو ساختن از آن چون مضاف میشود و نبیذی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن
وضو میساختند و حلال فرموده بودند آشامیدنش را آن آبی بود که در آنجا چند دانه خرما می انداختند
صباح و آخر روز یا شب میخوردند یا شب می انداختند و صباح میخوردند با آنکه احادیث متواتره
وارد شده است در حرمت نبیذ و آنکه نمیتوان با آن وضو ساختن و سنیان جایز میدانند وضو
ساختن از نبیذ را بواسطه خبری که بایشان رسیده است که آنحضرت وضو ساخت از نبیذ و
احادیث صحیحه وارد شده است که نبیذی که حضرت وضو ساخت چنان بود که اهل مدینه شکایت
کردند بخدمت آنحضرت که ما از آب شور مدینه مشرفه آزار میکشیم و همه را بضعف معده و غیر
آن از امراض مبتلا نموده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که چند دانه خرما در
ظرف آب بیندازید و صبح که انداختید کذارید که شب بخورید و در همان شب بخورید و شب که
انداختید در صبح بخورید و هر روز یکمرتبه ظرف را بشوئید که مبادا شراب شود و میخواستند که
شود و سنیان مست کننده میکنند و میخورند با آنکه در صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند
که حضرت فرموده است که هر مست کننده حرام است و عنقریب جماعتی هم خواهند رسید و
شراب نامی دیگر خواهند گذاشت و خواهند خورد و این خبر را نیز سنیان بطرق متکثره از آنحضرت
حضرت روایت کرده اند که می انداخت و شام میخوردند و برعکس و مطلب نیست که بگویند ما نیز با شما
شریکیم در جواز وضو بنبیذی که مورد نقل کرده اید مثل ما جواز حرمت را فان اغتسل الرجل
فی وحدته و حتی ان یرجع ماء ینصب عنه الی الماء الذی یغتسل منه لاخذ

و کفا عن یمینه و کفا عن یساره و کفا من خلفه و اغتسل منه بعض
الاصحاب غسل کند از گوی که آب در انجا باشد و کم اگر باشد و ترسد که آب غساله که از بدنش میریزد
در گو داخل شود یک کف آب از جانب پیش بریزد و یک کف بجانب دست راست و یک کف بجانب
دست چپ و یک کف به پشت سر و بعد از ان غسل کند از ان گو و این حدیث را شیخ روایت
کرده است بسندی معتبر و علما خلاف کرده اند در انکه آب بچهار طرف زمین انکه بدن میگوید و پیش
اینست که پیش از غسل بدن را تر کند که در حال غسل آبی که بریزد از بدن تیج و ترکند که بگو رود و انکه میگوید
مراد زمین است وجهش اینست که زمین که رطوبتی بهم رساند آب را جذب میکند مضمونش را ه ...
که غالب سفر اصحاب از ان طرف بود و اکثر آن ریگ روانست و همین که ترشد آب را جذب میکند و
مولانا عبد الله میگفت که ظاهرش زمین است از جهت کثافت که مبادا آب کثیف شود و گلین شود و
سید محمد رحمه الله میگوید که مراد از خبر آنست که دست بر آب زنند از چهار جانب تا کثافت آب بر
طرف شود و مؤید اراده بدن حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت میکند از برادرش حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه که سوال کردم از انحضرت که هرگاه شخصی بآبی رسد در جوبی یا گوی آیا غسل
جنابت می تواند کرد یا وضو از برای نماز می تواند ساخت هرگاه غیر از ان آب نیابد و حال انکه آب مقدار
یک صاع نبوده باشد از جهت غسل و یک مد نباشد از جهت وضو و متفرق باشد چه کند و حال انکه میترسد که
درندها از ان آب خورده باشند حضرت فرمود که هرگاه دست او پاک باشد یک کف آب بردارد و
به پشت خود بریزد و یک کف پیش و یک کف از دست راست و یک کف از دست چپ اگر نترسد که
اینکافی نباشد سرش را سه مرتبه بشوید پس بدنش را دست بمالد مانند روغن مالی با جریان که همین کافی
است و اگر خواهد وضو بسازد رو را بشوید و هر دو دست را مسح کند بعنوان دهن یا جریان و مسح سر
و پاها بکند و اگر آب متفرق باشد و تواند که جمع کند فبها و اگر نه از همها و از انجا غسل کند و اگر در یکجا باشد
و اندکی باشد که از برای غسل کافی نباشد باکی نیست که غسل کند و آب غسل با انجا رود که مجربست ظاهر امر
از رفتن آنست که چون کم است و مضطر است از غساله بقیه اعضای غسل را بشوید و دلالت میکند انکه
غساله پاکست در حالت اختیار خوب نیست که از غساله غسل کند و در حدیث صحیح از کافی مرویست که من
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمود که هرگاه بآبی رسی که قلیل باشد پس آب
بهم رسان از دست راست خود و از دست چپ خود و از پیش روی خود و وضو بساز و ظاهر این حدیث
رفیعی است چون برای وضو بودن ریختن فایده ندارد و ظاهر این خبر نیز دلالت میکند که ریختن از جهة

... است که آب کثیف نشود چون غساله وضو بی دغدغه مطهر است و در حدیث موثق کالصحیح کالصحیح
است که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بسفر برویم و مبتلا میشویم بغدیرهای باران که در
گوشهای ترنجیاری باشد و دران آب غدیرها می باشد و اطفال در انجا بول میکنند و حیوانات بول میکنند و
سرگین پس حضرت فرمودند که اگر از ینها کراهتی داشته باشی دست بآب زن که اینها دور روند و وضو بساز
که در دین اسلام حرج و تنگی نیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما جعل علیکم فی الدین من
حرج یعنی حق سبحانه و تعالی در دین اسلام هیچ تنگی مقرر نساخته است و ازین حدیث سید محمد رحمه
الله ان حمل کرده است و ابعضی ربطی آن مذار دپس مجموع ظاهر شد تخییر میان ریختن و بهمزدن آب تا
کند هر دو بهباشد و الا هر یک خوبست و الله تعالی یعلم فاذا انتضح علی ثیاب الرجل او علی بدنه
من الماء الذی یستنجی به فلا باس بذلک وان ترشش من یده فی الاناء او انفصل
فی الارض ووقع منه فی الاناء فلا باس بذلک پس اگر ترشح کند بر جامه شخصی یا بر بدنش از
آبی که بآن مخرج بول و غایط را میشوید باکی نیست و اگر از دستش ترشح کند در ظرف یا بزمین بریزد و
از انجا ترشح کند در ظرف باکی نیست خلاصه انست که آب استنجا پاکست بلکه پاک کننده است از حدث و این
مضمون در اخبار معتبره وارد شده است از انجمله در حدیث صحیح منقولست که از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر جامه شخصی بآب استنجا افتد آیا جامه نجس میشود حضرت فرمودند
که نجس نمی شود و در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است که راوی عرض نمود که من از بیت الخلا بیرون می آیم
و بآب استنجا میکنم و پس جامه ام می افتد بآن آب استنجا حضرت فرمودند که باکی نیست و در حدیث کالصحیح
مرویست که از ان حضرت سؤال نمودند از رکب استنجا و جامه ام در آب استنجا می افتد و حال انکه جنبم حضرت فرمودند که باکی
نیست و ظاهرش آنست که قید جنابت از انجهت میکند که غالب اوقات جنب نجاست منی دارد و ازاله منی
نیز کرده است پس بنا برین ظاهر میشود که غساله نجاست پاک باشد مطلقا و انچه مظنونست آنست که آب
استنجا نیز مثل سایر نجاسات باشد و احادیث نهی از غساله غسل جنابت که اکثرش از جهت منی باشد یا
از جهت غسل عضو است اگر نجاست منی حذر میداشت می بایست حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان
میکردند که اگر منی داشته باشد آب نجس است و ترک استفصال در حکایت حال مفید عموم است
چنانکه در اصول مبین شده است با آنکه وارد شده است از ایشان صلوات الله علیهم که اسکتوا
عما سکت الله عنه یعنی هرچه را حق سبحانه و تعالی نفرموده باشد شما ازان ساکت باشید و در میان
علما خلاف نیست که آب استنجا پاک یا معفو است حدیث صحیح اول صریح است در طهارت و در حدیث دیگر ظاهر است

نجاست چون اجماع است که هر آبی که متغیر میشود بنجاست نجس است و دیگر انکه بر انجمعی وارد نشود چون علی فی
نجس است و لیکن می باید قید کردن که نجاست نباشد که از آب استنجا پاک شود چنانکه سنگ نجس شد و بر بالای
آن سنگ استنجا کنند و آب از اطراف بدر رود بعد دیگر که در کار است درین صورت سنگ نیز پاک میشود
و کسیکه آب قلیل را بملاقات نجس میداند این قید را نمیکند و قیدهای دیگر وجهی ندارد مثل انکه آب زیاد
نشود از استنجا و این معقول نیست چرا که هرگاه اجزای نجاست داخل این آب شود البته زیاد میشود و بعضا
گفته اند و اگر در کار نبود میگفتند دیگر انکه اول آب بمخرج رسد که اگر دست برسد پاک نیست زیرا که آب
غساله دست متقدم خواهد بود و این بی وجهست زیرا که علی ای حال دست نجس میشود و تقیید
لغو است بی دلیل دیگر انکه نجاستی دیگر در مخرج مثل بول است این قید در قید اول داخل است دیگر انکه
استنجا از غایط غیر متعدی معفو است زیرا که متعدی ازاله نجاست جایی دیگر است و این صورتی
دارد در صورتیکه بسیار تعدی کرده باشد که باطراف رسیده باشد مثلا و اگر غیر متعدی است که اصلا
مخرج آلوده نشده باشد مثل تریاکیان درین صورت معلوم نیست نجاست آن تا محتاج بازاله
باشد والله تعالی یعلم و احتیاط بدر نیست در همه حال وکذالک فی الاغتسال من الجنابة
یعنی در غسل جنابت همچنین است یعنی آب غساله غسل نجس نیست باجماع پس اگر بجامه کسی بریزد پاکست
یا اگر ترشح کند و قطره چند در ان آبی ریزد که از ان غسل میکند باکی نیست و این را صدوق خواهد
کفو بان نحوی که ذکر کرده و ظاهر آنست که حدیثی دیده باشد و اگرچه ممکن که از ین احادیث سابقه
و لاحقه استنباط کرده باشد وان وقعت میتة فی ما ء جار فلا باس من الوضوء من الجانب
الذی لیس فیه المیتة و اگر حیوان مرده در آب روان باشد باکی نیست وضو ساختن از
جانبی که دران جانب مرده نباشد چون آب جاری بملاقات نجاست نجس نمی شود و لیکن جایی که
میته در انجا باشد متغیر شده باشد چنانکه غالب تغیر است از ان جانب وضو نمی توان ساخت
از و تا و اگر متغیر نباشد اجتناب بر سبیل کراهتست و علی ای حال در ان جایی که میته نیست وضو می توان
ساخت و حمل بر جاری کرده اند حدیث صحیح که منقولست و نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که هرگاه آب غالب شد بر بوی مرده از ان آب وضو بساز و بخور و اگر آب متغیر شده باشد و مزه اش متغیر
شده باشد وضو مساز و مخور و همچنین حدیث کالصحیح که از انحضرت صلوات الله علیه منقولست که عرض کردند
که هرگاه شخصی بآبی رسد و دران آب حیوان مرده افتاده باشد و گندیده باشد چه کند حضرت فرمودند

که آب کند باید پیش وضو نسازد و نخورد و چون درین خبر حضرت پرسیدند که آب چه مقدار بود حمل بر
جیفه کرده اند یا اگر و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الماء الساکن تکون فیه
الجیفة قال یتوضأ من الجانب الآخر ولا یتوضأ من جانب الجیفة و از ان حضرت
سوال کردند از آب ایستاده که مردار در انجا باشد حضرت فرمودند که از جانب دیگر وضو بسازد
و از جانب مردار وضو نسازد و این حدیث کلینی مسندا روایت کرده است از انحضرت صلوات
الله علیه با زیادتی انکه اراده استنجا نیز دارد پس جواب حضرت انکه وضو میسازد شامل استنجا نیز
می باید باشد تا جواب مطابق سوال باشد و وضو را بمعنی لغوی اطلاق نموده باشد درین صورت و
مراد از آب ساکن غیر آب چشمه و چاهست و سئل الصادق صلوات الله علیه عن غدیر
فیه جیفة فقال ان کان الماء قاهرا لها لا یوجد الریح منه فتوضأ و اغتسل و از ان
حضرت صلوات الله علیه سوال کردند از آب گوی ایستاده و جمع شده از آب باران که دران
حیوان مرده افتاده باشد چکنند حضرت فرمودند که اگر آب غلبه کند بر بوی مردار و گندیده باشد
وضو و غسل بکن از ان آب و این حدیث را کلینی بسند صحیح روایت کرده است از انحضرت و در
آخرش غسل نیست و شیخ طوسی احادیث بسیار باین مضمون روایت کرده است بعضی صحیح است
و بعضی کالصحیح و همه را حمل کرده اند بر انکه کر باشد و محتمل است که فرق باشد میان آب باران و آب
جاهی که در حوض کنند یا انکه آب باران چون حکم آب روان دارد کریت دران شرط نباشد و در آب
جاه کریت شرط باشد و لیکن این مذهب را صریحا از کسی ندیده ام و بعضی از معاصران چنین قایل
بودند و باین تفصیل جمع میان اخبار نجاست و طهارت قلیل می توان کرد بی تکلفی چنانکه اصحاب
تکلف بسیار کرده اند والله تعالی یعلم ومن اجنب فی سفر ولم یجد الا الثلج فلا باس
بان یغتسل به ولا باس بان یتوضأ به ایضا یدلک به جلده و کسی که
جنب شود در سفری و بهم نرسد مگر برف پس باکی نیست که بان غسل کند یا وضو کند بانکه بمالد در
بدن تا آب شود و جریان حاصل شود و اقل جریان آنست که آب حرکت کند اگرچه آنقدر باشد که از
نه موی بته موی دیگر حرکت کند و اگرچه ممدود دست باشد و این در صورتی است که خوف ضرر نباشد
والا تیمم میکند و باین تفصیل جمع کرده اند علما میان روایات معتبره که در برف واقع شده است
و صحیحه علی بن جعفر نیز دلالت میکند بر ان ولا باس ان یغرف الجنب الماء من الحب بیده
و باکی نیست که جنب دست در اندرون خم کند و بدست آب از انجا بردارد یعنی هرگاه دستش پاک باشد

الارض فوقع فی الاناء او سال من بدنه فی الاناء فلا باس به و اگر غسل کند جنب در زمین پاک بدنش پاک باشد و چون غسل کند و آب بر زمین ریزد ترشح از زمین و در ظرف آبی که انجا غسل میکند بچکد یا از بدنش ترشح کند قطره چند در ان ظرف ریزد پاکی نیست و بر تقدیر بکار غساله جنب وضو و غسل نتوان کرد و این قطرات ضرر ندارد بی دغدغه چون غساله پاکست بی دغدغه و بر این مضمون روایات صحیحه و موثقه وارد شده است و کسی خلاف نکرده است لیکن بعنوان سبیلا واقع نشده است چنانکه صدوق گفته است و لیکن ظاهر مراد صدوق نیز قطرات است و الله تعالی اعلم

ولا باس بان یغتسل الرجل والمراة من اناء واحد ولکن تغتسل بفضله ولا یغتسل بفضلها

یعنی باکی نیست که مرد و زن از یک ظرف غسل کنند و لیکن بهتر آنست که در آب برداشتن اول مرد آب بردارد و دیگر زن چنانکه در حدیث صحیح فضلا که آن زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر است و روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و خواهد آمد و حاصل مراد آنست که جنب نجس نیست بلکه طاهر و مطهر است و بر مضمون اخبار صحیحه وارد شده است اما تقدم مرد بر زن درین صحیحه الفضلا واقع شده است و شیخ و جهت که از جهت اشرفیت مرد باشد بر زن و رعایت ادب زن باشد نسبت بمرد و پس لازم باشد که در همه جا زن نسبت بشوهر خود رعایت ادب بکند چنانکه خواهد آمد در کتاب نکاح و اکبر

ما یقع فی البئر الانسان فیموت فیها فینزح منها سبعون دلوا و اصغر ما یقع فیها الصعوة فینزح منها دلو واحد و فیما بین الانسان و الصعوة علی قدر ما یقع فیها

و بزرگترین چیزی که در چاه می افتد که شارع از جهت آن دلو وارد داده است آدم است خواه بزرگ خواه کوچک خواه مرد و خواه زن و خواه مسلمان و خواه کافر علی الظاهر که اگر بمیرد در چاه هفتاد دلو میکشند و کوچکترین چیزی که در چاه افتد صعوه است که از انواع گنجشکان است در لغت عرب و دم جنبانک میگویند آنرا باصطلاح و سگی در چاه بمیرد یک دلو میکشند و از آدمی تا صعوه بحسب جثه زیاده و کم میشود و ظاهر آنست که تخمین ملاحظه باشد در بزرگی و کوچکی و عدد میان هفتاد و یک بی دلو مناسبت دارد و خوک به نجاه دلو و گربه به هفت دلو و امثال این و همین قرینه استحباب نزح است و جمعی از علما ذکر کرده اند که غرض حضرت

بیان

بیان ضابطه کلی نیست که ما برای خود استنباط توانیم نمود بلکه در تفاصیلش رجوع دیگر میباید کرد و این خبر موثق عمار ساباطی است علما عمل باین حدیث کرده اند اگر چه عمار فطحی است لیکن ثقه و معتمد است و لیکن ظاهر آنست که امثال این اخبار را اگر مؤیدات از اخبار دیگر داشته عمل میکرده اند و یا آنکه ایشان در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده بودند و در ان وقت مذهب ایشان صحیح بوده است و چون ایشان بعد از حضرت از مذهب حق عدول کردند از ایشان روایت نمیکردند و نهایت اجتناب می نمودند از ایشان و لیکن اخباریکه از ایشان شنیده بودند در حالت ایمان و عدالت نقل میکرده اند و باین خبر عمل نموده اند و خلافی نکرده اند مگر در کافر که بعضی گفته اند که کل آب را می باید کشید چون حضرت نجاست مردن فرموده است و بس و نجاست کفر را نفرموده است و چون اخبار دیگر وارد شده است که چاه بملاقات نجاست نجس میشود پس هر که در جایی که نصی وارد نشده باشد کل را بکشند و جمعی گفته اند که در مالا نص فیه چهل دلو میکشند و بعضی سی دلو گفته اند بنا برین دو قول هفتاد دلو کافیست و ابن طاوس علیه الرحمه گفته است که در مالا نص فیه هیچ نمیکشیم چون شارع نفرموده است که بکشید و بنا بر قول او نیز هفتاد دلو کافی است و حق آنست که این مسئله از مالا نص فیه نیست چون حضرت فرموده که از جثه انسان هفتاد دلو بکشند و بدانکه در نجاست هرگاه متغیر شود بنجاست که رنگ یا بو یا مزه اش بنجاست بگردد خلافی نیست که نجس میشود و اگر متغیر نشود چهار قولست مشهور میان قدما نجاست است و وجوب نزح و بعضی نجس میدانند و کشیدن آب را واجب میدانند تعبدا و بعضی نجس نمیدانند و کشیدن را سنت میدانند و این قول اکثر متاخرین است و بعضی گفته اند که اگر آب چاه کر باشد نجس نمیشود و الا نجس میشود و آنچه اظهر است نزد بنده طهارتست و احتیاط در نزح است چنانکه مذکور خواهد شد و از روایاتی که مذکور خواهد شد ظاهر خواهد شد دلیل طهارت و اگر چه صدوق عمل بخبر عمار نموده است که اکثر هفتاد دلو است و لیکن گر را ذکر کرده است بنا بر آنکه گر زیاده از هفتاد دلو نیست چون نقل کرده اند که می باید دلوی در صاع آب بگیرد و مشهور میان علما آنست که دلو معتاد آن چاه اعتبار دارد و اگر آن چاه معتادی نداشته باشد دلوی که اکثر مردم آن بلد بان میکشند معتبر است

سنها دلو

و اجتناب نمایند و ظاهر عبارتی که در اول کتاب گذشت ماء البئر طهور الا اینکه باکی نیست اگر چه محتمل است که مراد ش این باشد که چون بکشند ازاله نجاست بآن می توان کردن چنانکه سیاق کلام بران دلالت میکند و باین معنی اشاره نموده است در امالی و گفته است که آب چاه طهور است مادام که چیزی از نجاسات در چاه نیفتد که باعث نجاست چاه شود و ظاهر آنکه نفی داشته باشد از جهت تعارض روایات چنانکه در روایت صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع وارد شده است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که آب چاه واسع و فراخ است هیچ چیز آنرا نجس نمیکند تا متغیر نشود بنجاست و همین حدیث را نیز بعنوان مکاتبه روایت کرده است و در روایت صحیح دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه نقل کرده است که حضرت فرمود که آب چاه واسع است یعنی ماده دارد یا فراخ است حکم آن از جهت عدم نجاست و هیچ چیز آنرا فاسد نمیکند مگر آنکه بوی آن یا مزه آن متغیر شود که در ان صورت آن مقدار آب میکشند تا بوی آن زایل شود و مزه اش خوش شود زیرا که ماده دارد که از زمین بیرون می آید و همین علت در آب چشمه جاریست بلکه اولی هرگاه بیش آن باشد و روان باشد دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که جامه را نمی شویند و اعاده نماز نمیکنند از جهت هر چیزی که در چاه افتاده باشد مگر آنکه بوی آن بنجاست متغیر شود پس اگر متغیر شده باشد جامه را میشویند و اعاده نماز میکنند و آب چاه را میکشند و درین باب اخبار بسیار خواهد آمد و جمعی که قایل بنجاست چاه شده اند بملاقات نجاست عمده ادله است اگر نجس نیست نزح مقرر نمیساخت و جواب این است که ممکن است که مراد از تطهیر تنظیف و پاکیزگی باشد تا جمع میان اخبار شده باشد با آنکه اختلاف عظیمی که در نزح وارد شده است قرینه استحبابست که حضرات ائمه معصومین نظر بحال سایلان میکرده اند هر یک که استکراه ایشان بیشتر بوده است بیشتر میفرموده اند و هر که کمتر بوده است کمتر و جمعی که قایل بتفصیل شده اند و در حدیث موافق ایشان جهت مرد و بدعت یکی موثق عمار است و یکی قوی کاهلی حسن بن صالح و این دو خبر را نیز حمل بر استحباب می توان کرد که اگر کر باشد استحباب اجتناب کمتر است و اگر کمتر از کر باشد بیشتر و قولی که نجس میشود و نزح واجب تعبدا نیز جمعی است میان اخبار طهارت و امر نزح و احوط آنست که مقدار را بکشند و تا نکشند استعمال او نکنند و اگر عمل بطهارت کنند و نکشند ظاهرا معاقب نخواهند بود و الله تعالی یعلم ذلک و یقع فیها فارة ولم تتفسخ ینزح

سنها دلو

سنها دلو واحد وان انفسخت فسبع دلاء پس اگر موشی در چاه افتد و بمیرد و از هم نپاشد یک دلو میکشند و اگر از هم بپاشد هفت دلو میکشند بدانکه چون صدوق عمل بحدیث عمار نموده است فاره را از باب صعوه یک دلو قایل شده است و اما اخبار صحیحه بسیار بر سه دلو واقع شده است و هفت دلو و در حدیث ضعیف واقع شده است که اگر از هم بپاشد هفت دلو بکشند اکثر علما باین عنوان قایل شده اند که اگر از هم نپاشد سه دلو و اگر بپاشد هفت دلو و احادیث صحیحه در خصوص فاره واقع شده است که سبب نجاست چاه نمیشود و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که چهل دلو بکشند و در بعضی اخبار تمام آب را بکشند و آنها محمولست بر آنکه موشی بسیار در چاه افتاده باشد چنانکه مدار برین است در چاههای راه مکه معظمه و آب متغیر شده باشد چهل دلو میکشند اگر تغییرش زایل شود فیها و الا آنقدر میکشند که تغییرش زایل شود و بهتر آنست که تمام آب را بکشند اما آنچه مظنون بنده است آنست که در مطلق فاره اگر آب متغیر شده باشد آن مقدار آب میکشند که تغییر آن زایل شود و سنت است که تمام را بکشند و با عدم تغییر کشیدن واجب نیست و سنت است که سه دلو بکشند و بهتر هفت دلو است و بهتر چهل دلو و الله تعالی اعلم و ان وقع فیها حمار ینزح منها کر من ماء و اگر الاغی در چاه افتد و بمیرد یک کر آب می باید کشید و برین مضمون حدیثی معتبر کالصحیح وارد شده است و اکثر علما باین عمل کرده اند و در احادیث صحیحه وارد شده از برای دابه که غالبا در روایت براسب و استر و الاغ استعمال میکنند و بعضی اوقات با بهایم منضم است کاو و گوسفند و شتر که چند دلوی آب بکشند و مظنون آنست که سه دلو کافی است نهایتش هفت دلو و کر اولی است و کل بهتر است چون در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر در چاه بمیرد جانوری کوچک یا جنبی در آب رود هفت دلو بکشند و اگر گاو و نر یا چیزیکه در جثه مثل او باشد بمیرد یا شراب در چاه ریخته شود کل آب را بکشند بهتر است وان وقع فیها کلب نزح منها ثلثون دلوا الی اربعین دلوا و اگر سگی در چاه افتد و بمیرد سی دلو میکشند تا چهل دلو یعنی اقل آن سی دلو است و اکثرش چهل دلو و در میانه هر چه بیشتر کشند بهتر است و باین نحو خبری ندیده ام و قولی نشنیده ام و در موثقه سماعه سی دلو است یا چهل دلو و در حدیث دیگر بیست یا سی یا چهل است و در احادیث صحیحه وارد شده است چند دلو یک اقلش سه است و در اخبار صحیحه پنج دلو و هفت دلو واقع شده است و اظهر آنست

واقع شده است ومحمولست برآنکه اگر متغیر شده باشد سنت است کل واجب انقدر است که تغیر آن
برطرف شود چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است که اگر آب چاه متغیر شده باشد آنکه بسیار
دهیز می باید کشید و اگر متغیر شده باشد آنقدر بکشند که تغیر او زایل شود و مضمون همین
روایاتی مستحب است و اگر زنده بیرون آید از چاه مشهور آنست که هفت دلو میکشند و برین مضمون
صحیح وارد شده است و ظاهر اینست که پنج دلو نیز کافی است استحبابا والله تعالی یعلم وان
وقع فیها سنور نزح منها سبع دلاء و اگر گربه در چاه افتد از آنجا هفت دلو میکشند
اگر بمیرد و برین مضمون اخبار صحیحه وارد شده است بالنسبه لیکن چون صدوق بنا را بر حدیث
گذاشته است سی تا چهل را کشیده است و هفت را اگر گربه چون جثه او کوچک تر است و
ظاهر آنست که در گربه سه دلو کافی باشد و پنج بهتر و هفت بهتر و بیست بهتر چون حدیث صحیح در مطلق
سنور وارد شده است که بیست دلو بکشند و دیگری با چهل بهتر اگر متغیر شده باشد والا آنقدر
که تغیر زایل شود و کل بهتر است وان وقع فیها دجاجة او حمامة نزح منها سبع
دلاء و اگر در چاه بمیرد مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر هفت دلو آب بکشند و در روایات صحیحه
درین دو در مطلق طیر که از کبوتر باشد تا شتر مرغ وارد شده است که هفت دلو و پنج و چند
دلو و پنج دلو بکشید نها مستحب است و هفت دلو بهتر است و اگر مطلق پرنده را حتی گنجشک هفت دلو
بکشند بهتر است چون در لغت اطلاق میکنند طایر را بر هر پرنده و ظاهر جمع آنست اگر چه گاهی اطلاق
میکنند اگرا بر واحد وان وقع فیها بعیر او ثور او صب فیها خمر نزح الماء کله
و اگر بمیرد در چاه شتری یا گاوی یا ریخته شود شراب کل آب را میکشند و بعیر شامل کوچک
و بزرگ و نر و ماده است و در این اخبار صحیحه وارد شده است که همه را بکشند و خمری
که انبیج است که شتر نر را کی بکشند احادیث چند دلو از برای مطلق داده است و احادیث
صحیحه وارد شده است که هیچ چیزی نباید کشید از جهت هیچ چیز تا متغیر نشود پس اخبار کل را
حمل بر تغیر می توان کرد و حمل بر استحباب والا واجب در صورت تغیر آنقدر است که تغیر
زایل شود و همچنین ثور و خمر را و احوط در خمر آنست که تمام را بکشند اگر چه یک قطره باشد
و بعضی در چند قطره بیست دلو گفته اند و سی نیز در روایت واقع شده است و اکثر علما گفته اند
که حکم خمر دارد و نبیذ که شراب خرما و شراب عسل و شراب شکر و امثال اینهاست از چیزهای

کوفت کنند و است و از حلویات میگیرند و همچنین فقاع که آن بوزه است که از حبوب مسکر
مثل جو و ذرت و برنج و بعضی ملحق باینها ساخته اند عصیر عنبی را که شیره انگور است هر گاه
بجوشد و غلیان کند و دو ثلثش بجوشیدن نرفته باشد و سند ایشان آنست که احادیث
متواتره وارد شده است که اینها نیز حکم شراب دارد و لیکن چون ظاهرش اینست که حکم
شراب دارد در حرمت مشکل است داخل کردن اینها را درین حکم اگر چه احوط است
وان قطر فیها قطرات من دم استقی منها دلاء و اگر چند قطره خون در چاه بریزد
چند دلو آب بکشند در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که از برادرش حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه سوال میکند از شخصی که مرغ خانگی یا کبوتری را بکشند و بچاه افتد
آیا جایز است که از آب آن چاه وضو سازند حضرت فرمودند که چند دلوی بکشند و بعد از آن
وضو سازد و در صحیحه محمد بن اسمعیل منقولست که شخصی کتابتی نوشتم که بحضرت امام رضا صلوات
الله علیه عرض نماید که هر گاه چاهی در خانه باشد از جهت وضو ساختن پس چند قطره بول
یا خون در آن چاه ریزد یا باشد یا سرگین از فضله آدمی در چاه افتد چه چیز آنجا را پاک
میکند تا حلال باشد وضو ساختن از برای نماز از آب آن چاه پس حضرت بخط مبارک خود
در کتابت من نوشتند که چند دلوی آب میکشند و فرمودند که آب چاه واسع است چیزی
او را نجس میکند تا متغیر نشود و ظاهر این دو خبر آنست که سه دلو کافی باشد استحبابا و اکثر علما
ده دلو گفته اند و این احوط است و حدیث سی دلو خواهد آمد و آن بهتر است والله تعالی یعلم
وان بال فیها رجل استقی منها اربعون دلوا و اگر مردی که بالغ باشد
در چاه بول کند چهل دلو آب میکشند و این روایت موثقه علی بن ابی حمزه است و علما عمل بآن
کرده اند و در صحیحه فضلا وارد شده است که تمام آب را بکشند و آن بهتر است اگر چه ظاهرش
آنست مستحب باشد یا چاه با آن متغیر شده باشد و اظهر آنست که چهل دلو نیز مستحب است و از
پیش گذشت که از برای قطرات بول چند دلو کافی است وان بال فیها صبی قد
اکل الطعام استقی منها ثلث دلاء وان کان رضیعا استقی منها دلو
واحد و اگر کودکی که غذای او بر شیرش غالب باشد بول کند در چاه سه دلو آب میکشند
و اگر شیرخواره باشد که شیرش بر غذا غالب باشد یک دلو میکشند و در روایت کالصحیح وارد
شده است که از برای بول صبی هفت دلو میکشند و اکثر اصحاب بآن عمل کرده اند و در روایت

که از برای جلجل یک دلو میکشند و ظلم آنست که او را از شیر باز کرده باشند
و علما حمل کرده اند بر طفلی که قریب بآن باشد که از شیر باز کنند مجازا و در صحیحه الفضلا تمام آب است
محمول بر استحبابست فان وقع فی البئر زنبیل من عذرة رطبة
او یابسة او زنبیل من سرقین فلا باس بالوضوء منها ولا ینزح منها شیء این مضمون
حدیث صحیح علی بن جعفر است که اگر در چاه افتد زنبیلی از فضله آدمی که تر باشد یا خشک باشد
یا زنبیلی در چاه افتد از سرگین پس باکی نیست که وضو سازند و از آب چاه چیزی نکشند و این تتمه نیست
در حدیث و لیکن ظاهر حدیث است و نزدیک باین معنی روایت کرده است عمار ساباطی که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از چاهی که در آن بیفتد از عذره خشک یا تر حضرت
فرمودند که باکی نیست هر گاه آب چاه بسیار باشد و ظاهر تقیید باب بسیار از آن جهت است که اگر
آبش کم باشد بنجاست متغیر میشود و این دو حدیث نیز دلالت میکند بر طهارت آب چاه یعنی بملاقات
نجاست نجس نمیشود و لیکن چون بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث آینده صدوق تاویل کرده است بآنکه
هذا اذا کانت فی زنبیل و لم ینزل منه شیء فی البئر یعنی آنکه گفتیم باکی نیست موافق حدیث در صورتی
است که آنچه در زنبیل است از عذره داخل آب چاه نشود و اگر آن تتمه را داخل میکرد جمع می توانست
کرد که باکی نیست پاک میشود بنزح چهل یا پنجاه دلو و این تاویلات وقتی در کار است که حدیث دیگر
نباشد و پیش گذشت احادیث بسیار که دلالت بر طهارت آب چاه میکرد و این دو حدیث نیز مثل
آنهاست و محتمل که صدوق چاه را باین نجاست نجس دانسته و بسبب مردن حیوان نجس اندکرده و بعضی که
از هم بپاشد و نجاسات اندرون بیرون آید چنانکه در پیش اشاره بآن شده و هی دفعة
فی البئر عذرة استقی منها عشرة دلاء فان ذابت فیها استقی منها اربعون
دلوا الی خمسین دلوا و هر گاه در چاه افتد عذره آدمی ده دلو آب بکشند پس اگر از هم بپاشد
چهل دلو بکشند تا پنجاه دلو و پنجاه در سنگ گذشت و روایت قوی است و دران واقع است چهل یا پنجاه
و نه تا پنجاه و اگر چه در روایت ضعفی هست علما بآن عمل کرده اند و قایل به پنجاه شده اند که بیشتر بهتر و
پیش گذشت و در صحیحه ابن بزیع که چند دلوی میکشند یا چیزی میکشند و در صحیحه علی بن جعفر نیز گذشت
الحال پس اظهر استحباب نزح است و چند دلو که اقلش سه است کافی است و باین روایت عمل نمودن بهتر
است والله تعالی یعلم والبئر اذا کان الی جانبها کنیف فان کانت الارض صلبة فینبغی
ان یکون بینهما خمسة اذرع وان کانت رخوة فسبعة اذرع و چاه هر گاه

در جانب آنجا باشد که چاله آن باب رسیده باشد پس اگر زمین سخت باشد سزاوار آنست یعنی سنت است
در میان چاه و چاله پنج ذرع باشد و اگر زمین سست باشد پس سنت است هفت گز و همین مضمون را کلینی
در روایت قوی نقل کرده است و بجای صلبه کوه گفته است و بجای رخوه سهل گفته است که دامن کوه باشد
و صدوق چنین فهمیده است که حضرت صلوات الله علیه بر سبیل مثال گفته است و علما متابعت او کرده اند
و ممکن است که روایتی دیگر بصدوق رسیده باشد بهمین عبارت که نقل کرده باشد اگر چه در روایات
معتبره که یکی از اینها حسن کالصحیح است وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم جهت را اعتبار
فرموده اند و در روایتی واقع شده است که ظاهر آن بلندی و پستی قرار است باین معنی که مقر آب مختلف میشود
هر گاه چاه و چاله را کنده باشند که بآب رسیده باشد بنابرین چاه بالا است و از آب چاه بچاله می آید نه بر
عکس این را تجربه کرده ایم و فوقیت جهت چنانکه از روایت معتبره ظاهر میشود آنست که مجرای چشمهها از جانب
شمالست که آن از قطب شمالی است تا مغرب اعتدال پس اگر چاه در آن طرف باشد و چاله در طرف جنوبی تا مشرق
اعتدال بلند است چون آبها از آن جانب می آید بچاه میرسد و دیگر بچاله و بر عکس حالش فوق است و اگر چاه
در طرف صبا باشد و آن قطب شمالیست تا مشرق اعتدال و چاله در طرف دبور باشد مقابل آن از مغرب اعتدال
تا قطب جنوبی و بر عکس مساوی اند پس احتمالات بسیار میشود زیرا که زمین یا سست است یا سخت و بر هر احتمالی
یا مقر چاه بلند است یا چاله یا مساویند و در سه شش صورت میشود و این شش را در سه صورت
جهت ضرب کنیم که فوقیت چاله یا تساوی هیجده صورت میشود چون از این سه با شش کر کافی است پنج صورت
پنج ذرع است که زمین صلبست و سه صورت فوقیت قرار چاه نیز پنج ذرع است و در صورت تساوی هم
و تحتیت آن دو صورتش فوقیت جهت است پس چهار ده صورت پنج ذرع کافیست و چهار صورت هفت
ذرع است و نزدیک تاملی ظاهر میشود که تقسیم به جهت و چهار صورت بی جهت چون تساوی جهت را
دو صورت کرده اند یکی آنکه چاه در مغرب باشد و چاله در مشرق و بر عکس هر گاه هر دو یک حکم
داشته باشد و در اصل تساوی باشد پس دو صورت کردن بی فایده خواهد بود و این تجدید مشهور
است و در بعضی از روایات در طرف قلت سه و چهار واقع شده است و در کثرت دوازده واقع
شده است در جهت و با تساوی جهت هفت ذرع واقع شده است و در بعضی از نسخ نه ذرع پس اگر در
چهار صورت پنج ذرع باشد و در باقی دوازده بهتر است و اگر در طرف قلت هفت ذرع باشد بهتر و الله
تعالی یعلم و قال الرضا صلوات الله علیه لیس یکره من قرب ولا بعد بئر یغتسل منها
و یتوضا ما لم یتغیر الماء و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نجس میکرد اند قرب و بعد

... چاه غسل کند و وضو سازند مادام که آب چاه متغیر نشود و این حدیث را
کلینی بسند حسن از محمد بن القسم نقل کرده که کتاب او نزد صدوق بوده است و طریق صدوق باو حسن کالصحیح
است روایت کرده است از ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه که پرسیدند از آنحضرت از چاهی که
میان آن و چاله پنج ذرع باشد یا بیشتر یا کمتر حضرت فرمودند که ضرر ندارد قرب و بعد چاله بچاه و وضو می توان
ساخت و غسل می توان کرد مادام که آب چاه متغیر نشود و چون صدوق خواسته است که اختصار
کند باعث اختلال معنی شده است اما مآل هر دو معنی یکیست و ظاهرش آنست که چاه به ملاقات نجاست
نجس نمی شود تا متغیر نشود و ممکنست که مراد این باشد که تا متغیر نشود علم بوصول نجاست حاصل
نمیشود غالبا و اولی اظهر است و روی عن ابی بصیر انه قال نزلنا فی دار فیها بئر الی جنبها
بالوعة لیس بینهما الا نحو من ذراعین فامتنعوا من الوضوء منها فشق ذلک
علیهم فدخلنا علی ابی عبد الله فاخبرناه فقال توضؤا منها فان لتلک
البالوعة مجاری تصب فی واد ینصب فی البحر طریق صدوق بابو بصیر موثق است و او ذکر
کرده است که جمعی در خانه فرود آمدیم که در ان خانه چاهی بود که در جنب آن چاله بود که فاصله میان چاه
و چاله تقریبا دو ذرعی بود و اصحاب ما که با من بودند وضو ساختند از آب آن چاه و کار برایشان مشکل
شد که می بایست آبرا از بیرون بیاورند پس همه بخدمت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفتیم و
واقعه نمودیم پس حضرت فرمودند که ازان چاه وضو بسازید که آن چاله را راهی هست بجویی که
آن جو بدریا میریزد بدانکه محتملست که در مدینه مشرفه بیت الخلاها را بهم راه داده اند در زیر زمین
چنانکه چاهها نجف اشرف همه بهم راه دارند و همه سر بدریا گذارند چون دریا نزدیکست و ممکن است
که مراد این باشد که چون آب زمین بهم راه دارند و بدریا نیز اتصال دارند کنایه از زیاده باشد که
چون هر دو ماده دارند دیر متغیر می شوند و تا متغیر نشود نجس نمیشود و متی وقع فی البئر شی
فغیر ریح الماء ان ینزح الماء کله فان کان کثیرا و صعب نزحه فالواجب ان
یتکاری علیه اربعة رجال یستقون منها علی التراوح من الغدوة الی اللیل
و هرگاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد واجبست که جمیع آبرا بکشند پس اگر آب بسیار باشد
و مشکل باشد کشیدن آب آن چاه واجبست که کرایه کنند چهار کس را که آب بکشند بعنوانی که یکدیگر را جفت
دهند از صبح تا شام و این معنی در حدیث واقع شده است و صدوق ازان خبر برداشته است
چون در ان خبر می باید پرسید از حضرت صلوات الله علیه از سگ موش و خوک حضرت میفرمایند که

کل آبرا بکشند پس اگر آب غلبه کند تراوح کنند پس انکه واقع شده است در بنها که کل را بکشند حمل
کرد بر صورت تغیر ابا جمع شود در میان اخبار چنانکه شیخ نیز چنین کرده است ولیکن چون تمام کشیدن
راست میدانیم بجهت تراوح راست میدانیم و انچه ظاهر میشود از دو خبر صحیح و دو خبر حسن کالصحیح و
یک خبر موثق کالصحیح و دو خبر قوی کالصحیح آنست که هرگاه متغیر شود چاه آنقدر بکشند که بوی بد او زایل
شود و ظاهر همه این اخبار آنست که چاه بملاقات نجاست نجس نمی شود زیرا که تا تغیر هست نجاست
هست و چون تغیر زایل شد طاهرست که ساکت از جانکش برند پس اگر نجس میشد می بایست که بعد از تغیر چهل
دلو بکشند اما بعضی که قایلند بنجاست استیفای مقدر با این معنی را قایلند و جمعی دیگر باین معنی قایلند
که تمام کنند آن مقدار را بانکه در سگ اگر سی دلو بکشند و تغیر زایل شود ده دلو دیگر میکشند چنانکه
محقق در معتبر قایل شده است باین معنی و اما کیفیت تراوح پس جمع کنند اندکه دو کس دو کس بکشند بانعنوان
که یکی در چاه رود و دلو را از دوی پر کند و دیگری از بالا بکشند و اینها که مانده شوند استراحت کنند
و دو کس دیگر بکشند بهمان عنوان و اقلا می باید که چهار کس باشند و اگر بیشتر باشند ضرر ندارد
و بعضی گفته اند که هر دو برابط ایستاده بکشند و کیکل فیت بو اسطرا حت دادن بانکه یکی مرد
یکی بدهد و یکی استراحت کند و همچنین تا شام و اگر شش کس باشند اولی است که یکی اندرون چاه
باشد و دو کس بالا و این سه کس مانده شوند سه کس دیگر تا عمل بهر دو قول کرده باشند و مشهور
آنست که همه بیکبار جمیع میتوانند رفت و همچنین بنماز جماعت و با هم چیزی میتوانند خورد و بهتر آنست
که در وقت استراحت چیزی بخورند و باز مشهور آنست که روز صوم اعتبار دارد بانکه اول
صبح ملکه اند که پیشتر از باب مقدمه مشغول نزح شوند و تا شام داخل کنند و بعضی گفته اند که این
و فقهاء در کاریست روز فعلا کافیست و فروع بسیار درین مسئله ذکر کرده اند و احتیاط ظاهر است
و کلام بنده آنست که زوال تغیر کافیست و اینها بر سبیل استحبابست و الله تعالی یعلم و دیگر
مشهور آنست که هر جا که تمام آبرا باید کشید و متعذر باشد تراوح می باید کرد و دلیلش ظاهر
نیست چنانکه گذشت که همه جا نزح بر سبیل استحباب و اما ماء الحمات فان النبی صلی الله علیه
و اله انما نهی ان یستشفی بها و لم ینه عن التوضی بها وهی المیاه الحارة
التی تکون فی الجبال یشم منها رائحة الکبریت و قال صلی الله علیه و اله
انها من فوح جهنم و اما ابهای گرم پس آنست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
نهی فرمود که طلب شفا ازان بکنند و نهی نفرمود که ازان وضو نسازند و آن ابهای گرمیست در

... جانور دمیده حضرت فرمودند که این آبها از نسیم و بوی جهنم است و اما نهی از
استشفا آنست که بندگان در هر حالی پناه بجناب اقدس الهی برند بلکه غرض الهی از بلاها همین است
که بندگان از خداوند خود دفع بلاها را طلب کنند و بسبب استجابت دعوات و تضرعات اعتقادات
ایشان بخدا و رسول و ائمه زیاده شود و بسبب محبت و قرب الهی شود و لهذا مخلص مانند ابراهیم
بحضرت جبرئیل گفت اما الیک فلا در وقتی که او را بمنجنیق بسته در آتش انداختند فرشتگان خود را
عرض نمودند در مدد و قبول نفرمود تا آنکه روح الامین رسید و گفت هل لک من حاجة اما ترا
حاجتی هست حضرت فرمود که اما بتو ندارم گفت از آنکه داری بطلب حضرت گفت که او عالم است
بحال من چه احتیاج سؤال من و این معنی مخصوص بعضی از مقربانست و جمعی دیگر جلالی دیگر ان
متابعت کنند بزبان دعا میکنند در دلها واگذاشته اند و دعای ایشان مشروطست برضای
الهی که اگر حق سبحانه و تعالی مصلحت داند مستجاب سازد و الا فلا و این حدیث را کلینی بطرق
متعدده نقل کرده است و ان قطر خمر او نبیذ فی عجین فقد فسد و لا بأس ببیعه
من الیهود و النصاری بعد ان یبین لهم و الفقاع مثل ذلک و اگر قطره
خمر یا نبیذ از شرابهای دیگر در خمیری افتد آن خمیر ضایع و فاسد میشود از جهت حرمت و نجاست
علی المشهور و در ینصورت باکی نیست که بیهودان و گبران علیهوی فروشند بشرط آنکه
بگویند بایشان که این چیست و فقاع که بوزه است نیز همین حال دارد و حدیثی درین باب وارد
شده است در حرمت بیع خمر پس ممکن است که جمع کنیم بانکه درینجا شراب نفروخته است چون شراب
مستهلک شده است بلکه خمیر نجس فروخته است و دور نیست که اظهار این عیب ازین جهت باشد که
شرعا ایشان نیز مکلفند بنخوردن و اگر بخورند گناهان ایشان زیاده شود و احوط آنست که نفروشند
بلکه دفن کنند یا بخورد حیوانات دهند چنانکه گذشت و سال عمار بن موسی الساباطی ابا
عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یجد فی انائه فارة و قد توضا
من ذلک الاناء مرارا او اغتسل منه او غسل ثیابه ثم فعل ذلک بعد ما
راها فی الاناء فعلیه ان یغسل ثیابه و یغسل کلما اصابه ذلک الماء و
یعید الوضوء و الصلوة و ان کان انما راها بعدها فرغ من ذلک و فعله
فلا یمس من الماء شیئا و لیس علیه شی لانه لا یعلم متی سقطت فیه ثم قال
لعله ان یکون انما سقطت فیه تلک الساعة التی راها طریق صدوق بعمار

موثق است کالصحیح و او از حضرت صلوات الله علیه سوال کرد از شخصی که در ظرف خود موشی بیابد و حال
آنکه ازان ظرف مکرر وضو ساخته باشد یا غسل کرده باشد یا جامه را شسته باشد و معهذا
موش از هم پاشیده باشد که ظاهرش این باشد که مدتی پیش از ین در ان ظرف مرده باشد
پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر این موش را در ان ظرف مرده دیده باشد پیش
از غسل یا وضو یا شستن جامه و بعد از دیدن موش این کارها کرده باشد بایست لازم است که جامها
را بشوید و هر چه را این آب بان رسیده است بشوید و وضو را اعاده کند که باطل بوده است و وضوی
سابق و نماز را اعاده کند که نمازش صحیح نبوده است و اگر این موش را بعد ازان دیده باشد
که این کارها کرده باشد دیگر ملاقات نکند بعد ازین آن آبرا و بر او چیزی نیست بسبب آنچه کرده است
و اعاده وضو و نماز نمیکند زیرا که علم ندارد که این موش کی درین ظرف افتاده است شاید
موشی از هم پاشیده درین ساعت در ان ظرف افتاده باشد و بیشتر نیفتاده باشد حاصل
آنکه در نجاست علم یقینی می باید و علم عادی اعتبار ندارد چنانکه در اینجا علم عادی هست معهذا
اعتبار نفرمودند و موید این خبر اخبار بسیار هست که بعضی از انها خواهد آمد و سال علی بن
جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل الجنب هل
یجزیه من غسل الجنابة ان یقوم فی المطر حتی یغسل راسه و جسده
و هو یقدر علی ما سوی ذلک فقال اذا غسله اغتساله بالماء اجزاه
ذلک و بسند صحیح سوال کرد علی از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مردی که
جنب باشد آیا کافیست او را از جهت غسل جنابت که در باران بایستد تا سر و بدنش را
بشوید و حال آنکه آبی دیگر بهم رسد که با آن غسل کند پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که
هرگاه بنحوی که از آب غسل میکند از باران کند کافیست و ظاهرش آنست که نیت غسل کند
و اول قصد شستن سر بکند و دیگر بدن یا بعد ازان قصد جانب راست و بعد ازان قصد
جانب چپ کند یا اگر باران عظیم باشد که بی فاصله بهمه اعضا آب بعنوان جریان برسد
کافیست بدل غسل ارتماسی خواهد بود و باز بسند صحیح از برادرش سوال میکند که هرگاه
شخصی خواهد که وضو بسازد و بآب باران اعضای وضو را بشوید آیا مجزیست حضرت فرمودند
که اگر بنحو وضو بشوید صحیح است و مجزیست یعنی باید که نیت بکند و اول رو را بباران دارد تا شسته
شود و دیگر دست راست و دیگر دست چپ بعد ازان مسح سر بآب وضو کند که آب باران

... نمود که آب جدید شود و همچنین مسح پاها و ازین باب آنچه علما ذکر کرده اند که هرگاه
شخصی در میان حوضی یا نهری باشد رو را بر آب زند بعد از نیت و دیگر دست راست را و
دیگر دست چپ را و بعد از آن مسح سر و پاها کند بعنوانی که باب جدید نباشد بلکه اگر زیر آب باشد
و نیت کند و اول رو را از آب بر دن آورد و بعد از آن دست چپ را بقصد شستن صحیح است
بشرط آنکه مسح باب جدید نباشد و روی اسحق بن عمار عن ابی عبد الله صلوات
الله علیه صلوات الله علیه ان ابا جعفر صلوات الله علیه کان یقول
لا باس بسؤر الفارة اذا شربت من الاناء ان یشرب منه و یتوضاء منه
و بسند کالصحیح روایت کرده است اسحق از حضرت امام جعفر صادق که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه میفرمودند که باکی نیست باز مانده موش هرگاه از ظرفی آب خورده باشد
آن آب را می توان خورد و می توان وضو ساخت و پیشتر گذشت که مکروه است سؤر فاره و لا
باس منافات با کراهت ندارد بلکه مؤید کراهت است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که از آنحضرت سوال نمودند از موش و عقرب و امثال
اینها اگر با آبی روند و زنده در آیند آیا از آن آب می توان خورد و وضو می توان ساخت حضرت
فرمودند که سه کف آب از آنجا بریزند و باقی را بخورند و وضو سازند و ظاهرا سبب این ریختن
کراهت تخفیف باید و ممکن است که زایل شود با لکلیه و الوزغ عنه اذا وقعت فی
البئر تنزح منها ثلث دلاء و هرگاه چلپاسه در چاه افتد از آن سه دلو آب میکشند و برین
مضمون سه حدیث صحیح وارد شده است و شیخ زین الدین علیه الرحمه ذکر کرده است که حدیث
ندارد از روی غفلت و اذا ذبح رجل طیرا مثل دجاجة او حمامة فوقع بدمه
فی البئر تنزح منها دلاء و اگر شخصی مرغی بکشد مثل مرغ خانگی را یا کبوتر و با آن خون بچاه
افتد از آنجا چند دلو بکشند و برین مضمون صحیحه علی بن جعفر و موثقه عمار دلالت میکند و
و جوب این گذشت و سأل علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
عن رجل ذبح شاة فاضطربت فوقعت فی بئر ماء و اوداجها تشخب
دما هل یتوضأ من تلک البئر قال ینزح منها ما بین ثلثین دلوا الی
اربعین دلوا ثم یتوضأ منها و سوال کرد علی برادر حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از برادرش از شخصی که گوسفندی را بکشد و دست و پا بزند تا خود را

انداز د و خون از رگها او روان باشد و خود را در چاه زند آیا از آن آب چاه وضو می توان ساخت
حضرت فرمودند که از سی دلو تا تا چهل دلو بکشند و بعد از آن وضو بسازند و سند صدوق بعلی
بن جعفر صحیح است و ظاهرش آنست که هرگاه خون گوسفندی در چاه رود و آب چاه را متغیر نسازد
و چون این مقدار را بکشند تغیر آب برطرف میشود و اگر متغیر شده باشد نزح مستحب خواهد بود
هر آنکه در خون قلیل و کثیر خلافی عظیم هست در میان علما و اکثر بر آنند که از برای قلیل ده دلو بکشند
و از جهت کثیر پنجاه دلو و اخبار که در خون وارد شده است در قلیل ده دلو اند کثیر و در کثیر
حدیث علی بن جعفر و اقوال اکثر دلیل ندارد و آنچه صدوق گفته است حق است و اگر از جهت
خونهای غیر گوسفند پنجاه دلو بکشند باکثرت بهتر است و اکثر علما گفته اند که از جهت خون حیض و
نفاس و استحاضه و خون نجس العین جمیع آب را میکشند و آن نیز دلیلی ندارد و ظاهر آن خونها نیز مثل
سایر خونها بوده باشد و اگر همه را بکشند احوط است و همچنین هر چه نصی در آن نباشد مثل
منی و بول زن و بول صبیه و ملاقات کافر چاه را یا آنکه برود در چاه و بیرون آید یا فضله سگ
و گربه و سایر فضلات نجس بغیر فضله انسان بهتر آنست که تمام آب را بکشند اگر چه اظهر آنست
که واجب نیست و الله تعالی یعلم و سأل یعقوب بن عثیم ابا عبد الله صلوات
الله علیه فقال له بئر ماء فی مائها ریح یخرج منها قطع الجلود فقال لیس
بشیء لان الوزغ ربما طرح جلده انما یکفیک من ذلک دلو واحد
از آنحضرت صلوات الله علیه سوال نمودند که چاه آبی داریم و بو کرده است و پارهای پوست
بیرون می آید که ظاهرش آنست که حیوانی در چاه مرده باشد چه کنیم حضرت فرمود که باکی نیست
گاه باشد که پوست چلپاسه باشد که در زندگی می اندازد مثل مار یک دلو کافی است که بکشی و
و این حدیث نیز دلالت میکند که احتمالا دور کافی نیست بواسطه عدم نجاست یا عدم نزح وجوبا
یا استحبابا و چون کراهتی در خاطر شریف حضرت بود فرمود که یک دلو آب بکشند و سند صدوق
به یعقوب صحیح است و کتابش معتمد است بنابرین کالصحیح است با آنکه در سند ابن ابی عمیر
هست و اجمعت العصابه بر وهست یعنی اجماع شیعه است که هرگاه از یکی ازین کسانی
ایشان در مقدمه گذشت صحیح شود که ایشان حدیث را گفته اند آن حدیث صحیح است
و بنابرین صدوق حکم کرده است بصحت خبرهای او و امثال او و سأل جابر بن یزید الجعفی
ابا جعفر صلوات الله علیه عن السام ابرص یقع فی البئر فقال لیس بشیء حرک

... بالدلو جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال کرد از چلپاسه که در چاه افتد حضرت
فرمودند که قصور ندارد آب را حرکت ده بدلو یعنی دلو را با آب زن که اگر زهری باشد در آب
متفرق شود و ضرر نرساند یا کنایه باشد از یک دلو آب کشیدن و اگر درین حدیث حرکت آب یک
دلو واقع شده است از آن جهت است که زغم ده است و سه دلو یکه پیش گذشت در صورتی است
که در چاه مرده باشد و سمی که می آید در صورتی است که از هم پاشیده باشد پس منافاتی نیست در
میان این اخبار و جابر ثقه و عظیم الشانست و کتابش نزد صدوق بوده است و از کتاب او روایت
کرده است و سندی که ذکر کرده است از فهرست بجابر در آن ضعفی هست باصطلاح متاخرین و چون
کتابش مشهور بوده است سند را بتیمنا ذکر کرده و بعضی قبیله ایست از قبایل ... و دین می باشد و در
فهرست احوال همه اصحاب اصول مذکور شده و جابر از اصحاب اصولست و مراد از اصول چهارصد
اصل است که علمای شیعه از میان چندین هزار کتاب که در زمان حضرت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم تصنیف کرده بودند آن چهارصد کتاب را اعتبار کرده اند و آنها را اصول نامیدند چنانکه گذشت در
مقدمه و بواسطه تذکار ذکر کرده میشود بعضی از اوقات و یک صنف از اصناف وزغ را سام ابرص
میگویند و از آنجمله آفتاب پرست میگویند چون تماشای آفتاب در صحراها رو بآفتاب دارد و سام ابرص یعنی
صاحب هر سبب هم زهر دارد و هم بدنش سیاه و سفید است گویا پیسی دارد و سأله یعقوب بن عثیم
عن سام ابرص وجدناه فی البئر قد تفسخ فقال انما علیک ان تنزح منها سبع
دلاء فقال له فثیابنا قد صلینا فیها نغسلها و نعید الصلوة قال لا و
یعقوب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال کرد و چون آنحضرت از پیش گذشته بود
و احتمال حضرت امام جعفر هم نیز دارد و چون پیشتر از آنحضرت هم احوال چاه پرسیده بود که سام ابرص
را در چاه یافتیم که از هم پاشیده بود حضرت فرمود که پیش ازین برتو نیست که هفت دلو آب بکشی پس عرض
نمود که جامهای که با آن آب شسته ایم مرتبه دیگر بشوییم و نماز را اعاده کنیم حضرت فرمودند که نه و ظاهرا
نزح از جهت زهر باشد نه از جهت نجاست و العظایة اذا وقعت فی اللبن حرم اللبن و یقال
ان فیها السم و عظایه که آن نیز از اصناف وزغ است و اکثر اوقات در معدن می باشد و مار
ماهی میگویند اگر در شیر افتد آن شیر حرام میشود و میگویند که زهر دارد و چون در شیر می افتد زهر خود
را بشیر میدهد و تجربه کرده ایم که تاثیر زهر شیر بیشتر از خبرهای دیگر است و این عبارت موثقه عمار است
و در تهذیب فی قال است و این اظهر است که حضرت صادق هم فرموده باشد و متعارف نیست که خبر باید که

همچنین میگویند که وقتی که اعتقادی بآن سخن نداشته باشند و اگر اعتقادی نمیداشتند حکم بحرمت
شیر نمیکردند و ظاهرا این غلط از نساخ باشد نه از صدوق و مویدا حدیث عمار است و حدیث صحیح دیگر
که حضرت فرمودند که هر چیزیکه در زغم در آنجا افتد از آن منتفع نمی توان شد و ان وقعت شاة و ما
اشبهها فی بئر ینزح منها تسعة دلاء الی عشرة دلاء و اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه
مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد نه دلو میکشند تا ده دلو و این روایت موثقه اسحق بن عمار است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه آثار روایت نه او عشرات و تغییرا و بالی در سه جا واقع شده و
ظاهرا از نساخ باشد و اگر در آنچه گذشت توجیهی می توانست کرد اما در اینجا توجیه نمی توان کرد و ممکن است که
مراد صدوق در هر سه جا اشاره باین باشد که نهایت آنچه در اینجا در کار است ده است در اینجا و اینجا است
و جمل است در سابق و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه کانت فی المدینة
بئر فی وسط مزبلة فکانت الریح تهب فتلقی فیها القذر و کان النبی صلی الله
علیه و آله یتوضأ منها و فرمودند که در مدینه چاهی بود در میان مزبله و آن محل انداختن سرگین
حیوانات بسیار بود که باد می آمد و ازین کثافتها در چاه می ریخت و حضرت صلی الله علیه و آله از آنجا
وضو میساختند و این حدیث دلالت ظاهری دارد بر طهارت چاه و صریح نیست زیرا که سرگین
مطلقا نجس نیست مگر سرگین حیوانی که گوشت او را نخورند و شاید که چنین سرگینی در آنجا نبوده باشد
بلکه ظاهر آنست که سرگین را در ماکول اللحم اطلاق میکنند معهذا منقولست که حضرت فرمود آن چاه
را بر کردند و سأل محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه عن البئر یقع فیها المیتة
فقال ان کان لها ریح نزح منها عشرون دلوا محمد بن مسلم بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه سوال کرد از چاهی که در آن چاه مرداری بیفتد پس حضرت فرمودند
که اگر آن مرده بد بو شده است بیست دلو آب بکشند و این حدیث بسند صحیح وارد شده است و اکثر
اوقات حدیث محمد بن مسلم که درین کتابست در کلینی یا تهذیب هست بسند صحیح و سند این کتاب
قوی است و ظاهرا صحیح باشد زیرا که سند بعلا بن رزین رسیده است و صدوق طرق صحیحه بعلا
دارد و با آنکه کتاب محمد بن مسلم که از ارکان اربعه است در شهرت مانند آفتاب بوده است معهذا
صدوق حکم بصحت آن کرده است و لیکن علما باین حدیث عمل کرده اند چون مجملست و احادیث مفصله
بر خلاف این هست و ظاهرا عمل نتوان کرد در مرده که خصوص آن از حضرات منقول نباشد و الله تعالی یعلم
و سأل کردویه الهمدانی ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما

عن بئر يدخلها ماء الطريق فيه البول والعذرة وابوال الدواب وارواثها وخرء الكلاب فقال ينزح منها ثلثون دلوا وان كانت منجرة بضم ميم وكسرا يا بفتح ميم و ها كرده ايم از حضرت سوال نمود كه چاهى داخل ميشود در ان چاه آب راه و در ان آب هست بول و عذره آدمى و بولهاى حيوانات و سركين حيوانات و فضله سگها پس حضرت فرمودند كه از ان چاه سى دلو بكشند و اگر چه چاه بد بو شده و شيخ طوسى باسند صحيح همين حديث را روايت كرده است اگر چه بجاى ماء الطريق فيها ماء المطر ذكر كرده است و ده و ظاهرش كه تغيير از نساخ شده باشد يا كرده مكرر گفته باشد يا مكرر روش نموده باشد و محتمل است كه مراد از آب راه نيز آب باران است و سند اين بابويه بكر دو يه كالصحيح است حال او ظاهر نيست و ليكن چون صحيح است از ابن ابى عمير علما بان عمل كرده اند و شبهه كرده اند كه هر گاه بواسطه بول چهل دلو بايد كشيد و بواسطه عذره چهل يا پنجاه و بواسطه سگ تمام آب با چگونه همه جمع شوند سى دلو بايد كشيد و جواب گفته اند كه چون آب باران با اينها جمع شده است شايد حكم نجاست اينها را تخفيف داده باشند يا آنكه آب چاه مبناى آن بر اختلاف متفقات و اتفاق مختلفات است چنانكه گذشت و ظاهر آنست كه اين اختلافات دليل طهارت است و چون جمعى قايل بنجاست شده اند بر ايشان اين اشكالات و غير اين وارد شده است از انجمله هر گاه يك كر از آب چاه بكشند باجماع علما بملاقات نجاست نجس نميشود اگر همين كر در اندرون چاه باشد يا صد كر ديگر و ماده داشته باشد كه صد هزار كر بوده باشد كه هر چند كشند بيرون آيد اگر كسى بول كند در ان همه نجس شود و همه را بايد كشيد و جواب گفته اند كه احكام شرعى بعقل درست نمى آيد كه اگر شخصى هزار فسق بكند يا بگويد من شنيده ام كه حضرت سيد المرسلين رسول نيست صلى الله عليه و آله در ان فسق كافر نمى شود و باين كلمه كافر ميشود و اين اشكالها از ين جهت است كه مدار اكثر بر تقليد پيشينيان است بلكه شيخ طوسى رحمه الله چنانكه سيد بن طاوس رحمه الله ذكر كرده است كه بعد از شيخ طوسى مفتى على التحقيق بهم نرسيد بلكه همگى مقلد شيخ اند اين همه احاديث صحيحه را طرح نموده اند و دست باحاديث ضعيفه زده اند چون شيخ گفته است كه اگر اين حديثها عمل كنيم همه عمل كرده ايم و اگر بآن احاديث عمل كنيم اينها را طرح مى بايد كرد و غافل شده اند كه عكس است مثلا اگر عمل بطهارت چاه كنيم اين اخبار را حمل بر استحباب خواهيم كرد و همه عمل كرده ايم و اگر بنجاست قايل شويم اخبار طهارت را همه ترك كرده ايم و اگر گويند كه احتياط اين است در ين حكم فى نيست و ليكن احتياط واجب نيست والله تعالى اعلم ولا يجوز ان يبول الرجل فى الماء الراكد فاما الماء الجارى فلا باس ان يبول فيه و لكن يتخوف عليه من الشيطان و جايز نيست كه شخصى بول كند

در آب ايستاده اما جارى پس باكى نيست كه در انجا بول كنند و ليكن خوف اين هست كه شياطين بر كسى كه در آب بول كند مسلط شوند و ديوانه يا فاسق شود و شيخ طوسى حديث صحيح نقل كرده است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه باكى نيست كه شخصى در آب روان بول كند و در حديث موثق ابن بكير روايت كرده است كه باكى نيست بول در آب جارى و در حديثى تقييد كرده با آنكه باكى نيست در آب جارى اگر روان باشد يعنى مثل چشمه ايستاده نباشد و در حديث قوى از آنحضرت صلوات الله عليه روايت كرده است كه حضرت فرمود كه جايز است در آب بول كردن و ليكن خوف تسلط شياطين هست و در روايتى موثق كالصحيح وارد شده است كه از ان حضرت پرسيدند كه در آب جارى بول ميتوان كرد حضرت فرمود كه باكى نيست و در روايتى ديگر وارد است كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه نهى كرد از بول كردن در آب جارى مگر در حالت ضرورت و فرمود كه آب را اهلى هست و در حديث صحيح از حضرت صادق وارد شده است كه بول مكن در آب ايستاده كه هر كه بول كند يا در رسد بلايى بسبب آن ملامت نكند مگر خود را و اگر برسد بلايى از ان خلاصى ندارد مگر آنكه خدا خواهد و شيخ طوسى و جمعى كثير از علما استدلال كرده اند باين اخبار بر آنكه آب جارى بملاقات نجاست نجس نمى شود و آب ايستاده اگر كم از كر است نجس ميشود و در جايى كه حضرت بلفظ كراهت فرموده است و اگر كر است نجس نميشود انجا كه حضرت فرموده اند كه باكى نيست و نجاست باكثت مشكل است استدلال باين كردن اخبار بلكه ظاهر اخبار آنست كه چون آب اهلى دارد از ملك و جن اگر ايستاده باشد و كسى بول كند گويا بر سر ايشان بول كرده است و سبب تسلط جنيان ميشود بر او و اگر روان باشد اگر روان باشد كراهت دارد و ليكن نه مثل ايستاده است مثل آنكه جمعى براه روند و بولى از ناودان بر سر ايشان آيد يا در مجلسى نشسته باشند و كسى بر سر ايشان بول كند فرق بسيار هست و مقام اقتضاى اين نه طهارت و نجاست والله تعالى اعلم و قد روى ان البول فى الماء الراكد يورث النسيان و در روايات بسيار وارد شده است كه بول كردن در آب ايستاده سبب فراموشى است و آن هم از شيطانست و ظاهر اين اخبار آنست كه در آب بول كردن بد است پس اگر بيرون آب بول كند و آن با آب رود و يا بول در ظرفى باشد و در آب ريزند كراهتش كمتر است و بهتر آنست كه در ايستاده نريزند و اولى آنست كه غايط در آب نكنند و نريزند بلكه ساير نجاسات مثل خون و منى اگر چه جزم بكراهت اينها مشكل است والله تعالى اعلم بحقايق احكام باب ارتياد المكان

والسنة فى دخوله والاداب فيه الى الخروج منه بابى است يعنى مسايل طلب كردن جاى است از جهت بول و غايط و طريقه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله در داخل شدن در بيت الخلاء و مستحباتيكه در انجامى بايد بجا آوردن تا وقت بيرون آمدن از انجا قال الصادق صلوات الله عليه كان رسول الله صلى الله عليه و آله اشد الناس توقيا للبول او عن البول حتى انه كان اذا اراد البول عمد الى مكان مرتفع من الارض او مكان يكون فى التراب الكثير كراهية ان ينضح عليه البول حضرت صادق فرمودند كه حضرت رسول الله از همه كس از رشحه بول بيشتر بود يا بواسطه بول كه مباد از رشح كند نهايت احتياط ميفرمودند تا آنكه هر گاه اراده بول ميكردند بجاى بلند مير فتند يا بجائى كه خاك نرم بسيارى بود مير فتند كه مبادا بول ترشح كند و اين حديث را شيخ در حسن كالصحيح روايت كرده است و كلينى باسناد قوى از حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله روايت نموده است كه از جمله علم يا از علامات علم آدمى است كه از جهت بول خود جايى طلب كند كه ترشح نكند و شيخ باسناد قوى از سليمان جعفرى روايت كرده است كه شبى در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله عليه بودم در دامن كوهى چون آخر شب شد حضرت بر خواستند و دور شدند و بر بلندى بر آمدند و بول كردند و وضو ساختند و فرمودند كه از فقه و علم مرد آنست كه طلب كند موضعى از جهت بولش جامه خود را اندازد بر بالاى او نماز نگذارند و در احاديث كثيره صحيحه وارد شده است از حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله كه ايشان طلب ميفرمودند جهت استنجاء و سهل دانستن بولست و ازين معنى است و كان رسول الله صلى الله عليه و آله اذا اراد دخول المتوضا قال اللهم انى اعوذ بك من الرجس النجس الخبيث المخبث الشيطان الرجيم اللهم امط عنى الاذى و اعذنى من الشيطان الرجيم و اذا استوى جالسا للوضوء قال اللهم اذهب عنى القذى والاذى واجعلنى من المتطهرين و اذا تزحر قال اللهم كما اطعمتنيه طيبا فى عافية فاخرجه منى خبيثا فى عافية و دأب حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله چنين بود كه چون اراده داشت كه داخل متوضا شود اين دعا را ميخواندند و ترجمه دعا اينست كه خداوندا پناه بتو آورده ام از شر رجس نجس كه اعمال قبيحه باطنه دارد و نجس كه اعمال قبيحه ظاهره دارد و چون قدرت رنجانيدن دو ممكن است كه مرتكب اين حال تخبيث شد چون كافر است و خبيث و بد طينت است باعمال

قبيحه ميكند و مخبث است يعنى مردمان را باعمال بد ميدارد و با مصاحبان بد وا ميدارد كه شياطين جن و انسند و اگر مراد از ين شيطان بزرگ باشد و اگر جنس شياطين جن و انس را باشد معنى اول مراد است و اين اظهر است و شيطانست يعنى دور است از رحمت الهى و متمرد است از فرمان الهى و رجيم است يعنى رانده شده است از بهشت يا آسمانها يا آنكه در وقت فرستادن او را بزمين فرشتگان او را سنگ باران كردند يا سنگهاى لعنت بر او انداختند خداوندا دور كن از من چيزهاى ناخوش را آنچه فضلات است كه اكثر آزار يا مرضها از حبس شدن بول و غايط و ريح است و چنانكه بدنها فضلات ظاهره را از من دور مى كنى و شر شيطان رجيم و گمراهيهاى آن كه سبب نجاستهاى معنوى است مراد در پناه خود در آور و ممكن است كه مراد از جمله ثانيه نفس اماره باشد كه بدترين شياطين است چنانكه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرمودند كه دشمن ترين دشمنان نفس تست كه در ميان دو پهلوى تست هر چند شيطان عدو مبين است بنص الهى و چون درست بنشيند از جهت وضو يعنى سبب وضو كه بول و غايط است و از ين جهت و از ين جهت متوضا ميگويند او را مجازا يعنى محل سبب وضو يا محل وضو چون متعارف بوده است كه در همانجا وضو ميساخته اند يا مراد از وضو استنجا و شستن موضع است و اول اظهر است بقرينه دعا كه حضرت ميخواندند و ترجمه اش اينست كه خداوندا از من دور كن و دور كن نجاست بول و غايط را تا دفع شود از من آزارهائى كه از لوازم احتباس است يا اذى عبارت از صفات رذيله است كه سبب آزار روحست از حقد و حسد و كبر و عجب و امثال اينها و بگردان مرا از جماعتى كه پاكيزه كنند از جميع رذايل نفسانى و جسمانى از گناهان ظاهر و باطن يا با طهارت صورى و معنوى منضم كرد اند بعصمت خود و چون زور كردن و بخشش سكنى باشد و بعضى از علما گفته اند كه چون وقت خروج غايط شود اين دعا بخواند و ترجمه اش اينست كه خداوندا چنانكه بمن خورانيدى طعامهاى نيكو با عافيت بدن و گوارا ساختى پس فضله خبيث او را از من دفع كن با عافيت بدن نه مانند اسهال و اد غال پس تامل كن در شفقتهاى الهى كه ميخواهد كه بندگان در هيچ حالى از او غافل نباشند و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده است كه چون داخل خلا شوى بگو بسم الله اللهم انى اعوذ بك من الخبيث

الخبث الرجس النجس الشيطان الرجيم و چون بيرون آيي بگو الحمد لله الذي
عافاني من الخبيث المخبث واماط عني الاذى و چون خواهي كه وضو سازي
بگو اشهد ان لا اله الا الله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني
من المتطهرين والحمد لله رب العالمين و بهتر آنست كه اين دعا را هم بخواند
اگر دعاي اول را خواند بسم الله را با آن ضم كند و كان صلوات الله عليه او
و كان علي ع يقول ما من عبد الا و به ملك موكل يلوي عنقه
حتى ينظر الى حدثه ثم يقول له الملك يا ابن آدم هذا رزقك
فانظر من اين اخذته والى ما صار فعند ذلك ينبغي او فينبغي
للعبد عند ذلك للعبد ان يقول اللهم ارزقني الحلال وجنبني
الحرام و حضرت سيد المرسلين ص و بنا بر نسخه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه و
صدوق در علل بسند قوي از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه اين حديث را
روايت كرده است و دعاي آخر را ذكر كرده است ولكن عامه از حضرت سيد المرسلين صلى الله
عليه و آله روايت كرده اند اين خبر را ميفرمودند كه هر بنده كه هست فرشته موكل است
متوجه بجناب او كه گردن اورا كج كند تا نظر بحدث خود كند پس ملك با و ميگويد اي فرزند
آدم عاقبت روزي تو اين شد پس ببين كه چه سعيها نمودي در تحصيل آن و عاقبت بكجا
رسيد پس سزاوار آنست كه بنده درين حالت متوسل بجناب اقدس الهي شود و بگويد
كه خداوندا روزي كن مرا رزق حلال و حفظ كن مرا از خوردن حرام و كليني و صدوق رضي
الله عنهما بسند قوي كالصحيح روايت كرده اند از زيد شحام كه من نزد حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله عليه بودم كه شخصي بخدمت آنحضرت آمد و مسايل بسيار پرسيد حضرت
فرمودند كه هرچه امت احتياج دارد از فرزندان آدم البته حكم آن از خدا و رسول آمده
است و جمعي خاص آنرا ميدانند كه ايشان ائمه معصومين اند آن شخص گفت كه از رسول خدا چه
رسيده است در امر دخول خلا حضرت فرمودند كه ذكر خدا بكنند و پناه برد بخدا از شر شيطان رجيم
و چون فارغ شود بگويد الحمد لله على ما اخرج مني من الاذى في يسر وعافية
پس آن شخص گفت درين چه وارد شده است كه آدمي بخلا ميرود والبته نظر بفضله خود مي اندازد
حضرت فرمودند كه هيچكس نيست كه ملك موكل او نباشد و چون در آنجا قرار گرفت آن كردن او را

كج ميكنند

كج ميكنند و با او ميگويند كه اي فرزند آدم نظر كن با نچه چها ميكشيدي در تحصيل آن عاقبت بكجا رسيد
پس از اين خبر ظاهر شد كه ملكي كه در متن واقع شده است مراد از آن جنس است كه شامل دو نيز هست يا اكثر هم
دوهست يكي نيز هست و ممكن است كه اين دو ملك دو ملكي باشند كه هميشه با بني آدم اند از جهت كتابت
اعمال خير و شر و آن يك ملك از جهت همين كار مقرر شده باشد و اين دو ملك نيز هر دو او كنند و الله تعالى
يعلم و فايده ديگر از جهت نظر كردن رفع تكبر است چنانكه در احاديث صحيحه از ائمه هدى صلوات
الله عليهم وارد شده است كه عجب دارم از فرزند آدم كه اول آن نطفه منتن بوده و آخر اعتبار است و آخر
آن جيفه مردار و در ما بين ظرف نجاسات و معهذا تكبر ميكند و لهذا النبي صلى الله عليه و آله
فطالعوا و نحو فطلان الله تبارك و تعالى وكل الارض بابتلاع ما يخرج
منه و مراد كي فضله آنحضرت نمي بيند زيرا كه حق سبحانه تعالى زمين را موكل كردانيده بود كه فرو برد
آنچه را جدا شود از آن حضرت و در آخر كتاب قرب الاسناد بسند موثق كالصحيح كه زمين موكل بود كه فرو
برد آنچه را از حضرت ائمه معصومين صلوات الله عليهم جدا شود و اين معني از خصايص نبي و امام است
صلوات الله عليهم و كان امير المؤمنين صلوات الله عليهم اذا اراد الحاجة وقف على
باب المذهب ثم التفت عن يمينه و عن يساره الى ملكيه فيقول اميطا
عني فلكما الله علي ان لا احدث بلساني شيا حتى اخرج اليكما و مراد آنحضرت
صلوات الله عليه آنكه اراده قضاي حاجت داشتند بر در آنجا مي ايستادند و نظر بجانب راست و چپ نمود
ميكردند بجانب ملكين و ميفرمودند كه دور شويد از من كه از جهت شما خدا را بر خود گواه ميگيرم بالله
مي ميگويم كه خدا بر من كه حكايتي بر زبان جاري نسازم تا بنزد شما آيم دوري كه تخصيص زبان
از جهت آن باشد كه غالبا در آنجا كاري كه ميتوان كرد زبانست و شيخ آنرا بسندي كالصحيح روايت كرده است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و در آنجا لفظ لمبال في خير و ظاهر آن زبان در آنجا
تكلم صدوق كرده است با تمام و كان صلوات الله عليه اذا دخل الخلاء يقول
الحمد لله الحافظ المؤدي فاذا خرج مسح بطنه وقال الحمد لله الذي اخرج
عني اذاه وابقى في جسدي قوته فيا لها من نعمة لا يقدر القادرون
قدرها و چون آنحضرت داخل خلا ميشدند و اين دعا را ميخواندند كه ترجمه اش اينست كه جميع ثنا ها و
ستايشها مخصوص ذات مقدس خداوندي است كه مستجمع كمالات است و حافظ است آنچه را حفظ مي بايد كرد و دفع
ميكند آنچه را دفع مي بايد كرد و چون از خلا بيرون مي آمدند دست بر شكم مي ماليدند و ميفرمودند اين دعا را

كه ترجمه اش اينست كه جميع محامد مخصوص ذات اقدس خداوندي است كه نه قوتها مخصوص اوست و از جمله
نعمتهاي او نسبت بمن اينست كه آنچه خوردم فضلات آنرا از من دفع كرد و قوت آنرا در بدن من باقي
گذاشته است پس اين چه نعمتي است كه هيچكس نميتواند شكر اين نعمت را بجا آورد چون هيچكس كنه اين نعمت را
درك نميتواند نمود با آنكه چون در دعا ادب آنست كه هر مطلبي كه بنده را بوده باشد بجناب ايزد
متعالي خداوند خود را باسمي بخواند كه مناسب آن مطلب باشد و چون درين مقام دو نعمت عظيم هست
يكي قوت ماسكه كه غذا را در معده حفظ كند و نگذارد تا كه بيرون آيد تا هضم شود و حق سبحانه و تعالى
معده را مانند ديگي كرده است و حرارتي در آن مقرر فرموده است كه در اندك زماني كه هر غذائي كه در آن
وارد شود طبخ نمايد و بعد از طبخ آنچه زبده و خلاصه غذا است آنرا بجگر رسانند و از آنجا خون شده
بخاري لطيف از آنجا بدل رود و از آنجا بعروقي كه در بدن منتشر گشته و آن صد و شصت و اند رگ است آنها را
شرايين ميگويند جاري شود و آنچه خون است از عروقي كه دهن آنها متصل است بجگر بقسمت الهي بهر رگي آنرا
آنچه بايد داد بدهد و همچنين صفرا و بلغم و سودا را در كل بدن جاري سازد و اين اخلاط اربعه را در
هر عضوي آنچه ضرور است جزو بدن فرمايد و هرچه زياده باشد دفع نمايد و آنچه فضلات آب بولي كرده در بول
دان در آورد و با آنكه سوراخ او بلكه بالذات قوت ماسكه كرامت فرموده است كه تا آدمي اراده
بول نكند دفع نشود و آنچه فضله طعام است از روده ها روان گرداند تا قرب مخرج آيد و قوت
ماسكه حفظ نمايد و چون اراده نمايد قوت دافعه آنرا دفع نمايد پس اگر در قوت ماسكه ضعفي بهم رسد
سلس البول و اسهال ميشود و اگر در حفظ قوت دافعه ضعفي بهم رسد حبس البول و قولنج و ساير امراض حاصل
ميشود و همچنين در هر عضوي از چهار هضم كه در بدن مقرر ساخته است ماسكه و دافعه مقرر ساخته است
و تفصيل اينها را در كتب طب ملاحظه بايد نمود مجملا چون اكثر بلكه همه امراض از ضعف قوه ماسكه و دافعه
است و حفظ بدن باين دو قوت و قوت اين دو قوت از نعم حق سبحانه و تعالى است بنابرين چون حمد و ثناي
الهي مناسب اين مقام حفظ و عود بود باين ستايش الهي فرموده هرچند طلب كرد حفظ آنچه ضرور است
و دفع آنچه در كار است لكن محمد طلب چنانكه هرگاه پادشاهي را مدح كند كرم معني آن بخشش است هرچند بزبان
نياورند و در وقت بيرون آمدن چون اينها دفع شده بود و لازم بود شكر اين نعمتها شكر كرد و اظهار
نمود كه گر اقوت و ياراي شكر چنين نعمتها نيست تا شكر آنرا با ظهار عجز از شكر بجا آورده باشند و اين
نعمت از حيثيتهاي بسيار عظيم است يكي آنكه حفظ بدن بقوت عبادات و طاعات است كه بسبب آن
بمراتب عاليه ميرسد ديگر آنكه بنده باين ضعف و بيچارگي و مخالفت الهي حق سبحانه و تعالى تربيت او

ميفرمايد در همه عمر حتى در حفظ غذا و دفع اذا اين يكي نعمت مزيد نعمت است در دنيا و عقبي و بايد كه بدانيد كه
در هر كلمه از قرآن و احاديث رموز و اشارات بسيار هست ما بايد كه از آن غافل نشويم و بعضي
از آنها اشاره ميشود و باقي را بتدبر ميتوان يافت و مي بايد دانست كه كتب احاديث مانند كتب فقها
نيست كه در آنجا مكرر عيب است بلكه در احاديث تكرار مطلوبست بواسطه وجوه بسيار اول آنكه حضرات
ائمه معصومين هر كسي را در خور استعداد او دعائي تعليم نموده اند و مجموع را ذكر ميكنند اگر كسي را مقدور
باشد همه را بخواند و الا آنچه مقدور باشد و گاه باشد كه اسم اعظم الهي در دعائي باشد كه مانند اسم
يا آنكه هر دعائي خاصيتي چند دارد كه ديگري ندارد و در هر دعائي اشاراتي چند هست كه در ديگري
نيست و همچنين در احاديث احكام بلكه در آيات قرآني كه بحسب ظاهر مكرر شده است در واقع مكرر
نيست حتى بسم الله الرحمن الرحيم كه صد و چهارده جا واقع شده در هر جا معني مخصوصي دارد
و ارباب قلوب ربانيات و مجاهدات باين اشارات فايز شده اند و ميشوند و در حديث
صحيح وارد شده است كه چون حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه از بيت الخلا بيرون مي آمدند اين دعا را
ميخواندند كه الحمد لله الذي رزقني لذته وابقى قوته في جسدي واخرج عني اذاه يا لها
نعمة سه مرتبه محتمل است كه مجموع را سه مرتبه خوانده باشند يا عبارت يا لها نعمة را سه مرتبه خوانده باشند
و اين مشهورتر است و عبارتي كه اكثر علما ذكر كرده اند ميان اين دو حديث جمع كرده اند و گفته كه بخواند
الحمد لله الذي عرفني لذته وابقى في جسدي قوته واخرج عني اذاه فيا لها
من نعمة فيا لها من نعمة لا يقدر القادرون و اگر بگويند يا لها نعمة را سه مرتبه
نيز خوبست و اگر تواند همه عبارات را بخواند نور على نور است والله تعالى يعلم و كان الصادق
صلوات الله اذا دخل الخلاء يقنع راسه و يقول في نفسه و در تهذيب و يقول
سرا في نفسه بسم الله وبالله ولا اله الا الله رب اخرج عني الاذى سرحا
بغير حساب واجعلني لك من الشاكرين فيما تصرفه عني من الاذى والغم الذي
لو حبسته عني هلكت لك الحمد اعصمني من شر ما في هذه البقعة واخرجني
منها سالما وحل بيني وبين طاعة الشيطان الرجيم و شيخ طوسي روايت كرده است
اين خبر را بسند قوي كه آنحضرت صلوات الله عليه چون داخل خلا ميشدند و اين نام خلا را كه
برين دارند كه مي بايد خلوت باشد و كسي آنجا نباشد سر خود را مقنعه مي پوشيدند و آهسته ميگفتند
يا در خاطر ميگذرانيدند اين دعا را و ترجمه اش اينست كه بنام و ياري نام حق سبحانه و تعالى و باستعانت

اقدس و داخل خلا میشوم و اعتقاد باو دارم چون غذا و غذی جز او نیست پروردگارا این فضلات را
از من بیرون آور چه بودی و حساب این نعمت را از من مخواه با هرچند مستحق این انعام نیستم تو کریمی
این نعمت را بتفضل عطا فرما و توفیقم کرامت کن که از جمله شکر کنندگان تو باشیم بسبب این نعمت
که این بلا و غم را از من دفع میکنی که اگر دفع نکنی هلاک خواهم شد زیرا است جمیع ثناها و خوبیها
و غیر زاینده غذا او ندا مرا حفظ کن از شر شیاطین که درین موضع می باشند و مرا از شر آن بلا
سلامت بیرون بر و نگذار که من اطاعت شیطان مردود کنم و ظاهر این حدیث آنست که سر پوشیده
شود و بعضی آنکه رو هم پوشیده شود و بحقیقتی که بخارات کثیفه داخل دماغ نشود پس اگر عمامه نیز بر سرش
باشد سنت است که عامه بر بالای آن بر سر اندازد و ینبغی للرجل اذا دخل الخلاء ان یعطی
راسه اقرارا بانه غیر متبرئ نفسه من العیوب و سزاوار آنست که چون شخصی خواهد که
داخل خلا شود سر را بپوشاند و گویا سر پوشیدن از روی حیاست و اقرار میکند که نفس من بری
نیست از عیوب و عیوب من بسیار است بنابرین سر را می پوشانم و همچنین در تقنیع بهتر است اگرچه سر پوشیده
نیز دلالت بر قلت حیا میکند و چون صدوق از ارباب نصوص است و تا نقلی باو نرسیده باشد چنین
حکمی نمیکند و ظاهرش آنست که آن نقلی را دیده باشد اما بما نرسیده است بلی در دعاهای حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله گاه بود ذکر کرده است اشاره باین معنی است و یدخل رجله الیسری
قبل الیمنی فرقا بین دخول الخلاء و دخول المسجد و سنت است که چون داخل میشود پای
چپ را مقدم دارد بر پای راست تا فرق شود میان داخل شدن مسجد و داخل شدن خلا یعنی
چون مسجد مقام شریف است مناسب آنست که پای راست که اشرف از پای چپ است آنرا مقدم
دارد و در حالت دخول و خواهد آمد در حدیث آن و چون خلا جای کثیف است پای چپ را مناسب است
و ظاهر این عبارت نیز عبارت حدیث است و نکته ایست از جهت تقدیم پای چپ و باید تقدیم یمین
باشد و اگر از صدوق باشد قیاسی است باطل و حاشا که او قیاس کند و لهذا علما همه متابعت
او کرده اند درین حکم و سایر احکامی که او گفته است چون از ارباب نص است والله تعالی یعلم
و یتعوذ بالله من الشیطان الرجیم لان الشیطان اکثر ما یهم بالانسان
اذا کان وحده و سنت که در وقت داخل شدن در خلا پناه بحق سبحانه و تعالی برد از شر
شیطان مردود و با آنکه عبارات منقوله را بگوید یا هر عبارتی که باشد ولیکن می باید که در دل در آورد
این معنی را نه محض لفظ باشد از آنجهت که اکثر اوقات که شیطان بر آدمی دست می یابد [illegible]

که تنها باشد چنانکه احادیث بسیار در مذمت تنهایی وارد شده است و خواهد آمد و در حدیث کالصحیح
وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اشد و سخت ترین تسلطهای شیطان
در وقت تنهایی آدمی است و بلفظ اجرئی وارد شده است یعنی در تنهایی جرات شیطان بر آدمی
بیشتر است و اذا خرج من الخلاء اخرج رجله الیمنی قبل الیسری و چون خواهد که از خلا در آید پای
راست را بر چپ مقدم دارد عکس مسجد که در وقت بیرون آمدن از مسجد پای چپ مقدم میدارد و
ظاهرش آنست که مجموع این یک حدیث باشد و در آن حدیث استعاذه نیز باشد و وجدت
بخط سعد بن عبد الله حدیثا اسنده الی الصادق صلوات الله علیه انه قال
من کثر علیه السهو فی الصلوة فلیقل اذا دخل الخلاء بسم الله و بالله اعوذ
بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و یافتم بخط سعد که استاد صدوق
است و حال او گذشت حدیثی را که اسناد او را رسانیده بود از مشایخ تا بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که آنحضرت فرمودند که هر که در نماز سهو بسیار کند باید که چون داخل خلا شود این
دعا را بخواند تا سهو او زایل شود و دعا و شرحش گذشت و آنکه صدوق وجاده را اعتبار کرده است
ظاهرا محض وجاده نبوده است بلکه جمیع روایات سعد را اجازه از پدر شرح داشته است و چون با
اجازه معنی اخص وجاده جمع شده بود وجدت گفت یا آنکه این کتاب متواتر بوده است از سعد و
علم داشته است که از وست درین صورت نیز اعتماد می توان کرد چنانکه در مقدمه گذشت احادیثی که
دلالت برین میکند و الا بر تقدیر که وجاده را ذکر کند قصور ندارد نقل کردن ولیکن نمیتوان گفت که
سهو من و خدا حجت است والله تعالی اعلم و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه اذا انکشف ا
اذا انکشف احدکم لبول او لغیر ذلک فلیقل بسم الله فان الشیطان یغض بصره
عنه حتی یفرغ و فرمودند که هرگاه عورت شما باز شود از جهت بول کردن یا غیر آن باید که بسم الله
بگویید تا شیطان را نظرش بر عورت شما نیفتد چون بسم الله میگویید او چشم خود را بهم میگذارد
تا وقتی که عورت خود را بپوشید بعضی گفته اند که مراد از چشم بر هم گذاشتن آنست که شما را بوسوسهای
فاسد نمی اندازد و شیخ رحمه الله این حدیث را بسند صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت
کرده است تا یغض بصره بدون زیادتی و امثال این احادیث بسیار است شرط ایمان آنست که تصدیق
کنند و کاری بتاویل آن نداشته باشند چنانکه در آیات بسیار واقع شده است که هرچه علم شما بآن نرسد
رد مکنید و قال رجل لعلی بن الحسین صلوات الله علیهما این یتوضأ الغرباء فقال یتقون

شطوط الانهار و الطرق النافذة و تحت الاشجار المثمرة و مواضع اللعن فقیل له
و این مواضع اللعن قال ابواب الدور و شخصی عرض کرد که غریبان در کجا [illegible] روند چون خانه
ندارند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اجتناب کنند از آنکه بول و غایط کنند در کنارهای و در راههای
که تردد در ان کنند و در زیر درختان میوه دار و در مواضع لعن یعنی جاهایی که مردمان نفرین کنند پرسیدند
که مواضع لعن کجاست حضرت علیه فرمودند که درهای خانها ممکن است که مراد حضرت از درهای خانها مثال
باشد و لفظ اول بر عموم خود باشد چنانکه اکثر علما چنین فهمیده اند بسبب که اینها و امثال آن از جاهایی که
سبب ایذای مسلمانان باشد مکروه باشد و ممکن است که مراد حضرت در اینجا همین درهای خانها باشد
و آنها را از عمومات ایذای مومنان و قبح آن استخراج نمایند و محتمل است که مراد از موضع لعن
این باشد که حق سبحانه و تعالی و فرشتگان لعن میکنند چنانکه خواهد آمد در مثل این و بنابرین حمل کرده
اند که در جایی از در خانه که ملک شخصی باشد بی رضای او حرام است و مستحق لعن این است و اگر ملک نباشد
مکروه باشد ممکن است که ملعون باشد یعنی از رحمت الهی دور باشد و بنابر آنکه معنی آن این باشد که مردمان
لعن میکنند ظاهر میشود که لعن ایشان خوب باشد شاید از ین جهت هم باشد که بسبب گناه دیگران می شود چون
اکثر مردمان آن تقوی ندارند که خود را از امثال اینها ضبط نمایند و این حدیث را کلینی و شیخ بسند
صحیح از آنحضرت روایت کرده اند و بجای الطرق النافذة یتقون ذکر کرده اند و معنی یکی است و فی
خبر آخر لعن الله المتغوط فی ظل النزال و المانع الماء المنتاب و الساد الطریق
المسلوک و در حدیث دیگر وارد شده است که شیخ او را بسند قوی کالصحیح روایت کرده اند
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی لعن کرده است کسی را که غایط کند در سایه
که قافله در آنجا منزل میکنند خواه کاروانسرا باشد یا زیر درخت باشد و دوم کسی را که منع نماید مردم
را از آب مباحی که در چاهها و چشمها مردم بنوبت بر آن وارد میشوند با آنکه ملک جماعتی باشد و
با هر نوبت شخصی باشد و صاحب نوبت را منع کردن حرام است و کسیکه راه و شارع مردم را سد
کند با آنکه دیواری بکشد که تردد نتوانند کرد یا راه را تنگ کند یا راه داری بگیرد که بسبب آن نشود که
کسی از راه تردد کند و در کافی و تهذیب این عبارتست که این سه طایفه ملعون اند محتمل است که مراد این باشد که
که مردمان لعن ایشان میکنند و خدای تعالی و فی خبر آخر من سد طریقا بتر الله عمره و در
حدیث دیگر وارد شده است که هر که راهی را ببندد حق سبحانه و تعالی عمر او را قطع کند و کوتاه گرداند
و چون در آن خبر طریق باین تقریب این حدیث را ذکر کرد و سئل الحسن بن علی صلوات الله

علیهما ما حد الغائط قال لا تستقبل القبلة و لا تستدبرها و لا تستقبل الریح و لا
تستدبرها و سوال کرده شد از آنحضرت صلوات الله علیهما که آداب قضای حاجت چیست
حضرت فرمودند که رو بقبله مکن و پشت بقبله مکن و رو بباد مکن که ترشح میکند و پشت بباد مکن که
از زیر جامه نیز ترشح میکند غالبا یا نجس میگرداند که وجه آن ظاهر نیست و این حدیث را شیخان بسند
قوی روایت کرده اند صدوق آن حکم بصحت آن کرده اند و موید خبر اول آن احادیث بسیار
وارد شده است و مذهب آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نهی از استقبال و
استدبار قبله فرموده اند ولیکن خلاف که نهی بر سبیل حرمت یا کراهت یا در صحراها حرام است
و در بناها مکروه یا در صحراها مکروه است و در بناها جایز چون حدیثی صحیح وارد شده است که محمد بن
اسمعیل بن بزیع نقل کرده است که من داخل خانه حضرت امام رضا صلوات الله علیه شدم و در آن خانه
بیت الخلایی بود رو بقبله کنیف ساختن حضرت آنرا احتمال خود دلیل آنست که جایز است نشستن رو بقبله
یا پشت بقبله بر تقدیری که حضرت علیه ساخته باشد و تقریر حضرت حجت است و جواب گفته اند که اگر حضرت
تغیر موده باشند کشتن آن از آن را حجت است و حال آنکه همین ابن بزیع در حدیث صحیح دیگر روایت کرده است
که من داخل خانه حضرت شدم و در آنجا کنیف رو بقبله بود و حضرت فرمودند که هر که برابر قبله بول کند
سهوا بخاطرش رسد که رو بقبله است دیگر دوا از جهت تعظیم و اجلال قبله از آنجا برخیزد تا حق سبحانه
و تعالی او را بیامرزد و مجملا چون حدیثی بما نرسیده است که صریح باشد در حرمت یا کراهت در
چنین جایها جزم بهیچ طرف نمی کنیم و احتیاط میکنیم والله تعالی یعلم و فی خبر آخر لا تستقبل الهلال
و لا تستدبره و در خبر دیگر وارد شده است که رو بماه و پشت بماه مکن بخاطر ندارم که این خبر را
در جایی دیگر دیده باشم که پشت بماه مکروه باشد و خواهد آمد در مناهی نبی صلی الله علیه و آله که
حضرت نهی فرمودند از آنکه در حال خلا فرج آنکس ظاهر باشد برابر آفتاب یا ماه با آنکه شعاع آنها بر فرج افتد
و کلینی مرسلا روایت کرده است که رو بآفتاب و ماه مکن و شیخ نیز مسندا بسند قوی و بسند موثق
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که کسی بول نکند باین عنوان که فرجش ظاهر باشد بر ماه یعنی رو بماه بول کند
که شعاع ماه بر فرج او افتد و منها استقبال القبلة فی بول او غایط ثم ذکر فرق
عنها اجلالا للقبلة و فی بیت و تعظیما لها لم یقم من موضعه حتی یغفر
الله له و ترجمه اش را ذکر کردیم قبل از متن و همین عبارت حضرت است با اندک تغییری که لفظ او غایط

زیاده شده است و لفظ و تغیظ لها ساقط شده است و در غیبت که نقل بالمعنی کرده باشد یا حدیثی دیگر باشد یا نساخ زیاد و کم کرده باشند والله تعالی یعلم و منقولست بروایت شیخین که ابو حنیفه ملعون از خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بیرون آمد و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در اول مقام ایستاده بودند ابو حنیفه از حضرت پرسید که شخصی که غریب باشد و شهر شما رسد و خواهد که قضای حاجت کند چه کند حضرت فرمودند که در حوالی دیوارهای مسجد منشین و همچنین در کنار نهرها و زیر درختان میوه دار و منزلهای قافله و رو بقبله مکن در حال بول و غایط و جامه ات را بالا کن و هرجا خواهی بنشین و در روایت بسیار وارد شده است که رو بمشرق یا مغرب کن در خلا و این بغیر آب و بعضی گفته اند که واجبست و دخل ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه الخلاء فوجد لقمة خبز فی القذر فاخذها و غسلها و دفعها الی مملوک کان معه و قال تکون معک لآکلها اذا خرجت فلما خرج صلوات الله علیه قال للمملوک این اللقمة قال اکلتها یا بن رسول الله فقال انها ما استقرت فی جوف احد الا وجبت له الجنة فاذهب فانت حر لله فانی اکره ان استخدم رجلا من اهل الجنة آنحضرت صلوات الله علیه داخل خلا شدند و دیدند که لقمه نانی در آنجا افتاده بود آن لقمه را برداشتند و شستند و بغلامی دادند و فرمودند که با او باشد که چون در آیم بخورم چون حضرت بیرون آمدند و فرمودند که کو لقمه غلام گفت که یابن رسول الله آنرا خوردم حضرت فرمودند که چنین لقمه را بخورد که از جاهای کثیف یا نجس برداشته باشند بعد از شستن آن بهشت او را واجب شود برو که ترا آزاد کردم از برای خدا که مرا خوش نمی آید که شخصی که از اهل بهشت باشد او را بعنوان بندگی خدمت فرمایم غرض از ذکر این حدیث آنست که دلالت میکند بر آنکه در بیت الخلا چیزی خوردن خوب نباشد چون حضرت فرمود که بیرون آیم و بخورم هرچند که در وقت بول کردن نبود و ظاهر میشود که در آن وقت بطریق اولی خوب نباشد و دلالت میکند که مردمان صالح را خدمت فرمودن خوب نباشد و ظاهر آنست که در آنجا کرمی نبوده است بلکه بآب قلیل شسته باشند اما ظاهر نیست که بواسطه نجاست شسته باشند یا بواسطه کثافت پس اگر نانی در راهها افتاده باشد و آنرا بردارند بهتر آنست که بشویند و بخورند مگر آنکه در مثل صحرائی باشد که بحسب ظاهر زمینش پاک بوده باشد و این حدیث دلالت میکند بر آنکه سنت است تعظیم نان کردن چنانکه منقولست در اخبار بسیار از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم

که دفن

که حرمت نان مراعات کنند که از پوشش و خورش و اکثر اهل زمین در آن کار کرده اند یعنی افلاک و کواکب و ملائکه علوی و سفلی و آدمیان و حیوانات و اگر نان حاضر نان خورش شنوند نان را زیر کاسه و امثال آن نگذارند و ناز بو نکنند و از کار دیگر و اگر نان و گوشت حاضر شود اول نان بخورند و لقمه نان را باشتر در راهها نیندازند و پا بر بالای آن نگذارند و بنان استنجا نکنند و اخبار معتبره وارد شده است که جمعی بنان استنجا میکردند حق سبحانه و تعالی ایشانرا بیلای قحطی مبتلا کرد تا عاقبت همان نانها را با فضلات خوردند و فرزندان خود را خوردند و نان جو را تعظیم بیشتر از نان گندم می باید کرد و علما ذکر کرده اند که استنجا بنان حرام است اما موضع پاک میشود و اگر والعیاذ بالله بتربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه استنجا کند بدتر از نجاست فضله پاک میشود و نجاست کفر نجس میشود و تربت خاک صحیح مقدس است یا خاکی را که از کربلای معلا مهر و تسبیح کرده باشند یا بواسطه تیمن و شفا برداشته در روضه گذاشته باشند و از آنجا آورده باشند یا خاکی را که از حوالی آنحضرت بقصد تیمن و شفا برداشته باشند هرچند در روضه نگذاشته باشند علی المشهور بین الاصحاب و ان شاء الله تعالی در باب زیارت و اطعمه مذکور خواهد شد احادیث تربت و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یطمح الرجل ببوله فی الهواء من السطح او من الشیء المرتفع و نهی فرمودند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی که بسیار بلند باشد و ظاهرا چون ملائکه و جن در هوا می باشند سبب آزار ایشان میشود و بغیر از بلندی که ترشح نکند خوبست اگر خاک نرم نباشد و اگر باشد خاک بهتر است و این حدیث هر دو سند قوی کالصحیح منقولست و علما بآن عمل نموده اند و خلافی ندیده ام و قال صلوات الله البول قائما من غیر علة من الجفاء و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که ایستاده بول کردن خلاف آداب عقلاست بلکه کار حیوانات و در منهای آنحضرت صلوات الله علیه و آله مذکور خواهد شد که حضرت کراهت داشتند از حدث کردن ایستاده و حدث شامل بول و غایط هست و در اینجا نیز مراد هر دو است و لیکن اکثر جاها نام غایط را بواسطه قباحت نمی برند و بول میگویند و بسیار است که نام بول را نمی برند و کنایه دیگر میگویند چنانکه خواهد آمد و احادیث سابقه نیز دلالت میکند بر کراهت ایستاده که حضرت فرمودند جائی اختیار کنند که ترشح نکند و علت ترشح در اینجا نیز هست با قباحت فعل و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال نمودند که جایز است ایستاده بول کردن حضرت فرمودند که بلی و لیکن خوف آنست که

شیطان او را دیوانه کند مجملا و نقد در کراهت آن نیست و لا استنجاء بالیمین من الجفاء و ظاهر جزو خبر سابق است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که استنجا بدست راست کردن خلاف آداب عقلاست چون با آن چیزی میخورند و در حال وضو بر مجاس میکشند و از آنحضرت منقولست که دست راست از برای رویت و دست چپ از برای فرج است و ظاهر امر و حدیث سکونی است و کلینی این عبارت را باسناد سکونی از حضرت روایت کرده است و در روایت کالصحیح از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آنحضرت نهی فرمودند از استنجا کردن بدست راست و قد روی انه لا باس اذا کانت الیسار معتلة و در روایتی واقع شده است که باکی نیست استنجا بدست راست کردن هرگاه دست چپ علتی باشد مثل آنکه کوتاه باشد یا شل یا مریض باشد و کلینی نیز باین عنوان نقل کرده است و اگر روایت نیز نباشد عمومات ما جعل علیکم فی الدین من حرج و امثال آن کافیست از جهت دفع کراهت و سال هشام بن سالم ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال له اغتسل من الجنابة و غیر ذلک فی الکنیف الذی یبال فیه و علی النعل کما هی فقال ان کان الماء الذی یسیل من جسدک یصیب اسفل قدمیک فلا تغسل قدمیک و بسند صحیح سوال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من غسل جنابت یا غیر آن میکنم در میان آنجائی که در آنجا بول میکنند اما کفش سندی مولائی که کناره دارست در پا دارم و با کفش غسل میکنم که پای من نجس نشود آیا غسل صحیح است حضرت فرمودند که اگر آب غسل بکف پا بت میرسد در میان کفش احتیاج شستن پاها مرتبه دیگر نیست و از مفهوم حدیث در می آید که اگر نمی رسد می باید شست و این حدیث را کلینی و شیخ بسند قوی از هشام روایت کرده اند تا اینجا پس آنچه صدوق بعد از این گفته است محتمل است که از جزو حدیث باشد یا مفهوم از کلام خود نقل کرده باشد و مضمون حدیثی باشد که شیخان روایت کرده اند بسند صحیح از حماد از بکر بن کرب که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی غسل جنابت کند آیا بعد از غسل پاهای خود را میشوید حضرت فرمودند که اگر در جائی غسل میکند که آب غسل بزیر پای او میرسد یا آنکه زمین گل نداشته باشد و بر روی زمین پاک صاف غسل کند پس مرتبه دیگر پاها را نشوید باکی نیست و اگر پاهای او در میان آب فرو رفته باشد بشوید که پاهای خود را بشوید و ظاهرا مراد از آب گل است

یعنی در میان گل فرو رفته باشد و آب بزیر پا نرسد و احتمال دارد که ظاهر خبر مراد باشد یا آنکه در میان آب غسل ترتیبی کند و آب بردارد و با عضای خود بریزد پس چه را آب ریخته است بقصد غسل صحیح است و هرچه بقصد غسل آب با نجا نرسانیده است از غسل مجزی نیست پس آنکه حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بشوید در صورت یک احتمال آنست که پا را از آب بیرون آورد و آب بروزید بقصد غسل و این صورت بی دغدغه صحیح است و یک احتمال آنست که اگر در میان آب نیز حرکت دهد بقصد غسل کافی باشد و احتمالی دیگر آنکه حرکت دادن و نیت بدون حرکت کافی باشد و حق اینست که همه خوبست بترتیبی که مذکور شد پس بنابرین اگر کسی غسل ترتیبی در میان حوض کند باینکه اول سر و گردن را در میان آب بشوید و هرچه از بدنش از آب بیرون شد بشوید و آنچه در میان آب باشد بیرون آورد و آب بریزد یا نیت کند و حرکت دهد صحیح است و کذلک اذا اغتسل الرجل فی حفرة و جاء الماء تحت رجلیه لم یغسلهما وان کانت رجلاه مستنقعتین فی الماء غسلهما و همچنین هرگاه شخصی غسل کند در گوی و روان شود آب غسل در زیر پاهای او نشوید پاها را و اگر پای او فرو رفته باشد در آب بشوید پاها را و این حدیث را صدوق در اینجا ذکر کرده است بواسطه آنکه در اداء غسل می توان کرد و مناسب آن بود که در باب غسل ذکر کند چنانکه دیگران کرده اند اما این معنی از کلام ایشان مفهوم نمیشود و از کلام صدوق مفهوم میشود و تفصیل حاشش بیشتر مذکور شد چون مطلب ذکر عبارت حدیث بود و بیان دو احتمال و بحسب عبارت اظهر آنست که تتمه حدیث هشام باشد و الا تدلیست و نسبت بصدوق جایز نیست و لیکن چون در اوایل کتاب بحث او با حدیث در هم است و مذکور کرده است که همه فتوای او سنت و میان او و حق سبحانه و تعالی حجتست اگر چنین کند تدلیس نیست اما بعد از آنکه شروع میکند در بیان احادیث بعنوانیکه مبهم شده است بعد ازین اگر چنین چیزی از او واقع شود دلالت بعیب نیست و نفده است مگر در نادر او سئل الصادق صلوات الله علیه عن الرجل اذا اراد ان یستنجی کیف یقعد قال کما یقعد للغائط سایل عمار است و طریق صدوق بعمار موثق است هرچند در طریق شیخین سهل هست و لیکن امر در سهل سهل است چنانکه گذشت از حضرت صلوات الله علیه سوال کرد که هرگاه شخصی خواهد که استنجا کند چگونه بنشیند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چنانکه از برای غایط می نشیند و ظاهر عموم مساوات که از لفظ ما فهمیده می شود آنست که در حال استنجا نیز عورتین خود را از ناظر محترم بپوشاند

مسئله در باب اطهارت

ابو محمد مشترک بین الحسن بن علی العسکری علیهم السلام
و علی بن الحسین مشترک بین زین العابدین
و ابو عبدالله مشترک بین حسین بن علی و الصادق علیهم السلام
و العابدین و الکاظم و الرضا و الجواد
و النقی علیهم السلام و ابو الحسن
و ابو ابراهیم مختص بالکاظم علیه السلام

واجباور و بقبله و پشت بقبله نکند احتیاطاً و رو بآفتاب و ماه نکند و پشت بماه نکند و رو و ... باد
نکند استنجا با و همچنین در ساقی مکروهات نشستن مثل آن باشد و اکثر ذکر نکرده اند حال استنجا را و جمعی که
ذکر کرده اند بر سبیل استحباب ذکر کرده اند الا ستر عورتین که آن واجبست بر سر خود و دخلی در خلاء
استنجا ندارد و لهذا صدوق ذکر نکرده و وجوب ستر عورتین را از ناظر محترم چنانکه فقها ذکر میکنند در
اخبار خلا نیز وارد نشده است و علما که ذکر کرده اند ازین جهت ذکر کرده اند که چون واجبست ستر
عورتین و در اینجا آدمی عورت خود را باز میکند مناسبت داشت که ذکر کنند ذکر کرده اند و صدوق
در مبحث حمام ذکر خواهد کرد و چون حمام احکام بسیار دارد و اخبار بسیار در آن وارد شده
است و متعارف فقهاست که در کتب مختصره اکثرا ذکر کنند و باین وجوه دفع اعتراضات از صدوق
شد و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا بال الرجل فلا یمس ذکره بیمینه و حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده است که هرگاه شخصی بول کند دست راست خود را بذکر خود
نرساند در وقت استبرا و غیره و این خبر را مسند ندیده ام و عامه در صحاح خود بطرق متعدده
از ابو قتاده از سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و جمعی کثیر از علما ذکر کرده اند
که مراسیل صدوق در حکم مسانید است چون ذکر کرده است که میان من و خدا حجت است و از کتب
معتمده ذکر کرده ام خصوصا هرگاه جزما بگوید قال ابو جعفر مثلا بخلاف آنکه بگوید روی عن ابی
جعفر هر چند ظاهر آنست که نزد او یکسانست و قال صلوات الله علیه طول الجلوس علی
الخلاء یورث الناسور و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بسیار نشستن و مکث
کردن در ادبخانه سبب بواسیر است و چنین نیز خوانده اند و ناسور مقعد بواسیر است و صدوق و
شیخ این خبر را بسند کالصحیح از آنحضرت روایت کرده اند و لیکن شیخ ذکر کرده است که حضرت فرمودند
که لقمان به پسرش این را گفت و بعد از آن گفت که این را بر در ادبخانه نوشتند و ممکن است که محمد بن
مسلم که راوی این خبر است و هم ... از حضرت پرسیده باشد و ظاهر خبر آنست باین معنی که اگر کسی این
معنی بکند از برای حق سبحانه و تعالی ثواب خواهد داشت و محتمل است که نهی ارشادی باشد
چون فایده اش دنیوی است و درین صورت وقتی ثواب دارد که وقتی ثواب دارد که قصد کند که
اگر صحیح باشم عبادت الهی خواهم کرد بی مشقت و من حیات و صحت را از برای عبادت خدا میخواهم
درین صورت ثواب خواهد داشت اما این نیت در نهایت صعوبت است بلکه طبع آدمی است که صحت
من را فی نفسها می خواهند مگر مخلصین مانند حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه الصلوات والسلام

که مامور شده بآنکه بگوید که نماز خود و حج خود و زندگانی خود و مردن خود را از جهت رضای او میخواهم و
انشاء الله در نماز خواهد آمد و غرض از بیان این آنست که فرق میان احکام ارشادیه و تکلیفیه بکنند و اخبار
بسیار وارد شده است در ارشادیه خصوصا در اطعمه و اشربه و سال عمر بن یزید اباعبدالله
صلوات الله علیه عن التسبیح فی المخرج و قراءة القرآن فقال لم یرخص فی الکنیف من آیة
الکرسی و یحمد الله او آیة الحمد لله رب العالمین و سوال کرد از حضرت از تسبیح در مخرج که خود
خلاست و از خواندن قرآن در آنجا پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی حضرت رسول را رخصت
نداده اند در کنیف بیشتر از آیة الکرسی را و حمد حق سبحانه و تعالی می تواند که و آیة الحمد لله رب العالمین
را میتواند خواند بدانکه سند صدوق بعمر بن یزید صحیح است و این عمر ثقه و عظیم الشان است و شیعیان
بواسطه تقیه از بنی امیه این نامها می کذاشتند و فایده نیز داشته است از برای دیگران که وقتی تقیه کنند
قصد ایشان کنند مثلا هرگاه ضرور شود قسم خورند که ما عمر را دوست میداریم یا یزید و ابوبکر را و مراد
شان آن جماعت باشد حتی آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرزندان خود را بنام ابوبکر و
عمر و عثمان کرده بودند و همه در کربلا شهید شدند رضی الله عنهم و شیخ طوسی رحمه الله این حدیث را
کالصحیح روایت کرده است تا بآیة و تتمه الحمد لله رب العالمین را ذکر کرده است و بنابر آن مراد آنست که
خواندن یک آیه کراهت ندارد و بنابر نسخه مصنف ظاهرش آنست که جایز است در خلا هرچه مشتمل باشد
بر حمد و ثنای الهی باشد پس مطلق ذکر هرچه که باشد خوب باشد و دعاهایی که گذشت اکثر مشتمل بر
حمد است خوب خواهد بود و این عبارت احتمال این معنی دارد که آیة الکرسی که خواهد بقصد حمد بخواند یا که
بحمد الله حال باشد و از آنجا نیز بیرون می آید که هر حمدی تواند خواند و همچنین عبارت او آیة الحمد لله
رب العالمین نیز احتمال دارد که مراد این باشد که هر آیه مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد توان خواند
اما معنی اول ظاهر است و معنی ثانی بعید نیست باعتبار اخبار که بعد ازین می آید و ممکن است که مراد این
باشد که چون آیة الکرسی بخواند حمد الهی بکند یا آیة الحمد لله رب العالمین بخواند چون در آیة الکرسی نیز چیزی که
نازل شده و در روایات اهل البیت ع بعد از تعظیم و الحمد لله رب العالمین هست و بعد از له ما
فی السموات و ما فی الارض وارد شده است و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم من ذا الذی الخ و این روایت را علی بن ابراهیم و کلینی و شیخ طوسی و
سید ابن طاوس و غیر ایشان ذکر کرده اند و می نامند این را بآیة الکرسی علی التنزیل والله تعالی یعلم
و من سمع الاذان فلیقل کما یقول المؤذن و کسیکه اذان بشنود و در خلا باشد باید که حکایت قول

مؤذن بکند و این نیز مستثنی است از آنچه خواهد آمد که سخن نگوید و برین مضمون حدیث صحیح وارد شده است
و چند حدیث کالصحیح که در حالت خلا هرچه مؤذن بگوید او نیز بگوید و حدیثی معتبر و معتبر وارد شده است
که سبب زیادتی روزیست پس ظاهر شد که شهیدان رضی الله عنهما که نفی نفی کرده اند چون من لا یحضره
ثواب الاعمال و علل الشرایع را نداشته اند معذور بوده اند و در باب اذان خواهد آمد و اکثر احسنه
مثل مرسله صدوق بهتر است چنانکه گذشت و لا یمنع من الدعاء والتحمید من اجل انه علی
الخلاء فان ذکر الله حسن علی کل حال و ترک نکند دعا و حمد الهی را و در نسخه دیگر تمجید و
تعظیم الهی را باعتبار آنکه در خلاست زیرا که ذکر الهی خوبست و مطلوبست در همه احوال و لما ناجی
الله عز و جل موسی بن عمران قال موسی یا رب ابعید منی فانادیک ام قریب
فاناجیک فاوحی الله عز و جل جلاله الیه انا جلیس من ذکرنی فقال موسی یا رب
انی اکون فی احوال اجلک ان اذکرک فیها فقال یا موسی اذکرنی علی کل حال و چون
مناجات کرد حق سبحانه و تعالی با موسی موسی گفت ای پروردگار من آیا تو از من دوری تا دعا و
ذکر را بلند گویم یا نزدیکی که آهسته بگویم پس وحی کرد خداوند بجلالت و از آن اعظم است که وصف توان
کرد موسی که ای موسی من همنشین کسانی ام که بیاد منند پس موسی گفت ای پروردگار من من در حالتی چند
می باشم که ترا از آن عظیم تر میدانم که ترا در آن حالتها یاد کنم پس خداوند عالمیان فرمود که در هر
حالی که باشی مرا یاد کن و بذکر من مشغول باش و آنکه از ابتدای و من سمع الاذان تا باینجا یک حدیث
است که صدوق در علل ذکر کرده است باندک تغییری بحسب لفظ بسندی معتبر و بسند صحیح روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بمحمد بن مسلم فرمودند که ترک مکن
ذکر الهی را در هیچ حالی و اگر بشنوی که مؤذن اذان میگوید و تو در خلا باشی هرچه مؤذن میگوید
تو آنرا بگو و در روایتی صحیح ذکر کرده است که زراره گفت که من با آن حضرت صلوات الله علیه
عرض نمودم که من چه گویم وقتی که اذان را بشنوم حضرت فرمودند که هرکه ذکر الهی را بگوید تو نیز
بگو و در حدیثی معتبری ذکر کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آنحضرت
پرسیدند که چه علت دارد که سنت آدمی را که چون اذان را بشنود هرچه مؤذن بگوید او را باید
گفت اگر چه در حالت بول و غایط باشد حضرت فرمودند که سبب زیادتی رزق میشود و کلینی رضی الله
عنه بسندی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که باکی نیست
در ذکر الهی اگر چه بول کنی بدرستی که ذکر الهی در همه احوال خوبست لیکن که ترا ملال بهم نرسد از

ذکر الهی

ذکر الهی و بسندی صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت موسی
گفت الهی مجلسی چند واقع میشود که من ترا از آن عزیزتر و عظیم تر میدانم که در آن مجالس یاد کنم خطاب رسید که
ای موسی ذکر من خوبست در همه احوال و بسندی صحیح از آن حضرت روایت کرده است که در تورات که بهم
آن تغییر نداده اند و نزد ما هست مذکور است که حضرت موسی سوال کرد که ای پروردگار من آیا
تو از من نزدیکی تا با تو راز خود را آهسته بگویم یا دوری که فریاد کنم خداوند عالمیان وحی کرد که
ای موسی من همنشین کسانی ام که بیاد منند پس گفت که خداوندا که در ستر تو خواهد بود در روزی که
ستری نباشد مگر ستر تو یعنی بغیر از سایه عرش تو سایه نباشد و همگی در آفتاب قیامت گرفتار
باشند حق سبحانه و تعالی فرمود که کسانیکه در دل در دنیا مرا یاد کنند و من ایشان را در دنیا و عقبی بهمه الطاف
یاد کنم و جمعی که از جهت رضای من با یکدیگر دوستی کنند من نیز ایشان را دوست دارم پس این
جماعتند که هرگاه میخواهم عذابی باهل زمین بفرستم ببرکت ایشان نمی فرستم و ازین باب احادیث
بسیار است در ذکر الهی و مطلب از ذکر اینها آن بود که اسانید اخبار را بعنوان صحیح یاد کنم
با فواید بسیار اما آنکه حضرت موسی گفت آیا دوری یا نزدیکی دو احتمال دارد یکی آنکه کیفیت ذکر و
دعا را طلبیده باشد که آیا بلند ذکر کنم مانند کسانیکه دورند و ملاحظه بعد خود کنم که چون آنچه می باید
از قرب الهی در من نیست مناسب آنست که بنحو دوران دعا کنم یا ملاحظه قرب تو کنم بفضل و رحمت که هرچند
که ما دوریم اما رحمت تو نظر بهمه عالمیان نزدیکست نظم دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبتر که
من از وی دورم و آهسته یاد کنم مانند نزدیکان و بنابرین احتمال جواب نیز دو احتمال دارد
یکی آنکه در مناجات این معنی را رعایت می باید کرد که اگر بنده جل بیاد حضرت من در دل و هم چنانکه
از بعضی از مقربان بارگاه ایزدی منقولست که اگر عرش و آنچه را عرش فرا گرفته است هزار هزار مرتبه
بزرگتر در گوشه دل عارف باشد گنجایش آن زیاد دارد و چون چنین نباشد که دل مومن عرش رحمانست
باین معنی که دل محل معرفت و محبت الهی است چنانکه در تفسیر آیه انا عرضنا الامانة گفته اند که نظم
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند و دیگری گفته است که نظم نه فلک راست مسلم نه ملک
را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از دوست و اگر دلش محل معرفت من نیست گو فریاد زن که فایده ندارد
وجهی دیگر چنانکه منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه آنست که چون بنی اسرائیل اولا سوال
کردند که ما میخواهیم که کلام الهی را بشنویم که با تو سخن میگوید و از میان هفتاد هزار مرد هفتاد
کس را انتخاب کردند که با حضرت موسی بکوه طور روند پس حضرت موسی ع استدعا نمود که خداوندا

تو میدانی بحجت بنی اسرائیلیان و بواسطه همین معنی آمده‌اند خداوندا اما من چنین سخن بگو که ایشان بشنوند
پس بدعای موسی ع حق سبحانه و تعالی سخن گفت چنانکه آن هفتاد کس شنیدند بعد از آن گفتند که ما سخن شنیدیم
اما چه دانیم که این سخن الهی است تو چنان کن که ما خدا را ببینیم تا خاطر ما جمع شود و تصدیق رسالت از
روی یقین بکنیم حضرت موسی ع فرمود که خداوند عالمیان مجرد است و محالست دیدن او که غرض محبت
است و برهان معجزها و برهانها تمام کردم بر عالمیان گفتند اینها فایده ندارد ما ایمان بتو نمی‌آوریم
تا خدا را نبینیم پس صاعقه آمد و هر هفتاد کس بسوخت پس حضرت موسی ع گفت خداوندا من چگونه نزد
بنی اسرائیلیان روم که منتخب ایشان همه مرده باشند خواهند گفت تو ایشان را بردی و کشتی پس
بدعای حضرت موسی ع خداوند عالمیان ایشان را زنده گردانید باز شروع در مطلب اول کردند و بعد از
معارضات بسیار گفتند تو باسم خود طلب کن و تو ببین و ما را خبر ده که چگونه است تا معرفت
ما چنانکه باید بجناب اقدسش حاصل شود خطاب رسید که یا موسی سوال کن من ترا مواخذه نمی‌نمایم
بجهالت این قوم پس حضرت موسی سوال نمود که رب ارنی انظر الیک خداوندا خود را بمن بنما
تا ترا ببینم خطاب رسید که هرگز مرا نمی‌توانی دیدن ولیکن نظر بکوه کن اگر کوه قرار گیرد تو مرا
می‌توانی دیدن پس حق سبحانه آیتی از آیات خود را بر کوه تجلی کرد کوه از هم پاشیده شد و در اطراف
عالم متفرق شد و پاره بزرگش بنجف اشرف رفت که تلی است که نسبت بآن زمینها یک منار بلندتر
است و حضرت موسی بیهوش شد و چون بهوش آمد از این سخن استغفار نمود و گفت خداوندا تو
میدانی که من میدانستم که ترا نمی‌توان دیدن و من برین اعلامم پس ممکن است که ایشان طلبیده
باشند قرب و بعد را و حضرت موسی ع بایشان گفته باشد که حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد صوری
منزه است و این هر دو از لوازم جسم است و ایشان مبالغه کرده باشند و بامر الهی حضرت
موسی این سوال کرده باشد چنانکه منقولست که چنین بود و لیکن چون اسناد این نقل ثابت نیست
بعنوان صحیح بلکه از مشایخ شنیده‌ام بنا برین بسبیل احتمال ذکر کردم و وجهی دیگر ذکر کرده‌اند
که ممکن است که حضرت موسی خواهد که باین وسیله رتبه خود را بیابد که آیا از مقربان است یا از
دوران و جواب مجمل شنید که همان در میان خوف و رجا باشد و این وجه وجیه‌تر است والله
تعالی یعلم و باقی حقایق و معارفی که از این اخبار مفهوم میشود بگو تو گذاشتیم که از این مقالات
پی آنها بری با تضرع و زاری از جناب اقدس الهی انالجمله تفکر کن در عنایات الهی که منحو
که بنده در بیت الخلا بیاد او نباشد گاهی باین نوازشها او را می‌نوازد و گاهی ملائکه را

میفرماید که سر ترا بزیر افکند و بگو ببند نظر کن بانچه از تو بیرون آمده است از طعامهای لطیف و شرابهای
لذیذ که بمجرد چند ساعت مصاحبت تو چنین گندیده و بهم رسانیده که تصور آن نمی‌توان کرد و باز میگوید
که ای فرزند آدم تو همیشه مصاحب بکمین فضلات خبیثه هستی که اگر اندکی بر رخت تو باشد
در نظرها چنان بی اعتبار میشوی که مدت العمر هرکه آنرا دیده باشد نمی‌خواهد که با تو همنشینی
کند و تفضل الهی را ملاحظه کن که این فضلات با این تعفن را چنان کرده است که گند
آن ظاهر نشود با آنکه حایل آنرا پوستی کرده است و اگر در غیر شکم باشد هیچ چیز حایل آن
نمی‌تواند بانکه اینها چیزهای سهل است از آن صفات ذمیمه که در خزانت بعد هزار مرتبه
از اینها گنده‌تر است و آثار آن گندها نزد علمای ربانی ظاهر است ولیکن ستاریت
الهی از آن ها نیز مخفی ساخته است با آنکه ایشان را مشغول نموده گردانیده که بدیگری نپردازند
باز تفکر کن در آنکه اختشیانات که سگ و خوک فضله آنها این مقدار تعفن ندارد که فضله
انسان و حکمت الهی درین تعفن آنست که نظر بخبث خود کند و تکبر و عجب را از سر بیرون کند و کبریا
را مخصوص جناب اقدس الهی داند چنانکه اکثر اینها از ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست
و از خوف تطویل آن ذکر اخبار نکردم لا یجوز للرجل ان یدخل الخلاء و معه درهم
علیه اسم الله او مصحف فیه القرآن فان دخل و علیه خاتم علیه اسم
الله تعالی فلیحوله عن یده الیسری اذا اراد الاستنجاء و جایز نیست
کسی را که داخل خلا میشود که با او بوده باشد انگشتری که بران اسم خدای تعالی
باشد یا نوشته که در آنجا قرآن باشد اگرچه یک آیه باشد پس اگر داخل شود و انگشتری
که بران اسم الهی باشد با خود داشته باشد پس می‌باید که از دست چپ بیرون
آورد در وقت استنجا چون استنجا بدست چپ میکند و خوف رسیدن نجاست
بآن هست و روایت نموده است شیخ طوسی بسند موثق از عمار که حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جنب دست نمالد و مس نکند درهم و دیناری
را که اسم الهی بران باشد و استنجا نکند در حالتی که انگشتر در دست داشته باشد که
اسم الهی دران باشد و جماع نکند هرگاه چنین انگشتر در دست او باشد و داخل خلا
نشود هرگاه در دست او باشد و بسندی دیگر قوی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت
کرده است که از آنحضرت سوال کرد شخصی که اگر کسی انگشتری در دست داشته باشد که اسم الله

علیه خاتم

بران باشد و خواهد که داخل خلا شود چون کند حضرت فرمودند که من دوست نمیدارم این را گفت
که اگر اسم محمد بران باشد گفت باکی نیست علما از این فهمیده‌اند که اگر اسم محمد بران باشد کراهت
دارد و لیکن کمتر از آن که اسم الله بران باشد و ملحق ساخته‌اند بآن اسامی ائمه معصومین و اسامی
پیغمبران دیگر را چون منافات تعظیم دارد اگر مقصود از آن اسم ایشان باشد مثل اینکه
نوشته باشند محمد رسول الله اما اگر اسم نام ایشان باشد مثل محمد علی قصوری ندارد و بخلاف
اسم الله که مطلقا خوب نیست که با او باشد مثل عبدالله هر چند اسم شخصی باشد همان الله
اسم الهی است بهر حالی که باشد مگر آنکه از اسامی مشترکه باشد مثل محمد کریم و محمد رحیم که قصور
ندارد و دور نیست که مراد حضرت از حدیث دوم این باشد و علما ذکر کرده‌اند که اگر نجاست باینها
رسد حرام است چون منافی تعظیم ایشانست و از اینجا استنباط کرده‌اند که نمی‌باید که با خود
برد قرآن یا آیه از قرآن را اگر اسم خدا داشته باشد البته و الا باز منافی تعظیم قرآنست
و ظاهرش آنست که صدوق استنباط نکرده باشد بلکه حدیثی بر مضمون دیده باشد و در حدیث
موثقی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مکروه است که با خود برد در خلا شاهی سفید را اگر انگشتری
از آن در جایی بسته باشد در کیسه سربسته باشد و ظاهر اکراهت باعتبار آنست که در شاهی سفید اسم
خدا و رسول منقوش می‌بوده است چنانکه الحال هست و کذلک اذا کان علیه خاتم
فصه من حجارة زمزم نزعه عند الاستنجاء و همچنین هرگاه انگشتری داشته باشد
که نگینش از سنگ ریزه زمزم باشد در حال استنجا از دست بیرون آورد و شیخان در حدیث
صحیحی روایت کرده‌اند که یکی از وکلای حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بحضرت
عرض نمود که چه میفرمایید در نگین انگشتری که از سنگ ریزه چاه زمزم باشد حضرت فرمودند
که باکی نیست و لیکن در وقت استنجا از دست بیرون آورد و ظاهر صدوق و سایر علما چنین
فهمیده باشند که سوال راوی از بردن انگشتری به بیت الخلا باشد و حضرت فرموده باشند که
باکی نیست حال آنکه حرف او حال در روایت نیست بلکه ظاهرش آنست که راوی چنین پرسد که چون
چاه زمزم داخل مسجد الحرام است و سنگ ریزه هیچ مسجدی را بیرون نمی‌توان برد از آن
مسجد خصوصا مسجد الحرام چنانکه خواهد آمد و حضرت فرموده باشد که قصور ندارد و این از جمله
قمامه‌هاست که چون چاه را پاک میکنند گلهای آنرا بیرون می‌برند و از آنجا مردمان سنگ
ریزه‌ها می‌یابند و نیمه نگین انگشتری میکنند و از این حیثیت رخصت داده باشند و لیکن

انچه گفته‌اند

آنچه گفته‌اند باحتیاط اقرب است و الله تعالی یعلم بسبب بدیکه آن نگین را باید در مسجد الحرام اصلی برند و بیندازند
در آن و مشهور آنست که بمساجد دیگر میتوان انداخت و ان شاء الله خواهد آمد و شهید رحمه الله ذکر کرده
که در بعضی از نسخهای قدیم کافی دیدم که بدل زمزم زمرد بود و بنابرین اشکالات دفع میشود و ظاهر
آنست که آن نسخه غلط بوده است چون لفظ حجاره را بر جواهر در لغت عرب استعمال میکنند که جوهر در
لغت عجم استعمال میکنند و معهذا در کل کتب احادیث صحیحه بلفظ زمزم است و اگر این راه باز شود
اعتماد بر هیچ حدیثی نتوان کرد چه ممکنست تبدیل لفظی بنقیض یا ضد آن و در لا یجوز محتمل است که لا را
نساخ زیاد کرده باشند و در یجوز انداخته باشند و علی هذا القیاس فاذا فرغ الرجل من حاجته
فلیقل الحمد لله الذی اماط عنی الاذی و هنانی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی
پس چون فارغ شود از قضای حاجت بگوید شکر خداوندی را سزاوار است که این فضلات را
از من دور گردانید و گوارا ساخت در من و جزو بدن من گردانید خوردنی و آشامیدنی مرا و مرا از
بلاها عافیت کرامت فرمود و دعاهای دیگر گذشت و ظاهر صدوق این دعا را جهت فارغ شدن ذکر
کرده است و دعاهای گذشته از جهت بیرون آمدن پس مکرر نباشد اگرچه معانی همه قریب بیکدیگرند و یکی
از اینها کافی است و جمع اولی است و الاستنجاء بثلثة احجار ثم بالماء فان اقتصر بالماء
اجزأه یعنی و کامل استنجای غایط آنست که سه سنگ پاک بمالد بعد از آن بآب بشوید پس اگر
اکتفا بآب کند کافی است و فضل درین نیست که جمع کردن میان سه سنگ مالیدن و بعد از آن بآب
شستن آنمقدار که عین و اثر غایط زایل شود اکمل است و اگر اکتفا بآب کند و سنگ نمالد بهتر است
از اکتفا بسنگ کردن و بمضمون احادیث صحیحه وارد شده است و اجماع علماست و اکتفای بسنگ خواهد
آمد و لا یجوز الاستنجاء بالروث و العظم لان وفد الجان جاؤا الی رسول الله
صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله متعنا فاعطاهم الروث و العظم فلذلک
لا ینبغی ان یستنجی بهما و جایز نیست استنجا بسرگین و استخوان کردن زیرا که جمعی از جنیان
برسالت از جانب جنیان بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند که یا
رسول الله ما را بهره بده یعنی از جهت خوردن ما چیزی مقرر ساز که بنی آدم آن را نجس نکنند
و ما از آن بهره‌مند توانیم شد پس حضرت سرگین حیوانات و استخوان را مقرر فرمودند بنابرین
است که سزاوار نیست که استنجا باین دو بکنند از عبارت لا یجوز صدوق حرمت ظاهر میشود و
از لا ینبغی کراهت و در حدیث معتبر که باصطلاح متاخرین ضعیف است اما عمل بآن کرده‌اند

منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سوال کردند از استنجا
باستخوان یا پشکل شتر یا چوب حضرت فرمودند که اما استخوان و سرگین پس آن طعام جنیانست و آنرا
با حضرت سید المرسلین شرط کرده اند پس صلاحیت ندارد که با آن استنجا کنند و ظاهرا شرط آنست که
بنی آدم با اینها استنجا نکنند تا ما با ایشان کاری نداشته باشیم و ظاهر لا یصلح حرمتست بنا برین اکثر علما
بحرمت آن رفته اند و جمعی مکروه میدانند باعتبار ضعف سند و عدم صراحت متن خبر در حرمت
و سنیان باسانید متکثره در صحاح خود از سلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که کفار بما گفتند
که پیغمبر شما همه چیز را بیاد شما میدهد حتی طهارت خانه رفتن را من گفتم بلی ما را نهی کرده است از آنکه استنجا
بدست راست کنیم یا رو بقبله کنیم و نهی کرده است از استنجا بسرگین و استخوان و از آنکه کمتر از سه سنگ استنجا
کنیم و احتیاط در ترکست و کان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل من الانصار
طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله تبارک و تعالی فیه ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین فدعاه رسول الله صلی الله علیه و آله فخشی
الرجل ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فلما دخل قال له رسول الله صلی الله
علیه و آله هل عملت فی یومک هذا شیئا قال نعم یا رسول الله اکلت طعاما
فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارک و تعالی قد انزل
فیک ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و یقال ان هذا الرجل کان البراء بن
معرور الانصاری صدوق مضمون این حدیث را کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که مردم استنجا بسنگ میکردند چون بسر که خرمای ترش شیرین است
میخوردند و مانند پشکل از ایشان جدا میشد شخصی از انصار یعنی مسلمانان مدینه مشرفه که نصرت حضرت
سید المرسلین کردند طعامی خورد که آن کدو بود و شکمش روان شد و بآب استنجا کرد پس حق
سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که بدرستی که حق سبحانه و تعالی دوست میدارد توبه کاران را و دوست
میدارد پاکیزه کاران را پس حضرت او را طلبید و آن مرد ترسید که مبادا در شان او آیه عذابی آمده
باشد از جهت این کاری که کرده بود بی رخصت حضرت بعقل خود یا بعمومات که از حضرت با و رسیده
بود در تطهیر آب چنانکه در همین حدیث هست فی استنجائه بالماء پس چون داخل شد حضرت با و
فرمودند که آیا امروز کاری کرده گفت بلی یا رسول الله آش کدوی خوردم و شکمم روان شد و استنجا
بآب کردم پس حضرت گفت که گوارا باد ترا که حق سبحانه و تعالی در مدح تو آیه فرستاده است بشارت

باد ترا و آیه را خواندند که خدای تبارک و تعالی دوست میدارد توبه کاران را و دوست میدارد پاکیزه کاران
را پس اول توبه کارانی و اول پاکیزه کارانی و شنیده ام که این مرد برا ابن معرور انصاری بوده و این
خبر عجب ظاهر دلالت میکند بر آنکه حسن و قبح اشیا عقلی باشد و استنجا غیر متعدی مانند پشکل بسنگ و غیره
باشد و متعدی بآب باشد و چون این عمل خیر را از جهت رضای الهی کرد حق سبحانه و تعالی گناهان
او را آمرزید یا آنکه سنت حسنه گذاشت که هر که باین عمل کند او در ثواب ایشان شریک باشد پس
این عمل را حق سبحانه و تعالی بمنزله توبه گردانید و ممکنست که توبه بمعنی لغوی مستعمل باشد یعنی رجوع
بخدا یا آنکه در آن روز عمل قبیحی کرده باشد و از آن توبه کرده باشد و از آن توبه کرده باشد اما اول
اظهر است باعتبار آنکه او را اول توابین نامید و معنی ثانی نیز محتمل است و در هریک از اینها بحث میتوان
کرد اما منافات ظاهر ندارد و محتملست که چون او کرده خود پشیمان بود و تایب شده بود که بی رخصت
شارع کاری کنم هرچند خوب بود حق سبحانه و تعالی مدح مرد و فعل کرده باشد چنانکه در جای دیگر فرموده
است که خوبان کارهای خوب میکنند و دلهای ایشان خایف است از آنکه مبادا که مقبول نشود و دیگر با
کرده یاد کردم در همین حدیث بود و از کلام صدوق افتاده بود و از کلام کلینی رضی الله عنه ظاهر میشود
که استنجای سنگ را منسوخ میدانند و سنگ را ذکر نکرده است و بسند صحیح روایت کرده است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر آیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
که آنحضرت فرمودند که مردمان استنجا بخرقه و سنگها میکردند بعد از آن حضرت شستن مقرر ساخت
و این شستن عمل بسیار خوبی است پس حضرت سید المرسلین با و امر فرمودند و خود نیز بجا
آوردند شستن را و حق سبحانه و تعالی نیز در کتاب خود فرستاد که ان الله یحب التوابین و
یحب المتطهرین و شیخ طوسی نیز حدیثی صحیح از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی شما را بخوبی یاد کرده است شما چه کار میکنید گفتند ما
استنجا بآب میکنیم و من اراد الاستنجاء فلیمسح باصبعه من عند المقعدة الی الانثیین
ثلث مرات ثم ینتر ذکره ثلث مرات و کسیکه خواهد استنجا کند از بول و خود را بشوید باید اول
استبرا کند باینکه انگشت خود را و بهتر انگشت میان دست چپ است از پس سوراخ مقعد بقوت بکشد
تا زیر خصیتین سه مرتبه پس بکشد ذکر را سه مرتبه و بعد از آن خود را بشوید و قریب باین است آنچه کلینی
روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم که عرض نمودم بحضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که هرگاه شخصی بول کند و آب نداشته باشد حضرت فرمودند که می فشارد بیخ ذکر را تا طرف آن سه

مرتبه و میکشد بقوت طرف آنرا پس اگر بعد از آن چیزی ظاهر شود بول نیست ولیکن از رگهای پشت و از پیت
یا دو مجاست و این عبارت را دو احتمال هست یکی آنکه مراد از طرف ذکر باشد چنانکه در لغت آمده است و
ظاهرا صدوق این معنی را فهمیده باشد ولیکن در کشیدن ذکر سه مرتبه واقع نشده است و در خبر است که
یکمرتبه کافی باشد و بعضی طرف را بمعنی سر ذکر گفته اند و بنا برین دو احتمال دارد یکی آنکه مراد از بیخ ذکر
قریب بمقعد باشد پس شش مرتبه ظاهر میشود سه مرتبه تا زیر خصیتین و سه مرتبه ذکر را و مراد از سر سر
حشفه است چنانکه جمعی از علما گفته اند که سنتست که حشفه را نیز بیفشارد و بیفشاند تا بولی که در آنجاست
بریزد و احتمال دیگر آنست که از بیخ ذکر آنچه ظاهر است بکشد تا سر ذکر و بعد از آن بیفشارد سر ذکر را و
همین حدیث را شیخ از کلینی روایت نموده است و در تهذیب و استبصار و در تهذیب بجای
طرفه ذکر نقل کرده است و در نسخ استبصار بعضی حشفه است و بعضی الی راس الحشفه است و ظاهرا این
خلافها از نساخ شده است و شیخ روایت کرده است بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که فرمودند که هرگاه شخصی بول کند سه مرتبه ذکرش را می فشارد و بعد از آن اگر آبی ظاهر شود و
تا ساق او برسد قصور ندارد و این حدیث نیز محتمل است که مراد سه مرتبه کشیدن باشد چنانکه گفته شد
یا از بیخ ذکر تا سر ذکر بکشد که سه مرتبه باشد و احتمال شش نیز دارد که سر ذکر نیز داخل باشد و در حدیث
حسن کالصحیح نیز روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که پرسیدند از آنحضرت که اگر شخصی بول
کند و خود را بشوید و بعد از آن تری به بیند چه حکم دارد حضرت فرمودند که اگر بعد از بول فشرده است میان
مقعد و خصیتین را سه مرتبه و فشرده است میان هر دو را بعد از آن خود را شسته باشد اگر آنمقدار آب
بیرون آید که بساق پای او برسد پروا نکند که قصور ندارد و آنچه درین حدیث واقع شده است
میان هر دو را افشرده باشد ظاهرش آنست که مراد میان خصیتین و سر ذکر باشد و بقرینه مقامی
و فصاحت تمام آنرا ابتر ده باشد و محتملست که تاکید اول باشد پس اگر سه مرتبه از مقعد تا سر ذکر فشرده
باشد اگر آبی بیابد بی دغدغه بول نیست و اگر ذکر تنها را فشرده باشد یا مابین مقعد و خصیتین تنها را
فشرده باشد محل دغدغه است اگرچه اظهر آنست که یکی از اینها کافی باشد و احوط هر دو است و اکمل
آنست که حشفه را نیز سه مرتبه بیفشارد تا هیچ دغدغه نباشد و الله تعالی یعلم فاذا صب الماء علی
یده للاستنجاء فلیقل الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله
نجسا و چون آب را بریزد بر بدن از جهت استنجا و مراد بدن دست چپ است و در
بعضی از نسخ یده است یعنی بر دستها بریزد و ظاهرا هر دو نسخه غلط نساخ است و بده

می باید چنانکه خواهد آمد در وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که این دعا را بخواند که جمیع ثناها مخصوص
خداوندی است یا جمیع شکرها خداوندی را سزاست که آب را مطهر گردانیده است و این آب
را نجس نگردانیده است که آب استنجا باشد یا همه آبها را نجس نگردانیده است تا از همه منتفع شویم
در آشامیدن و تطهیر بدن و ثیاب و بسایر طهارات و بنا برین احتمال نیز اشاره دارد
بعدم تنجس ابل بل اولی اظهر است چه این امور از طهورا مستفاد میشود و میباید که غافل نشود
از آنکه امثال این اخبار دلالت میکند که طهوری که در قرآن مجید واقع شده است بمعنی مطهر است
چون در مقام تطهیر بدن از نجاسات واقع شده است بعبارت قرآن مجید و اکثر فضلا از اینها
غافل شده اند و بحث ملعون ابوحنیفه را قوی میدانند که طهور مبالغه طاهر است و ملاحظه کرده اند
که باجماع لغویین طهور بمعنی ما یتطهر به آمده است و احادیث متواتره وارد شده است بر آنکه طهور
باین معنی است نه بمعنی مبالغه در طاهر با آنکه لیطهرکم به نیز قرینه ایست که طهور باین معنی است چون
یک جا فرموده است که و انزلنا من السماء ماء طهورا و جای دیگر فرموده است که و ینزل
علیکم من السماء ماء لیطهرکم به با آنکه همین آیه کافیست اما حضرات ائمه معصومین آن
آیه را تفسیر فرموده اند چون عموم آن بیشتر است و بعد از این نیز خواهد آمد و یصب علی احلیله
من الماء مثلی ما علیه من البول یصبه مرتین هذا ادنی ما یجزی و میریزد
بر مخرج بول از آب دو مثل آنچه بر آن مانده است از بول غالبا و آن یک قطره می ماند
پس دو قطره کافی باشد دو مرتبه بریزد و این کمترین آبیست که مجزیست و اگر سه مرتبه بریزد بهتر است
از جهت صحیحه زراره که حضرت سه مرتبه استنجا میکردند از جهت بول و از غایط بکلوخ و خرقه
استنجا میکردند و عبارت صدوق مضمون حدیث کالصحیح یا صحیح علی المشهور نشیط
بن صالح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال میکند که در استنجای بول
چه مقدار آب کافیست حضرت فرمودند که دو برابر تری که بر حشفه مانده است و دو برابر
غالبا یک قطره است صدوق دو قطره فهمیده است و درین حدیث و احادیث دیگر
استنجا دو مرتبه بما نرسیده است اما در احادیث تطهیر بدن و جامه از بول وارد شده است
دو مرتبه آب بریزد یا دو مرتبه بشوید و ظاهرا صدوق از آن اخبار حکم کرده است بریختن دو
بار ولیکن مشکل است استدلال از آن اخبار زیرا که مدار استنجا بر تخفیف است بنا بر مشهور
میان اصحاب و معهذا نشیط خبری دیگر روایت کرده است از بعضی استادان خود شنید از حضرت

صلوات الله علیه که مجربست در استنجای بول که بشوید او را مثل بود شش می توان این خبر را حمل
بر قطره کنند اگر چه آنچه ظاهر تر آنست که مراد حضرت این است که می باید در استنجای بول محض آب
باشد چون بول اثبات را آب پاک میکند نه سنگ و از روی تقیه بعنوان لغز می فرموده اند و ازین
باب مکالمه حضرات بسیار خواهد آمد و هر گاه این معنی نیز مراد باشد دلالت دارد که هر گاه اقل قدر
آب باشد که اقل غسل فعل آید کافی باشد پس بیک قطره بزرگ نیز اقل غسل فعل می آید و موید آنکه
یک مرتبه کافیست احادیث معتبره بسیار که بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح وارد است که حضرات
آبی ریختند و در هیچ خبر وارد نشده است که دو بار ریخته باشند و بنابر آنکه دو بار ضرور باشد
جمعی از علما گفته اند که فاصله حکمی کافیست یا آنکه آبی بریزند اگر چه بیک کف باشد که اول و آخری دو حکم
داشته باشد پس بحکم اول و آخر دو مرتبه میشود و میانه اگر دخل در طهارت نداشته باشد
البته دخل در عدم نخواهد داشت و آب ریختنهای حضرات را ازین باب اخذ کرده اند و لیکن این
استدلال ضعیف است زیرا که اکثر امور شرعی تعبدیست و عقول را دران مدخلی نیست نمی بینی که
اگر چیزی نجس شده و آبی کم از کر باشد اگر یک کف آب ازانجا بردارند و بران نجس بزنند پاک میشود
و اگر آن نجس را دران آب اندازند کل آب را نجس می کند با آنکه آن آب هزار مثل آن کف باشد بلی چون
در حدیث زراره سه مرتبه واقع شده است احوط و اولی آنست که سه مرتبه آب بریزند هر چند علما
عمل باین حدیث نکرده اند بعنوان وجوب بلکه حمل بر استحباب کرده اند و ما نیز جزم بوجوب آن
نداریم اما میگوییم که اگر کسی عمل متعدد کند باری باین حدیث عمل کردن بهتر است ازین استدلالات
ضعیفه والله تعالی یعلم ثم یستنجی من الغایط و یغسل حتی ینقی ما ثمة پس غایط را میشوید از غایط
و آن قدر میشوید که تا پاک شود نجاستی که در ظاهر دبر است و روایت کرده اند شیخان بسند ی
حسن کالصحیح که از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که از آنحضرت سوال کردند که
آیا استنجا را حدی هست که چند مرتبه باید شست حضرت فرمودند که نه آنقدر می باید شست که مخرج
پاک شود راوی گفت پاک می شود اما بوی می ماند حضرت فرمودند که نظر به بو نمی باید کرد یعنی
بو ضرر ندارد و همچنین اگر بوی در دست بماند ضرر ندارد مگر آنکه آبی که بران موضع بماند یا بر دست
بماند متغیر باشد بنجاست درین صورت نجس است و موضع نیز بنجاست آن نجس خواهد بود و لیکن
این فرض نادر است و از لفظ ثم در ظاهر می شود که مذهب صدوق آنست که اول استنجای بول
میکنند دیگر استنجای غایط و برین مضمون اشعار دارد در روایات بسیار از صحیح و موثق و حسن

که عنوان ترتیب ذکر نموده اول استنجای بول را ذکر کرده اند و دیگر غایط و بعضی از علما بر عکس قایلند باعتبار
موثقه عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم
که اگر کسی خواهد که استنجا کند بکدام یک از مخرجین ابتدا کند حضرت فرمودند که اول بمقعد بعد ازان
بذکر و اکثر علما قایلند بآنکه مخیر است میان هر دو و محتمل است جمع کردن میان اخبار بآنکه اگر با آب استنجا کند
اول مخرج غایط را بشوید و دیگر بول را و اگر بسنگ استنجا کند بر عکس چنانکه بعضی از اخبار اشعار بآن دارد
و دور نیست که حکمت تقدیم استنجای غایط آن باشد که مخرج پاک شود تا در استبرا دستش آلوده نشود و چنانچه
برین وجه دیگر ظاهر میشود و در جمع که اگر متعدی باشد اول غایط را و الا بر عکس این احتمالات از دفع تناقض
است در اخبار که ممکن است چنین مطلوب شد و راویان نفهمیده باشند و الا بانها عمل نمودن مشکل است
پس تخییر اولی است والله تعالی یعلم والمستنجی یصب الماء اذا انقطعت درة البول و کسیکه خواهد
استنجا کند صبر کند تا سیلان بول منقطع شود بعد ازان آب بریزد و دور نیست که درین صورت استبرا
در کار نباشد چنانکه مجربست که اگر بعد ازین استبرا نکنند چیزی بیرون نمی آید و مکرر این ملاحظه کرده ام
و ظاهر یصب الماء آنست که یکمرتبه کافی باشد و همین مضمون را شیخان بسند صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که چون سیلان بول منقطع شود آب بریزد
و احادیث معتبره کالصحیح نیز برین مضمون وارد شده است و من نسی فذکر بعد ما صلی انه
لم یغسل ذکره فعلیه ان یغسل ذکره و یعید الوضوء والصلوة و کسیکه نماز کند بعد از
نماز بخاطرش رسد که استنجای بول نکرده بود پس بر اوست که استنجا بکند و وضو و نماز را اعاده کند
و برین مضمون حدیث صحیح و موثق و قوی وارد شده است که اعاده وضو بکند با استنجا و اعاده صلوة
و احادیث صحیحه و حسنه و موثقه نیز وارد شده است که اعاده استنجا و نماز بکند و اعاده وضو نکند
و جمع جایز است از آنکه اعاده وضو را حمل بر استحباب کنیم و در اعاده نماز نیز احادیث بسیار از طرفین
وارد شده است و مشهور وجوب اعاده صلوتست و حدیث صحیحی وارد شده است که در وقت اعاده
میکند و در خارج وقت اعاده نمیکند و طریق جمع باین عنوان هم هست اما اگر باین نحو جمع کنیم که اعاده در
وقت و خارج هر دو بر سبیل استحبابست اظهر است اگر چه احوط آنست که در هر دو صورت اعاده
کنند و مظنون آنست که فرقی نیست میان نجاست حدثین و غیر آن و مشهور آنست که فرقست که در استنجا قایلند
که نماز را اعاده میکند در وقت و خارج وقت و در سایر نجاسات در وقت اعاده میکند و در خارج
وقت اعاده نمیکند و ظاهر آن فرقی نباشد والله تعالی یعلم و من نسی ان یستنجی من الغایط حتی صلی

لم یعد الصلوة و کسیکه فراموش کند استنجای غایط را تا نماز کند اعاده نماز نمیکند و برین مضمون موثقه
عمار وارد شده است و موثقه سماعه وارد شده است که اعاده میکند و صحیحه علی بن جعفر وارد شده است که
اگر در اثنای نماز باشد اعاده کند و اگر از نماز فارغ شده باشد اعاده نکند و ظاهر عبارت صدوق
اشعاری باین تفصیل دارد که گفته است که حتی صلی یعنی از نماز فارغ شده باشد و عمل باین حدیث اظهر است
و اگر چه اعاده احوطست خصوصا در وقت و نهایت احتیاط آنست که در خارج وقت نیز قضا کند و یجزی
فی الغایط الاستنجاء بالحجارة والخزف والمدر و کافیست در استنجای غایطیکه موضع را
پاک کند بسنگ و کهنه و کلوخ و برین مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و خلافی ظاهر نیست در میان
علما در اکتفای به سنگ و سه کلوخ و سه کهنه و در کمتر خلافست که اگر بیک سنگ یا دو سنگ پاک شود آیا اتمام
آن به سنگ لازم است مشهور لزوم است و همچنین خلافست که اگر به طرف یک سنگ آیا کافیست یا سه سنگ
می باید و همچنین اگر سه طرف جامه را بر خود مالد خلافست و احوط آنست که سه عدد باشد خصوصا سنگ و
خلافی نیست که اگر به سنگ پاک نشود زیاده لازم است تا پاک شود و منشا که مطابق تمام کند پس اگر
بچهار سنگ پاک شود سنگ دیگر بر خود بمالد تا نجس شود و مشهور آنست که درینجا زوال عین کافی است بخلاف
استنجای با آب که در انجا زوال عین و اثر هر دو می باید و اثر عبارتست از اجزای صغار که بغیر از آب جاری
زایل نشود پس اگر بماند و عرق کند و زیر جامه رنگ بردارد مثلا نماز می تواند کرد اما خلافست که پاکست
یا نجس است و عفو است و آنچه از اخبار صحیحه ظاهر میشود آنست که تا آب متعذر باشد اکتفا بسنگ نکنند و خلافی
نیست در آنکه استنجای مخرج بول را آب می باید کرد و بکلوخ و غیر آن عبث است و در استنجای غایط و غیره
درین نیست که جمع میان سنگ و آب بهتر است و در صورت جمع لازم نیست که سه سنگ باشد همین که عین زایل
شود و اگر چه بیک سنگ باشد سنت بفعل آمده است اگر چه سه سنگ بهتر است و قال الرضا صلوات الله
علیه فی الاستنجاء یغسل ما ظهر علی الشرج ولا یدخل فیه الانملة و بسند صحیح منقولست
که حضرت امام رضا فرمودند که در استنجا میشوید آنچه را که ظاهر است از حلقه و بر او انگشت باندرون
میکند و بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد شده است و خلافی نیست
میان علما در آنکه واجب نیست اندرون را شستن و همچنین ذکر کرده اند در فرج زنان می باید که بشویند
آنچه را باز میشود در وقت نشستن نه در وقت ایستادن علی المشهور و لا یجوز الکلام علی الخلاء
لنهی النبی صلی الله علیه و آله و جایز نیست یعنی مکروهست حرف زدن در حالت بول و غایط یا وقتی
که نشسته باشد از جهة آن زیرا که رسول خدا نهی کرده است از سخن گفتن در آن حال در روایت بسند کالصحیح

از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی
فرمودند از آنکه شخصی در خلا باشد و از و چیزی سوال کنند که او جواب دهد یا با او سخن گویند مجملا با کسی سخن گفتن
هم است و نهی حضرت دلالت ندارد بر حرمت زیرا که آنحضرت هم نهی از مکروهات کرده اند چنانکه از محرمات
کرده اند چنانکه خواهد آمد مناهی آنحضرت که اکثر آن مکروهاتست و ظاهرا لا یجوز قدما نیز صریح در
حرمت نیست چنانکه صدوق و شیخ مفید بسیار ازین باب گفته اند خصوصا در استنجا و لیکن احتمال
هر دو دارد و علی ای حال نهی حضرت دلالت بران میکند که با کسی سخن نگوید نه آنکه سخن نگوید مگر آنکه مراد صدوق
نیز این باشد چون نادر است که تنها بخود سخن گوید و لیکن حدیث آینده مطلق است در نهی آن من تکلم
علی الخلاء لم تقض حاجته و در روایتی واقع شده است که هر که در حالت خلا سخن کند حاجتش
بر آورده نمی شود و ظاهر امراد همین حاجت باشد یعنی فضله بیرون نمی آید زیرا که می باید که طبیعت
متوجه دفع آن باشد و وقتی که متوجه چیزی دیگر میشود آن دفع نمی شود و بسبب طول جلوس میشود و دور نیست
که نهی حضرت شامل کلام نفسی نیز باشد و مجربست که اگر کسی در انجا مشغول فکری شود و با خود در سخن باشد
قضای حاجتش نمیشود و محتمل است که قضای حاجت شامل این حاجت و غیر این حاجت باشد و مراد این
باشد که سخن کردن سبب این است که هیچ حاجت او بر آورده نشود و چون مخالفت حضرت رسول
کرده است و این روایت را صدوق در علل بسندی قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت نموده است که فرمودند که سخن مگو در خلا که هر که سخن میگوید در انجا حاجتش بر آورده
نمی شود و ظاهر اروایت دلالت برین دارد که در وقتی که نشسته باشد مکروهست پس اگر پیش از
نشستن یا بعد ازان سخنی بگوید ضرر ندارد چنانکه گذشت در حکایت لقمه که حضرت بغلام خود فرمود
که یاد تو باشد تا من در آیم و ازین حکم استثنا کرده اند ذکر را و احادیث دران گذشت و همچنین
اگر ضرور شود سخن گفتن مثل کاری که فوت شود اگر نگوید و عمومات آیات و اخبار دلالت برین
میکند مثل و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و ان النبی صلی الله علیه و آله
قال لبعض نسائه مری النساء المؤمنات ان یستنجین بالماء و یبالغن فانه
مطهرة للحواشی و مذهبة للبواسیر و تحقیق و درستی که آنحضرت به بعضی
از زنان خود فرمودند که امر کن زنان مؤمنه را که استنجا با آب بکنند و مبالغه کنند در شستن و خوب
بشویند که آب بسیار خلیست در پاک کردن اطراف دبر و بسیار موثر است در دفع و رفع بواسیر
مضمون این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه وظاهرش آنست که امر مستحب باشد نه واجب بقرینه فوایدی که حضرت ذکر فرموده است واین که
خطاب بزنان فرموده‌اند نیز شریکند درین حکم چنانکه اکثر خطابها بامرد است وزنان شریکند ودلالت
میکند برانکه خبر واحد حجت باشد وعمل بان توان کرد با وجود قدرت بر علم چه مخصوصا نسبت بزنان
که مشکلست ایشانرا بواسطه مسایل بیرون آمدن یا اگر شوهر ایشان مسئله از عالم بشنود و
بایشان بگوید می توانند بان عمل نمودن چنانکه مدار برین بوده است در زمان حضرت سید المرسلین
والمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ولا یجوز التغوط فی المنازل وتحت الاشجار
المثمرة وجایز نیست قضای حاجت نمودن در سایه که قافله در انجا فرود میکنند و در زیر درختی که
میوه دارد وممکن است که مراد از فی نزال منزل قافله باشد وفی بمعنی مرجع باشد چنانکه در حدیث
سوال ابو حنیفه گذشت که در منازل قافله بقضای حاجت مرو و مراد از مثمر آنست که بالفعل میوه
داشته باشد چون درهمان حدیث بلفظ مساقط ثمار واقع شده است یعنی جایی که محل افتادن
میوه باشد واشعاری دارد باینکه علت عمده آنست که مبادا سبب نجس شدن میوه باشد و در
حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست که آنحضرت نهی فرمود از انکه
بقضای حاجت روند در کنار چاهی که از انجا آب کشند یا در کنار نهری که از انجا آب بردارند یا در
زیر درخت میوه داری که میوه داشته باشد والعلة فی ذلک ما قال ابو جعفر الباقر
صلوات الله علیه ان الله تبارک وتعالی ملئکة وکلهم بنبات الارض
من الشجر والنخل فلیس من شجرة ولا نخلة الا ومعها من الله عز وجل ملک
یحفظها وما کان منها ولولا ان معها من یمنعها لاکلتها السباع و
هوام الارض اذا کان فیها ثمرتها وانما نهی رسول الله صلی الله علیه وآله
ان یضرب احد من المسلمین خلاه تحت شجرة او نخلة قد اثمرت لمکان
الملائکة الموکلین بها قال ولذلک تکون الشجر والنخل انسا اذا کان فیه
حمله لان الملائکة تحضره و علت کراهت یا عدم جواز آنست که مصنف بسند حسن کالصحیح
در علل روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که الله تبارک وتعالی را
فرشتگانی چند هست که موکل ساخته است ایشانرا بانچه از زمین میروید از درختهای میوه
درختان خرما البته الله تبارک وتعالی ملکی مقرر ساخته است که محافظت آن درخت و میوهای آن
درخت بکند واگر نه حفظ این فرشتگان باشد هر آینه اینها را بخورند درندگان وجانوران

زمین وقتی که میوه داشته باشد واز نجهت است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله نهی فرمود
از انکه احدی از مسلمانان بقضای حاجت رود در زیر درخت میوه یا درخت خرمای که میوه داشته
از جهت فرشتگانی که موکلند بان درختان پس حضرت فرمود که از نجهت است که درختان میوه
وخرما در وقت بار برداشتن انسند و موانسان میخواهند که در زیر آن درختها ساکن
شوند هر چند میوه آنها رسیده باشد یا میوه نخواهند بلکه از جهت فرشتگانی که در انجا حاضر اند
بانها انس میگیرند واین خبر نیز دلالت میکند برانکه کراهت در وقت میوه است پس جایی که مثمر
مطلق واقع شده باشد حمل بر مقید باید کرد ولیکن جمعی کثیر از علما گفته اند که چون حضرت مطلق
فرموده است و مقید پس مطلق کراهت باشد و در مقید کراهت بیشتر باشد پس در درختی که میوه
بردارد خواه در وقت میوه خواه در غیر آن وقت مکروه باشد در زیر آن قضای حاجت
کردن ولیکن در وقت میوه کراهت آن شدید تر باشد بلکه محتمل است که در وقت میوه حرام
باشد و چون سبب تضییع میشود و اسراف حرام است و سبب ملک حرمت آن نیز میشود و در
غیر وقت میوه مکروه باشد و از کلام صدوق این ظاهر میشود و نیز ظاهر میشود که حرام است در
منازل قافله واگر کاروانسرا باشد محتمل است حرمت آن چون واقف وقف کرده است که
مردمان در انجا منزل واستراحت کنند وقف نکرده است که بیت الخلا کنند قطع نظر از انکه
بسیار است که مردمان در شب بجا می آیند و عالمی نجس میشود و موجب ایذای ایشان لعن
ایشان میشود والله تعالی یعلم ومن لا ینقطع بوله و یغلبه فالله اولی بالعذر
فلیتق علیه ما استطاع ولیتخذ خریطة و کسیکه بول او منقطع نشود
و غلبه کند برو که نتواند دفع آن کردن پس چون بلاها را حق سبحانه وتعالی داده است
پس اولی است بانکه عذر بنده بپذیرد و معذور دارد بنده را یعنی البته معذور است
نزد حق سبحانه وتعالی و با این حال نماز می تواند کرد و می باید بکند پس باید که از بول اجتناب کند
تا ممکنش شود و نگذارد که بجامه و بدنش برسد و باید کیسه بدوزد اگر باشد پنبه در آن گذارد یا از
امثال آن که بول از انجا بیرون نیاید و ذکر خود را در ان کیسه کند که همین ذکرش نجس باشد و
تعدی بجای دیگر نکند بدانکه کلینی رضی الله عنه بسند کالصحیح روایت کرده است از منصور
بن حازم که عرض نمودم بخدمت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی سلس البول
داشته باشد و قادر نباشد بر حبس بول چکند حضرت فرمود که هر گاه قادر بر حبس آن نداشته

باشد حق سبحانه وتعالی اولی است بانکه اورا معذور دارد از مخلوقین وایشان معذور میدارند
بندگان خود را در چیزیکه بنده ایشان قدرت بران نداشته باشد اکرم الاکرمین وارحم الراحمین
چگونه معذور ندارد پس کیسه با خود نگاه دارد که بول تعدی نکند و شیخ طوسی رحمه الله از ان
حضرت صلوات الله علیه باسناد صحیح روایت کرده است که از آنحضرت سوال کردند از
سلس البول حضرت فرمودند که در وقت نماز کیسه با خود نگاه دارد که بول تعدی نکند و بسند
موثق کالصحیح از ان حضرت سوال کردند که اگر شخصی از ذکر او قطره قطره بول بیرون آید چکند حضرت
فرمودند که کیسه با خود نگاه دارد و وضو بسازد و نماز کند که این بلائی است و آزمایشی است
که بان مبتلا شده است و وضو را اعاده نکند مگر از حدثی که از ان وضو میبازد و ظاهرا
مراد آنست که بسبب سلس البول وضو را اعاده نکند اگر بول اعتیاد متعارف یا غایط یا باد از وی
شود وضو بسازد و بعد ازین حدیث خواهد آمد ومن بال ولم یتغوط فلیس علیه الا
الاستنجاء وانما علیه غسل ذکره ومن تغوط ولم یبل فلیس علیه ان یغسل ذکره
وانما علیه ان یستنجی و کسیکه بول کرده باشد و غایط نکرده باشد استنجای غایط بر او واجب
نیست بلکه ذکرش را میشوید و شخصیکه غایط کرده باشد و بول نکرده باشد بر او استنجای بول
لازم نیست واین عبارت حدیث موثق عمار است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است و حضرت رد بر جماعتی از سنیان فرموده اند در جزو اخیر که
لازم میدانند و جزو اول را ذکر فرموده اند که بمنزله دلیل باشد گویا میفرمایند که شما میدانید که
اگر کسی بول کرده باشد استنجای غایط لازم نیست از جهت انکه استنجا ازاله نجاست و
نجاست در مخرج غایط نیست پس هر گاه شما در انجا قایلید همان دلیل در عکس آن جاریست
واین بحث الزامی است ومن توضأ ثم خرجت منه ریح فلیس علیه الاستنجاء
وانما علیه اعادة الوضوء و کسیکه وضو بسازد و بعد از ان بادی
از ان بیرون آید استنجا بر او واجب نیست بلکه اعاده وضو میکند و بلقی روایت عمار
بسند موثق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم که اگر شخصی بادی
از وجدا شود استنجا میکند حضرت فرمودند که نه و روی ان ابا الحسن الرضا
صلوات الله علیه کان یستیقظ من نومه فیتوضأ ولا یستنجی وقال
کالمتعجب من رجل سماه بلغنی انه اذا خرجت منه ریح استنجی را

کرده است شیخ رحمه الله بسند صحیح از سلیمان جعفری که من دیدم آنحضرت را صلوات الله علیه که
از خواب بیدار شدند و استنجا نفرمودند و میفرمودند از روی تعجب از شخصی که حضرت نام
اورا بردند که بمن خبری رسیده است که خلافی هر گاه بادی از و جدا میشود استنجا میکند و
موضع نزد عامه خواب ناقض است باعتبار انکه وقتی که آدمی بخواب میرود قوت ماسکه ضعیف
میشود و باد از و جدا میشود چنانکه ظاهر کلام صدوق نیز انست چنانکه خواهد آمد پس شخص
از جهت خواب نیز وضو میکرده است که سبب خروج ریح است بنا برین حضرت بعد از خواب
این را فرمودند و ممکن است که غرض حضرت این باشد که بیان فرمایند که استنجا از برای بول و غایط
است نه از برای خواب و باد که خواب وضو ساختن و عدم استنجا بیان فرمودند و بیان عدم
استنجا از جهت ریح با آن تعجب بیان فرمودند والله تعالی یعلم باب اقسام الصلوة این بابی است
در بیان اجزای نماز بود در بنیاد و مجاز است یکی انکه اجزا را اقسام گفتن مجاز است چون اقسام را
در ... استعمال میکنند و علاقه تجوز انکه گویا هر جزوی ازین اجزا نماز نیست بر سر خود و دوم
طهارت را جزو نماز گفتن مجاز است و وجه این مجاز آنست که چون طهارت شرط صلوة است
و نماز بدون آن صحیح نیست پس گویا جزو اعظم صلوة است قال الصادق صلوات الله
علیه الصلوة ثلثة اثلاث ثلث طهور وثلث رکوع وثلث سجود
کلینی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح وجمعی این قسم حدیث را صحیح میدانند که ابراهیم بن
هاشم روایت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نماز سه جزو دارد یک ثلث
آن طهور است که عبارتست از وضو وغسل وتیمم وازاله نجاسات از جامه و بدن مصلی و غیر
آن چنانکه بعضی از انها گذشت وبعضی خواهد آمد و ثلثی دیگر رکوع است و ثلثی دیگر سجود است
واجزای نماز اگر چه بیشتر است اما چون اهتمام بشان رکوع و سجود بیشتر است لهذا حق سبحانه
وتعالی در قرآن مجید امر بان فرموده است که ارکعوا واسجدوا این دو جزو را فرمودند
تا مکلف اهتمام بشان این دو جزو بیشتر داشته باشد وغرض از ذکر طهارت با دو جزو اعظم
آنست که مکلف اهتمام بشان طهارت داشته باشد که بمنزله جزو اعظم نماز است بلکه ثلث نماز
است و بانکه مسایل طهارت ثلث نماز است و چون نیکو تامل نمایند چنین است والله تعالی
یعلم باب وقت وجوب الطهور واین بابی است در بیان وقت واجب شدن طهارت و علما
از آیه استدلالات کرده اند مناسب آنست که اول تفسیر آیه کرده شود وانچه از ان استنباط

کرده اند مذکور شود و بعد از آن شروع در بحث شود چنانکه وعده شد قال الله تبارک و
تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم
الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا
و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم
النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم
منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم
نعمته علیکم لعلکم تشکرون و ترجمه اش چنینست ای گروهی که ایمان آورده اید بمحمد و آل محمد
صلوات الله علیهم و ترک ایشان کرده اید هرگاه بنماز برخیزید و اراده نماز داشته باشید پس بشوئید رویهای
خود را و دستهای خود را تا مرفقها و مسح کنید بعضی از سرهای خود را تا کعبها و اگر جنب باشید
غسل جنابت کنید و اگر بیمار باشید یا مسافر باشید یا از ادخلیه برون آمده باشید یا زنان
مجامعت کرده باشید و آبی نیابید پس تیمم کنید از خاک پاک یا زمین پاک و بعضی از رویهای خود را
از آن مسح کنید که خداوند عالمیان نمی خواهد که کارها را بر شما تنگ کند و لیکن میخواهد که شما را پاک
کرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند تا شاید شما شکر او را بجا آورید اما استنباطاتی که علما کرده
اند از یک یک ازین فقرات اولا حق سبحانه و تعالی چون بار تکالیف از جهت مصالح بندگان
بر دوش ایشان گذاشته است ایشان را مخاطب ساخته است بخطاب دلنواز خود تا بسبب
لذت مخاطبه سنگینیها همه سبک شود و دیگر بخطاب یا ایها الذین آمنوا مخاطب ساخت و خطاب
او غایت یا را در منادی بعید اطلاق میکنند و با آنکه حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد جسمانی
منزه است گویا بندگان را میفرماید که ای دوران از بساط قرب من خبر ندارید که چه قسم خوانی
از نعمت قرب خود گسترانیده ام بیائید دیگر تاکید آن بلفظ ای دیگر تنبیه فرموده است که ای بیخبران
که از خواب غفلت بیدار شوید دیگر ایشان را بوصف ایمان یاد فرمود گویا میفرماید که اگر راست گوئید
در دعوی ایمان این اعمال را بجا آورید تا اعمال شما تصدیق اقوال شما کند دیگر بلفظ آمنوا که
جمله فعلی است دلالت بر تجدد و حدوث میکند و نفرمود یا ایها المؤمنون تا اشعار
نماید که می باید ایمان شما در تزاید باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی وصف مؤمنان فرموده است
که و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا یعنی مؤمنان جمعی اند که چون آیات
الهی بر ایشان خوانده میشود ایمان ایشان زیاده میشود و اشعار است باآنکه کمال شما در ایمانست و کمال ایمان در عبادتست

پس مردانه در عبادات من بکوشید دیگر بلفظ جمع عامی آورد تا شامل حاضران و غایبان و موجودان و
کسانیکه موجود خواهند شد الی یوم القیامه شود و خطاب میکند همه را چنانکه خلایق در علم الهی موجودند کل فی وقته
اکثر تکالیف را حق سبحانه و تعالی مصدر باین خطاب ساخته است تا هوشمندان از لذت این خطاب شیفته
مشغول آن تکلیف گردند اذا قمتم الی الصلوة و مشهور میان علما آنست که مراد آنست که اذا اردتم
القیام و چون هرگاه اراده نمائید که نماز را بجا آورید و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست بسند کالصحیح که مراد اینست که اذا قمتم من النوم یعنی از خواب برخیزید وضو بسازید و اکثر
علما ازین حدیث غافل شده اند با آنکه در وجه دوم تقدیر نیست و اولی است اگرچه در لغت از جهت عموم حیثیت
مجلس و قیام ازین عموم حیثیت و فهم بنابر مشهور چند احتمال دارد یکی قیام نماز است و دوم بجا آوردن
نماز است چنانکه میگویند فلانی قیام بامر الهی کرد یعنی بجا آورد و خواه ایستاده و خواه نشسته و سیم
رفتن بسوی مصلی جهت از جهت نماز و این معنی مناسب حدیث است که گذشت و لفظ صلوة محتمل است که مراد از آن
نماز واجب شود و در نصوص آن وضو واجب خواهد بود یا اعم از واجب خواهد بود فاغسلوا چون که لفظ فا در
جزا اذا واقع شده است یعنی هرگاه بنماز برخیزید پس رو را بشوئید و اجبا از برای نماز واجبه
لیکن از وقت نماز واجب نیست پس اما که بعد از وقت نماز وضو واجبست و این معنی است که در این
آیه مطلوبست و حدیث نیز برین معنی دلالت میکند دیگر چون خداوند عالمیان فرمود که چون بر
میخیزید بنماز رو را بشوئید از برای نماز پس نیت استباحت یا رفع حدث در آید بحسب ظاهر مکالمه
دیگر فرمود بشوئید رو و دستها را و مسح کنید سرها و پاها را ظاهرش آنست که شستن و مسح کردن در
حقیقت مقابل یکدیگر است تا که آب را بشست می باید که جریان آب بشود چنانکه اخبار بسیار خواهد آمد
تا شستن متحقق گردد و اقلش شستن بفعل آید و است دیگر فرموده است و جوهکم ظاهرش آنست که
جمعیت و مقابله مکلفین است یعنی همه رویها را بشوئید یعنی هر یک روی خود را بشوئید و آنکه ایشان را
با هم جمع فرموده است اشعاری دارد که مؤمنان که مقتدی امت اند می باید همه با هم وضو بسازند تا با هم
نماز جماعت کنند و جماعت وضوی ایشان نیز بفعل آید که در اول وقت همگی متوجه مقدمات نماز شوند
و آنکه فرمود که رو را بشوئید در عرف چنین فهمند که کل رو را باید شست خصوصا هرگاه ما بقی را همه مقید
بعضی ساخته و رو را مطلق گذاشته باشد که این دلیل اراده کل وجه است و جمعی گفته اند که وجه از مواجهه
است پس هرگاه دو کس برو بروی هم نشسته باشند هرچه از روی یکدیگر می بینند آن روست و حق اینست
که اشتباه کرده اند و برعکس است زیرا که مواجهه رو برو نشستن است و او را از وجه گرفته اند نه برعکس

بنابرین است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بیان فرموده است که مراد الهی آن مقدار است که ابهام
و وسطی بر دور گردد و اگر ظاهر قرآن در این آیه حضرت پیغمبر بوده و ائمه هدی از بطن قرآن همه چیز میدانند اما اگر
کسی چند رو داشته باشد همه را میشوید بنابر قول همه اگر اصلی و زایده هم جدا نباشد و اگر ممتاز باشد
بعضی گفته اند که اصلی می شوید و بعضی گفته اند همه را بواسطه ظاهر آیه که بلفظ جمع آورده است و محتمل است
که جمعیت آیه اشاره باشد باآنکه باید روی عرب و روی دل را بشوید بتوبه و انابت از معاصی و تعلقاتی که
مانع اند دل را از صلوة حقیقی که حق سبحانه و تعالی فرموده است از حال حضرت ابراهیم که گفت
وجهت وجهی و یقین است که در این آیه مراد وجه قلبست و همچنین روی عقل را بشوید از وساوس و تفکرات
باطله تا متوجه جناب قدس الهی بگشاده شوید که و یتفکرون فی خلق السموات و الارض و
روی روح را بشوئید از چرکینها که او را حاصل شده است از توجه او بغیر معشوق حقیقی و علی
هذا القیاس ظاهر روی خفی و روی اخفی را بشوئید از غیر او و لهذا سید العارفین و قبله
الواصلین و امام المجتهدین و مقتدی المصطفین علی بن الحسین زین العابدین در حالت وضو متغیر می شدند
بمرتبه که اصحاب خوف تباه داشتند و از آن حضرت سبب آن را سوال میمودند حضرت میفرمودند
که نمیدانید که بعبادت که مشغول میباید شد و با که گفتگو می باید کرد و همچنین منقولست که خطاب بحضرت
عیسی علیه السلام رسید که یا عیسی ظاهرت را از برای بندگی من بشوی و باطنت را از برای عبادت من از همه کدورات
باطنیه پاک کن و خواهد آمد و همچنین باقی اعضای ظاهر و باطن هر یک شستنی خاص دارد و ممکن است
جمعیت اشاره بآنها باشد و ایدیکم الی المرافق و بشوئید دستهای خود را تا مرفق اکثر علما
عامه و خاصه الی را بمعنی مع گرفته اند چون همه نقل اجماع کرده اند بر آنکه واجبست شستن مرفق و اگر
بمعنی انتها گیرند دخول مرفق از ایشان فوت میشود و بعضی بمعنی انتها گرفته اند بعضی متعلق بمغسول
گرفته اند چون دست را بر چهار معنی اطلاق میکنند در یکجا چهار انگشت مراد است که حق سبحانه و
تعالی فرموده است که و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما یعنی دست دزد از اببرید
خواه مرد و خواه زن و باجماع شیعه چهار انگشت غیر ابهام مراد است چنانکه احادیث خواهد
آمد و اطلاق بر دست تا بند دست و بر دست تا مرفق و بر دست تا کتف پس حق سبحانه و
تعالی خواست که بیان فرماید که کدام دست را باید شست فرمود که دست تا مرفق را بشوئید تا آن
احتمال بدر رود و بعضی دیگر از سنیان انتهای غسل گرفته اند و گفته اند که تا مرفق را بشوئید
که مرفق را داخل کنید و ابتدا از همه جا می توان کرد اما اگر از سر دست باشد و انتها

بمرفق بهتر خواهد بود چون اجماع شیعیان و سنیانست که ابتدا از سر دست واجب نیست
و کلینی بسند قوی کالصحیح روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند
که تنزیل آیه من المرافق است یعنی چنین نازل شده است یا الی بمعنی من است و آنچه ظاهر است
قطع نظر از احادیث آنست که در شستن رو و دستها ابتدا و انتها از آیه ظاهر نمی شود
بلکه آیه در شستن انتها معلوم الدلالة است و در ابتدا و انتها مجمل است تا از اخبار ظاهر شود
و از طرفین دلایل گفته اند همه منظور فیها است و آنچه در شستن رو مذکور شد در دستها جاری
است دیگر و امسحوا برؤسکم اما مسح بحسب ظاهر آن دست مالیدن است بر جائی دست مالیده شود بر سر بمقدار
که رطوبت آن بسر برسد کافیست و در زیادتی مشهور آنست که بمرتبه اقل غسل نرسد و اکثر او قات بعد از
مسح سر که با را مسح کشند اقل غسل بلکه اضعاف آن متحقق میشود و اما در نیت که ضرر نداشته باشد اما
اگر آب سر دست را بگذارند تا کم شود و بعد از آن مسح بکشند احوط است و اما با پس در حدیث صحیح وارد
شده است که با بمعنی تبعیض است یعنی بعضی سر را مسح کشید و در احادیث صحیح وارد شده است که پیش سر را
مسح کشند و تفصیل آن در اخبار ظاهر خواهد شد و دیگر و ارجلکم الی الکعبین نصف قرا بر جر اند و نصف
ایشان بر نصب و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جبرئیل بجا در ده است مکرر جر را
و بنابر جر عطف خواهد بود بر رؤسکم یعنی بعضی از پاها را مسح کنید تا کعبین و بنابر عطف خواهد بود بر محل جار و
مجرور که آن نصب است مفعولیت پس گویا حق سبحانه و تعالی میفرماید که سر را مسح کنید و الی
در اینجا همان احتمالات دارد و ظاهرش آنست که پای تا کعبین را مسح کنید تا موافق الی المرافق باشد
و اگر بمعنی انتها بگیریم نیز بد نیست و لیکن احادیث صحیحه دلالت میکند بر معنی اول و خواهد آمد و همچنین
در کعب معانی عظیم هست که در ضمن اخبار مبین خواهد شد و از ترتیب ذکر الهی جمعی ترتیب را و ارده اند
بو بود بسیار و لیکن دلالت جزمی ندارد و عمده احادیث است که خواهد آمد پس از عموم
اذا چنین ظاهر شد که هرگاه بنماز برخیزید وضو بسازید و باجماع شیعه و سنی واجب نیست
پس بعضی قایل بعموم مجازه اشتراک شده اند و گفته اند که مراد این آنست که اگر وضو نداشته
باشید وضو بسازید بر وجه استحباب خواهد آمد که تجدید وضو سنتست و بعضی تقدیر میکنند که
هرگاه بنماز برخیزید و محدث باشید بحدث اصغر وضو بسازید و اگر محدث باشید بحدث جنابت
غسل کنید و بنابرین حدیث ازین آیه مراد اینست که هرگاه از خواب برخیزید وضو بسازید و وضو
از احداث دیگر از آیه دیگر و احادیث ظاهر میشود و در هیچ یک تقدیر نیست دیگر و ان کنتم جنبا فاطهروا

بنابر حدیث عطف خواهد بود بر جملهٔ اول کلام که واذا قمتم باشد یعنی وضو را از برای نماز بسازید و اگر
جنب باشید غسل کنید و درین صورت غسل جنابت واجب لنفسه خواهد بود پس پیش از دخول وقت نیز
غسل واجب خواهد بود و لیکن بوجوب موسع که تاخیر آن جایز است تا آخر وقت بمقدار غسل و نماز
و بعد از آن واجب مضیق می شود و بنابر مشهور عطف خواهد بود بر آن کنتم محدثین مقدر و معنی
آن چنین می شود که هر گاه بنماز برخیزید اگر محدث بحدث اصغر باشید وضو بسازید و اگر جنب باشید
غسل کنید و درین صورت غسل نیز مثل وضو واجب لغیره خواهد بود از جهت نماز و پیش از دخول وقت
سنت خواهد بود از جهت نماز و بعد از آن واجب بنابرین تقدیر وضو با غسل بجنابت نخواهد بود و غسل
خواهد بود پس بقرینهٔ مقابلهٔ وضو با غسل و حق اینست که آیه درین معانی مجمل است و محتمل الامرین و رجوع
با حادیث می باید کرد و تتمهٔ آیه با بسیاری از تحقیقات خواهد آمد در باب تیمم اکثر شش مذکور خواهد
شد و آنچه درین باب از تحقیقات هست یک کتاب عظیم از برای آن باید نوشت و لیکن مجملی که
ضرور بود ذکر کردم و الله تعالی یعلم قال ابوجعفر الباقر صلوات الله علیهما اذا دخل
الوقت وجب الطهور و الصلوة و لا صلوة الا بطهور حضرت فرمودند که هر گاه
داخل می شود وقت نماز یا چون داخل می شود وقت نماز واجب می شود وضو و غسل و تیمم و نماز
و نمازی صحیح نیست بی مطهر و محتمل است که مراد از طهور اعم از مطهر از حدث باشد یا خبث و این
اظهر است اگر چه معنی اول اشهر است و ظاهر مفهوم شرط آنست که پیش از دخول وقت همچنانکه
نماز واجب نیست [illegible] واجب نیست چنانکه ظاهر آیه نیز این بود و گذشت و ظاهر لا صلوة الا
بطهور نفی صحت است اگر چه بسیار جا باین عبارت از جهت نفی کمال واقع شده است
مثل لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چنانکه خواهد آمد و لیکن اجماع مسلمانانست از خاصه و عامه که نماز بی طهور
با قدرت بر آن نماز نیست و خلافی که شده است در صورتیست که آب و خاک نباشد احوط آنست
که بعنوان ادا بجا آورد و بعد از طهور قضا کند باب افتتاح الصلوة و تحریمها و تحلیلها
بابی است در آنچه که اول نماز است و آن چیزی که چون آنرا بجا آورد حرام میکند بسیار چیزها
که پیش از نماز جایز بود و آن چیزی که چون آنرا بجا آورد آنچه حرام شده بود حلال میشود قال
امیر المومنین صلوات الله علیه افتتاح الصلوة الوضوء و تحریمها التکبیر
و تحلیلها التسلیم که افتتاح نماز وضو است یعنی گویا بمنزلهٔ جزو صلوة است و تحریم آن
بتکبیر است و لهذا آنرا تکبیر احرام میگویند یعنی تا تکبیر احرام نگفته باشند و هر عملی می توان کرد

از حدث و استدبار و کلام و امثال اینها و چون الله اکبر گفته شد همه حرام میشود و تکبیر احرام
تکبیری است که بعد از نیت گفته میشود و چون سلام واقع شد حلال میشود آنچه حرام شده بود
و ظاهرش وجوب سلام است و جمعی کثیر از علما قایل باستحباب سلام شده اند و سلام را افضل
افراد مخرج میدانند یعنی اگر سخن بگوید یا پشت بقبله کند مثلا از نماز بیرون می آید اما بهتر آنست که سلام بگوید
از جهت خروج از صلوة و اکثر علما برین اند و انشاء الله در سلام خواهد آمد و این حدیث را عامه
و خاصه از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده اند و همگی تلقی بقبول کرده اند اگر چه
در کتب عامه مرسل است و در کتب خاصه هم مرسل است الا در کافی که مسند است اما باصطلاح متاخرین
ضعیف است باب فرایض الصلوة فرایض الصلوة سبعة الوقت و الطهور و التوجه
و القبلة و الرکوع و السجود و الدعاء فریضهای نماز عبارتست از چیزی چند که نماز بدون
آن صحیح نباشد اعم از آنکه شرط باشد یا رکن و محتمل است که مراد از آن چیزی چند باشد که حق سبحانه
و تعالی آنها را در قرآن مجید یاد کرده باشد اعم از آنکه واجب باشد یا سنت و فرایض نماز هفت است
اول وقت است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و در مبحث اوقات خواهد آمد
و اگر کسی عمدا یا سهوا یا جهلا نماز را تمام پیش از وقت بجا آورد باطل است و اگر بعضی را در وقت دریابد
تفصیل آن خواهد آمد پس وقت فی الجمله شرطیت دارد و دوم طهور است و در باب پیش گذشت و وجه
و محتمل است که مراد از آن نیت باشد و آیات و احادیث در وجوب آن وارد شده است
و مذکور خواهد شد و در رکنیت و شرطیت آن خلافست اگر چه بشرط اشبه است و علی ای حال نماز
بترک نیت مطلقا باطلست و محتمل است که مراد از توجه تکبیر احرام باشد چون بآن داخل نماز
میشویم یا هر دو چون تلازم هست شرعا در میان ایشان و بهر دو داخل نماز میشود و آیه توجه
بعد از هر دو خوانده میشود یا دعای توجه و معهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که و کبره
تکبیرا و فرموده است و ربک فکبر یعنی خداوند خود را ببزرگی یاد کن چهارم قبله است و حق
سبحانه و تعالی آیات در این باب فرستاده است و خواهد آمد و فی الجمله شرطیتی دارد که اگر عمدا
بر خلاف قبله نماز کرده باشد نمازش باطل است و اگر سهوا کرده باشد یا جهلا در وقت اعاده
میکند و بعضی در خارج نیز گفته اند و خواهد آمد پنجم و ششم رکوع و سجود است و حق سبحانه و تعالی
هر دو را در قرآن یاد کرده است بعنوان امر وجوبی و هر دو رکنست و خواهد آمد هفتم دعاست
بعضی گفته اند که قنوت است و واجبست چنانکه صدوق قایلست بآن و بنابر قولی که فریضه را اعم

از واجب و سنت گیریم همین بس است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است و
خواهد آمد و بعضی گفته اند که سورهٔ حمد است که بترک آن عمدا نماز باطل می شود و بنابرین فریضه
را بمعنی واجب می باید گرفت نه واجبی که از قرآن ظاهر شده باشد اگر چه علما از آیه استدلال
کرده اند اما ضعیف است و حدیث صحیح بر خلاف قول ایشان هست و مذکور خواهد شد و ممکن است
که اعم از همه بگیریم و شامل قنوت و سورهٔ حمد و دعای توجه و غیر آن باشد و الله تعالی یعلم
باب مقدار الماء للوضوء و الغسل بابی است در بیان مقدار آب از جهت وضو یک مد است
و از جهت غسل یکصاع و زیاده اسراف است و ظاهرا اسراف مکروه باشد در جایی که جمعی بآن
احتیاج داشته باشند که در آن صورت اسراف حرام است و تفصیل آن خواهد آمد انشاء الله
تعالی قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه للغسل صاع من ماء و للوضوء
مد من ماء و صاع النبی صلی الله علیه و آله خمسة امداد و المد وزن مائتین
و ثمانین درهما و الدرهم ستة دوانیق و الدانق وزن ست حبات
و الحبة وزن حبتین من شعیر من اوساط الحب لا من صغاره و لا من کباره
فرمودند از جهت غسل یکصاع می باید و از وضو یک مد آب می باید و از صاع حضرت سید المرسلین
پنج مد است و مدی وزن دویست و هشتاد درهم و درهمی شش دانگ و دانگی وزن شش
حبه طلاست و حبهٔ طلا وزن دو دانه جو است از جوهای میانه نه از بزرگها و نه از کوچکهای
دانه جو و این حدیث را شیخ طوسی بدو سند قوی از سلیمان بن حفص مروزی روایت کرده است
از حضرت امام ابو الحسن صلوات الله علیه و ظاهرا صدوق گمان کرده است که ابو الحسن
اول است و گمان بنده که ابو الحسن هادی صلوات الله علیهما و احتمالی دارد که ابو الحسن امام
رضا باشد اما بسیار بعید است و حضرت امام موسی هم بسیار بعید است و چون ظاهر شد که
حدیث او ست طریق صدوق بکتاب او صحیح است و او را اگر چه در کتب رجال ذکر نکرده اند و لیکن
صدوق ذکر کرده است در عیون که او متکلم خراسان بود و نظیر خود نداشت و مامون
او را حاضر ساخت که با حضرت مباحثه نماید و بعد از بحث بسیار شیعه شد و محتمل است
که پیشتر نیز شیعه بوده باشد و بواسطه مصلحت آن مباحثات کرده باشد و لیکن بعید است
لهذا روایت او از حضرت امام موسی بعید است و بعد از آن هر مسئله که داشت بخدمت
حضرات امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم میفرستاد و استفسار

میکرد و مجملا حدیث او را حسن میدانیم و لیکن این حدیث مخالفت دارد با احادیث صحیحه که
در صاع و مد وارد شده است و صدوق در باب غسل و وضو چون از مستحبات است باین روایت
عمل نموده است و در باب فطره عمل باحادیث مشهوره کرده است اگر چه احادیث مشهوره در باب
وضو و غسل وارد شده است و لیکن محتمل است که مخیر باشد آدمی میان هر دو و از آنجمله
شیخ رحمه الله بسند صحیح از زراره از امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیک مد از آب وضو میساختند و بیک صاع آب غسل
میکردند و مدی یک رطل و نیم است و صاعی شش رطل یعنی برطل مدینه که یک رطل و نیم عراقی است
پس صاع نه رطل عراقی باشد و مد دو رطل و ربع عراقی باشد که چهار یک صاع باشد و روایت
کرده است بسند صحیح از محمد بن احمد بن یحیی الاشعری ثقه از جعفر همدانی که جعفر در راه حج با ما
همراه بود و بمن گفت که کتابی نوشتم بحضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و عرضه بیدارم که از وکلای
حضرت بود دادم که بخدمت حضرت برد و نوشته بودم که فدای تو گردم بدرستی که علمای
ما خلاف کرده اند در صاع بعضی میگویند که بصاع مدینه است و بعضی میگویند که بصاع
عراق است پس حضرت بخط مبارک خود بمن نوشت که صاع شش رطل است برطل مدینه و
نه رطل است برطل عراق و دیگر از علی بن بلال روایت کرده است که او نیز بخدمت
صاحب الامر یا امام حسن عسکری نوشت و همین جواب آمد و دیگر شیخ روایت کرده است
باسناد موثق از سماعه که گفت از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدم از مقدار آبی
که از جهت غسل کافیست حضرت فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله غسل
میفرمودند بیک صاع و وضو کردند بیک مد و صاعی در زمان حضرت پنج مد بود و مدی
یک رطل و سه وقیه بود و وقیه هفت مثقالست که ده درهم باشد پس مجموع صد و [illegible]
میشود که قریب بیک رطل مدینه است و با آن پنج رطل مدینه می شود نه رطل کمتر تقریبا
که نه رطل عراقی باشد و اگر وقیه را چهل درهم حساب کنیم که بر آن نیز اطلاق میکرده اند
رطل را رطل عراق حساب کنیم چهل و دو مثقال صیرفی زیاده می شود و احادیث صحیحه
از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
الله علیهما وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیک صاع غسل
میفرمودند و بیک مد وضو می ساختند و در حدیث صحیح از معاویة بن عمار از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آنحضرت بیک صاع غسل
میفرمودند و اگر بعضی از زنان با آن حضرت غسل میکردند یک مد بران می افزودند
و برین مضمون نیز احادیث صحیحه وارد است پس ظاهر شد که صاعی نه رطل است و
رطلی نود و یک مثقالست و هر ده درهم هفت مثقال است پس رطل صد و سی درم باشد
و چون حساب درهم بنا بر مذهب مشهور شش دانگ است و هر دانگی هشت دانه جو و جو
اختلاف در ان بهم میرسد بحسب شهرها در بزرگی و کوچکی بلکه در هر شهری بحسب زمینها
مختلف میشود با آنکه شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه هر تصنیفی که میکردند یکمرتبه ترازو
می آوردند و جو را میکشیدند و بآن حساب می نوشتند لهذا در تصنیف او موافق
نیست و هر جا بمقداری قرار داده است و این ضعیف را بخاطر رسید که علمای خاصه
و عامه ذکر کرده اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت دینار اشرفی است و اشرفیهای
قدیم دیدیم که بهمین وزن اشرفیهای حال بود که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مشهور است
و بآن حساب کردیم درهم را هر صاعی ششصد مثقال و چهارده مثقال و ربع مثقال شد
بمثقال صیرفی و بنا را برین گذاشتیم در مقادیری که گذشت و خواهد آمد انشاء الله و اگر
رطل را مدنی حساب کنیم و دینار را صیرفی حساب کنیم دو برابر مشهور میشود که یکمن شاهی
و بیست و هشت مثقال و نیم باشد و نزدیک میشود بتحدیدی که مصنف کرده است و ممکن که
این صاع پنج مدی باشد که حضرت با زوجه خود غسل میفرموده باشند و آن قریب بدو
صاع میشود زیرا که بنا بر مشهور صاعی هزار و صد و هفتاد درم است و بنا بر آنچه صدوق
گفته است دو هزار و صد درم میشود پس بنابرین حمل میکنیم صاع پنج مدی را بصاعی که حضرت با زوجه
خود غسل کرده باشند و اگر نه صاعی چهار حقه مد است چنانکه گذشت و از آنچه گفته شد همه تحدیدات
بسهولت معلوم می شود و قال رسول الله صلی الله علیه و آله الوضوء مدّ و الغسل
صاع و سیأتی اقوام بعدی یستقلّون ذلک فاولئک علی خلاف سنّتی و
الثابت علی سنّتی معی فی حظیرة القدس و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که آب
وضو یک مد است و آب غسل یک صاع است و عنقریب جمعی بعد از من خواهند آمد که این مقدار
آب را کم شمارند و آب بسیار ریزند و اسراف کنند و آن جماعت وسواسیانند که آبهای دو خانه
را نیز کم می شمارند و آن جماعت بر خلاف سنت منند و هر که ثابت قدم باشد بر سنت من با من

خواهد بود در حظیرهٔ قدس که جای پیغمبران و اوصیای ایشانست بلکه جای پیغمبر ماست صلی الله علیه
و آله و اوصیای او صلوات الله علیهم و سئل ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه عن رجل
احتاج الی الوضوء للصلوة و لم یقدر علی الماء فوجد ماء بقدر ما یتوضّأ
به بمائة درهم او بالف درهم هل یجب علیه ان یشتری به و یتوضأ به
او یتیمم فقال بل یشتری قد اصابنی مثل ذلک فاشتریت و توضأت و ما
یسرّنی بذلک مال کثیر یا و یسوؤنی یا و ما یشتری باختلاف نسخ این کتاب و کلینی و تهذیب
و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که از آن حضرت
سوال کردند که هرگاه شخصی محتاج بوده باشد بوضو از جهت نماز یا آنکه محدث باشد و بر آب قادر
نباشد پس آبی بمقدار وضو فروشند بصد درهم یا بهزار درهم آیا واجبست که آن آب را بآن بها بخرد
و وضو بسازد یا تیمم کند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلکه می باید بخرد چنین واقعه مرا رو
داده خریدم و وضو ساختم و آنچه مرا مسرور و خوشحال میکرد مال بسیار است یعنی هر چند
بیشتر میدهم خوشحالتر میشوم چون رضای الهی در اینست یا آنچه سبب سرور من است مال بسیار
است یعنی ثواب بنا بر نسخهٔ ما یسوؤنی یعنی آزرده نمی سازد مرا مال بسیار چون میدانم که رضای
الهی در اینست یا اسراف نمیدانم که سبب غم من شود و بنا بر نسخهٔ ما یشتری یعنی آنچه بآن میخرند مال
بسیار است چو اکثری مضایقه نماید یکی را میدهند و خیر شاهی میگیرند در دنیا و عقبا با مال بسیاری
بخرد او که رضای الهی را حاصل کنند و الله تعالی یعلم و علما خلاف کرده اند بعضی گفته اند که این حدیث
دلالت میکند بر جواز خریدن نه بر وجوب و بر تقدیری که دلالت کند بر مثل حضرتی که دنیا و ما فیها
از و بود سهلست لیکن اگر کسی ضرر بحال او نرسد واجبست او را خریدن و اگر شخصی همین آن را داشته
باشد و مایه تجارت او باشد و اگر بخرد محتاج شود بر او واجب نیست بعمومات و ما جعل علیکم
فی الدین من حرج یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی حق سبحانه و تعالی
کار دین را بر شما تنگ نکرده است و حق سبحانه و تعالی آسانی شما را میخواهد و دشواری شما را
نمیخواهد و امثال این از آیات و اخبار که بعضی گذشت و این قول خالی از قوت نیست و محتمل است
که اگر صاحب توکل باشد بایدش خریدن و الا فلا و الله تعالی یعلم و برین قیاس کرده اند که هرگاه دلو و رسن
یافت نشود و آنها را نیز بهای بسیار فروشند باید خرید و همچنین اگر بعوض رسن مندیلهای نفیس و
تومانی فروشند یا داشته باشند و اگر ریسمان آب چاه از مالیت بیفتد اگر ضرر بحال او نرسد

میباید خریدن یا ریسمان کردن اما اگر ظالمی بر سر آب باشد و اگر اندک پس بر آب رود یک فلس نکس
بزور بگیرد واجب نیست زیرا که معاونت آن ظالم کرده است بر ظلم و عدوان و حق سبحانه و تعالی
فرموده است که و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و این معاونت و یاری مکنید ظالمان را بر
گناه و ظلم و تفصیل در باب تیمم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و قال ابو جعفر صلوات الله
علیه اغتسل رسول الله صلی الله علیه و آله هو و زوجته من خمسة امداد
من اناء واحد فقال له زرارة کیف صنع فقال بدأ هو و ضرب بیده فی الماء
قبلها و انقی فرجه ثم ضربت هی فانقت فرجها ثم افاض هو و افاضت
هی علی نفسها حتی فرغا و کان الذی اغتسل به النبی صلی الله
علیه و آله ثلثة امداد و الذی اغتسلت به مدّین و انما اجزأ عنهما
لانهما اشترکا فیه جمیعا و من انفرد بالغسل وحده فلا بد له من صاع
شیخ رحمه الله روایت کرده است بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام
محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
غسل کردند با زوجه خود از پنج مد آب که در یک ظرف بود پس زراره گفت که بچه عنوان غسل کردند
حضرت فرمودند که حضرت اول دست بر آب زدند پیش از زوجه و عورت خود را شستند دیگر
زوجه آب برداشت و عورت خود را شست دیگر حضرت آب بر سر ریختند دیگر زوجه آب بر سر ریخت
تا فارغ شدند پس آنچه حضرت بآن غسل فرموده بودند سه مد آب بود و آنچه زوجه غسل کرده بود
دو مد بود و از جهت پنج مد اکتفا نمودند که هر که تنها غسل کند ناچار است از یک صاع و احادیث
صحیحه باین مضمون بسیار است از طرق خاصه و عامه و آنکه حضرت باقر علیه السلام فرمودند که حضرت
از سه مد آب غسل فرمودند ظاهرش آنست که بعلم وحی میدانستند و ممکن است که باعتبار رتبهٔ حضرت
سید المرسلین و جنابه ام المؤمنین ام سلمه تخمین فرموده باشند و اول اظهر است زیرا که شهادت
بچیزی که ظاهر نیست بی علم از معصوم محالست و لا بد للوضوء من ثلث اکف من ماء کف للوجه
و کفّان للذراعین و ناچار است در وضو از سه کف آب یک کف از جهت شستن رو و
دو کف از جهت دستها و این حدیث را زراره بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه روایت کرده است با زیادتی بسیار که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و باین مضمون
اخبار صحیحه کثیره وارد شده است فمن لم یقدر الا علی مقدار کف واحد فرّقه

ثلث فرق پس کسیکه قادر نباشد مگر بر یک کف آب آنرا سه حصه کند و وضو سازد بشرط جریان بقدر
دهن و آن روغن مالی است یا آنکه نزدیکتر بدهن باشد باید بر دست که اگر دستی بران بمالد آب از
عضوی بعضوی دیگر برود اگر چه از ته موی بته موی دیگر برسد و این حدیث را کلینی بعنوان مرسل
روایت کرده است و احادیث صحیحه وارد شده است که در غسل و وضوی مسمای جریان کافیست
است اگر چه مانند دهن باشد و خواهد آمد و قال الصادق صلوات الله علیه انّ
الرجل لیعبد الله اربعین سنة و ما یطیعه فی الوضوء لانه یغسل ما امر الله
عزّ و جلّ بمسحه و حضرت صادق فرمودند که بسیار است که شخصی چهل سال عبادت حق سبحانه و تعالی
میکند و اطاعت الهی نمیکند در وضو زیرا که آنچه حق سبحانه و تعالی امر کرده است که مسح کند آنرا می شوید
ظاهر عبارت آنست که مخالفت در وضو میکند و وضو شرط صلوة است پس نمازهای او همه باطلست
و احتمالی دیگر دارد که عبادت میکند و میکند از جهت وضو پس عبادت کرده او نکرده است و
این بحسب معنی ابعدست و اول بحسب لفظ و این مضمون را صدوق و شیخان و در خبر قوی روایت
کرده اند و خلافی نیست درین بلکه از ضروریات دین شیعه است که انکار آن کفر است باب
صفة الوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله بابی است در بیان صفت وضوء حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله چون حق سبحانه و تعالی میدانست حماقت و لجاجت منافقانیکه در خدمت آن
حضرت بودند و میدانست که جمعی شعوری دارند بیشتر متوجه دنیا و جاه خواهند شد خلیفه از
جهت آنحضرت مقرر ساخت که معصوم باشد و خطا نکند و دروغ بر آن حضرت نه بندد و جمیع
امت از سنی و شیعه متفق اند که در میان اصحاب حضرت سید المرسلین اعلم از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نبود بلکه در همه کتابهای خود ذکر کرده اند که در شهرستان علوم
سید المرسلین صلی الله علیه و آله سید الوصیین صلوات الله علیه بود و وقتی که حضرت از
دنیا رفت مشهور آنست که چهار صد هزار صحابه داشت نمیدانستند که حضرت چگونه وضو میساخت
با آنکه اکثر اوقات در برابر ایشان وضو میساخت و خلافی نبود که اذان را چنان میگفت که
همه کس میشنیدند و هر روز پنج مرتبه میگفتند بر منارات معهذا بعد از حضرت تغییر در اذان
واقع شد چنانکه خواهد آمد و سبب اشتباه این شد چون اکثر مسلمانان ساکنان صحرا بودند و کفش
نمی پوشیدند نعلین چوبی در پا میکردند و باشنه پای ایشان می ترکید بواسطه دوای آن بر پاشنه
پای خود بول میکردند و بآن حال داخل مسجد می شدند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

مبالغه در نجاست بول میفرمودند که پاهای خود را نشویید و داخل مسجد شوید و وای بر آن پاشنههای
نجس که در جهنم خواهد بود اگر نشویید و داخل مسجد یا داخل نماز شوید بعد از آن خلاف شد که پا شستن
جزو وضو است یا نه جمعی که در دین واشند دیگر از حضرت دیده بودند و معنی قرآن را شنیده
بودند پا را مسح میکردند بحسب قرآن و نص آن حضرت و جمعی از منافقان که منصب خلافت آنحضرت را
غصب نموده بودند و میدانستند که این جماعت تابع حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اند اگر ایشان
حدیثی از آنحضرت صلوات الله علیه نقل میکردند نمی شنیدند و عمده نقل کنندگان وضو در صحاح سنیان
عثمان عفان و ابو هریره و عبد الله بن زید است که در صحاح ایشان مذکور است آنچه از جمله چهار صد
هزار اصحابی که وضوی آنحضرت را همگی میدیدند و همین سه سگ قول ایشان معتبر بود و اهل البیت که
همیشه حضرت در خانه ایشان بود و اکثر وحیها در خانه ایشان نازل شد و حق سبحانه و تعالی آیه
عصمت در شان ایشان فرستاده و در دعای مباهله محتاج بایشان بود و سوره هل اتی در شان
ایشان نازل شد بلکه اکثر قرآن باعتراف سنیان قول ایشان در وضو اعتبار نداشت چون
آنجماعت معین ایشان بودند و اهل البیت دشمن ایشان بودند لله حاصل آنکه چون حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم میدیدند که دین از دست رفته است و بگفته ایشان اعتماد
نمیکردند فعل را با قول منضم میساختند و میفرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اینچنین وضو
میساخت و همچنین هر جا که ایشان آن افعال را در برابر بفعل می آوردند و نسبت بحضرت میدادند
و هم خواهد آمد قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه الا احکی لکم وضوء رسول الله
صلی الله علیه و آله فقیل له بلی فدعا بقعب فیه شیء من ماء و حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که میخواهید که بیان کنم از برای شما که حضرت سید المر
سلین صلی الله علیه و آله چگونه وضو میساختند صحابه گفتند بلی ای فرزند رسول خدا حضرت کاسه
چوبینی طلبیدند آب داشت و ظاهرا از آنجا آب میخوردند یا وضو میساختند و حاضر بود حضرت
فرمودند که آنرا بیاورید آوردند و آنکه خود برنخواستند و نیاوردند از این جهت بود که آب
طلبیدن استعانت نیست که مکروه باشد بلکه استعانت مکروه آنست که آب بدست
ایشان کنند و اگر خود آب برمیداشتند بهتر بود و طلبیدن بواسطه بیان جواز است فوضعه
بین یدیه پس حضرت کاسه را گرفتند و در برابر خود گذاشتند و از اینجا ظاهر میشود که
سنت بوده باشد که ظرف وضو سرش باز باشد و در برابر باشد که نشیند بهر دو دست

صفت وضو حضرت سید المرسلین

مساوی باشند و آنچه مشهور است میان علما که سنت است که ظرف وضو در دست راست باشد تا حال
حدیثی بر آن مضمون ندیده ام و علما نیز اعتراف نموده اند که ندیده اند و چون بعضی از علما ذکر
کرده اند دیگران نیز متابعت کرده اند که البته آنجماعت حدیثی دیده خواهند بود اما معلوم نیست
که در روز قیامت این عذر را از ما قبول کنند بلکه ظاهر شان این است که بر ما حجت تمام کنند و بگویند
که احادیث صحیح بسیار رسیده بود و عمل نکردید که خلافی گفته بود البته خبری دیده خواهد بود بلی
اگر حدیثی بر خلاف مشهور بما نرسیده باشد ممکن است که از ما قبول کنند یا آنکه در آن نیز حرف
است چون دلیلی نداریم که تقلید مردگان جایز باشد و لیکن اکثر علما در سنتها تجویز نموده
اند باعتبار حدیث صحیحی که شیعه و سنی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل
کرده اند که هر گاه شخصی برسد که فلان کار ثواب دارد و آن شخص از جهت رضای الهی آن
عمل را بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را میدهد هر چند در واقع من نگفته باشم
و مضمون حدیث این است و عبارتش زیاده و کم دارد بنا بر این اکثر علما در مستحبات
مسامحه می نمایند و بحدیث ضعیف و قول فقیه عمل می نمایند و جمعی گفته اند که شاید مراد حضرت
این باشد که اصلش ثابت باشد و لیکن ثوابش ثابت نباشد مثلا نماز شب از حضرات
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بما رسیده است بعنوان تواتر و شخصی حدیث ضعیفی
بیند که نماز شب این ثواب دارد و بقصد آن ثواب آنرا بجا آورد حق سبحانه و تعالی
آن ثواب را میدهد اما اگر حدیثی در نماز ضحی وارد شده باشد و عایشه یا انس بن مالک
یا ابو هریره روایت کرده باشند با آنکه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرموده باشد که اکثر دروغها بر حضرت سید المرسلین این سه ملعون بسته اند و احادیث
وارد شده باشد که نماز ضحی بدعت معقول نیست و چنین جاها بگفته ضعیفی حکمی بر حق سبحانه
و تعالی افترا کنیم و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در آیات بسیار فرموده باشد که فمن اظلم
ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالمتر از کسیکه دروغ بر حق سبحانه و تعالی به بندد و
غیر از این آیات و اخبار که در مقدمه ذکر نمودیم معهذا همه علمای ما این حدیث زراره
را عمل کرده اند و در کتب استدلالی ذکر کرده اند پس لازم است البته که ظرف را در برابر
بگذاریم اگر سرش باز باشد و اگر مثل ابریق باشد مشهور آنست که آنرا در دست چپ میگذارد
تا آسان باشد بهر سنت راست کردن و کمان بنده آنست که آنرا نیز در برابر گذاشتن

بهتر است چون ممکن است که مراد حضرت مطلق ظرف باشد معهذا در حدیث کالصحیح یا صحیح خواهد آمد
در باب وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت امام رضا صلوات الله علیه ابریق را در برابر
گذاشتند که وضو بسازند ثم حسر عن ذراعیه یعنی آستین را بالا کردند و این دلالت
میکند که سنت باشد آستین بالا کردن تا در وقت شستن آن باز باشد و فعلی دیگر در
اثنای وضو بعمل نیاورد و از این باب هر گاه چاقشور در پا داشته باشد حضور ساعر گاه
نبارش بسته باشد بهتر آنست که بندش را باز کنند و از پا بیرون آورد تا فاصله میان افعال
وضو نشود چون در مذهبه وجوب موالات بمعنی متابعت می شود و خواهد آمد ثم غمس فیه
کفه الیمنی یعنی دست راست را در آب فرو بردند بواسطه آب برداشتن بسیار و ظاهر شد
که سنت است که از دست راست آب بردارد و فرو برند تا دست پر شود ثم قال هذا
اذا کانت الکف طاهرة یعنی آنکه دست راست را در ظرف کردن جایز است پیش از شستن
دستها وقتی است که دست پاک باشد یعنی اگر نجس باشد ظرف نجس میشود چنانکه احادیث صحیح
وارد است بر آن و محتمل است که مراد این باشد که اگر پاکیزه باشد و کثافت نداشته باشد
شستن پیش از وضو در کار نیست یا آنکه وقتی که دست در ظرف میکنی که دست را شسته باشی و
معنی اول اظهر است و احتمال دارد که هر سه باشد ثم غرف ملاها ماء پس کف آب
برداشت آنمقدار که دست راست آنحضرت پر شد ثم وضعه علی جبهته پس آب را
بر پیشانی گذاشتند و دست برنداشتند که مبادا همه ریخته شود و قال بسم الله و
بسم گفتند چون اول افعال وضو است و نیت را نگفتند بنا بر آنکه نیت کار دل است
و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که بسم الله عبارت از نیت است چون بنده استعانت از حق
سبحانه و تعالی میجوید البته بخاطر دارد که وضو را از برای حق سبحانه و تعالی میکند و مؤید این
معنی ذکر کرده است حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی وضو
ساخت در حضور حضرت سید المرسلین ص و نماز گذارد پس حضرت ص فرمودند که وضو
و نماز را اعاده کن تا سه مرتبه حضرت ص امر باعاده وضو و نماز فرمودند آن شخص بخدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفته واقعه خود را عرض نمود حضرت فرمودند که در
وقت وضو بسم الله گفتی گفت نگفتم حضرت ص نظر نمودند که اعاده کن و اگر چه حمل این حدیث
بر نیت بحسب ظاهر بعید دارد و لیکن چون امر نیت سهل است چنانکه اخبار ظاهر میشود بر استعجالی

[illegible] وضو

نداره که همین که حق سبحانه و تعالی در خاطرش خطور کند نیت باشد زیرا که میداند که این فعل را جهت امر
او میکند و احوط آنست که ترک بسم الله نکند هر چند نیت کرده باشد تا برکت بسم الله وضوی صحیح خالص
از برای خدا سازد و صدوق نیز مطلقا نیت را ذکر نکرده است و لیکن در اخبار صحیحه وارد شده
است که انما الاعمال بالنیات و انما الامری ما نوی و مذکور خواهد شد یعنی هیچ عملی صحیح نیست بدون
نیت و هر چه را نیت میکند همان از اوست و حدیث انما الاعمال را اگر چه کلینی بسند حسن کالصحیح
روایت نموده است و لیکن در کتب صدوق و در جامع الاخبار بعنوان صحیح وارد شده است
و صدوق در کتب خود بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که چه چیز سبب رستگاریست در روز قیامت حضرت فرموده که نجات حاصل نمی شود مگر با آنکه
با خداوند خود مکر نکنید که هر که با خدا مکر کند خدا با او مکر میکند و ایمان را از او سلب میکند و اگر بفهمد با
خود کرده است نه با خداوند خود گفتند یا ابن رسول الله مکر با خدا کدام است حضرت فرمودند که مکر آنست
که بنده کاری که حق سبحانه و تعالی گفته کنند و غرض ایشان غیر رضای الهی باشد بپرهیزید که از خدا بترسید و ریا
نکنید که ریا شرکت بخدا گویا آنشخص را شریک خداوند خود کرده است بدرستی که آنجماعتی که ریا میکنند ایشان را
در روز قیامت بچهار نام خواهند خواند ای کافر ای مکار ای فاسق ای زیانکار عمل تو باطل شد
و اجر تو ضایع شد و ترا از رحمت الهی امروز بهره نخواهد بود برو و مزد خود را از آن کسی بگیر که عبادت از جهت
او میکردی و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که جماعتی را که بجهنم برند خداوند عالمیان بمالک فرماید که آتش را بگو که قدمهای
ایشان را نسوزاند که با آن پاها بمساجد میرفتند و روهای ایشان را نسوزاند که آب وضو را بر روی
خود بروجه کمال میرسانیدند و دستهای ایشان را نسوزاند که با آن دستها دعا میکردند و در گاه
من بلند میکردند و زبانهای ایشان را نسوزاند که تلاوت قرآن بسیار میکردند پس خازن جهنم
با ایشان گوید که ای اشقیا چه کار بد میکردید ایشان گویند که ما اعمال را از برای غیر خدا میکردیم
پس گویند که حالا برویم و ثواب خود را از ایشان بگیرید و بسند صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات
الله علیه روایت کرده است که بزرگی نیست قرشی و عربی را مگر بتواضع و بهتر نیست مگر بسبب تقوی و عملی نیست
مگر بنیت و عبادتی نیست مگر با علم بدرستی که دشمن که دشمن ترین مردمان نزد حق سبحانه و تعالی کسی است
که گوید من تابع ائمه معصومینم و متابعت نکند کردهای ایشان را و کلینی در حدیث صحیح از عمر
بن یزید روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که

حضرت این آیه را خواند که بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره یعنی آدمی بر حال خود
بیناست هرچند عذرها آورد و حضرت فرمودند که آدمی چه عذر میتواند گفت چیزی را که حق سبحانه و تعالی میداند
که نه چنانست مثلا میگوید که من فلان را برای رضای خدا اکرام کردم و خدا میداند که دروغ میگوید پس
حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هرچه نیت تو است حق سبحانه
و تعالی آن را بتو میدهد اگر خیر است خیر میدهد و اگر شر است جزای آن عقوبت الهی است و ازین باب اخبار
فوق حد و حصر است و آنکه در مثل نماز و وضو حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نیت گفته اند
هرجا و در زیارت مؤمن و امثال آن احادیث بسیار متواتر در نیت واقع شده است الا آنکه کسی
احتمال این معنی داده که کسی وضو و نماز را با کند چه همه کس میکنند و کاری نیست که عاقل از برای
غیر خدا بفعل آورد بخلاف زیارت مؤمن که غالب آنست که در اینجا مطالب بسیاری باشد فرموده اند
که اگر از جهت رضای الهی است ثواب هست و الا فلا دیگر آنکه هر عملی که آن را بنحو خاصی بفعل باید آورد
مثل وضو که می باید اول رو شسته شود و دیگر دست راست و دیگر دست چپ بعنوان خاصی که ظاهر است
این قسم عمل عبادتست و بعمل در آن مستقل نیست می باید که از جهت رضای الهی بفعل آورند اما مانند
ازاله نجاسات که غرض از آن همین است که نجاست نباشد خواه آن جا نیک بپوشند و خواه نجاست
را بمقراض ببرند و مقدار آن جا را ندر و خواه دیگری ازاله کند و خواه در آب مغصوب ازاله کنند همه
صحیح است این را عبادت میگویند و در انجا نیت در کار نیست بلی اگر کسی آن را از برای رضای الهی بفعل
آورد مثاب خواهد بود و وضو و غسل و تیمم از بابت اولند که هریک را شرایط بسیار هست و کیفیت
خاصی که اگر نه آن نحو واقع شود باطل است و علما ضابطه قرار داده اند که هرچه فعل است نیت در آن لازم
است و ترک کالفعل مانند صوم و احرام است که اینها ترک چیزی چند است اما چون کف نفس است
منزله فعل است و آنچه ترکست مثل ترک جمیع محرمات چون غرض الهی آنست که بفعل نیاید همین که کرد
معاقب نیستی اما ثواب وقتی میدهند که غرض از ترک در رضای الهی باشد مگر خصوص شراب که احادیث
بسیار در آن وارد شده است که اگر کسی آن را ترک کند حفظ عرض یا بواسطه آنکه خوردنش با شخص ضرر
رساند یا بواسطه آنکه مردمان او را خوب دانند حق سبحانه و تعالی همان ثواب را میدهد و از بدی تفضل
تا باستحقاق دیگر مراتب نیت بسیار است که ان شاء الله در نماز گفته خواهد شد و اگر در وضو رفع
حدث یا استباحت الصلاة بکند احوط است و غالبا مثل زیرا که شخصی که وضو ندارد و وضو میکند
مطلبش همین است که بی وضو نماز نمی توان کرد وضو میسازم تا توانم نماز کردن و همین

معنی

معنی رفع حدث و استباحت صلوة است و اگر وقت نماز داخل شده است و وضو میسازد
میداند که می باید ساخت و حق سبحانه و تعالی با آن امر کرده است جزما و این معنی وجوب قربت
و اگر بواسطه دخول مسجد مثلا وضو میسازد و میداند که بی وضو داخل مسجد می توان شد و لیکن با
وضو داخل شود بسبب رضای الهی است همین معنی سنت است مجملا و اکثر تقییداتی که علما کرده اند چیزی
چند است که البته چنان واقع میشود و آن معنی که داعی است بر فعل آن نیت است نه تکلم با آن و نه آنکه
در خاطر بگذراند که چون برادر مؤمن است بدیدن او میروم از جهت رضای الهی و خود میداند
که دروغ میگوید و نه چنانست بلکه اگر آن مطلب نباشد هرگز بدیدن او نمیرود و درین صورت نیت نکرده
است بلکه نیت باطل کرده است مگر آنکه تصفیه قصد کرده باشد و آن مطلب نیز از برای خدا خواهد مثلا
امتثال کرده است و اشتها ندارد و میداند که چیزی خوردن ضرر دارد و قصد صوم میکند نیت
نکرده است مگر آنکه قصدش این باشد که صحت بدن را نیز از برای حق سبحانه و تعالی میخواهم و این
معنی وقتی صحیح است که اگر مخبر صادق خبر دهد که مردن تو از برای تو بهتر است از زندگی او زندگی را
نخواهد و مرگ را از روی صدق اختیار نماید و این معنی بسیار نادر است مگر مخلصان را که بر ریاضات بسیار
بمرتبه محبت الهی رسیده باشند و عاشق شده باشند و این معنی ممکنست الا آنکه نیت بلکه حضور بسیار است
چیزی چند در خاطرش میگذرد و دولش از آن خبر ندارد یا خبر دارد و میداند که کاذب است و سدله علی
اطراف اللحیة یعنی آب را بر رو گذاشت و بسم الله گفت و دست را با آب برد و می بزیر آورد
که آب باطراف محاسن او جاری شد و بهتر آنست که در وقت رو شستن آورده و سر را پس برد تا آب همه روی
او را فرا گیرد و اکثر مردم آب را بر پیشانی میزنند و دست خالی بر روی میکشند و آب بجایی نمیرسد
و بعوض غسل مسح بفعل می آورند و بعضی بیک رآب بر رو میریزند تا خاطر جمع شود و لیکن در آب
اسراف کرده اند و بدعت است و از آنکه حضرت آب را بر پیشانی گذاشتند و بپایین آوردند اکثر علما
استدلال کرده اند که واجبست که ابتدا از بالا کنند چون در بیان وضوی واجبست و لهذا او دست
نشستند و مضمضه و استنشاق سنت را نفرمودند و جمعی گفته اند که چون رو شستن هرگاه
خواهند بیک کف باشد افعال طبیعت همه ابتدا از اعلی میکنند که بسی ممکن است که از باب افعال طبیعت
باشد و با وزدرین و وضو سنتها بسیار هست پس جزم بوجوب مشکل است و حضرات در بیان وضو
بیانی نفرمودند که ابتدا از بالا بکنید و اگر در کار بود بیان میفرمودند مجملا در غسل نیست که همین که
آب را به پیشانی رسانند کافیست لازم نیست که از بالای مو بریزند چنانکه اکثر مردمان چنین میکنند

زیرا که حدیثی که در آن واقع شده است ابتدا از اعلی همین است و درین حدیث پیشانی است بالاتر نیست و
ظاهرا اطراف لحیه المیت که کل محاسن آب رسانیده باشند و غرض درین نیست که محاسن حضرت یک قبضه
بوده است پس یا دو ابرو بوده است و شسته بوده اند پس ظاهر میشود که زیادتی یک قبضه را شستن
سنت باشد بلکه آن مسح نتوان کشید و آب بدید نباشد بنابر آنکه از اعضای سنجیده وضوست حضرت
ارض بیده و علی وجهه و ظاهر جبینه مرة واحدة پس دست مبارک خود را کشیدند بر رو
و آنچه ظاهر بود از دو طرف پیشانی خود و ظاهر آنست که اول دست را با آب بزیر آورده باشند و
مرتبه دیگر دست کشیده باشند که آب بهمه جا رسیده باشد پس راوی گفت که این کار را یکمرتبه کرد
یعنی آب ریختن یکمرتبه بود و اول اظهر است بحسب معنی و ثانی اظهر است بحسب لفظ ثم غمس یده الیسری
فغرف بها ملاها ثم وضعه علی مرفقه الیمنی فامر کفه علی ساعده حتی جری
الماء علی اطراف اصابعه پس دست چپ را در آب کردند و او را پر از آب کردند و بر مرفق راست گذاشتند
و دفع فامر کفه کشیدند یعنی دست را با آب بزیر آوردند و دست را بر دست کشیدند تا آنکه آب را
جاری ساختند بر سرهای انگشتان و آنکه در دستها نیز ابتدا بر فقها کردند جمعی از علما استدلال
کرده اند که ابتدا از مرفق واجب باشد چنانکه در رو مذکور شد و بحث همانست و احتیاط در ابتدا از اعلی
است در رو و هر مرفقهای در دستها و مرفق بند دست است که متصلست با آن ذراع یا بازو و از آنجهة
مرفق میگویند که آلت رفق و استراحتست چون تکیه بر رو واقع می شود یا محل رفق است بنابر رفع میم و از
کشیدن دست بر رو و دستها بعضی قایل بوجوب امرار ید شده اند و از آنکه تا سر انگشتان آب
را جاری ساختند ظاهر میشود که آبی که بیشتر بر دست بوده است فایده ندارد آبی دیگر می باید باو رسد
و آنکه دست را خشک نکردند ظاهر میشود که وجوب آب سابق ضرر ندارد مثل رو و اگر پیشتر مضمضه
و استنشاق کرده باشند و بعضی از آن تر شده باشد ثم غرف بیمینه ملاها فوضعه
علی مرفقه الایسر فامر کفه علی ساعده حتی جری الماء علی اطراف اصابعه پس از
دست راست یک کف آب پر کردند و بر مرفق چپ گذاشتند و دست خود را با آب بر ساعد
و ذراع کشیدند تا آب بسرهای انگشتان ایشان رسید و آنکه حضرت ابتدا از مرفق نمودند
معلوم نمی شود که اصالة مرفق را می باید شست یا از باب مقدمه و ظاهر آنست که فی نفسه واجب
باشد و متعارف نیست که اینجا از باب مقدمه است بگویند معهذا مشکلست که توان یافت که حضرت
چه مقدار از آن را آب رسانیدند و احوط آنست که مرفقها شسته شود و اندکی بالاتر از باب مقدمه

واجب است شستن و علم بشستن آنها وقتی بهم میرسد که اندکی زیاد تر شسته باشد تا یقین شود که
همه شسته شده است و خلافست که مقدمه عقلیه واجبست یا لا بد است و کسی خلاف نکرده است که البته
می باید از جهت حصول ذی مقدمه مثل طی مسافت از جهت حج و مسح علی مقدم راسه و ظهر قدمیه
ببلة بقیة مائه کلینی رضی الله بسند صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر روایت نموده است
و بجای لفظ الایسر الیسری است در کافی و آخر حدیث چنین است ببلة یساره و بقیة بلة یمناه
یعنی مسح کشیدند بتری دست چپ و بقیه تری دست راست و بعد از این ذکر کرده است که زراره
گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که خداوند عالمیان واحد است و دوست
میدارد عدد طاق را پس تحقیق که کافیست ترا از وضو یک کف از جهت شستن رو و دو کف
از جهت شستن دستها و حضرت فرمودند که مسح بکش از تری دست راست پیش سر را و با آنچه مانده است
از تری دست راست پشت پای راست را مسح کن و بتری دست چپ پشت پای چپ را بعد از آن
حضرت فرمودند که شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کرد از کیفیت وضوی حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس حضرت بهمین عنوان بیان فرمودند و امثال اینها از اخبار
کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین بسیار وارد شده است چون بعضی از آنها مشتمل بر مطالب
ضروریه نیست ذکر خواهد شد در موقع خود و روی ان رسول الله صلی الله علیه و آله
توضا ثم مسح علی نعلیه فقال له المغیرة انسیت یا رسول الله قال بل انت نسیت بیان وضو با نعل عربی
هکذا امرنی ربی و در روایتی وارد شده است که آنحضرت وضو ساختند و مسح بر نعلین عربی
کشیدند یعنی دست بزیر بند آن نکردند پس مغیره گفت آیا فراموش کردی یا رسول الله حضرت
فرمودند که بلکه تو فراموش کردی همچنین امر کرده مرا پروردگار من و بدانکه محتمل است که چون مغیره همیشه
میدید که حضرت مسح بر پاها میکشید چون دید که حضرت بر نعلین کشیدند گفت یا رسول الله فراموش
کردید که نعلین را بیرون کنی حضرت فرمودند که تو فراموش کرده که من پیغمبرم و نسیان نمیکنم یا فراموش
کردید که حق سبحانه و تعالی بعضی از پاها را فرموده است و ممکن است که مغیره یک مرتبه دیده باشد که
حضرت پا را از جهت نظافت شسته باشند و چون مسح کشید این سوال کرد و محتمل است که پیش
از نزول سوره مائده بوده باشد و منسوخ شده باشد بآیه و آیه را نشنیده باشد و
فراموش کرده باشد و علی ای حال احادیث صحیحه وارد شده است بر جواز مسح بر نعلین و نعل عربی که در
مدینه مشرفه و اطراف آن می بوده است و حال نیز هست یک تسمه در طول پا دارد و از بالا بسته میشود و آن

نه میان انگشت مهین و ما بعد او در می آید و در ضرورت استیعاب عرضی ساقط میشود و منافات با استیعاب
طولی ندارد و جمعی نقل اجماع کرده اند بر آنکه استیعاب طولی می باید و اگر چه یک انگشت باشد بخط مستقیم از سر انگشتان
تا کعبین و اگر اعم باشد نعلین از آنچه مذکور شد و از نعل عربی که دو انگشت عرض دارد استیعاب طولی نیز ساقط
میشود و معلوم نیست که در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نعل عربی بوده باشد پس
احوط آنست که اگر مسح کنند بر روی نعل عربی نکنند و اگر کنند انگشت بزرگتر کنند تا خط طولی بهم رسد
ولیکن احادیث صحیحه وارد شده است که مسح کافیست و الی المرافق که در قرآن وارد شده است
بنابرین بیان غایت محل مسح است نه غایت مسح چنانکه در مرفقین گذشت و میان کعبین و مرفقین فرق
هست زیرا که در کعبین با ی تحقیق در معنای او مقدر است یعنی مسح کنند بعضی از پاها را تا کعبین
بخلاف یدین که اغسلوا بر سر او در آمده است یعنی دستها را تمام بشویید تا مرفقین ولیکن احوط
آنست که کل پشت پا را مسح کنند چنانکه خواهد آمد و قال الصادق صلوات الله علیه و الله
ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله الا مرة مرة حضرت فرمودند والله
یاد کردند بخدا که نبود وضوء رسول خدا مگر یکبار یکبار یعنی هر عضوی را یکبار می شستند و اعضای مسح را
یکبار مسح میکشیدند بدانکه این عبارت را کلینی و شیخ رضی الله عنهما باسم علی صلوات الله علیه
ذکر کرده اند که والله ما کان وضوء علی صلوات الله علیه الا مرة مرة و ممکن است
که آنچه صدوق ذکر کرده است حدیثی دیگر باشد یا مضمون احادیث صحیحه باشد که در کیفیت وضوی
حضرت سید المرسلین وارد شده است و همه یکمرتبه یکمرتبه است و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند
از حماد که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودم که حضرت آبی طلبیدند
و بیک کف آب کل رو را شستند دیگر یک کف آب برداشتند و تمام دست راست را شستند
و کفی دیگر برداشتند و همه دست چپ را شستند پس مسح سر و پا کشیدند و فرمودند که این وضوی
کسی است که در وضو بدعتی نکرده باشد یعنی اگر پا را بشوید بدعت کرده اند چون حضرت سید
المرسلین پا را نشستند و همچنین سه مرتبه اعضا را نشستند بلکه دو مرتبه نیز بدعتست علی الظاهر
و در حدیث صحیح دیگر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که وضو یکی یکی
است و بعد از آن بیان فرمودند که کعب در پشت پاست بدانکه خلافست میان شیعه و
سنی در کعب همه سنیان مگر قلیلی از ایشان قایلند که کعب قوزک است و آن استخوانی است
که از تو دو طرف پا ظاهر شده است و اجماع شیعه است که آن کعب نیست ولیکن میان

ایشان خلافست اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که آن برآمدگی است که بر پشت پاست
نباق رسیده و ظاهر این حدیث و بعضی از احادیث با ایشان و جمعی را اعتقاد آنست
که بند پاست اول ساق پا و بعضی اخبار با ایشانست و هر یک از این دو طایفه احادیث
معارض را تاویل میکنند پس جماعتی که مقدم ساق را میدانند میگویند که آن هم بر پشت
و عرض حضرت رد سنیانست که ایشان پهلوهای پا را میدانند و در حدیث صحیح از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه وارد است که بزنطی میگوید که از آن حضرت سوال کردم از مسح بر پاها بگوید
پس حضرت دست مبارک خود را بر انگشتان پا گذاشتند و کشیدند تا کعبین که بر پشت پاست
من گفتم فدای تو گردم اگر شخصی مسح کند بدو انگشت حضرت فرمودند که نه مگر بتمام دست و اکثر
علما تمام دست را است میدانند و احوط آنست که ترک نکنند و بسند صحیح از شیخ و کالصحیح از
کلینی روایت کرده اند از زراره و بکیر که هر دو از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال کردند
از کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس حضرت طشتی یا توری طلب
نمودند و شک از راویست یا فرمودند که طشتی بیاورید یا توری که ظرفیست که از آن
آب میخورند پس دست در آب کردند و یک کف آب برداشتند و بر دست راست ریختند
و آنرا از مرفق تا سر دست شستند و سرا بالا شستند دیگر از دست راست یک کف
آب برداشتند و دست چپ را از مرفق شستند بجو دست راست بعد از آن مسح سر
و پا کشیدند بقیه تری که در دست مانده بود و آب تازه بر نداشتند بعد از آن فرمودند که
بر روی نعلین مسح کنند انگشتان خود را در زیر بند نعلین نکنند پس فرمودند که حق
سبحانه و تعالی فرموده است که هرگاه بنماز برخیزید روهای خود را و دستهای خود را
تا مرفقها بشویید پس جزوی از رو و از دستها ترک نمی توان کردن و همه را می باید
شستن بعد از آن فرمود که مسح بکشید بعضی از سرهای خود را و بعضی از پاهای خود را
پس هرگاه اندکی از سر را یا اندکی از پاها را از کعبین تا سرهای انگشتان مسح کنند جزی است
زراره و بکیر گفتند که ما پرسیدیم که کعبها کدام است حضرت اشاره فرمودند که
اینجا یعنی مفصل نزد استخوان ساق پس گفتیم که اینها چه چیز است حضرت فرمودند که
استخوان ساق است و کعب پایین تر است پس گفتیم حق سبحانه و تعالی آنچه خیر شما باشد
بش شما اورد یک کف آب بس است هرگاه مبالغه کنی باینکه کف پر برداری و بگذاری که

آبشار برزد و بهمه جا برسانی بعنوان جویا اما دو کف خوب بهمه جا میرسد و این حدیث سندش معتبر
است که مفصل را کعب میدانند و از طرفین قابل تاویل است اگر چه اظهر مذهب مشهور است که استخوان
پشت پاست و حدیث آخرین که سند ایشانست تمام آنرا ذکر کرده است شیخ که حضرت فرمود
که پایین تر است و اگر از بالای برآمدگی پشت پا تا مفصل را احتیاطا بکشد بهتر است و توضأ النبی
صلی الله علیه و آله مرة مرة و قال هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به
و حضرت یکمرتبه یکمرتبه وضو ساختند و گفتند که این وضوییست که حق سبحانه و تعالی نماز را قبول میکند
مگر باین وضو این حدیث را علما مسند اذکر کرده اند و اکثر که حدیث زراره نقل میکنند اینجا را
آورده اند و حاصل آنست که چون سابق برین معلوم نیست که به نحو وضو ساخته بوده است حضرت سید المرسلین
علما صورت ندارد اما صدوق چون شهادت میدهد که در این حدیث حضرت یکمرتبه یکمرتبه شسته است
بواسطه مطلب صدوق ولیکن نافع است ضرر ندارد با آنچه خواهد گفت که دو مرتبه ضرر ندارد و اعاده
ندارد و ظاهر آنکه حضرت فرموده است که خدای تعالی قبول نمیکند مگر مثل این وضو اصل افعال
باشد با ترتیب تا بیرون رو و پا شستن و مسح باب جدید کردن و امثال آن از بدعتهایی که حضرت
سید المرسلین بوحی میدانستند که واقع خواهد شد فاما الاخبار التی رویت فی ان
الوضوء مرتین مرتین فاحدها باسناد منقطع یرویه ابو جعفر الاحول ذکره عمن رواه
عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال فرض الله الوضوء واحدة واحدة
و وضع رسول الله صلی الله علیه و آله للناس اثنتین اثنتین پس بعض احادیث یکمرتبه
را ذکر کرد شروع کرد در تاویل احادیث دو مرتبه اما خبرهایی که روایت کرده اند و محتمل است
روایت نکرده ایم یعنی بما رسیده است از علما پس یکی از آنها و در بعضی از نسخ بهم واقع شده
است یعنی ابو راوی با هم باسناد بریده یعنی شخصی هست در میان که معلوم نیست که کیست و نوبت
باید که روایت میکند آنرا ابو جعفر احول و این محمد بن علی بن نعمان است که مؤمن الطاق و شاه
الطاقش میگویند و ثقه و عظیم الشانست و سند صدوق با و کالصحیح است و او ذکر کرده است از
کسیکه او از و روایت نموده است و آنکس معلوم نیست که محمد احول او را فرستاده کیست
یا ابن ابی عمیر راوی او و علما مراسیل ابن ابی عمیر است و حکم مسانید دارد و صدوق طرح میکند بلکه
میگوید که چون معارض است با احادیث مسنده بران مقدم است لهذا تاویل میکند و آن شخص
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که حق سبحانه

و تعالی وضو را یکی یکی واجب گردانیده است و حضرت رسول خدا دو دو مقرر ساخت و آنکه صدوق
اول طعن در هر دو خبر زده است بارسال دو فتنی موثقست که حدیث مسند باشد و حال آنکه شیخ در
حدیث صحیح نقل کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو مثنی مثنی است
یعنی دو دو و در حدیث کالصحیح از آنحضرت روایت کرده است یونس بن یعقوب که گفتم که آن وضویی
که حق سبحانه و تعالی بر بندگان واجب ساخته است بر کسیکه بول و غایط کرده باشد حضرت فرمودند
که ذکر ترا میشوید و ازاله غایط میکند و وضو میسازد دو دو مرتبه و غیر اینها از اخبار رسیده که
بعضی از آن خواهد آمد و هذا علی جهة الانکار لا علی جهة الاخبار کانه یقول
حد الله حدا فتجاوزه رسول الله صلی الله علیه و آله و تعداه و قد
قال الله تعالی و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه یعنی محتمل است که حضرت بر وجه انکار
فرموده باشد آن حدیث را و استفهام انکاری باشد نه بر وجه اخبار از واقع که چنین است
گویا حضرت میفرمایند که چون چنین باشد که حق سبحانه و تعالی یکمرتبه قرار داده باشد و رسولش
دو مرتبه قرار داده باشد و از حد الهی تجاوز و تعدی کرده باشد و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
فرموده است که هر که از حد الهی تجاوز کند بر خود ستم کرده است و براین حل صدوق اعتراض وارد
است بچند وجه اولا اگر راه این تاویلات داده شود آن اعتقاد بهیچ حدیثی نتوان کرد و همه را استفهام
انکاری می توان گرفت دوم آنکه اگر صدوق بعد ازین ازین باب اخبار روایت نکرده باشد این سخن
می توان گفت در کتاب صلوة ذکر کرده است حدیث صحیح زراره را که حضرت امام محمد باقر فرمودند
که حق سبحانه و تعالی نماز را ده رکعت واجب ساخت و حضرت سید المرسلین هفت رکعت زیاد
کردند و غیر ازین در بسیار جاهای یاد کرده است که خواهد آمد بلکه ظاهر کلام صدوق که در کتاب علل الشرایع
در باب روزه ایام البیض گفته است که اول این روزه بود و چون حق سبحانه و تعالی تفویض برسولش
نموده بود امر دین را سنت مقرر ساخت سه روز پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه اول از دهه میان را
قرار داد چون فرموده است که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
یعنی آنچه بیاورد شما را رسول خدا آن را بگیرید و هر چه شما را از آن نهی کند باز ایستید از آن و اگر آنها را
تاویل کند که زیاد و نقصانها را بامر الهی میکرد و در اینجا نیز تاویل باید کرد و غایتش آنکه دأب
علماست که هرگاه جمع کنند میان دو خبر یکی را تاویل می باید کرد و تاویل بخلاف ظاهر است پس بحث
نتوان کرد ولیکن تاویلهای دیگر می توان کرد مثل آنکه مثنی مثنی را حمل کنیم بر دو کف آب ریختن د

ممکن است که حق سبحانه و تعالی یک کف قرار داده باشد و حضرت یک کف زیاده کرده باشند و بهر دو کف یک غسل متحقق شود و غسله آنست که تمام شسته شود و مؤید این احتمالست حدیث زراره که گذشت و حضرت فرموده که یک کف بس است و اگر مبالغه کنی و دو کف بریزی بخاطر جمع آب بهمه جا میرسد و مولانا عبد الله رحمه الله باین تاویل قایل بود و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه تاویل میکرد که مراد از مثنی مثنی دو شستن و دو مسح است چون حق سبحانه و تعالی فرموده است فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین تا رد باشد بر سنیان که بیک مسح و سه غسل قایلند و مؤید این تاویل است آنکه سنی و شیعه از ابن عباس روایت کرده اند که میگفت که حق سبحانه و تعالی غسلتین و مسحتین مقرر ساخته است منافقان تغییر داده و دو شستن پاها را بدعت کرده و سه غسل و یک مسح شد و قد روی ان الوضوء حد من حدود الله لیعلم الله من یطیعه و من یعصیه و ان المؤمن لا ینجسه شیء و حال آنکه بسند صحیح روایت کرده اند مشایخ از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که وضو حکمی است از احکام الهی و حق سبحانه و تعالی معامله از ما ینده گان میکند با خلق که کی اطاعت او میکند و که عصیان او میکند و تحقیق که مؤمن را هیچ چیز نجس نمیکند و انما یکفیه مثل الدهن یعنی کافیست او را از جهت وضو و غسل مثل روغن مالی باز نه باران و از تتمه ظاهر میشود که مراد آنست که اسراف نکنند در آب وضو و غسل چنانکه وسواسیان میکنند و آنکه فرموده است که مؤمن را چیزی نجس نمیکند یعنی بسبب حدث نجس نمیشوند بلکه تعبدیست که از جهت فرموده و آگهی نکنند مستحق ثواب شوند و مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی اعظم است از آنکه بسبب حدث نجس شود و ممکن است که عبارت را بر عموم خود بگذاریم و مراد از مؤمن روح مؤمن باشد یعنی چنین نیست که اگر بدن یا جامه او نجس شود ذکر الهی نتواند کرد و آنکه از میان ذکرها نماز را حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که تا رفع حدث و خبث نکنند متوجه آن نشود محض تعبد است که بسبب این بندگی او را قرب حاصل شود و مستحق مراتب عالیه شود و پس مشخص شد که مطلوب نیست آب بسیار ریختن و دو و سه مرتبه اعضا را شستن و ظاهر خبر آنست که حضرت از جهت حالت اضطرار فرموده باشند که آب کم باشد معلوم نباشد که اگر آب بیشتر می بود بیشتر می بود و قال الصادق صلوات الله علیه من تعدی فی وضوئه کان کناقضه و در روایت سکونی حضرت صلوات الله علیه فرموده که هر که تعدی کند در وضو و زیاده بشوید یا زیاده آب بریزد مثل کسی است که از مقرر کمتر کند و چنانکه سبب بطلانست زیادتی نیز بقصد مشروعیت سبب بطلانست یا بمنزله بطلان در ثوابست و در بعضی از نسخ صاد کناقصه نقطه دارد یعنی مثل کسی است که وضوی خود را شکسته باشد اما نقصان

در مقابل

در مقابل تعدی انسبست و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که کی از شما یک کف روغن بر بدن مالد و بکل بدن میرساند و آب از روغن تر است و ظاهرا از باب مبالغه فرموده باشند و غرض از آن جهت است که از آب رفع حدث و خبث میشود و از روغن نمی شود و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که وضو را حدیست که هر که از آن تجاوز کند مزد ندارد و آدمی مبالغه عبث میکند پس شخصی گفت که حد آن کدام است حضرت فرمودند که حدش آنست که رو و دستها را بشوئی و سر و پاها را مسح کنی و در حدیث صحیح وارد شده است از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند در وضو که آب جدانست بر سد بس است یعنی باو نیاید و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در غسل و استنجا اقدر آب بس است که دست تر شود و ظاهر امرا از این اخبار آنست که آب بسیار در کار نیست چنانکه وسواسیان اسراف میکنند و حکمت اقتضا میکند که رفع وسواس این مبالغات فرمایند و ممکن است که مراد وقت ضرورت باشد چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که اگر آب بشد اسباغ کن وضو را و کامل ساز یا نکه دو مرتبه آب بر هر عضوی بریزی و اگر آب کم رسد اندک آبی کافیست و احادیث اسباغ متواتر است از حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و وضو شان در مواهای سرد و آنکه سبب علو درجات و کفاره گناهان و ثواب آمد در وصایای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و فی ذلک حدیث آخر باسناد منقطع روی عن عمرو بن ابی المقدام قال حدثنی من سمع ابا عبد الله صلوات الله علیه یقول انی لاعجب ممن یرغب ان یتوضأ اثنتین اثنتین و قد توضأ رسول الله اثنتین اثنتین و درین باب حدیثی دیگر هست مرسل که روایت کرده است آنرا عمرو بن ابی المقدام و ظاهرا صدوق از کتاب او برداشته است و حکم بصحت کتابش کرده است و لیکن اگر مسند باشد اصح است که گفت خبر داد مرا کسی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من تعجب دارم از کسیکه رغبت ندارد که وضو را دو مرتبه دو مرتبه بسازد و حال آنکه رسول خدا دو بار کرد و اینجا یعنی غسلتین و مسحتین مناسب تر است و آنچه صدوق گفته است بدعت باعتبار لفظ الوضوء لیکن بنابرین مطلوب تکرار خواهد بود فان النبی صلی الله علیه و آله کان یجدد الوضوء لکل صلوة فریضة و لکل صلوة فمعنی هذا الحدیث هو انی لاعجب

ممن یرغب عن تجدید الوضوء و قد جدده النبی صلی الله علیه و آله یعنی سنی که رسول خدا تجدید وضو میکردند از جهت هر نماز فریضه و هر نماز سنتی پس معنی این حدیث خواهد بود که من تعجب دارم از کسیکه رغبت نمیکند در تجدید وضو و حال آنکه حضرت رسول خدا تجدید وضو میکردند این عبارت فی الجمله تشویشی دارد و احتمال دارد که تعلیل جزو خبر سابق باشد و بنا برین معنی که صدوق گفته است در کار نیست زیرا که هرگاه تعلیل تجدید باشد ظاهر اثنتین اثنتین تجدید است و احتمال دارد که بر تقدیر جزئیت دلالت بر معنی نکند بلکه مراد دو غسله یا دو غرفه باشد و حضرت بواسطه استبعاد تجدید را فرموده باشند و معنی آن این خواهد بود که من تعجب دارم از کسیکه دو مرتبه نشوید و حال آنکه حضرت تجدید میکردند زیرا که از جهت هر نماز تجدید میکردند چون احتمالات بود معنی را گفت از جهت رفع احتمالات و احتمال دارد که حدیث اول تمام باشد و باقی سخن او باشد فان النبی مهید این معنی باشد و الله یعلم و للخبر الذی روی ان من زاد علی مرتین لم یؤجر و خبری که وارد شده است که هر که زیاده کند بر دو مرتبه ثواب ندارد و روایت کرده است شیخ بسند قوی کالصحیح از زراره که از امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو دو دو است کسیکه زیاده کند بر آن ماجور نیست پس حضرت حکایت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند و رو را یکمرتبه شستند و هر یک از دستها را یکمرتبه شستند و مسح سر کشیدند و پاها بزیادتی تری که بر دست آنحضرت مانده بود و کلینی بعد از روایات یکمرتبه یکمرتبه و بعد از روایت کالصحیح که بود وضوی علی صلوات الله علیه یکمرتبه یکمرتبه زیرا که حال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که هرگاه دو طاعت پیش می آمد طاعتی را اختیار میکرد که احوط بود و دشوارتر بود بر بدن آنحضرت و آنچه از اهل البیت صلوات الله علیهم وارد شده است که وضوی دو مرتبه است از برای کسی وارد شده است که یکمرتبه او را کافی نباشد و زیاده نخواهد دو مرتبه از جهت او فرموده اند پس حضرت فرمود که زیاده بر دو مرتبه کند مثاب نیست از جهت آنکه دو مرتبه نهایت مراتبی است که در وضو توان کرد و هر که از آن تجاوز کند آثم است و وضوی او صحیح نخواهد بود و مثل کسی خواهد بود که نماز ظهر را پنج رکعت بکند و اگر حضرت تجویز دو مرتبه نمیکردند آنرا نیز دو مرتبه سه مرتبه می بود بطریق رشد که آنچه کلینی ذکر کرده است بهتر از افراط شیخ است که دو مرتبه را سنت میدانند و بهتر از تفریط صدوق است که این تکلف میکنند و بنا بر طریقی که دو مرتبه را دو غرفه بگیریم و یکمرتبه را غسله تکلف نمی ماند بلکه دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که یک شستن بفعل آید بهتر است و اگر چنین

از آب ریختن دستی تر بر عضو وضو بمالد که خشکی و چربی آن زایل شود یکمرتبه بس است و عادت این بنده برین بوده است از طفولیت تا بحال و بخاطر ندارم که محتاج دو مرتبه شده باشم و اگر کسی تنگ آید که چنین کند دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که آب را بهمه آن عضو بعنوان جریان برساند لو کد ما ذکرته و معناه ان تجدیده بعد التجدید بلا اجر له یعنی خبر سابق مؤید این است که مراد تجدید است و معنی آن چنین میشود که تجدید بعد از اجر ندارد و اگر این معنی که در او آورده است صدوق این حکم را کرده است هم آن معنی در نمی آید چنانکه گذشت و هم این حکم صورت ندارد از جهت آنکه احادیث تجدید عام است اگر صد مرتبه تجدید کند ثواب خواهد داشت چنانکه کلینی بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از وضو بر وضو ده حسنه در نامه اعمال نوشته میشود و دیگر خواهد آمد کالاذان من صلی الظهر و العصر باذان و اقامتین اجزأه و من اذن للعصر کان افضل و الاذان الثالث بدعة لا اجر له و این تجدید مثل اذانست کسیکه نماز ظهر و عصر را بیک اذان و دو اقامت بگوید مجزی است او را و کسیکه اذان از برای عصر بگوید افضل است و اذان سیم بدعت و اجر ندارد و ظاهر مراد این باشد که در روز جمعه نماز جمعه را با اذان و اقامت بجا می آورد و نماز عصر را با قامت تنها اگر اذان با آن جمع کند بهتر است و اذان ثالث بدعت و آن آنست که از برای جمعه اذانی دیگر گویند چنانکه عثمان مقرر ساخت اما استحباب اذان از برای عصر روز جمعه صورتی ندارد بلکه اذان سیم اذان عصر است که بعد از اذان و اقامت ظهر بمذهب جمعی از علما و این قیاس دو مرتبه تجدید با اذان و اب صدوق خوب نیست بلکه وجه بحکم خوب نیست و کذلک ما روی ان مرتین افضل معناه التجدید و همچنین حدیثی که وارد شده است که دو مرتبه افضل است یعنی تجدید وضو افضل است و این هم بعید است روایت کرده است شیخ بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که اعتقاد نداشته باشد که یکمرتبه او را مجزیست بر دو مرتبه ثواب نخواهد بود خاش دو غرفه است و کذلک ما روی فی مرتین انه اسباغ و همچنین روایتی که وارد شده است که دو مرتبه اسباغ است مراد دو تجدید است و این نیز بعید است بلکه ظاهر آنست که مراد دو آب ریختن است چنانکه گذشت در حدیث زراره و روی ان تجدید الوضوء لصلوة العشاء یمحو لا و الله و بلی و الله و در روایتی واقع شده است که تجدید وضو از جهت نماز خفتن محو میکند گناهان لا و الله و بلی و الله را اگر عمداً قسم دروغ خورده

باشند و اگر سهواً علی سبیل العاده باشد کر و هست و تجدید وضو کراهت آنرا زایل میکند و این روایت
را صدوق بسند قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است و در حدیث دیگر خبر
اخرات الوضوء علی الوضوء نور علی نور و هر دو این دو روایت وارد شده است که وضو بر وضو
نور است بر نور و ازین حدیث استنباط کرده اند که وضوی تجدیدی رفع حدث میکند با آنکه در خاطر
نباشد که وضو ندارد و از جهت تجدید بسازد و ظاهر شود که وضو نداشته است رفع حدث شده است
لیکن مشکل است زیرا که وضو بر وضو نیست درین صورت و نور لازم نیست که رفع حدث کند شاید دل
منور شود با آن چنانکه ظاهر حدیث است و من جدد وضوءه بغیر حدث جدد الله عز
وجل توبته من غیر استغفار و هر که تجدید وضو کند بی آنکه حدثی ازو صادر شده باشد حق
سبحانه و تعالی توبه او را تازه کند بی آنکه او توبه کند یعنی تجدید وضو گناهها را پاک می کند چنانکه
توبه گناهان را محو میکند و صدوق این روایت را باسناد خود از مفضل بن عمر روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و قد فوض الله عز وجل الی
نبیه صلی الله علیه و آله امر دینه و لم یفوض الیه تعدی حدوده اخبار
تجدید را ذکر کرد بر سر همان سخن رفت که چون توانند حضرت چیزی را از احکام شرعی زیاد و کم کند و حال
آنکه حق سبحانه و تعالی تفویض نمود با آن حضرت امر دین را که بخلق برساند و تفویض نکرد با آن حضرت
که از حدود آلهی درگذرد و زیاد و کم کند و جوابش گذشت و قول الصادق صلوات الله
علیه من توضأ مرتین لم یوجر و آنکه حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده است که هر که
دو مرتبه وضو بسازد اجر ندارد و شیخ در حدیث قوی کالصحیح از آنحضرت روایت کرده است
که یکمرتبه فرض است و دو مرتبه ثواب دارد و سیمین بدعت و ظاهر این خبر غسل است یعنی به آنکه
انی بغیر الذی امر به و وعد الاجر علیه فلا یستحق الاجر و کذلک
کل اجیر اذا فعل غیر الذی استوجر علیه لم یکن له اجر مراد حضرت
آنست که آنیان بغیر ما موربه کرده است و بغیر آنچه از جهت آن اجر مقرر شده است پس مستحق
اجر نباشد و همچنین هر مزدوری که بجا آورد غیر آنچه آنرا برای آن استیجار کرده باشند او را مزدی نیست
لیکن بجهت آنکه خبر را ذکر کردیم فرق هست میان دو مرتبه و محتمل است که در دو مرتبه ثواب یکمرتبه
دوم نداشته باشد و در سه مرتبه باطل باشد چون مسح با آب جدید کرده است اگر همه اعضا را
سه مرتبه شسته باشد و اگر دست چپ را یکمرتبه شسته باشد و باقی را دو مرتبه وضوی او صحیح است

اگر مسحها را بدست چپ کند و اگر رو و دست راست را سه مرتبه بشوید و دست چپ را یکمرتبه یا دو مرتبه
وضو باطل میشود که وضوی او در بعضی مواضع باطل باشد چون بدعت کرده است باب صفة الوضوء
امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بابی است در بیان وصف وضوی حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و زیادتی این وضو بر وضوهای که گذشت با آنست که درینجا دعاهاست و اگر نه
در کیفیت واجبات و بسیاری از مستحبات مثل یکدیگرند و این حدیث باصطلاح متاخرین
ضعیف است اما محمد بن یعقوب و صدوق رضی الله عنهما حکم بصحت آن کرده اند و علمای پیشین
حدیث عمل نموده اند و در اکثر اسانید یکی واقع شده است این حدیث را عبد الرحمن بن کثیر هاشمی
تا بسند صدوق در کتب خود مسنداً روایت کرده است و باو رسانیده است مثل شیخین
اما متن حدیث و دعاهای شهادت بر صحت حدیث میدهد زیرا که مشتمل است بر حقایق بسیار
که محالست از امثال این رواه که توانند فهمید به جای آنکه وضع توانند نمود و عامه در کتب خود از آن
حضرت روایت کرده اند و بعضی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با
تفاوت قلیل قال الصادق صلوات الله علیه بینا امیر المؤمنین صلوات الله
علیه ذات یوم جالس مع محمد بن الحنفیة اذ قال یا محمد ائتنی باناء من ماء
اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفأه بیده الیمنی علی یده الیسری
حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با پسر خود
محمد بن حنفیه نشسته بودند و او را از جهت آن بنام خولة میخواندند تا ظاهر شود که از حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها بهم نرسیده است و مادرش در جنگ مسیلمه کذاب اسیر کرده بودند
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه او را خریده و آزاد فرموده و خواست
و از و محمد بهم رسید و او بزرگست و اعتقاد بامامت حضرات امام حسن و امام حسین و امام
زین العابدین صلوات الله علیهم داشت و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه که محمد بن حنفیه بعد از شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه
با حضرت سید الساجدین در مکه معظمه گفتگوی امامت کرد تا آنکه محاکمه را بنزد حجر الاسود
بردند محمد دعا کرد و جواب نشنید و حضرت دعا کرد و حجر الاسود بزبان فصیح گفت که خداوندا
وصیت و امامت بعد از امام حسین انتقال یافت بس محمد قایل بامامت حضرت علی بن الحسین شده
این معنی را جمعی گفته اند که محمد از جهت دفع توهم که او را میکنند تا بامامت سزاوارتری چون اسنی

و هرچند محمد باشان میگفت که علی بن الحسین امام است نفع نمیکرد این دعوی را اگر دعوت بامامت
ظاهر شود دست بر میداشتند که یا محمد ظرف آبی بیار تا وضو بسازم از جهت نماز پس محمد بن حنفیه
آب را آورد پس حضرت ظرف کج کردند بدست راست و آب بدست چپ ریختند و غرض از
کج کردن ظرف آن بود که دستها بشویند قبل از داخل کردن در ظرف که اگر نجاستی
داشته باشد پاک شود و اگر پاکیزه نباشد پاکیزه شود چنانکه اکثر علما فهمیده اند و یا
آنکه حضرت بول کرده بودند اول آب برداشتند که بر مخرج بول بریزند آب را بدست چپ
ریختند که هم پاکیزه شود و هم استنجا با آن واقع شود و یا آنکه درین حال همین میخواستند
که استنجا کنند و لیکن هنوز دست نشسته بودند اول بر دست ریختند و استنجا کردند
و بعد از آن دستها را از جهت وضو شسته باشند و محمد آنرا ذکر نکرده باشد و یا آنکه
آنجا منتشر ریخته باشند که هم دست چپ شسته شده باشد و هم استنجا کرده باشند و
چون مضمضه کرده باشند بدست چپ آنرا بدست راست کرده باشند چنانکه هم
دست شسته باشد و هم مضمضه کرده باشند و محتمل است که دست چپ نجس بوده باشد که
کرده باشند و آب بر آن ریخته باشند که پاک شده باشد و آبی از جهت استنجا برداشته
استنجا کرده باشند ثم قال بسم الله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا
چون مقدمه افعال وضو بود و یاد دیده بودند بسم الله را از جهت شروع گفتند و حمد را
از جهت نعمت آب بجای آوردند یعنی استعانت و یاوری در جمیع کارها خصوصاً با
از اسم الله باعتبار جامعیت کمالات یا تبرک میجویم که این کار مبارک باشد و چون در
اول کار نام او می برم و بیشتر مذکور شد که حضرات ائمه مقدسین صلوات الله علیهم اجمعین
بارها از برای استعانت گرفته اند و بنذلل اقربست و در بعضی نسخ و بالله است اما در
فی حدیث و خواندن بهر حیث و بنابر آنکه باشد یک احتمال آنست که اول استعانت
باسم الهی بجویند و بعد از آن بذات او یا آنکه و بالله حال باشد و معنی این باشد
که استعانت بذات اقدس او باسم مقدس میجویم و چون بجویم که وجود و لوازم وجود
من همه با دعا یم و جمیع محامد و ثناها و ستایشها مخصوص ذات مقدسی است که مستجمع
جمیع کمالات و معبود بر حق و خدا و هم مطلق است و شکر میکنم او را بزبان و دل و اعضا
و جوارح و همه را صرف بندگی او میکنم و از جهت بندگی او دارم آنچه او بمن کرم آب را مطهر

گردانیده و نجاسات حدث و خبث را با آن ازاله کنیم و تقرب بعبادات کردیم و آب نجس کننده ازان
منتفع نتوان شد یا آب استنجا را نجس کند که بر ما حرج و تنگ شد بلکه برما آسان کرده است
همه تکلیف را سیما این تکلیف را قال ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی و اعفه
و استر عورتی و حرمنی علی النار حضرت فرمودند که چون آب را گرفتند دعا خواندند
بعد از آن بر خود ریختند و این دعا را خواندند و ظاهرا بول کرده بودند در وقت رفتن تمام که
آب بیاورد و دلالت میکند که استنجای بول را از نفس توان کرد و ظاهرا محمد در وقت استنجا
پشت سر حضرت ایستاده بوده است و چون استنجای بول لازم دارد باز شدن عورت و دیدن
آنرا غالب دعای که مناسب آن بود خواندند که بار خدایا فرج مرا حفظ کن از زنا و امثال آن و از آنکه
نظر کسی بفرج من افتد که محرم نباشد چون اکثر محرمات آلهی از بطن و فرج است بلکه عفیف دار
او را بآنکه متوجه شهوات و مکروهات نیز نشود و بپوشان عورت مرا که کسی نظر با آن نیفکند و بعضی
عورتی بتشدید خوانده اند یعنی عورت قبل و دبر مرا بپوشید و دار از نامحرم یا عورت ظاهر و باطن
مرا که عیوبست از خلق بپوشان و اگر عورتی مفرد خوانند ظاهرا مراد از آن عیوبست چنانکه در احادیث
صحیح وارد شده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است و او عیوب اوست یعنی حرام است
تجسس عیوب مؤمنان کردن و ستر عیوب ظاهر از جمله اول میشود و ستر عیوب عام است از آنکه آنچه دارم
از نظر خلق مخفی دارد و از الله آن نیز بکن که پوشیده باشد بهترین سترها و در اکثر دعاها هر دو مطلوبست
و چون ستر عورت ظاهر و باطن سبب دخول جهنم میشود در غالب طلب کرد که خداوندا بدن مرا بر آتش دوزخ
حرام گردان یا آنکه هر چه کرده ام بخشیده و هر چه نکرده ام نگذار که بکنم قال ثم تمضمض فقال اللهم
لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکراک حضرت فرمودند که بعد از آن مضمضه کردند
و مضمضه آنست که آبی بدهان کنند و بگردانند اگر فرو برند آنرا مضمضه بفعل آورده است و لیکن مشهور
میان علما آنست که سنت ریختن آن آب آنچه بجهت اخذ دیده میشود آنست که ریختن آب جزو حقیقت
مضمضه نیست و چند عدد آن نیست که ریختن بهتر است و بهتر آنست که آب را در جمیع اطراف دهان بگردانند
و مشهور آنست که سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق سنت است و احادیث از عدد خالی است
و ظاهر است یکمرتبه حاصل میشود و سه مرتبه بد نباشد و بهتر آنست که اول مضمضه را واقع سازد بعد از آن
استنشاق را چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واقع ساختند بترتیب و خلاف است که مضمضه و
استنشاق جزو وضو اند یا سنتی اند بیرون و قبل از وضو سنت که آنها را بجا آورند مثل مسواک

ظاهر نزد و ایات صحیحه علام جز دعیت بسیل جوالا تست که بهشت و حضور استعاذن این امر دو وارع نسازد و
اگر بسازد و عاد و خیت بکنند نزد شستن رود بعد از مضمضه این دعا میخوانند که خداوندا حجت مرا تلقین
من کن در هر جا که از من سوال کنند در قبر و محشر و از جمله تلقین حجت است آنکه در قیامت حق سبحانه و تعالی
خواهد فرمود که یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت
بخداوند کریمیکه ترا آفرید و نعمتهای غیر متناهی بتو داد چند و در جواب بگوید که کرم تو مرا مغرور ساخت که
هر چند بد میکردم تو احسان میفرمودی کرم تو البته در آن عالم نیز با من چنین خواهی کرد و این سبب بخشش خواهد
و اگر تلقین حجت باشد مناسب این بود که میفرماید که ما غرک بربک القهار و امثال این اسم از
اسامی جلالیه است ولکن در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست خطبه در نهایت
بلاغت و مضمونش آنکه حق سبحانه و تعالی حجت را بر بندگان تمام فرموده است و باز منافات ندارد که حق
الهی تمام باشد و باعتبار سبقت رحمتی غضبی که رحمتش بر غضب پیشی گرفته است همیشه تلقین حجت میفرماید
از جمله تلقین حجت است دعا در وقت حاجات چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که هرگاه حق سبحانه
و تعالی خواهد که عطایی یا دفع بلایی از بنده بفرماید او را ملهم میسازد به دعا در دعا و معنی آنکه در حدیث
معتبر وارد شده که بنده سالها در جهنم معذب باشد که بخاطرش رسد که تو همیشه هر کاری که داشتی
توسل بمحمد و آل او میجستی پس بگو که الهی بحق محمد و آل محمد که مرا از این عذاب خلاصی ده حق سبحانه و تعالی او را
خلاصی دهد و چنانکه حضرت آدم سالها میگریست تا آخر ملهم شد باین دعا حق سبحانه و تعالی
توبه او را قبول فرمود چنانکه این حدیث نزد سنیان مستفیض است از عبد الله بن عباس و غیر او
و بعضی از علما تجفیف نون منجو اند که از نقی باشد نه از تلقین چنانکه در قرآن وارد وعید بسیار واقع شده
است و معنی اش این خواهد بود که حجت مرا در جایی که مراضر در باشد باستقبال من بفرست و حجت در
خوبست اگرچه تلقین بجهت انسب است روز ملاقات الهی ثواب عقاب و سوال است و اگر نسبت الهی بخلقی در این
عالم و آن عالم یکسانست و زبان مرا گویا کن بذکر خود یعنی توفیقم کرامت کن که همیشه زبانم مشغول
ذکر تو باشد با آنکه خداوندا از من بغیر از بدی نمی آید تو بجبر مرا بذکر خود مدار و چون مضمضه بواسطه
تطهیر دهانست که ملایک متاذی نشوند از بوی بد آن و تا اذی ایشان از سخنان بد بیشتر است بنا
بر این این دعا مناسبت فی الحقیقه دهان مخزن زبانست و زندان آن و چون اکثر بلاهای آدمی از زبانست
حق سبحانه و تعالی از جهت آن زندان دو دیوار در مقرر ساخت یکی دندانها و دوم لبها بخلاف چشم
که از جهت آن یک حجاب مقرر فرمود که چیزی را که نباید دید چشم را بر هم نهاد و در حدیث صحیح از حضرت امام زین

العابدین صلوات الله علیه وارد است که هر صباح زبان آدمی با اعضا و جوارح میگوید که چه حال دارید همه میگویند
که حال ما خوبست اگر تو ما را بحال خود بگذاری و او را قسم میدهند و مبالغه میکنند که زنهار کاری مکن که ما را
در بلا اندازی کار بکن باعث نجات تو و ما باشد که عقوبت ما بسبب تست و نجات ما از تست و در حدیث صحیح
از ابو ذر رضی الله عنه منقولست که گفت ای طالب علم این زبان کلید همه خوبیهاست و کلید همه بدیهاست
پس زبانت را مهر کن چنانکه مهر بر طلا و نقره ات میزنی و میگذاری که ضایع شود و بعد از این نیز خواهد
آمد و ذکر آنکه معنی ذکر است و در بعضی از نسخ بذکرک بی الف و در بعضی و شکرک زیاده کرده اند و بر
نیت و در کافی این زیادتی هست که و اجعلنی ممن ترضی عنه یعنی خداوندا بگردان مرا از کسانی که
تو از ایشان راضی و خشنودی و آنها جمعی اند که از خداوند خوشنود گردیدند و رضا بقضای او داده اند
و خواهش خداوند خود را بر خواهش خود مقدم داشته اند و فانی فی الله شده اند تا بمقام
رضی الله عنهم و رضوا عنه سرافراز شده اند و مقدمه این خشیت و خوفست که فرموده است
ذلک لمن خشی ربه یعنی این رتبه بسبب خوف الهی از جهت ایشان حاصل شده است بعد از آن
و ایاکم بجاه محمد و آله الطاهرین ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة
و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها و در بعضی نسخ و ریحانها بعد
از طیبها چنانکه در کافیست و در بعضی قبل از آنست پس بشنق گرداند و استنشاق آنست که
آب در بینی نگاه دارند و ببالا برند و اگر بدست بزنند چنانکه ببالا رود نیز خوبست و اگر بهر دو را بکنند
بهتر است و اگر بینی را بگشایند که هرچه در انجاست از نجاست بیرون آید بهتر است و اگر باید انگشت کردن
بکنند و هرچه خشک شده است از انجا نیز بیرون آورد اکمل است و باب زدن سنت بعمل می آید و
از این زیاد تنها بهتر است و این مضمضه و استنشاق و هر دو فی نفسها مطلوبست اگرچه وقت
نماز نباشد هرگاه دهان یا بینی کثافت داشته باشند چنانکه احادیث بسیار وارد شده
که اینها از ده چیزیست که حضرت ابراهیم بر ایشان امر او مت داشتند و حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه و آله نیز بر ان مداومت میفرمودند و سنت نبوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقولست که میباید که در مضمضه و استنشاق مبالغه نمایند که سبب آمرزش گناهان شماست و سبب
دور شدن شیطانست از شما و در باب سواک خواهد آمد و بعد از استنشاق این دعا خواندند
که ترجمه اش اینست که خداوندا بوی بهشت را بر من حرام مکن یعنی مگذار که از من چیزی چند واقع شود
که بسبب آن بوی بهشت حرام شود بر من مثل عقوق پدر و مادر و چیزهای دیگر که خواهد آمد انشاء الله

بلکه حق سبحانه و تعالی بینی را از جهت این داده است که بوهای خوش بهشت را بشنویم مبادا از بنده
کاری صادر شود که از آن محروم شود و بگردان مرا از جماعتی که بوی بهشت را در بهشت بشنوند باید در این
دنیا بشنوند تا که یقین بمرتبه رسد که آن را بشنوند یا از عبادات و طاعات بوی بهشت می آید همیشه
مشغول آنها باشیم تا بوهای بهشت را و نسیمهای خوش آن را و هر چه خوشبو باشد در انجا همیشه استنشاق
آنها کنیم یا مراد راحت بهشت قرب و وصالست چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که ان لربکم
فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها یعنی بدرستی که پروردگار شما را در ایام زمانهای
شما نسیمها هست خود را در معرض آن نسیمها در آورید و آن بریاضات و مجاهدات و کثرت ذکر
و فکر حاصل میشود بلکه بهشت صوری سایه بهشت معنویست چنانکه همیشه خطاب از جناب قدس الهی
بعاشقان آن میرسد که یا ایتها النفس المطمئنة ای نفسی که بذکر ما است قرار تو راجع شو دار غیر خدا
بسوی پروردگار خود که همیشه زینت تو میکند پس داخل شو در زمره دوستان من و داخل شو در جنت
قرب و وصال من بلکه آدمی را از جهت این مرتبه آفریده اند و ملک و فلک تابع او کرده اند و مسجود ملایکش گردانیده
اند و بار امانت محبت و معرفت را برد و شش گذاشته اند و لذاتی که این جمع را می باشد وصف نمیتوان
کرد امید که حق سبحانه و تعالی همه را باین رتبه عظمی فایز گرداند بجاه محمد و آله الطاهرین فال فاذا
غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود
وجهی یوم تبیض فیه الوجوه پس روی مبارک خود را شستند و خواندند بعد آن یا بعد از
آب ریختن بر رو و اول ظاهر است این دعا را خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا سفید کن روی
مرا در آن روزیکه روهای کفار و فجار سیاه خواهد شد و سیاه مکن روی مرا در آن روز که سیاهی و اقتضاء
مومنین روسفید خواهند بود و این اشاره است بقول الهی جل شانه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه
و بعد از این در ضمن اخبار متواتره مذکور خواهد شد که سفیدی و نور مومنان بحسب اعمال ایشان خواهد
بود و بعضی مانند آفتاب بعضی مانند ستاره و چنین سیاه و بعضی گفته اند که سفیدی رو کنایه است از
خوشحالی ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وجوه یومئذ ناضرة و شاید که
غرض که هر دو باشد و آنکه جلیه است سفیدی رو را در روزیکه روها سیاه خواهد بود و استعاری
وارد یا آنکه من بحسب عمل از انجاعت ام میخواهم که در زمره ایشان باشم و در صورت لذت
بیشتر است و برعکس آن که و العیاذ بالله جمعی را رو سفید کنی و من رو سیاه باشم از این بدتر
عذابی نیست خداوندا مرا بفضل خود داخل رو سفیدان کن و چون رو را میشوید باید که بسببایی دعا

خندگاه احوال روز قیامت باشد و ملاحظه این معنی نماید که هرگاه بحسب طبیعت قضای حاجتی کرده باشد و او را
وسیله حاصل شده است که جبران آن بوضو میباید کرد و تا خود را پاک نکند آب روی مناجات با
خداوند خود ندارد و پس ملاحظه کند که روحی که سالها مقرب بارگاه احدیت بوده و گرفتار تعلقات
جسمانی شده و بجان اکتفا نکرده و روی او را که آینه جهان نما بود بزنگ معاصی سیاه کرده کجا روی
مناجات قرب و جلوس بساط عزت او لایق مانده باشد و نارهی او را از جمیع زنگها بصیقل ریاضات
و مجاهدات پاک نکنند کی بار آن بارگاه می یابد و کجا قابل مجالست و موانست میشود بلکه اگر اندک بصیرتی
داشته باشد جمیع سیاهیهای خود را خواهد دید و هرگز متوجه غیر خود نشود و بجهت آنکه در ازاله
آن کدورات خواهد کوشید و ممکن است که مراد این باشد که جمعی قابلیت آن نمیدارند ایشان از درگاه
رانده و رو سیاه بر میگردند میخواهم که در آن حالت مردود و روسیاه نگردم حاصل آنکه اگر تعمیم
کنیم خوبست که شامل هر رو سفیدی باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی و خواه صوری و خواه معنوی
بهتر خواهد بود ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی
الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا بعد از آن دست راست را شستند
و این دعا خواندند که خداوندا نامه عملم را بدست راست من ده و نامه ابدی بودن در
بهشت را بدست چپ من ده و یا بات ثانی میسر گردان و مرا حساب کن حسابی آسان و این
دعا اشاره باین آیه است که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا
یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا یعنی در وقتی که نامها پران شود هر که نامه او را
بدست راست دهند بعنقریب او را حساب نمایند کرد حسابی آسان و بر میگردد بسوی
اهل خود خوشحال بدانکه آیات قرانی صریح است در آنکه حق سبحانه و تعالی دو ملک مقرر
ساخته است با هر آدمی یکی بر دست راست نشسته است و حسنات بنده را می نویسد و یکی
بر دست چپ نشسته است و گناهان او را می نویسد و چون روز قیامت بر پا می شود و
همگی زنده شوند نامها پران شود هر یک از آن بدست راست آید هر چه کرده اند و بدلی از ا
بدست چپ آید و چون نامه بدست راست آید با سانی و زودی او را حساب میکنند
و برای دیگر باو میدهند که ابد الآباد در بهشت خواهی بود و آنرا که بدست چپ او میدهند
و این معنی در چند روایت وارد شده است و جمعی از فضلا احتمال داده اند که مراد این
باشد که خداوندا چنان کن که همیشه بودن در بهشت واستیا او را بر من آسان کن و

محتمل است که مراد این باشد که از من بدی صادر نشود و همه خوبی صادر شود که ملک از برای من جانب
خوبیه که با آن سخن علو و بهشت باشم یا آنکه کار را و اینست که بدیها را بنویسد چون از من بدی
صادر نشود خوبی بنویسد یا آنکه از دست چپ چیزی چند صادر شود که مستحق علو و شوم همه جای
دست راست و از جمله حساب آنست که بی حساب بهشت روم بتفضل تو دیگر معانی هست که بتفکر در
معانی آنها ظاهر می شود ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی
بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
پس دست چپ را شستند و فرمودند که خداوندا نامه عمل مرا بدست چپ من مده و مگردان دست مرا
با دست چپ اغل کرده در گردن من چنانکه از آیات ظاهر میشود آنست که دستهای کفار
و فجار را در گردن ایشان غل کنند و نامه عمل را از پشت سر بایشان دهند چنانکه در همین
سوره فرموده است که واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و
یصلی سعیرا و اما آنکس که نامه اش از پشت سر باو دهند پس عنقریب فریاد و ثبور را کند
و آرزوی هلاک خود کند و فایده نکند و او را آتش افروخته جهنم کنند و پناه بتو میبرم و در بعضی از نسخ
باین عنوان است و اعوذ بک رب اتا درنی و بعضی ای پروردگار من از جامه هائی که از
آتش بریده باشند چنانکه حق جل و علا فرموده است که قطعت لهم ثیاب من نار
یعنی از برای کفار بریده شده است جامه ها از آتش یا آنکه کنایه باشد از آنکه آتش مانند جامه
ایشان را فرا گرفته باشد یا آنکه مراد از مقطع جبه پنبه دار است که عربان در زمستان می پوشند
و این نیز کنایه است از او جامه آتش بر روی هم که ایشان را تنگ در بر گیرد و جمعی مقطعات
خوانده اند بغا و طاء نقطه دار و ظاهر الکاتب نقطه قاف را فتان گردو بوده است در نسخه
ایشان و ظاهر التصحیف است و از مشایخ بقاف رسیده است و در نسخ بقاف ضبط نموده اند
و بنابرین از باب افعال خواهد بود یعنی اشتعالی که مرا بدزد کند و کار را بر من دشوار
سازد و لیکن قرات دعا بقاف و طاء بی نقطه مشدد لازم است و شیخ بهاء الدین محمد
رحمه الله احتمال مبدا اما تجویز خواندن نکرده و این فقرات متکی مذکر عذاب الهی است که
بنده در هر وضو ساختنی متذکر شود تا در وقت نماز با خضوع و خشوع باشد ثم مسح رأسه
فقال اللهم غشنی رحمتک و برکاتک و عفوک و در کافی رحمتک و برکاتک
و عفوک و در تهذیب سقوط عفوک ظاهرا برکاتک ازین کتاب عفوک از تهذیب از

قلم نساخ

قلم نساخ افتاده باشد چون در کتب صدوق هست بنابرین داخل اصل نمودم پس مسح سر کشیدند
و فرمودند که خداوندا فرا گیر بر من رحمت را مانند جامه که بر سر گیرند و کنایه است از آنکه از همه بدیهائی
که از جوارح من صادر شده است در گذری یا همه جوارح را بتوفیقات خود فرا گیر و برکتهای
خود را از رحمتهای معنوی و صوری شامل حال من گردان و عفو خود را بر من کیر و بر
جوارح من و معانی بسیار گفته اند اظهر در رحمت نعمتهای اخرویست و در برکات نعمتهای
دنیوی و در عفو مغفرت گناهان که جامع جمیع منافع صوری و معنوی و دنیوی و اخروی باشد
و احتمال دارد که همین که دانیم که همه خوبیها از حق سبحانه و تعالی طلب توانیم کرد و تبرئش
را بجناب اقدسش گذاریم و در همه دعاها این بهتر است ثم مسح رجلیه فقال اللهم
ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی و در
کافی و امالی بجای ثبتنی ثبت قدمی است و در مابقی کتب مثل اصل است و هر دو خوبست
پس مسح پاها کشیدند و فرمودند که خداوندا ثابت قدم دار یا قدمهای مرا ثابت دار
بر صراطی که بر جهنم کشیده شده است از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و از آتش گرمتر و هزار ساله
راه بر بلندی است و هزار ساله هموار است و هزار ساله سراشیب است و مؤمنان بعضی
مانند برق از آن گذرند و بعضی مانند اسب دونده و در خور اعمال خود و جمعی باشند
که بسینه بر آن روند و از عقبها است عقبه نماز و عقبه زکوة و عقبه روزه و عقبه حج و عمده
آن عقبه ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و هر که تقصیر در این عبادت کرده باشد
از عقبه آن بجهنم خواهد افتاد یا در آن عقبات آنقدر می ماند که از عقوبات آن خلاص
شود و صراط مستقیم شریعت حضرت سید المرسلین است معنی آن صراطست بقدر استقامت
بر شرع استقامت بر آن صراط خواهد بود در روزی که قدمها بلغزد از آن طرف و بواسطه
تقصیر در این صراط و ممکن است که حاصل باشد که مرا ثابت بدار بر این صراط مستقیم
شرع تا فردا بر آن صراط مستقیم باشم و لغزش در این دنیا بسبب فتنها و مخالفتها
سبب لغزش در آن صراط خواهد بود و بگردان سعی مرا در آن چیزی که ترا از من خشنود
میسازد یعنی با این پاهای و پاهای معنوی که عبارتست از همه مشغول رضای او باشند
و قدمی بر ندارند برخلاف رضای الهی ثم رفع رأسه فنظر الی محمد فقال یا محمد
من توضأ مثل وضوئی و قال مثل قولی خلق الله تبارک و تعالی من کل

قطرة ملکا یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب الله عز و جل ثواب ذلک له
الی یوم القیمة پس حضرت صلوات الله علیه سر بالا کردند و نظر بمحمد بن حنفیه کردند و فرمودند
که ای محمد هر که وضو سازد مثل وضوی ما که بدعتها داخل نکند و بگوید آنچه من گفتم از دعاها
بعدد هر قطره از قطرهای آب وضوی او یا ازین قطرها بیافریند ملکی که تقدیس الهی و تسبیح الهی
و تکبیر الهی گویند تا روز قیامت و ثواب جمیع آنها از و باشد یا ثواب آنها را تا روز قیامت
نویسند یا آنکه تا روز قیامت ایشان عبادت کنند و ملائکه ثواب آنها را از جهت این
بنده بنویسند و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا توضأ لم یدع
احدا یصب علیه الماء فقیل له یا امیر المؤمنین لم لا تدعهم یصبون
علیک الماء فقال لا احب ان اشرک فی صلواتی احدا روایت کرده است
شیخ باسناد قوی از آنحضرت صلوات الله علیه که چون آنحضرت وضو می ساخت
نمیگذاشت کسی را که آب بر او ریزد و پرسیدند که یا امیر المؤمنین چرا نمی گذاری که
آب بر شما ریزند حضرت فرمودند که من دوست نمیدارم که در بندگی حق سبحانه و تعالی
کسی را شریک گردانم و چون اشاره دارد بآیه کریمه صدوق آیه را ذکر کرده است با آنکه
حضرت امام رضا صلوات الله نیز استشهاد بآیه فرمودند چنانکه کلینی باسناد قوی
و شیخ کالصحیح روایت کرده اند از حسن بن علی وشاء یعنی ربگر که گفت داخل شدم بر آنحضرت
صلوات الله علیه و ابریقی در برابر حضرت بود و میخواست که وضو بسازد از برای
نماز پس پیش رفتم که آب را من بر دست حضرت ریزم حضرت ابا فرمودند و نگذاشتند
که آب را من بریزم من گفتم که یا حضرت چرا نمیگذاری که من آب بدست شما ریزم نمیخواهید که من ثوابی
ببرم حضرت فرمودند که تو ثواب ببری و من گناه ببرم من گفتم چرا شما گناه ببرید حضرت فرمودند
که نشنیده که خداوند عالمیان میفرماید و آیه را خواندند و فرمودند که اینک من وضو میسازم از برای
نماز که عبادتست و مرا خوش نمی آید که کسی را در عبادت الهی شریک گردانم و قال الله تبارک
و تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه
احدا حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که امید لقای رحمت غیر متناهی پروردگار خود
دارد بایستی که عمل شایسته در کار او بکند و کسی را در بندگی خداوند خود شریک نگرداند و این شرک اعم
است از شرک جلی که غیر خدا را با خدا بپرستد یا ریا کند یا استعانت جوید در عبادت از غیر حق

سبحانه و تعالی و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در لفظ اشرک اشاره بآیه فرموده بودند و حضرت
امام رضا صلوات الله علیه تصریح بآن فرمودند بنابرین صدوق آیه را ذکر کرد و ممکن است که در
کتابی که صدوق خبر را از آنجا روایت کرده است که آن کتاب شهاب باشد آیه در آنجا بوده باشد
و لیکن در علل از شهاب بن عبد ربه روایت کرده است و آیه را ذکر نکرده است و بعید است
که بوده باشد و او ذکر نکند و شیخ نیز از شهاب روایت کرده است و طریق صدوق بشهاب
صحیح است در این کتاب بظاهر آنست که حدیث صحیح باشد هرچند در علل بعنوان صحیح روایت کرده
باصطلاح متأخرین و الله یعلم و ظاهر هر دو خبر آنست که خواسته باشد که آب بدست حضرت ریزند که
باشند و نگذاشته باشند و آب بدست کردن استعانت نکرده است بنابر مذهب مشهور و در این صورت
مبالغه نمودن در نهی و آیه را خواندن مبالغه در کراهت خواهد بود و اگر راویان اراده ریختن آب
بر عضو داشته باشند حرام است و مبالغه در موقع خود است محل احوط آنست که هیچ یک را نگذارند
که بعمل آید و قال ابو جعفر صلوات الله علیه مسح امیر المؤمنین صلوات الله علی النعلین
ولم یستبطن الشراکین و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مسح کشیدند بر نعلین عربی و دست بزیر تسمه آن نبردند و این حدیث را شیخ بسند
صحیح و کلینی کالصحیح از آنحضرت روایت کرده اند و تفصیلش گذشت و کان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه اذا توضأ قال بسم الله وبالله وخیر الاسماء لله واکبر الاسماء لله
وقاهر لمن فی السماء والارض الحمد لله الذی جعل من الماء کل شیء حی واحیی
قلبی بالایمان اللهم تب علی وطهرنی واقض لی بالحسنی وارنی کل الذی
احب وافتح لی بالخیرات من عندک یا سمیع الدعاء و حضرت امیر المؤمنین وقتی
که میخواستند که وضو بسازند این دعا میخواندند و این دعائی است جامع جمیع خیرات دنیا و
آخرت استعانت میجویم در همه کارها خصوصا در این وضو ساختن از نام خداوندی که جمیع کمالات
مخصوص ذات مقدس اوست و بعون و یاری او شروع میکنم و چون استعانت از نامهای نامی
اوست و ذات مقدسش غالبست بر هر که در آسمانهاست و هر که در زمینهاست و ظاهر النسخه که الله
وارد از بعضی نساخ زیاده باشد و بنابرآن مبتدا خواهد بود و قاهر خبرش خواهد بود
یا بترک خواندن آن اولی است چون موجب تشویش معناست و در اکثر نسخ نیست و بعد از تسمیه
شروع بحمد کرد که جمیع ثناها مخصوص ذات خداوندی است که آب را سبب حیوة هر چیز کرده است حتی

زمین که بآب زنده میشود و زنده گردانیده است دلم را بایمان خداوندا چنانکه آب را سبب پاکیزگی بدنم
گردانیدی توبه ام را است وقا قبول کن توبه ام را تا از گناهان نیز پاک شوم و مقدم سازانه برای من هرچه خوبیست
با عاقبت مرا بخیر کن که با ایمان از دنیا بروم و بنما بمن هرچه محبوب منست در دنیا و عقبی و بگشا بر من
در همه خوبیها را انه نزد خود که همه را بتوفیق تو بجا آورم ای مستجاب کننده دعاها مستجاب کن دعای مرا

باب حد الوضوء وترتیبه وثوابه این بابی است در بیان حد اعضای وضو در بیان
ترتیب اعضا و ثواب وضو قال زرارة بن اعین لابی جعفر الباقر صلوات الله علیه
اخبرنی عن حد الوجه الذی ینبغی ان یوضأ الذی قال الله عز وجل روایت باسناد
صحیح که زرارة بن اعین عرض نمود بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که خبر ده مرا از حد روئی
که از وضو می باید شست که خداوند عالمیان در قران مجید فرموده است که فاغسلوا وجوهکم
فقال الوجه الذی قال الله عز وجل وامر الله بغسله ودر فی وجیب بدل از همه الذی
امر الله بغسله است و بکرار حیث الذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص
منه ان زاد علیه لم یؤجر وان نقص منه اثم پس حضرت فرمودند که آن روئی که حق
سبحانه و تعالی فرموده است و امر بشستن آن کرده است که نمی باید بر او زیاده کنند و نه کم کنند که اگر
زیاده کنند در ان زیادتی مزد نخواهند داشت و بیفوی (?) کرده خواهند بود و اگر از ان قدر کم کنند
گناهکار خواهند بود چون وضو باطل خواهد بود و نماز نیز باطل خواهد بود بخلاف زیادتی که انچه درکار
است تمام شسته است و این درصورتی است که زیادتی را سهواً بجا آورد و یا عمداً او داند که
عبث است اما اگر عمداً بقصد وجوب بفعل آورد و داند که واجب نیست مشهور آنست که باطل است
چون متلاعب بنیت است و بازی کرده و اگر جاهل مسئله باشد و گمانش آن باشد که زیادتی
درکار است جمعی گفته اند که باطل است چون وضوئی که قصد کرده است وضو نیست ولیکن ظاهر
این حدیث آنست که صحیح است و زیادتی لغو است و این ظاهرتر است که مادارت علیه الوسطی
والابهام من قصاص شعر الرأس الی الذقن وما جرت علیه الاصبعان مستدیرا
فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه آن رو مقداریست که بران بگردد بر
انگشت میانین و انگشت مهین بجبهت (?) از رستنگاه موی سر تا ذقن بجب طول و انچه برو
بگردد آن دو انگشت بعنوان مستدیر پس آن از روست و غیر این در طول و عرض وانچه بیرون
از نهایات از رو نیست پس هرگاه از ابتدای رستنگاه از میان آن میان انگشت مهین و میانین

را گیرد لامده پائین آورند از بالاتر عتان در میرود و از حد رو و آن دو سفیدیست که از جهت دو طرف پیشانی
ناصیه است که آن موی پیش سر است و از پائین تر صدغ که آن دو طرف پیشانی است که این دو انگشت
بآن نمیرسد و شقیقه میگویند عوام اگر ابر میرود و پیشانی داخل میشود و آن بلندی است و از دو طرف
او که گواست و بصدغ نرسیده جبین میگویند و هر دو مسمّی است بجبین داخل رو میشود و تحدید کرده
اند بآنکه انچه مقابل دل گوشست تا بیخ گوش که آن برآمدگی است که پیش گره است و از محاذی آن
زلف بیرون می آید هرچه محاذی بالای گوشست تا بیخ گوش آن صدغ است و از بیخ گوش تا
منتهای نرمه گوش عذار ریش میگویند که زلف برانجا در می آید پیش از ریش و از پائین نرمه گوش
عارض است و سفیدی میان گوش و عذار هست که مو برانجا بر نمی آید این چهار جز اکثرش بلکه در
اکثر مردمان همه اش از حد رو بیرون رود که صدغ و عذار و عارض و سفیدی باشد و بر جانب
طرفین رو کشیده است و چون در میان ترد (?) بینی واقع است و انگشتان که بر رو میگردند بخط
مستقیم از طرفین بزیر نمی آیند بلکه از طرفین بشکل دایره طولانی بزیر می آیند حضرت فرمودند که دارت
مستدیرا یعنی بگردد بعنوان دایره چنانکه تا حال همه علمای ما چنین فهمیده اند و غیر از ان بهاء الدین محمد شیخ
را اعتقاد این بود که معنی این عبارت آنست که دست بر رو بگردد بعنوان دایره بآنکه میانی و دو انگشت
را بر بلندی بینی بگذارند و هر دو انگشت را بر دور رو بگردانند هرچه بدر رود از رو نیست و بآنکه انچه شیخ
مرحوم میفرمودند معنا اقربست و در کلام معصومین متعارف است فایده بران مترتب نمیشود و مکرر
بحث میکردیم و بجائی نرسید مجملاً چون این حدیث را علما همگی عمل کرده اند و جمعی کثیر نقل اجماع بر مضمون
آن کرده اند و بعد از ان خلاف کرده اند در عذار و عارض و حق انست که بعد از ان اجماع و
حدیث صحیح بی معارض خلاف کردن وجه نداشته باشد اگرچه ظاهر خلاف ایشان بمحض لفظ بر میگردد
که جمعی میگویند که انگشتان میرسد و بعضی گفته اند که نمیرسد و علما همگی گفته اند که این تحدید نظر بمستوی
الخلقه است یعنی جمعی که دست و روی ایشان مناسب یکدیگر باشد پس اگر رو بسیار فراخ باشد و
دست تنگ رجوع میکند بجمعی که مستوی الخلقه اند که چه مقدار از روی ایشان شسته میشود و باکو دغایی
از طرفین چه قدری ماند آن قدر نسبت بآن رو فی شود مثلاً غالب دفعات از هر طرفی بقدر دو انگشت
کمتری ماند و می بینند که روی ایشان چه مقدار است و با آن نسبت اندر و میگذارد و از طرفین و ما بین
را میشوید و همچنین حکم آنکه اگر شخصی انگشتان بلند داشته باشد باید روی او موزون باشد که انگشتانش
بگوشش میرسد باید از گوش تجاوز کند همه را نبایدشست بلکه از طرفین بنسبت روی مستوی الخلقه خواهد گذاشت

پس بنابرین ظاهر شد که از عذار و عارض هر مقداری را که دو انگشت فرا گیرد باید شست و هرچه بیرون رود
نباید شست و همچنین انزع و اغم رجوع بمستوی الخلقه میکنند و انزع کسی است که موی پیش سر او بسیار بالا
بیرون آمده باشد و اغم کسی است که از پیشانی او بر رو آمده باشد ایشان نیز بعنوان سابق رجوع
بمستوی الخلقه میکنند و اغم مو را میشوید انچه بزیر آمده است و غالب موال (?) مستوی الخلقه است که پیشانی
یک انگشت و نیم سفیدی باشد پس انزع همان مقدار را می شوید و بالاتر را نمی شوید و اگر کسی بزیادتی انزع را
و عذار و عارض را باین عنوان بشوید که اگر مطلوب شارع باشد نیها و الا عبث باشد ظاهراً بد نباشد
فقال له الصدغ من الوجه قال لا پس زراره عرض نمود که آیا صدغ که موضعی است محاذی گوش تا بیخ
آن و مو دارد و داخل موی سر است و زلف اطفال را از ان مو میگذارند داخل روست و می باید
شست حضرت فرمودند نه قال زرارة قلت له ارایت ما احاط به الشعر فقال کل ما احاط
الله به من الشعر فلیس علی العباد ان یطلبوه ولا یبحثوا عنه ولکن یجری علیه
الماء باز زراره گفت که عرض نمودم که مرا خبر ده که انچه او را مو فرا گرفته است می باید شست حضرت
فرمودند که انچه آنرا مو فرا گرفته است و در بعضی از نسخ من لا یحضره و کل نسخ تهذیب لفظ الله نیست و بر تقدیر
بودن معنی اش آنست که هرچه را حق سبحانه و تعالی بر روی آن مو افروده است و ته آن نمی نماید پس بر
بندگان لازم نیست که طلب آن کنند یا از ان تفتیش نمایند یعنی حق سبحانه و تعالی نفرموده است که تخلیل
کنید همین بس است که نفرموده است شما مکنید و هر سید که کار شما مثل بنی اسرائیلیان نشود که هرچند
لجاجت بیشتر کردند کار بر ایشان دشوارتر شد حق سبحانه و تعالی با ایشان فرمود که گاوی بکشید هر
گاوی که میکشتند صحیح بود آنقدر ابرام کردند در سوال که آخر نوع منحصر در فرد شد و زر بسیار
دادند و خریدند و محتمل است که مراد حضرت همین باشد که هرچه موی او را فرا گرفته است ته آن واجب
نیست شستن ولیکن جاری میسازند آب را بر روی مو پس ظاهر شد که هرگاه موی بر روی دارد خواه ریش و
خواه سبیل و خواه ابرو ظاهر شان را می باید شست و شستن زیر مو واجب نیست و درین مضمون احادیث
صحیح بحد بیست (?) مسلم نیز وارد شده است و خلافی نیست که اگر مو کثیف باشد و ته آن نماید آیا تخلیل آن می
باید کرد مشهور میان علما آنست که تخلیل واجب نیست چون حضرت فرمود که هرچه آنرا مو فرا گرفته باشد تخلیل
نمی باید کرد و درین جا مو فرا گرفته است و ظاهر آنست که همین که بریزد و دست بر و کشد کافی باشد
ولیکن احوط آنست که تخلیل کند چون متاخرین علما نقل اجماع کرده اند که هرچه ته مو پیدا باشد واجب است
شستن آن و هرچه پیدا نیست واجب نیست تا اجماع علما پس خلاف نمی ماند بجنب تحقیق و شیخ بهاء الدین

محمد رحمه الله میگفتند که چون وجه از مواجهه است پس جایی از ته مو که در هر مجلسی در مجالس
مخاطب پیدا باشد یعنی بحیثیتی باشد که در برابر او باشد یا در دست راست او یا در
دست چپ او نشسته باشد ته مو پیدا نباشد آنجا را با جماع می باید شست و جایی از ته مو
که در بعضی از مجالس پیدا باشد و در بعضی پیدا نباشد محل خلافست و بعضی ذکر کرده اند
که اگر بعضی از جاها پیدا باشد و بعضی جاها پیدا نباشد انجائی که پیدا است البته می باید
شستن و انچه پیدا نیست از باب مقدمه انجا که پیدا است می باید شست چون نمی
توان آب بانجا رسانیدن تا آب بانجاها نرسد خلاف درین است که انچه از باب
مقدمه می باید شست واجبست که اگر نشوید بر ترک آن معاقب خواهد بود چنانکه بر
ترک انچه پیدا است معاقب است یا همین بر ترک انچه پیدا است معاقبست و بس
و فی الحقیقه خلاف بآن برمیگردد که مقدمه واجب واجبست یا لا بد منها است هیچ جا که
خلاف شده است در هر مقدمه و هیچکس خلاف ندارد که مقدمه را البته بفعل می باید آورد
فایده خلاف در عقابست و مثل انچه اظهر است آنست که در مثل ریش کوسج که چند مو
داشته باشد خلاف نیست و در چنین جاها که بعضی از مواضع پیدا باشد و بعضی پنهان خلاف
است و این اجماعی که نقل کرده اند ثابت نیست پس احوط است که آب برسانند و اظهر آنست
که واجب نیست والله تعالی اعلم وحد غسل الیدین من المرفق الی اطراف الاصابع
و مقدار و کیفیت شستن دستها آنست که ابتدا از مرفق تا سر انگشتان بشوید که آب
بعنوان جریان بهمه جا برسد اگر گوشتی یا انگشتی یا دستی زیاده باشد و پائین مرفق
باشد شستن آن واجبست و اگر زیادتی بالای مرفق باشد شستن آن واجب نیست
و احادیثی که دلالت برین معنی کند گذشت و ظاهر از ینجا کلام صدوق و داخل حدیث
زراره نیست اگرچه از احادیث زراره در می آید چون احادیث زراره را صدوق و
کلینی و شیخ و غیر هم ذکر کرده اند و این عبارت با انچه بعد ازین می آید درین نیست وحد
مسح الرأس ان یمسح بثلث اصابع مضمومة من مقدم الراس و بعد مسح سر و مقدار
آن آنست که مکلف مسح کند به انگشت متصل بیکدیگر از مقدم سر بدانکه این مضمون وارد
شده است در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمودند که زنان را از مسح سر همین بس است که پیش سر را مسح کنند به انگشت و مقنعه

را از غیر اندو جمعی از علما باین استدلال کرده اند که هر گاه زنان را به انگشت مسح کشیدن لازم باشد مردانرا بطریق اولی این مقدار می باید و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که از مسح هر موضع سه انگشت کافیست و همچنین با جمعی از علما باین حدیث عمل نموده اند ولیکن در موضع خلاف کرده اند بعضی گفته اند که از طول سر انگشت می باید پس اگر بیک انگشت مسح کشند مقدار سه انگشت را کافیست با آنکه سر انگشت را از پیش سر بگذارند و بکشند و بعضی گفته اند که از عرض مقدم سر سه انگشت کافیست پس اگر طول انگشت را بعرض سر گذارد و اندک حرکتی بدهد کافی است و بعضی هر دو را گفته اند پس درینصورت اگر یک انگشت را بر ناصیه که پیش سر است بگذارد و بمقدار سه انگشت از طول سر پایین آورد کافی خواهد بود و موافق آنچه صدوق گفته است و حدیث صحیح زراره دلالت دارد آنست که سه انگشت را بگذارد و اندکی حرکت دهد تا استیعاب طولی و عرضی انگشت شده باشد چنانکه جمعی از علما قایل بوجوب این شده اند و اکثر علما اینها را سنت میدانند و مقدار سر انگشت که بسر گذارند و اندک حرکتی بدهند کافی میدانند و بر گفته ایشان دلالت میکند روایت صحیح زراره و بکیر و غیره که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که هر گاه شخصی مسح کشد چیزی از سر را و چیزی از پا را از میان کعبین تا سر انگشتان مجزی و کافیست او را و گذشت و صحیحه زراره در مبحث تیمم هر خواهد آمد که مسح بعضی از سر و بعضی از پاها مجزی است و این مذهب اظهر است و آنچه صدوق ذکر کرده است احوطست بلکه احوط آنست که این مقدار سه انگشت از ناصیه باشد که پیش سر است نه از کل سر است چنانکه احادیث بسیار بر آن وارد شده است و احوط آنست که زیاده از قدر سه انگشت در طول سر و عرض سر نکشد و اگر اندکی بالاتر مسح بکشد بهتر است که دستش تر نشود از آبی که بوا مقدم شستن رو اندکی از سر را شسته باشد چون غالب اوقات بیشتر از قدر مقدم میکشند زیرا که داغ میشود که آب جدید باشد و چون پا را مسح کند با آب جدید مسح کرده باشد اگر چه ظاهرا این وقت در کار نباشد بعنوان وجوب لیکن احوط است و حد مسح الرجلین ان تضع کفیک علی اطراف اصابع رجلیک و تمدهما الی الکعبین فتبدا بالرجل الیمنی فی المسح قبل الیسری و حد مسح پاها آنست که دستها را بر سرهای انگشتان پاها گذاری و هر دو را بکشی تا کعبین و ابتدا کنی در مسح بپای راست پیش از پای چپ

دانکه حدیث صحیح بزنطی موافق است با آنچه صدوق گفته است و اعادیثی که الحال گذشت دلالت میکرد بر آنکه مسمای کافیست چنانکه ظاهر آیه کریمه نیز بر آن میکند پس لازم است که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم و اگر چنانکه صدوق گفته است دست راست را بر سر انگشتان راست گذارد و بعنوان اینکه اندکی کج کند که اکثر دست بپشت پا را بگیرد و حرکت دهد تا کعبین بهتر است و بهمه احادیث عمل کرده خواهد بود و اما ابتدا بپای راست کردن خصوصا بدست راست هیچ دغدغه نیست که بهتر است و حدیث صحیح زراره و حدیث کالصحیح محمد بن مسلم بر آن دلالت میکند و احوط آنست که ترک این نکند اگر چه اکثر برآنند که دو پا جفت و اینکه ابتدا بپای چپ میتوان کرد و هر دو پا را باهم مسح می توان کشید و پای راست بدست چپ و پای چپ را بدست راست مسح میتوان کرد و لیکن اول احوطست و اطلاق روایات صحیحه و ظاهر آیه موافق قول اکثر است والله تعالی یعلم و یکون ذلک بما بقی فی الیدین من الندا دون من غیران تجدد له ماء و باید که مسح سر و پاها از بقیه تری آب کالصحیح ~~در حکایت~~ وضو باشد بی آنکه تازه بر داری و این مضمون را صدوق در علل الشرایع باسانید صحیحه و کلینی بسند حسن کالصحیح در حکایت معراج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که خداوند عالمیان بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خطاب فرمود در تعلیم وضو که مسح کن ببقیه تری دستها سر و پاها را و مفصل خواهد آمد ان شاء الله تعالی در باب اذان و در حدیث صحیح زراره وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه امر فرمودند که مسح میکنی بتری دست راست پیش سر را و بباز مانده آن تری پشت پای راست را مسح میکنی و بتری دست چپ مسح میکنی پشت پای چپ را و احادیث متواتره وارد شده است که حضرات ائمه هدی در وضوی بیابانی پای که در دست مانده بود مسح کشیدند و آب تازه بر نداشتند و از ابن جنید نقل کرده اند که او جایز میداند مسح با آب جدید را و چند روایت وارد شده است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم امر کرده اند بعضی را که مسح با آب جدید بکشند و ظاهرا ازین جهت بوده است که تقیه کنند تا آنکه از سنیان بایشان آزاری نرسد چنانکه علی بن یقطین و داود بن زربی را امر فرمودند که چون سنیان وضو سازند سه مرتبه اعضای وضو را بشوئید و مسح با آب جدید بکشید و پاها را بشوئید و بسبب این از کشتن خلاص شدند و حکایت ایشان طول دارد و مجملا می توان گفت که اینها از ضروریات دین شیعه است و همیشه میان شیعیان و سنیان بر سر این مسایل مباحثات عظیم واقع میشد و دغدغه درین نیست که در حالت اختیار مسح با آب جدید جایز نیست و در

تقیه واجبست و اگر هوا گرم باشد و آب کم باشد تجویز کرده اند مسح با آب جدید را و چنین فرضی بسیار نادر است در هر جا که واشد در مکه معظمه و مابین الحرمین و در مدینه مشرفه بوده ایم و جاهای گرم اینجا نمی باشد چنانکه از جمعی کثیر شنیده ام و تنگی آب نیز با آن جمع میشد که گاهی در هر جا چنین شد که مقدار آب مسح بر دست نماند و اگر این فرض نادر واقع شود با آب جدید مسح بکند و احتیاطا تیمم نیز با آن وضو ضم کند و لا ترد الشعر فی غسل الیدین و لا فی مسح الرأس و القدمین و بر مگردان موی را در شستن دستها بآنکه آب را از پایین ببالا بری و ظاهر امر این است که ابتدا از مرفق می باید کرد چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از زراره و بکیر منقولست که هر دو سوال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از کیفیت وضو رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون حضرت شستن دستها رسیدند دست راست را از مرفق تا سر انگشتان شستند و آب را بمرفق بر نگردانیدند یعنی سر بالا نشستند مانند سنیان و همچنین دست چپ تا آخر حدیث حاصل آنکه ظاهر حدیث و کلام قدما اینست و ممکن است که چون حضرت صلوات الله علیه ابتدا از مرفق کرده بودند دستها را ببالا نیاوردند که موها برگشته باشد چون روی مو بجانب پایین است و لیکن از برگشتن ظاهر میشود که برگشتن ظاهر مقصود باشد مگر باعتبار آنکه ابتدا از مرفق نکنند چون در احادیث وارد شده است که حضرات امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما امر کرده اند که ابتدای شستن از مرفق بکنند و علی ای حال هیچ شک نیست که مثل آن حضرت وضو ساختن بهتر است که رد مو نکنند در شستن دستها و نه در مسح سر یعنی سر را از بالا بزیر می آوری و اکثر علما این را سنت میدانند و بعضی واجب و ظاهر کلام صدوق نهی است از پایین ببالا مسح کشیدن و وجهش آنست که در احادیث وضوی بیانی واقع شده است که حضرات مسح سر کشیدند و ظاهر آنست که بعنوان متعارف از بالا بزیر آورده باشند که اگر بر خلاف مسح میکشیدند البته آنرا نقل میکردند و علی ای حال البته حرام نیست از پایین ببالا از جهت حدیث صحیح حماد بن عثمان که روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست مسح وضو را از بالا بپایین و از پایین ببالا و حدیث صحیح یونس که گفت خبر داد مرا شخصی که حضرت امام رضا صلوات الله علیه را در منی دیده بود که حضرت مسح پا کشیدند یکمرتبه از انگشتان تا کعب و یکمرتبه از کعب تا انگشتان و فرمودند که کار مسح پاها سهل است هر که خواهد از پایین ببالا رود و هر که خواهد از بالا بزیر آید که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است ان شاء الله و آنکه صدوق گفته است و نه در پا رد مو کنند ظاهر ش آنست که از کعب بکشند تا سر انگشتان

زیراکه موی

دربیان ترتیب

زیراکه موی پاها بسر انگشتانست پس اگر از انگشتان مسح کنند مو را پس نگشته است نه بر عکس مطلوب صدوق این نیست زیرا که بیشتر گفت که از سر انگشتان پاها مسح کنند تا کعبین پس درینجا مجاز تغلیب شده است که بهتعبیت سر این را رد گفته است و قرینه مجاز آنکه بیشتر گفته است اما احتمال سهو بیشتر است و هیچ دغدغه نیست که در مسح پاها بهتر است که از انگشتان مسح کنند تا کعب چنانکه حدیث حضرت امام رضا دلالت بر آن میکند و ظاهر آیه نیز دلالت برین میکند بر احتمالی که مراد منتهای مسح باشد اگر چه جمیع میتوان کرد تا بعنوانی که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم چون مشتمل است بر آنکه کل پشت پا را مسح کند و آن سنت است چنانکه اکثر علما کرده اند با آنکه در حدیث صحیح دیگر از حماد منقولست که حضرت فرمودند که باکی نیست که پاها را از پایین ببالا و از بالا بپایین مسح کنند و لیکن احوط ابتدا از سر انگشتانست بتمام کف والله تعالی یعلم و قال ابو جعفر صلوات الله علیه تابع بین الوضوء کما قال الله عز و جل ابدا بالوجه ثم بالیدین ثم امسح بالرأس و الرجلین و لا تقدمن شیئا بین یدی شیء تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع قبل الوجه واعد علی الذراع ان مسحت الرجل قبل الرأس فامسح علی الرأس ثم اعد علی الرجل ابدا بما بدأ الله به این حدیث را زراره باسانید صحیحه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که متابعت کن و پی در پی یکدیگر واقع ساز افعال وضو را چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است اول رو را بشوی دیگر دستها پس مسح بعضی از سر بکش و پاها را و هیچ عضو را مقدم بر عضوی واقع مساز که مخالفت کرده خواهی بود آنچه را بآن مامور شده پس اگر دست راست را پیش از رو شسته باشی اول رو را بشوی و یکبار دیگر دست را بشوی و اگر مسح پا را پیش از مسح سر کشیده باشی پس مسح سر بکش دیگر مسح پا ابتدا کن بآنچه حق سبحانه و تعالی بآن ابتدا فرموده است و موید این حدیث است حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق یا حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که ابتدا کند بدست پیش از رو یا ابتدا کند مسح پاها پیش از شستن دستها حضرت فرمودند که ابتدا کند بآنچه حق سبحانه و تعالی بآن ابتدا کرده است و اعاده کند ما بعد آنرا با آنکه هر چند شسته باشد بار دیگر بشوید تا بآخر بدانکه درین حدیث امر بمتابعت شده است و ظاهرش آنست که مراد ترتیب شده و ما بعد آن تفسیر آن باشد و موید این معنی است که در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات علیه که از آنحضرت سوال کردند از شخصی که فراموش کند دست در رو را

حضرت فرمودند که اعاده کند وضو را زیرا که اعضای وضو همه تابع یکدیگر اند یعنی ترتیب و بعضی از
علما حمل کرده اند امثال این عبارت را بر موالات یعنی متابعت یعنی می باید که اعضای وضو بی فاصله
شسته شود که اگر با فاصله شسته شود نا مشروع کرده است و مستحق عقوبت الهی شده است اما در
بطلان وضو خلاف کرده اند بعضی باطل میدانند و اکثر بر آنند که اگر این مقدار فاصله شود که اعضای
سابق خشک شود باطل می شود و الا فلا و یک قول دیگر است که در حال اختیار متابعت واجب و
در حال اضطرار مراعات خشک شدن اعضا میکنند و اظهر آنست که واجب بودن متابعت دلیل ندارد
و لیکن احوط آنست که فاصله عرفی نشود و اندک فاصله ضرر ندارد و دیگر ازین حدیث ظاهر میشود
ترتیب در دستها اما ترتیب راست بر دست چپ ظاهر نمیشود و از احادیث آینده ظاهر میشود
و لیکن رد مذهب ابو حنیفه میکند که او ترتیب واجب نمیداند و بنا بر مذهب او هفتصد و بیست
نحو وضو می توان ساخت چون اعضای وضو شش است و در دو عضو دو صورت دارد که
این عضو مقدم باشد یا آن عضو و عضو سیم منضم می شود دو را در سه میزنند شش صورت بهم
میرسد و عضو چهارم که منضم میشود بیست و چهار صورت میشود و از پنجم صد و بیست و از ششم
هفتصد و بیست صورت بهم میرسد و باین نسبت بحسب ضرب بالا میرود و از اینجاست که یک
بیت بحسب تقدیم و تاخیر کلمات چهل هزار و سیصد و بیست بیت میشود و غیر یکدیگر مثل علی امام من که بیم
علیم تقی نقی جلیل عظیم و کذلک فی الاذان و الاقامة ابدا بالاول فالاول
فان قلت حی علی الصلوة قبل الشهادتین تشهدت ثم قلت حی علی الصلوة
و همچنین حکم اذان و اقامت چون حق سبحانه و تعالی ترتیب مقرر ساخته است ابتدا کن بآنچه اول است دیگر
هرچه مقدم است بر باقی پس که حی علی الصلوة را قبل از شهادتین بگویی عمدا یا سهوا تشهد میگویی و بعد از آن
حی علی الصلوة را میگویی و ظاهر در حدیث زراره این زیادتی بوده است کلینی و غیر آن آنرا در باب
اذان ذکر کرده است و صدوق در اینجا ذکر کرده است به تبعیت روایت و غرض حضرت بردن حی علی الصلوة
بوده است ظاهرا چون ایشان ترتیب در اذان و اقامت باعتبار آنکه حضرت سید المرسلین
ترتیب فرموده بودند پس حضرت میفرمایند که همان دلیل در وضو جاریست زیرا که هیچکس سنیان ترک روایت
نکرده اند که آنحضرت یکبار وضو را بی ترتیب واقع ساخته باشد با آنکه ترتیب قرآنی هست و سنیان نیز روایت
کرده اند از آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرمودند که ابتدا کنید بهرچه حق سبحانه و تعالی با آن ابتدا نموده است
وروی فی حدیث آخر بدا بیسار قبل یمینه انه یعید علی یمینه ثم یعید علی

یساره و در روایت واقع شده است در کسیکه ابتدا کند بدست چپ پیش از دست راست که اعاده
میکند شستن دست راست را پس اعاده میکند شستن دست چپ را و دلالت میکند برین مضمون حدیث
صحیح منصور بن حازم و حدیث حسن کالصحیح حلبی و حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و قد روی انه یعید علی یساره و در روایتی واقع شده است که
دست چپ را اعاده میکند ظاهرا مراد صدوق حدیث صحیح علی بن جعفر باشد که گفت سوال کردم
از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هرگاه شخصی وضو سازد و فراموش کند دست
چپ را حضرت فرمود که همین دست چپ را میشوید و بیشتر را نمیشوید و لیکن بسیار مستبعد است که مراد
صدوق این باشد و حدیثی برین مضمون ندیده ام و بر تقدیریکه باشد حمل میکنیم احادیث سابق
را بر آنکه دست چپ شسته و دست راست را نشسته باشد بر میگردد و دست راست میشوید و بعد از آن
دست چپ را میشوید و حدیث دیگر حمل میکنیم بر آنکه دست راست را بعد از دست چپ شسته باشد
دیگر احتیاج نیست که دست راست را بشوید چون بموقع خود واقع است و دست چپ را هم بعد دیگر میشوید
و در اینصورت اعاده دست راست مجاز مشاکلت است بواسطه اعادت دست چپ با آنکه در قرآن
مجید و احادیث بسیار اطلاق کرده اند اعاده را بر فعل اول و مؤید این جمع است حدیث حسن
کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هرگاه شخصی فراموش کند که دست
راست را بشوید و دست چپ را بشوید و مسح سر و پا بکند و بعد از آن بخاطرش آید که دست راست را نشسته
است دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و مسح سر و پا بکند و اگر همین دست چپ را
فراموش کرده باشد دست چپ را بشوید و آنچه پیش شسته است دیگر نشوید و بعد از آن فرمودند که
اعضای وضو را تابع یکدیگر کن یعنی ترتیب واقع ساز و ازین عبارت نیز فهمیده اند موالات
یعنی متابعت را و بعیدات مثل سابق و محتمل است که مراد صدوق این حدیث باشد و این
بر بعید است و ممکن است که جمع بین الحدیثین بنحوی دیگر کنند که در احادیث اول بر تقدیریکه دست راست
را شسته باشد مرتبه دیگر بشوید هرگاه دست چپ را مقدم کرده باشد چون در اینصورت دست راست
بعد از دست چپ کالعدم است مرتبه دیگر باید شست و در حدیث دوم سهوا شسته باشد یا جاهل مسئله
باشد در اینصورت دست راست بموقع خود هست دست چپ را میشوید و بس و الله تعالی یعلم و قال الصادق
صلوات الله علیه اغسل یدک من البول مرة و من الغائط مرتین و من الجنابة
ثلثا و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی وضو بسازی و ظرف کمتر از کر باشد

وسر باز باشد پیش از آنکه دست را داخل ظرف کنی اگر وضو از حدث بول باشد ظرف را کج کن و یکمرتبه دست
را بشوی و اگر از حدث غائط باشد دو مرتبه دست را بشوی و اگر خواهی که غسل جنابت کنی سه مرتبه
دست را بشو و بعد ازین شستنها داخل ظرف کن و باین مضمون یک حدیث صحیح و دو حسن کالصحیح منقول
است و اگر بول و غائط کرده باشد دو مرتبه کافیست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد است و قال
الصادق صلوات الله علیه اغسل یدک من النوم مرة و فرمودند که اگر از خواب برخواسته
باشی و خواهی که وضو سازی یکمرتبه دست را بشو پیش از آنکه داخل ظرف کنی مضمون این خبر نیز در حدیث
حسن کالصحیح وارد شده و بیست مثل حدیث سابق و هیچ یک نیز ده عبارت در احادیثی که بما رسیده
است نیست و ظاهر نقل بالمعنی کرده باشد چنانکه بسیار میکنند و محتمل است که بصدوق رسیده باشد
حدیثی باین عبارت و لیکن بعید است و من کان وضوءه من النوم و نسی ان یغسل فادخل
یده الماء قبل ان یغسلها فعلیه ان یصب ذلک الماء و لا یستعمله و کسیکه وضوی
او عقب خواب بیند و فراموش کند دست را در آب کند پیش از آنکه دست را بشوید بر او لازم است که آن
آب را بریزد و استعمال نکند و حدیث موثقی منقول است از عبد الکریم بن عتبه که گفت سوال کردم از
حضرت امام جعفر صادق که هرگاه شخصی بول کرده باشد و دستش نجس نشده باشد آیا داخل ظرف
می تواند کرد پیش از آنکه دستش را بشوید حضرت فرمودند که تا دست را نشوید داخل ظرف نکند باز
عرض کردم که هرگاه از خواب برخاسته باشد و بول نکرده باشد آیا دست داخل ظرف می تواند کرد
تا نشوید حضرت فرمودند که نه زیرا که نمیداند که شب دستش در کجا بوده است پس باید که بشوید
دست را و ظاهر مراد و حدیث که چون خواب کرده بود و قات نزدیک جاها در حجاز اشتغال بسیار بود
که جنب بخواب میرفتند و بجای دست بدن که نجس میرسانیدند و بدان نجاست تر نمود میکردند پس
چون احتمال نجاست دارد میباید که دست را بشویند و ظاهر این خبر بعنوان تقیه وارد شده باشد
بر تقدیر صحت چون سنیان این حدیث را از ابو هریره در صحاح خود روایت کرده اند و ممکن
است که حضرت ع بر سبیل طنز و سخریه فرموده باشد و الله یعلم باب اختیار خواهد آمد و بر تقدیر
موافقت حق حضرت فرق فرموده اند میان بول و خواب در همین حدیث نمی یابیم که چه چیز باعث
صدوق شده است که در خواب بی مبالغه فرموده است و در غیر خواب مسامحه نموده
و مبنی این است که هر دو بر سبیل کراهت است زیرا که اخبار صحیحه وارد شده است که جنب و غیر آن دست
را داخل ظرف می توانند کرد پیش از شستن هرگاه دست ایشان نجس نباشد و اگر نجس

باشد آب را بریزند و از آنجمله حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث صحیح شهاب بن عبد ربه و حدیث
موثق سماعه و حدیث قوی ابو بصیر است فان ادخلها فی الماء من حدث البول و
الغائط قبل ان یغسلها ناسیا فلا بأس به الا ان یکون فی یده قذر
ینجس الماء پس اگر دست را داخل آب کند بعد از حدث بول یا غائط پیش از آنکه دست را
بشوید از روی فراموشی باکی نیست مگر آنکه در دستش نجاستی باشد که آب را نجس کند و احادیث صحیحه
بر مضمون وارد شده است و لیکن فرقی نیست میان خواب و غیر آن و الوضوء مرة مرة و من
توضأ مرتین لم یوجر و من توضأ ثلثا فقد ابدع و وضو یکمرتبه یکمرتبه است و کسیکه
دو مرتبه وضو بسازد ثواب ندارد در مرتبه ثانی و کسیکه سه مرتبه وضو بسازد بدعت کرده
است و این حدیث را شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است و گذشت و من مسح باطن قدمیه فقد تبع وسواس الشیطان و کسیکه مسح
کند شکم پاها را بتحقیق که متابعت نموده است وسوسه شیطان را یا متابعت سنیان کرده است
که اتباع وسواس است و اینها جماعتی اند از سنیان که عمل مسح کرده اند چون موافق آیه و لیکن کل
پاها را از پشت و شکم مسح میکنند بگفته شیطان که ما را از کار در کار باشد و قال امیر المومنین
صلوات الله علیه لولا انی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یمسح
ظاهر قدمیه لظننت ان باطنهما اولی بالمسح من ظاهرهما و آنحضرت صلوات
الله علیه فرمودند که اگر نه این بود که من دیده بودم آنحضرت را که همیشه مسح بر پشت پاها میکشیدند
هر آینه این بود که من گمان کنم چنانچه وهم کنم که شکم پاها اولی است بمسح کشیدن از پشت پاها چون
شکم پاها بر جاهای کثیف وارد میشود غالبا و آن سرا و ارتر است بنجاست کرد از پشت
پاها که نادر است و در وقتی که از نجاست دک فت و ظاهر آنحضرت این سخن را با عامه
میفرمایند از روی مماشات با ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
که بگو یا محمد که اگر خدا را فرزندی میبود هر آینه من پیشتر از همه کس او را عبادت میکردم
و لیکن فرزند داشتن الهی محالست پس عبادت من او را نیز محالست و ظاهر ایشان معنی لولا
است و این حدیث را در غیر این کتاب ندیده ام محتمل است که سنیان این را نقل کرده باشند
در کتب خود از آنحضرت ع و صدوق از جهت رد بر ایشان نقل کرده باشد و من
کان به فی المواضع اللتی یجب علیها الوضوء قرحة او جراحة او دمامیل

ولم یؤذه حلها فلیحلها ولیغسلها وان اضر به حلها فلیمسح یده علی الجبائر
والقروح ولا یحلها ولا یعبث بجراحته و کسیکه در مواضع وضوی او زخمی یا جراحتی
یا دملی چند باشد و از گشودن و شستن آن ضرری باو رسد پس می باید که او را بگشاید
بشوید و بواسطه وضو و اگر گشودن و یا آب رسانیدن ضرر رساند پس می باید که بگشاید و
دستی بر بالای آن خرقه که بر آن شکسته یا جراحت بسته اند بمالد و از انگشتان آب را از
آن جراحتش نرساند تفصیلش آنست که اگر در موضعی باشد و بسته باشد و زیر آن پاک باشد
و آب رسانیدن بی گشودن آن مخیر است که آنرا بگشاید یا آن موضع را در آب گذارد
که آب بآن برسد و اگر زیر نجس باشد می گشاید و می شوید اگر ضرر نرساند و الا اطراف آنرا میشوید
و بر روی خرقه که بر آن بسته اند مسح میکشد اگر چه در موضع غسل باشد و این در صورتیست که
جمیع آن عضو را نبسته باشند و الا خلافست بعضی گفته اند که تیمم میکند و بعضی بجبیره قائلند و احوط
در این صورت آنست که جبیره کند و تیمم با آن ضم کند احتیاطا و اگر جراحت یا دمل باشد و توان
شستن بآنکه ضرر نرساند اگر چه بآب گرم باشد وضو یا غسل میکند و میشوید و اگر ضرر رساند
اطراف آنرا می شوید و در مسح بر خرقه خلافست احوط مسح است و اگر آب بآن عضو رساندن نیز
ضرر رساند تیمم میکند و ظاهر بعضی از روایات صحیحه آنست که مطلقا در زخم تیمم می تواند کرد
و جمع کرده اند بآنکه اگر ضرر رساند تیمم کند و الا جبیره کند و اگر با جبیره در مطلق جراحت تیممی
ضم کند نهایت احتیاطست و قد روی فی الجبائر عن ابی عبد الله صلوات الله
علیه انه یغسل ما حولها و تحقیق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که در شکسته بندها که اطراف آنرا میشوید و برین مضمون احادیث صحیحه وارد شده است
و لیکن در احادیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که مسح بر خرقه بکشد
و میان این دو حکم منافاتی نیست مگر من حیث المفهوم چون در جواب ایشان همین را فرموده
اگر مسح بر خرقه در کار می بود البته میفرمودند و لیکن منطوق مقدم است بر مفهوم و هیچ
شک نیست که احوط مسح کشیدنست ولا یجوز المسح علی العمامة ولا علی القلنسوة
ولا علی الخفین والجوربین و جایز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه و مسح سر را و جایز نیست
مسح پاها بر موزها و جوربها کشیدن چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که سر و پاها را
مسح کنند و احادیث صحیحه در نهی از مسح بر اینها وارد شده است از جهت رد بر سنیان و

ایشان

ایشان معون عدو الله و عدو رسوله مغیرة بن شعبه روایت کرده اند با آنکه در حدیث از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که چون عمر علیه اللعنه از مغیره شنید که من حضرت رسول خدا را
دیدم که مسح بر عمامه و موزه کشید و میدانست که مغیره کذابست اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
را جمع کرد و از ایشان پرسید که این مسئله را که هیچکس از شما دیده است که آنحضرت مسح بر اینها کشیده
باشد همه گفتند ندیدیم مگر مغیره که گفت من دیدم پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که پیش
از نزول سوره مائده دیدی یا بعد از آن گفت نمیدانم حضرت فرمود که سوره مائده پیش از وفات
حضرت بدو ماه نازل شد و حکم آن منسوخ نشده است بحکم آن عمل می باید کرد مسح بر اینها نمی باید کشید و
عایشه علیها ما علیها میگفت که مغیره دروغ میگوید و مردم میرفتند و این مسئله را از عایشه می پرسیدند در
جواب ایشان میگفت که علی اعلمست از وی بپرسید چون میدانست که حضرت انکار میفرمودند و عبد الله
بن عباس تا زنده بود مبالغه در نهی میکرد و با وجود اخبار متواتره از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه در نهی از آن که تابان اهل سنت در صحاح خود ذکر کرده اند که چون از عایشه می پرسیدند او میگفت
که علی اعلم است از وی بپرسید چون از حضرت امیر المومنین می پرسیدند حضرت میگفت مسح بر موزه بکشید و همین
حدیث دلالت بر کذب افترای ایشان میکند زیرا که همه قبول دارند که عایشه منکر مسح بر خفین بود و با نهایت
عداوتی که با حضرت امیر المومنین داشت اگر نه این بود که آنحضرت نیز منکر مسح بود هرگز نمیگفت که علی
اعلم است از وی بپرسید و طریقه این ملاعین آنست که امثال این خبرها که بطلانش اظهر من الشمس است
و مذهب حضرت امیر المومنین بر خلافش اظهر من الشمس است نسبت بآن حضرت میدهند علی رغم شیعه
چنانچه متعه را که متواتر است که مذهب امیر المومنین اینست که جایز است بلکه سنت موکده است نسبت
بحضرت میدهند که آنحضرت حرام میدانست و حدیث مدح ابوبکر را از آنحضرت در صحاح خود روایت
کرده اند با عداوت آنحضرت با ابوبکر و عمر و اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد و صحیح بخاری و مسلم را
که ایشان اکثر اوقات مقدم میدارند بر قرآن مجید مطالعه کند کفر و کذب همه بر وی ظاهر میشود و الا
فی حال التقیة والخیفة من العدو او فی ثلج یخاف منه علی الرجلین یقام الخفان
مقام الجبائر فیمسح علیهما مگر در حال تقیه و ترس از دشمن مثل آنکه تا بیرون کند موزه را بکشد
دشمن میرسد و یا ضرر میرساند یا در برفی باشد خوف آن باشد که پاها را سرما ببرد که درین صورت
موزه بمنزله جبیره است و مسح میکشد بر موزها و برین مضمون حدیث حسن از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست و موید آنست آیات و احادیث تقیه و ضرورت دین تشیع و قال

العالم صلوات الله علیه ثلثة لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر والمسح علی الخفین
ومتعة الحج و حضرت عالم یعنی معصوم که درینجا امام محمد باقر است صلوات الله علیه فرمودند که
سه چیز است که درین سه چیز من تقیه از هیچکس نمیکنم یکی آشامیدن مست کننده از نبیذ و بوزه دوم در
مسح کشیدن بر موزها و سیم حج تمتع و چون این حدیث مخالف حدیث بسیار است و مخالف احادیث
متواتره است که در تقیه وارد شده است و حضرات ائمه معصومین همه تقیه کرده اند این حدیث را
تاویلات کرده اند اول زراره که راوی این خبر صحیح است گفته است که حضرت نفرمودند که شما تقیه نکنید
فرمودند که من تقیه نمیکنم و حضرت بهتر میدانند که چرا تقیه نمیکنند و مخالفت دارد با این تاویل آنکه کلینی در حدیث
کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی نفرستاده
است که در شرب خمر تقیه هست و بسند حسن کالصحیح از زراره از جماعتی از استادان خود که بحضرت
امام محمد باقر عرض نمودند که در مسح بر خفین تقیه هست حضرت فرمودند که سزاوار نیست در سه چیز تقیه
کردن پرسیدند که کدام است حضرت فرمودند که شرب خمر یا شرب مسکر دیگر مسح بر موزها دیگر حج
تمتع و شیخ طوسی رحمه الله تاویل کرده است که مراد آنحضرت اینست اگر کسی از من پرسد که جایز است
مسح بر خفین من نمیگویم جایز است زیرا که همه کس میدانند که من جایز نمیدانم مسح بر خفین را فایده
ندارد که این فتوی بدهم یا آنکه با آنحضرت ضرر نمیرسیده است از این فتوی چون آنحضرت را بهتر
مجتهدین میدانستند و مع هذا عبد الله عباس علیه الرحمه و جماعتی دیگر با حضرت شریک بودند
اگر چه حضرت در فعل تقیه میکردند در فتوی تقیه نمیکردند یا آنکه اگر ضرری اندک برسد تحمل آن ضرر
می باید شد و تقیه نمی باید کرد و اگر ضرر عظیم رسد تقیه می باید کرد و آنچه اظهر است آنست که
عدم تقیه در شراب نبیذ از آنجهة است که هیچکس واجب نمیداند شرب آنرا و معهذا اکثر سنیان
حرام میدانند پس اگر نخوردی میتواند گفت که من مذهب جمعی عمل میکنم که نمیخورند و همچنین در مسح
بر خفین می تواند کندن که پا را بشوید و پا شستن بهتر است از مسح بر موزه و در حج تمتع ممکن
است که اینکه حج تمتع کند که ایشان مطلع نشوند چون سنیان که داخل مکه میشوند طواف
و سعی قدوم میکنند و طواف و سعی عمره تمتع به نیت از آن ممتاز میشود و نیت امر قلبی است پس
این حکم مخصوص آنحضرت نباشد و آنکه صدوق سه را ذکر کرده است وجه جمع را نگفته است ظاهرا
مذهب او تخییر باشد بآنکه مکلف مخیر باشد میان تقیه و عدم تقیه که ضرر برسد یا نه چون زراره قایل است
و چون عامه که قائلند بمسح بر خفین همه اعتقاد بعایشه دارند و از جهت او میگفته اند که حضرت

سید المرسلین فرموده اند که نصف دین خود را از حمیرا اخذ نمائید با آنکه این نسبت با خلاف ته
میدان نمی توان داد که زنیکه باعتقاد ایشان معشوقه آنحضرت باشد بهر کسی بگوید که دین خود را
از زن من یاد گیرید از جهت الزام ایشان که در کتابهای سنیان هست که باعتقاد ایشان
صحیح است صدوق از عایشه روایت کرده است و روت عائشة عن النبی صلی الله
علیه و آله انه قال اشد الناس حسرة یوم القیمة من رای وضوءه علی جلد غیره
یعنی روایت کرد عایشه که در روز قیامت کسی را حسرت او بیشتر باشد که وضوی خود را بر پوست غیر
خود بیند چون احادیث بسیار نقل کرده اند که امت آنحضرت در روز قیامت رو و دستها
و پاهای ایشان سفید و نورانی خواهد بود از آثار وضو پس گاه ایشان مسح بر موزه کشیده
باشند و روز قیامت حیوانات نیز محشور گردند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که
و اذا الوحوش حشرت پس مسح موزه بر پشت حیوانی خواهد رفت که موزه از پوست
آن ساخته بودند و پوست آن حیوان نورانی خواهد بود نه پای صاحبش و روی عنها
انها قالت لان امسح علی ظهر عیر بالفلاة احب الی من ان امسح علی خفی
و از عایشه روایت کرده اند سنیان که همیشه میگفت که والله که اگر من مسح کشم بر پشت خر کوهی
در صحرا می باشد محبوب تر است نزد من از آنکه مسح کشم بر موزه خود چون در اینجا تشریع
نیست و این تشریع است ظاهرا خوشش آمده که بجای مسح موزه مسح پشت خر کوهی کشم و در
صورت با این اعتبار محبوبتر است که اگر چه هر دو صحیح نیست اما وقتی که بر پا باشد و مسح کنم توهم
صحت وضو می شود و سبب اضلال دیگران می شود بخلاف مسح بر خر زنده که این مفسده
ندارد و در صحاح سته خصوصا صحیح مسلم احادیث بسیار نقل کرده اند در باب وضو که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز قیامت بسیاری از
صحابه را نگذارند که از حوض کوثر آب بخورند و ایشانرا بجهنم برند و از آثار وضو ایشانرا
شناسند یعنی اثر وضو بر پاهای ایشان نخواهد بود من گویم الهی این جماعت اصحاب منند
خطاب رسد که یا محمد تو نمیدانی که چه بدعتها در دین تو کردند و همه بکفر اصلی خود رجوع
کردند من گویم که من بیزارم از ایشان و مسلم شش سند درین باب این حدیث را ذکر کرده
است تا ظاهر شود که مسح بر خفین بدعتست و گمان بنده آنست که فهمیده کرده است و حق
سبحانه و تعالی چنین کرده است تا سبب رسوایی ایشان باشد و لم یعرف للنبی صلی الله

علیه واله خف الاخفا اهدا له النجاشی و کان موضع ظهر القدمین منه مشقوقا فمسح النبی صلی الله علیه واله علی رجلیه و علیه خفاه فقال الناس انه مسح علی خفیه و علی ان الحدیث فی ذلک غیر صحیح الاسناد
کسی دیده بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله موزه پا کرده باشند مگر یک موزه که پادشاه حبشه هدیه فرستاده بود از جهت آنحضرت با چیزهای دیگر و حضرت آنرا یکبار پا کردند و روی پاها از آن موزه شکافته بود پس حضرت از آن شکاف مسح بر پا کشیدند و سنیان از آن افترا بستند که آنحضرت مسح بر موزه پا کشید یا چنین فهمیدند که دریده بود و حضرت بر پشت پا مسح کشیدند گفتند حضرت مسح بر موزه کشید با آنکه حدیث مسح بر موزه اسنادش صحیح نیست زیرا که راوی آن مغیره است و نفاق مغیره و فسق اش بر همه کس ظاهر است و هنوز در آن وقت مغیره را نشناخته بودند در پیش خود این سخن را که صحابه همه عدولند و در واقع همه عدول از حق بودند مگر قلیلی که از خوف آگاهی با حضرت امیر المومنین بر حق ماندند سبب احادیثی که خود در مذمت صحابه و کافر شدن ایشان روایت نموده اند و شاید که از پنجاه سند متجاوز باشد که هر یک در مواضع متفرقه از صحاح خود نقل کرده اند کسیکه خواهد که خاطرش جمع شود رجوع بآنها کند و ممکن است که مراد صدوق حدیث فرستادن نجاشی موزه را باشد یعنی این هم معلوم نیست چه جای آنکه حضرت هم پا کرده باشند و چه جای آنکه بر آن مسح کشیده باشند و سئل ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یکون خفه مخرقا فیدخل یده فیمسح ظهر قدمیه ایجزیه قال نعم از آنحضرت سوال کردند از شخصی که موزه اش دریده باشد و دستها را داخل آن سوراخ کند و پشت پاها را مسح کند آیا مجزیست حضرت فرمودند که بلی و کلینی و شیخ نیز این حدیث را روایت کرده اند باسناد قوی و از این حدیث ظاهر میشود که پشت پاها را تمام لازم نباشد مسح کشیدن بعید است که چنان دریده باشد که دست به پشت پا رسد و اگر چنین دریده باشد بر پا بند نمی شود و سئل ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل قطعت یده من المرفق کیف یتوضا فقال یغسل ما بقی من عضده این حدیث را شیخان بسند صحیح از علی بن جعفر روایت کرده اند که گفت سوال کردم از آنحضرت از شخصی که دست او را از مرفق بریده باشند چگونه وضو سازد پس حضرت فرمودند که آنچه مانده است از بازوی او بشوید آنرا و ابن جنید بظاهر حدیث عمل نموده واجب میداند شستن بازو را تا

کتف بدل از ذراع و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و بعضی گفته اند که معنی حدیث اینست که چون مرفق مرکبست از جزوی از ذراع و جزوی از بازو و متعارف بریدن آنست که از بند می برند جزو ذراع مانده است حضرت فرموده است که آن جزو را بشوید و این احتمال بعید نیست و علامه در وجوب شستن این مقدار رفته و لیکن احوط آنست که تتمه را بشوید بقصد آنکه اگر مطلوب شارع بوده باشد بعنوان وجوب یا استحباب فیهما و الا انوی باشد و کذالک سادی فی قطع الرجل و همچنین روایتی واقع شده است در بریدن پاها یعنی ساق را مسح بکشد اگر از بند بریده باشند و اخبار صحیحه وارد شده است که کسیکه دست او را بریده باشند ما بقی را میشوید یعنی اگر از تحت مرفق بریده باشند و همچنین اگر پا را بریده باشند آنچه مانده است مسح بران میکشد و ظاهر مراد صدوق نیز این احادیث باشد اگر چه عبارتش ظاهر است و ممکن است که مرادش این باشد که اگر پا را از کعب بریده باشند بنا بر آنکه کعب مفصلست جزوی که از آن مانده است مسح بکشد آنرا چنانکه در حدیث علی بن جعفر گفته شد و از حدیث صحیح رفاعه نیز ممکن است که این معنی بیرون آید چون روایت کرده است که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی را دست و پا بریده باشند چگونه وضو میسازد حضرت فرمودند که آنجایی که بریده اند میشوید یعنی مسح نیز میکشد که شستن در دست باشد و مسح در پا و پا را الطهور گذاشته باشد و تغلیبا فرموده باشد اگر چه ظاهر حدیث آنست که آنچه مانده باشد میشوید با آنکه دست را از زند بریده باشند نه از مرفق و غالب اوقات پا را از کعب می برند چنانکه در بحث دزدی و قطع طریق خواهد آمد اما ممکن است که عبارت را اعم بگیریم از بریدن از مرفق یا از زند و الله تعالی یعلم و اذا توضات المراة القت قناعها عن موضع مسح راسها فی صلوة الغداة و المغرب و تمسح علیه و یجزیها فی سایر الصلوة ان تدخل اصبعها فتمسح علی راسها من غیر ان تلقی عنها قناعها و هر گاه زن وضو سازد مقنعه خود را بر دارد از موضع مسح سرش در نماز صبح و شام و بر آن موضع مسح کشد و در باقی نمازها همین کافیست که انگشت را در زیر مقنعه داخل کند و مسح سر بکشد بی آنکه مقنعه را بیندازد و قریب باین عبارت گفته است شیخ مفید علیه الرحمه و گفته است که در نماز صبح و شام که مقنعه را بر میدارد به انگشت مسح میکشد و در باقی نمازها که بر نمیدارد مقنعه را بیک انگشت میکشد و شیخ طوسی علیه الرحمه بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که مسح زنان مثل مسح مردان نیست بلکه زنان در نماز صبح مقنعه را بر میدارند

دو سر را مسح میکنند و در باقی نمازها پیش سر را مسح میکنند و این روایت برانچه ایشان گفته اند دلالت ندارد و لیکن صدوق در کتاب خصال این روایت را باسناد قوی از جابر جعفی روایت کرده است و کلینی رحمه الله بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که زنان را همین کافیست که پیش سر را به انگشت مسح کشند و مقنعه را از سر بر ندارند و از این اخبار ظاهر میشود که اگر زنان سر را باز کنند و مسح کشند بهتر است و اگر نتوانند گشودند چون سعیها میکنند و زینت خود در نماز صبح و شام باز کنند و اگر این هم مشکل باشد در نماز صبح بگشایند زیرا که سر صبح سر خود را تازه می بندند و اگر مشکل باشد انگشتان داخل کنند و به انگشت مسح بکشند و اگر مشکل باشد بنا بر کثرت موی که دارند می باید که خوب بشکافند تا میان آن ظاهر شود و مسح را بر سر کشند یا بر مویی که مخصوص مقدم باشد که کشیدن آن از حد مقدم سر بیرون نرود و چون خوب بشکافند و از ناصیه بالا مسح کنند پاره بر سر مسح کرده اند و پاره بر موی مخصوص مقدم که آن هیچ مو باشد که اگر آنرا بکشند به پیشانی نخواهد رسید و درین صورت فضیلت مسح به انگشت را یافته اند و اگر سر را بسته باشند نمی توانند بر بالای ناصیه مسح کشیدن بلکه بر ناصیه مسح خواهند کشید و در ناصیه بعید تشویش مقدار یک انگشت ظاهر است و بر موی که میکشند هیچ مو بکشیدن آن به پیشانی میرسد و از حد مقدم میگذرد و چون سنت به انگشت مسح کشیدن و بیک انگشت کافیست در همه نمازها بیک انگشت مسح می توانند کشید و لیکن از ثواب سه انگشت محروم میشوند و همچنین است در دیگر موی سر گذاشته باشند بنا بر این است که مبالغه از شارع شده است در تراشیدن آن چنانکه در باب بعد ازین خواهد آمد و اگر احادیث در باره زنان بیشتر واقع شده است سببش آنست که زنان موی سر را میگذارند و مردان در اغلب اوقات می تراشند و بنا برین تحقیق همه اشکالاتی که علما درین باب کرده اند زایل شد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و قال الرضا صلوات الله علیه فرض الله تعالی علی الناس فی الوضوء ان تبدا المراة بباطن ذراعها و الرجل بظاهر الذراع و حضرت امام رضا فرمودند که الله تعالی واجب گردانیده است مردان را در وضو که زن ابتدا کند بشکم دست و مرد ابتدا کند به پشت دست و این حدیث را شیخان از محمد بن اسمعیل بن بزیع روایت کرده اند بسند قوی و ظاهرا صدوق از کتاب محمد بن اسمعیل برداشته و طریق صدوق

بکتاب او صحیح است و لهذا او و کلینی حکم بصحت این خبر کرده اند و ظاهر فرض وجوب است و لیکن اکثر اصحاب باستحباب قایل شده اند و احوط آنست که ترک نکنند و قصد وجوب و استحباب آن نکنند و اگر قصد وجوب کنند ظاهرا ضرر نداشته باشد چون دست شستن واجبست و این زود واجبست و بر تقدیری که بر عکس این جایز باشد از وجوب تخییری بدر نمیرود و اگر در امثال این قصد قربت کنند بی دغدغه تر است و جمعی از علما ازین حدیث استنباط کرده اند که در غسل اول امر دو ابتدا میکنند به پشت دست و در ثانیه به شکم دست و زن بر عکس و از لفظ ابتدا در آورده اند چون ابتدا الازم دارد اقلا مرتبه دوم را و این وجهی ندارد زیرا که ابتدا نظر به پشت دست است و انتهاش شکم دست و همین معنی بس است از برای حصول معنی ابتدا پس اگر یک آب ریختن باشد بهتر آنست که چون دست را با آب بزیر می آورد بار دیگر دست می ماند از ابر شکم دست ریزد و اگر دو غرفه بریزد غرفه اولی را بر پشت دست بریزد و غرفه ثانیه را بر شکم دست که هر دو یک شستن شود و قال الصادق صلوات الله علیه من ذکر اسم الله علی وضوئه فکانما اغتسل بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که بسم الله بگوید یا اسم حق سبحانه و تعالی را بر زبان آورد در حال وضو یا در ابتدای وضو چنانست که غسل کرده باشد یعنی چنانکه غسل پاک میکند جمیع اعضا را از حدث و از گناهان و وضو پاک میکند عضوی چند را که آب بآن میرسد از گناهان هر گاه بسم الله بگوید وضوی او مثل غسل مطهر جمیع اعضای او خواهد شد از جمیع گناهان علی الظاهر یا از صغایر چنانکه جمعی گفته اند در دیگری ان من توضا فذکر اسم الله طهر جمیع جسده و کان الوضوء الی الوضوء کفارة لما بینهما من الذنوب و من لم یسم لم یطهر من جسده الا ما اصابه الماء و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که وضو سازد و بسم الله بگوید یا اسم الله را یاد کند جمیع بدنش پاک میشود و از این وضو تا لاحق باهر دو گناهان او آمرزیده شود و وضوی با نام الهی بمنزله کفاره گناهان او باشد و کسیکه بسم الله یا اسم الله نگوید ظاهر نشود از گناهان مگر آنچه آب بآن رسیده است و قریب باین مضمون روایت کرده است شیخ بسند صحیح و کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه و در وضوی رسول الله نیز گذشت که حضرت رسول امر کرد با عاده وضو و نماز سه مرتبه شخصی را که بسم الله نگفته بود و صدوق در علل

ذکر کرده است که باب علت وجوب بسم الله در حال وضو و ظاهر کلامش وجوب است مگر آنکه مراد استحباب
استحباب مؤکد باشد و در کتاب حج حدیث صحیح خواهد آمد که سبب وضو پاک میشود از گناهان اعضای
وضو و بعد ازین نیز خواهد آمد در علت وضو و غسل و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات
علیهما من توضا للمغرب کان وضوؤه ذلک کفارة لما مضی من ذنوبه
فی نهاره ما خلا الکبائر ومن توضا لصلوة الصبح کان وضوؤه ذلک کفارة
لما مضی من ذنوبه فی لیلته الا الکبائر و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که وضو
بسازد از جهت نماز شام خواه وضو داشته باشد و خواه نداشته باشد این وضوی او
کفاره گناهانی باشد که در آن روز کرده است مگر گناهان کبیره و هر که وضو از جهت نماز
صبح بسازد و بدستور سابق آن وضوی او کفاره گناهان شب او شود مگر گناهان کبیره
و این حدیث را کلینی بسند قوی روایت کرده است از سماعه که من در خدمت حضرت امام
موسی صلوات الله علیه بودم با حضرت نماز ظهر و عصر گذاردم و در خدمت آنحضرت نشسته بودم
تا شام شد حضرت آبی طلبیدند و وضو ساختند و فرمودند که وضو بساز عرض کردم که
فدای تو گردم وضو دارم فرمودند که اگرچه وضو داشته باشی وضو بساز و بعد از آن فرمودند
که هر که وضو از برای نماز شام بسازد و بعد از آن انچه صدوق ذکر کرده است نقل کرده است
و صدوق مقدمه خبر را ذکر نکرده است و قال رسول الله صلی الله علیه و آله افتحوا
عیونکم عند الوضوء لعلها لا تری نار جهنم فرمودند که بگشایید چشمهای خود را
نزد وضو ساختن شاید که بسبب این معنی چشمهای شما آتش جهنم را نبیند و ظاهرش آنست که
مراد این باشد که ملاحظه نمایند که آب بهمه جا برسد یا آنکه چون در حال وضو هر عضوی کاری
دارد چشم نیز باین کار مشغول باشد که اعضای وضو را ببیند یا ملاحظه کنید که مبادا اسیبان
در کمین باشند و ضرری بشما رسانند یا آنکه با چشم ظاهر چشمهای باطن را بگشایید باخلاص
در نیت و اشاراتی که گذشت و صدوق این خبر را باسناد قوی از ابن عباس از آنحضرت
روایت کرده است و مشهور آنست که ابن عباس آب وضو را داخل چشم میکرد تا بحدی که
چشم از نواهرش کور شد و این حدیث دلالت نمیکند که آب بچشم باید رسانید و قال
الصادق صلوات الله علیه من توضا و تمندل کتب له حسنة ومن توضا
ولم یتمندل حتی یجف وضوؤه کتب له ثلثون حسنة و صدوق و کلینی بسند قوی از آنحضرت

که روایت کرده اند که هر که وضو بسازد و بدستمال یا دستار آب وضو را خشک کند یک
حسنه در نامه عملش می نویسند و اگر وضو بسازد و بدستمال پاک نکند تا آب وضو خشک شود
سی حسنه در نامه عملش می نویسند و آنکه ازین حدیث ظاهر میشود که از رو پاک خشک کردن
مکروه باشد و گذاشتن آن تا خشک شود سنت باشد پس اگر بدامن خود خشک کند مکروه نکرده
است ولیکن خلاف سنت کرده است بلکه اظهر آنست که هر دو خلاف سنت باشد چون نهی در تمندل
صریح نشده است و آنکه ترک هر سنتی را مکروه گویند اصطلاح جدید است و مؤید عدم کراهت
است در غیر رو پاک حدیث موثق کالصحیح از اسمعیل بن فضل که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق
صادق صلوات الله علیه را که از برای نماز وضو ساختند و از دامن پیراهن روی خود را
خشک کردند و مکرر فرمودند که ای اسمعیل چنین کن و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که باکی نیست که روی خود را بجامه خشک کند بعد از وضو هرگاه جامه پاکیزه باشد
و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که سوال کردم از آنحضرت از پاک کردن آب
وضو از مندیل یعنی رو پاک پیش از آنکه خشک شود حضرت فرمودند که باکی نیست و این
جواب دلالت بر کراهت میکند بخلاف دو حدیث سابق که دلالت بر عدم کراهت میکند
خصوصا هرگاه خوف ضرر باشد در هوای سرد و فعل حضرت را حمل برین میکنیم یا بواسطه بیان
جواز و الله تعالی یعلم و لا بأس ان یصلی الرجل بوضوء واحد صلوات اللیل والنهار
کلها ما لم یحدث و کذلک بتیمم واحد ما لم یحدث او یصب ماء و باکی نیست
که شخصی بیک وضو نمازهای شب و روز را همه بکند تا حدثی از او صادر نشود و همچنین بیک
تیمم نمازهای شبانه روز را می تواند کرد تا حدثی از او صادر نشود یا بآب نرسد و این
عبارات مضمون حدیث صحیح زراره است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
روایت کرده است و در وضو خلافی نیست میان مسلمانان و در تیمم خلافی شده است
خواهد آمد ولیکن آن قولی که از برای هر نماز تیممی باید ضعیف است و حق همین است که حضرت
فرموده اند و احادیث بسیار بمضمون از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده
است و آنکه مصنف بلفظ لا بأس گفته است با آنکه در روایت نیست تا اشعار کند بآنکه از
برای هر نماز تجدید وضو مستحب است بلکه تجدید تیمم نیز و قال الصادق صلوات الله علیه
اذا توضا الرجل فلیصفق وجهه بالماء فانه ان کان ناعسا فزع و استیقظ

وان کان البرد فزع فلم یجد البرد و آنحضرت فرمودند که کراهت دارد که مردی خواهد که وضو بسازد
آب را بر رو زند که اگر خوابش آید خواب از سرش بدر می رود و اگر سرما باشد از جهت آب
زدن سرما را نمی یابد و این حدیث را شیخ بسند موثق از عبد الله بن مغیره روایت
کرده است از مردی از آنحضرت و بحسب ظاهر مخالفت دارد با حدیث موثق کالصحیح که از
حضرت سید المرسلین منقولست که حضرت فرمودند که در وقت وضو آب را بر رو مزنید که
همه برزه و فا نمیکند بلکه متفرق سازید بلکه بر رو گذارید و دست را با آب بزنید تا برسد که همه جا
برسد و جمع کرده اند که خبر اول محمولست بر جواز و ثانی بر استحباب بهتر در جمع است که اگر خوابش
آید یا سرما باشد آب را بر رو بزنند و الا نزنند و این جمع بدو نیست اما عمل بحدیث زراره مطلقا
بهتر است والله تعالی یعلم و اذا کان مع الرجل خاتم فلیدره فی الوضوء و یحوله
عند الغسل و قال الصادق صلوات الله علیه وان نسیت حتی تقوم فی الصلوة
فلا امرک ان تعید و هرگاه شخصی انگشتری داشته باشد باید که او را در وضو بگرداند
از دست بیرون آورد و در وقت غسل و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر
فراموش کنی تا بنماز برخیزی امر نمیکنم ترا که اعاده نماز کنی و آنکه مجموع مضمون حدیث حسن کالصحیح
است که حسین بن ابی العلا از آنحضرت روایت کرده است و گردانیدن نزد وضو و بیرون
آوردن نزد غسل را حمل بر استحباب کرده اند و اگرنه در هر دو حکم یکسانست و ممکن است که بیرون
آوردن در غسل از جنابت باشد که در غالب اوقات منی یا حیض و نفاس و استحاضه با غسل
هست و غالب اوقات بر انگشتری اسم خدا یا رسول یا ائمه می باشد بهتر آنست که بیرون آورد
خصوصا حمامات عامه مبادا نجاست برسد و محتملست که مراد از تحویل گردانیدن باشد
و از جهت تفنن عبارت چنین فرموده باشند و علی ای حال اگر انگشتر فراخ باشد و خاطر
جمع باشد که میرسد گردانیدن سنت نخواهد بود و اگر نرسد باید اندکه میرسد واجبست گردانیدن
تا آب برسد و اما آنکه حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده باشی گردانیدن را تا متوجه نماز
شوی اعاده نمیباید کرد از آن جهت که شک بعد از فراغ است و احادیث صحیح وارد شده
است که شک بعد از وضو و غسل و نماز اعتبار ندارد و در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست
که گفت سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هرگاه زنی سیل در
دست داشته باشد یا بازوبند در ذراع داشته باشد و نداند که آب بزیر او میرسد یا نه حضرت

فرمودند که حرکت دهد تا آب بزیر او برسد دیگر پرسیدم از انگشتر تنگ که نداند آب بزیر او میرسد یا نه
چکند حضرت فرمودند که اگر داند که آب بزیر نمیرسد در وقت وضو بیرون آورند و ظاهرا در آوردن
بر سبیل استحباب است که مبادا فراموش کند در حال وضو و بگرداند و ازین حدیث ظاهر شد که فرقی
در میان وضو و غسل نیست و بعضی وجه گفته اند که خواهد آمد در غسل که حضرت فرمودند که زیر هر موی
جنابتست و هر که یکمو را آب نرساند بجهنم خواهد رفت بنابرین مبالغه در غسل بیشتر کرده اند و این
وجه سهلست زیرا که وضو نیز چنین است و معهذا درین حدیث و حدیث صحیح دیگر بهمین مضمون
وارد شده است که در وضو بیرون آورند والله تعالی یعلم و اذا استیقظ الرجل من نومه
ولم یبل فلا یدخل یده فی الاناء حتی یغسلها فانه لا یدری این باتت یده
و هرگاه شخصی از خواب بیدار شود و بول نکرده باشد پس دست خود را داخل ظرف نکند تا دست خود را
بشوید بر سبیل آنکه نمیداند که دستش شب در کجا بوده است چنانکه گذشت که حدیثی درین باب وارد شده
است موثق است و احتمال تقیه اظهر است والله تعالی یعلم و کان زکوة الوضوء ان یقول
المتوضی اللهم انی اسئلک تمام الوضوء و تمام الصلوة و تمام رضوانک
الجنة فهذا زکوة الوضوء مقرر چنین بود در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از
جهت تمامی و کمال و ازدیاد توفیقات و مثوبات این دعا بخوانند و ظاهرش آنست که این عبارت
یکی از ائمه معصومین است صلوات الله علیهم که سندش را انداخته است مصنف و ترجمه دعا
اینست که خداوندا بدرستی که من سوال میکنم از تو تمام شدن وضو را با آنکه قبول کنی و نقصانی
را که در آن واقع شده باشد بفضل خود کامل کنی و طلب میکنم از تو تمام کردن نماز را با آنکه توفیقم
کرامت کنی که باخلاص و حضور قلب با سایر شرایط و ارکان بجا آورم از تو میطلبم تمامی رضا و خشنودی
را با آنکه توفیقم کرامت کنی که جمیع افعال من موافق رضای تو باشد و از من کاری صادر نشود
در تمام عمر که مخالف رضای تو باشد و از تو سوال میکنم بهشت صوری و مراتب عالیه آن را و در
بهشت معنوی که قرب و وصال و محبت و معرفت تست بحق این دعا بخواند وضوی او تمام میشود
و موجب نمو کمالات او میشود چنانکه مال سبب پاکیزگی نفس است از رذیله بخل و پاکیزگی مال است از
حق فقرا و تمامی نفس بکمالات و توفیقات و تأییدات الهی و زیادتی مالیت در دنیا و
در آخرت سبب ثواب متناهی است و این چند کلمه جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت باب السواک
بدانکه سواک جزو وضو است حقیقة بر مذهب جمعی و مجازا بر مذهب جمعی دیگر و مبالغه بسیار در آن

واقع شده بود در میان ابواب وضو او را داخل ساخت و بابی علیحده از جهت آن مقرر نساخت
و مراد از مسواک پاک دانیدن دندانهاست از چرک و زردی بهر چه باشد و بهتر آنست که
بشاخهای درختان تازه باشد و اکمل آنست که بچوب اراک باشد پس بجز فه و انگشت و
هر چه ازاله چرک کند مسواک متحقق می شود و این مسواک کردن فی نفسه سنت موکد است
و تاکیدش بیشتر است که پیش از بنی رو در وضو واقع سازد و اگر پیشتر از مضمضه و استنشاق
واقع سازد دو ر نیست که بهتر باشد و اگر در مضمضه انگشتان خود را بدندانها بمالد اقل مرتبه
مسواک کردن بفعل آمده است و اگر بعد از وضو نیز واقع سازد بر نیت وضو پیش از نماز نیز
سنت است و در خواب مستحب است و در وقت بیدار شدن و برخواستن نماز شب
مبالغه در ان بیشتر است و چون دندانها زرد شود یا چرک بگیرد مبالغه در مسواک کردن شده
است قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما زال جبرئیل یوصینی بالسواک
حتی خشیت ان احفی او ادرد و ما زال یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه
و ما زال یوصینی بالمملوک حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یعتق فیه
بسند صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد و مبالغه می نمود
در مسواک کردن تا ترسیدم که از بس مسواک میکردم دندانهای من هیچ نماند یا خونین
شود دهان من یا دندانها همه بریزد یا دهان خود را خونین کنم یا دندانهای خود را همه بریزم
برفوات معلوم و موید این حدیث کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که حضرت
رسول خدا ام وصیت و مبالغه کرد مرا بمسواک کردن آنقدر که ترسیدم دندانهای من همه
بریزد و همیشه وصیت می نمود مرا برعایت حق همسایگان تا گمان کردم که عاقبت از جهت
همسایگان میراثی قرار خواهد داد و همیشه وصیت و مبالغه می نمود برعایت حال غلام و کنیز
تا آنکه گمان کردم که از جهت ایشان مدتی مقرر خواهد ساخت که هر گاه آن مدت خدمت
بکنند آزاد شوند بعد از ان دغدغه نیست که حق سبحانه و تعالی از جهت همسایه میراث مقرر
ساخته و از جهت مملوک مدت آزادی مقرر ساخته است و کلینی رضی الله عنه خبری
مرسل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که هر بنده که
مشتبه شد بعد از هفت سال آزاد میشود خواه صاحبش آزاد بکند و خواه نکند و بعد از هفت
سال خدمت او حلال نیست و این حدیث را حمل بر استحباب کرده اند که سنت است که غلام مشتبه

را بعد از هفت سال آزاد کنند و مکروهست بعد از هفت سال او را خدمت فرمودن و فی خبر
آخر و ما زال یوصینی بالمرأة حتی ظننت انه لا ینبغی طلاقها و در روایتی دیگر این زیادتی
هست که همیشه مبالغه می نمود مرا برعایت زنان تا گمان کردم که خوب نباشد مطلقا طلاق
زنان دادن و اخبار معتبر وارد شده است در کراهت طلاق با ملایمت اخلاق و با عدم الفت
کراهت ندارد و بس حمل لا ینبغی بر طلاق می باید کرد یا بر حرمت طلاق و حال آنکه مکروهست و الله تعالی
یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه نزل جبرئیل علیه السلام بالسواک و الحجامة
و الخلال بسند موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که جبرئیل مسواک و حجامت و
خلال را از جهت حضرت سید المرسلین آورد یعنی گفت که حق سبحانه و تعالی مسواک را سنت
کرده است همیشه خصوصا در اوقات خاصه و حجامت را از جهت دفع زیادتی خون مقرر
ساخته است و بعد از طعام میان دندانها را بچوب خلال آن پاک ساختن را سنت کرده
و ممکن است که چوب مسواک و شیشه حجامت و چوب خلال را آورده باشد یا الآت را با حکم
آنها آورده باشد و اول اظهر است و قال موسی جعفر صلوات الله علیهما اکل الاشنان
یذیب البدن و السواک فی الخلاء یورث البخر و بسند قوی از آنحضرت منقول
است که خوردن اشنان میگدازد بدن را و چرک کردن بدن و اسفال بدن را کهنه میکند و
از طراوت می اندازد یا پوست بدن سست میشود و ضرر است و مسواک کردن در ادب خانه کند
دهن می آورد و اما خوردن اشنان ظاهرا چنان بوده است که بعد از طعام اندرون دهانرا
باشنان می شستند و بسیار بوده است که فرو می برده اند از ان نهی واقع شده است چنانکه
در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که بیرون دهانرا
از اشنان بشوئید که چربی می ماند و بد بو می شود اندرون دهان بد بو می شود و در حدیث قوی
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که راوی عرض نمود که ما اشنان میخوریم حضرت
فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وقتی که دهن باشنان می شستند لبها را بر هم
میگذاشتند که مبادا اشنان داخل دهن شود و فرو رود زیرا که سبب سل و دق می شود و منی
را کم میکند و زانوها را سست میکند و اما چرک کردن بدن سفال و آن گل پخته است و سنگی نیست که
مالیدن آن بر بدن خوب نیست و حوالی کف پا و پاشنه را بدن میکوبند و در لغت بدن میگویند اگر
مالند بهتر است و اگر سنگ بر بدن بمالد معلوم نیست که کراهت داشته باشد اگر چه ظاهر عبثی که حضرت

و خواهد دلخواه نیز عبادتی است بهتر آنست که غبارها را سبک نمایند و در چند حدیث معتبر وارد شده
است که موی چیدن ناخن و مالیدن پس می آورد و دیگر ظاهر احادیث آنست که رفع چرک مثل لبوس و سدر و
امثال اینها بکند خواهد نمود و ظاهر حدیث آنست که در بیت الخلا مسواک کردن کراهت داشته باشد
اگر چه در حال بول و غایط نباشد و محتمل است که مجموع نهی ارشادی باشد و فایده اش دنیوی
باشد مگر آنکه کسی ترک اینها از آن جهت کند که چون حق سبحانه و تعالی دوست میدارد زندگانی را از جهت
عبادت یا عبادت مطلوب الهی است و هر چند آدمی زنده و صحیح است عبادت بیشتر خواهد کرد و از آنجهة
ترک اینها بکند مثاب خواهد بود و لیکن این نیت بسیار مشکل است مگر مخلصین را و قال الصادق
صلوات الله علیه اربع من سنن المرسلین التعطر و السواک و النساء و الحناء و بسند موثق
وارد شده است از آنحضرت که چهار چیز از سنتهای پیغمبران است که همه بران مداومت نموده اند اول
تعطر است یعنی بوی خوش کردن و در نسخ احادیث صدوق و کلینی العطر است بکسر عین یعنی بوی خوش
و اخبار متواتره درین باب وارد شده است که بوی خوش از سنتهای پیغمبرانست خصوصا پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله که بسیار بران مداومت می نمودند و در باب روز جمعه خواهد آمد و همچنین زنان
در باب نکاح و حنا در باب حمام و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان افواهکم
طرق القرآن فطهروها بالسواک و از آنحضرت منقولست که دهانهای شما راههای
قرآنست و قرآن از دهان بیرون می آید پس پاکیزه سازید دهانهای خود را بمسواک کردن از
جهت تعظیم قرآن و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بسند قوی منقولست که چون
نماز شب برخیزید مسواک بکنید که فرشته دهان خود را بر دهان شما میگذارد و هر چه میخوانید از قرآن
و دعا با آسمان می برد پس باید که دهان شما خوشبو باشد که سبب خوشحالی فرشته شود و سبب تقرب
اوست اگر بد بو باشد و قال النبی صلی الله علیه و آله فی وصیته لعلی صلوات الله علیه
یا علی علیک بالسواک عند وضوء کل صلوة و باسانید صحیح منقولست که از جمله وصیتهای
که حضرت سید المرسلین ص که حضرت امیر المؤمنین را کرد این بود که یا علی بر تو باد که مسواک کنی نزد
وضو از برای هر نمازی که بسازی خواه واجب و خواه سنت و آنچه صدوق در باب وضو نقل
نموده است این است که نزد هر وضوئی و نزد هر نمازی مسواک کن و چون این باب وضوست
همین وضو را نقل کرد و ممکن است که از قرآن وصیت باشد یا نساخ انداخته باشند و ظاهر
وضو قبل از وضوست پیش از مضمضه و استنشاق چنانکه کلینی بسند صحیح از معلی بن خنیس روایت کرده

است که گفت از حضرت امام جعفر صادق سوال کردم از مسواک کردن بعد از وضو حضرت فرمودند
که پیش از وضو مسواک می باید کرد راوی گفت که اگر فراموش کنم پیش از وضو را حضرت فرمودند
که بعد از وضو مسواک کن و بعد از ان سه مرتبه مضمضه کن و ظاهر این حدیث آنست که پیش از مضمضه
باشد چنانکه در وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مضمضه و استنشاق فرمودند و بعد از ان
روا نشستند می باید که آنحضرت مسواک پیشتر کرده باشند و اشعاری دارد که مضمضه و استنشاق
جزو وضو باشد و درین باب احادیث متعارض است و در بعضی از اخبار صحیح و حسنه و قویه وارد
شده است که مضمضه و استنشاق از وضو نیست و در حدیث صحیحی وارد شده است که از وضو
است و احادیث متواتره وارد شده است بر آنکه هر دو سنت است اکثر علما جمع کرده اند در میانه
اخبار بآنکه از وضو نیست یعنی از واجبات وضو نیست و از وضوهست یعنی از سنتهای وضو
ست و محتمل است که سنتی علیحده باشد قبل از وضو و آنکه وارد شده است که از وضوست
بر سبیل مجاز باشد چنانکه در مسواک نیز وارد شده است که از وضو است مجازا و فایده خلاف
دران ظاهر میشود که جمعی که قایلند که از وضوهست میگویند که نیت را مقارن هر یک می توان
ساخت حتی آنکه جمعی گفته اند که نیت را مقارن دست شستن سنت پیش از وضو می توان ساخت
و بعضی گفته اند که مقارن مسواک می توان ساخت و لیکن احوط آنست که نیت را مقارن
هیچ یک ازین افعال نسازد بلکه مقارن شستن رو سازد و اگر مقارن آنها سازد البته مقارن
شستن رو نیز بسازد و اگر مقارن شستن رو سازد بهتر آنست که در وقتی که آنها را بفعل
آورد قصد داشته باشد که از جهت رضای الهی بفعل می آورد تا ثواب بران افعال داشته
باشد و بعضی از علما گفته اند که هر گاه نیت را مقارن شستن رو دارد نیت شامل
آنها که پیش واقع ساخته است میشود هر چند آنها را اکرده باشد و وجه ظاهر نیست بلکه
می باید قصد شستن آنها نیز از برای خدا بکند تا ثواب داشته باشد و الله تعالی یعلم و
قال صلوات الله علیه السواک شطر الوضوء و حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه و آله فرمودند که مسواک جزو وضو ست یا نصف وضوست در نواب مشهور
آنست که بر سبیل مبالغه واقع شده است یعنی بمنزله جزو وضواست که باید مقارن
وضو باشد و ترک آن نکنند که اگر ترک کنند گویا وضو نساخته اند و قال الصادق
صلوات الله علیه قال رسول الله لما دخل الناس فی الدین افواجا

انتهم الا ازدار فيها قلوبا واعذب بها افواها فقيل يا رسول الله هذا
ارقها قلوبا فندعوناه فلم صارت اعذب بها افواها فقال انها
كانت نساك فى الجاهلية از وهب بن وهب بسند آ روايت كرده است از آنحضرت
كه حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند كه چون مردمان داخل شدند در دين
بعد از فتح مكه معظمه فوج فوج وگروه گروه طايفه ازد كه در يمن مى باشند و انصار از آن
طايفه بودند اگرچه از همه طوايف دلهاى رقيق تر بود و گريان و پشيمان از اعمال سابق
ايام كفر و دهانهاى ايشان خوشبوتر بود پس پرسيدند از آنحضرت ص كه يا
رسول الله آنكه فرمودى كه دلهاى ايشان تنگ تر بود از آثار گريه و زارى ايشان
يا از سبقت انصار كه از ايشان بودند بدين اسلام دانستيم اما ندانستيم كه چرا دهانهاى
ايشان خوشبوتر بود حضرت ص فرمودند كه از جهت آنكه ايشان در جاهليت و ايام
كفر مسواك ميكردند و ممكن است كه مسواك كردن ايشان سبب رقت قلوب ايشان
شده باشد و از اين جهت حضرت صادق اين را فرموده باشد يا از آن جهت كه سبب
خوشبوى دهان ايشان بود و ممكن است كه خوشبوى كنايه از آن باشد كه خوش
كلام بودند و مسواك سبب آن ميشود و همين روايت را در علل ذكر كرده است باين عنوان
كه قال الصادق ع قال رسول الله ص و بجاى انها لانها بوده و سهوا تتمه را ذكر نكرده
است يا از نساخ افتاده است و اگر نباشد البته مراد است و اگرنه معنى صحيح نيست زيراكه
سوال ايشان از معنى اين كلام دلالت ميكند بر اين كه حضرت رسول صلى الله عليه
وآله تفسير فرموده باشد و قال الصادق صلوات الله عليه لكل شىء طهور
و طهور الفم السواك در تتمه روايت سابق و مانند حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه نقل كرده است كه فرمودند كه هر چيز را مطهريست و مطهر دهان
مسواكست ظاهر مراد اين باشد چنانكه دهانرا از كثافت پاك ميكند همچنين زبانرا
پاك ميكند از گناهانى كه از او صادر شده است و نميگذارد كه از او صادر شود
من بعد چون همه جا طهور مستلزم اين معانى هست و از اين عبارت نيز ظاهر ميشود
طهور بمعنى مطهر است نه طاهر بلكه در هيچ جا احتمال طاهر ندارد و بر تقديريكه در لغت
عرب بمعنى طاهر آمده باشد در عرف خدا و رسول و ائمه باين معنى است و بنده

اين راچند

اين را چند مرتبه و چند جا ذكر كردم تا مطلع باشى و بدانى كه بحثهاى كه بعضى از فضلا كرده
اند بواسطه عدم تتبع است و اين را نيز بدانى كه حقيقت شرعى در اكثر چيزها واقع است
و عرف حضرت سيد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين بمرتبه رسيده
است كه هر معانى مصطلح ايشان كسيكه تتبع كلام كرده مى فهمد و بر تقديريكه احتمالى
رود در عرف نبى ص و در عرف ائمه ع مطلقا احتمال نيست با آنكه ظهور كافى است احتياج
بيقين نيست و هر منصفى ميداند كه يقين حاصل است و جميع مراتب بحثهاى اصوليان
مبنى بر شكوكيست كه از وهم ناشى است باعتبار كثرت مزاولت بر آن و اگر وهم را از
ميان بردارند عقول در همه امور مستقل است وليكن كار ائمه همگى با ظلمت و اكثر طلبه آنرا
دقت نا ميده اند و بآن افتخار مينمايند فتدبر و قال ابو جعفر صلوات الله عليه
ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يكثر السواك وليس بواجب
فلا يضرك تركه فى فرط الايام و حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه
حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله بسيار مسواك ميكردند و واجب نيست كه بترك
آن عقوبت الهى باشد بلكه سنت مؤكد است پس ضرر ندارد كه كسى آنرا چند روزى
ترك نمايد و لفظ فرط را اندو در روز يا پانزده روز استعمال ميكند و ظاهر مراد
از اينجا آنست كه به روز نرسد و اگر برسد از آن نگذرد چنانكه در حديث كالصحيح
از آنحضرت صلوات الله عليه منقولست كه مى بايد كه سه روز بر تو نگذرد كه مسواك
نكنى اگر همه محض گردانيدن مسواك باشد بر دندانها ولا بأس ان يستاك الصائم
فى شهر رمضان يعنى باكى نيست كه مسواك كند روزه دار در ماه رمضان اى
النهار شاء در هر وقتى از روز كه خواهد خواه پيش از پيشين باشد و خواه بعد از آن
و اين مضمون روايت كالصحيح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه
و در حديث صحيح از آنحضرت پرسيدند كه آيا صايم مسواك مى تواند كرد بآب يا
بچوب تر كه مزه او را بيابد حضرت فرمودند كه باكى نيست و ليكن در حديث صحيح ديگر وارد
است از آنحضرت كه بآب مسواك مى تواند كرد و بچوب تر مسواك نكند و در حديث حسن
كالصحيح وارد است كه آنحضرت فرمودند كه مكروه است صايم را كه مسواك كند بمسواك
تر و فرمودند كه اگر چوب را تر كنند و ترى آنرا بگذارند كه هيچ ترى نماند بآن مسواك

۱۹۲

مى تواند كرد و در حديث موثق ديگر وارد است كه بچوب تر مسواك نكند پس از اين احاديث ظاهر
شد كه جايز است مسواك كردن و اگر مطلقا ترى نداشته باشد بهتر است و اگر مسواك خشك را بآب تر
كنند كراهت دارد و اگر آبش را بگذارند كراهت كمتر ميشود و اگر چوب تر باشد كه تازه باشد كراهتش
بيشتر است وليكن اينها همه وقتى است كه آب مسواك فرو برد و اگر بيندازد ظاهرا كراهتش كمتر مى شود
بلكه كراهتش نخواهد داشت و اگر آب مسواك را در غير روزه نيز بيندازد بهتر است چون غالبا دندانرا
تر بيرون مى آيد و داخل دهان ميشود و اكثر علما آب دهان را حرام ميدانند هرگاه از دهان بيرون آيد
و اگر بعد از مسواك در روزه اگر بچوب تر يا بآب مسواك كرده باشد سه مرتبه آب دهانرا بيندازد بهتر است
والله تعالى يعلم ولا بأس بالسواك للمحرم و باكى نيست مسواك كردن محرم را كه احرام حج يا
عمره بسته باشد در حديث حسن كالصحيح و صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده
است كه آنحضرت فرمودند كه محرم مسواك مى تواند كرد و اگر چه خون در آيد چون از سنت است و در
حديث صحيح از آنحضرت صلوات الله عليه وارد است كه مسواك بكند اما چنان نكند كه خون در آيد يعنى مبالغه
نكند در ماليدن و سخت نمالد كه خون در آيد و چون بحسب ظاهر مخالفتى با حديث اول دارد ديگرى به حمل
كرده اند اول را بر جواز و دوم را بر كراهت و يا اول را بآنكه قصد نداشته باشد كه خون در آيد و
بر آيد و ثانى كه حرامست يا كروه آنست مبالغه كند عمدا تا خون در آيد يا اگر از عادل شود يا بر كه
خون در مى آيد نكند بهتر است چون يكى از محرمات حرام در آوردن خونست از بدن و صدوق
عمل بحديث اول كرده است و در محرمات احرام خواهد آمد ويكره السواك فى الحمام لانه
يورث وباء الاسنان و مكروه است مسواك كردن در حمام زيرا كه سبب ريختن دندانها
مى شود و صدوق اين مضمون را از حضرت امام جعفر صادق ع روايت كرده است بسند كالصحيح
والسواك من الحنيفية وهى عشر سنن خمس فى الراس وخمس فى الجسد فاما التى
فى الراس فالمضمضة والاستنشاق والسواك وقص الشارب والفرق لمن طول
شعر راسه ومن لم يفرق شعر راسه فرقه الله بمنشار من نار واما التى
فى الجسد فالاستنجاء والختان وحلق العانة وقص الاظفار ونتف الابطين
و مسواك كردن از سنتهاى حضرت ابراهيم على نبينا وآله وعليه السلام است كه حضرت سيد المرسلين
صلى الله عليه وآله بآن مداومت مينمودند و آن ده سنت است پنج در سر است و پنج در بدن است اما
آنچه در سر است مضمضه و استنشاق و مسواك و قص شارب است و جدا كردن موى سر است بآنكه

از پيش سر آنرا دو حصه كند كه پوست سر ظاهر شود و كسيكه موى سر را جدا نكند حق سبحانه وتعالى سرش را
باره آتشين جدا كند و اما آنچه در بدن است استنجاى بول و غايط است و ختنه كردن و موى پشت
انبار را تراشيدن و ناخنها گرفتن و موى زير بغلها را كندن است و صدوق بسند موثق كالصحيح از
حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه اين حديث را روايت كرده است باين عنوان كه حضرت
فرمودند كه پنج سنت در سر است و پنج در بدن اما آنچه در سر است مسواك و اخذ شارب و فرق شعر و
مضمضه و استنشاق و اما آنچه در بدن است ختنه و موى پشت زهار تراشيدن و موى زير بغلها كندن
و ناخنها گرفتن و استنجا است و زيادتيها از صدوق است اما آنكه از سنن حنيفه است اخبار
بسيار وارد است و اما مبالغه در مذاق فرق مو ممكن است كه از جهت مسح سر باشد چنانكه گذشت كه مى بايد
كه مسح بر بشره يا بر موى مخصوص بشره و آن قدريست كه كشيدن از جلو پيش سر بيرون نرود از اطراف
مقدم سر و اگر فرق كرده باشد مسح بر بيخ بشره واقع مى شود يا بر بيخ مو كه كشيدن آن از اطراف بدر
نرود و هرگاه مقدار دو انگشت از بالاى ناصيه بكشد اين معنى متحقق ميشود زيراكه بيخ مو تا دو انگشت
از هر طرفى بدر نخواهد رفت و قدر سه انگشت سنت را مسح كشيد خواهد بود البته و جدا كردن مو بقدر
يك انگشت لازم است تا مسح بر ناصيه واقع شود و از هم جدا كردن كل مو را سنت است اگر سه
انگشت را واجب بدانيم و اگر نه لازم است كه آنقدر جدا كند كه سه انگشت مسح تواند كشيد و اگر مردان
موى سر را بتراشند بهتر است و زنان را چون تراشيدن موى سر حرام است فرق لازم است چنانكه
گذشت و احكام باقى خواهد آمد و قال الباقر والصادق صلوات الله عليهما صلوة
ركعتين بسواك افضل من سبعين ركعة بغير سواك فرمودند كه دو ركعت نماز
با مسواك بهتر است از هفتاد ركعت بى مسواك كلينى اين حديث را بسند قوى از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه روايت نموده است و دور نيست كه اگر در حال وضو مسواك كرده باشد يا در وقتى
ديگر كه فصلش نباشد كه در وقت نماز با مسواك نماز كرده باشد كافى باشد و قال ابو جعفر
الباقر صلوات الله عليه فى السواك لا تدعه فى كل ثلثة ايام ولو ان تمره
مرة واحدة و بسند موثق كالصحيح از آنحضرت منقولست كه ترك مكن مسواك در سه روز
اگر چه يكبار بگردانى بر دندانها و اولى آنست كه در وقت هر وضو و وقت نماز مسواك كند و قال
النبى صلى الله عليه وآله اكتحلوا وترا واستاكوا عرضا و حضرت ص فرمودند كه
سرمه را طاق بكشيد يا آنكه هر چشمى طاق يا مجموع باشد و در حديث صحيح وارد است كه آنحضرت صلى

علیه وآله چهار میل در چشم راست میکشیدند و سه میل در چشم چپ و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که هرکه سرمه کشد طاق بکشد و این بهتر است و اگر طاق نباشد نیز باکی نیست
و در حدیث کالصحیح واقع است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله چشمان مبارک را از سرمه
سیاه در وقت خوابیدن طاق میکشیدند یعنی هر یک را طاق میکشیدند و سه میل بر تخییر باید کرد و در حدیث
صحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شب سرمه کشیدن از برای چشم نافع است
و در روز زینت است و احادیث بسیار در فضیلت سرمه سنگ که غالبا در حدود اصفهان می باشد
وارد شده است که دهن را خوشبو میکند و پلکهای چشم را قوت میدهد و موی پلک را میرویاند
و چشم را تند میکند و مدد میکند بر آنکه سجده طولانی تواند کرد و دمعه را که ریختن آب چشم است
دفع میکند و قوت مجامعت را زیاد میکند و چشم را جلا میدهد و حضرت فرمودند که مسواک را عوض
دندان بکنید زیرا که بر طول دندان غالبا مجروح میکند و ترک الصادق صلوات الله علیه
السواک قبل ان یقبض بسنتین و ذلک ان اسنانه ضعفت صدوق این حدیث را
از مسلم که آزاد کرده حضرت بود بسند قوی روایت کرده است که او گفت که آنحضرت دو سال پیش
از آنکه از دنیا بروند ترک مسواک کردند چون دندانهای آنحضرت ضعیف شده بود و ظاهرا مبالغه
که سابق داشتند آنرا ترک فرموده بودند چون مجرد انگشت مالیدن کافی است مگر آنکه بی قوت شده باشد
بجهتی که خوف داشته باشند که ازاله نیز نتوانند با آنکه راوی مجهول الحالست و شهادت بر نفی نیز مشکل
است شاید حضرت در اندرون خانه مسواک میفرموده باشند و سأل علی بن جعفر اخاه موسی
بن جعفر علیهما السلام عن الرجل یستاک مرة بیده اذا قام الی صلوة اللیل
وهو یقدر علی السواک فقال اذا خاف الصبح فلا باس و بسند صحیح سؤال کرد علی بن جعفر
از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که هرگاه شخصی یکمرتبه بدست خود مسواک کند وقتی که
بنماز شب برخیزد با آنکه قدرت بر مسواک داشته باشد خوبست حضرت فرمودند که اگر خوف طلوع
صبح داشته باشد باکی نیست یعنی اگر ترسد که صبح شود و وقت نماز شب بگذرد بدینت مسواک کردن
و بحسب مفهوم دلالت میکند بر آنکه در فراخی وقت اکتفا باین نکند یعنی تا ممکن باشد فرد کامل را
بفعل آورد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اقل مرتبه مسواک آنست که انگشت خود را بدندانها
بمالی که چرک آنرا ببرد و قال النبی صلی الله علیه وآله لولا ان اشق علی امتی لامرتهم
بالسواک عند کل صلوة و صدوق بسند حسن کالصحیح و کلینی بسند قوی روایت کرده است

از حضرت

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت رسول خدا فرمودند که اگر نه شاق میشد بر امت
من هر آینه واجب میکردم بر امت خود مسواک کردن نزد هر نمازی را و ظاهر این حدیث تفویض است
و الا رسول خدا را کی بود که واجب کند و تاویل کرده اند که حق سبحانه و تعالی بر زبان من بر شما واجب
میکرد و بسند قوی از آنحضرت منقولست که پیغمبر فرمودند باصحاب خود که چرا دندانهای شما زرد
است چرا مسواک نمی کنید و روی لو علم الناس ما فی السواک لاباتوه معهم
فی لحاف و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که اگر مردمان میدانستند
که چه ثواب بسیاری در مسواک هست هر آینه وقت خوابیدن در میان لحاف با خود می بردند که چون
بیدار شوند بی فاصله مسواک کنند یا آنکه در زیر لحاف مسواک کنند تا خوابشان و در بعضی از نسخ
فی اللحاف است و آن اظهر است و لیکن در ثواب الاعمال مثل متن است و روی ان الکعبة شکت
الی الله عز وجل ما تلقی من انفاس المشرکین فاوحی الله تبارک و تعالی الیها
قری یا کعبة فانی مبدلک بهم قوما یتنظفون بقضبان الشجر فلما بعث الله
عز وجل نبیه محمدا صلی الله علیه وآله نزل علیه الروح الامین جبرئیل بالسواک
و در روایتی واقع شده است که کعبه شکایت بخداوندی که عزیز و جلیل است از آنچه می یافت از گندهای دهان
کفار پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد بکعبه که بشارت باد ترا و چشمت روشن باد و آرام گیر و خاطر جمع دار
که من بعوض این جماعت جمعی را خواهم آورد که ایشان دهنهای خود را پاکیزه سازند بشاخهای
درختان و مسواک کنند پس چون حق سبحانه و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه وآله فرستاد برسالت
جبرئیل مسواک را از جهت حضرت آورد که امت او بآن مسواک کنند و ظاهر شکایت کعبه است
که او را شعوری باشد و ظاهر آیات و احادیث این است و بعضی تاویل کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی
امر بتعظیم آن کرده است پس هرگاه تعظیم او کنند تعظیم الهی کرده اند و تحقیر او تحقیر الهی است یعنی شکایت
میکند که اینها تعظیم میکنند و اگر بظاهر خود میخواهند و تاویل کنند امثال اینها را ظاهر اولی باشد
و قال الصادق صلوات الله علیه فی السواک اثنتا عشرة خصلة هو من
السنة و مطهرة للفم و مجلاة للبصر و یرضی الرحمن و یبیض الاسنان و یذ
هب الاصفرار و یشد اللثة و یشهی الطعام و یذهب بالبلغم و یزید
فی الحفظ و یضاعف الحسنات و تفرح به الملائکة و بطرق متکثره قوی از آنحضرت
منقولست که در مسواک کردن دوازده فایده اخروی و دنیوی هست اول آنکه از سنت حضرت سید المرسلین

و متابعت آنحضرت موجب ثواب عظیم است دوم آنکه سبب پاکیزگی دهانست که مؤمنان و فرشتگان
از آن متاذی نمی شوند قطع نظر از آنکه چرکنی سبب بی اعتباریست سیم آنکه سبب جلاء چشم است
چون رطوبات فاسده دفع میشود چهارم آنکه سبب خوشنودی حق سبحانه و تعالی است یعنی ثواب
عظیم میدهد پنجم آنکه دندانها را سفید میکند و چرک سبب فساد آن نمی شود یا آنکه حسنی که لازم مسواکست
هم میرسد ششم آنکه زردی دندان را میبرد و بودنش سبب ریختن دندانست و قباحت دارد هفتم
آنکه لثه بکسر لام و تخفیف ثا یعنی بن دندانها را محکم میکند هشتم آنکه اشتهای طعام می آورد بسبب
دفع فضلات فاسده نهم آنکه بلغم زیادتی را دفع میکند چون بسبب مسواک رطوبات بلغمی بمرتبه می آید
دفع میشود دهم آنکه حافظه را زیاده میکند چون اغلب آفات زیادتی بلغم سبب نسیانست یازدهم
آنکه حسناتی که از پی کسی صادر میشود بعد از آن مضاعف میکند و در روایتی از این روایات آنست
که هفتاد برابر میشود ثواب آن و در روایتی دیگر دو رکعت نماز را هفتاد رکعت میکند دوازدهم آنکه
فرشتگان خوشحال میشوند از آنکه بنده کار خوب میکند و ایشان متاذی نمی شوند از بوی بد دهان
در روایتی دیگر آنکه راه قرآن پاک میکند و در روایتی کالصحیح وارد است که ریختن آب چشم را برطرف
میکند و چشم را جلا میدهد و در روایت کالصحیح دیگر بلغم را می برد و عقل را زیاده میکند مجملا آنقدر
مبالغه در مسواک وارد شده است در هیچ سنتی از سنن بخاطر ندارم که شده باشد

باب علة الوضوء

یعنی چیزی که سبب آن شده است که حق سبحانه و تعالی وضو را مقرر ساخته است بعنوان وجوب یا استحباب
و علتهای شرعی گاه هست که بسیار است و لیکن علت عقلی یکی بیش نمی باشد نزد اکثر علما و حق آنست
که آن نیز می باشد باین معنی که مثلا هرگاه دو کس بطلب شخصی آیند که هر یک مستقل باشند در علیت که اگر
یک تنها می آمدند او میرفت و برود پس فعل او دو علت دارد و لیکن باصطلاح ایشان هر یک
را جزو علت نام رفتن میدانند هر چند کل واحد قابلیت علت داشته باشند و در شرع نیز چنین است
پس اگر علت گویند هر یک را باعتبار اینست که فی نفسها مستقل است در سببیت قطع نظر از آن دیگری
و اگر جزو علت گویند باعتبار وقوع است و جزو علت را نیز علت می نامند مجازا پس اگر امثال اینها
چند علت داشته باشد هر دو معنی صحیح جاء نفر من الیهود الی رسول الله صلی الله علیه و
آله فسالوه عن مسائل فکان فیما سالوه اخبرنا یا محمد لای علة توضا
هذه الجوارح الاربع وهی انظف المواضع فی الجسد روایت کرده است بسند
حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام

حسن صلوات الله علیه با اندک تغییر لفظی و عبارت متن عبارت سند اول است که جماعتی از یهودان
بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آمدند و چند مسئله پرسیدند و در روایت ثانیه ده مسئله
و از جمله سؤالات ایشان این بود که یا محمد بچه علت در وضو این چهار عضو شسته میشود و مسح کشیده
میشود و چون دستهارا یک عضو حساب کرده و پاها را یکی و حال آنکه این چهار عضو پاکیزه ترین
عضوهاست در بدن و می بایست عضوی که کثیف تر باشد شسته شود و در حدیث دوم چنین است که
در وقت سؤال ایشان جبرئیل در جانب راست حضرت نشسته بود و میکائیل در جانب چپ آنحضرت
و بحضرت میگفتند که چنین جواب ایشان بده و حضرت هرچه ایشان میگفتند جواب
میفرمودند تا عاقبت مسلمان شدند و جوابها را بیرون آوردند که از الواح حضرت موسی نوشته
بودند و موافق بود با آنچه حضرت فرموده بود و ایشان گفتند که در الواح چنین نوشته که کسی این
جوابها را گوید پیغمبر آخر الزمان و در وقت جواب جبرئیل در جانب راست او باشد و میکائیل
در جانب چپ او و وصی او در برابر او و حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که چنین است جبرئیل از جانب
دست راست و میکائیل از جانب دست چپ و وصی من علی ابن ابی طالب که در برابر من نشسته است
و عاقبت اسلام آن یهودی سائل بر وجه کمال شد قال النبی صلی الله علیه وآله لما ان وسوس
الشیطان الی ادم علیه السلام دنا من الشجرة فنظر الیها فذهب ماء وجهه
ثم قام و مشی الیها وهی اول قدم مشت الی الخطیئة ثم تناول بیده منها
ما علیها فاکل فطار الحلی والحلل عن جسده فوضع آدم یده علی ام راسه
و بکی فلما تاب الله عز وجل علیه فرض علیه و علی ذریته تطهیر هذه
الجوارح الاربع فامره الله عز وجل بغسل الوجه لما نظر الی الشجرة
و امره بغسل الیدین الی المرفقین لما تناول بهما و امره بمسح الراس لما وضع
یده علی ام راسه و امره بمسح القدمین لما مشی بهما الی الخطیئة حضرت رسول
خدا فرمودند که چون شیطان وسوسه کرد حضرت آدم را و قسم یاد کرد که من شمارا نصیحت
میکنم که اگر میخواهید که دایم در بهشت باشید ازین درخت گندم یا انگور بخورید حضرت آدم متوجه شجره
شد و نگاهی بآن درخت کرد و آب روی حضرت آدم رفت دیگر برخاست و بجانب آن درخت
روانه شد و آن اول قدمی بود که حرکت کرد بخطا و ترک اولی پس دست دراز کرد و از میوه آن
درخت چید و خورد و پس زینتها که بر او بود و جامه ها که پوشیده بود همگی از بدن حضرت

آدم برید پس حضرت آدم ع دست بر سر زد و گریان شد پس حق سبحانه و تعالی توبه حضرت
آدم ع را قبول کرد و اجابت حضرت آدم ع و بر ذریت او این مواضع را پاکیزه کنند بوضو پس
حق سبحانه و تعالی او را امر کرد که رو را بشوید چون نظر بجانب شجره کرده بود و امر کرد او را بشستن
دستها تا مرفقها چون بدستها میوه را چیده بود و او را امر کرد که مسح سر کند چون دست بر سر زده
بود و او را امر کرد که پاها را مسح کند چون پاها بان پاها رفته بود بجانب خطا و ترک اولی و حدیث دوم
این تتمه دارد که حضرت فرمود که پس حق سبحانه و تعالی سنت کرد بر امت من مضمضه را تا محبت حرام را از دل
ایشان بردارد و سنت کرد استنشاق را تا بوی کند آتش دوزخ را بر ایشان حرام کرده اند بهودی
گفت راست گفتی یا محمد پس کو چه ثواب کسی را که این وضو را بجای آورد پس حضرت رسول خدا
فرمودند که اول که دست او باب میرسد شیطان از و دور میشود و چون مضمضه میکند حق
سبحانه و تعالی دل او را و زبان او را بحکمت منور میسازد که علوم آلهیه در دل او ریزد و بر زبانش
جاری شود و چون استنشاق میکند حق سبحانه و تعالی او را از آتش دوزخ ایمن میگرداند
و روزی میکند او را بوی بهشت پس چون رو می شوید حق سبحانه و تعالی روی او را سفید و نورانی میکند در
روزی که بعضی از روها سفید و بعضی سیاه و چون دستها را میشوید حق سبحانه و تعالی غل
آتشین که بر دستهای گناه کاران خواهد گذاشت بر دستهای او حرام میگرداند و چون
مسح سر میکند حق سبحانه و تعالی گناهان را از و دور میگرداند و چون پاها را مسح میکند حق سبحانه
و تعالی او را بر صراط میگذراند در روزی که قدمها از صراط بلغزد و بجهنم افتند یهودی گفت راست
گفتی یا محمد و اما خطای حضرت آدم پس آن ما ولت ترک اولی و چون نکالیف مقربان زمان دیگر
است ایشان از ابر بکروه و ترک اولی عتابها میشود که دیگران از ابر کناهان آن قدر عتاب و عقاب
نمی شود چون احادیث بسیار وارد است که اگر بنی آدم کبیره بکند تا هفت ساعت
بانه ساعت نمی نویسند که شاید از و پشیمانی حاصل شود و ننویسند و حضرت آدم
پشیمان شد و سیصد سال گریست تا توبه اش قبول کردند معهذا قیاس احوال خود با ایشان
نمی باید کرد که مصلحتها هست که همه کس اطلاع ندارند چنانکه یکی از محققان ذکر کرده است که
قبل از خلق آدم حق سبحانه و تعالی فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة حضرت را از جهت خلافت
ارض آفریده بودند نه از جهت سکنای بهشت و بهانه میخواستند از جهت ارسال او بزمین لهذا
او را بخود گذاشتند تا بان وسیله او را بزمین فرستند و چون محبت الهی بار فاهیت

جمع نمی شود مدتی او را در بوته محبت میگداختند تا باعلای مراتب کمال رسید ندای خلافت
در دادند چنانکه معلوم است که او و سایر انبیا را بعد از ترک اولی رتبه خلافت داده اند
و چون آدم مخلوق شد صد هزاران هزار فرشته بسجده او افتادند و سالها در سجده بودند
و مشهور دو بیست سال است و چون سر از سجده برداشتند سی سال دیگر تعلیم اسما از و
میکردند و کل حوران و غلمان در مقام اطاعت و بندگی او بودند و خوف آن بود که
عجبی در خاطر او بهم رسد بنا بر آن باین ترک اولی کردند تا بر همه عالمیان ظاهر
گردد که هر کمال و خوبی که هست از حق سبحانه و تعالی است و بقای او و عصمت او است و
عرق باشد فرزندان او را که با آن جلالت قدر به ترک اولی او را از بهشت بیرون
کردند بنی آدم جمع کنند در بهشت با صد هزاران عصیان و باز تفضل فرموده اند و عبادات
از جهت رفع سیئات مقرر ساختند تا بنی آدم در میان خوف و رجا باشند و غیر اینها
از وجوهی که انشاء الله تعالی در تفسیر قرآن از طرق اهل البیت سلام الله علیهم
مذکور خواهد شد و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است
که چون دست در ظرف میکنی که آب برداری و بسم الله میگوئی هر گناهی که او را کرده
کرده باشی همه میریزد و چون رو را می شوئی هر گناهی که از چشم و زبان کرده همه میریزد
و چون دستها را می شوئی گناهان از دست راست و از دست چپ تو ریخته می شود
و چون مسح سر و پاها میکشی هر گناهی که از پاها کرده ریخته میشود و کتب ابو الحسن علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیهما الی محمد بن سنان فیما کتب من جواب
مسئله ان علة الوضوء التی من اجلها و علی العبد غسل الوجه والذراعین
و مسح الراس والقدمین فلقیامه بین یدی الله عز و جل و استقباله
ایاه بجوارحه الظاهرة و ملاقاته بها الکرام الکاتبین و نوشت حضرت
امام بر ده است یک یک حضرت فرمودند که علت وضو که بسبب آن بر بندگان
الهی لازم شده است که بشویند رو و دستها را و مسح کنند سر و پاها را آنست که نزد
حق سبحانه و تعالی بخدمت او می ایستد و روی ظاهر بکعبه میکند و روی دل بسوی خداوند
و بخدمت او قیام می نماید و چون اعضای ظاهره متوجه کعبه است با مراد و کو باروی
اعضا را بجانب او کرده است و اگر نه حق سبحانه و تعالی در جهتی نیست که کسی رو بجانب او کند

و این اعضا ملاقات میکند فرشتگانی را که نویسندگان اعمالند و از چپ و راست آیند پس می باید که ظاهر
این اعضا از نجاست حدث پاک باشند چون رو و پاها کان دارد و باطن نیز از همه تعلقات جسمانی و کدورات
روحانی مطهر باشند تا رو دل بجانب حق سبحانه و تعالی تواند کرد و تواند گفت که وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض که در باب صلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی و این
سه علت را بر سبیل اجمال بیان فرمودند و بعد از شروع در تفصیل کل واحد از اعضا کردند
فیغسل الوجه للسجود والخضوع و یغسل الیدین لیقلبهما و یرغب بهما و یرهب
و یتبتل و یمسح الراس والقدمین لانهما ظاهران مکشوفان یستقبل بهما کل حالاته
لیس فیهما من الخضوع والتبتل ما فی الوجه والذراعین پس می باید شوید رو را از جهت
سجود و خضوع بر زمین میکند از ادب می باید که ظاهرش پاکیزه باشد و بشستن از گناه پاک
شود تا قابلیت قرب سجود بهم رساند چنانکه خواهد آمد که او ببالات بنده بخدا در نماز حال سجود است
و دستها را می شوید ظاهرش پاکیزه شود و از گناهان مطهر گردد تا تواند که بدرگاه الهی برآرد
و طلب بهشت نماید یا جمیع مراتب کمالات و طلب طلا می از جهنم کند یا برات از جمیع نقایص ممکنات و منقطع
شود بالکلیه از غیر او و متوصل باو شود و در حالت قنوت یا در جمیع حالاتی که آن دارد و در اثنای نماز یا که
در وقت تکبیر احرام برابر دو نرمه گوش بر برد و در حالت قرائت در برابر زانو باشد و در حالت قنوت برابر
رو باشد و در حالت رکوع بر زانوها باشد و در حالت سجود برابر رو باشد و در حالت تشهد بر زانو باشد
و در حالتی رغبتی و رهبتی و انقطاعی او را باشد یا انکه مراد از رغبت آن باشد که کف دستها بجانب
آسمان کند با امید انکه حق سبحانه و تعالی از رحمت خود در آن برکند و رهبت حالتی است که رجای او غالب شد
رهبت با ورد یا انکه پشت دست را بجانب آسمان کند بقصد انکه من مستحق رحمت نیستم مگر فضل او شامل حال
من شود و تضرع کند در حالتی که خوف و رجای او مساوی باشد یا انکه انگشت سبابه راست را بجانب
راست و بجانب چپ برد تا اشاره باشد یا انکه میداند که فردای قیامت از جمله اصحاب یمین خواهم
بود یا از جمله اصحاب شمال و اگر تختیر برو غالب شد تبتل کند یا انکه انگشت سبابه دست چپ را بالا کند که آیا
مرا قابلیت مراتب عالیه هست از فضل او و ههموار بیاد این آورد که من کجا و این آرزو کجا و اگر امید غالب
باشد و تضرع و زاری تمام باشد و گریان شود هر دو دست را از سر بگذارند و بخاطر بگذراند که دست
دراز میکنم که رحمت الهی را بگیرم و این اسامی از جهت این مراتب در احادیث صحیحه وارد شده است
و مسح سر و پاها میکند که چون سر و پاها ظاهر است و باز است و با اینها رو بکعبه دارد پس می باید که

اینها نیز از سیئات پاک باشند تا ظاهرشان قابلیت استقبال کعبه ظاهری داشته باشند و سر قدم و قدم سر
ساخته متوجه کعبه حقیقی شوند و چون آن حالاتی که رو و دستها را بود سر و پاها را بود سر و پاها را نیست بنا بر آن
اینها را بمسح اکتفا فرموده اند و از امثال این احادیث رتبه محمد بن سنان ظاهر میشود چون در احادیث واقع
شده است که رتبه رجال را از رتبه احادیث بیابید و نیز فرموده اند که علمای مردمان بقدر عقول ایشان سخن
میگویم لهذا صدوق اعتماد بر او کرده است بسیار و شیخ مفید توثیق او کرده است و لیکن جمعی از اصحاب رجال
که از حقایق کمالات ائمه معصومین بی خبرند امثال این اخبار را دلیل ضعف او ساخته اند و بنده در رد مقنعه المتقین
تفصیل احوال جمیع مشاهیر را بر وجه اکمل یاد کرده ام و اگر اجل امان دهد در فهرست این کتاب نیز مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی باب حکم جفاف بعض الوضوء قبل تمامه این باب در بیان حکم خشک شدن اعضای
وضو است پیش از تمامی وضو که سبب بطلان وضو است پیش که افعال وضو را پی در پی بفعل آورد و قبل از انکه
اعضا خشک شود یا انکه خلافی هست میان علما در انکه در وضو موالات واجب است و لیکن خلاف است
که تا چه مرتبه واجب است جمعی از علما موالات معنی متابعت را واجب میدانند یا انکه بی فاصله می باید که اعضای
وضو شسته شود یا انکه چون از شستن رو فارغ شود بی فاصله مشغول شستن دست راست شود
تا آخر وضو و اکثر علما مراعات جفاف اعضا کرده اند یا انکه عضو سابق خشک نشود و در اینجا نیز خلاف
کرده اند بعضی گفته اند که شرط است که سابق خشک نشود اگر سابق بر سابق خشک شود ضرر ندارد و جمعی
گفته اند هیچ عضوی از اعضای سابق تماما خشک نشود و اگر بعضی از عضو خشک شود ضرر ندارد و
بعضی گفته اند که هیچ جزوی از اجزای سابق نیز خشک نشود و در این صورت کار مشکل تر از موالات
بمعنی متابعت میشود و بعضی گفته اند که می باید که همه خشک نشود تمام که اگر تری بر عضوی از اعضا باقی
باشد صحیح است و این معنی از احادیث بیشتر ظاهر میشود و سهولت شرع مقدس مقتضی این قول است و احتیاط
در قول سابق بر این است که افعال وضو را بی فاصله واقع سازد که چون از وضو فارغ شود هیچ
جزوی خشک نشده باشد و این احتیاط بنا بر آنست که عبارات روایات خالی از اجمالی نیست قال
ابی رضی الله عنه فی رسالته الی ان فرغت من بعض وضوئک و انقطع بک الماء
من قبل ان تتمه فاتیت بالماء فتمم وضوئک اذا کان ما غسلته رطبا و ان
کان قد جف فاعد وضوئک و ان جف بعض وضوئک قبل ان تتم الوضوء
من غیر ان ینقطع عنک الماء فاغسل ما بقی جف وضوئک او لم یجف چون صدوق بعد از انکه
در قم تحصیل علوم کرده بود از پیش پدر و شیخ محمد بن الحسن بن الولید و سایر مشایخ قم متوجه خراسان شد

شد که از مشایخ آنجا نیز جمع نماید احادیث را و تحصیل اجازات کند چون به بغداد رسید با آنکه صغیر السن بود
جمیع مشایخ نیز نزد او آمدند و درس شروع کردند و اجازه یافتند و چون حافظه عظیم داشت و احادیث
بسیار در حفظ داشت و احوال رجال حدیث را تتبع عظیم کرده بود مدتی در اینجا مشغول افاده بود
و اکثر مشایخ عراق به نزد او درس خواندند و اجازه گرفتند و از آنجمله شیخ مفید که رئیس العلما بود و شیخ
بن عبید الله غضایری که در رتبه بعد از شیخ مفید بود و همچنین باقی مشایخ و بعد از آن به مکه معظمه و مدینه
مشرفه رفت و علمای آن حدود نیز از شیخ مستفید شدند و کتاب غیبی که نزد مشایخ قم نبود بهم رسانید و
اجازه از آن مشایخ میگرفت و مشایخ نیز از او اجازه میگرفتند و بعد از حج متوجه خراسان شد
چون مشایخ حدیث در خراسان مثل زمه جا بودند از عامه و خاصه و در خراسان شهرتی عظیم
کرد و همیشه از علمای خراسان در مجلس او بسیار بودند و در اثنای مسافرت چون پرسش شیخ فقیه
و فقیه آنان بود رساله بسوی پرسش فرستاد که با آن عمل نماید و فقیه محدثین کسی بود که جمع بین الاحادیث
می توانست کردن و چون با التماس سید نعمه این کتاب را در بلخ تصنیف کرد از جهت رعایت حق پدر که
التماس نیز نماید رساله پرسش را در ابواب این کتاب متفرق ساخته است و چون متقدمین علمای ما
ارباب نصوص بودند عبارات و روایات صحیحه را در کتب خود می آوردند و بآن اعتبار آنها را
فقیه میگفتند و بعضی از ایشان مثل محمد بن یعقوب کلینی تصرف در حدیث متناً و سنداً میکردند
و هر روایتی که ترجیح میدادند آنرا در کتاب خود می آوردند و شیخ طوسی علیه الرحمه بالتماس استاد خود
شیخ مفید علیه الرحمه تهذیب را تصنیف نمود و هر حدیثی که مراتب فقه و احکام دخل داشت از
اصول اربعمائه انتخاب نمود و در هر مطلبی اکتفا بچند حدیثی از طرفین کرد و جمع بین الاخبار را
بیان نمود و لهذا علمای بعد از شیخ بکتاب او راغب تر بودند و اعتماد بر آن بیشتر داشتند از این
جهت و کم متوجه بکتاب دیگر میشدند بنابرین مرتبه مرتبه کتب اصول رفت و الحمد لله رب العالمین الحال اکثر
هست از کتب اصول متداول است و کسیکه تتبع حدیث خوب کند میداند که کسی بضبط شیخ المحدثین محمد
بن یعقوب کلینی نبوده است در میان خاصه و عامه و بعد از او رئیس المحدثین محمد بن بابویه مصنف
این کتاب است و بعد از ایشان شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنهم و وجه اعظم که اکثر متابعت
شیخ طوسی نمودند آن بود که شیخ طوسی در فنون علوم یگانه آفاق بود و در تفسیر قرآن تبیان از وست
و کتب فقهی و استدلالی او بسیار است و در علم کلام که در آن زمان اعتبار بیشتر داشت نیز بیمثل بود علوم
بود صاحب کرسی بود که خلفای عباسی هر که اعلم بود در آن عصر در علم کلام باو کرسی میدادند و شیخ

مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی مرتبه را کرسی داده بودند و تا زمان شیخ طوسی تقیه کم بود و هر کس اظهار
هر مذهبی که داشت میکرد تا آنکه علمای عامه بخلیفه گفتند که مذاهب بسیار شده است می باید چند مذهب را
مقرر سازیم و بر آن اجماع کنیم و مذاهب غیر آنرا از کسی قبول نکنیم چون وزرا بعضی شافعی بودند و بعضی
مالکی بر وجه توجیه کردند و سید مرتضی رضی الله عنه نیز قرار داد که صد و پنجاه هزار تومان بدهد که مذهب
شیعه نیز ظاهر بوده باشد و خود گفت که من صد هزار تومان از مال خود میدهم شما پنجاه هزار تومان
از میان شیعیان تحصیل کردند از آنجهت که اینها اعتباری ندارد و ما همیشه مذهب خود را آشکار
داشته ایم و این تقیه کم میرود و این معنی برطرف خواهد شد و عنقریب است که صاحب الامر صلوات
الله علیه ظاهر خواهد شد و حکمت آلهی نیز اقتضا کرده بود که این مذهب مخفی باشد تا اظهار آن بر وجه
کمال بدست پادشاهان صفویه انار الله تعالی برهانهم بوده باشد اگرچه در آن زمان آل بویه
پادشاهان ایران بودند و شیعه بودند اما نتوانستند که رفع خلفا کنند با آنکه سعی بسیار نمودند
شد و ایشان نتوانستند که با وجود خلفا مذهب حق را رواج دهند اگرچه در آن زمان علمای
شیعه از حد و حصر متجاوز بودند و اطراف عالم از ایشان پر بود و از کتب ابن بابویه و شیخ طوسی
و شیخ نجاشی ظاهر میشود که استادان ایشان که یگانه آفاق بودند بسیار بوده اند چه جای دیگران
و در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه از محدثین در قم دویست هزار محدث بودند و ظاهر از جهت این
بوده است که عوام و خواص همه عمل بحدیث میکردند و احادیث را حفظ می نمودند و امید هست که
انشاء الله تعالی از برکت دولت پادشاه جمجاه و ملایک سپاه صاحبقرانی بهتر از سابق شود و صدوق
میگوید که پدرم رضی الله عنه در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که اگر بعضی از اعضای وضو را
شسته باشی و آب آخر شود مثل آنکه وضو تمام کنی و آب از جهت تو بیاورند اگر اعضا خشک
نشده باشد وضو را تمام کن و اگر خشک شده باشد وضو را از سر گیر و اگر در وضو ساختن باشی و
آب شسته باشی و بعضی از اعضا خشک شود ما بقی را بشو خواه خشک شده باشد یا خشک نشده
باشد و این عبارت مضمون چند روایت است که با یکدیگر جمع کرده است و همان اجمال وارد از آنجمله
شیخ طوسی بسند صحیح و کلینی کالصحیح از معویه بن عمار روایت کرده اند که گفت بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که بسا باشد که وضو میسازم و آب تمام میشود و کنیزک آب را دیر میآورد
تا آنکه آب وضوی من یا اعضای وضوی من خشک میشود حضرت فرمودند که وضو را از سر گیر و
ظاهر این آنست که کل عضو خشک شده باشد زیرا که ظاهر این عبارت که فیجف وضوئی ممکن است بقیع

و هم خوانده میشود که مراد آب وضو باشد یا بضم واو خوانده میشود و ظاهر شستن اعضای وضوست و احتمال
که جزوی از اجزا خشک شده باشد یا عضوی خشک باشد و گفته باشد که وضوی من خشک شده و لیکن
بعید است و کلینی و صدوق و شیخ بسند موثق کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه که بعضی از اعضای وضو را شسته باشی و عارض
شود ترا کاری که ضرور باشد تا وضوی تو خشک شود وضو را از سر گیر که وضو پاره پاره نمی باشد
یعنی می باید متصل باشد و ظاهرش آنست که عضو بیشتر خشک شده باشد و کلینی در حدیث کالصحیح روایت
کرده است از حکم که سؤال کردم از حضرت جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی فراموش
کند شستن دست و مسح سر را حضرت فرمودند که وضو را از سر گیرد که می باید اعضای وضو همه تابع هم
باشند و این حدیث و سه حدیث دیگر که گذشت که لفظ متابعت داشت مستند علامه حلی است که میگوید
موالات بمعنی متابعت است و ظاهر آن اخبار را حمل کرده اند بر آنکه اعضا خشک شده باشد و ظاهر
روایت نیز اشعاری بر آن دارد چون سائل میپرسد که فراموش کرده ام ظاهر میشود که زمانی گذشته
باشد و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از حریز در وضو که بحضرت عرض نمودم که اگر عضو
بیشتر خشک شده باشد پیش از آنکه ما بعد آنرا بشویم حضرت فرمودند که خواه خشک شده باشد و خواه
خشک نشده باشد ما بقی را بشو و همین حدیث را علی بن بابویه حمل کرده است بر آنکه اگر مشغول وضو
ساختن باشد خشک شدن ضرر ندارد و شیخ طوسی حمل کرده است بر آنکه آب کم باشد و هوا گرم باشد
و خشک شود ضرر ندارد چون غالب اوقات اگر هوا گرم نباشد خشک نمی شود و سخن علی بن بابویه نیز نزدیک
باین است مجملاً غرض از ذکر این بود که همین احادیث سبب اختلاف علما شده است و احادیث دیگر
خواهد آمد که ظاهر آن اخبار نیز مراعات جفاف است نه متابعت بمعنی که علامه گفته است اگرچه احوط آنست که پی در پی
عرفی اعضای وضو را بشویند و غالب اوقات چنین است که اگر بی فاصله بشویند اعضا مطلقا در این بلاد خشک
نمیشود و بنده در هواهای بسیار گرم با قلت آب وضو ساختم و اعضا خشک نشد باب من ترک الوضوء
او بعضه او شک فیه بابی است در بیان حکم کسیکه ترک کند وضو را یا بعضی از افعال وضو را یا
شک کند در وضو یا در بعضی از افعال وضو بدانکه ظاهر آیه دلالت میکند که هرگاه بنماز برخیزند وضو
سازند یا با وضو باشند اقلا پس اگر وضو نداشته باشند نماز صحیح نبوده باشد و لیکن اجماعی نیست
محتمل است که مراد این باشد که اگر ممکن باشد وضو بسازند یا غسل یا تیمم بکنند و الا نماز [illegible] واجب
باشد بر کسیکه آب و خاک نداشته باشد قال ابو جعفر صلوات الله علیه لا صلوة الا

بطهور بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که نماز نیست بی طهور که وضو و غسل
و تیمم باشد و ظاهر این عبارت نفی حقیقت نماز است و بعبارت اخری نفی صحت صلوة است بی طهور و گاهست
که این عبارت را از جهت نفی کمال اطلاق میکنند اما اجماع علماست که درینجا نفی مراد است و احادیث
بسیار متواتر است و روی ان رجلا من الاحبار اقعد فی قبره فقیل له انا جالدوک
مائة جلدة من عذاب الله عز و جل لا اطیقها فلم یزالوا به حتی ردوه
الی واحدة فقال لا اطیقها فقالوا لا بد منها قال فبم تجلدونیها قالوا نجلدک
بانک صلیت یوما بغیر وضوء و مررت علی ضعیف فلم تنصره فجلد جلدة
من عذاب الله فامتلأ قبره نارا بسند صحیح روایت کرده است صدوق از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی از احبار که علمای یهود بودند یا مطلق علما و در نسخه قدیمی
از عقاب الاعمال که نزد بنده است الاخیار است یعنی از خوبان و این اظهر است او را در قبر زنده
کردند و نشانیدند و با او گفتند که ما ترا صد تازیانه از عذابهای الهی میزنیم او گفت که من طاقت آن ندارم
و ایشان کم میکردند تا او میگفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسانیدند و او گفت طاقت آن نیز ندارم
ایشان گفتند که چاره نیست گفت بچه سبب مرا میزنید گفتند که از این سبب که روزی نماز بی وضو کردی و مظلوم
ضعیفی رسید که او را ستم میکردند و او را یاری نکردی پس یک تازیانه از عذاب الهی زدند که قبر او پر از
آتش شد و این خبر دلالت میکند ظاهرا بر آنکه نماز بی وضو حرام است خواه نماز واجب باشد و خواه
سنت و بعد از این نیز خواهد آمد که نمی رسد کسیکه بی وضو نماز کند از آنکه بزمین فرو رود بنا برین است
که بعضی از علما گفته اند وضو از جهت نماز سنت واجب چون بر ترک وضو معاقب میشود و حق
آنست که بر ترک وضو معاقب نمی شود بلکه بر نماز بی وضو معاقب میشود و لهذا فرشتگان
نگفتند که تازیانه میزنیم ترا که نماز بی وضو کردی و نگفتند که از جهت ترک وضو میزنیم و کسی نگوید
که شاید تازیانه را از جهت عدم نصرت ضعیف زده باشند زیرا که اگر همین از جهت آن بود نماز
بی وضو را ذکر نمیکردند بلکه ظاهر است که از جهت دو زده اند و قال النبی صلی الله علیه و آله
ثمانیة لا یقبل الله لهم صلوة العبد الآبق حتی یرجع الی مولاه و الناشز
عن زوجها و هو علیها ساخط و مانع الزکوة و امام قوم یصلی بهم و هم
له کارهون و تارک الوضوء و المرأة المدرکة تصلی بغیر خمار و الزبین
و هو الذی یدافع البول و الغائط و السکران صدوق بسند قوی از آنحضرت صلی الله

چنده اگر روایت نموده است که هشت کس اند که نماز ایشان مقبول درگاه الهی نیست اول غلامی که از آقا گریخته باشد تا باز برگردد و دیگر زنی که مخالفت رضای واجبی شوهر کند که انچه بر او واجب باشد بجا نیاورد و محتمل است که مطلق مخالفت شوهر مراد باشد بقرینه انکه فرموده است که شوهر از او آزرده باشد و دیگر کسیکه زکوة مال خود ندهد نماز او مقبول نیست دیگر شخصی که امامت جمعی کند و ایشان راضی نباشند از امامت او اگر چه عادل باشد و ظاهر مراد در صورتی می باشد که جبر الکم (؟) بلا سبب نماز باشد نماز او نیز مقبول نیست دیگر کسیکه بی وضو نماز کرده باشد اگر چه از روی فراموشی کرده باشد صحیح نیست و دیگر زنی آزاد بالغه که بی مقنعه نماز گذارد نمازش صحیح نیست پس اگر کنیز باشد یا کودک باشد صحیح است و دیگر زنی برای او پای مشده و یانوس هشتم و پس حضرت پرسیدند که یا رسول الله زبین کدامست حضرت فرمودند که آن شخص است که او را بول و غایط آید و پس از نماز دفع نکند و در حال نماز مدافعه نماید چون مانع حضور قلبست نماز او مقبول نیست دیگر کسیکه مست باشد و در حالت مستی نماز کرده باشد صحیح نیست و در هشیاری واجبست که آنرا قضا کند حاصل انکه حضرت فرمودند که نماز اینها مقبول نیست و این لفظ اعم استاز انکه صحیح نباشد مثل نماز بی وضو و بی مقنعه و مست یا صحیح باشد و کامل نباشد مثل باقی و سید مرتضی را اعتقاد آنست که هرچه مقبول نیست سبب خلاصی از جهنم میشود اما بهشت نمیرساند و اکثر علما را اعتقاد آنست که بهشت میرساند اما بدرجات عالیه بهشت نمیرساند چنانچه عمل مقبول آدمی را بمراتب عالیه و سعادات نمیرساند و چون مقبول نیست و ملامتی نیز دارد ضرری دیگر نیز خواهد ...

نیز منافیه فایز میگرداند در جواسش خواهد آمد و آن پنج دیگر چنین اند و ظاهر کلام صدوق آنست که نماز اینها نیز صحیح نباشد و جمعی از علما را اعتقاد آنست که زن ناشزه و غلام گریخته اگر در اول وقت نماز کنند نماز ایشان صحیح نیست بلکه غلام می باید که در آن وقت نیز آقا برگردد بتوقف بواسطه نماز شدن اول وقت مشروع نیست و توقف جزو حقیقت صلوة است و همچنین زن ناشزه یا کسیکه دینی در ذمه او باشد و قدرت بر دادن داشته باشد و نبرد یا نجاستی در مسجدی به بیند و قدرت بر ازاله آن داشته باشد یا ظالمی بر مظلومی ستم نماید و آن قادر بر دفع ستم آن باشد و همچنین هرجا که یکی از واجبات مضیقه با موسعه جمع شود و آنرا نکند و نماز کند در فراخی وقت نمازش باطلست و در تنگی وقت صحیح است و دلیل این عقلی است که امر بشی نهی از ضد خاص آنست و با امر ضدین بحسب عقل قبیح است و نزد بنده دلیل آن تمام نیست اما اگر در جمیع اینها مضیق را مقدم دارد بی دغدغه است والله

تعالی یعلم و تارک الوضوء ناسیا متی ذکر فعلیه ان یتوضأ و یعید الصلوة

وکسیکه بی وضو نماز کرده باشد از روی فراموشی نماز او باطلست و واجبست که اعاده نماز کند چون گذشت که نماز بی طهور صحیح نیست و گذشت که تارک وضو را نمازش مقبول نیست پس اعاده نماز واجب باشد مع هذا اجماع مسلمانانست که اعاده واجبست اگر وقت باشد و قضا واجبست اگر وقت بیرون رفته باشد و اخبار صحیحه درین باب بسیار است و خواهد آمد درین باب و در باب نماز قضا و چون خوف توهم عقوبت الهی بود در رفع این باب نمود که و قال النبی صلی الله علیه و آله وضع عن امتی تسعة اشیاء السهو والخطاء والنسیان و ما اکرهوا علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون والطیرة والحسد والتفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق الانسان بشفة صدوق در خصال بسند صحیح وکلینی بسند قوی از انحضرت صلوات الله علیه و آله روایت کرده اند ولکن بدل السهو اجبار از ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه است و ظاهر ادرینجا سهو شده است از ناسخ یا بسند دیگر با و رسیده است و ابن اظهرات چون بسیار است که امثال این اخبار را در هر کتابی بسندی ذکر میکند تا ظاهر سازد تواتر آن خبر را و کلینی از جهت اکثر او فات در کافی مکرر ذکر میکند چون یک کتاب دارد و مضمون این خبر در آیات و اخبار متواتره وارد شده است و ترجمه حدیث آنست که حضرت پیغمبر ص فرمودند که حق سبحانه و تعالی از امت من وضع نموده است نه چیز را مراد از بعضی از اینها وضع مواخذه و عقوبتست و بعضی تکلیف و بعضی تاثیر اول سهوست که ظاهرا مراد از آن شکست در نماز و وضو و سایر عبادات و بر آن مواخذه نیست اگر چه احکام هست چنانکه خواهد آمد و بنابر نسخه که نباشد و اضح تر است و محتاج بتکلیف نیست دوم خطاست یعنی قصد صدور فعلی نداشته ولی قصد از او صادر شود حتی در قتل مومن اگر تیری بر کبوتری انداز و آدمی در گذار باشد و بآن خورد مواخذه اخروی نیست هر چند دیت بر عاقله هست و خواهد آمد و ازین بابست خطای مجتهد در اخبار اهل بیت یا در احکام یا در اجرای احکام چنانکه در محل خود مفصل خواهد شد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در شب معراج از جناب قدس الهی طلب نمود و حق سبحانه و تعالی فرمود که عطا کردم چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و باعتقاد او صحیح است و بگمان متاخرین حسن کالصحیح است که حضرت فرمودند که آمن الرسول را تا باخر انحضرت مشافهه از جناب قدس الهی شنیده و جبرئیل واسطه نبود و حدیث طولانی است و در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا حضرت فرمودند که من عرض نمودم که پروردگارا مواخذه مکن من و امت مرا اگر فراموشی کنیم یا خطایی از ما صادر شود خداوند عالمیان فرمود که مواخذه نمیکنم و ظاهر آیه و اخبار صحیحه آنست که این عدم مواخذه بر خطا و نسیان مخصوص این امت باشد با آنکه مواخذه بر اینها بر عقلا قبیح است توجیه کرده اند که شاید بملاحظه عظیم در وسع مکلف باشد در امم سابقه باشد و در این امت نباشد یا مواخذه دنیوی باعتبار عدم ملاحظه باشد سیم نسیان و فراموشی است چنانکه اگر کسی سهوا بی وضو نماز کند یا نماز را بکند یا در نماز مبطلی بفعل آورد مواخذه اخروی ساقطست اما نماز را بعد از وضو قضا میکند و احکام هر یک خواهد آمد چهارم آنچه زیست آدمی را بر آن اکراه نمایند مثل آنکه کسی را بر شرب خمر یا ترک نماز یا بر نماز بی وضو جبر کنند و از آنجمله است تقیه در همه چیز حتی در کفر در وقتی اگر اسیر کفار شوند از آنجمله است حکایت عمار بن یاسر که کفار مکه او را و پدر او را یاسر و مادر او را یا عمار گرفتند و گفتند که بری شوید از دین انحضرت یا سب حضرت رسول الله بکنید و اگر نه شما را میکشیم عمار تقیه کرد و خلاص شد و پدر و مادرش تقیه نکردند و ایشان را زجر عظیم شهید کردند و مشهور آنست که ساز و بر بدن ایشان میکشیدند تا ایشان را ریزه ریزه کردند و چون خبر بحضرت رسالت رسید فرمودند که علم عمار عمار را نجات داد و ایشان سبقت گرفتند بهشت و عمار را افقه باغیه شهید خواهند کرد در وقتی که حق با عمار باشد و صحابه مغموم بودند که حیف عمار که چنین کلمه بر زبان او جاری شد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان که چون عمار مکره بود و بر و پاکی نیت و ایمان در دل او جا کرده است و حضرت فرمود که ایمان در رگ و ریشه عمار بجوی جا کرده است که با اینها کافر نشود و حق با عمار است هر کجا باشد و حق سبحانه و تعالی از جهت شفقت بر امت این حضرت این آیه فرستاد که الا ان تتقوا منهم تقیة و اخبار تقیه خواهد آمد احادیث متواتره در تقیه پنجم از این امت موضوع است مواخذه بر آنچه ندانند و اگر چه ظاهر این خبر عام است ولکن مخصص شده است باحکامی چند که

جاهل در آن معذور نیست چون شریعت مقدسه آمده است و همگی عالمیان مامور بطلب علوم دینیه شده اند پس تقصیر از مردمان باشد اما بسیار جاهاست که جاهل معذور است و خواهد آمد مثل آنکه جاهل باشد بنجاست آب و وضو ساخته و نماز کند یا با جامه نجس نماز کند اگر چه اعاده یا قضا واجب هست بتفصیلی که گذشت و خواهد آمد اما عقوبت الهی نیست و همچنین اگر بالکلیه جاهل باشد که همگی حکم هست مثل آنکه چون بسیاری از کتب حدیث ما را سلاطین جور و زنادقه سوزانیدند چنانکه درین اوقات هم کورشد که روسیاه ازل و ابد سوخته باشند است به متابعت پیشوای ایشان عثمان که جمیع قرآنها را در جمیع بلاد امر کرد که سوختند و نقل کرده اند که چهل هزار قرآن بود که سوختند و فرمود که در مدینه مشرفه هفت قرآن بنحویکه خود ترتیب داد و هرچه در وصف اهل البیت و مذمت قریش بود بیرون کرد و سنیان آن قرآنها را امام نامیدند و زمخشری در کشاف بسیار میگوید که در امام چنین است یعنی در مصحف عثمان پس ممکن است که حکمی چند از احکام الهی در آن احادیث بوده باشد چون بما نرسیده است بر آن مواخذه نباشیم و همچنین در اثاری که بما رسیده است بسیار باشد که احکام باشد و ما نفهمیم یا بما نرسیده باشد چنانکه بسیاری از آن مذکور خواهد شد که اخبار بوده است و بواسطه عدم تتبع یا عدم کتب نزد جمعی یا علما متاخر آن متروک شده است پس ممکن است که بسیاری از احکام الهی مخفی بوده باشد و ندانند بر آن مواخذه نخواهند بود انشاء الله ششم آنچه را طاقت بر آن نداشته باشند یعنی مشکل باشد مثل آنکه گذشت که بنی اسرائیلیان بدن خود را بمقراض میبریدند از جهت بول و سایر تکالیف شاقه که بر ایشان هست در خبر معراج وارد است که این توسعه را حق سبحانه و تعالی اول فرمود که لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمیکند هیچ کس را بچیزی چند که در وسع ایشان بیشتر از آن هست و در خطبه کتاب گذشت و حضرت مطالب بکر را طلبیده و همه را حق سبحانه و تعالی فرموده تا با خر سوره و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هیچ پیغمبری بمقدار غم امت خود نداشت که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هفتم چیزیست که بآن مضطر شوند مثل میته در حال گرسنگی یا شراب در حال تشنگی و خوف هلاک چنانکه همه خواهد آمد و این در خصال و کلینی بدل سهو واقع شده است و در نسخه من لا یحضره الفقیه نیست چنانکه اشاره کردیم هشتم طیره بکسر طا و فتح یا یا سکون آن بمعنی فال بد است چیزها را که شهرت کرده است مثل آنکه فلان خانه یمن ندارد و کسی که از خانه بیرون رود و حیوانی اگر در برابر او پیدا شود بد است و از آنجمله است ساعات منحوس چون حقیقتی ندارد و تاثیرات

خاصه که دگرگرده اند اگرچه مستبعد نیست که در واقع علامات باشند یا تاثیرات داشته باشند و چون علم
علم امت بغیر از معصوم واحاطه بآن نکرده است پس اگر کسی باعتبار شهرت فال بد ملاحظه نماید
ظاهر است و احادیث در ان باب بحسب ظاهر مختلفست در بعضی وارد است که ملاحظه از ان میکند که
حق سبحانه و تعالی تاثیر آن را از امت مرحومه برداشته است و در بعضی احادیث وارد شده است که
اجتناب از اینها بهتر نیست و در بعضی اخبار وارد شده است که اگر کسی از خود تاثیری یابد اجتناب
بهتر نیست و کسانی که نفوس قوی دارند اجتناب بکنند و باین حدیث جمع بین الاخبار میشود پس ممکن
است که در امم سابقه این فالهای بد موثر بوده باشد و درین امت ببرکت آنحضرت برطرف
شده باشد یا در امم سابقه بهتر بوده باشد اجتناب از فال بد و درین امت بعضی را خوب
نباشد اجتناب بسند حسن بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که آنحضرت
فرمودند که مدار طیره بر آنچه است که تو آنرا قرار میدهی پیش خود اگر سهل میگیری سهل میگذرد
و اگر احتیاط سخت میگیری بر تو سخت میگذرد و اگر اعتبار نکنی او را اعتبار ندارد و این معنی مجربست که
مدار این امور بر قوت واهمه است و بسیار است که واهمه میکشد مثلا اگر جایی تنها عادت نکرده
باشد می ترسد و اگر تنها بقبرستان رود در شب تاریک بسیار است که بسبب واهمه هلاک میشود
و باز از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که توکل بر حق سبحانه و تعالی دفع
آن میکند و احادیث صحیحه وارد شده است که تصدق بکن و خاطر جمع دار که حق سبحانه و تعالی
دفع شر آن میکند و همچنین در نجوم احادیث معتبره وارد شده است که حق است ولیکن همه
کس بر آن اطلاع نیست و اگر کسی عالم باشد بآن فی الجمله ستارها را خواهد دانست و جمعی از بعضی جزوی از
از آنجهت است که گاهی حکم ایشان درست می‌شود چون از جز ندارند بسیار است که غلط میکنند
و دفع ضرر آن نیز بتصدقات و خیرات میشود و احادیث نجوم خواهد آمد در مبحث سفر انشاء الله
تعالی در انجا مبسوط مذکور خواهد شد هشتم حسد است در دفع آن یا آنست که در امم سابقه تاثیر میکرده
است و درین امت آن تاثیر که سابق داشته است ندارد و ظاهرش آنست که معفو باشد هرگاه
حسد را ظاهر نکند چون حدیثی کالصحیح وارد است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که
سه چیز است که هیچ کس ازین سه چیز خلاصی ندارد طیره و حسد و تفکر در وسوسه در خلق ولیکن مومنان
بکار نمی فرمایند و اظهار نمیکنند حسد را و ظاهر آن دو حصه دیگر نیز چنین است با آنکه در طیره اگر
در خاطر ایشان باشد که امثال اینها شوم است پناه بخداوند عالمیان برند تا از خاطر ایشان

محو شود و حسد آنست که رشک برد جمعی را بر مال یا جاه یا علم و امثال اینها که نخواهد که اینها داشته
باشند و اگر محسود ایشان نعمتی بیابد ایشان آزرده شوند و ظاهر سازند آزردگی خود را و اگر
بلایی باو رسد خوشحال شوند و شماتت کنند و هیچ شک نیست که بدترین صفات رذیله است و در احادیث
صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که حسد ایمان را میسوزد چنانکه آتش
هیمه را و آفت دین حسد است و عجب و فخر بر دیگران کردن است و مومن حسد ندارد ولیکن
غبطه دارد و غبطه آنست که زوال نعمت را از جهت آن شخص نخواهد که آنچه او دارد خود داشته باشد
بلکه بیشتر و آیات قرآنی بسیار در مذمت حسد وارد است ولیکن دفع آن بریاضات و مجاهدات
می‌شود و این تکلیف هم شاق است بلکه آنچه بآن مکلف است آنست که حسد خود را بکار نفرماید یا که
اظهار نکند آزردگی خود را در نعمت و خوشحالی خود را در بلای محسود و در ازاله نعمت از محسود تضرع
و زاری کند که حق سبحانه و تعالی این صفت ذمیمه را بفضل خود از و زایل سازد و بعضی از علما گفته‌اند
اندک حسدی ضرر ندارد و اگر ملکه شده باشد حرام است اما ضبط اندک و بسیار مشکل است
و تکلیف ما لا یطاق محال نهم تفکر است در وسوسه در خلق که غالبا هر کس را در خاطر در می‌آید که آسمان و
زمین را خدا آفریده است پس خدا را که آفریده است و چون شود که کسی همیشه باشد و کسی او را نیافریده
باشد و اینها از وسواس شیطانی که حق سبحانه و تعالی را جسمی تصور کند یا صورتی از جهت
او قرار دهد هر چند بآنها اعتقاد نداشته باشد اما شیطان یا نفس اماره یا واهمه و متخیله اینها را
در خاطر در می‌آورد و ضرر ندارد و روایت کرده است کلینی در خبر کالصحیح از جمیل که بحضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کردم که در خاطر من چیزهای عظیم در می‌آید حضرت فرمودند که بگو لا اله
الا الله جمیل گفت که هر چند اینها را بعد از آن در خاطرم در آمد و لا اله الا الله گفتم از خاطرم رفت
و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم حضرت فرمود که شیطان وسوسه کرده است
ترا که ترا که آفریده است تو گفته که خدا باز وسوسه کرده است که خدا را که آفریده است آن مرد
گفت آری چنین است بحق آن خدایی که ترا براستی بخلق فرستاده است پس حضرت فرمود که این
محض ایمانست و حضرت صادق فرمود که غرض آنحضرت ص این که فرمودند که محض ایمانست
این بود که این خوفی که داری که مبادا هلاک شوی محض ایمانست و همین مضمون در حدیث صحیح
از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که چون این شکایت بحضرت سید المرسلین

صلی الله علیه و آله کردند حضرت فرمودند که این صریح ایمانست هرگاه چنین معنی در خاطر شما در آید بگویید که
آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان بخدا و رسول خدا داریم
و باز ایستادن ما از معاصی و قوت ما بر طاعات نیست مگر از حق سبحانه و تعالی و این حدیث
و غیر این از احادیث دلالت میکند که دفع شیاطین بلا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم می‌باید کرد و مجربست و چند حدیث هست که لا اله الا الله بگویید و در اخبار دیگر هست که
دفع آن وساوس بسبحان الهی که میدانید بکنید و همه نوبت و نسبت بعلما راجع بهتر است بلکه امثال
این وساوس علما را نمی‌توانند کرد ولیکن شبهه ربط حادث بقدیم و امثال آن میکنند چنانکه
منقولست در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که شیطان استادان
امثال شما را از راه فسوق اعمال نمی‌تواند زد ازین راه میخواهد که بزند ولیکن شما متوسل بجناب
اقدس شوید تا حق سبحانه و تعالی دفع شر او از شما بکند و ظاهر قول حضرت ما لم ینطق الانسان
بشفته یعنی مادام که بلب نطق نشود آنچه در دل اوست بزبان نیاورد آنست که متعلق بجوارح باشد
و ظاهر حدیثی که مذکور شد سابقا آنست که متعلق بهر سه باشد که در آخر واقع شده است و سئل
ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یبقی من وجهه اذا توضأ
موضع لم یصبه الماء فقال یجزیه ان یبله من بعض جسده از آنحضرت سوال
کردند از شخصی که در حال وضو می‌ماند جزوی از روی او که آب بآن نرسیده باشد حضرت
فرمودند که کافی است که آنرا تر کند از بعضی بدنش و این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه در حال
شستن دست آب نشسته که همان جزو را میشوید و بعضی ظاهر این حدیث این باشد که نمی‌باید هر بار دیگر
رو را بشوید بلکه احتیاج نیست که آبی بر آن بریزد و همان رطوبت دست اکتفا می‌توان کرد و بعد از آن
ما بعد را میشوید و محتمل است که این حالت بعد از وضو باشد و اکثر اوقات متعارف نیست که
کسی آیینه با خود داشته باشد یا عدول حاضر باشند که شهادت دهند که آن موضع را نشسته بلکه
شخصی میگوید که بقیه مانده است و او بشک می‌افتد و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد و از جهت
رفع شک همین بس است که دستی بمالد استحبابا بلکه اغلب اوقات کسانی که خبر میداده اند سنیان
بوده اند درین دست مالیدن حماقتی با ایشان میشود که ترتیب را در کار نمیکنند و این
اظهر است بر تقدیر صحت خبر والله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه و صدوق این
مضمون را بسند حسنی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است و ازین بابت رد

صحیح که از عبد الله بن سنان منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که غسل
جنابت کرد پدرم و کسی باو گفت که لمعه از پشت شما آب بآن نرسیده است پس پدرم باو گفت که بر تو لازم
نبود که بگویی پس دستی بآنجا مالیدند لهذا حضرت فرمود که پدرم نشسته بود بلکه چون آن سنی گفت
حضرت از جهت دفع قول او دستی مالیدند ممکن است که خشک شده باشد و او خیال کرده باشد
که آب بآن نرسیده است یا آنکه حضرت عمدا نرسانیده باشند تا او بگوید و حضرت این مسئله را
باو برسانند که در چنین جاها اعلام واجب نیست و اظهر آنست که حضرت در غسل کردن بوده اند
و آب نرسانیده بودند سایل عیب گفت زیرا که ایشان سعی میکردند که اسراف در آب نفرمایند
اول آبی میریختند و بعد از آن مرتبه مرتبه آب بهمه جا میرسانیدند و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات
الله علیه ان نسیت مسح راسک فامسح علیه و علی رجلیک من بلة وضوئک
فان لم یکن بقی فی یدک من نداوة وضوئک شیء فخذ ما بقی منه فی لحیتک
و امسح به راسک و رجلیک فان لم یکن لک لحیة فخذ من حاجبیک
و اشفار عینیک و امسح به راسک و رجلیک فان لم یبق من بلة
وضوئک شیء اعدت الوضوء و حضرت فرمودند که هرگاه فراموش کنی مسح سر را
پس او را مسح کن و پاها را نیز مسح کن از تری وضو اگر چه پیش مسح کرده باشی پس اگر تری وضو در دست
نمانده باشد از تری که در ریشت مانده باشد بردار و مسح سر و پاها را بکن و اگر ریش نداشته باشی
از ابروها و مژهای چشم خود بردار و مسح سر و پاها را بکن و اگر از تری وضو هیچ نمانده باشد
وضو را از سر گیر بدانکه مضمون این خبر در روایت صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است و خلافی
نیست در میان علمای ما و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه
فی رجل نسی مسح راسه قال فلیمسح قال لم یذکر حتی دخل فی الصلوة قال
فلیمسح راسه من بلل لحیته و روایت کرده است صدوق بسند موثق از ابو بصیر از
حضرت امام جعفر صادق در باب شخصی که فراموش کرده باشد مسح سر را حضرت فرمودند که مسح
بکن راوی پرسید که اگر بخاطرش نیاید تا وقتی که داخل نماز شود حضرت فرمودند که سر را
مسح کند از تری ریشش و این حدیث نقصانی دارد که ظاهرا از نساخ افتاده باشد و آنچه
شیخ روایت کرده است از ابو بصیر دو روایت است که مرد و صحیح است بحسب معنی اول
بسند صحیح از عبد الله بن مسکان روایت کرده است از ابو بصیر که اظهر آنست که لیث باشد که

ثقه است بی دغدغه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سوال کردم
از شخصی که وضو سازد و فراموش کند که مسح سر کشد تا وقتی که نماز شود حضرت فرمودند که ترک
نماز کند و مسح سر بکشد و نماز را اعاده کند و حدیث کالصحیح روایت کرده است از ابن مسکان
از ابو بصیر از آنحضرت ع در باب شخصی که فراموش کند مسح سر را پس در اثنای نماز بخاطرش
رسد حضرت فرمودند که اگر یقین دارد که مسح سر نکشیده است مسح سر و پاها بکشد و نماز را از سر
گیرد و اگر شک داشته باشد و نداند که مسح کشیده است یا نه پس اگر ریشش او تر باشد از آنجا آب
بردارد و مسح کند و اگر خشک شده باشد و در ریش آبی باشد از آنجا آب بردارد و مسح کشد
و در صورت شک بر سبیل استحباب میکند چون از وضو فارغ شده است و شک بعد از
فراغ اعتبار ندارد چنانکه احادیث صحیحه وارد شده است بر آن و ظاهرا خبر متن بر دوم
ابو بصیر است و بعضی از آن ساقط شده است و می تواند بود که خبری دیگر باشد و مراد
از آن شک ظن یا سهو باشد و نیز مراد باشد والله تعالی یعلم و فی روایة زید الشحام
والمفضل بن صالح عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل توضأ فنسی
ان یمسح علی راسه حتی قام فی الصلوة قال فلینصرف فلیمسح براسه و
لیعد الصلوة و در روایت زید به فروشی که ثقه است و راوی آن مفضل بن صالح است
و در ضعفش حرف است و در روایت مفضل بن صالح که طریق صدوق با و صحیح است و در ضعف
حرف است اما کتابهای هر دو معتبر بوده است و نزد صدوق بوده و از آن کتابها روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است در باب شخصی
که وضو ساخته باشد و فراموش کرده باشد که مسح سر بکشد تا بنماز برخیزد حضرت فرمودند که
قطع نماز کند و مسح سر بکشد و اعاده نماز کند و ظاهرا همین جا روایت ایشان تمام میشود
و این روایت را از جهت ذکر کرد که تدارک اجمال روایت ابو بصیر بکند و موافق این
روایت روایات صحیحه وارد شده است که در صورت نسیان که یقین داند قطع نماز
میکند و هر عضوی که ترک کرده باشد می شوید یا مسح میکشد و ما بقی را تمام میکند اگر همه
خشک نشده باشد و اگر خشک شده باشد وضو و نماز را از سر میگیرد و اجماع شیعه
بر این است و کسی خلاف در این نکرده است و اگر ابو بصیر مجمل نقل کرده است مفصل هم روایت
کرده است و من شک فی شیء من وضوئه وهو قاعد علی حال الوضوء فلیعد

و من قام عن مکانه ثم شک فی شیء من وضوئه فلا یلتفت الی الشک
الا ان یستیقن و کسیکه شک کند در عضوی از اعضای وضو و نشسته باشد در حال وضو
ساختن که مشغول وضو باشد یا از وضو فارغ شده باشد و برنخاسته باشد چنانکه ظاهر
عبارت دلالت میکند اما دال ظهر است پس اعاده میکند وضو را یعنی عضوی را که شک
کرده است بجا می آورد و ما بعد آنرا تا آخر و اگر از جای خود برخواسته باشد و شک کند در عضوی
از اعضا که آنرا شسته ام یا مسح کشیده ام پس ملتفت بآن شک نشود مگر آنکه یقین کند که بجا نیاورده
است بجا می آورد آنرا و ما بعد آنرا اگر تری باقی باشد و الا از سر میگیرد و این مضمون مجمع
روایات صحیحه است خصوصا صحیحه زراره و اشکالی که هست در الصورتست که از وضو فارغ شده
باشد یا که یقین داند که مسح پا کرده است اما هنوز نشسته باشد و شک کند در عضوی از اعضای
وضو ظاهرا این عبارت دلالت میکند که اعاده کند و ظاهر اخبار بسیار و قول اکثر اصحاب آنست
که شک بعد از فراغ اعتبار ندارد و اگر بر گردد بقصد احتیاط بهتر است والله تعالی یعلم و من شک
فی الوضوء و هو علی یقین من الحدث فلیتوضأ و من شک فی الحدث و کان
علی یقین من الوضوء فلا ینقض الیقین بالشک الا ان یستیقن و کسیکه شک
کند در وضو و یقین در حدث سابق داشته باشد باید که وضو کند و کسیکه شک در حدث داشته
باشد و یقین داند وضوی سابق را پس باید که یقین خود را بسبب شک نشکند مگر یقین در
حدث بهم رسد و من کان علی یقین من الوضوء والحدث ولا یدری ایهما
اسبق فلیتوضأ و کسیکه یقین در وضو و حدث داشته باشد و نداند که کدام یک پیشتر است
باید که وضو بسازد بدانکه در این مسئله بخصوصها هیچ یک حدیث وارد شده است در کلینی
و شیخ علیه الرحمه از کلینی نقل کرده است و عبارتی چند را انداخته است سهوا و ظاهرا از حفظ
می نوشته است خصوصا اوایل عبارات را که غالب اکثر محدثین در حفظ می داشته اند و سبب
این اغلاط انسا از قلم شیخ صادر شده است و از انجمله این حدیث و شیخ انچه در حفظش
بود داست نقل کرده است بواسطه مسئله دوم و دو مسئله دیگر را استدلال کرده است
بدلیل عقل که بیان کنیم آنها وارد است و ذکر کرده ایم که علمای ما بعد از شیخ تتبع او میکرده اند
و هیچ ملاحظه نمیکرده اند که هر گاه شیخ از کلینی روایت کرده باشد کلینی اصل است و تهذیب
فرع آن اقلا یکبار ملاحظه اصل بکنند و هم بتبعیت شیخ غلطهای بسیار کرده اند و آنچه کلینی

روایت کرده است هر سه مطلب و در می آید چنانکه صدوق و مفید فهمیده اند و امثال ایشان
عقل را در احکام شرع دخل نمیدهند و حق با ایشانست و این را بنده تتبع نموده ام هر جا در
فرع دست بعقل زده اند بخبطهای بسیار بر آن وارد است و اکثر جاها بدیهی البطلانست که انشاء
الله تعالی در محال خود اشعاری بآن خواهد شد عبارت کافی عدة من اصحابنا عن احمد
بن محمد عن العباس بن عامر عن عبد الله بن بکیر عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله
صلوات الله علیه اذا استیقنت انک قد احدثت فتوضأ و ایاک ان
تحدث وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد احدثت عبارت شیخ طوسی اخبرنی
الشیخ ایده الله عن ابی القاسم جعفر بن محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا
عن احمد بن محمد عن العباس بن العامر القصبانی عن عبد الله بن بکیر عن ابیه قال
قال لی ابو عبد الله ع اذا استیقنت انک قد توضأت فایاک ان تحدث
وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد احدثت معنی عبارت شیخ هر گاه یقین داری که وضو
ساخته زنهار که وضوی دیگر مساز هرگز تا یقین بهم رسانی که حدث کرده همین حکم یقین در وضوست
و شک در حدث که بنا بر وضو میگذارد و عبارت کلینی بسند موثق کالصحیح باعتبار عبد الله بن بکیر که
اجماع کرده اند شیعه بر صدق او و صحت حدیثی که صحیح شود که او گفته است و لیکن فطحی مذهب
است از پدرش بکیر بن اعین که بزرگست گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن گفت که هر گاه
یقین حدث داشته باشی وضو بساز و شامل دو صورتست یکی آنکه یقین در حدث و شک در وضو داشته
باشد و دیگر آنکه یقین در وضو نیز داشته باشد و تقدم تاخر را نداند چون شک در حدث دارد و یقین در وضو
فایده ندارد و زنهار که وضو مساز هرگز تا یقین در حدث بهم رسانی یعنی که یقین در وضو داشته باشی
وضوی دیگر مساز تا یقین در حدث بهم نرسد و این نیز شامل دو صورتست یکی آنکه یقین حدث را
ندانی که بعد از وضوست دیگر آنکه ندانی که بعد از وضوست یا پیش از وضو پس حضرت صلوات
الله علیه یقین در وضو و شک در لاحق را دو بار و چون از قلم شیخ قد احدثت فتوضأ مبدل
شده است بانک قد توضیت این دو مطلب بهم افتاده است و شیخ رحمه الله از جهت هر دو مطلب
دلیل عقلی گفته است که می باید آدمی یقین در وضو داشته باشد در حالی که متوجه نماز شود و هر گاه یقین
در حدث داشته باشد و شک در وضو یقین در وضو ندارد پس متوجه نماز نمی تواند شد و همچنین
در یقین هر دو و شک در لاحق یقین در وضو ندارد پس متوجه نماز نمی تواند شد و در این معنی هر

شیخ بحث وارد است قطع نظر از حدیث که چه دلیل دارد که یقین در وضو می باید شاید که شک و وهم کافی باشد
چنانکه در حدیثی که ذکر کرده است بعبارت خود که یقین در وضو داشت و شک کرد در وضو حدث الحال
شک در وضو بهم رسید نمیداند که وضو دارد یا ندارد و اگر ظن در حدث بعد از وضو بهم رساند وضو موهوم
میشود و حدث مظنون و معهذا حضرت در هر دو صورت فرموده است که شک را و ظن راجح را اعتبار
نکند و وهمی با شکی که در وضو دارد چنان اکتفا کرده نماز کند پس بنا بر حدیث بر نحوی که او روایت کرده است
هرگاه یقین در هر دو دارد و شک در لاحق صادق است که یقین در وضو دارد و شک در حدث زیرا که
هر حدثی ناقض است که یقین داند که بعد از وضوست و آن یقین را ندارد بلکه هر دو طرف یکسانست و اگر
کسی معارضه کند بر عکس که باید که یقین در حدث دارد و شک در وضو دارد زیرا که نمیداند که وضو بعد از
حدث است و یقین در وضو وقتی نفع میکند که یقین داشته باشد که بعد از حدث واقع شده است
و آن یقین را ندارد جواب ایشانست که چون در یقین در وضو و شک در حدث روایت اشتمال کافیست میتوانست
کرد و در یقین در حدث و شک در وضو با عدم روایت ندارد پس شاید که در طرف وضو وهم
کافی باشد و در طرف حدث یقین باید چنانکه در طهارت و نجاست وهم کافیست و در طرف نجاست
یقین می باید باتفاق همه مثلا اگر آبی در خانه باشد و سگی از آن خانه بیرون آید و دهنش تر باشد و ما
داخل آن خانه شویم و ببینیم که آب حرکت میکند باتفاق همه علما ظاهرا از آن آب وضو می توانیم ساخت و اگر
بغیر از آن آبی نداشته باشیم واجبست که از آن آب وضو سازیم و نماز کنیم با آنکه ظن قریب بعلم بنجاست آن
داریم پس هم ضعیفی در طهارت و وضو داریم معهذا با آن وضو و طهارت نماز میکنیم و صحیح است
پس ظاهر شد که این قسم استدلالات طریقه شیعه نیست طریقه سنیانست و ما ارباب تعلیم و جمعی از
متاخرین چون دیده اند که این بحثها بر استدلال شیخ وارد است در اثبات این دو مسئله دست باجماع
زده اند که در باب یقین در وضو واقع شده است و شک در حدث مثل صحیحه زراره که در خواب
واقع شده است که تا یقین بهم نرساند که بخواب رفته است بنا بر وضو گذارد و چون یقین در وضو دارد
و یقین را هرگز شک زایل نکند و لیکن بیقین دیگر آنرا برطرف کند و این استدلال هم مشکلست چون
در باب خاص واقع شده است و در این خلاف نیست بحث در عکس آنست با آنکه در مفرد محلی بلام خلافست
که عموم دارد و معهذا قرینه عهد هست اگر چه بهتر از استدلال شیخ است اما آن هم ضعیف است و جمعی
دست باجماع خاصه و عامه زده اند و اجماع عامه بچه کار کسی می آید و اجماع خاصه وقتی اعتبار دارد که علم
بقول معصوم داشته باشیم و در زمان غیبت معصوم این علم از ممتنعات عادیست و این بحث هم بواسطه

سهو شیخ رحمه الله شده است و سهو دیگر آنکه ملاحظه حدیث کلینی نکرده اند و بعد از این معنی را
عظیمی دارند در یقین در هر دو و شک را لا می که گفته اند که وقتی وضو یا حدث که حال خود را پیش از
دو حال نمی دانند که اگر دو اند پیش از ین دو یقین که حدث داشته است مثلا بعضی بنا به حدث میگذارند
بعضی بنا بر حدث میکنند و ضد آن بدلایل ضعیفه عقلیه باطله و با ز شرط کرده اند که وقتی با جهل
که صاحب تعاقب نباشد یا آنکه عادتش این باشد که عقیب هر حدثی البته وضو میکرده باشد پس اگر
در صورت سابق بر اینها را دانند که وضو داشته است پس الحال وضو دارد و هر گاه سابق را نیز
ندانند الحال وضو دارد زیرا که چون این امر دو از دو واقع شده است و عادتش اینست که بعد از هر حدث
وضو می ساخته پس ابن عادت می باید که وضوی او بعد از حدث باشد و درین هم بحث دارد
زیرا که صاحب عادت بسیار است که عادت را فراموش میکند و برخلاف عادت میکند و اگر این
عادت کافی باشد می باید مطلقا متوجه شک در وضو و نماز نشود زیرا که آدمی را عادتی بیشتر
ازین هر دو نیست و همیشه وضو را درست میسازد و نماز را درست میکند چرا در اینجا عادت
اعتبار دارد و در جای دیگر ندارد و یکی از حضرات ائمه سلیمین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد
شده است که غیر حایض رجوع بعادت نماید یا آنکه گاه علما حرف عادت را مسلم داشته اند و
گفته اند که در صورت عادت از مسئله شک بدر میرود و مسئله یقین میشود و غرض ازین تطویل
این است که ظاهر شود که هر ضرری که بمذهب رسیده است از متابعت علمای عامه است و همیشه
شیعه ارباب نصوص بوده اند و اخبار متواتره وارد شده است برانکه جایز نیست این قسم
علمهای عقلی را در مسایل راه دادن که پاره بقیاسات میکردند و پاره باستحسان و امثال
اینها از مزخرفاتی است که مدار عامه بر اینهاست و وجه را با فتح اینها این شد که چون همیشه
علمای ما با عامه مباحثات میکردند بر سبیل الزام ایشان بعد از ایراد احادیث اینها را نیز
میگفتند چنانکه از کتب شیخ و محقق و علامه ظاهر میشود که مباحثات ایشان با علمای عامه است
زیرا که نقل میکنند که ابو حنیفه چنین گفته است و دلیلش اینست و شیعه چنین گفته است و دلیل
ایشان اینست که درینجا موافق یکی از شانند و رعایت تقیه نیز میکرده اند و جمعی که این
رعایتها نیکرده اند شهید می شده اند چنانچه مشهور است که شیخ شهید علیه الرحمه را بواسطه
شهید کرده اند که در اول لمعه ذکر کرده بود که علم با اصول دین می باید و ذکر کرده است آنرا و گفته که
هر که این اعتقاد نداشته باشد نمازش صحیح نیست بر و بحث کردند که بر نماز کل سنیان صحیح نیست و

شهیدش کردند و شیخ زین الدین رضی الله عنه نیز بواسطه امری قریب بهمین شهید کردند الحمد لله رب العالمین
که الحال بدولت پادشاهان صفیه ادام الله تبارک و تعالی دولتهم الی قیام القایم تقیه در بلاد عامه نیز
برطرف شده است **باب ما ینقض الوضوء** یعنی این بابی است در بیان آنچه وضو را میشکند و باطل میکند و سبب
وضوی تنها می شود نه هر ناقض مثل جنابت و حیض و نفاس که وضو را میشکند و سبب وضوی تنها نمیشوند
بلکه جنابت سبب وضو نیست و آنها سبب وضو و غسل اند بنا بر مذهب مشهور که مذکور خواهد شد مجملا اصطلاح
متاخرین است و قدما سبب موجب ناقض را بر احداث اطلاق میکنند مطلقا و نزد متاخرین سبب
اعم مطلق است از موجب ناقض و میان موجب ناقض عموم من وجه است و مراد از ناقض درینجا
سبب است سال زرارة بن اعین اباجعفر و اباعبدالله صلوات الله علیهما عما
ینقض الوضوء فقالا ما خرج من طرفیک الاسفلین الذکر و الدبر من غایط
او بول او منی او ریح و النوم حتی یذهب العقل بسند صحیح روایت کرده است زراره
که سوال کردم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از چیزی که
می شکند وضوی مرد را چون سایل هر دو است هر دو فرمودند که ناقض وضو آنچیزیست که از دو طرف
زیر تو بیرون می آید که آن ذکر و دبر است و آنچه از هر دو طرف بیرون آید غایط و بول و منی و باد است
که هر یک از ایشان ناقض است و دیگر از نواقض خواب است آن مقدار که عقل زایل شود یا آنکه صدا را
نشنود و ظاهرا تا اینجا حدیث زراره است چنانکه کلینی و شیخ تا اینجا از و روایت کرده اند و در روایتی دیگر
روایت کرده اند که هر خوابی که روی دهد یعنی وضو را میشکند مگر آنکه صدا را بشنود و هر دو سند
صحیح روایت کرده اند و همین مضمون احادیث متواتره از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین منقولست بلکه احادیث صحیحه بعنوان حصر وارد شده است و
چون صدوق چیزی چند را غیر از اینها ناقض میداند عبارت حصر نیاورده و اگر چه نزد جمعی کثیر
این عبارت نیز دلالت بر حصر میکند زیرا که زراره سوال کرد از جمیع آنچه ناقض است چون لفظ ما از
جهت عموم است پس می باید که جواب مطابق سوال باشد و چیزی که بدر رفته است استحاضه قلیله است
مطلقا و متوسطه در غیر نماز صبح و هر چه عقل را زایل کند مثل جنون و مستی و بیهوشی و اما استحاضه از آن
قبیله بدر رفت که مرد را مخاطب ساخت پس آن در آنچه با مردان شریکند داخلند و آنچه مخصوص ایشان
است خواهد آمد و اما مثل مستی و امثال آن چون حدیثی صریح در آن وارد نشده است صدوق اینها را
ناقص میداند اما آنکه تخصیص بذکر و دبر داد ظاهر می شود که اگر از سوراخی دیگر غیر اینها در آید ناقض نباشد

و بعضی ناقض میدانند اگر آن غایط یا بول گویند و بعضی بشرط آنکه سد و شود موضع معتاد و بعضی
بشرط آنکه از پایین معده در آید و احوط آنست که اگر عیاذا بالله کسی بچنین بلاهایی مبتلا شود و اگر آنچه بیرون
آید آنرا بول و غایط گویند و عادت نشده باشد یا سد نشده باشد موضع طبیعی در مرتبه اول و دوم
نیز وضو را احتیاطا بسازد و در خواب اگر عقل بالکلیه زایل شود که اصلا آواز نشنود یقین و غلبه ناقض
است و اگر آواز را خوب نشنود و تمیز حروف کند ناقض نیست و اگر همهمه بشنود و تمیز حروف نتواند کرد احوط
آنست که وضو را ناقض بشکند و از سر گیرد و لا ینقض الوضوء ما سوی ذلک من القیء و القلس
و الرعاف و الحجامة و الدم ما میل و الجروح و لا یوجب الاستنجاء و نمیشکند وضو را
غیر آنچه در حدیث مذکور بود مثل قی که بسیار باشد یا قلس که اندکی باشد آنقدر که دهان پر شود یا کمتر
که یکمرتبه بالا آید و مرتبه دوم راقی میگویند و همچنین رعاف بضم را یعنی خونی که از بینی بیاید هر چند
بسیار باشد و همچنین دملها و جراحتها و زخمها که خون از ایشان آید ناقض نیست و اگر از ذکر یا دبر
در آید استنجا واجب نیست پس اگر کمتر از درهم بغلی را آلوده کرده باشد ازاله آن واجب نیست و اگر
بیشتر از درهم باشد ازاله خون خواهد کرد و حکم آن دارد نه حکم استنجا که غساله اش پاک باشد
مثلا و احادیث درین باب بسیار است از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
منقولست که از آنحضرت سوال کردند از قی و رعاف و چرک که از زخم می آید و خون از هر جا که آید آیا اینها
ناقض وضو هستند حضرت فرمودند که اینها ناقض هیچ چیز نیستند و قال الصادق صلوات الله
علیه لیس فی حب القرع و الدیدان الصغار وضوء انما هو بمنزلة القمل و بسند قوی
از آنحضرت منقولست که در کرمهایی که شبیه تخم کدو اند و در کرمهای کوچک وضو نیست و اینها
بمنزله شپش اند که از بدن بیرون می آیند و مانند مرضی که بدن سوراخ میشود و از آنجا شپش بیرون
می آید یا چنانکه شپش از بدن بهم میرسد اینها نیز از بدن بهم میرسند و این قیاسی از جهت دبر عامه
فرموده اند و فی الحقیقه قیاس نیست زیرا که قیاس آنست که حکم شرع از آن استنباط کنند و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم احکام الهی را بحق نبی صلی الله علیه و آله میدانستند و گاهی این تشبیهات
از جهت عامه که در مجلس ایشان حاضر می بوده اند میکرده اند و گاهی از جهت آنکه اصحاب آنحضرت
ساخته نمایند یا ایشان را بمثال اینها آنها را ملزم سازند و آنکه مقید ساختند بکوچک بنا بر این است که
غالب اوقات کرمهای بزرگ آلوده بنجاست می باشد و حدیثی دیگر بسند حسن کالصحیح کلینی از ابن ابی
عمیر روایت نموده است از حسن بن سری از فضیل که پرسید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که بیرون می آید ازو مثل تخم کدو از کرم حضرت فرمودند که
برو وضو نیست و شیخ رحمه الله این حدیث را از ابن ابی عمیر از فضیل روایت کرده است از آنحضرت
که فرمودند که علیه وضوء و ظاهر است که لیس از قلم افتاده است و اگر ذالوضوء می بایست بخلاف
آنکه لیس باشد بی الف لام می باید و معلوم نیست که این سهو از قلم شیخ شده است یا از قلم دیگران
چون شیخ این حدیث را از کافی نقل نکرده است بلکه از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است
که او از ابن ابی عمیر روایت کرده است و درین روایت فضیل هم افتاده است اگر چه محتمل است
که فضیل که سوال کرده باشد حضرت فرموده باشد که وضو نیست باعتبار آنکه آلوده نبوده است و
بر برادر شک پرسیده باشد باعتبار آلودگی بنفسه فرموده باشد و لیکن بعید است و هذا
اذا لم یکن فیه ثفل نفیه موجب الاستنجاء و الوضوء و آنکه وضو واجب است در صورتی است
که کرم آلوده بنجاست نبوده باشد که اگر آلوده بنفسه باشد در آن استنجا هست و موجب وضو
نیست و این مضمون بعنوان موثق از عمار ساباطی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه و در روایتی کالصحیح منقولست که اگر در اثنای نماز کرم از کسی بیفتد حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه فرمایند که نماز را تمام کند و وضوی او صحیح است اگر چه روایات عامه
کافی است که حضرت فرموده است که غیر از بول و غایط و باد و خواب هیچ چیز ناقض نیست و کلما
خرج من الطرفین من دم و قیح و مذی و ودی و غیر ذلک فلا وضوء فیه
و لا استنجاء ما لم یخرج بول و غایط او ریح او منی و هر چه بیرون آید از مخرج بول
و غایط خواه خون بشرطی که موثق نباشد که فضله باشد مثل اسهال و موی که آن غایط است
و ناقض و همچنین چرکت یا مذی که آب تنکی است که بعد از ملاعبه می آید و همچنین ودی که عقب
بول آبی غلیظ سفید می آید و غیر اینها نه وضو واجب است و نه استنجا مادام که بول و غایط و باد و منی
بیرون نیاید اما خون و چرک پس احادیث بسیار وارد شده است و بعضی گذشت و اما مذی پس
احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار در آن وارد شده است که ناقض وضو نیست و پاک است مثل آب
بینی و ازاله آن از جامه نمی باید کرد و وضو را اعاده نمی باید کرد و احادیث صحیحه در وضو و ازاله
آن از جامه وارد شده است و محمولست بر تقیه یا استحباب و اولی وضو ساختن است و ازاله بر سبیل
استحباب احتیاط و اما ودی و آن نیز مثل مذی است در تعارض اخبار و اولی وضو ساختن است
و اظهر عدم وجوب با طهارت و قال عبد الرحمن بن ابی عبد الله للصادق صلوات

الله علیه اجد الریح فی بطنی حتی اظن انها قد خرجت فقال لیس علیک وضوء
حتی تسمع الصوت او تجد الریح ثم قال ان ابلیس یجلس بین الیتی الرجل فیحدث
لیشککه و بسند صحیح روایت کرده است عبد الرحمن که عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که من در شکم خود بادی می یابم که گمان میکنم که در آمد حضرت فرمودند که بر تو
وضوء واجب نیست تا صدا یا بوی بد نشنوی بعد از آن حضرت فرمودند که شیطان میان نشستگاه
آدمی نشیند و بادی رها میدهد که آدمی را بشک اندازد و همین مضمون در حدیث صحیح معاویة بن
عمار و در حدیث صحیح زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و عامه
نیز در صحاح خود ذکر کرده اند و ظاهرا مراد از باد شیطان وسواس شیطان است بسبب همانی
که غالبا از فساد معده بهم میرسد و جمع را اعتقاد آنست که تا باد صدا یا بو نداشته باشد ناقض نیست
خصوصا نسبت بوسواسیان و اولی آنست که متوجه آن نشوند هر چند گمان ایشان این باشد
که باد بیرون آمده است و اگر وسواس اشتد شد اگر در اثنای نماز باشد نماز را قطع نکنند و
چون تمام کنند احوط وضوء و اعاده است و سال زرارة اباجعفر صلوات الله علیه
عن الرجل یقلم اظافیره و یجز شاربه و یاخذ من شعر لحیته و راسه هل
ینقض ذلک الوضوء فقال یا زرارة کل هذا سنة والوضوء فریضة ولیس
شیء من السنة ینقض الفریضة وان ذلک لیزیده تطهیرا و بسند صحیح از زراره
منقولست که سوال کرد از حضرت امام محمد باقر از شخصی که ناخنهای خود را بگیرد و شارب خود را
بگیرد و از موی سر و ریش بگیرد آیا اینها وضو را میشکند پس حضرت فرمودند که ای زراره اینها
سنتی که سبب تطهیر ظاهر اند از کثافتهای ظاهری و مطهر باطن اند از کثافتهای باطنی که بسبب
گناهان بر دل نشسته است و وضو واجبی است از واجباتی که حق سبحانه و تعالی اهتمام بشان
آن داده که آنرا در قرآن مجید از بندگان طلبیده است از جهت تطهیر ظاهر و باطن پس این افعال
مدد و مید هند در تطهیر و سبب نقض آن نمیشد بلکه تطهیر او را زیاده میکردانند و این سخن
تا موافق واقع است و عقول ضعیفه با آن نمیرسند یا بواسطه آنست که سنیان اکثر اینها را
ناقض وضو میدانند و اعتقاد با کثر این استحبابات دارند و زراره همیشه با ایشان مباحثه
میکرده است حضرت از جهت رد ایشان تعلیم زراره فرموده است و ممکن است که هر دو
واقع باشد والله تعالی یعلم اسرار الکلام و احادیث صحیحه بر مضمون وارد است که سبب

وضو نیست بلکه اینها طهور و مطهر اند و در حدیث معتبر کالصحیح وارد شده است که اگر ازاله مو و ناخن
باهن کرده آبی بر آن بمالند چون کراهتی دارد یا آب مالیدن بر دست و سرکراهت زایل میشود و
این مستحبست چون در حدیثی صحیح وارد شده است که لازم نیست آب مالیدن ما نیز و در روایتی واقع
شده است که راوی میگوید که سنیان در اینها وضو را واجب میدانند حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه فرمایند که اگر ایشان با شما معارضه کنند شما با ایشان معارضه مکنید و مگوئید که سنت و
طریقه حضرت سید المرسلین همچنین است که موجب وضو نیست و این روایت کالصحیح با صحیح است و سال
اسمعیل بن جابر اباعبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یاخذ من اظافیره
و شاربه ایمسحه بالماء فقال لا هو طهور و بسند صحیح سوال کرد از حضرت امام جعفر
صادق از شخصی که ناخنها و شارب بگیرد آیا آب بر آن می مالد حضرت فرمودند که نه بلکه ناخن
و شارب گرفتن مطهر ظاهر و باطن است آب مالیدن در کار نیست و سئل عن انشاد الشعر
هل ینقض الوضوء فقال لا روایت کرده است شیخ بسند صحیح از معاویة بن میسره آنکه
گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از خواندن شعر که آیا وضو را میشکند
حضرت فرمودند که نه و معاویه اگر چه توثیق نکرده اند لیکن ظاهرش آنست که صدوق از کتاب
او برداشته است و حکم کرده است که کتابش معتمد است و بسند موثق از سماعه روایت کرده است
که از آنحضرت سوال کردم از خواندن شعر یا بلند خواندن شعر آیا وضو را میشکند یا کسی ستم کند
شخصی را یا هجو یا مطلقا دروغ بگوید در شعر حضرت فرمودند که بلی مگر شعری باشد که راست باشد
یا اندک شعری باشد سه بیت یا چهار بیت اما اگر شعر باطل بسیار بخواند وضو را میشکند
و حمل کرده اند بر آنکه کمال وضو را میبرد و سنت تجدید وضو و سالة سماعة بن مهران
عن الرجل یخفق راسه وهو فی الصلوة قائما او راکعا فقال لیس علیه وضوء
و بسند موثق سوال نمود سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بیکی زند
در نماز ایستاده یا در رکوع حضرت فرمودند که بر او وضو واجب نیست و صدوق عمل بظاهر
این حدیث کرده است و علما حمل کرده اند بر آنکه شعورش زایل نشده باشد چنانکه ظاهرش آنست
که شعور دارد که نماز میکند و ایستاده است و اگر نه غالب آنست که می افتد و سئل موسی بن
جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یرقد وهو قاعد هل علیه وضوء فقال
لا وضوء علیه ما دام قاعدا ان لم ینفرج و از آنحضرت سوال کردند از شخصی که

بخواب رود نشسته آیا بر او وضو واجبست حضرت فرمودند که بر او وضو واجب نیست مادامیکه
نشسته است و پاها را دراز نکرده است و شیخ طوسی نیز حدیث مجهول الحالی را نقل کرده است
و بهتا بنا و علی ای حال حمل می باید کرد بر آنکه شعورش باقی باشد و اظهر حمل آنست بر تقیه
چون عامه خواب ناقض نمیدانند فی نفسه بلکه باعتبار حدث ناقض میدانند و تا اینکس
ضبط خود کرده است و نشسته است حدثی از و صادر نمی شود و چون پاها را دراز کرد قوت
ماسکه ضعیف میشود و حدث بیرون می آید و گذشته است معهذا بر خلاف این
زیاده از ده حدیث صحیح و از احادیث موثقه و مسنده و قویه بسیار دلالت میکنند
صریحا بر آنکه هر گاه مزه خواب بیابد و شعورش زایل شود وضوی او باطل میشود
در هر حالی که باشد خواه در رکوع و خواه در سجود و خواه در راه رفتن بلکه بسیار
کم است در مطلبی از مطالب فقهی که این مقدار حدیث دران وارد شده باشد و تعجب
از صدوق دارم که با احادیث متواتره چگونه عمل باین حدیث ضعیفی که ظاهر است
که در تقیه وارد شده است کرده است و اگر بر عکس میبود جا داشت که عمل بحدیث
ضعیف اینچنین ثابت احادیث را طرح کند و بر تقدیریکه احادیث آنطرف نیز متواتر باشد
البته آنها را حمل بر تقیه لازم است چون موافق عامه است و احتمال دارد که اعتقاد
بحدیث زراره داشته باشد که در اول باب ذکر کرده است و این را نقل کرده باشد
از جهت عمل باین در حال تقیه چنانکه بسیار چنین کرده است و خواهد آمد و قال ابو
جعفر صلوات الله علیه لیس فی القبلة ولا المباشرة ولا مس الفرج
وضوء و در صحیحه زراره واقع است که حضرت فرمودند که در بوسیدن و در بدن بدن
زنان مالیدن و در دست مالیدن بفرج ایشان وضو نیست و اکثر سنیان وضو را
در اینها واجب میدانند چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که او لامستم النساء
و احادیث صحیحه وارد شده است از طرق اهل البیت صلوات الله علیهم که اینها
ناقض نیست و مراد از ملامسه درین آیه جماعت و اهل بیت اعلمند بانچه در خانه است
و احادیث وارد شده است در وضو از جهت بوسیدن بشهوت و از جهت دست
مالیدن بفرج و در دست مالیدن بسگ و در مصافحه مجوسی و از جهت فی کردن و خنده
کردن و تخلیل که چون بیاورد و همه محمولست بر تقیه و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند

و بر ظاهر نیست استحباب وضو بلکه اکثر را حمل بر شستن نمودن ظاهرتر است والله تعالی یعلم الحکم
و روی حریز عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا کان الرجل یقطر
منه البول والدم اذا کان حین الصلوة اتخذ کیسا و جعل فیه قطنا ثم علقه
علیه و ادخل ذکره فیه ثم صلی یجمع بین الصلوتین الظهر والعصر یوخر
الظهر و یعجل العصر باذان و اقامتین و یوخر المغرب و یعجل العشاء
باذان و اقامتین و یفعل ذلک فی الصبح و بسند صحیح حریز روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرمودند که هر گاه شخصی بول یا خون از و قطره قطره
آید هر گاه وقت نماز شود کیسه پنبه داری را بر خود بیاویزد و ذکرش را در آن کیسه کند و نماز کند
و جمع کند میان نماز ظهر و عصر بانکه ظهر را باندکی تاخیر کند و عصر را بیشترک اندازد بانکه در آخر
وقت فضیلت واقع شود و عصر در اول وقت فضیلت واقع شود و ظهر را باذان و اقامت بجا آورد
و عصر را باقامت تنها و شام را اندکی تاخیر کند و خفتن را اندکی پیشتر اندازد بیک اذان و دو اقامت
بجو ظهر و عصر همچنین کند در صبح یعنی با نماز شب آنکه این افعال را از جهت نماز صبح بجا آورد و ممکن
است که مراد تاخیر ظهر و شام آن باشد که هنوز باخر وقت نرسد تعجیل عصر و عشا این باشد که
در آخر وقت فضیلت ظهر و شام بجا آورد بقرینه تعجیل و جمع بیک اذان و دو اقامت که اگر در اول
وقت فضیلت عصر و خفتن باشد تعجیل اینها نشده است و تخفیف اذان آنها نیز مناسب نیست زیرا
تخفیف اذان در وقتی است که دو فریضه را در یک وقت کنند اگر چه ممکن که درینجا بواسطه عذر
ساقط شود و ظاهر چون امام است از خون استحاضه و غیر آن و لیکن حمل بر خون می باید کرد که از
ذکرش آید بواسطه مرض و ظاهر اجمع بین الصلوتین بواسطه تطهیر جامه است که بواسطه هر نمازی
مشکل است و ممکن است که از جهت وضو نیز باشد که هر دو نماز را بیک وضو کند و حدیث سماعه
گذشت که بواسطه سلس البول وضو می سازد و احوط آنست که بواسطه هر نمازی وضو بسازد چون
درین حدیث ذکر وضو نشده است و سال عبد الله بن ابی یعفور اباعبد الله صلوات
الله علیه عن رجل بال ثم توضا و قام الی الصلوة فوجد بللا قال لا شیء علیه
ولا یتوضا و بسند صحیح سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که
بول کند و وضو بسازد و بنماز برخیزد و بعد از آن تری به بیند حضرت فرمودند که بر او چیزی
نیست و وضو نمی سازد و در کافی همین خبر را بسند صحیح روایت کرده است و در آخرش این که

این تری از رگهای ینک است و تردی غیره فی الرجل یبول ثم یستنجی ثم یری بعد ذلک
بللا انه اذا بال فخرط ما بین المقعدة والانثیین ثلث مرات وغمز ما
بینهما ثم استنجی فان سال ذلک حتی یبلغ السوق فلا یبالی و روایت کرده است
خبر عبد الله بن ابی یعفور و آن عبد الملک بن عمرو است که در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده است از شخصی که بول کند و بعد از ان استنجا کند و بعد از ان
تری به بیند که حضرت فرمودند که اگر هرگاه بول کرده باشد و کشیده باشد میان مقعد و خصیتین
را سه مرتبه و فشرده باشد میان هر دو را یعنی مقعد و خصیتین یا میان خصیتین و سر ذکر را بقرینه لفظ
ثم که ما تقدم را بلفظ خرط ادا کرده و بعد از ان استنجا کند پس اگر بعد از ان تری بیاید تا ساق
او برود اکنده پس ظاهر کلام صدوق آنست چون حدیث اول مطلق و این حدیث مقید است مطلق را
حمل بر مقید میکند و احتمال دارد که صدوق استبرا را ترک کرده و اندبا کراهت چنانکه در استبرا
جناب خواهم گفت وان مس الرجل باطن دبره و باطن احلیله فعلیه ان یعید الوضوء
وان کان فی الصلوة قطع الصلوة و توضأ و اعاد الصلوة فان فتح احلیله اعاد
الوضوء والصلوة و اگر شخصی دست برساند باندرون دبرش یا اندرون ذکرش پس برود است
که اعاده وضو کند و اگر این عمل را در اثنای نماز بکند نماز را قطع کند و وضو بسازد و اعاده
نماز کند و اگر بگشاید لب ذکرش را اعاده وضو و نماز کند این حدیث را عمار ساباطی روایت کرده است
و صحیح نیست و اگر صحیح باشد محمولست بر تقیه یا استحباب و صدوق عمل باین حدیث کرده است و گمان
ندارم که غیر او کسی عمل باین حدیث کرده باشد ومن احتقن او حمل شیافة و فی بعض النسخ
شیافا فذرا فلیس علیه اعادة الوضوء وان خرج ذلک منه الا ان یکون مختلطا
بالنجو فعلیه الاستنجاء والوضوء و کسیکه حقنه کند یا شاف بردارد یا چیزی نجسی بردارد
برو واجب نیست اعاده وضو و اگر چه آن حقنه یا شاف بدر اید از دبر مگر انکه مخلوط باشد بنجاست
پس درین صورت واجبست برو استنجا و وضو ساختن باعتبار بیرون آمدن نجاست نه باعتبار بیرون
آمدن حقنه یا شاف این نیز روا است بر عادت که اشان هر چیزی که از مخرجین در آید ناقض میدانسته روایت
کرده است شیخ بسند صحیح از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که گفت از آنحضرت
سوال کردم که جایز است شخصی حقنه کند یا شاف بر دارد و نماز کند و آنها با او باشد و بیرون نیامده
باشد آیا وضوی او میشکند حضرت فرمود که وضوی او نمیشکند و نماز نمی تواند کرد تا آنرا بیندازد

ظاهر منع نماز از ان جهت باشد که چون شاف بر میدارد گاه باشد که در اثنای نماز نجاست در اید و نماز پس
قطع شود و معهذا اشاملا و هست حدیث صحیح که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که
نماز مرد حاقن و زن حاقنه نماز نیست یعنی مرد و زنی که بول شان آید و نگاه دارند باعتبار عدم حضور
قلب و در حدیث دیگر تا خود را سبک نکنند چنانچه گذشت بعدم قبول نماز این یعنی کسیکه مدافعه بول و غایط
کند و بعضی باد را نیز گفته و منای حال ظاهر انهی بر سبیل کراهت باشد در شاف و حقنه و محتمل است که بر سبیل
حرمت باشد و احتیاط در ترک هم است تا او را حضور قلبی باشد که متوجه جناب اقدس الهی تواند شد
و بعضی گفته اند که نهی باعتبار بر داشتن نجاست است و این ظاهر نیست که نجاست اندرون تا بیرون
نیاید حکم نجاست داشته باشد و اگر نه بایست نماز هیچ کس صحیح نباشد چون همه کس حامل نجاست هستند و
اگر گویند که ضرور است اقلا تخفیف آن مهما امکن واجب بود و برین متفرع ساخته اند انکه کسی چیزی نجس
بخورد و خواهد که نماز کند آیا دفع ان بقی کردن واجب است یا نه معلوم نیست که واجب باشد از جهة
انکه بنده ماموراست بطهارت ظاهر بدن نه بطهارت باطن و اگر چه واجبست که چیز نجس نخورد و
بر تقدیر خوردن احوط قی کردنست اگر ممکن باشد و الا صبر کند تا هضم شود اگر بسبب خروج وقت ادا
نشود بلکه وقت فضیلت والله تعالی یعلم **باب ما ینجس الثوب والجسد** بابی است در بیان چیزهائی که
جامه و بدن را نجس میکند و چیزهائی که نجس نمیکند چون مشتمل بر هر دو است کان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه لا یری فی المذی وضوء ولا غسل ما اصاب الثوب منه از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مذی را سبب
وضو نمی دانست و واجب نمی دانست که جامه که بر و مذی ریخته باشد بشویند هر چند بسیار باشد و سند
این حدیث قوی است و جمعی ضعیف میدانند ولیکن مؤید همین مضمونست احادیث صحیحه کالصحیح بسیار
بسیار چهره انکه سبب وضو نیست و هم در طهارت آن و حق همین است والله یعلم و روی ان
المذی والوذی بمنزلة البصاق والمخاط فلا یغسل منهما الثوب ولا الاحلیل
و در روایتی وارد شده است که از ملاعبه و دست بازی جدا از نعوظ و بر خواستن ذکر می آید و وذی
که عقب بول و منی می آید بمنزله آب دهان و آب بینی است نه جامه را از ان میشویند و نه ذکر را و همین
مضمون در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و زید شحام و عمر بن
حنظله و غیر ایشان از حضرات امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است
باسانید بسیار و انکه جامه و بدن را از ان نمی باید شست مگر بواسطه پاکیزگی اگر کسی از ان کراهتی داشته

باشد و وضو بسازد خوبست و اگر نسازد ضرر ندارد و چند حدیث صحیح واقع شده است که امر بوضو شده است
و شستن و محمولست بر تقیه یا استحباب عضو مساهرگاه بسیار بیاید و جمیع اصحاب الغسل من اربعة اشیاء
المنی والمذی والوذی والودی فاما المنی فهو الماء الغلیظ الدافق الذی
یوجب الغسل والمذی ما یخرج قبل المنی والوذی ما یخرج بعد المنی علی اثره
والودی ما یخرج علی اثر البول لا یجب فی شیء من ذلک الغسل ولا الوضوء ولا غسل
الثوب ولا غسل ما یصیب الجسد منه الا المنی بنابر نسخه و بی یعنی انها بی که از ذکر می آید
و بنابر نسخه فی یعنی چهار چیز واجب نیست غسل و وضو و آن منی است و مذی است و وذی و ودی
بدال مهمله چنانکه در اکثر نسخ است و در تهذیب که بعنوان حدیث قوی نقل کرده است بغیر این لفظ
اول بدال مهمله است و ثانی بذال معجمه اما منی پس آن آب غلیظ جهنده است که بعد از امدن گویا استخوانها
از هم باشد و بدن سست میشود و موجب غسل است و مذی آبی است که غالبا پیش از منی می آید و وذی
آبی است که بعضی بعد از منی میاید عقب منی و ودی آبی است که عقب بول می آید در هیچ یک از اینها غسل
واجب نه وضو و نه جامه را می باید شست و نه بدن را از انچه این آبها باو رسیده است مگر منی روایتی
که باین تفصیل است در تهذیب نه باین نحو است در ودی و وذی بلکه چنین است که ودی از عقب
بول می آید و وذی از جهت کوفتها می آید کسی که کم باشد و نه دیده ایم که عقب منی آبی بیاید و اهل لغت
نیز موافق این روایت ذکر کرده اند و در روایت صحیح وارد شده است که در ودی وضو هست
چون انرا سیلان بولست حمل کرده اند بر انکه با بول می آید البته مخلوطست ببول و اکثر حمل بر استحباب
کرده اند و چون نادر است که بعد از بول و استبرا وضو بیاید محتمل است که حمل کنند بر صورتی
که استبرا نکرده باشد زیرا که دقتی که می آید با قطرات بول می آید و این اظهر است و سئل عبد الله
بن بکیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یلبس الثوب وفیه الجنابة
فیعرق فیه فقال ان الثوب لا یجنب الرجل و در موثق کالصحیح سوال کرد از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جامه پوشد و در ان جامه منی باشد و عرق کند در ان
جامه حضرت فرمودند که جامه آدمی را جنب نمیکند یعنی سبب این واجب نمی شود و میدانکه تا تقیه باشد
حضرات ائمه معصومین این نحو حرف نیز شنید که جواب مطابق سوال نباشد چون اکثر سنیان منی
را پاک میدانند و راوی از نجاستش پرسیده است و حضرت در جواب میفرمایند که سبب غسل
نمیشود تا او بفهمد که درین مجلس جای پرسیدن این قسم چیزها نیست و محتمل است که مراد راوی نیز

همین باشد که حضرت جواب فرموده اند یا بنا بر این سوال انست که عرق جنب نجس است نتوان در آن جامه کردن
حضرت فرموده باشند که عرق نجس نیست و می توان نماز کردن یا پرسیده باشد که اگر عرق کرده باشم و جامه
منی دار پوشیده باشم نمیدانم که منی ببدنم خورده است بدن را آب می باید کشید یا پرسیده باشد که اگر
عرق سبب این می شود که منی تعدی کند ببدن حضرت فرموده باشند که نه حمل بر تقیه اظهر است درین خبر و
در اکثر احادیث آینده والله تعالی یعلم و فی خبر آخر انه لا یجنب الثوب الرجل ولا الرجل یجنب
الثوب شیخ بعنوان قوی این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که جامه کسی را جنب نمیکند و کسی جامه را جنب نمیکند یعنی اگر جنب عرق کند در جامه چنان نمی شود که اگر آن
جامه را کسی بپوشد او را غسل باید کرد و یا جامه جنب شود که او را باید شست هرگاه منی در انجامه نباشد
وسال زید الشحام ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الثوب یکون فیه الجنابة
فتصیبنی السماء حتی یبتل علی فقال لا باس به و سوال کرد زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه از جامه که منی داشته باشد و باران بر من آید تا جامه تر شود حضرت فرمودند که باکی نیست چون
درینجا جا از نجاست پرسیده است ظاهرا طهارت نماز را حمل می توان کرد که نهایتش آنست که آدمی نجس
شود و این ضرر نیست یا آنکه میرسد خود را تطهیر میدهد و ظاهرش آنست که در سفر باشد و محتلم شده
باشد و زیر جامه دیگر نداشته باشد نماز می تواند کرد و این خبر درینجا ضعفی دارد ولیکن کلینی بسند
موثق روایت کرده است همین خبر را و خبر حلبی می آید که قرینه همین حاجت و فیه ایضا و اذا نام الرجل
علی فراش قد اصابه منی فعرق فیه فلا باس و هرگاه شخصی در جامه بخوابد که در ان جامه
منی باشد و آن شخص عرق کند در آن جامه خواب کند باکی نیست یعنی هرگاه علم نداشته باشد که بدنش بان
منی رسیده است برطوبت ضرر ندارد و محتمل است که مراد این باشد که لازم نیست جامه خواب پاک
باشد و بدن انکس نجس نشود چون غالب اوقات جماع میکنند در ان جامه و محتلم می شوند و چون صبح
میشود بحمام میروند و بدن خود را پاک میکنند و در حدیث صحیح از ابو بصیر منقولست از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه از آنحضرت سوال کردم از جامه که شخصی در ان جنب شود و در ان
عرق کند حضرت فرمودند که من دوست نمیدارم که در چنین جامه نماز کنم و اگر زمستان باشد باکی نیست
چون عرق کمتر میکند و اگر عرق کند کراهت دارد و من اد منی عرق فی ثوبه و هو جنب
فلینتشف فیه اذا اغتسل یعنی هرگاه جنب عرق کند در جامه نجس نمی شود آن جامه و بدن را از آن
جامه بعد از غسل خشک می توان کرد چون عرق جنب پاک است و برین مضمون حدیث صحیح زراره

وارد شده است و احادیث بسیار در طهارت عرق جنب وارد شده است وان کانت الجنابة
من حلال فحلال الصلاة فیه وان کانت من حرام فحرام الصلوة فیه یعنی عرق
جنب مطلقا پاک است اما اگر جنب از حلال شده نماز دران جامه می توان کرد و اگر جنب از حرام
باشد یا آنکه زنا یا لواطه کرده باشد یا دست بازی بناجوری کرده باشد و محتلم شده باشد یا مثال
اینها نماز دران جامه حرامست و جمعی از علما درین حکم متابعت صدوق کرده اند و جمعی نسبت بصدوق
داده اند که او عرق جنب از حرام را نجس میداند اما این عبارت ظاهرش آنست که پاک است
اما نماز نمی تواند کرد و محتمل است که حدیثی باو رسیده باشد و وجهها از جانب صدوق گفته اند که صدوق
بآن راضی نیست مثل آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که زانی در وقت زنا مومن نیست و دزد
در وقت دزدی مومن نیست و همچنین اصحاب کبایر تمام پس چون مومن عرق اش نجس خواهد بود و صدوق
فرق میکند میان مومن و مسلم پس اگر از ایمان در رود از اسلام در نمیرود و آنچه خصوصیت بزانی
نخواهد داشت میبایست قایل شود بنجاست عرق همه اصحاب کبایر وجه خصوصیت بعرق دارد و کی صدوق
نجاست گفته است و اذا عرقت الحایض فی ثوب فلا باس بالصلوة فیه و هرگاه زن حایض
عرق کند در جامه باکی نیست در نماز کردن دران جامه و احادیث صحیحه و حسنه و موثقه درین باب وارد شده
است و احادیث وارد شده است در استحباب اجتناب از جامه که ملاصق بدن بوده است که مبادا
نجاستی بآن رسیده باشد و اگر نجس شده باشد نماز نمی تواند کرد و اگر داند نشده بکند قضا و اعاده کند
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لبعض نسائه ناولینی الخمرة فقالت انا حایض
فقال لها احیضک فی یدک و آنحضرت ص ببعضی از زنان خود فرمودند که سجاده صغیره را
که بواسطه سجده بوده است از حصیر بده آن زن گفت که من حایضم حضرت ص فرمودند که آیا دست
حیض دارد یا نجس که نمی دهی و عامه این حدیث را باین عنوان روایت کرده اند و در حدیث کالصحیح
بل الصحیح از ابن عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم که حایض آب
بدست مرد می تواند داد حضرت ص فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین ص در حالت حیض آب
بر دست آنحضرت میریختند و سجاده صغیره را بآنحضرت میدادند و در حدیث حسن کالصحیح از ابو اسامه
منقولست که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه جنب عرق کرده باشد
و جامه اش تر باشد آیا دست بگردن زنش می تواند کرد و هرگاه آن زن حایض باشد یا پهلوی زنش می
خوابد اگر آن زن حایض باشد یا جنب باشد و عرق کند و عرق آن زن ببدن مرد برسد حضرت ص

فرموده

فرمودند که اینها همه قصوری ندارد و درین باب احادیث بسیار است که معاشرت با حایض می توان کرد
و کراهت ندارد و بعضی گذشت و سال محمد الحلبی اباعبدالله صلوات الله علیه عن رجل
اجنب فی ثوبه ولیس معه ثوب غیره قال یصلی فیه فاذا وجد الماء غسله و
فی خبر آخر واعاد الصلوة و سوال کرد محمد حلبی فی الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه از حال شخصی که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد و حضرت فرمودند
که دران جامه نماز میکند و چون آب بهم میرسد جامه را میشوید و در خبری دیگر که آن موثقه عمار
ساباطی است از آنحضرت ص وارد است که نماز را اعاده میکند و اکثر علما حمل کرده اند اعاده را
بر استحباب بتحقیقش خواهم آمد ان شاء الله تعالی والثوب اذا اصابه البول غسل فی ماء
جار مرة وان غسل فی ماء راکد فمرتین ثم یعصر و جامه که نجس شده باشد ببول
اگر آنرا در آب روان بشویند یکمرتبه آنرا میشویند و اگر در آب ایستاده باشد یعنی کمتر از کر دو بار
بشویند و بعد از آن بیفشارند و این عبارت مضمون صحیحه محمد بن مسلم است که از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه سوال کرده است از جامه که ببول نجس شده باشد حضرت فرمودند
که در تغار اگر بشویی دو مرتبه بشوی و اگر در آب روان بشویی یکمرتبه و عصر از حدیث حسنی ظاهر
شده است و همه بآن عمل کرده اند و الله تعالی یعلم وان کان بول الغلام الرضیع صب
علیه الماء صبا وان کان قد اکل الطعام غسل والغلام والجاریة فی هذا
سواء و اگر بول طفل شیرخواره باشد که شیرش بر غذا غالب باشد یکمرتبه آب برو بریزند و اگر چیزی
خورده باشند یا آنکه خوردنش غالب شده بشویند و پسر و دختر درین حکم مساویند یعنی در حکم اخیر
موافق اعتقاد صدوق چون در دختر شیرخواره اعتقاد او شستن است نه آب ریختن
و عبارت مصنف مضمون حدیث کالصحیح حلبی است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که از آنحضرت سوال کردم از بول صبی حضرت فرمودند که آب
برو میریزند و اگر چیزی خورده باشد میشویند و پسر و دختر درین حکم مساویند و چون صدوق
این حدیث را از کتاب حلبی روایت کرده است حدیث صحیح است و فرق کرده است حضرت در
میان رضیع و صبی و مرد و موید است حدیث کالصحیح حسین بن ابی العلا که گفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از بولی که ببدن رسیده باشد حضرت فرمودند که دو مرتبه آب برو
بریز که آبست یعنی احتیاج بدست مالیدن نیست بخلاف نجاست غایط و خون مثلا که محتاجند بمالک

دیگر سوال کردم از جامه که نجس شده باشد از بول حضرت فرمودند که دو مرتبه او را بشوی دیگر سوال کردم
از کودکی که بر جامه بول کرده باشد حضرت فرمودند که اندکی آب برو بریزید و بعد از آن آن جامه را بیفشار
دیگر در حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که گفت از حضرت ص سوال کردم از بول صبی که بجامه میرسد حضرت
فرمودند که بشو گفتم اگر ندانم که کجای جامه را نجس کرده است حضرت فرمودند که همه جامه را بشوید و احادیث
صحیحه وارد شده است که از مطلق بول سوال میکنند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
حضرت میفرمایند که دو بار بشوید و تا عصر محقق نشود غالبا دو بار شستن متعذر میشود بنابرین
علما قایل شده اند بعصر و از بعضی اخبار ظاهر شد که بول مرد و زن را از جامه و بدن دو مرتبه
می باید شست و بول صبی که طعام خورده باشد یکمرتبه و اگر شیرخواره باشد محض ریختن آب کافیست
و اگر عصر کنند احوط است و اگر صبی را نیز دو مرتبه بشویند احوط است و صدوق عمل کرده است بفرق میان
صبی و بالغ چنانکه در آب جاری نیز فرق بود میان مرتبه و اکثر علما فرق نکرده اند در میان صبی و مرد و در هر دو
دو مرتبه قایلند و این احوط است اگرچه مذهب صدوق اظهر است و قد روی عن امیر المومنین
صلوات الله علیه انه قال لبن الجاریة و بولها یغسل منها الثوب قبل ان تطعم
لان لبنها یخرج من مثانة امها و لبن الغلام لا یغسل منه الثوب قبل ان یطعم
و بوله لان لبن الغلام یخرج من المنکبین و العضدین و بتحقیق که روایت کرده اند از
حضرت امیر المومنین ص که فرمودند که شیر دختر و بول دختر را از جامه میشویند پیش از آنکه طعام او غالب
شود بر شیر زیرا که شیر او از بول دان مادرش می آید و شیر پسر پیش از طعام خوردن نمی شویند
بلکه آب میریزند چنانکه گذشت زیرا که شیر پسر از دوشها و بازوهای مادرش می آید و این خبر را کلینی
و شیخ از سکونی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق از آنحضرت ص و صدوق باین خبر عمل
نموده است و اکثر علما عمل نکرده اند چون مخالف اخبار است از چند وجه یکی آنکه شیر دختر نجس نیست
و بول او محتاج بغسل است و بول صبی محتاج بغسل نیست و این که مخالف نیست بلکه موافق است دیگر آنکه
فرق واقع شده است درین خبر از مخرج شیر و بول پسر و دختر و حال آنکه اطبا فرق نکرده اند این
سخن ضعیف است زیرا که حضرت اعرف است از همه کس اگر حضرت فرموده باشد و در صحت این خبر سخن
هست چون راوی او نوفلی و سکونی است و در هر دو ضعفی هست و لیکن چون کلینی و صدوق
حکم بصحت او کرده اند جبر ضعف کرده است و عمل باین احوط است و اگر چه عمل بر استحباب
شستن شیر و بول دختر کردن اظهر است و سال حکم بن حکیم ابن ابی خلاد الصیرفی

اباعبدالله صلوات الله علیه فقال له ابول فلا اصیب الماء وقد اصاب
یدی شیء من البول فامسحه بالحایط و بالتراب ثم تعرق یدی
فامسح وجهی او بعض جسدی او یصیب ثوبی فقال لا باس به و حکم پسر حکیم پسر
برادر خلاد صراف از آنحضرت ص صحیحا روایت نموده است که عرض نمودم که گاه هست
بول میکنم و آب بهم نمیرسد و دستم ببول آلوده شده است پس دستم را بدیوار و
خاک می مالم بعد از آن عرق میکنم و دست را بر رو یا بر بعضی از بدن می مالم یا بجامه
ام میرسد حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی اینها را نجس کردن گناه نیست همین که آب کشیده
پاک میشود و ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه خاک دست را هم پاک کند چنانکه مذهب سیدان
است و ظاهر حضرات تقیه فرموده باشند و موافق واقع مراد ایشان آن باشد که مذکور
شد و سال ابراهیم بن ابی محمود الرضا صلوات الله علیه عن الطنفسة والفراش
یصیبهما البول کیف یصنع و هو ثخین کثیر الحشو فقال یغسل منه ما ظهر
فی وجهه و صحیحا سوال کرد ابراهیم پسر ابو محمود از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه از طنفسه و آن از قبیل بالش است و نمد و چیزهایی که بر رو می نشینند و همچنین فراش
که نهالی باشد که بر رو میخوابند نجس میشوند ببول بچه چگونه ازاله بول از آن بکنند و حال آنکه ضخیم
است و پنبه بسیار دارد و همه را با آب نمیتوان شستن حضرت فرمودند که ظاهرش را بشویند
اندرونش اگر نجس شده ضرر ندارد و شستن ظاهرش بآن نحو که آنرا جدا کنند از پنبه و بشویند
و خشک شود و بعد از آن بیندازند بر روی پنبه نجس یا پنبه را بیرون آورند و بعد از آن
بشویند پنبه را و داخل کنند بی دغدغه است و احتمال دارد که همین آبی که بر روی آن
بریزند پاک شود و آن طرف نجس باشد چنانکه ظاهر حدیث است اما گمان ندارم که
کسی از علما باین نحو قایل شده باشند بل اولی آنست که پنبه را بیرون آورند تا بی دغدغه
پاک شود و سال حنان بن سدیر اباعبدالله صلوات الله علیه فقال
انی ربما بلت فلا اقدر علی الماء و یشتد ذلک علی فقال اذا بلت
و تمسحت فامسح ذکرک بریقک فان وجدت شیئا فقل هذا من
ذاک و موثقا سوال کرد حنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بسیار
است که بول میکنم با اراده بول دارم و آب بهم نمیرسد و ضبط بول کردن دشوار است

واشربه

بر من باسب نوم خروج بول از آزار میکشم چون کسیکه خود تشنه باشد اثا فانا گمان میکنم
که بول در می آید و جامه ام نجس می شود حضرت فرمودند که هرگاه بول کردی و موضع
را خشک کردی با پنبه ترا از سر ذکر آنجا که با کت آب دهان بمال همین که شیطان وسوسه
کند که بول از ده بو اینها که رطوبات آب دهن است ظاهر است که حضرات ائمه اطبا معنوی اند دوا
درد هر کس بخوبی میکردند قصد وقت آنچه ضرورت است بیان نجاسات و کیفیت ازاله آن که در احادیث
بسیار واقع شده است ذکر کرده است این اخبار شاذه نادره را از جهت غرابت ذکر کرده است
رحمه الله و سئل صلوات الله علیه عن امراة لیس لها الا قمیص واحد و لها
مولود فیبول علیها کیف تصنع فقال تغسل القمیص فی الیوم مرة و سوال کرد ابو
ابو حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حال زنی که او را بغیر از یک پیراهن نباشد
و فرزندی دارد و پیوسته بر او بول میکند چکند حضرت فرمودند که هر روزی یکبار پیراهن را می شوید
و علما ذکر کرده اند که بهتر آنست که پیراهن را قریب شام بشوید تا نماز ظهر و عصر را در جامه پاک کرده
باشد و نماز شام و خفتن را در جامه پاک یا نجس که نجاستش سبک شده کرده باشد و نماز صبح را در
جامه نجس میکند و از نجاست بول معفو است و محتمل است که از غایط نیز معفو باشد و بول گفته باشند
و پسر و دختر را شامل باشد و اگر مربی مرد باشد معفو نیست چون حضرت زن را فرموده اگر طفل دختر باشد
اکثر گفته اند که معفو نیست ولیکن ظاهر روایت مولود است و آن شامل هر دو است و یوم شامل شب و
روز است و اگر لته داشته باشد که طفل را با آن محافظت نماید که بر آنجا بول کند ظاهرا معفو نباشد
چون اکثر ایشان ثوب میگویند در لغت ثوب جامه است اگر چه پنبه ضعیف یا جهالت دارد و اما ضعیف است
شده است بعمل اصحاب چه این عمل کرده اند و قال محمد بن النعمان لابی عبدالله صلوات الله
علیه اخرج من الخلاء فاستنجی بالماء فیقع ثوبی فی ذلک الماء الذی استنجیت به فقال
لا باس به لیس علیک شیء و محمد عرض نمود بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که من از خلا بیرون می آیم و استنجا باب میکنم و جامه ام در آب استنجا می افتد حضرت فرمودند که
باکی نیست و بر تو چیزی نیست و این محمد صاحب الطاق است که از بزرگان اصحاب حضرت امام محمد باقر و
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است صلوات الله علیهم و این مذهب اینجا و در کافی سندش کالصحیح است
و همچنین در تهذیب و صحیح عبدالکریم هاشمی صریح است در پاک بودن آب استنجا و تفصیلش گذشت
در باب اول و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فی طین المطر انه لا باس

به ان یصیب الثوب ثلاثة ایام الا ان یعلم انه قد نجسه شیء بعد المطر فان اصابه
بعد ثلاثة ایام غسله وان کان طریقا نظیفا لم یغسله حضرت فرمودند در گل باران که
باکی نیست که بجامه برسد تا سه روز مگر آنکه دانند که چیزی او را نجس کرده است بعد از باران و
اگر بعد از سه روز بجامه رسد بشوید اگر استحبابا بنابر مشهور و اگر راه پاک باشد و بکثرت مثل حمام بعد از سه
روز هم نشوید این حدیث را شیخان صحیحا روایت کرده اند از ابن بزیع و او ارسال کرده است
و گفته است از بعضی استادان ما بما رسیده است که او از حضرت روایت کرده است و چون بزرگست
مرسل او را اعتبار کرده اند معهذا موید این حدیث احادیث بسیار وارد است و بعضی از اینها گذشت
و سال ابو الاغر النخاس اباعبدالله صلوات الله علیه فقال انی اعالج الدواب
فربما خرجت باللیل وقد بالت وراثت فتضرب احدیها بیدها او برجلها
فینضح علی ثوبی فقال لا باس به و سوال کرد ابو اغر بغین معجمه و راء
مهمله چنانکه در نسخ فقیه است و بعضی مهمله و زای معجمه چنانکه در کافی است و نخاس فروشنده چهار
پایان و غلامان و کنیز است و طریق کافی باو صحیح است و طریق صدوق باو کالصحیح است و چون فضلا
مثل ابن ابی عمیر و صفوان و علی بن الحکم از او روایت کرده اند دلالت بر بزرگی او میکند ولیکن اصحاب
رجال او را ذکر کرده اند و شهادت صدوق دلالت میکند بر آنکه کتاب او معتمد اصحاب بوده است و
شهادت صدوق بر صحت حدیثها کافی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و گفت کار من با اسب
و استر و الاغ است و اینها سرگین و بول بسیار است که شب [illegible] و بسا که می آیم [illegible] و اینها بول و سرگین
کرده اند و یکی از اینها دست یا پا زده ترشح میکند بر جامه من حضرت فرمودند که باکی نیست و این حدیث
دلالت میکند بر طهارت بول و سرگین اسب و استر و الاغ و موید است حدیثی کالصحیح که صریح است
در طهارت ابوال اینها و عمومات احادیث صحیحه و حسان و موثقات نیز که دلالت میکند
بپاکی بول ما یوکل لحمه و احادیث بسیار هست که گوشت اینها مکروه است ولیکن حدیثی حسن و
چند موثق کالصحیح و چند قوی دلالت بر نجاست میکند مطلقا و یک حدیث صریح است در نجاست
و بعضی علما قائل به نجاست بول اینها شده اند و اکثر قائلند بطهارت و آن احادیث را حمل کرده اند
بر کراهت سنت اجتناب از آن و اظهر آنست که حمل بر تقیه کنند چون مذهب عامه نجاست و هیچ شک نیست که
احوط آنست که از بول اینها اجتناب نمایند و لا باس بخرء الدجاجة والحمامة یصیب الثوب
و باکی نیست در فضله مرغ و خروس و کبوتر که بجامه رسد و این عبارت روایت وهب بن وهب است که از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و وهب اگرچه ضعیف است ولیکن کتابش معتمد است
معهذا از دو وجه دیگر پاکست یکی از حیثیت آنکه فضله طیور مطلقا پاکست و دوم از حیثیت آنکه فضله هر چه
ماکول اللحم است پاکست و حدیث ضعیفی وارد شده است بر نهی از نماز در آن و محمول بر تقیه است یا کراهت
یا اگر مرغ خانگی غیر از نجاست نخورد در صورت بنا بر مذهب مشهور فضله اش نجس است و جمعی که از آنجمله
صدوق است میدانند بنا بر مذهب ایشان یکی از آن دو حمل اول می باید کرد و تقیه اظهر است و اجتناب اولی و لا
باس بخرء ما طار و بوله و باکی نیست در فضله هر حیوانیکه پرنده باشد و همچنین باکی نیست در بول
آنها چون بعضی از پرندها بول دارند و شیخان در حسن کالصحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که هر چیزی که بپرد باکی نیست در بول و فضله آن و از آنجمله است شب پره و در خصوص
این حدیث موثقی وارد است که باکی نیست در بول آن و مؤید اینهاست صحیحه علی بن جعفر که از برادرش موسی
بن جعفر صلوات الله علیهما سوال کرده است که هرگاه شخصی در جامه خود بیابد فضله مرغی را در اثنای نماز
آیا در آن اثنا می تواند حک کند حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر در مرغ تفصیلی می بود البته حضرت میفرمودند
که فضله غیر ماکول را حک کردن فایده ندارد بلکه جامه را می باید انداخت اگر ساتر دیگر داشته باشد
والا نماز را قطع می باید کرد پس چون این تفصیل را نفرمودند ظاهر میشود که همه پاکست و این اخبار معارضی
ندارد مگر عموماتی که خواهد آمد و هیچ شک نیست که خاص مقدم است بر احادیثی که وارد شده است که
اصل در اشیا طهارتست و با سهولتی که شریعت سمحه سهله مقتضی آنست و اگر قایل بنجاست باشند جمیع
مشاهد و مساجد را می باید نجس باشد و همیشه اینکه [illegible] را ازاله آن باشد خصوصا بر مذهب اکثر که قایلند با آنکه
هرگاه مشتبه باشد فضله ماکول اللحم با غیر آن واجبست اجتناب از آن که در هر صورت هر فضله که به بینند
می باید ازاله کنند اگرچه بر تقدیر نجاست مظنون آنست که اصل طهارتست چنانکه احادیث صحیحه بر آن
وارد است و خواهد آمد و اگر احتیاط توانند کرد اجتناب احوط است و لا باس ببول کل شئ اکل
لحمه فیصیب الثوب و باکی نیست در بول هر چیزی که گوشت او را خورند که بجامه رسد و بر این مضمون
احادیث معتبر وارد شده است و از آنجمله احادیث حسنه کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم و عبد الرحمن
بن ابی عبد الله از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است و همچنین در
سرگین اسب و استر و خر احادیث کالصحیح بل الصحیح وارد شده است که پاکست و کراهتی که دارند پس در غیر
مکروه بطریق اولی با اتفاق جمیع علما شیعه و مؤید آن آنکه خواهد آمد و همچنین در نجاست بول و فضله
حیوان غیر ماکول اللحم احادیث کالصحیح وارد شده است با اجماع در غیر پرنده و در غیر حیوانی که نفس

سایله نداشته باشد مثل کیک و شپش و کک و امثال اینها و اگرچه بعضی گفته اند که اینها نجس معفو است
و علی ای حال نماز در اینها می توان کرد بی دغدغه و لا باس بلبن المرأة المرضع یصیب
قمیصها فیکثر و ییبس یا فیلبس و باکی نیست بشیر زن شیر ده که به پیراهن زن رسد و بسیار
در آید و خشک شود یا زن آن جامه را بپوشد و نماز کند و ظاهر آنست که اگر شیر دختر هم باشد
ضرر نباشد در شستن اگر شسته باشد چون تکلیف باجتناب آن تکلیف ما لا یطاق است و ظاهر این
عبارت روایتیست یا مضمون روایتی که بصدوق رسیده است و بسیار تتبع نمودیم و ظاهر
شد که صدوق بی سند نمی حرف نمیزند و قطع نظر از وقوع حدیث نیز دغدغه نیست در اینکه مدار
زنان بر نیست و شیر ایشان بر پیراهن ایشان میریزد و اگر لازم بود اجتناب ایشان باعتبار
آنکه فضله غیر ماکول اللحم البته حی بالبیت بخصوص این میفرمودند و همچنین چرک عرق و غیر اینها با آنکه
احادیث بسیار وارد شده است قریب بتواتر که عرق جنب و حایض اگر بیدن یا غیر ایشان رسد
ضرر ندارد و تفصیلش ان شاء الله تعالی خواهد آمد و سئل الرضا صلوات الله علیه عن الرجل
یطا فی الحمام و فی رجله الشقاق فیطا البول و النورة فیدخل الشقاق اثر
اسود مما وطی من القذر و قد غسله کیف یصنع به و برجله التی وطأ بها
اتجزیه الغسل ام یخلل اظفاره و یستنجی فیجد الریح من اظفاره و لا یری
شیئا فقال لا شیء علیه من الریح و الشقاق بعد غسله و از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات
الله علیهما سوال کردند از شخصی که بحمام رود و نوره کشد و در پای او ترکها باشد چنانکه متعارف
است که پاشنه پا ها می ترکد خصوصا وقتی که پا برهنه باشند یا نعلین عربی در پا داشته باشند
و متعارفست که در حمام بول میکنند پس داخل این ترکها میشود از سیاهی نوره چون بر آن راه رفته
است و پا که داشته است در حال نوره کشیدن نوره یا غیر آن و پا را شسته است و سیاهی
نوره مانده است چکند با این سیاهی بخل [illegible] و غسلی که کرده است صحیح نداند باعتبار نجاست زیر
نوره آیا آنکه شسته است کافی است و از آنجمله زیر ناخنها متعارفست که چرکی میدارد آیا ناخنهای
پا را یا ناخنهای دست تخلیل بکند و چرک آنرا یا سیاهی نوره را بیرون آورد و یک نسخه اظفاره
ندارد بنابراین سوال از ترکیدنهاست که تخلیل آن یا ناخنها بکند و یک نسخه یا اظفاره ندارد همان معنی
اولست با زیادتی که آیا مطلق ناخن دست و پا را تخلیل می باید کرد و یک نسخه او یحکّها یعنی تخلیل باشد
و تراشیدن چرک مراد باشد یا تراشیدن ناخنها تا آب بی دغدغه بزیر آن جاری شود و سوال دیگر آنکه

استنجا میکند و از ناخنش بوی بد می‌آید اما اثر نجاست هیچ نمانده است و بو مانده است آیا بو نجس است حضرت
صلوات الله علیه جواب فرمودند که التفاتی ببو نکند که بو نجس نیست التفاتی بتفاتی رکیدها و زیر ناخنها نکند و بعید
از آنکه از اشتداد است هم پاک میشود و آب چون لطیف است همه جا میرسد و محتمل است که مراد راوی همین
محض طهارت و نجاست باشد و غسل مراد نباشد چون نام آنرا نبرده است اگرچه غالب اوقات از
جهت غسل بحمام میرفته اند و در حدیث صحیح وارد است که زیر هر مویی جنابت هست و هر که غسل کند و مقدار
سر مویی از بدنش را آب نرساند آن شخص بجهنم خواهد رفت لیکن احتیاط در وضو و غسل آنست که آب بته ناخنها
برسانند و ازین جهت است که مبالغه عظیم وارد شده است در گرفتن ناخنها در هفته یک مرتبه
والله تعالی یعلم والدم اذا اصاب الثوب فلا باس بالصلوة فیه ما لم یکن مقدار
مقدار درهم واف والوافی ما یکون وزنه درهما و ثلثا وما کان دون
الدرهم الوافی فقد یجب غسله ولا باس بالصلوة فیه و هرگاه جامه خونین باشد
باکی نیست نماز کردن در آن جامه مادام که مقدار یک درهم وافی نباشد و درهم وافی آنست که وزن
آن یک درهم و ثلث درهم باشد و هرچه کمتر از درهم وافی است نجس است و گاه هست که واجبست
آنرا شستن مثل طهارت از جهت دخول مساجد سیما مسجدین و مشاهد رسول خدا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم علی المشهور اما نمازی توان کرد در آن جامه و محتمل است که مراد از وجوب غسل همین نجاست
فقط باشد از جهت رفع توهم طهارت آن و این معنی بحسب معنی اظهر است اگرچه معنی اول بحسب لفظ
اظهر است و برین مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است مگر لفظ وافی که در اخباری که بما رسیده است نیست ولکن چون صدوق ذکر کرده است
البته حدیثی دیده است و اکثر چنین گفته اند و بعضی ذکر کرده اند که آن هشت دانگی بوده است و درهمی
دیگر چهار دانگی بوده است و در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شش دانگی کردند و
بعضی چنین گفته اند که مقدار بند ابهام بوده است و بعضی بند سبابه و بعضی گودی که در کف دست
و چون در احادیث نیست اولی آنست که مقدار یک شاهی نباشد و اگر مطلقا نباشد بهتر است و اگر
چیزی آلوده بخون باشد مثل آب بینی جمعی گفته اند که معفو نیست و ظاهرا مقدار کم از درهم آن
معفو باشد وان کان الدم دون حمصة فلا باس بان لا یغسل الا ان یکون
دم الحیض فانه یجب غسل الثوب منه ومن البول والمنی قلیلا کان او کثیرا
وتعاد منه الصلوة علم به او لم یعلم و اگر خون کمتر از نخود باشد باکی نیست که آنرا نشوید

مگر آنکه خون حیض باشد که واجبست که آنرا از جامه بشویند و از بول و منی نیز بشویند خواه این همه کم باشد یا
بسیار و نماز را اعاده میکنند از اینها خواه دانسته نماز کرده باشند یا ندانسته و ظاهرا مراد از نخود نخود
بزرگ خونست که چون در جایی می افتد پهن میشود و غالبا قدر درهم میشود یا وزن یک نخود خون و آن
نیز بحسب سعت و فراخی یک درهم است غالبا و چون لفظ حمصه در حدیث حسنی وارد شده است و اکثر
علما حمل بر استحباب ازاله آن کرده اند چون بگمان ایشان در درهم وافی بیشتر از آنست ظاهر است که
عبارت صدوق حمصه و بعضی از نسخ بخا معجمه وارد شده است یعنی گوگ تا موافق حدیث اول باشد
و ظاهرا تصحیف ناسخ یا اصطلاح فضلاست و علمای ما ایراد نموده اند که واجبست ازاله آن خونی است که نجس
باشد و آن خونیست که از حیوانی بیرون آید که آن رگ داشته باشد و هرچه دفع میکند نجس است پس خون
ماهی و خون جلباسه و کیک و شپش و امثال اینها که رگ ندارند پاکست و روایات بران وارد شده
است و همچنین خون مثل گوسفند و گاو و گوزن اینها را اگر بکشند هرچه دفع میشود نجس است و حرام و آنچه باقی میماند
پاکست و حلال اگر ذبح را بشویند که از خون بیرون باندرون برود و در خون مار خلافست چون
معلوم نیست که رگ دارد یا نه بعضی میگویند که رگ ضعیفی دارد و اجتناب از آن احوط است و هرچه موجب
نجاست میتة آن و منی آن نجس است اگرچه گوشت آنرا نخورند اما بول و غایط تابع حلیت گوشتند
چنانکه گذشت یا اگر قطره صغیری از بول یا منی در جامه یا در بدن کسی باشد معفو نیست و همچنین خون
حیض و اکثر علما خون استحاضه و نفاس و نجس العین را نیز ملحق بخون حیض ساخته اند چون روایت
در خون حیض وارد شده است و گفته اند که نفاس هم حیض است و در استحاضه تغییر قطنه و خرقه
میکند با آنکه حالا اتم الصلوة است و خون نجس العین باعتبار ملاقات با آن نجاستی دیگر هم رسانیده
است و آنچه معفو است نجاست خونست نه غیر آن و احوط اجتناب است از اندک و بسیار اینها و
اما آنکه صدوق گفته است که نماز را اعاده میکند از اینها اگر دانسته نماز کرده باشد و غلط نیست
در آنکه اعاده میکند و اگر ندانسته باشد و فراموش کرده باشد مشهور میان علما آنست که در وقت
اعاده میکند و در خارج وقت قضا میکند مگر آنکه در وقت بخاطرش رسیده و آنکه که در خارج
وقت قضا نمی کرد و ظاهر بسیاری از احادیث صحیحه آنست که در وقت نیز اعاده نمیکند و احادیث
اعاده محمول بر استحباب خواهد بود و لکن احوط عمل بمشهور است اما اگر جاهل باشد بنجاست جامه
نماز کرده باشد مشهور میان علما آنست که مطلقا اعاده نمیکند نه در خارج وقت از جهت روایات
کثیره صحیحه و بعضی گفته اند که در وقت اعاده میکند چون روایات وارد شده است در اعاده

وآن احوط است واظهر عدم وجوبست ولیکن سنت است اعاده در وقت پس انچه صدوق مطلق
حکم کرده است باعاده اگرچه جاهل باشد خلاف مشهور است وممکن است که حمل کنیم بر جاهل مسئله
چون جاهل مسئله معذور نیست ولیکن خلاف ظاهر عبارتست بلکه شامل جاهل مسئله نیز هست ودر احکام
لباس مصلی نیز خواهد آمد وقال علی صلوات الله علیه ما ابالی ابول اصابنی او ماء اذا
لم اعلم وسند حسن از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که پروا ندارم
که بول بمن رسیده باشد یا آب هرگاه ندانم یک احتمال عبارت اینست که جاهل بنجاست معذور
است واین بول یکسانست پس چنانکه نماز را از آب اعاده وقضا نمیباید کرد همچنین بواسطه بول قضا
واعاده نمی باید کرد واحتمال دیگر آنکه در نجاست علم می باید تا علم بنجاست نداشته باشد اجتناب
واجب نیست ظاهرا هر دو مراد باشد وهر دو معنی از کلام حضرت در می آید وعلی ای حال این
حدیث مخالف حکم اولست مگر آنکه جاهل را معنی جاهل مسئله گیریم ودر سخن سابقش وقد روی
فی المنی انه ان کان الرجل جنبا فنام ونظر وطلب فلم یجد شیئا فلا شیء علیه
وان کان لم ینظر ولم یطلب فعلیه ان یغسله ویعید صلوته وتحقیق که
روایتی وارد شده است وآن چند روایت صحیح وکالصحیح است که روایت کرده اند محمد بن
مسلم وعبد الله بن سنان ومیمون از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در منی
که اگر شخصی محتلم شده باشد وچون از خواب بیدار شود ملاحظه نموده باشد جامه را ومنی را ندیده
باشد وغسل کرده باشد ونماز کرده باشد وبعد از ان منی را در جامه دیده باشد بر وچیزی
نیست یعنی اعاده نماز نمی کند واگر ملاحظه جامه نکرده باشد وبعد از ان بهبیند می باید بشوید
واعاده نماز بکند واکثر علما اعاده را حمل کرده اند بر استحباب واحوط اعاده است واین احادیث
نیز مخالف سخن اول صدوق است واحادیث صحیحه در منی وبول وخون وارد شده است که
جاهل [illegible] اعاده نماز نکند ولا باس بدم السمك فی الثوب ان یصلی فیه الا
نسان قلیلا کان او کثیرا وباکی نیست بخون ماهی که در جامه باشد وآدمی در ان جامه نماز
کند خواه اندک باشد وخواه بسیار واین مضمون روایت سکونی است از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ودر حدیث صحیح عبد الله بن ابی یعفور وارد است که بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که چه میفرماید در خون کیک حضرت فرمودند که باکی نیست عرض کردم
که گاه هست که بسیار است حضرت فرمودند که هرچند بسیار باشد ضرر ندارد وهمچنین جلی

روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که خون کیک ضرر ندارد
ودر روایتی دیگر وارد شده است که خون پشه ضرر ندارد واگر نجاست در جامه وبدن هم است
ومن اصاب قلنسوته او عمامته او تکته او جوربه او خفه منی او بول او دم
او غائط فلا باس بالصلوة فیه وذلک لان الصلوة لا تتم فی شیء من هذا
وحده وکسیکه برسد بکلاه او یا دستار او یا بند زیر جامه او یا جوراب او یا موزه او منی یا بول
یا غائط پس باکی نیست که نماز در اینها بکند از جهت آنکه نماز در هیچ یک از اینها تنهائی تمام نمی شود
یعنی ستر عورتین بهیچ یک از اینها به تنهائی نمی توان کرد واین علت در حدیث وارد شده
است پس هرچه بآن ستر عورتین نتوان کرد اگر نجس شده نماز می توان کرد وعمامه را صدوق
زیاد کرده است بر علما باعتبار آنکه بهیئتی که هست ستر عورتین نمی توان کرد وآن وجه
است وحق آنست که عمامه این حکم دارد واگر بصدوق رسیده باشد حدیثی وقایل شده باشد
باین حکم بر دیگران که آن حدیث بایشان نرسیده است حجت نیست ودر بند کمر که نماز در او
تمام نشود اگر نجس باشد نماز صحیح است روایات بسیار وارد شده است وکسی در ان خلاف
نکرده است پس اگر جا قلمه نجس شده نماز میتوان کرد واگر بند آزار ان دوخته باشد
نمی توان کرد از انجهت که می توان بعنوان قیضه بستن وعورتین را باکی پوشانیدن وانچه واجب هست
از ستر عورتین ستر حلقه دبر است با ذکر وخصیتین واز ناف تا زانو مستحب مؤکد است ومن
وقع ثوبه علی حمار میت فلیس علیه غسله ولا باس بالصلوة فیه
وکسیکه جامه اش بر الاغ مرده افتد وملاقی آن شود بهپوست واجب نیست بر او که جامه را بشوید
باکی نیست که در ان نماز کند وهمین مضمون در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد شده است وجمعی از
علما ملاقات با میته را بهپوست موجب نجاست میدانند باعتبار روایات مطلقی که وارد است که
ملاقی میت را بشویند ومحمولست بر آنکه ملاقات برطوبت کرده باشد وحدیث سگ مرده نیز خواهد
آمد که ملاقی آن نجس نیست وصدوق که این عبارت را مطلق ذکر کرده است ظاهرا مرادش اینست که
اگر ملاقات برطوبت کرده باشد نیز پاکست چنانکه پیشتر گذشت ولیکن حمل کلامش بر پوست
اولی است ولا باس ان یمس الرجل عظم المیت اذا جاز سنة وباکی نیست که کسی
دست باستخوان مرده بمالد هرگاه یکسال بر ان گذشته باشد واین مضمون حدیثی است که
شیخان از اسمعیل جعفی روایت کرده اند ودر سند ایشان جهالتی هست ولیکن سند صدوق

کتاب وصحیح است ودر ین دغدغه نیست که بعد از یکسال استعمال می توان کرد ولیکن از مفهوم حدیث
در می آید که پیش از یکسال استعمال نتوان کرد وهمخالفت دارد با احادیث بسیاری که وارد شده
است در آنکه هرچه حیات در ان حلول نکرده است از میته پاکست مانند مو وکرک وپشم وشاخ و
استخوان ودندان وسم وپر وهیرمایه واین خبر مفهومش قابل اعتبار نباید کرد ومحتمل است که تقیه
از عامه باشد که جمعی از ایشان میگویند که تا چون استخوان چربی دارد نجس است حضرت فرموده
باشد که یکسال که بگذرد وچربی نمی ماند یا آنکه مراد استخوانهائی باشد که در هوا افتاده است
وچون حیوانی که می میرد استخوان نیز بملاقات گوشت وخون نجس می شود وغالب فات در عرض
سال باران بآنها می آید آنرا پاک میکند واکثر علما حمل باستحباب کرده اند که سنت است که تا یکسال
استعمال نکنند تا بی دغدغه چربیهای آن برود یا بتقیه والله تعالی یعلم ولا باس ان یجعل
سن المیت للحی مکان سنه وباکی نیست که زنده دندان مرده را بجای دندان افتاده
خود بگذارد وظاهرا مراد دندان حیوان ماکول اللحم باشد مثل دندان گوسفند هرچند مرده باشد
اما دندان پاکست چون حیات در و حلول نکرده است ومحتمل است که مراد اعم باشد باینکه دندان
نماز بردارد ودر دندان آدمی مشکلست چون واجبست دفن آن چنانکه خواهد آمد وظاهرا جزء
مضمون خبری وارد شده است که صدوق ذکر کرده است ومن اصاب ثوبه کلب جاف
ولم یکن کلب صید فعلیه ان یرشه بالماء وان کان رطبا فعلیه ان یغسله
وان کان کلب صید وکان جافا فلیس علیه شیء وان کان رطبا فعلیه
ان یرشه بالماء وکسیکه جامه اش بسگ خشکی خورد که جامه اش خشک باشد وسگ
شکاری نباشد بر وی لازم است آنکه آبی بر جامه اش بزند واگر ملاقات برطوبت
سگ شود واجبست که بشوید جامه را واگر سگ شکاری باشد بر او چیزی نیست واگر
تر باشد بر ولازم است آنکه آبی بران بزند ومحتمل است که صدوق آب ریختن
در هر دو جا را واجب داند بد آنکه علمای ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست سگ
خوک ونقل قول ابن بابویه اکثر نکرده اند بلکه این مذهب از سنیان نقل کرده اند
که ایشان استدلال بآیه کرده اند که حق سبحانه وتعالی فرموده است که بخورید
از شکاری که سگ بکند واز جهت شکاری که دارد وجواب داده اند که ظاهر است که
غرض الهی آنست که شکار سگ بمنزله ذبح ایشانست واما می باید که خون هم پاک

باشد وهرچه در اندرون ذبیحه است حلال باشد وهیچ کس از مسلمانان باینها قایل نشده
ودور نیست که صدوق حدیثی دیده باشد چون طریقه او نیست استدلال بآیه خصوصا این نحو
استدلالات وحق اینست که هر سگی نجس است واگر ملاقات برطوبت بکند واجب است ازاله
واگر ملاقات بهپوست کند سنت است آب ریختن بران وبر مضمون احادیث صحیحه وارد شده
است وهمچنین در خوک حدیث صحیح وارد شده است بتفصیل مذکور از علی بن جعفر از
برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما ولا باس بالصلوة فی ثوب اصابه
خمر لان الله عز وجل حرم شربها ولم یحرم الصلوة فی ثوب اصابته
وباکی نیست نماز کردن در جامه که شراب باو ریخته باشد یا رسیده باشد زیرا که حق
سبحانه وتعالی خوردنش را حرام کرده است وحرام نکرده است نماز را در جامه که شراب
بآن رسیده باشد بدانکه ظاهر کلام صدوق طهارت خمر است اگرچه شیخ بهاء الدین
محمد رحمه الله میفرمودند که این عبارت دلالت بر طهارت ندارد بلکه او شراب را نجس
میداند وعفو میداند مثل خون کمتر از درهم بغلی وعلی ای حال نماز کردن در ان را جایز
میداند وبحث در نیست وسید مرتضی وشیخ طوسی هر دو نقل اجماع کرده اند بر نجاست
شراب وروایات این باب متعارضست واز طرفین احادیث بسیار هست وصدوق احادیث
نجاست را حمل بر تقیه یا استحباب اجتناب کرده است واکثر علما احادیث طهارت را
حمل بر تقیه کرده اند چون در زمان خلفای بنی امیه وبنی عباس این احادیث را از ائمه
هدی نقل کرده اند وجمعی از آن زمان بواسطه خوشامد خلفا حکم بطهارت آن کرده بودند
وخلفا میخوردند وائمه معصومین صلوات الله علیهم از روی تقیه بر دوستان خود
که مبادا بایشان ضرری رسد از اجتناب آن فرموده اند که نماز در ان جامه
می توان کرد وچون شیعیان با سنیان می نشستند واگرچه نمیخوردند شراب بر رخوت
ایشان میریختند اگر ایشان اجتناب می نمودند سنیان بیشتر میریختند چنانکه
نزد عوام متعارفست الحال نیز واین عبارتی که صدوق نقل کرده است ظاهر اعبارت
حدیث صحیحی است که در علل از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما روایت
کرده است که جمعی از اصحاب ایشان پرسیدند که ما جامه کرباس میخریم از جماعتی که
میدانیم که با خبرهای این جامها شراب میخورند وبه خوک برآلات جولایی می مالند آیا

نماز میتوانیم کرد درین جامها پس علی انگو بشوییم آنهارا حضرت فرمود ند که بلی پاکی نیست حق سبحانه و تعالی
حرام کرده است خوردن و آشامیدن آنهارا و حرام نکرده است پوشیدن و دست مالیدن
و نماز کردن در آنهارا و این حدیث صریح نیست در طهارت زیرا که راوی علم بملاقات
نداشته است و احادیث ازین باب بسیار می آید و عذری که حضرت فرموده اند ممکن است که حمل
کردن بر اینکه درچنین جایی که علم بملاقات نداشته باشند حق سبحانه و تعالی حرام نکرده است
نماز را نه جایی که علم داشته باشند و الا بر صدوق لازم می آید که خوک هم پاک باشد امام
صدوق آنرا نیز التزام میکند و لهذا خوک را درین باب ذکر کرده است و الله تعالی یعلم و پیچ شک
نیست که احتیاط در دین اجتناب مطلق است چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر باجتناب
ازان کرده است مطلقا دیگر خلافست در مسکرات غیر خمر و در فقاع و عصیر عنبی که جوشیده
باشد و قوامی گرفته باشد و هنوز دو ثلث آن نرفته باشد اکثر علما بر نجاست همه اند و احوط اجتنابست
و روایات بر نجاست مسکرات و بوزه هست و در عصیر عنبی اگر چه روایت بر نجاست ندیده ام
ولیکن روایت هست که آن شرابست علما ذکر کرده اند هرگاه شراب باشد نجس است و خالی از
اشکالی نیست حکم نجاست اینها کردن و الله تعالی یعلم فاما فی بیت فیه خمر فلا یجوز
الصلوة فیه اما در یورتی که در آنجا شرابی در ظرفی باشد نماز در آن یورت جایز نیست و حدیث
عمار ساباطی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که نماز نمی توان
نمی توان کرد در خانه که در آنجا شراب بار بسته باشد اکثر علما حمل بر کراهت کرده اند و اجتناب اولی است
و من بال فاصاب فخذه نکتة من بوله فصلی ثم ذکر انه لم یغسله و یعید
صلوته و کسیکه بول کند و اندکی از بول بر رانش بچکد و فراموش کند و نماز کند بعد از ان بخاطرش
آید که نشسته بود بر او لازم است که بشوید و نماز را اعاده کند و این حدیث را شیخان بسندی
نقل کرده اند که ضعفی دارد اما مؤید این حدیث احادیث صحیح هست و احادیث صحیح هست که اعاده نباید
کرد و حدیثی صحیح هست که در وقت اعاده کند و در خارج وقت لازم نیست و اکثر بر چنینند و بهتر آنست که
اگر در وقت اعاده کند قصد قربت کند و قصد وجوب نکند و اگر در خارج وقت نیز بقصد قربت قضا کند بهتر است
و الله تعالی یعلم و ان وقعت فارة فی الماء ثم خرجت فمشت علی الثیاب فاغسل ما رأیت
من اثرها و ما لم تره انضحه بالماء و اگر موشی در آبی رود و از آنجا بیرون آید و در راه
رود بر جامهای پیچ جایی را که اثری از تری آن و هرجا که اثر آن ظاهر نباشد آبی بران بریز و اما مفهوم مجها

علی بن جعفر است و ظاهرش دلالت میکند بر نجاست موش و لیکن علی بن جعفر چند حدیث صحیح دیگر از و منقولست
که دلالت میکند بر آنکه موش پاکست و از آنجمله حدیث افتادن موشست در روغن که حضرت فرمودند که
چون زنده بیرون آمده است روغن نجس نیست و گذشت پس این حدیث را حمل بر استحباب باید کرد
ان کان بالرجل جرح سائل فاصاب ثوبه من دمه فلا باس بان لا یغسله
حتی یبرأ او ینقطع الدم و هرگاه شخصی را جراحتی باشد که از ان خون آید و منقطع نشود و
جامه اش ازان خون شود باکی نیست که خون را نشوید و با آن خون نماز کند تا بشود یا خون منقطع شود پس
بعد ازان رعایت درهم میکنند اگر کمتر از درهم است عفو است و از درهم زیاده را میشوید و درین مضمون
احادیث صحیحه وارد شده است و ظاهر احادیث آنست که تا خون بند نشود اجتناب مطلقا واجب نیست
و جمعی از علما فرموده اند که بقدر ضرورت معفو است پس اگر ممکن باشد نگذارد که خون تعدی کند بموضعی دیگر
و اگر ممکن باشد که خرقه بران ببندد که ما لا یتم الصلوة فیها باشد و همان نجس شود تا امکان همان مقدار
معفوست و احوط اینست که رعایت این قول بکنند اگر چه اظهر آنست که این رعایت واجب نیست بخلاف
بول و خون استحاضه که در اینها احتیاط بیشتر می باید کرد چنانکه گذشت و سئل ابو الحسن موسی
جعفر صلوات الله علیه عن خصی یبول فیلقی من ذلک شدة و یری البلل بعد
البلل قال یتوضأ ثم ینضح ثوبه فی النهار مرة واحدة و از آنحضرت سوال کرد عبد
الرحیم قصیر از خصی که ذکر و خصیه او را قطع کرده باشند و بول کند و مشقت کشد باعتبار آنکه چون
قوت ماسکه ضعیف شده است همیشه رطوبتی ظاهر میشود و ظاهرش آنست که بول باشد و همیشه میشود
و دیگر ظاهر میشود حضرت فرمودند که وضو میسازد یعنی از جهت هر نمازی علی الظاهر و آب بجامه اش
میریزد یعنی میشوید در روزی یکبار و چون حضرت نضح فرمودند ملفوظ یوم ظاهرش
آنست که در شب نیز جامه را باید شست مگر آنکه بگوییم که چون در شب را نفرمودند نباید
شست بنا بر حدیثی که وارد شده است که اسکتوا عما سکت الله عنه یعنی شما کاری مدارید
بآنچه حق سبحانه و تعالی نفرموده است بلکه ظاهر حدیث آنست که چون یقین نداریم که این تری
بول است شستن واجب نیست بلکه آب ریختن سنت چنانکه اکثر احادیثی که ملفوظ نضح واقع شده
است محمول بر استحباب چنانکه حدیث موثق سماعه نیز وارد شده است که در جروح و قروح اگر در
نگر نه جامه را بشوید و اکثر علما آنرا حمل بر استحباب کرده اند و تحقیق اینست که اگر علم بهمرسد که این
تری بول است شستن واجب است و اگر مشکوک فیه باشد آب ریختن سنت است و الله تعالی

بعلم و چون عبد الرحیم که راوی این حدیث است مجهول الحالست علما مطلقا حمل بر استحباب کرده اند
و لیکن چون صدوق حکم بصحت آن کرده است همین از برای عمل بان کافی است و سأل علی بن جعفر
اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل وقع ثوبه علی کلب میت قال
ینضحه و یصلی فیه و لا باس و باسناد صحیح سوال کرد علی بن جعفر از برادرش حضرت امام
موسی الکاظم صلوات الله علیه از شخصی که جامه اش بر سگی مرده خورده حضرت فرمودند که آبی بران جامه بریزد و در آن
نماز کند و باکی نیست و این حدیث صحیح نیز رد آن قول میکند که هرگاه جامه یا بدن شخصی بمرده خورد نجس
میشود و نجاست حکمی یا عینی که تا نشویند آن موضع را نماز نمی توان کرد و اگر چیزی ملاقات کند آن
موضع را برطوبت آن چیز نجس میشود و حدیث صریح بر عینی دلالت نکرده است بلکه بعضی احادیث
مطلقه وارد شده است که آن چیز را آب کشند و بعضی احادیث مطلقه وارد شده است که شستن
لازم نیست مثل این دو حدیث صحیح علی بن جعفر که یکی در حمار وارد شده است و یکی در سگ پس این
احادیث را حمل بر ملاقات بیبوست میکنیم و نضح را بر استحباب و احادیث شستن را حمل میکنیم
بر آنکه ملاقات برطوبت باشد معهذا نضحی که درین حدیث وارد شده است باعتبار آنست که سگ است
و در سگ مطلقا احادیث وارد است که ملاقات آن با یبوست نضح کنند و برطوبت بشویند لهذا در حدیث
حمار نضح نبود و ظاهر نضح آب باشد بدانست و لیکن در حدیث صحیح وارد شده است که آب بران بریزد
بنا برین علما نضح را تفسیر کرده اند در همه جا بآب ریختن و الله تعالی یعلم باب العلة التی من اجلها
وجب الغسل من الجنابة و لم یجب من البول و الغائط این باب در بیان علتی است که بسبب
آن علت غسل از جنابت واجبست و از بول و غایط غسل واجب نیست بدانکه ظاهر این کلام آنست
که غسل جنابت فی نفسه واجب باشد و ظاهر بسیاری از احادیث نیز چنین است بلکه غیر از ان غسلها
نیز ظاهرش وجوب لنفسه است چنانکه گذشت و اکثر علما جمیع طهارات را واجب لغیره میدانند و امثال
این احادیث را حمل بر سببیت کرده اند یعنی جنابت مثلا سبب آنست که چون وقت نماز داخل شود
غسل واجب شود چنانکه در حدیث صحیح زراره گذشت که هرگاه داخل شود وقت واجب میشود طهور
که وضو و غسل و تیمم است و همچنین نماز بعد از دخول وقت واجب میشود و فایده خلاف در آن ظاهر
میشود که هرگاه شخصی خواهد که پیش از دخول وقت غسل کند و مشغول الذمه بنماز یا طواف یا کتابت
قرآن واجب مثلا نباشد آیا در نیت قصد وجوب میکند یا سنت جمعی را که واجب لنفسه میدانند قصد
وجوب میکنند و باقی قصد سنت و مظنون بنده آنست که غسل جنابت لنفسه واجبست و باقی طهارات

لغیره و لیکن احوط آنست که اگر شخصی خواهد که پیش از وقت غسل کند و نماز قضا داشته باشد بقصد
نماز قضا غسل کند و می باید در خاطر داشته باشد که بعد از غسل کند و می باید نماز قضا بکند و همین
کافی نیست که نماز قضا دارد علی الظاهر و اگر مشغول الذمه نباشد دو رکعت نماز نذر کند باین عنوان
که اگر توفیق صلوات بر نبی و آل او بیابم فلله علی نذرا است بر من که دو رکعت نماز بکنم قربة الی الله
و بعد ازان یکمرتبه صلوات بفرستد درینصورت غسل واجب میشود از جهت نماز نذر پس در وقت
غسل نیت میکند که غسل جنابت میکنم از جهت رفع حدث و مباح بودن این نماز و باقی نمازها
و باقی چیزهایی که بسبب غسل مباح میشود از جهت آنکه واجبست قربة الی الله و اگر در وقت غسل
رفع حدث جنابت را قصد کند بی اینها که مذکور شد ظاهرا صحیح باشد یا آنکه نیت کند که غسل جنابت
میکنم قربة الی الله و معنی غسل جنابت همین است که غسل میکنم که جنابت برطرف شود و لیکن
بعنوان نذر بی دغدغه است و بر همه اقوال علما صحیح است و اگر این معنی را در همه اغسال و وضو و تیمم
رعایت نماید نهایت احتیاط بجا آورده است و اگر در وضوی پیش از وقت وضو را بقصد دو رکعت
نماز سنت بجا آورد بهتر است و چون وقت داخل شود با آن وضو نماز واجب میتوان کرد باتفاق
علما و اگر درین صورت قصد قربت کند کافی است بلکه در همه عبادات قصد قربت کافی است و اشکال
که هست آنست که میان خود و جناب اقدس الهی نیت را درست کند که من اطاعت فرمان الهی میکنم چون
فرموده است که این عبادات را بجا آورید و اما قصد بهشت و خلاصی از جهنم را منظور ندارد و چون
این معنی بسیار مشکل است اگر قصد رضای الهی را یا قصد خلاصی از عذاب الهی و رسیدن بثواب
علیه بهشت بجا آورد صحیح است و می باید که محض طمع بهشت و خلاصی از جهنم منظورش نباشد و این نیات
را قبل از اراده عبادات درست می باید کرد و بعد ازان در حال عبادت همین بس است که متذکر
باشد که غسل میکند و همین که در خاطر دارد که غسل میکند البته خواهد دانست که غسل را از جهة
این میکنم که از حدث جنابت پاک شوم و نماز توانم کرد و اینها که واجب فرموده الهی است و لازم
نیست که بر زبان براند که اغتسل لرفع الحدث و لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یا
بفارسی بگوید که غسل میکنم از جهت برداشتن حدث و مباح شدن نماز از جهت رضای الهی
و یا بخاطر بگذراند این معانی را هیچ یک اینها نیت نیست زیرا که نیت عبارت از داعی بر فعل است
است که قصد شخص ریاست که مردمان او را خوب دانند و در خاطر میگذراند این فعل را که محض رضای
الهی بجا می آورم و درین صورت حق سبحانه و تعالی میداند که او کاذبست و خود ش نیز میداند که دروغ

میگویند و مخبر یکی او درین فعل واشته است محض دیدن مردم است لهذا اگر مردم بجا باشند نمی کند و چون
مردم باشند میکند پس ظاهر شد که آنچه بعضی از مردمان وسواس میکنند در نیت دیگر نیت میکنند کار
شیطانست و یکی از شیاطین نام او وسواس است که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که سوره قل
اعوذ برب الناس را مکرر بخوانند از روی اخلاص تا حق سبحانه و تعالی شر آن ملعون را ازین کس کفایت
کند و دیگر دعاها که بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر چنین شخصی از شر شیطان خلاصی نداشته باشد باید
که بی نیت عبادات را بجا آورد که درین صورت مشروع نیست او را نیت کردن و محالست که کسی
کاری بی نیت تواند کرد و البته هر کس متوجه مسجد میشود نیت نماز دارد و چون رو بقبله کرد و نماز ابتدا
نیت نماز دارد و نماز را از جهت رضای الهی آورده است که بکند دیگر نام بردن بی معنی است باید که الله
اکبر بگوید و در وقت وضو بر رو بریزد و همچنین غسل و لهذا در احادیث وضو و غسل و تیمم که حضرات
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان فرموده اند هیچ جا تلفظ نموده اند که پیش از وضو و غسل
یا تیمم نیت بکنند بلکه بیجا فرموده اند که نیت خود را از جهت رضای الهی خالص کند و انشاء الله در نماز
تفصیل داده خواهد شد جاء نفر من الیهود الی رسول الله صلی الله علیه و آله فسأله
اعلمهم عن مسائل فکان فیما سأله ان قال لای شیء امر الله عز و جل بالاغتسال
من الجنابة و لم یامر بالغسل من الغائط و البول فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان آدم لما اکل من الشجرة دب ذلک فی عروقه و شعره و بشره فاذا جامع الرجل اهله
خرج الماء من کل عرق و شعرة فی جسده فاوجب الله عز و جل علی ذریته الاغتسال
من الجنابة الی یوم القیمة و البول یخرج من فضلة الشراب الذی یشربه الانسان و الغائط
یخرج من فضلة الطعام الذی یاکله الانسان فعلیه او فعلیهم فی ذلک الوضوء قال
الیهودی صدقت یا محمد سند قوی کالصحیح منقولست از حضرت سید جوانان اهل بهشت امام
حسن صلوات الله علیه که جمعی از یهود آمدند نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و داناترین
ایشان از آنحضرت چند سوال کرد و از آنجمله این سوال بود که گفت که حق سبحانه و تعالی از چه جهت
امر بغسل نموده است از جهت جنابت و غسل را واجب نساخت از جهت غائط و بول پس حضرت
فرمودند که چون آدم از شجره تناول نمود لذت او در جمیع رگهای آنحضرت دوید حتی در پوست و
موی آنحضرت جاری شد پس هر گاه آدمی با اهل خود جماع کرد آب منی از هر رگی و موی که در بدن او هست بیرون
می آید پس حق سبحانه و تعالی واجب کرد بر ذریت آنحضرت که غسل جنابت بکنند تا روز قیامت و

بول از فضله آبی که آدمی میخورد بیرون می آید و غائط از فضله طعامی که میخورد بیرون می آید پس
بنابرین در آن وضو مقرر ساخت چون از همه اعضا بیرون نیامده است و علت وضو را
حضرت بیشتر فرموده بودند یهودی گفت راست فرمودی یا محمد و مؤید این معنی احادیث
ذکر کرده اند که چون منی از کل بدن بیرون می آید لهذا اعدا از آمدن کل اعضاست میشود و بسبب
آن پیوستگی رحمه اعضا بهم میرسد و پیوست سرایت بدماغ میکند پس لازم است که آب بهمه اعضا
برسانند تا تدارک آن پیوست بشود و چون در غالب احوال منی می آید این حکم غسل جاری
شد و نادر را که جماع بدون انزالست حکم غالب دادند نظر و الباب چنانکه در جمیع احکام شرایع چنین
است مثلا شراب حرمتش باعتبار زوال عقلست و آن غالبست و اندکی که عقل را زایل نکند حکم
بسیار دارد و علی هذا القیاس لیکن بحدیث ظاهر شد که فی نفسه غسل جنابت لازم است قطع
از نماز و ممکن است که در واقع چون این منی از شهوت نفسانی آمده است بسبب آن از قابلیت
مناجات اعظم الهی که آن نماز است افتاده است پس چون غسل میکند حق سبحانه و تعالی بسبب
غسل گناهان اعضای او را همه می آمرزد و قابل آن مناجات میشود چنانکه یهودی بعد از آن
سوال کرد که یا محمد چه ثواب دارد کسیکه غسل جنابت بکند از جنابت حلال که با حلال خود مجامعت
کرده باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که چون مؤمن با حلال خود مجامعت میکند هفتاد
هزار فرشته بالهای خود را میگشایند از خوشحالی و رحمت الهی که نازل میشود و چون غسل
میکند حق سبحانه و تعالی بعدد هر قطره آب که ببدن او میرسد خانه در بهشت از جهت او
بنا میفرماید و این غسل جنابت سری از اسرار الهی است که در میان او و خلق است چون
کسی بر آن مطلع نیست بغیر از حق سبحانه و تعالی و چون غسل میکند قابل فیوض الهی میشوند
و احادیث بسیار در وضو گذشت که هر که در وضو بسم میگوید چنانست که غسل کرده است
و تغییر نشکفت و در همه جا این قسم تاویل ممکن کرد اما منافات با ظاهر ندارد و ظاهر
و چون لنفسه است والله تعالی یعلم و قریب باین علت از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه بطریق کالصحیح منقولست که فضل بن شاذان از آنحضرت روایت کرده است در وقت
بیان وضو و غسل با علل که بعد ازین مذکور میشود و عمده علتها بندگی و تعبد است که می باید
آن منظور بندگان الهی باشد و اینها بمنزله نکات است و بسا باشد که در هر حکمی علتهای بسیار
باشد و بنده کسی آن نتوانند رسید و در خور عقول ضعیفه این علتها فرموده باشند و اکثر اوقات

چنین است لهذا بحسب اختلاف عقول مختلف میفرمایند و در واقع همه حکمت و همه علت است
والله تعالی یعلم و کتب الرضا صلوات الله علیه الی محمد بن سنان فیما کتب من
جواب مسائله علة غسل الجنابة النظافة لتطهیر الانسان مما اصابه
من اذاه و تطهیر سائر جسده لان الجنابة خارجة من کل
جسده فلذلک وجب علیه تطهیر جسده کله و علة التخفیف فی
البول و الغائط انه اکثر و ادوم من الجنابة فرضی فیه بالوضوء لکثرته
و مشقته و مجیئه بغیر ارادة منه و لا شهوة و الجنابة لا تکون الا
بالاستلذاذ منهم و الاکراه لانفسهم و آنحضرت نوشتند در جواب سوالها
که محمد بن سنان از آنحضرت کرده بود از آنجمله سوال کرده بود از ~~آنجمله~~ سوال علت وجوب
غسل جنابت حضرت نوشتند که علت غسل جنابت پاکیزگی است که پاکیزه سازد آدمی را
از آنچه باو رسیده است از منی و باقی بدن را پاک کند چون منی از جمیع بدن بیرون می آید
پس ازین جهت جمیع بدن را در غسل می باید شست و علت سبک ساختن تکلیف وضو از جهت بول
و غائط آنست که اینها بیشتر واقع میشود و کثرتش بیشتر از جنابت است پس حق سبحانه
و تعالی از بندگان راضی شد بهمین اعضا چون بسیار واقع میشود و اگر غسل را واجب
میساخت بر ایشان شاق بود هر ساعت غسل کردن و معهذا بی اختیار می آیند اینها
در غالب اوقات و شهوتی داعی نیست در فعل اینها و در جنابت بواسطه لذت و شهوتی
که در آن هست و خود را بر آن میدارند و گاه گاهی است غسل بر ایشان شاق نبود
غسل مقرر ساخت و مجملا غسل جنابت کفاره آن لذتی است که برده است و کفاره
گناهانی است که کرده است و سبب تطهیر ظاهر و باطن است بفضل الهی و اگر در بول و غائط نیز
غسل مقرر ساخت کفاره گناهان میشد بواسطه مشقت بر ایشان مقرر نساخت و بسبب
را در عین وضو مقرر ساخت که بگویند و وضو نیز مثل غسل شود بفضل او تعالی شانه باب
الاغسال قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه الغسل فی سبعة عشر موطنا
لیلة سبع عشرة من شهر رمضان و لیلة تسع عشرة و لیلة احدی و
عشرین و لیلة ثلث و عشرین و فیها ترجی لیلة القدر و غسل العیدین
و اذا دخلت الحرمین و یوم تحرم و یوم الزیارة و یوم تدخل البیت

و یوم الترویة و یوم عرفة و اذا غسلت میتا و کفنته او مسسته بعد ما
یبرد و یوم الجمعة و غسل الکسوف اذا احترق القرص کله فاستیقظت
و لم تغتسل فعلیک ان تغتسل و تقضی الصلوة و غسل الجنابة فریضة
این حدیث محمد بن مسلم است که صدوق از او روایت کرده است بسند حسن کالصحیح و
شیخ بسند صحیح و لیکن صدوق بعضی از حدیث را ترک کرده است و آنرا ذکر میکنیم محمد
ذکر کرده است که حضرت فرمودند که غسل در هفده موضع است اول غسل شب هفدهم
ماه رمضان و آن شبی است که لشکر حضرت سید المرسلین که سیصد و سیزده نفر
بودند با لشکر کفار که اضعاف ایشان بودند در چاه بدر بیکدیگر رسیدند و مسلمانان
در آن شب بسیار خایف و غمگین بودند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا
صباح مشغول دعا بودند و بر دو فتح شد و این فتح اعظم فتحها بود که مسلمانان را شد و صنادید
و بزرگان قریش نصف کشته شدند و نصف اسیر شدند چون چنین نعمتی حق سبحانه
و تعالی کرامت فرموده بشکرانه این نعمت سنت که غسل کنند و آن شب مشغول عبادت
باشند دویم غسل شب نوزدهم ماه رمضان است و درین شب می نویسند حاجیانی
را که توفیق حج می یابند و یک احتمال شب قدر است و احیای این شب سنت و احادیث
غسل این شب بسیار است سیم غسل شب بیست و یکم این ماه است و این شبی است که
اوصیای پیغمبران درین شب بجوار رحمت الهی واصل شده اند و از آنجمله بهترین ایشان
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم بعالم وصال ارتحال فرمودند و درین شب
حضرت عیسی را باسمان بردند و روح حضرت موسی را ببهشت بردند صلوات الله
علیهما چهارم غسل شب بیست و سیم است و درین شب امید لیلة القدر هست یعنی احتمال شب قدر
درین شب بیشتر از شبهای دیگر است بلکه البته شب قدر هست چون امید معصومین محقق
الوقوع است و لیکن حکمت الهی اقتضا نموده است که صریح نفرمایند پنجم و ششم غسل
عید رمضان و عید قربان است هفتم و هشتم غسل اراده دخول حرم خداست پیش از دخول و
آن از محلی است که میل نصب کرده اند و ممکن است که مراد از آن مکه معظمه باشد چنانکه خواهد آمد
و همچنین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن از عایر است تا وعیر و محتمل است که مراد از آن
شهر مدینه باشد پیش از دخول و در حرم در هر دو جا جایز است نهم غسل روز احرام حج است

باعمره و تعبیر اسلوب از ین جهت فرموده اند که اگر صبحی غسل کند و قریب بغروب احرام ببندد مجزیست
دهم روز زیارت است یعنی طواف کعبه و بعضی تعمیم کرده اند که شامل طواف و زیارت حضرات
سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشد و ضرر ندارد و چون احادیث
غسل زیارات قریب بتواتر است و اکثر حدیث دیگر نمی داشتیم اشکالی داشت از همین حدیث
استدلال کردن آن چون ظاهرش طواف خانه است و احتمال غسل زیارت غسل نبی هم هست که آن
هم مراد باشد چون لفظ حرمین از پیش گذشته است و احتمال استدلال نمی توان کردن یازدهم
غسل دخول کعبه است پیش از دخول البته و اینجا نیز مثل سابق است که غسل صبح از برای عصر کافی است
بتفصیلی که در کتاب حج خواهد که ثواب نرفته باشد بعد از غسل یا حدث نکرده باشد و در غسل
احرام و ما بعد علی الخلاف دوازدهم غسل روز ترویه است و آن روز هشتم ذی الحجه است و در
وجه تسمیه احادیث بسیار وارد شده که در کتاب حج خواهد آمد یا وجه تسمیه خود سیزدهم غسل
روز عرفه است و آن روز نهم ذی الحجه است چهاردهم غسل مس میت است هرگاه میت را غسل داده
باشی و پیش از غسل و بعد از سرد شدن دست بیدن او رسانیده باشی و خواهی که میت را
کفن کنی مستحب است که غسل مس را جهت در ین وقت بجا آوری تا در وقت کفن کردن پاک باشی و در
بعضی از نسخ درین کتاب و در خصال و در تهذیب بجای واو واو واقع شده است و ظاهرا سهو نساخ است
و واوی باء و بنا بر نسخه بعضی گفته اند که مراد از اذا اغتسلت میتا غسل میت است یعنی غسل میت دادی
در وقت کفن کردن غسل مس واجب چون مس میت کرده است یا غسل واجب درین وقت بجا آوردن
سنت است و همچنین هرگاه مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن کرده باشی غسل از جهت آن
واجب است او در هر دو جا بمعنی واو است چنانکه در قرآن مجید او جاء احد منکم من الغائط بمعنی واو است
چنانکه در باب تیمم مذکور خواهد شد و اینها تکلفی است که ضرور نکرده است معهذا اکثر نسخ واو است
و غلط نساخ بسیار است و قرینه دیگر آنکه مصنف در خصال قبل از ین عبارت گفته است و غسل
المیت و اذا غسلت میتا و همچنین در کتاب امالی و عوض از ین تطویل آنست که این غلط را از کاتب
کرده بواسطه عدم تتبع و بنا بر آن دو نسخه پانزدهم غسل میت خواهد بود و بنا بر ین نسخه تهذیب
پانزدهم غسل جمعه است شانزدهم غسل کسوف یا خسوف هرگاه تمام قرص گرفته باشد و بیدار
شوی و نماز نکرده باشی پس بر تو لازم است که غسل کنی و نماز کسوف شمس یا خسوف قمر را قضا کنی
و در عبارت خصال باین عنوان است که فاغتسل واقض الصلوة و در عبارت شیخ فاغتسل

سنت و قضا ساقط شده است بنا بر ین سید محمد و بعضی دیگر گفته اند که در ینجا قضا مذکور نیست پس
ظاهرش آنست که غسل از جهت ادا باشد یا اعم از ادا و قضا اما چون ظاهر شد که از قلم نساخ افتاده
است مشکلست قایل شدن باستحباب غسل از جهت ادا با آنکه وقتش معلوم نیست که چه مقدار
خواهد بود خصوصا هرگاه شروع در انجلا و قتش بیرون رود و بعضی از اصحاب گفته اند که
در رصدی عادل خبر دهند اعتماد می توان کرد در تطویل نماز لیکن اگر ایشان خبر دهند که وقتش طول
دارد و زمان غسل قریب بزمان وضو باشد مثل بلاد حاره که در همه وقت و در همه جا غسل می توان
کرد و درین صورت نیز اشکال نمی شود و چون رصدی را محالست که علم بهم رسد غالبا و اعتماد بقول
ایشان کردن بی مستند شرعی مشکل است و از آنکه روایت مضطرب واقع شده است بعضی قایل بوجوب
غسل شده اند و جزم بوجوب یا استحباب مشکل است اولی آنست که در غسل از جهت قضا
قصد قربت کند و الله تعالی اعلم هفدهم غسل جنابت واجبست که وجوب آن از قرآن مجید ظاهر شده است
و چنین واجبی را در اصطلاح حدیث فریضه میگویند و بنا بر نسخه که غسل میت دارد این جمله بر سر خود
خواهد بود و سفده عدد غسل سنت خواهد بود و سنت در اصطلاح حدیث آنست که در قرآن مجید
ظاهر که مذکور شده است سنتست باین معنی و بنا بر ظاهر این حدیث سید مرتضی رضی الله عنه غسل
مس میت را سنت میداند بلکه غسل میت را نیز زیرا که غسل میت را از ازاله نجاست میداند و نیت در کار
نمیداند و اگر نیت بکند ثواب خواهد داشت و سنت خواهد شد و چون احادیث صحیحه در غسل مس میت
بعنوان امر واجب شده است و معارضی ندارد و الامثل این خبر و این قابل تاویل هست اکثر علما
قایل بوجوب آن شده اند و البته ترک نباید کرد و اگر قصد قربت کند بهتر است با آنکه قصد وجوب
یا ندب نکند و الله تعالی اعلم و بنا بر آنکه جمله آخر بر سر خود باشد و غسل المیت نباشد می باید که
اذا اغسلت میتا یعنی غسل میت بکیرد یا غسل مس را در فرد حساب کند یکی سنت و آن تقدیم
آنست بر کفن و دوم واجب آن مطلق غسل مس است بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن
و بعضی غسل عیدین را یکی حساب کرده اند و همچنین دخول حرمین را و درین صورت دو عدد
کم میشود و بعوض آن دو غسل میت و غسل جنابت زیاد میشود و حکمی بسبب اینها تغییر نمی یابد
بلکه محض تصحیح عدد است و قال الصادق صلوات الله علیه غسل الجنابة والحیض واحد
و آن حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکی است یعنی در کیفیت مساوی اند یا در هر دو
بآنکه تداخل میشود و در هر یک از ینها روایات صحیح و موثق و حسن وارد شده است اما کیفیت

پس نیکی نیست که چنانکه در غسل جنابت ترتیبی صحیح است و همچنین در غسل حیض و سایر اغسال صحیح و در
ارتماسی نیز حیض با جنابت یکسانست در ان و همچنین در وجوب مشترکند باجماع علما و اسلام
و در تداخل اغسال نیز احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار است از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقول است که از آنحضرت سوال کردند که هرگاه زنی جنب باشد و حایض شود
آیا غسل جنابت بر او واجبست حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکی است و ظاهر حدیث اینست که غسل
حیض از غسل جنابت مجزی باشد و دلالت میکند بر آنکه در غسل حیض نیز وضو در کار نباشد و در
حدیث کالصحیح از زراره و عبید الله الحلبی و محمد الحلبی و ابو بصیر و حجاج خشاب از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقول است که حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکی است و یک غسل کافی است و
در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما منقول است که فرمودند که هرگاه بعد از صبح غسل کنی آن غسل مجزی از جنابت و جمعه و عرفه و عید و زیارت
و کشتن و سر تراشیدن و کشتن گوسفند و زیارت و هرگاه چند حق خدا جمع شود یک غسل کافیست
و بعد از ان فرمودند که همچنین زنان را یک غسل کافیست از جهت جنابت و احرام و غسل جمعه و غسل
حیض و غسل عید ایشان با آنکه ظاهرا دغدغه درین نباشد که حایضی که جنب باشد اگر یک غسل بکند و
قصد رفع حدث جنابت و حیض هر دو یا قصد استباحت بکند صحیح است و جمعی گفته اند که اگر بقصد غسل
جنابت کند از حیض مجزیست و الا فلا و بعضی گفته اند که با وضو نیز مجزیست و حق اینست که بی وضو هم مجزیست
و اگر وضو بسازد احوطست و بهتر آنست که بقصد هر دو بسازد و این اقاویل در صورتیست که
دو غسل رافع حدث با هیچ صلوة جمع شود یا هم اما اگر غسل سنتی با غیر سنتی جمع شود مثل غسل جنابت
و جمعه بعضی گفته اند در ینجا قصد هر دو نمی توان کرد چون واجب سنت منید نکرند و حق آنست که
قطع نظر از حدیث هم این وجه صحیح است و با هم جمع می شوند معهذا همچنین طریقی باشد که ابن ادریس از طریق
نقل کرده باشد ابن ادریس از کتاب حریز نقل کرده است از زراره از احدهما صلوات الله علیهما
و کلینی بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند حسنی دیگر کالصحیح روایت کرده اند از حریز از زراره و درین
صورت اگر قصد همه کند ظاهر بهتر است و همچنین اگر قصد جنابت کند چنانکه گذشت بعید نیست از جمعه و اگر
قصد غسل جمعه کند خلافست و مشهور آنست که مجزی نیست از غسل جنابت و حق اینست که این نیز مجزیست اما
بهتر آنست که اول غسل جنابت بکند و بعد از ان غسل جمعه احتیاطا بجا آورد باین قصد که اگر مطلوب باشد
بجا آورده باشد و الله المعالی باشد و همچنین در صورتی که غسل جنابت و حیض جمع شده باشد اولی آنست که اول غسل

جنابت را واقع سازد و بعد از ان غسل حیض احتیاطا بکند تا بقول همه علما عمل کرده باشد و الله تعالی یعلم و روی
ان من قتل وزغا فعلیه الغسل و در روایتی واقع شده است که هرکه چلپاسه را بکشد بر او لازمست
غسل و کلینی باسناد خود از عبد الله بن طلحه روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه از وزغ که چلپاسه اش میگویند و آنچه در مشهور است مارمولک میگویند که
در جوانب برکه ها در آفتاب برسند میگویند و کوچک تر از انگشت و مثل پنجه آدمی دارد و بعضی
سوسمار را نیز از افراد وزغ میدانند حضرت فرمودند که رجس است یعنی نجس و لهذا جمعی بنجاستش و بعضی حمل
بر مبالغه کرده اند پس حضرت فرمودند که همه افراد آن مسخ اند و چون از ایشان غسل بکن بعد از آن
فرمودند که پدرم نشسته که هر یک از بنی امیه که می مرند بصورت وزغ میشوند و چون عبد الملک بن
مروان مرد مسخ شد بصورت وزغ و نا بدید شد و فرزندانش از فضیحت و رسوائی ترسیدند چوبی
تراشیدند و کفن در آن پوشیدند و دفن کردند و کسی برین مطلع نشد مگر ما و فرزندانش و احادیث
معتبره درین باب وارد شده است تا آنکه دمیری در کتاب حیوة الحیوان از مستدرک حاکم که محمد
علیه سنیانست از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که گفت مقرر چنین بود که هر فرزندی که حق
سبحانه و تعالی کرامت میکرد ما را بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می بردیم تا آنحضرت
از جهت آن دعا کند پس مروان بن حکم را بخدمت آنحضرت بردند حضرت فرمود وزغ بن وزغ
ملعون بن ملعون و کلینی نیز قریب باین را از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است بسند کالصحیح و قال بعض مشایخنا ان العلة فی ذلک انه یخرج من ذنوبه
فیغتسل منها و بعضی از مشایخ ما میگفتند که علت غسل آنست که هرکه وزغ را بکشد
از گناهان بیرون می آید پس غسل میکند برای غسل توبه که چون بتوبه پاک میشوند غسل میکنند چنانکه
خواهد آمد همچنین قاتل وزغ از گناهان بیرون می آید و ظاهرا حدیثی برین معنی داشته باشند و
از مشایخ شنیده ام که کسی که وزغ را بیک ضربت بکشد هفتاد حسنه دارد و اگر بدو ضربت بکشد
کمتر حسنه دارد از جهت قوت ایمان و ضعف آن و چون مشایخ صدوق در ان زمان اظهار
این معنی نمی توانستند کرد بر مز خوف میزدند هر چند زمان خلفای بنی عباس بود و ایشان با بنی
امیه بد بودند اگر این سخنان را علمای سنیان میگفتند ضرر نداشت اما اگر شیعه میگفتند آزار
میرسانیدند چنانکه مولانا سعد الدین نوکر کرده است لعن یزید و اصحابش را و لعن هرکس که با اهل بیت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بد کرده اند و بعد از ان ذکر کرده است که چرا بعضی از علما منع کرده اند

از بعض ایشان تا متعدی کنند با علی پس علی و مراد مثل از علمای اول معاویه است و از ثانی نقل
لعنهم الله و اظهار کرده است که ایشان دو تن اند از جهت آنکه بنای ظلم را اوّلاً ابوبکر و عمر گذاشتند در
غصب حق امامت و فدک و میراث و شهادت حضرت فاطمه و شهادت باقی ائمه صلوات الله علیهم و
این دلالت میکند بر تشیع مولانا با آنکه حق سبحانه و تعالی بر زبانش جاری ساخته است این را و او چنانکه
از بسیاری از علمای ایشان واقع شده است و قاضی نور الله رحمه الله علیه در مجالس المؤمنین
اکثر را نقل کرده است و روی ان من قصد الی مصلوب فنظر الیه وجب علیه
الغسل عقوبة و روایتی وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که هر که بقصد
دیدن خلق کشیده بر دار رود و او را ببیند واجب است بر او غسل از جهت عقوبت این عمل و ظاهرش آنست
که مصلوب بی گناه باشد و اگر مصلوب شرعی باشد سنت آنکه سه روز او را بر دار بگذارند تا عبرت
دیگران شود و پیش از آن خوب خواهد بود و اقلاً جایز خواهد بود لکن جمعی از علما تخصیص داده اند این حکم را
بما بعد سه روز چون مشروع نیست گذاشتن بعد از آن و تعمیم کرده اند که خواه شرعی باشد و خواه غیر
شرعی و خواه بهیچ شرع او را حلق کشیده باشند یا نه و از مشایخ شنیده ام که نهج شرعی آنست که مصلوب
را رو بقبله بر چوب آویزند تا در انجا بمیرد و صلب بنص قرآن از جهت قطاع الطریق است که در کتاب
حدود مذکور خواهد شد و مناسب آنست که اگر شرعی باشد بعد از سه روز غسل بکنند و اگر غیر شرعی باشد در هر وقت
و ظاهر کلام صدوق آنست که واجب باشد و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و احوط آنست که بدیدن
مصلوب نروند و اگر بروند غسل را بر سبیل قربت واقع سازند و قصد وجوب و ندب نکنند و
سئل سماعة ابن مهران ابا عبد الله صلوات الله علیه عن غسل یوم الجمعة
فقال واجب فی السفر والحضر الا انه رخص للنساء فی السفر لقلة الماء و
قال غسل الجنابة واجب و غسل الحیض واجب و غسل الاستحاضة واجب
اذا احتشت بالکرسف فجاز الدم الکرسف فعلیها الغسل لکل صلوتین
وللفجر غسل وان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الوضوء لکل صلوة و سؤال
کرد سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله از غسل جمعه پس حضرت فرمودند که واجبست
غسل جمعه در سفر و حضر لیکن رخصت داده اند زنان را در سفر که غسل نکنند چون در سفر آب کم
می باشد و در نسخه کلینی که نزد بنده است و القلة الماء است یعنی در سفر و در قلت آب مرد و
زنان مرخص اند و محتمل است که متعلق بهمه باشد یعنی در کمی آب همه کس مرخص اند و لیکن نسخه تهذیب

موافق متن است و همچنین نسخه علل بعد از آن حضرت فرمودند که غسل جنابت واجبست و غسل
حیض واجبست و غسل استحاضه واجبست هرگاه مستحاضه و خشتک را از خون پر کند و خون
از پنبه درگذرد در سه وقت واجبست غسل کند از جهت صبح و نماز با آنکه غسل از جهت نماز ظهر و عصر
و هر دو را با هم بکند و غسلی بکند از جهت نماز شام و خفتن و هر دو را با هم بکند و غسلی بکند از
جهت نماز صبح و اگر خون از پنبه درنگذرد در سه وقت واجبست که از جهت هر نمازی وضو بکند
و این حدیث در همه کتب مشتمل است برین عبارت فعلیها الغسل کل یوم مرة
والوضوء لکل صلوة یعنی واجبست برین زن که هر روز یک غسل بکند و از جهت هر نماز
وضو بسازد و صدوق نیز قائلست بغسل از برای متوسط و بعد ازین خواهد آمد و فرق چنین
کرده است میان قلیله و متوسطه و کثیره که اگر خون بظاهر پنبه نرسد قلیله است و اگر بظاهر
رسد و درنگذرد و سیلان نکند متوسطه است و اگر سیلان کند دو صورت دارد قلیله و
کثیره و آنچه بعد ازین میگوید مذهب پدر اوست و لیکن مناسب طریق او نیست که حدیث را
چنانکه وارد شده است نقل کند و بعد از آن تاویل کند نه آنکه از حدیث بیندازد و اکثر
جاها چنین میکند پس ظاهرا از نساخ افتاده است و در باب استحاضه اشاره باحادیث
خواهد شد ان شاء الله و غسل النفساء واجب و غسل المولود واجب و غسل زنی
که زائیده باشد و خونش بیاید و بند شود دوازده روز یا هجده روز علی الخلاف بگذرد
واجبست و درین غسل خلافست که واجب یا سنت مشهور استحباب است و خلافست که غسل
است و ترتیب دارد و با نیت یا شستن نجاست از خون مشهور اوّل است و خلافست که آب
میریزد که سبب بیاید را تر میکند و بر بدنش میمالند ظاهرا هر دو سنت اوّل پیش مالیدن از
جهت ازاله خونست و بعد از آن غسلست والله تعالی یعلم و غسل المیت واجب و غسل
من غسل میتا واجب و غسل المحرم واجب و غسل یوم عرفة واجب
وغسل الزیارة واجب الا من علة و غسل دخول البیت واجب و غسل
دخول الحرم واجب والرجل یستحب ان لا یدخل الا بغسل
و غسل المباهلة واجب و غسل الاستسقاء واجب و غسل اول لیلة
من شهر رمضان یستحب و غسل لیلة احدی و عشرین سنة و غسل
الاستخارة یستحب لیلة ثلث و عشرین سنة لا تترکه فانه یرجی فی

احدیهما لیلة القدر و غسل یوم الفطر و غسل یوم الاضحی لا احب ترکها
و غسل الاستخارة یستحب و غسل مسلمان مرده واجبست و غسل کسی که غسل دهد مرده
را واجبست بتفصیلی که گذشت و خواهد آمد و غسل محرم که اراده احرام حج یا عمره داشته
باشد واجبست و اکثر علما سنت میدانند و بعضی واجب میدانند پس این حدیث و حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که غسل در هفده موضع هست و از آنجمله
سه غسل فرض است غسل جنابت و غسل مس میت و غسل احرام و احادیث بسیار که بلفظ
امر وارد شده است و احوط آنست که ترک نکنند و قصد وجوب نکنند و غسل روز عرفه
واجبست یعنی سنت موکد است و همچنین هر چه بعد ازین وارد شده است همه مبالغه
در استحبابست باتفاق علما و بهتر آنست که این غسل را قریب بزوال واقع سازد و غسل
زیارت خانه که طواف باشد واجبست و اکثر علما غافل شده اند و این حدیث را دلیل غسل زیارات
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم ذکر کرده اند و بر تقدیریکه اعم باشد از همه استدلال
نمی توان کرد باین حدیث و امثال این چون در میان اعمال حج واقع شده است و این
قرینه طوافست و از جهت خصوص زیارات احادیث صحیحه وارد شده است که خواهد آمد و
همچنین از جهت اکثر آنچه درین حدیث و غیر این وارد شده است هر یک در محل خود احادیث
بسیار دارد که مذکور خواهد شد و لیکن دأب محدثین و علماست که در باب طهارت ذکر میکنند بطهارات
مجملا و در ابواب خود مفصلا و این غسل زیارت خانه سنت موکد است مگر آنکه مانعی داشته
باشد و غسل دخول خانه کعبه واجبست و سنت است که بی غسل داخل حرم نشود و این قرینه است که
دلالت میکند بر آنکه واجب بمعنی سنت موکد است و غسل مباهله واجبست و مشهور میان علما
آنست که مراد روز مباهله است که روز بیست و چهارم یا بیست و پنجم ذی الحجه است که حضرت سید المرسلین
و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین اراده مباهله فرمودند با نصارای نجران بامر الهی که
قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی اگر بعد از آنکه حق را بدلایل بر ایشان ظاهر ساختی با تو مجادله
نمایند بگو بایشان که با شما مباهله میکنیم باینکه پسران خود را میخوانیم که بیایند و شما پسران خود را و ما زنان
خود را و شما زنان خود را و ما کسانی را میخوانیم که بمنزله جان ما باشند و شما نیز ایشان را میخوانید و بعد از آن
تضرع میکنیم و لعنت الهی را بر کسی میکنیم از میان ما و شما که دروغگو باشد و بعد از آنکه چنین مقرر شد و

روز دیگر حضرت سید المرسلین عبائی بر دوش گرفتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و
حسین صلوات الله علیهم را داخل عبا کردند و ام سلمه و عایشه بروایت سنیان خواستند که داخل شوند
حضرت نگذاشتند و ازین آیه معلوم شد که حضرت امیر المؤمنین بمنزله جان پیغمبر است و در جمیع کمالات بغیر از
نبوت با آن حضرت شریک است با این حال متوجه صحرا شدند از جهت مباهله چون صد و پنجاه کس
از علمای نصاری آمده بودند و این معنی را مشاهده نمودند با خود گفتند که اگر محمد نفرین کند یک نصرانی بر روی زمین
نخواهد ماند چون بر ما ظاهر ساخت پیغمبری خود را همگی بتضرع و زاری بخدمت آنحضرت آمدند و استقاله کردند
از آن عهد که یا رسول الله ما با تو مباهله نمیکنیم بر ما رحم کن و از آن عهدیکه کردیم برگرد حضرت فرمود که برگشتم
و با شما جنگ میکنیم گفتند طاقت جنگ تو نداریم یا چون بر تو شمشیر کشیم هرگاه و مباهله چنانکه اخبار متواتر از عامه
و خاصه بر آن معنی شاهد است پس آنحضرت چون راضی خواهیم شد حضرت فرمود که پس جزیه مقرر سازید حضرت
جزیه بر ایشان مقرر ساختند و فرمودند که عذاب الهی از شما دور گردید و الله که اگر دعا میکردم نصرانی بر روی
زمین نمی ماند و آتشی در نجران که شهر ایشانست می افتاد که از ایشان احدی نمی ماند و چون درین روز
حقیقت اسلام ظاهر شد و بزرگی اهل بیت آنحضرت بر منصه ظهور رسید بمرتبه که سنیان با آن شقاوت
جمیع آنچه مذکور شد از عایشه و ام سلمه و غیرهما روایت کرده اند در جمیع کتب تفاسیر و احادیث خود پس لازم
است تعظیم این روز بغسل و دعا و نماز این سخن علماست که ازین حدیث فهمیده اند و لیکن در حدیث
وارد نشده است که روز مباهله بلکه مباهله واقع شده است و آنچه این بنده می یابم آنست که در اینجا
شیخ مفید این سهو کرده است و بعد از آن باقی متابعت کرده اند بلکه سنت غسل از جهت فعل مباهله
است چنانکه کلینی روایت نموده است بسند حسن کالصحیح از ابی مسروق از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که عرض نمودم که من با عامه بحث میکنیم و دلایل بر امامت حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم از آیات قرآنی می آورم و همه را بخدمت حضرت عرض کردم که من حجت بر ایشان
تمام میکنم و ایشان تاویل میکنند و تاویلات میکنند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه چنین
شود با ایشان مباهله کن عرض نمودم که بچه عنوان مباهله نمایم حضرت فرمودند که سه روز اصلاح
نفس خود کن یعنی آنچه در آن سه روز مخالفت الهی نکنی و گمان دارم که حضرت فرمود که روزه بگیر و غسل کن و
با او بصحرا رو و انگشتان دست راست را در انگشتان او کن و با او بانصاف سر کن یعنی آنکه اول خود را
مقدم دار و بگو اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع عالم الغیب والشهادة
الرحمن الرحیم اگر ابو مسروق انکار حق کند و دعوی باطلی بکند بفرست عذابی از آسمان یا معذب

سازد او را بعذاب الیم در زمین بعد از نفرین بر او کن و بگو که اگر فلانی انکار حق کرده است و دعوی باطل نموده بفرست
بر او عذابی از آسمان یا معذب سازد او را بعذاب الیم پس حضرت فرمود که البته زمانی نخواهد گذشت که خواهی
دید که او ببلای عظیمی مبتلا خواهد شد راوی میگوید که چون با چند کس مباهله نمودم و ایشان ببلایا مبتلا شدند
دیگر هر گاه مباهله میخواهم اجابت من نمیکردند و در حدیث صحیح وارد شده است که هفتاد مرتبه این دعا و
نفرین را بکن و دیگر اخبار بسیار درین باب وارد شده است و دأب محدثین بود چنانکه صفوانی که استاد
شیخ مفید است و معاصر ابن بابویه است و عظیم الشأن بود روزی در مجلس ابن حمدان با قاضی موصل بر سر
امامت علی بن ابی طالب سخن در آمد و هرچند صفوانی دلایل گفت او مکابره میکرد تا عاقبت صفوانی
با او گفت که با تو مباهله میکنیم قرار دادند که فردا مباهله کنیم روز دیگر مباهله کردند و دست در دست یکدیگر
کردند و مقرر بود که قاضی هر روز بخانه امیر ابن حمدان حاضر میشد آن روز و روز دیگر نیامد امیر گفت
که احوال قاضی را بگیرید شخصی رفت و برگشت و گفت قاضی همان ساعت که از اینجا برخواست تب کرد و آن دستی
که بمباهله دراز کرده بود باد کرده و سیاه شده است و روز دیگر قاضی بجهنم واصل شد پادشاهان
آل بویه او را طلبیدند و بسیار نزد ایشان معتبر شد و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسمعیل ثانی
و مباهله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او در روز سیم مباهله از ایران مشهور است پس ظاهر شد که
غسل از برای مباهله این عمل است والله تعالی اعلم دیگر غسل استسقا واجبست و کیفیت نماز استسقا مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و غسل شب اول ماه رمضان مستحب است و غسل شب بیست و یکم و شب بیست
و سیم سنت است اکثر اثر ترک نکرده و صدوق لفظ سنت را ترک کرده است و در کلینی و تهذیب بیست
هر رسنی که امید شب قدر در یکی ازین دو شب هست و در کلینی و تهذیب بلفظ جمع واقع شده است و ظاهر جنس
آنست که مراد شب اول و این دو شب باشد و محتمل است که مراد شب نوزدهم و این دو شب باشد و بظهور
گذاشته باشد چون سماعه از آنحضرت مکرر شنیده بود و ممکن است که بر سبیل تعظیم بلفظ جمع وارد
شده باشد چون شب قدر بهتر از سی هزار شب است اما در اینجا نسخه صدوق اظهر است و غسل روز عید
فطر و عید اضحی سنتی است که دوست میدارم که کسی ترک این دو غسل نکند و در اینجا نیز سنت از قلم صدوق
ترک شده است و غسل استخاره مستحب است جمعی از علما گفته اند که مراد ازین استخاره آنست که چند
است که بعد ازین مذکور خواهد شد و لیکن سهو کرده اند بلکه ظاهر حدیث مطلق استخارات است و
استخاره ای که غسل در آن وارد شده است مؤید عموم است و لااقل در اینجاها آکد باشد و مبالغه
بیشتر باشد و انشاء الله در باب استخارات مفصل مذکور خواهد شد و این خبر سماعه موثق کالصحیح است

باصطلاح

باصطلاح متاخرین و تا غایت ندیده ام که کسی درین سخنی گفته باشد بلکه همه اصحاب آنرا قبول نموده عمل بآن
کرده اند و مؤید اکثر غسلهایی که درین حدیث وارد شده است احادیث صحیحه وارد شده است از آنجمله در
حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده که در چهارده موضع غسل هست
غسل میت و غسل جنب و غسل کسیکه غسل داده باشد میت را و غسل جمعه و عید فطر و عید اضحی و روز عرفه و
غسل احرام و دخول کعبه و دخول مدینه و دخول حرم و زیارت و شب نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و
سیم ماه رمضان و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که
غسل کن در روز عید قربان و عید فطر و جمعه و گاه غسل میت داده باشی چون لازم وارد مس میت را
غالبا لهذا اکثر روایات باین عنوان وارد شده است و جمعی از اصحاب تعمیم کرده اند که مراد ازین عبارت
غسل میت است معهذا در چند حدیث غسل میت وارد شده است و این عبارت وارد شده
است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که غسل از جنابت
است و غسل جمعه است و عیدین و روز عرفه و سه شب ماه رمضان و از جهت دخول حرم و از جهت دخول
کعبه و دخول مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جهت غسل دادن میت یعنی غسل مس میت و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه چند روایت وارد شده است که شبهای فرد ماه رمضان غسل
بکنید و در روایتی وارد شده است که ده آخر ماه را هر شب غسل بکنید و شب بیست و سیم دو غسل بکنید
یکی در اول شب و یک غسل در آخر شب و ایضا در کتاب اقبال از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
نقل کرده است که هر که شب اول و نیمه و آخر ماه رجب غسل کند از گناهان بیرون آید مثل روزی که از
مادر متولد شده باشد و اکثر علما ذکر کرده اند غسل بیست و هفتم ماه رجب را چون شب مبعث و حدیثی در آن
بنظر نرسیده است البته علما دیده اند و غسل عید غدیر مجمع علیه است و در روایت علی بن الحسین از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در روایت ابو بصیر از آنحضرت صلوات الله علیه در غسل نیمه
شعبان وارد شده است و شب عید فطر در روایت حسن بن راشد از آنحضرت وارد شده است
و در روایات نمازهای حاجت و استخاره اغسال آنها در اواخر کتاب صلوة خواهد آمد و روایات
غسل از جهت افعال حج نیز خواهد آمد با روایات غسل از جهت دخول مکه و غیر آن انشاء الله تعالی
و قال رجل للصادق صلوات الله علیه ان لی جیرانا و لهم جوار یتغنین و
یضربن بالعود فربما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعا منی لهن فقال له
الصادق صلوات الله علیه لا تفعل فقال والله ما هو شیء آتیه برجلی انما

هو سماع اسمعه باذنی فقال له الصادق بالله انت ما سمعت الله عز و جل یقول
ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فقال الرجل کانی لم اسمع بهذه
الآیة من کتاب الله عز و جل من عربی و لا عجمی لا جرم انی قد ترکتها و انی استغفر الله
فقال له الصادق علیه السلام قم فاغتسل و صل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی
امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک استغفر الله و اسأله التوبة من
کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح و القبیح دعه لاهله فان لکل اهلا جمعی از علما
نقل کرده اند این حدیث را و حکم کرده اند بانکه مرسل است و لیکن مرسل صدوق مثل مسند است و بعضی
از مشایخ ما طاب ثراه با علما عنوان داشته که عجب از ایشان که کلینی این حدیث را بعنوان مسند موثق
ذکر کرده است و او نیز اشتباه کرده است بلکه موافق اصطلاح متاخرین صحیح السند است چون کلینی
به واسطه از حضرت روایت کرده است از علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم از مسعدة بن زیاد از آنحضرت
که گفت مسعده که من در خدمت آنحضرت بودم که شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد بدرستی که
مرا همسایه چند هست و ایشان کنیزکان دارند و خوش خوانی و سرود میکنند و عودی نوازند و من
بسیار هست که داخل خلا میشوم و نشستن را طول میدهم که صدای آن زنان و عود ایشان را بشنوم
حضرت فرمودند که دیگر چنین مکن آن مرد گفت که والله من نیز دان کنیزکان نمیروم که ایشان را
به بینم بگوش خود صدایی میشنوم چه ضرر دارد حضرت فرمودند که والله کر نشنیده و در کلینی
بعضی از نسخ فبقره الله دانت است یعنی تو مردی که مبتلای بنده و خدا این کر نشنیده که حق سبحانه
و تعالی چه میفرماید و در بعضی نسخ بالله تب است یعنی از برای خدا توبه کن و در بعضی بالله است که از
روی تعجب شد چنانکه متعارفست که عجم میگوید که خدا را به بین که چه میگوید مگر نشنیده که ایزد تعالی در
قرآن مجید میفرماید که بدرستی و راستی که فردای قیامت از گوشها و چشمها و دلها سؤال خواهند
کرد که چرا چیزی چند را که گفته ایم مشنوید چون سازها و سرودها شنیدید و همچنین هر چه ناشایست
شنیدن چون غیبت مؤمنان و بهتان بر ایشان و سخنان بد و بیهوده چرا شنیدید و آنچه را می بایست
شنیدن از سخنان خدا و رسول و ائمه هدی و سخنان علما دین الله و داد مظلومان و نصایح ناصحان
و غیر مؤمنان و امثال اینها را چرا نشنیدید و همچنین حق سبحانه و تعالی نعمتی مثل چشم بتو عطا کرده بود
که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی ای صاحبان بصر و بصیرتها عبرت بگیرید یا که تفکر کنید در هر ذره
از ذرات موجودات و بدانید که البته خالقی دارد که ترا از کتم عدم بیرون آورده و بوجود آورده و در هر ذره

از صنع

از صنع و قدرت و علم و حکمت خود جا داده اند و بدانید که امثال شما با این عقل ضعیفی که دارید پی خواهید
که شما را نسبت دهند بانکه کار برابر کرده اید یا عبث کرده اید چون نسبت توان داد بخداوندی که همه کمالات
بالفعل او هست بلکه بچیزی داد و او است پس آن نسبت هم چه چیزی را عبث آفریده باشد و هزاران حکمت
در خلق آن جای بندا ده باشد و همچنین بدانید که بی آنکه افاضه جود و وجود بر هر ذره از ذرات کند
او را بقا باشد چه غلب حقایق ممکنات و امکان عین حقیقت و است و عدم لازمه ذاتشا و بدون تاثیر
واجب الوجود بالذات ممتنع الوجود است و بدانید که همگی سیما خلایق ذوی العقول را داغ بندگی
بر جبین نهاده اند و چند روزی از جهت تحصیل کمالات درین خرابآباد دنیا فرستاده و هر روز جمعی را
بدار السلام آنعالم ابدی می برد و عنقریب نوبت اینکس سیاه است و از خصوص چشم چیزها طلب
نموده اند که بجا آورد بانکه مطالعه علوم و بقیه از قرآن و حدیث ده عاکند و چشم را از دیدن زنان نامحرم و
امردان از روی شهوت نگاه دارد و بمباحات دنیا و زینتهای آن نبیند از دنیا نگاه آنست و در باب حقوق
خواهد مذکور خواهد شد و دل که قبله پادشاه است ازین رو ذات او بداریدو او را ازنگ تعلقات مکدر نگردانید و چون
اعظم حق سبحانه و تعالی است او را از رذایل چون جهل و بخل و کبر و عجب و حسد و عداوت مؤمنان و مکر و ریا و امثال اینها پاک کردانید
و با صفا و انبیا از علم و جود و تواضع و خود را خوار داشتن و دیگران را بر خود تفضیل دادن و دوستی مؤمنان
کردن و خیر خواه ایشان بودن و خالص از برای خدا بودن و امثال اینها از صفات کمال زینت دهید و بسیار امید
موقع رقت آمیز شد و آن مرد گفت که گویا من نشنیده بودم این آیه را از کتاب الهی نه از عربی نه از عجمی حالا که شنیدم
البته ترک نمودم و توبه کردم گناهکارم و طلب مغفرت از حق سبحانه و تعالی میکنم که از تقصیرات گذشته در گذرد پس
حضرت فرمود که برخیز و غسل کن و هر چه بخاطرت رسد نماز بکن یعنی اقلا دو رکعت و هر چه بیشتر بهتر پس بدرستیکه
در امری عظیم بسیار بدی مقیم بودی و حال تو اگر برین حال میمردی استغفار و توبه کن و از حق سبحانه و تعالی طلب
توبه را قبول کند از جمیع بدیها بدرستی که هر بدی را حق سبحانه و تعالی مکروه داشته است و بدرا از برای اهل آن
گذار که هر چیزی را قومی هستند سزاوار بدیها سزاوار کفارند نه شیعیان اثنا عشر یا چون اینها خوبانند
فرزند آن مرکه هست که وعده بهشت کفار جهنم میروند اگر عذاب ایشان عظیم تر باشد گویا حق تعالی خود باختیار خود
را خواسته بخلاف شیعیان که ایشان اهل بهشت حیف باشد که ایشان بواسطه چنین چیزها بعقوبت الهی گرفتار
شوند و کسی توهم نکند که اگر ایشان بد کنند خوب است بلکه مراد آنست که ایشان بد میکنند البته حیف باشد که شما مثل
ایشان باشید فی المعتقد بمحض لیل است که رحمت الهی است که خوبان بهمان را امیکند حیف باشد که شما شما بدیهان داشته باشید و صدوق
این حدیث را از جهت ستفد غسل توبه ذکر کرده است و لیکن درین حدیث اشارات بسیار هست بحرمت غنا و سرود که در

ملاهی مثل تنبور و در حرمت آن نزد علمای شیعه خلافی نیست همچنین عود و رباب زیرا که تار چون بسیار زنند عود میگویند مثل طنبور بزرگ
و کوچک که اکثر دختران و مشهور میان علمای شیعه است که غنا و عود از جمله گناهان صغیره اند و لیکن چون به واسطه مداومت
می نموده است حضرت آنرا کبیره شمرده اند چنانکه در احادیث معتبر وارد شده است که صغیره حیث با اصرار کبیره
کبیره میشود و دیگر ظاهر میشود که جاهلی معذور نیست چون با عتقاد آن شخص گناه نبوده و معهذا حضرت فرمودند که
حال تو بد بود اگر بر آن حال می مردی و بعضی علما ذکر کرده اند که غسل توبه بعد از توبه است و آن جایز نیست تا غیر توبه باجماع
و از جمله احیانا است و دیگر گفته اند که هرکسی که از جهت زمانیست بعد از دخول آن زمانست هرچه از جهت فعل
است پس از فعل آن است استثنا کرده اند غسل را چون مصلوب را غسل کشتن و زنده را و غسل تارک کسوف اگر چه میتوان
گفت که در اینجا غسل از جهت قضاست و همچنین غسل توبه ظاهر حدیث آنست که بواسطه نماز که بعد از آن میکند و
غسل سابق فی الحقیقه از برای فعل است نه به سبب فعلیت دیگر اکثر علما ذکر کرده اند که اگر کافر مسلمان شود سنت است او را غسل توبه
کردن از جهت این حدیث و غیر آن که حضرت فرمودند که تو مداومت داشتی بر گناهی عظیم و کفر نیز از اعظم گناهان
است پس اولی موجه که هر گاه بواسطه توبه با اصرار بر صغیره غسل باید کرد در کبایر و اعظم آنها شرکت به طریق
اولی و ظاهر حدیث آنست که در اینجا یک توبه که عبارت از پشیمانیست اول باید کرد و غسل توبه بکند و نماز بکند
و نماز استغفاری دیگر بکند و از حق سبحانه و تعالی طلب قبول توبه از آن غسل از جهت این افعالست
جهت توبه و فرقست میان توبه و استغفار توبه پشیمانیست از گذشته و عزم بر آنکه دیگر نکند و استغفار طلب
آمرزش است و سوال قبول توبه است و محتمل است که غرض حضرت این باشد که پشیمانی او از همین فعل
بود و حضرت فرمودند که توبه از جمیع گناهان بکن و دغدغه نیست در آنکه توبه از جمیع گناهان واجبست و لیکن خلافست میان
علما که آیا توبه از بعضی دون بعضی صحیح است یا نه بعضی گفته اند که تبعیض توبه صحیح نیست زیرا که توبه خیانت وجوب
بیت وجوب و اگر کسی از جهت رضای الهی توبه بکند به خصوصیت این گناه دارد بلکه همه گناهان خلاف رضای الهی
است پس کل نفسه بفعل می آید که کسی توبه از بعضی دون بعضی کرده است بواسطه مطلبی از مطالب خود کرده و اما مثل
آنکه شخصی توبه از شراب میکند و مال یتیم را میخورد چون در شراب مفسدها هست از قبیل جریمه حاکم یا بی اعتباری
در نظرها و در مال یتیم اینها نیست پس در واقع تایب نیست و شکی نیست که غالبا چنین است و در این کسی نزاع ندارد
نزاع در حقیقت که اگر شخصی اتفاقی از روی برشوا اند که همه معاصی را ترک کند هیچ شکی نیست که هر چند معصیت کمتر باشد
عقوبت الهی کمتر خواهد بود در این صورت لازم می آید که بگو یا شراب بخور یا ترک مال یتیم بکن و این معنی بالبدیهه
باطل است دیگر چه خصوصیت دارد به ترک معاصی فعل طاعات هم چنین است پس باید گفت شخصی اگر نماز
میکند و حج نمیرود که یا نماز را کن یا حج برو و این باجماع باطل است پس حق آنست که تبعیض توبه صحیح است

و ما تقدم از که از جهت رضای الهی ترک بکند ثواب برد و بر تقدیری که ثواب نبرد البته او را سبب ترک عقاب
نخواهند کرد و اگر بجور رد البته عقاب نخواهند کرد و جمعی ازین حدیث استدلال کرده اند که تبعیض صحیح نیست چون حضرت
صلوات الله علیه فرموده که از همه گناهان توبه کن و این استدلال بی وجه است زیرا که کسی نگفته است که
توبه از همه واجب نیست بحث بر سر اشتراطست و بعضی عکس گفته اند که چون آن شخص اظهار ندامت کرد بر شنیدن
ساز و نوا حضرت آنرا قبول فرمود که توبه از همه نیز بکن و این استدلال نیز ضعیف است زیرا که از حدیث در نیامده
که حضرت آنرا قبول فرموده باشد بلکه ممکن است که حضرت این را فرموده باشد تا بیان فرماید که تبعیض
صحیح نیست و حق اینست که حدیث دلالت بر هیچ طرفی ندارد بلکه دلالت برین دارد که توبه از همه گناهان
واجبست و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه میفرمودند که آنا فآنا توبه واجبست پس اگر کسی یک گناه
کبیره بکند و یک دقیقه بگذرد و توبه نکند دو کبیره کرده است یکی اصل گناه و دیگر ترک توبه از کبیره است
و چون به دقیقه سیم برسد چهار کبیره میشود و در دقیقه چهارم هشت کبیره میشود و در دقیقه پنجم شانزده
کبیره میشود و علی هذا القیاس مضاعف میشود و چون یکشبانه روز بگذرد بی اغراق از عدد ریگ
بیابان و برگ درختان و موی چهارپایان و ستارگان آسمان از همه بیشتر میشود بلکه دقایق
روز تنها با اعتبار مضاعفه از نهایت بیشتر است بلکه اگر ما بین آسمان تا زمین از اطراف که همه بالفعل
ساله راهست مملو از ریگ بیابان فرض کنند این عدد بران زیادتی دارد و اضعاف مضاعفه
و از احیاب میتوان کرد و این را حساب تتبع آن کرد هرگاه به دقایق حساب کنند چنین میشود و یقینا
در مرتبه نه بلکه عاشره مکلف است به توبه زیرا که توبه محض پشیمانیست و اگر کسی خواهد که حساب
گناهان هر روزه خود را بکند نمی تواند کرد و فرض که همه در مضاعفه باشد بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی
حساب آنرا نمیتواند کرد و الحال نظر بفضل الهی کن که اگر شخصی مدة العمر در معصیت بسر برد و یک پشیمانی
از همه در میگذرند و جمعی که پشیمانی ایشان کامل باشد فاولئک یبدل الله سیاتهم
حسنات یعنی این جماعت را بفضل خود مبدل میسازد گناهان ایشان را بحسنات یعنی
معنی که از نامه عمل ایشان گناهان غیر متناهی محو میشود و بعوض هر گناهی اضعاف آن از
حسنات نوشته میشود خصوصا جمعی که توبه ایشان سبب توبه دیگران باشد بلکه نسبت باین جماعت
با اعتبار هر نفسی غیر متناهی از حسنات نوشته میشود و حساب نعمتهای الهی بر بندگان با اضعاف
مضاعفه ازین بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که و ان تعدوا نعمت الله
لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار یعنی اگر خواهید که در مقام شمار نعم

الهی در آئید احصای آن نمی توانید کردن بدرستی که آدمی بسیار ظلم کننده است بر نفس خود که
شکر نعمت چنین معبودی را بجا نمی آورد که باید ای هر شکری غیر متناهی از نعمت من بر و مضاعف
گردد و لب بارگاه نعمتست که هر چند با او احسان میکنم نمی فهمد و اگر فهمید آن نعمت را از
دیگران میداند و اگر به من نسبت دهد در برابر آنها مخالفت و کفران نعمت میکند و بسط این کلام
را در شرح صحیفه کامله خواهند یافت ان شاء الله تعالی و الغسل کله سنة ما خلا غسل
الجنابة یعنی همه افراد غسل سنت بغیر از غسل جنابت یعنی وجوب غسل جنابت از قرآن مجید
است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل امر واجب بندگان طلب نموده است و باقی اغسال خواه
واجب مثل غسل حیض و نفاس و استحاضه و غسل میت و مس میت و خواه سنت مثل باقی اغسال
که مذکور شده از سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر شده است و بر مضمون این احادیث
بسیار وارد شده است و قد تجزی الغسل من الجنابة عن الوضوء لا نهما
فرضان اجتمعا فاکبرهما یجزی عن اصغرهما و من اغتسل لغیر جنابة
فلیبدا بالوضوء ثم یغتسل و لا یجزیه الغسل عن الوضوء لان الغسل سنة و الوضوء
فریضة و لا یجزی سنة عن فرض و تحقیق که غسل جنابت از وضو کافیست زیرا که غسل
جنابت از وضو کافیست زیرا که غسل جنابت و وضو هر دو واجبست که وجوب هر دو از قرآن
مجید ظاهر شده است ... که غسل است از وضو ... و دیگر اغسال دیگر کند غسل جنابت ...
ابتدا بوضو کند و بعد از آن غسل کند ... که آن غسل سنت است و وضو فرض است ...
سنتی از فرض این مضمون را در روایات ... و محتمل است که صدوق
نو استنباط از روایات کرده باشد و ... در غسل جنابت احتیاج بوضو
چون احادیث صحیح بلکه متواتر وارد شده است از آنکه احتیاج بوضو نیست و وضو با غسل جنابت ...
است و آن حدیث باصطلاح متاخرین صحیح نیست و شیخ طوسی حمل کرده است ... بر آن نیز ...
زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که وضو با غسل جنابت بدعت است ... بر تقیه ... و اکثر علمای
نقل اجماع کرده اند ... در غیر غسل جنابت اکثر علما واجب میدانند از جهت مرسله ابن ابی
عمیر از شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در هر غسلی پیش از آن وضو هست مگر غسل جنابت
و اینست که وضو هست و لیکن بر سبیل استحباب چون در روایت صحیح وارد شده است که کدام وضو ...
بهتر از غسل است و کدام پاک کننده تر است از غسل و احادیث بسیار وارد شده است که غسل حیض و غسل

جنابت یکیست و احادیث متواتره وارد شده است در کیفیت اغسال حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و در
هیچ حدیثی وارد نشده است که وضو باید کرد اگر واجب باشد و سنت باشد از جهت حدیث سابق بلکه احادیث
معتبره وارد شده است که در اغسال مستحبه نیز وضو نیست و حدیثی که وارد شده است که در غسل جمعه وضو
هست محمول بر استحبابست و احوط آنست که در غیر غسل جنابت خواه واجب خواه سنت وضو بسازد
و الله تعالی یعلم باب صفة غسل الجنابة قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی اذا اردت
الغسل من الجنابة فاجتهد ان تبول لیخرج ما بقی فی احلیلک من المنی ثم اغسل یدیک ثلثا
من قبل ان تدخلهما الاناء و ان لم یکن بهما قذر فان ادخلتهما الاناء و بهما قذر
فاهرق ذلک الماء و ان لم یکن بهما قذر فلیس به باس و ان کان اصاب جسدک
شیء فاغسله عن بدنک ثم استنج و اغسل و انق فرجک ثم ضع علی راسک ثلث اکف
من ماء و میز الشعر بانا ملک حتی یبلغ الماء الی اصل الشعر کله و تناول الاناء
بیدک و صبه علی راسک و بدنک کله کیفیت غسل جنابت پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده
که هرگاه خواهی که غسل جنابت کنی سعی کن که اول بول کنی تا بیرون آید باقی مانده منی از ذکر بر استبراء را نیز
بعضی ... طرف کنی اگر چه نجس نباشد و اگر دستها را داخل ظرف کنی و نجس باشد آن آب را بریز چون
... نجاست نجس میشود و اگر دستها نجس نباشد و داخل ظرف کنی باکی نیست و لیکن ترک سنت
کرده خواهی بود و اگر بیدنت منی رسیده باشد پس بشو منی را از بدنت و استنجا بکن چون بول کرده باشی آن
از نو واقع شده است و فرج را بشو تا پاک شود از منی پس سه کف آب بر سر بریز و به انگشتان موها را از سر دور
کن تا آب به بیخ موها برسد و آب بدست گیر و بر سر و بدنت و بسیار بریز و دست را بر تمام بدنت بمال که آب بهمه جا
برسد و این مضمون در روایات صحیح وارد شده است خصوصا در حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث صحیح زراره
که از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق و امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم وارد شده است
و آنچه ذکر کرده است در آنکه بر سر و بدنت دو بار بریز در احادیث بسیار وارد شده است و صدوق
در امالی نیز چنین ذکر کرده است و ظاهر مراد او اینست که آن سه مرتبه آب ریختن بر سر که اول میریزد از جهت
تمهید مقدمه غسل است که در وقت غسل آب بسهولت برسد و بنابرین ظاهر نمی شود که قایل بترتیب سر و بدن
نباشد اما ترتیب سر و بدن خلافی نیست نزد علمای شیعه و احادیث صحیح بان دلالت دارد اما تقدیم جانب راست
بر جانب چپ از اخبار ظاهر نمی آید و ظاهر علی بن بابویه و پسرش ظاهر احادیث عمل نموده اند و قایل بترتیب
نیستند ... در این باره وارد شده است که از حضرت عرض نمودم که جنب چگونه غسل میکند حضرت فرمودند که اگر

وشستن تخلیل بنده دست را در آب کند و چون بشوید سه کف آب بعد از ان سه کف آب بر سر ریزد بعد از ان دو کف را
بر دوش راست ریزد و دو کف بر دوش چپ پس عضوی که آب بران عضو روان میشود مجزیست و اکثر علما از ین حدیث
بیرون آورده اند ترتیب را و لفظ واو بنا بر مذهب صحیح دلالت بر ترتیب ندارد و لفظ ثم که بر سکب بین الحل
شده است دلالت بر تقدم سر میکند بر بدن و بر بعضی تقادیر که اول آب بر دوش راست باید ریخت در ثانی آنکه
جانب راست را بشوید اولا پس ممکن است که مراد این باشد که دو کف آب بر دوش راست ریزد و دو کف
بر دوش چپ و بعد از ان آب را بر همه جا از طرفین جاری سازد و هیچ شک نیست که ترتیب مولفات
حتی در عورتین باینکه نصف را با جانب راست بشوید و نصف را با جانب چپ و خلل اذنیک باصبعیک
وکلما اصابه الماء فقد طهر فانظر ان لا تبقی شعرة من راسک و لحیتک الا و تدخل
الماء تحتها و من ترک شعرة من الجنابة لم یغسلها متعمدا فهو فی النار و تخلیل
کن گوشهای خود را بر انگشتان خود یعنی انجا از گوشها پیداست اهبت شستن آن حتی باطن گوشهای
گوشها را چنانکه آب بانجا برسد چون سه کف بر سر ریخته است البته آب بگوشها رفته است و انگشتان آن
آب را بهمه جا میرساند بعنوان جریان یعنی پنج ناف کف پا اگر در میان گل باشد یا در میان آب چنانکه
و هر چه را آب میرسد پاک میشود یعنی بعنوان جریان چنانکه این معنی در عبارات احادیث صحیحه
واقع است ما جری علیه الماء فقد طهر یعنی هر چه را آب بعنوان جریان یا میرسد پاک میکند و
غرض ابن بابویه درینجا معنی دیگر است و آن مبالغه است در رسانیدن آب بجمیع اجزای بدن بقرینه آنکه گفته
است که ملاحظه تمام بکن که نگذاری که یک مو از سر یا ریش مگر آنکه آب بزیر آن مو برسانی و هر که مقدار
سر مویی را از بدن بواسطه غسل جنابت عمدا نشوید البته در آتش جهنم خواهد رفت و همین عبارت
در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و مراد از شعره مقدار آنست
از بدن چنانکه اکثر علما گفته اند و نقل اجماع کرده اند برانکه شستن بدن واجبست و شستن مو واجب است
و ظاهر ابن بابویه وجوب است و احوط آنست که مو را نیز بشوید و ممکن است که اعتقاد ابن بابویه این باشد که رسیدن آب
الکافیست اگر چه بعنوان جریان نباشد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که رسیدن آب کافیست و اگر چه
مثل روغن مالی باشد ولیکن علما حمل کرده اند آنها را بآنکه با جریان باشد چون احادیث بسیار وارد
شده است که هر چه را آب بران جاری میشود طاهر میشود و احوط آنست که اگر گوشها یا بینی سوراخ
داشته باشد آب بمیان سوراخ برساند جمعی از علما واجب میدانند و اگر سوراخ فراخ باشد
داخل ظاهر است در ان نیست که می باید آب بانجا برسد در سوراخ تنگ خلافست اظهر عدم وجوبست و احوط

رسانیدنست و همچنین احوط رسانیدن آبست بزیر ناخنها و اگر چرک داشته باشد احوط آنست که
ناخنها را بگیرد یا چرک را بیرون آورد و گذشت در تخلیل انچه ضرور بود ذکر آن و من ترک البول
علی اثر الجنابة او شک ان یتردد بقیة الماء فی بدنه فیورثه الداء الذی لا
دواء له و کسیکه ترک کند بول کردن را در عقب انزال منی نزدیکست که آن منی که در مجری مانده است
در بدن او حرکت کند و بسبب آن دردی بهم رسد که دوا نداشته باشد بسبب آنکه فایده دارد استبرا کردن
از جنابت بول فایده دنیوی نیز دارد و این مضمون حدیث است و می آید اخبار دیگر در فایده او دوی
و من احب ان یتمضمض و یستنشق فی غسل الجنابة فلیفعل و لیس ذلک بواجب لان
الغسل علی ما ظهر لا علی ما بطن و کسیکه خواهد مضمضه و استنشاق در غسل جنابت بکند پس
بکند واجب نیست زیرا که غسل بر ظاهر بدن واجبست نه بر باطن بدن مگر آنکه اخبار صحیحه وارد شده است
که امر فرموده اند بمضمضه و استنشاق و چون خوف توهم وجوب میرود بود اخبار باین عنوان نیز وارد
شده باید دانست که واجب نیست اظهر آنست که در امثال این اخبار غرض ائمه هدی صلوات الله علیهم رد
بر سنیان بوده است که جمعی از ایشان بهر دو را واجب میدانسته اند و الله تعالی یعلم غیر ان الرجل
اذا اراد ان یاکل او یشرب قبل الغسل لم یجز له الا ان یغسل یدیه و یتمضمض و یستنشق
فانه ان اکل او شرب قبل ان یغسل ذلک خیف علیه البرص لیکن اگر جنب خواهد که چیزی بخورد یا
بیاشامد پیش از غسل جایز نیست مگر آنکه دستها را بشوید و مضمضه و استنشاق بکند که اگر کسی اینها را نکند و بخورد
و بیاشامد خوف آنست که پیس شود و بر این مضمون حدیث کالصحیح زراره وارد از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه وارد شده است که فرمودند که هرگاه جنب خواهد که چیزی بخورد و بیاشامد دست بشوید و مضمضه
بکند و روی خود را بشوید و بخورد و بیاشامد و دیگر روایت سکونی وارد شده است و لیکن در این
استنشاق و عدم جواز نیست و ظاهر امر اد صدوق هم کراهت باشد و در حدیث صحیح وارد شده است که
جایز است اورا خوردن و اگر دست بشوید بهتر است و اگر وضو بسازد بهتر است و در حدیث کالصحیح وارد شده
است که جنب میتواند خوردن و آشامیدن و قرآن خواندن و ذکر الهی کردن و اینها موید کراهت است و شاید
که صدوق هم نهی رسیده باشد و لیکن خلاف ظاهر است و همین عبارت را در امالی از کلام خود ذکر
کرده است و ظاهر الکلام هر سه کلام شده چون هر سه رساله کم حدیث می آورد و در روی ان لا کل علی
الجنابة یورث الفقر و روایت کرده است حسین بن زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که حضرت رسول الله نهی فرمودند که جنب بخورد و فرمودند که سبب فقر است یعنی فقر موهوم و آن احتیاج

تکلیفی است و فقری که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بان افتخار می نمودند فقر الی الله است که بنده رضای خود را در
رضای الهی کند یعنی مطلبی بغیر از رضای الهی نداشته باشد و ممکن که بی چیزی و آن نسبت باکثر خلایق سیاهی رویست در
دنیا و عقبی و نظر بکمل کمال است چون در مقام صبر و شکر و رضا باشد و موید این است آنکه در اخبار صحیحه وارد شده
است که ملکی بخدمت آنحضرت آمد و کلید های خزینهای زمین را از جهت آنحضرت آورد و گفت که حق سبحانه
و تعالی اینها را فرستاده است و فرموده که اگر قبول کنی از مرتبه تو چیزی کم نخواهیم کرد حضرت قبول نفرمودند
و فقر را اختیار نمودند بر غنا و قال عبید الله بن علی الحلبی سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه
عن الرجل ینبغی له ان ینام و هو جنب فقال یکره ذلک حتی یتوضا و روایت کرده است عبید
الله مثل سند صحیح و باسانید بسیار دیگر از و که گفت سوال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که آیا خوبست که جنب بخوابد حضرت فرمودند که تا وضو نسازد خوب نیست و در صحیح عبد الرحمن از آنحضرت
منقولست از خواب سازد شده است پیش از غسل و معمولست بر کراهت از جهت صحیح سعید اعرج که حضرت فرمودند که
مرد و زن هر دو بخواب میتوانند و در موثقه سماعه مثل متن وارد شده است پس غالب آنست که خواب پیش از
وضو و غسل مکروهست و اگر وضو بسازد کراهت سبک میشود و اگر غسل کند بالکلیه زایل میشود و فی حدیث
اخر انا انام علی ذلک حتی اصبح و ذلک انی ارید ان اعود و در حدیثی دیگر وارد
شده است از آنحضرت که فرمودند که گاه هست که من بر جنابت میخوابم بی وضو و غسل تا صبح از جهت آنکه
اراده دارم که مرتبه دیگر جماع کنم پس این حدیث تخصیص آن اخبار کرد که کراهت وقتی است که اراده
جماع نداشته باشد و الا جایز است بی کراهت و این عبارت محتمل است که از صدوق باشد و در میان
اخبار عبید الله در آورده باشد و محتمل است که از عبید الله باشد و مراد مثل این باشد که من مرتبه دیگر
از حضرت شنیدم که این تقیید فرمودند و لیکن صدوق از ابن ولید نقل کرده است که گفت که این عبارت
محمد بن ابی عمیر است که راوی این حدیث است و او در میان در آورده است و بنابرین اظهر آنست که
ابن ابی عمیر در کتاب عبید الله داخل کرده است حدیثی را که از عبید الله باو رسیده بود و در کتابی دیگر
و احتمالی دارد که از دیگری باو رسیده باشد و بنابرین دو احتمال حدیثی از صحت بیرون نمی رود چون مراسیل
ابن ابی عمیر حکم مسانید دارد و الله تعالی یعلم اگر چه مراسیل صدوق نیز حکم مسانید دارد و قال عن
ابیه صلوات الله علیهما اذا کان الرجل جنبا لم یاکل و لم یشرب حتی یتوضا و قال
انی اکره الجنابة حین تصفر الشمس و حین تطلع و هی صفراء و عبید الله میگوید که حضرت امام
جعفر صادق از پدرش حضرت امام محمد باقر روایت کرد که فرمودند که هرگاه شخصی جنب باشد نخورد و نیاشامد

تا وضو سازد و گفت که من کراهت دارم از جماع کردن در وقتی که آفتاب زرد شود نزد غروب و هنگام که
یک نیزه می ماند زرد میشود باعتبار بخارات و همچنین در وقتی که آفتاب طالع میشود و زرد است تا یک نیزه
بلند شود جماع مکروهست قال الحلبی و سالته عن الرجل یغتسل بغیر ازار حیث لا یراه احد
قال لا باس عبید الله گفت که من از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم از
شخصی که بی لنگ غسل کند یعنی برهنه باشد در جایی که هیچکس او را نه بیند حضرت فرمودند که باکی نیست و احادیث بسیار
وارد شده است که برهنه غسل کردن مکروهست و خواه آمده و لا باس منافات با کراهت ندارد بلکه اشعار
بکراهت دارد چنانکه شهید در ذکری ذکر کرده است و محتمل است که غرض مسئله محال باشد و حضرت بنا بر حال
جواب داده باشند زیرا که جنبی جایی نمی باشد اقلا دو ملک که بر دوش راست او و دوش چپ او هستند
می بینند قطع نظر از فرشتگان جنیان که در هوا ساکنند لیکن بعید است بلکه ظاهر سئوال آنست که مراد سایل
ناظر محترم است اگر آدمیان که اگر زنش یا طفل صغیری که تمیز نداشته باشد یا حیوانی باشد قصور ندارد
و امثال سوال و غیره و قال و سئل عن الرجل یصیب المراة فلا ینزل اعلیه غسل قال
کان علی صلوات الله علیه یقول اذا مس الختان الختان وجب الغسل و کان علی
صلوات الله علیه یقول کیف لا یوجب الغسل و الحد یجب فیه و قال یجب
علیه المهر و الغسل و عبید الله گفت که شخصی از آنحضرت سوال کرد از شخصی که جماع کند با زنی و
انزال منی نشود آیا غسل بر او واجب است حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه میفرمودند که هرگاه ختنه گاه بختنه گاه رسد غسل واجب میشود و میفرمودند که چگونه
غسل واجب نشود و حال آنکه بحد داد خال حشفه بکفته شما سنیان حد واجب میشود و فرمودند که بحد دخول
مهر واجب میشود تمام باقرار میگیرد و تمام غسل نیز واجب میشود و این سخن اتفاقی بود که میان مهاجرین و
انصار بر سر این مسئله نزاع شد انصار میگفتند که ما از حضرت شنیده ایم که الماء من الماء یعنی آب
غسل با آب منی است و مهاجران میگفتند که حضرت فرمودند که چون ختنه گاه بختنه گاه رسد غسل واجب
میشود حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه رو بانصار کردند و فرمودند که آیا واجب میسازید
رجم و مهر را و واجب نمی سازید یک صاع آب را پس گفت که بحق مهاجرانست و
متوجه قول انصار نشوید و این کلام قیاس است بحسب ظاهر و چون مدار ایشان بر قیاس بود
حضرت زد بخیم ایشان موافق دریافت باطل ایشان نمود و ممکن است در خصوص این ماده بیان
این احکام تلازم بوده باشد و حضرت صلوات الله علیه موافق واقع فرموده باشد و قیاس

از آنجمله باطلست که غیر معصوم علم بعلت ندارند و از ظن خود استنباط می نمایند بانکه مثلا میگویند که شراب حرام است و حرمتش از این جهت نیست که روانست والا بایست هر مایعی حرام باشد و از جهت رنگش نیست والا می بایست هر چه این رنگ داشته باشد حرام باشد و همچنین مزه و سایر صفات پس ظاهر شد که علت حرمت آن نیست الا آنکه مست کننده است پس هر چه مست کننده باشد حرام خواهد بود و همچنین نجس است و نجاستش از جهت آن صفات نیست پس می باید که از جهت اسکار باشد و وجه بطلانش این است که شاید صفتی چند باشد در ان که ما ندانیم یا مجموع این صفات با آنکه از انگور حاصل شده است سبب حرمت یا نجاست باشد پس قیاس شرابهای خرما و شکر و غیر آن بران باطل باشد اما اگر معصوم داند که علت حرمت شراب اسکار است و همان علت در جاهای دیگر سبب حرمتست این قیاس فقهی نخواهد بود بلکه قیاس منطقی است و در قوت اینست که میگوییم که زید در ضرب زید فاعلست و هر فاعل مرفوع است پس عمرو نیز در ضرب عمرو مرفوع باشد بهمان قیاس این قیاس باطل نیست زیرا که علم داریم بانکه هر فاعلی مرفوع است بخلاف قیاس فقهی که علم ندارند بانکه هر مسکری حرام و نجس است و این سخن بطریق مثال مذکور شد والا احادیث شیعه و سنیان متواتر است که هر مسکری حرام و نجس است و معهذا اکثر علمای اهل بدعت و ضلالت که خود را سنی ساخته اند با اهل سنت و جماعت حلال میدانند و غرض از بیان این تحقیق آنست که توهم نشود که در امثال این سخنان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم قیاس فرموده اند بارها و قیاس داده اند و اکثر علما جواب قول اول داده در جواب اول خلافی هست که آیا جایز است که معصوم کر باطل بیا طل کند جمعی کثیر منع کرده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی از برای دفع باطل حق را مقرر ساخته است و معصوم عالم است بجمیع حقایق پس ممکن هست دفع باطل بحق کردن و در صورت امکان خلافی نیست که جایز نیست بلی نسبت بامثال ما ممکن هست که جایز باشد هر گاه حق آن مسئله را ندانیم و اگر دانیم تاثیرش را ندانیم و علی ای حال شک نیست در صحت جواب ثانی و در اول سخن هست والله تعالی یعلم و سئل صلوات الله علیه عن الرجل یصیب المراة فیما دون ذلك اعلیها غسل ان هو انزل ولم ینزل هی قال لیس علیها غسل وان لم ینزل هو فلیس علیه غسل و حلبی گفت و شیخ صحیحا از و روایت کرده است که از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی که با زن خود نزدیکی کند در غیر فرج آیا بران زن غسل هست اگر مرد انزال کرده باشد و زن انزال منی کرده باشد حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون زن انزال نکرده است غسل برو واجب نیست و اگر مرد نیز انزال نکرده برو نیز غسلی نبود و بعضی از علما از امثال این حدیث از احادیث صحیحه بسیار استدلال کرده اند برانکه در وطی در دبر زن

اگر منی نیاید غسل واجب نیست لیکن صریح نیست در این مطلب زیرا که ظاهر ما دون فرج وطی است و از انطرف نیز احادیث صحیحه وارد شده است که هر گاه مرد با زن وطی کند و داخل کند ذکر را غسل واجب میشود و اما بنود و اکثر علما گفته اند که داخل کند شامل قبل و دبر است و این نیز صریح نیست چون محتمل است که دخول محمول بر متعارف باشد و از ان طرف متعارف و آنچه صریح است در وطی دبر دو حدیث مرسلست که یکی وارد است که غسل کند و دیگری وارد شده است که غسل واجب نیست و جمع میان این دو حدیث بانی می توان کرد که غسل سنت باشد و بعضی از صحابه بیشتر استدلال کرده اند بر وجوب غسل چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که چگونه غسل واجب نباشد و حال آنکه حد واجبست و در بنجا حد رجم واجبست پس غسل نیز واجب باشد و چون اکثر آن اهل بر تقیه کرده اند استدلال مشکلست حاصل آنکه دلیل تمام نیست بر وجوب غسل در جماع در دبر زن یا مرد یا حیوان بدون انزال منی و لیکن چون اکثر علما بر وجوب غسلند اگر نعوذ بالله چنین چیزی واقع شود احوط غسل است و وضو بعد از غسل یا پیش از غسل و احوط آنست که هر جا که وضو را با غسل جمع کنند اول وضو بسازند و دیگر غسل بکنند چون در احادیث صحیحه وارد شده است که وضو بعد از غسل بدعتست و سئل صلوات الله علیه عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلك بللا وقد كان بال قبل ان یغتسل قال لیتوضأ وان لم یكن بال قبل الغسل فلیعد الغسل و حلبی گفت که از آنحضرت ع سوال کردند از شخصی که غسل کند و بعد از ان تری به بیند و پیش از غسل بول کرده باشد حضرت ع فرمودند که وضو بسازد و اگر پیش از غسل بول نکرده باشد غسل را اعاده کند و قریب باین آنچه کلینی از حلبی روایت کرده است و این مضمون را در حدیث موثق سماعه روایت کرده است و شیخ در حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث کالصحیح معاویه دیگر از آنحضرت روایت کرده است و وضو را حمل کرده اند برانکه استبرا از بول نکرده باشد و اکثر علما چنین قایلند که اگر بول و استبرا کرده باشد و تری به بیند اعتبار ندارد و اگر بول کرده است و استبرا نکرده است وضو میسازد چون پیش از غسل استبرای منی بول کرده است و استبرای بول نفرموده نکرده است ظاهر آنست که بقیه بول باشد که در مجری مانده آمده است و اگر هیچ یک نکرده است غسل را اعاده میکند چو ظاهر آنست که بقیه منی است که در مجری مانده بوده است و اگر بول نکرده باشد و استبرا کرده باشد اگر بولش می آمده است و تغیر کرده است غسل را اعاده میکند و اگر بول ممکن نبوده باشد هیچ یک را اعاده نمیکند و این تفصیل جمع بین الاخبار کرده اند اکثر اصحاب و روی فی حدیث اخر ان كان قد رأی بللا ولم یكن بال فلیتوضأ ولا یغتسل انما ذلك من الحبائل قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علیه اعادة الغسل اصل

والخبر الثانی رخصة و در حدیث دیگر وارد شده است که اگر تری به بیند و بول نکرده باشد پس باید که وضو بسازد و غسل نکند زیرا که این آب از رگهای پشت است چنین میگوید تضعیف کننده این کتاب من لا یحضره الفقیه که صدوق رحمت خدای شامل او باد که آنچه در حدیث صحیح حلبی و محمد بن مسلم و غیر هماست که اعاده غسل باید کرد و خبر دویم که گفته است غسل نکند و وضو بسازد و بر سبیل رخصتست یعنی اگر متعذر یا متعسر باشد غسل وضو قایم مقام غسلست و محتملست که مراد صدوق این باشد که هر جا وارد شده است که غسل کند بر سبیل اولویت و افضلیت است و حدیث دویم بیان جواز ترک غسل است لیکن حدیثی که صدوق نقل کرده است در کتب حدیث باین عنوان ندیده ام بلکه اشبه اخبار بانچه صدوق گفته است حدیث حسن جمیل بن دراجست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی جنب شود و فراموش کند بول را تا غسل کند و بعد از غسل آبی به بیند آیا مرتبه دیگر غسل میکند حضرت فرمودند که نه رگهای پشت فشرده شده است و این آب آمده است و درین حدیث و سه حدیث دیگر ضعیف که قریب باین است و حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی غسل مرتبه دیگر را از و وضع نموده است چون بول را فراموش کرده است و دو صحیح مشتمل است بر نسیان و دو حدیث دیگر که نسیان ندارد و شیخ حمل بر نسیان کرده است و جمع شیخ بهتر است از جمع صدوق زیرا که درین چهار حدیث وضو نیست و آنکه صدوق ذکر کرده است که این آب حبایل است قرینه آنست که وضو باید کرد و در هر جا که حضرات ع این عبارت را می آورند از جهت نفی وضو می آورند و بر تقدیری که لفظ وضو سهواً زیاد نشده باشد البته حمل بر استحباب می باید کرد و محتملست جمع بین الاخبار باین عنوان که احادیث اعاده غسل محمول بر استحباب باشد بنابر آنکه یقین در طهارت حاصل است و شک در حدیث حکم بطهارت باید کرد و اکثر علما که عمل باحادیث اعاده غسل کرده اند بنابر این است که ده حدیث صحیح و دو حدیث کالصحیح وارد است و ظاهر حال نیز آنست که هر گاه بول نکرده باشد بقیه منی باشد که در مجری مانده است و ام و راست نقیضهم بر اصل نموده اند و هیچ شک نیست که عمل بمشهور نمودن اولی است و احوط آنست که با این غسل وضوی احتیاطا بسازد و نا عمل بهر احادیث واقوال کرده باشد والله تعالی یعلم و احوط آنست که تا بول نکند غسل نکند مگر آنکه انزال کرده باشد و ادخال حشفه شده باشد و پس اما اگر زن بعد از غسل تری به بیند اعاده غسل میکند زیرا که ممکن است که منی که آمده باشد منی مرد باشد و بر مضمون حدیث صحیح و دو حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و این در صورتست که مرد با او جماع کرده باشد اما اگر محتلم شده باشد و بول نکرده باشد و بعد از غسل تری به بیند احوط آنست که اعاده غسل بکند با وضوی احتیاطا و سئل عن الرجل ینام ثم یستیقظ فیمس ذکره فیری

بللا ولم یر فی منامه شیئا ایغتسل قال لا انما الغسل من الماء الاكبر و حلبی گفت که از آنحضرت صلوات الله علیه بسند سوال کردند که هر گاه شخصی بخواب رود و بیدار شود و دست بذکرش مالد و تری به بیند و در خواب چیزی ندیده باشد یعنی جماعی که بسبب آن محتلم شده باشد آیا غسل میکند حضرت فرمودند که نیست غسل مگر از آب بزرگتر که آن منی است و غالب اینست که اگر در خواب چیزی می بیند از عاشقد دست بازی مذی می آید و گاه هست که در خواب ذکر خود بازی میکند و مذی می آید غسل واجب نیست و اگر علامات منی باشد از جستن و سستی بدن و غلظت آب و بوی منی غسل واجبست و برین مضمون روایات صحیح و حسنه وارد شده است و خلافی دران نیست مگر آنکه بیمار باشد که در احادیث صحیحه وارد شده است که در جستن شرط نیست و اگر بیمار محتلم شود منی او بتدریج می آید آیا سستی بدن که در احتلام بیمار واقع میشود و قریب بر دلت و آن علامت کافیست با علامتهای دیگر منی و عن المراة تری فی المنام ما یری الرجل قال ان انزلت فعلیها الغسل وان لم تنزل فلیس علیها غسل و حلبی گفت که از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردند از زنی که در خواب به بیند آنچه را مرد در خواب می بیند یا آنکه به بیند که کسی با او جماع میکند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر انزال منی بکند غسل بران زن واجبست و اگر انزال نکند غسل واجب نیست و همین عبارت را کلینی بسند صحیح از حلبی روایت کرده است و این مضمون در احادیث صحیحه و حسنه و قویه بتواتر وارد شده است و در چند حدیث صحیح وارد شده است که در احتلام زن غسل واجب نیست و در بعضی صحیح وارد شده است که این مسئله را بزنان مگویید که غسل بریشان واجبست بسبب احتلام که سبب این میشود که هر روز بحمام روند بهانه آنکه محتلم شده ایم یا خفیه با مردان نزدیکی کنند و به بهانه احتلام بحمام روند و چون این اخبار مخالف اجماع مسلمانان و اخبار متواتره است از خاصه و عامه لازم است تاویل آنها بانکه حضرت صلوات الله موافق واقع حکم کرده باشد بانکه راوی را گمان منی بوده است و حضرت ع میدانسته اند که مذی است نه منی چنین فرموده باشد و محتملست که چون احتلام زنان نادر است بنابرین واجب نباشد این حکم را بایشان گفتن خصوصا هر گاه متهم باشند بعدم صلاح و اگر بپرسند واجبست گفتن و اگر زنی محتلم شود و غسل کند اگر وضوی احتیاطا بسازد بهتر خواهد بود اگر چه ظاهرا در کار نباشد والله تعالی یعلم قال الحلبی وحدثنی من سمعه یقول اذا غمس الجنب ایغتسل به یا اذا ارتمس الرجل ارتماسة چنانکه در بعضی از نسخ بود

واحدة اجزاء ذلك من غسله جلبی که حدیث کرد مرا کسی که از انحضرت صلوات الله
علیه شنیده بود و کلینی و شیخ بسند کالصحیح از حلبی روایت کرده اند که گفت که من از انحضرت
صلوات الله علیه شنیدم که میفرمودند که هرگاه جنبی سر بآب فرو برد یکمرتبه یعنی بزودی
که دفعة عرفی صادق آید یا انکه یکمرتبه سر فرو بردن کافیست اگرچه سه مرتبه بهتر است آن
سر فرو بردن از غسل او کافیست و عبارت کلینی و شیخ اذا ارتمس الجنب ارتماسة
واحدة اجزاه ذلك من غسله و عبارت صدوق اذا ارتمس الجنب فی الماء ارتماسة
القاسی است و معنی یکیست و منافاتی نیست میان دو حدیث حلبی زیرا که ممکن است که
اول حدیث را از راوی انحضرت شنیده باشد و بعد از آن از حضرت و شیخ بسند صحیح از
زراره از حضرت جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که فرمودند که اگر شخصی
یکمرتبه سر بآب فرو برد مجزیست او را از غسل هرچند دست ببدن خود نمالد و شکی نیست که غسل ارتماسی
صحیح است اگرچه ظاهر اخبار آنست که اصلح از غسل ترتیبی است و شیخ مفید علیه الرحمن مکروه میداند
در حالتی از حوض و غدیر خود غسل ارتماسی کردن را اگرچه زیاده از کُر باشد چون حضرات سید المرسلین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم همیشه غسل ترتیبی میکرده اند و در صدوقی صحیحی وارد شده
است که محمد بن اسمعیل بخدمت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که گودالی که از آب
باران یا جای جمع می شود و مردمان از انجا استنجا میکنند و در انجا غسل میکنند چونست حضرت فرمودند
که در جواب کتابت که ناظر و نشود از جنس آبی وضو سازد و این حدیث را شیخ مفید دلیل ساخته
است و بحسب ظاهر دلالت ندارد و ظاهرش آنست که چون جنس آب کثیف می باشد مکروهست ناظر در
نشود و چون گذشت که مکروهست وضو از آب کند ویه و من اجنب فی یوم او لیلة مرارا اجزاه
غسل واحد الا ان یکون یجنب بعد الغسل او یحتلم فان احتلم فلا یجامع
حتی یغتسل من الاحتلام و مصنف میگوید که کسیکه در روزی یا شبی چندمرتبه جنب شود کافی
است او را یک غسل مگر انکه غسل بکند و بعد از ان جنب شود یا محتلم شود که دیگر غسل واجب است پس
اگر محتلم شود مکروهست جماع تا غسل کند از احتلام و بعد از غسل جماع کراهت ندارد چنانکه خواهد آمد در
مکروهات در ابواب نکاح فی کتاب نکاح ولا باس بان یقرا الجنب القرآن کله ما خلا العزائم
التی یسجد فیها وهی سجدة لقمن و حم السجدة والنجم وسورة اقرا باسم
ربك و باکی نیست که جنب همه قرآن بخواند بغیر از چهار سوره عزیمه که در ان سجده واجبست آن
سجده لقمان است یعنی پهلوی سوره لقمان که الم تنزیل است و حم سجده است یعنی سوره فصلت

و سوره والنجم است و سوره اقرا باسم ربک اما انکه قرآن میخوانند همه را و هرچه خواهد احادیث صحیحه
و حسنه و موثقه بسیار بران دلالت دارد و از انجمله صحیحه عبید الله بن علی حلبی است که گفت پرسیدم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حایض و نفسا و جنب و کسیکه در راه در خانه باشد
قرآن می توانند خواند حضرت فرمودند که هر قدر که خواهند می توانند خواند و جمعی از اصحاب زیاده
از هفت آیه را مکروه میدانند و زیاده از هفتاد آیه را کراهت میدانند بنیت جنب از جهت حدیث
موثق سماعه باین معنی که اگر ممکن باشد غسل کند و قرآن بخواند ثوابش بیشتر خواهد بود و بعضی حرام
میدانند مطلقا و بعضی هفت آیه را مکروه میدانند و زیاده را حرام و بعضی تا هفتاد آیه را مکروه
میدانند و زیاده را حرام و این اقاویل بی وجه است زیرا که احادیث جواز قریب بتواترست و
انچه صدوق گفته است موافق احادیث است و اما انکه سجده در چهار سوره واجبست احادیث
ان نیز قریب بتواترست و اکثرش صحیح است و اما انکه سوره سجده را حرام است خواندن بر جنب
حدیث صحیحی و کالصحیح وارد است از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه
علیه که فرمودند که حایض و جنب قرآن میخوانند هرچه خواهند بغیر از سجده را و ذکر حق سبحانه و تعالی
میکنند در همه احوال و در حدیث کالصحیح نیز از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است
که حایض و جنب هرچه خواهند می توانند خواند از قرآن مگر سجده را و اکثر علما حمل کرده اند سجده را
بسوره سجده و اکثر ایشان نقل اجماع کرده اند که حرامست بر ایشان سوره عزایم حتی بسم الله
بقصد یکی از این سوره و عمده این اجماع است و اگر نه احادیث را حمل بر آیه سجده نیز می توان
کرد والله تعالی یعلم و من کان جنبا او علی غیر وضوء فلا یمس القرآن وجایز له
ان یمس الورق او یقلب له الورق غیره و یقراه و یذکر الله عز وجل
و کسیکه جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند بعضوی از بدنش که حیات در ان حلول
کرده باشد و جایز است که مس کاغذ کند یا دیگری ورق را بگرداند و او بخواند و ذکر حق سبحانه
و تعالی بکند اما انکه جنب مس کتابت قرآن نمی تواند کرد قول کل مسلمانانست و جمعی کثیر از علما بلکه اکثر
از علما نقل اجماع کرده اند و از ظاهر آیه انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا
المطهرون تنزیل من رب العالمین نیز دلالت دارد و حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است
که این کتابی که بشما فرستاده ایم مجموعه ایست از علوم الهیه که بزرگوارست و مثبت است در
کتابی محفوظ از تغییر و تبدیل که آن لوح محفوظست و مس نمیکنند آن را مگر مطهران از حدث و

خبث و بتدریج نازل میشود از پروردگار عالمیان چون حق سبحانه و تعالی این آیه را در وصف
قرآن فرستاده است و مقدم و موخر لا یمسه الا المطهرون در وصف قرآن است ظاهر آنست
که انجمله نیز وصف قرآن باشد معهذا لفظ مس مناسب قرانست و مطهر ظاهرش التطهیر است که در اکثر مواضع
آن استعمال میکنند یعنی در طهارت حدث و خبث و جمعی گفته اند که صفت کتاب مکنونست چون آن نزدیکتر
است و مراد از مس آنست که بمعانی و حقایق آن نمیرسند مگر فرشتگان که مطهرند از جمیع معاصی و
گمان اینست که خلاف ظاهر است زیرا که مجاز میگویند که فلان مس یعنی مس نمیکند اما در کلام عرب
متعارف نیست معهذا معلوم نیست که ملک معانی قرآن را چنانکه مشتمل است بر جمیع علوم الهیه توانند فهمید
با انکه حصر مناسب نیست و یقین است که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اعلم اند از
جمیع عالمیان دیگر مناسبت ندارد که در مقام تعریف اشتمال او بر علوم باعتبار لفظ قرآن گفته
آن که مس معانی او نمیکنند مگر فرشتگان بلکه بر تقدیر اعلمیت فرشتگان این لفظ نامتعارفست چنانکه بر خبیر
بلغت مخفی نیست و اگر احتمال بود باری مبنی و ائمه صلوات الله علیهم انسب است که مراد از مطهران
ایشان باشند و لیکن لفظ مس متعارفست و بنابرین احتمال ترجیح ظاهر بقران انسب است چنانکه
در احادیث متواتره وارد شده است که جمیع علوم در قرآنست پس کتاب مکنون و علوم آن نیز در
قرآن خواهد بود و مجملا اگر کسی نیکو تدبر کند خواهد یافت که بحثهای اکثر علما ناشی از عدم تدبر است معهذا
حدیثی قوی کالصحیح از ابراهیم بن عبد الحمید که از اصحاب اصول اربعمائه است روایت از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه که مصحف را مس مکن بی وضو و در جنابت و مس خط آن مکن یا برگهایش آن مکن و در بر خود میاویز
زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید که لا یمسه الا المطهرون و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از انحضرت سوال کردند از تعویذی که حایض با خود داشته باشد
حضرت فرمودند که باکی نیست و فرمودند که قرآن می تواند خواند و می تواند نوشت اما دست بنوشته آن
نمی تواند گذاشت و کلینی گفته است که در روایتی وارد شده است که نمی تواند نوشت و در حدیث صحیح
روایت کرده است از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه از کسیکه قرآن از روی مصحف بخواند و بی وضو باشد حضرت فرمودند که باکی
نیست و لیکن مس نوشته قرآن نکند و این حدیث اگرچه سندش حسین است و او واقفی است و ثقه است
بعد شیخ طوسی و لیکن شیخ مفید توثیق او کرده است و گفته است که او روایت کرده است نص
بر امامت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و علی ای حال چون حدیث صحیح از حماد دو اجماع شده

است که هر حدیثی که از حماد صحیح شود صحیح است معهذا کلینی حکم بصحت هر دو حدیث کرده است و شیخ
نیز حدیث صحیح از حماد روایت کرده است از حریز که گفت او بمن از اصول از کسیکه او را خبر داده است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که انحضرت با اسمعیل پسرش فرمود که ای فرزند قرآن
بخوان گفت وضو ندارم حضرت فرمودند که باکی نیست دست بنوشته او مگذار دست و ورق بگیر و بخوان
و در حسن کالصحیح روایت کرده است از محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند
که جنب و حایض قرآن را میگشایند از عقب جامه که دست شان بمصحف نرسد و هرچه میخواهند از قرآن
میخوانند مگر سجده را و داخل مسجد میشوند بعنوان گذشتن و نمی نشینند در مسجد و نزدیک مسجد الحرام و مسجد
رسول الله نمیشوند و موید این اخبار است صحیحه علی بن جعفر که سوال کرد از برادرش صلوات الله
علیه که اگر شخصی بی وضو باشد می تواند قرآن را بر تخته یا کاغذ بنویسد حضرت فرمودند که نه و شیخ بهاء الدین
رحمه الله میگفت که همین حدیث بس است در حرمت مس از دو وجه یکی انکه ظاهرش آنست که نهی از
نوشتن از ان جهت باشد که غالبا لازم دارد مس را دوم هرگاه نوشتن حرام باشد دست مالیدن
بطریق اولی و در هر دو بحث وارد است و لیکن موید می تواند بود و بنابر قانون علما که امر از برای وجوب
و نهی از جهت حرمت می باید که مس بغیر طاهر حرام باشد حتی لیکن نزد این ضعیف قدر مشترک اظهر
است یعنی رجحان جانبی البته می باید که بی وضو و جنب و حایض و نفسا مس قرآن و هرچه از اجزای
قرآن باشد و از جهت تعظیم قرآن مس نکنند و مظنون حرمت است و لیکن معلوم نیست که احکام الهی
بظن ثابت شود مگر ظنی که قریب بعلم باشد که اطلاق علم بران کنند و در اینجا بان مرتبه نرسیده
دیگر خلافست در مس تفسیر قرآن و ترجمه قرآن و احادیثی که در تفسیر قرآن وارد شده است بلکه مطلق
احادیث بنابر طریقه اهل بیت سلام الله علیهم که اخبار ایشان مفسر کلام الهی است و احتیاط ظاهر است
لیکن موقوف بر انهار قرآن نیکوست والله تعالی یعلم ولا یجوز للحایض والجنب ان یدخلا المسجد الا
مجتازین ولهما ان یاخذا منه ولیس لهما ان یضعا فیه شیئا لان ما فیه لا یقدران
علی اخذه من غیره وهما قادران علی وضع ما معهما فی غیره و جایز نیست حایض و جنب
را که داخل مسجد شود مگر بعنوان گذشتن که از دری در آیند و از دری دیگر بیرون روند و یا از همان در شرط
عدم توقف بنابر مذهب جمعی از علما و هر دو را از مسجد چیزی از چیزهای خود را بر می توانند داشت
و نمیتوانند که کذاشت ~~چیزی در مسجد بگذارند~~ چون انچه از ایشان باشد و محتلم شوند مثلا در مسجد انچه زایل تواند شد
که از خارج مسجد بر دارند غالبا مثل لباس کفش و سایر چیزها که با ایشان بوده است اما انچه در دست

است

وارند می توانند که در مسجد بگذارند غالبا و در جای دیگر بگذارند اما اگر نادر این حالت احتلام یا آمدن
در در مسجد باشد چون میتوانند بیرون رفتن و برداشتن احوط آنست که بیرون روند و بردارند یا
کسی با ایشان باشد که او بردارد و مال ایشان تلف نشود و بهتر آنست که خود برندارند و اگر آنچه در
دست دارند مثلا قرآنی باشد که وقف مسجد باشد و واقف شرط کرده باشد که از مسجد بیرون نبرند
نمی توانند که در مسجد بگذارند و بنابرین قید غالب کردیم و آنکه احوط و اولی گفتیم از آن جهت است که ظاهر
نیست که آنچه حضرت فرموده است تقیید حکم است یا علت حکم مثلا علت حرمت شراب زوال عقل است و
چون غالب زوال عقل است از آن علت حکم کلی شده است که یک قطره نیز حرامست و اما در چیزهایی که
مست کند مثل جوز بوا حکم در اینجا مقید است باسکار یعنی قدری که مست کند از آن حرام است نه مطلق
و ظاهرا در اینجا از قبیل اول باشد چون احادیث بسیار درین باب وارد شده است که حضرات
مطلقا فرموده اند حتی این حدیث که زراره و محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
روایت کرده اند حضرت مطلق فرموده اند زراره پرسید که چرا چنین است که میتوانند برداشت و نمی توانند
گذاشت حضرت این وجه را فرموده اند و در حدیث صحیح عبد الله بن سنان مطلق است که می توانند برداشت
و نمی توانند گذاشت و در حدیث صحیح زراره و محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند
که از آنحضرت پرسیدند که حایض و جنب داخل مسجد می توانند شد یا نه حضرت فرمودند که حایض
و جنب داخل مسجد نمی توانند شد مگر بعنوان گذشتن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده اند و لا
جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و ظاهرا مراد این باشد که نزدیک مواضع صلوة
مشوید مگر بعنوان عبور تا وقتی که غسل کنید چون سابقش اینست که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری
حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک مشوید بمواضع نماز که مساجد باشد در وقتی که مست باشید
از جهت نماز کردن تا بدانید که چه میگوئید و محتملست که لا تقربوا الصلوة اعم از صلوة و مواضع
صلوة باشد و در جزو اول صلوة مراد باشد و در ثانی مواضع صلوة و قرینه مجاز الا عابری سبیل
است و خواهد آمد که مراد از مستی اعم از مستی شراب و ایل مستی است و آنکه مست خواب شده باشند یا مست هوا
نفسانی باشند بقرینه آنکه تا بدانید که چه میگوئید چون با خدا و ند خود مناجات میکنید و وجوه بسیار
در تفسیر این آیه گفته اند و لیکن آنچه در احادیث ائمه اهل بیت است اینست که مذکور شد و الله تعالی اعلم
و مستثنی است از مساجد مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله آنچه در زمان حضرت سید
المرسلین مسجد بوده است که در اینجا داخل نمی توانند شد مطلقا و اگر محتلم شوند در آن دو مسجد

کند تیمم کند از جهت بیرون آمدن و بر مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و بعد ازین
نیز مذکور خواهد شد در بحث تیمم و مساجد و بعضی از علما ملحق ساخته اند بمساجد مشاهد مشرفه ائمه
معصومین صلوات الله علیهم را و در حدیث صحیح از بکر بن محمد وارد است که از مدینه در آمدیم
بقصد خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم دیدیم که ابو بصیر از بازار بیرون آمد
و ملحق شد بما و او جنب بود و ما ندانستیم تا داخل خانه حضرت شدیم پس حضرت رو با ابو بصیر
کرد و گفت ای ابو محمد نمیدانی که سزاوار نیست جنب را که داخل خانه انبیا شود پس ابو بصیر برگشت
و ما داخل شدیم و اذا ارادت المرأة ان تغتسل من الجنابة فاصابها حیض فلتترک
الغسل الی ان تطهر فاذا طهرت اغتسلت غسلا واحدا للجنابة و الحیض
و هرگاه زنی خواهد که غسل جنابت کند حایض شود پس باید که ترک کند غسل را تا وقتی که از
حیض پاک شود و چون طاهر شود یک غسل بکند از جهت جنابت و حیض و عبارت عبارت
فقه رضویست و بر مضمون صحیحه عبد الله بن سنان و حسن کالصحیح کاهلی و موثقات کالصحیحه سعد
بن یسار و زراره و ابی بصیر و حجاج خشاب وارد شده است و ظاهر این اخبار آنست که غسل
جنابت واجب لغیره است و اگر لنفسه واجب بود هر آینه می بایست که در حالت حیض غسل
جنابت بکند و بعد از پاک شدن غسل حیض بکند و لیکن ممکن است که فی نفسه واجب باشد
و تاخیر آن جایز باشد و مؤید این احتمال است حدیث موثق سماعه که چون همین سوال از حضرت
کرد حضرت فرمودند که غسل جنابت بر و واجبست و موثقه عمار که حضرت فرمود که اگر خواهد الحال
غسل بکند و اگر خواهد صبر کند تا پاک شود و یک غسل از برای هر دو بکند و از مجموع این اخبار
ظاهر میشود که اگر یک غسل بکند و قصد هر دو بکند مجزیست البته و از حدیث هفتم ظاهر میشود
که اگر بقصد جنابت کند از حیض مجزی باشد و اگر بقصد حیض کند از جنابت مجزی نباشد پس
احوط آنست که قصد هر دو بکند و اگر نه اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل حیض احتیاطا
بکند و الله تعالی یعلم اگر چه اظهر آنست که هر یک از دیگری مجزیست چنانکه گذشت و در حدیث
زراره و ایضا جمیل از بعضی از اصحاب اعدیهما روایت کرده است که هرگاه جنب
بعد از طلوع فجر غسلی بکند آن غسل مجزیست از هر غسلی که بر و لازم است در آن روز و لا باس
بان یختضب الجنب و هو مختضب و یحتجم و یذکر الله و یتنور و یذبح و
یلبس الخاتم و باکی نیست که جنب خواه مرد و خواه زن که خضاب کند و رنگ بر بندد

برنیش و سر و دست و پا و گل حنا بعد از نوره یا وقتی که خضاب بسته باشد جماع کند و باکی نیست که
جنب حجامت کند یا ذکر خدا کند یا نوره بکشد یا حیوانی را ذبح کند یا انگشتری بپوشد اگر اسم خدا و
رسول و ائمه صلوات الله علیهم داشته باشد اما خضاب پس اخبار وارد شده است که جنب خضاب
نکند و خضاب شده جنب نشود وارد شده است که وقتی که رنگ بردارد جماع میتواند کرد و اخبار باین
عنوان نیز وارد شده است که باکی نیست پس حمل میشود که نهی محمول بر کراهتست و در خبر سکونی وارد
شده است که باکی نیست که حجامت کند و نوره بکشد و ذبح بکند و احادیث ذکر الهی در بیت الخلا گذشت
و اما لبس خاتم اگر دست نبوشته آن نرسد ضرری ندارد و در موثقه عمار وارد است که حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که مس نکند جنب درهم و دیناری را که اسم حق سبحانه و تعالی
بر و باشد و در موثق کالصحیح از ابو ابو بصیر روایت است که بحضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که
داخل خلا میشوم و در دستم انگشتری هست که بر و مکتوب است اسمی از اسماء الهی حضرت فرمودند
که نه و اگر در دست باشد جماع نکن و محمولست بر کراهت و احوط آنست که پیش از غسل بدهن برن
نمالد چون نهی واقع شده است از آن و در حدیث که از آن جهت باشد که مانع میشود از رسیدن آب
بپشره و اگر مالیده باشد احوط آنست که سعی کند تا بالکلیه زایل شود که عین روغن نماند و اگر اندک
چربی بماند که مانع نباشد ضرر ندارد و ینام فی المسجد و یمر فیه و باکی نیست که جنب در مسجد خواب
بکند یا بگذرد و در آن و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از محمد بن قاسم که من از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه سوال نمودم که جنب خواب میکند در مسجد حضرت فرمودند که وضو بسازد و باکی نیست
که بخواب رود یا بگذرد در مسجد و چون ظاهر اخبار صحیحه دلالت دارد که لبث در مساجد حرام است
تاویل می توان کرد این حدیث را که دور نیست که مراد راوی این باشد که آیا خواب در مسجد می توان
کرد و حال آنکه بسیار است که محتلم میشود و خبر دار نمیشود پس نباید خوابید تا این مفسده لازم
نیاید حضرت در جواب فرموده باشند که اگر در وقت خواب وضو بسازد و در طهارت بوده چند
محتلم شده باشد و ماندن جنب در مسجد مفسده نیست در مکث کردن با شعور بد است و در شعور تا در را
شعور نیست نه جایز است او را مرور در مسجد چون در مکث نیست ضرر ندارد اما ظاهر کلام صدوق
اینست که جایز میدانند که جنب بخواب رود در مسجد و حمل نتوان کرد بر آنکه جایز است خواب رفتن
هر گاه نتوانند از مسجد بیرون رفتن یا آنکه دشمنی در بیرون باشد یا درهای مسجد را بسته باشند و
نتوانند گشودن و محتمل است که صدوق را اعتقاد این باشد که چون در اکثر احادیث نهی وارد شده

است از نشستن در مساجد و خواب نشستن نیست لیکن باب ضرر ندارد و احتمال بعیدی هست که دیگر فیه
حال باشد یعنی می تواند خواب کردن در حال مرور یا آنکه سر بر دوش کسی باشد و بخواب رود و او را بیرون
برد و بسیار است که جمعی در راه رفتن بخواب میروند مثل شاطران چون عادت کرده اند و حمل بر ضرورت
اولی است و الله تعالی اعلم و یجنب اول اللیل و ینام الی آخره و جنب می تواند شد در اول شب و بخواب
رود تا با خوب شب و پیشتر گذشت که مکروهست خواب جنب مگر آنکه وضو بسازد یا قصد جماع مرتبه دیگر داشته
باشد و این عبارت را حمل بر آن دو صورت می توان کرد و بر بیان جواز نیز حمل می توان نمود و در حدیث
صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقول است که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که هرگاه شخصی با اهل خود جماع کرده باشد آیا با این حال بخواب میتواند رفت فرمودند که حق سبحانه و تعالی
در وقت خواب قبض روح بنده میکند و هر گاه اجلش در رسیده است نگاه میدارد روح او را و هرگاه اجلش نرسیده
است روح او را باین بدن باز میفرستد پس چگونه است که بر گردد و او جنب از دنیا رفته باشد خوب نیست باید که چون
از جماع فارغ شود غسل بکند و در روایت از آنحضرت صلوات الله علیه از آبای خود از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیهم که فرمودند که کسی که جنب باشد بخواب نرود بی وضو و اگر آب بهم نرسد تیمم
کند بخاک و بهر رستی که چون مؤمن بخواب میرود ملائکه روح او را بعالم قدس میبرد و رحمت الهی شامل
حال او می شود و حق سبحانه و تعالی بر و برکت میفرماید با نواع فیوض قدسیه پس اگر اجلش رسیده
باشد او را در رحمتهای خاصه خود داخل در کنجهای رحمت خود جا میدهد و اگر اجلش نرسیده است او را
باز میفرستد با فرشتگان مقرب خود که او را در بدنش جا میدهد و من اجنب فی ارض
و لم یجد الماء الا ماء جامدا و لا یخلص الی الصعید فلیصل بالمسح ثم لا یعد الی الارض
التی یوبق فیها دینه و کسیکه جنب شود در زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته مانند برف و یخ
و دستش بخاک نرسد پس باید که نماز کند بمسح و دیگر بر نگردد بچنین زمینی که دین او را باطل کند ظاهرا
مضمون حدیث صحیح محمد بن مسلم است بنحوی که مؤلف فهمیده است و حدیث اینست که گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود در سفری و نیابد مگر برف را یا یخ را
حضرت فرمودند که بمنزله ضرورتست در جاهای دیگر که حق سبحانه و تعالی واسع گردانیده است تیمم کند
و من خوب نمیدانم که بچنین زمینی دیگر بیاید که دینش را باطل کند و ظاهر حدیث آنست که آب نمی یابد
و خاک را می یابد و چون سبب تیمم است باختیار خود خوب نیست که بچنین زمینی بیاید که تیممش باید کرد
و مؤید این معنی است خبر صحیح محمد بن مسلم از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله

علیها که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که چند ماه در شهرها می ماند که در آنجا آب غسل یعنی حمام نیست
بواسطه چرانیدن شتران و صلاح حال شتران حضرت فرمودند که نه و محمول است بر کراهت چون اخبار
صحیحه متکرره وارد شده است که جایز است و خاک احد الطهورین است که حق سبحانه و تعالی مقرر
فرموده است ولیکن چون لفظ هلاک بر واقع شده است صدوق حمل کرده است بر آنکه خاک
یا سنگ نیز نرسد و تیمم از برف کند و چون مضطر است صحیح است و دیگر چنین زمینی نباید معهذا مستند
کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
هرگاه شخصی جنب شود در سفری که نیابد مگر برف حضرت فرمودند که مساویست که غسل کند از
برف یا از آب نهر یعنی اگر خوف هلاک نباشد و برف را که بر بدن مالد آب شود چنانکه در حدیث
کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که سوال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که
جنب باشد یا بی وضو و آب بهم نرسد و برف بهم رسد و خاک کدام یک افضلست آیا تیمم کند یا برف
را بر رو مالد حضرت فرمودند که اگر برف تر کند سر و بدنش را آن افضلست و اگر نتواند با آن غسل
کردن تیمم کند و احوط آنست که بچنین زمینی نرود و اگر برود البته چنین خواهد کرد و اگر خاک و سنگ
بهم نرسد اگر گرد جامه و نمد زین بهم رسد اگرچه غباری باشد تیمم میکند و اگر آن هم نباشد تیمم
به برف میکند و احتیاطا وقتی که آب بهم رسد یا خاک سنگ آن نماز را اعاده می کند والله تعالی یعلم و
ممکنست که هلاکی بی با عتبار جماع کردن باشد در همچنین جایی که آب بهم نرسد چنانکه خواهد آمد ان شاء
الله تعالی و قال ابی رحمه الله فی رسالته الی لا باس بتبعیض الغسل تغسل یدیک
و فرجک و راسک و توخر غسل جسدک الی وقت الصلوة ثم تغسل جسدک
اذا اردت ذلک و پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که باکی نیست که در غسل موالات
نباشد با آنکه دستها را که سنت است شستن پیش از غسل بشویی سر با روا زاله نجاسات از فرج خود بکنی
و سر را بشویی و شستن بدن را تاخیر کنی تا وقت نماز و در وقت نماز بدن را بشویی یعنی اگر خواهی
که بی موالات واقع سازی جایز است و شکی نیست در آنکه با موالات بهتر است چنانکه در احادیث
متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که ایشان بی فاصله غسل میکردند
و آنچه پدرم ذکر کرده است مضمون حدیث صحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرمودند که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه جایز میدانستند که جنب سر را با دو سر خود را بشوید
و بدنش را در وقت نماز ظهر بشوید و از این کلام نیز ظاهر میشود صدوق قایل بترتیب میان جانب راست

و چپ نیست چنانکه ظاهر احادیث است و اگرچه ترتیب احوط است تا مخالفت علما نکرده باشد و موالات
اولی است تا از دغدغه حدث در اثنای غسل نیز خلاص شده باشد چنانکه گفته است فان احدثت حدثا
من بول او غایط او ریح بعد ما غسلت راسک من قبل ان تغسل جسدک فاعد
الغسل من اوله پس اگر حدثی از تو صادر شود مثل بول و غایط یا باد بعد از آنکه سر را شسته باشی
پیش از آنکه بدنت را بشویی اعاده کن غسل را از سر و ظاهرش آنست که علی بن بابویه این عبارت
را و سایر عبارات که به پسرش نوشته است از کتاب فقه رضوی برداشته باشد بلکه اکثر عباراتی که صدوق
از خود میگوید از آن کتاب برداشته باشد و این کتاب بر فقیر ظاهر شد و نزد ما هست و نقه عدل قاضی میر حسین
طاب ثراه قریب به سی سال قبل از این از روی آن کتاب نوشته بود و چند جا خط حضرت امام رضا
صلوات الله علیه بر آنجا بود که من اشاره کرده ام با آن و صورت خط حضرت را قاضی نوشته بود من
نیز نوشتم و از موافقت آن نسخه با نسخه من لا یحضره الفقیه ظن قوی بهم میرسد که علی بن بابویه و محمد بن علی
علم داشته اند بآنکه این کتاب تصنیف آنحضرت است که گفته است صدوق که میان من و خدا حجت است
و چون سهوی واقع شده بود را تا اینجا ملاحظه نکردم و از اینجا تا آخر ان شاء الله تعالی اشاره
بآن خواهم کرد و بعضی از علما ذکر کرده اند که در امالی ابن بابویه این حدیث هست و امالی بسیار نزد
ما هست و بعضی را بر صدوق خوانده و اجازات فضلا بر آن هست و در هیچ یک از اینها ندیدیم
بنا بر این علما خلافی عظیم درین مسئله دارند بعضی اعاده غسل را واجب میدانند بنا بر این کلام و بعضی غسل
را صحیح میدانند و وضو را واجب نمیدانند بنا بر آنکه حدث اصغر ناقض غسل نیست و حدث بعد از
طهارت معتبر است و ندیده ایم که حدث در اثنای غسل ضرر داشته باشد و اکثر علما غسل را صحیح میدانند
و وضو را واجب میدانند بنا بر آنکه اگر بعد از غسل صحیح حدث واقع شود طهارت صغری باطل میشود
و وضو واجب است اجماعا پس اگر در اثنای غسل باشد بطریق اولی ناقض خواهد بود و این قول
خالی از قوتی نیست ولیکن احوط آنست که غسل را از سر گیرد و وضو بسازد و بعضی گفته اند که احوط
آنست که همین غسل را تمام کند و بعد از آن غسل را اعاده کند و وضو بسازد و آخوند مولانا احمد
اردبیلی گفته است که احوط آنست که مرتبه دیگر جماع کند تا بی دغدغه نیت جزم تواند کرد و ظاهر این قدر
مبالغه در کار نیست از سر گرفتن و وضو ساختن کافی است والله تعالی یعلم فان بدات بغسل
جسدک قبل الراس فاعد الغسل علی جسدک بعد غسل راسک پس اگر ابتدا کنی
بشستن بدن پیش از شستن سر پس اعاده کن شستن بدن را بعد از شستن سرت یعنی آنکه در

ترتیب وضو گذشت و این عبارت نیز عبارت فقه رضویست و بر مضمون حدیث حسن کالصحیح زراره
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت میکند بر اشتراط ترتیب میان
سر و بدن و اما تقدیم جانب راست بر جانب چپ حدیثی صریح ندارد و گذشت و در حدیث موثق
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون غسل جنابت کنی این دعا را بخوان
که اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی
من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و کلینی این دعا را روایت که اللهم طهر
قلبی و زک به عملی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی و اگر هر دو را بخواند
بهتر است و اگر این جمله و زک به عملی را داخل کند در دعای اول بعد از طهر قلبی ظاهرا
عمل بهر دو روایت کرده خواهد بود و ترجمه اش اینست که خداوندا دل مرا از هر بدی پاک گردان
و چنانکه بدن تو ظاهر را پاک میکردانم تو باطن را پاک گردان از ریا و حسد و کینه مومنان و کبر
و عجب و سایر صفات رذیله و بسبب این تطهیر اعمال مرا پاکیزه گردان چون حق سبحانه و تعالی فرموده
است که انما یتقبل الله من المتقین یعنی حق سبحانه و تعالی قبول میکند عبادات را مگر از کسانی که
پرهیزکار باشند از هر بدی و هیچ شک نیست که بدیهای دل بدتر است از بدیهای بدن بلکه بدیهای
دل موثر است در بدیهای بدن و با آنکه چون صفات رذیله را بیرون کردی بعوض آنها صفات
حسنه را داخل کن چون ریا بیرون رود اخلاص درآید که کارهای من همگی موافق رضای تو باشد
و چون حسد بیرون رود شفقت علی خلق الله داخل شود و کینه بدر رود و محبت دوستان خدا
داخل شود و تکبر بیرون رود و تواضع با خدا و خلق داخل شود و عجب بیرون رود و خود را
از همه کس بی نیاز دانستن داخل شود و یاد مخلوقین در رود و ذکر و معرفت الهی داخل شود و محبت غیر
الهی بیرون رود و محبت الهی داخل شود و برین قیاس قبول کن سعی مرا در اطاعت و عبادت تو و هر چند
لایق درگاه تو نیست و چنان کن که آنچه نزد تست از ثواب جز متناهی بهتر باشد نزد من و از برای
من از سعی در امور باطله دنیای فانی و از غذا چنانکه ظاهرم را از حدث پاک کردی بغسل باطنم
را از گناهان پاک گردان بتوبه و انابت و گردان مرا از پاکیزه کنندگان خود از جمیع الواث غیر تو
فانی فی الله باقی بالله شوم و قابلیت مناجات و قرب مرا حاصل گردد که توانم بندگی کردن که
اقلا لایق من باشد چون محالست که بندگی من لایق درگاه تو باشد و اگر کسی این دعا و امثال این
دعاها را بخواند و معنی آن را اندانند و مجمل داند که چون ما دیان راه الهی ما را باین هدایت کرده اند

البته آنچه بهتر است از برای ما طلبیده اند ظاهرا همان فایده میدهد بلکه اگر نداند که این الفاظ دعاست و طلب
خیراتست بلکه چون فرموده اند بخواند ظاهرا از فضل الهی کار خود میکند و اگرچه لایق هیابان آنست که چون
حرکت و سکون ایشان از تنبیهات و اشارات هست از آن غافل نباشند تا سبب هر یک از اینها بابی
از ابواب فیوض الهی بر ایشان مفتوح گردد چنانکه ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد در کتاب صلوة که حضرات
فرموده اند که نماز را اجبار سزاوار درست نوده رحمت که امثال اینها ابواب صلوة باشند باب
حیض در لغت بمعنی سیلانست و در عرف شرع خونی است که رحم زن در اوان بلوغ او دفع میکند تا اکثر
عادت میشود در او فایق چند و حق سبحانه و تعالی آنرا از جهت غذای فرزند مقرر ساخته است تا در
رحم است غذای او از آن خونست و چون متولد میشود آن خون را شیر میگرداند تا وقتی که شروع در
غذا کرده است و چون طفل غذای او غالب برغیر بار بعنوان سابق در او فات عادت می آید
در ماهها یا هلالی بحب قوت مزاجهای زنان از ده روز تا سه روز و چون از ولادت ثانی افتد
خون برطرف میشود در سن پنجاه سالگی یا شصت سالگی بتفصیلی که خواهد آمد و چون وضع حمل میشود
بقیه خونی که در رحم مانده است رحم آنرا دفع میکند و آن خون را نفاس میگویند بکسر نون و زن
را نفساء بفتح نون و فاء و اگر خون حیض از عادت مقرر در گذشت آنرا استحاضه میگویند
و فی الحقیقه آن خونی است که بسبب مرض رحم دفع میشود یا آنکه هنوز قوت نگرفته باشد مثل خونیکه
پیش از نه سالگی از زنان می آید یا آنکه قوتش زایل شده است مثل خونیکه بعد از نا امیدی از حمل
است در پنجاه یا شصت سالگی و یا بسبب المزاجی که در اوقات امکان حمل بهم رسد مثل آنچه از
بلوغ تا سن یأس برخلاف عادت آید بتفصیلی که مذکور خواهد شد و قال الصادق صلوات
الله علیه اول دم وقع علی وجه الارض دم حواء حین حاضت بطرق متکثره وارد شده
است که هر دو از حضرت سید المرسلین و هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم مسایل میکردند
از آنجمله می پرسیدند که کدام خونست که اول بر زمین ریخت حضرات میفرمودند که باعتقاد شما اول
خون هابیل است که قابیل او را شهید کرد و اما باعتقاد ما اول آن خونیست که حوا حایض شد و قال
ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه ان الحیض للنساء نجاسة رماهن الله عز و جل
بها و قد کن النساء فی زمن نوح علیه السلام انما تحیض المراة فی کل سنة ادنی السنة حیضة
حتی خرج نسوة من حجابهن او من حجابهن او مخابئهن او مخارنهن او محاریبهن
علی اختلاف النسخ و کن سبعمایة امراة فانطلقن فلبسن المعصفرات من الثیاب

ویجلسن و یعطرن ثم خرجن فتفرقن فی البلاد فجلسن مع الرجال و شهدن الاعیاد معهم
فرماهن الله بالحیض عند ذلک فی کل شهر یعنی اولئک النسوة باعیانهن فسالت
دماؤهن فاخرجن من بین الرجال فکن یحضن فی کل شهر حیضة فشغلهن الله تعالی
بالحیض وکسر شهوتهن قال و کان غیرهن من النساء اللواتی لم یفعلن مثل ما فعلن
یحضن فی کل سنة حیضة قال فتزوج بنو اللاتی یحضن فی کل شهر حیضة بنات اللاتی
یحضن فی کل سنة حیضة فامتزج القوم فحضن بنات هؤلاء و هؤلاء فی کل شهر حیضة
و قل اولاد اللاتی یحضن فی السنة حیضة لفساد الدم قال فکثر نسل هؤلاء و قل نسل
اولئک روایت کرده است صدوق بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که
خون حیض نجاستی است که حق سبحانه و تعالی زنان را بآن مبتلا کرده است و تحقیق که زنان در زمان
حضرت نوح در هر سالی یکمرتبه حایض می شدند تا آنکه جمعی از زنان از محل ستر و حجاب یا محال عبادات
خود بیرون آمدند و ایشان هفتصد زن بودند که کار ایشان این شد که جامهای کلی مانند نارنجی
و آل می پوشیدند و زینتها میکردند و بوی خوش میکردند و مردمان با ایشان رغبت میکردند تا آنکه
از آن شهرها بدر رفتند و در شهرها متفرق شدند و با مردمان می نشستند و در عیدها با ایشان حاضر
میشدند و در صفهای مردان جا میکردند مجملا فاحشه شدند پس حق سبحانه و تعالی ایشان را مبتلا
ساخت که در هر ماهی یکبار حایض میشدند همان زنان و بس بسیار بود که در میان مردان نشسته
بودند و حایض میشدند و فرششان را نجس میکردند مردان که آن معنی را مشاهده نمودند ایشان را از میان خود
بیرون کردند و آن زنان معتاد شدند معتاده باینکه هر ماه یکمرتبه حیضشان می آمد و آن شهوت و میلی
که داشتند مردان شکست و کم شد اما آن زنانی که غیر ایشان بودند عادت شان این بود که هر
سالی یکمرتبه حایض میشدند پس با یکدیگر وصلت کردند و مخلوط شدند تا آنکه اولاد ایشان بسیار شدند
و نسل آن جماعتی که هر سال یکمرتبه حایض میشدند کم شد باعتبار آنکه خون فاسد در رحم و آن جماعتی که هر ماه
حایض می شدند باعتبار استقامت و عدم فساد بسیار شدند و آنکه در زمان حضرت نوح علیه السلام چنین
شده بودند ظاهرا مدعا حضرت نوح بود که بر قوم کرد که از ایشان فرزند بهم نرسد و تا بیرون کرد در
مسلمانان نیز و نسل ایشان نیز در کمی شد و چون خون جمع می شد شهوت زیادتی کرد تا عاقبت حق
سبحانه و تعالی همه را بعادت اصلی برد و ممکن است که تا زمان حضرت نوح هم در هر سالی یکمرتبه حایض
میشده باشند و چون مدعای آنحضرت عالم شدند و حکمت اقتضا کرد که توالد و تناسل بیشتر باشد چنان

شد که

شد که آن زنان را بحود گذاشت تا چنین کردند و چنین شد والله تعالی یعلم و قال النبی صلی الله علیه و آله
ان فاطمة صلوات الله علیها لیست کاحد منکن انها لا تری دما فی حیض و لا
نفاس کالحوریة فرمودند که حضرت فاطمه مثل شما زنان نیست بدرستی که او خون حیض و نفاس
نمی بیند مانند حوریان بهشت و این معنی از خواص آنحضرت بود و نسبت بآن امت ما اعم و این معنی در
اخبار بسیار وارد شده است و در بعضی اخبار وارد شده است که از جهت است که آنحضرت را
فاطمه میگویند و در اخبار متواتره وارد شده است که از جهت آنحضرت را فاطمه میگویند که حق
سبحانه و تعالی آتش دوزخ را بر دوستان آنحضرت حرام کرده است و خواهد آمد بعد از این در
اوصاف آنحضرت و احادیث که در اینجا انسب است ذکر فضایل آنحضرت صلوات الله علیها و سئل
الصادق صلوات الله عن قول الله عز و جل لهم فیها ازواج مطهرة قال الازواج
المطهرة اللاتی لا یحضن و لا یحدثن چون ذکر کرده است که حضرت فاطمه مثل حوریان است
وصف حوران بیان کرد که از آنحضرت صلوات الله سوال کردند از تفسیر قول خداوند عز و جل که
فرموده است که مؤمنان را در بهشت خواهد بود زنان پاکیزه حضرت فرمود که پاکیزه اند از خون حیض و
از حدثی که در دنیا از بنی آدم بیرون می آید مثل بول و غایط و منی و باد و ظاهر این است که پاکیزگی ایشان
زیرا که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرموده اند که پاکیزه اند و حق سبحانه و تعالی ایشان
را پاک کرده است از جمیع صفات رذیله که زنان را می شد از حسد و بغض و عداوت و بخل و
کفران حق شوهر چنانکه خواهد آمد قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی اعلم ان
اقل الحیض ثلثة ایام و اکثرها عشرة ایام و پدرم در رساله که بسوی من فرستاده بود
یاد کرده بود که بدانکه کمترین زمان حیض سه روز است که از آن کمتر نمی باشد و بیشترش ده
روز است که از آن بیشتر نمی باشد و بر هر دو احادیث صحیحه وارد شده است و اجماع
شیعه است و کسی خلاف آن نگفته است و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه فرمودند که بیشتر آنچه می باشد از حیض هشت روز است و
کمتر آنچه می باشد سه روز است و ظاهر مراد حضرت آنست که اکثر زمان حیض ایشان هشت روز
می باشد چنانکه بحسب واقع چنین است و آنکه سه روز باید بسیار نادر است لهذا حضرت فرمودند
که اکثر حیض اینمقدار است و خلاف این معنی عبارت مفهوم میشود و تعجب دارم که اکثر فضلا
تاویلات بعیده کرده اند و باینمعنی متفطن نشده اند فان رأت المرأة ثلثة ایام و هو

زاد الی عشرة ایام فهو حیض یعنی اگر زنی سه روز پی در پی ببیند و دیگر نه بیند تا ده روز
هر چه می بیند حیض است چون اقل حیض که سه روز است هر گاه دید ظاهر شد که این خون حیض است
پس بعد از آن خواه متصل و خواه منفصل همه حیض است حتی روزها که در آن خون ندیده است هم
حیض است بشرط آنکه بر ده روز بایستد مثلا اگر سه روز خون او بیاید و روز دهم بیاید و بند شود کل
این ده روز حیض است و اگر نماز و روزه کرده باشد ظاهر میشود که عبث کرده است و ده روز روزه را قضا
میکند و همچنین اگر سه روز به بیند و روز پنجم یا ششم یا نهم را به بیند و بند شود آن سه روز اول یا روز آخر و میان هم
حیض است و اگر خون از ده روز در گذرد و اگر صاحب عادت باشد عادتش حیض است و ما بقی استحاضه
بشرط آنکه خون آخر اگر چه یک لحظه باشد در عادت بیاید مثلا اگر عادت زن هفت روز باشد و سه روز را
ببیند و خون از ده روز در گذرد هفت را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه اما اگر در هفت روز
روز هشتم خون به بیند همان سه روز اول حیض است و هر چه خون ندیده است باکتساع نماز و روزه میکند
و آنچه خون دیده است از هشتم تا هر چه بیند عمل استحاضه بجا می آورد و نماز و روزه را میکند و
این عبارت مصنف مضمون عبارت فقهاست که هر خونیکه ممکن باشد که حیض باشد حیض است و از آنچه
احادیث صحیحه وارد شده است و خلافی نیست در میان علما و علیها ان تترک الصلوة و در
واجبست که ترک کند نماز را لکن روزه را نگفته نیز و آنکه مصنف روزه را نگفته است ظاهرا وجهش این
باشد که نماز را بالکلیه ترک میکند بخلاف روزه که آنرا قضا میکند پس گویا آنرا ترک نکرده است آنکه
بعد از این نیز خواهد گفت و آنکه نماز و روزه بر او حرام است احادیث متواتره وارد شده است و قول جمیع علمای
مسلمانانست و لا تدخل المسجد الا ان تکون مجتازة و زن حایض داخل هیچ مسجدی نمی تواند
شد مگر بعنوان گذشتن مانند جنب مگر مسجد الحرام و مسجد نبی که مطلقا داخل اینها نمی توانند شد مثل جنب است
نه بعنوان قیاس بلکه باعتبار احادیث آنچنان در کیفیت غسل و در ترتیب و ارتماس غیر آن و
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و یجب علیها عند حضور کل صلوة ان تتوضأ وضوء
الصلوة و تجلس مستقبل القبلة و تذکر الله بمقدار صلوتها کل یوم و واجبست
بر حایض نزد حضور هر نمازی که وضو بسازد بنحویکه از برای نماز وضو میسازند و رو بقبله بنشیند و ذکر
حق سبحانه و تعالی کند بمقدار نمازش در هر روز تا پاک شود و ظاهر امر او صدوق از وجوب است
مؤکد و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و همه بلفظ امر است یا بمعنی امر
و این عبارت فقه رضویست صلوات الله با عبارت آینده تا حل لزوجها ان یأتیها و اولی

آنست که

آنست که بوقت قربت واقع سازد فان رأت الدم یوما او یومین فلیس ذلک من الحیض
ما لم تر الدم ثلثة ایام متوالیات و علیها ان تقضی الصلوة التی ترکتها فی
الیوم او الیومین پس اگر زنی یک روز یا دو روز خون به بیند پس آن از حیض نیست تا سه روز
پی در پی نه بیند و بر او واجبست که قضا کند نمازی را که ترک کرده است در آن یک روز یا دو روز
چون سابقا مقرر شد که اقل حیض سه روز است پس اگر یک روز یا دو روز به بیند و منقطع
شود البته کاشف می آید که حیض نبوده است و نماز را که ترک کرده است قضا میکند و درین
خلافی نیست اما اگر سه روز را در عرض ده روز به بیند درین خلافست مشهور میان علما آنست
که حیض نیست و درین حدیث مرسلی وارد شده که حیض است و این فرض بسیار نادر است و اگر
احتیاط کند در آنکه در آن سه روز جمع کند میان عمل استحاضه و حیض بهتر است والله تعالی
یعلم فان رأت الدم اکثر من عشرة ایام فلتقعد عن الصلوة ایامها و تغتسل
یوم حادی عشر و تحتشی فان لم یثقب الدم الکرسف صلت صلوة بوضوء
و ان ثقب الدم الکرسف و لم یسل صلوة اللیل و صلوة الغداة بغسل و
سایر الصلوة بوضوء و ان غلب الکرسف و سال صلت صلوة اللیل و صلوة
الغداة بغسل و الظهر و العصر بغسل تؤخر الظهر قلیلا و تعجل العصر و
تصلی المغرب و العشاء الآخرة بغسل واحد تؤخر المغرب قلیلا و تعجل
العشاء الآخرة الی ایام حیضها فاذا دخلت فی ایام حیضها ترکت الصلوة
و متی اغتسلت علی ما وصفت حل لزوجها ان یأتیها یعنی اگر خون از ده روز
در گذرد پس ده روزش حیض است و ترک نماز میکند در آن ده روز و آن در صورتی است
که صاحب عادت نباشد چون صاحب عادت گذشت که عادتش حیض حساب میکند و باقی را
استحاضه و روز یازدهم از وقتی که خون آمده است غسل انقطاع حیض میکند و فرجش را
بنه میکند پس اگر خون استحاضه قلیله باشد باینکه باین طرف پنبه ظاهر نشود هر نمازی
را یک وضو میکند و فرجش میشوید و پنبه تازه میکند از دو اگر خون سوراخ کند پنبه را اما نه
از آن طرف ظاهر شود و سیلان نکند که از خرقه بگذرد بلکه همین خرقه که بر آن بالا بسته است
آلوده کند این استحاضه متوسطه است از جهت نماز صبح یک غسل میکند با شستن فرج و
تغییر پنبه و خرقه و باقی نمازها را هر یک بیان وضو میکند با اعمال سابقه و اگر غلبه کند خون از پنبه و

سیلان کند که از خرقه نیز در گذرد و نماز شب و نماز صبح را بیک غسل میکند و نماز ظهر و عصر را بیک غسل میکند باینکه
ظهر را تاخیر میکند اندکی و عصر را تعجیل میکند اندکی و نماز شام و خفتن را نیز بیک غسل میکند باینکه اندکی شام را
تاخیر میکند و اندکی خفتن را تعجیل میکند و باین نحو عمل میکند تا با ایام حیضش مثلا اگر اول ماه خون دیده بود ده
روز را عمل حیض میکند و هشت روز یا نوزده روز را اگر ماه سی کم یک باشد عمل استحاضه میکند تا ماه دیگر
دیگر عمل حیض میکند و همچنین اگر عادتش هفت روز بوده باشد هر وقتی روز یا بیست و سه روز را عمل استحاضه
میکند و چون با اول ماه رسید ترک نماز میکند و عمل حیض میکند و مستحاضه که غسلها را بجا آورد هر وقت که خواهد
جایز است که شوهرش او را جماع کند اما آنچه ذکر کرده است از آنکه استحاضه سه حالت دارد قول مشهور است
میان اصحاب و جمعی گفته اند که در صورت دوم نیز غسل میکند و این قول از جهت اخبار صحیحه اظهر و احوط است
که هر گاه اغسال را بکند وطی زن بر او حلال میشود و اکثر علما بر اینند و بعضی شرط کرده اند سایر واجبات را
از وضو و تغییر خرقه و قطنه و غسل فرج و این احوط است و دیگر بدانکه علی بن بابویه وضو از برای هر نماز
در متوسطه و کثیره با غسل ذکر نکرده است و صدوق در مبحث غسل جنابت ذکر کرده و ظاهرش آنست
که سنت دانند و محتمل است که اکتفا بگفته سابق کرده باشد و صدوق واجب ندانند و بدرستی که واجب است
و گفته بدرستی که اظهر آنست چون اخبار متواتره در غسل وارد شده است در بعضی جاها وضو را ذکر نفرموده
اند دیگر تغییر قطنه و خرقه و غسل فرج را ذکر نکرده و اکثر علما ذکر کرده اند و جمعی نقل اجماع کرده اند و در حدیث
که اگر از جهت مرد و نماز یکبار کند کافی باشد چنانکه در باب وضو در حدیث حمزه گذشت و آنکه هر دو
نماز را بیک غسل می توان کرد وقتی است که با هم بگذارند پس اگر هر نمازی را در وقت خود گذارد از
برای هر نماز غسل و باقی واجبات ضرور خواهد بود بلکه جمعی از علما گفته اند که تفریق بهتر است والله تعالی اعلم
واقل الطهر عشرة ایام واکثره لا حد له و کمتر فاصله میان دو حیض ده روز است و بیشتر
طهر را حدی نیست و برین مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و اکثر بر اینند که دو قولی شده
است که اگر سه روز در جمله ده روز به بیند آن سه روز حیض است و مابین طهر است و همچنین حدیث
ابو بصیر خواهد آمد و مصنف باین عمل کرده است و در ینجا نیز لازم می آید که طهر کمتر از ده روز باشد
و صدوق تخصیص میدهد این احادیث را باین حدیث که اگر ایام حیض را درین دو جا عمل هر دو بکند
بهتر است و اگر عمل مشهور کند نیز جایز است والله تعالی اعلم والحایض تغتسل بتسعة ارطال
من ماء بالرطل المدنی و حایض غسل میکند به نه رطل مدنی و ظاهر مراد ش استحباب است
چنانکه در جنب یکصاع سنت بود با آنکه روایتی قوی کالصحیح وارد شده است که حایض غسل میکند

بنه رطل

بنه رطل آب و اکثر علما حمل کرده اند بر رطل عراقی بقرینه احادیث بسیار که گذشت که غسل جنابت و
غسل حیض مثل یکدیگرند و در غسل جنابت احادیث بسیار وارد شده است که یکصاع سنت است
و خلافی درین نیست که صاعی نه رطل عراقیست و لیکن چون صدوق اخبار را بلد معصوم میکند چنانکه
در اگذشت در ینجا نیز رطل را تعبیر برطل مدینه کرده است و ملاحظه نیز نموده است که چون بایستی
نه حایض از خون حیض نجس است آب بیشتر می باید از جهت ازاله نجاست بنابرین نه رطل مدینه گفته
است که یکصاع و نیم باشد و شک نیست که نه رطل بر سبیل استحباب است زیرا که احادیث
صحیح وارد شده است که مثل دهن کافیست با جریان و آن باندکی از آب حاصل میشود و اگر کسی دانا
باشد و غالب قاتب شان به مثل این خود را نمیتوانند پاک کرد و بعد ازین در باب غسل میت خواهد آمد
مکاتبه صفار که بحضرت عرض نموده است که آیا آبی که میت را با غسل میدهند حدی دارد چنانکه حدیث
وارد شده است که جنب غسل میکند بشش رطل و حایض به نه رطل حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه
در جواب نوشتند که میت را می بایست تا پاک شود و ظاهر حدیث اینست که نه رطل مدینه مراد باشد
چون شش رطل المدنی مراد است و اگر آنچه نوشته بود موافق واقع نبود البته حضرت میفرمودند که
غلط بتو رسیده است مرد یک حکم دارد و حدیثی حسن وارد شده است که از حضرت پرسیدند که
حایض را چه مقدار آب کافیست حضرت فرمودند که یک فرق و آن شش تا ده رطل است و
شیخ حمل بر استحباب کرده است بظاهر آنکه حایض مثل جنب نیست اگر آب غسلش بیشتر باشد بهتر است
واذا رات المرأة الصفرة فی ایام الحیض فهو حیض وان رات فی ایام الطهر
فهو طهر و هر گاه زن در ایام عادت حیض خون زرد به بیند خون حیض خواهد بود و اگر
در ایام استحاضه به بیند استحاضه خواهد بود و این عبارت مضمون حدیث صحیح زراره است
و مؤید این نیز احادیث هست و در احادیث بسیار وارد شده است که خون حیض حار است
و خون استحاضه بارد و مثل حقنی که حرارت بود غالبست بول او و در وقت بیرون آمدن سوزشی
دارد و خون حیض چنین است و اگر بر شخصی برودت غالب باشد متاثر نمی شود و خون استحاضه چنین
است و این صفات غالبی است و در وقتی فایده دارد که خون در ایام عادت مستقره نباشد
اما اگر عادتش ده روز در اول ماه و این ده روز همه زرد باشد و بارد یا بعضی چنین باشد
حکم میکنند که حیض است و اگر بعد از ده روز خون سیاه حار منتفخ به بیند حکم میکنند که
استحاضه است اما اگر ده روز خون سیاه به بیند بعد از عادت و در عادت خون زرد در ینجا

خلاف فست اکثر عادت را اعتبار کرده اند و بعضی صفات را احوط آنست که در دو صورت عمل هر دو بکند یعنی افعال
استحاضه را بجا آورد و نماز بکند و روزه بگیرد و داخل مساجد نشود و سورهای عزیمه نخواند و سایر محرمات
حیض را ترک نماید و واجبات استحاضه را بجا آورد و سادی فی المرأة تری الصفرة انه ان
کان ذلک قبل الحیض بیومین فهو من الحیض وان کان بعد الحیض بیومین فلیس من
الحیض و در روایت موثقه ابو بصیر و قویه اسمعیل جعفی و علی بن ابی حمزه و معاویه بن حکیم از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است در زنی که خون زردی به بیند حضرت فرمودند که اگر این خون
را پیش از عادت دیده است به دو روز از حیض است و اگر دو روز بعد از عادت دیده است از حیض
نیست و ظاهر صدوق باین اخبار عمل نموده است و تخصیص اخبار متقدمه باین اخبار کرده است و مشهور
میان علما آنست که اگر بر ده روز منقطع شود همه حیض است والا عادت حیض است و ما بقی استحاضه
و ممکن است تاویل این اخبار بآنکه عادت نه روز یا ده روز باشد و چون عادت پیش و پس شود
پس خون اول را البته عمل حیض میکند و چون از ده روز تجاوز میکند ما بعد را استحاضه حساب میکند
و باین نحو عمل نمودن بهتر از طرح چهار خبر که کلینی حکم بصحت همه کرده باشد و بعد از و صدوق و هر دو پیش
وغسل الجنابة والحیض واحد و غسل جنابت و حیض در کیفیت مساویند بهر عنوانی که در جنابت
مذکور است از ترتیب و جاری ساختن آب بر اعضا و آنچه در انجا مذکور است از وضو و موالات
و غیر آنها مرد و زن مساویند و برین مضمون دو حدیث کالصحیح وارد است از حلبی و ابی بصیر از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و لا یجوز للحایض ان تختضب لانه یخاف علیها من الشیطان و جایز نیست حایض
که خضاب بر دست و پا گذارد زیرا که خوف این هست که شیطان بر شوهرش مسلط شود چون زن را با
زینت ببیند و با او جماع کند یا آنکه او را بوسوسه جماع اندازد و بشوهرش بگوید که پاک شده و ام و شوهر
با او جماع کند و شوهر بیگناه باشد و او بجهنم رود و برین مضمون حدیث موثق ابو بصیر از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که از آنحضرت پرسید که آیا حایض خضاب
میتواند کرد حضرت فرمودند که نه خوف این هست که شیطان بر دو دست یا بد باعتبار خضاب و حدیث
موثق دیگر نیز وارد شده است بر نهی و لیکن دو حدیث صحیح و دو کالصحیح بر جواز وارد شده است پس
نهی را بر کراهت حمل می باید کرد و عبارت صدوق را نیز حمل بر کراهت می باید کرد تا مخالف احادیث
کرده باشد و سال سلمان الفارسی رحمة الله علیه عن امیر المومنین صلوات الله
علیه عن رزق الولد فی بطن امه فقال ان الله تبارک و تعالی حبس علیه الحیض

خعلها

فجعلها رزقه فی بطن امه صدوق بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که سلمان از حضرت سوال کرد که فرزند در شکم مادر روزی از چه چیز است
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که الله تبارک و تعالی حیض مادر را حبس میکند و روزی او
میسازد و در شکم در ازاره ناف و حکمت آنی در آنکه ماده آدمی را از منی گردانیده است و نه ماه
غذای او را خون حیض ساخته و تا زنده است همنشین مصاحب بول و غایط و صفرا و بلغم و سودا کردانیده
آنست که تکبر را ازو دور کرداند و با این حالات بیجایی آدم دعوی الوهیت میکند و صدوق در حدیث
معتبر از عبد الله بن الفضل الهاشمی روایت کرده است که عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که از چه سبب حق سبحانه و تعالی ارواح را در ابدان در آورد بعد از آنکه
در ملکوت اعلی در مرتبه اعلی بودند پس حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان میدانست
است که اگر ایشان را در آن شرف و رفعت میگذاشت بدعوی ربوبیت مبتلا میشدند اگر ایشان
پس بقدرت کامله و حکمت بالغه ایشان را مقدر ساخت که در بدنها در آورد و همه را محتاج یکدیگر
کرده اند و بعضی را ببلندمرتبگی بهرها تا کفایت مهمات زیردستان خود بکنند و زیردستان نیز کفایت
مهمات بلندمرتبگان بکنند و پیغمبران با ایشان فرستاد و هر یک را معجزات باهره کرامت کرد حجت خود را
بر ایشان تمام کرداند و گاهی ایشان را بشارتهای دلنواز در مقام شوق بندگی در آورند و
گاهی بتخویفات جان گداز ایشان را در مقام تواضع و بندگی خداوند خود بدارند و عقوبتها از
جهت ایشان در دنیا و عقبی مقرر فرمود و جزاها و مثوبات درین نشاه و آن نشاه مقرر ساخت و
ایشان را بخوبیها راغب کرداند و از بدیها باز دارد و ایشان را مبتلا ساخت هر یک را بعنوانی
در کسب معاش و هزار گونه احتیاج هر یک را در هر حالی داد تا بدانند که بندگانی اند محتاج بخداوند
و بیچارگانی اند در تحت تفرق و تدبیر ذو الجلال والاکرام تا رد کنند به بندگی به درد کار خود و
در هر آنی هر کار را و از ردا آورند از جهت حاجتی تا سبب اینها مستحق نعمتهای ابدی و جنتها جاودانی
شوند و از همه بدی خلاص شوند در دنیا و آخرت ای پسر فضل حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان
خود را بهتر از ایشان میداند و بهتر از ایشان میکند نمی بینی که هر شخصی بلند مرتبگی و تفوق بر
دیگران آرزو میکند تا آنکه دعوی امامت بناحق میکند که نحو دعوی ربوبیت است با آنکه از خود
می یابد انواع نقص و عجز و خواری و بیچارگی و دردها و المها و مرگی که بر همه غالبست و بر همه قاهر است
ای پسر فضل حق سبحانه و تعالی میکند با بندگان آنچه اصلح است بحال [illegible] و اصلا

ستم بر بندگان نمیکند و لیکن ایشان بر خود ستم میکنند و در حدیث صحیح از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه وارد است که فرمودند که تعجب دارم از فرزند آدم که اول نطفه ایست نجس و آخر نعش میته ایست مردار
و در میان هر دو حال ظرف نجاسات است و با این احوال تکبر میکند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه منقولست که میان سلمان و شخصی گفتگویی شد آن مرد گفت که مرا می شناسی تو در امی شناسی و مشهور
آنست که آن شخص عمر بود و سلمان گفت بلی اول من و تو نطفه بودیم قذره و آخر من و تو مرداری خواهیم بود بی
اعتبار و چون روز قیامت شود و ترازوهای عمل بر پا شود هر که ترازوی حسناتش سبک باشد او لئیم
و بد خواهد بود و هر که سنگین باشد میزان او از خیرات او کریم و نیکو خواهد بود والحبلی اذا رات
الدم ترکت الصلوة فان الحبلی ربما قذفت الدم و ذلک اذا رات دما کثیرا احمر
فان کان قلیلا اصفر فلتصل و لیس علیها الا الوضوء و زن آبستن هر گاه خون بیند نماز
نمیکند از جهت آنکه گاه هست که از غذای طفل زیاد می آید دفع میکند زاید را بشرط آنکه خون بسیار بوده
که سرخ باشد بصفت خون حیض پس اگر اندکی باشد و زرد باشد باید که وضو بسازد و نماز کند که آن خون
استحاضه خواهد بود و چون ذکر کرد که خون حیض غذای ولد است بسبب هر آنست که نباید حیض در حمل
چنانکه غالب آنست که نمی آید و همچنین تا شیر میدهد چون شیر میشود و لهذا بیان کرد که گاه هست که آنچه از
غذا زیاد می آید رحم دفع آن میکند و درین باب احادیث بسیار وارد شده است چنانکه ده
حدیث صحیح و پنج حدیث کالصحیح وارد شده است که حیض با حمل جمع میشود و یک حدیث ضعیف وارد
شده که جمع نمیشود و جمع بین الاخبار ظاهر میشود باینکه اگر خون بسیار باشد و بصفت حیض باشد در
عادت آن زن یا قریب بعادت بیاید و اقلا سه روز بیاید حیض است و خبر صحیحی که وارد شده است
بر عدم جمع چنین وارد شده است که هر گاه یک دفعه یا دو دفعه بیاید حیض نیست پس آنچه صدوق
گفته است صحیح است و لیکن انسب آن بود که این شرط را ذکر کند در عادت یا قریب بعادت
بیاید چون این شرط در حدیث صحیح عالی السند معمول اصحاب وارد شده است والحائض اذا طهرت
فعلیها ان تقضی الصوم و لیس علیها ان تقضی الصلوة و حائض هر گاه طاهر شود پس بر او
واجبست که قضای روزه بکند و بر او نیست که قضای نماز بکند و درین باب روایات متواتره وارد
شده است بلکه از ضروریات دینست که اگر کسی انکار این کند کافر است و خوارج قائلند بوجوب قضای نماز
و ایشان داخل مسلمانان نیستند بلکه بدترین کفارند و فی ذلک علتان احدیهما لیعلم
الناس ان السنة لا تقاس والاخری لان الصوم انما هو فی السنة شهر والصلوة

فی کل یوم و لیلة فاوجب الله عز و جل علیها قضاء الصوم و لم یوجب علیها
قضاء الصلوة لذلک و در آنکه حایض قضای روزه میکند و قضای نماز نمیکند دو علت یکی آنکه
مردمان بدانند که سنت حضرت سید المرسلین را کسی قیاس نمیتواند کرد و دیگر آنکه چون روزه در سالی یکماه
واجبست اشکالی ندارد که زنان در سالی شش هفت روز را قضا کنند و نماز در هر شبانروز واجبست
پس چهار ماه در سالی قضا کردن در نهایت صعوبت بود بنابرین حق سبحانه و تعالی قضای روزه
را واجب گردانید و قضای نماز را واجب نگردانید بدانکه کلینی روایت کرده است از حسن بن راشد
که گفت عرض نمودم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حایض نماز را قضا نمیکند حضرت
فرمودند که نه گفتم روزه را قضا میکند فرمودند که بلی گفتم که چرا چنین مقرر شده است حضرت فرمودند
که اول کسیکه قیاس کرد شیطان بود و ظاهر شانست که چون راوی از علت پرسید حضرت فرمودند
که راه این باز مکنید که علت احکام را پرسید که عاقبت منجر بقیاس میشود و قیاس کار شیطانست
نه آنکه حق سبحانه و تعالی از جهت قرار داده است که قیاس کنند و علت ثانی را ابو بصیر از
حضرت جواب ایشان و کثرت دادند و ظاهرا چون در طبع حسن بن راشد را میل بقیاس بود حضرت
او را جواب نقض دادند و چون خاطر از ابو بصیر جمع بود علت فرمودند و ممکن است که حدیثی دیگر
بصدوق رسیده باشد اگر چه بعید است و بر تقدیر یکه در حدیث باشد جمع میان این دو علت
که بحسب ظاهر با هم منافات دارند چنین می باید کرد که آدمی عاجز است از رسیدن بعلل الاحکام
الهی بسیار باشد که او چنین فهمد که چیزی علت است و در واقع است که حضرت صادق ع
با ابو حنیفه لعنة الله میفرمایند که ای ابو حنیفه شنیده ام که تو قیاس میکنی و میخواهی علتهای
احکام الهی را بعقل خود بیابی بگو که چرا حق سبحانه و تعالی در سر تو چهار آب قرار داده است
یکی را شیرین کرده است و آن آب دهانست و آب چشم را شور کرده است و آب بینی را بی مزه
کرده است و آب گوش را تلخ کرده است ابو حنیفه گفت نمیدانم ابن ابی لیلی عرض نمود که یا بن
رسول الله شما بفرمایید حضرت فرمودند که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی آب دهان را شیرین کرده تا لذت غذاها را بیابد
و هر گاه لقمه خشک را تر شود و فرو رود و چون حق سبحانه و تعالی چشمها را از پیه آفریده و پیه
گداخته میشود و اگر نمکش نباشد میگندد و میگرود پس آب چشم را شور کرده است تا حفظ آن
پیه چشم کند و آب دماغ را سرد گردانیده تا هوا را که بدماغ میرود بکشد سرد شود و حفظ مغز سر کند

و اگر این آب نباشد مغز سر بگدازد و بزیر آید و آب گوش را تلخ گردانیده است تا اگر کرمی خواهد که
ببرود هر گاه به آب تلخ میرسد میمیرد و بالا نمیرود و مسایل بسیار از او پرسیدند و او جواب هیچ یک را
نداد پس حضرت فرمودند که زنهار قیاس مکن که اول کسیکه قیاس کرد شیطان بود باین نحو که گفت اصل
من از آتش است و اصل آدم از خاک و آتش بهتر است از خاک پس می باید که فرع آتش که منم نیز بهتر باشد
و حال آنکه شیطان غلط کرد از وجه بسیار یکی آنکه آدم باعتبار روح مجردی که در بدن او داده بو
بود نه زیادتی داشت نه بواسطه بدن معهذا بوجوه بسیار خاک بهتر از آتش است دیگر حضرت فرمودند
که نماز بهتر است یا روزه ابو حنیفه گفت نماز حضرت فرمود که مناسب عقل تو می بایست که حایض نماز را
قضا کند که بهتر است حاصل آنکه عقل مستقل نیست پس حضرت فرمودند که ای نعمان زنهار که قیاس مکن که
پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که آنحضرت ع فرمودند که هر که قیاس
کند حکمی را از احکام حق سبحانه و تعالی او را با شیطان بجهنم خواهد برد زیرا که اول کسیکه قیاس کرد او بود
هر کسی که بنای دین الهی بر قیاس سازی نیست و دمیری در حیاة الحیوان این حدیث را در مذمت
ابو حنیفه آورده است ازین طولانی تر و هیچ شک نیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عقل
کل بود و معهذا اگر از آنحضرت ع از اصول دین یا فروع دین چیزی سوال میکردند حضرت منتظر وحی می بودند
تا جبرئیل امین هرچه بگوید آنحضرت جواب فرمایند و شک نیست که عقل ناس از ایشان یا هر روز غلطها
در امور معاش خود میکنند با آنکه همیشه در کارات ... برای خود باحکام الهیه تو اند رسیدن
ولا یجوز ان یحضر الجنب والحائض عند التلقین لان الملئکة تتاذی بهما ولا بأس
بان یلیا غسله و یصلیا علیه ولا ینزلا قبره فان حضرا و لم یجدا من ذلک
بدا فلیخرجا اذا قرب خروج نفسه و جایز نیست که جنب و حایض نزد تلقین احتضار
میت حاضر شوند زیرا که ملئکه از بودن ایشان متاذی میشوند و باکی نیست که او را غسل دهند و نماز
کنند و در قبر داخل نشوند که در آنجا نیز فرشتگان از جهت سوال میت می آیند پس اگر جنب و حایض در
وقت مردن حاضر باشند و بودن ایشان ضرور باشد وقت رفتن میت که نزدیک شود
ایشان بیرون روند تا فرشتگان که از جهت قبض روح می آیند متاذی نشوند و این مضمون بعنوان
نهی واقع شده است در دو روایت و بعنوان عدم جواز واقع نشده است حتی در فقه رضوی که
همین در اینجا واقع است بعنوان نهی بعبارت مذکوره و این استنباطات کم آنکه مراد شان
از حرمت و کراهت باشد چون هر دو مشترکند در آنکه مباح نیستند و این نیز خلاف متعارف است

و قال الصادق صلوات الله علیه المرأة اذا بلغت خمسین سنة لم تر حمرة الا ان
تکون امرأة من قریش و هو حد المرأة التی تیاس من الحیض و حضرت فرمودند که هر گاه زنی
سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند مگر آنکه زنی باشد از قریش و اینجا عبارت روایت صحیحه
ابن ابی عمیر است از بعضی از اصحاب از آنحضرت ع و ما بقی کلام مصنف و این حد نا امیدی
زنانست از حیض و در روایت حسن کالصحیح بلکه صحیح چنانکه اکثر گفته اند از عبد الرحمن بن حجاج وارد شده است که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که ابتدای نا امیدی زنان از حیض وقتی است که پنجاه سال
تمام شود و در مرسله بزنطی نیز وارد شده است که حد یأس از حیض پنجاه سالست و کلینی رحمه الله بعد از آن
ذکر کرده است که در روایتی واقع شده است که شصت سالست بنظر میرسد که شصت نسبت بقریشی
باشد و پنجاه در غیر قریشی و جمعی نبطی را ملحق بقریش ساخته اند که ایشان نیز در شصت سالگی یائسه
میشوند و روایتی نقل کرده اند که در او وارد شده است و اکثر علما ذکر کرده اند که آن روایت را ندیده
ایم و دور نیست که چون خون حیض و ولادت اکثر زنان را تا شصت سال دیده بوده اند حکم کرده
بوده اند و قریشی کسی است که از جانب پدر یا مادر نیز با احتمالی نسبش بنضر بن کنانه رسد و الیوم آنچه موجود
است از نسب ایشان علویند که نسب ایشان بحضرت امیر المومنین ع میرسد بلکه اولاد حضرت فاطمه
و بس خصوصا درین بلاد و نبطی جمعی اند که در ما بین بغداد و بصره در صحراها کشتی داشتند و الیوم
در جزایر و جوار رو بحرین و قطیف و بحسا و حویزه و شوشتر و آن حدود اند و دور نیست که اگر
ولادت ایشان بلکه غیر ایشان هر که تا شصت سال رسد که زاید حیض حساب خواهد کرد بلکه اگر در
زنان عادت خود خون ایشان بصفت حیض آید حیض خواهد بود و می شنویم که نادری از زنان
سادات تا شصت خون ایشان می آید و اکثر در پنجاه قطع میشود والمرأة اذا حاضت اول حیضها
فدام دمها ثلثة اشهر و هی لا تعرف ایامها فاقراؤها مثل اقراء
نسائها فان کن نساؤها مختلفات فاکثر جلوسها عشرة ایام و زنی که حایض شود
اول مرتبه و سه ماه خون او همیشه آید و عادتی او را حاصل نشده باشد و خودش تمیزی نداشته
باشد که معلوم شود که ایام حیض او چند است پس ایام حیض او با ایام طهر او مثل ایام حیض زنان
خویشان اوست یا مثل طهر ایشان زیرا که چون طهر معلوم میشود حیض نیز بتبعیت معلوم میشود
و بر عکس اگر خویشان او مختلف باشند پس اکثر ایام حیض او ده روز است یعنی از سه تا ده
روز است یعنی از سه تا ده اختیار دارد و ممکن است که مختار باشد میانه سه و شش و هفت

دو ده باعتبار روایات و این حدیث را شیخان از سماعه روایت کرده اند باز یادتی و اقله ثلثه
ایام و معنی مختلف نمی شود و اکثر علما این خبر را سند این مسئله او کرده اند که یکماه سه و یکماه ده
و از عبارت بیرون نمی آید بلکه ظاهرش تخییر است از سه تا ده و مؤید اینست حدیث کالصحیح زراره
و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که واجبست بر مستحاضه که نظر به بعضی
از زنان خود کند و آن مقدار از زمان که آنها حیض می بینند مقدار را حیض حساب کند و بعد از آن
زنان یکروز استظهار کند یعنی عمل حیض کند و بعد از آن عمل استحاضه کند و عامه نساخ لفظ
با قراء ایها را با قرانها سهوا نوشته اند و جمعی از فضلا باین حدیث استدلال کرده اند که عمل بعادت
بعادت همسنان بلد خود میتواند کرد در صورتیکه خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند و
اکثر علما دو حدیث این بکیر را نقل کرده اند از جهت آنکه مبتدا و مضطربه هرگاه تمیز نداشته باشند
و مبتدا خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند یکماه ده روز حیض حساب میکنند و یکماه سه روز
و بر این دلالت ندارد بلکه ظاهرش آنست که ماه اول ده روز حیض حساب میکند و بعد از آن سه
روز و این معنی موافق اصول و قواعد اثناعشری نیست و حدیثی که دلالت بر تخییر میکند همین موثقه
سماعه است و کلینی و صدوق حکم بصحت آن کرده اند و بهترین اخبار در این باب حدیثی کالصحیح یونس
است که از جماعتی کثیر از استادان خود روایت کرده است که ایشان از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه سوال نمودند از حال حایض پس حضرت فرمودند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله سه سنت گذاشتند که همه مشکلات را در آن بیان فرمودند و مجملش اینست که یک
سنت از برای صاحب عادت مقرر ساختند که اگر خون آید و روز تجاوز کند عادتش را حیض
حساب میکند و باقی را استحاضه و دویم از جهت مضطربه است که سابقا عادتی داشته است
و آنرا فراموش کرده است حضرت فرمودند که عمل بتمیز میکند اگر شرایط تمیز بوده باشد یعنی خونش
مختلف باشد بعضی سیاه باشد یا سرخ و بعضی زرد باشد یا کدر که خاکستری رنگ باشد مجملا هرچه
خونش بهتر است آن حیض است و آنچه کمتر است استحاضه است پس اگر بعضی سیاه باشد و بعضی
سرخ سیاه حیض است و سرخ استحاضه و یا بعضی غلیظ باشد و بعضی تنک اگر چه هر دو سرخ باشند
غلیظ حیض است و رقیق استحاضه و یا بعضی بدبو باشد مثل بول شتر و بول کسیکه بر ود شا
بر و غالب شده بد بو و تند حیض است و بی بو استحاضه بشرط آنکه هرچه بصفت حیض باشد از سه روز
کمتر نباشد بعضی شرط کرده اند که ایام استحاضه کمتر از ده روز نباشد تا اقل طهر میان دو حیض

بوده باشد و سنت سیم از مبتدا است که همیشه خونش آید حضرت فرمودند که هر ماه شش روز یا هفت روز
را حیض حساب کند و باقی را استحاضه تا وقتیکه او را عادتی بهم رسد که دو ماه پی در پی بحسب وقت و عدد
مساوی باشند و بسبب آن صاحب عادت میشود که اگر ماهی زیاده شود و از ده روز درگذرد عادت
را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه و چون احادیث دیگر در این باب بسیار وارد شده است اکثر علما ضابطه
را باین عنوان مقرر ساخته اند که اگر خون بده روز یا کمتر باشد همه حیض است و اگر از ده روز تجاوز
کند صاحب عادت عادتش را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه و مبتدا و مضطربه رجوع بتمیز میکنند پس اگر تمیز
نباشد یا باشد و شرایطش نباشد مبتدا رجوع بخویشان میکند و اگر نباشند یا مختلف باشند رجوع بروایات
میکند و مضطربه هرگاه تمیز نداشته باشد رجوع بروایات میکند و آنچه از روایات دلالت دارد
نسبت بمبتدا است که رجوع بشش روز یا هفت یا از سه روز تا ده روز هرچه خواهند حیض حساب کند
و در مضطربه حدیثی بخاطر ندارم که بوده باشد که عمل باین روایات کند و لیکن جمعی از علما دعوی اجماع
کرده اند بر آنچه مذکور شد و اگر مضطربه تمیز نداشته باشد عمل باحتیاط کند بهتر است با آنکه همیشه عمل استحاضه
کند و هر سالی ده روز یا یازده روز روزه را قضا کند و اگر ترک حیض را نیز نکند بهتر است تا حق سبحانه
و تعالی او را شفا دهد و اگر خون از عادت تجاوز کند یک روز یا دو روز یا سه روز عمل حیض می تواند
کرد بشرط آنکه از ده روز در نگذرد و اگر مثلا عادت ده روز باشد البته غسل میکند و هرچه خون
آید عمل استحاضه میکند و اگر عادتش شش روز باشد یا یک روز یا دو روز استظهار میکند و اگر عادتش
سه روز باشد و بعد از عادت خون ببیند یک روز را واجبست که عمل حیض کند و در دو روز
دیگر مخیر است و بعضی گفته اند که تا ده روز عمل حیض می تواند کرد پس اگر از ده روز درگذرد
عادت را حیض حساب میکند و نماز و روزه را که ترک کرده است قضا میکند و بهتر آنست که
زیاده از یکروز عمل حیض نکند و بر این مضامین احادیث صحیحه وارد شده است والله تعالی
اعلم والقرء هو جمع الدم بین الحیضتین و هو الطهر لان المرأة تقرء الدم
ای تجمعه فی ایام طهرها ثم تدفعه فی ایام حیضها و قرئی که حق سبحانه
و تعالی فرموده است که مطلقات عده بدارند سه قرء اطهار است یعنی سه طهر زیرا که قرء
در لغت عرب بمعنی جمع است و در اینجا جمع شدن خون است در میان دو حیض زیرا که زن
در ایام طهر خون در رحم او جمع میشود و در ایام حیض دفع می شود و این سخن الیق آن
بود که در طلاق مذکور شود و ظاهرا غرض علی بن ابراهیم است که آنچه حضرت فرموده است که قرء را

امثال اقرا خونهای او است در اینجا نیز مراد اطهار است و مذکور شد که تلازم است میان
هر دو و ظاهرا اینجا بمعنی حیض باشد و شک نیست که قرء در لغت عرب با احادیث بهر دو معنی
آمده است و در عده احادیث صحیحه وارد شده است که مراد از آن طهر است و خواهد
آمد در مبحث عده طلاق و امثال این استدلالات مناسب قدما نیست و لیکن از جهت رد
بر عامه ذکر کرده است که ظاهر سازد که قرء بمعنی طهر است از آنکه بمعنی حیض باشد یا در
معنی طهر حقیقت است و در معنی حیض مجاز است و مجاز بهتر است از اشتراک والله تعالی
اعلم والمرأة التی تطهر من حیضها عند العصر فلیس علیها ان تصلی
الظهر انما تصلی الصلوة التی تطهر عندها و زنی که پاک شود از حیض در وقت
عصر پس واجب نیست که نماز ظهر را بکند همان نمازی را میکند که در وقت آن پاک شده است
و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و این عبارت احتمال دارد
که مراد از آن وقت مخصوص باشد مثل آنکه وقتی پاک شود که مقدار زمان غسل باشد و یک نماز
کند که نماز عصر یا عشا را میکند و ظهر و مغرب ساقط است و احتمال دارد که مراد از این
وقت فضیلت و اختیار باشد مثل آنکه چهار قدم از ظهر که بگذرد یا سرخی مغربی که زایل شود
پاک شود در این صورت نماز عصر و عشا را میگذارد و احادیث بسیار بر هر یک از این دو معنی
وارد شده است و شیخ جمع کرده است باینکه در صورت اخیر نماز ظهر و مغرب سنت است و احوط
آنست که اول نماز ظهر را بکند و بعد از آن نماز عصر را و همچنین اول نماز شام را بکند و دیگر خفتن
را و متی رأت الطهر فی وقت صلوة فاخرت الغسل حتی یدخل وقت
صلوة اخری فان کانت فرطت فیها فعلیها قضاء تلک الصلوة وان
لم تفرط و انما کانت فی تهیئة ذلک حتی دخل وقت صلوة اخری فلیس
علیها القضاء انما تصلی الصلوة التی دخل وقتها و هرگاه پاک شود از خون حیض
بآنکه ببیند شود در وقت نمازی و تأخیر کند غسل را تا وقت نماز دیگر داخل شود پس اگر در
نماز اول تقصیر کرده است بر او واجبست که قضا کند آن نماز را و اگر تقصیر نکرده باشد و در
مقدمات آن سعی کند مثل آنکه آب را باید خرید یا بحمام باید رفت و مشغول این کارها باشد
تا وقت نماز دیگر داخل شود پس قضای آن نماز واجب نیست و همین نمازی که وقتش
داخل شده است بجای آورد و همین عبارت صحیحه عبید بن زراره است که از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و دو احتمالی که حدیث سابق داشت این
عبارت نیز دارد که مراد آخر وقت باشد یا وقت فضیلت و بر هر احتمالی احادیث معتبره وارد شده
است و احوط آنست که اگر چهار قدم از زوال بگذرد بی تقصیر ظهر را اول بجا آورد و بعد از آن عصر را
تا وقتی که بغروب مقدار چهار رکعت نماز بماند عصر را بجا آورد پس اگر تقصیر کرده باشد ظهر را
قضا کند و الا فلا فان صلت المرأة من الظهر رکعتین ثم رأت الدم قامت من
مجلسها و لیس علیها اذا طهرت قضاء الرکعتین فان کانت فی صلوة المغرب
و قد صلت فیها رکعتین قامت من مجلسها فاذا طهرت قضت الرکعة
و شیخان این مضمون را بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند و
شیخ در موثق کالصحیح نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر زنی دو رکعت
نماز ظهر بگذارد و خون حیض بیاید برخیزد از جای نماز و اگر در نماز شام باشد برخیزد و بیرون آید
در وقتی که پاک شود قضای این دو رکعت بر او لازم نیست و اگر در نماز شام باشد و دو رکعت کرده
باشد قطع نماز بکند و از آنجا برخیزد و چون پاک شود یک رکعت شام را قضا کند و جمعی از قدما باین حدیث
عمل نموده اند و دور نیست که وجهش این باشد که چون دو رکعت نماز ظهر اصل نماز است که حق سبحانه
و تعالی واجب ساخته است و آنرا بجا آورد گویا نماز کرده است و آن دو رکعتی که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله زیاد کرده است اگر چه واجبست و لیکن در احکام اختلاف دارند چنانکه مؤید آنست
صحیحه زراره بخلاف رکعت آخر شام که اگر چه آنرا حضرت صلعم زیاد کرد اما آنرا در سفر و حضر بحال
خود گذاشت و آنرا حکم دو رکعت اول داد لهذا شک در آن سبب بطلان نماز است پس بعد از
پاک شدن همان رکعت را بجا آورد و ممکن است که لازم باشد که آن رکعت را در ضمن سه رکعت
بجا آورد یا آنکه نماز شام را قضا کند چنانکه اگر یک روز اعتکاف در ذمه اش باشد واجبست که
دو روز دیگر از باب مقدمه با آن ضم کند و اکثر علما عمل باین حدیث نکرده اند و تاویل کرده اند
که این در صورتیست که نماز ظهر را در اول وقت بجا آورده باشد و هرگاه در اثنا خون ببیند
منکشف می آید که نماز ظهر بر او واجب نبوده است و نماز شام را بعد از گذشتن مقدار یک رکعت شروع
کرده باشد و کاشف آید که مقدار سه رکعت داشته است و تقصیر کرده است که آنرا در اول وقت
بجا نیاورده است پس قضا میکند آن رکعت را که در ضمن سه رکعت است والله تعالی یعلم و احوط
آنست که اگر از وقت مقدار نماز را دریافته باشد قضا کند و اگر از آخر وقت مقدار یک رکعت دریافته

باشد با زنان طهارت ادا کند اگر تقصیر کند قضا کند و احوط در یک رکعت شام آنست که یک رکعت را اول
بجا آورد و بعد از آن نماز شام را احتیاطا بجا آورد و اذا کانت فی الصلوة فظنت انها قد حاضت
ادخلت یدها و مست الموضع فان رأت الدم الا انصرفت وان لم تر شیئا اتمت
صلوتها عمار ساباطی در موثق روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
هرگاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حایض شده است دست خود را بر آن موضع بمالد و ملاحظه
کند اگر خون در آمده است نماز را قطع کند و اگر خون نه بیند نماز را اتمام کند و دور نیست که این ملاحظه
از جهت اطمینان قلب خوب باشد و محتمل است که واجب باشد ملاحظه مبادا که نماز را در حیض بجا
آورده باشد خصوصا در هرگاه اوقات عادة باشد وسئل موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما عن رجل اشتری جاریة فمکثت عنده اشهرا لم تطمث ولیث ذلک من کبر
وذکر النساء انه لیس بها حبل ایجوز ان ینکح فی الفرج فقال ان الطمث قد
تحبسه الریح من غیر حبل فلا بأس ان یمسها فی الفرج و از آن حضرت صلوات الله علیه
پرسیدند که اگر شخصی کنیزکی بخرد و چند ماه بشرط بماند و حایض نشود و حیض نیامدن بسبب پیری نباشد
با آنکه کنیزک جوان باشد و زنان چون ملاحظه کردند گفتند حامله نیست آیا جایز است مالک را که با او جماع
کند در فرج با آنکه محتمل است که حامله باشد و خلاف در حامله که از زنا نباشد که او را بعد از چهار
ماه و ده روز وطی جایز است یانه و خواهد آمد که اگر حملش از زنا باشد پیش از چهار ماه و ده روز
حرامست وطی و بعد از آن جایز است حضرت فرمودند که چون جزم بحمل نیست زیرا که ممکن است که
بادی بسبب حبس حیض شده باشد و حامله نباشد پس باکی نیست که او را جماع کند در فرج و این حدیث
بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است و تتمه این حدیث اینست که گفتم که اگر حامله باشد
از آن منتفع می توانم شد حضرت فرمودند که بلی در غیر فرج واذا احتبس علی المرأة حیضها شهرا
فلا یجوز ان تسقی دواء الطمث من یومها لان النطفة اذا وقعت فی الرحم
تصیر الی علقة ثم الی مضغة ثم الی ما شاء الله وان النطفة اذا وقعت
فی غیر الرحم لم یخلق منها شیء فاذا ارتفع طمثها شهرا وجاوز وقتها التی
طمثت فیه لم تسق دواء کلینی بسند صحیح از رفاعه روایت کرده است که بخدمت حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که گاهست که کنیزی میخرم و خونش بند شده است
بسبب فساد خون یا باد در رحم و از جهت او دوا میدهم همان روز حایض میشود آیا جایز است

با آنکه محتمل است که حامله باشد و لیکن من علم حمل او ندارم حضرت فرمودند که چنین مکن عرض نمودم که
این خون یکماهست که بند شده است و بر تقدیری که حامله باشد نطفه منی است تا چهل روز و ما قول
نطفه میکنیم و منی را بیرون فرج میریزیم این هم مثل آنست که صندوق انبار را از حدث انداخته است
جواب حضرت را ذکر کرده است که فرمودند که این هر دو مثل هم نیستند اگر چه قیاسش غلط در اینجا
فرق هست زیرا که نطفه در رحم افتاد علقه می شود بمنزله خون بسته دیگر مضغه میشود پارچه گوشتی
دیگر تا آنچه خدا خواهد که استخوان میشود و صورت بندی در آن میشود و دیگر گوشت بر روی
استخوان بهم میرسد دیگر روح در آن دمیده میشود و اگر نطفه در غیر رحم ریخته شود در صورت
اول چیزی از آن خلق نمیشود پس فرق ظاهر است میان این دو نطفه پس هرگاه یکماه بگذرد
و از زمان حیض بگذرد دوا نمیتوان داد زیرا که ممکن است که حامله باشد و فرزند ساقط شود
و بمنزله قتل نفس است واذا اشتری الرجل جاریة مدرکة و لم تحض عنده حتی مضی لذلک
ستة اشهر ولیس بها حبل فان کان مثلها تحیض ولم یکن ذلک من کبر فهذا عیب
ترد به کلینی و شیخ بسند صحیح از داود بن فرقد روایت کرده اند که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر
صلوات الله علیه که هرگاه شخصی کنیزک بالغه را بخرد و شش ماه بگذرد نزد او که حایض نشود و حامله
نباشد حضرت فرمودند که اگر در سنی است که مثل او از زنان در آن سن حایض میشوند و پیره و صغیره نباشد و همچنین
بعد از نه سالگی بسیار است که پانزده سال حایض نمی شود و چنین نیز نباشد این عیبی است که کنیزک
را باین عیب بصاحبش پس میتوان داد که زر خود را بگیرد و این مسئله بکتاب بیع انسب بود و خواهد
آمد که هر صفتی که برخلاف طبایع صحیحه باشد عیبست تا آنکه موی نبت زهار نداشته باشد رد میتواند
کرد و کسی نگوید که کنیزانی که از جهت خدمتند هرچند حایض نشوند بهتر است زیرا که عیب فی نفسه عیبست
و هرچند نسبت بآن شخص که باو فروخته باشیم عیب نباشد ولیس علی الحایض اذا طهرت ان
تغسل ثیابها التی لبستها فی طمثها الا ان یکون اصابها شیء من
الدم فتغسل ذلک منها و بر حایض واجب نیست که بعد از حیض بشوید جامه هایی را که در حالت
حیض پوشیده باشد یا در آن عرق کرده باشد مگر آنکه از خون نجس شده باشد که همان موضع
نجس را میشویند و درین باب احادیث صحیحه کالصحیح بسیار وارد شده است و بعضی از آنها گذشت فان
اصاب ثوبها دم الحیض فغسلته فلم یذهب اثره صبغته بمشق حتی یختلط و
یذهب پس اگر خون حیض بجامه حایض رسیده باشد و هرچند شویند اثر رنگ او زود جامه را

بگل سرخ رنگ کند تا رنگها مخلوط شود و آن اثر زایل شود یعنی اثر خون پیدا نباشد و محتمل است که
چون از گل سرخ بشویند آن اثر بالکلیه زایل شود و این معنی از جهت رفع وسواس است و گرنه آن
اثر خون پاک است و برین مضمون روایت موثق کالصحیح و قوی کالصحیح وارد شده است و معهذا اصحاب
حکم بصحت همین معنی کرده اند وان انقطع الحیض من المرأة تختضب رأسها بالحناء فانه
یعود الیها الحیض و اگر منقطع شود خون حیض از زنی و آن زن حنا بر سر بندد خون حیض عود
خواهد کرد و روایت کرده است کلینی بسند قوی از محمد بن اسمعیل بن بزیع و ظاهر آنست که صدوق از کتاب
او برداشته باشد و طریق صدوق باو صحیح است گفت که عرض نمودم بخدمت حضرت ابی الحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که کنیز بچه دارم و حیضش بند شده است پس حضرت فرمودند
که حنا بر سر بندد که حیضش بحال خود خواهد آمد پس آن کنیز که حنا بست و حیضش بحال خود آمد ولا بأس
ان تنکب الحایض الماء علی ید المتوضئ وتناوله الخمرة و باکی نیست که حایض آب بر
دست کسی کند که خواهد دستها را بشوید یا سجاده را باو دهد چنانکه روایت است بسند صحیح از
معاویة بن عمار که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا از دست حایض آب
میتوان گرفت حضرت فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین محمد صلی الله علیه و آله آب بر
دست حضرت میریخت و آن زن حایض بود و سجاده صغیره را بآن حضرت میداد و در حدیث دیگر
وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله از یکی از زنان خود سجاده را طلب فرمودند آن زن
گفت که من حایضم حضرت فرمود که دست حایض نیست یاد عوض آنست که معاشرت با زن حایض می توان
کرد مثل یهود و مجوس از ایشان اجتناب نمی باید کرد و چیزی که حرام است چنانکه میگوید که ولا یجوز
مجامعة المرأة فی حیضها لان الله عز وجل نهی عن ذلک فقال ولا تقربوهن حتی
یطهرن یعنی بذلک الغسل من الحیض و جایز نیست جماع کردن زن در حالتی که حایض باشد
زیرا که حق سبحانه و تعالی از جماع نهی فرموده است فرموده است که نزدیکی با زنان مکنید بجماع تا غسل
کنند و ترجمه آیه پیش اینست که یا محمد سوال میکنند ترا از خون حیض چون در جاهلیت از زنان حایض
اجتناب می نمودند مانند یهود و مجوس از آن حضرت سوال نمودند که بچه عنوان با حایض سر کنیم حق
سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که بگو یا محمد که این خون حیض نجس است و طبایع از آن نفرتی دارند
پس شما از مجامعت ایشان دوری کنید و نزدیکی بجماع با ایشان مکنید تا پاک شوند بنا بر قرائت
تخفیف یا تا غسل کنند بنا بر قرائت تشدید یا جمع بین القرائتین کنند در حکم که تا پاک شدن وطی

حرام باشد و بعد از آن تا غسل کردن مکروه باشد اگر چه از احادیث ائمه معصومین صلوات الله
علیهم ظاهر میشود که قرآن بر یک قرائت نازل شده است و این اختلاف از راویان بهم رسیده است
ولیکن تجویز فرموده اند که عمل بقراءات مشهوره کنیم تا وقتی که حضرت صاحب الامر خروج فرمایند صلوات
الله علیه و جمعی از علما قراءت تشدید را مقدم میدارند از جهت آنکه مراد از آن البته غسل است
و بعد از آن نیز حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون زنان حایض غسل کنند پس جماع کنید
ایشان را چنانکه حق سبحانه و تعالی شما را بآن امر کرده است یعنی با زنانی که حلال شما باشند
نه حرام یا جماع را بقصد حفظ نفس از معاصی کنید یا قصد فرزند داشته باشید یا در وقت جماع
بسم الله بگوئید یا با طهارت باشید و جمعی قراءت تخفیف را مقدم میدارند و قراءت تشدید را بر آن
حمل میکنند که مراد از اطهار طهارت باشد مجازا و عمل بهر دو بهتر است که تا پاک شدن حرام باشد
و تا غسل کردن مکروه باشد بکراهت شدیده و تا فرج خود را شستن مکروه باشد بکراهت سبک
چنانکه گفته است فان کان الرجل شبقا وقد طهرت المرأة واراد ان یجامعها قبل
الغسل امرها ان تغسل فرجها ثم یجامعها پس اگر مردی بسیار خواهان
جماع کننده باشد و زن پاک شده باشد و خواهد آنکه با او جماع کند پیش از غسل امر کند زن را که
فرجش را بشوید بعد از آن با او جماع کند و مضمون این حدیث را کلینی بسند صحیح و بسند قوی و شیخ
بسند کالصحیح روایت کرده اند و چند خبر کالصحیح نقل کرده است که جماع نمی تواند کرد تا غسل
کند و حمل بر کراهت کرده است و جمع میتوان کرد که جایز نباشد هرگاه این دو شرط مفقود باشد
یکی آنکه شبق باشد و دوم آنکه فرجش را بشوید لیکن دو حدیث کالصحیح روایت کرده است
که جماع می تواند کرد و بعد از غسل بهتر است بنظر میرسد که جایز است وطی با کراهت و در آن
دو صورت کمتر میشود و محتمل است که مکروه نباشد خصوصا وقتی که آب بهم نرسد و از
ترک جماع خوف مرض یا وقوع در زنا داشته باشد و احوط آنست که درین صورت تیمم
کند زن تا بی دغدغه باشد چنانکه عمار ساباطی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه پرسید که هرگاه زن تیمم بدل از غسل حیض کند حلال میشود بر شوهر حضرت فرمودند که بلی
و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که زن
حایض را بعد از حیض و قبل از غسل جماع می توان کرد هرگاه آب نباشد که غسل کند حضرت
فرمودند که هرگاه فرجش را بشوید و تیمم کند باکی نیست جماع میتواند کرد و استغفاری بکراهت

وارد در صورتیکه مشقت نباشد و خوف مرض یا ضرری در زنا نداشته باشد والا کراهت نخواهد داشت
چنانکه در حدیث کالصحیح از اسحق بن عمار مرویست که سوال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه که هرگاه شخصی زن نشفه او باشد در سفر و آب نباشد جماع میتواند کرد حضرت فرمودند که مرا خوش
نمی آید که جماع کند مگر آنکه مشقتی باشد و یا خوف داشته باشد بر خود از ترک جماع که مریض شود یا
زنا کند و غرض این تطویل این بود که ظاهر شود که مبالغه جمیع در منع کرده اند از عدم حرمت و منی
جامعها وهی حائض فی اول الحیض فعلیه ان یتصدق بدینار فان کان فی وسطه
فنصف دینار وان کان فی اخره فربع دینار و هرگاه جماع کند زن حائض را در اول حیض بر
روست که یک دینار تصدق کند و اگر در میان حیض باشد دینار تصدق کند و اگر در آخر حیض باشد
چهار یک دینار تصدق نماید و شیخ این مضمون را بعنوان مرسلی از داود بن فرقد روایت کرده
است و ظاهرا صدوق از کتاب او برداشته است و طریق کتاب او صحیح است و شیخ از کتاب محمد
بن احمد بن یحیی برداشته است و بعید است که صدوق از آن کتاب برداشته باشد چون بنا
بر گفته ابن ولید عمل بحدیثی که در کتاب او عن رجل باشد نمی باید کرد و این خبر عن رجل است و صدوق
مخالفت ابن ولید هیچ نکرده است و علی ای حال سر اکفاره سنت بوده باشد چون روایات مختلفه در کفاره
وارد شده است بار وایاتی که دلالت بر عدم وجوب میکند از انجمله کلینی بسند صحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر وطی در نصف اول است تصدق کند بر نیت
نفره و در نصف آخر مثل آن غسل چیزی نیست و در حدیث کالصحیح یا صحیح یک دینار است و در حدیث کالصحیح
دیگر اطعام ده مسکین است و شیخ این سه حدیث را متفرق ساخته است بر سه حالت و در حدیث
صحیح و حدیث قوی وارد شده است که چیزی نیست و استغفار کند و اینها را حمل کرده است بر آنکه
چیزی نداشته باشد یا جاهل یا ناسیا وطی کرده باشد چنانکه در تتمه حدیث داود بن فرقد وارد شده است
که عرض کردم بحضرت که اگر چیزی نداشته باشد که کفاره بدهد چکند حضرت فرمودند که تصدق کند بر یک
مسکین و الا استغفار کند و دیگر چنین کاری نکند بدرستی که استغفار توبه و کفاره است کسی را که
چیزی نداشته باشد و کفاره ندهد و در فقه رضوی تفصیل وارد شده است چنانکه عبارت
متن است و مروی انه اذا جامعها وهی حائض تصدق علی مسکین بقدر شبعه و در قوی
کالصحیح از عبید الله حلبی از حضرت امام جعفر صادق مرویست که هرگاه مردی جماع کند با حائض تصدق
کند بر درویشی آنقدر که او سیر شود و از نقل این حدیث ظاهر میشود که صدوق اول را واجب نمیداند

واگر نه میگفت که واجب است و احتمال دارد که مخیر داند میان آنچه گذشت و میان تصدق بر یک مسکین و احوط
آنست که اشرفی سکه دار تمام عیار بدهد و در نصف دینار اگر نصف صحیح بهم رسد فیها و الا مفراض کند
نصف را یا ربع را بدهد و بنا بر آنکه واجب باشد قیمتش اگر چه بکمی تومان نقره بدهد صحیح نیست و اشرفی را بیک
کس یا بیشتر می توان داد و که در میان خود قسمت کنند و اگر کفاره اطعام کند میباید نان در سفره حاضر سازد
بقدر آنچه ده کس سیر شوند یا که نان زیاد دادن احتیاطا یا هر مسکینی را صد درم گندم یا جو بوزن قدیم بدهد
احتیاطا ومن جامع امته وهی حائض تصدق بثلثة امداد من طعام و کسیکه جماع کند با کنیز خود
و کنیز حایض باشد تصدق کند به سه از گندم یا جو و گندم بهتر است و احوط و این عبارت فقه رضویست و
و شیخ بسند کالصحیح روایت کرده است که تصدق کند بر ده مسکین و استغفار کند و این احوط است
هذا اذا اتاها فی الفرج فان اتاها من دون الفرج فلا شیء علیه این کفاره وقتی لازم است
که جماع کند در فرج زن که اگر نزدیکی کند در غیر فرج بر او چیزی لازم نیست چنانکه در احادیث بسیار کالصحیح وارد شده
است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که از حایض چه جاها متمتع میتوان شد
حضرت فرمودند که غیر از قبل یعنیه یا غیر فرج یا بین فرج یا میان رانها یا هر جا که خواهد غیر از موضع خون
یا هر جا که خواهد غیر از آن موضع و از همه ظاهر میشود که جایز باشد وطی در دبر زن خصوصا در حیض و در حدیث
صحیح وارد شده است که صفوان بن یحیی گفت بحضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که شخصی
از شیعیان شما گفته است که بشما عرض نمایم مسئله چون خود شرم داشت که بپرسد حضرت فرمودند که بپرس است
کسی که میتواند وطی کند در دبر زن حضرت فرمودند که میتواند گفت عرض نمودم که شما این فعل را میکنید حضرت
فرمودند که ما این عمل را نمیکنیم و احادیث در این مسئله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد و در حدیث صحیح
وارد است که راوی پرسید از حضرت امام جعفر صادق که مردان از چه جای حایض متمتع میتوانند
شد حضرت فرمودند که میان رانها و داخل سوراخ نکنند و محمولست بر کراهت و احوط آنست که اگر وطی
در دبر کند کفاره بدهد بجهت آنکه در وطی قبل مذکور شد چون اکثر احادیث کفاره جماع است مطلقا اگر چه مطلق منصرف
میشود متعارف که آن قبل است و الله تعالی یعلم و قال النبی صلی الله علیه وآله من جامع امرأته
وهی حائض الولد مجذوما او ابرص فلا یلومن الا نفسه و در وصیت رسول الله صلی الله علیه وآله
خواهد آمد که فرمودند که هر که با زن خود جماع کند و او حایض باشد پس اگر فرزندی حاصل شود و خوره یا پیسی داشته
باشد ملامت نکند مگر خود را یعنی خود سبب شده است که فرزندش بجذام و برص بهم رسانیده است
نعوذ بالله منهما و سئل الصادق صلوات الله علیه عن المشوهین فی خلقهم فقال هم الذین

یأتی اباؤهم نساؤهم فی الطمث و از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردند که چه سبب است که بعضی معیوب
می باشند خلقت ایشان با آنکه پدر و مادر سفیدند و فرزند سیاه می باشد یا عضوی از اعضای ایشان
سیاه می باشد یا پیس میباشند یا خوره میدارند و امثال اینها از عیوب حضرت فرمودند که اینها جمعی اند که
پدران ایشان با مادران ایشان در حیض جماع کرده اند و اینها از آنجهت معیوب شده اند و آنچه ظاهر شد که حق
را حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده رعایت حال بندگان خود کرده است و مخالفت آن سبب حسرت است در
دنیا و عقبی و این مضمون را کلینی در قوی کالصحیح از آنحضرت روایت کرده است و صدوق در علل بسند قوی از آن
روایت کرده است و قال الصادق صلوات الله علیه لا یبغضنا الا من خبثت ولادته
او حملت به امه فی طمثها او فی حیضها و بروایت متکثره از جابر بن عبد الله انصاری و
زید بن ثابت و غیرهما از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم منقولست که هر فرمودند که دشمن
ما نیست مگر کسی که ولد الزنا یا ولد الحیض که مادرش در حیض آبستن شده باشد و جابر همیشه در کوچهای انصار فریاد میکرد
که فکر اگر خواهید که بدانید فرزندان خود را که حلال زاده اند یا حرام زاده بپرسید از ایشان که محبت علی
دارند یا دشمنی اگر دوست آنحضرت باشند بدانید که حلال زاده اند و اگر دشمن باشند فکری در مادران
ایشان بکنید که البته زنا کرده است و احادیث بسیار وارد شده است از ائمه معصومین صلوات
الله علیهم که هر که نظر بحال خود کند و محبت اهل البیت را در دل خود بیابد شکر کند که حق سبحانه و تعالی ابوان
او را نگاه داشته که آن حلال زاده گشت و در کتاب نکاح نیز خواهد آمد و تستبرأ الامة اذا اشتریت بحیضة و
من اشتری امة فدخل بها قبل ان یستبرئها فقد زنا بماله و هرگاه کنیزی را بخرند واجبست
که او را استبرا کنند بیک حیض که اگر یک حیض بیاید از و معلوم میشود که حامله نیست و او را وطی میتوان کرد و
کسی که کنیزی بخرد و باو دخول کند پیش از استبرا چنانست که بمال خود زنا کرده است و زنای بمال خود حرام
است و لکن مثل زنا بمال دیگران نیست و احادیث استبرای کنیزان در کتاب نکاح خواهد آمد ان شاء
الله تعالی و مصنف از جهت لفظ در اینجا ذکر کرده است و اذا ارادت المرأة الغسل من الحیض فعلیها
ان تستبرئ والاستبراء ان تدخل قطنة فان کان هناک دم خرج ولو مثل راس
الذباب فان خرج لم تغتسل وان لم یخرج اغتسلت و هرگاه زن خواهد که غسل حیض
کند بر او لازمست که استبرا کند یعنی ملاحظه کند که خون ایستاده است یا نه و استبرا آنست که پنبه بردارد
اگر در رحم خونی مانده است که باید در اندرون پنبه ظاهر میشود اگر چه مثل سر مگسی باشد پس اگر بیرون آید خون
غسل نمیکند و هنوز حایض است و اگر چیزی در پنبه ظاهر نشود غسل کند که پاک شده است و این مضمون

صحیح محمد بن مسلم است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بعد از این ذکر کرده است که اگر بعد از استبرا و
غسل زردی بهم رسد آن استحاضه است از جهت آن وضو بسازد و گذشت که اگر خون بند نشود اگر مبتدا است
و ابتدای حیض او است تا ده روز صبر میکند و عمل حیض میکند و اگر صاحب عادتست یک روز زیاده و دو روز
صبر میکند و بعد از آن عمل استحاضه میکند و در بعضی از روایات صحیح وارد شده است که سه روز را
میتواند کرد و در بعضی تا ده روز و احوط آنست که زیاده از دو روز عمل حیض نکند بشرطی که عادتش ده
روز نباشد یا نه روز که عمل حیض نه ده روز نگذرد و اذا ارادت ذلک ان تستدخل ... ابی رحمه الله
همه عبارت فقه رضویست و اذا ارادت الصفرة و النساء و النتن فعلیها ان تلصق
بطنها بالحائط وترفع رجلها الیسری کما تری الکلب اذا بال و تدخل قطنة فان
خرج فیها دم فهی حائض و ان لم یخرج فلیس بحائض و هرگاه زن زردی ببیند یا چیزی از
قبیل آن مانند کدورت که بصفت خون حیض نباشد یا تن و بد بویی ببیند چنانکه در بعضی از نسخ است و
نسخه اول ظاهر تر است و موافق تهذیب است پس بر او لازم است که شکم خود را بدیوار بچسباند و
پای چپ بردارد چنانکه سگ در وقت بول کردن بر میدارد و پنبه داخل فرج کند پس اگر خون بر آن
ظاهر شده حایض است و اگر خون در نیاید حایض نیست و این مضمون موثقه کالصحیح سماعه است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه و فرق میان این مسئله و مسئله سابق آنست که در سابق از حیض
پاک شده بود و ملاحظه می نمود که پاک شده است یا نه و این مسئله نمیداند که حایض است یا نه بلکه قطره از
زرد و کدری میبیند و چنین ظاهر میشود از صدوق که بار برداشتن مخصوص لازم است و حال آنکه
چنین نیست بلکه احادیث بسیار در صورت اول نیز وارد شده است که شکم خود را بدیوار بگذارد
و پای چپ خود را بردارد و کسی از پشت آن زن زور کند تا اگر چیزی باشد ظاهر شود و اگر در هر دو
صورت این عمل بار زور کرده شود بهتر است و شیخا ست و ان اشتبه علیها دم الحیض و دم
القرحة فربما کان فی فرجها قرحة فعلیها ان تستلقی علی قفاها و تدخل اصبعها
فان خرج الدم من الجانب الایمن فهو من القرحة و ان خرج الدم من الجانب
الایسر فهو من الحیض و اگر بر زن مشتبه شود خون حیض و خون جراحت رحم چون بسیار است که زخم
اندرون فرج دمل بهم میرسد پس بر زن لازمست که بر پشت بخوابد و انگشت خود را داخل کند در فرج خود
پس اگر خون از جانب راست زن بیرون آید آن خون دمل است و اگر از جانب چپ برآید خون حیض است این کلام
مضمون حدیث ابان است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه موافق است با نسخ نهایه شیخ

و تهذیب نسخه‌هایی که نزد ما است و سید ابن طاوس نقل کرده است که نسخهٔ قدیمهٔ تهذیب موافق کلینی است
که برعکس این است که اگر از جانب راست است از قرحه حیض است و اگر از جانب چپ است از قرحه است و این بهواز
نساخ جدید و تهذیب است و بعضی از اصحاب مبالغهٔ عظیم درین باب کرده‌اند که جانب چپ از علامات
حیض شمرده‌اند با آنکه درین روایت در صورت اشتباه واقع شده است بلکه ابان از حضرت
سوال کرده است که دختر جوانی از ما قرحه در اندرونش بهم رسیده است و خون روانی می‌آید و نمیدانند
که خون حیض است یا قرحه و همین نحو در فقه رضویه است و بعد از آن حضرت فرموده‌اند که اگر از جانب
چپ بیرون آید از حیض است و بعضی ترجیح نسخهٔ تهذیب داده‌اند که چون شیخ اعلم است و افضل از کلینی نسخهٔ
او مقدم است و بر تقدیر اعلمیت و اضبطیت درین باب عمده است و هرکه اندک تتبعی دارد میداند
که کلینی اضبط از جمیع علمای ماست که آثار ایشان بما رسیده است و در بسیاری جاها هیچ کیفیت ملکه ظاهر
آنست که نسخهٔ کلینی نزد شیخ بوده است چنین بوده است بقرینهٔ این کتاب اگرچه شاید از کافی است و اگر در
نسخهٔ چنین نبود جا داشت که سهو را نسبت بشیخ دهند و اظهر آنست که سهو از نساخ شده است
و علی ای حال عمل بچنین حدیثی مشکل است در چنین مسئله رجوع با عادت دیگر اولی است با آنکه اگر تمیزی بکار
خون بوده باشد یا صاحب عادت باشد بآن عمل کند و الا عمل باحتیاط کند در فعل عبادات و ترک
حیض و الله تعالی یعلم و ان افتضها زوجها و لم یرق دمها و لا تدری ای دم الحیض هو ام
دم العذرة فعلیها ان تدخل قطنة فان خرجت القطنة مطوقة بالدم فهو من
العذرة و ان خرجت منغمسة فهو من الحیض؛ اگر شوهر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود
و ندانند که آنچه می‌آید خون حیض است یا خون بکارت پس لازم است که پنبه داخل فرج کند و صبر کند و
بیرون آورد پس اگر خون طوق زده باشد بر پنبه خون بکارت است چون پرده دریده است از اطراف
آن خون می‌آید و اگر پنبه پر خون شود و مطوق نباشد خون حیض است بر مضمون احادیث صحیحه از
حضرت امام محمد باقر و امام موسی کاظم صلوات الله علیهما وارد شده است و کسی خلاف نکرده است و دم
العذرة لا یجوز الشفرین؛ و خون بکارت از لبهای فرج درنمیگذرد و این عبارت جزو احادیث
نیست ولیکن در فقه رضوی این عبارت واقع شده است و در واقع خون بکارت کم می‌باشد و خون
حیض بسیار در غالب اوقات و دم الحیض حار یخرج بحرارة شدیدة و دم الاستحاضة
بارد تسیل منها و هی لا تعلم؛ و خون حیض گرم است و بسیار با گرمی در می‌آید یعنی سوزشی دارد
و غلظت و سیاهی یا سرخی مایل بسیاهی نیز دارد و در غالب اوقات و خون استحاضه سرد است و از

زرد می‌آید گاه چیزی در میانه و تنکی و زردی یا کدورت نیز دارد و گذشت که فایدهٔ استثنای رضوی است
که محتاج بتمیز باشد و همچنین گذشت که اگر در ایام عادت حیض زردی یا کدورت ببیند حیض است و اگر
در غیر عادت ببیند و از انتهای خون اول تا ابتدای این خون ده روز نگذشته باشد استحاضه است
هرچند تر و تازه و سیاه باشد و اگر ده روز گذشته باشد و این خون بیاید اگر سه روز بیاید
این نیز حیض ظاهر بود و اگر کمتر از سه روز بند شود استحاضه خواهد بود و بر مضمون احادیث صحیحه و
کالصحیحه بسیار وارد شده است و اما عبارت فقه رضویه کذلک ذکره ابی رحمه الله
فی رسالته الی؛ همچنین ذکر کرده است پدرم در رساله‌ای که نوشته بود یعنی اذا علمت ان اقل
الحیض تا اینجا از رسالهٔ پدرم بود و اگرچه بیشتر گفته بود ولیکن چون طولی بهم رساند لازم بود که
اشاره بکند بآن و قانون متاخرین در چنین جاها انتهی است یا انتهی کلام ابی و اذا رأت الدم
خمسة ایام او رأت الدم اربعة ایام و الطهر ستة ایام فاذا رأت الدم
لم تصل و اذا رأت الطهر صلت تفعل ذلک ما بینها و بین ثلثین یوما
فاذا مضت ثلثون یوما ثم رأت دما صبیبا اغتسلت و احتشت بالکرسف
و استثفرت فی وقت کل صلوة و اذا رأت صفرة توضأت؛ و هرگاه زنی پنج روز
خون ببیند و پنج روز پاکی یا چهار روز خون ببیند و شش روز پاکی پس هرگاه خون ببیند نماز
نکند و هرگاه طهر ببیند نماز کند و همچنین میکند تا سی روز و چون سی روز بگذرد اگر خون بسیار
ببیند در وقت هر نمازی غسل میکند و پنبه برمیدارد و بر بالای آن خرقه را محکم
میبندد که خون تعدی نکند و اگر بعد از سی روز زردی ببیند استحاضهٔ قلیله است از برای
هر نمازی وضو میسازد و بر این مضمون حدیث موثق یونس بن یعقوب است که از ابی بصیر از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و یونس نیز قریب باین از آنحضرت
روایت کرده است و چون این دو حدیث باصطلاح قدما صحیح است محدثان ثلثه عمل باین
کرده‌اند و ظاهر شان آنست که این حکم نسبت بمبتدا واقع شده است تخفیفا و رحمة لها چون
عادتی ندارد تا یکماه هرچه بصفت حیض باشد حیض حساب میکند و هرچه خون نه بیند یا بصفت
استحاضه ببیند عبادت میکند تا شاید که تا یکماه عادتی بهم رساند یا خونش بند شود چون
مرضی است که برخلاف عادت زنان واقع شده است و بعد از ماه دیگر قانون متعارف
عمل میکند که رجوع بتمیز میکند اگر تمیز داشته باشد با شرایط و الا رجوع بروایات خواهد کرد

و موافق قوانین متاخرین می‌باید که اول هرگاه سه روز یا چهار روز خون ببیند عمل حیض کند الی ده و بعد از آن
اگر خون ببیند اگر بصفت استحاضه باشد حیض حساب کند تا ده روز مگر آنکه خونش نیاید که ظاهر است
و نماز میکند و اگر مثلا در اول سه روز نه بیند و بعد از آن سه روز ببیند کاشف می‌آید که همه حیض بوده
است و بعد از ده روز یا بعد از انقطاع خون تا ده روز هرچند خون ببیند و بصفت حیض باشد
استحاضه خواهد بود و بعد از آن اگر سه روز خون ببیند باز حیض خواهد بود و همچنین اگر خون
زرد ببیند تا ده روز عمل حیض میکند تا عادتش بهم رسد یا مرضش برطرف شود و ممکن است که تاویل
این حدیث نیز برین وجه بکنیم که هرگاه سه روز یا بیشتر خون ببیند بی دغدغه حیض است و اگر خون نه بیند
سه روز ... ظاهر حدیث ... ایام عبادت بکند شاید که پاک شده و موافق اخبار دیگر نیز و دیگر
که خون ببیند چون در ده ... عمل حیض میکند البته و همچنین عمل میکند در جائی که اقل طهر در میان بگذارد
و بعد از پنج روز باز حیض میکند که سه روز را حیض حساب میکند تا باقی آنچه مذکور شد و خلاف
ظاهری که هست درین صورت دو چیز است یکی آنکه حضرت بیان نفرموده است که آن سه روز که طهر
بوده است کاشف آمد که حیض بوده است و این سهل است چون بسیار است که بیشتر مسایل
فاضل گفته‌اند دیگر بفهم او میگذارند و دوم قید امکان حیض نشده است و این را نیز ممکن است
که رجوع بعلم سایل کرده باشد با آنکه چون معلوم نیست که حال این زن چون خواهد شد اول مرتبه
که عمل بحیض کرد ممکن است که همه حیض او باشد و ده روز دیگر که ازین حیض بگذرد حیض او باشد و همچنین
در حیض ثانی ممکن است که انتهای حیض اول باشد و از انجا ده روز حساب شده باشد پس هر خونی که احتمال
حیض هست حق سبحانه و تعالی بر او تخفیف داده باشد چون ضبط این قاعده فضلا نمیتوانند کرد زنان
بیچاره چون توانند کرد خصوصا هرگاه در اوایل بلوغ باشد و ممکن است که قایل بتخییر شویم که مخیر باشد
میان این عمل یا رجوع بقاعدهٔ کلیه و این حکم بر سبیل رخصت باشد و این اظهر است پس هرگاه
مخیر باشد طریقی که بی دغدغه است همه بآن عمل کرده‌اند اولی خواهد بود با امکان و الله تعالی اعلم
و المرأة الحائض اذا رأت الطهر فی السفر و لیس معها ما یکفیها لغسلها و
حضرت الصلوة فان کان معها من الماء قدر ما تغسل به فرجها غسلته
و تیممت و صلت و حل لزوجها ان یاتیها فی تلک الحال اذا غسلت فرجها
و تیممت؛ و زن حایض هرگاه در سفر باشد و پاک شود و آب آنقدر نداشته باشد که از برای غسل
کافی باشد یا هوا سرد باشد و غسل نتواند کرد و وقت نماز شود پس اگر آنقدر آب دارد که فرجش را

بشوید

بشوید و تیمم کند و نماز کند و درین صورت که فرجش را شسته باشد و تیمم کرده باشد شوهرش با او نزدیکی تواند
کرد و این خبر ابو عبیده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
و سند او را طریق قریب بعلم حاصلست که این خبر را کلینی از کتاب حسن بن محبوب برداشته است و سهل
بن زیاد که درین طریق است از مشایخ اجازه است و طرق صحیحهٔ کلینی بکتاب حسن بسیار است این
صحیح باشد و درین نیز ظن متاخم علم دارم که صدوق نیز از آن کتاب نقل کرده است و از تتبع علم عادی
بهم رسیده است ان شاء الله تعالی ترا نیز حاصل خواهد شد با اندک تتبعی اگر متابعت اسلاف را از خاطر بدر کنی
و الا آن شبهه‌ایست که معارضه با حق الیقین میکند چنانکه در مادهٔ سنیان و کافران مشاهده است و این
شرطیست که سید مرتضی رحمه الله در تواتر کرده است در جواب علماء سنیان که با او بحث کرده‌اند که چرا
از احادیث غدیر خم و منزلت و ثقلین ما را علم حاصل نمیشود و شما دعوی علم میکنید سید فرموده‌اند که ما را
شبههٔ سابقه در نفس نبود علم بهم رسید و شما را شبههٔ محبت دین آبا و اسلاف در خاطر جا کرده است
اگر جبرئیل بیاید و او را ببیند یقینا خواهد گفت که از کجا جبرئیل است و اگر شیطان متصور شود و بصورت
خود شود و بگوید که مذهب شما حق است خواهید گفت که البته جبرئیل است و لا یجوز للنساء ان
ینظرن الی انفسهن فی المحیض لانهن قد نهین عن ذلک؛ و جایز نیست زنان را که نظر بفرج
خود اندازند دیگران را در حالت حیض از جهت استبرا زیرا که ایشان را نهی کرده‌اند از نظر کردن
بفرج دیگران و شیخ بهاء الدین محمد قدس سره میفرمودند که ممکن است مراد این باشد که جایز نیست
زنان را در حال حیض که زینت کنند خود را که باعث نظر شوهران شود و باعث شیطان راه
یابد در جماع ایشان زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زنان را از زینت در حیض منع
کرده و لیکن محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند صحیح از ابو حمزه از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه که بآنحضرت رسید که جماعتی از زنان در میان شب چراغ میطلبند
و زنان را میگویند که اندرون فرج ایشان را ببینند که پاک شده‌اند یا نه و حضرت منع فرمودند
که بد میکنند و میفرمودند که کی چنین میکردند در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و در حدیث حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که آنحضرت نهی میفرمودند زنان را که نظر بفرج خود کنند یا بدارند جمعی را که نظر بفرج
ایشان کنند در شب و میفرمودند که گاه هست زردی میباشد خون حیض و گاه هست تیره

می باشد خاکستری کی در شب تحیض می توانند کرد بلکه تحیض آن به پنبه می باید کرد و بهتر ظاهر میشود
و معهذا بی ضرورتی نظر بفرج دیگران کردن حرامست و این دو حدیث را کلینی در باب ایتزار
اورده است و اگر مشدد نیز بخوانیم اینمعنی مراد است و اگر مخفف خوانیم از باب ولا تقتلوا
انفسکم است که مراد نفس دیگرانست مجملا باب افعال و تفعیل انسب است ولیکن معنی مذکور
و سال عبید الله بن علی الحلبی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الحائض ما
یحل لزوجها منها قال تتزر بازار الی الرکبتین وتخرج سرتها ثم له ما فوق
الازار وذکر عن ابیه صلوات الله علیهما ان میمونة کانت تقول ان
النبی صلی الله علیه وآله کان یامرنی اذا کنت حائضا ان اتزر بثوب ثم
اضطجع معه فی الفراش وباسانید صحیحه روایت کرده است حلبی از حضرت امام جعفر
صلوات الله علیه که از انحضرت سوال کرد که از حایض چه چیز حلالست بر شوهرش حضرت فرمودند
که لنگی می بندد تا زانوها و نافش را بیرون میکند و بالای ازار از دست یعنی طرفین مثل ساق
و سینه یا دست بر بالای لنگ می تواند گذاشت و بزیر آن نمیتواند برد و انحضرت صلوات
الله علیه از پدرش صلوات الله علیه نقل کرد که میمونه زوجه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وآله میگفت که انحضرت میفرمودند در وقتی که من حایض می بودم که لنگی به بندم و با انحضرت
بخوابم و باین حدیث سید مرتضی رضی الله عنه قایل شده است و جایز نمیدانند تمتع بردن
از حایض را از زانو تا ناف مگر از فوق لنگ چند حدیث دیگر موثق کالصحیح بر مضمون دال
شده است و حمل بر استحباب کرده اند از جهت احادیث بسیار که گذشت که [illegible] از قبل
است و محتمل است که تقیه وارد شده باشد چون موافق اکثر عامه است و قرینه تقیه حکایت
میمونه و هر جایی که از حضرات ائمه معصومین استشهاد می آورند بگفته ازواج نبی یا غیر
ایشان ظاهرش تقیه است و اگرنه قول ایشان قول الله است چه حاجت بقول دیگری دارد
قال وکانت نساء النبی صلی الله علیه وآله لا یقضین الصلوة اذا حضن ولکن
یتحشین حین یدخل وقت الصلوة ویتوضین ثم یجلسن قریبا من المسجد
فیذکرن الله عز وجل حلبی میگوید که حضرت فرمودند که زنان حضرت وقتی
حایض می شدند نماز نمیکردند ولیکن فرج خود را از پنبه پر میکردند در وقت هر نمازی
و وضو میساختند و نزدیک مسجد می نشستند و ذکر حق سبحانه وتعالی میکردند و این معنی که

و قرب مسجد از جهت بود که خونهای ایشان متصل بود بمسجد که نزدیک می نشستند تا عادت دخول
مسجد را نیز فراموش نکنند تا آنکه در استحاضه نیز قریب بمسجد می آمدند و سجده را در مسجد میکردند
و موضع خون بیرون مسجد می بود چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است وقال امیر المومنین
صلوات الله علیه فی امراة ادعت انها حاضت فی شهر واحد ثلث حیض
انه تسال نسوة من بطانتها هل کان حیضها فیما مضی ما ادعت فان
شهدن صدقت والا فهی کاذبة وبسند صحیح از عبد الله بن مغیره [illegible]
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات [illegible]
که هرگاه زنی ادعا کند که در یک ماه سه حیض [illegible] آمده است آیا می شنوی [illegible]
صلوات الله علیه فرمودند که از زنانی که [illegible] حضرت باطنی دارند سوال میکنند که آیا پیش
ازین هم چنین می آمده است حیض او که د[illegible] حیض دیده باشد اگر زنان شهادت بدهند
تصدیق او میکنند و اگرنه دروغ میگو[illegible] بحسب ظاهر مخالف ظاهر آیه است که حق سبحانه
وتعالی فرموده است که ولا یکتمن ما [illegible] الله فی ارحامهن یعنی کتمان نکنند زنان
چیزی را که حق سبحانه وتعالی در [illegible] ایشان آفریده است و اگر سخن ایشان مسموع نباشد
نهی از کتمان بحسب ظاهر بی فایده [illegible] چنین در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه وارد شده است که [illegible] و حیض متعلق است بزنان و گفته ایشان در آن مسموع
است و ادعای ایشان مصدق [illegible] حمل می باید کرد که مستحب است تفحص در صورتی که آن زن
متهم باشد بکذب و محتمل است که [illegible] موافق واقع فرموده باشند که او کاذبست و نفرموده اند
که تکذیب یا تصدیق [illegible] است که کاذب شده ما را تصدیق باید کرد و مثل نواهش که
علم عادی نیست که ایشان [illegible] دارند اگر گویند که حامله ایم تصدیق می باید کرد و همچنین
اگر مردی را با زنی در یک خانه [illegible] که زن منست و علم عادی بکذب او داشته باشیم
بحسب ظاهر شرع تصدیق می باید کرد [illegible] ادعا کنند ما را جایز نیست ظن بد بمسلمانان بردن هر چند
بحسب واقع چنین نباشد [illegible] وسال عمار بن موسی الساباطی اباعبد الله
صلوات الله علیه عن [illegible] تغتسل وعلی جسدها الزعفران لم یذهب
به الماء قال لا باس [illegible] المراة تغتسل وقد امتشطت بقرامل ولم تنقض
شعرها لم یجزئها [illegible] قال مثل الذی یشرب شعرها وهو ثلث

واکثره عشرة ایام واوسطه خمسة ایام یجعل الله عز وجل للنفساء اقل الحیض
واوسطه واکثره وصدوق بسند قوی از حنان بن سدیر روایت کرده است که بحضرت
صلوات الله علیه عرض نمودم و چون معمر است ظاهرا حضرت امام جعفر صلوات الله علیه باشد
که چرا زنی که زاییده است هجده روز ترک نماز میکند حضرت فرمودند که چون اقل حیض سه روز
است و اکثرش ده روز است و وسطش پنج روز است حق سبحانه وتعالی از جهت او اقل و
اوسط و اکثر را مقرر ساخت والاخبار التی وردت فی قعودها اربعین یوما
ومازاد الی ان تطهر معلولة کلها وردت للتقیة لا یفتی بها الا اهل
الخلاف واخباری که از اصحاب روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز میکند یا زیاده که پنجاه روز
باشد تا آنکه طاهر شود و این خبری دیگر است معلولست علتی دارد که چنین روایت شده است که
آن تقیه است یا ضعیف است یا عتبار تقیه است که علمای مخالفان کرده و فتوی این اخبار نمی توان داد
مگر سنیان زیرا اکثر ما بر سند و آنچه از عامه مشهور است قول ابو حنیفه و احمد بن حنبل و جمعی دیگر چهل
روز است و قول شافعی و مالک و احمد در روایت دیگر شصت روز است و از مالک قولی هفتاد
نیز روایت کرده اند و قول حسن بصری پنجاه روز است و شیخ بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر نفسا خونش پاک نشود سی روز
چهل روز یا پنجاه روز ترک نماز میکند و دور نیست که مراد حضرت اخبار از حال سنیان باشد که
ایشان چنین میکنند و در روایت موثق چهل روز وارد شده است و شک نیست در آنکه محمول
است این روایات بر تقیه چون روایات متواتره برخلاف اینها وارد شده است در مردی
عمار بن موسی الساباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سالته عن
امراة اصابها الطلق الیوم والیومین واکثر من ذلک تری صفرة او دما کیف
تصنع بالصلوة قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع صلت اذا برئت
وبسند موثق سوال کرد عمار از انحضرت از زنی که یک روز یا دو روز در زائیدن داشته
باشد یا بیشتر و زردی یا خونی بیند نماز را چکند حضرت فرمودند که نماز میکند تا نزاییده است و اگر
وجع بر او غلبه کند و نماز را نکند بنا مشروع وقتی که به شود قضا کند چون خلافی نیست ظاهرا میان علمای
ما که نفاس بعد ولادت می باشد یا بعد از آن و هر چه پیش از ولادت آید اگر زرد باشد استحاضه است و اگر
سیاه یا سرخ باشد و سه روز نشود آن نیز استحاضه است و اگر سه روز شود و مصادف حیض

باشد و در ایام حیض یا قریب آن باشد ظاهرا حیض باشد چنانکه گذشت که حیض با حمل جمع میشود
و جمعی در اینجا شرط کرده اند که می باید اقل طهر هم رسد میان حیض و نفاس حکم حیض دارد و چون
این فرض نادر بود که نماز میکند ممکن است که حکم حضرت از این جهت باشد که [illegible] فوق نیز نادرست
و اگر خونی آید پیش از یکروز و دو روز نمی آید والله تعالی یعلم باب قال الله عز وجل وان
کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم
تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما
یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته
علیکم لعلکم تشکرون بابی است در تیمم و احکام آن حق جل وعز شانه میفرماید بعد از بیان
وضو که مذکور شد و اگر بوده باشید بیمار یا مسافر و آمده باشد کسی از شما از زمین گود که کنایه
بول و غایط رفته باشید و کنایه است که آنها دست بهم میدهد و یا دی جدا میشود که حدث اصغر
از شما واقع شده است یا جماع کرده باشید با زنان و نیابید آب پس تیمم کنید یا قصد کنید
صعید خوب را و مشهور در احادیث آنست که مراد از صعید وجه الارض است که شامل سنگ
باشد و بعضی گفته اند که مراد از آن خاکست و مراد طیب آنست که نجس و مغصوب نباشد علی المشهور
پس مسح کنید دست بر صعید زده مسح کنید بعضی از روهای خود را که پیشانی باشد یا با جبینین
و طرف پیشانی و بعضی از دستهای خود را از صعید و حق سبحانه وتعالی تیمم را بدل از وضو
و غسل مقرر فرمود از جهت آنکه نمیخواهد که کار را بر شما تنگ کند و لیکن میخواهد که پاک کند شما را
از احداث و از گناهان بسبب طاعت و میخواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند بتخفیف عبادات
بآنکه بدل از طهارت آبی خاکی مقرر فرمود شاید که شما شکر خداوند خود را بکردن عبادات و
ترک مناهی بجا آورید این مجملی بود از ترجمه و باقی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی وقال زرارة قلت لابی جعفر صلوات الله الا تخبرنی من این علمت و
قلت ان المسح ببعض الراس وبعض الرجلین فضحک وقال یا زرارة قال
رسول الله صلی الله علیه وآله ونزل به الکتاب من الله لان الله عز وجل
قال فاغسلوا وجوهکم فعرفنا ان الوجه کله ینبغی ان یغسل ثم
قال وایدیکم الی المرافق فوصل الیدین الی المرافق بالوجه فعرفنا
انه ینبغی لهما ان یغسلا الی المرفقین ثم فصل بین الکلام فقال وامسحوا

حفنات علی راسها وحفنتان علی الیمین وحفنتان علی الیسار ثم تمر یدها علی
جسدها کله و بسند موثق منقولست که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
سوال نمود از حایضی که غسل کند و بر بدنش زعفران باشد و آب آنرا نبرده باشد حضرت فرمودند
که پاکی نیست و سوال کرد از زنی که غسل کند و موی سرش را گیسو بافته بسته باشد و خواهد که باز نکند
چه مقدار از آب آن کافیست حضرت فرمودند که آنقدر آب بس است که بخورد مو دهد که بزیر او برسد
آن سه کف آبست که بر سر ریزد و دو کف بر دست راست و دو کف بر دست چپ بعد از آن دست
بهمه جای بدن بمالد تا آب بهمه جا برسد و حفنه را اطلاق میکنند بر یک کف و بر دو کف و ظاهرا درینجا
مراد دو کف باشد اما زعفران را حمل کرده اند که محض رنگی باشد چنانکه متعارف نیز همین است و اگر
عینی داشته باشد بحیثیتی که نباشد که آبی که بانجا رسد مضاف شود اما اگر اول آب برسد و نمانیکه
بماند مضاف شود ظاهر اضرر نداشته باشد ولیکن احوط اجتناب است و مؤید اینست صحیحی که
ابراهیم بن ابی محمود گفت بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که سر کار دختی
جنب شود و زعفران بر سر و بدنش مالیده بوده و بوی خوش و چیزهای چسبنده مثل لادن و چیزهای خوشبو که
موی سر و ریش را بدان معطر میسازند و چون غسل میکند می باید که اثر زعفران و بوی در بدنش
مانده است حضرت فرمودند که باکی نیست اما خلوق که زعفران دارد و ظاهرش آنست که آب بهبدن میرسد
و اما چیزهای که چسبنده باشد مانند غالیه اگرچه چسبنده است ولیکن متعارفست که موی را بآن
معطر میسازند و شستن مو واجب نیست بلکه می باید که آب بزیر مو برسد و اما گشودن مو نیز از جهت
آنست که آب بزیر آن می باید رسانید چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد شده است که سابقا گیسوبافتن مثل این زمان نبوده و حالا زنان بسیار مو دارند عقب
می بافند اندک آب بزیر مو میرسد و الحال که گیسوی بسیار بر سر می بافند مبالغه نمایند که آب بزیر مو
برسد و مثل این احادیث کالصحیحه وارد است و اما تقدیم جانب راست بر چپ که در بعضی حدیث وارد
شده است بعضی استدلال کرده اند بر ترتیب و دلالت ندارد زیرا که واو دلالت بر ترتیب ندارد
زیرا که معهذا حضرت فرمودند که چون آب بر هر دو طرف بریزد بعد از آن دست بر همه بدن
بمالد اگر ترتیب لازم بودی می بایست که اول دست بر جانب راست بمالد و بعد از آنکه آب بر جانب
چپ بریزد دست بر آن بمالد پس دلالتش بر عدم ترتیب اظهر است و کان بعض نساء النبی صلی الله
علیه وآله ترجل شعرها و تغسل راسها وهی حایض و چنین بود که بعضی از زنان آنحضرت

موی سر را شانه میکردند و سر را می شستند در حالت حیض و ظاهر آنست که حضرت دیده باشد
و منع نکرده باشد یا حضرت او را فرموده باشد که چنین کند چون حضرت با ایشان میخوابید اگر رنگیت
کردن ایشان خوب نباشد رفع کثافت مطلقا مطلوبست همیشه چنانکه اخبار بسیار درین باب
وارد شده است و در طرق عامه احادیث بسیار نقل کرده اند باین عنوان یا نزدیک بضمیر که مراد
اینست که بعضی از زنان سر آنحضرت را می شستند و شانه میکردند و محتمل است که درینجا نساخ
غلط کرده باشند والله تعالی یعلم و اذا ولدت المرأة قعدت عن الصلوة عشرة
ایام الا ان تطهر قبل ذلک فان استمر بها الدم ترکت الصلوة ما بینها و بین
ثمانیة عشر یوما لان اسماء بنت عمیس نفست بمحمد ابن ابی بکر فی حجة الوداع
فامرها رسول الله صلی الله علیه وآله ان تقعد ثمانیة عشر یوما و هرگاه
زنی زاید و خونش آید ده روز ترک نماز میکند مگر آنکه خونش بند شود و بیش از ده روز در گذرد
ترک میکند نماز را تا هجده روز ترک نماز کند و نفاس حساب کند بآنکه جمعی از علما اکثر نفاس را هجده روز
میدانند و جمعی عادت حیض را اعتبار میکنند و اگر عادت نداشته باشد و مبتدا باشد هجده روز
و بعضی صاحب عادت را عادت و مبتدا را ده روز و اقاویل بسیار درین باب وارد شده است احوط
آنست که عادت حیض را حساب حیض کند و بعد از آن تا ده روز استظهار میتواند کرد چنانکه در حیض
استظهار میکند و بعد از ده روز اگر خون بسیار بصفت حیض ببیند تا هجده روز مخیر است میان
عبادت و ترک آن و ان باقی ایام استظهار نفاس است و اگر ما بعد عادت را بعد از استظهار
یک روز یا دو روز عمل هر دو را بجا آورد نهایت احتیاط است و عمل بهمه اقوال در روایات کرده
خواهد بود و بعضی از علما تا بیست و یک روز قایل شده اند یا آنکه سه روز بعد از هجده روز
استظهار او باشد و قولی بیشتر از علمای شیعه بخاطر نیست و در فقه رضوی هست که در روایت
واقع است یعنی از آبای ما صلوات الله علیهم که نفسا هجده روز ترک نماز میکند و روایت
بیست و سه روز نیز مرویست و روایت ده روز و سه روز از جهت استظهار و هر یک ازین روایات
عمل می تواند کرد از روی تسلیم و از عامه اقوال بسیار نقل کرده اند از سی و چهل و پنجاه و
شصت و از طرق ما نیز روایات وارد شده است و کافه علمای ما حمل کرده اند همه را بر تقیه و
بعی نیز قایلند که باین اخبار فتوی می توان داد در حال تقیه والله تعالی یعلم و قد روی انه
صار حد قعود النساء عن الصلوة ثمانیة عشر یوما لان اقل الحیض ثلثة ایام

برو سکم فعرفنا حین قال برؤوسکم ان المسح ببعض الرأس لمکان الباء ثم وصل
الرجلین بالرأس کما وصل الیدین بالوجه فقال وارجلکم الی الکعبین فعرفنا
حین وصلهما بالرأس ان المسح علی بعضهما ثم فسر ذلک رسول الله صلی
الله علیه وآله للناس فضیعوه ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم فلما ان وضع الوضوء عمن لم یجد الماء اثبت بعض
الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من ذلک
التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لم یجر علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید
ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و
الحرج الضیق و بسند صحیح زراره گفت که بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض
نمودم که آیا خبر نمیدهی مرا که از کجا یافته و بگویم یا از کجا میدانی و میگوئی تا مباحثه با خصمان که کنم دانم
که جواب ایشانرا توانم گفت اگر از من بپرسند که چرا مسح بعضی از سر و بعضی از پاها می باید کرد حضرت
تبسم فرمودند محتمل است که تبسم از زیرکی او باشد یا از آنکه بعد ازین خواهد فرمود که او را
بتعجب در آورد که با آنکه در قرآن هست و زراره قاری و مفسر بود نمیدانست و گفت ای زراره رسول
الله صلی الله علیه وآله فرموده است و ما از آنحضرت داریم و کتاب الهی با آن معنی نازل شده است
و ما میدانیم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که رویهای خود را بشوئید دانستیم که کل رو می باید
شسته شود و در عرف عرب این معنی را می فهمند پس فرمود که دستهای خود را تا مرفقها و آن بند ذراع و
بازو است بشوئید پس وصل فرمود و عاطفه دست را بر رو و رو را کل میبایست شست دانستیم که دستهای
تا مرفقین را تمام می باید شست پس حق سبحانه و تعالی تغییر اسلوب فرمود و جوی دیگر یا آنکه با برسم مغسول
در آورد و فرمود که مسح کنید بعضی از سرهای خود را چون یا در آورد دانستیم که مراد الهی مسح
بعضی از سر است بعد از آن عطف فرمود پاها را بر سر چنانکه عطف فرمود دستها را بر رو و گفت
و پاها را تا کعبین پس دانستیم که بعضی از پاها را مسح می باید کشید با آنکه آیه دلالتش ظاهر بود حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله قولا و فعلا از جهت مردمان بیان فرموده اند و ایشان ضایع کردند
آنرا دیگر فرمود که اگر آب نیابید تیمم کنید صعید طیب را یعنی قصد آن کنید یا از آن تیمم کنید پس مسح
کنید بعضی از روهای خود را پس چون حق سبحانه و تعالی وضو را ساقط ساخت از کسیکه آب
نیابد بعضی از مواضع غسل را مسح فرمود چون شستن موضع بود سه مغسول که رو و دستها بود

و سه ممسوح

و سه ممسوح که سر و پاها بود سه مغسول را مقرر ساخت که بعضی از آنها را مسح کشند زیرا که لفظ با
بر وجوهکم در آورد و ایدیکم را بر وعطف فرموده و فرموده که منه یعنی مسح کشید از آنچه قصد بآن کرده
بود یعنی از صعید طیب و من تبعیضی آورد یعنی بعضی از آن خاک را بر رو و دستها بمالید بجهة آن
میدانست که دستی که بر خاک زنند خاکش بتمام رو نمی رسد زیرا که خاک بر بعضی از دست می چسبد
و بر بعضی نمی چسبد دیگر فرمود که خداوند عالمیان نمی خواهد که بر شما کار را تنگ کند این نیز مؤید
تبعیض مسحهاست در وضو و تیمم بلکه هر چه که حق سبحانه و تعالی در چهار جا اشاره فرموده
است و فرموده است و حضرت رسول الله نیز که وضو و تیمم ساختند چنین کردند اما وضوی
آنحضرت گذشت و اما تیمم را پس عقب این ذکر میکند و قال زراره ثم قال ابو جعفر صلوات
الله علیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله یوما لعمار فی سفر له یا عمار
بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب فقال
فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض
فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدیهما بالاخری ثم
لم یعد ذلک و بسند صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله روزی بعمار فرمودند در سفری که ای عمار شنیدیم که
جنب شدی چه کردی گفت یا رسول الله بر خاک غلطیدم حضرت فرمودند که مانند الاغ غلطیدی چرا
چنین نکردی یعنی تیاسکی خواست چو ابهر سیدی چرا چنین نکردی پس حضرت رسول صلی
الله علیه وآله یا حضرت امام محمد باقر بر احتمالی دستها را بزیر آوردند و بر صعید که خاک است
یا زمین گذاشتند بعد از آن پیشانی را یا دو طرف آنرا یا بر تثنیه جبینیه با انگشتان خود
مسح کردند و دستها را هر یک بر دیگری مالیدند و دیگر دست بر خاک نزدند و بیکمرتبه اکتفا
نمودند بدانکه حکایت عمار در طریق شیعه و سنی متواتر است و هیچکس تواتر آن را منکر
نه از سنیان در صحاح خود بطرق متکثره از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که عمر اعتقاد
به تیمم نداشت و میگفت که اگر آب بهم نرسد نماز نکند و در مجلس عمر عمار حکایت خود را گفت عمر او را
تهدید نمود عمار گفت اگر بخواهی من حکایت خود را جایی نقل نکنم و چنین معنی کافیست در کفر عمر و کفر
سنیان سیما علمای ایشان که شخصی که منکر قرآن باشد و باتفاق مسلمانان کافر شود او را
امام دانند و اگر خواهی رجوع بصحاح سته کن در باب تیمم فانی هم الله انی یؤفکون

ولکن ایشان عبادت عمرات حق بجانب ایشان است کسیکه سید نساء العالمین فاطمه الزهرا را
با محسن فرزند رسول خدا شهید کنند و قصور نداشته باشند انکار قرآن سهل خواهد بود و کسیکه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله را گوید که این مرد که هذیان میگوید و در جمیع صحاح سته خود متواتر
از ان نقل کنند و منافی اسلام او نباشد اینها سهل خواهد بود اولئک علیهم لعنة الله و
الملائکة والناس اجمعین فاذا تیمم الرجل للوضوء ضرب یدیه علی الارض
مرة واحدة ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه و مسح علی ظهر
کفیه و اذا کان التیمم للجنابة ضرب یدیه علی الارض مرة واحدة
ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه ثم ضرب یدیه علی الارض
مرة اخری و مسح علی ظهر یدیه فوق الکف قلیلا و بدأ بمسح الیمنی قبل
الیسری پس هرگاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند هر دو دستها را یکمرتبه بر زمین زند و
خاک آنرا بیفشاند و بهر دو دست مسح بر دو طرف پیشانی کند با ابروها و پشت هر دو دست را
مسح کند و اگر تیمم بدل از غسل جنابت باشد هر دو دست یکمرتبه بر زمین زند پس هر دو دست را
بیفشاند و پهلوهای پیشانی را با ابروها مسح کند پس دستها را مرتبه دیگر بر زمین زند و پشت دستها
را مسح کند بالای دست اندکی و ابتدا کند بمسح دست راست پیش از دست چپ اما آنچه صدوق
ذکر کرده است از زدن دست بر زمین شکی نیست که بهتر است و در احادیث صحیحه بسیار تیمم
واقع شده است و در احادیث صحیح و کالصحیح بلفظ وضع واقع شده است جمعی ضرب را
سنت میدانند و جمعی وضع که مطلق است حمل بر مقید میکنند و ضرب را واجب میدانند و اظهر
استحباب و احوط لزوم است والله تعالی یعلم و اما آنچه ذکر کرده است که مسح جبینین را بکند موافق ظاهر
خبر زراره بوده است که گذشت و موافق حسنه زراره و حسنه عمرو بن ابی المقدام است
که در هر سه جبین واقع شده است و ممکن است که مراد از جبین جبهه باشد یا جبین و در موثق
کالصحیح زراره مسح جبهه واقع شده است علما هر دو را با هم جمع کرده اند و در صحیحه زراره و صحیحه محمد
بن مسلم و صحیحه اسمعیل بن همام و صحیحه داود بن نعمان و کالصحیح کاهلی و غیر اینها از اخبار بسیار مسح
رو واقع شده است و اکثر علما حمل کرده اند مسح رو را بر پیشانی و جبینها و محقق رحمه الله
مسح باقی رو را سنت میداند و علی ای حال چون واجب نیست ترک آن اولی است چون مخالف
ظاهر آیه است و موافق عامه و صدوق در امالی ذکر کرده است که رو را مسح کند و گفته است

که در

که در روایتی واقع شده است که جبینها و ابروها مسح کند و عمل مشایخ ما بر اینست و روایت ابروها
بما رسیده است مسند اگر در فقه رضوی و اما مسح پشت دستها پس احادیث بسیار از طرق
خاصه و عامه برین وارد شده است و مراد از بند دست است که اندکی بالای کف است
تا سر انگشتان و بعضی از علما اکتفا بسر انگشتان کرده اند و بعضی گفته اند که از مرفق مسح میکنند طرفین
دست را و هر دو قول مخالف آیه است و بر قول اخیر حدیث صحیح وارد است ولکن محمول بر تقیه است
و بعضی سنت میدانند و تکرار اولی است و اما آنچه گفته است بعد از زدن دست را بیفشاند
افشاندن دستها در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است و منافات با ظاهر آیه ندارد و بر
تقدیری که لازم باشد که چیزی از خاک بر دست بچسبد علت است افشاندن و زیادتی آن
که سبب آن نشود که رو بد نما شود و اما فرقی که صدوق و جمعی کثیر از اصحاب کرده اند در زدن
میان تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل که بدل از وضو یکمرتبه دست بر زمین زنند و از برای غسل
دو مرتبه حدیث صریحی که دلالت کند بر تعیین ندیده ایم و حدیث زراره و محمد بن مسلم را که مستند
آن ساخته اند هر دو دلالت بر تعیین مطلب ندارند و احادیث صحیحه در غسل وارد شده است که
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم یکمرتبه دست بر زمین زده اند مثل صحیحه زراره که گذشت
از برای بدل از غسل و غیر آن و احادیث مطلقه واقع شده است که یکمرتبه دست بزن و احادیث
دو مرتبه نیز مطلق واقع شده است و حدیث صحیح سه مرتبه واقع شده است و جمعی از علما
یکمرتبه را واجب میدانند و زیاده را سنت و جمعی تخییر قائلند و خالی از قوت نیست و احوط آنست
که از برای هر یک از وضو و غسل و تیمم کنند یکی یک ضربی و یکی دو ضربی والله تعالی یعلم و سال
عبید الله بن علی الحلبی اباعبدالله صلوات الله علیه عن الرجل اذا اجنب ولم
یجد الماء قال یتیمم بالصعید فاذا وجد الماء فلیغتسل ولا یعید الصلوة
و عن الرجل یمر بالرکیة ولیس معه دلو قال لیس علیه ان یدخل الرکیة ان
رب الماء هو رب الارض فلیتیمم و عن الرجل الجنب و معه قدر ما یکفیه
من الماء لوضوء الصلوة ایتوضأ بالماء او یتیمم قال لا بل یتیمم الا تری انه
انما جعل علیه نصف الوضوء و باسانید صحیحه مرویست که سوال کرد حلبی از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود و نیابد آب را حضرت فرمودند که تیمم میکند
از زمین پس چون بیابد آب را غسل کند و اعاده نکند نماز را و دیگر حلبی از آن حضرت سوال نمود

از شخصی که بجایی رسد و دلو نداشته باشد حضرت صلوات الله علیه فرمودند که واجب نیست
برو که داخل چاه شود بدرستی که آنخداوندیکه آب را از جهت وضو و غسل مقرر ساخته است خاک
را نیز قرار داده است و فی که دست باب نرسد باید که تیمم کند و بچاه نرود و دیگر حلبی از انحضرت
سوال کرد از شخصی که جنب شود و با او آنقدار آب باشد که از برای وضو کافی باشد آیا باب وضو
سازد یا تیمم کند حضرت فرمودند که بلکه تیمم کند نمی بینی که حق سبحانه و تعالی برداشته است
نصف وضو را یعنی امر کرده است که سه عضوی را که در وضوی شست مسح کند یعنی جمع کند میان
وضو و تیمم جمع میان عوض و معوض کرده است و اگر وضوی تنها بسازد خلاف گفته الهی کرده است
چون حق سبحانه و تعالی تیمم علیحده است و او وضو ساخته است بدانکه در سوال اول حضرت مطلق
جنب فرمود که تیمم کند و اعاده نماز نکند و مخالفت دارد بحسب ظاهر با احادیثی که وارد شده است که اگر
محتلم شده باشد تیمم میکند و اگر باختیار خود جنب شده باشد غسل میکند هرچند ضرر باو رسد مگر آنکه
خوف تلف نفس داشته باشد که در آنصورت تیمم میکند و نماز را قضا خواهد کرد بعد از غسل پس جمع
میتوان کرد که این حدیث و امثال این حدیث از احادیث صحیحه را حمل بر جواز کنیم و احادیث
غسل و اعاده نماز را حمل بر استحباب کنیم چنانکه اکثر علما کرده اند و این اظهر است و ممکن است که این
حدیث را حمل بر محتلم کنیم و ظاهر اصدوق چنین کرده باشد اگرچه محتمل است که صدوق نیز احادیث
ایشان را حمل بر استحباب کرده باشد و اما در سوال دوم که حضرت فرمودند که داخل چاه نشود اکثر
علما حمل کرده اند بر آنکه در دخول چاه خوف ضرر باشد بعضی حمل کرده اند بر آنکه چاه از جمعی باشد که
چون غسل میکند نجس میشود چاه و بدنش نیز و می باید نزح کردن و دلو ندارد و جمعی دیگر که وارد
شوند و آب کشند آب نجس استعمال خواهند کرد خواه صاحبان چاه و خواه غیر ایشان پس
نهی حضرت باین اعتبار خواهد بود و اظهر آنست که چاه نجس نمیشود ولیکن ممکن است که اگر چاه صاحبی
داشته باشد بی رضای او غسل در آن چاه نتوان کرد چنانکه در صحیحه عبدالله بن ابی یعفور وارد
شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه جنب باشی و دلوی
بهم نرسد و همچنین چیزی که توانی آب از چاه برداشتن نداشته باشی تیمم کن بصعید بدرستی که خداوندی
که آب را قرار داده است خاک را نیز قرار داده است در صورت نیافتن آب و داخل چاه مشو
چاه را بر مردمان فاسد مکن و ممکن است که در مطلق چاه چنین باشد اگرچه صاحبی نداشته باشد
چون سبب تنفر مردم میشود خصوصا هرگاه بدنش نجس و بول و غایط داشته باشد چنانکه ظاهر حدیث

بران دلالت میکند و اظهر آنست که غرض حضرت صلوات الله علیه اینست که این مقدار کار را بر مردمان
تنگ نکرده اند که باید بچاه رفتن بلکه اندک صعوبتی که باشد تیمم توان کرد زیراکه حق سبحانه و تعالی
فرموده است که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا یعنی هرگاه آب نیابید و نفرموده که
آب یافت نشود و فرقست میان وجدان و وجود و مناط تیمم عدم وجدانست پس اگر آب باشد و دزد
و قفی از اندا اشته باشد یا دور باشد و خوف ضرر باشد در جدا شدن از قافله خواه خوف ضرر در دزدان
یا درندگان یا خوف تشنگی خود یا جمعی که متعلق باو باشند بلکه اگر خوف هلاک مومنی باشد چون
در احادیث صحیحه خوف عطش مطلق واقع شده است و جمعی از علما گفته اند که اگر خوف هلاک حیوانی
محترم باشد تیمم میکند چنانکه در راه مکه معظمه و این بسیار مشکلست اما اگر خوف هلاک شتر باشد
البته تیمم میکند چون هلاک شتر هلاک اوست اگر شتری بهم نرسد یا قیمت آن یا اجرت کرایه نداشته
باشد یا خوف خروج وقت نماز باشد یا که مثلا هوا سرد باشد و باید بحمام رفتن و تا حمام رفتن
آفتاب طالع شود تیمم می باید کرد بی دغدغه اگرچه بعضی از علما در خصوص گفته اند که غسل کند و نماز را
قضا کند اما اشتباه کرده اند و بعد از او بوده و الله تعالی یعلم دیگر بدانکه در امثال این حدیث
متواتره که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم باین عبارت فرموده اند که خداوند آب و
خاک یکی است کنایه است بر عمر بن الخطاب اتباع آن سگ لعنهم الله چون آن ملعون هرچه موافق
عقل شومش بود در آورد میکرد و غرضش اظهار نفی نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله بود و منافقان
تصدیق آن ملعون میکردند حضرات میفرمایند که فرقی نیست میان تیمم و وضو در آنکه عقول ضعیفه بآن
نمیرسد چه ظاهر است که دستها را تا مرفق شستن و مسح سر و پاها کردن بحسب ظاهر سبب تطهیر و
پاکیزگی نمیشود بلکه محض تعبد و بندگی است بحسب ظاهر و در واقع علتها دارد که عقول ضعیفه بآن
نمیرسد بلکه همین وجهست که آن ملعون بجای مسح پاها غسل مقرر ساخت که فایده داشته باشد
در پاکیزگی پاها چون مسح بحسب عقل شومش فایده نداشت غرض آنکه از اشارات و تنبیهات
غافل نباشید اما سوال سیم آب وضو داشته باشد حضرت فرمودند که تیمم کند و وضو نسازد
دلالت میکند بر آنکه وضو با غسل جنابت نباشد که اگر وضو واجب یا سنت میبود حضرت میفرمودند که وضو
بسازد و تیمم نکند و لهذا حضرت از جهت رد بر سنیان علت فرمودند که حق سبحانه و
تعالی تیمم علیحده است که نصف وضوست و بر مضمون احادیث صحیحه از محمد بن مسلم و جمیل بن دراج
و جمیل بن ابی العلاء و غیرهم وارد شده است و مطلوب عمده رد است بر سنیان که وضو را

با غسل جنابت واجب میدانند و من اصاب المتیمم الماء و رجا ان یقدر علی ماء آخر و
ظن انه یقدر علیه کلما اراده فعسر علیه ذلک فان نقضه الی الماء ینقض تیممه
و علیه ان یعید التیمم و هرگاه شخصی تیمم داشته باشد و باب رسد و وضو یا غسل نکند بامید
آنکه باب دیگر خواهد رسید و گمان کند که هر وقت که خواهد آب را خواهد یافت و عاقبت بجایی
رسید که دشوار شد بر و یافتن آب تیمم این باب رسیده بود و متمکن شده بود از استعمال
آب تیمم شکسته و واجبست که اعاده کند تیمم را از جهت این نماز و این کلام مضمون صحیحه زراره
است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و دلالت میکند بر آنکه تیمم شکسته میشود دیگر در رسیدن
باب با تمکن از استعمال آن و اشعاری دارد لفظ شکستن با لفظ اعاده که اگر تیمم بدل از
غسل کرده باشد من بعد که تیمم میکند باز بدل از غسل میکند نه بدل از وضو چنانکه جمعی گفته اند و
بنا بر مذهب ایشان می باید که اگر آب وضو بهم رسد وضو بسازد چنانکه گفته اند و احادیث صحیحه
معتقد بر در قول ایشان میکند که حضرت مطلقا فرمودند که تیمم کند و وضو نسازد و قول این
جماعت از استنباط ناشی شده است که گفته اند که تیمم بدل از غسل بمنزله غسل است و هرگاه
ناقض غسل بفعل آید مثل جنابت تیمم را مرتبه دیگر بقصد غسل می سازد و اگر ناقض وضو بفعل
آید تیمم را بدل از وضو میسازد و روایتی ندیده ام که دلالت بر مطلب ایشان کند و اگر کسی خواهد
که مخالفت ایشان نکرده باشد احتیاطا تیممی بدل از وضو بعد از تیمم بدل از غسل نیز بجا آورد
فان اصاب الماء و قد دخل فی الصلوة فلینصرف و لیتوضأ ما لم یرکع فان کان
قد رکع فلیمض فی صلوته فان التیمم احد الطهورین در صحیحه زراره است که از حضرت
سوال کرد که اگر کسی بیابد آب را در وقتی که داخل نماز شده است حضرت فرمودند که قطع کند
نماز را و وضو بسازد و نماز را از سر گیرد مادام که برکوع نرفته باشد پس اگر برکوع رفته باشد چنان
نماز را تمام کند زیراکه تیمم یکی از دو مطهر است که حق سبحانه و تعالی قرار داده است یعنی
مطهر آبی قرار داده است که آن وضو و غسل است و مطهر خاکی نیز مقرر فرموده که آن تیمم است
و بر مضمون روایات قویه نیز وارد شده است و در روایتی قویه کالصحیح یا صحیح وارد شده
است از محمد بن حمران از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر آب بهم رسد بعد از
دخول در نماز را تمام کند و ممکن است حمل این روایت بر ما بعد از رکوع و اکثر علما عمل باین روایت
کرده اند و روایات سابقه را حمل بر استحباب کرده اند و ممکن است که حمل کنیم روایت

ابن حمران را بر صورتیکه تیمم را در آخر وقت واقع ساخته باشد که اگر وضو بسازد کل نماز یا بعضی از آن در
خارج وقت بفعل آید در صورت واجبست اتمام و در ابتدای وقت حمل کنیم بر استحباب چنانکه روایت
ابن حمران اشعاری باین معنی دارد زیراکه حضرت بعد از امر باتمام فرمودند که بدانکه سزاوار نیست
که کسی تیمم کند مگر در آخر وقت و علی ای حال شک نیست که با بقای وقت در صورت وضو ساختن
نماز را از سر گرفتن اولی و احوط است و عمل بر حدیث و الله تعالی یعلم و من تیمم ثم اصاب
الماء فعلیه الغسل ان کان جنبا و الوضوء ان لم یکن جنبا فان اصاب الماء و
قد صلی بتیمم و هو فی وقت فقد تمت صلوته و لا اعادة علیه و کسیکه تیمم کند و
چون خواهد که شروع در نماز کند آب بهم رسد می باید که غسل کند اگر جنب باشد و وضو بسازد اگر
امنوع داشته باشد و نماز کند بنا بر آنکه وقت در رود و درین خلافی میانه مسلمانان نیست و اگر بعد از آنکه
نماز را کرده باشد تیمم آب بهم رسد و وقت باقی باشد نمازیکه کرده است صحیح است و اعاده آن نماز
واجب نیست و درین مسئله خلافست در میان علما جمعی که واجب میدانند که می باید تیمم در آخر وقت
باشد اعاده آن نماز را واجب میدانند بلکه اگر آب بهم نرسد نیز اعاده را واجب میدانند چون نماز
در آخر وقت واقع نشده است و جمعی که رعایت آخر وقت را سنت میدانند اعاده نماز را سنت
میدانند و بر عدم اعاده نماز مطلقا و در وقت حدیث صحیح و احادیث کالصحیح وارد شده است
احادیث صحیح و کالصحیح نیز وارد شده است بر اعاده و محمولست بر استحباب و احادیث صحیحه وارد
شده است که تیمم را در آخر وقت واقع سازد و محمولست بر استحباب زیراکه احادیث صحیحه وارد
شده است بر جواز تیمم در سعت وقت و احوط آنست که در سعت وقت تیمم کند اگر آب بهم رسد آن
نماز را اعاده کند با بقاء وقت و قال زرارة و محمد بن مسلم قلنا لابی جعفر صلوات
الله علیه رجل لم یصب ماء و حضرت الصلوة فتیمم و صلی رکعتین ثم
اصاب الماء اینقض الرکعتین او یقطعهما و یتوضأ ثم یصلی قال لا و لکنه
یمضی فی صلوته فیتمها و لا ینقضها لمکان الماء لانه دخلها و هو علی طهر
بتیمم و بسند صحیح روایت از زراره و محمد بن مسلم که گفتند عرض کردیم بخدمت حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه که اگر شخصی را آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو رکعت
نماز کرده باشد و بعد از آن آب بهم رسد آیا تمام آن دو رکعت نماز شکسته میشود یا می باید که
قطع نماز بکند و وضو سازد و نماز کند حضرت فرمودند که هیچ یک را نمیکند بلکه نماز را تمام

میکنند بواسطه وجود آب نماز را برهم نمیزند زیرا که با طهارت تیمم داخل نماز شده است و
کسی نگوید که همین علت جاریست در مسئلهٔ سابقه که آب پیش از رکوع دریابد زیرا که بر تقدیر که
این عبارت عام باشد مخصص میشود بان خبر بلکه ظاهر میشود که این خبر و علت است نه علت تام
بلکه علت وجدان آبست بعد از رکوع و این حدیث نیز دلالت ظاهری دارد بر جواز تیمم در وسعت
وقت و اگر در صورت نماز را تمام کند و آب برطرف شود ظاهر آنست که تیممش صحیح است و بوا سطه
نماز دیگر تیمم نباید کرد زیرا که اگرچه آب بهم رسید اما متمکن نبود شرعا از استعمال آب و
منع شرعی مثل منع عقلیست بلکه اقوی و الله تعالی یعلم و قال زرارة قلت له دخلها و
هو متیمم فصلی رکعة ثم احدث فاصاب ماء قال یخرج فیتوضأ ثم یبنی
علی ما مضی من صلوته التی صلی بالتیمم و بسند صحیح زراره روایت کرده است که
بحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که هرگاه شخصی با تیمم یک رکعت نماز بگذارد و حدثی صادر شود
و آب بهم رسد حضرت فرمودند که وضو میسازد و بنا مینهد بر آن رکعتی که با تیمم کرده است و بقیه
را با وضو تمام میکند و همین حدیث را شیخ بسند صحیح دیگر از زراره و محمد بن مسلم روایت
کرده است و جمعی از علما باین حدیث عمل نموده اند و جمعی حمل کرده اند حدیث را بانکه نسیانا
واقع شده باشد و بعضی گفته اند که مراد از احداث آمدن باران است چنانکه در قاموس
است که احداث آمدن باران بهارست و چون باران بهاری کاهست که باندک زمانی از
غدیرها بهم میرسد راوی میگوید که پیش نماز بارانی و اثر آن نبود تا یک رکعت نماز کرد فوراً آب
بهم رسید و بارانی آمد و قرینه برین آنکه متفرع ساخت بر آن که فاصاب ماء یعنی پس آب
بهم رسید و احداث بمعنی مفاجات نیز آمده است و این معنی نیز مناسب است که آب نبود
بناگاه چیزی واقع شد که آب بهم رسید یا آنکه قافله رسید یا شخصی که گمان نداشتند طلب
او رفته بود و در اثنای نماز واقع شد آمدن آن و این دو معنی اگرچه اندکی خلاف ظاهر است
ولیکن بهتر است از تاویلات سابقه و طرح حدیث صحیح زراره و مؤید این معنی است حدیث
کالصحیح زراره که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که
یک رکعت نماز با تیمم کرد پس ناگاه پیدا شد دو مشک آب آورد حضرت فرمودند
که ترک نماز میکند و وضو میسازد و بنا بر آن یک رکعت گذاشته نماز را تمام میکند و فی
الحقیقه این حدیث زراره تفسیر دو حدیث دیگر او میکند و در حدیث قوی وارد شده

است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که به تیمم نماز کند و نهری روان شود از برابرش
و یک رکعت نماز کرده باشد حضرت فرمودند که غسل کند و نماز را از سر گیرد و اگر نماز را اتمام کرده باشد
اعاده نمیکند و بنابرین ظاهر شد که اگر پیش از نماز آب بهم رسد وضو میسازد و همچنین بعد از
شروع و پیش از رکوع و بعد از اتمام رکعت وضو میسازد و بنا می نهد و ممکن است که
مخیر باشد میان بنا و از سر گرفتن اگرچه بنا بهتر است و بعد از دو رکعت تمام میکند چون اصل
نماز را کرده است و همچنین بعد از اتمام و اگر کسی را ممکن باشد بنا نهادن بانکه استدبار
قبله نشود و سخن نگوید احوط آنست که وضو بسازد و بنا نهد و بعد از آن احتیاطاً نماز را
اعاده کند تا عمل بهمه اقوال کرده باشد و الله تعالی یعلم و سأل عمار الساباطی اباعبدالله
صلوات الله علیه عن التیمم من الوضوء و من الجنابة و من الحیض للنساء سواء
فقال نعم و بسند موثق سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تیمم بدل
از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از غسل حیض زنان آیا مساویند حضرت فرمودند که
بلی و موافق این خبرات حدیث کالصحیح لیث مرادی که تیمم جنب و حایض مساویند و بجای مردان
میکنند بانکه همه یک ضربند یا دو ضربی و دلالت میکند بانکه از برای غیر جنابت یک تیمم
کافی است چنانکه احادیث بسیار گذشت که جنابت و حیض یکسانند ولیکن مشهور میان
علما آنست که از برای وضو یک ضربست و از برای غسل سایر اغسال دو تیمم است یکی بدل از
غسل دو ضربی و یکی بدل از وضو یک ضربی و حدیث صریح نیست درین معنی ولیکن چون اکثر
علما تیمم را بدل از وضو و غسل میدانند و در سایر اغسال وضو را واجب میدانند پس
لازم می آید که دو تیمم کنند و بنا بر آن این دو حدیث را تاویل میکنند بانکه در کیفیت یا در
وجوب مساویند و بنا بر آنچه سابقاً ذکر کردیم که با سایر اغسال وضو واجب نیست یک تیمم
لازم خواهد بود بلکه این دو حدیث نیز دلالت میکند بنا بر آنکه با غسل وضو واجب نیست
و احوط آنست که تیممی بدل از وضو نیز بسازد بقصد آنکه اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا
عبث باشد تا مخالفت این جمع نیز نکرده باشد و الله تعالی یعلم و سأل محمد بن مسلم
اباجعفر صلوات الله علیه عن الرجل یکون به القروح و الجراحات
فیجنب فقال لا باس بان یتیمم و لا یغتسل همین حدیث را کلینی و شیخ بسند
صحیح روایت کرده اند از محمد بن مسلم که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

علیه از شخصی که بر بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود حضرت فرمودند که باکی نیست که
تیمم کند و عبارت شیخان چنین است لا باس بان لا یغتسل یتیمم یعنی باکی نیست که غسل نکند بلکه
تیمم میکند یعنی که واجب است که تیمم کند و بنا بر نسخهٔ متن مفهوم میشود که هر دو جایز است و در نسخه
کتب شیخ غلط کرده باشند و مؤید نسخهٔ شیخین است صحیح داود بن سرحان از آنحضرت صلوات الله
علیه در شخصی که جنب شود و بدن او جراحتها و دملها باشد یا خوف هلاک داشته باشد از سرما
حضرت فرمودند که غسل نکند و تیمم بکند و همچنین حدیث کالصحیح محمد بن مسلم که حضرت فرمودند که
تیمم کند و همچنین صحیحه [illegible] از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مثل حدیث
داود بن سرحان [illegible] برین تیمم واجب شده و این در صورتیست که خوف ضرر باشد و جبیره نتوان
کردن و اگر ممکن باشد جبیره اولی است بانکه غیر زخم را بشوید و بر خرقه که بر روی زخم است مسح کند
و این حدیث را حمل میتوان کرد بر صورتی که جبیره نتوانند کرد مخیر باشد میان غسل با جبیره و
تیمم و ظاهر سخن آنست که محمد بن مسلم مختلف شنیده باشد بین حدیث امر بتیمم در صورتی باشد که
غسل کردن با جبیره ضرر داشته باشد و حدیث متن در صورتیست که ضرر نداشته باشد و
ظاهر این احادیث نیز دلالت میکند بر آنکه اگر عمداً جنب شده باشد تیمم میکند و قال الصادق
صلوات الله المبطون و الکسیر یؤممان و لا یغتسلان [illegible] حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که شکم روش داشته باشد یا عضوی از اعضای او شکسته باشد
ایشان را امر بتیمم میکنند و امر بغسل نمیکنند و یا تیمم میدهند هرگاه عاجز باشند از آنکه خود بجا
آورند بانکه دست ایشان را بر خاک میزنند و بر رو و دستهای ایشان میکشند و اگر از این
نیز عاجز باشند شخصی دست خود را بر زمین میزند و بر رو و دستهای ایشان می مالد
و این روایت را نیز کلینی مرسلاً روایت کرده است ولیکن مرسلات صدوق و کلینی
حکم مسانید دارند و مؤید است حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند
که تیمم میدهند بخاک کسی را که آبله داشته یا عضواو شکسته باشد هرگاه جنب شود و تفصیل
سابق و شیخ بعنوان صحیح روایت کرده است و در مبطون لازم است که حمل کنند بر آنکه ضرر
باو رسد و همچنین در کسیر هرگاه جبیره نتوان کرد یا آنکه مثلاً از بلندی افتاده باشد که استخوانهای
پهلویش شکسته باشد و قیل لرسول الله صلی الله علیه و آله ان فلاناً اصابته جنابة
و هو مجدور فغسلوه فمات فقال قتلوه الا سألوا الا یمموه ان

شفاء العی السوال عرض نمودند بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فلان شخص
جنب شده بود و آبله داشت او را غسل دادند و مرد حضرت فرمودند که جماعتی که او را غسل دادند
باعث شدند بقتل او را کشتند چرا سوال نکردند چرا تیممش ندادند بدرستی که دوای درد جهل و
نادانی پرسیدنست و در بعضی از نسخ بغین معجمه است یعنی گمراهی و بحسب معنی قریبست باول ولیکن
محدثان ضبط کرده اند این لفظ را بعین بی نقط و غین با نقط سهو ساخت و این حدیث را
کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است در دو جا که از آن
حضرت سوال کردند و قریب باین حدیثی دیگر آورده است که از حضرت سید المرسلین سوال نمودند
و سئل الصادق صلوات الله علیه عن مجدور اصابته جنابة فقال ان کان اجنب
هو فلیغتسل و ان کان احتلم فلیتیمم و از آنحضرت سوال نمودند از آبله دارکه جنب
بود حضرت فرمودند که اگر باختیار خود جماع کرده باشد غسل بکند و اگر محتلم شده باشد بی اختیار پس
تیمم کند و این حدیث را شیخان مرسلاً از آنحضرت روایت کرده اند و مضمون این حدیث را
شیخ باسانید صحیحه روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه و محصلش آنست که جایز است
جماع کردن در جائی که هوا سرد باشد و [illegible] باشد که استعمال آب مشکل باشد ولیکن می باید
غسل کند هر چند مشقت کشد مادام که خوف [illegible] و الجنب اذا خاف علی نفسه من
البرد تیمم اما اگر درین صورت خوف هلاک داشته باشد بسبب سرما تیمم کند و بعد از آن خواهد آمد که
قضا کند و اکثر علما این احادیث را حمل بر استحباب کرده اند در صورتی که خوف هلاک نباشد
اما اگر بحسب عادت خود دانند که بیمار میشود و احتمال دهد که منجر بهلاک شود ظاهر استحباب نیز نباشد بلکه
در صورتی سنت خواهد بود که محض سرما خوردن باشد و عادت داشته باشد که بیمار شود
اگرچه بر خلاف عادت بیمار شود چنانکه احادیث بسیار وارد شده است بر جواز تیمم اگر
چه ظاهر صدوق و غیر او از متقدمین همه را حمل بر محتلم کرده اند ولیکن بعید است بسیار و سأله
معویة بن میسرة عن الرجل یکون فی السفر فلا یجد الماء فیتیمم و یصلی ثم
یأتی الماء و علیه شیء من الوقت ایمضی علی صلوته ام یتوضأ و یعید الصلوة
قال یمضی علی صلوته فان رب الماء هو رب التراب و بسند کالصحیح از معویه
سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در سفر باشد و آب بهم نرسد
و تیمم کند و نماز کند بعد از آن بآب رسد و اندکی از وقت مانده باشد آیا نماز یکرده است صحیح

است با وضو میباز د و نماز را اعاده میکند حضرت فرمودند که نمازش صحیح است بدرستی که آنکه پروردگار آبست پروردگار خاکست یعنی هر دو مساویست و وضو و تیمم مختلف نیند کی است و همین مضمون در حدیث صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح لیس مرادی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت میکند بر جواز تیمم با فراخی وقت و در حدیث صحیح یعقوب بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است که آنحضرت فرمودند که اگر آب بهم رسد و وقت نماز باقی باشد اعاده کند نماز را و اگر وقت در رفته باشد اعاده لازم نیست و حمل کرده اند اعاده را بر استحباب و دلالت میکند بر جواز تیمم با سعت وقت و اتی ابو ذر رحمة الله علیه النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله هلکت جامعت علی غیر ماء قال فامر النبی صلی الله علیه و آله بمحمل فاستترنا به و بماء فاغتسلت انا و هی ثم قال یا ابا ذر یکفیک الصعید عشر سنین و بسند کالصحیح منقول است که ابو ذر رحمه الله بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم جماع کردم و آب نداشتم ابو ذر گفت که حضرت رسول الله فرمودند که کجاوه و شتر را آوردند و من و زنم در عقب آن یا در میان آن رفتیم و خود را بآن مستور ساختیم که کسی را نظر بما نیفتد و حضرت فرمودند که آبی آوردند و من و زوجه ام بآن غسل کردیم پس حضرت فرمودند که ای ابو ذر صعید که خاک یا زمین است ترا کافیست ده سال اگر آب بهم نرسد و غرض آنحضرت این بود که رد قول او کند که هلاک شدم یعنی هلاک نمیشود کسی باین عمل چون حق سبحانه و تعالی خاک را مقرر ساخته است بدل از آب و بعضی گفته اند که مراد اینست که اگر یک تیمم بکنی تا ده سال بآن نماز می توان کرد از رد مبالغه و این معنی بعید است یا عدم مناسبت مقام و الله تعالی یعلم و اذا اجنب الرجل فی سفره و معه ماء قدر ما یتوضا به تیمم و لم یتوضا الا ان یعلم انه یدرک الماء قبل ان یفوته وقت الصلوة و هر گاه جنب شود شخصی در سفر و بمقدار وضو آب داشته باشد تیمم کند و وضو نسازد چنانکه احادیث صحیحه بران دلالت میکند بی معارضی مگر آنکه علم داشته باشد پیش از فوت نماز آب بهم میرسد که درین صورت تیمم نمیکند و صبر میکند تا قریب بآنکه

کالصحیح یعقوب بن سالم

وقت فوت شود اگر بهم رسید چنانکه علم او بود غسل میکند و الا تیمم میکند با آنکه خلافیست درین مسئله که تیمم را در فراخی وقت می توان کرد یا نه جمعی کثیر از علما قایلند که می توان کرد اگر چه امید داشته باشد بزوال عذر را پیش از خروج وقت و بعضی گفته اند که مطلقا در سعت وقت نمی تواند کرد هر چند امید بزوال عذر نباشد مثل آنکه مرضی داشته باشد که بحسب عادت مستبعد باشد زوال آن مرض پیش از خروج وقت و بعضی بتفصیل قایلند بآنکه اگر عذر مرجو الزوالست مثل آنکه درد سری عارض شده که ممکن است بحسب عادت که در آخر وقت بر طرف شود یا آب نداشته باشد و ممکن باشد که با آب برسد یا باران بیاید درین صورت واجبست تاخیر تا قریب آخر وقت بمقداری که طهارت کند با آب یا خاک و نماز کند بس اگر عذر زایل شود وضو یا غسل کند و الا تیمم و ظاهر مذهب صدوق قول اول است زیرا که گفته است که اگر علم داشته باشد بزوال علم بود درین صورت ظاهرا خلافی نباشد که تاخیر واجبست و احادیثی که مذکور شد سابقا نیز دلالت برین میکند با اخبار دیگر و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم وارد است که گفت از حضرت شنیدم که میفرمودند که هر گاه آب یافت نشود و خواهی که تیمم کنی تیمم را در آخر وقت انداز اگر آب یافت نشود خاک خواهد بود و قریب بمضمون این حدیث کالصحیح زراره و غیر آن و از امثال این خبر بعضی استدلال کرده اند که چون حضرت فرمودند که تاخیر کن تاخیر واجبست بنا بر آنکه امر از برای وجوبست و بعضی از تتمه حدیث قایل بتفصیل شده اند چون حضرت فرمودند که اگر آب بهم نرسد خاک خواهد بود که تاخیر از جهت است که امید یافت شدن آب هست و معهذا اگر بتفصیل قایل شوند جمع بین الاخبار نیز کرده خواهند بود و لیکن بعنوان دیگر جمع کردن ظاهر است بآنکه امر بتاخیر بر استحباب کنند و آنکه امر از برای وجوب باشد خصوصا اوامر احادیث ظهوری ندارد خصوصا با معارضات بسیار که از آن جمله احادیث متقدمه است که با امکان وجود آب نماز کرده بودند و آب بهم رسید حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز صحیح است و اعاده نمی باید کرد و بس ظاهر آنست که امید زوال عذر باشد تاخیر سنت است و الا سنت نیست و نماز را در اول وقت می توان کرد و لیکن از جهت خروج از خلاف جمعی اگر تاخیر کنند بهتر است ما دام که حرج نشود و در مثل نماز شام و خفتن که تاخیر آن تا نصف شب نهایت مشقت دارد و اکثر فضلا ضبط او نمی توانند کرد و چه جای عوام و شریعت سمحه سهله اقتضای این حرج میکند خصوصا در اموریکه همه کس بآن احتیاج داشته باشند پس اگر در غیر مرجو الزوال نماز را در اول وقت کند ظاهرا بهتر باشد و در مرجو الزوال آنقدر تاخیر کند

که ظن بهم رسد که عذر زایل نخواهد شد و الله تعالی یعلم و اما طلب آب صدوق ذکر نکرده و اکثر علما عمل بحدیث قوی سکونی کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند که می باید مسافر طلب آب کند در زمین ناهموار یک تیر پرتاب و در زمین هموار دو تیر پرتاب پس از این طلب کار نیست و علما ذکر کرده اند که مراد از قدر تیر پرتاب آنست که تیر و کمان و انداز نده وسط باشند و تخمینا بدویست گام تیر رسد و در حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد است که آنحضرت فرمودند که هر گاه مسافر آب نیابد باید که طلب آب کند تا قریب آخر وقت پس چنین که خوف داشته باشد که نماز فوت شود اگر از آن وقت تاخیر نماید پس تیمم کند و نماز را در آخر وقت بجا آورد پس اگر بعد از آن آب بهم رسد نماز را که با تیمم کرده است قضا نکند و وضو میباز د از جهت نماز آینده و اکثر علما حمل کرده اند این حدیث را بر استحباب و بعضی فرق کرده اند میان طلب اول و این طلب بآنکه طلب اول در وقتی است که خواهد نماز کند بیشتر از آن از چهار جانب خود طلب نماید هر جانبی یک تیر پرتاب و این طلب در وقتی است که در راهست از رفقا تفحص میکند که دارند و میگیرند یا میفروشند و انتظار می برند که شاید بقافله برسند یا بآبی برسند یا باران بیاید و مراد این نیست که از هر طرفی یک فرسخ یا زیاده راه بروند و در حدیث صحیح از داود رقی منقولست که گفت بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نمودم که من بسفر میروم وقت نماز حاضر میشود و آب ندارم و میگویند که آب نزدیکست و وقت نماز باقیست از دست راست و دست چپ طلب آب بکنم حضرت فرمودند که طلب آب مکن و لیکن تیمم کن زیرا که می ترسم که از یاران خود دور افتی و راه را گم کنی و درندوات بخورد و در حدیثی موثقی وارد شده است که راوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کرد که آیا طلب کنم آب را در دست راست و در دست چپ حضرت فرمودند که طلب مکن در دست راست و دست چپ و نه در چاه روی اگر آب در راه باشد وضو بساز و الا تیمم کن و قریب باینست حدیث قوی یعقوب بن سالم که گفت سوال کردم از آنحضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی آب نداشته باشد و آب بر دست راست یا دست چپ باشد دو تیر پرتاب یا مانند آن حضرت فرمودند

که امر میکنیم او را که خود را در مهلکه اندازد و دزدی یا درنده یا و ضرر رساند و دور نیست که منظور صدوق این احادیث و امثال این احادیث باشد که ذکر طلب نکرده است و اکثر علما این اخبار و امثال اینها را حمل کرده اند بر صورتیکه خوف ضرر داشته باشد چنانکه از حدیث اول و سیم نیز ظاهر میشود و هیچ شک نیست که اگر اندک خوفی باشد طلب ساقط است و با عدم خوف احوط عمل بمشهور است بلکه نهایت احتیاط عمل بحدیث زراره است که تا وقت تنگ شده است طلب کند و الله تعالی یعلم و سال عبد الرحمن بن ابی نجران ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن ثلث نفر کانوا فی سفر احدهم جنب و الثانی میت و الثالث علی غیر وضوء و حضرت الصلوة و معهم من الماء قدر ما یکفی احدهم من یاخذ الماء و کیف یصنعون فقال یغتسل الجنب و یدفن المیت بتیمم و یتیمم الذی هو غیر وضوء لان الغسل من الجنابة فریضة و غسل المیت سنة و التیمم للآخر جائز و بسند صحیح منقول است که سوال کرد عبد الرحمن از آنحضرت صلوات الله علیه که هر گاه سه کس سفری باشند و یکی جنب باشد و دوم مرده باشد و سیم بی وضو باشد و با ایشان آنقدر آب باشد که یکی از ایشان را کافی باشد که آب را بر سیدار د از ایشان و چه میکنند پس حضرت فرمودند که جنب غسل میکند و میت را تیمم میدهند و دفن میکنند و آنکه وضو ندارد تیمم میکند زیرا که غسل جنابت فریضه است که وجوب آن از قرآن ظاهر شده است و رفع حدث اکبر میکند و غسل میت سنت است یعنی وجوب آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است نه از قرآن و تیمم از جهت دیگری که محدث است بحدث اصغر جایز است هر چند وجوب آن از قرآن ظاهر شده است اما رفع حدث اکبر اهم است از رفع حدث اصغر و مؤید آنست خبر دیگر روایت کرده است شیخ که جنب را بر میت مقدم میدارند و حدیث مرسلی نقل کرده است که میت را مقدم میدارند و محمولست بر آنکه آب مال میت باشد و اخبار دیگر را حمل کرده اند بر آنکه آب مباح رسند یا شخصی بذل کرده باشد بهر که محتاج تر باشد شرعا و حدیث متن را شیخ روایت کرده است بسند صحیح از عبد الرحمن بن کثیر از مردی که با او حدیث کرده بود که از ابو الحسن صلوات الله علیه روایت کرده بود و کلام ایک حدیث باشد و از قلم ناسخ عن رجل افتاده باشد بقرینه آنکه اصحاب رجال نقل کرده اند روایت او را از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما بلکه

نقل کرده‌اند که او راوی ابی الحسن علی بن موسی الرضا یا جواد صلوات الله علیهما است و محتمل است که خود از
حضرت شنیده باشد و بواسطه نیز شنیده باشد و لیکن بعید است والله تعالی یعلم و صدوق بسند
حسن کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که جنب را مقدم میدارند چون غسل
جنابت بر او فرض است و غسل میت سنت است و سال محمد بن حمران النهدی و جمیل بن دراج
اباعبدالله صلوات الله علیه عن امام قوم اصابته جنابة فی السفر و لیس معه
من الماء ما یکفیه للغسل ایتوضأ بعضهم و یصلی بهم فقال لا و لکن یتیمم الجنب
و یصلی بهم فان الله عز و جل جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا و بسند صحیح از
محمد بن حمران و بسند صحیح از جمیل منقول است که گفتند عرض کردیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که پیشنماز جمعی که جنب شود در سفر و آنمقدار آب نداشته باشد که از جهت غسل کافی باشد و ما همراهان
آب داشته باشند آیا می تواند بود که یکی از ایشان وضو بسازد و پیشنمازی ایشان کند چون
چون کراهت دارد که شخصی که تیمم داشته باشد پیشنمازی جمعی کند که وضو داشته باشند حضرت فرمودند
که نه بلکه جنب تیمم میکند و پیشنمازی ایشان میکند زیرا که حق سبحانه و تعالی خاک را مطهر گردانیده است
چنانکه آب را مطهر گردانیده است و بر مضمون احادیث کالصحیح دیگر وارد شده است و در نماز جماعت خواهد
آمد و امثال این عبارت که اطلاق طهور بر مطهر کرده‌اند متواترات و همچنین قریب بتواتر است که خاک
مطهر است و ظاهر میشود که تیمم از جهت هر عبادتی که مشروط بطهارت باشد جایز است مثل مس کتابت قرآن
و قرات عزایم و دخول مسجدین و لبث و غیر آن و از این عبارات بسیار ظاهر میشود که مطهر منحصر است در
آب مطلق و خاک و آب مضاف مطهر نیست چنانکه در حدیث معتبر ابو بصیر وارد است که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمود که مطهر منحصر است در آب و صعید و از این حدیث ظاهر میشود که مراد از صعید
خاک باشد و اما گذشت احادیث بسیار که بلفظ ارض واقع شده است و آن شامل سنگ و خاک است و
در حدیث کالصحیح سکونی وارد شده است از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که تیمم از زمین
گچ و آهک میتوان کرد اگر نه پخته باشد اگر چه ظاهر حدیث اعم است و در حدیث که آجر پخته توان
کرد چون باستحاله از اسم زمین بدر رفته است بخلاف آهک و احوط آنست که تیمم از هر دو نکنند
و حضرت فرمودند که تیمم از خاکستر نمیتوان کرد چون اصل آن شجر است و اکثر علما جایز نمیدانند
تیمم را از معادن چون آنرا زمین نمیگویند و قولی شده است که جایز است و لیکن ضعیف است و اگر
ممزوج شود معدن بخاک پس اگر مستهلک شود که اصلا ظاهر نباشد تجویز کرده‌اند و اگر ظاهر باشد

جایز نیست و همچنین هرگاه گل تیمم نمی توان کرد چون کاه و ارزن چون نیست و بهتر آنست که تیمم از بلندیهای پاکیزه کنند و
از زمینهای پست که راه رو باشد نکنند چون جمعی از مفسرین تفسیر طیب کرده‌اند بزمینی که شوره‌زار
نباشد و مغصوب نباشد و بهتر آنست که تا ممکن باشد تیمم بخاک کنند و اگر نباشد تیمم بسنگ کنند والله تعالی یعلم
و غیره وارد است بر عمر بن الخطاب علیه لعاین الله و الملائکة و الناس اجمعین و بر متابعانش و ملعون که حکم را
رد کرده است قول خدا و رسول را صریحا و این مکان تاویل کرده‌اند که اجتهاد کرده است و غرض از
ذکر اینها آنست که بینا شوی باقوال حضرات معصومین صلوات الله علیهم و بدانکه چون کلام
ایشان کلام الهی است در هر عبارتی مطالب بسیار مستنبط میشود و تا مرتبه میرسد که اکثر یقین حاصل
میشود که ایشان مراد ایشانست و جمعی از متاخرین علما غافل شده‌اند و سال عبدالله بن سنان
اباعبدالله صلوات الله علیه عن الرجل تصیبه الجنابة فی اللیلة الباردة فیخاف
علی نفسه التلف ان اغتسل فقال یتیمم و یصلی فاذا امن من البرد اغتسل و اعاد
الصلوة و بسند صحیح منقول است که سوال کرد عبدالله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه
شخصی جنب شود باختیار خود در شبی که سرد باشد و ترسد که اگر غسل کند هلاک شود حضرت فرمودند که تیمم میکند
و نماز میکند و وقتیکه از سرما ایمن شود غسل میکند و نماز را اعاده میکند بدانکه کلینی این حدیث را بسند صحیح از
جعفر بن بشیر روایت کرده است و او از شخصی از حضرت و شیخ نیز مثل او روایت کرده است و ایضا روایت
کرده است از جعفر بن بشیر از عبدالله بن سنان یا غیر او از حضرت و ممکن است که او غیره از قلم ناسخ
افتاده باشد یا جعفر که از عبدالله بن سنان شنیده بود شک داشته و ابن ابی عمیر که راوی عبدالله
است در این کتاب او شک نداشته باشد بلکه همین سند ناپیدا آن میکند که جعفر از عبدالله شنیده بوده
است و چون اندک غفلت داشته است یکبار عمن حدثنی گفته است و یکبار عن عبدالله بن سنان او غیره
گفته است از نهایت احتیاطی که داشته است و لیکن سقوط از ناسخ اظهر است چون ظاهر است
که کتاب عبدالله را داشته‌اند و علی ای حال اکثر علما اعاده را حمل بر استحباب کرده‌اند چون
در حدیث صحیح از عبدالله بن سنان و حدیث صحیح از محمد بن مسلم و احادیث صحیحه از عیص بن القسم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت فرمودند که هرگاه جنب تیمم کرده
باشد و بعد از آن آب بهم رسد اعاده نماز نمیکند بدرستی که خداوند آب و خاک هر دو را
طهور گردانیده است چنانکه ابن مسلم روایت کرده است آیا کافیست آنچه کرده است برداشت
ابن سنان یا غسل میکند و اعاده نماز نمیکند چنانکه عیص روایت کرده است اگر چه این احادیث

را حمل بر جنبی کرده است لیکن بعید است و اگر اعاده کند احتیاط بهتر خواهد بود والله تعالی یعلم و اذا کان
الرجل فی حال لا یقدر الا علی الطین یتیمم به فان الله تبارک و تعالی اولی بالعذر
اذا لم یکن معه ثوب جاف و لا لبد یقدر علی ان ینفضه و یتیمم به و هرگاه شخصی در
موضعی باشد که قادر نباشد مگر بر گل پس تیمم میکند بآن زیرا که حق سبحانه و تعالی اولی است باینکه عذر
پذیر بندگان خود باشد از دیگران که عذر بندگان خود را قبول میکنند و اولویت از جهت آنست که اکرم
الاکرمین و ارحم الراحمین است معهذا اعذر از جانب اوست هرگاه با آن شخص جامه خشکی نباشد و نمدی نباشد
که تواند او را تکاند و از آن غبار تیمم کند و این مضمون صحیح ابو بصیر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه و دلالت میکند بر آنکه غبار مقدم است بر گل و دلالت میکند بر تقدیر غبار صحیح رفاعه و صحیح زراره
از حضرت امام جعفر صادق به دو حدیث کالصحیح عبدالله بن مغیره و در صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه وارد شده است که در صورت اضطرار از نمد زین و یال اسب تیمم میکند و در حدیثی
دیگر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه آب و خاک یافت نشود تیمم از گل میکند
و این اخبار منافات با اخبار سابقه ندارد و لیکن ظاهر قوتیه زراره تقدیم گل است بر خاک و تاویل
کرده‌اند که اگر گلی باشد که سخت باشد مقدم است بر غبار و اگر از نمد زین غباری جمع شود از تکانیدن
مقدم است بر گل روان و اگر غبار قلیلی داشته باشد که جمع نشود چیزی از آن و گل روان باشد ظاهر اینکه
تقدم غبار است و اگر ممکن باشد که گل را خشک کند البته مقدم است بر غبار والله تعالی یعلم و من
کان فی وسط زحام یوم الجمعة او یوم عرفة و لم یستطع الخروج من المسجد من کثرة الناس
تیمم و صلی معهم و لیعد اذا انصرف و کسیکه در جامع انبوه روز جمعه یا روز عرفه باشد و نتواند
بسبب کثرت مردمان که از مسجد بیرون رود و وضو سازد و چون حدثی از او صادر شده است تیمم کند و با
ایشان نماز کند و چون فارغ شود اعاده کند و در بسیاری از نسخ ولم یعد است که اعاده در کار نیست و
این حدیث را شیخ بسند موثق کالصحیح از سکونی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم و عبارت تهذیب و غیر آن از کتب فقها و یعید اذا انصرف است و
اکثر علما اعاده نماز را حمل بر استحباب کرده‌اند چون سبب تیمم که عذر است حاصل است و محتمل است که بنابر
نسخه اعاده وضو مراد باشد از جهت عبادات دیگر چون آب موجود است و خوف فوات نماز جمعه و
ظهر بود باز معصوم که حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه بود تیمم کرد و چون عذر برطرف
شد تیمم شکسته باطل شد یا باعتبار وجود آب منتقض شد و محتمل است بنابر نسخه لم یعد که صدوق مذهب

خود را اگر گرد دانسته که اعاده نماز لازم نیست تا ظاهر سازد که اعاده که در این حدیث واقع شده است
اعاده وضو است نه نماز یا نماز است علی الاستحباب و لیکن طریقه صدوق نیست و ظاهر آنست از ناسخ شده
است این غلط و اصل صحیح است و اعاده نماز مستحب است و اعاده وضو واجب والله تعالی یعلم و من
تیمم و کان معه ماء فنسی و صلی بتیمم ثم ذکر قبل ان یخرج الوقت فلیعد الوضوء
و الصلوة و کسیکه تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد و با آن تیمم نماز کند و پیش از
خروج وقت بخاطرش آید که آب دارد وضو بسازد و نماز را اعاده کند چون تقصیر کرده است در طلب آب
و این مضمون حدیث کالصحیح عبدالله بن مسکان است از ابو بصیر و چون کتاب عبدالله نزد صدوق بوده
ظاهرش آنست که از آنجا برداشته باشد و طریق صدوق با او صحیح است و علما نیز عمل باین کرده‌اند و ظاهر
میشود که طلب آب پیش از نماز در کار باشد و من احتلم فی مسجد من المساجد خرج منه
و اغتسل الا ان یکون احتلامه فی المسجد الحرام او فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله
فان احتلم فی احد هذین المسجدین تیمم و خرج و لم یمش فیهما الا متیمما و
بسند صحیح منقول است از ابو عبیده از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هرکه محتلم شود در یکی از مساجد
بیرون آید و غسل کند مگر آنکه در مسجد الحرام یا در مسجد سید المرسلین صلی الله علیه و آله محتلم شود که اگر در یکی از این
دو مسجد محتلم شود تیمم کند و بیرون آید و راه نرود در این دو مسجد مگر آنکه با تیمم باشد و این مضمون از آنحضرت
منقول است و در عبارت تغییری واقع شده است و در معنی تغییری نیست و خلافی نیست میان علمای ما
در آنکه جنب و حایض داخل مسجدین نمی توانند شد و در تیمم از جهت بیرون آمدن اکثر علما آنرا واجب
میدانند و ابن حمزه سنت میداند و جزم با حد الطرفین مشکلست و قصد قربت کافیست و فروع بسیار
در این مسئله گفته‌اند و چون نادر است ذکر آنها فایده ندارد باب غسل یوم الجمعة و دخول الحمام
و آدابه و ما جاء فی التنظیف و الزینة باب در بیان غسل روز جمعه و داخل شدن در حمام
و آداب آن از واجبات و مستحبات و در اخباریکه وارد شده است در پاکیزه ساختن بدن بتراشیدن
و نوره کشیدن و غیر آن و در بیان زینت کردن بخضاب و غیر آن قال رسول الله صلی الله علیه
و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر و این حدیث را روایت کرده
است کلینی بسند حسن کالصحیح که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که ایمان بخداوند
عالمیان و بروز قیامت دارد باید که داخل حمام نشود مگر با لنگ و امثال این عبارت در احادیث
بسیار واقع شده است و ظاهرش آنست که شخصی که چنین کند ایمان بخدا و روز قیامت ندارد

چون حق سبحانه وتعالی حرام کرده است که عورتین خود را بمردم بنمایند وغالب اوقات در حمام نامحرم میباشد
که اگر مثلا در حمام کسی نباشد ویا زنان او وکنیزان او ویا اطفال غیر ممیز حرام نخواهد بود ومحتمل است که دستی
بر عورتین بگذارد که کسی عورتین او را نه بیند اثم نخواهد بود واین حدیث وامثال این بنابرین وارد
شده است که اکثر مردمان بی لنگ بحمام میرفتند چنانکه از اخبار بسیار ظاهر میشود ومحتمل است که
مراد از حدیث اعم از حرمت وکراهت باشد یا آنکه اگر نامحرم در حمام نباشد نیز سنت باشد با لنگ
رفتن ومکروه باشد بی لنگ رفتن چنانکه از اخبار دیگر ظاهر میشود ونهی صلی الله علیه و
آله عن الغسل تحت السماء الا بمئزر ونهی عن دخول الانهار الا بمئزر و
قال ان للماء اهلا وسکانا وحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله نهی فرمودند از
غسل کردن در زیر آسمان مگر با لنگ ونهی فرمودند از داخل شدن در نهرها مگر با لنگ وفرمودند که آب
را اهلی چند هست وساکنانی چند می باشند در آن وصدوق باسانید متعدده ذکر کرده
است این مجموع را درین کتاب وغیر آن بلفظ کره یعنی حضرت را [illegible] نمی آمد واز اینها
کراهت داشتند اگرچه کره در احادیث شایع است از حرمت وکراهت چنانکه خواهد آمد
ولیکن درینجا بمعنی کراهت است همچنانکه نهی را نیز در هر دو استعمال فرموده اند ونهی اینجا نیز
بمعنی کراهت است وظاهر اصدوق نقل بالمعنی کرده است اگرچه محتمل است که باین عبارت نیز
باو رسیده باشد ومراد از زیر آسمان آنست که سقفی نباشد اگرچه لنگی باشد که بمراد بدارند
وظاهر حدیث اگرچه در نهرها وارد شده است ولیکن علتی که حضرت فرموده اند که آب را
اهل وساکنان هست شامل آب حوض وغیر آن هست اولی آنست که در هیچ آبی بی لنگ داخل نشود
ودر اخبار وارد شده [illegible] اهل وسکان آب ملائکه وجنیان اند ودر حدیثی وارد شده است
که اگر در فضایی غسل کند احتیاطی بکند که مبادا کسی پیدا شود ونظرش بعورت او افتد با آنکه
لنگ ببندد یا چیزی را حایل سازد چنانکه گذشت در حدیث ابوذر رضی الله عنه ونیز منقول
است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهی فرمودند از داخل شدن آب بی لنگ ومنقول
است که بخدمت آنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودند که سعید بن عبد الملک با کنیزان خود
بحمام میرود حضرت فرمودند که باکی نیست اگر همه لنگ داشته باشند ومثل خران نباشند که
همه بعورت یکدیگر نظر کنند ودر حدیث کالصحیح وارد شده است از ابو بصیر که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا برهنه غسل می توان کرد حضرت

فرمودند

فرمودند که هرگاه کسی را نظر بعورت او نیفتد باکی نیست واین حدیث دلالت میکند که نهی
سابق محمول بر کراهت است وغسل یوم الجمعة واجب علی الرجال والنساء فی السفر
والحضر الا انه رخص للنساء فی السفر لقلة الماء وغسل روز جمعه واجبست بر مردان
وزنان در سفر وحضر مگر آنکه زنان را رخصت داده اند در سفر که غسل نکنند از جهت کمی آب در سفر
واین عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه چون در سفر در غالب اوقات آب کم می باشد زنان ترک
میتوانند کرد اگرچه آب بسیار باشد ویکی آنکه آب کم باشد مرخصند واول ظاهر است زیرا که با کمی
آب مردان نیز مرخصند چنانکه در حدیث صحیح زراره وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه سوال کردم از غسل جمعه حضرت فرمودند که سنت است در سفر وحضر مگر آنکه
مسافر بر نفس خود ترسد از سرما یعنی خوف هلاک داشته باشد ودر دو حدیث صحیح وارد است
از آنحضرت صلوات الله علیه که غسل روز جمعه بر مردان وزنان لازم است در حضر وبر مردان
لازم است در سفر وبر زنان لازم نیست در سفر وعبارت مصنف مضمون حدیث موثق سماعه است
که گذشت وظاهرش آنست که صدوق غسل جمعه را واجب میدانسته اند چنانکه در امالی تصریح بآن کرده است
وحدیث صحیح زراره که در نماز جمعه مذکور خواهد شد با احادیث بسیار از حسن وموثق وقوی
بلفظ وجوب وارد شده واحادیث صحیحه وحسنه وقویه وارد شده است که غسل جمعه سنت
است وجمع میان این اخبار می توان کرد بآنکه سنت است یعنی وجوبش از قرآن مجید ظاهر نشده
است بلکه از سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله ظاهر شده است ولیکن حدیثی وارد
شده است که سنت است وواجب نیست بنابرین اکثر علما حمل کرده اند وجوب را بر استحباب موکد
چنانکه در بسیار جا استعمال وجوب بر سنت کرده اند با اصل برائت ذمت واحتیاط آنست که
مهما امکن ترک نکند ونیت قربت کند چون البته علم حاصل است بآنکه حق سبحانه وتعالی طلبیده است
[illegible] فرمان الهی بجا می آورد ودلیلی ظاهر نیست که نیت وجوب یا ندب را باید کردن وبر تقدیری که
باید درچنین جایی باجماع علما واجب نیست واگرنه تکلیف مالا یطاق لازم می آید وبعضی از فضلا دغدغه
کرده اند که درینصورت تردید در نیت لازم [illegible] زیرا که نیت قربت باین ظاهر میشود که اگر واجب
باشد والا سنت وتردید در نیت جایز نیست پس باید دو غسل بکند یکی بقصد وجوب ویکی بقصد
سنت واشتباه کرده اند از چند وجه یکی آنکه این معنی تردید در منویست نه تردید در نیت
زیرا که تردید در نیت آنست که جزم نداشته باشد کردن ونکردن را ودرین صورت جزم بفعل

دارد ولیکن کیفیت فعل را جازم نیست دوم آنکه بر تقدیری که تردید در نیت باشد بی دغدغه صحیح است چون
متعذر است جزم بآن سیم آنکه نیت وجوب وندب هر دو محالست از دو وجه یکی آنکه نیت جزم است وهرگاه
جزم بهیچ یک نداشته باشد هیچ یک را نیت نکرده است ودوم آنکه اجتماع ضدین لازم می آید پس گویا
جزم بوجوب وجزم بندب هر دو دارد واین محالست وهمچنین سه غسل دیگر با این دو غسل هم میکنند یکی بقصد
قربت چنانکه اول مذکور شد دوم بقصد رجحان مطلق یعنی میدانیم که شارع میخواهد وجوبا یا استحبابا وسیم
بقصد آنکه اگر واجب شده واجب واگر سنت باشد سنت ودرینجا نیز اشتباه کرده اند که معنی ومفاد هر
یکی است توهم مغایرت کرده اند وهر یک ازین سه نیت اما جمع اینها با وجوب وندب همان محذور
سابق لازم می آید پس گویا گفته است که میدانم که واجبست ومیدانم که سنت است ونمیدانم که واجب
یا سنت ویکی از فضلای محققین ذکر کرده است که چون در حدیث لفظ واجب وسنت وارد شده است
مخیرست میان آنکه قصد واجب کند یا سنت واین عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه محمد بن یعقوب کلینی
گفته است که در جایی که تعارض شود میان دو حدیث مکلف مخیرست در عمل بهر یک که خواهد ولیکن
این در صورتیست که جمع نتوان کرد واحتمال دیگر آنکه واجب قصد میکنیم یا سنت قصد میکنیم بجهت آن
واجب سنتی را که شارع خواسته است واین معنی قربت بر میگردد وآنچه تلامذه او نقل کرده اند از
فاضل معنی آخر بوده وآن نیز اشتباهست واز قربت گریخته در قربت افتاده است واین همه اشتباهات
از آن است که توهم کرده اند که نیت خطور بالبالست وسابقا محقق شد که نیت نه لفظ است ونه معنی
که در خاطر گذرد بلکه آن معنی واقعی است که داعی مکلف است بر فعل والله تعالی یعلم ومن کان فی
سفر ووجد الماء یوم الخمیس وخشی ان لا یجده یوم الجمعة فلا بأس بان یغتسل یوم الخمیس
للجمعة فان وجد الماء یوم الجمعة اغتسل وان لم یجد اجزأه فقد روی الحسن بن موسی
بن جعفر صلوات الله علیهما عن امه وام احمد بن موسی قالتا کنا مع ابی الحسن موسی
بن جعفر صلوات الله علیهما فی البادیة ونحن نرید بغداد فقال لنا یوم الخمیس اغتسلا
الیوم لغد یوم الجمعة فان الماء غدا بها قلیل فاغتسلنا یوم الخمیس للجمعة
وکسیکه در سفری باشد وروز پنجشنبه آب بیابد وترسد که در روز جمعه آب نیابد پس باکی نیست که روز پنجشنبه
غسل روز جمعه را بعنوان تقدیم بکند اگر پس روز جمعه آب بیابد غسل کند واگر نیابد همان غسل ورا کافی است پس بتحقیق که
روایت کرده است حسن پسر حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مادر خود ومادر احمد پسر حضرت
که هر دو زن حضرت گفتند که ما با حضرت بودیم در صحرا در وقتی که متوجه بغداد بودیم پس روز پنجشنبه

حضرت فرمودند بما که امروز غسل کنید غسل جمعه را از جهت فردا که در منزلیکه فردا خواهیم رسید آب کم است پس غسل کردیم ما
حضرت روز پنجشنبه غسل جمعه را کردیم واین حدیث را کلینی وشیخ بسند صحیح از احمد بن محمد روایت کرده اند از حسین
بن موسی از مادرش وام احمد دختر حضرت که کنیتش ام احمد است وظاهرا غلط از نساخ این کتاب شده است
ومحتمل است که غلط از نساخ کافی شده باشد وعلی ای حال دلالت میکند بر استحباب تقدیم با خوف فقد آب
ودلالت میکند بر آنکه زنان نیز در سفر غسل میکنند ورخصتی که واقع شده است بر سبیل جواز ترکست اما
آنکه اگر آب بهم رسد اعاده باید کرد این حدیث دلالت ندارد مگر حدیث دیگر باو رسیده باشد یا از عمومات
استنباط کرده باشد وشیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که
حضرت بجماعتی فرمودند که در منزل فردا آب نیست امروز غسل جمعه بکنید پس غسل جمعه را در روز پنجشنبه کردیم وعلما
بآن عمل کرده اند وغسل یوم الجمعة سنة واجبة ویجوز من وقت طلوع الفجر الی قرب الزوال
وافضل ذلک ما قرب من الزوال وغسل روز جمعه طریقه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
است که بر همه کس واجب کرده اند یعنی سنت مفروض یا امر الهی ووجوبش از قرآن ظاهر نشده است وجایز
است که آنرا بفعل آورند از ابتدای طلوع صبح صادق تا قریب بظهر وافضل آنست که بعد از غسل ظهر شود چون
اول ظهر باید که مشغول نماز جمعه یا ظهر شوند وافضل وقتها آن وقتی است که نزدیک بزوال باشد و
این مضمون از اخبار صحیحه وکالصحیح از زراره وفضیل وغیر آن ظاهر میشود واز آنجمله در حدیث صحیح از
زراره وفضیل منقولست که گفتند با آنحضرت عرض نمودیم که اگر کسی بعد از صبح غسل جمعه بکند کافیست حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که بلی ودر حدیث کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن غسل روز جمعه را که سنت است وباید که از غسل فارغ شوی
پیش از ظهر که چون اول ظهر باشد مشغول نماز شوی وفرمودند که غسل روز جمعه واجبست پس حضرت
اول فرمودند که سنت است وبعد از آن فرمودند که واجب ظاهرش آنست که مراد حضرت هم سنت
واجب باشد ومحتمل است که مراد واجب مبالغه استحبابی باشد ودر حدیث اول فرمودند که بعد از
صبح می توان کرد ودر حدیث دوم فرمودند که قریب بزوال بکن اما هر دو بیرون آمده که از صبح تا قریب
بزوال می توان کرد وقریب بزوال بهترست واکثر متاخرین تعمیم کرده اند این عبارت را در وقت
تقدیم وقضا بآنکه چون در تقدیم از صبح روز پنجشنبه تا صبح جمعه می توان کرد وهمچنین در قضا تا شام شب
یکشنبه می توان کرد پس آخر وقت تقدیم بهترست واول وقت قضا وهمچنین هرچه با آخر واول
نزدیکتر باشد بهترست ولیکن مشکل است استخراج این معنی ازین عبارت وحدیثی که بعد ازین [illegible]

اینکه فایده غسل جمعه آنست که پاکیزه باشند که تا بیت آزار مردم نباشند در تقدیم و ادا فایده دارد نه
در قضا و لیکن در فقه رضوی باین عنوان است که به اگر غسل جمعه سنت واجبست ترک مکن اگر ادراکت شود
حضروا اگر غسل کنی بعد از طلوع مجزیست و هرچند نزدیکتر باشد بزوال افضل است و ظاهرا متقدمین جزم داشته اند
که این کتاب از حضرتست و این عبارت را در کتب مودد کرده اند و متاخرین متابعت متقدمین کرده اند
والله تعالی یعلم ومن نسی الغسل او فاته لعلة فلیغتسل بعد العصر او یوم السبت و کسیکه
غسل جمعه را فراموش کند یا از و فوت شود بواسطه سببی از اشتغال ضروریه پس بهتر که از عصر تا
روز شنبه قضا کند در دو حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که اگر کسی را غسل جمعه فوت شود تا شب بجا می آورد و اگر فوت شود از و روز جمعه در روز شنبه
غسل بکند و در روایت موثقه سماعه آنست که اگر او را فوت شود در اول روز غسل جمعه قضا بکند غسل را
در آخر روز و اگر نیابد در روز شنبه قضا بکند و در حدیث صحیح حماد از حریز از بعضی اصحاب از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که ناچار است از غسل روز جمعه در حضر یا سفر اگر فراموش کند روز
دیگر بجا آورد و ظاهر این اخبار آنست که قضا را روز جمعه یا روز شنبه بجا آورد و در شب شنبه حدیثی
وارد نشده است صریحا و همچنین در شب جمعه و محتمل است که مراد از یوم شبانه روز باشد و لیکن با حکم
مشکلست حکم کردن در احکام الهی و لیکن اکثر علما در مستحبات بهمین اکتفا می نمایند که بعضی از علما گفته
باشند و در رغبت که بگفته فقها عمل توان نمود چون ایشان ارباب نفوس اند و بی نص حکم بر چیزی
نکنند اما متاخران که باستنباط عمل میکنند مشکل است اعتماد نمودن چنانکه درین مسئله ذکر کرده اند
که هرگاه در پنجشنبه غسل توان کرد در شب جمعه بطریق اولی میتوان کردن و عبارت فایده غسل جمعه که گذشت
و ظاهر است که عبارت سابق عموم ندارد و شاید که خصوصیت روز را مدخلی باشد و همچنین در قضا با
اینکه فایده ظاهر شد در ان کم تعبد و لیکن عبارت فقه رضوی عموم دارد که گذشت و در آن کتاب است که
قضای غسل جمعه را در عوض هفته میتوان کرد و الله تعالی یعلم ویجزی الغسل للجمعة كما یكون للرواح
والوضوء فیه قبل الغسل یعنی اگر در شنبه غسل جمعه کند مجزی است از غسل جمعه همچنانکه بعد از طلوع صبح
یعنی وقتش از صبح است تا زوال و هرگاه قضا شود فرقی نیست که در عصر کند یا در شنبه قضا کند و علی
ای حال وضو پیش از غسل است و این حمل بنا بر آنست که رواح براء و حای بی نقطه بخوانند چنانکه در بعضی
از نسخ است و در بعضی از نسخ کلرواج است بزاء و جیم و بنابرین معنی اینست که غسل جمعه در کیفیت مثل
جنابت و در غسل جمعه ناچار است از وضو یا پیش از غسل چنانکه سابقا گذشت که در هر غسلی وضو

هست مگر

هست مگر غسل جنابت و بنابرین نسخه محتمل است که مراد این باشد که اگر در روز جمعه جنب باشد یک غسل از
برای هر دو کافی است و لیکن وضو درین صورت می باید بخلاف اگر از جهت رفع جنابت محض باشد
و یا آنکه اگر قصد جمعه کنند از جنابت مجزیست و نسخه اولی اظهر است ویقول المغتسل للجمعة اللهم
طهرنی وطهر قلبی وانق غسلی واجر علی لسانی محبة منك و کسیکه غسل جمعه کند بگوید این
دعا را بر سبیل استحباب ترجمه اش اینست که خداوندا مرا پاک گردان از گناهان و دل مرا پاک گردان
از بدیها مانند ریا و کبر و عجب و حسد و عداوت مؤمنان و امثال اینها بلکه از غیر یاد و دوست و کینه دل
مرا پاک گردان که کینه مؤمنان در دل من نباشد و در بعضی از نسخ بعوض انق غسلی است یعنی غسل مرا خالص
گردان از جهت رضای خود و جاری ساز بر زبان من چیزی که سبب محبت تست یعنی مشغول ذکر و قران
و سخنان خیر گردان که سبب آن شود که تو مرا دوست داری یا من ترا دوست دارم یا هر دو همه بکرات
وقال الصادق صلوات الله علیه من اغتسل للجمعة فقال اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین كان طهرا من الجمعة الی الجمعة و حضرت صلوات
الله علیه فرمودند که کسیکه غسل جمعه کند و این دعا بخواند بعد از غسل یا بعد از شروع در ان آن غسل
سبب پاکی او شود از گناهان از ان جمعه تا جمعه دیگر یعنی تا جمعه سابق یا هر دو و اگر تا جمعه آینده بگیریم محتمل
است که مراد این باشد که اگر گناهی از و صادر شود این غسل کفاره آن باشد و اظهر آنست که غسل جمعه
سبب عصمت او باشد که از و گناه صادر نشود یا چیزی که سبب بعد او شود از جناب اقدس الهی که عدلهای
معنوی است از و فعل نیاید یا هر دو مراد باشد و ترجمه دعا اینست که گواهی میدهم که نیست کسیکه سزاوار
بندگی باشد مگر ذات مقدس خداوندی که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست و او
در ذات و صفات یگانه است که صفات او عین ذات اوست و او را شریکی در خدائی و غیر
آن نیست گواهی میدهم که محمد بنده اوست و رسول و فرستاده اوست بجمیع خلایق خداوندا
صلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمه معصومین اند با فاطمه زهرا و بگردان مرا از جمله پاکیزگان
از حدثهای ظاهری و باطنی که آن جمیع گناهانست یا مکروهات بلکه مباحات نیز و شیخ در حدیث
موثق عمار روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون غسل
جمعه کنی این دعا را بخوان که اللهم طهر قلبی من كل آفة تمحق دینی وتبطل به عملی اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و ترجمه اش اینست که خداوندا پاک گردان دلم

از هر آفتی که دین مرا باطل کند و تو عمل مرا بسبب آن باطل کنی و آن جمیع امراض قلب است از حسد و عداوت
و ریا و کبر و کینه و غیر آن و کلینی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است قوتابا شیخ که در
غسل جمعه این دعا را بخوان که اللهم طهر قلبی من كل آفة تمحق بها دینی وتبطل عملی اسکی هر را
بخواند بهتر است وقال الصادق صلوات الله علیه غسل یوم الجمعة طهور وكفارة
لما بینهما من الذنوب من الجمعة الی الجمعة و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که غسل روز
جمعه مطهر و کفاره است گناهانی را که از جمعه تا جمعه دیگر از بنده صادر میشود و ظاهرش آنست
که کفاره بیان مطهر باشد و محتمل است که کفاره گناهان جمعه گذشته باشد و مطهر منقبه آینده باشد
که از و بدی صادر نشود یا کفاره کبایر باشد و مطهر از صغایر یا تطهیر باعتبار قابلیت قرب باشد
و کفاره از صغایر و کبایر و ظاهر عبارت آنست که من الجمعة الی الجمعة بیان لما بینهما باشد یا آنکه ما بینهما
مبهمی باشد که من الجمعة مفسر آن باشد بالف نشر مرتب یا مشوش یعنی اول طهور و کفاره
که یکی نسبت بسابق باشد و دیگری بلاحق والله تعالی یعلم و محدثان روایت نموده اند باسانید
ایشان از اصبغ که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقتی که میخواستند که سرزنش کنند
شخصی را میفرمودند که تو عاجزتر و بی توفیق تری از کسیکه ترک غسل جمعه میکند یا آنکه اگر غسل جمعه
میکند میگرد در پاکیزگی می بود تا جمعه دیگر بحسب مقدار بی توفیق باشد که بسبب اندک
تقصیری خود را از چنین ثوابی محروم کرده است وقال الصادق صلوات الله علیه فی
علة غسل یوم الجمعة ان الانصار كانت تعمل فی نواضحها واموالها فاذا
كان یوم الجمعة حضروا المسجد فتأذی الناس بارواح اباطهم واجسادهم
فامرهم رسول الله صلی الله علیه وآله بالغسل فجرت بذلك السنة و آنحضرت صلوات
الله علیه فرمودند در سبب غسل روز جمعه که انصار کار میکردند در آب کشیدن از جهت باغات
و باعمال دیگر که عرق بسیار ایشان بود و چون روز جمعه میشد در مسجد حاضر میشدند از
جهت نماز جمعه و مردمان آزار کشیدند از بوی بغل ایشان و از عرقهای بدن ایشان در تعب بودند
پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ایشان را امر فرمودند که غسل کنند و سنت جاری
شد در همه کس یعنی اصل مشروعیت از جهت تنظیف شدن پس اگر کسی پاکیزه باشد سنت باو نیز سنت
خواهد بود چون مدار علتهای احکام بر غالبست و نادر تابع غالبست و این حدیث بسند قوی منقول
است در تهذیب و غیره و روی ان الله تبارك وتعالی اتم صلوات الفریضة

بصلوة

بصلوة النافلة واتم صیام الفریضة بصیام النافلة واتم الوضوء بغسل یوم
الجمعة و روایت کرده اند شیخان بسند صحیح از حسین بن خالد که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه که چه سبب است در واجب بودن غسل روز جمعه حضرت فرمودند که
حق سبحانه و تعالی تمام میفرماید نمازهای واجب را بنمازهای سنت و تمام میفرماید روزه واجب را
بروزه سنت و تمام میفرماید وضو را بغسل روز جمعه و در کافی وضوی نافله را و در تهذیب وضوی
فریضه را و در هر دو روایت این تتمه که هرچه را در ان باشد از سهو و تقصیر یا نسیان یعنی اگر سهوی در
نماز واقع شده باشد نمازهای سنتی که سی و چهار رکعت و دو برابر فریضه است قایم مقام آن می
شود و همچنین حق سبحانه و تعالی دو برابر روزه واجب از سنت مقرر ساخته است و آن روزه
شعبان است تمام یا هر ماهی سه روز که از ده ماه یکماه میشود که تدارک شک نسیان و
تقصیرات روزه واجب کند و همچنین غسل جمعه را متمم تقصیرات وضوها گردانیده و این مضمون در
روایات دیگر وارد شده است و فواید آمد و مناسب مذهب صدوق این بود که حدیث را
تمام نقل کند چون مشتملست بر لفظ وجوب لیکن چون اتمام صلوة و صیام بنافله شده است قرینه
استحباب غسل جمعه است بنابرین وجوبرا نقل نکرده و روی یحیی بن سعید الاهوازی
عن احمد بن ابی نصر عن محمد صلوات الله علیهما اذا دخلت الحمام فقل فی الوقت
الذی تنزع فیه ثیابك اللهم انزع عنی ربقة النفاق وثبتنی علی الایمان و
اذا دخلت البیت الاول فقل اللهم انی اعوذ بك من اذاه فاذا دخلت
البیت الثانی فقل اللهم اذهب عنی الرجس النجس وطهر جسدی وقلبی و
خذ من الماء الحار وضعه علی هامتك وصب منه علی رجلیك وان
امكن ان تبلع منه جرعة فافعل فانه ینقی المثانة والبث فی البیت الثانی
ساعة فاذا دخلت البیت الثالث فقل نعوذ بالله من النار ونساله
الجنة ترددها الی وقت خروجك من البیت الحار وایاك وشرب الماء
البارد والفقاع فی الحمام فانه یفسد المعدة ولا تصبن علیك الماء
البارد فانه یضعف البدن وصب الماء البارد علی قدمیك اذا خرجت
فانه یسل الداء من جسدك فاذا لبست ثیابك فقل اللهم البسنی التقوی
وجنبنی الردی فاذا فعلت ذلك امنت من كل داء و روایت کرده است صدوق

در امالی بسند قوی کالصحیح از یحیی از بزنطی از محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
چون داخل حمام شوی و خواهی که جامهها را بکنی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست خداوندا بکن و
دور کن از من ربقه نفاق را و ربقه حلقه ایست از ریسمان که در گردن حیوانات میکنند که نگریزند و
در ینجا کنایه است از اسباب و لوازم نفاق مثل خلف وعده و دروغ و خیانت بلکه مطلق مخالفت
الهی مشعر است بعدم ایمان صحیح و کامل و چون در وقت دخول حمام جامهها را میکند که خود را
از نجاسات و کثافات پاک کند این دعا مناسبست پس میگوید که خداوندا من ظاهر خود را میخواهم
پاک گردانم تو باطن مرا از نفاق پاک کن تا ایمان من صحیح شود و از من چیزیکه خلاف رضای تست
صادر نشود و همچنین در جمیع دعوات این حدیث این رعایتها شده است از آن غافل مباش و
مرا ثابت قدم بدار بر ایمان صحیح و کامل تا از من هیچ بدی صادر نشود و هر خوبی را بجا آورم و
چون داخل خانه اول حمام شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا پناه بتو آوردم
که مرا حفظ کنی از آزار حمام پس چون داخل خانه دوم شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش
اینست که خداوندا دور کن از من رجس نجس را که شیطان رجیم و پاک کن بدنم را از بدیها و
نجاسات و کثافات و سیآت و دلم را پاک کن از بدیهای دل که گذشت و از آب گرم قدری
بردار و بر سر ریز و قدری بر پاها ریز و اگر ممکن باشد که یک جرعه آب بخوری بخور که پاک
میکند بول دان را و درنگ کن اندکی در خانه دوم تا مرتبه مرتبه از سردخانه بگرمابه داخل شوی
پس چون داخل خانه سیم یعنی گرمابه است این دعا را بخوان که من و سایر مؤمنین پناه بخداوند
عالمیان میآوریم از شر آتش جهنم و سوال میکنیم از او بهشت را و این دعا را اگر میخوانی تا از گرمخانه
بیرون آیی و زنهار که آب سرد در حمام مخور و زنهار که فقاع مخور که معده را فاسد میگرداند
و آب سرد بر خود مریز که بدن را ضعیف میکند و چون از حمام بیرون آیی آب سرد بر پاها
ریز که درد و مرض را از بدنت بیرون میآورد و چون جامهها را پوشی این دعا را بخوان
که ترجمه اش اینست که خداوندا تقوی و پرهیزکاری را لباس پوشش من کن و مراد و دور از
هرچه سبب هلاکت از کبایر و صغایر پس هرگاه این اعمال را بجا آوری این میشوی از هر
دردی و چون تفکر و تدبر نمایی در افعال و ادعیه و مناسبات آن خواهی یافت که نفس صحت
و دلیل صحت آنست و آنکه واقع شده است که فقاع را مخور ممکن است که مراد فقاع حلال باشد
که چند دانه خرما در آب ساخوبی اندازند و شوری او با تخفیف میدهد چنانکه گذشت باشم

از حلال و حرام باشد و غرض این باشد که بازی در حمام نخورند که با حرمت خوردن حرمت نیز
دارد از برای بدن و هرچند کمتر خورند بهتر است و الله تعالی یعلم و لا باس بقراءة القرآن
فی الحمام مالم ترد به الصوت اذا کان علیک مئزر و باکی نیست در
خواندن قران در حمام مادام که غرض اسماع صدا نباشد هرگاه لنگ داشته باشی
چون غالب اوقات برهنه میبوده اند و لنگ نمیبسته اند بنابرین نهی از خواندن
قران نظر باینها واقع شده است که بسبب خواندن مردمان متوجه ایشان می
شده اند و نظر بعورت ایشان میکرده اند و همچنین جمعی که خوش آوازند همین که
داخل میشوند ایشان را میل بغنا و سرود میشده است و الحال نیز چنین است چنانکه مشهور است
که حمام ساز بزرگست و قران میخوانده اند بعنوان دو بیتی و سرود منع واقع شده است و
هرگاه این دو وجه نباشد خواندن قران در حمام خوب است چنانکه در حدیث صحیح از علی بن یقطین
و حدیث صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع وارد است که از حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا
صلوات الله علیهما سوال کردند که شخصی که در حمام قران بخواند یا جماع کند چون است فرمودند که باکی
نیست و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که باکی نیست که شخص در حمام قران بخواند هرگاه غرضش رضای الهی باشد و غرضش این نباشد که به
بینند که خوش میخواند و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که از آنحضرت سوال کردم از خواندن
قران در حمام حضرت فرمودند که اگر لنگ بسته باشی و خواهی کل قران را بخوان و عبارت متن عبارت
فقه رضویست و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه کان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ینهی عن قراءة القرآن فی الحمام فقال لا انما نهی عن یقرا الرجل
و هو عریان فاذا کان علیه ازار فلا باس و بسند صحیح روایت کرده است کلینی از
محمد که سوال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نهی میفرمودند از قران خواندن در
حمام حضرت فرمودند که نه هر کسی که حضرت نهی میفرمودند مگر برهنه را پس اگر لنگ بسته باشد باکی
نیست و سند ابن بابویه بمحمد بن مسلم جهالتی دارد اما ضرر ندارد چون از کتاب او نقل کرده است
و کتاب او اشهر من الشمس بوده مثل خود شیخ از ارکان اربعه است معهذا همینه کار دری مرحوم صدوق از
او روایت کرده است باین سند شیخ با کلینی بسند صحیح روایت کرده اشتهار حدیث را بعینه
کرا اختلاف سهلی مثل تغییر سالت بسال چنانکه مذکور شد و این اختلاف سبب تغیر معنی نیست و

صدوق بسیار چنین کرده است و اگر صحیح نقل میکرد بهتر بود و ظاهرا عذرش اینست که جزم دارد و در سوال او
شک ندارد و بنابرین بعنوان شهادت نقل میکند که گویا صدوق در وقت سوال ایشان او
حاضر بوده است و ممکن است که این جزم بنابر آن باشد که امثال این کتب را حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم تقریر فرموده باشند و قال علی بن یقطین لموسی بن جعفر صلوات الله علیه
اقرا فی الحمام و انکح فیه قال لا باس و بسند صحیح روایت کرده است صدوق و کلینی از
علی که گفت بخدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه عرض نمودم که مرا جایز است که در
حمام قران بخوانم یا خلوت کنم با زوجه خود در حمام و جماع کنم او را یا کنیزان را حضرت فرمودند
که باکی نیست و آنکه حضرت تقیید نفرمودند بازار و عدم غرض صوت بنابرین است که جلالت علی بن
یقطین از آن اعظم بود که بر تقدیر جواز برهنه بحمام رود یا خواندنی کند و یجب علی الرجل ان
یغض بصره و یستر فرجه من ان ینظر الیه و واجبست بر مرد که چشم خود را بپوشد از
نظر کردن بعورت زنان و مردان نامحرم و واجبست که فرج خود را بپوشاند از آنکه کسی نظر
بآن کند از مردان و زنان غیر محرم مثل زوجه و کنیز غیر مزوجه که اگر کنیز خود را بشوهر داده باشد یا تحلیل
دیگری کرده باشد حکم اجنبیه دارد و درین خلافی نیست که واجبست ستر ذکر و خصیتین و دبر مردان را
و زنان کل بدن ایشان عورتست بغیر دستها و پاها و رو علی الخلاف المشهور الا که از روی لذت نباشد
و الا حرام است بی دغدغه اگر چه بکنظر باشد و تفصیل این در کتاب نکاح خواهد آمد و سئل الصادق
صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و
یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم فقال کلما کان فی کتاب الله عز و جل من ذکر حفظ
الفرج فهو من الزنا الا فی هذا الموضع فانه للحفظ من ان ینظر الیه و بسند صحیح روایت
کرده است صدوق که از آنحضرت پرسیدند تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی زنان و مردان را امر فرموده
است که بگو ای محمد مردان مؤمن را که چشمهای خود را بپوشانند و فرجهای خود را حفظ نمایند که
این مر ایشان را از جهت ایشان بهتر است پس حضرت فرمودند که هرجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است
حفظ فرج نماید آن از زنانست یعنی زنا نکنند الا درین موضع که مراد از حفظ حفظ فرج است
از نظر کردن بآن یعنی چنان کنند که کسی نظر بفرج ایشان نکند و ظاهرش آنست که چشم پوشانیدن
نیز مخصوص نباشد و لیکن چون تصریح بآن نشده است اولی آنست که آنرا بر عموم خود گذارند چنانکه
عامه و خاصه نقل کرده اند که این آیه مجابست و روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که جوانی از انصار بزنی برخورد و نظر بآن زن داشت
تا می آمد و چون گذشت نظر بآن داشت و از عقب او میرفت که ناگاه استخوانی یا شیشه در دیوار
بود که روی او بر آن خورد و روی او را شکافت و او خبر از خود نداشت تا وقتی که آن زن ناپدید
شد دید که جامه و سینه اش همه خونین شده متنبه شد که البته این بلا از جهت آن عمل بود گفت که والله
من بخدمت حضرت سید المرسلین میروم و عرض حال خود با آنحضرت میکنم تا مرا آنچه باید بکنند از مدد یا زجر
پس آمد بخدمت حضرت اقدس حضرت فرمودند که این زخم از چه سبب در روی تو بهم رسید حال خود را
عرض نمود پس جبرئیل این آیه را آورد که قل للمؤمنین تا آخر این تفسیر آیه چنین خواهد بود که یا محمد بگو مؤمنان را
که چشم خود را بپوشانند از نظر کردن بزنان و بعورت مردان و همچنین زنان چشمهای خود را
بپوشانند از نظر کردن بمردان و از نظر کردن بفرج زنان و هر دو حفظ نمایند فرجهای خود را از
نظر کردن بفرجهای ایشان و بعد ازین نیز خواهد آمد با سانید صحیح و حسن کالصحیح که مراد از آیه حفظ
فرجست از نظر بآن و روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال انما کره
النظر الی عورة المسلم فاما النظر الی عورة من لیس بمسلم مثل النظر الی عورة
الحمار این مضمون را روایت کرده است کلینی بسند حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه که
آنچه مکروهست نظر کردن بعورت مسلمانانست و اما نظر کردن بعورت کفار مثل نظر کردن بعورت
الاغ است و بدانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا
یواری سوآتکم یعنی ای فرزندان آدم بتحقیق از جهت شما پوشش فرستادیم که بپوشاند چیزهای
شنیع شما را و مراد از این عورتست باتفاق علما و این حکم عامست نسبت بمؤمنان و کافران و
همچنین احادیث عامه بسیار وارد شده است و اما خطابی که در آیه سابق بمؤمنان واقع شده
است بنابر آنست که ایشان از تکالیف الهی منتفع میشوند نه غیر ایشان بنابرین در اکثر آیات
خطاب با ایشانست و عموما همه را حق سبحانه و تعالی خطاب فرموده است در چند جا
مثل قول الهی یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم یعنی ای مردمان عبادت
کنید پروردگار خود را که شما را آفریده است و ابو حنیفه ملعون از آنکه حق سبحانه و تعالی مؤمنان
را خطاب کرده است با دلیل عقلی موافق عقل شوم خود گفته است که کفار مخاطب نیستند زیراکه
هر عبادتی که ایشان میکنند بر حال کفر باطلست چون شرط عبادات اسلام است پس تکلیف
ایشان بفروع و جوابش اینست که ایشان قادرند که مسلمان شوند و عبادتها بجا آورند

مثل محدث که مکلف است بعبادات و معهذا با حدث نماز نمی تواند کردن ولیکن ممکن است او را ازاله حدث و بنابر عقل شوم او می باید که محدث نیز مکلف نباشد با آنکه ابو حنیفه قایل است بتکلیف ما لا یطاق چون بنده را فاعل فعل خود نمیدانند و فعل بنده را از حق سبحانه و تعالی میدانند و جواب بعول او را مشهور است پس ممکن است که این حدیث تقیه وارد شده باشد و علی ای حال خلاف نیست در آنکه اگر بسبب شهوت حرام است اگر کفار نیز همچنانکه اگر معلوم باشد که اجتماع میشود و از این معنی حفظ داشته باشد و نظر کردن بفرج او بسبب میل او شود و نظر کردن از باب مقدمه حرام خواهد بود و احادیث عامه واقع شده است که حضرت لعنت فرموده است آنکسی را که نظر کند بعورت دیگران و آنکسی را که عورت خود را باز گذارد که دیگران نظر بآن کنند و علامه در منتهی نقل خلاف کرده است حتی از صدوق دخواسته است که این مذهب را نسبت بصدوق دهد ما و اسباب طول نسیان شود بر شیعیان و الله تعالی یعلم و قال امیر المومنین صلوات الله علیه نعم البیت الحمام یذکر فیه النار و یذهب بالدرن و قال صلوات الله علیه بئس البیت الحمام تهتک الستر و یذهب بالحیاء و قال الصادق ع بئس البیت الحمام یهتک الستر و یبدی العورة و نعم البیت الحمام یذکر حر النار آنحضرت فرمودند که نیکو خانه است حمام از آنجهت که بیاد می آورد آتش جهنم را و چرک از بدن می برد و آنکه پاکیزه میشود و باز حضرت فرمودند که بد خانه است حمام از این حیثیت که برهنه بحمام میروند و نظر بعورت یکدیگر میکنند و حیا برطرف میشود با آنکه حیا از ایمان است و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز فرموده اند که بد خانه است حمام که پرده حیا را میدرد و عورت آنکه ظاهر میسازد و نیکو خانه است حمام که بیاد می آورد گرمی آتش جهنم را و حاصل هر دو حدیث آنست که حمام خوبی دارد و بدی دارد و اگر مردم بدیها برطرف سازند با آنکه لنگ به بندند و مردم از نیز پرهیز دارند که لنگ به بندند با ملاحظه تمام بکنند که نظرشان بعورت کسی نیفتد همه خوبی خواهد بود و لیکن کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المومنین ع فرمودند که نیکو خانه است حمام ... جهنم است و چرک را می برد و عمر علیه اللعنة گفت که بد خانه است حمام که ظاهر میسازد عورت را و میدرد پرده ستر و حیا را پس حضرت فرمودند که سخنان فرموده حضرت را نسبت بعمر داده اند و گفته عمر را نسبت بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه داده اند و شیخ طوسی بسندی کالحسن روایت کرده است که حضرت امیر المومنین با عمر بحمام رفتند عمر گفت که بد خانه

ابت

ابت حمام که در آنجا غنا بسرود و خوانند کی بسیار میشود و حیا کم میشود پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مدح کرده اند در مذمت و فی الحقیقه حمام بدی ندارد اگر جماعتی در حمام بد کنند همچنانکه در مساجد نیز که جمع میشوند اکثر مردمان خبث و غیبت میکنند مسجد بد نمیشود الجماعت بد میکنند بطریق معهود که در حدیثی که صدوق روایت کرده است بر تقدیر صحت از روی تقیه وارد شده است و الله تعالی یعلم و من الاداب ان یدخل الرجل ولده معه الحمام فینظر الی عورته و از جمله آداب مستحبه آنست که آدمی فرزند خود را با خود بحمام نبرد که مبادا نظرش بعورت او افتد یعنی مبادا فرزند بنادانی نظر بعورت پدر کند یا پدر از روی غفلت نظرش بعورت فرزند افتد بعد از این خواهد آمد و وصیت کبیره رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله حقوق پدر بر فرزند آنست که با پدر بحمام نرود و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که پدر با پسر خود بحمام نرود که مبادا نظر بعورت او کند و در حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که پدر با پسر بحمام نرود مبادا نظر بعورت او کند و حضرت فرمودند که پدر و مادر بعورت فرزند نمی توانند کرد و فرزند نظر بعورت پدر نمیتواند کرد و حضرت فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرده است آنکسی را که در حمام نظر بعورت کسی کند که لنگ نداشته باشد و آنکسی که لنگ ندارد که مردم نظر بعورت او کنند نیز لعنت کرده است و ظاهر شد که این نهی باعتبار این بوده است که بی لنگ بحمام میرفته اند که مرد لنگ داشته باشند کراهت ندارد اگر چه بهتر آنست که اگر ممکن باشد باهم بحمام نروند تا حشمت پدر از نظر پسر کم نشود چنانکه از وصیت ظاهر میشود و الله تعالی یعلم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یبعث بحلیلته الی الحمام و بسند حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و غیر آن از آنحضرت ع منقولست که هر که ایمان بخدا و بعالمیان و روز قیامت دارد نفرستد زن حلال خود را در حمام نفرستد و ظاهرا در صورتی بدست که زن متهم باشد بپدری که خوف آن باشد که چون بهانه حمام در رود و بزنا رود یا مکروه باشد رخصت دادن در بلاد حاره که در خانهای خود غسل نمی توانند کردن و در امثال این بلاد رخصت دادن خوب نباشد چنانکه بعضی از زنان متهم بزنا نباشند

ولیکن بعبث هر روز بحمام روند و افعال مردان فقد و بالای آب زیاد می بینند و اگر کسی را ممکن باشد که در خانه خود حمام بسازد هیچ شکی نیست که بهتر است و امثال در مثل هوا های سرد که خوف هلاک ایشان باشد و غسل بر ایشان واجب شده باشد بسیار کثیف شده باشند و قدرت بر حمام بلکه بر آب گرم کردن نیز نداشته باشند شک نیست که جایز است بلکه واجب که ایشان را رخصت حمام بدهند و محتمل است که همین عذر کافی باشد در جواز تجویز زنان را که بحمام روند لیکن بخاطر ندارم که کسی از علما تجویز کرده باشد و الله تعالی یعلم و قال صلوات الله علیه و آله من اطاع امراته اکبه الله تعالی علی منخریه فی النار فقیل و ما تلك الطاعة فقال تدعوه الی النیاحات و العرسات و الحمامات و الثیاب الرقاق فیجیبها در وصیت کبیره از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که وصیت بامیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند و در حدیث قوی از سکونی از حضرت امیر المومنین ع نیز منقولست که حضرت فرمودند که هر که اطاعت کند زن خود را حق سبحانه و تعالی او را سرنگون بمقدم بینی در جهنم اندازد چون خواری در آن بیشتر است که آنرا بر رو کشند که بینی او بر خاک کشیده شود از حضرت رسول صلی الله پرسیدند که چه فرمان برداریست که سبب این نوع عذاب میشود پس حضرت فرمودند که آنست که زن طلب کند از شوهر خود رخصت رفتن بعزاها و عروسیها و حمامها و جامهای باریک شوهر او را رخصت دهد و از برای او جامه تنگ بیاورد و ظاهر مراد این باشد که هر جامی که خواهد برود و در عزا و عروسی تماشا رود و جامه در بدن نما خواهد که بدنش در زیر جامه نمایان باشد چنانکه بسیاری از زنان بی عصمت چنین میکنند و هر چند خاطر جمع باشد که زنا نکنند معهذا زنانی که این مقدار عصمت ندارند عاقبت بزنا گرفتار میشوند پس اگر بقدر ضرورت بحمامی که ایشان نزدیک باشد بروند یا بعزا و عروسی خویشان نیز دیگر روند با جامهای تنگ و نفیس در خانه از جهت شوهر بپوشند ظاهرا ضرر نداشته باشد و الله تعالی یعلم و سال ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله عن الرجل یدع غسل الجمعة ناسیا او متعمدا فقال اذا کان ناسیا فقد تمت صلوته و ان کان متعمدا فلیستغفر الله و لا یعد و بسند موثق منقول است که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال نمود از شخصی که ترک کند غسل جمعه را از روی نسیان یا عمدا چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده است نمازش تمام است و اگر عمدا ترک نموده است

پس استغفار کند که حق سبحانه و تعالی از تقصیر او در گذرد و دیگر ترک نکند و همین حدیث را شیخ بسند حسن از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است و ظاهر هر دو وجوب غسل جمعه است و دلالت میکند و آنکه غسل جمعه را در تمامی نماز دخلی هست و لیکن اکثر علما تاویل کرده اند که استغفار در مکروهات بلکه در مباحات نیز می باشد و تمامی غیر صحت است بلکه کمال نماز در فضیلت و احتیاط آنست که مهما امکن ترک نکند چنانکه گذشت و خواهد آمد و قال الصادق صلوات الله علیه لا تتك فی الحمام فانه یذهب شحم الکلیتین و لا تسرح فی الحمام فانه یرقق الشعر و لا تغسل راسك بالطین فانه یسمج الوجه و فی حدیث آخر یذهب بالغیرة و لا تدلك بالخزف فانه یورث البرص و لا تمسح وجهك بالازار فانه یذهب بماء الوجه و حضرت ع فرمودند که تکیه مکن در حمام یعنی بدن خود را بزمین حمام مرسان خواه بعنوان پهلو خوابیدن باشد و خواه بر پشت خوابیدن چنانکه تصریح بآن واقع شده است که در تکا در حدیث کالصحیح که می برد پیه گرده را و باریک میگرداند یا بر پیه گرده را و کدا ... آن سبب لاغر شدن بدن است و شانه مکن در حمام که مو را تنک میکند یعنی موی سر و موی ریش جامی ریزاند و تنک میشوند و سر را بگل مشو که رو را ناخوش میکند و در حدیثی دیگر که کلینی او را روایت کرده است بدل سماجت وجه آنست که سر را بگل شستن غیرت را می برد و سفال را بر بدن و پا ممال که پیسی می آورد و در حدیث دیگر جذام و خوره می آورد و لنگ را بر رو ممال که آب رو را می برد و در رفتن که کیسه بر رو کشیدن نیز خوب نباشد و بهتر آنست که بواسطه ازاله چرک چیزی بر رو نمالد و چون از حمام بیرون آید رو را خشک نکند و یروی ان ذلك ... الشام و ارد وارد شده است که این گل که گل مصر است و خزف که سفال شام است و کلینی رضی الله عنه بسند حسن از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که سر را مشوئید بگل مصر که غیرت را می برد و بی غیرتی می آورد و این حدیث دلالت میکند که گل مصر کراهتش بیشتر باشد نه آنکه کراهت منحصر در آن باشد چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بحضرت حمام بر آمد حضرت فرمودند که زنهار که سفال بر بدن ممالید که بدن را کهنه یا مجروح میکند بر شما باد که خرقه بمالید و از آنجمله است کیسه و در حدیث معتبر کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وارد شده است که در حمام بر پشت مخوابید که پیه گرده را میگدازد و سفال بر پاها ممالید که جذام

نوره می آورد همچنانکه اگر سفال باشد کراهتش بیشتر است چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه وارد شده است که هر که از حمام سفالی را بردارد و ظاهرا آجر نیز داخل است
و بدن خود را با آن بمالد پیس شود پس ملامت نکند مگر خود را و کسیکه از غساله حمام غسل کند خوره بهم رساند
پس ملامت نکند مگر خود را شخصی گفت که اهل مدینه میگویند که غساله یا غسل از غساله شفای درد چشم
است حضرت فرمودند که دروغ میگویند آبی را که جنب از حرام در آن غسل کرده باشد و زناکار غسل
کرده باشد و دشمن اهل بیت غسل کرده باشد که از همه بدتر است و از جمیع کفار بدتر در چنین آبی
شفائی در چشم خواندن الحمد است و معوذتین و آیة الکرسی و بخور کردن بقسط و مر و لادن کندر است
و بنده در این دو روز یا بیمار ادا کردم کوفت چشم من زایل شد الحمد لله رب العالمین
والسواک فی الحمام یورث وباء الاسنان و گذشت در بحث مسواک کردن در حمام موجب
ریختن دندانهاست چون رخاوتی حاصل میشود اعضا را و دور نیست که بسیار آن مضر باشد و ترک
اولی و لا یجوز التطهیر والغسل بغسالة الحمام و جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن از غساله
حمام روایت کرده است صدوق بسند موثق کالصحیح از عبد الله بن ابی یعفور که نزاعی واقع شد
میان من و زراره در کندن موی زیر بغل و تراشیدن آن که کدام بهتر است من میگفتم که کندن بهتر است
از تراشیدن و نوره گذاشتن از هر دو بهتر است با هم آمدیم بدر خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه و طلب رخصت دخول خانه کردیم گفتند که حضرت تشریف بحمام برده اند پس بحمام رفتیم دیدیم
که حضرت بیرون آمدند و زیر بغل را نوره گذاشته بودند من بزراره گفتم که فعل حضرت کافیست
در بیان افضلیت نوره زراره گفت که شاید که مانعی از کندن بوده باشد حضرت رو بما کردند که
از جهت چه آمده اید گفتم که من میگویم تراشیدن از کندن بهتر است و نوره گذاشتن از هر دو افضل است
و زراره میگوید که کندن بهتر است حضرت فرمودند که تو درست میگویی و زراره خطا کرده است
پس حضرت بما فرمودند که نوره بکشید ما گفتیم که سه روز شده است که نوره کشیده ایم حضرت فرمودند
که دیگر بکشید زیرا که نوره طهور است و پاکیزه میکند بدن را پس نوره کشیدیم پس حضرت فرمودند
که ای ابن ابی یعفور یاد بگیر گفتم فدای تو گردم یاد ده تا یاد بگیریم حضرت فرمودند که زنهار که در
حمام بر پهلو نخوابید که پیه گرده ها را میگدازد و بر پشت مخوابید که دبیله می آورد و آن مرضیست
که در اندرون بهم میرسد و زنهار که شانه در حمام مکن که مو را تنک میکند و زنهار که مسواک مکن
که دندانها را میریزد و زنهار که سر را بگل مشوی که رو را ناخوش میکند و زنهار که لنگ بر سر و رو

ممال که آب رو را می برد و زنهار از غساله حمام غسل مکن که در آن جمع شده است غساله یهودی و
نصرانی و مجوسی و دشمنان ما اهل بیت و او بدتر از ایشانست زیرا که حق سبحانه و تعالی نجس تر از
سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نجس تر است و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از شخصی
از بنی هاشم که گفت بخدمت حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه رفتم و گفتم چه میفرمایید در حمام
حضرت فرمودند که با لنگ داخل حمام شو و چشم خود را حفظ کن که بعورت کسی نظر نکنی و از غساله
حمام غسل مکن که زنا میکنند و ولد الزنا غسل میکند و دشمنان ما اهل البیت غسل میکنند که بدتر از آن
جماعت اند و بیشتر مذکور شد در جمع بین الاخبار که امثال این اخبار را حمل بر کراهت می باید کرد
یا در صورتی که دانیم که ناصبی در آنجا غسل کرده است و محتمل است که حکم حضرت باعتبار آن زمان بوده
باشد چون اکثر اهل آن زمان دشمن اهل البیت بوده اند و صدوق آب غساله را پاک میداند و غسل را جایز
میداند و امثال این اخبار ظاهرش نجاست است مگر آنکه حمل کنند بر آنکه علم بغسل ناصبی بهم نمیرسد غالبا
و چون ظن ملاقات آنها است غسل نتوان کرد و این وجوه از جهت بیان غسل نکردن باشد نه وجه نجاست
و این معنی ظاهرتر است و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه لیتزین احدکم
یوم الجمعة و یغتسل و یتطیب و یلبس انظف ثیابه و لیتهیأ للجمعة و لیکن علیه
فی ذلک الیوم السکینة والوقار و لیحسن عبادة ربه و لیفعل الخیر ما استطاع فان
الله جل ذکره یطلع علی الارض لیضاعف الحسنات و کلینی بسند صحیح روایت کرده است
از هشام بن الحکم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که می باید هر یک از شما شیعیان
در روز جمعه زینت کند و در کلینی و ... حدیث با آنکه یغتسل تا آخر بیان زینت باشد و بنابراین تخصیص بعد از
تعمیم خواهد بود از جهت زیادتی اهتمام با آنکه غسل جمعه بکنید و بوی خوش بکار فرمایید و شانه بکنید
و پاکیزه ترین جامه ها را بپوشید و از جهت نماز جمعه خود را مهیا سازید بپاکیزگی و باید که هر یک از
شما با سکینه دل و وقار تن باشید یعنی دل بیاد الهی باشد و بدن بآرام متوجه نماز شود و عبادت
پروردگار خود را نیکو بجا آورد و هر چه مقدور باشد او را از کارهای خیر البته ترک نکند بدرستیکه
حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و رحمت نظر باهل زمین میفرماید یعنی فیوض مقدسه خاصه را افاضه
میکند بر مواد قابله پس چنین کنید که خود را در معرض قابلیت آنها در آورید تا حسنات شما را
مضاعف گرداند بفیوض قدسیه دنیوی یا مراتب عالیه اخروی و در روایتی وارد شده است که
هر یک را هفتاد مثل آن در نامه عمل بنده می نویسند و این حدیث را باعتبار غسل و غیر آن

از تتمه در اینجا ذکر کردیم چون زینت مطلوبست بسیج تر است دیگر نکشد و ناخن بگیرد و شارب بگیرد و
جمیع مراتب زینت که خواهد آورد داخل است اما بر نسخه که داده است که ظاهر است و اما اگر واو نباشد
همان زینت مطلق مراد است و آنچه مذکور شده است افراد آنست و الله تعالی یعلم و قال ابو
الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما لا تدخل الحمام علی الریق و لا تدخلوه
حتی تطعموا شیئا و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که ناشتا داخل حمام مشوید تا اندک
چیزی بخورید و اندک خوبست و پر بودن معده نیز بد است چنانکه در حدیث حسن وارد شده است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که داخل حمام مشو مگر آنکه در معده چیزی باشد
که معده مضطرب نشود از جهت گرسنگی با آنکه صفرا در معده بریزد و این اندک خوردن از جهت فرو نشستن
بدن بهتر است و اگر شکم پر باشد داخل مشو و در حدیث قوی از آنحضرت منقولست که هرگاه
حضرت اراده حمام داشتند اندک چیزی تناول میفرمودند شخصی گفت که مردمان میگویند که ناشتا
بهتر است حضرت فرمودند که نه چنین است بلکه اندک چیزی بیشتر می باید خورد تا صفرا فرو نشاند
و حرارت اندرون را ساکن گرداند و قال بعضهم خرج الصادق صلوات الله علیه
من الحمام فلبس و تعمم قال فما ترکت العمامة عند خروجی من الحمام فی الشتاء والصیف
و بعضی از اصحاب گفته اند که آن سیف بن ابی عمیره است چنانکه کلینی در صحیح از او روایت کرده است که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حمام بیرون آمد پس جامه پوشیدند و عمامه بر سر
مبارک گذاشتند و نساخ از حدیث این فقره را انداخته اند که فقال لی اذا خرجت من
الحمام فتعمم یعنی حضرت بمن فرمودند که هرگاه از حمام بیرون آیی عمامه بر سر گذار سیف گفت
حسب الامر حضرت من ترک نکردم عمامه را در وقت بیرون آمدن از حمام در زمستان و تابستان
و ظاهرا مطلوب این باشد که سر برهنه بیرون نیاید که ضرر میشود و بهتر آنست که تمام آن قدر باشد
که یک مرتبه بر دور سر پیچیده شود و داخل عمامه همین است و اگر چه بر کلاه نیز اطلاق میکنند و قال موسی
بن جعفر صلوات الله علیهما الحمام یوم و یوم لا یکثر اللحم و ادمانه کل یوم
یذیب شحم الکلیتین و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که حمام یک روز نه یک روز گوشت
بدن را زیاده میکند و هر روز بحمام رفتن پیه گرده ها را میگدازد و این حدیث را کلینی صحیحا
از آنحضرت روایت کرده است و در صحیح از سلیمان جعفری روایت کرده است که بیمار شدم
تا مرتبه که گوشت بدنم تمام رفت پس بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه رفتم حضرت

فرمودند که میخواهی که گوشت بدنت بحال خود آید گفتم بلی حضرت فرمودند که یک روز نه و یک روز
بحمام رو که گوشت بدنت بحال اول خواهد آمد و زنهار که هر روز بحمام مرو که مبتلا بسل میشود
کان الصادق صلوات الله علیه یطلی فی الحمام فاذا بلغ موضع العورة قال
للذی یطلی تنح ثم یطلی هو ذلک الموضع و منقولست که آنحضرت سلام الله علیه نوره
میکشیدند در حمام چون بقرب عورت میشد با آنکه نوره بر بدن آنحضرت میمالید میفرمودند
دور شو و حضرت خود عورت را نوره میکشیدند و قریب باین روایت کرده است شیخ در قوی
از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است کلینی از ابو بشیر نبال که گفت سوال کردم از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از حمام حضرت فرمودند که اراده حمام داری گفتم
بلی پس حضرت فرمودند که حمام را گرم کردند پس داخل حمام شدند و لنگی بستند که از ناف
تا زانو را پوشید پس حمامی را فرمودند که نوره کشید بیرون لنگ از بالا و پایین بعد از آن
حضرت فرمودند که بیرون رو پس حضرت بقیه را نوره کشیدند و فرمودند که چنین کن و این
حدیث بطریقه ایشان اولیست و آن حدیث را نیز بر این حمل می باید کرد و من اطلی فلا باس
بان یلقی الستر عنه لان النورة سترة و کسیکه نوره بر عورت کشد باکی نیست که لنگ
نداشته باشد زیرا که نوره ساتر عورتست روایت کرده کلینی مرسلا که حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد نباید که داخل
حمام شود بی لنگ راوی گفت که حضرت صلوات الله علیه روزی داخل حمام شدند و نوره
کشیدند و چون نوره کل بدن را فرو گرفت حضرت لنگ را انداختند پس یکی از آزادکرده های حضرت
عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد شما همیشه [illegible] میفرمودید در بستن لنگ حال
انداختید سبب چیست حضرت فرمودند که نمی بینی که عورت را تمام فرو گرفته است و ظاهر این
خبر و خبر آینده است که حجم عورت نباشد و لیکن بر تقدیر وقوع این معنی حمل می باید کرد
بر آنکه عورت در شبان تنها باشد و نوره بسیاری بر آن بالا مالیده باشند که
حجم نیز پیدا نباشد یا از جهت بیان جواز نموده باشند و دخل الصادق صلوات
الله علیه الحمام فقال له صاحب الحمام نخلیه لک قال لا ان المؤمن خفیف
المؤنة و حضرت داخل حمام شدند حمامی عرض نمود که رخصت میدهید که مردمان را بیرون
کنم تا خلوت شود از جهت شما حضرت فرمودند که نه بدرستیکه مؤمن کارهای او سبک است

یعنی کار را بر مردمان دشوار نمی باید کرد و کلینی این حدیث را در قوی کالصحیح روایت کرده
است و در آخرش اینست که قال لاحاجة لی فی ذلک الموس اخف من ذلک یعنی
حضرت فرمودند که مرا احتیاجی باین نیست موس ازین سبکتر است یعنی نوره کردن طریقه
جباران است نه طریقه مؤمنان و روی عبد الله الرافقی قال دخلت حماما
بالمدینة فاذا شیخ کبیر وهو قیم الحمام فقلت یا شیخ لمن هذا الحمام فقال
ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهما فقلت اکان یدخله فقال نعم
فقلت کیف کان یصنع قال یدخل فیبدأ فیطلی عانته وما یلیها ثم یلف
ازاره علی اطراف احلیله فیدعونی فاطلی سائر بدنه فقلت له یوما من
الایام الذی تکره ان اراه قد رأیته قال کلا ان النورة سترة و صدوق
بسند قوی روایت کرده است از عبد الله رافقی چنانکه در کافیست یا وافقی که گفت داخل شدم
در حمامی در مدینه مشرفه دیدم که مرد پیری حمامی بود گفتم ای پیر مرد این حمام از کیست گفت از حضرت
امام محمد باقر است صلوات الله علیه پس گفتم که آیا حضرت خود تشریف می آورند بدین حمام گفت
بلی گفتم چکار میکند گفت که آنحضرت داخل میشود و ابتدا میکند و میبست زهار رشته نوره میکشد
و آنچه در حوالی آنست پس لنگ خود را بر اطراف ذکر خود می پیچد و در کافی چنین است که ثم یلف
علی طرف احلیله یعنی سر ذکر شریف چیزی می پیچد و این اظهر است پس مرا میطلبد و من
باقی بدن شریف می مالم نوره میکشم پس روزی از روزها گفتم که آنچه تو میخواهی که من آنرا نبینم
دیدم حضرت فرمود که حاشا که دیده باشی بدرستی که نوره آنرا پوشیده است و ظاهر
این حدیث آنست که حجم خصیتین را دیده باشد و آنکه صدوق چنین حدیثی را جزم کرده
است که حق است با آنکه راوی آن مرد پیر حمامی را نمی شناخت که صادق است یا
کاذب چنانکه از حدیث ظاهر میشود در حدیث که در آخر دانسته باشد که راست
گفته یا کتاب او را بر یکی از حضرات عرض نموده باشند و حضرت تصحیح فرموده باشند
لهذا این حدیث را ابن ابی عمیر روایت کرده است و تابع و ظاهر شده و باشد حقیقت
حدیث او نقل میکند و الله تعالی یعلم و بر تقدیر صحت تاویلش آنست که ران حضرت
را دیده باشد در زیر نوره و حضرت بیشتر مبالغه فرموده باشد در پوشیدن
ران و قال عبد الرحمن بن مسلم المعروف بسعدان کنت فی الحمام

فی البیت

فی البیت الاوسط فدخل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
وعلیه ازار فوق النورة فقال السلام علیکم فرددت علیه السلام
ودخلت البیت الذی فیه الحوض فاغتسلت وخرجت و فی هذا اطلاق
فی التسلیم فی الحمام لمن علیه مئزر والنهی الوارد عن التسلیم فیه
هو لمن لا مئزر علیه و بسند صحیح منقول است از سعدان و او از اصحاب اصول
است که گفت من در حمام بودم در خانه وسطی پس حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه داخل شد و لنگی بر بالای نوره بسته بود و گفت السلام علیکم من جواب سلام دادم
و داخل شدم در خانه که حوض در آنجا بود پس غسل کردم و بیرون آمدم و ازین حدیث
ظاهر میشود که جایز است سلام کردن کسی را که در حمام لنگ بسته باشد و نهی که وارد
است از سلام نسبت بکسی است که لنگ نداشته باشد و چون سلام کند مردم متوجه
او میشوند که جواب او بگویند و نظر ایشان بر عورت او افتد و احادیث نهی بسیار
است از آنجمله روایت کرده است صدوق بسندی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه که فرمودند که سلام مکنید بر یهودی و بر نصرانی و مجوسی و بر بت
پرستان و بر شارب الخمر و بر کسی که شطرنج یا نرد بازی کند و بر مخنث و بر شاعری
که هجو کند نسبت زنان بر مؤمنان و بر کسی که نماز کند زیرا که نماز گذارنده جواب نمیتوان
داد پس سلام نباید کرد چون سلام سنت است و جواب سلام واجب و بر کسی که
سود خوار باشد و بر کسی که در آب خانه باشد و در کسیکه در حمام باشد و بر فاسقی
که علانیه فسق کند و کراهت در نماز ظاهرا تقیه وارد شده است یا در حالت تقیه یا که
سلام بر شیعه کند که نماز کند و سنیان حاضر باشند و از ترس ایشان جواب
نتواند داد یا بر کسیکه مسئله نداند و جواب ده و خوف بطلان نمازش باشد یا بوسواس
افتد از کثرت شرایطی که دارد که اگر سلام صحیح بر عالمی کند که تقیه نکند ظاهرا ضرر نداشته
باشد و همچنین سلام بر کسیکه در خلا باشد کراهتش ظاهر است و سلام در حمام با عتبار عریان
بودنست چنانچه صدوق تاویل کرده است و احتمال تقیه نیز دارد و فرقی هست میان
امثال این اخبار و آنچه صدوق ذکر کرده است زیرا که درین اخبار منع است از سلام
بر کسیکه در حمام باشد نه از کسیکه در حمام باشد پس ممکن است که صدوق حمل کند

حدیث سعدان را بر آنکه سعدان از آنکه لنگ داشته است که حضرت برو سلام کرده است
هر چند که در خبر مذکور نیست اما از جهت جمع بین الاخبار بر این حمل میکند و ممکن است که حمل کلام
صدوق بر این کنیم اما بسیار خلاف ظاهر است و روی حنان بن سدیر عن ابیه قال
قال دخلت انا و ابی و جدی و عمی حماما فی المدینة فاذا رجل فی بیت المسلخ
فقال لنا ممن القوم فقلنا من اهل العراق فقال وای العراق فقلنا الکوفیون
فقال مرحبا بکم یا اهل الکوفة و اهلا انتم الشعار دون الدثار ثم قال
و ما یمنعکم من الازار فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال عورة
المؤمن علی المؤمن حرام قال فبعث عمی الی کرباسة فشقها باربعة ثم اخذ
کل واحد منا واحدا ثم دخلنا فیها فلما کنا فی البیت الحار صمد لجدی فقال
یا کهل ما یمنعک من الخضاب فقال له جدی ادرکت من هو خیر منک
لا یختضب فقال و من ذاک الذی هو خیر منی فقال ادرکت علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و لا یختضب فنکس رأسه و تصاب عرقا و قال صدقت
و بررت ثم قال یا کهل ان تختضب فان رسول الله صلی الله علیه و آله
قد خضب و هو خیر من علی صلوات الله علیه و ان تترک فلک بعلی صلوات
الله علیه اسوة قال فلما خرجنا من الحمام سألنا عن الرجل فی المسلخ فاذا هو
علی بن الحسین و معه ابنه صلوات الله علیهم و فی هذا الخبر اطلاق للامام
ان یدخل ولده معه الحمام دون من لیس بامام و ذلک ان الامام معصوم
فی صغره و کبره و لا ینقع منه النظر الی عورة فی حمام و لا غیره و روایت کرده است
بسند موثق حنان پسر سدیر صراف از پدرش که گفت داخل شدم من و پدرم و جدم و عمم در
حمامی در مدینه مشرفه پس در خانه رخت کن شخصی را دیدیم که با گفت شما از کدام طایفه اید ما گفتیم
که از اهل عراقیم پس گفت که از کدام عراق کوفه یا بصره ما گفتیم که از کوفه ایم پس حضرت صلوات الله
علیه فرمود که خوش آمدید و صفا آوردید و محب خالص ما یی فراخ و با اهل خود آمدید شما چرا ازار نمی بندید
نه جامه بالایین یعنی شما از خواص ما یید نه از اجانب این شفقتهای حضرت از جهت بود که چون ایشان
را نصیحت فرماید لنگ بستن اطاعت کنند پس حضرت فرمودند که چه چیز مانعست شما را از لنگ بستن
بدرستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که دیدن عورت مومن بر

بر مؤمن حرام است سدیر گفت که عمم فرستاد و کرباسی آوردند و چهار حصه کردند و هر یک حصه را بستیم
و بحمام رفتیم پس چون در خانه گرم نشستیم حضرت متوجه جد من شد و فرمود که ای شخصی که ریشت سیاه و
سفید است چرا رنگ نمی بندی یا پس جدم گفت که من صحبت کسی رسیدم که بهتر از من و تو بود و خضاب
نمیکرد پس حضرت فرمود که کیست آنکسی که بهتر از منست گفت صحبت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه رسیده ام
آنحضرت خضاب نمیکرد پس حضرت سر بزیر انداخت و عرق میریخت از رو و فرمود که راست گفتی و نیکو گفتی
پس حضرت فرمود ای کهل یعنی ای ریش دو مو اگر خضاب کنی و ریشت را رنگ کنی متابعت حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله کرده خواهی بود و آنحضرت بهتر است از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم
و اگر خضاب نکنی متابعت حضرت امیر المؤمنین کرده خواهی بود و آن نیز خوبست سدیر میگوید که چون
از حمام بیرون آمدیم در رخت کن احوال آنشخص پرسیدیم که کیست ظاهر شد که حضرت سید الساجدین
بود و پسرش حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما با آنحضرت بود و صدوق میگوید که ازین خبر ظاهر میشود
که جایز است امام را که فرزند خود را بحمام برد نه کسیکه امام نباشد زیرا که امام معصوم است از گناهان
صغیره و کبیره در طفولیت و رجولیت و نظر او بعورت هیچ کس نمی افتد نه در حمام و نه در غیر حمام
و آنکه صدوق گفت که سنت است که هر چه حق است که بی لنگ بوده است با آنکه از حدیث ظاهر میشود که حضرت
در رخت کن با پدر بود و اصلا ظاهر نشد که در حمام بودند با حضرت دیگر آنکه صدوق غافل شد از آنکه
سدیر و پدر و جدش هر سه در حمام بودند و حضرت منع ایشان نکرد دیگر آنکه صدوق گوید که حضرت غیب
نمیدانست بر تقدیری که غیب نداند فرات که داشتند با جماع و اخبار متواتره و افرات که حضرت پیش
از برهنه شدن یافت که میخواهند برهنه داخل شوند و شروع در آن می فرمودند چون توان گفت که از
اول تا آخر حمام نفهمیدند که هر دو برهنه اند دیگر آنکه وجه عدم خضاب حضرت امیر المؤمنین این بود که چون
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده بود که محاسنت از خون سرت خضاب خواهد شد حضرت
انتظار شهادت میکشید که سخن حضرت راست شود چنانکه کلینی در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان
روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله خضاب فرمودند و مانع نبود امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از خضاب مگر
گفته حضرت سید المرسلین که رنگ خواهد شد محاسنت از خون سرت و حضرت امام حسین و امام
محمد باقر صلوات الله علیهما نیز خضاب میکردند و قریب باین حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه
و فواید این حدیث بسیار است و با اندک تاملی ظاهر میشود و قال الصادق صلوات الله علیه

الفخذ لیس من العورة و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که ران از عورت
نیست و آنچه گذشت در حدیث ابی بصیر که حضرت زهار را نوره پوشیدن محمولست بر استحباب زیرا که
کلینی و شیخ روایت کرده اند در قوی از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه که عورت قبل و دبر
است و دبر پوشیده میشود از نشستگاه و پس هرگاه که ذکر و خصیتین را بپوشانی ستر عورت کرده
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که از آنحضرت پرسیدند
که در وقت آب ریختن بر بدن برهنه می توان شد که عورتش ظاهر شود یا او عورت کسی را ببیند حضرت
فرمودند که پدرم را بد می آمد از همه کس بعورت دیگری نظر کند و قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه النورة طهور را در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که نوره
طهور است یعنی پاک کننده است از موی چرک و گناهان و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات
الله علیهما القوا الشعر عنکم فانه نجس کلینی در موثق از آنحضرت صلوات الله علیه روایت
کرده است که مو را از بدن خود دفع کنید که بسبب حسن شماست و مراد از مو غیر یک قبضه ریش است
و برد و همین عبارت را شیخ بسند صحیح از ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است و قال الصادق صلوات الله علیه من اراد ان یتنور فلیاخذ
من النورة و یجعله علی طرف انفه و یقول اللهم ارحم سلیمان بن داود کما امر
بالنورة فانه لا تحرقه النورة و از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که هر که خواهد که نوره
بکشد اندکی از نوره بردارد و در کافی فقیه و جعل بسیح بیاورد او را بر سر بینی گذارد و بگوید که خداوندا
رحمت کن بر سلیمان بن داود چنانکه امر کردی بنوره کشیدن و مشهور است که پیشتر نوره نبود و حضرت
[illegible] بلقیس را حاجت و جاری شد که پیدا این کار بکند نوره را او اختراع نمود و مجربست و قد
سدی من جلس و هو متنور حنیف علیه الفتق و در روایتی از حضرات وارد شده است
که هر که نوره کشد و بنشیند خوف این هست که او را فتق حاصل شود که در بدن شود و پرده درود یا
در خصیه ریزد و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه احب للمؤمن یطلی فی کل خمسة
عشر یوما و بسند قوی از آنحضرت منقولست که فرمودند که من دوست میدارم از جهت
مؤمن که در هر پانزده روز یکمرتبه نوره بکشد اقلا و قال الصادق صلوات الله علیه السنة
فی النورة فی کل خمسة عشر یوما فان اتت علیک عشرون یوما و لیس عندک
فاستقرض علی الله عز و جل بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که سنت است

که هر پانزده

که هر پانزده روز یکبار نوره بکشند پس اگر بیست روز بگذرد و نداشته باشی بهای نوره را پس
قرض کن بر حق سبحانه و تعالی یعنی قرضی است که ادای آن بر الهی است تعالی شانه و در خصال
این زیادتی هست که هر که چهل روز بر او بگذرد پس و مؤمن و مسلمان نیست و او را نزد حق سبحانه
و تعالی کرامتی و عزتی نیست و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یؤمن
بالله و الیوم الآخر فلا یترک عانته فوق اربعین یوما و لا یحل لامرأة
تؤمن بالله و الیوم الآخر ان تدع ذلک منها فوق عشرین یوما در روایت
سکونی از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد که
ترک کند نوره بپشت زهار را شامل زیاده از چهل روز و اینها نهایت زمانست و الا هر چند
زودتر است بهتر است چنانکه در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن عبد الله منقول است که گفت در
خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه داخل حمام شدم حضرت فرمودند که
نوره بکش گفتم چند روزی است که نوره کشیده ام حضرت فرمودند که نوره بکش که
نوره طهور است یعنی پاکیزه میکند بدنت را از مو و چرک و از گناهان و مغفرت سابق
و توفیق لاحق و ازین باب احادیث بسیار وارد شده است و در روایت حذیفه
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله هر هفته پشت زهار را با بین تنزر او نوره میکشیدند و اولی آنست که در وقت نوره
کشیدن این دعا را بخوانند که کلینی بسند معتبر از سدیر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیهما روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که هر که در وقت نوره کشیدن این دعا را
بخواند حق سبحانه و تعالی او را مطهر گرداند از چرکهای دنیوی و صفات رذیله و پاک
کند او را از گناهان و بدل از هر موئی که می برد موئی کرامت فرماید که در آن موی گناه نکند
و بعدد هر موئی که در بدن اوست ملکی بیافریند که تسبیح الهی کنند تا روز قیامت و هر تسبیحی
از تسبیحهای ایشان برابر باشد با هزار تسبیح اهل زمین و دعا اینست که اللهم طیب
ما طهر منی و طهر ما طاب منی و ابدلنی شعرا طاهرا لا یعصیک
اللهم انی تطهرت ابتغاء سنة المرسلین و ابتغاء رضوانک و مغفرتک
فحرم شعری و بشری علی النار و طهر خلقی و طیب خلقی و زک عملی و اجعلنی
ممن یلقاک علی الحنیفیة السمحة ملة ابراهیم خلیلک و دین محمد حبیبک و

رسولک عاملا بشرایعک تابعا لسنة نبیک صلی الله علیه و آله آخذا
به متأدبا بحسن تادیب رسولک صلی الله علیه و آله و تادیب اولیائک
الذین غذوتهم بادبک و زرعت الحکمة فی صدورهم و جعلتهم
معادن لعلمک صلواتک علیهم ترجمه اش اینست که خداوندا خوب گردان و پاکیزه
ساز بانوار معارف و طاعات و عبادات عضوهایی که ظاهر است از من بطهارت ظاهری از
احداث و نجاسات و بطهارت باطنی از گناهان و مکروهات و طاهر گردان آنچه را طیب و نیکوست
از من و آن روح و عقل و قلب و قوی که لشکرهای روح اند بلکه هر عضوی از اعضای ظاهر و باطن را
از گناهان و هر چه نالایق است مطهر گردان بآنکه همگی مشغول بغیر تو یا بغیر چیزی که رضای تو در آن
باشد نشوند و خداوندا بدل کن از من موئی که عصیان تو نکنند یا مادر آن عصیان و مخالفت
تو نکنیم خداوندا تو خوب من ازین نوره کشیدن متابعت پیغمبران مرسل است از پیغمبر اینکه بعد از
حضرت سلیمان آغاز کنند خصوصا سید و اعظم ایشان صلی الله علیه و آله اجمعین و خوشنودی
تست که از من خوشنود شوی و از گناهان من درگذری و حرام گردانی همه را پس حرام گردان
موی مرا و اعضای مرا بر آتش جهنم و طاهر گردان خلق مرا بآنکه متخلق گردانی مرا بخلق انبیا و
اوصیای خود و اعمال مرا پاکیزه ساز از آنکه از جهت غیر تو بجا آورم یا قبول کن و بگردان مرا
از کسانی که چون از دنیا بروم بملت حضرت ابراهیم که خلیل تست که آن ترک شرک جلی و خفی است
بروم چون بنای اخلاص از آنحضرت بر وجه اکمل شد اگر چه در واقع در جمیع کمالات تابع سید
المرسلین است و پیروان مرا بر دین حبیب تو که مرتبه محبت و محبوبیت را باعلی مرتبه کمال رسانید
و فرستاده تست بر جمیع خلایق و چنانکن که عمل کنم بجمیع شرایع و احکامی که آنحضرت از تو بخلق
رسانیده است و تابع سنت پیغمبر تو باشم صلی الله علیه و آله و دست در دامان متابعت او
زنم و چنان کن که مرا با حسن وجوه بآداب خود مؤدب داری و متخلق باخلاق خود کنی و متخلق باخلاق
رسولت گردانی صلی الله علیه و آله و چنان کن که باخلاق و آداب ائمه معصومین که دوستان تو
هستند و ایشان را واجب الاطاعة عالمیان گردانیده متادب و متخلق گردم آن جمعی که ایشان را
تربیت کرده بآداب و اخلاق خود و علوم حقیقیه و معارف لدنیه را در سینهای ایشان
زراعت فرموده و ایشان را معدنهای علوم و اسرار خود گردانیده صلوات تو بر ایشان باد
چنانکه با ایشان کرده مرا نیز بهره از خوان بیدریغ ایشان کرامت فرما و چون تفکر کنی در این

دعا خواهی یافت که مشتمل است بر جمیع مطالب دنیویه و اخرویه و ظاهریه و باطنیه و می باید که در این
وقت متوجه جناب اقدس الهی باشد و بتضرع و زاری این مراتب را طلب نماید که اینها از ابواب چهار
هزار گانه نماز است که خواهد آمد و عجب از صدوق که اکثر احادیث نوره را از کلینی نقل کرده است
و چنین گنجی از گنجهای الهی را غافل شده است که ذکر کند و قال رسول الله صلی الله
علیه و آله احلقوا شعر الابط للذکر و الانثی و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که بتراشید موی زیر بغل را خواه مردان و خواه زنان که سنت رحمت کشیدن در بعضی از نسخ بجای
الابط یضعف المنکبین و یوهی و یضعف البصر و مقرر بود که حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه نوره میکشیدند زیر بغلها را در حمام و میفرمودند که کندن زیر بغل ضعیف میسازد
میکردانند دوشها را و ضعیف میگرداند چشم را اما آنکه نوره میکشیدند در حمام در روایت
صحیح از هشام و حفص وارد شده است و همچنین در روایات بسیار و اما آنکه سست و ضعیف
میکند در روایت سعدان و ابو کهمش واقع شده است و اما آنکه بصر را ضعیف میکند در موثقه
علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و قال صلوات
الله علیه حلقه افضل من نتفه و طلیه افضل من حلقه و در موثق کالصحیح و طرق دیگر از
عبد الله بن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تراشیدن
موی زیر بغل بهتر است از کندن آن و نوره کشیدن آن بهتر است از تراشیدن آن و قال علی
صلوات الله علیه نتف الابط ینفی الرائحة المکروهة و هو طهور و سنة
مما امر به الطیب علیه و آله السلام روایت کرده است صدوق بسندی قوی از
حضرت صلوات الله علیه که کندن موی زیر بغل پاک میکند و در خصال ینفی الرائحة المنکرة
است که دور میکند بوهای بد را چون بیشتر کند بغل از کثرت مو بهم میرسد و این کندن پاک کننده
است از گناهان و سنت حضرت است و از آنچیزهاییست که پاکیزه ترین عالمیان صلی الله علیه و آله بآن
امر فرموده است و در بعضی نسخ صلی الله علیه و آله است و در حدیث صحیح گذشت که کندن زیر
بغل از سنن حنیفیه است و ظاهر امر اراده از ازاله مو باشد و ممکن است که ثواب کندن عظیم
باشد و تراشیدن اعظم باشد و ثواب نوره کشیدن بیشتر از همه باشد و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا یطولن احدکم شعر ابطه فان الشیطان یتخذه
مخبأ یستتر به و کلینی بروایت سکونی از آنحضرت روایت کرده است که فرمودند که

زنهار که هیچ یک زنهار نگذارند که موی زیر بغل ایشان دراز شود که شیطان آنجا را
بنا و مسکن نموده در آنجا پنهان میشود چون هر جا کثافت بیشتر است از آن محفوظ تر است و تأویل
کرده اند بآنکه بسبب ترک سنت آنحضرت شیطان تسلط بر آن شخص بیشتر میشود و الله تعالی
یعلم لا باس بان یطلی فان النورة تزید فی نظافته و روایت کرده است شیخ
بسند صحیح از ابن ابی عمیر از سالم که میخواستم عرضه بخدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه نویسم و عرض نمایم که جنب نوره می تواند کشید حضرت بنویسانیدند که بنویسم بنویسند که
نوره سبب زیادتی و پاکیزگی جنب است مضایقه نیست و لیکن اگر خضاب بسته باشند مرد و زن
جماع نکنند ظاهرا این مطلب نیز داشته است که حضرت فرموده اند و اولی آنست که بعد از نوره
آثار آنرا خوب پاک کنند تا دغدغه رسیدن آب بزیر آن و دغدغه نجاست زیر آن برطرف
شود و بعد از آن غسل کنند و از حدیث سابق ظاهر شد که اینها ضرر ندارد و لیکن مرسل بود
و احتیاط اولی است و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه قال
امیر المؤمنین صلوات الله علیه ینبغی للرجل ان یتوقی النورة یوم الاربعاء
فانه یوم نحس مستمر و صدوق از ابو بصیر و محمد بن مسلم بسند قوی روایت کرده است
که فرمودند که سزاوار آنست که اجتناب کنند از نوره کشیدن در روز چهارشنبه که روز
شومی است که شوم آن مستمر است همیشه بوده است و خواهد آمد و در احادیث بسیار
وارد شده است که روز نحس مستمر که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است چهارشنبه
آخر ماه است و در کتاب جمع نمودم اند که ملاحظه چهارشنبه از طریقه اهل طیره است و ازین
امت برطرف شده است چنانکه در باب وضو گذشت و لیجوز النورة فی سائر الایام
یعنی روز چهارشنبه بد است و در باقی روزها جایز است که چون امر بنوره شده است و وقتی
از جهت او مقرر نساخته اند پس همه روزی جایز باشد و روایت شده انها فی یوم الجمعه تورث
البرص و در روایتی واقع است که نوره در روز جمعه سبب برص است روایت کرده است
صدوق در قوی کالصحیح از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که پنج چیز است
که پیسی می آورد نوره کشیدن در روز جمعه و چهارشنبه و وضو و غسل کردن از آبی که در
آفتاب گرم شده باشد و در جنابت چیزی خوردن و در حیض با زنان جماع کردن و چیزی
خوردن هرگاه سیر باشند و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

روایت کرده است که بآنحضرت عرض نمودند که بعضی از مردمان گمان دارند که نوره در روز
جمعه مکروه است حضرت فرمودند که نه چنین است کدام مطهر در روز جمعه تطهیر شسته تر از
نوره است و ازین حدیث ظاهر میشود که آن حدیث بر تقدیر صحت محمول است بر تقیه و الله
تعالی یعلم و روی الریان بن الصلت عمن اخبره عن ابی الحسن صلوات الله
علیه قال من تنور یوم الجمعه فاصابه البرص فلا یلومن الا نفسه و بسند
حسن از ریان قمی منقول است از کسی که او را خبر داده است و نمیدانند که کیست از حضرت
ابی الحسن موسی یا رضا صلوات الله علیهم که فرمودند که هر که نوره کشد در روز جمعه و باد
رسد پیسی پس ملامت نکند مگر خود را چون خود سبب آن شده است و دور نیست که تقیه
وارد شده باشد و ظاهرا روز پنجشنبه کشیدن اولی باشد که داخل تهیه روز جمعه باشد
چنانکه در حدیث صحیح گذشت و لا باس بان یدلک الرجل فی الحمام بالسویق و الدقیق
و النخالة و لا باس بان یدلک بالدقیق الملتوت بالزیت و لیس فیما
ینفع البدن اسراف انما الاسراف فیما اتلف المال و اضر بالبدن و باکی نیست
که شخصی ازاله چرک بدن کند در حمام بآرد بو داده و بآرد و سبوس و باکی نیست که دور کند چرک
بدن را بآردی که بروغن زیت آلوده باشند و نیست در چیزی که نفع کند بدن را اسرافی
بلکه نیست اسراف مگر در چیزی که مال را تلف کند و ضرر به بدن رساند و آنچه ظاهر میشود از احادیث
آنست که مقرر نبوده است که بدن را کیسه بکشند از جهت رفع چرک چون ضرر به بدن میرسد بلکه
سبوس و آرد و امثال اینها بدن را می شسته اند و گاهی آرد را مخلوط بروغن زیت و امثال آن میکرده
اند که اگر چرک را ببرد و روغن بخورد بدن داده شود بنابرین سوال میکرده اند که مبادا اینها اسراف
باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که او دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و فرموده است
که اسراف کنندگان برادر شیاطین اند و غیر آن از آیات و اخبار متواتره در مذمت اسراف
حضرت فرموده اند که چون اینها ببدن نفع میرسانند اسراف نیست بلکه اسراف در چیزی چند است که
مال تلف شود و ضرر به بدن رسد از آنجمله روایت کرده است کلینی در صحیح از هشام بن الحکم که از
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سوال کردم که اگر شخصی نوره کشد و روغن زیت و آرد بر خود
مالد خوب است فرمودند که باکی نیست و در حسن کالصحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم از شخصی که نوره کشد و از جهت آن آرد را مخلوط

بزیت سازند و بعد از نوره بر بدن مالد تا بوی نوره را ازو ببرد خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست و از
عبد الرحمن روایت کرده است که دیدم حضرت امام موسی کاظم آرد را با روغن زیت مخلوط ساخته بر بدن
مالیدند من گفتم که سفیان این را خوب نمیدانند حضرت فرمودند که باکی نیست و در حدیث قوی کالصحیح روایت
کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از مالیدن آرد بر بدن بعد از نوره
حضرت فرمودند که باکی نیست گفتم گمان میکنند مردمان اهل سنت که این اسراف است حضرت فرمودند که هر چه
اصلاح بدن کند در آن اسراف نیست بسیار است که من میگویم که آرد پخته را مخلوط میسازند بزیت
و من بر بدن می مالم حضرت فرمودند که عمده اسراف آنست که مال تلف شود و ضرر به بدن رسد و قریب
باین روایت کرده است از اسحق بن تغلب از آنحضرت صلوات الله علیه و آنچه ازین دو روایت ظاهر
میشود آنست که هر چه ضرر به بدن رساند اسراف نیست و اما چیزی که نفع نرساند و ضرر نرساند مثل آنکه
که درین زمان شایع شده است مسکوت عنه است بدانکه اسراف بر دو قسم است یکی آنکه نسبت با شخاص
مختلف میشود مثل طعامهای نفیس نسبت بجمعی که داشته باشند اسراف نیست و نسبت بکاسبی که قدر
کسب او زیاده از قیمت نان او نباشد اسراف است ظاهرا چون سبب آن میشود که قرض کند و مال
مردم در ذمت او بماند و بعضی را که دارند و نسبت بایشان این مفسده نیست ضرر ندارد و همچنین
پوششهای نفیس و اسپهای نفیس بلکه اگر کاسب مذکور الاغی نگاه دارد که او را ضرر باشد اسراف است و قسم
دوم آنست که نسبت بهمه کس اسراف است مثل تضییع مال با آنکه اگر شخصی صاحب صد هزار تومان باشد و یک درهم را در
دریا اندازد که احتمال انتفاع کسی نباشد اسراف است چون ممکن بود که جمعی ازین درهم منتفع شوند اما اگر
خوف غرق شدن کشتی باشد و صد هزار تومان مال را در آب اندازد بواسطه سبک شدن کشتی جایز است
بلکه واجب و در حدیث صحیح از داود رقی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که میانه رو بودن که اسراف نکنند و بر خود تنگ نگیرند امریست که حق سبحانه و تعالی
آنرا دوست میدارد و اسراف امریست که حق سبحانه و تعالی آنرا دشمن میدارد تا آنکه هسته خرما را انداختن
اسراف است چون بکار می آید از جهت خوردن شتر یا سوختن و تا آنکه آب ته کوزه را ریختن اسراف است
هر چند با کثافت و امثال این اخبار بسیار است که در ابواب زکات و تجارات خواهد آمد پس ضابطه
در تنباکو آنست که اگر کسی هیچ نحو منتفع نشود نکشند و اگر بسبب اصلاح و دفع شود و اگر چه بسبب عادت باشد
ظاهرا مضایقه نباشد و الله تعالی یعلم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اطلی و اختضب
بالحناء آمنه الله عز و جل من ثلث خصال الجذام و البرص و الاکلة ملا طلبه منها

و آنحضرت فرمودند که نوره بکشد و بعد از آن حنا بر بدن مالد حق سبحانه او را ایمن کند از سه خصلت یکی جذام
که مقدم خوره است و دوم پیسی و سیم خوره تا مرتبه دیگر که نوره کشد همین عنوان که بعد از نوره حنا
کند و کلینی همین حدیث را روایت کرده است بسند قوی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و صدوق بسند کالصحیح
روایت کرده است و بسند قوی روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که هر که بعد از
فارغ شدن از نوره حنا مالد از سر تا پا را حق سبحانه و تعالی او را ایمن کند از جنون و جذام و پیسی و قال
الصادق صلوات الله علیه الحناء علی اثر النورة امان من الجذام و البرص یعنی حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که حنا بر بدن مالیدن عقب نوره سبب ایمنی است از خوره و پیسی و روی
ان من اطلی فتدلک بالحناء من قرنه الی قدمه نفی الله عنه الفقر و در روایت است
بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که نوره کشد و بعد از آن حنا بر بدن مالد از
سر تا پا حق سبحانه و تعالی فقر و احتیاج را از او دور کند که محتاج خلق نشود یا آنکه او را غنی کند و روایت کرده
است کلینی و شیخ از احمد بن حیدر و کسی چند دیدم حضرت امام محمد تقی را که از حمام بیرون آمدند و از سر تا پا
مثل گل سرخ شده بودند از اثر حنا و قال رسول الله صلی الله علیه و آله اختضبوا بالحناء
فانه یجلو البصر و ینبت الشعر و یطیب الریح و یسکن الزوجة و بسند کالصحیح روایت کرده
است کلینی از آنحضرت صلی الله علیه و آله که خضاب کنید بحنا که سبب جلا و روشنی چشم است و سبب روییدن
موست و بو را خوش میکند و زوجه را ساکن و مطمئن میکند با گمان آنکه شوهرش جوانست که چون موی
سفید می بیند مغموم میشود و ظاهرا مراد از خضاب رنگ ریش و سر است بلکه غالب ریش بوده است
و معنی سفرف تغالب می شود و قال الصادق صلوات الله علیه الحناء یذهب بالسهک
و یزید فی ماء الوجه و یطیب النکهه و یحسن الولد و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند
که حنا بوی بد را که از عرق حاصل میشود می برد و آب رو را زیاد میکند و دهن را خوشبو میکند و فرزند
را خوش صورت میکند و این حدیث را شیخان بسند قوی روایت کرده اند از آنحضرت صلوات الله
علیه و لا باس ان یمس الرجل الخلوق فی الحمام و یمسح به یده من شقاق یداویه
و لا یستحب ادمانه و لا ان یری اثره علیه و باکی نیست که شخصی خلوق را در حمام بخود
مالد یا بدست مالد از جهت ترکیدن دست که مداوا کند بآن و خوب نیست مداومت بر آن با آنکه اثر زردی
آن بر دست بماند و خلوق بوی خوشی بوده است که زعفران داشته است با چیزهای دیگر خوش که
بر بدن می مالیده اند و بدن و دست را زرد میکرده اند و در حدیث کالصحیح و حسن کالصحیح این

مضمون واقع شده است از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آنکه در حمام فرموده اند از جهت آنکه رنگ آن نماند یا اگر بماند قلیلی بماند و بواسطه سرما و اکثر نه بواسطه زردی را گاه گاهی کنند نه همیشه و در حدیث وارد است که خلوق کردن بر هیئت امامی باید که پیش از خواب ازاله آن بکنند که شب ببر نیاید با خلوق و در حدیث موثق کالصحیح از زراره وارد است که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد باقر از خلوق کردن حضرت فرمودند که باکی نیست ولیکن دوست نمیدارم که مداومت کنی بر آن و در احادیث بسیار وارد شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که باکی نیست خلوق کردن ولیکن شب بروز نیاورد با خلوق

و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الخضاب هدی الی محمد صلی الله علیه و آله و هو من السنة و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی خضاب را بهدیه فرستاد بسوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و خضاب از جمله سنتهای آنحضرتست که بر آن مداومت میفرمودند و هر جا که خضاب مذکور میشود شامل رنگ ریش است خواه بحنا یا بوسمه یا کتم و امثال آن و شامل است کل بدن را حنا مالیدن بعد از نوره و موی سر را رنگ کردن اگر موکداشته باشد و همچنین موی ابرو و شامل است حنا گذاشتن زنان دست و پا را و هم محتمل است که شامل حنای دست و پای مردان نیز باشد و لیکن جایی وارد نشده است بحسب و من مشایخ شنیده ایم که مرغوب نقیصه سنت کردن و اگر از جمله مباحات داند ضرر ندارد و بعضی علما گفته اند که حرام است چون زینت زنانست بهتر آنست که اگر خواهند دست رنگین شود عقب نوره حنا گذارند و اگر چسبید رنگین نشود بهتر است و الله تعالی اعلم

و قال الصادق صلوات الله علیه لا باس بالخضاب کله و آنحضرت فرمودند که باکی نیست بهر رنگی خضاب کردن هر چند حنا بهتر است و لیکن بانواع رنگها خوبست و پیران را وسمه بهتر است چنانکه در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم از وسمه حضرت فرمودند که باکی نیست با آن مر پیران ریش سفید را و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که مصطکی می خایید پس حضرت فرمودند که ای محمد وسمه دندانهای مرا ضعیف کرده است این مصطکی را میخایم تا سخت شود و سست شده بود دندانهای حضرت از اثر استعمال وسمه بود

و دخل الحسن بن الجهم علی ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما و قد اختضب بالسواد فقال ان فی الخضاب اجرا و الخضاب و التهیئة مما یزید الله عز و جل

به فی عفة

به فی عفة النساء و لقد ترک نساء العفة بترک ازواجهن التهیئة فقال له بلغنا ان الحناء یزید فی الشیب فقال ای شیء یزید فی الشیب الشیب یزید فی کل یوم و در سند حسن کالصحیح منقول است از حسن که داخل شدم بر حضرت صلوات الله علیه و آنحضرت محاسن مبارک را خضاب بسیاهی فرموده بودند پس حضرت فرمودند که در خضاب اجر عظیم هست خضاب کردن و خود را نیکو داشتن از جمله چیزهایی است که حق سبحانه و تعالی بآن زیاده میکند عفت و صلاح زنان را و بتحقیق که بسیاری از زنان ترک صلاح و عفت نمودند از جهت آنکه شوهرهای ایشان ترک زینت نمودند پس حسن عرض نمود که شنیده ایم که خضاب سبب زیادتی سفیدی موست و موها را سفید میکند یا سبب زیادتی پیری است حضرت فرمودند که چه چیز پیری را زیاد میکند پیری هر روز زیاد میشود بنا بر آنکه حسن گفته باشد که سبب سفیدی ریش است ممکن است که حضرت فرموده باشند که سفیدی ریش هر روز زیاد میشود یا مراد حضرت پیری باشد و غرض حضرت این باشد که سفیدی ضرر ندارد و پیری که ضرر دارد و پیری که هر روز زیاده میشود پس نباید ترک سنت کردن بواسطه امثال اینها و ازین حدیث ظاهر میشود که سنت باشد مردان را زینت کردن از جهت زنان و بر مضمون این احادیث متواتره وارد شده است

و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه عن الخضاب فقال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یختضب و هذا شعره عندنا و در سند کالصحیح منقول است که سوال نمود محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از خضاب حضرت فرمودند که رسول الله خضاب میفرمودند و اینک موی آنحضرت نزد ماست و ممکن است که حضرت از جهت حفظ نموده باشند یا از جهت تیمن و تبرک نگاه داشته باشند و خواه آنکه سنت است دفن مو و امثال این ممکن است که مستثنی باشد

و روی انه صلوات الله علیه کان فی راسه و لحیته سبع عشرة شیبة و در روایتی وارد شده است که در سر و محاسن مبارک آنحضرت هفده تار موی سفید بهم رسیده بود و میفرمودند که شیبنی هود و الواقعة و المرسلات و اذا السماء انشقت یعنی مرا پیر کرد هیبت عذاب الهی که درین سورها واقع شده است و در ان وقت و بر سفید میشده است مو و درین اوقات نادر است که در شصت سالگی اکثر محاسن سفید نشود

و کان النبی صلی الله علیه و آله و الحسین بن علی و ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهم یختضبون بالکتم و در سند حسن کالصحیح وارد شده است از حلبی که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از رنگ کردن مو پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت سید الشهدا و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهم خضاب میفرمودند بکتم و کتم گیاهی است

که ریش را بآن رنگ میکرده اند و سیاه میشده است مانند وسمه و بعضی گفته اند که وسمه است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است

و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یختضب بالحناء و الکتم و حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه خضاب میفرمودند بحنا و کتم یعنی هر دو را با یکدیگر مخلوط میساختند و میبستند یا آنکه گاهی حنا میبست و گاهی کتم و این اظهر است بلکه همه ائمه معصومین صلوات الله علیهم گاهی حنا و گاهی وسمه و گاهی کتم میبستند چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است

و قال الصادق صلوات الله علیه الخضاب بالسواد انس للنساء و مهابة للعدو و بسند قوی از عمر بن یزید منقولست که آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که خضاب کردن بسیاهی سبب انس زنانست که میکنند که شوهران انس بآن میگیرند و سبب ترسیدن دشمنانست همین سبب

و قال صلوات الله علیه فی قول الله عز و جل و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة قال منه الخضاب بالسواد و قال صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است که تهیه و استعداد کنید از جهت دفع کفار آنچه را استطاعت دارید از چیزهایی که سبب قوت شماست و از آنجمله است نگاه داشتن اسب و آلات حرب چون شمشیر و زره و نیزه و غیره و ملکه اسب دوانیدن و شتر دوانیدن و تیر اندازی کردن و شمشیر بازی کردن و نیزه بازی و کر و بستن بر اینها حضرت فرمودند که از آنجمله است ریش بخضاب سیاه کردن تا سبب خوف کافران شود که شما را جوان بندارند هر چند پیر باشید

و ان رجلا دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قد صفر لحیته فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ما احسن هذا ثم دخل علیه بعد هذا و قد اقنی بالحناء فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و قال هذا احسن من ذلک و قد خضب بالسواد فضحک الیه و قال هذا احسن من ذلک و ذاک مرسلست که مردی داخل شد بر حضرت سید المرسلین و در ریش را بخنا زرد کرده بود حضرت فرمودند که چه خوبست این رنگ پس بعد از آن بر آنحضرت داخل شد و ریش را بحنا سرخ کرده بود پس حضرت تبسم فرمودند که این بهتر از آنست که پیشتر کرده بودی پس مرتبه دیگر بر آنحضرت داخل شد و ریش را بخضاب سیاه کرده بود و حضرت خندیدند و فرمودند که این از هر دو بهتر است که سابق کرده بودی

و قال الصادق صلوات الله علیه لا ینبغی للمرأة ان تعطل نفسها و لو ان تعلق فی عنقها قلادة و لا ینبغی لها ان تدع یدها من الخضاب و لو ان تمسحها بالحناء مسحا و ان کانت مسنة

وبسند صحیح

و بسند صحیح روایت نموده اند از دو پسر سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و بسند صحیح روایت از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که سزاوار نیست زن را که خود را از زینت بگذارد بلکه مستحب است که زینت کند اگر همه گردن بندی داشته باشد و سزاوار نیست او را که ترک کند رنگ دستش را اگر چه حنا بر دست بمالد اندکی هر چند زن سالدار باشد و روایات صحیحه درین باب وارد شده است که ان شاء الله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد

و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه ان الاظافیر اذا اصابتها النورة غیرتها انها تشبه اظافیر الموتی فلا باس بتغییرها روایت کرده است کلینی بسند قوی از حکم بن عتیبه که دیدم حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حنا بر دست و بر ناخنهای خود گذاشته بود پس حضرت فرمودند که ای حکم چه میگویی در رنگ کردن ناخن پس من گفتم که چه میتوانم گفت و حال آنکه تو میکنی و فعل تو حجت است و پیش ما جوانان این کار را میکنند پس حضرت فرمودند که ای حکم هر گاه نوره بناخن رسید او را تغییر میدهد و شبیه میشود بناخنهای مردها پس اثر تغییر را بحنا تا بر نمودن آن زایل شود

و قد خضب الائمة صلوات الله علیهم بالوسمة و بتحقیق که ائمه معصومین صلوات الله علیهم خضاب کرده اند بوسمه در احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما خضاب بوسمه میفرموده اند و در حدیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که حضرت امام محمد باقر زنی داشتند که خاطر او را میخواستند و آن زن مبالغه مینمود در خضاب حضرت و حضرت از جهت او محاسن مبارک را بوسمه سیاه میکردند و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهم را دیدم که محاسن مبارک بحنا سرخ کرده بودند

و الخضاب بالصفرة خضاب الایمان و الاسلام و بالسواد اسلام و ایمان و نور و خضاب کردن بزردی خضاب ایمانست و سرخ کردن خضاب اسلامست و سیاه کردن اسلام و ایمان و نورست و ظاهرا از نساخ سهوی شده است چنانکه صدوق در ثواب الاعمال نقل کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خضاب بزرد کردن خضاب اسلامست و خضاب بسرخ کردن خضاب ایمانست و این معنی انسب است باحادیثی که گذشت و

محتمل است که مدعی با در سیده باشد چنین ولیکن بعید است و کلینی نیز روایت کرده است بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله آمد حضرت دیدند که موی سفید در ریش او بهم رسیده است پس حضرت فرمودند که هر که یک موی سفید در محاسن او بهم رسد آن مو نوری خواهد بود او را در روز قیامت آن مرد رفت و حنا بست چون بخدمت حضرت آمد حضرت فرمودند که نور است و اسلام است آن مرد رفت و خضاب سیاه کرد حضرت صلی الله علیه واله فرمودند که نور است و اسلام است و ایمان و سبب محبت زنان است و سبب خوف دشمنان است و ظاهر از این حدیث نیز چیزی از نسخ افتاده باشد والله تعالی یعلم وقال رسول الله صلی الله علیه واله لعلی صلوات الله علیه یا علی نفقة درهم فی الخضاب افضل من الف درهم فی غیره فی سبیل الله عز وجل وفیه اربع عشر خصلة یطرد الریح من الاذنین ویجلو البصر ویلین الخیاشیم ویطیب النکهة ویشد اللثة ویذهب بالغشا ویقل وسوسة الشیطان وتفرح به الملائکة ویستبشر به المؤمن ویغیظ الکافر وهو زینة وطیب ویستحیی منه منکر ونکیر وهو برائة له فی قبره و بسند قوی که بعد از این در وضع کبیره خواهد گفت و بسندی قوی کلینی ذکر کرده است و خود در خصال روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند و در سندی دیگر اسم حضرت نیست که یا علی یک درهم صرف نمودن بهتر است از هزار درهم که در راههای دیگر صرف نمایند از راههای خدا و نزد عالمیان و در خضاب چهارده خوبی هست باد را از گوشها دفع میکند و چشم را جلا میدهد و دماغ را نرم میکند که خشک نشود و دهان را خوشبو میسازد و بیخهای دندانها را سخت میکند و لاغری را می برد و در بعضی از نسخ بجای ضعف بیان عیاد... و دو نون است چنانکه بعد از این نیز ضعف است یعنی کند زیر بغل را می برد و در خصال و ثواب الاعمال نیز هر دو نسخه هست در هر دو حدیث و در کافی که نزد ما است غشیان است یعنی جماع و نفع میکند و او را زایل میکند و وسوسه شیطان را کم میکند و فرشتگان از آن خوشحال میشوند و مومنان شکفته میشوند و کفار را بخشم می آورد و این زینت است و بوی خوش است و منکر و نکیر را شرم می آید که از و سوال کنند یا او را عذاب کنند و سبب بیزاریست در قبر از عذاب الهی و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که زنهار ترک خضاب مکنید بعد از آنکه خضاب کرده باشید که سبب فقر است با آنکه بسیار بهیئت نیز دیگر

اوقات محاسن صفت رنگ میشود چنانکه مشهور است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که فرمودند در خضاب چهار خصلت است سبب خوف دشمنانست و سبب محبت زنانست و سبب زیادتی قوت جماع است و احادیث درین باب بسیار است برین اکتفا شد و در طرق عامه نیز احادیث بسیار هست از زبیر و ابی هریره که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله فرمودند که موی سفید را بخضاب تغییر دهید و شبیه بیهود و نصاری مباشید و احادیث بسیار در صحاح ایشان هست که ابوبکر و عمر خضاب کردند و انس بن مالک میگفت که موی سفید حضرت قلیلی بود و بمرتبه نرسیده که خضاب باید کرد بنابرین آنحضرت خضاب نکرد ولیکن امر بخضاب فرمودند و مع هذا اکثر عامه تشنیع شیعه میکنند بر خضاب مثل بسیاری از ایشان که خواهد آمد که ایشان علی رغم شیعه ترک کرده اند و تصریح بان کرده اند فالتعهم الله انی یؤفکون وقال الصادق صلوات الله انی لاحلق فی کل جمعة فیما بین الطلیة الی الطلیة و بسند قوی کالصحیح منقول است از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که من سر می تراشم در هر جمعه در میان دو نوره یعنی در هر پانزده روز یکبار میکشم و در هر هفته یکبار سر میتراشم و بنابر کراهت نوره در جمعه ممکن است که مراد از لفظ جمعه هفته باشد و ممکن است که مراد روز جمعه باشد و میان حقیقی نباشد ولیکن ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه نوره در جمعه میکشیده اند و مکروه نیست والله تعالی یعلم وقال رسول الله صلی الله علیه واله لرجل احلق فانه یزید فی جمالک و آنحضرت صلی الله علیه واله بشخصی فرمودند که سر را بتراش که حسنت زیاده میشود و روایت کرده است کلینی در صحیح از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض نمودم بآنحضرت که چه میفرمایید در گذاشتن موی سر پس حضرت فرمودند که اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله مشعر بودند و کلینی گفته است یعنی الطم یعنی موی سر را می تراشیدند که همزه اشعر همزه سلب باشد و ظاهر آن است که مو میگذاشتند و ممکن است که از روی تقیه چنین فرموده باشند یا اصحاب مخالف حضرت میکرده باشند و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی نجران منقول است که حجام مرا حجامت کرد و پشت گردنم را که موضع حجامت بود تراشید پس حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرا دیدند و فرمودند که این چه چیز است که بعضی از سر را تراشیده و باقی را گذاشته برو و سر را بتراش و احادیث دیگر درین باب خواهد آمد وقال الصادق صلوات الله علیه حلق الراس

فی غیر حج ولا عمرة مثلة لاعدائکم وجمال لکم و آنحضرت فرمودند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است مثل گوش و بینی بریدن نسبت بدشمنان شما و سبب زینت شماست و در حدیث کالصحیح از بزنطی منقول است که بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که اصحاب ما روایت میکنند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وقتی که مناسک حج و عمره بجا می آوردند و متوجه مدینه میشدند و در اثنای راه از راه رامیکردانیدند و بقریه ساره میرفتند و سر می تراشیدند یعنی صبر نمیکردند تا آنکه داخل مدینه شده سر بتراشند لیکن همی بود و حضرت اینقدر مبالغه در آن نکوده میکردند و در حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه منقول است که از آنحضرت پرسیدند که مردمان میگویند که سر تراشیدن قبیح است فرمودند نظر بدشمنان ما و معنی هذا الی قول النبی صلی الله علیه واله حین وصف الخوارج فقال انهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة وعلامتهم التسبید وهو الحلق وترک الدهن و معنی آنکه مثله است نسبت بدشمنان شما از قول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله ظاهر میشود که چون آنحضرت صفت خوارج را فرمودند که ایشان از دین بدر میروند چنانکه تیر از نشانه و علامت ایشان تسبید است و در بعضی از نسخ تسبید است و هر دو معنی سر تراشیدن است و علامت دیگر آنکه روغن نمی مالند پس ظاهر است که سر تراشیدن ایشان قبیح است که حضرت آن را صفت ایشان فرموده است و اگر نه خصوصیتی بایشان ندارد بلکه همه مسلمانان سر می تراشند و محتمل است که قباحت باعتبار ترک روغن مالیدن باشد و لهذا صاحب نهایه احتمال داده است که مراد از تسبید ترک روغن مالیدن و بخاری در بسیار جایی احادیث خوارج را ذکر کرده است و این علامت را ذکر کرده است و ذکر کرده است که خوارج خروج خواهند کرد بر بهترین خلایق و گفته است که خروج ایشان بر علی بن ابی طالب بود و نمیدانم که چه تفاوت است که سنیان ایشان را خوارج میگویند و اصحاب عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و عمرو عاص را نمیگویند با آنکه ذکر کرده اند که عبادت و تقوای ایشان صد مرتبه از اینها بیشتر بود و با آنکه احادیث متواتره نقل کرده اند که عمار بن یاسر را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله فرمود که فئه باغیه او را شهید خواهند کرد و لشکر معاویه او را شهید کردند و در همه کتابها ذکر کرده اند حکایت کلاب حواب بر عایشه در وقتی که خروج کرده باشد بر بهترین خلایق ولیکن چون کور دل گشته اند خود نقل میکنند همه را و مخالفت بهترین خلایق را واجب میدانند اولئک علیهم لعنة الله والملائکة

والناس اجمعین وقال الصادق صلوات الله علیه اخذ الشعر من الانف یحسن الوجه و کلینی نیز روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که گرفتن موی بینی خواه بعنوان کندن و خواه بعنوان چیدن سبب حسن روست محتمل است که مراد حسن ظاهر باشد چون بسیار بدنماست اگر موی بینی چیده نشود یا آنکه چون بکنند حسن معنوی شود که مومنان از دیدن او خوشحال شوند چنانکه نماز شب حسن رو میشود و دور نیست که هر دو مراد باشد در اینجا و در امثال اینجا وقال الصادق صلوات الله علیه غسل الراس بالخطمی فی کل جمعة امان من البرص والجنون کلینی بسند موثق کالصحیح روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که در هر جمعه سر خود را می شستند بخطمی خواه برگ و خواه تخم و هر دو بهتر سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی وقال صلوات الله علیه غسل الراس بالخطمی ینفی الفقر ویزید فی الرزق و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که شستن سر بخطمی بر طرف میکند احتیاج بخلق را و روزی را زیاده میکند وفی خبر آخر قال صلوات الله علیه غسل الراس بالخطمی نشرة و در خبری دیگر قوی کالصحیح از آنحضرت منقول است صلوات الله علیه که شستن سر بخطمی نیز لهٔ تعویذ است و حفظ میکند از شر جن و انس چنانکه در نوره نیز بسند معتبر وارد شده است که نشره است و بچند سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که ده چیز نشره است که سبب خوشحالی و سرور است راه رفتن سوار شدن در آب فرو رفتن و نظر بسبزه کردن و خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مسواک کردن و سر را بخطمی شستن و نظر بر روی زن صاحب جمال کردن و با مردان خوب صحبت داشتن غم را می برد و خوشحالی می آورد وقال امیر المومنین صلوات الله علیه غسل الراس بالخطمی یذهب بالدرن و بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که شستن سر بخطمی دفع چرک میکند و کثافت چشم را دفع میکند یا فضلات زایده سر را از چشم و غیر آن دفع میکند و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که شارب را بگیرد و ناخن بگیرد و سر را بخطمی بشوید در هر جمعه چنانست که بنده آزاد کرده باشد و فرمودند که سر را بخطمی شستن سبب ایمنی است از صداع و از فقر و سر را پاک میکند از امراض و در حدیث موثق از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد است که شستن سر بخطمی روزی را می آورد و آن رسول الله صلی الله علیه واله اغتم فامره

جبرئيل عليه السلام فغسل راسه بالسدر وكان ذلك سدرا من سدرة
المنتهى و مرويست بسندی قوی از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله مغموم شدند با عتبار قلت مومنین و کثرت کفار حضرت
جبرئیل علیه السلام از سدرة المنتهی سدری آورد و حضرت سر خود را بآن سدر شستند
غم حضرت زایل شد و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
غسل الراس بالسدر يجلب الرزق جلبا و بسند موثق از الحضرت هم
منقولست که شستن سر بسدر روزی را میکشد کشیدنی نیکو و قال الصادق صلوات
الله عليه اغسلوا رؤسكم بورق السدر فانه قدسه كل
ملك مقرب وكل نبي مرسل ومن غسل راسه بورق السدر صرف
الله عنه وسوسة الشيطان سبعين يوما ومن صرف الله عنه وسوسة
الشيطان سبعين يوما لم يعص ومن لم يعص دخل الجنة و بسندی کالصحیح منقول
است از الحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که سر خود را ببرگ سدر بشویید که دعا
کرده اند سدر را بپاکی و خوبی هر فرشته مقربی و هر پیغمبر مرسلی و هر که سر خود را ببرگ
سدر بشوید حق سبحانه و تعالی دفع کند از و وسوسه شیطان را هفتاد روز و هر که را حق
سبحانه و تعالی دفع کند از و وسوسه شیطان را هفتاد روز معصیت نخواهد کرد و هر که
معصیت نکند داخل بهشت میشود ومن غسل راسه بورق السدر صرف الله
عنه وسوسة الشيطان و هر که سر خود را ببرگ سدر بشوید حق سبحانه و تعالی
از و دور کند وسوسه شیطان را که او را بمعصیت نیندازد و ظاهر این جمله از قلم
نساخ سهو شده است و زیاد نوشته اند چون صدوق و کلینی اخبار رسا بند را ذکر کرده
بودند و این را ذکر کرده است والله تعالی یعلم ومن غسل رجليه بعد خروجه
من الحمام فلا باس وان لم يغسلهما فلا باس و کسیکه پاهای خود را
بشوید بعد از بیرون آمدن از حمام باکی نیست و اگر پاها را نشوید نیز باکی نیست یعنی غساله
حمام پاکست و زمین حمام که غساله در آن ریخته میشود پاکست هر چند از آن آب غساله
وضو و غسل نتوان کرد و درین معنی که پاکست احادیث صحیحه وارد شده است و بتیز
اشاره بآن شد و همچنین در آب حمام که در قلتین باشد و اگر زیاده باشد

غسل میتوان

غسل می توان کرد و آنچه نهی در آن وارد شده است آب قلیلیست که با آن غسل کنند و از
بدن بریزد و اکثر علما آن نهی را نیز حمل بر کراهت کرده اند یا در صورتیکه ازاله منی از آن
کرده باشد و احوط اجتناب از آب قلیل و لی اجتنابست از آب کثیر نیز اگر ممکن باشد چون
در حدیث صحیح بر نهی وارد شده است والله تعالی یعلم و خرج الحسن بن علی بن ابی طالب
صلوات الله علیهما من الحمام فقال له رجل طاب استحمامك فقال يا لكع
وما تصنع بالاست ههنا فقال طاب حمامك قال اذا طاب الحمام فما
راحة البدن منه قال فطاب حميمك فقال ويحك اما علمت
ان الحميم العرق فقال كيف اقول فقال قل طاب ما طهر منك وطهر
ما طاب منك و آنحضرت صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند شخصی بحضرت
عرض نمود که پاک باد طلب حمام تو پس حضرت فرمودند که ای احمق این لفظ چه لفظیست
چون موضوعست از برای دبر پس گویا گفته است که دبر حمام تو خوب باد یا آنکه از برای
طلب است اگر وقت رفتن بحمام میگفتی وجهی داشت بعد از بیرون آمدن از حمام وجهی
ندارد و پس آن مرد گفت که حمام تو نیکو باد حضرت فرمودند که هرگاه حمام نیکو باشد پس
چه فایده میدهد بیدن و حال آنکه مطلوب از حمام راحت بدن است پس او گفت طیب
باد حمیم تو یعنی آب گرم حضرت فرمودند که نمیدانی که حمیم بمعنی عرق آمده است و چه فایده
دارد که عرق خوب باشد هر چند او قصد کرده باشد عرق را لیکن از آداب آنست که لفظ
مشترکی گفته نشود که معنی لغوی آن احتمال معنی ناخوشی داشته باشد راوی گفت که چه
خبر بگویم حضرت فرمودند که بگو که حق سبحانه و تعالی طیب و نیکو و خوشبو سازد بعبادات
و طاعات و حقایق و معارف عضوها یی را که طاهر و پاکیزه است از تو بترک مخالفت الهی
و طاهر و پاکیزه سازد از جمیع بدیها و مکروهات اعضایی را که طیب و نیکوست از تو از دل و
روح و عقل بلکه اعضای ظاهره را که طاهر است از مخالفت طیب کرداند بعبادات و طاعات
پس ظاهر شد که این دو کلمه که از معدن وحی صادر شده است مشتمل است بر طلب جمع کمالات
صوری و معنوی و قال الصادق صلوات الله علیه اذا قال لك اخوك
وقد خرجت من الحمام طاب حمامك فقل له انعم الله بالك و صدوق بسند
کالصحیح روایت کرده است از ابو بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق

که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه تعلیم اصحاب خود فرمودند در یک مجلس چهار صد
مسئله از آنچه مومن را بکار می آید در دین و دنیا و علما مدح این کتاب کرده اند و متواترست
که متن کتاب دلیل صحت آنست و کلینی و صدوق اکثر احادیث این کتاب را متفرق ساخته
اند در کافی و این کتاب و غیر این از کتب صدوق از انجمله اینست که حضرت
فرمودند که هرگاه برادر مومنت بتو بگوید در وقتی که از حمام بیرون آمده باشی طاب
حمامك وحميمك یعنی حمام و آب گرمت نیکو باد تو در جواب بگو که حق سبحانه و تعالی خاطر
ترا نیکو کرداند که خیر بد در دل تو در نیاید یا همیشه خوشحال باشی و این حدیث بحسب ظاهر
منافات با حدیث سابق دارد پس جمع باین نحو میتوان کرد که در ینجا حضرت نفرمود
که چنین بگوید بلکه فرمود که اگر چنین بگوید تو در جواب چنین بگو زیرا که جواب تحیت هر کس
را می باید گفت پس اگر کسی سلامی نادرست بکند جواب او باید داد اگر همه نادرست باشد
مع هذا در جواب اشعاری هست بنادرستی تحیت زیرا که انعم الله بالك اشعاری دارد
بآنکه حق سبحانه و تعالی عقلت را کامل کند که بدانی چه نحو تحیت می باید کرد و چنین تحیتها نکنی
و اظهر آنست که هر کس حسب نحو مکلف نشده مثل راوی سابق قابل تربیت بود حضرت
او را تربیت فرمودند و با همه کس نمیتوان این نحو گفتگو کرد و موید این آنکه کلینی روایت کرده
است از عبد الله بن مسکان که با جمعی از حمام بیرون آمده بودیم بخدمت حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه رسیدیم حضرت فرمودند که از کجا می آیید گفتیم از حمام حضرت
فرمودند انقا الله غسلكم یعنی حق سبحانه و تعالی غسل شما را ابقا کند یا غسل شما را نافع گرداند
باشد یا غسل شما را اکبر که آب غسل باشد پاکیزه کند با آنکه هر یک از اینها سبب تطهیر شما باشد
از گناهان و هر چه نافایسته و آنچه سبب توفیق شما باشد در طاعات و عبادات کرامت
کند پس ما در جواب گفتیم که فدای تو گردیم و ندانستیم که چه در جواب بگوییم در خدمت حضرت
آمدیم تا الحضرت صلوات الله علیه بحمام تشریف بردند و ما نشستیم تا حضرت بیرون آمد
ما گفتیم انقا الله غسلك فرمودند که طهركم الله پس بعد از انجماعت در مرتبه وسط بودند این
خو تلقین فرمودند در مرتبه اولی اعلی بود و در مرتبه وسط ادنی والله تعالی یعلم و قال رسول
الله صلی الله علیه و آله الداء ثلثة والدواء ثلثة فاما الداء فالدم والمرة
والبلغم فدواء الدم الحجامة ودواء البلغم الحمام ودواء المرة المشي و حضرت

صلوات الله

و حضرت صلوات الله علیه آنگو فرمودند که علتها در دنیا و مرضها سه است و علاج دواها نیز سه است اما درد
پس از زیادتی خون و بلغم و مره است که از صفرا و سودا است پس دوای خون حجامت و دوای
زیادتی بلغم حمامست که بعرق دفع میشود و دوای صفرا و سودا اجلابست و مسهل که مبدء آن را انگیز
را به بیت الخلا و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که علاج
دوا چهار است حجامت و سعوط که بچکانیدن در دماغ است و حقنه است و قی و در حدیث کالصحیح از
حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که علاجهای خون چهار است خار یدن بدن و دملها
بریده و بینی زدن و کردیدن است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که سه چیز فربه میکند آدمی را و سه چیز لاغر میکند اما آنچه فربه میکند مداومت بر حمام یعنی
یک روز نه یک روز چنانکه گذشت و بوییدن بوی خوش است و جامه های نرم پوشیدن و اما
آنچه لاغر میکند مداومت بر خوردن تخم مرغ و ماهیست و طلع که شکوفه خرماست و قال الصادق
صلوات الله عليه ثلث يهدمن البدن وربما قتلن اكل القديد الغاب
ودخول الحمام على البطنة ونكاح العجوز و روی الغشيان على الامتلاء
و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که سه چیز است که بدن را از هم می پاشد و بسیار است که
میکشد خوردن گوشتی که خشک کرده باشند و بو کرده باشد و داخل شدن حمام است با امتلا
و جماع کردن زن پیر و روایتی واقع شده است که چهارم جماع کردنست با امتلا و پر بودن
معده و روى هشام بن سالم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه
قال تقليم الاظفار يوم الجمعة يومن من الجذام والجنون والبرص والعمى
فان لم تحتج فحكها حكا و در صحیح از هشام منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که ناخنها گرفتن در روز جمعه ایمن میکرداند از مرض خوره و دیوانگی
و پیسی و کوری و اگر گرفتن محتاج نباشی مقراض یکبار در رو بمال که از ناخنها چیزی جدا شده و ریزها
بریزد و صدوق در تتمه این حدیث ذکر کرده است که حضرت هم فرمودند که هر که ناخنها بگیرد و
شاربها بگیرد در هر جمعه و بگوید در ابتدای گرفتن بسم الله وعلى سنة محمد وآل محمد
حق سبحانه و تعالی بعدد هر ریزه ناخنی آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل در نامه عمل
او می نویسد و فی خبر آخر فان لم تحتج فامر عليه السكين او المقراض و در روایت
دیگر وارد شده است بهمان عنوان و در آخر فرموده است حضرت که اگر محتاج بگرفتن

باشی باکه دران نزدیکی گرفته باشی پس بمال دران کارد یا مقراض را و ظاهر امراد اعم
است از انکه ریزه بریزد یا نه و بهتر آنست که حل کنند بران حدیث و احادیث دیگر که بلفظ
حک وارد شده است چنانکه در حدیث حسن منقولست از عقبه اسدی که من نزد عبد الله
بن حسن رفتم و گفتم مرا تعلیم کن دعایی در زیادتی روزی گفت که بگو اللهم تول امری
ولا تول امری غیرک یعنی خداوندا تو متوجه کار من شو و کار مرا بغیر خود مگذار پس
بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت فرمودند که میخواهی که ترا
تعلیم کنم چیزی را که نافع تر در طلب روزی در هر جمعه ناخنها و شارب را بگیر و اگرچه بتراشی
ناخنها را و در حدیث قوی از عبد الله بن هلال منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه فرمودند که در هر جمعه از شارب و ناخنها بگیر و اگر چیزی نداشته باشی بتراشش یا بتو
نرسد دیوانگی و خوره و پیسی و در روایت عبد الرحیم القصیر عن ابی جعفر صلوات
الله علیه انه قال من اخذ من اظفاره و شاربه فی کل جمعة و قال حین یأخذ
بسم الله و بالله و علی سنة محمد و آل محمد صلوات الله علیهم لم یسقط
منه قلامة و لا جزازة الا کتب الله عز و جل له بها عتق نسمة و لم یمرض
الا مرضه الذی یموت فیه و بسند کالصحیح از عبد الرحیم کوتاه تر منقولست که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در هر جمعه از ناخنها و شارب بگیرد و
در وقت گرفتن این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که ناخن میگیرم بیاوری نام حق
سبحانه و تعالی و بعون الهی و بر سنت محمد و آل محمد که رحمتهای الهی بر ایشان باد هر گاه جدا
کند ریزه از ناخنی یا ریزه مویی مگر آنکه حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت آن بعدد هر ریزه
یک بنده آزاد کردن و بیمار نشود مگر به بیماری اجلی که مقدر شده است که در ان اجل بمیرد
و ظاهر این اخبار اینست که خود بگیرد و دور نیست که اگر دلاک شارب او را بگیرد و او دعا را
بخواند همان ثواب داشته باشد و لیکن اولی آنست که خود آیینه بردارد و چون روی خود را
در ان ببیند این دعا بخواند که در چهار صد کلمه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه است
الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی و صورنی فاحسن صورتی و زان منی ما شان
من غیری و اکرمنی بالاسلام یعنی جمیع ثناها و کمالات مخصوص ذات مقدس خداوندیست
که همه کمالات از اوست و از دوست آن خداوندی که مرا آفریده است و خلق و اندام مرا نیکو

گردانیده است و صورت داده است مرا و صورت مرا نیکو گردانیده است با آنکه غیری را معیوب
آفریده است و مرا غیر معیوب و گرامی داشته است مرا باسلام که مسلمانم بهدایت او و فرمودند
که می باید که از جهت برادران مومن خود را زینت کنید وقتی که برادری نیز در شما آید چنانکه
رعایت خوبان میکنید رعایت برادران مومن بکنید چنانکه بحسب متعارف اینکه بی دستار و
میان بند و جاقشور و امثال اینها نزد اهل دنیا نمیرود و از خانه بیرون اینها بیرون نمی آید از جهت
ایشان و از جهت برادر مومن نیز این رعایتها بکنید تا سبب خفت ایشان نباشد و در حدیث
کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که خداوند عالمیان بهشت را واجب
گردانیده است از جهت جوانی که بسیار نظر در آیینه کند و حمد الهی بسیار کند و می باید که چون
نظر با آینه کند اگر خوش صورت باشد با خود عتاب کند که روا باشد که حق سبحانه و تعالی
صورت ترا چنین آفریده باشد و تو سیرت خود را موافق صورت خود نگاه نداشتی بلکه
سیرت را بنحوی کرده که اگر ظاهر شود نهایت نفرت از ان خواهی داشت و اگر صورتش
و اگر قبیح است سعی کن تا سیرت خود را نیکو کنی تا جمع میان دو قبیح نکرده باشی که اقبح باشی فی
خبر آخر انه من یقلم اظفاره یوم الجمعة یبدأ بالخنصر من الید الیسری و
یختم بالخنصر من الید الیمنی و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر روایتست در خبری دیگر در
کیفیت گرفتن که هر که در روز جمعه ناخنها را بگیرد باید که ابتدا با انگشت کوچک دست چپ کند و
انتها با انگشت کوچک دست راست کند و صدوق از پدرش روایت کرده است این
کیفیت را با دعای سابق هر گاه در روز جمعه بجا آورد ثواب سابق خواهد داشت و در روایت
ابن ابی عمیر نیست که در روز جمعه چنین کند بلکه مطلق است و مشهور است و از مشایخ شنیده ایم
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بترتیب خواتیم خوب میگرفته اند با آنکه یک در میان
میگذاشته اند اول از خنصر دست چپ دیگر وسطی دیگر ابهام دیگر بعد از خنصر دست راست
دیگر ابهام دیگر وسطی دیگر خنصر دست راست دیگر سبابه دست چپ دیگر بنصر دست چپ
و اگر در هر جمعه بگیرد این ترتیب بهتر است و اگر مطلقا بتخییر قایل شوند بهتر نیست و الله تعالی یعلم
و قال الصادق صلوات الله علیه اخذ الشارب من الجمعة الی الجمعة امان
من الجذام و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که گرفتن شارب در هر
جمعه سبب ایمنی است از خوره تا جمعه دیگر پس اگر کسی برین مداومت نماید همیشه ایمن خواهد بود

و احادیث درین معنی گذشت و قال الحسین بن ابی العلاء للصادق صلوات الله علیه
ما ثواب من اخذ من شاربه و قلم اظفاره فی کل جمعة قال لا یزال مطهرا
الی الجمعة الاخری و بسند قوی منقولست از حسین و در کافی حسین روایت کرده است
از ابو بصیر که او بحضرت عرض نمود که چه ثواب دارد کسیکه از شارب بگیرد و ناخنها بگیرد در
هر جمعه حضرت فرمودند که پاکیزه خواهد بود و خداوند عالمیان حفظ خواهد کرد او را تا جمعه
دیگر که معصیت نکند و اگر بکند حق سبحانه و تعالی خواهد آمرزید بفضل خود و در حدیث کالصحیح از آن
حضرت صلوات الله علیه منقولست که ناخن گرفتن دفع میکند درد بزرگ را که از همه دردها عظیم تر است
و روزی را فراخ میکند و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت منقولست که ناخن گرفتن و شارب
گرفتن در هر جمعه سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا یطولن احدکم شاربه فان الشیطان یتخذه مخبأ یستتر به و بروایت سکونی
از آنحضرت هم منقولست که فرمودند که زنهار که هیچ یک از شما شارب خود را نگذارد که دراز شود
زیرا که هر چند دراز میشود شیطان در زیر ان مخفی میشود و بر او مسلط میشود چون فایده
متابعت حضرت آنست که ملائکه دفع شیاطین از ایشان میکنند و هر گاه مخالفت آنحضرت
کنند ملائکه دفع ایشان نمیکنند و شیاطین مسلط میشوند و دور نیست که تعبیر ازین معنی باین
عبارت فرموده باشند در همه جا و الله تعالی یعلم و عبارت را مخبا بجیم و نون مشدد هم خوانده
اند و مخبا با و همزه و هر دو نزدیک بهم است که محل پنهان شدنست و قال الصادق صلوات
الله علیه من قلم اظفاره یوم الجمعة لم تشعث انامله و از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد بندهای انگشتانش زرد
یا ریش نکند و موید معنی ثانی است آنکه در بسیاری از نسخ لم تشعف بسین مهمله و فاست و
ان ریش کردن انگشتانست و در روایت سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد حق سبحانه و تعالی از بندهای انگشتان او
بیرون کند درد را و داخل کند دوا را و قال الصادق صلوات الله علیه من قلم اظفاره
یوم الخمیس و ترک واحدة لیوم الجمعة نفی الله عنه الفقر و در قوی کالصحیح از آنحضرت
منقولست که هر که ناخنها را در روز پنجشنبه بگیرد و یکی را بگذارد از جهت روز جمعه حق سبحانه و تعالی از او
دور کند فقر را که محتاج خلق نشود و یا بی چیز نشود که سبب احتیاج است بمخلوق و هر چند فقر رسید

المرسلین است صلی الله علیه و آله اما استعاذه و ازان واقع شده است در احادیث بسیار و بیش
آنست که اکثر مردم بسبب عدم صبر در بلاها بمخالفت الهی می افتند و نسبت بکل حالات مثل سایر بلاها
که مخصوص است بانبیا و اولیا بواسطه قوت ایشان بر صبر و مدار امر گردانیده که از حق سبحانه
و تعالی خیر خود را طلب کنیم در عافیت و قال عبد الله بن ابی یعفور للصادق صلوات
الله علیه جعلت فداک یقال ما استنزل الرزق بشیء مثل التعقیب فیما بین
طلوع الفجر الی طلوع الشمس فقال اجل و لکن اخبرک بخیر من ذلک اخذ الشارب
و تقلیم الاظفار یوم الجمعة و در صحیح از آنحضرت هم منقولست که عبد الله عرض نمود که
فدای تو گردم مشهور است که هیچ چیز سبب فرود آوردن روزی نمیشود مثل آنکه در
عقب نماز صبح مشغول ذکر و قرآن و دعا باشند تا طلوع آفتاب حضرت فرمودند که بلی سبب فراخی
روزی هست و لیکن ترا خبر دهم بچیزی که بیشتر سبب فراخی روزی را باشد و آن شارب و ناخنها
گرفتن است در روز جمعه و بر مضمون احادیث بسیار وارد شده است و دور نیست که مطلوب
این باشد که غرض از تعقیب نماز شب و امثال آنها که سبب روزیست بقصد تحصیل روزی واقع
نسازد بلکه خالص از برای الهی باشد و امثال اینها را سبب سازد که اگر خلوص در اینها نباشد
سهل است اگرچه محتمل است که اینها نیز وقتی سبب روزی باشند که مبادا اینها را خالص برای
رضای الهی واقع سازد و قرینه آنکه بسیار است که سبب نمیشود و آن از جهت عدم خلوص
الهی باشد و ایضا ممکن است که اینها وقتی سبب باشند که کارهایی که سبب منع رزق است در میان نباشد
و بسیاری از معاصی که خواهد آمد از و صادر نشود و اکثر عالمیان از جهت فقر مبتلا اند که
آن اعمال از ایشان صادر می شود و مثل آنکه ببینی که هر گاه آدمی اندک کوفتی داشته باشد
و علاجش در اندک تدبیری باشد و طبیب بگوید که اگر زر قطونا بخوری کوفت تو زایل میشود
و او نخورد و بعد از ان صد درم عسل بخورد پس اگر هلاک شود نه از انست که زر قطونا تاثیر نکرده
است و این ظاهر است و اگر کسی خود را از معاصی نگاه دارد همان بس است از جهت روزی چنانچه
حق سبحانه و تعالی فرموده است که و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث
لا یحتسب یعنی هر که از حق سبحانه و تعالی بترسد و مخالفت او نکند حق سبحانه و تعالی از جهت او
مقرر میسازد خلاصی از بلاها را و او را روزی میدهد از جایی که گمان نداشته باشد و نداشت
که با وجود عدم شرایط هیچ تاثیر نداشته باشد همان تاثیر خود را میکند اگرچه تاثیر کامل نباشد

و تقلیم الاظفار یوم الخمیس یدفع الرمد و گرفتن ناخنها در روز پنجشنبه دفع میکند درد
چشم را و در حدیث صحیح از مخلف واقع شده است که حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله
علیهما در خراسان مرا دید که درد چشم دارم حضرت فرمودند که ترا دلالت کنم بچیزی که اگر آنرا بکنی
درد چشم نکشی گفتم بفرمایید حضرت فرمودند که پنجشنبه ناخنها را بگیر من چنان کردم و از آن روز
تا حال درد چشم نکشیده‌ام و در حدیثی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده
است که هر که پنجشنبه ناخنها بگیرد درد چشم نکشد و قال ابوجعفر صلوات الله علیه من
اخذ اظفاره کل خمیس لم یرمد ولده و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول
است که هر که روز پنجشنبه ناخنهای خود را بگیرد فرزندانش درد چشم نکشند و استبعادی ندارد
که بالخاصیه سبب این معنی باشد یا آنکه بشفاعت این معنی را بتفضل الهی بیابد و مسبب الاسباب است
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قلم اظفاره یوم السبت و یوم الخمیس
و اخذ من شاربه عوفی من وجع الضرس و وجع العین و بروایت سکونی از آن
حضرت صلوات الله علیه و آله منقول است که هر که ناخنها را در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد و
در ثواب الاعمال یا پنجشنبه بگیرد و از شارب بگیرد یعنی در یکی ازین دو روز حق سبحانه و تعالی او را
عافیت کرامت کند از درد دندان و درد چشم یعنی اگر داشته باشد شفا یابد و اگر نداشته باشد
مبتلا بآنها نشود و قال موسی بن بکر للصادق صلوات الله علیه ان اصحابنا یقولون
انما اخذ الشارب و الاظفار یوم الجمعة فقال سبحان الله خذها ان شئت
یوم الجمعة و ان شئت فی سایر الایام و قال ثقیها اذا طالت و موسی عرض نمود
بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اصحاب ما میگویند که شارب و ناخنها را نمی‌باید
گرفت مگر روز جمعه حضرت فرمودند سبحان الله از روی تعجب یا آنکه خدا را منزه میدانم از آنکه چنین
فرموده باشد بلکه واجب نکرده است که در روز جمعه باشد هر وقت که خواهی بگیر میخواهی در روز
جمعه بگیر و میخواهی در روزهای دیگر بگیر و حضرت فرمودند که هر که دراز شود بگیر و این بتقدیر دفع
منافات با احادیث متواتره ندارد بلکه بیان میکند که اوامری که در آن اخبار وارد شده است
بر سبیل استحباب است نه بر سبیل وجوب و چون راوی اظهار کرد که ایشان لازم میدانند که
در روز جمعه باشد لازم بود که مبالغه فرمایند در عدم وجوب باین عبارت زیرا که ایشان
این توهم را از امثال عبادات سابقه کرده بودند پس اگر اندک مسامحه در جواب میفرمودند

سبب رسوخ اعتقاد باطل ایشان میشد چنانکه خواهد آمد بسیاری از امثال این و احوط آنست که نگذارد
ناخنها دست و پا دراز شود و اگر بگذارد البته در وقت وضو و غسل چنان کند که چرک نماند در زیر
ناخنها که مانع وجوب میشود و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد
شده است که فرمودند که سبب ناخن گرفتن آنست که چرک در زیر آن بهم میرسد اگر دراز شود
شیاطین در چنین جاها جا میکنند و سبب فراموشی می‌شود و قریب باین معنی در حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و اولی آنست که ناخن را بدندان
نگیرد که اخبار بسیار وارد شده است در نهی از آن و آنکه سبب نسیانست و قال رسول الله
صلی الله علیه و اله للرجل قصوا اظافیرکم و للنساء اترکن من اظافیرکن فانه
ازین لکن و بروایت سکونی از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقول است که مردان
را فرمودند که ناخنهای خود را بگیرید و بزنان فرمودند که اندکی از ناخنهای خود را بگذارید
که از برای زینت شما بهتر است یعنی چنانکه مردان را سنتست گرفتن ناخن زنان را سنت است آنکه
در اصل نگیرند از جهت آنکه نگیرند قبیح می‌نماید البته و قال الصادق صلوات الله علیه دفن
الرجل اظافیره و شعره اذا اخذ منها و هی سنه و حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که هرگاه ناخنها و موی را بگیرند سنتست که آنرا دفن کنند و این مضمون در احادیث معتبره وارد
شده است و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از حضرت
سوال کردند تفسیر این آیه را که حق سبحانه و تعالی فرموده است که الم نجعل الارض کفاتا احیاء
و امواتا یعنی آیا نگردانیدیم زمین را محل دفن زندگانی شما و مردگان شما حضرت فرمودند که از آنجمله
است دفن مو و ناخن یعنی چنان کرده است حق سبحانه و تعالی که بعضی از اجزای زندگان در آنجا
مدفون و چون مفسران رای خود تفاسیر میکنند تجوزات بسیار درین آیه کرده‌اند و من بر دی
ان من السنة دفن الشعر و الظفر و الدم و در روایتی شده است که از جمله سنتهاست
دفن مو و ناخن و خون و بنابرین خون نیز داخل [illegible] بود در آیه بلکه هر جزوی که از زنده جدا
شود مثل دندان و دستها و پاها اگر بریده شود و آنشخص زنده باشد چنانکه در حدیث کالصحیح از
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله وارد شده است که حضرت فرمودند مرا بدفن
کردن چهار چیز مو و دندان و ناخن و خون و سئل ابوالحسن الرضا صلوات الله علیه
عن قول الله عز و جل خذوا زینتکم عند کل مسجد قال من ذلک التمشط

عند کل صلوة روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از عبدالله بن مغیره که از ابوالحسن
صلوات الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که زینت خود را بر
دارید و خود را مزین سازید نزد هر سجدی حضرت فرمودند که از آنجملاست شانه کردن نزد هر نماز
و صدوق در قوی کالصحیح روایت کرده است از عبدالرحمن بن حجاج از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که در تفسیر این آیه حضرت فرمودند که شانه است بدرستیکه شانه کردن روزی را فراخ
میگرداند و موی را نیکو میسازد و حاجتی که دارد زود برآورده میشود و آب پشت که منی است
زیاده میشود و بلغم را قطع میکند پس ممکن است که مراد از مسجد در آیه نماز باشد چون مشتمل
است نماز بر سجده یا آنکه مصدر میمی باشد یا مراد این باشد که هر بار که بمسجد رود [illegible] و هر
زمینی که از شارع بما رسیده است در آیه داخلست مثل مسواک کردن و در جمعها و عیدها
جامهای نفیس پوشیدن و سایر چیزهایی که خواهد آمد و ممکن است که همیشه در وقت نماز
سنت باشد جامهای نفیس پوشیدن و در نمازهای حاجت وارد شده است که جامهای
کنده بپوشد که این مستثنی باشد چنانکه کلینی و صدوق در حدیث معتبر کالصحیح از ابوبصیر و محمد بن
مسلم روایت کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمودند که جامهای پاکیزه غم و اندوه را می‌برد و طهور و
مطهر است از برای نماز و کلینی روایت کرده است در صحیح از حماد بن عثمان که نزد حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه حاضر بودم که شخصی بحضرت عرض نمود که شما میفرمایید که حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه جامهای کنده پوشیدند و پیراهنی را بچهار درهم میخریدند
و می‌پوشیدند و امثال اینها و ما می‌بینیم که شما جامهای نفیس می‌پوشید حضرت فرمودند در آن
زمانی که حضرت امیرالمومنین چنین میکردند بدنمی بود و امروز بدنماست و بهترین پوششها
پوشش اهل زمین است ولیکن چون قایم آل محمد صلوات الله علیهم خروج خواهد کرد [illegible]
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه سر خواهد کرد و امثال این از احادیث متواتره وارد شده
است از ائمه معصومین صلوات الله علیه که زینت میکرده‌اند و با آن زینت نماز میکرده‌اند
و این آیه را میخوانده‌اند که ترجمه‌اش اینست که بگو یا محمد که کیست آنکه حرام کرده است زینتهای الهی را
که از جهت بندگان آفریده است و روزیهای طیب و نیکو را بگو که ما همه را از برای مومنان
آفریده‌ایم و احادیث بسیار وارد شده است که بهترین پوششها پنبه است و آن

لباس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و بهترین آن جامهای سفید است و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم جامهای فرمی پوشیده‌اند و قمیص اعلی میخریده‌اند تا [illegible]
قیمت آن می‌شده است بعضی از اوقات و در مبحث لباس خواهد آمد و احکام لباس در اینجا
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قال الصادق صلوات الله علیه مشط الراس
یذهب بالوباء و مشط اللحیة یشد الاضراس و حضرت فرمودند که شانه کردن
سر دفع وبا میکند و شانه کردن ریش محکم میکند دندانها را و کلینی در قوی کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که جامهای پاکیزه دشمنان
را کور میکند و روغن مالیدن فقر را و چرکت را زایل میکند و سر را شانه کردن وبا را میبرد
گفتم وبا کدام است حضرت فرمودند که تب و ریش را شانه کردن دندانها را بسیار محکم
میکند و قال ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما اذا سرحت لحیتک
و راسک فامر المشط علی صدرک فانه یذهب بالهم و الوباء
و کلینی بسندی قوی از آنحضرت روایت کرده است که هرگاه ریش و سر را شانه
کنی پس بمال شانه را بر سینه است که دفع میکند غم و وبا را و گذشت که وبا تب [illegible]
که اگر بر بالای جامه بر سینه بمالد سنت بعمل آید و قال الصادق صلوات الله علیه
من سرح لحیته سبعین مرة تعدها مرة مرة لم یقربه الشیطان اربعین
یوما و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که ریش خود را
هفتاد مرتبه شانه کند حساب کند یک یک را شیطان چهل روز نزدیک او نیاید
و در رضیت که مشروط باشد باخلاص و لا باس بامشاط العاج و المکاحل
و المداهن و باکی نیست شانهایی که از استخوان فیل ساخته باشند و همچنین سرمه
دانها و روغن دانها که از استخوان فیل ساخته باشند هر چند فیل از مسوخاتست
ولیکن مسوخ نجس نیستند یا آنکه خصوص استخوان فیل مستثنی باشد که کراهت
نیز ندارد و این مضمون حدیث کالصحیح است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه سوال کردند از روغن دانها و شانهای استخوان فیل حضرت فرمودند که
باکی نیست در اینها و قال موسی بن جعفر صلوات الله علیهما تمشطوا بالعاج
فانه یذهب بالوباء و کلینی در قوی کالصحیح از حسن بن عاصم روایت کرده است

که داخل شدم بر انحضرت صلوات الله علیه و دیدم که انحضرت شانه از استخوان فیل داشتند
و بآن شانه میکردند پس گفتم فدای تو گردم جماعتی در کوفه هستند که میگویند حلال نیست شانه
کردن بعاج حضرت فرمودند که چرا حلال نباشد و حال انکه پدرم را یک شانه بود از استخوان
فیل پس فرمودند که شانه کنید بعاج که وبا میکند و زردیرا از زراو نیز که حضرت یکشانه گذاشتند
فرمودند یا دو شانه و در قوی از موسی بن بکر مرویست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه را که شانه میکردند بشانه عاج و من آن شانه را از جهت حضرت خریده بودم
و در حدیث قوی کالصحیح از عبد الله بن سلیمن منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه سوال کردم از استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست و من شانه از ان دارم وقال
الصادق صلوات الله علیه المشط یذهب بالوباء وهو الحمّی وفی روایه
احمد بن ابی عبد الله البرقی یذهب بالوباء وهو الضعف وقال الله عز وجل
ولا تنیا فی ذکری ای لا تضعفا و بسند قوی کالصحیح از انحضرت صلوات الله علیه منقول است
که شانه کردن وبا را می برد و آن تب است و در روایت برقی از اسناد ان خود و نا بود شنیده
است یعنی ضعف را می برد و استشهاد بایه کرده است که حق سبحانه و تعالی فرموده است
بموسی و هرون که در ذکر من ضعیف مباشید و سستی مکنید پس و نی بمعنی ضعف است که محتمل
است که برقی اجتهاد کرده باشد که وبا ظاهرتر است و بهر تقدیر نقل مقدم است و اگر
بآن عنوان نیز روایت کرده باشد منافات ندارد که هر دو را ببرد و در حدیث کالصحیح از حضرت
موسی بن جعفر وارد است که انحضرت فرمودند که شانه کردن وبا را می برد و حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه شانه داشتند در مسجد که چون از نماز فارغ میشدند محاسن
مبارک را شانه میکردند و ممکن است که پیشتر از نماز شانه کرده باشند در خانه و در مسجد
میکرده باشند و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که
بسیار شانه کردن موی سر و بلغم را می برد و روزی را فراخ میکند و قوت جماع را زیاده
میکند و از محمد بن خالد برقی منقولست که بسیار شانه کردن بلغم را تخفیف میدهد و قال
ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه ثلث من عرفهن لم یدعهن
جزّ الشعر وتشمیر الثوب ونکاح الاماء و بسند صحیح روایت کرده است معمر
بن خلاد از ابو الحسن صلوات الله علیه و ظاهرا ابو الحسن حضرت امام رضاست و شهوات واقع

شده است که انحضرت فرمودند که سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آنرا دانسته انها را ترک نخواهد کرد یکی
کم کردن موی از سر و ریش و شارب و دوم دیگر جامه بر زدن که بر زمین نکشد سیوم جماع کنیزان بعنوان کرفتن و انکه
چون تکبر و خیلا در میان عالمیان شایع بود خصوصا در میان عرب جامهای درازی می پوشیدند که بر خاک
میکشید حق سبحانه و تعالی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مخاطب ساخته و مراد امت بود و فرموده
که و ثیابک فطهر و در احادیث صحیحه از طرق ما وارد شده است و اکثر مفسران نیز چنین تفسیر کرده
است فشمر یعنی جامهای خود را پاک کردان بدامن بر زدن و این نیز دو احتمال دارد یکی انکه جامه را از
خاک بردار بدست یا طرف آنرا بر کمر بند کن که بر زمین نکشد و دوم انکه کوتاه ساز تا انکه از کعب در نگذرد
و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نظر کرد شخصی را
که پیراهن درازی پوشیده بود و بر زمین میکشید حضرت فرمودند که این جامه طاهر نیست و در حدیث
حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله وصیت فرمودند مردی از بنی تمیم را که زنهار که لنگ و پیراهن را دراز مکن که بر زمین کشد که این
صفت متکبران است و خدا دوست نمیدارد متکبر را و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که انحضرت جوانی را دیدند که لنگش دراز بود حضرت فرمودند که ای جوان لنگ را
از خاک بردار که سبب بقای جامه است که زود کهنه نمیشود و سبب نقا و پاکیزگی دلست که بتکبر مبتلا نمی شوی و
در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی را دیدند که
جامه اش بر زمین میکشید حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی شبیه بزنان باشد و قال الصادق
صلوات الله علیه لبعض اصحابه استاصل شعرک یقل درنه ودوابّه ووسخه
ویغلظ رقبتک ویجلو بصرک ویستریح بدنک و در حدیث موثق کالصحیح از ان
حضرت صلوات الله علیه منقولست که با سحق بن عمار فرمودند که موی سرت را بر طرف ساز یعنی
بتراشیدن تا چرک کم بر و شپش نیفتد در ان و چرکهای که لازمه موگذاشتن است زایل شود
و گردن کنده شود و روشنی چشم زیاده شود و بدنت استراحت کند و در روایتی دیگر از اسحق
بن عمار وارد شده است که بانحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که بسیار است که موی پشت سرم
بسیار میشود و من مغموم میشوم حضرت فرمودند که ای اسحق نمیدانی که موی پشت سر را تراشیدن
غم را زایل میکند و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتخذ شعرا فلیحسن
ولایته او لیجزّه و در روایت سکونی وارد است که انحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که

هر که موی سر را بگذارد می باید که او را زینت نیکو بکند و شانه کردن و دفع شپش کردن و روغن مالیدن
مثله و بابر و امثال آن یا بتراشد به انکه در زمان جاهلیت موی سر میگذاشتند و اگر کسی کمتر میکرد که
می بایست کرد او را عقوبت کنند بهتر از گذاشتن موی سر شیخ می تراشیدند و چون حضرت سید المرسلین صلی الله
مبعوث شدند
منع است که این را بر طرف سازد مقرر فرمودند که در حج و عمره سر را بتراشند و واجب نگردانیدند که مبادا
سبب نفرت ایشان شود از اسلام و خود همیشه می تراشیدند تا در نظر قبیح ننماید و اکثر اوقات
انحضرت چهار انگشت مو میگذاشتند تا چون نوبت بحضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم رسید
ایشان می تراشیدند و جمعی که ایمان حقیقی داشتند متابعت میکردند و دیگران که نمی تراشیدند
ایشان را مبالغه میفرمودند که تربیت مو بکنید و احادیث شانه کردن گذشت و همچنین شستن موی
سر بخطمی و سدر اگر چه نباشد بآب شستن نیز نیکوست چنانکه بسند قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که شستن سر ازاله چرک میکند از سر و ازاله مرضهای چشم را نیز
میکند و ظاهر احادیث این بود که سر را بگل نکرده باشد شستن و اعتقاد صدوق این بود که کراهت
مخصوص گل مصر است و بهتر آنست که بگل نشوید یا بآرد بوداده و غیر بوداده و سبوس و غیر آن
و سنت است بدن را و سر را روغن مالیدن خصوصا روغن بنفشه یا دام یا بنفشه کنجد خصوصا
در شب چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است
که فرمودند که شب روغن مالیدن بهتر است بجهت آنکه میرود و در پوست جا میکند و رو را سفید میکند و در حدیث
کالصحیح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که روغن پوست را نرم میکند و زیاده دماغ
میکند یا مغز سر را زیاد میکند و راههای آب را رو باز میکند که فضلات سر از چشم و بینی و
گوش دفع شود و کثافت بدن را دفع میکند و رو را شکفته میدارد و در روایتی کالصحیح غم را دفع میکند
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اول که خواهی
روغن بمالی بر میان سر بگذار که کف دست را با روغن و این دعا را بخوان که اللهم انی اسئلک
الزین والزینة والمحبة واعوذ بک من الشین والشنات والمقت یعنی خداوندا از تو سوال
میکنم که خوشنما ام و با زینت باشم و ترا دوست دارم و تو مرا دوست داری و مؤمنان مرا
دوست دارند و من ایشان را دوست دارم و پناه بتو می برم از آنکه قبیح منظر باشم یا شوم در
دنیا و عقبی و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بهترین
روغنهای شما روغن بنفشه است و بنفشه در میان روغنها مثل شیعیان ماست در میان

مردمان و فرمودند که از طرف شما چیزی بما بجانب نمی آورند که نزد ما بهتر از روغن بنفشه باشد و در قوی
کالصحیح از انحضرت منقولست که بنفشه در میان روغنها مثل ائمه معصومین است در میان مردمان
و فرمودند که زیادتی بنفشه بر روغنها مثل زیادتی دین اسلام است بر سایر دینها نیکو روغنی
است روغن بنفشه مرضهای سر و چشم را دفع میکند پس آنرا بر سر و بدن بمالید و فرمودند
که روغن بنفشه در تابستان خنکست و در زمستان گرم و دماغ را قوت میدهد و اگر برابر وها
مالند درد سر را بر طرف میکند و اگر تب زور آورد روغن بنفشه آنرا فرو مینشاند مجملا فضیلت
آن در اخبار بسیار وارد شده است و مکروهست که اثر آن بر رو ظاهر باشد که بر آنچ شود
که شبیه بزنان شوند در همه روغنها و سنت است که چون از حمام بیرون آیند بخور کنند ببوهای
خوش خصوصا بعود و در حدیث کالصحیح منقولست از حسن بن جهم که دیدم که حضرت ابو الحسن
صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند و بوی بخور از انحضرت می آمد و در حسن کالصحیح از مرازم
منقولست که در خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بحمام رفتم و چون حضرت
از حمام بیرون آمدند و برخت کن قرار گرفتند عود سوزی آوردند و بخور فرمودند پس
فرمودند که مرازم را بخور کنید پس من عرض کردم که اگر کسی نخواهد حصه خود از این بخور بر می تواند
داشت حضرت فرمودند که بلی و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه منقولست که هر که قدرت داشته باشد خوبست که جامهای خود را بخور کند
و اگر موی سر گذارد بهتر است که بروغن خوشبو سر را خوشبو سازد مثل غالیه چنانکه
در حدیث صحیح منقولست از معمر بن خلاد که حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات
الله علیهما مرا فرمودند که روغنی از بان بزن که مشک و عنبر در ان کنم پس فرمودند که در کاغذی
بنویسم آیة الکرسی والحمد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس و آیات دیگر از ین
بابت که از جهت حرز منقولست مثل آیه سخره و سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
و این کاغذ را در میان فلان شیشه بگذارم پس بخیر فرموده بودند بجا آوردم و بخدمت
حضرت بردم حضرت از ان روغن محاسن مبارک را چرب میکردند و من میدیدم و منقول
است که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمودند که غالیه ساختند که تخمینا چهل تومان
خرج او شده و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در شبی سر دو حضرت امام
زین العابدین متوجه مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند و جبه خز در دامن و

عمامه خز پوشیده بودند و خود را بغالیه معطر ساخته بودند که یکی از شیعیان آنحضرت بآنحضرت گفت سید
و گفت فدای تو گردم در چنین سالی این زینت که میفرمایید حضرت فرمودند که مسجد جدم حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله میروم بطلب خواستگاری حور العین از خداوند عالمیان
و در روایات دیگر وارد شده است که آنحضرت بدن مبارکش ضعیف بود بواسطه رفع سرما
جامه خز می پوشیدند چون گرمست و عمده آن بود که بیان جواز کنند چون در ان زمان صوفیه
سنیان در مذمت زینت میکوشیدند حضرت ائمه معصومین زینتها میکردند تا ظاهر سازند که
زینت جایز است و حرام نیست و در حدیث صحیح وارد شده است که علی بن جعفر گفت سوال
از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که مشک در روغن کردن جایز است حضرت
فرمودند که من میکنم و باکی نیست و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول
است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مشکدانی داشتند که چون وضو میساختند باد
ترانان مشک بکار می بردند و چون حضرت از منزل بیرون می آمدند همه کس ایشان بو میدانستند که
حضرت تشریف می آورند و بعضی از دست ترمالیدن بیان طهارت مشک بود که چون اصل آن
خون نجس است زیرا که بایستی که پاک شده است و دیگر دغدغه کنند که غالب ان قات آهوی ختا
ناف را می اندازد و کفار می آورند زیرا که چون از مسلمانان میگیرند پاکست و خوردنش حلالست
چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که دلالت بر طهارت میکند و در بعضی اخبار وارد
شده است که مشک را در طعام میتوان کرد با آنکه اصل در اشیا حلیتست چنانکه احادیث
در ان باب خواهد آمد و در احادیث متواتره وارد شده است که بوی خوش کردن از
اخلاق پیغمبرانست و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد است
که سنت است که هر روز بوی خوش بکنند و اگر نداشته باشند یک روز نه یک روز بکنند و
اگر نداشته باشند هر جمعه ترک نکنند و در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که دو رکعت نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد رکعت نماز بی بوی خوش و
حضرت فرمودند که در بوی خوش اسراف نیست و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
آنچه در بوی خوش صرف می نمودند بیشتر بود از آنچه در طعام صرف میفرمودند و دیگر منقول
است در اخبار کالصحیح بسیار که اگر کسی بوی خوش از جهت کسی بیاورد رد نمی باید کرد
مگر آنکه بعنوان رشوه باشد که قبول آن کفر است چنانکه خواهد آمد و قال صلوات الله

علیه و آله الشعر الحسن من کسوة الله عز و جل فاکرموه ظاهر از حدیث سکونی باشد
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که موی خوب از پوششهای الهی است
که خداوند عالمیان بر آدمیان پوشانیده است پس آنرا عزت بدارید و ظاهرا مراد از آن
موی ریش است یا سر اگر بگذارید عزت بدارید بترتیبی که مذکور شد و ظاهرا دغدغه نباشد در آنکه
تراشیدن موی سر بهتر است از گذاشتن چنانکه احادیث بسیار برین دلالت میکند و بعضی از
علما ازین حدیث فهمیده اند که گذاشتن با زینت بهتر باشد و بر تقدیر صحت این حدیث حمل
بر تقیه نمودن اظهر است یا از جهت زنان موی سر و از جهت مردان موی ریش را والله تعالی
یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه من اتخذ شعرا فلم یفرقه فرقه الله
بمنشار من نار و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرکه موی سر بگذارد و آنرا شکاف
ندهد حق سبحانه که میان موی ظاهر شود حق سبحانه و تعالی او را دو حصه کند باره آتش و بیشتر گذشت
که دور نیست که از جهت مسح باشد چون می باید که بر بشره مسح واقع شود یا بر موی مخصوص بآن
که نگذشتن آن از حد مقدم سر بیرون نرود و چون شکافته میشود بعضی از سر را می توان
مسح کرد و بعضی از موی مخصوص بآن از طرفین که آنچه بر ان مسح کشیده میشود از چهار طرف
از حدیث اشن سر بیرون نمی رود و اکثر علما حمل بر مبالغه در کراهت کرده اند و این قدر
مبالغه در کلام ایشان متعارف نیست والله تعالی یعلم و کان شعر رسول الله
صلی الله علیه و آله وفرة لم یبلغ الفرق و موی سر حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وفره بود و آن مقداریست از مو که بنرمه گوش رسد و بآن مرتبه
نبود که توان شکافتن او را یعنی و ظاهر آنست که قریب بود و انگشتی
بوده باشد و ممکن است که درین صورت در وقت مسح دست بمیان آن کنند یا ممکن
است که هرچه مقدم سر بوده باشد یک انگشت نیز نباشد که اندکی از رستنگاه و بالاتر
بقدر موهر گاه مسح کنند صحیح باشد که نگذشتن آن از حد مقدم در نرود و چون در حدیث
کالصحیح باعتقاد علما و صحیح باعتقاد بنده وارد شده است از بقباق که گفت از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم از شخصی که وفره داشته باشد آیا آنرا
میشکافد یا بحال خود میگذارد حضرت فرمودند که میشکافد و ممکن است که مراد شکافتن در
حال مسح باشد چون مشکلاست همیشه او را شکافتن و ظاهرا اگر آنرا بروغن چرب کنند و می

نماید در شکافتن شکافته میشود ولیکن چون بسیار مشکل است فرموده اند چنانکه در
حدیث کالصحیح از ایوب بن هرون منقولست که بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه عرض نمودم که آیا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله موی سر را میشکافتند حضرت
فرمودند که نه زیرا که موی سر آنحضرت وقتی که دراز میشد تا نرمه گوش آنحضرت میرسید
در حدیث کالصحیح از عمر بن ثابت منقول است که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
عرض نمودم که آیا فرق و شکافتن از سنت است حضرت فرمودند که از سنت است گفتم سنیان
را اعتقاد اینست که حضرت سید المرسلین فرق کردند حضرت فرمودند که آنحضرت فرق نفرمودند
و هیچ یک از پیغمبران مو را میگذاشتند که بلند شود تا فرق توان کرد و از حدیث موثق کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه ظاهر میشود که مویی که گذاشتند که فرق فرمودند در وقتی بود
که مصدود شدند در حدیبیه و میدانستند که بحسب رؤیای صادقه سال دیگر داخل مسجد
الحرام خواهند شد مو را گذاشتند که بعد از دخول بتراشند و درین عرض سال فرق فرمودند
لیکن سنت است باعتبار آنحالت بود پس هرکه ممنوع شود مو بگذارد و فرق کند و این سنت
نیز وقتی است که این حالت واقع نباشد پس ظاهر شد که مو گذاشتن مطلوب نیست و اگر
بگذارند فرق کنند و تربیت کنند و اگر نه خواهد بتراشد والله تعالی یعلم و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله حفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا تشبهوا بالیهود و آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که پشت لب بالا را بچینید و ریشها را دراز کنید و شبیه بیهودان
مباشید که بر عکس میکنند سبیل میگذارند و ریشها می تراشند و ظاهرا در ان وقت
یهودان میکرده اند و چون حالا میخواهند که از مسلمانان امتیاز نداشته باشند بطرز مسلمانان
و نظر رسول الله صلی الله علیه و آله الی رجل طویل اللحیة فقال ما کان علی هذا
لو هیأ من لحیته فبلغ الرجل ذلک فهیأ من لحیته بین اللحیتین ثم دخل علی النبی
صلی الله علیه و آله فلما راه قال هکذا فافعلوا و کلینی از حضرت امام جعفر
صادق [illegible] کرده است که حضرت سید المرسلین نظر بشخصی کردند که ریش بلندی داشت
حضرت فرمودند [illegible] اگر این مرد اصلاحی میکرد تا کوتاه میشد چون این خبر بآن مرد رسید
ریشها اصلاح کرد [illegible] ریش کوتاه و ریش دراز بسیار بحضرت داخل شد حضرت فرمودند
که همچنین کنید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان المجوس جزوا الحاهم

و فروا الشوارب و انا نجز الشوارب و نعفی اللحی و هی الفطرة و آنحضرت
صلی الله علیه فرمودند که بتحقیق که گبران ریشها را میچیدند و سبیلها را بزرگ میکردند و ما مسلمانان
شاربها را میچینیم و ریشها دراز میگذاریم و این فطرت اسلام است یا از سنتهای حضرت ابراهیم
است صلوات الله علیه و قال الصادق صلوات الله علیه ما زاد من اللحیة عن
قبضة فهو فی النار و بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هرچه از ریش
زیاده از یک قبضه است پس آن زیاده در آتش خواهد بود و آتش که در زیادتی افتاد در
همه جا سرایت میکند یا مطلوب نیست از شارع و اگر بقصد مطلوبیت بگذارند مواخذ خواهند بود
و قال محمد بن مسلم رایت ابا جعفر صلوات الله علیه یاخذ من لحیته فقال
دور ها و رکانی و الحجام یاخذ من لحیته و بسند کالصحیح از محمد منقولست که
حضرت امام محمد باقر را دیدم که مصلح اصلاح محاسن مبارک آنحضرت میکرد و حضرت باو
فرمودند که محاسن را مدور کن یعنی طولانی نباشد و اینها نیز دلالت بر چهار انگشت میکند نخستین
چون زیاده بر ان طولانی می شود و دلالت میکند بر آنکه اگر دیگری اصلاح کند خوبست و لیکن دلالت
میکند هر جا که مصلح شارب میگرفت و قال الصادق صلوات الله علیه تقبض بیدک
علی لحیتک و تجز ما فضل و بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که میبایست مو در ریش خود را میگیری و زیادتی را میچینی و ظاهر قبضه آنست که از ابتدای ریش
از اطراف باید گرفت و چون عامه را مطلوب افتاده است زیادتی از انتهای استخوانهای
لحیین که دندانها بر انهاست میگیرند و کاش نیز بآن اکتفا میکردند و در حدیث کالصحیح از سدیر
صیرفی منقولست که حضرت امام محمد باقر را دیدم که از دو طرف محاسن میگرفتند و محاسن
را فره میکردند یا آنکه از زیر آن میگرفتند و منافی این نیست حدیث حسن زیاد که من آنحضرت
را دیدم که سبک میکردند محاسن مبارک خود را زیرا که حمل میکنیم بکی را بر گرفتن زیاده از
قبضه از اطراف و آنات ریب پس ظاهر دو حدیث نبوی ده که از پیش گذشت آنست که تمام موی
لب بالا یا سبیلها گرفته شود و در حدیث کالصحیح از عبدالله بن عثمان منقولست که من دیدم که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شارب را تمام میگرفتند تا محل روییدن مو و در حدیث
سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که سنت آنست که شارب را بگیرند
تا لب تمام ظاهر شود و محل روییدن مو برسد و ازین حدیث ظاهر میشود که آب خوردن باید

گرفت و لب در لغت شارب را انجو را اطلاق میکنند و بر مجموع اینها با سبیلها اطلاق میکنند
بس انچه معلوم است استحباب چیدن انجو رست و زیادتی را اگر کوتاه کنند ضرر ندارد
و اما کوتاه کردن ریش پس اگر قدری بماند که اطلاق ریش بران کنند پس دغدغه نامشروع
نکرده است ولیکن ترک سنت کرده است چون سنت قبضه است و ظاهر از زیادتی بر ترازکی باشد
وارد و خبر نبوی صلی الله علیه و آله ظاهر میشود که چیدن ریش بعنوان موری یا تراشیدن او
بد باشد و احتمال حرمت کراهت هر دو دارد اگر چه ظاهر اکثر علما حرمت چون امر را از برای
وجوب میدانند و شهید رحمه الله ذکر کرده است حرمت تراشیدن ریش را بی خلاف و کلینی رضی الله
عنه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که جماعتی بودند که ریش را می تراشیدند
و شاربها را میهشتند پس حق سبحانه و تعالی ایشان را مسخ کرد بمارماهی و کلینی حکم بصحت حدیث
کرده است بس ازین حدیث ظاهر شد که سبیل را نیز شارب میگویند و احتیاط در رد ترک مردانست
والله تعالی یعلم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشیب فی مقدم الرأس یمن و
فی العارضین سخاء و فی الذوائب شجاعة و فی القفاء شوم و در حدیث کالصحیح
از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که موی سفید در پیش سر مبارک است و دلالت بر خوبی میکند
یعنی اول مرتبه اگر ظاهر شود و در دو طرف ریش نزدیک بگوش اگر ظاهر شود اولا دلالت بر سخاوت
و کرم میکند و در دو طرف سر اگر ظاهر شود دلالت بر شجاعت میکند و از پشت سر اگر ظاهر شود شوم است
و دلالت بر بدی دارد که آن شخص ببلایی مبتلا شود و قال الصادق صلوات الله علیه اول
من شاب ابراهیم الخلیل علیه السلام و انه ثنی لحیته فرای طاقة بیضاء فقال
یا جبرئیل ما هذا فقال هذا وقار فقال ابراهیم رب اللهم زدنی وقارا
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اول کسیکه سفید در
محاسن او بهم رسید حضرت ابراهیم خلیل و دوست الهی علیه السلام بود که روزی محاسن را میل داد
بالا یک تار موی سفید در ان دید پس گفت ای جبرئیل این سفیدی چیست جبرئیل گفت این وقار است
پس ابراهیم علیه السلام گفت خداوندا زیاده کن وقار مرا و وقار همواریست که از جا بدر نیاید همیشه بیاد
الهی باشند و فکر مرگ کنند چون موی سفید قاصد مرگست و مشهور انست که چون حضرت ابراهیم و
حضرت اسمعیل بسیار شبیه بودند بیکدیگر و اکثر مردم ایشانرا از هم فرق نمیکردند حق سبحانه
و تعالی آنحضرت را موی سفید داد تا از یکدیگر ممتاز شوند و بروایت سکونی نیز از حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه منقولست که اول کسیکه موی سفید بهم رسانید آنحضرت بود و گفت خداوندا
این چه چیز است حق سبحانه و تعالی فرمود که نور است و توقیر و تعظیم که حق سبحانه و تعالی آن شخص
را بزرگ کردانیده است و امر بتعظیم او کرده است ابراهیم گفت پروردگارا توقیر مرا زیاده کن و
قال صلوات الله علیه من شاب شیبة فی الاسلام کانت له نورا یوم القیمة و در
حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است و نیز از جمله چهار صد
کلمه حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه ~~وارد شده~~ است که فرمودند که هر که یک موی سفید از دو
بهر سد آن موی سفید نوری خواهد بود از جهت او در تاریکی قیامت و قال رسول الله صلی
الله علیه و آله الشیب نور فلا تنتفوه و آنحضرت هم فرمودند که موی سفید نور است
پس آنرا مکنید و این حدیث نیز در چهار صد کلمه هست و کان علی صلوات الله علیه
لا یری بجز الشیب بأسا و یکره نتفه و روایت سکونی وارد است که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه میفرمودند که حضرت امیر المؤمنین هم باک نمیداشتند که
کسی بچیند موی سفید را و کراهت داشتند از کندن آن فالنهی عن نتف الشیب نهی
کراهة لا نهی تحریم لان الصادق صلوات الله علیه یقول لا بأس
بجز الشیب و نتفه و جزه احب الی من نتفه فاخبارهم صلوات الله علیهم
لا تختلف بحسب اختلاف الاخلاف پس لفظ کراهت ظاهر شد که نهیی که از آنحضرت
صادر شده بود که موی سفید را مکنید نهی کراهتست نه نهی حرمت و اگر چه کراهت را بمعنی حرمت
اطلاق میکنند لیکن درینجا بمعنی کراهتست زیرا که در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق هم وارد
شده است که فرمودند که باکی نیست چیدن موی سفید و کندن او و چیدن نزد من محبوب تر است
از کندن پس اخبار ایشان که ائمه هدی اند که در دو دانایی بر ایشان باد مختلف نمی شود در
یک حالت مثل کندن موی سفید را یکی از ائمه هم بگوید که حرام است و یکی بگوید که مکروهست
بلکه ممکن است که یکی نهی کند و یکی بگوید که مکروهست یا حرامست و بیان آن نهی باشد چون
نهی از جهت کراهت و حرمت هر دو می آید مثل اینجا زیرا که همه ائمه هر چه میگویند از جناب
اقدس الهی میگویند که از وحی بحضرت سید المرسلین هم بایشان رسیده است
و نور علم الهی اختلاف نمی باشد بلی ممکن است که مختلف شود بحسب اختلاف احوال
مثلا بگویند که میته حرام است و بگویند که در حال ضرورت حلالست پس ظاهر میشود که اول که

گفته اند که حرام است حالت غیر ضرورتست یا در جایی تقیه باشد بگویند که باز ابشویید و در غیر
تقیه بگویند که با را مسح بکشید و امثال اینها انشاء الله تعالی در هر موضعی آنچه السبب است
مذکور خواهد شد بس ظاهر شد که کندن موی سفید کراهتش بیشتر است از چیدن و چیدن نیز
مکروهست و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر و غیر
او منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که از جمله تعظیم الهی
است تعظیم مسلمانی که یک موی سفید در اندام او باشد و در احادیث کالصحیح از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که هر که تعظیم کند شخصی را که موی سفید در اندام
او بهم رسیده باشد حق سبحانه تعالی او را از فزع اکبر ایمن گرداند در روز قیامت و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که از جمله تعظیم مؤمنی که
موی سفید داشته باشد و هر که مؤمنی را تعظیم کند تعظیم الهی کرده است و هر که سبک سازد
مؤمنی را که یک موی سفید داشته باشد حق سبحانه و تعالی او را مسلط سازد کسی را که او را
سبک سازد پیش از مردن او و احادیث در تعظیم پیران بسیار است و قال الصادق
صلوات الله علیه اربع من اخلاق الانبیاء التطیب و التنظیف بالموسی و
حلق الجسد بالنورة و کثرة الطروقة فرمودند که چهار چیز است که از سنت و
طریقه پیغمبرانست صلوات الله علیهم بوی خوش کردن و با ستره بدن یا سر را پاک کردن
و بدن را بنوره تراشیدن و بسیار جماع کردن و ظاهرا سهوی واقع شده است که صاحب
انست که تراشیدن با ستره باشد و پاک کردن بنوره و ممکن است که مجاز واقع شده باشد و
در حدیث صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وارد شده است که سه چیز است
که از اخلاق حضرات انبیاست بوی خوش کردن و موها را از بدن دور کردن یا شاربها چیدن گرفتن
و بسیار جماع کردن و این حدیث شامل آن چهار هست و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد است که چهار چیز از اخلاق پیغمبرانست بوی خوش کردن و جماع
کردن و مسواک کردن و خالی کردن ریش و سر و احادیث متواتره وارد شده است درین چهار که
طریقه انبیاست و قال صلوات الله قلموا اظفارکم یوم الثلثاء و استحموا یوم
الاربعاء و اصیبوا من الحجامة حاجتکم یوم الخمیس و تطیبوا باطیب طیبکم
یوم الجمعة سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت

تعظیم المؤمن

کرده است و سند صدوق بکتاب او صحیح است که حضرت فرمودند که در روز سه شنبه ناخنها
را بگیرید و در روز چهار شنبه بحمام روید و اگر محتاج بحجامت باشید در روز پنجشنبه حجامت
کنید و بوی خوش بهترین بوهای خوش در روز جمعه و این حدیث دلالت میکند بر آنکه در
سه شنبه نیز ناخن گرفتن خوبست همچنانکه در جمعه و پنجشنبه و شنبه خوبست و دور نیست که هفته
دو مرتبه ناخن گرفتن بهتر باشد در جمعه و سه شنبه و اگر کسی اشتغال عبادتش بسیار باشد در
روز پنجشنبه بگیرد بهتر است و اگر در جمعه او را فراموش شود در شنبه بگیرد و در احادیث کالصحیح
وارد شده است که حجامت در آخر روز سه شنبه خوبست و در روز سه شنبه خوبست و در روز چهار
شنبه نیز خوبست بقصد مخالفت اصحاب طیره که چهار شنبه را شوم میدانند بعد از خواندن آیة
الکرسی و دیگر وارد شده است که هر روز که خون زیادتی کند حجامت کن و آیة الکرسی بخوان
و هر روزی که خواهی حجامت کن و ظاهرا مراد از حجامت خون گرفتن باشد خواه بعنوان
حجامت باشد و یا فصد و چون در ان اوقات حجامت بیشتر شایع بود و در واقع نفع رسانیش
کمتر است و نفعش بیشتر است بنابرین فصد کم واقع شده است در اخبار و اگر در روز چهار
شنبه آخر ماه خون نگیرند بهتر است اگر از چهار شنبه آخر ترسد و اما بوی خوش کردن هم
روز سنت است و اگر میسر نباشد یک روز نه یک روز و البته روز جمعه البته مستحب مؤکدست و بعضی از
احادیث در بوی خوش گذشت اندکی بیشتر و نیز خواهد آمد در بحث جمعه انشاء الله
تعالی **باب غسل المیت** بابیست در بیان غسل میت و سایر احکام متقدمه بر غسل و متاخره
از ان حتی آنکه نماز میت را صدوق درین باب ذکر کرده است و اکثر در باب صلوات
ذکر میکنند و چون متعارف نزد محدثان که درین باب اولا احکام بیمار را ذکر میکنند
پس جایز است از ذکر بعضی از اخبار و اگر چه مصنف متفرقه ذکر بعضی از آنها درین کتاب
کرده است از آنجمله رئیس المحدثین و ثقة الاسلام و المعظم بین الخاص و العام محمد بن
یعقوب الکلینی الرازی در حدیث صحیح روایت کرده است از عبد الله بن سنان از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روزی حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه
و آله رو بجانب آسمان فرمودند و تبسم کردند از آنحضرت سوال کردند که یا رسول الله
دیدیم سر بالا کردی و تبسم فرمودن چه بود حضرت فرمودند که تعجب نمودم از آنکه دو فرشته
از آسمان بزمین آمدند و طلب مینمودند بنده مؤمن را در جای نمازش که همیشه در آنجا نماز

میکرد تا اعمال شب و روز او را بنویسند او را در جایگاه نمازش ندیدند پس برگشتند و بجای خود در سما
و گفتند خداوندا رفتیم که اعمال بنده ترا بنویسیم دیدیم که بیمار است برگشتیم پس حق سبحانه و تعالی فرمود که
همان اعمالی که میکرد در حالت صحت در نامه اعمال او بنویسید از خوبیها مادام که در حبس
من است چون من او را بیمار کرده ام و مانع اعمال او شده ام بر من لازم است که نگاه دارم او را و اکرام
و قبول کنم و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین این مضمون را در دعای مرض بفصاحت و بلاغتی
بیان فرموده اند که فوق آن متصور نیست و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است
که هرگاه مؤمن بضعف پیری مبتلا شود حق سبحانه و تعالی امر میفرماید فرشتگان نویسنده را که
اعمال او بنویسید همچنین در حالت مرض میفرماید که هر عملی که در حالت صحت میکرد در نامه عملش بنویسید
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که ملکین که موکلند بر
در فضیلت عیادت بیمار
بنده در وقت هر شامی باسمان میروند و حق سبحانه و تعالی میفرماید که چه چیز نوشتید از جهت
بنده من در بیماری او ایشان میگویند که شکایتی ننوشتیم چون هر که بر او وارد میشد میگفت که
بیماری مبتلا نشده است و امثال این پس خداوند عالمیان فرماید که انصاف نباشد که خود در
زندان بیماری کرده باشم و منع کنم او را از شکایت بنویسید از جهت بنده من هر عملی از اعمال
خیر که در حالت صحت میکرد و هیچ گناه بر او منویسید تا او در حبس است چون من او را حبس کرده ام
و از این باب احادیث معتبره بسیار وارد شده است و ان شاء الله در شرح صحیفه کامله مذکور خواهد
شد و در حدیث حسن کالصحیح و قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است
که بیدار بودن یک شب از جهت بیماری یا درد دندان یا درد چشم و غیر آن نزد حق سبحانه و تعالی
افضل است و اجرش عظیم تر است از عبادت یکساله که شب و روز مشغول عبادت باشد و
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که یک شب تب برابر است با عبادت هفتاد ساله
و در روایتی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که یک شب
تب کفاره گناهان گذشته و آینده است و ظاهر آنست که باشخاص و احوال مختلف شود چنانکه در
دو روایت کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هرکه یک شب
بیمار باشد و بپذیرد آن بیماری را نعمت الهی داند و شکران نعمت بجا آورد چنانست که
شصت سال عبادت الهی کرده باشد و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه و در قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که هرکه

یک روز

سه روز بیماری بکشد و آنرا بپوشاند و بکسی نگوید بیماری خود را حق سبحانه و تعالی بدل کند او را گوشتی
بهتر از آن گوشت که میبرد بسبب مرض و خونی بهتر و پوستی بهتر و مویی بهتر و گراست فرماید که در آنها گناه
نکرده باشد و در دو حدیث کالصحیح از حضرات امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
وارد شده است که خداوند عالمیان میفرماید که هرکه سه شب بیمار شود و بجمعی که بعیادت او
آیند شکایت خود را نکند گوشت و خون و پوستی بهتر او را عطا کنم پس اگر او را بمیرم بجوار رحمت
خود برم و اگر شفا دهم گناهان او را عفو کنم و شفا دهم و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که اگر کسی بگوید که امروز تب دارم و دیشب خواب
نکردم شکایت نیست هرچه راست گفته باشد و شکایت که بگوید که ببلای مبتلا شده ام که هیچ کس
بآن مبتلا نشده است یا بیماری بمن رسیده است که بهیچ کس نرسیده است و در حدیث صحیح از
حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت فرمودند که هر یک از شما که
بیمار شوید برادران مومن خود را اعلام کنید تا شما را عیادت کنند که هر مومنی را اقلا یک دعای
مستجاب هست شاید که آن نصیب شما شود و در حدیث حسن کالصحیح باعتقاد علما و اکثر اینها باعتقاد بنده
صحیح است و لکن اتقانون متاخرین این نحو ذکر میکنم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول
است که فرمودند که سزاوار آنست که هر یک از شما که بیمار شوید برادران مومن را اعلام کنید که بیمار شده
اید تا ایشان بعیادت شما بیایند تا ایشان ثواب یابند و شما نیز ثواب بیابید که سبب ثواب
ایشان شده اید و بسبب همین در نامه عمل شما ده حسنه می نویسند و ده درجه بلند میکنند و ده
گناه محو میکنند و از آن حضرت صلوات الله منقول است که چون بعیادت مؤمنان
روید از ایشان سوال کنید که از جهت شما دعا کنند که دعای بیماران مثل دعای
فرشتگان است چون در مرض گناه نمی نویسند و مستجاب است البته و در حدیث صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که هرکه عیادت
کند بیماری را در اول روز حق سبحانه و تعالی از عقب او بفرستد هفتاد هزار فرشته
و از جهت او استغفار کنند تا شام و اگر در شام بعیادت بیمار رود هفتاد هزار
فرشته مشایعت او کنند و استغفار کنند از جهت او تا صبح و چون نزد بیمار نشیند
رحمت الهی او را فرو گیرد و گناهان او همه از او ریخته شود و درجات او عالی شود و در
حدیث صحیح از صفوان منقولست که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که هرگاه شخصی

بعیادت مسلمانی رود حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته مقرر سازد که فرا گیرند خانه
او را و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند خداوند عالمیان را تا روز قیامت و نصف این ثوابها
از جهت آنکسی است که بعیادت بیمار رفته است و این هفتاد هزار غیر آن هفتاد هزار سابق است
بجمیع هر دو در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما وارد است که حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته میفرستد که از جهت او استغفار
کنند از صبح تا شام و از شام تا صبح و جمعی را از صبح و از آن ساعت در رحمت الهی او را فرا گیرد
و در بهشت او را خریفی باشد پرسیدند از حضرت که خریف چه چیز است حضرت فرمودند که آنقدر
جا باشد که چهل ساله راه سوار شده باشد و در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه وارد است که هرکه مؤمنی را محض رضای الهی عیادت کند حق سبحانه و تعالی فرشته را
مقرر سازد که تا در قبر باشد او را عیادت کند و از جهت او طلب آمرزش کند تا روز قیامت و احادیث
در این باب بسیار است با آنکه عیادت بیمار زیارت مومن است و بیمار خوشنود میشود و دیدن حق برادری
را بجا آورده است و با بیمار مهربانی کرده است و مصافحه و معانقه بجا می آورد و اگر حاجتی دارد
حاجت او را برمی آورند و غم و را از این میکنند و بیمار پرستی میکنند و بسیار چیزهایی که هر یک ثوابهای
غیر متناهی دارد که اگر از هر یک شمه مذکور شود بکتابت انجامد و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمودند که هرکه بزیارت برادر مومنش رود بخانه او حق سبحانه
و تعالی میفرماید که مهمان منی و بزیارت من آمدی بر من واجب است که مهمانی تو کنم و بهشت را واجب گردانیدم
از جهت تو بواسطه محبتی که داری و اظهار کردی ببرادر مومنت و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که هرکه بزیارت برادر مومن رود از منزل او که دور باشد از جهت
رضای الهی پس چنانست که زیارت خدا کرده است یعنی بخانه خدا رفته است و بر حق سبحانه و تعالی
لازم است که گرامی دارد کسی را که بزیارت او رود و با آنکه چون از جهت رضای الهی رفته است
گویا خدا را زیارت کرده است چنانکه در متعارف هرکه تعظیم بنده شخصی میکند تعظیم آن شخص کرده است
و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هرکه بزیارت برادر مومن خالصا
لوجه الله کند حق سبحانه و تعالی او را ندا فرماید که ای بنده زیارت کننده بنده من خوشا حال تو
و گوارا باد بهشت از برای تو و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که
حق سبحانه و تعالی را بهشتی هست که از جهت مقربان خود ساخته است و داخل نمیشود در آن بهشت

مگر سه کس

مگر سه کس یکی آنکه اقرار کند بحق اگرچه حق بجانب خصم او باشد و دوم کسیکه بزیارت برادر مومن کند محض
رضای الهی و سیم کسیکه برادر مومن را بر خود مقدم دارد و در همه چیز لله تعالی و در حدیث حسن کالصحیح
و موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما وارد است که فرمودند که
هرکه بزیارت برادر مومن رود از جهت رضای الهی نه از جهت غیره و بخوشنودی ثواب الهی و مراتب عالیه باشد
که حق سبحانه و تعالی از او وعده فرموده است هفتاد هزار فرشته موکل گردانیده از آن وقتی که از
خانه بیرون می آید تا بخانه میرود که همه میگویند خوشا حال تو و خوشا بهشت از برای تو از برای خود در
بهشت مهیا ساختی منزلی و چه قسم منزلی و شما زیارت کنندگان خدا را دانید و شکر بجا آورید پس
پرسیدند از حضرت که هرچند راه دور باشد فرشتگان می آیند حضرت فرمودند که بلی اگرچه یکساله
راه باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیارند مشایعت میکنند او را
تا بمنزل خود آید و امثال اینها از احادیث در فضیلت زیارت مومن بسیار است و از مجموع
ظاهر میشود که آنچه بکار می آید آنست که خالص از برای حق سبحانه و تعالی باشد و از بسیاری از این
اخبار و غیر اینها از احادیث متواتره ظاهر میشود که قصد ثواب منافات با اخلاص ندارد و ظاهرا
این بعوام است و نسبت بخواص مضر است چنانکه گذشت و خواهد آمد و در حدیث صحیح منقولست
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هرگاه دو مومن ملاقات کنند یکدیگر را و مصافحه کنند
که دست یکدیگر بگیرند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و رحمت با ایشان کند و گناهان از دو دست ایشان
بریزد تا از یکدیگر جدا شوند و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مصافحه
مومن بهتر است از مصافحه فرشتگان و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که کسی وصف عظمت الهی نمی تواند کرد و چگونه وصف
توان کرد او را و حال آنکه خود فرموده است که و ما قدروا الله حق قدره یعنی کسی نرسیده
بذات مقدسه و صفات مقدسه او که عین ذات مقدس است چنانکه حق معرفت اوست
و هرچه تصور کنی از بزرگی الهی او از آن بزرگتر است و همچنین حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله را وصف نمی توان کرد و چگونه وصف توان کرد بنده را که او را از هفت حجاب گذرانید
و ظاهر شد هفت آسمان و خواهد آمد چو معنویه در تکبیر احرام و طاعت او را در زمین بمنزله اطاعت
خود گردانید که و من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرمود که و ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هرچه پیغمبر من بگوید شما بآن عمل کنید و آنچه را نهی کند ترک کنید

و هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که عصیان او کند عصیان من کرده است و با او تفویض
نموده‌ام که هرچه او بگوید به آن عمل کنید و دیگر ما که ائمه معصومینیم وصف ما را نمی‌توان کردن و چگونه وصف توان
کرد جمعی را که حق سبحانه و تعالی مطلق ظن و شک را از ایشان برداشته است و دیگر مؤمن را وصف نمی‌توان
کرد و چگونه وصف توان کرد مؤمن را و حال آنکه چون برادر مؤمن میرسد و با او مصافحه میکند تا در
مصافحه‌اند نظر شفقت و رحمت الهی بسوی ایشان هست و گناهان روزی ایشان میریزد چنانکه برگ
از درختان و برین مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است و دلالت بر تفویض میکند و جواب آنها
ان شاء الله در مبحث نماز نیز و در احادیث حسنه کالصحیح و قویه کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما وارد شده است که در وقت مصافحه فشردن دست یکدیگر مطلوبست و چون
که از هم جدا شوند اگرچه دور درختی بگردند باز مصافحه کنند سنت است و چون از یکدیگر جدا شوند بگویند
غفر الله لکم و لوالدیکم و هر یک که محبت او برادر مؤمنش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی محبوب‌تر است
و در وقتی که با هم خلوت میکنند فرشتگان نمی‌نویسند عمل ایشان را و دور میروند که شاید ایشان را
سری باشد که نخواهند ما بدانیم اگرچه عالم السر و المخفیات میداند و مصافحه کنیم کهنه را می‌برد و در حال
جنابت نیز مصافحه مطلوبست و ظاهر از نماز نیز سنت باشد با هم و مرد و زن محرم را سنت است
و نامحرم را نیز از زیر چادر رخصت چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد است که بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که مرد مصافحه میتواند کرد زن نامحرم را حضرت فرمودند که نه مگر از زیر
چادر و امثال آن که دستش به دست او نرسد و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که پرسیدم از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مرد با زن مصافحه میتواند کرد حضرت فرمودند که
حلال نیست مرد را که مصافحه کند با زن مگر زنی که محرم او باشد و نتواند او را زن کند مثل خواهر یا
دختر یا عمه یا خاله یا دختر خواهر یا مانند اینها از محارم اما زنی را که تواند خواست با او مصافحه نکند
مگر از عقب جامه و فشار دست او را و این در صورتیست که خوف تلذذ و در ریبه نباشد که در آن
صورت البته حرام است و احادیث دیگر وارد شده است که در کتاب نکاح خواهد آمد و در حدیث
موثق کالصحیح از اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که
هرگاه دو مؤمن یکدیگر را ملاقات کنند و دست در گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرا میگیرد
و اگر هم را در بغل گیرند و قصد ایشان رضای الهی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی نداشته باشند
هم را در بغل گیرند و قصد ایشان باشند خطاب میرسد بایشان که گناهان شما آمرزیده شد حتی

عمل را

عمل را از سر گیرید و کار به کنید و چون شروع در گفتگو میکنند فرشتگان بیکدیگر میگویند که دور شوید
شاید که ایشان را سری باشد که حق سبحانه و تعالی بر ایشان پوشانیده باشد اسحق گفتم فدای تو
گردم فرشتگان در آن وقت بر ایشان ملائکه نمی‌نویسند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده
سخنی نمیگوید مگر آنکه نزد او ناظری حاضر هست پس حضرت آهی سرد از سینه کشیدند و گریه افتادند تا آنکه
محاسن مبارک آنحضرت تر شد و فرمودند که ای اسحق عوض الهی امر کرده است فرشتگان را بتعظیم
مؤمن است و اگر ایشان نشنوند و ننویسند خدا او نمیداند که عالم السر و المخفیات میداند و بر ایشان
حفظ می‌نماید و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما وارد شده است که هر مؤمنی که بزیارت برادر مؤمن خود رود و حق برادر مؤمن را داند حق
سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر گامی یک حسنه و محو کند یک گناه و بلند کند یک درجه
او را و چون در خانه او بزنند درهای آسمان از جهت او گشوده شود و چون یکدیگر را ملاقات کنند و
مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر کنند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و رحمت با ایشان دوام
و فخر نماید بایشان با فرشتگان و فرماید که نظر کنید باین دو بنده من که بزیارت یکدیگر آمدند
و با هم محبت نمودند از جهت رضای من لازم است که ایشان را با آتش دوزخ عذاب
نکنم بعد از این کاری که ایشان کردند پس چون از یکدیگر جدا شوند مشایعت کنند فرشتگان زیارت
کننده را بعدد هر نفسی و گامی که برداشته است و بعدد هر سخنی که با او گفته است و این فرشتگان
او را حفظ نمایند از بلاهای دنیا و مهلکهای روز قیامت تا شب آیند و اگر درین میان بمیرد
او را حساب نکنند و اگر آن مؤمنی که بزیارت او آمده است این مؤمن حق زیارت کننده
خود را داند و تعظیم او بکند از استقبال و مشایعت و ضیافت و غیر اینها مر ثوابی که برای
زائر است گردند مر و نیز کرامت خواهند کرد و ظاهر است بگردن گرفتن و در بغل گرفتن
وقتی است که بعد بعیدی شده باشد و مدتی گذشته باشد که هم را ندیده باشند خصوصا اگر
از حج یا زیارت ائمه هدی صلوات الله علیهم برگشته باشند چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن
عسکری صلوات الله علیه موجود است که آنحضرت از آبای بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیهم روایت کرده است و عامه نیز روایت کرده‌اند در صحاح خود که چون جعفر
طیار از حبشه می‌آمدند در روز فتح خیبر بآنحضرت رسیدند حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله بر خواستند و دوازده گام استقبال او فرمودند و دست در گردن او کردند و میان

میان دو چشم جعفر را بوسیدند و گریستند از خوشحالی و فرمودند که نمیدانم بکدام یک ازین دو وقت
خوشحال‌تر باشم آیا بآمدن تو ای جعفر یا بفتحی که حق سبحانه و تعالی مرا کرامت فرمود پس دست بر او
و باز گریستند از خوشحالی و در باب سفر حج و غیر آن نیز خواهد آمد و ازین خبر و اخبار دیگر ظاهر میشود که
مؤمنان میان پیشانی هم را ببوسند و بر رو نیز وارد شده است که ایشان ببوسند مگر لب زن و لب طفل صغیر را
و در حدیث حسن کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نمیتوان
بوسید سر کسی را که مقصود از و حضرت رسول الله باشد مثل ائمه معصومین صلوات الله علیهم یا جمیع
علما و مثل سادات باعتبار انتساب خویشی و فرزندی آنحضرت و مثل علما و صالحین باعتبار
وراثت آنحضرت بر احتمالی که خالی از قوتی نیست پس اگر دست ایشان را ببوسند این قصد کنند که دست
ایشان را می‌بوسیم باعتبار انتساب ایشان بآنحضرت صلوات الله علیه و آله و در حدیث که
صلحا را نیز توان دست بوسید باعتبار متابعت ایشان آنحضرت را و اگر دست غیر معصوم را
نبوسند بهتر است چنانکه در حدیث قوی کالصحیح وارد است از علی بن مزید که داخل شدم بر خدمت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه و دست آنحضرت را بوسیدم حضرت فرمودند که بدرستی که
خوب نیست دست بوسیدن مگر نبی یا وصی نبی را و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمودند که هر که مؤمنی را خوشحال گرداند است و هر که مرا مسرور گرداند
حق سبحانه و تعالی را مسرور گردانیده است باین معنی که سرور حضرت سرور خدا است و از برای
خدا است یا آنکه حق سبحانه و تعالی ثواب غیر متناهی باو کرامت کند که ثمره سرور است و در
حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی
وحی کرد بحضرت داود صلوات الله علیه که بسیار است که بنده از بندگان یک حسنه نزد من
آورد و من بهشت را برو مباح میکنم که در هر جای بهشت که خواهد ساکن شود و در حدیث صحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که دوست‌ترین اعمال نزد حق سبحانه
و تعالی خوشحالی است که بدل مؤمنی برسانی بآنکه او را سیر گردانی یا غم او را برطرف سازی یا
دین او را ادا نمایی و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی مؤمن را از قبر بیرون آورد صورت مثالی همراه
او بیرون آورد و چون مؤمن هر هول و ترسی از هولهای قیامت رسد آن مثال باو بگوید که مترس
و اندوهناک مباش و بشارت باد ترا بسرور و خوشحالی و کرامتهای الهی تا او را در مقام

حساب بدارند

حساب بدارند و حق سبحانه و تعالی او را حساب کند حساب آسانی و امر کند او را به بهشت رفتن
و متوجه بهشت شود و مثال پیش پیش او باشد پس مؤمن بآن مثال گوید که تو نیکو شخصی بودی که با من
از قبر بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت میدادی بخوشحالی و کرامت الهی تا آنکه عاقبت به بهشت رسیدیم
بگو که تو کیستی گوید که من سرور و خوشحالیم که در دار دنیا برادر مؤمنت را بآن خوشحال ساختی حق
سبحانه و تعالی مرا از آن سرور آفریده است تا ترا خوشحال گردانم و در حدیث قوی کالصحیح از
ابان بن تغلب و کالصحیح از حکم بن مسکین نیز از آنحضرت صلوات الله علیه قریب باین
وارد شده است و بعد ازین در کتاب تجارت نیز خواهد آمد و احادیث ثواب قضای
حاجت مؤمنان در کتاب حج خواهد آمد و در اخبار کالصحاح از حضرت سید الانبیاء و المر
سلین صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که خلایق عیال حق سبحانه و تعالی اند پس
محبوب‌ترین خلق بسوی حق سبحانه و تعالی کسی است که نفع بعیال الهی بیشتر رساند و حضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که غم مسلمانان ندارد او مسلمان نیست و هر که فریادرسی خواهد
و کسی بشنود فریاد او را و مدد او نکند مسلمان نیست و فرمودند که هر که بلای آبی یا آتشی را
از مسلمانان دفع کند بهشت او را واجب شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
بهترین عابدان کسی است که کینه مسلمانان نداشته باشد و خیرخواه مسلمانان باشد و از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بر تو باد که از برای خدا خیرخواه
مسلمانان باشی و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بر تو باد که از
برای خدا خیرخواه خلایق باشی که در روز قیامت ثواب هیچ عملی بثواب آن نرسد و در حدیث
صحیح از حضرت کلام الله الناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقولست که مؤمن
با مؤمن مانند اعضای یک بدن‌اند که هر یک زینت دیگریست و بکار دیگری می‌آیند و اگر
عضوی بدرد آید باقی اعضا نیز الم آنرا می‌یابند و روحهای ایشان از یک
طینت مخلوق شده و بدرستی که روح مؤمن بجانب اقدس الهی ربطش بیشتر است از شعاع
آفتاب بآفتاب و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مؤمن برادر مؤمن
است چشم اوست و دلیل و راهنمای اوست او را خیانت نمیکند و بد خواه او نیست و
خلف وعده او نمیکند و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مسلمانان
برادران یکدیگرند برادر خود را ظلم نمیکنند و او را در بلاها نمیگذارند بلکه مدد میکنند و در

حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جمعی از مسلمانان بسفری
رفتند و راه را گم کردند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد پس بر سایه درختان قرار گرفتند دیدند که
مردی با جامه سفید پوش بنزد ایشان آمد و گفت برخیزید این آبست و پاکی جست بر ایشان بر
خواستند و آب خوردند و سیراب شدند و باو گفتند تو کیستی که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند
او گفت من از جنیانی ام که با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیعت کرده ام و از آنحضرت
صلی الله علیه و آله شنیده ام که مومن برادر مومنست و چشم و دست و راهنمای اوست پس
روا نباشد که من بر حال شما مطلع شوم و بگذارم که هلاک شوید و در حدیث صحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد است که بر مومنان لازم است که سعی بسیار کنند در اتحاد و امداد و رفق
و مدد یکدیگر کردن بر مهربانی و احسان کردن بمال خود بر محتاجان و همه با هم مهربانی کردن تا
چنان باشید که حق سبحانه و تعالی شما را بآن امر فرموده است که رحماء بینهم که همه
بر هم رحمت کنید و هرچه را نخواهید که اعانت ایشان کنید غم آن داشته باشید که از
جایی دیگر از جهت ایشان سعی کنید چنانکه انصار در زمان حضرت سید کاینات
صلی الله علیه و آله سر بگردند با مهاجران اهل مکه و غیر ایشان و حق سبحانه و تعالی
مدح ایشان فرموده است که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
یعنی دیگران را بر خود مقدم دارند هرچند بآن احتیاج داشته باشند و در احادیث صحیحه از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد است که آنحضرت با اصحاب خود مکرر میفرمودند که از حق سبحانه
و تعالی بترسید و همه برادران هم باشید و بیکدیگر نیکی کنید و با هم دوستی کنید از جهت
رضای الهی و با هم نزدیکی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و زیارت یکدیگر بکنید و هم را ملاقات
کنید و احادیث ما را بیکدیگر نقل کنید و مذهب تشیع را زنده کنید بآن و در حدیث
صحیح از عیسی بن ابی منصور منقولست که من و عبد الله بن ابی یعفور و عبد الله بن طلحه در خدمت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودیم که حضرت رو بعبد الله بن ابی یعفور
کردند و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که شش خصلت
در هر که بوده باشد فردای قیامت از جمله اصحاب دست راست عرش باشد که حق سبحانه
و تعالی مدح ایشان را در قرآن مجید کرده است عبد الله گفت فدای تو گردم آن شش خصلت
کدام است حضرت فرمودند که آنست که از برای برادر مسلمان خود دوست دارد چیزی را که

عزیزترین اهل خود دوست میدارد و نخواهد از جهت برادر مسلمان خود چیزی را که نخواهد از
جهت عزیزترین اهل خود و آنچه شرط دوستی است با برادر خود بجا آورد پس عبد الله بگریه افتاد
و گفت چگونه کنم حضرت فرمودند که ای پسر ابی یعفور هرگاه خیر خواه ایشان تمامی تو اند در
رفع ایشان بکوشد و اگر خوشحال باشند او خوشحال خواهد بود و اگر اندوهناک باشند
او اندوهناک خواهد بود و اگر چیزی داشته باشد یا قدرتی که غم او را بآن برطرف کند بکند
و اگر نه از جهت او دعا کند پس حضرت فرمودند که [illegible] چیز تعلق بشما دارد و سه
چیزش متعلق است بما پس مع ان آنحضرت سه چیز ایشان را فرموده بودند فرمودند که سه چیز ما
آنست که افضلیت ما را بر عالمیان بدانید که مستلزم معرفت امامت است و دویم آنکه از عقب
ما بیایید یعنی متابعت ما کنید و سیم انتظار کشیدن عاقبت ما را که حق سبحانه و تعالی با ایشان وعده
فرموده است پس جمعی که چنین باشند نزد انبیا و اوصیا خواهند بود و جمعی که رتبه ایشان از این
جماعت پست تر باشد از نور ایشان روشنی یابند و اما آنجماعتی که از دست راست عرش
خواهند بود اگر جمعی که از ایشان پست تر باشند رتبه آنها را ببینند زندگانی ایشان
گوارا نباشد بر ایشان از بسیاری فضل ایشان پس عبد الله گفت که چرا ایشان را نبینند
و حال آنکه ایشان از دست راست عرش خواهند بود حضرت فرمودند که ای پسر ابی یعفور
ایشان بسبب انواری که حق سبحانه و تعالی با ایشان کرامت کرده است محجوب باشند نشنیده
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که حق سبحانه و تعالی را خلقی چند هست
که ایشان در دست راست عرش باشند و دست راست انبیا و اوصیا که روهای ایشان
از برف سفیدتر باشد و از آفتاب چاشت روشنتر و پرسند خلایق که ایشان کیستند با ایشان
گویند که اینها جمعی اند که با یکدیگر محبت کرده اند بمال حلالی که حق سبحانه و تعالی با ایشان
داده بود و اما وعده عاقبت ایشان درین آیه است که وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا
الصالحات لیستخلفنهم فی الارض یعنی حق سبحانه و تعالی وعده داده است آن جماعتی را از
شما که ایمان بخدا و رسول آورده اند و اعمال صالح کرده اند که ایشان را خلیفه خود سازد در زمین
و تمکین دهد از برای ایشان آن دینی که خود از جهت ایشان راضی شده است و مبدل سازد
ایشان را بدل از خوف ایمنی که همگی عبادت من کنند و هیچ شرک نیاورند و احادیث متواتره
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین وارد است که این در زمان خروج قایم آل محمد صلوات الله

علیهم خواهد بود چون تا زمان آنحضرت خوف مسلمانان از کفار زایل نشده است تا حال و
نخواهد شد و خلافی نیست در میان شیعه و سنی که حضرت مهدی خروج خواهد کرد و در صحاح ایشان
نیز متواتر است و آنکه بلفظ جمع واقع شده است بنا بر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم همه زنده خواهند شد و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با دیگران الله که
در خدمت حضرت اند جهاد خواهند فرمود و ائمه هدی در اطراف عالم هدایت عالمیان
خواهند کرد و حق سبحانه و تعالی در آیه دیگر فرموده است که و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن
یکذب بآیاتنا فهم یوزعون یعنی روزی باشد که ما برانگیزانیم از هر امتی طایفه را
از آنجمعی که آیات ما را باور نداشتند و فرشتگان عذاب ایشان را احاطه کرده باشند
و نیز شکی نیست در آنکه مراد ازین روز روزیست که حضرت صاحب الامر خروج فرماید چون روز
قیامت همه کس محشور خواهند شد و در رجعت صغری بعضی از مومنان را حشر خواهند کرد که داد دنیا از ظالمان
خروج آنحضرت کشیده باشند و بعضی از کفار را حشر نمایند که در مقام قتل و قمع ائمه معصومین صلوات
الله علیهم بوده باشند یا خواص شیعیان ایشان را آزار داده باشند و احادیث متواتره
در رجعت واقع شده است و قدماء علماء شیعه هر یک کتابی علیحده در رجعت تصنیف کرده اند	تحقیقی در احکام رجعت
و اگر کسی خواهد تعداد ایشان را رجوع کند بفهرست شیخ الطایفه و فهرست شیخ نجاشی که در ضمن
شمردن کتابهای علماء شیعه و محدثین شیعه در بسیاری است که له کتاب فی الرجعة و له
کتاب فی المتعة با آنکه در قرآن مجید حکایت رجعت بسیار واقع شده و مبعوث گردانیدن قوم بنی
ست چنانکه فرموده است الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و دیگر حکایت هفتاد کس که با حضرت موسی بکوه طور رفته
بودند و طلب رویت الهی کردند و حق سبحانه و تعالی صاعقه فرستاد که همه سوختند و حضرت موسی
دعا کرد تا همه زنده شدند و در صحاح سته روایت کرده اند بطرق متکثره که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که هرچه در بنی اسرائیل واقع شده است در امت من واقع خواهد شد و
این حدیث در کتاب صلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی و انکار رجعت صغری مثل انکار رجعت کبری است
که کفار میکردند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند
که هیچ بندگی حق سبحانه و تعالی بهتر از ادای حق برادر مومن نیست و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که از جمله حقوق برادر مومن آنست که چون باو رسد

سلام بکند و چون بیمار شود بعیادت او برود و چون غایب باشد خیر خواهی او بجا آورد و چون عطسه کند تسمیه
او بکند و چون او را بضیافت بطلبد اجابت او بکند و چون بمیرد بجنازه او حاضر شود و بطرق قویه کالصحیح از
معلی بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که گفتم حق مومن بر مومن کدام است حضرت
فرمودند که هفت حق واجبست که هر یک را واجبست که بکند اگر یکی از اینها را ضایع کرده اند از دوستی
حق سبحانه و تعالی و از حفظ و حمایت و اطاعت او بدر رفته است و حق سبحانه و تعالی را نسبت باو لطفی نخواهد
بود گفتم فدای تو گردم آنها کدام است حضرت فرمودند که بر تو میترسم که این حقوق را ضایع کنی
و حفظ نکنی و ندانی و بآن عمل نکنی من گفتم که قوتی نیست کسی را بر کاری مگر بقوت و عون الهی حضرت فرمودند
که سهلترین آن اینست که از برای او دوست داری آنچه از برای خود دوست میداری و نخواهی از
جهت او آنچه نخواهی از جهت خود و حق دوم آنست او را از خود آزرده نکنی و متابعت خشنودی او
کنی و امر او را اطاعت کنی و حق سیم آنکه او را یاوری کنی بجان و مال و زبان و دست و پای و حق
چهارم آنکه تو چشم او باشی یعنی در دیدن عیبها از جهت اصلاح و رفع آن و دلیل و راهنمای او
باشی و آینه او باشی که باو نمایی خوب و بد او را و حق پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه و سیراب
نشوی در وقتی که او تشنه باشد بلکه قدری بخوری و باقی را باو دهی و تو پوشیده نباشی و او برهنه باشد
و حق ششم آنکه اگر ترا کنیزی خدمتکار باشد و برادرت را نباشد پس واجبست که او را بفرستی که جامه اش
را بشوید و طعام او را بپزد و فرش خواب او را بیندازد و بر چیند و حق هفتم آنست که قسم او را
درست کنی که اگر ترا قسم دهد که و الله چنین بکنی اگر مشروع باشد و اگر ترا ضیافت یا غیر آن بخوانند
اجابت کنی و اگر بیمار شود عیادت او کنی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و اگر بدانی که حاجتی بتو
دارد حاجتش را برآوری و نگذاری که او را از تو طلب کند بلکه پیش دستی کنید در برآوردن
حاجت او پس هرگاه چنین کنی دوستی خود را بدوستی او وصل کرده و دوستی او را بدوستی
حق سبحانه و تعالی یعنی شروط محبت مومن که از جمله شروط محبت الهی است بجا آورده خواهی بود و در
و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مومن هفت حق واجب
هست که حق سبحانه و تعالی آنها را واجب گردانیده است و مومن را از آن سوال خواهند کرد اول
آنکه در برابر تعظیم او کنی و دوستی او را در دل خود نگاه داری دوم آنکه او را با خود برابر کنی یا اعانت
کنی او را بمال خود سیم آنکه برای او همان خواهی که از برای خود میخواهی و غیبت او را بر خود حرام کنی یعنی
نکنی و نشنوی و در مرض بعیادت او بروی و تشییع جنازه او بکنی و بعد از مردن او نگویی مگر خیر

او را و در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق مسلمان
بر مسلمان آنست که او سیر باشد و برادرش گرسنه نباشد و او سیراب نشود و برادرش تشنه
نباشد و او پوشیده نباشد و برادر مومنش برهنه باشد پس چه عظیم است حق مسلمانان بر برادر
مسلمانش و حضرت فرمودند که دوست دار از جهت برادر مسلمان آنچه دوست میداری از جهت خود
و اگر احتیاجی داشته باشی از وسوال کن و اگر او سوال کند بده و از خوبی باو دلگیر مشو و او نیز ملال
نگیرد از خوبی کردن با تو و باو را و باش که او معین و یاور تست و اگر غایب شود حفظ او کن در
غیبتش یعنی حرف بد او را مشنو و اعانت بازماندگان او بکن و اگر از سفر بیاید بزیارت او برو و
تعظیم و اکرام او بکن که او از تست و تو از وئی پس اگر از تو آزرده باشد از وجدا مشو تا آزردگی
را از خاطرش بیرون کنی و اگر باو خوبی برسد حمد الهی بکن و اگر مبتلا شود ببلایی مددش کن و اگر در
سختی گرفتار شود او را یاری کن و اگر شخصی برادر مومنش بگوید او دوستی را قطع کرده است و اگر
برادرش بگوید که دشمن منی یکی از این دو کافر شده زیرا که اگر راست گفته است آنکه دشمن است در
حکم کافر است و اگر دروغ گفته است این کافر شده است که افترا بر و بسته است و اگر او را تهمتی زند
ایمان در دل او گداخته میشود چنانکه نمک در آب میگدازد و راوی گفت که شخصی از آنحضرت نقل
کرد که فرمودند که نور مومن روشنی میدهد اهل آسمانها را چنانکه ستارهای آسمان روشنایی میدهند
زمین را و حضرت فرمودند که مومن دوست حق سبحانه و تعالی است و خدا او را یاور است و هر چه
خیر اوست او می آورد و مومن نمیگوید بر حق سبحانه و تعالی مگر آنچه را حق است و از غیر او نمی
ترسد و امثال این اخبار زیاده از حد و حصر است و بعد از این نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و اما شرط عیادت پس سنت که بسیار ننشیند پیش بیمار چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که عیادت بقدر فواق شتر است و آن چنانست
که چون یکباره از شیر میدوشند چند دقیقه صبر میکنند تا شیر به پستان می آید یا بقدر زمان
دوشیدن شتر است و آن نیز نزدیک بانست و این تردید ممکن است که از حضرت باشد یا از
راوی که نمیداند که حضرت کدام را فرموده اند و بهرحال محتمل است که مراد از همه اینها آن باشد که
کنایه از قلت باشد چنانکه در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وارد
شده است که فرمودند که از عیادت کنندگان بهتر کسی اجرش بیشتر است نزد حق سبحانه و
تعالی که چون عیادت کند زود برخیزد مگر آنکه بیمار خواهد که او بنشیند و التماس کند و فرمودند

که از

که از تمامی عیادت آنست که یکی از دستهای خود را بر دست دیگر گذارد یا بر پیشانی خود و ظاهرا
و غرض از این اظهار آزردگی است اما در این بلاد اگر کسی چنین کند خوف بیمار زیاده میشود خصوصا
هرگاه عیادت کننده طبیب باشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که تمامی
عیادت بیمار آنست که دست بر ذراع او که از نبض است بگذاری و زود برخیزی بدرستی که عیادت
احمق بر بیمار سخت تر است از بیماری که دارد و حکایت کسی که بعیادت بیمار رفت مشهور است
و در حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که تمامی عیادت آنست که دست بر بیمار
بگذاری و فرمودند که عیادتی نیست در درد چشم و درد کمتر از سه روز و عیادت نیست ظاهرا در اول
بیماری مراد باشد که بعد از سه روز بعیادت روند و بعد از آن هر روز نشنوند و چون مدتی
بگذرد و دیگر یک روز نه یک روز سنت و چون بسیار طول بهمرسانند بیمار را با عیال خود می باید گذاشت
و ترک عیادت می باید کرد و منقولست که جمعی از آزادکردهای حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه بعیادت آزاد کرده آنحضرت میرفتند در اثنای راه بآنحضرت رسیدند پس حضرت
با ایشان فرمود که کجا میروید گفتند بعیادت فلان میرویم حضرت فرمودند که بایستید ایستادند
پس حضرت فرمودند که هیچ یک از شما سیبی یا بهی یا اناری یا ترنجی یا پاره از بوی خوش یا پاره از
عود بخود دارید ایشان گفتند چیزی با خود نداریم حضرت فرمودند که نمیدانید که بیمار
خوشحال میشود که چیزی از اینها و امثال اینها از جهت او ببرند و سنت که حمد از جهت شفای
بیمار بخوانند چنانکه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است
در فضیلت سوره حمد در شفای مرضها
که هر که را سوره حمد شفا نده هیچ چیز سبب شفای او نخواهد شد و در حدیث حسن کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که اگر سوره حمد را هفتاد بار
بر مرده بخوانم زنده میشود در آن تعجبی نیست و فرمودند که نخواندم سوره حمد را هفتاد مرتبه
بر هیچ دردی مگر آنکه ساکن شد و این بنده زیاده از هزار بیماری که اکثر را گمان داشتند
که مهلک است حتی اطبا آن عیادت نمودم و هفتاد حمد خواندم و حق سبحانه و تعالی شفا
داد و بیک مرتبه حمد با توجه نیز حق سبحانه و تعالی شفا داده است و اگر بیماری سهل
است بنده بیک مرتبه اکتفا میکنم و اگر وسط هفت مرتبه میخوانم و حدیث هفت مطعون هست
و الحال یقین ندارم و همچنین چهل مرتبه میخوانم وقتی که شدید تر باشد و اگر بسیار شدید باشد
هفتاد مرتبه میخوانم و حصر تجربه نمی توانم کرد و عموم است که در حدیث صحیح از داود بن زربی

وارد شده است که گفت در مدینه بیمار شدم بیماری سخت و خبر گوشت من بحضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه رسید بمن نوشتند که خبر بمن رسید که بیماری یک صاع از گندم
بخر و آن بمن تبریز ایست و چهارده مثقال صیرفی و ربع مثقال و بر پشت بخواب و گندم را بر
سینه ات بریز تا منتشر شود و بگو اللهم انی اسئلک باسمک الذی اذا سالک به المضطر
کشفت ما به من ضر و مکنت له فی الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعافینی من علتی بعد از آن درست بنشین و گندم را از دور
خود جمع کن و همین دعا را بخوان در وقت دادن بمسکین داود گفت چنین کردم و گویا دستهای
مرا بسته بودند و گشاده شد و بسیار کسی کردند و منتفع شدند و بنده محمد تقی حصر نمیتوانم کرد آنچه را
با این عمل شفا یافتند و چون می باید که هر چه فرموده اند چنان کنند از انگلو خریدن گندم است بهتر آنست
که بخرند هر چند گندم داشته باشند و یکصاع بخرند و زیاد و کم نباشد و بیمار خود در سینه خود بریزد
با امکان و خود گندم را جمع کند و خود چهار قسم بهیچ کند و خود دعا بخواند در وقت ریختن و در
دعای درگندم
وقت قسمت کردن نیز دعا بخواند و بهتر آنست که خود بمسکین دهد و در وقت دادن دعا بخواند
و اگر خود نتواند خواندن تلقینش کنند که بخواند و اگر بیهوش شده باشد دیگران نیز می توانند خواند اما معنی
دعا اینست که خداوندا بدرستی که من ترا سوال میکنم بحق اسم اعظمی که هرگاه مضطری ترا با آن
اسم خوانده که اول ایشان حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلام بود و چون خواند مشقت و محنت
او را برطرف کردی و او را تمکین دادی در زمین و مبعوث داو را خلیفه خود گردانیدی و چون
پیغمبران خلیفهای الهی اند سوال میکنم که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی و مرا عافیت و شفا دهی
از این بیماری و در حدیث صحیح از زراره از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند
که هرگاه در بیماری داخل شوی این دعا را هفت مرتبه بخوان که اعیذک بالله العظیم رب
العرش العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار یعنی ترا در پناه خداوند عظیم که آفریدگار
عرش بزرگوار است در می آورم یعنی از حق سبحانه و تعالی طلب میکنم که ترا در پناه خود درآورد
از شر هر رگی که خونش زیاده باشد و از شر گرمی آتش و درد یا اعم از آن و از آتش تب سوزان
و در حدیث صحیح از هشام بن سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که این دعا را بر بیمار بخوان یا منزل الشفاء و مذهب الداء انزل علی ما بی من داء شفاء
یعنی ای خداوندی که شفا تو میفرستی و درد تو برطرف میکنی شفایی بدرد من فرست و از آنحضرت

صلوات الله علیه منقولست که دست خود را بر موضع درد گذار و این دعا را سه مرتبه بخوان اللهم انی
اسئلک بحق القران العظیم الذی نزل به الروح الامین و هو عندک فی ام الکتاب
علی حکیم ان تشفینی بشفائک و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک
و تصلی علی محمد و اله و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
هرگاه کسی بیمار باشد این دعا را بخواند بسم الله و بالله و محمد رسول الله اعوذ بعزة
الله و اعوذ بقدرة الله علی ما یشاء من شر ما اجد و ما احذر و نیز فرمودند که بیمار
بخواند که اللهم انی اسئلک تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیتک و خروجا الی رحمتک
دیگر از جهت درد زانو فرمودند که چون از نماز فارغ شوی این دعا را بخوان یا اجود من اعطی
و یا خیر من سئل و یا ارحم من استرحم ارحم ضعفی و قلة حیلتی و اعفنی من
وجعی راوی گفت که تا خواندم شفا یافتم و بسند موثق از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هرگاه
شخصی را به بینی که ببلایی مبتلا شده است این دعا را بخوان و چنان مکن که او بشنود که الحمد لله الذی
عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علیک و علی کثیر من خلقه و از جهت هر بیماری
و دردی این دعا منقول و مجرب است که اللهم بجاه محمد و اله الطاهرین اشفنی و عافنی
و دعاها بسیار است مخصوص و دعاهای منقوله از اهل بیت صلوات الله علیهم و در صحیفه کامله دو دعای
کامل از جهت خصوص مرض واقع شده است ولیکن خواستیم که خالی نباشد این کتاب از آن قلیلی مذکور
شد از مجربات و قال الصادق صلوات الله علیه ان رسول الله صلی الله علیه
در تلقین نمودن بیمار
و آله دخل علی رجل من بنی هاشم و هو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین
السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین
و الحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد
لله الذی استنقذه من النار کلینی بسند حسن کالصحیح از حلبی روایت کرده است و بسند صدوق
بحلبی صحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله داخل شدند بر شخصی از فرزندان هاشم و او در جان کندن بود حضرت فرمودند که بگو کلمات
فرج را تلقین مرد گفت حضرت فرمودند که الحمد لله یعنی جمیع ثناها مخصوص خداوند است که او را خلاصی
داد از آتش و رنج دنیا ترجمه کلمات فرج اینست که نیست معبودی که سزای پرستش باشد مگر ذات واجب الوجود

که مستجمع جمیع کمالاتست و صفات کمال او عین صفات ذاتست مقدس است و حلیم است که عاصیان را بر عصیان
زود نمیگیرد و کریم است یعنی خوبیهای ذاتی او راست هست و بسیار یا آنکه احسان و انعام و جمیع عالمیان را
و وی کرده است و ظاهرا هر دو معنی مراد است نیست خداوندی بجز خداوند عالمیان که بلند مرتبه است یا بزرگوار جیب
بالذاتست و وجود محض است و علم محض است و قدرت محض است یا رفعت شأن او بلند تر است که
عقول کامله ذات مقدس او توانند رسید و بزرگوار و عظیم الشأنست باعتبار قدرت کامل که هر چه اراده
فرماید چنان میشود یا آنکه عظمت ذات و صفات و افعال او و از آن بالاتر است که عقول انبیا و اوصیا
باو توانند رسید منزه و پاک میدانم خداوند عالمیان را از هر چه لایق بذات و صفات و افعال او
نیست آن خداوندیکه آفریننده و تربیت کننده هفت آسمان و هفت زمین است اما هفت آسمان آن
فلک قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و اما هفت زمین پس از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه منقولست که این زمین زمین آسمان اولست و بیست آسمان اول زمین آسمان دوم
است و همچنین تا با آسمان هفتم و بعضی گفته اند که مراد هفت اقلیم است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که دنیا هفت اقلیم است یاجوج و ماجوج و روم و چین و زنگی و قوم موسی
و اقلیمهای بابل که هفت اقلیم مشهور است میان منجمین و محتمل است که هفت اقلیم متعارف مراد
باشد و ظاهر حدیث زینب عطاره آنست که زمین مثل آسمان هفت طبقه است و پروردگار آنچه در
آسمانها و زمینهاست از فرشتگان و جنیان و کواکب و نباتات و حیوانات بلکه جمادات نیز و آنچه
در میان اینهاست از هوا و بخار و زمهریر و کره نار و ملکه و جن و پرندگان و آنچه در زیر زمینهاست از
گاو و ماهی و ثری چنانکه و ما تحت الثری باشد و اکثر تفسیر مذاهب و آنکه خداوند پروردگار عرش عظیم
است و مشهور میان علما آنست که عرش فلک نهم است و کرسی فلک هشتم گاه هست که فلک نهم را
کرسی میگویند و عرش را اطلاق میکنند بر علم الهی و بر دل مومنان کامل و بر جمیع مکونات چون همه مظهر
اسمای الهی و مظهر صفات کمالیه الهی اند و سلام و رحمت الهی بر پیغمبران باد که فرستاده الهی اند بخلق
با پیغمبرانی که دینی و کتابی داشته اند و آنها سیصد و سیزده پیغمبر اند و قصد همه کردن اولی است
و عبارت سلام علی المرسلین درین حدیث و احادیث دیگر که محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است درین
باب در باب قنوت میت و ممکن است که در کتاب کلینی بوده باشد و از روات افتاده باشد
و لیکن در فقه رضوی هست در تلقین میت بعید نیست که ازین جهت صدوق زیاده کرده باشد و جمیع
حمدها و ثناها مخصوص خداوندیست که آفریننده و پرورش دهنده عالمیانست و در حدیث حسن

کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که هرگاه به بینید
که شخصی جان میکند تلقین او را یعنی بگوئید تا بگوید اگر تواند و اگر نه نزد او بخوانید کلمات فرج را و عبارت
سابق را ذکر کردن و باین اعتبار کلمات فرج میگویند او را که نسبت بمحتضر فرج میدهد و ظاهرا در هر غمی
الم نافع است و احتضار یک فرد آنست و هذه الکلمات هی کلمات الفرج و این کلمات
کلماتی است که از جهت هر فرجی نافع است با مسمی است بکلمات فرج چنانکه در حدیث زراره وارد
شده است و گذشت و کلینی از قداح روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه میفرمودند که هرگاه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تلقین میفرمودند هر یک از اهل خانه
خود را که نزدیک بمردن میرسیدند و حضرت بعد از تلقین کلمات فرج میفرمودند که خاطر جمع دار که
دیگر بر تو غمی نیست و قال ابو جعفر صلوات الله علیه انکم تلقنون موتاکم لا اله الا
الله و نحن نلقن موتانا محمد رسول الله و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت
امام محمد باقر و در حسن کالصحیح از حفص بن بختری از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
منقولست که فرمودند که شما مردگان خود را یعنی کسانیکه نزدیک بمرگ شده باشند از شما تلقین
میکنید که کلمه لا اله الا الله بگوید و ما مردگان خود را تلقین میکنیم که کلمه محمد رسول الله بگوید محتمل است
که خطاب با سنیان باشد که ایشان تلقین کلمه توحید میکنند و پس حضرت میفرمایند که ما رسالت
را ظم میکنیم با شهادتین باشد چون در تشهد و کلمه اسلام و اذان و غیر آن مقرون اند بیکدیگر
یا که خطاب بشیعیان باشد و مراد این باشد که ما که اهل البیتیم تلقین برسالت میکنیم و پس از
چند و چکمی ائمه اهل خانه ما همیشه متکلمند بکلمه توحید احتیاج ندارند که ایشان را تلقین بآن کنند و تلقین
برسالت ضرور است میکنیم با آنکه کلمه توحید لازم ندارد رسالت را چون بسیار هستند که اعتقاد
بیگانگی الهی دارند و اعتقاد برسالت ندارند اما هر که اعتقاد برسالت محمد صلی الله علیه و آله
دارد البته اعتقاد بیگانگی الهی دارند چون عمده رسالت آنحضرت توحید است و میفرمودند که
امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله و یا از آن جهت که زیادتی قرب
سبب غفلت میشود چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله غیر اهل البیت است و زیادتی قرب
ایشان را غافل ساخته است از آنکه بدانند که از آن ایشان را سوال خواهند کرد چنانکه خواهد
آمد در تلقین فاطمه بنت اسد که چون ملکین از خدا و رسول پرسیدند جواب گفت و چون از امام پرسیدند
متفکر شد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که اینک کلمه رسالت مستلزم

همه اعتقادات هست و از اعتقادات اعتقاد بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقنوا موتاکم لا اله الا الله فان من کان
آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة در حدیث موثق و احادیث قویه وارد شده است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که تلقین کنید مردگان خود را بکلمه توحید
که هر که آخر کلام او کلمه توحید باشد داخل بهشت میشود و این بعد از تلقین شهادتین و ائمه معصومین
است که چون وارد شده است که اول تلقین بکبیر بکنید و بعد از آن کلمه توحید را بگوئید تا برود و
محتمل است که از روی تقیه وارد شده باشد چون راویان این اخبار همه سنیان اند و در حدیث
حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه
حاضر شوید نزد شخصی که قریب بمردن باشد تلقین کنید او را باشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله یعنی تا آخر چنانکه از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که چون وقت رفتن میشود شیطان از لشکر خود کسی را موکل میسازد
که او را امر کند بکفر یا شک اندازد او را در دین تا وقتی که جان او بدر رود و پس چون حاضر شوید
در وقت رفتن تلقین کنید او را بکلمه فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین یکی بعد از یکی تا دیگر
شنوانید سخن گفتن و ظاهر این حدیث آنست که تلقین بکلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین
را مکرر کنید برو تا بمیرد و حدیث عکرمه نیز مؤید او و شیخان در صحیح عبد الله بن محمد روایت
کرده اند که شخصی از اهل و بیت من بیمار شد پس بعیادت او رفتم با او گفتم ای پسر برادر من
نزا اتیق نصیحتی بر من هست اگر بگویم قبول خواهی کرد گفت بلی گفتم بگو اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له پس شهادت داد پس گفتم بگو و ان محمدا رسول الله پس
شهادت گفت که این نفع میکند ترا تا تلقین بخدا و یگانگی او نداشته باشی و یقین بمحمد رسول الله
و رسالت او نداشته باشی گفت یقین دارم گفتم بگو اشهد ان علیا وصیه و هو الخلیفة
من بعده و الامام المفترض الطاعة من بعده یعنی گواهی میدهم که علی وصی رسول
خداست و خلیفه آنحضرت بعد از او و امامی است که اطاعت او بر همه خلایق واجبست بعد از رسول
خدا صلی الله علیهما پس شهادت داد پس گفتم این نفع ندارد تا یقین نداشته باشی گفت یقین
دارم پس ائمه معصومین صلوات الله علیهم را یک یک میگفتم و او اقرار میکرد و میگفت یقین
دارم پس اندک زمانی شد که او برحمت الهی واصل شد پس اهل او جزع عظیم کردند و من

از ایشان غایب شدم و بعد از آن نزد ایشان آمدم دیدم که همه خوشحالند گفتم که از این
صبر از کجا بهم رسید آن زن گفت والله که بواسطه مردن او بمصیبتی عظیم گرفتار شده بودیم و صبر و
خوشحالی ما از جهت خوابیست که دی شب دیدیم آن مرد را خوابیدکه دیدیم زنده و سلامت
گفتم فلانی گفت بلی گفتم تو نمردی گفت بلی مردم و لیکن نجات یافتم بکلماتیکه تلقین کرد مرا
با آن عبد الله حضرمی و اگر تلقین او نمی بود از جمله هالکان خواهم بود و در حدیث کالصحیح
از معاویة بن وهب منقولست که گفت ما بیرون رفتیم بسفر مکه و با ما مرد بیر صوفی عابدی بود و لیکن
سنی بود و نماز را تمام میکرد در راه و با او پسر برادرش بود و او شیعه بود و پس آن مرد
بیر بیمار شد من و پسر برادرش گفتیم که کاش درین وقت مذهب حق را بر او عرض میکردیم امید
هست که حق سبحانه و تعالی او را نجات دهد و اصحاب ما همه گفتند بگذارید تا بمیرد و شاید صلوات
او را نفع دهد که بسیار خوش سلوک بود پسر برادرش صبر نکرد و با او گفت ای عم مردمان بعد از
حضرت سید المرسلین همه مرتد شدند مگر جماعتی قلیل و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از
رسول خدا خلیفه و واجب الاتباع بود و امامت حق او بود که غصب کردند آن مرد بیر آهی کشید و نعره
زد و گفت من برین دینم و مرد و پس ما داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
و علی بن سری این حکایت را بخدمت آنحضرت عرض نمود و حضرت فرمود که او شخصی است از اهل
بهشت علی بن سری عرض نمود که آن مذهب حق را یک لمحه دانست حضرت فرمودند که دیگر چه چیز
از و میخواهید والله که داخل بهشت شد و قال الصادق صلوات الله علیه اعقل ما یکون
المؤمن عند موته و آنحضرت فرمودند که عاقلترین اوقات مؤمن حالت موتست که حق
سبحانه و تعالی آن حجت بر بنده تمام میکند که اگر تلقین او کنند اعتقادات واجبه را بفهمد
و اگر شیاطین خواهند که او را از دین بدر برند جواب ایشان تواند گفت و اگر حقوق خدا یا
خلق در ذمت او باشد وصیت کند و احتمالی دارد که از عقل معنی پستی باشد چنانکه می آید
و قال الصادق صلوات الله علیه اعتقل لسان رجل من اهل المدینة
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی مات فیه
فدخل علیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له قل لا اله الا الله
فلم یقدر علیه و عند رأس الرجل امرأة فقال لها هل لهذا الرجل ام
فقالت نعم یا رسول الله انا امه فقال لها افراضیة انت عنه ام

لا فقالت بل ساخطة فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله فانی احب
ان ترضی عنه فقالت قد رضیت عنه لرضاك یا رسول الله فقال له
قل لا اله الا الله فقال له لا اله الا الله فقال له قل یا من یقبل الیسیر و یعفو عن
الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر انك انت العفو الغفور فقالها فقال
له ماذا تری فقال اری اسودین قد دخلا علی قال اعدها فاعادها فقال
ما تری فقال قد تباعدا عنی و دخل ابیضان و خرج الاسودان فما اراهما
و دنا الابیضان منی الان یاخذان بنفسی فمات من ساعته از آنحضرت صلوات
الله علیه منقولست که در عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زبان شخصی بند شد در جاری
که در ان بیماری که از دنیا رفت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد فرمود که
بگو لا اله الا الله قدرت بر گفتن نداشت و بالای سر آن مرد زنی بود حضرت بآن زن گفت که آیا این
مرد را مادر هست آن زن گفت بلی یا رسول الله من مادر اویم حضرت فرمودند که از و خشنودی
یا نه زن گفت که از و ناخشنودم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو خود شد که من
دوست میدارم که تو از ان خشنود شوی مادر گفت از جهت خشنودی تو یا رسول الله
خشنود شدم پس حضرت بآن مرد گفت که بگو لا اله الا الله محمد رسول الله او گفت پس حضرت
فرمود که بگو یا من یقبل تا آخر دعا که ترجمه اش اینست که ای خداوندی که اندکی از طاعات بندگان را
قبول میکنی و بسیاری از گناهان را عفو میکنی عبادت اندک مرا قبول کن و گناهان بسیار مرا عفو کن
بدرستی که تو خداوندی که عفو میکنی و می آمرزی پس چون این دعا را خواند حضرت فرمودند که
مرتبه دیگر این دعا بخوان پس خواند حضرت فرمودند که چه چیز می بینی گفت آن دو سیاه از من
دور شدند و دو سفید داخل شدند و دو سیاه بیرون رفتند و دو سفید الحال نزدیک
شدند و قبض روح من میکنند پس همان ساعت مرد و کلینی بسندی کالصحیح روایت کرده است
از آنحضرت صلوات الله علیه قریب باین و آنچه صدوق ذکر کرده است زیادتی دارد و در دعا
دکاست مادر و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عقوق مادر سبب سختی جان کندن است و دلالت
میکند بر استحباب تلقین لا اله الا الله و استحباب تلقین این دعا چنانکه در حدیث کافی هست
حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حاضر شوید در وقت حضور موت شخصی این
دعا را تلقین او کنید که بخواند و دلالت میکند که فرشتگانی که قبض میکنند زد فتاقی بصورت

مصیب می آیند یا جمعی از ایشان که با هیئت می آیند بخلاف صلحا و ممکن است که از جهت تخفیف
عذاب جنین می آیند و همچنین تخفیفها ی جان کندن از جهت تخفیف عذاب باشد چنانکه اخبار
متواتره با ظواهر آیات بر ان دلالت میکند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
که هر مصیبتی که بشما میرسد بسبب کردهای شماست و حق سبحانه و تعالی از بسیاری عفو میفرماید
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خداوند عالمیان جل جلاله میفرماید که هر بنده که
قابلیت الطاف من دارد و میخواهم که او را داخل بهشت کنم مبتلا می سازم او را در بدنش اگر کفاره
گناهان شد فبها و اگر نشد جان کندن را بر و سخت میکنم تا چون از دنیا برود هیچ گناه بر و نمانده
باشد بیحساب به بهشت می برم و هر بنده که کارهای بد کرده است آنقدر که از قابلیت الطاف من افتاده
است و میخواهم او را بجهنم برم و کاری چند کرده است از نیکیها بدنش را صحیح میگردانم اگر جزای
عملش شد فبها و اگر نه او را ایمن میگردانم از سلاطین که باو ضرری نرسانند پس اگر جزای عملش شد
و الا روزی را بر و فراخ میگردانم و اگر جزای عملش شد و اگر نه جان دادن را بر وی آسان میگردانم
تا چون نزد من آید او را حسنه نمانده باشد پس او را بجهنم برم و بامضمون این احادیث کالصحیح وارد
شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم و حضرت
ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم و سئل الصادق صلوات الله عن توجیه
المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة و در حدیث موثق کالصحیح از معویة بن عمار
منقولست و چون این حدیث را از کتاب او نقل کرده است و سند صدوق باو صحیح است
ظاهرش صحت حدیث است که از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کرد معاویة بن عمار از روی
میت را بقبله کردن که بچه عنوان بکنند و در کافی و تهذیب لفظ توجیه نیست پس حضرت فرمودند
که کف پاهای او را بقبله کن و مشایخ محدثان و فقها این حدیث را در احتضار میت ذکر کرده اند
و در لفظ حدیث چیزی نیست که دلالت بر احتضار کند و تعمیم کرده اند که شامل همه احوال باشد
تا دفن و لیکن استدلال نمی توان کرد چون عموم مجاز لازم می آید چون در وقت احتضار
میت بر و اطلاق کردن مجاز است اگر چه در احادیث شایع است چنانکه گذشت و در حدیث
حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که در روی میت بقبله کردن فرمودند که
روی او را بقبله می باید کرد و پاهای او را نیز بقبله می باید کرد و این حدیث نیز مثل سابق است

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از سلیمن بن خالد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که هرگاه شخصی از شما بمیرد رو بقبله چیزی باید بپوشانید و همچنین و همچنین وقتی که او را غسل
دهند در موضعی که غسل دهند گودی بکنند در برابر قبله که آب غسل بآن گود رود و شکم پاهای او
و روی او را بقبله کنند و این حدیث نیز مثل دو حدیث سابق است که از جهت احتضار نقل کرده اند
و صریح نیست و ظاهرش آنست که بعد از مردن تا وقت دفن باید که پای میت بقبله باشد
و در حدیث صحیح از یعقوب بن یقطین مرویست که از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات
الله علیهما سوال کردم که میت را در وقت غسل چگونه بخوابانند روی او را بقبله کنند یا بر دست
راست بخوابانند و روی او بجانب قبله باشد حضرت فرمودند که هر نحوی که آسان باشد و چون
میت را غسل داده دیگر می باید که بدست راست بخوابانند پس ممکن است که این حدیث مخصص
احادیث سابقه باشد که بیان کند که مراد از سه حدیث سابق تا فارغ شدن از غسل باشد
و ممکن است که در ما بعد غسل میان هر دو شق و اولی اظهر است اگر چه اول اولی است و الله تعالی
یعلم و قال امیر المومنین صلوات الله علیه دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی
رجل من ولد عبد المطلب و هو فی السوق و قد وجه لغیر القبلة فقال وجهوه
الی القبلة فانکم اذا فعلتم ذلك اقبلت علیه الملائکة و اقبل الله عز و جل علیه
بوجهه فلم یزل کذلك حتی یقبض و صدوق بسند موثق از زید پسر امام زین العابدین
صلوات الله علیه روایت کرده است از پدران خود از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شدند بر مردی از فرزندان عبد المطلب و او در
جان کندن بود و روی او بجانب قبله نبود حضرت فرمودند که روی او را بقبله کنید که اگر چنین کنید
همه فرشتگان متوجه او میشوند و حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت رو باو میکند تا قبض روح
او کنند و این حدیث صریح است در رجحان استقبال در حال احتضار و این حدیث قرینه آنست
که احادیث سابقه شامل حال احتضار نیز بوده باشد و لیکن وجوب یا استحباب ظاهر نمیشود خصوصا
هرگاه بیان ثواب کنند چون غالب دفات در واجبات ذکر وعید میکنند و در مستحباب ذکر وعده
چون اکثر علما بر وجوب اند احوط آنست که ولی میت را بگردانند بسوی قبله و اگر ولی نداشته باشد بر
همه کس لازم است که او را بگردانند و اگر یک شخص بجا آورد از دیگران ساقط می شود و همچنین بقیه
الکام میت از واجبات و مندوبات او کفاییست چنانکه خواهد آمد و قال رسول الله صلی

در فضیلت توبه پیش از مردن بیکسال

الله علیه و آله فی آخر خطبة خطبها من تاب قبل موته بسنة تاب الله علیه ثم قال
و ان السنة لکثیرة و من تاب قبل موته بشهر تاب الله علیه ثم قال و ان الشهر
لکثیر و من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه ثم قال و ان یوما لکثیر من تاب قبل
موته بساعة تاب الله علیه ثم قال و ان الساعة لکثیرة و من تاب و قد بلغت
نفسه هذه و اهوی بیده الی حلقه تاب الله علیه و آنحضرت صلی الله علیه و آله در
آخر خطبه که فرموده اند در اثنای آن خطبه فرمودند که هر که توبه کند پیش از مردنش بیکسال حق سبحانه و
تعالی توبه او را قبول میفرماید بعد از ان فرمودند که یکسال بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن بیکماه
حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول میکند دیگر فرمودند که یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از موت
بیکساعت حق عز و علا توبه او را قبول میکند پس فرمودند که یکساعت نیز بسیار است هر که توبه کند و
جان باینجا رسیده باشد و اشاره فرمودند بحلق مبارک خود حق سبحانه و تعالی او را قبول میفرماید
این خطبه را صدوق از طرق عامه روایت کرده است در عقاب الاعمال و خصوص این جزو را کلینی و
صدوق بطرق کالصحیح روایت کرده اند و در همه هست بعد از ماه که فرمودند که ماه بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول میفرماید پس فرمودند که یکهفته
بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن بیک روز الخ و ظاهر از نساخ افتاده باشد و در
نسخهای غیر این موضع واو و من تاب نیست و در بعضی نسخ مختلف است اکثر دارد و معنی متغیر نمیشود
زیرا که اگر واو باشد محمول بر افضلیت است بترتیب مذکور یعنی توبه کامل آنست که بعد از توبه بیکسال
تدارک کند و اقلا یکماه و اقلا یکهفته و اقلا یک روز و اقل اقل یکساعت تدارک کند اگر چه توجه نیست
باشد که حقوق خدا و خلق را از گردن خود بیندازد و بنا بر نبودن واو نیز باشد دو احتمال دارد یکی آنچه
مذکور شده و دیگر آنکه حکمهای سابق منسوخ شده باشد یا حق بعنوان تفویض و یا بعنوانی
که جبرئیل مرتبه مرتبه چنین فرموده باشد و ظاهر اول صحیح تر است و الله تعالی یعلم و غرض صدوق
از ذکر این حدیث در اینجا آنست که تلقین کنند محتضر را بتوبه که اهم چیزهاست و نیکو متفطن شده
است و اکثر غافل شده اند از این معنی و حدیث این و هب گذشت و حدیث عکرمی آید و دلالت
بر توبه دارد و در حسن کالصحیح از بکیر بن اعین از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیهما منقولست که حضرت آدم صلوات الله علیه مناجات کرد که خداوندا شیطان را بر
من مسلط کرده و او را در رگ و ریشه بنی آدم راه داده در برابر آن از جهت من و فرزندانم

چیزی مقرر ساز حق سبحانه و تعالی فرمود که ای آدم از جهت تو این را مقرر ساختم که فرزندان تو هر یک اراده گناهی بکنند ملائکه بر ایشان آنرا ننویسند و اگر بجا آورد او را یکی بنویسند و هر که از فرزندان تو اراده عمل خیری بکند اگر آنرا بجا نیاورد نیکی حسنه در نامه عمل آن بنویسند و اگر بجا آورند یکی را ده بنویسند آدم گفت خداوندا زیاده کن حق سبحانه و تعالی فرمود که مقرر ساختم که هر کس بدی کند و استغفار کند او را بیامرزم آدم گفت خداوندا بیشتر پس میخواهم حق سبحانه و تعالی فرمود که توبه را از جهت ایشان مقرر ساختم و وقت آنرا واسع گردانیدم تا جان بلب ایشان رسد حضرت آدم گفت خداوندا بس است مرا یعنی با ذریت من و در احادیث متواتره صحیحه وارد شده است که گناه را تا هفت ساعت نمی نویسند شاید که پشیمان شود اگر پشیمان شود نمی نویسند و در حدیث صحیح فضیل است که اگر بگوید پیش از هفت ساعت استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر و نمی نویسند و اگر هفت ساعت بگذرد و از عقب آن حسنه یا استغفاری نکند ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که بنویس بر این شقی محروم و در چند حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بعد از گناه هفت ساعت مهلت میدهند اگر سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه نمی نویسند و استغفارات دیگر نیز وارد شده است و ظاهرا این عبارات بهتر باشد و مطلق پشیمانی کافی باشد با جزم باینکه بعد از آن نکند اگر چه نکند یا استغفار کند بهر عبارتی که باشد و بهترین عبارات دعاهاست که از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است خصوصا دعاهای توبه صحیفه کامله که در آنجا طریق مکالمه با جناب اقدس الهی را بیان فرموده اند حضرت سید الساجدین بالهام حق سبحانه و تعالی و ظاهر است که مخلوق بدون تایید الهی چنین گفتگو نمی توان کردن و سئل الصادق صلوات الله علیه عن قول الله تعالی عز و جل ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن قال ذلک اذا عاین امر الآخرة و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از معنی قول خداوند بزرگوار عظیم الشأن که فرموده است و نیست توبه از برای آنجماعتی که گناهان کنند تا وقتی که مرگ حاضر شود گویند که الحال توبه کردیم با آنکه مخالفت دارد احادیث با ظاهر آیه بلکه با عمومات آیات توبه نیز

حضرت فرمودند که مخالفت ندارد و مراد از وقت حضور مرگ آنست بنده ملک الموت را ببیند یا بهشت یا دوزخ را در وقت مردن باو نمایند در آن وقت توبه مقبول و صحیح نیست چون الحال لازم می آید که بجبر توبه بدارند و آن قبیح است عقلا و از تفسیر این آیه ظاهر میشود که آنکه حق سبحانه و تعالی قبل از این فرموده است که ترجمه اش اینست که قبول کردن توبه بر حق سبحانه و تعالی لازم نیست مگر توبه جمعی را که گناهان را از روی جهل و نادانی کرده باشند و بزودی توبه کنند یعنی پیش از دیدن امور آخرت یا پیش از آنکه از بسیاری گناهان دل ایشان سیاه شود که اراده توبه بخاطر ایشان نرسد پس این جماعت را حق سبحانه و تعالی قبول میکند توبه ایشان را و حق سبحانه و تعالی داناست که توبه که را قبول می باید کرد و حکیم است که توبه همه کس قبول نمیکند بلکه توبه جاهلان را قبول میفرماید ظاهر شد که تا امور آخرت را نبیند جاهلست اگر شیخ ابو علی باشد یا شیخ بایزید و موید اینست حدیث صحیح از جمیل که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم فرمودند که هرگاه جان بحلق رسد توبه عالم مقبول نیست یعنی در آن وقت عالم میشود یا اگر عالم شود که امور آخرت را ببیند پس حضرت این آیه را خواندند که انما التوبة الی آخره که ترجمه اش گذشت و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گناهی که بنده میکند از روی جهالت و نادانی میکند و اگر چه عالم باشد که در واقع جاهلست چون خود را در معرض مخالفت و استحقاق عقوبت الهی درآورده است نمی بینی که حق سبحانه و تعالی حکایت فرموده است قول یوسف را که ببرادران خود گفت که آیا میدانید که چه کردید با یوسف و برادرش بنیامین در وقتی که جاهل بودید ایشان را جاهل نامید چون خود را در معرض مخالفت و عقوبت الهی درآورده بودند و ممکن است که مراد از آیه توبه کامل باشد چنانکه از حدیث سابق ظاهر شد که هر که پیش از مرگ بیکسال توبه کند حق سبحانه و تعالی آنرا قبول میکند و لیکن چون روایات بعنوان سابق وارد شده است متعین است که آنرا ذکر کنند در تاویل والله تعالی یعلم و اتی رسول الله صلی الله علیه و آله رجل من اهل البادیة له جسم و جمال فقال یا رسول الله اخبرنی عن قول الله عز و جل الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة فقال اما قوله لهم البشری فی الحیوة الدنیا فهی الرؤیا الحسنة یراها المومن فیبشر بها فی دنیاه و اما قول الله عز و جل و فی الآخرة فانها بشارة المؤمن

عند الموت یبشر بها عند موته ان الله قد غفر لک و لمن یحملک الی قبره یعنی شخصی از صحرا نشینان که خوش هیئت و خوش صورت بود بنزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا خبر ده از تفسیر قول الهی که ترجمه اش اینست که آن جماعتی که ایمان بخدا و رسول و ائمه هدی آورده اند و از حق سبحانه و تعالی خائفند و مخالفت الهی نمیکنند در ترک واجبات و فعل محرمات یا در ترک واجبات و مستحبات و در فعل محرمات و مکروهات ایشان را بشارت است در زندگانی دنیا پس آن بشارت خوابهای خوبست که مومنان می بینند و در آن خوابها ایشانرا بشارت میدهند که بهشت خواهید رفت و از جهنم خلاص خواهید شد یا حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را در واقعه می بینند و ایشان ایشانرا بشارت بهشت میدهند یا آنکه چون بسیار در خواب می بینند حضرات را امیدوار میشوند بنجات و بهشت و اما آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ایشانرا در آخرت بشارت میدهند پس آن بشارتیست که مومن را میدهند در وقت مرگ که حق سبحانه و تعالی ترا آمرزید و کسانی را هم آمرزید که ترا بردارند و بقبر رسانند اما جزو اول را کلینی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسند موثق کالصحیح و در حدیث صحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم و ثابت که هر صباح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرمودند با صحاب خود که آیا بشارتی دارید یعنی خواب دیده اید که سبب خوشحالی باشد و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که رای مومن جزویست از هفتاد جزو از نبوت است و از طرق عامه نیز احادیث بسیار در صحاح ایشان مذکورست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر دو معنی را فرموده اند مبشرات و هم جزویت نبوت و قبل از بیان آیه حق سبحانه و تعالی فرموده است که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آیا چنین نیست که بتحقیق و درستی و راستی که دوستان حق سبحانه و تعالی را خوفی از ایشان نیست نه در دنیا و نه در عقبی و ایشان اند و غمناک نخواهند شد بعد از موت و اکثر مفسرین بر آنند که آیه سابقه متمم این آیه است و بنابرین بشارت رؤیای صادقه مخصوص اولیاء الله است و این معنی مجربست که رؤیای دوستان الهی تخلف نمیکند بلکه تغیر ندارد زیرا که ایشان همه چیز را چنانکه هست می بینند باعتبار ربطی که بسبب محبت الهی ایشان را با جناب

در رؤیای مومن

در ذکر اولیاء الله

اقدس الهی بهم رسیده است و آینه روح و سر خفی ایشان چنان میشود که انوار لاهوتیه و جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه در آن منعکس میشود و بسبب محبت الهی محبوب الهی شده اند چنانکه فرموده است تعالی شانه یحبهم و یحبونه و دیگر فرموده است والذین آمنوا اشد حبا لله و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه وارد شده است که حضرت سید الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که حق سبحانه و تعالی را شناخت و بزرگواری و عظمت او را دانست منع میکند زبان خود را از کلامی که غیر ذکر الهی باشد و باز میدارد شکم را از خوردن مگر بقدر ضرورت و بتعب می اندازد خود را بروزه و روزها و عبادات شبها صحابه گفتند پدرها و مادرهای ما فدای تو باد یا رسول الله این جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند که بتحقیق که اولیاء الله این صفت دارند که اگر خاموشند خاموشی ایشان همگی فکر است در صفات و افعال و عظمت و جلال الهی و اگر سخن میگویند سخن گفتن ایشان همه ذکر الهی است و اگر نظر بجایی می اندازند نظر ایشان همگی عبرتست که در هر چه نظر میکنند خدا را می بینند چنانچه منقولست از افراد اولیا که هر یک از مقام خود خبر داده اند که نظر نکردم در چیزی مگر آنکه حق سبحانه و تعالی را بعد از آن دیدم چنانکه هر ذره از ذرات عالم دلیل علم است و قدرت و ارادت و کمالاتیکه بغیر از عقول انبیا و اولیا باین کمالات کسی را راه نیست و جمعی گفته اند که نظر نکردم در چیزی مگر آنکه حق سبحانه و تعالی را پیش از آن دیدم یا با او دیدم یا در او دیدم و بعضی دیگر را نیز دیدم و اگر اولیاء الله سخن گویند سخنان ایشان همه حکمت است و در اصطلاح حدیث هر چه از جناب الهی فایض میشود آنرا حکمت میگویند چون ایشان فانی فی الله شده اند و باقی بالله شده اند و اگر راه روند بهر جا که روند نفعهای عظیم از ایشان بخلایق رسد اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهت ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب الهی و خوف عقاب الهی و ظاهر است که ثواب ایشان وصالست و عقاب ایشان هجرانست و از حضرت قبلة العارفین والمحبین علی بن الحسین سلام الله و صلواته علیهما منقولست که اولیاء الله جمعی اند که ادا کنند فرائضی را که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است و عمل کنند بسنتهای حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و ورع و پرهیزکاری داشته باشند از محرمات الهی و ترک کرده باشند دنیا و ما فیها را و محبت ایشان منحصر باشد در حق سبحانه و تعالی یا دوستان او و کسب حلال کنند بقدر ضرورت و قصد ایشان بزرگی و بسیاری دنیا نباشد و حقوق واجب

الهی را بشنفتن برسانند بس این جماعتند که حق سبحانه و تعالی برکت میدهد در آنچه کسب کرده‌اند و مشاهده برآنچه از جهت خود از پس میرسند و پاره‌ای از اوصاف دوستان گذشت و دیگر خواهد آمد و غرض آنست که بشارت مخصوص ایشانست و رتبه محبان عظیم است و خوابهای مومنان بحسب ایشان و محبت ایشان و بعد ایشان اختلاف عظیم دارد و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که رویا بر سه نوع است یکی بشارتیست از جانب الهی مومنان را و دیگر تخویف و ترسی است از جانب شیطان و دیگر خوابهای پریشانست که اکثر اوقات بسبب قضاهای فاسده و خیالات باطله بهم می‌رسد و از اینها فکرهای ردیه نیز می‌باشد و صدوق از معاویه بن عمار روایت کرده است و سندش صحیح باو دارد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که بندگان الهی وقتیکه بخواب میروند روح ایشان باسمان میرود و هرچه را در آسمان می‌بیند حق است و هرچه را در هوا می‌بیند خواب پریشانست و بدرستیکه ارواح لشکرها اند با یکدیگر مجتمع شده پیش حق که با روحی در عالم ارواح الفت بهم رسانیده اند و در بدنها باهم الفت دارند و هرچه از ایشان باهم الفت بهم نرسانیده اند در آن عالم در این عالم نیز الفت بهم نمیرسانند پس چون روح باسمان میرود و الفت و بغض در آنجا بهم رسانیده اند در اینجا الفت ندارند و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت سوال کردند که بسیار است که خواب می‌بینیم و چنانکه در خواب دیده ایم در بیداری بهمان نحو واقع میشود و بسیار است که خواب می‌بینیم و اثری از آن ظاهر نمیشود پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون مومن بخواب میرود روح او حرکت میکند بجانب آسمان می‌بیند نزد فرشتگانی که تقدیر و تدبیر اشیا با ایشانست آن حق است و واقع میشود و هرچه را در زمین می‌بیند آن خواب پریشانست راوی گوید که من گفتم که روح مومن باسمان میرود و حضرت فرمودند که بلی من گفتم که هیچ در بدن نمی‌ماند حضرت فرمودند که اگر نماند بمیرد گفتم پس چه گونه میرود حضرت فرمودند که می‌بینی که آفتاب در آسمانست و شعاعش در زمین است همچنین روح در بدنست و حرکتش در آسمانست و ازین حدیث ظاهر میشود که رفتن بعنوان مجاز واقع شده است در احادیث و ظاهرش آنست که روح مجرد باشد و تعلقی ببدن داشته باشد تعلق عاشق بمعشوق و چون در وقت خواب تعلقش کم میشود از بدن ربطش بعالم علوی که خانه و ماوای اصلی اوست بهم میرسد و در آن عالم چیزها می‌بیند و آنچه تجربه یافته ام آنست که آدمی هرچه ربطش بیشتر است در عالم رویا که عالم مثالست از آن بیشتر می‌بیند و می‌بینی که اولیاء الله چون

ربط

بیان آنچه در خواب در عالم ... می‌بیند

علی

ربط ایشان بجناب اقدس الهی بیش از همه خیرات خواب ایشان غلط نمی‌شود و خواب دیگران بحسب ربط ایشانست تا آنکه بسیار است که کفار نیز هرگاه ریاضت میکشند و ترک تعلقات میکنند و ایشان را نیز از عالم سفلیات چیزها میدهند و درست میشود بلکه چنان میشود که در بیداری نیز چیزهای صحیح میدهند چون بیداری ایشان در قطع تعلقات حکم خواب دارد اما از عالم علویات خبری ندارند و اگر قصد ایشان رضای الهی باشد حق سبحانه و تعالی البته حق را با ایشان می‌نماید چنانکه فرموده است که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنجماعتی که در راه ما مجاهده می‌نمایند از جهت رضای ما البته هدایت میکنیم ایشان را از راههای قرب خود و اظهر اینست که مراد الهی ازین جهاد جهاد دشمنان دین نیست بلکه جهاد نفس و شیطانست چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله لشکری بجنگ دشمنان دین فرستاده بودند چون برگشتند حضرت فرمودند که مرحبا جمعی را که جهاد اصغر را بجا آوردند و لیکن جهاد اکبر برایشان مانده است گفتند یا رسول الله جهاد اکبر کدام است حضرت فرمودند که آن جهاد نفس است پس فرمودند که بهترین جهادها جهاد نفسی است که در میان دو پهلوی اوست و آن مخالفت و منع نفس است از جمیع آرزوهای او بشرطیکه جهت جا و مال دادن اوست و آیات و احادیث درین باب بسیار است بعضی از آنها را در شرح صحیفه کامله ذکر کرده ام بآن رجوع نمایند و اما بشارت در آخرت چنانکه در حدیث مذکور است ظاهر آنست که بعد از مرگست چنانکه خواهد آمد و ممکن است که دو بشارت باشد یکی نزد مرگ چنانکه درین حدیث است و یکی بعد از آن چنانکه بعد ازین خواهد آمد و مناسب این مقام در تفسیر همین آیه وارد است احادیثی که بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قال الصادق صلوات الله علیه قیل لملک الموت علیه السلام تقبض الارواح و بعضها فی المغرب و بعضها فی المشرق فی ساعة واحدة فقال ادعوها فتجیبنی قال فقال ملک الموت علیه السلام ان الدنیا بین یدی کالقصعة بین یدی احدکم یتناول منها ما شاء والدنیا عندی کالدرهم فی کف احدکم یقلبه کیف شاء و منقولست بمضمون بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه که ملک الموت علیه السلام گفتند که تو چگونه قبض روح چندین کس میکنی در یک ساعت و یکزمان با آنکه بعضی از آنها در مغرب زمین اند و بعضی در مشرق زمین پس ملک الموت گفت که میخوانم ایشان را و ایشان اطاعت میکنند بعد از آن

ملک الموت گفت که کل دنیا نزد من بمنزله کاسه‌ایست که در برابر یکی از شما باشد و از هرجای آن که خواهد لقمه بردارد و جمیع آن نزد من بمنزله شاهی ایست که در دست شما باشد و بهر نحو که خواهد از آن بگرداند یعنی نزد شما دنیا بزرگ می‌نماید و نزد من صغیر است و ملک الموت اگر مجرد باشد چنانکه بعضی گفته اند تصرفش در آسمانها و زمینها سهلست و اگر جسم لطیف باشد چنانکه اکثر علما برآنند و ظواهر آیات و احادیث بر آن دلالت میکنند نیز سهلست با آنکه چندین هزار دست داشته باشد بهر دستی قبض روح کسی را کند اگر روح جسم باشد مثل ملک و اگر مجرد باشد چنانکه مذهب اکثر علمای محققین است اشاره کافی است چنانکه اول گفت که میخوانم ایشان را و ایشان اجابت میکنند و در مجرد بودن بآن نحو میشود که ملک امر کند او را بآنکه قطع تعلق از جسم بکند یا بروح بنماید مراتب عالیه را که از جهت او مقرر شده است او قطع تعلق ازین جسم بکند مثل آنکه شخصی بشب از زنی عاشق باشد و زنی بسیار مقبول تر را به بیند عاشق او شود چنانکه بعد ازین خواهد آمد و قال الصادق صلوات الله علیه ما یخرج مومن من الدنیا الا برضی منه و ذلک ان الله تبارک و تعالی یکشف له الغطاء حتی ینظر الی مکانه من الجنة و ما اعد الله له فیها و ینصب له الدنیا کاحسن ما کانت له ثم یخیر فیختار ما عند الله عز و جل و یقول ما اصنع بالدنیا و بلائها فلقنوا موتاکم کلمات الفرج و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هیچ مومنی از دار دنیا بیرون نمیرود مگر برضا و خشنودی او زیرا که حق سبحانه و تعالی پرده را از پیش چشم او بر میدارد تا جای خود را در بهشت به بیند و به بیند حور و غلمان و سایر چیزهایی که حق سبحانه و تعالی از جهت او مهیا ساخته است و دنیا را نیز در نظر او در نهایت بهترین حالتی که دنیا را می‌باشد از برای کسی مثل ملک سلیمانی اگر لایق باشد و دنیا بر نحوی که داشته باشد یعنی می‌نمایند دنیا را باو و باحسن حالاتی که او مومن را در دنیا بوده است یک وقتی بعد از آن او را مخیر میسازند که اگر میخواهی که در دنیا باشی ترا در دنیا احسن حالات دنیا خواهد بود و اگر این مراتب را میخواهی بگو پس او گوید که بچه کار من می‌آید دنیایی که اگر ملک سلیمانی باشد بلاها دارد و محنتها لازمه اوست پس تلقین کنید مردگان خود را در وقت مرگ ایشان بکلمات فرج تا ایشان زود از این محنت کده دنیا خلاصی یابند و بآن مراتب عالیه برسند یا آنکه چون کلمات فرج را میگوید درجات او عالی‌تر شود و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه لو ادرکت عکرمة عند الموت لنفعته فقیل للصادق صلوات

الله علیه

الله علیه بماذا کان ینفعه قال کان یلقنه ما انتم علیه و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر عکرمه را در وقت مرگ در می‌یافتم که نمرده بود او را نفع میرسانیدم پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که حضرت امام محمد باقر چه نفع می‌توانستند رسانید و میرسانیدند حضرت فرمودند که میرسیدند و او زنده می‌بود او را تلقین میفرمودند باعتقادات شما و اگر میگفت در آن وقت نجات می‌یافت و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که ابو بصیر گفت که ما جمعی در خدمت آنحضرت بودیم و حمران برادر زراره نیز در آنجا بود که ناگاه یکی از آزادکردهای حضرت آمد بخدمت آنحضرت عرض نمود که عکرمه محتضر است و او از آزادکرده عبدالله بن عباس بود و اعتقاد خارجیان داشت اما اعتقاد بسیار بحضرت امام محمد باقر داشت و همیشه تردد در خدمت آنحضرت داشت و چون حق محبت داشت با حضرت فرمودند بما که باشید تا من برگردم ما گفتیم چنین باشد پس حضرت فرمودند و بزودی رجوع نمودند و فرمودند که اگر من عکرمه را در می‌یافتم پیش از آنکه جان بحلق او رسد هر آینه تعلیم میکردم او را کلماتی که از آن منتفع میشد ولیکن وقتی رسیدم که کار از دست رفته بود یعنی امور آخرت را دیده بود و عقلش زایل شده بود و بازبانش بند شده بود پس ابو بصیر گفت که من عرض نمودم که فدای تو گردم آن کلمات کدام کلماتست که خارجی که بدتر از همه کفار است نفع میرساند حضرت فرمودند که والله آن کلمات اعتقاداتیست که شما دارید پس چون محتضرین رسید تلقین ایشان کنید که شهادتین بگویند و امامت ائمه معصومین را نیز تلقین ایشان کنید که بگویند بدانکه چون اصحاب نهروان کشته شدند از ایشان نه کسی گریختند و نه مذهب گذاشتند که هر یک را از ایشان مذهب خاصی است و همه اعتقاد بخلافت شیخین دارند و با حضرت امیرالمومنین بد اند که حضرت یک گناه صغیره از او صادر شد و هر که یک گناه صغیره میکند کافر میشود و گناه آنحضرت باعتقاد آن ملاعین این بود که حضرت چرا حکمین راضی شدند با آنکه در جنگ صفین وقتیکه کار بر معاویه تنگ شد و نزدیک رسید که شکست خورند عمرو عاص علیه اللعنه بمعاویه علیه اللعنه گفت که اصحاب علی احمق اند این مکر با ایشان میزنیم که قرآنها را بر سر نیزه‌ها میکنیم و فریاد میکنیم که ما را جنگی با شما نیست با شما عمل میکنیم بآنچه در قرآنست چون چنین کردند اکثر دست از جنگ برداشتند و بخدمت حضرت آمدند که ایشان مسلمانند و ما مسلمان

وایشان مارا کتاب خدا میخوانند و ما چگونه با ایشان جنگ کنیم حضرت فرمودند که والله که این
مکر عمرو عاص است ایشان قرآن به سیده اند من با مر الهی که در قرآنست هرجا که فقاتلوا التی
تبغی حتی تفیء الی امر الله جنگ میکنم و دیگر آیات و احادیث بر ایشان خواند فایده نکرد و
گفتند مالک اشتر را بگو که دست از جنگ بکشد و اگر نه ترا کرفته بمعاویه میسپاریم محلا همین
ملاعین سبب ترک جنگ شدند و گفتند ازین طرف جمعی و از آن طرف جمعی بنشینند و باهم از
کتاب خدا بحث کنند تا هر که غالب شود او امام باشد حضرت فرمودند که ازین طرف
من بروم معاویه گفت که کی طرف علی می تواند شد و او از همه کس اعلم است حضرت فرمودند
که عبد الله بن عباس باید کنند او نیز از علی است و مثل علی است شما ابو موسی اشعری را بفرستید
چون ایشان حماقت او را میدانستند و از طرف ما عمرو عاص و هرچند حضرت مبالغه
بیشتر فرمودند همین خوارج مبالغه بیشتر کردند تا عاقبت بمکر عمرو عاص شروع بجادله کردند
با حضرت که ما اگر بد کردیم تو چرا بگفته ما عمل میکردی تا عاقبت جنگ کردند و همه کشته شدند
و همه کشته شدند الا نه کس که هر یک از ایشان بطرفی رفتند والحال خوارج عمان که اباضیه اند
امیدهست که بدولت قاهره مرفوع کردند و اگر عکرمه کافر نکی می بود احتمال نجات نسبت باو
میرفت ولیکن از جمیع کفار بدتر بود و چنین کسی قابل توفیق نبود و ابدا حضرت صلوات الله
علیه نرسیدند و غرض آنحضرت علی الظاهر این بود که مردم امید وار شوند و فرض محال است
که اگر بر فرض محال او بر میگشت ناجی می بود و گنجایش ازین ندارد و تفصیل اینها را از مجالس
المؤمنین طلب نمایند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که والله که اگر شخصی عمر بت پرستی کرده باشد و در وقت رفتن شیعه شود آتش
طمع در بدن او نمی کند هرگز بمقدار ذره یعنی هیچ عذاب نمیکنند وقال رسول الله صلی الله
علیه و آله ان موت الفجاة تخفیف علی المؤمن و اخذة اسف علی الکافر بسند
کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که فرمودند که مردن ناگاه نسبت بمؤمنان
سبک بار شدنست و نسبت بکفار گرفتنی که سبب غم و الم ایشانست و در بعضی از نسخ بجای
علی من ست چنانکه در کافیست و بجای اخذة اسف ساخته و اسف است که معنی چنین
باشد که مردن فجات سبک باری است از گناهان و راحت دنیوی است مؤمن را و سبب
تاسف خوردن کفار است که کاش مدتی بیماری میکشیدیم ممکن بود که توبه کنیم و همچنین است

نسبت

نیست بنفاق اما مؤمن صالح همیشه کارهای خود را درست کرده است با خداوند خود و دشمنان خدای
الهی است و ظاهرا آنچه در اصل است صحیح است چنانکه در کافیست و نسخه دیگر تصحیف نساخ است و از
حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات علیهما منقولست که هر کس پیش از
روز چهاردهم بمیرد فجاة مرده است چون در بیماریها در کمتر ازین شفا می یابند و شب
چهاردهم بحران اعظم است و محل خطرات پس می باید که البته وصیت بکنند و همچنین بعد از
چهاردهم نیز مبالغه بیشترست اگر در چهاردهم عرق صحت نکنند و بهتر آنست که همین که تب
کنند وصیت کنند و کامل تر آنست که مؤمن هر شب وصیت او در زیر سرش باشد مبادا ناگاه
برود و حسرت خورد در آن نشاه که چرا وصیت نکردم و در روایت موثق کالصحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که پیش از زمان حضرت ابراهیم مردمان فجاة می مردند
حضرت دعا کرد که الهی از برای مرگ مرضی بفرست تا بحکم مرگ افتند و تهیه خود بکارهای
خیر و صیتها بکنند و سبب صبر باز ماندگان و تسلی ایشان بشود چون در بیماری مرتبه مرتبه
احتمال بیشتر میشود و جفا کشیده میشود و مرگ آسان میشود پس حق سبحانه و تعالی تب را
فرستاد و دیگر دردها را فرستاد و قال الصادق صلوات الله علیه الموت کفارة
ذنب کل مؤمن و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که مرگ کفاره گناهان هر مؤمنی است
و تخفیف میدهد گناهان را یا بالکلیه مغفور میشود بحسب مراتب اشخاص و گناهان و در احادیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که تب قاصد مرگست
و زندان الهی است در زمین و گرمی و شدت تبش از جهنم است و نصیب مؤمن از آتش جهنم همین
تب است و اگر مؤمن صالح باشد و از و صغایر واقع شده باشد بی دغدغه بیماری کفاره آن
هست و اگر فاسق باشد گناهانش بسبب مرتب درد و سایر مرضها تخفیف می یابد و اگر چیزی می ماند
در جان کندن تخفیف می یابد و اگر بماند غالب آنست در برزخ که قبرست سبک میشود و اگر چیزی
می ماند در صحرای قیامت بالکلیه مغفور میشود تا بجهنم نرود و احادیث برین مضمون زیاده از
حد و حصر است و ظاهر احادیث متواتره که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که
امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک طایفه از ایشان ناجی خواهد بود و باقی هالک اشعاری
برین دارد چه اگر شیعه اثنا عشری بجهنم رود فرقی نخواهد بود میان این طایفه و سایر طوایف چنانکه
سید المحققین ابن طاوس شیخ او از محدثین و علماء شیعه درین باب کتابها تصنیف کرده اند ولیکن

عذاب قبر و پنجاه هزار سال قیامت سهل نیست و این اشیا سهل است نظر برحمت الهی است
بی سببی و شفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین که امید واری عظیم بانهاست و نعوذ
بالله در باب نفرین است والله تعالی و قال صلوات الله علیه ان بین الدنیا و الآخرة الف
عقبة اهونها و ایسرها الموت و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که هر رستی که میان دنیا و آخرت که روز قیامت باشد و ده نزع هزار عقبه و کرد کنارست
سهل تر و آسان ترین آنها مرگست با آنکه منقولست که از حضرت خلیل الله و حضرت کلیم الله
علیهم السلام الله پرسیدند بعد از مرگ که مرگ را چگونه یافتید ایشان گفتند که آنرا یافتیم
مانند گوسفندی که زنده پوست او را بکنند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که حضرت عیسی بن مریم بنزد قبر یحیی بن زکریا سلام الله علیهم
آمد و دعا کرد تا حق سبحانه و تعالی او را زنده گرداند پس زنده شد و از قبر بیرون آمد حضرت
یحیی گفت از من چه میخواهی عیسی گفت میخواهم که مونس من باشی چنانکه بودی سابقا یحیی
گفت یا عیسی هنوز سختی و گرمی مرگ از من ساکن نشده است میخواهی که باز مرا بدنیا آوری
و مرتبه دیگر سختی مرگ بکشم پس باز بقبر خود رفت و ظاهرا سختی باعتبار تعلقات دنیا بود
متعلق بهم رسیده بود مفارقت روح مشکل بود لهذا باسانی مرد و بقبر رفت و در
حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که جمعی از جوانان
پادشاه زادگان بنی اسرائیل چند سال مشغول طاعت و عبادت بودند و مقرر بود که پادشاه
زادگان مشغول عبادت میشدند بعد از آن سیاحت میکردند قلندر وار از جهت آنکه
در هر شهری عبرتها حاصل کنند پس رسیدند بقبری در کنار راهی که آن قبر مندرس شده
بود با یکدیگر گفتند که بیایید تا دعا کنیم الحال تا حق سبحانه و تعالی صاحب این قبر را زنده کند
و ما ازو بپرسیم که مرگ را چگونه یافته است پس این دعا کردند انت الهنا یا ربنا لیس
لنا اله غیرک والبدیع الدایم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم
شان تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک پس شخصی از آن
قبر بیرون آمد که موی سر و ریشش سفید بود و خاک از سر دور میکرد و چشم او متوجه
آسمان بود پس ایشان گفت پس چکار داشتید گفتند میخواهیم که از تو بپرسیم که مرگ
را چگونه یافتی گفت که من نود سالست که مرده ام و الم و مشقت مرگ از من نرفته است

ایشان

ایشان گفتند که چون می مردی در آن وقت سر و ریشت سفید بود گفت نه ولیکن چون صدا شنیدم
که بیرون آی استخوانهای خاک شده جمع شده و روح در ان جا کرد و من گمان کردم که روز
قیامتست بیرون آمدم و بجانب آسمان داشتم که چگونه از هم خواهد پاشید هم ازین ترس
موی سر و ریشم سفید شد و ترجمه دعا اینست که تو خداوند مایی ای پروردگار ما غیر از تو
خداوندی نیست تویی که اشیا را ابتدا از عدم موجود کردانیده ی و خود همیشه بوده ی و غافل
نیستی از احوال و افعال خلایق و زنده که ترا مرگ نیست و ترا هر روز کاریست از ایجاد خلایق
و میرانیدن و روزی دادن و تربیت کردن دانایی که هر چیز را میدانی بی آنکه کسی تعلیم تو کرده
باشد خداوندا بقدرت خود این مرده را زنده کردان اما غیر از عقبه پس آنچه معلوم است
زنده کردن و سوال کردنست از اعتقادات که نکیر و منکر سوال میکنند چنانکه خواهد آمد اما سوال
از اعمال پس اکثر اخبار دلالت میکند بر آنکه سوال از آنها نخواهند کرد اما ثواب و عقاب خواهد
بود پس ممکن است که باعتبار هر عملی از اعمال خیر ثوابی باشد و بر ترک آن عقوبتی و همچنین بر
عکس اعمال شر پس ممکن است که عقبات عبارت از غمهای قلبی باشد که از ترک اعمال خیر و
فعل اعمال شر او را حاصل شود یا اعم از عقبات مکروهات و ترک مستحبات کبیرهم و هیچ شک
نیست که غمی که مؤمن را حاصل خواهد شد بواسطه ترک بسیاری از مستحبات زیاده از
جفای جان کندنست و محتمل است که عقبات تعلقات دنیوی باشد که بسبب قطع آنها مرگ
عمده اشد بعد اشدن از مالوفات و محبوبات نفس ناطقه را تعلقات بسیار بهم
رسیده است بسبب الفت با آنها می بینی که هر چند شخصی بی تعلق باشد اگر دزدی از و
سفالی ببرد بسبب آن او را غمی حاصل میشود هزار کوزه در خانه داشته باشد و اگر
انگشتی را از شخصی قطع کنند تا زنده است در غم آنست و مرگ عبارت از حیثیت که جمیع را
کور کنند و گوشها را کر کنند و شامه اش را زایل سازند و گویایی او را برطرف
سازند و بعد از آن این اعضا را یک یک ببرند بسبب هر یک از اینها نهایت
غم او را حاصل میشود و مرگ عبارت از قطع همه اعضاست و عبارت از ترک فتق
زنان و فرزندان و اموال و اسباب و برادران و خویشان و آشنایان همه است
مگر کسی که بحکم موتوا قبل ان تموتوا قطع جمیع تعلقات کرده باشد ازین جهت باشد که
ضرری نمیرسد البته اول در معنی عقبه اظهر است و اینها عین مرگست پس عقبات عبارت

از عقوبات و خلافی نیست در آنکه عذاب قبر حق است و ضغطه قبر حق است و سوال رومان در مجموعه
کالمه و در حدیث مشهور سلمان واقع است که او سوال از یک یک از اعمال میکند و خبر میدهد که
بسبب این عملها مستحق این مقدار عقوبات الهی هستی و بسبب این اعمال مستحق این ثوابها هستی و خلافی
که هست در این است که آیا عذاب قبر جسمانی است یا روحانی و خلافست که معاد روحانی حقست یا نه
و معاد روحانی عبارتست از بقای روح بعد از مفارقت بدن جمعی کثیر از اعتقاد ایشان از
معتزله و غیر ایشان آنست که نفس نطفه خونست یا بخار لطیف که از جگر بدل میرود که حیوانات نیز
دارند و امثال این از مزخرفات بسیار گفته اند و آنچه یقینی است از آیات و اخبار متواتره
آنست که روح بعد از خرابی این بدن باقی است و آن یا جسمی است لطیف مانند ملائکه و یا روحی
است مجرد که تعلق ببدن دارد و مکانی نیست و این مذهب محققین است و این معنی اظهر است از دلایل
عقلیه و نقلیه و نه چنین است که دلایل این مذهب افاده یقین کند که اگر کسی این اعتقاد نداشته باشد
مواخذ باشد و اظهر آنست که ضغطه قبر که خواهد آمد جسمانیست و باقی روحانی باین معنی که چون اعمال
بد کرده است هر یک مصور میشود از صورتهای درندگان و گزندگان و در عالم برزخ
او خواهند بود و همچنین صفات رذیله مثل بخل و حسد و کینه و تکبر و عجب و امثال اینها مصور بصورتهای
قبیحه که اقبح از آن نباشد میشود اگر صفات حسنه و اعمال حسنه داشته باشد اینها مصور بصورتهای خوب
میشوند و در این خلافست که عین این صفات و اعمال باین صور نما می شوند یا حق سبحانه و تعالی
بسبب این اعمال این صورتها را می آفریند و با اینکه اینها ظاهر اخبار و آیاتست در معنی اول دلالت
میکنند و اهل کشف نیز چنین یافته اند و تجربه نیز شاهد است بر غیبی که هر صفتی که بر آدمی غالبست
در عالم خواب حیوانی را می بیند که آن صفت بر او غالب باشد مثلا هر گاه حرص بر او غالب باشد
موش یا در خواب جز از حیوانات دیگر می بیند و اگر درندگی بر او غالب باشد سگ و امثال آنرا
می بیند و اگر علم بر او غالب باشد آب و شیر را می بیند و اگر بجانب اقدس الهی مربوط باشد انوار
قدسیه را مشاهده میکند و هر گاه آدمی ملاحظه نماید صفات رذیله و حسنه و اعمال قبیحه و حسنه را زیاده
از هزار میشود و در حدیث که هزار کنایه از کثرت باشد یا اصولش هزار باشد و فروعش حساب نمی توان
کرد و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله ان الشیطان لیاتی الرجل من اولیائنا عند
موته من یمینه و عن شماله لیضله عما هو علیه فیابی الله عز و جل له ذلک و ذلک
قول الله عز و جل یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة

و حضرت هم فرمودند که شیطان می آید بنزد هر یک از دوستان و شیعیان ما نزد مرگ او از دست راست
و از دست چپ یعنی بهر وسیله و هر وجهی تا او را از راه دین بدر برد و حق سبحانه و تعالی میگذارد او را
و اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ترجمه اش اینست که الله تعالی ثابت قدم میدارد بر اعتقادات
حقه آنجماعتی را که ایمان آورده اند بقول صحیح و واقعی که آن اعتقادات حقه است در زندگانی دنیا و در
آخرت و ظاهر این حدیث اینست که مراد از آخرت وقت مرگست که شیاطین طلب می آیند که مومن را
از دین برگردانند و لیکن حق سبحانه و تعالی نمیگذارد و لیکن اکثر مفسرین عامه و خاصه چنین تفسیر کرده اند
که در زندگانی دنیا تا وقت مرگست و در آخرت قبر است چنانکه اخبار معتبره در این باب وارد شده
است پس تاویل یک باید کرد که مراد ثابت داشتن در دنیاست تا وقت مرگ و بعضی از احادیث
مزبوره در سوال قبر خواهد آمد انشاء الله تعالی و قال الصادق صلوات الله علیه فی المیت
تدمع عیناه عند الموت ان ذلک عند معاینة رسول الله صلی الله علیه و
آله فیری ما یسره ثم قال اما تری الرجل یری ما یسره و ما یحب فتدمع عیناه
و یضحک و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه منقولست در میت که چشمهای او
آب بریزد فرمودند که آن در وقتی است که می بیند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را بعنوان بشارت
و خوشحالی آب از دیده اش می آید پس حضرت فرمودند که نمی بینی که هر که چیزی را می بیند که از دیدن
آن خیر مسرور شود یا محبوب خود را می بیند آب از دیده اش می آید و می خندد پس آن گریه خوشحالی است
و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه مومن را ببینی که چشمش باز شده و بهم نمی زند و آب از
چشم چپ او روان شود و عرق از پیشانی او بریزد یا پیشانی او در [illegible] کشیده شود
و بینی او کشیده شود پس یکی از بشارتها که از او می بینی ترا بس است در حال [illegible] از جهة کشیدن
پای او بقبله و خواندن قرآن نزد او و تلقین او کردن و در آنکه جنب و حایض را از پیش او بیرون
کنند و در آنکه بدانی که وقت آمدن حضرت رسول خدا و ائمه هدی است صلوات الله علیهم اما اگر
مشتبه شود مرگش بناخوش نمی توان کردن که مرده است و بسیار است که در سکته بعضی از این
علامات بهم میرسد و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ان آیة المومن اذا حضره الموت
ان یبیض وجهه اشد من بیاض لونه و یرشح جبینه و یسیل من عینیه کهیئة
الدموع فیکون ذلک آیة خروج روحه و ان الکافر تخرج روحه سلا
او سلا من شدقه کزبد البعیر کما تخرج نفس الحمار و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام

محمد باقر صلوات الله علیه شنیدند که فرمودند که علامت احتضار مومن آنست که روی او سفید می شود و
زیاده از سفیدی که داشت یا از سفیدی سایر بدنش و طرف پیشانی او عرق می افتد و از چشمهای
او آبی روان می شود مانند آب گریه پس اینها علامت آنست که روح او بدر میرود و در روح کافر از
اطراف دهانش بیرون میرود یا سیل میکنند و از اطراف دهانش بیرون میکشند مثل کف دهان
شتر همچنانکه جان در رفتن گوشش بیرون میرود و در کافی او کما یخرج نفس البعیر است یعنی راوی شک
دارد که حضرت این عبارت را فرمود که زبد البعیر یا فرمود کما یخرج نفس البعیر و ظاهر اینست که نساخ همزه را انداخته
اند و خزر را بدل شتر آورده اند و روی ان آخر طعم یجده الانسان طعم العنب
و در روایتی وارد شده است که آخرین مزه که آدمی می یابد مزه انگور است که در دهان خود می یابد
محتمل است که بالخاصیه چنین باشد یا انگور بهشت از جهت او بیاورند یا حق سبحانه و تعالی دهان
او را شیرین کند چون بنده هر گاه بنده بمجرد دهنش را شیرین میکند در وقت رفتن از بندگی همه
کس خلاص شده و بنده خاص حق سبحانه و تعالی میشود دهنش را شیرین میکند تا برحمت او امیدوار
شود و الله تعالی یعلم و سئل رسول الله صلی الله علیه و آله کیف یتوفی ملک الموت المومن
فقال ان ملک الموت لیقف من المومن عند موته موقف العبد الذلیل من المولی
فیقوم هو و اصحابه لا یدنوا منه حتی یبدأ بالتسلیم و یبشره بالجنة
و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسیدند که ملک الموت در وقت مردن مومن نزد او می ایستد
چنانکه بنده ذلیلی نزد آقای خود بایستد بلکه دور می ایستند خود و اصحابش نزدیک او نمی آیند تا
اولا ابتدا میکند بسلام و او را بشارت میدهد بهشت و بعد از آن بادب نزد او می آید و جای او را
باو می نماید و او را مخیر میسازد و چون مشغول جای خود میشود قبض روح او میکند و قال امیر
المومنین صلوات الله علیه ان المومن اذا حضره الموت وثقه ملک و لولا ذلک
لم یستقر و در روایت سکونی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که چون وقت مردن مومن
میشود ملک الموت او را محکم می بندد تا بی تابی نکند و اگر نه این باشد او قرار نگیرد و در حدیث که محکم بستن
او عبارت از بشارت و نمودن جا باشد که بسبب آن قرار میگیرد پس گویا او را بسته است یا نسبت
باشخاص مومنان مختلف باشد یعنی که از صلحا و اتقیا باشند بنحو سابق با ایشان سر کنند و فساق و
فجار را به بندد و قرینه آنکه در کلینی بجای المومن المیت واقع است و بنابرین حمل می توان کرد بر غیر مومن
از منافقان و کفار و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد و ما من احد یحضره الموت الا

مثل له النبی صلی الله علیه و آله و الحجج صلوات الله علیهم حتی یراهم فان کان مومنا
یراهم بحیث یحب و ان کان غیر مومن یراهم بحیث یکره و هر کس که مرگ او را حاضر میشود
البته حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام که حق سبحانه و تعالی حجت خود را بر خلق تمام
کرده است بامامت ایشان بعنوان مثال و جسد مثالی در برابر او در می آیند پس اگر مومن صالح است
ایشان را بر آن نحوی که دوست میدارد می بیند یعنی بصورتهای خوب می بیند و ایشان او را بشارت
میدهند بهشت و اگر مومن نباشد می بیند ایشان را بعنوانی که دشمن او باشد با بشارت بجهنم و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت فرمودند که چون جان شما بحلق
میرسد چشم شما روشن میشود یعنی از دیدن حضرات و اشاره است باین آیه و قال الله تبارک
و تعالی فلولا اذا بلغت الحلقوم و انتم حینئذ تنظرون و نحن اقرب الیه منکم
و لکن لا تبصرون بدانکه این آیه از متشابهات آیات قرآنیست و تاویل آنرا بغیر از خدا و رسول و
اهل بیت صلوات الله علیهم کسی نمیداند و اخبار بسیار در تاویل این آیه اشاره و تصریحا واقع شده است
و ترجمه اش اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که چرا وقتی که جان بحلق شما میرسد و شما در آن
وقت نظر میکنید بمیت حاضر بر نمیگردانید به بدن میت اگر قدرت دارید و حال آنکه ما نزدیکتریم بمیت از
شما و لیکن شما ما را نمی بینید و ظاهر آیه خطابست با حضار محتضر الجمعی که نزد آن شخص که می میرد نشسته اند پس
حاصل معنی این می شود که شما را اختیاری نیست در حیات و موت احدی و همه بدست واحد قهار
است تنزیها نه اما اشارات پس ممکن است که از لفظ و نحن اقرب قصد این باشد که ما اقربیم باو از
تمامی خلفای ما یا او اقربند که مراد از آن رسول خدا و ائمه هدی و ملائکه باشند صلوات الله علیهم
اجمعین یعنی نه شما را اختیاری هست که میت نمیرد و نه خبری هست که ما با ایشان در چه کاریم عدم ابصار
که ظاهر است و عدم خبر از چند وجهست یکی حضور حضرات بعنوان رحمت با مومنان و بعنوان غضب
با غیر ایشان و دیگر نمودن جای مومن را باو تا از شوق جان بدهد و دیگر خطاب مستطاب حضرت
رب الارباب که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی
عبادی و ادخلی جنتی و دیگر فرستادن ملائکه رحمت از جهت خوبان و غضب از جهت بدان
و غیر اینها که از اخبار بسیار ظاهر میشود پس بنا بر این تفسیر حدیث صحیح سابق که حضرت فرمودند که چشم
شما روشن میشود جمیع اینها خواهد بود و هر یک نیز ممکن است که مراد باشد اما جمیع اظهر است
و احتمال بعض بنا بر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم با هر کسی در خور عقل او

سخن فرموده‌اند و او را بخوبی بشارت داده‌اند چنانکه صدوق نقل کرده است و قال الصادق
صلوات الله علیه انه اذا بلغت النفس الحلقوم اری مکانه من الجنة فیقول
ردونی الی الدنیا حتی اخبر اهلی بما اری فیقال له لیس الی ذلک سبیل و کالصحیح از
ابو بصیر از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که ابو بصیر گفت که آیهٔ سابقه را خواندم و تفسیر
آنرا از حضرت طلبیدم و صدوق تفسیری داده است اما ضرر ندارد که فی الحقیقة استدلال بآیه
و خبر هر دو کرده باشد اما بخوبی که وارد شده بود نقل کردن اولی است پس حضرت فرمودند
که چون جان بحلق میرسد جای او را در بهشت باو می‌نمایند و او میگوید که مرا بدنیا فرستید تا خبر دهم
اهل خود را بآنچه می‌بینم پس میگویند که هرگاه شخصی از امور آخرت چیزی را دید دیگر راهی نیست او را
بسوی برگشتن بدنیا پس گرایند آیه درین مقام باین تفسیر محتمل است که مراد صدوق این باشد که
بدیدن حضرات دیدن مراتب بهشت نیز خواهد بود یا آنکه چون جای خود را می‌بیند حضرات را نیز
خواهد دید و یا آنکه این آیه را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بهر دو معنی تفسیر کرده‌اند و
میان هر دو منافاتی نیست چه ممکن است که هم جای او را بنمایند و هم حضرات را ببیند و ممکن است
که مراد حضرت صادق این باشد که ائمه هر یکی جای او را می‌نمایند و او که خواهد که اهل خود را خبر کند هر دو
معنی خبر کند یکی دیدن ایشان و دوم جای او در بهشت چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح عندی از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که چون جان هر یک از شما بحلق میرسد باو بشارت
میدهند که خاطر جمع دار که هر چه از آن خایف و ترسان بودی ایمن شدی از آن و میگویند باو که رسول
خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا پیش تو میروند یعنی ترا بمراتب عالیه برسانند و در حدیث
کالصحیح از سدیر صیرفی منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که
فدای تو گردم یابن رسول الله آیا قبض روح مؤمن را باکراه میکنند که او راضی نباشد حضرت
فرمودند که نه والله بدرستی که چون ملک الموت از جهت قبض روح مؤمن می‌آید مؤمن جزع
میکند و میترسد پس ملک الموت میگوید که ای دوست خدا بی‌تابی مکن که بحق خداوندی که محمد را
برسالت بخلق فرستاده است که من بر تو مهربان‌ترم از پدر رحیم مهربان تو اگر حاضر
می‌بود ترا چشمان خود را بگشا و ببین پس ممثل شود از جهت او حضرات سید المرسلین
و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و باقی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس
باو گوید که تو رفیق اینجماعت خواهی بود و یک یک را باو بشناساند دیگر نظر کند ببیند که

منادی

منادی ندا میکند از جانب حضرت رب العزت و میگوید که یا ایتها النفس المطمئنة الی
روحی که قرار تو با محمد و اهل بیت او خواهد بود چنانکه محبت ایشان در دل تو جا کرده است برو
ازین دنیای فانی بسوی پروردگار خود خشنود باش بولایت و محبت اهل بیت و حق
سبحانه و تعالی ترا بثواب غیر متناهی خواهد رسانید پس داخل شو ای روح در زمرهٔ بندگان خاص
مقرب که محمد است و اهل بیت او و داخل شو در جنت من پس چون این خطاب بمؤمن میرسد
هیچ چیز نزد او محبوب‌تر ازین نیست که قبض روح او کنند و برسد باین منادی که باین منادی
بهشت برود و در خدمت حضرات ائمه صلوات الله علیهم و از این حدیث ظاهر میشود که این
خطاب مستطاب حضرت رب الارباب در وقت رفتن مؤمنست و در حدیثی معتبر از آنحضرت
وارد شده است صلوات الله علیه که این خطاب بحضرت امام حسین صلوات الله علیه است و منافاتی
ندارد که خطاب بهمه کرده شد حتی بازندگان نیز چنانکه ظاهر آیه عموم دارد و اهل کشف و مشاهده آنگاه
بگوش هوش مثل این خطابها می‌شنوند و فی الحقیقة ایشان در حین مرگ اختیاری می‌شنوند که
بآن مامور اند و از اخبار متواتره ظاهر میشود که قرآن را ظهری هست و بطنی هست تا هفت بطن و در
بعضی اخبار تا هفتاد بطن و لیکن از بطن قرآن کسی خبر ندارد مگر ائمه معصومین صلوات الله علیهم
و اولیاء الله را نیز بهره داده‌اند و لیکن از برکات هدایات و ارشادات ائمه هدی
صلوات الله علیهم و لیکن چون ولایت معنی است که بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بر آن اطلاع
ندارد و اعتماد نمیتوان کرد بر آن مگر بر اشارات و تنبیهاتی که از عبارت مستفاد شود مثلا
درهمین آیه جمعی گفته‌اند که حق سبحانه و تعالی را اشارات بسیار رحمت باد دوستان خود که
مستنبط و مستفاد میشود از الفاظ آیه مثل خطاب او مطمئنه قرار گرفته بیاد الهی چون حق سبحانه
و تعالی فرموده است که الا بذکر الله تطمئن القلوب و هر دو آیه اشاره دارد بر آنکه می‌باید
که قرار نفوس بذکر الهی باشد و اشعاری دارد بر آنکه تا بمرتبهٔ محبت الهی نرسد قراری نباشد
و اضطرابست و اینها مجربست دیگر خطاب ارجعی الی ربک یعنی بازگشت کن بپروردگار
خود اشاره دارد بآنکه نفس ناطقه پیش از خلق ابدان سالها با جناب اقدس الهی مربوط بوده است
چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی ارواح را پیش از
خلق اجساد بدو هزار سال آفریده بود و در آن عالم ایشان را با جناب اقدس الهی و با
ارواح مثل خود ربطها بود پس خطاب میرسد که چرا جای خود را محل قرار خود در آغوش کرده پس

آنا فانا گویا بنده مخاطبست زیرا که کلام الهی همیشه کلام الهی است و در هر زمانی باهر کس خطاب
میکند دیگر الی ربک اشاره دارد بآنکه دور افتاده است بسیار و محتاجست بسیر الی الله دیگر اشاره
بآنکه این بنده همیشه من تربیت ترا در دار دنیا با هزار مخالفت کرده‌ام اگر در مقام موافقت در آیی
ترا فرو نخواهم گذاشت دیگر اشاره است بآنکه من آنقدر تربیت تو کرده‌ام و میکنم که جا دارد که تو هم
کسی که پرورش من مخصوص تست دیگر در کلمه راضیة مرضیة اشاراتست بآنکه می‌باید رجوع تو
بپروردگارت از روی خشنودی باشد و این ممکن نیست تا بمرتبهٔ محبت و عشق نرسد پس گویا
طلب عشق کرده است و گویا چون عاشق میشود معشوق خواهد شد و فانی خواهد شد از جمیع ارادات
خود و باقی خواهد شد از جمیع ارادت خود و باقی خواهد شد بخداوند خود و متخلق خواهد
شد باخلاق خداوند تا قابل خطاب فادخلی فی عبادی شود و اشاره است بآنکه بندگان خاص منند
و آن بندگان منند و غیر ایشان بندهٔ نفس و شیطانند و چون کمالات سابقه را بهم رسانید
داخل می‌شود در سلک مقربانی که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر اند و همنشین او
میشود یعنی همیشه با محبت الهی اند و لمحه از یاد او غافل نمی‌شوند و این مرتبه اعلی مراتب جنانست
و بهشت مقربانست و لهذا خطاب فرموده‌اند که وادخلی جنتی و اضافه بخود نمودند یا آنکه همه چیز
از دوست اشاره است بآنکه جنت حقیقی اینست و ازین اشارات اشارات دیگر مستفاد میشود
که حصر نمیتوان کردن و این نحو اشارات و تنبیهات در هر آیه و حدیثی هست و ما یعقلها
الا العالمون اشارات را نمی‌یابند مگر عالمان حقیقی که اولیاء الله اند و گاه گاهی
متوجه بعضی از اشارات می‌شود تا بنده غافل نشود و نباشد از جماعتی که حق سبحانه
و تعالی مذمت ایشان فرموده در قرآن مجید مشحونست از مذمت کسانیکه تدبر نمی‌نمایند
و از مدح متدبران و متفکران امید که حق سبحانه و تعالی همه را ازین خواب غفلت بیدار گرداند
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که
چون بنده محتضر شد و زبانش بند شد حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
می‌آیند پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر دست راست او می‌نشیند و حضرت امیر
المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر دست چپ او پس حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله میفرمایند باو که آنچه را امیدوار بودی از مراتب عالیه بهشت الحال باین خواهی
رسید و آنچه از آن ترسان بودی از عذاب الهی ایمنی و خاطر جمع دار که حق سبحانه

وتعالی

و تعالی ترا بخشید پس جای او را در بهشت باو می‌نمایند و باو میگویند که اینست منزل تو در بهشت
اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در دنیا بدهند از طلا و نقره آنقدر که خواهی او گوید که مرا
احتیاجی نیست بدنیا پس در آن محل روی او سفید میشود و پیشانی او عرق می‌افتد و لبهایش
درهم کشیده میشود و بینی‌اش کشیده می‌شود و از چشم چپش آب روان میشود و هر یک
ازین علامات را که ببینی بس است در دانستن حضور ایشان صلوات الله علیهم یا در حضور
مرگ پس چون جان از بدن بیرون رود در مرتبهٔ دیگر دنیا و آخرت را بر او عرض میکند پس چون غسلش
میدهند حضرات صلوات الله علیهم حاضر اند و دعا میکنند که حق سبحانه و تعالی او را از گناهان
پاک کند یا مدد میکنند در غسل و گردانیدن او از دست چپ بدست راست و بر عکس پس چون
او را کفن کنند و در تابوت گذارند و متوجه قبر شوند روح او پیش پیش تابوت رود و ارواح
مؤمنان استقبال او کنند و بر او سلام کنند و بشارت دهند او را بآنچه حق سبحانه و تعالی از جهت
او مهیا ساخته است از نعمتهای بهشت پس چون او را در قبر گذارند و قبر را بر کنند روح را در
بدن او درآورند و نیز تا زانوهای او پس اعتقادات او را سوال میکنند پس اگر خدا و رسول و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم را اعتقاد امامت داشته باشد و جواب ملکین بگوید در بهشت
را بر روی او بگشایند تا همیشه از نسیم بهشت و بوهای خوش آن و روشنایی آن باو برسد
پس گفتم فدای تو گردم ضغطه و فشار قبر چه شد که بیان نفرمودید حضرت فرمودند که هیهات
هیهات مؤمنان از فشار قبر نمیرسد و الله که مرجوذی از زمین که مؤمن بر آن راه رفته باشد
بر جوذی دیگر فخر میکند و میگوید که مؤمن بر من راه رفت و بر تو نرفت و زمین قبر بمؤمن میگوید که
و الله که من ترا دوست میداشتم در وقتی که تو بر پشت من راه میرفتی الحال که در من داخل
شدی خواهی دید که با تو چها خواهم کرد از خوبیها پس چشم کار کند بهشت را ببیند یا قبر شکل
فراخ گردانند ثلث فرسخ و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که میفرمودند که والله که عبادات شما شیعیان را قبول میکنند و الله که شما را می‌آمرزند و لیس و جای
شما تا وقتی است که جان بحلق رسد دیگر شروع میشود در فرح و خوشحالی و چشم روشنی
نیز بکه هر کس از شما روی منزلت شما کنند و چون بحلق میرسد و میت محتضر میشود حاضر میشوند
حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می‌آید و میگوید که این شخص از محبان ما بوده

اهل بیت را دوست میداشت پس یا رسول الله شما او را دوست دارید و حضرت رسول فرمودند بجبرئیل
میفرماید که ای جبرئیل این شخص دوست دار خدا و رسول و اهل بیت رسول بود پس تو نیز او را دوست
دار و جبرئیل بملک الموت گوید که این شخص دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت رسول را
صلی الله علیه و آله پس تو نیز او را دوست دار و با او رفق کن پس ملک الموت پیش آید و گوید که ای
بنده خدا خود را بسبب اعتقادات خوب آزاد کرده از آتش جهنم اما آنچه از آن خوف داشتی از
عذاب الهی حق سبحانه و تعالی ترا بخشید و آنچه امید داشتی از رحمت الهی بآن رسیدی بشارت
باد ترا که محشور خواهی بود با حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم پس جان او را
باسانی از بدن بیرون آورد پس جامه بهشتی با بوی خوش بهشت که با خود آورده باشد او را
بآن بپوشاند و او را خوشبو میکند و بعد از آن حله زردی از حلهای بهشت باد بوشانند
پس چون او را بقبر برند از نسیم و بوهای بهشت باو رسد و قبر او را یکجا مد راه را از پیش
رو و دست راست و دست چپ فراخ کردانند و قبر عبارتست از عالمی که روح در آنجا خواهد
بود و بیان آن در ضمن اخبار خواهد شد پس گویند که بخواب مانند شخصی که داماد شده باشد
بر بسترهای نفیس خواب بکن عبارتست از استراحت بدن در قبر و استراحت روح در عالم
مثال و باو گویند که بشارت باد ترا براحت و نسیم بهشت و باغستانهای با نعمت فراخ
بهشت که داخل آن خواهی شد و خداوند عالمیان از تو خوشنود است پس هر وقت
که خواهد بزیارت ائمه معصومین صلوات الله علیهم میرود در مراتب عالیه ایشان و در
خدمت ایشان میخورد از طعامهای ایشان و شرابهای ایشان و در خدمت ایشان
صحبت میدارد تا آنکه خروج فرماید مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه پس چون حضرت
خروج کند گروه گروه از شیعیان را زنده میکنند و لبیک اللهم لبیک گویان بخدمت آنحضرت
می آیند پس در آن محل سنیان باطل شک می افتند که آنچه شیعه میگفتند احتمال دارد که راست
باشد و مذاهب فاسده همه برطرف خواهد شد اما شیعیان چنین که مذکور شد بسیار
کم اند پس صبر کنید که انجماعتی که بیصبری میکنند بعنوان خروج یا برگشتن از دین هلاک میکنند و جاهلی
جمعی اند که اعتقاد دارند بوجود آنحضرت و از حق سبحانه و تعالی سوال میکنند که نزدیک
گرداند ظهور آنحضرت را و اشاره باین معنی دارد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند که یا علی وعده ما و تو در دار السلام

است که بهشت باشد یا نجف از رگ خواهد آمد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون
محتضر میشود کافری که غیر اثنی عشری باشد حضرات رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک
الموت صلوات الله علیهم پس حضرت امیر المؤمنین پیش می آید و میگوید یا رسول الله
این شخص دشمنی با اهل بیت میکرد تو او را دشمن دار و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل
میفرماید که ای جبرئیل این شخص دشمنی میکرد با خدا و رسول و اهل بیت رسول تو او را دشمن
دار و جبرئیل میگوید که ای ملک الموت این شخص دشمن خدا و رسول و اهل بیت رسول بوده
است تو او را دشمن دار و جان او را بسختی بگیر پس ملک الموت پیش آید و گوید که ای بنده خدا
آیا خود را خلاصی دادی از آتش جهنم بمحبت اهل بیت آیا برات ایمنی از عذاب الهی گرفتی بسبب
محبت ایشان آیا چنان دست در دامان متابعت ایشان زدی که بسبب آن داخل
بهشت شوی او گوید که نه پس ملک الموت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب و عذاب
الهی و آتش جهنم اما آنچه از آن ترسان بودی بآن رسیدی پس بسختی تمام جان او را
بیرون آورد پس سیصد شیطان موکل سازند بروح او که همه آب دهان بر روی آن
اندازند و روح آن در عذاب باشد پس چون او را در قبر در آورند دری از درهای جهنم برروی
او گشایند که گند جهنم و زبانه آتش در قبر او در آید و در عذاب باشد تا روز قیامت
و در موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیهم منقولست که چون جان بحلق رسد فرشته می آید
و میگوید که ای فلان امید از حیات بردار و خاطر جمع دار که عذاب الهی بتو نمیرسد یا از محنت
دنیا فارغ شدی و در موثق کالصحیح از آنحضرت منقولست که چون جان بسینه میرسد میفرمود
عقبه اسدی گفت گفتم چه چیز می بیند فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را
می بیند و حضرت میفرماید که منم رسول الله بشارت باد ترا پس حضرت فرمودند که دیگر
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را می بیند و حضرت میفرماید که منم علی بن ابی طالب
که تو او را دوست میداشتی آمده ایم که ترا نفع برسانیم و از محنتها نگاه داری
کنیم که بتو رسد عقبه گفت گفتم که آیا ممکن است که کسی حضرات را به بیند و باز بدنیا آید که
شفا یابد از آن مرض حضرت فرمودند که نمی شود همین که می بینند ایشان را میمیرند از این دنیا
و این بشارت را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است که آن جماعتی که ایمان
آورده اند و پرهیزکارند ایشان را بشارت میدهند در زندگانی دنیا و در آخرت

ومبدل نمیشود و تغییر نمی یابد کلمات الهی در وعدها یعنی هر وعده که کرده است چنان میشود
و بعضی گفته اند که جای او را در بهشت باو می نمایند و منافات ندارد که این بشارت شامل
هر دو باشد و قریب باین اخبار بحسب معانی احادیث بسیار وارد شده است و برین
اکتفا شد اگرچه طولی بهم رسانید ولیکن ضرور بود چون معاد از ارکان دین است و سئل
الصادق صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل الله یتوفی الانفس حین موتها
و عن قول الله عز و جل قل یتوفیکم ملك الموت الذی وكل بكم و عن قول الله عز و جل
الذین تتوفیهم الملائكة طیبین و الذین تتوفیهم الملائكة ظالمی انفسهم و عن قول
الله عز و جل و لو تری اذ یتوفی الذین كفروا الملائكة و قد یموت فی الساعة الواحدة
فی جمیع الآفاق ما لا یحصیه الا الله عز و جل فكیف هذا فقال ان الله تبارك
و تعالی جعل لملك الموت اعوانا من الملائكة یقبضون الارواح بمنزلة
صاحب الشرطة له اعوان من الانس یبعثهم فی حوائجه فتتوفیهم الملائكة
و یتوفاهم ملك الموت من الملائكة مع ما یقبض هو و یتوفیهم الله عز و جل
من ملك الموت و منقولست که از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی
فرموده است که الله تعالی قبض ارواح میکند در وقت مردن ایشان و جایی دیگر میفرماید
که بگو یا محمد که قبض روح شما میکند فرشته که موکلست از جهت موت شما که آن عزرائیل و مسمی است
بملک موت و جایی دیگر فرموده است در تعریف و مدح خوبان که آنجمعی که قبض ارواح ایشان
میکنند فرشتگان در حالتی که ایشان طیب و پاکیزه اند از بدیها و مزین اند بخوبیها و در
مذمت بدان فرموده است که آنجماعتی که فرشتگان قبض ارواح ایشان میکنند در حالتی که
ستم کنندگان بر نفسهای خود بسبب معصیت و جایی دیگر فرموده است که اگر به بینی فرشتگان که قبض
کافران میکنند بچه عنوان میکنند هر آینه تعجب کنی پس جمع بین الآیات چون میشود و معهذا اگر ملک
الموت تنها قبض ارواح کند چگونه ممکن است و حال آنکه در یک ساعت در اطراف عالم آنقدر
می میرند که حساب نمی توان کردن بغیر از حق سبحانه و تعالی پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که حق سبحانه و تعالی از جهت ملک الموت مددکاران مقرر ساخته است از فرشتگان قبض ارواح
میکنند مانند سردار لشکر یا سردار پهلوانان لشکر یا حکام که نوکران و مددکاران از آدمیان
دارند که بواسطه کارهای خود بجاها میفرستند همچنین ملک الموت این فرشتگان را میفرستد

و ایشان قبض روح بسیار کس میکنند و بقبض ملک الموت میدهند غیر آنچه خود قبض روح ایشان
میکند و همه را بقبض الهی میدهد ملک الموت و ظاهر این خبر آنست که قبض همه محقق میشود و ممکن است
که مراد این باشد که چون بفرموده الهی است گویا که حق سبحانه و تعالی قبض کرده است و همچنین
ملک الموت و این مجاز شایع است چنانکه هرگاه پادشاهی وزیر شاهی حکم کند که قصری از جهت او بسازد
و وزیر بنایان را امر کند که بسازند نسبت بهمه میدهند که او ساخته است و در بنا حقیقتا و در پادشاه و
وزیر مجازا و قال الصادق صلوات الله علیه ان ولی علی یراه فی ثلثة مواطن حیث
یسره عند الموت و عند الصراط و عند الحوض و باسانید متواتره از حضرت امام جعفر صادق
و حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست که دوست حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه آنحضرت را در سه موضع می بیند بعنوانیکه مسرور شود و شفاعت و نجات یکی در وقت
مردن که احادیث دیگر نیز گذشت و دوم نزد صراط که حضرت بجهنم خطاب فرماید که این از منست و آن
از تو و دوستان آنحضرت مثل برق از صراط عبور کنند دیگر نزد حوض کوثر که ساقی الحوض آنحضرت
است و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم و احادیث متواتره از عامه و خاصه وارد شده است
که دشمنان آنحضرت را از آن آب بهره نیست و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه منقولست که فرمود که والله که هر کسی که دشمنی من بمیرد البته مرا خواهد دید در وقت مردن
بعنوانی که از جهت او بد باشد و هر که با دوستی من از دنیا برود در وقت مرگ مرا خواهد
دید بعنوانیکه محبوب او باشد و حضرت امام محمد باقر فرمودند که چنین است و حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله نیز حاضر شود در وقت رحلت او بمثل حضرت امیر المؤمنین و در حدیث کالصحیح منقول
است از عبد الله بن ابی یعفور که خطاب جهنی با من معامل بود و عداوت آل محمد صلوات الله علیهم
داشت و هم صحبت بود با نجده خارجی و او بیمار شد بعیادت او رفتم از جهت معامله که با او داشتم
و از جهت تقیه دیدم که در بیهوشی مرگ میگفت مرا با تو چکار است یا علی پس خبر دادم حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه را بآنچه دیده بودم حضرت فرمود که بحق پروردگار کعبه که علی
را دیده است و از ابی سعید خدری از طرق عامه منقولست که حضرت سید المرسلین فرمودند که هر کسی
که حق سبحانه و تعالی دوستی اهل بیت من او را روزی کرده باشد پس او را خیر دنیا و آخرت
داده است و کسی شک نکند در آنکه او از اهل بهشت است بدرستی که در دوستی اهل بیت من
بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت اما ده دنیا اول ترک دنیا و محبت دنیا است دوم

روایت در محبت حضرت امیر المؤمنین

خوش است بر علم سیم پرهیزکاریست در دین چهارم رغبت در عبادت پنجم توبه است پیش از مرگ ششم توفیق نماز شب است که رغبت تمام بکند هفتم نا امیدیست از انچه در دست مردمانست هشتم حفظ کردن اوامر و نواهی الهی است بانکه اوامر را بجا آورد و نواهی را ترک کند نهم دشمنی دنیاست دهم سخاوت کرم است و اما ده آخرت اول انکه دیوان او و نامه عمل او را بگشایند دویم ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند سیم نامه عمل او را بدست راست او دهند چهارم از جهت او بنویسند براتی از آزادی آتش دوزخ پنجم روی او سفید باشد در از روز ششم حلهای بهشت را در و پوشانند هفتم او را شفاعت دهند در صد کس از اهل بیت او هشتم حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت باو نظر کند نهم تاجی از تاجهای بهشت بر سر او گذارند دهم انکه داخل بهشت شود بی حساب پس خوشا حال دوستان اهل بیت من و چون چنین نباشد که حق سبحانه و تعالی محبت ایشانرا مزد رسالت آنحضرت کرده است با انکه هیچ پیغمبری را مزد رسالت کرامت نفرموده است مگر آنحضرت را و باز از طرق ایشانست از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که روزی در خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودم که ناگاه رو بجانب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمودند و فرمودند که میخواهی ترا بشارت دهم یا ابا الحسن حضرت فرمودند بلی یا رسول الله حضرت فرمودند که اینک جبرئیل از جانب خداوند جلیل آمده است و میگوید که حق سبحانه و تعالی شیعیان و دوستان ترا نه خصلت کرامت کرده است اول آسانی مرگ دویم انس در وحشت قبر که فرشتگان بزیارت او آیند سیم نور در ظلمت قبر و قیامت چهارم ایمنی از ترس عظیم روز قیامت پنجم عدالت نزد میزان حسناتش سنگین باشد یا سنجیدن عمل او راست ششم گذشتن از صراط مثل برق هفتم خلاصی از جهنم هشتم داخل شدن در بهشت پیش از همه کس نهم نور ایشان سعی کند در پیش ایشان و از دست راست ایشان یعنی منور باشد و ایضا صدوق از طرق صحاح عامه نقل کرده است از عبد الله بن عمر بن الخطاب بچند سند از طرق ایشان و دیده ام از عمر بن الخطاب که گفت سوال کردیم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از حال و رتبه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس حضرت غضبناک شدند و فرمودند که چه برین داشته است جمعی را که سخن گویند از حال کسیکه منزلت او مرتبه او نزد حق سبحانه و تعالی مثل منزله و مرتبه من است بغیر از نبوت آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد حق سبحانه و تعالی از و خشنود است و هر که خدا از و خشنود است جای او در بهشت است آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون نرود تا او را

از شراب کوثر آب نه دهند و میوه درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت به بیند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی نماز و روزه و عبادات شب او را قبول کند و دعای او را مستجاب کرداند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد فرشتگان از جهت او استغفار کنند و هشت در بهشت را از جهت او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل بهشت شود بی حساب آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی نامه عمل او را بدست راستش دهند و او را حساب کنند حسابی باسانی آیا نه چنین است که هر که علی دوست دارد حق سبحانه و تعالی سکرات مرگ را بر وی آسان کرداند و قبر او را باغی کرداند از باغستانهای بهشت آیا نه چنین است که هر که علی دوست دارد حق سبحانه و تعالی بعدد هر رگی که در بدن او هست او را حوری کرامت فرماید و او را شفیع گرداند در هشتاد کس از اهل بیت او و بعدد هر موئی که در بدن او هست او را در بهشت شهری کرامت کنند آیا نه چنین است که هر که علی دوست دارد حق سبحانه و تعالی ملک الموت را نزد او فرستد چنانکه نزد پیغمبران میفرستد و رفع کند از و هول منکر و نکیر را و قبر او را یکساله راه فراخ گردانند و روز قیامت روی او را سفید گردانند و حشر او با حمزه سید الشهدا باشد آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت در سایه عرش خود آورد با صدیقان و شهدا و صالحان و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی حکمت را در دل او در آورد و بر زبان او جاری گرداند و درهای رحمت را بر روی او بگشاید آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد او را در آسمانها بخوانند که اسیر الهی است در زمین و حق سبحانه و تعالی باو مباهات فرماید با اهل آسمانها و با حاملان عرش خود آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد ملکی از زیر عرش ندا کند که ای بنده خدا عمل را از سر گیر که حق سبحانه و تعالی گناهان ترا همه را آمرزید آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد در صحرای محشر حاضر شود و روی او مثل ماه شب چهارده باشد آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی تاج پادشاهی بر سر او گذارد و حله کرامت بر و پوشاند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد بگذرد بر صراط مثل برق جهنده آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد بنویسند از جهت او براتی از آتش دوزخ و گذشتن از صراط و ایمنی از آتش دوزخ و نامه عمل او را نگشایند و ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند و او را گویند که داخل بهشت شو بی حساب آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد براه دوستی آنحضرت بمیرد فرشتگان

او را مصافحه کنند و پیغمبران او را زیارت کنند و هر حاجتی که داشته باشد حق سبحانه و تعالی آنرا بر آورد آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد ایمن باشد از حساب و میزان و صراط آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد من ضامن اویم که داخل بهشت شود با پیغمبران آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دشمن دارد در روز قیامت بر پیشانی او نوشته باشد که از رحمت الهی نا امید است آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نمی شنود و این حدیث را اگر چه عامه روایت کرده اند و امثال این از طرق ایشان از حد و حصر بیرونست و لیکن همین مضامین در اخبار متواتره وارد است صدوق در کتب خود نقل کرده است و چون منظور آنست که کتاب بمدح آنحضرت مزین شود چند حدیثی ذکر شد استقصای آن در تفسیر قرآن خواهد شد ان شاء الله تعالی و ملک الموت میدفع الشیطان عن المحافظ علی الصلوة و یلقنه شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فی تلک الحالة العظیمة و ملک الموت دفع میکند شیطانرا از کسیکه محافظت نموده است نمازها را بانکه در وقت خود با شرائط و ارکان بجا آورده باشد و تلقین میکند ملک موت او را که بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و در چنین حالتی عظیم او را به بینید تلقین کند او را تا هول و ترس او کم شود و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که داخل شد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر شخصی از اصحاب و جان میکند پس حضرت فرمودند که ای ملک الموت رفق کن بصاحب من که او مؤمنست ملک الموت گفت یا رسول الله خشنود باش که من بهر مؤمنی رفق میکنم و بدان یا محمد که من قبض روح فرزند آدم میکنم و اهلش جزع میکنند من در گوشه از خانه ایشان می ایستم و میگویم این چه جزع است که میکنید و الله که پیش از اجلش قبض روح نکرده ام و در قبض روح او گناهی ندارم اگر راضی باشید و صبر کنید اجر عظیم خواهید داشت و اگر جزع کنید ~~اجر عظیم نخواهید داشت~~ و گناه کرده اید و بار گناه بر پشت خود سنگین کرده اید و بدانید که مارا بسوی شما بازگشت خواهد بود و دیگر بازگشت خواهد بود پس الحذر الحذر کنید از مخالفت الهی بدرستی که هر خانه که هست در مشرق زمین و مغرب زمین خواه خانهای گل و خواه خانهای موی صحرا نشینان که الحال هر روز پنج مرتبه تفحص احوال ایشان میکنم و من داناترم بکوچک و بزرگ ایشان از ایشان بحال خودشان و اگر خواهم که قبض روح پشه کنم قدرت بران ندارم تا پروردگار مرا بآن

امر فرماید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که در اوقات نمازها تفحص میکند پس اگر مرادت بر نمازها دارند که در وقتها آن بجا آورند ملک الموت او را در وقت مردن تلقین میکند شهادتین و شیطان را از و دور میکند و قریب باین مضمون حدیث از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که خداوند عالمیان امر میکند ملک الموت را به بهترین نحوی قبض روح مؤمن کند و اگر طولی ام رساند بواسطه آنست که بر و آسان شود و جاهلان را گمان آنست که جان کندن بر و سخت شده است جمعی که مغضوب الهی اند و آنها غیر مؤمنان اند ملک الموت را امر میفرماید که جان او را بسختی بیرون آورد چنانکه شنیده است که مانند سیخی که از خود بر آورند جان او را بیرون می آورند و دیدن روی و سختی درد جان را گمان آنست که جان کندن بر و آسان شده ملعونست باعتبار زردی و پیچ و تنگ نیست که عمده و حقیقت با روح است و چون روح مؤمنان خلیل خدای و ملائکه بهشت می بینند و حضرات رسول خدا و ائمه هدی را صلوات الله علیهم مشاهده مینمایند و غیر آن نیز از آنها که گذشت بر ایشان جان دادن بسهولت میکند و هر چند عرق بیهوشی بشنید و دست و پا زنند و بسیار دیده ام که در جان کندن صعب بوده اند و سخن میگفته اند و صحبت میداشته اند و وصیت میکرده اند و صعوبت آن مثل درد دندان یا تب نبوده است پس توهم نشود که در صعوبت و سهولت اینهاست بلکه آنهاست که گذشت و اگر در واقع صعوبتی باشد از جهت پاک شدن ایشانست از گناهان و سهولت بر کفار از جهت خیر دادن ایشانست مر اعمال خیری را که کرده اند چنانکه گذشت و روایت کرده است صدوق از مفضل بن عمر که حضرت فرمودند که ای مفضل زنهار که خود را آلوده گناهان مکن و شیعیان ما را از گناهان حذر فرما چون گناهان و جزای آنها بشما زودتر است از دیگران بدرستی که بشما جفاها میرسد از سلاطین نیست آنها مگر از گناهان شما و بیماریها بشما میرسد و نیست مگر بسبب گناهان شما و روزی از ایشان محبوس میشود و نیست مگر بشآم معاصی و جان کندن بر ایشان سخت میشود و نیست مگر بواسطه سیآت ایشان تا آنکه جمعی که حاضر اند میگویند که مرگ بر و دشوار است بسیار پس چون حضرت یافتند که من مغموم شدم بسبب این سخنان خصوصا آنکه بر شما بیشتر میرسد از دیگران فرمودند که ای مفضل میدانی که چرا چنین است گفتم فدای تو گردم نمیدانم حضرت فرمودند که و الله که از آنجهت است که شمارا بسبب گناهان مواخذه نخواهند کرد در رفع گناهان

مدد است در آداب جان کردن

شما را در دنیا میکنند باین بلاها که تا کفاره گناهان شما باشد و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که وصف فرمایید از برای ما مرگ را حضرت فرمودند که مرگ نسبت بمؤمنان مانند بوییدن بهترین بویهای خوش است که ببوید و بخواب رود و تعبها والمها ازو زایل شود همه و از جهت کفار مانند گزیدن افعی است و نیش زدن عقربها یا سخت تر شخصی عرض کرد که جمعی میگویند که مرگ دشوارتر است از انکه پاره پاره کنند بدن را بمقراض بدن او را پاره پاره کنند یا او را سنگ باران کنند یا میل آسیا بر حدقه کسی گذارند که بران بگردد حضرت فرمودند که چنین است نظر ببعضی از فساق و کفار نمی بینید که جمعی از کفار سختیهای عظیم میکشند در جان کندن و یقین که جفای جان کندن ایشان از اینها سخت تر است زیرا که جان کندن از عذاب آخرت است و اینها از عذابهای دنیاست بعض می نمودند که بسیار است که می بینیم که کفار بسهولت جان میدهند و صحبت میدارند و میخندند و سخن میگویند و میروند و جمعی از مؤمنان نیز چنین میروند و از مؤمنان و کافران سختیهای عظیم میکشند در سکرات مرگ حضرت فرمودند که هر راحتی که بمؤمنان میرسد اول ثواب ایشان است و هر سختی که بایشان میرسد کفاره گناهان ایشان است تا انکه چون میرند پاک و پاکیزه باشند و مستحق ثواب ابدی شده باشند و چیزی از گناهان نمانده باشد و هر سهولت و آسانی که بکفار میرسد مقدمه عذاب الهی است بعد از انکه حسنات ایشان را در دنیا بایشان رسانیده اند و این از انجهت است که حق سبحانه و تعالی عادل است و ظلم نمیکند باز از انحضرت پرسیدند که طاعون از چه وجه واقع میشود حضرت فرمودند که نظر بجمعی عذابست و نظر بجمعی رحمت عرض نمودند که چون میشود که یک چیز هم عذاب باشد و هم رحمت حضرت فرمودند که نمی بینید که آتش جهنم عذابست بر کفار و بر خازنان جهنم از فرشتگان که با کفارند رحمت است و لذت ایشان در انست که در انجا طاعت الهی بجا می آورند و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان العبد اذ کان فی آخر یوم من الدنیا و اول یوم من الآخرة مثّل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول و الله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما ذا عندک فیقول خذ منی کفنک فیلتفت الی ولده فیقول و الله انی کنت لکم محبا و انی کنت علیکم لحامیا فما ذا عندکم فیقولون نؤدیک

الی حفرتک و نواریک فیها فیلتفت الی عمله فیقول و الله انک کنت علی لثقیلا و انی کنت فیک لزاهدا فما ذا عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم حشرک حتی اعرض انا و انت علی ربک بسند قوی کالصحیح از انحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون بنده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشد در برابر آن ممثل میشود مال و فرزندان و عمل صالح او پس رو بمال میکند و میگوید که و الله که من حرص داشتم در طلب تو و بخل میورزیدم و صرف میکردم ترا و عمر خود را در طلب تو و حفظ تو بسر آوردم الحال که میروم چه همراهی میکنی با من پس مال بزبان حال یا مقال میگوید که کفن را از من که همراهی دیگر از من نمی آید پس رو بفرزندان خود میکند و میگوید که و الله که من دوست شما بودم و همیشه حفظ و حمایت شما میکردم چه خیر از شما است از جهت من ایشان میگویند که انچه اینجا می آید که ترا بقبر رسانیم و دفن کنیم پس رو بجانب عمل صالح میکند و میگوید که و الله که تو بر من گران بودی و من ترک میکردم ترا و محبت نداشتم تو چه همراهی میکنی با من آن میگوید که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روزیکه محشور خواهی شد از قبر بیرون می آیی با توام تا عرض کرده شوم من و تو به پروردگار تو بدانکه این کلام دو احتمال دارد یکی انکه بر سبیل مجاز باشد و کنایه باشد از انکه مال و فرزند بکار آخرت می آید مگر انکه مال را در راه خدا صرف کنند یا وصیت کنند که صرف راه خدا کنند و درین صورت داخل اعمال خواهد بود و همچنین فرزندان فی انفسهم بکار او نمی آیند مگر انکه صالح باشند و از جهت او دعا و خیرات کنند و این نیز داخل اعمال خیریه که ازو خواهد ماند چنانکه خواهد آمد در باب وصایا پس چیزیکه بکار آخرت می آید که سبب نجات در عالم برزخ تا ابد الآباد عمل صالح است بیش که آدمی در ان بکوشد و اظهر آنست که ممثل میشوند چنانکه در عالم خواب ممثل میشوند و این عالم مثال واسطه است میان عالم جسمانیات و روحانیات و شکی در وجود آن نیست چنانکه بتجربه ظاهر است و بسیار است که میت در حالت احتضار فریاد میکند که مالهای مرا مرا می سوزانید فرزندان مرا چرا میکشید یا میسوزانید و درین اوقات جمعی نقل کرده اند که یکی از عمال در حالت احتضار فریاد میکرد که آتشی در انگشتان افتاده است آب بیاورید و آب می ریختند از جهت او و دست را در میان آب گذاشته فریاد میکرد که این آب آتش را فرو نمی نشاند آبی دیگر بیاورید و فریاد میکرد تا رفت و لیکن اکثر یاران حمل بر ین میکنند که بیهوده میگوید و بتبعیت عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب چنانکه گذشت

حق سبحانه و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا انکه حقایق اشیا را کماهی ببینند و بدانند و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مات یوم الجمعة و لیلة الجمعة رفع الله عنه عذاب القبر و از انحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در روز جمعه یا شب جمعه بمیرد حق سبحانه و تعالی عذاب قبر را ازو بردارد و امثال این احادیث مخصص عمومات ضغطه است و یکی از فضلای گفته است که عذاب قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین کرده باشند و غافل شده است از امثال این اخبار صحیح و قال الصادق صلوات الله من مات ما بین زوال الشمس من یوم الخمیس الی زوال الشمس من یوم الجمعة آمن من ضغطة القبر و صحیح منقولست از ابان بن تغلب از انحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر که بمیرد از زوال آفتاب از روز پنجشنبه تا زوال الشمس روز جمعه از ضغطه قبر ایمن باشد و با حدیث سابق بر مغفرت منطوق است و هیچ شکی نیست که منطوق مقدم است بر مفهوم و مفهوم اگر حجت باشد مثل مفهوم شرط بر مذهب اکثر قابلیت تخصیص ندارد خصوصا در فضایل و مستحبات خصوصا در اسباب مغفرت و رحمت الهی چون بمحض تفضل است درینجا و مطلقا بنده را در ان دخلی نیست و خود فرموده است تعالی شانه که سبقت رحمتی غضبی یعنی رحمت من بر غضبم سبقت دارد و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ان لیلة الجمعة لیلة غراء و یومها یوم ازهر و لیس علی وجه الارض یوم تغرب فیه الشمس اکثر معتقا من النار من یوم الجمعة و من مات یوم الجمعة کتب له براءة من عذاب القبر و من مات یوم الجمعة اعتق من النار و شیخان بسند صحیح از جابر روایت کرده اند که سوال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از روز جمعه و شب جمعه آنحضرت فرمودند که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزی است منور و نیست بروی زمین روزیکه آفتاب دران روز فرو رود که حق سبحانه و تعالی دران روز بیشتر از روز جمعه از آتش دوزخ آزاد کند و در کافی و تهذیب بجای معتقا معافی است و در هر دو چنین است که من مات یوم الجمعة عارفا بحق اهل هذا البیت کتب الله له براءة من النار و براءة من عذاب القبر و من مات لیلة الجمعة اعتق من النار و حذف شدها و تغییر بروز ممکن است که از ناسخ باشد یا حدیثی دیگر باشد و در هر دو

فضیلت مردن شب جمعه یا روز جمعه

داد در اول این کلام نیست و نبودنش بهتر است که بیان سابق باشد یعنی هر که در روز جمعه بمیرد و عارف باشد بحق اهل البیت یعنی شیعه اثنا عشری باشد و حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او برائی یعنی بیزاری و خلاصی از آتش دوزخ و بیزاری از عذاب قبر و هر که در شب جمعه بمیرد او را از آتش دوزخ آزاد کنند یعنی جمیع گناهانش را بیامرزند و حدیث اصبغ بن نباته در باب نماز جمعه خواهد آمد و قال الصادق صلوات الله علیه ما من میت تحضره الوفاة الا رد الله عز و جل علیه من بصره و سمعه و عقله للوصیة او تارکا و هی الراحة التی یقال لها راحة الموت و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حماد بن عثمان و ابو الصباح و غیرهما منقولست که انحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر میتی که مردن او را نزدیک میشود البته حق سبحانه و تعالی باو باز میدهد از بصیرت و شنوایی و عقل آنقدری که با آن تواند وصیت کردن تا حجت برو تمام شود که وصیت بکند یا نکند اگر بکند ثواب داشته باشد و اگر نکند حجت برو تمام باشد و نتواند گفت که مرا شعوری نبود که بکردم و اینحالت راحتیست که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که بعد از بحران می باشد که مرض را با صحت جنگ عظیم واقع میشود بلکی مرض غلبه کرد مزاج دست از معارضه و مجادله باز میدارد و او را شعوری هم میرسد و این حالت را راحت مرگ می نامند و نزد عجم میگویند که خانه روشن میکند و جای این حدیث در وصیت است و صدوق در انجا حدیث را همین ذکر کرده است باندک تغییری و لیکن در اینجا نیز ذکر کرد که در حالت احتضار چنانکه تلقین شهادت و غیرها مطلوبست تذکیر وصیت نیز نوبت و اذا حضر الانسان فی حالة النزع یده او رجله او راسه فلا یمنع من ذلک کما یفعل جهال الناس و هر گاه آدمی در حالت جان کندن دستها یا پاها یا سر را حرکت دهد او را منع نمی باید کرد از ین حرکت کردن چنانکه جاهلان عامه میکنند و این مضمون در فقه رضوی موجود است و هر چه را صدوق ذکر کرده است که در کتب متداوله نیست اکثر آن در فقه رضویست بعینه فاذا اشتد علیه نزع روحه تحول الی مصلاه الذی کان یصلی فیه او علیه و در حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود او را نقل

کنند بسوی محل نمازش که در انجا نماز میکرده است در خانه و اگر نداشته باشد جای خاص جای
نماز را در زیر او اندازند تا جان کندن بر او آسان شود و در حدیث کالصحیح از حضرت
سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تحقیق که ابو سعید خدری که
صحابه حضرت رسول الله صلعم بود در متابعت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که راسخ قدم بود تا از دنیا رفت سه روز جان میکند پس اهل او او را غسل
دادند و او را بمصلای او بردند همان ساعت مرد و در حدیث کالصحیح وارد است
بهمین نحو ولیکن در انجاست که او گفت مرا بمصلای من برید و در حدیث صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هرگاه جان
کندن بر میت دشوار شود او را نزدیک برند بمصلائی که در انجا نماز میکرده است
و ظاهر نزدیک بردن در صورتیست که مصلای او مسجد متصل بخانه باشد یا مسجد
خانه باشد و خوف نجس شدن مسجد باشد چنانکه غالب احوال بیمار چنین است
و اگر نجس نباشد خوف آن هست که چون بمیرد نجس کند و در حدیث صحیح از
سلیمن جعفری منقولست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
را که به پسرش قاسم فرمودند که ای فرزند برخیز و برو نزد سر برادرت سوره والصا
فات بخوان تا باخر پس او خواند تا چون باین آیه رسید که اهم اشد خلقا
ام من خلقنا آن جوان برحمت الهی واصل شد پس چون جا در شب بر کشیدند
و بیرون رفتند یعقوب بن جعفر رو بحضرت کرد و گفت بتعلیل چنین متعارف بود که نزد
میت سوره یس والقران الحکیم میخواندیم و شما امر فرمودید بخواندن سوره والصافات
حضرت فرمودند که ای فرزند این سوره را نزد هر کسی که مبتلا باشد اگر بخوانند
البته حق سبحانه و تعالی بزودی او را از آن غم راحت میدهد و در روایتست که بعد از
مردن خواندن سوره یس خوب باشد و ازین اخبار ظاهر شد که اگر جان
کندن دشوار باشد نقل کنند و سوره را بخوانند و جمعی از علما استنباط نموده
اند که هرگاه نقل و سوره شدت نزع را برطرف کند پس اگر بیشتر از شدت بخوانند
نخواهد گذاشت که شدت بهم رسد و این معنی در سوره خوبست چون از جهت هر
مکروهی نافع است اما در نقل مشکلست خصوصا باآنکه صدوق گفته است که و لا یمس فی تلک الحالة

یعنی در ان حالت نزع دست باو نرسانند مبادا سبب این شود که آزاری باو رسد که سبب
مردن شود و او قاتل باشد چنانکه متعارفست میان عوام که شربت میدهند مثل شربت عسل
که زود تر شهید شود و هیچ شک نیست که اگر شخصی را در حالت نزع بکشد او قاتلست و نقل و سوره
اگر چنین است ولیکن از جانب شارع رخصت شده است و چیزی را قیاس بآن نمی توان
کردن چون قیاس باطلست و گذشت فاذا قضی نحبه فیجب ان یقال انا لله و انا الیه
راجعون و چون مدت خود را بسر آورد یعنی بمیرد واجبست که بگویند کلمه استرجاع را و آن ترجمه اش
اینست که بتحقیق که ما بنده و مملوک خداوندیم هر چه میکند خوبست و ما همه را بازگشت بسوی او خواهد بود یعنی
همه خواهیم مرد اگر نسبت شود سهلست و انکه بعنوان وجوب گفته است ظاهرا مراد استحباب موکد باشد
و محتمل است که گمان کرده باشند که چون حق سبحانه و تعالی این کلمه را در قران یاد کرده است البته واجبست
یا چون رضا بقضا واجبست و این کلمه دلالت بران دارد فردی از افراد واجب تخییری باشد یا حدیثی
باو رسیده باشد دلالت بر وجوب کند و اول اظهر است و حدیث ثواب این کلمه خواهد آمد چه آیه
کریمه ولنبلونکم تا ام کالفیت که ترجمه اش اینست که هر آینه با شما معامله آزمایندگان خواهیم کرد که اگر اطاعت
کنند و صبر کنند و راضی باشند شما را ثواب جزیل کرامت کنیم و آن آزمایش گاهی از خوف
بسبب تکلیف جهاد و از دشمنان یا خوف الهی بسبب آیات وعید و گاهی از گرسنگی بروزه گرفتن یا
ببلای قحط مبتلا شدن و گاهی از کمی اموال بزکوة و خمس و سایر واجبات و مندوبات یا بغصب
و نهب و دزدی که اینها نیز آزمایش است که هر چه خواهند باختیار خود کنند و گاهی از نقص جانها
بجهاد رفتن و اعضا ناقص شدن و جمعی که بمنزله جان اند مثل کشته شدن یا خود کشته شدن چون
اندک است یا بقای روح و گاهی از نقص میوه ها بزکوات و تصدقات یا بآفات یا برفتن فرزندان
که میوه قلوبند و یا محمد ص بشارت ده آنجماعتی را که چون بایشان رسد مصیبتی میگویند که انا لله
ما از خداوندیم و بازگشت ما بسوی اوست همه را جزای کامل خواهد داد اینجاست که متکلم باین کلمه
شوند و متحقق معنی آن از اعتراف بعبودیت و حشر و نشر و ثواب و عقاب و صبر در رضا و تسلیم
برایشانست صلوات الهی از رحمتهای غیر متناهی اخروی و رحمت و برکات دنیوی و
ذکر خیر ایشان یا برکتش دل اظهر است باعتبار جمعیت صلوات و افراد رحمت چون نعمتهای
دنیوی بنظر نعمتهای اخروی قلیل است و اینجماعت اند که هدایت یافته اند برضا و تسلیم و غیر ها
اگر کسی نیکو تدبر کند در الفاظ آیه و معانی و اشارات و دقایق آن خواهد دانست که همین آیه

معجزه است از معجزات قرآنی و هر آیه چنین است باندک تدبر نیکو و چون صدوق اخبار را بعد ازین ذکر
کرده است در انجا انسب است ذکر اخبار و سئل الصادق صلوات الله علیه لای علة
یغسل المیت قال تخرج منه النطفة التی خلق منها تخرج من عینیه او من فمه
و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که از چه جهت که میت را غسل میدهند
حضرت فرمودند که چون آن نطفه که از ان مخلوق شده است از او بیرون آید پس گویا جنب میشود
و آن نطفه از چشمهای او بیرون می آید یا از دهانش و بر مضمون احادیث کالصحیح بسیار وارد
شده است و مستبعد نیست که بعضی از ان نطفه در اجزای چشم و یا دهان او یا بقیه اعضای او
مانده باشد بحفظ الهی و درین وقت بیرون آید و ممکن است که مراد از ان روح حیوانی باشد
که چون بیرون میرود بدن میت نجس میشود و چون غسل میدهند او را پاک میشود و قابل
آن میشود که نماز بر او توان کرد بکلی یا جنب شده است والله تعالی یعلم و ما یخرج احد
من الدنیا حتی یری مکانه من الجنة او من النار و هیچ روحی از بدن بیرون نمیرود
تا آنکه جای خود را می بیند از بهشت یا دوزخ و احادیث گذشت و قال الصادق صلوات
الله علیه من مات محرما بعثه الله ملبیا و آنحضرت فرمودند که هر که در حالت احرام
حج یا عمره بمیرد حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کند و زبان او متکلم بکلمات لبیک اللهم
لبیک تا آخر باشد در وقتی که همه کس از هول خود درمانده و انبوه اند که گویند و این حدیث شیخ
کلینی رضی الله در قوی کالصحیح روایت کرده است و قال صلوات الله علیه من
مات فی احد الحرمین امن من الفزع الاکبر یوم القیمة و حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمیرد در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم بمیرد این خواهد بود در
روز قیامت از فزع و ترسی که از همه فزعها بزرگتر است و آن جمیع فزعهای روز قیامت یا
بعضی از ان مثل گذشتن بر صراط که خایف خواهد بود که در جهنم خواهد افتاد یا خواهد گذشت یا
در وقت پریدن نامها یا در وقت میزان یا در وقت حساب یا در وقت حوض بر جناب اقدس
و نیز قیاس این حدیث نیز بسند کالصحیح منقول است و در حدیث حسن کالصحیح منقولست که هر که در وقت
رفتن یا برگشتن در راه مکه بمیرد از فزع اکبر روز قیامت ایمن شود و شامل حرمین نیز هست و در بحث
حج خواهد آمد و قال صلوات الله علیه امراة اذا ماتت فی نفاسها لم ینشر لها
دیوان یوم القیمة و آنحضرت فرمودند که هرگاه زنی در زاییدن تا انتهای نفاس بمیرد

روز قیامت نامه عمل او را نگشایند و بحساب بهشت رود و قال صلوات الله علیه موت
الغریب شهادة و حضرت فرمودند که هر که در غربت بمیرد شهید از دنیا بیرون میرود و احادیث
درین باب در کتاب حج خواهد آمد و قال صلوات الله علیه فی قول الله عز و جل و ما
تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت فقال من
قدم الی قدم و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست در تفسیر قول حق سبحانه
و تعالی که ترجمه اش اینست که هیچ نفسی نمیداند که فردا چه خواهد کرد یک احتمال آنست که هرگاه نداند که
چه خواهد بود یا نه چه داند که چه خواهد کرد یا آنکه دل بدست مقلب القلوب است بسیار که امروز اراده
دارد که فردا کاری بکند و حق سبحانه و تعالی مصلحت او را در ان کار نمیداند رای او را بر میگرداند
یا مردم مراد باشد و هیچ نفسی نمیداند که در کدام زمین خواهد مرد یعنی اجلش را نمیداند که کی خواهد
بود حتی آنکه ممکن است که از قدمی که برمیدارد که بجای دیگر گذارد و محتمل است که نگذاشته بمیرد پس
هرگاه آدمی در معرفت اجل خود چنین است تاخیر نباید کرد کارهای خیر را خصوصا توبه و انابت را
و قال صلوات الله علیه اذا مات المؤمن بکت علیه بقاع الارض التی کان
یعبد الله عز و جل فیها و الباب الذی کان یصعد منه عمله و موضع سجوده
و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه مؤمن می میرد میگریند بر او گوشهای زمینی که
عبادت حق سبحانه و تعالی در انجاها میکرده است و آن در آسمانی که از ان در عمل او را بالا
می بردند فرشتگان و موضع سجودش و کلینی در حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات
الله علیه روایت کرده است که هرگاه مؤمن فوت میشود میگریند بر او فرشتگان و بقعهای
زمینی که در انجاها عبادت الهی میکرده است و درهای آسمانها که اعمال و را از ان درها بالا می بردند
و در اسلام رخنه میشود که هیچ چیز آن رخنه را نتوان گرفت زیراکه مومنان حصارهای
اسلامند چنانکه باره و حصار شهر است و مانع است از آمدن دشمنان بآن شهر همچنین مومنان
وجود ایشان سبب دفع بلاهای صوری و معنویست خصوصا علمای ایشان چنانکه گذشت
و گریستن زمین و آسمان ممکن است که بر سبیل حقیقت باشد و اینها را شعوری باشد
که ما نمیدانیم یا کنایه باشد از آنکه وجود ایشان سبب بقای عالم است پس هر چه از ایشان
کم میشود سبب خرابی عالمست بکلی یا ایشان بر حال خود میگریند والله تعالی یعلم و قال صلوات
الله علیه من عد غدا من اجله فقد اساء صحبة الموت و در موثق کالصحیح از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هرکه فردا را از عمر خود داند بد مصاحبت کرده است
با مرگ بلکه شرطش آنست که هر روز را آخر عمر خود داند و در تهیه آخرت و استعداد مرگ باشد
هر نمازی که کند وداع کند نماز را که معلوم نیست که دیگر بنماز توانم رسید بلکه هر نفسی و همیشه متکلم
بکلمه لا اله الا الله باشد که اگر فجاءة مرگ برسد آخر کلام او این کلمه باشد و داخل بهشت شود و دخل
رسول الله صلی الله علیه و آله علی خدیجة وهی لما بها فقال لها بالرغم
منا ما نری بک یا خدیجة فاذا قدمت علی ضرائرک فاقرئهن السلام
فقالت من هن یا رسول الله قال مریم ابنة عمران وکلثم اخت موسی
وآسیة امرأة فرعون فقالت بالرفاء یا رسول الله و آنحضرت صلی الله علیه و آله
داخل شد بر خدیجه و خدیجه در کار خود بود یعنی در حال احتضار پس حضرت فرمود که دور
باد مرگ تو از ما یعنی مرگت را نمیخواهم اما چون راضیم که همه را در پیش است چون بهم رسی
خود زنی سلام مرا بایشان رسان خدیجه گفت آنها کیستند حضرت فرمودند که مریم دختر
عمران و کلثم خواهر موسی و آسیه زن فرعون خدیجه گفت مبارک باد یا رسول الله و متعارف
عرب بود که میگفتند بالرفاء والبنین یعنی مبارک باد بر فاهیت و پسران که حق سبحانه و تعالی
کرامت کند و حضرت ازین کلمه منع فرمودند چنانکه خواهد آمد پس ممکن است که این گفتن خدیجه
قبل از نهی حضرت صلوات الله علیه بوده باشد و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
ضمنت لستة الجنة رجل خرج بصدقة فمات فله الجنة ورجل خرج یعود
مریضا فمات فله الجنة ورجل خرج مجاهدا فی سبیل الله فمات فله الجنة
ورجل خرج حاجا فله الجنة ورجل خرج الی الجمعة فمات فله الجنة ورجل
خرج فی جنازة رجل مسلم فمات فله الجنة آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند
که شش کس ضامنم که به بهشت روند اول شخصی که صدقه واجب یا سنت را بیرون برد که بمستحق
آن رساند و بمیرد پس او راست بهشت بضمان من دوم شخصی که بعیادت بیماری رود
بمیرد بهشت او را واجبست سیم شخصی که از خانه خود بیرون رود از جهت جهاد در راه خدای
عز و جل و بمیرد بهشت او را واجبست چهارم شخصی است که از جهت حج بیت الله الحرام بیرون
رود و بمیرد بهشت او را واجبست پنجم شخصی است که از جهت نماز جمعه بیرون رود و بمیرد بهشت
او را واجبست ششم شخصیکه بتشییع جنازه مسلمانی بیرون رود و بمیرد بهشت او را لازم است

و مؤید این حدیث است قول حق سبحانه و تعالی که هرکه از خانه خود بیرون رود بقصد هجرت بخدا و رسول
او پس ادراک کند او را مرگ پس بتحقیق که مزد او بر خداست جل جلاله و ظاهرا درین داخل است هر بیرون
رفتنی که بقصد رضای الهی باشد یا متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ممکن
است که این افعال شش گانه اگر به قصد قربت نباشند سبب دخول بهشت باشند و لیکن بعید است
چون همه عبادت است و عبادت مشروط است به نیت والله تعالی یعلم و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله کرامة المیت تعجیله و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که گرامی
و تعظیم میت آنست که او را زود بقبر رسانند و چون هرچند می ماند بدبو میشود و مردمان از آن
متنفر میشوند و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا الفین منکم رجلا مات
له میت لیلا فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له میت نهارا فانتظر
به اللیل لا تنتظروا بموتاکم طلوع الشمس ولا غروبها عجلوا بهم الی مضا
جعهم یرحمکم الله فقال الناس وانت یا رسول الله یرحمک الله و از
جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه
و آله فرمودند که نمی باید که شما را بیابم که چنین کنید یعنی چنین مکنید و در بعضی از نسخ لالقین
و آن تصحیف است اگرچه معنی آن نیز باین بر میگردد یعنی ملاقات نکنم که چنین که شخصی میت او
در شب مرده باشد و انتظار روز کشد و نه شخصی که میت او در روز مرده باشد و انتظار شب
کشد انتظار مکشید از جهت مردگان خود طلوع آفتاب و نه غروب آفتاب یعنی تا در اید یا فرو
رود که موکد معنی اول باشد یا آنکه ملاحظه مکنید که درین وقت نماز مکروهست پس صبر کنید که
بگذرد بلکه بر تقدیر کراهت نماز میت مستثنی است چنانکه خواهد آمد در اخبار کثیره زود
برسانید مردگان خود را بجوابگاه ایشان تا حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کند مردمان
گفتند که حق سبحانه و تعالی ترا نیز رحمت کند که راه رحمت الهی را بما نمودی و می نمایی و در حدیث
کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که هرگاه شخصی از شما
بمیرد در اول روز پس می باید که خواب قیلوله را در قبر کند یعنی پیش از پیشین او را دفن
کنید بدانکه مشهور میان علما آنست که این اوامر از جهت استحبابست مگر وقتی که خوف مثله
باشد که از ماندن متغیر شود و بدبو شود که در آن صورت واجبست و مبالغه در بلاد حاره
بیشتر است که اگر در بعضی از بلاد اندکی بماند بو در می افتد و اگر بگذارند بماند همه کرم میشود و نقل

بمشاهد مشرفه وقتی مطلوبست که بدبو نشود و اعضا از هم نپاشد و کرم نیفتد و آن بسیار نادرست
مگر در زمستان باشد و راه نزدیک باشد شاید که چنین نشود و احوط آنست که اگر نقل کنند بعد از آن
کنند که خشک شود یا استخوان شود و اگر نقل نکنند حشر شیعیان حضرات با حضرات است هرجا که
مدفون شوند چنانکه خواهد آمد ان شاء الله و قال ابو جعفر صلوات الله علیه کان فیما ناجی
به موسی بن عمران علیه السلام ربه عز و جل ان قال یا رب ما بلغ من
عیادة المریض من الاجر قال اوکل به ملکا یعوده فی قبره الی محشره قال یا رب
فما لمن غسل الموتی قال اغسله من ذنوبه کیوم ولدته امه و بسند معتبر
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که از جمله مناجاتهای که حضرت موسی کرد با خداوند جل و عز این بود که گفت
پروردگارا آنچه مرتبه میرسد ثواب عیادت بیمار حق سبحانه و تعالی فرمود که ملکی را موکل
میگردانم که عیادت او کند تا وقتی که در صحرای محشر حاضر شود گفت پروردگارا ثواب غسل دادن
میت چه چیز است خطاب رسید که او را میشویم از گناهان و پاک میکنیم همه را از او مثل روزی که
از مادر متولد شده باشد و قال صلوات الله علیه من غسل میتا مؤمنا فادی
فیه الامانة غفر الله له قیل وکیف یؤدی فیه الامانة قال لا یخبر بما یری
و منقولست بسند موثق کالصحیح از سعید بن طریف از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بسندی
کالصحیح از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرکه غسل دهد میت
مؤمنی را و ادای امانت بکند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد پرسیدند که چگونه
ادای امانت بکند حضرت فرمودند که آنچه به بیند از میت بکسی را خبر نکند با آنچه دیده است مثلا
اگر فضلات بسیار از و بیرون آید یا بدنش عیبی چند داشته است مثل جذام و برص و
امثال اینها بکوشد وحده الی ان یدفن المیت و زمان خبر کردن تا وقتی است که میت
را دفن کنند و این عبارت را صدوق در آن دو حدیث سابق ذکر کرده است و همچنین
شیخان و شاید صدوق در حدیثی دیده باشد و بنا برآنکه جزو حدیث باشد دو احتمال دارد یکی عدم
عدم اخبار دوم حد عیوب که اگر در قبر خیر ظاهر شود و او بگوید ادای امانت غسل و احتمال دیگر آنکه
بتخفیف خوانده شود یعنی ادای امانت آنست که آنچه را او تنها دیده باشد نگوید اگر دیگری با او دیده باشد
اگر بگوید ضرر ندارد و این تقیید بر سر احتمال بی وجه است زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که حرمت
میت مؤمن مثل حرمت زنده است و اظهار عیوب زنده غیبت محرم است پس از مرده نیز چنین

باشد والله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه ایما مؤمن غسل مؤمنا فقال اذا
قلبه اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه منه و
فرقت بینهما فعفوک عفوک الا غفر الله له ذنوب سنة الا الکبائر
و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند و در کلینی این حدیث را از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسندی کالموثق که فرمودند که هر مؤمنی که
غسل دهد مؤمنی را و چون او را گردانند از جهت غسل دادن در اثنای غسل بگوید که خداوندا
عفوت را شامل حال او گردان در قبر و دیگر عفوت را شامل حال او گردان در قیامت و دیگر عفوت
را شامل حال او گردان در بهشت یا تکرار از جهت مبالغه باشد و در کافی دو مرتبه است بگوید
این سخن را مگر آنکه حق سبحانه و تعالی گناهان یکساله شوینده را بیامرزد مگر گناهان کبیره را و
قال الصادق صلوات الله علیه ما من مؤمن یغسل میتا مؤمنا فیقول و هو یغسله
رب عفوک عفوک الا عفی الله عنه و در حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول
است که نیست مؤمنی که غسل دهد میت مؤمنی را و در وقت غسل دادن بگوید پروردگارا عفوت را
شامل حال او گردان دیگر عفوت را شامل حال او گردان مگر آنکه حق سبحانه و تعالی گناهان شوینده
را بیامرزد و محتملست که مراد عفو از میت باشد و آن بعید است و هر دو بر سبیل بدلیت محتمل
است و ظاهر است از برای میت احتیاج بکفن نباشد چون فرموده اند که دعا کنید البته مستحب میکنند و
خواهد آمد و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یغسل المیت اولی الناس به او من
یأمره الولی بذلک بسند موثق کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که غسل میدهد میت را ولی او که عبارتست از کسی که بالفعل از
میراث برد و تا اینجا شیخ ذکر کرده است یا کسیکه ولی او را امر کند بغسل دادن بآن معنی که
بی رخصت وارث کسی غسل نمیتواند داد و اگر ولی باز گذارد یا حاضر نباشد یا نباشد بر
همه مردمان واجبست و یکی که غسل دهد از دیگران ساقط میشود و کسی خلاف نکرده است درین
و در جمیع احکام میت که بر ولی است و او اولی است و آنچه بخاطر این ضعیف میرسد آنست که مراد از
اولی شیعه اثنا عشری است پس اگر در میان ورثه مؤمن باشد او اولی است و الا شیعیان اولی اند
و احتیاج برخصت وارث نیست و هرجا که میان شیعه و سنی خلافی هست در آنجا اولی الناس
وارد شده است تا شیعیان عمل کنند و هرچه در آن اختلافی نیست در آنجا وارد نشده است

وجمعی بقیاس بطریق اولی عمل کرده اند وجمعی دست باجماع زده اند وهمه از عدم تدبر ناشی شده است
ودر هر جا که مذکور شده است اشاره بآن خواهد شد واولی بودن بمیراث در فقه رضوی هست کما قال
الله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یعنی مؤمنان مردان ومؤمنات
زنان اولیاء یکدیگرند وحق سبحانه وتعالی فرموده است که واولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله وخویشان بعضی اولی اند ببعضی پس اگر مرد وارث جمع شود
نور علی نور است واگر نتواند امر میکند شیعه را که غسل بدهد وآن شیعه فی الحقیقة باولویت
خود غسل میدهد نه بنیابت ولی وارث وزنهار که در هر چه ذکر میکنم تعصب جاهلیت را بر
کنار بگذار وتدبر کن اگر محقق شود بآن عمل کن والا بآنچه داری عمل خواهی نمود تا ماهر شود
کسی در کیفیت گفتگوهای ائمه معصومین هر حق را نمی یابد حق سبحانه وتعالی همه را بینا کند
بحق بحق الائمة المعصومین وآلهم الطاهرین وقال الصادق صلوات الله علیه من
غسل میتا فستر وکتم خرج من الذنوب کیوم ولدته امه وآنحضرت صلوات
الله علیه فرمودند که هر که غسل دهد میتی را وبپوشاند عورت او را وجمیع داند عیوب او را
اگر داشته باشد از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده است بدانکه
خلافی نیست در آنکه نظر کردن بعورت میت حرام است وپوشانیدن عورت
سنت چون ممکن است که در وقت غسل چشم خود را بر هم گذارد یا بملاحظه باشد
که نظرش بعورت او نیفتد وچون این فرض متعذر است احوط آنست که لنگی بربندند
برمیت در وقت غسل ودر اکثر احادیث وارد شده است که با پیراهن غسل بدهند
ودر بعضی وارد شده است که پیراهن بیفشارید واگر در کاری بود میکشند واین
صورتی است که باب قلیل غسل دهند واگر در آب کر باشد هیچ شک نیست که عصر در
کار نیست چنانکه گذشت وکتب محمد بن الحسن الصفار الی ابی محمد الحسن بن علی صلوات
الله علیهما کم حد الماء الذی یغسل به المیت کما رووا ان الجنب
یغتسل بستة ارطال من ماء والحائض بتسعة ارطال فهل للمیت
حد من الماء الذی یغسل به فوقع صلوات الله علیه حد غسل المیت
یغسل حتی یطهر ان شاء الله تعالی وهذا التوقیع فی جملة توقیعاته
عندی بخطه صلوات الله علیه فی صحیفة ودر صحیح منقولست از محمد بن حسن

صفار

صفار گفت که من بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه عریضه نوشتم که چه مقدار
آب می باید که میت را غسل دهند چنانکه از ائمه هدی صلوات الله علیهم بما رسیده است که جنب
غسل میکند بشش رطل آب برطل عراقی باشد وحایض غسل میکند بنه رطل آب وظاهرش مدنی است
چنانکه علی بن بابویه گفت سابقا ببیان آن از جهت غسل میت حدی از آب مقرر هست که او را بآن
مقدار غسل دهند زیاده وکم نباشد پس آنحضرت فرمانی نوشتند که آب حد غسل میت آن مقدار
است که او را غسل دهند تا پاک شود از نجاست عینی بازاله آن واز نجاست حکمی بر غسل وضو
انشاء الله تعالی یعنی اگر حق سبحانه وتعالی خواهد وتوفیق دهد چنین خواهد کرد واظهر آنست که
در بنیا انشاء الله تبرکا مذکور شده است وهمچنین در فرمانهای حضرات ائمه هدی صلوات
الله علیهم هر جا که شرطیت معنی ظاهری ندارد از روی تیمن وتبرک میفرمایند تا همه کس تأسی
کنند بایشان وعبرت گیرند که هر گاه پیشوایان راه الهی در امور حقه یقینیه انشاء
الله گویند پس در امورات دیگر که بدون مشیت الهی صورت پذیر نیست بگونه ترک کرد وحال
آنکه حق سبحانه وتعالی میفرماید که مگو هیچ کار را که فردا خواهم کرد تا انشاء الله نگویی
واگر فراموش شود وبخاطر آید انشاء الله بگو چنانکه در احادیث معتبره وارد شده
است که تا چهل روز می توان گفت وتفصیل آن در باب یمین خواهد آمد انشاء الله
تعالی وصدوق میگوید که این فرمان حضرت با سایر فرامین که بصفار فرستاده بودند
آنحضرت صلوات الله علیه مجموع در صحیفه ایست نزد من وصدوق مباهات میکند
باین مکاتیب وجمعی از عدم تدبر مکاتیب را ضعیف میدانند که خط بخط شبیه باشد
پس محتمل است که خط حضرت نباشد ومع هذا رجوع بنفس خود که میکنند میدانند که در مکاتبی
اصدقای ایشان بایشان می نویسند اگر کاغذی بیاورد بسیار است که ایشان
را بسبب انضمام قرائن سابقه ولاحقه علم بهم میرسد وچون علم بهم رسد جمعی را که
واسطه مکاتیب ایشانند بمنزله معصوم بوده باشد ودر اکثر مکاتیب معجزات ایشان
هست که از مغیبات خبر میداده اند واز معانی التعبیر ایشان اخبار میفرموده اند و
قطع نظر از همه اگر صفار گوید که من از حضرت شنیده ام بآن عمل میکنند هرگاه او
گوید که من علم دارم که کلام معصوم است چون عمل تو اکرد با آنکه احتمالات بسیار
در اخبار ثقات هست که شاید نفهمیده باشند مراد حضرات را یا سهو کرده باشند

یا تقیه کرده باشند یا عمدا دروغ گفته باشند چون معصوم نیستند که این احتمالات در اخبار
ایشان نرود واز همه رسواتر آنکه اگر مکاتیب موافق اصول وقواعد ایشان باشد البته عمل
میکنند واین احتمالات را راه نمیدهند واگر مخالف عقل ضعیف نادان ایشان باشد طرح ورد
میکنند وگویا ندیده اند اخبار متواتره رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم را در
تفسیر آیه بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه که هر چه عقل شما بآن نرسد رد مکنید وتسلیم باشید
که ما گفته باشیم وشما بنادانی رد کرده باشید وکافر شده باشید ورد کلام ما رد کلام
الهی است ودیگر فرموده اند که حدیث ما صعب مستصعب ودشوار است وهیچ کس تحمل آن نمی تواند
کردن وتحمل آن نمیکند مگر نبی مرسل یا ملک مقرب یا مؤمنی که حق سبحانه وتعالی ایمان را در دل
او جای داده است وسهوهای ایشان بعضی بر تو ظاهر خواهد شد در ضمن مسایلی که مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی واین حدیث را حمل کرده اند بر آنکه حدی واجب ندارد آب غسل میت
چون احادیث متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که از ایشان پرسیده
که آیا حدی دارد آب غسل میت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله بحضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا علی چون من بمیرم شش مشک از چاه غرس آب
بکش ومرا غسل ده وکفن کن وچون از غسل وکفن من فارغ شوی اطراف کفنم را بگیر ومرا
بنشان پس هر چه میخواهی از من بپرس که هر چه بپرسی از من البته جواب خواهم داد ودر حدیث
کالصحیح وارد شده است که حضرت هفت مشک فرمودند که بجمع ممکن است که یک مشک از
جهت مقدمات غسل باشد وشش مشک از جهت غسل وممکن است که این مقدار آب
از خصایص آنحضرت باشد یا مراد از مشک مشکهای کوچک باشد والله تعالی یعلم و
قال ابو جعفر صلوات الله علیه لا یسخن الماء للمیت در حدیث موثق کالصحیح
بل الصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که از
جهت غسل میت آب را گرم نمی باید کرد ودر حدیث کالصحیح بل الصحیح از آن حضرت صلوات الله
علیه منقولست که آب گرم نزد میت نبرند واز حضرت امام جعفر صادق منقولست که
نمی باید آب غسل میت را گرم کنند که تفأل بآتش است وبحمیم جهنم وصادق فی حدیث
اخر شتانا بالماء فتوقی المیت مما توقی منه نفسک ودر حدیثی دیگر وارد شده
است که آب گرم نمی باید کرد مگر زمستان سرد باشد که در این صورت حفظ میکنی میت را از

سرما چنانچه

سرما چنانکه حفظ نفس خود میکنی از سرما واین حدیث را ندیده ام ودر فقه رضوی همین عبارت
واقع است ولیکن نقل کرده اند اجماع اصحاب را برین حکم واز این حدیث واحادیث بسیار
ظاهر میشود که میت حکم حی دارد در عدم اضرار واز بسیاری از اخبار ظاهر میشود که او متضرر
میشود وبعضی گفته اند که روح فی الجمله تعلقی ببدن مرده دارد چنانکه هر گاه خانه کسی را
خراب کرده باشند واکنون بجای دیگر رفته باشد فی الجمله تعلقی بخانه خراب خود دارد واگر
کسی در تخریب آن بکوشد صاحب آن خانه مغموم میشود وممکن است که لازم باشد احترام
آن بدینکه سالها در آن عبادت الهی کرده باشد چنانکه احادیث بسیار وارد شده است
که حرمت بدن مرده حکم حرمت بدن زنده دارد وخواهد آمد وظاهر امر دو حق است والله
تعالی یعلم وشیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که در وقت ضرورت که گرم کنند اندکی
گرم کنند آنمقدار که ضرورت بآن مندفع گردد ودر فقه رضوی نیز واقع است بعد از عبارت
سابقه که آبی گرم میکنند بسیار گرم نباشد بلکه ملول باشد وعبارت این حدیث احتمال
دیگر دارد که مراد حضرت این باشد که در هواهای سرد گرم می توان کرد تا ضرر رطوبت وغسال
سرد در نرسد یعنی می باید که گرم کنی تا حفظ نفس میت کنی چنانکه می باید که حفظ نفس خود
کنی که سرما ضرر بتو واو نرساند ودور بعید نیست واگر چه معنی اول اظهر است وقال الصادق
صلوات الله علیه لا تدعن میتک وحده فان الشیطان یعبث به فی
جوفه وآنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که زنهار که میت را تنها مگذارید که شیطان با
او بازی میکند وضرر باو میرساند در اندرون او وقریب باین نقل کرده اند شیخان در
حدیث کالصحیح وعبث شیطان را عقل نمیفهمد وامثال این حدیث را تصدیق می باید کرد
وبکیفیت آن کار نمی باید داشت وبعضی گفته اند که مراد از شیطان مار است که اگر تنها باشد
از راه حلق باندرون او برود ویا شیطان مار را برین میدارد که برود باندرون او
وهمچنین گربه را برین میدارد که عضوی از اعضای او را ضایع کند وهمچنین سایر حیوانات
را زیرا که تا آدمی زنده است هیچ حیوانی جرأت نمیکند که نزد او آید وچون مرد همه حیوانات
بر او دست می یابند والله تعالی یعلم وسأل علی بن جعفر صلوات الله علیه عن
المیت یغسل فی الفضاء فقال لا بأس وان ستر بستر فهو احب الی وبسند
صحیح مرویست از علی بن جعفر که گفت سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه

که آیا میت را در فضای غیر مسقف غسل می توان داد حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر حایلی باشد میان او و آسمان پس آن محبوب تراست نزد من و همین مضمون در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که آنحضرت دوست میداشتند در غسل میت که میان میت و آسمان حایلی باشد مثل سقف خانه یا خیمه و چون این حدیث مقترن آن حدیث است که تعبیر آن برین نحو کرده شود و قطع نظر ازین حدیث ظاهرش همین است ولیکن احتمال دارد که مراد حایل میان مردمان و میت باشد یا که پرده بجا آویزند یا عورت میت را بپوشانند و محتمل است که هر دو مراد باشد و اول اظهر است و از برای معنی ثانی احادیث بسیار هست چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و سأل عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل ایصلح له ان ینظر الی امرأته حین تموت او یغسلها ان لم یکن عندها من یغسلها والمرأة هل تنظر الی مثل ذلک من زوجها حین یموت فقال لا بأس بذلک انما یفعل ذلک اهل المرأة کراهیة ان ینظر زوجها الی شیء یکرهونه منها و باسانید صحیح منقولست از ابن سنان که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا جایز است مرد را که نظر بزن خود کند بعد از مرگ او یا اگر زنی نباشد که او را غسل دهد شوهر او او را غسل می تواند داد و همچنین زن نظر بشوهر خود می تواند کرد بعد از مرگ آنحضرت فرمودند که باکی نیست در همهٔ این و منع کسان زن میکنند که مبادا شوهر زن نظر بچیزی کند که ایشان را از آن کراهت باشد مثل نظر بعورت یا عیوب مخفیه زن و امثال آن و ظاهر حدیث دلالت میکند که هر که از زن و شوهر غسل یکدیگر می تواند داد و مطلقا اگرچه سوال در صورتیست که زن نباشد اما جواب عام است و اعتبار بعموم جوابست و احادیث دیگر خواهد آمد و سئل صلوات الله علیه عن فاطمة صلوات الله علیها من غسلها فقال غسلها امیر المومنین صلوات الله علیه لانها کانت صدیقة لم یکن لیغسلها الا صدیق و باسانید معتبره منقولست از مفضل بن عمر که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آنکه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را که غسل داد حضرت فرمودند که حضرت امیر المومنین ع غسل دادند و فرمودند که حضرت فاطمه معصومه بود و معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم و در وقت فوت آنحضرت معصومی نبود که او را غسل دهد مگر حضرت امیر المومنین و حسنین صلوات الله علیهما و حضرت اولی بود با آنحضرت از ایشان نیز بعد از آن فرمودند که حضرت مریم را غسل نداد مگر حضرت عیسی از آنجهت که مذکور شد و صدیق در لغت بمعنی

کثیر الصدق است که بسیار راست گو باشد یا بسیار تصدیق نبی کند یا هرچه گوید فعل او مصدق قول او باشد اما در عرف حدیث یعنی معصوم است و احادیث بسیار وارد شده است که معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم و حضرت امام موسی کاظم که در بغداد شهید شدند حضرت امام رضا از مدینه بواسطه غسل آنحضرت بطی الارض آمدند و آنحضرت را غسل دادند و همچنین حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه از جهت غسل حضرت امام رضا صلوات الله علیه از مدینه بطی الارض آمدند بخراسان صلوات الله علیهم اجمعین باب المس در بعضی از نسخ مست و در بعضی بجای آن واو است یعنی باب الف در بیان غسل مس میت و من مس قطعة من جسد اکیل السبع فعلیه الغسل ان کان فیما مس عظم و ما لم یکن فیه عظم فلا غسل علیه فی مسه و هر که بساید و برساند پاره از جسد شخصی را که حیوان درنده خورده باشد پس اگر آنچه را دست رسانیده باشد استخوان داشته باشد بر او غسل واجبست و هرچه را استخوان نداشته باشد در مس آن چیزی لازم نیست و اکثر علما باین عمل کرده اند و گفته اند که هر عضوی از اعضای آدمی را که مس کند و استخوان داشته باشد غسل واجبست خواه آن عضو از مرده جدا شده باشد و خواه از زنده و اگر آن عضو را غسل نداده باشند چون روایتی که درین باب وارد شده است کالصحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اگر قطعه از شخصی جدا شود آن میته است پس اگر کسی او را مس کند اگر استخوان داشته باشد غسل می باید کرد و اگر استخوان نداشته باشد غسل در کار نیست و عبارت روایت اعم است از آنکه از مرده جدا شده باشد یا از زنده و ظاهر عبارت صدوق نیز آنست که از مرده جدا شده باشد و این عبارت صدوق عبارت فقه رضویست یا عبارت ما بعد این پس اولی و احوط غسلست یا تیمم و وضو والله تعالی یعلم و من مس میتة فعلیه ان یغسل یده و لیس علیه الغسل انما یجب ذلک فی الانسان وحده و کسیکه مس کند میته غیر آدمی را که نفس سائله داشته باشد پس لازم است که دست خود را بشوید و غسل بر او لازم نیست و غسل مس نمی کرد در آدمی تنها اما آنکه غسل واجب نیست پس دلالت میکند احادیث صحیحه و اجماع علما و اما آنکه دست خود را می شوید پس اگر ملاقات برطوبت باشد بران احادیث دلالت میکند ببوست باشد جمعی از علما گفته اند که دست خود را میشوید و ظاهر کلام صدوق درینجا نیز اعم است و لیکن در حدیث علی بن جعفر گذشت که ملاقات سگ مرده و حمار مرده نجس نمیکند پس این عبارت را با حدیثی که درین باب واقع شده است حمل بر ملاقات برطوبت می باید کرد یا حمل بر استحباب در ملاقات ببوست والله تعالی یعلم و من مس میتا قبل الغسل

بحرارته فلا غسل علیه و ان مسه بعد ما یبرد فعلیه الغسل و من مسه بعد ما یغسل فلیس علیه غسل و کسیکه مس کند میت آدمی را پیش از غسل و هنوز گرم باشد و سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست و اگر بعد از سرد شدن و پیش از غسل مس کند غسل بر او واجبست و اگر بعد از غسل دادن مس کند بر او غسل نیست و بر مضمون دلالت احادیث صحیحه متواتره و علما فی نیست میان علما درین مضمون و لیکن خلاف شده است در آنکه غسل مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن واجب یا سنت اکثر علما برآنند که واجبست چون احادیث بلفظ امر وارد شده است و معارضی ندارد و سید مرتضی رضی الله عنه سنت میدانند چون اوامر حدیث نزد او مشترکست میان واجب و سنت و هرگاه وجوب ثابت نشود حمل بر استحباب می باید کرد و چون طلب معلوم است و وجوب معلوم نیست و سخن سید متین است در آنکه دلالت بر وجوب معلوم نیست و لیکن هرگاه دلالت بر وجوب معلوم نباشد حمل بر استحباب کردن را بنده خوب نمیدانم بلکه بحسب ظاهر تناقض است بین القولین که گوینده نمیدانیم و میدانیم بلکه همین قدر میدانیم که مطلوب شارع است پس باید که بهر عنوانی که میدانیم بجا آوریم و قصد قربت و احتیاطا وضو با آن غسل ضم کنیم والله تعالی یعلم و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه مس المیت عند موته و بعد غسله و القبلة لیس به بأس و بسند صحیح از محمد بن مسلم از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مس کردن میت و بوسیدن نزد مردن خواه فرد اباشد یا مرده باشد و گرم باشد باکی نیست در هر دو حال و همچنین بعد از غسل باکی نیست نه حرمت دارد و نه غسل واجبست و بر مضمون نیز دلالت میکند صحیحه عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق ع وارد شده است که حضرت سید المرسلین عثمان بن مظعون را بعد از مردن بوسیدند و او بمنزله برادر مادری آنحضرت بود چون پسر ام ایمن است و آن مربیه آنحضرت بود و در حدیث صحیح از اسمعیل بن جابر منقول است که من بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفتم در وقتی که اسمعیل پسر بزرگتر حضرت فوت شده بود آنحضرت او را می بوسیدند من عرض کردم که فدای تو گردم آیا نه چنین است که مس میت بعد از مرگ خوب نیست و اگر مس کند غسل می باید کرد حضرت فرمودند که تا میت گرم باشد باکی نیست آن در وقتی است که سرد شده باشد تا غسل نداده باشند بوسند و من اصاب ثوبه جسد المیت فعلیه ان یغسل ما اصاب الثوب منه و کسیکه جامه او ببدن مرده آدمی رسد یعنی پیش از غسل و بعد از سرد شدن نجس است که بشوید آنجایی را از جامه که

ببدن میت رسیده است و بر آنچه صدوق ذکر کرده است دلالت میکند حدیث حسن کالصحیح حلبی و کالصحیح ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر این دو حدیث اعم است از آنکه ملاقات برطوبت باشد یا ببوست و در ملاقات برطوبت شکی نیست که می باید شستن و جمعی این دو حدیث را حمل بران کرده اند و جمعی قایل شده اند که در ملاقات ببوست شستن واجبست مطلقا خواه مرده آدمی باشد و خواه غیر آدمی و جمعی که از آنجمله صدوق است تفصیل قایل شده اند که در آدمی غسل واجبست و در غیر آدمی شستن در کار نیست و این قول خالی از قوت نیست و با حتیاط اقربست والله تعالی یعلم و بنابر نجاست جامه حکمی خواهد بود باین معنی که تا نشویند نماز در آن جامه نمی توان کرد اما اگر آن جامه ملاقات کند جای دیگر را برطوبت آن جا را نمی باید شست چنانکه اکثر علما گفته اند و لیکن بهتر آنست که آنجا را نیز بشویند و اگرچه نشستن اظهر است والله تعالی یعلم و غاسل المیت یبدأ بکفنه فیقطعه یبدأ بالنمط فیبسطه علیه الحبرة و ینثر علیه شیئا من الذریرة و یبسط الازار و ینثر علیه شیئا من الذریرة و کسیکه غسل میدهد میت را اول کفن میت را مهیا میکند تا چون از غسل فارغ شود او را در کفن گذارد مبادا در میانه چیزی از میت بیرون آید پس ابتدا کفن را می برد و می دوزد از ریسمانی که از کفن در آمده باشد بنابر مشهور و بعد از آن همه را پهن میکند بالقی النمط را پهن میکند و آن جامه ایست که از یمن می آورده اند و خط خط بوده است بنحو تفصیل راه راه و این نمط را بنابر مشهور از جهت زن زیاد میکنند و درینجا نیز ممکن است که مراد این باشد که اگر زن باشد زیرا که نام زن و مرد نبرده است با آنکه حدیثی که دلالت کند بر استحباب آن هر یک اند بر عام و محتمل است که صدوق مستحب داند از برای مرد و زن چنانکه ظاهر عبارت او بر بالای آن پهن میکند حبره را و آن نیز جامه ایست نفیس که در یمن می بافته اند از قبیل قطنی که تر دامی باشد برد و ذریره را اندکی و چند حدیث موثق دران وارد شده است و حقیقتش معلوم نیست و اختلاف بسیار در تفسیر آن هست و مشهور آنست که ریزهای قصب الذریره است و آن را از هند می آورند و بیوست و خوشبویی دارد و مثل کافور مناسبت دارد و ببیت که اعضای او را هم آورد تا چیزی از او بیرون نیاید دیگر سرتاسری را پهن میکند بر بالای حبره و اندکی از ذریره بران می پاشد دیگر پهن میکند پیراهن را بر بالای سرتاسری و اندکی از ذریره بر او می پاشد و در بعضی از نسخ این زیادتی هست که بعد از آن لنگ را بر روی پیراهن پهن میکند و اندکی از ذریره بران می پاشد و ظاهرا از زیادتی نساخ باشد و بر تقدیری که باشد مراد دران بحث چنانکه خواهد آمد

ویاخذ جریدتین من النخل خضراوتین طول کل واحدة عظم الذراع وان کانت
قدر ذراع وان کانت قدر ذراع او شبر فلا باس و بهم میرسانند دو جریده از درخت
خرما که تر باشد و خشک نباشد که درازی هر یک بقدر استخوان دست باشد که از وجب اندکی درازتر
است و اگر بقدر ذراع باشد که دو وجب تخمینا یا یک وجب باشد باکی نیست و اصل در جریده آنست که
شیخ مفید و شیخ طوسی رضی الله عنهما روایت کرده اند مرسلا که چون حضرت آدم علیه السلام را از بهشت بیرون
آوردند و بزمین آوردند او را وحشتی دست داد پس دعا کرد که خداوند مرا انسی ده بچیزی از درختان
بهشت پس حق سبحانه و تعالی درخت خرما را از بهشت فرستاد و حضرت آدم در دنیا بود با آن انس
داشت و چون قریب بموت رسید بفرزندان خود گفت که من در حالت حیات باین درخت انس داشتم
و امید دارم که بعد از وفات نیز با آن انس داشته باشم پس چون من بمیرم از شاخ درخت
خرما شاخی بردارید و دو حصه کنید و با من بگذارید در میان کفنهای من پس فرزندان آدم باین عمل
نمودند و پیغمبران باین عمل می نمودند تا آنکه در زمان جاهلیت مندرس شد پس حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء احیای آن سنت نمودند و آن سنتی است که بر همه کس لازم
است که متابعت آن سنت کنند و مرویست که حق سبحانه و تعالی نخله را از نخاله طینت آدم آفریده است
و از ینجهت است که آنرا عمه آدمی میگویند چون لفظ نخله مونث است و اما آنکه می باید تر باشد پس
بواسطه علتی است که در احادیث وارد شده است که تا تر است او را عذاب نمیکنند و مرویست
بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آنحضرت سوال نمودند که شاخ خشک را
اگر نصف کنند در جریده میتوان که با او در قبر گذارند حضرت فرمودند که خشک خیر نیست و در حدیث
موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که مستحبست که با میت بوده
باشد در قبر او جریده و تری الخبر اما قدر ذراع و شبر در روایات واقع شده است و قدر
عظم ذراع در فقه رضویست که صدوق از آنجا برداشته است و اکثر علما بآن عمل نموده اند
ویکتب علی قمیصه وازاره وحبره والجریدتین فلان یشهد ان لا اله الا الله
و می نویسند بر پیراهن و سرتاسری و حبره یمنی و بر جریدتین اسم میت را که فلان گواهی میدهد که
نیست خداوندی بغیر از خداوند عالمیان و در حدیث قوی از ابو کهمش مرویست که گفت من حاضر
بودم در مردن اسمعیل بن جعفر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودند پس چون
فوت شد اسمعیل حضرت فرمودند تا دهنش را بستند و چشمهایش را بر هم گذاشتند و جادرشبی

برروی او کشیدند که کار سازی او بکنند از غسل و حنوط و غیر آن پس چون فارغ شدند از آنها
حضرت کفنش را طلبیدند و در گوشه کفن نوشتند که اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و آنکه صدوق فرموده است
خوبست چون هر کفن است مگر جریدتین والبته حدیثی باو رسیده خواهد بود و اکثر علما فرموده اند
شهادت رسالت و اقرار بائمه معصومین صلوات الله علیهم را و گفته اند بتربت حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم بنویسند و بسیاری در کتب دیگر ننوشته اند و می باید که بایشان حدیث رسیده باشد
البته و در حدیثی وارد است از حضرت امام حسین صلوات الله علیه که جوشن صغیر و کبیر را بنویسند
بر کفن و عمل بآن می توان کرد و بهتر آنست که بر محاذی عورت و پایین تر ننویسند مبادا نجس شود
ومر رسول الله صلی الله علیه و آله علی قبر یعذب صاحبه فدعا بجریدة فشقها
نصفین فجعل واحدة عند راسه والاخری عند رجلیه و خاصه و عامه روایت کرده اند
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند بر قبری که عذاب میکردند صاحب آن قبر را
پس حضرت طلبیدند شاخ خرمایی و دو نصف کردند و یکی از آنها را نزد سر میت فرو کردند بقبر و یکی را
نزد پایهای قبر میت و روی ان صاحب القبر کان قیس بن فهد الانصاری وروی
قیس بن قمیر وانه قیل له لم وضعتها فقال انه یخفف عنه العذاب ما کانتا
خضراوین و در روایتی وارد شده است که صاحب این قبر معذب قیس بن فهد [illegible]
انصاری بود و در روایتی دیگر قیس بن قمیر بود و از حضرت سید المرسلین سوال کردند که از
جهت چه این جریده ها را در این قبر فرو کردید حضرت فرمودند که بسبب آنکه جریدتین عذاب قبر را از
صاحب قبر سبک میگردانند تا تر اند و ممکن است که در واقع باشد چنانکه در صحیح بخاری و سایر
صحاح سته وارد است از عبد الله بن عباس که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند
بدو قبر که آنها را عذاب میکردند پس حضرت فرمودند که این دو کس را عذاب میکنند و بواسطه
گناه کبیره نیست یکی از اینها عورت خود را در وقت بول نمی پوشانید یا ملاحظه از بول نمیکرد و اما
دیگری پس عذاب او آنست که سخن چین بود پس جریدتین تری برداشتند و دو حصه کردند
طولا و احتمال عرض نیز دارد و فرو کردند هر حصه را در یک قبر پس صحابه گفتند که یا رسول الله چرا
چنین کردید حضرت فرمودند که امید هست که عذاب ایشان سبک شود تا اینها خشک نشده
باشند و امثال این از احادیث در کتب صحاح عامه بسیار است و مع هذا ملاعین اهل سنت
و جماعت بلکه اهل بدعت و ضلالت تشنیع شیعه میکنند بر جریدتین چنانکه ملاحده تشنیع مسلمانان

میکنند بر حج بیت چنانکه علامه بسیاری از شرایع که علتهای آنها مخفی است وسئل الصادق صلوات
الله علیه عن الجریدة توضع فی القبر فقال لا باس و بسند موثق از عبد الرحمن بن ابی عبد الله
منقولست که پرسیدم از آنحضرت صلوات الله علیه که جریده را در قبر می توان گذاشت حضرت فرمودند
که بلی یعنی اذا لم توجد الا بعد حمل المیت الی قبره او لحضور من یتقیه فلا یمکنه وضعهما
علی ما روی فیجعلها معه حیث امکن چون این حدیث بحسب ظاهر منافات با احادیث
بسیار دارد که می باید جریده را در وقت کفن بگذارند و بنحو خاص بگذارند این حدیث را تاویل میکنند
که مراد حضرت از گذاشتن در قبر وقتی است که فوت شود جریده که بعد از آنکه میت را در قبر برده
باشند یا در وقت کفن کردن کسی در آنجا حاضر باشد که از و تقیه باید کرد و ممکن نباشد که بران نحو که
در روایت واقع شده است بگذارند پس بهر صورت با او میگذارند و بهر نحو که ممکن باشد چنانکه در روایت است
که با آنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودند که فدای تو گردم بسیار است که جمعی حاضر اند که من از ایشان
خوف دارم و ممکن نیست که جریده را بنحوی که روایت بما رسیده است بگذاریم حضرت فرمودند که با او
بگذار بهر نحو که ممکن باشد پس اگر در قبر بگذاری مجزیست و چون این وارد شده است تاویل مصنف
ضرور نیست بلکه عین این خبر است بحسب معنی و ممکن است که مراد از خبر اول این باشد که جایز است که
جریده را در حالی که در قبر باشند بنحوی که منقولست بگذارد یا آنکه ممکن است در بیرون گذاشتن
حضرت فرموده باشند که باکی نیست و اگر چه در وقت کفن بهتر باشد چنانکه از لفظ باکی نیست نیز
مفهوم میشود که ترکش اولی است وکتب علی بن بلال الی ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه
الرجل یموت فی بلاد لیس فیها نخل فهل یجوز مکان الجریدة شیء من الشجر غیر
النخل فانه روی عن آبائکم صلوات الله علیهم انه یتجافی عنه العذاب
ما دامت الجریدتان رطبتین وانها تنفع الکافر والمومن فاجاب صلوات الله
علیه یجوز من شجر آخر رطب و بسند حسن کالصحیح از علی بن بلال منقولست که گفت و بعضی
بخدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نوشتم که هر گاه شخصی در شهری بمیرد که
در آنجا درخت خرما نباشد آیا جایز هست بدل از درخت خرما از درختان دیگر و حال آنکه از پدران
بزرگوار شما بما رسیده است که عذاب از و دور میشود ما دام که جریدتین تر باشند و این خبر
بما رسیده است که جریده نفع میکند کافر و مومن را پس حضرت صلوات الله علیه در جواب من
نوشتند که جایز است از درختی دیگر که تر باشد و در کافی در حدیث حسن است که حضرت نوشتند

که جایز است هر گاه جریده افضل است و در روایت دیگر وارد شده است و در روایتی
دیگر وارد شده است که ما گفتیم بحضرت که حق سبحانه و تعالی ما را فدای تو گرداند اگر قدرت
بر جریده نداشته باشیم چکنیم حضرت فرمودند که چوب سدر بگذارید پرسیدند که اگر سدر
بهم نرسد حضرت فرموده اند که چوب بید بگذارید و در روایتی دیگر که شیخان آنرا روایت
کرده اند آنست که اگر جریده بهم نرسد بدل از آن چوب انار بگذارند و از این روایات ظاهر
میشود که چوب انار مقدم باشد بر بید ومتی حضر غسل المیت قوم مخالفون وجب
ان یقع الاجتهاد فی ان یغسل غسل المومن وتخفی الجریدة عنهم و هر گاه
حاضر شوند در حالت غسل میت جمعی از مخالفان واجبست که سعی نمایند در آنکه میت مومن را غسل بنحو مومن
بدهند و جریده را از ایشان مخفی کنند چون در غسل شریک دارند شیعیان و اما کل سنیان
اعتقاد بجریده ندارند علی رغم شیعه اگر چه کتب احادیث ایشان مشحونست از اخبار جریده
و در حدیث صحیح وارد شده است از ایوب بن نوح که احمد بن قاسم کتابی نوشت
بخدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و سوال کرده بود که هر گاه مومنی بمیرد و غاسل
خواهد که او را بشوید و جماعتی از سنیان آنجا حاضر باشند با او را چگونه سنیان غسل بدهد
و عمامه بکند و جریده تهیا را با او بگذارد و حضرت نوشتند که غسل را بنحو شیعیان بدهد هر چند
باشند و اما جریده را سعی نماید که مخفی با او گذارد که آنها نه بینند و بر مخفی ساختن جریده حدیث
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد شده است و احادیث وجوب
تقیه در هر چیزی و شامل آن نیز هست و در غسل نیز اگر خوف باشد تقیه واجبست والله تعالی
یعلم وروی عن یحیی بن عباد المکی انه قال سمعت سفیان الثوری یسال ابا
جعفر صلوات الله علیه عن التخضیر فقال ان رجلا من الانصار هلک فاوذن
رسول الله صلی الله علیه و آله بموته فقال لمن یلیه من قرابته خضروا صاحبکم
فما اقل المخضرین یوم القیامة قال وما التخضیر فقال جریدة خضراء توضع من
اصل الیدین الی الترقوة و بسند موثق و قوی از یحیی بن عباد منقولست و کتاب او
معتمد اصحاب است که گفت شنیدم که سفیان ثوری که از علما و زهاد و محدثین عامه است و لیکن
اعتقاد بسیار بحضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما داشت
از حضرت امام محمد باقر سوال کرد از تخضیری که در احادیث عامه وارد شده است باز

شیعه معمول است و مستندش چه چیز است حضرت فرمودند که شخصی از انصار فوت شد
و آنحضرت را خبر کردند که فلانی فوت شد پس بعضی از خویشان که در آنجا حاضر بودند با او رفیق
که ولی او بود از جمله خویشان او فرمودند که تخضیر کنید مرده خود را که فردای قیامت چه کم خواهد
بود جمعی که ایشان را تخضیر کرده باشند سفیان گفت که تخضیر چه چیز است حضرت فرمودند که شاخ
خرمایی است که سبز باشد میگذارند از بیخ دستها که الطا باشند تا گو گردن و این یک نحو است
از وضع جریده و نحو دیگر می آید و همین حدیث را عامه از سفیان روایت کرده اند باسانید خود
و بسند کالصحیح از یحیی بن عباده منقولست از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه که فرمودند که جریده
تازه بر میدارند که یک ذراع دست باشد و آن از مرفق تا سر انگشتان و میگذارند و بدست
اشاره بوضع آن فرمودند از پیش گو گردن تا دست میت و در میان جامهای میت میگذارند
یعنی بیدن میت نمیرسانند بلکه در میان پیراهن و سرتاسری یا میان سرتاسری و جریده میگذارند
و راوی یحیی نقل کرد که چون بخدمت حضرت رفتم و آنچه از یحیی شنیده بودم با آنحضرت عرض
نمودم حضرت فرمودند که چنین است و من یحیی گفته بودم و همین را نیز عامه از یحیی روایت کرده
اند و ظاهرا یحیی شیعه است مثل اعمش و کجا [illegible] هردو از علمای عامه اند و سال الحسن بن زیاد
اباعبد الله صلوات الله علیه عن الجریدة التی تکون مع المیت فقال تنفع المؤمن
والکافر و صدوق بسند قوی و کلینی بسند صحیح روایت کرده اند از ابن مسکان و قبل از
از صفوان هم روایت از اهل علم عنه از حسن صیقل که گفت سوال کردم از آنحضرت صلوات
الله علیه از جریده که با میت میگذارند حضرت فرمودند که نفع میدهد مؤمن و کافر را و ظاهرا در کافر
سبب تخفیف عذاب میشود و مراد از کافر غیر اثنی عشری است و در کافی چنین است که حضرت
فرمودند که دو جریده با میت میگذارند یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و بعد از آن
فرمودند که جریده نفع میدهد مؤمن و کافر را و ممکن است که نفع کافر نظر بجمعی باشد از
کفار که جریده را با میت خود میگذارند که سبب هدایت ایشان شود یا بیان در
از این باب نفی باشد زیرا که دعای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جهت
کفار نافع نباشد و جریده از جهت ایشان نافع باشد و در حدیث حسن کالصحیح منقول
است از حریز و فضیل و عبد الرحمن بن عبد الله که بحضرت امام جعفر صادق صلوات
علیه عرض نمودند که از جهت چه چیز جریده را با میت میگذارند حضرت فرمودند که

عذاب از وی دور میشود تا جریده تر و تازه است و قال زرارة قلت لابی جعفر صلوات
الله علیه ارایت المیت اذا مات لم تجعل معه الجریدة فقال یتجافی عنه العذاب
والحساب مادام العود رطبا انما الحساب والعذاب کله فی یوم واحد
قدر ما یدخل القبر ویرجع القوم وانما جعلت السعفتان لذلک فلم
یصیبه عذاب ولا حساب بعد جفوفهما ان شاء الله و بسند صحیح و حسن کالصحیح
از زراره منقولست که عرض نمودم بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که مرا خبر ده
که چرا جریده را با میت میگذارند حضرت فرمودند که تا دور شود از و عذاب قبر و سوال قبر
مادام که آن جریده رطوبت داشته باشد بدرستی و راستی که حساب و عذاب همه در روز
دفن است همه در یکساعت از آن آن قدر زمان که او را دفن کنند و جمعی که آمده بودند با او برگردند
و آن وقت آمدن منکر و نکیر و سوال ایشانست او را از اعتقادات و ضغطه قبر و حق سبحانه
و تعالی بتفضل که بر شیعیان فرموده است جریده تر را از جهت مقرر ساخته است که سبز باشد
و تا سبز باشد [illegible] پس در وقتی که وقت عذابست اینها تر و تازه اند و عذاب نمیکنند
و بعد از خشک شدن عذاب نمیکند حق سبحانه و تعالی انچه فوت شده است او را از حساب و
عذاب ان شاء الله و این ان شاء الله تبرکی است یا نسبت بشیعیان که مشیت الهی نسبت باعدم
عذابست و اما نسبت بغیر ایشان ممکن است که عذاب کند و این نفعی است که بکافر میرسد تا خشک
شدن عذاب نکنند و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه تنوقوا فی الاکفان
فانهم یبعثون بها و بسند صحیح از ابن سنان و کالصحیح از سالم از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که سعی کنید در نفاست کفن که روز قیامت در این کفنها مبعوث خواهند
شد و بنا بر این خطاب بارثست و در کافی و تهذیب فانکم تبعثون بها است یعنی کفنی از
جهت خود مهیا کنید که نفیس باشد که فردا در آن کفن مبعوث خواهید شد و ممکن است که در این
صورت نیز خطاب با اولیا باشد و زینت موتی زینت ایشان باشد و در چند حدیث وارد
شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که کفنش با او باشد
در خانه اش او را از جمله غافلان نمی نویسند و هرچند نظر بکفن میکند حق سبحانه و تعالی او را
ثواب کرامت میفرماید و بدانکه در خبری چند وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه کما بدأکم تعودون یعنی چنانکه حق سبحانه

و تعالی شما را اولا ایجاد کرد و ثانیا اعاده خواهد فرمود فرمودند که مراد الهی آنست که محشور خواهید شد
برهنه و پا برهنه و ختنه ناکرده و حیران مانند روزیکه متولد شده اید پس جمع چنین باید کرد که غرض آنکه
غیری برهنه باشند و ایشان پوشیده و مخلوق خواهند شد والله تعالی یعلم و قال صلوات
الله علیه اجیدوا اکفان موتاکم فانها زینتهم و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نیکو کنید کفنهای مردگان خود را که این کفنها
زینت ایشانست محتمل است که مراد زینت روز قیامت باشد تا موافق حدیث سابق باشد و
محتمل است که مراد این باشد که عزت ایشان می باید داشت پس اگر عزیزی را کفن کرباس نپوش
پوشانند او را در نظرها خوار کرده اند و ظاهرا هر دو مراد باشد و لهذا بر دیبقی و ملطر یاده میکنند
و خواهد آمد و در حدیث موثق از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت فرمودند
که پدرم مرا وصیت فرمود در وقت رفتن که یا جعفر مرا کفن کن در فلان جامه و برد یمانی بخر و
عمامه بخر و نفیس بخر بدرستی که مردگان مباهات و مفاخرت می نمایند بایکدیگر بنفاست کفنهای
خود و هر دو معنی سابق در اینجا نیز مراد است بحسب ظاهر و کل واحد منها محتمل است والله تعالی یعلم
و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا کفنت فان استطعت ان یکون فی کفنه ثوب
کان یصلی فیه نظیفا فافعل فانه یستحب ان یکفن فیما کان یصلی فیه و بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون خواهی که میت را کفن کنی اگر توانی چنان کن که
اقلا یک جامه او از سرتاسری یا پیراهن که پاکیزه باشد و در آنجا نماز بسیار کرده باشد و محتمل است
که عبارت یصلی فیه را در هر دو جا مجهول بخوانند و لهذا احادیث بسیار وارد شده است که
اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم از ایشان طلب می نمودند جامه که در آن نماز کرده اند
و حضرات ایشان احسان میفرمودند و میگفتند که در اینجا نماز کرده ایم چنانکه حضرت ابو الحسن علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیهما که پیراهنی به دعبل خزاعی دادند و فرمودند که در این پیراهن هزار شب
نماز کرده ام هر شبی هزار رکعت و اگر هر دو باشد بهتر است چنانکه روایت کرده است سهل
بن الیسع در حسن از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که گفت سوال کردم
از جامه هایی که در آن نماز کند شخصی و روزه گیرد آیا کفن می تواند کرد حضرت فرمودند که من چنین
کفن را دوست میدارم که پیراهن را چنین کنند که در آن نماز کرده باشد و کفن کنند راوی گفت
که آیا در سه جامه کفن می تواند کرد که چنین باشد یا همه سرتاسری باشند حضرت فرمودند که باکی

نیست اما پیراهن نزد من بهتر است و دیگر اخبار خواهد آمد ان شاء الله تعالی و لا یجوز ان یکفن
المیت فی کتان ولا ابریسم ولکن فی القطن و جایز نیست که میت را کفن کنند بکتان و نه بابریشم
و لیکن کفن می باید که از پنبه باشد ظاهر کلام صدوق حرمت کفن است در ابریشم خالص و خلافی
بخاطر ندارم بلکه نقل اجماع کرده اند بر حرمت و همچنین ظاهر کلامش آنست که حرام است کفن کردن
بکتان و مشهور کراهت است و ممکن است که حمل کنند کلام او را بر کراهت شدیده بدلیل یعنی لا یجوز را
اعم از حرمت و کراهت می باید گرفت و هیچ شک نیست که پنبه سفید بهتر است مگر در حبره و غلط که
هیچ شک نیست که مخلوط با بریشم کراهت ندارد و خواهد آمد که رنگین نیز نوبت و قال الصادق
صلوات الله علیه الکتان کان لبنی اسرائیل یکفنون به و القطن لامة محمد صلی الله
علیه و آله و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بنی اسرائیل
کفن بکتان میکردند و مخصوص ایشان بود و کفن کردن به پنبه مخصوص امت محمد است صلی الله علیه و آله
و اکثر علما این حدیث را حمل بر کراهت کرده اند و احوط آنست که کفن بکتان نکنند چنانکه در حدیث قوی
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که کفن نکنند در کتان و اولی آنست که
کفن بغیر حبره و غلط سفید خالص باشد چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله وارد شده است که فرمودند که جامه سفید بپوشید که بهتر و پاکیزه تر است و مردگان
خود را با آن کفن کنید و چند حدیث قریب بآن از آنحضرت هم وارد شده است و بسند کالصحیح از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جامهای پنبه بپوشید که پوشش حضرت
سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و پوشش ما و سیاست صلوات الله علیهم و سئل ابو الحسن
الثالث صلوات الله علیه عن ثیاب تعمل بالبصرة علی عمل العصب الیمانی من قز
و قطن هل یصلح ان یکفن فیها الموتی فقال اذا کان القطن اکثر من القز
فلا بأس و بسند صحیح منقولست که سوال کردند از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه
از جامهایی که در بصره می بافند شبیه به برد یمانی از ابریشم و پاکیزه و پنبه آیا جایز است
که مردگان را بآن کفن کنند حضرت فرمودند که هرگاه پنبه بیشتر از ابریشم باشد باکی نیست
و از این حدیث استدلال کرده اند بر آنکه کفن از حریر محض نمی توان کرد و لیکن کسی خلاف نکرده
است بآنکه کفن از حریر محض نمی توان کرد و لیکن کسی خلاف نکرده است در استحباب این زیرا
که کم از این نیز اگر خلیط باشد که حریر محض نگویند کافیست و احادیث نیز بر آن دلالت دارد چنانکه

در صحت لباس مصلی مذکور خواهد شد ان شاء الله و ظاهرش آنست که برد یمانی نیز نمی تواند بود که حریر
محض باشد و در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است
که فرمودند که نیکو کفنی است حله و نیکو قربانی است قوچ شاخدار و ظاهر مراد از حله برد یمانی است
و لیکن در تن حله میگویند که دو جامه باشد ازار لنگی که بر کمر می بندند و لنگی که بر دوش می اندازند و
ازین حدیث ظاهر میشود که حکم ابریشم داشته باشد چنانکه مشهور است میان علما و لیکن ممکن است
که مراد از قز درینجا ابریشم باشد و روایت کرده است کلینی در حدیث کالصحیح از عباس بن موسی از
پدرش صلوات الله علیه که گفت ازو سوال کردم از ابریشم و قز حضرت فرمودند که هر دو مساوی است
و در عباس قدحی هست که کلینی ذکر کرده است و احتیاط در اجتناب است از قز محض اما اگر اندک خلیطی
داشته باشد که مستهلک نباشد ظاهرا جایز باشد پوشیدن چنانکه در حدیث صحیح بزنطی وارد است
که حسن بن قیاما سوال کرد از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از جامه که پودش
ابریشم و پنبه باشد و ابریشم بیش از نصف باشد آیا دران نماز می توان کرد حضرت فرمودند که
پدرم حضرت امام موسی کاظم چند جبه چنین داشتند و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست در جامه که دران حریر باشد یعنی ابریشم حضرت فرمودند که هرگاه چیزی دیگر با آن مخلوط
باشد باکی نیست و سأل موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن رجل اشتری من کسوة الکعبة
شیئا فقضی ببعضه حاجته و بقی بعضه فی یده هل یصلح بیعه قال یبیع ما اراد و یهب
ما لم یرده و یستنفع به و یطلب برکته قیل أیکفن فیه المیت قال لا و در حدیث کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که پرسیدند از شخصی که بخرد از جامه کعبه چیزی را و بعضی
ازان حاجتش بر آید و بعضی ازان در دست او بماند می تواند آنرا فروخت حضرت فرمودند که
هر چه را خواهد که بفروشد بیع کند و هر چه را نخواهد که بفروشد می تواند بخشید و نفع ازان می تواند
برد و طلب میکند برکت آنرا یعنی تیمنا و تبرکا انتفاعات ازان می تواند برد و پرسیدند از آنحضرت
که آیا بآن کفن می توان کرد میت را حضرت فرمودند که نه و ظاهرش آنست که ازین جهت سوال کرده
باشد که چون وقف بر خانه کعبه نتوان فروخت و خریدن را ممکن است که بقصد استنقاذ و
استخلاص کرده باشد از حجبه و سؤالش آنست که فی الحقیقه اگر وقف کرده است که مثل جامه باشد و
بعد ازان از جامه کعبه باشد و اگر کفن نمی توان کرد ظاهرش آنست که چون حریر محض است نتوان
کفن کردن و در حدیث صحیح از عبد الملک بن عتبه وارد است که گفت سوال کردم از حضرت موسی

بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که از جامه کعبه چیزی خریده باشد آیا کفن میت می تواند کرد حضرت
فرمودند که نه و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است مثل سابق و
قال الصادق صلوات الله علیه ینبغی ان یکون القمیص للمیت غیر مکفوف و لا
مزرّرا و لا مزرور چنانکه در بعضی از نسخ است و در کافی و تهذیب است و از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که سزاوار آنست که پیراهن میت سجاف نداشته باشد و تکمه و بندش را
بند نباید [illegible] دیگر تکمه و بند نداشته باشد و بر مضمون حدیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده
است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا صلوات الله علیهم اجمعین و سئل الصادق
صلوات الله علیه عن الرجل یکون له القمیص ا یکفن فیه فقال اقطع ازراره قلت
و کمه قال لا انما ذلک اذا قطع له و هو جدید لم یجعل له الکمام فاما اذا
کان ثوبا لبیسا فلا یقطع منه الا الازرار و در قوی منقولست که از آنحضرت صلوات
الله علیه سوال کردند از شخصی که پیراهنی دارد آیا در آن پیراهن او را کفن می توان کردن حضرت
فرمودند که بندها و تکمهای او را قطع کن گفتم آستین را نیز قطع کنم حضرت فرمودند که بی آستین
وقتی می باید باشد که پیراهنی تازه از جهت میت ببرند اما اگر جامه باشد که پوشیده باشد پس
قطع نمیکنند ازان مگر بندها و تکمهارا و آستینها را بحال خود میگذارند و علما عمل باین کرده اند
فاذا فرغ غاسل المیت من امر الکفن وضع المیت علی المغتسل مستقبل القبلة و
ینزع القمیص من فوق الی سرته و یترکه الی ان یفرغ من غسله لیستر به عورته
فان لم یکن علیه قمیص القی علی عورته ما یسترها به و یلین اصابعه
برفق فان تصعبت علیه ترکها و یمسح علی بطنه مسحا رفیقا ثم یبدأ
بیدیه فیغسلهما بثلث حمیدیات بماء السدر ثم یلف علی یده الیسری
خرقة یجعل علیها شیئا من الحرض و هو الاشنان و یدخل یده تحت الثوب
و یصب علیه غیره الماء من فوق الی سرته و یغسل قبله و دبره و لا یقطع
الماء عنه ثم یغسل رأسه و لحیته برغوة السدر و بعده بثلث حمیدیات
و لا یقعده ثم یقلبه الی جانبه الایسر لیبدو له الایمن و یمد یده الیمنی
علی جنبه الایمن الی حیث بلغت ثم یغسله بثلث حمیدیات من قرنه
الی قدمه و لا یقطع الماء عنه ثم یقلبه الی جانبه الایمن لیبدو له الایسر

و یمد یده الیسری الی جنبه الایسر الی حیث بلغت ثم یغسله بثلث حمیدیات
من قرنه الی قدمه و لا یقطع الماء عنه ثم یقلبه علی ظهره و یمسح
بطنه مسحا رفیقا و یغسله مرة اخری بماء و شیء من جلال الکافور
مثل الغسلة الاولی ثم یخضخض الاناء التی فیها الماء و یغسله الثالثة
بماء قراح و لا یمسح بطنه ثالثة و یقول و هو یغسله اللهم عفوک عفوک فانه
من فعل ذلک عفی الله عنه و اکثر عبارات غریبه بلکه همه مگر نادری از فقه رضوی است
و صدوق بعضی از عبارات که در احادیث دیگر وارد شده است زیاد کرده است
یعنی چون فارغ شود از تهیه ساختن کفن بشستن غسل میت بگذارد بر جایی که او را بران
غسل دهد مثل تخته یا جای بلندی که سراشیب باشد و رو بقبله بخوابانند با آنکه پای میت بقبله
باشد و دستهای میت را از پیراهنش بیرون آورد و پیراهن را از بالا بزیر آورد تا
بناف و بر میت باز گذارد تا از غسل او فارغ شود تا آنکه پیراهن عورت او را بپوشاند
پس اگر پیراهن نداشته باشد خرقه بر عورتش بیندازد و یا لنگی به بندد بر وی که عورتش را
بپوشد و نرم کند انگشتان میت را برفق و همواری و اگر خشک باشد نتواند نرم کردن بحال
خود گذارد و دست [illegible] بر شکمش بمالد هموار پس ابتدا کند بشستن دستهای میت و سه مرتبه
را بشوید به سه آب یا سه ابریق حمیدی و ظاهرا در زمان حضرت امام رضا صلوات الله
علیه و در زمان صدوق سبو یا ابریق بزرگی بوده است که استاد فخاری حمید نام او را
ساخته بوده است و بنام او شهرت کرده بوده است و غرض در غسل میت آب بسیار ریختن
است تا کثافتها را زایل کند و دستها را اول با آب سدر بشوید بعد ازان خرقه بر دست
چپ کند مثل کیسه که چون عورتین میت را بشوید دستش بعورت میت نرسد و بران خرقه اشنان
بگذارد و دست چپ را بزیر پیراهن ببرد و دیگری آب بریزد از بالای ناف تا بزیر پیراهن و دو
و او باشنان عورتین او را پاک میشوید که اگر در بیماری نجس شده باشد و نجاست در انجا
خشک شده باشد به سبب اشنان پاک شود پس سر و روی میت را بکف سدر بشوید و
بعد ازان سر و گردن میت را به سه آب بریزد که آب هر سه [illegible] به سر و گردن
رسد و میت خوابیده باشد و او را ننشانند پس بگردانند میت را بجانب چپ تا ظاهر شود
جانب راست او و دست خود را بر پهلوی راست او دوانند در وقتی که آب

میریزد و دیگری پس سه آب بر او بریزد از سر تا پا هر چند [illegible] سه مرتبه دیگر
همین شستن بدن از طرفین آنرا میشوید از سر تا پا و آب را ازان قطع نکند آن شخصی که آب
میریزد و غاسل دست می مالد تا آب بهمه جا برسد حتی عورتین که دست را با جامه [illegible] یا
خرقه که دستکش [illegible] نرسد پس میت را میگردانند بجانب راست تا ظاهر شود جانب چپ و دست
چپ را از پهلوی چپ میدوانند تا بعورتین از زیر پیراهن و آن دیگری آب میریزد و جانب
چپ او نیز به سه آب بشوید از سر تا پا و ممکن است که مراد انتهای سر باشد و لیکن قول اول ظاهرتر است
و آب را قطع نمی باید کند از و با آنکه یکبار نمی ریزد بلکه مرتبه مرتبه آنرا از سر گرفته تا بپا میرساند
و او دست می مالد پس میت را بر پشت میخوابانند و دستی بر شکمش می مالد هموار که اگر فضلات
چیزی باشد بیرون آید و مرتبه دیگر او را غسل میدهد با آب و اندکی از کافور چنانچه در فقه
رضوی بوده است داخل آب میکند و غسل میدهد او را بنحوی که با آب سدر غسل داده بنحو
با آنکه اول سر و گردن را غسل میشوید و دیگر جانب راست و دیگر جانب چپ را بعد ازان [illegible]
میکنند و حرکت میدهد آنرا تا از سدر و کافور پاک شود و چیزی دران نماند و مرتبه سیم
غسل میدهد او را باب خالص که سدر و کافور نداشته باشد و درین مرتبه دست بر شکمش نمی
مالد و در وقت غسل میگوید که اللهم عفوک عفوک پس کسی که چنین کند حق سبحانه و تعالی عفو
میکند از و و باین تفصیل و ترتیب باین احادیث معتبره وارد شده است از انجمله حدیث
یونس است که کلینی روایت کرده است از علی بن ابراهیم از پدرش و از استاد داخل [illegible]
اگرچه نام نبرده است ایشان را اما اصحاب جلالت حکم بصحت احادیث یونس کرده اند با آنکه کتب
یونس نزد کلینی و صدوق بوده است و جزم داشته اند که کتاب اوست و او از ائمه معصومین
روایت کرده است که ملاقات ایشان کرده است و بخدمت ایشان رسیده است با آنکه کتاب
یونس بخدمت حضرت امام حسن عسکری عرض نمودند حضرت همه را ملاحظه فرمودند که حق سبحانه
و تعالی او را بعدد هر حرفی نوری کرامت کناد و دیگر کتاب کافی است و آن کتاب نیز صدوق بوده
است اگر چه در سندش محمد بن سنان هست و او بر تقدیری که خوب نباشد از مشایخ اجازه کتب است
و لهذا ندیدم احدی از علما را که قدحی درین دو حدیث طویل کرده باشد با آنکه مؤیدند باحادیث
صحیحه و کالصحیحه مثل صحیحه عبد الله بن مسکان و صحیحه عبد الله بن سنان و حلبی و غیرهم و هر که در اضافت
سبوی حمیدی است و آن سهل است چون دران زمان معروف بوده است بزرگی ذکر کرده

و اما تفصیل آن پس آنچه گفته است که میت را رو بقبله کند اخبار گذشت و در حدیث یونس و کاهلی مردود
هست بر سبیل امر و بنابرین خلاف کرده اند که واجبست یا سنت احوط آنست که آنرا ترک نکنند البته و خلافی نیست
که می باید پاهای میت بقبله باشد مثل محتضر و دیگر او را بر تخت گذاشتن مستحب است و خلافی در آن نیست و الحال
متعارفست که در میان حوض یا آب روان غسل میدهند چون ازاله نجاسات در آن آسان تر است خصوصا
نسبت بعوام و اگر بر تخت غسل دهند و از میت فضلات بیرون آید تطهیر تخت را خوب نمی توانند کردن و
این نیز خوبست و اگر تخت در میان آب توان گذاشت بهتر است دیگر پوشانیدن عورتست به پیراهن و اما
بخرقه و بران دلالت میکند صحیح ابن مسکان و غیر آن از احادیث بسیار دیگر نرم کردن انگشتان است
برفق و حدیث کاهلی دلالت بران وارد و در حدیث دیگر از طلحة بن زید وارد است که مفاصل
مفصلی از مفاصل میت را محمولست بر خلاف رفق دیگر دست بر شکم میت مالیدنست برفق پیش از
دو غسل اول پس آن مذکور است در حدیث یونس و کاهلی و خلافی در آن نیست که مستحب و اکثر استثنا
کرده اند زن حامله را و مستند آن حدیث انس بن مالک است و رفقی که در دو حدیث مست احتیاج با استثنا
ندارد و الله تعالی یعلم و شستن دستهای میت تا نصف ذراع پیش از غسل در حدیث یونس واقع است
و در حدیث حسن کالصحیح حلبی تا بند دست و هر دو خوبست اگر چه تا نصف ذراع بهتر است چون مشتمل است
بر هر دو دیگر خرقه بر دوش گذاشتن که دست بعورتین نرسد در صحیح ابن مسکان و کالصحیح حلبی و غیر آن
وارد است و اما شستن عورتین پیدر و اشنان پس در حدیث کاهلی وارد است و در اخبار دیگر
شستن با آب سدر است و اشنانست باتفاق علما و در نیت غسل میت خلافست مشهور میان علما
آنست که واجب نیست و احوط آنست که اگر یک نیت را میکرد اند نیت بکند و اگر آب میریزد نیز نیت کند
باین عنوان که قصد کند که این میت را غسل میدهم بآب سدر و کافور و قراح از جهت رضای الهی و غسل
سدر را بجا آورد و در وقت غسل کافور قصد آن کند نیز تعالی و همچنین در قراح و جمع نیت در غسل اول از جهت
که اکثر علما هر سه را یک غسل میدانند و جمعی سه غسل میدانند بنابرین باین نحو نیت کردن از خلاف بیرون می آید
و اما آنکه میت را سه غسل میدهند بسدر و کافور و قراح پس دلالت میکند بران روایات صحیح و کالصحیح
بسیار و کسی خلاف نکرده است مگر سلار و قول آن ضعیف است و همچنین خلافی نیست در ترتیب میان غسلها
و ترتیب در میان اعضا و از بعضی نقل کرده اند که ترتیب مستحبست و این قول نیز ضعیفست بلکه هر حدیثی که
وارد است در غسل ترتیب نیز در آن هست مگر نادری و آنکه ذکر کرده است که از سر تا پا بشوید در جانب
راست و چپ در حدیث کاهلی واقع شده است و در حدیث یونس از نصف سر تا پا واقع شده

است ظاهرا سببش آنست که چون در غسل میت مطلوبست تطهیر بدن بر وجه اکمل لهذا استثشا و شستن میتست مثل
واقع شده است و گذشت پس هر چند سر بیشتر شسته شده است اگر در وقت شستن بدن نیز شسته شود
پاکیزه تر خواهد بود و محتملست که مراد از قرن منتهای سر باشد اما نصف سر صریحست در آنکه آنچه را
شسته است دیگر شستن بهتر است و اما آنکه واقع شده است که میت را نشانند در اخبار بسیار
واقع شده است و در بعضی که واقع شده است و در بعضی که وارد شده است که او را بنشانند
محمولست بر تقیه اگر چه ظاهرا مخالفت ندارد بعد از تامل و آن حدیثی است که شیخ در صحیح روایت کرده است
از بقباق که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله از غسل میت حضرت فرمودند
که او را بنشان و هموار دست بر شکمش بمال الی ان قال پاک کن از خرد ریز شکم چیزی از فضلاتی که بیرون
آمده است بعد از آن بر پهلوی می خوابانی و ابتدا میکنی بجانب راست او و میشویی او را با آب و اشنان
بعد از آن با کافور بعد از آن با آب خالص میشویی و او را در کفن میگذاری و ظاهر است که نشانیدن اول از آنجهت
است که سبب خروج فضلات شود تا در حالت غسل چیزی نیاید و نشانیدنی که نهی وارد شده است
بر این نشانیدن در حالت غسل است پس احتیاج نیست که حمل بر تقیه کنند بلی مخالفتی که دارد از حیثیت که در
غسل اول بجای سدر اشنان واقع شده است و می توان حمل کردن بر اشنانی که فرج را با آن
میشویند یا در صورتی که سدر بهم نرسد یا با سدر ضم کنند چون غسل سدر از جهت تنظیف میت معروف است
چنانکه از اخبار ظاهر میشود و الله تعالی یعلم و اما دست دوانیدن غاسل باطراف از آنجهت است که
او را میشوید و دیگری علی الاتصال آب میریزد می باید که دست بمالد از یکطرف بزیر بغلها و از طرفی
دیگر بعورتین تا آب همه جا برسد و اما آنکه کافور جلال گفته است صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی در نهایه
گفته که واجبست که غسل و حنوط میت بکافور درشت دانه باشد و شیخ ابو علی در شرح نهایه پدرش
ذکر کرده است که کافور صمغ درختی است که هر چه از آن درخت میریزد و درشت دانه است آنرا می نامند
و آنرا کافور خام میگویند و هر چه ریزه است و بخاک مخلوط میشود آنرا می پزند تا از خاک ممتاز شود
این کافور در حنوط مجزی نیست و در اخباری که وارد شده این قید نیست حتی در فقه رضوی بنابرین
اکثر اصحاب شرط کرده اند که خام باشد و بعضی ذکر کرده اند که چون این درخت در بلاد کفر است
و کفار می پزند نجس میشود و بعضی گفته اند که با شیر خوک می پزند و جمعی از تجار نیز میگویند که چنین است
و لیکن شرعا این قسم شهادات مسموع نیست و افعال مسلمین محمول بر صحت است و اصل در اشیا
طهارتست و در نجاسات علم می باید و ازین بابت اخبار تجار و در بلغار و سمور و سنجاب

و سایر پوستها که از بلاد کفر می آورند و همچنین نیل و شکر و مندیل و سایر بافتهای هند که تجار خبر
میدهند که جمیع اینها را کفار ملاقات برطوبت میکنند پس اگر تاجری خود گوید که نجس است این مندیل
یا این نیل دور نیست که اجتناب لازم باشد در آنچه از دست او میگیرم اما شهادت بر دیگران
مسموع نیست مگر آنکه بخصوص جامه شخصی دو عادل شهادت دهند در نجاستش و احوط اجتنابست
و اما آنکه ظروف را باید شست که آب قراح سدر و کافور نداشته باشد در حدیث یونس وارد
شده است و در همه اخبار آب خالص وارد شده است جمعی قایلند که واجبست که خالص باشد و جمعی
گفته اند که در آب قراح لازم نیست که سدر و کافور داشته باشد چنانکه در دو غسل اول لازم است
پس اگر داشته باشد ضرر ندارد و هیچ شک نیست که نداشتن احوط است و اما سدر و کافور
پس مسمی آن کافیست چنانکه ظاهر روایاتست و بعضی گفته اند که اقلا هفت برگ سدر می باید در
ظرف کثرت نیز ظاهر کلام جمعی آنست که اگر آب مضاف شود ضرر ندارد و جمعی ذکر کرده اند که شرط
است که مضاف نشود چنانکه در اخبار وارد شده است که سدر را بکوبند و در ظرف آبی کنند
و دست بزنند تا کف آید کف آنرا جدا کنند از جهت شستن سر و ریش که پیش از غسل می شویند
و شک نیست که این احوط است اگر چه قول او خالی از قوت نیست و الله تعالی یعلم و الکافور
السابغ للمیت ثلثة عشر درهما و ثلث و العلة فی ذلک ان جبرئیل علیه السلام
اتی النبی صلی الله علیه و آله باوقیة کافور من الجنة و الاوقیة اربعون درهما
فجعلها النبی صلی الله علیه و آله ثلثة اثلاث ثلثا له و ثلثا لعلی صلوات
الله علیه و ثلثا لفاطمة صلوات الله علیها و کافور کامل از جهت حنوط میت
یا غسل و حنوط هر دو سیزده درهم و ثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد و سبب این مقدار
آنست که حضرت جبرئیل یک اوقیه کافور بهشت از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
آورد و اوقیه چهل درم بود پس حضرت از آن سه حصه فرمودند ثلث آنرا از جهت خود مقرر ساختند
و ثلثی را بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دادند و ثلثی را بحضرت فاطمه صلوات الله
علیها دادند پس چون تاسی بایشان مطلوبست الحال آنست که هر کس باین مقدار حنوط کنند و این
روایت را کلینی و صدوق و شیخ ذکر کرده اند مرسلا و کلینی ذکر کرده است که سیزده درهم
و ثلث است اکثر آن در فقه رضوی مذکور است که حنوط کن میت را بسیزده درهم و ثلثی از
کافور پس اگر اینمقدار بهم نرسد بچهار درهم کافور حنوط کن و اگر این نیز مقدور نباشد پس

یک مثقال کمتر نباشد و کسیکه آنرا نیابد فمن لم یقدر علی وزن ثلثة عشر درهما و ثلث
کافورا حنط المیت بوزن اربعة مثاقیل فان لم یقدر فمثقال لا اقل منه لمن
وجده که کسیکه قادر نباشد بر وزن سیزده درهم و ثلث از کافور حنوط کنند یا حنوط کنند میت را
بچهار مثقال شرعی که سه مثقال صیرفی باشد پس اگر برین قادر نباشد بیک مثقال حنوط کنند و کمتر نکنند اگر
داشته باشد و الاسمی کافیست و کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که اقل آنچه مجزیست از برای میت از کافور یکمثقالست و در روایت کلینی و کاهلی
و حسین بن مختار از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که وسط آن چهار مثقالست و ظاهر آنست
که کلینی از کتاب هر دو نقل کرده باشد و شیخ بسند خود از کاهلی و حسین بن مختار روایت کرده است بنحو
سابق و حدیثی که کلینی ذکر کرده است از سهل از ابن ابی نجران یکمثقالست و شیخ این حدیث را
یکمثقال و نیم ذکر کرده است و سهوی از نساخ شده است در زیادتی چون همگی اصحاب یکمثقال
ذکر کرده اند و ممکن است که دو حدیث باشد و یکمثقال و نیم مقدم بر یکمثقال باشد و الله تعالی یعلم و احوط
آنست از یکمثقال و نیم شرعی کمتر نباشد اگر چه از اخبار بسیار ظاهر میشود که مسمای کافور کافیست در
حنوط و غسل چنانکه اکثر اصحاب بآن قایلند و در موثقه عمار از جهت غسل نیم حبه کافور واقع است
و در حدیث مغیره وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت سید المرسلین را
غسل داد بدو مثقال کافور و یکمثقال مشک و در غسل ظاهرا اکثر بهتر باشد مبادا مضاف شود
و الله تعالی یعلم و حنوط الرجل و المرأة سواء غیر انه یکره ان یجمر او یتبع بمجمرة
و لکن یجمر الکفن و حنوط مرد و زن مثل یکدیگرند و لیکن در بوی خوش میت مکروهست که میت
را خوشبو سازند بچیزی که در آتش کنند مثل عود و کشته یا عود و سوز از عقب میت ببرند چون
تفال بآتش جهنم است و لیکن کفن را خوشبو میتوان گردانید بعود و امثال آن چنانکه در
حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که
چون خواهی حنوط کنی میت را پس بمال حنوط را بمواضع سجود میت که آن پیشانیست و کف دستها
و زانوها و سر انگشتان مهین پاها و بمال بر محل بندهای میت و بر سر او و بر ریش او و بر سینه او حنوط
را و فرمودند که حنوط مرد و زن مساویست و فرمودند که مکروهست که از عقب او مجمره ببرند
و تغییری که صدوق روایت را داده است ضرر بمعنی و لفظ رسانیده است چنانکه بتامل ظاهر
میشود و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی

فرموده‌اند از آنکه مجمره از عقب میت ببرند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد
شده است که آتش نزدیک مردگان خود مبرید یعنی دخنه بعود و امثال آن مکنید و در حدیث صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که باکی نیست بود کردن بعود کفن میت
را و سزاوار آنست که هر کس قدرت داشته باشد جامهای خود را خوشبو سازد به بخور و ظاهرا
مستند صدوق این حدیث است و علما حمل کرده‌اند این حدیث را بر تقیه یا بیان جواز و قرینه تقیه ظاهر است
در خبر و آخر حدیث که حال زنده را با حال مرده برابر کرده است چنانکه سنیان میکنند ولیکن حضرت
بخوبی فرموده‌اند که شیعیان می فهمند و احادیث بسیار وارد شده است که خوشبوی میت
منحصر است در کافور و ذریره ویجعل الکافور علی بصره وانفه وفی مسامعه وفیه
ویدیه ورکبتیه ومفاصله کلها وعلی اثر السجود منه فان بقی منه شیٔ جعل
علی صدره و حنوط میت باین عنوانست که کافور را بر چشم میت و بینی او و در گوشهای او
و دهان او و بر کف دستهای او و زانوهای او و بر جمیع بندهای او و بر اثر سجود او بمالند اگر
چیزی ماند بر سینه او بریزند بدانکه مشهور میان علما آنست که آنچه واجبست از حنوط همین مساجد
سبعه است چون در جمیع اخبار حنوط مساجد هست و باقی را حمل بر استحباب کرده‌اند مگر در
گوش و چشم که حمل بر ... کرده‌اند و در حدیث موثق عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که از آنحضرت پرسیدند از حنوط میت حضرت فرمودند که بر مواضع
سجده او بگذارند و در حدیث حسن کالصحیح حلبی وارد است که کافور را بر مواضع سجود او بمال و بر جمیع
بندها و سر و ریش و سینه میت بمال و در حدیث یونس وارد است که کافور سائیده را بر پیشانی
او بگذار که موضع سجود است و بمال بر جمیع بندهای او از سر تا پا و بر سر و گردن و دوشها و مرفقها و
بر هر بندی از بندهای دستها و پاها و کف دستها بمال و بر بینی و چشم و گوشها بمال و در حدیث
صحیح حمران وارد است که کافور را بر بینی و موضع سجود او و بندهای او بگذارند و نزدیک گوش او
نبرند و در حدیث کالصحیح عثمان وارد است که کافور را نزدیک گوش و مبالند و در حدیث صحیح
عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که عرض نمودم
که چگونه حنوط کنیم میت را حضرت فرمودند در دهان و گوشها و مواضع سجده از پیشانی و دستها
و زانوها میگذاری و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از آنحضرت منقولست که کافور را بر مواضع سجده
میگذاری و بر گوگردن و کف پاها و جای بند نعلین و بر زانوها و کفهای دست و پیشانی و گو

کردن میگذاری و در موثقه عمار وارد است که بگذار کافور را در گوشهای میت و در مواضع سجود او
و دهان او و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون میت را خشک
کنی کافور را بر آثار سجود آن و بندهای او همه مسح کن و بگذار در دهان او و گوشهای او و سر و ریش و
سینه و فرج او اندکی از حنوط و فرمودند که حنوط مرد و زن مساویست و در حدیث موثق کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که چون کفن کنی میت را بپاش بر هر جامه اندکی
از ذریره و کافور و اندکی از کافور بر گوشها و مساجد سبعه او میگذاری و اندک بر پشت دستها
میگذاری و در فقه رضوی مذکور است که چون حنوط کنی ابتدا کن به پیشانی میت و بندهای او را
همه و اگر چیزی زیاد آید بر سینه و کفهای دست بریزد و در روایتی وارد شده است که کافور را در
دهن و گوشها و چشم و سر و ریش او بمال و همچنین مشک و بر سینه و فرج او بریز و مرد و زن مساویند
ولیکن مکروهست که میت را بعود و عنبر آن از دودها خوشبو سازند یا عود بسوزانند از عقب او ببرند
ولیکن اگر کفن را بدود خوشبو سازند باکی نیست اخباری که درین باب وارد است و عمده
مخالفت در گوشهاست و چشم و بینی و شیخ حمل کرده است که آنجا که نهی وارد شده است مراد نهی
از آنست که در اندرون گوش و بینی گذارند آنجا که امر است محمول ... بر آنها گذارند و اظهر
آنست که در منفذها بگذارند تا از آنجا چیزی بیرون نیاید و این ... از چشم و گوش
متعارف نیست که چیزی بیرون آید به خلاف سایر ... مواضع دیگر قیاس باطلست و مع الفارق زیرا که
علت احکام مخفی است والله تعالی یعلم و صدوق جمع کرده است اکثر اخبار را و با آنها همه عمل کرده است
و بدعت است در غیر مساجد سبعه بلکه در همه قصد قربت کافیست فاذا فرغ الغاسل من الغسلة
الثالثة فلیغسل یدیه من المرفقین الی الاصابع یعنی چون غاسل فارغ شود از شستن
سیم که آن قراح است پس سنت است که دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشوید و این مضمون در
موثقه عمار وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در حدیث یونس
وارد شده است که بعد از شستن سدر و کافور هر یک دستها را تا مرفق بشوید و در صحیحه یعقوب
بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و در صحیحه محمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات
الله علیه وارد است که دستها را تا کتف بشوید و این اولی است و اولی آنست که سه بار بشوید چنانکه
ابن یقطین کرده است والقی علی المیت ثوبا ینشف به الماء عنه و چون از غسل فارغ شود
سنت است که بدن میت را خشک کند تا کفن تر نشود و این مضمون در حدیث حسن کالصحیح حلبی و حدیث

یونس و غیر آن وارد است که بجامه پاکیزه ظاهر او را خشک کند ولا یجوز ان یدخل الماء الذی
ینصب من المیت من غسله فی بئر کنیف ولکن ذلک فی بلالیع او حفیرة و جایز نیست
که آب غساله که از بدن میت ریخته میشود در چاه بول و غایط رود و می باید که در چاه میان خانه
رود و گوی از جهت آن بکنند که در آن گو رود و در حدیث صحیح از محمد بن الحسن الصفار وارد است
که عرضه بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه نوشت که آیا جایز است که میت را غسل دهند
و آبی که از او میریزد و در کنیف رود یا آب وضوی نماز را در کنیف ریزند حضرت در فرمان خود
فرمودند که چنان کنند که داخل بالوعه شود و در حدیث صحیح سلیمان بن خالد وارد است از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که چون میت را غسل دهید گوی بکنید در برابر قبله که آب غساله
سرازیر شود بآن گو رود و از این عبارت ظاهر میشود که می باید که تختی که میت را بر آن غسل میدهند
سرازیر باشد که آب بجانب پاها آید و از آنجا بگودال رود و چون این دو حدیث وارد شده است
صدوق حمل بر تخییر کرده است چنانکه در فقه رضویست بلکه از فاذا فرغ تا او حفیرة عبارت
آنست و در ما بعد صدوق تصرف نموده است بالا بجوز و در آنجا ولا یقلمن اضافه است تا آخر
چنانکه در اخبار دیگر است اما آنچه ظاهر میشود از حدیث اول آنست که اگر خواهند که بچاله رود بهتر است
که چاه میان خانه رود ... مقدم باشد بر ... و اگر دست بهم ندهد در بالوعه رود و الله تعالی
یعلم ولا یجوز ان یقلم اظافیره ولا یجز شاربه ولا شیأ من شعره فان سقط
منه شیٔ جعل معه فی اکفانه و جایز نیست که ناخنهای میت را بگیرند و جایز نیست که شارب
او را نه چیزی از موی او را بچینند پس اگر چیزی از اینها جدا شود با او گذارند در میان کفنهای
میت اما نهی از گرفتن ناخن و موی میت مطلقا پس در روایت حسن کالصحیح و در روایت موثق
کالصحیح و در قوی کالصحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیهما و در بعضی ازین روایات بلفظ کره واقعست بنابرین جمعی قایل بکراهت شده‌اند
و احوط ترکست و اما گذاشتن آنها که جدا شده است در کفن پس در حسن کالصحیح وارد شده است
و علما قایلند بوجوب آن و هیچ شک نیست که احوطست چون بمنزله اجزای میت است و دفن میت
با جمیع اجزای واجبست ثم یغتسل الغاسل یبدأ بالوضوء ثم یغتسل ثم یضع
المیت فی اکفانه ویجعل الجریدتین معه احدیهما من عند الترقوة
یلصقها بالجلد ویمد علیه قمیصه من الجانب الایمن والجریدة الاخری

عند ورکه من الجانب الایسر ما بین القمیص والازار و حبره و یبدأ
بالشق الایسر فیمده علی الایمن ثم یمد الایمن علی الایسر وان شاء لم
یجعل الحبرة معه حتی یدخله قبره فیلقیه علیه و یعممه و یحنکه
ولا یعممه عمة الاعرابی ویلقی طرفی العمامة علی صدره یعنی غاسل ابتدا
میکند بوضو وجوبا بنابر مذهب بعضی و استحبابا بنابر مذهب بعضی و این وضویست که با هر
غسل هست غیر غسل جنابت و چون غاسل که میت را میگرداند دست بر بدن میت میگذارد
غالبا غسل مس میت بر او واجبست و وضو پیش از غسل میکند و بعد از آن غسل میکند و در بسیاری
از اخبار وارد شده است که این غسل را پیش از کفن میکند و در اخبار صحیحه وارد شده
است که بعد از کفن میکند پس حمل بر تخییر می باید کرد و در فقه رضوی امر کرده است بوضو
پیش از غسل و در آنجا مذکور است که در هر غسلی وضو میکند پیش از غسل مگر غسل جنابت
و ذکر کرده است که فراموش کنی غسل مس میت را و نماز کنی پس چون بیادت آید غسل بکن و
نماز را اعاده کن و ازین جهت است که اصحاب غسل مس میت را شرط میدانند در صحت صلوة
و قدما ذکر کرده‌اند و متاخران متابعت ایشان کرده‌اند و اخباری که در غسل مس وارد
شده است بلفظ امر واقع شده است و معارض صحیح ندارد بنابرین علما قایل بوجوب غسل شده
اند و شیخ اعظم ما مولانا عبد الله میفرمودند که بر تقدیر وجوب اشتراط ظاهر نیست و ازین
خبر خبر نداشتند والله تعالی یعلم و بعضی از علما گفته‌اند که این غسل سنت است از جهت کفن کردن
هر چند مس میت نکرده باشد و این قول ضعیف است پس میت را از آب بیرون می آورد و در
میان کفنها که پهن کرده است میگذارد و دو چوب خرما را با او میگذارد یکی از گودن
که می چسبد بپوست او از جانب راست میت و پیراهن را بر سر او در می آورد و بر بدن
او میکشد و جریده دیگر را نزد ران میگذارد از جانب چپ میان پیراهن و سرتاسری
و این نحو گذاشتن جریدتین در خبری صریحا ندیده‌ام و در فقه رضوی قریب باین است
و مثل خبر یونس است الا در قدر ذراع که در آنجا عظم ذراع است و در حدیث یونس
وارد است که دو قطعه از جریده سبز که یک ذراع قد او باشد بر میداری یکی را
میان زانوهای میت میگذاری که نصف آن از جانب ساق باشد و نصف آن بجانب
ران باشد و دیگری در زیر بغل راست میگذارند و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل منقول است

که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که جریده یک وجب یکی را از بیخ گوش گردن میگذارند متصل ببدن
میت تا بهر جا برسد و دیگری را در جانب چپ میگذارند بر بالای پیراهن از بیخ گوش گردن تا هر جا
برسد و این طریق مشهور است و حدیث اصح است و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل منقولست
که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدم از جریده که زیر کفنها میگذارند یا بالای کفنها حضرت
فرمودند که بالای پیراهن میگذارند و از پایین کمر از جانب راست و ظاهر این در صورتیست که
یک جریده بهتر است چنانکه در حدیث کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که جریده سبزی را بر میدارند و از زیر بغل تا ترقوه که گوی گردنست میگذارند و در حدیث
کالصحیح نیز از آنحضرت وارد است که جریده تری بر میدارند بقدر دو ذراع و میگذارند از بیخ
گردن تا دست و در دو حدیث کالصحیح از آنحضرت وارد است که یکی را از جانب راست میگذارند
و دیگری را از جانب چپ و پیشتر گذشت که اگر ممکن باشد که بنحوی بگذارند که در روایت وارد
شده است بعنوان مروی بگذارند و الا بهر عنوان که باشد بگذارند اگرچه در قبر گذارند و اگر
ممکن نباشد وقتی که مردمان در آنجا باشند در قبر او فرو برند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه و آله بعد از دفن در قبر فرو بردند بظاهر شد که آنچه مشهور است بهتر است از حیثیت
سند حدیث و دور نیست که اگر یکی دیگر در میان زانوها گذارند بهتر باشد تا عمل بهمه احادیث
کرده باشند و الله تعالی یعلم بعد از آن که پیراهن بر او پوشانند سرتاسری را و جامه یمنی را
بر او پوشانند و اول جانب چپ را بجانب راست آورد و بعد از آن جانب راست را بجانب چپ
برخلاف زندگان در جامه پوشیدن و در فقه رضوی باین عنوان است که صدوق گفته است
و علامه ذکر کرده اند بتبعیت صدوق و اگر خواهد می تواند که حبره را بر او بپوشانند تا آنکه او را در قبر
گذارد بر روی او کشد مانند کاف و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بردیمنی را بر میت نمی پیچند و لیکن بر روی او می اندازند
و چون میت را در قبر میگذارند اول برد را در قبر پهن میکنند تا روی میت و پهلوی او و بالای او باشد
و مثل این در حدیث صحیح از ابن سنان و ابان از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است و لیکن
در این واقعست که در زیر پهلوی میت میگذارند و محتمل است که آن نیز جایز باشد چنانکه در
فقه رضویست و هر سه عنوان خوبست و صدوق حمل بر تخییر کرده است در دو صورت و اگر جامه
دیگر زیاد کنند از بردیمنی بهتر است جمعا بین الاخبار و ممکن است حمل این دو حدیث را بر تقیه

والله تعالی یعلم و سنت است که عمامه بر سر میت بپیچند که حنک داشته باشد و مانند اعرابی او را عمامه نکنند
و دو طرف عمامه را بر روی سینه میت می اندازند اما اصل عمامه از جهت میت بیکی از خصایص شیعه است
و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیح در آن وارد شده است که بر سر او بپیچند و ظاهرا عمامه متحقق میشود بآنکه بر سر
پیچیده شود یکبار و دو طرف او را بیندازند و حنک کردن سنتی دیگر است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح
وارد شده است و ظاهرا عمامه اعرابی آنست که بی حنک باشد و ممکن است که مراد از آن مقنعه باشد
که زنان بر سر میکنند و آن عمامه اثنا است چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که چون عمامه کنی میت را بحو بگیر و بآن عمامه مکن راوی
گفت چگونه کنم حضرت فرمودند که میان عمامه را بگیر و بر دور سر او بگردان و دو طرف آنرا بر سینه او
اندازد و احادیث بسیار وارد شده است که میان آنرا بگیر و ظاهر مراد آنست که سرش را
بیچ که یک طره داشته باشد بلکه بقدر طره بگذار و بپیچ و چون در این حدیث که وصف عمامه فرمودند
حنک ذکر نکردند ظاهر آنست که عمامه اعرابی طره ندارد و مانند عمامه میت و الحال عجمان آنرا تحت الحنک میگویند
چون شبیه است بمقنعه زنان و چون امتیاز مرد و زن در حیات بعمامه و مقنعه است در ممات نیز باید
که امتیاز بآن نحو باشد و احادیث عمامه در مبحث ثیاب مصلی خواهد آمد ان شاء الله تعالی و سنت
است که عمامه نقیب باشد و در حدیث صحیح ابن سنان واقع است که طره عمامه بر پای میت اندازد و ظاهر
آنست که آنقدر بلند باشد که بر پا افتد و محتمل است که مراد جانب پا باشد یعنی از پشت از پس پیش
مانند زندگان و در حدیث یونس آنست که طره راست را بجانب چپ اندازد و چپ را بر راست
بر روی سینه و در حدیث صحیح وارد است که هر دو طرف را بر پشت اندازد و همه خوبست اگرچه عمل بحدیث
یونس بهتر است و مشهورتر و موافق فقه رضوی است و منافات با گفته صدوق ندارد چون بر
سینه انداخته اند و الله تعالی یعلم و قیل ان یلبسه قمیصه یأخذ شیئا من القطن و ینثر
علیه ذریرة و یحشو به دبره و یجعل من القطن شیئا علی قبله و یضم رجلیه جمیعا
و یشد فخذیه الی وركه بالمئزر شدا جیدا لئلا یخرج منه شیء و پیش از آنکه
پیراهن را بمیت بپوشانند پاره از پنبه بر میدارد و ذریره بر رو می پاشد و آنرا داخل در بر میکند که
مبادا از فضلات چیزی بیرون آید و پاره از پنبه بر عورت پیش میگذارد و پاهای میت را بهم
می آورد و لنگی بر رانهای او می پیچد تا نشستگاه بپیچد نیک بسخت که مبادا چیزی بیرون آید و این
مجموع عبارت فقه رضوی است و همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و مراد

از مئزر در اینجا است و صدوق باین عبارت اشاره کرده است بآنکه لنگ که در حدیث عمامه وارد شده
است همین خرقه است و لنگی سنت و واجب میت چون در حدیثی وارد نشده است و در حدیث عمار که
وارد شده است ظاهر است که مراد از آن همین خرقه است و در حدیث یونس وارد است که چون میت را
غسل دادی او را خشک کن بجامه طاهری و پنبه بردار و اندکی حنوط که ذریره باشد یا کافور یا هر دو
چنانکه هر دو وارد شده است در اخبار بر آن بپاش و بر پیش و پس میت بگذار و در پیش از پنبه
پر کن تا چیزی بیرون نیاید و بردار خرقه درازی را که عرضش یک وجب باشد و سر او را بر کمر میت ببند
بآنکه خرقه دیگر طولانی بر سر او بچه وزند که بآن کمر به بندند یا بشکافند سر خرقه را آنقدر که توان بر کمر بستن
و سر دیگر آنرا از میان رانهای میت بیرون می آورد که عورتین را فرا گیرد و باید که بر هر دو گذاشته اند
و این سر را از کمر بند بیرون می آورد بجانب راست و از آنجا می پیچد چهار مرتبه چنانکه در حدیث دیگر است
و غرض از این پیچیدن آنست که رانها را بهم می آورد تا در بر مستحکم شود و چیزی بیرون نیاید و می باید که
خرقه دراز باشد که از کمر تا زانو پیچیده شود و این سر را در میان آنچه پیچیده است بند کنند که باز نشود و بدانکه
صدوق ذکر کرده وضوی میت را و در آن خلاف است بعضی نه واجب میدانند و نه سنت و بعضی واجب میدانند
باعتبار حدیث سابق که در هر غسلی وضو هست الا غسل جنابت و بعضی سنت میدانند باعتبار این حدیث
و حدیث صحیح حریز که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که میت را ابتدا کنند بشستن
فرج او پس وضو دهند او را وضوی نماز الخ و در حدیثی دیگر از آنحضرت وارد شده است بهمین نحو و
اظهر استحباب است چون احادیث صحیحه گذشت که کدام وضو پاک کننده تر است از غسل و از جهت احادیث
بسیار وارد شده است در کیفیت احکام میت که غسل هست و وضو نیست در آن و اگر واجب می بود بیان
میفرمودند و الله تعالی یعلم و چون وضو دهند سنت است که پیش از غسل بدهند چون احادیث بسیار
وارد شده که وضو را پیش از غسل فرموده اند فاذا فرغ من تکفینه حنطه بما ذکرته من الکافور
ثم یجعل علی سریره و یحمل الی حفرته پس چون از کفن میت فارغ شود حنوط کند میت را بچیزیکه ذکر کردم
از کافور در مقدار و مواضع و غیر آن پس او را در تابوت گذارند و بجانب قبر برند و ظاهر آنست که نماز را
در حوالی قبر کنند و اظهر آنست که سهو واقع شده است در نماز یا غرض آنست که تعجیل کنند بعد از غسل
و کفن مبادا چیزی بیرون آید و نماز را بطهور گذاشته باشد و لا یجوز ان یقال ارفقوا به
او ترحموا علیه او یضرب احد یده علی فخذه عند المصیبة فیحبط اجره و
جایز نیست که بگویند که رفق کنید بمیت یا رحم کنید بر او که در برابر او را دفن کنید که بیچاره است چون

مصنف در ینجا ذکر کرده است بنحوی که در فقه رضوی است الا در عبارت لا یجوز بدل اینکه باعتبار آنکه مطلوب
تعجیل تجهیز است یا مطلقا در صورتی که مقصود از این گفتن استخفاف میت باشد یا اعم چون دلالت دارد
هر چند قصد نکنند بآنکه رتبه مومن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است یا آنکه کسی دست بر ران خود زند
نزد مصیبت که اجرش ضایع میشود و صدوق در قوی از عبد الله بن الفضل از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند سه کسند که نمیدانم کدام یک از ایشان
گناهش عظیم تر است اول کسیکه در جنازه غیر یاران خود بی ردا برود دوم کسیکه دست بر ران
خود زند نزد مصیبت سیم کسیکه بگوید رفق کنید باو و ترحم کنید بر او که مصیبت زده است یا آنکه مصیبت
بر او واقع شده است و بر دیگری واقع شده است و در قوی از سکونی وارد شده است که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که سه کسند که نمیدانم کدام یک از ایشان گناه
ایشان گناهش بیشتر است اول کسیکه با جنازه بی ردا برود دیگر کسیکه بگوید باو رفق کنید یا بگوید که
از جهت او استغفار کنید خداوند عالمیان شما را بیامرزد و از این دو خبر ظاهر میشود که شخصی که مصیبت
بر او واقع شده باشد می باید که اظهار مصیبت زدگی کند و نمی باید کسی بر چنین شخصی رحم کند و صدوق
بآن نحو فهمیده است که او لا تقیه شده چون تغییر عبادت داده است و این خبر را شیخ الطایفه
نقل کرده است و تصحیف در آنجا شده است که ارفقوا را بدل کرده است بعقبوا و علامه ذکر
کرده است که عقبوا منافات دارد با تعجیل تجهیز و ذکر کرده است که مکروهست که در عقب جنازه
بگوید استغفروا له و جمعی از عامه نیز گفته اند که مکروهست و همچنین مکروهست سلم سلمک الله و وجه
کراهت آنست که تشریع است و جمعی از عامه وضع کرده اند این عبارات را مثل نماز ضحی بلکه می باید
بگوید آنچه را که منقولست از اهل البیت و آن خواهد آمد و محتمل است که این نهی نیز تقیه وارد شده باشد
چون مذهب جمعی کثیر کراهت است و الله تعالی یعلم و در حدیث موثق از عمار منقولست که
گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی جنازه را خواهد که بردارد
چه دعا بخواند حضرت فرمودند که بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد اللهم
اغفر للمومنین و المومنات و از حضرت علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم منقول
است که چون جنازه را میدیدند میخواندند که الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم و بنا
برین ممکن است که حضرت از تقیه فرموده باشد یا آنکه عبارت است از نقل فرموده باشد و مراد
حضرت آن شخصی باشد که ردا را در جنازه غیر انداخته باشد و الله تعالی یعلم فان خرج منه

شی بعد الغسل فلا یعاد غسله لکن یغسل ما اصاب الکفن الی ان یوضع فی اللحد فان
خرج منه شی فی اللحد لم یغسل کفنه ولکن یقرض من کفنه ما اصا به الشی الذی
خرج منه و یمد احد الثوبین علی الاخر یعنی اگر از میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل
را اعاده نمی باید کرد ولیکن نجاستی که بکفن رسیده است می باید شست تا وقتی که در لحد گذارند
میت را پس اگر نجاستی از و ظاهر شود در لحد کفن را نمی شویند ولیکن مقراض میکنند آنجایی را که نجاست
بآن رسیده است و میکشند یکی از آن دو جامه را بر دیگری تا بدن میت پوشیده شود و این
مجموع عبارت فقه رضویت ع است و اکثر درین باب احادیث مطلقه وارد شده است از انجمله در
حدیث موثق کالصحیح از روح بن عبد الرحیم وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که اگر از میت چیزی ظاهر شود بعد از غسل آنرا بشو و اعاده غسل مکن و قریب باین روایت
کرده است کلینی در قوی و شیخ در قوی کالصحیح از کاهلی و حسین از آنحضرت صلوات الله علیه و در دو حدیث
صحیح و قوی کالصحیح از کاهلی از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر گاه از جنبی میت خون در اید یا
نجاستی از و ظاهر شود بعد از غسل بجامه یا کفن رسد آنرا مقراض کنند و در دو حدیث صحیح و حسن
کالصحیح از ابن ابی عمیر از بسیاری از استادان از آنحضرت ع وارد شده است که اگر بعد از
کفن کردن نجاستی بکفن رسد مقراض کنند آنرا و ظاهر بین الاخبار آنست که می باید قایل شدن
بتخییر یا آنکه اگر شستن ممکن باشد بی مشقتی بشویند والا مقراض کنند یا اگر نجاستی اندک باشد
مقراض کنند و اگر بسیار باشد بشویند ولیکن صدوق جمع باین عنوان کرده است که شستن
مثل دفن است و مقراض بعد از دفن و اکثر علما متابعت کرده اند یا آنکه البته باین تفصیل حدیثی
باو رسیده است و حدیث فقه رضویت و عمل باین بهتر است و اگر مطلقا شستن ممکن باشد
احوط شستن است و اگر چه در قبر باشد یا بکه طشت و آفتابه را در قبر برند و بشویند والا مقراض
کنند وقال الصادق صلوات الله علیه من کفن مومنا فکانما ضمن کسوته الی یوم
القیمة ومن حفر للمومن قبرا فکانما بواه بیتا موافقا الی یوم القیمة و در حسن کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقول است که هر که کفن کند میتی را چنانست که ضامن پوشش او شده است
تا روز قیامت و هر که قبری از جهت مومنی بکند چنانست که او را جایی داده است در خانه
موافق رضای او تا روز قیامت پوشش او کفن و خانه او قبر است و ثواب پوشیدن مومن
و جای دادن او در خانه بی نهایت چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی بدانکه ظاهر آنست که خلافی

میان علما در آنکه کفن دادن میت واجبست واگر او کفن داشته باشد کفن کردن او واجب کفایی است و در
دفن اگر قبر کنده و داشته باشد و اجبست دفن او در آنجا کردن والا بر کسی اجبست کفایه که بقدری قبر او را بکنند
که بوی بیرون نیاید و از ضرر درندگان ایمن باشد و اگر جایی باشد که خوف آن باشد که شیر او را بیرون
آورد ظاهر الازم باشد که قبر او را آنمقدار عمیق کنند یا مستحکم که شیر نتواند او را بیرون آوردن و
زیاده و را بمقدار سنت است چنانکه خواهد آمد والجنب اذا مات غسل غسلا واحدا یجزی
عنه لجنابته ولغسل المیت لانهما حرمتان اجتمعتا فی حرمة واحدة یعنی
هر گاه بمیرد او را یک غسل میدهند و آن غسل کافی است از جهت رفع حدث جنابت و از جهت غسل
میت زیرا که دو چیز اند صاحب حرمت که در یکجا جمع شده اند چون اگر شخصی جنب باشد نماز و خواندن
و مس کتابت قران و دخول در مسجدین و لبث در غیر آن بر و حرام است و چون مرد نماز بر و نمی توان
کرد تا او را غسل ندهند همین که غسل میت او را میدهند هر دو حدث مرتفع میشود با آنکه گذشت که
در اخبار بسیار وارد شده است که غسل میت از جنابت است و اجب که منی که از ان مخلوق شده
است بیرون می آید پس ظاهر کلی است که دو مرتبه جماع کرده باشد یا صد مرتبه یک غسل کافیست با جماع
و این عبارت مضمون حدیث صحیح و حسن کالصحیح زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه و ظاهر این قسم استدلال از جهت رد است بر عامه که ایشان دو غسل لازم میدانند حضرت
سیفرماید که اگر دو سبب غسل بهم رسیده باشد تداخل می باشد چنانکه در اغسال دیگر با آن
قایلند و الا غسل جنابت تکلیف زندگانست و چون مرد این تکلیف از و ساقط میشود و در حدیث
صحیح عیص و حسن کالصحیح ابو بصیر و موثق علی نیز وارد شده است که یک غسل میدهند او را و
خلافی نیست درین مسئله در میان علمای ما بلکه عامه نیز متفق اند الا الحسن بصری که قایلست بدو
غسل و در روایات از عیص وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرمودند که اول او را غسل جنابت میدهند و دیگر غسل میت و اکثر اصحاب حمل بر استحباب
کرده اند و احتمال تقیه نیز دارد چون حسن در ان زمان معتبر بود و خلفای بنی امیه اعتقاد با و داشتند
وسال ابو الجارود ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یتوفی ایقلم اظافیره
وینتف ابطاه ویحلق عانته ان طالت به من المرض فقال لا و سوال کرد ابو جارود
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد آیا ناخنهای او را می توان گرفت و
موی زیر بغل او را می توان کند و پشت زهار او را می توان تراشید اگر اینها بسبب بیماری دراز

شده باشد حضرت فرمودند که نه و این مضمون گذشت در احادیث معتبره و این حدیث باعتبار ابو جارود
اگر چه ضعیف است ولیکن چون اصحاب احادیث ازو در زمان حضرت امام محمد باقر که عادل بود شنیده بودند
و در زمان امام جعفر صادق که زید خروج کرد او زیدی شد و جارود و دیه زیدیه تابع او یند بنا برین
احادیث سابق او را از جهت تایید نقل میکنند بلکه فی نفسه نیز معتبر است و کتاب او از اصولست و در
جنین حاجی که احادیث دیگر بود و باشد هم بر ندارد و از امثال او نقل کردن و اذا اسقطت المرأة وکان
السقط تاما غسل وحنط وکفن و دفن وان لم یکن تاما فلا غسل علیه ویدفن
بدمه وحد تمامه اذا اتی علیه اربعة اشهر و اگر زنی بچه بیندازد و آن سقط
تمام شده باشد غسل میدهند او را و حنوط بکافور میکنند و کفن به جامه میکنند و دفن میکنند و اگر
تمام نباشد بر و غسل نیست و با آن خون او را دفن میکنند و حد تمامی آن آنست که چهار ماهه شده باشد
و آن وقتی است که روح حیوانی بهم میرساند و نفس ناطقه بآن تعلق میگیرد و در حدیث موثق کالصحیح
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که از آنحضرت پرسیدند که هر گاه طفلی سقط
تمام شده باشد غسل و کفن و دفن او واجبست که بجا آورند حضرت فرمودند که همه واجبست
و در حدیث کالصحیح از زراره وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه سقط
چهار ماهه باشد او را غسل میدهند و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقول است
که فرمودند که سقط را با خونش همان موضع که می افتد دفن میکنند و در حدیث قوی وارد شده
است که چون سقط چهار ماهه شود او را غسل میدهند و جمع میانه اخبار مقتضی آنست که اخبار وارد
شده است که با خون دفن میکنند آنست چهار ماهه نداشته باشد و ظاهر آنکه فرموده اند که با خون
دفن کنند آنست که احتیاج بشستن ندارد نه آنکه در میان خون نفاس حال دفن میکنند و اکثر علما گفته اند
که او را در خرقه می پیچند و دفن میکنند و سنت نیست که این احوط است و عبارت صدوق عبارت
فقه رضویت والکفن المفروض ثلثة قمیص وازار ولفافة سوی العمامة والخرقة
فلا تعد ان من الکفن فمن احب ان یزید زاد لفافتین حتی یبلغ العدد خمسة
اثواب فلا باس و کفن واجب قطعه است پیراهن است و لنگ سرتاسری پس هر که خواهد
زیاده کند دو سرتاسری دیگر زیاده کند تا پنج جامه شود و با کی نیست مراد صدوق از ازار لنگست و ممکن است که
مراد از ان سرتاسری باشد که بدل آن حبره میکنند بنا برین دو سرتاسری که با اینها جمع میشود و اصل است و یکی بدل از حبره و
یکی بدل از نمط یا دو سرتاسری زاید است که اگر حبره و نمط بهم رسد حبره و نمط کنند و الا چنین کنند و بنا بر آنکه مراد

از ازار لنگ باشد سه سرتاسری خواهد بود چنانکه گذشت که نمط و حبره و لفافه و پیراهن کنند میت را و ایجا
از اخبار صحیحه ظاهر میشود آنست که ناچار است میت را از سه جامه غیر عمامه و خرقه و ران پیچ و جایز است
که سه سرتاسری باشد و اگر بدل یکی قمیص باشد بهتر است و بدل از یک سرتاسری اگر حبره باشد بهتر
است چنانکه عبارت شیخ مفید نیز برین دلالت دارد و اگر بدل از یک سرتاسری لنگ کنند نیز جایز
است از انجمله در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مذکور است که سید
المرسلین صلی الله علیه و آله سه جامه کفن کردند یکی برد یمانی سرخ و دو جامه سفید صحاری که از بلاد
عمان است و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که از آنحضرت
پرسیدند زراره و محمد بن مسلم که عمامه میت از جمله کفن او است حضرت فرمودند که نه و کفن واجب
قطعه است و ثوبی تمام لا اقل که جمیع بدن را بپوشاند تا پنج جامه و زیاده برین بدعت و عمامه سنت است
و مراد از ثوبی تمام آنست که سه جامه واجبست که اقلا یکی از ان سه جامه بدن را بپوشاند و اگر هر سه
بپوشاند بهتر است و اگر دو جامه سرتاسری باشد و یکی پیراهن بهتر است و دو سرتاسری دیگر زیاد می توان
کرد و یک سرتاسری و لنگ نیز زیاد می توان کرد که پنج عدد شود و بعضی از نسخ تهذیب بجای
واو واقع است و بسبب آن بعضی از علما قایل شده اند که یک سرتاسری کافیست و این قول
شاذ است و از عدم تتبع اخبار و اعتقاد بسیار بشیخ طوسی رحمه الله ناشی شده است با
آنکه همین روایت در کلینی بواو است و اغلاط شیخ رحمه الله زیاده از حد است که اگر نه حمل
کنیم که از نساخ واقع شده است اعتماد نمی توان نمود بر نقل او و لیکن اکثر او قات اکثر اغلاط شیخ
بسبب کثرت تصنیف و اعتماد بر حفظ غلطی از و واقع شود همان خبر را از کلینی و من لا یحضره و غیر آن
حتی از استبصار تصحیح می توان کرد و بتوفیق الله تعالی همه را کرده ام در روضة المتقین چنانکه جای
اشتباه نمانده است مگر نادری و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان وارد است که گفت بخدمت
حضرت امام جعفر صادق ع عرض نمودم که چگونه کفن کنم حضرت فرمودند که خرقه از جهت ران پیچ بمالیم
من کفن پس بعد از ان لنگ حضرت فرمودند که آن داخل حساب میت لنگ را نیز از جهت می بندند
تا حفظ کند مثل ران پیچ چیزی که بیرون نیاید و چنین در اخبار بسیار که اینش بهتر از لنگست دیگر
پیراهنی که سجاف و تکمه نداشته باشد و عمامه الخ و در حسن کالصحیح از حلبی از آنحضرت صلوات الله علیه
منقول است که فرمودند که پدرم در وصیت نامه نوشته که او را کفن کنم در سه جامه یکی ردایی
که یمنی بود و در نماز جمعه می پوشید و سرتاسری دیگر و پیراهنی پس پدرم گفتم که چرا می نویسی گفت

می ترسم که مردم پر تو زور آورند و مبالغه کنند که چهار جامه یا پنج جامه کفن کن تو توانی گفت که این وصیت پدرم است و مخالفت نمی توانم کرد و عمامه بکن میت را و عمامه داخل کفن نیست بلکه کفن
چیزیست که کل یا اکثر بدن را فرا گیرد مثل پیراهن و عبارت حضرت معنی دیگر دارد که غرض عمده آنست
که وصیت علامت امامت است همین که نوشتم شهرت میکند و همه کس دانا میشود و با مامت تو حجت
بر خلق تمام میشود و در حدیث حسن کالصحیح تصریح باین معنی شده است بعد از وصیت بکفن و غیر آن و در
موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که کفن کردم پدرم
را در دو جامه مصری سفید که در آن احرام میگرفتند و در پیراهنی که نماز در آن میکردند و در
بردی که از او خریده بود بچهل مثقال طلا و در عمامه سید الساجدین صلوات الله علیه که اگر امروز
می بود قیمتش چهار صد مثقال طلا می بود و در حدیث حسن کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که در کفن فرمودند که خرقه بردار که رانهای میت را با آن هم آوری و
به پیچی مستحکم که مبادا چیزی بیرون آید و هر چه پنبه در دبر میکنی بهتر است پس کفن میکنی به پیراهنی
و سرتاسری و بردی که همه بدن را فرا گیرد و مذکور است در مقبوله یونس که حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم فرمودند که جبره را پهن کن و سرتاسری را بر بالای آن پهن کن و بعد از آن
پیراهن را پهن کن و عمامه و ران پیچ را فرمودند که گذشت و در حدیث کالصحیح معویة بن وهب از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که میت را پنج جامه کفن می باید کرد پیراهنی
که گره و بند نداشته باشد یا نه بندند آنرا اگر داشته باشد و سرتاسری و خرقه که ران او را محکم
به بندند و بردی که او را در آن بپیچند و عمامه که بر سر او بپیچند و زیادتی او را بر سینه اش اندازند و در
حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که مرد را در سه جامه کفن میکنند و زن
اگر بزرگ باشد در پنج جامه پیراهن و ران پیچ و مقنعه و دو لفافه و در حدیث کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که میت را در سه جامه کفن میکنند
بغیر از ران پیچ و عمامه و احادیث کفن حضرت سید المرسلین خواهد آمد پس از این اخبار متواتره
ظاهر شد که لنگ داخل کفن نیست و آن نیز بمنزله ران پیچ است چنانکه در صحیحه ابن سنان تصریح بآن
واقع شد و بهمان عبارت در فقه رضوی مذکور است و در موثقه عمار وارد شده است
و محمولست بر ران پیچ یا ران پیچ دیگر است و چون نیکو تدبر نمایی خواهی دانست که آنچه
کرده اند بعضی از عدم تدبر ناشی شده است و جمعی که بعد از ایشان آمده اند اعتماد بر ایشان

گذشتگان کرده اند و خود تدبر نموده اند و چون واجبست بیان حق کاهی ابطال میکنیم و الله تعالی
یعلم و کفن النبی صلی الله علیه و آله فی بردتین ظفریتین من ثیاب الیمن و ثوب کرسف
و هو ثوب قطن و آنحضرت را صلی الله علیه و آله کفن کردند در دو جامه که از شهر ظفار بافته
بودند از شهرهای یمن و در جامه پنبه و ظاهر آنست که جامه پنبه را پیراهن آنحضرت کردند و دو سر
تاسری را برد کرده باشند و چون آنحضرت معصوم بود محتاج بران پیچ نبودند و همچنین لنگ
بر انکه اعلا گذشت در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آنحضرت را کفن
کردند در دو جامه صحاری عمانی سفید و بردی یمنی و کلینی نیز از ابی اسامه چنین روایت کرده است
و شیخ در موثق کالصحیح از سماعه روایت کرده است که از آنحضرت سوال کردم از آنچه میت را
بآن کفن میکنند حضرت فرمودند که سه جامه است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را
کفن کردند در سه جامه دو جامه صحاری و جامه حبره و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را
نیز در سه جامه کفن کردند و در موثق کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در سه جامه کفن کردند دو جامه صحاری و یکی یمنی و
سند حدیث متن بنظر نرسید تا حال و لیکن در فقه رضوی همین عبارتست و تاویل می توان
کرد که چون صحاری از عمان است و آن نزدیکست بیمن اطلاق یمن بران کرده باشند و ثوب
حبره از پنبه باشد و لیکن بعید است و روی انه حنط بمثقال مسک سوی
الکافور روایت کرده است شیخ بسند مجهول از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را حنوط کردند بیک مثقال مشک بغیر از
حنوط بکافور و احادیث بسیار وارد شده است در آنکه میت را خوشبو نسازند
بغیر از کافور و ذریره و بخصوص مشک نیز وارد شده است که بمشک او را خوشبو نسازند
پس این خبر بر تقدیر صحت محمولست بر آنکه از خصایص آنحضرت بوده باشد و حمل بر تقیه اظهر
است چون ظاهر آنست که راوی خبر از عامه باشد و در فقه رضوی مذکور است که مشک
را بالای کفن بگذارند تا فرشتگان از او محظوظ شوند و تنفر نمایند و این وجهیست در جمع
بین الاخبار و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه کتب ابی صلوات
الله علیه فی وصیته ان اکفنه فی ثلثة اثواب احدها برد له حبرة
کان یصلی فیه یوم الجمعة و ثوب اخر و قمیص و از طرق منقولست و طریق

صدوق باو صحیح است و طریق کلینی بوی حسن کالصحیح است که آنحضرت فرمودند که پدرم در وصیت
نامه نوشت که او را کفن کنم در جامه یکی بردیمانی که داشتند و در روز جمعه در آن نماز میکردند و
جامه دیگر که ظاهرا سرتاسری باشد چنانکه اخبار در آن گذشت و در پیراهنی و قال
موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یموت ایکفن فی ثلثة اثواب
بغیر قمیص قال لا بأس بذلک و القمیص احب الیّ و بسند حسن از سهل
بن الیسع منقولست که سوال نمودم از آنحضرت صلوات الله علیه که مردی که مرده
باشد او را کفن می توان کرد در سه جامه سرتاسری بی پیراهن حضرت فرمودند که
باکی نیست و اگر یکی از آن سه جامه پیراهن باشد محبوب تر است نزد من از آنکه همه سرتاسری
باشد و از مجموع این اخبار ظاهر شد آنچه پیشتر مذکور شد و سال عمار بن موسی
الساباطی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المرأة اذا ماتت فی
نفاسها کیف تغسل قال مثل تغسل الطاهرة و کذلک الحائض و
کذلک الجنب انما تغسل غسلا واحدا و در موثق از عمار منقول است که
سوال کرد از آنحضرت صلوات الله علیه از زنی که در نفاس بمیرد چگونه او را غسل
دهند حضرت فرمودند که چنانکه زن پاک را غسل میدهند همچنین حایض و همچنین جنب هر گاه
بمیرند یک غسل میدهند و احادیث جنب گذشت و اندکی پیشتر و ظاهرا اینجا زن جنب
مراد باشد چون جنب را بر مرد و زن اطلاق میکنند و سئل ابو الحسن الثالث صلوات
الله علیه هل یقرب الی المیت المسک و البخور قال نعم و از حضرت
امام علی نقی صلوات الله علیه پرسیدند که آیا مشک و بخور را نزدیک میت می برند
حضرت فرمودند که بلی و چون احادیث گذشت که میت و کفن او را دخان نکنند این
حدیث را حمل برین میکنیم که بخور را از جهت حاضران کنند که ایشان بوی میت را
نشنوند هر گاه بو کرده باشد و ممکن است که مشک نیز داخل بخور باشد چنانکه
در حدیث موثق از غیاث از حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات
الله علیهما منقولست که آنحضرت خوشبو میساختند بخور میت را بعودی که در آن
مشک بود و گاه بود که بر تابوت میگذاشتند و حضرت را خوش نمی آمد که مجمره
را از عقب میت برند و محمولست بر آنکه در حوالی میت بخور کنند و مشهور میان علما

حمل بر تقیه است چنانکه گذشت و می توان حمل کردن بر آنکه مشک را بالای کفن گذارند چنانکه در فقه رضوی
مذکور است و قال الصادق صلوات الله علیه المرأة اذا ماتت نفساء و کثر دمها ادخلت
الی السرة فی الادم او مثل الادم و تنظف ثم یحشی القبل و الدبر ثم تکفن بعد ذلک
و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست بسند قوی کالصحیح که هر گاه زنی در نفاس بمیرد و خونش بند
نشود از بسیاری آن آن زن را داخل میکنند تا ناف در پوستی یا مثل پوست و او را پاکیزه میکنند
پس قبل و دبرش را پر میکنند پس کفن میکنند او را بعد از آن این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از
غسل فرجش را پر از پنبه میکنند تا ایمن باشند چنانکه در حدیث دیگر وارد است و زیر جامه از قبیل زیر جامه
کشتی گیران از جهت او مهیا میکنند و با پاشال در اندرون آن می کنند که اگر خون از پنبه بگذرد از
پوست نگذرد و کفن نجس نشود و احتمال دیگر عبارت آنست که علی سبیل القلب باشد یا آنکه ریزه دباغی
و امثال آن را بکف دست و انگشت در فرج او پر کنند که اینها مانع اند از آمدن خون و الله تعالی یعلم
و سئل صلوات الله علیه عن المرأة تموت مع رجال لیس فیهم ذو محرم هل
یغسلونها و علیها ثیابها فقال اذا یدخل ذلک علیهم و لکن یغسلون
کفیها و بسند صحیح و قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت
سوال کردند از زنی که بمیرد و مردان با او باشند و زنی نباشد و مرد محرمی نباشد آیا مردان
اجنبی آن زن را غسل می توانند داد جامه پوشیده که نظر ایشان ببدن آن زن نیفتد پس حضرت
فرمودند که اگر در این صورت آن زن را غسل دهند عاری عظیم بر آن قبیله داخل میشود و حق سبحانه
و تعالی بآن راضی نیست و لیکن سرهای دست آن زن را میشویند و این نیز بر سبیل استحبابست
چون اخبار بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که او را با جامهها دفن میکنند و غسل نمیدهند و او را
و شستن مختلف واقع شده است در بعضی دستها واقع شده است و در بعضی شستن
مواضع تیمم واقع شده است یا آنکه اول کف دست او را بشویند دیگر روی او را دیگر پشت دستهای
او را و در بعضی مواضع وضو وارد شده است و در بعضی تیمم وارد شده است و اختلاف
قرینه استحبابست و در دو روایت وارد شده است که او را غسل میدهند جامه پوشیده و مردود
خالی از ضعف نیستند و شیخ حمل کرده است بر استحباب و حمل بر تقیه اظهر است و علی ای حال شک
نیست که غسل دادن او واجب نیست پس او را با جامهها دفن اولی است که دست باو نرسانند چنانکه
روایات صحیحه و کالصحیح بر آن دلالت دارد و الله تعالی یعلم و سئل ابو عبد الله بن ابی یعفور

من الرجل یموت فی السفر مع النساء ولیس معهن رجل کیف یصنعن به قال یلففنه
لفافی ثیابه و یدفنه ولا یغسلنه و بسند صحیح از عبد الله منقولست که گفت سوال کردم از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد در سفر با زنان و با ایشان مردی نباشد
که او را غسل دهد چکنند زنان با آن حضرت فرمودند که می پیچند او را در جامهای او و دفن میکنند او را
و غسل نمیدهند او را و برین مضمون دلالت میکند احادیث صحیح مثل صحیح کنانی و صحیح حلبی و غیرها
و ساله الحلبی عن المرأة تموت فی السفر ولیس معها ذو محرم ولا نساء تدفن کما هی
بثیابها والرجل یموت ولیس معه الا النساء ولیس معهن رجل کما هو بثیابه
و در صحیح از حلبی مرویست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی که
در سفر بمیرد و نباشد محرمی و نه زنان که او را غسل دهند حضرت فرمودند که او را با جامهای او دفن میکنند
و مردی که بمیرد و نباشد با او مگر زنان و با ایشان مردی نباشد و زن محرمی نباشد که او را غسل دهند
دفن میکنند او را با آن جامها و محرم در حدیث شیخ هست و در بنجا مراد است بقرینه سابق و احادیث
دیگر و ساله ابو النمیر مولی الحارث ابن المغیرة فقال حدثنی عن الصبی الی
کم تغسله النساء فقال الی ثلث سنین و در قوی کالصحیح از ابو نمیر آزاد کرده حارث
منقولست که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بفرما یید که
کودک را تا چند سال زنان غسل می توانند داد حضرت فرمودند تا سه سال و علما حمل کرده اند که تا
سه سال برهنه غسل میتوانند داد چون محرم مند و بعورت اطفال نظر می توانند کرد تا سه سال و بعد از آن
جایز نیست و احوط آنست که بعد از سه سال اگر مرد باشد زن او را غسل ندهد و اگر نباشد جامه
پوشیده او را غسل دهند تا بلوغ و بعد از بلوغ با جامها دفن کنند چنانکه گذشت و در حدیث موثق
از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت سوال کردند از صبی که
زن او را غسل می تواند داد حضرت فرمودند که اطفال را زنان غسل میدهند و پرسیدند از
صبیه هرگاه زنی نباشد که او را غسل دهد حضرت فرمودند که مردان محرم او را غسل میدهند و ذکر
شیخنا محمد بن الحسن رضی الله عنه فی جامعه فی الجاریة تموت فی السفر قال اذا
کانت ابنة اکثر من خمس سنین او ست دفنت و لم تغسل و اذا کانت ابنة اقل
من خمس سنین غسلت و ذکر عن الحلبی حدیثا فی معناه عن الصادق صلوات
الله علیه و ذکر کرده است استاد ما محمد بن حسن که حق سبحانه و تعالی از خشنود باشد در

کتابی از کتب او که مشتمل است بجامع در دختری که بمیرد با مردان در سفر که او گفت با حضرت فرموده است که
اگر زیاده از پنجسال و شش سال باشد او را دفن میکنند و غسل نمیدهند و اگر سالش کمتر از پنجسال باشد
او را غسل میدهند مردان و احوط آنست که برهنه غسل ندهند اگر چه شیخ جزو آخر حدیث را ذکر کرده
است و بعد از آن ذکر کرده است که یعنی برهنه غسل می توان داد و این یعنی از شیخ است یا از محمد بن
احمد بن یحیی است که این حدیث را از کتاب او مرسلا روایت کرده است و ابن ولید در کتاب خود
این عبارت را ذکر کرده است مسندا یا مرسلا و بر تقدیر ارسال ظاهرش صحت حدیث است چون سند
ابن ولید بحلبی صحیح است بچند سند و لیکن چون لفظ برهنه در حدیث وارد نشده است اولی
آنست که پیراهن پوشیده او را غسل دهند و الله تعالی یعلم و ساله منصور بن حازم
من الرجل یسافر مع امرأته فتموت ایغسلها قال نعم و امه و اخته و نحوهما
یلقی علی عورتها خرقة و یغسلها و بسند صحیح از منصور منقولست که گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که با زن خود بسفر رود و آن زن بمیرد آیا
آن زن را غسل می تواند داد حضرت فرمودند که بلی و مادر و خواهر و امثال اینها از محارم را غسل
می توانند داد مثل دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر خود را و می اندازد بر عورت زنش
یا هر یک از اینها خرقه و او را غسل میدهد و بدانکه ظاهر این حدیث دلالت میکند که زوجه و سایر
محارم را غسل می توانند داد برهنه بغیر از عورت که میباید بپوشانند و برین مضمون احادیث معتبره
دلالت میکند و لیکن اکثر علما در محارم قایلند که جامه پوشیده آنها را غسل می توانند داد و در
زوجه پوشیدن عورت کافیست و احوط آنست که زوجه را پوشیده غسل بدهد چنانکه در احادیث
صحیحه وارد شده است اگر چه اظهر آنست که محمولست بر استحباب همچنین اولی آنست که تا مماثل باشد
از زن و مرد غیر مماثل غسل ندهند چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است و جمعی واجب میدانند
اما بعید است چون احادیث جواز صحیح است و معلق است و معرج نیز هست و الله تعالی یعلم و ساله
سماعة بن مهران عن رجل مات ولیس عنده الا نساء فقال تغسله امرأة ذات
محرم منه و تصب النساء علیها الماء ولا تخلع ثوبه و ان کانت امرأة ماتت
مع رجال ولیس معهم امرأة ولا محرم لها فلتدفن کما هی فی ثیابها فان
کان معها ذو محرم لها غسلها من فوق ثیابها و بسند موثق کالصحیح منقولست که
سماعه گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مردی که مرده باشد و نباشد

زد او مگر زنان پس حضرت فرمودند که غسل میدهد او را زنی که محرم او باشد و زنان دیگر آب بر دست
آن زن یا بر آن مرد میریزند و جامه او را یعنی پیراهن او را نمیکنند و اگر زنی بمیرد با مردان و با ایشان
زنی و مردی محرمی نباشد آن زن را با جامهای او دفن میکنند و اگر مرد محرمی باشد او را با پیراهن
پوشیده غسل میدهند و برین مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و ساله عمار الساباطی
عن الصبیة ولا تصاب امرأة تغسلها قال تغسلها اولی الناس بها من الرجال
و ساله عن الرجل المسلم یموت فی السفر ولیس معه مسلم و معه رجال نصاری
و عمته و خالته مسلمتان کیف یصنع فی غسله قال تغسله عمته و خالته فی قمیصه
ولا تقربه النصاری و عن المرأة تموت فی السفر ولیس معها امرأة مسلمة و
معها نساء نصاری و معها عمها و خالها مسلمان قال تغسلانها ولا تقربها
النصرانیة کما کانت تغسلها غیر انه یکون علیها درع فیصب الماء من فوق الدرع و ساله عن النصرانی
یکون فی السفر وهو مع المسلمین فیموت قال لا یغسله مسلم ولا یدفنه ولا کرامة
ولا یقوم علی قبره و ان کان اباه و بسند موثق از عمار منقولست که گفت سوال کردند از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از دختر نابالغی که بمیرد و زنی بهم نرسد که او را غسل دهد حضرت
فرمودند که غسل میدهد او را اولی او از مردان یعنی محارم او از پدر و برادر و عم و خال مثلا و دیگر
از آنحضرت سوال کردند که هرگاه مردی مسلمان بمیرد در سفر و نباشد با او مرد مسلمان و مردمان
نصرانی عیسوی مذهب باشند و عمه و خاله مسلمان نیز باشند که غسل او بدهد حضرت فرمودند که عمه و
خاله او او را غسل میدهند پیراهن پوشیده و نصرانی نزدیک او نمیرود و دیگر سوال کردند از زنی
که بمیرد در سفری و نباشد با او زنی مسلمانی و زنان نصرانی باشند عمو و خالوی او مسلمان باشند
حضرت فرمودند که عمو و خالو او را غسل میدهند و زن نصرانیه نزدیک نمیرود و لیکن می باید که آن
زن با پیراهن باشد و آب از بالای پیراهن بر او میریزند و دیگر سوال کردند از آنحضرت که هرگاه
در سفری نصرانی با مسلمانان باشد و بمیرد چه کنند حضرت فرمودند که او را مسلمانی غسل نمیدهد و
دفن نمیکند و او را هیچ قیمت نزد حق سبحانه و تعالی و نزد مومنان که با او اینها کنند و اگر کفار
او را دفن کنند مسلمانان بر سر قبر او نمی روند که دعا کنند اگر چه پدرش باشد و ساله المفضل بن
عمر فقال قلت له جعلت فداک ما تقول فی المرأة تکون فی السفر مع الرجال
لیس فیهم لها ذو محرم ولا معهم امرأة فتموت المرأة ما یصنع بها قال یغسل

منها ما اوجب الله علیه التیمم ولا تمس ولا یکشف لها شیء من محاسنها التی امر الله
عز وجل بسترها فقال له کیف یصنع بها قال یغسل بطن کفیها ثم یغسل وجهها
ثم یغسل ظهر کفیها و بسند کالصحیح از مفضل منقولست که عرض نمودم که فدای تو گردم چه
میفرمایی در زنی که در سفر فوت شود با او مردان باشند و محرمی و زنی نباشد چه کنند با او حضرت
فرمودند که مواضع تیمم او را میشویند و دست نمیرسانند و باز نمیکنند چیزی از محاسن او را که حق
سبحانه و تعالی امر کرده است بپوشانیدن آنها مثل گردن و سینه و هر چیزی غیر از رو و دستها
و پاها تا ساق چنانکه خواهد آمد پس مفضل گفت چگونه بشویند حضرت فرمودند که شکم دستها
می شویند که در وقت تیمم بر خاک میزنند و رو را میشویند تمام یا پیشانی را پس پشتهای دستها را میشویند و این
عنوان نزدیک فرد است از افراد مستحب چنانکه گذشت و اگر این فعل را بجا آورند و تیمم بدهند او را
سه مرتبه بدل از سدر و کافور و قراح احوط است و الله تعالی یعلم و ساله عمار بن موسی
الساباطی عن رجل مات و لیس معه رجل مسلم ولا امرأة مسلمة من ذوی
قرابته و معه رجال نصاری و نساء مسلمات لیس بینهن و بینه قرابة قال
یغتسل النصرانی ثم یغسله فقد اضطر و ساله عن المرأة المسلمة تموت ولیس
معها امرأة مسلمة ولا رجل مسلم من ذوی قرابتها و معها نصرانیة و رجال
مسلمون قال تغتسل النصرانیة ثم تغسلها و بسند موثق منقول است که عمار از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کرد از مردی که بمیرد و نباشد با او مردی از مسلمانان
و نه زن مسلمانی از خویشان او باشد و محرم او باشد و با او باشند مردان نصرانی و
زنان مسلمانان که میان او و ایشان خویشی نباشد حضرت فرمودند که اول نصرانی غسل میکند
تا برطرف شود نجاسات عینیه مثل خمر و خنزیر که ملاقات آنها کرده است پاک شود بعد از آن مسلمان
را غسل میدهد چون مضطر اند و دیگر از آنحضرت سوال کرد از زن مسلمانی که بمیرد با او نباشد
زن مسلمان و نه مرد مسلمان از خویشان او و با او باشد زن نصرانیه و مردم مردان مسلمان
حضرت فرمودند که زن نصرانیه اول غسل میکند و بعد از آن زن مسلمان را غسل میدهد و مؤید
این خبرات خبر موثق از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله فرمودند که جمعی بخدمت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند که زنی در این سفر با ما بود و فوت
شد و محرمی نداشت حضرت فرمودند که چه کردید گفتند که آب بر او ریختیم حضرت فرمودند که زنی

از اهل کتاب نبود که او را غسل دهد کفتند نه حضرت فرمودند که چرا او را تیمم ندادی و عمل باین دو حدیث
کرده اند اکثر علما و لیکن کفته اند که نزد ضرورت مطلق کافر غسل می تواند داد و این دو حدیث دلالت
میکند بر انکه اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوس باشند غسل میتوانند داد نه مطلق کافر و محقق در
معتبر تامل نموده است در عمل باین دو خبر که چون راوی ها مرد و یند ضعیف اند مشکل است عمل باینها
با انکه زیاده از صد جا عمل بحدیث عمار و امثال او کرده است و کفته است که اشکالی دیکر انکه
غسل عبادتست و نیت در کار است جواب انکه ظاهر نیست که درین غسل نیت در کار باشد
و بر تقدیر اشتراط نیت علما ذکر کرده اند که زنان مسلمه نیت میکنند دیکر انکه کافر نجس است
و غسل سبب زیادتی نجاست میشود و این نیز ظاهر نیست که اهل کتاب نجس باشند چنانکه کذشت
و می آید و نجاست عارضی بغسل ایشان زایل میشود و ضعف خبر منجبر است بشهرت بین الاصحاب
با انکه همین حکم در فقه رضوی هست و الله تعالی یعلم و خمسة ینتظر بهم ثلثة ایام الا ان
یتغیر و الغریق و المصعوق و المبطون و المهدوم و المدخن و در حدیث صحیح
از اسمعیل بن عبد الخالق مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پنج
کسند که سه روز انتظار ایشان می باید کشید که مبادا سکته کرده باشند و نمرده باشند مکر
انکه متغیر شوند و بوی از ایشان ظاهر شود که آن دلیل قطعی است بر موت و سایر علمائی که ذکر کرده
اند غریق است و عمل باین مشکل است و آن پنج کس کسی است که غرق شده باشد یا بعلت اسهال رفته
باشد یا خانه بر سر او فرود آمده باشد یا دود زده باشد و ممکن است که مصعوق کسی باشد که
بیهوش شده باشد بغش کردن چنانکه درین بلاد این بیشتر است و بسیار کسی دیدیم که غش کرده بود
و در تابوت کذاشته بغسل کاه بردند و زنده بود اما اکر سه روز بکذرد و جو نمی میرد البته بو میکند
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که مصعوق بهر دو معنی
علی الظاهر و غریق را سه روز صبر میکنند مکر انکه پیشتر متغیر شوند و در حدیث موثق کالصحیح اسحق بن عمار
وارد است که کفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم از غرق شده آیا او را
غسل میدهند حضرت فرمودند که بلی و احتیاط نیز می باید کرد و کفتم که چکونه احتیاط کنم حضرت فرمودند که
سه روز دفن نمی باید کرد و همچنین صاحب صاعقه را بهر دو معنی زیرا که بسیار است که کمان میکنند که او
مرده است و نمرده است و از علی بن ابی حمزه منقولست که یکسال در مکه معظمه صاعقه و برق بسیار شد
و مردم بسیار بسبب آن مردند پس من بخدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه رفتم حضرت

خود فرمودند ای انکه من سوال کنم که می باید غریق و مصعوق را سه روز دفن نکنند مکر انکه بو کنند که آن دلیل
مردنست کفتم فدای تو کردم از کفته شما چنین ظاهر میشود که بسیار کسی را زنده بکور کرده باشند حضرت
فرمودند که بلی بسیار کسی را زنده دفن کردند که نمردند مکر در قبور خود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بروایت
سکونی منقولست که غریق را غسل می باید داد و در موثق عمار وارد است که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که غریق را دفن میکنند تا متغیر شود و بدانند که مرده است بعد از آن غسل
میدهند و دفن میکنند و مصعوق را دو روز صبر میکنند و بعد از آن کفن میکنند و دفن میکنند و
دور نیست که دو روز متغیر شود البته اکر مرده باشد و یا بهوش آید اکر سکته باشد اما سه روز البته
صبر می باید کرد احتیاطا و ازین اخبار ظاهر شود که غسل عبادتست نه ازاله نجاست و بس اکر غریق را
دیکر غسل نمی بایست داد و محتمل است که از جهت ترتیب باشد و شستن بسدر و کافور چون ضرور است
واقع شده است از انجهت اعاده باید کرد و لیکن حضرت امر باعاده فرموده است اکر چه بسدر و
کافور نداشته باشند و همین مضمون در فقه رضوی مذکور است و لیکن غریق و مصعوق دو حکم
مذکور اند چون غالب اینها اند و الله تعالی یعلم و المجدور اذا مات یصب الماء علیه
صبا اذا خیف ان یسقط من جلده شیء عند المس و کذلک الکسیر و المحترق و الذی
به القروح و کسیکه آبله داشته باشد و بمیرد آب بر او بریزند هر کاه خوف آن باشد که اکر دست
بمالند چیزی از پوست او جدا شود و همچنین کسیکه اعضای او شکسته باشد یا سوخته باشد یا جراحتها
و دملها داشته باشد و برین مضمون حدیث کالصحیح از ضریس منقولست و در حدیث موثق از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که سوخته باشد بآتش
حضرت ایشان را امر فرمودند که آب بر او بریزند و نماز کنند و در حدیث دیکر منقولست که عرض نمودند بآنحضرت
صلوات الله علیه که شخصی زخمها دارد و مرده است اکر او را غسل دهیم زخمها میریزد حضرت فرمودند
که تیمم دهید و این اخبار اکر چه خالی از ضعفی نیست لیکن عمومات شامل اینهاست و اینها مؤید اند
با انکه در فقه رضوی نیز هست اما بعد انکه اکر در کشتی مرده باشد پاهای او را سنکین میکنند و در
دریا می اندازند و الله تعالی یعلم و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا مات المیت
فی البحر غسل و حنط و کفن ثم یوثق فی رجله حجر و یرمی به فی الماء و در روایت
وهب بن وهب از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر کاه شخصی در دریا و در کشتی بمیرد
او را غسل میدهند و حنوط میکنند و کفن میکنند و سنکی در پای می بندند و در دریا می اندازند و

بعضی ذکر کرده اند که اکر سنکی دیکر در بالای سر او نیز به بندند و رو بقبله سر دهند که فرو رود با امکان لازم
است و برین مضمون که در حدیث است حدیث کالصحیح دیکر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد است اما باین عبارت که سنکین میکنند و در حدیث دیکر از آنحضرت صلوات الله علیه منقول
است که اینها میکنند مشروط بانکه کنار مقدور نباشد یا اکر نزدیک باشند خوف مثله باشد که نبش کنند و پاره پاره
باشد و قد روی انه یجعل فی خابیة و یوکا راسها و یرمی بها فی الماء هذا کله
اذا لم یقدر علی الشط و تحقیق که در روایتی وارد شده است که آن حدیث صحیح ایوب بن حر
است که کفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند که هر کاه شخصی بمیرد در کشتی
در دریا چکنند حضرت فرمودند که در میان خمی میکذارند و سرش را می بندند که جانوری داخل او نشود
و در آب می اندازند صدوق ذکر کرده است که این هر دو حکم صورتی است که قدرت بر کنار نداشته باشند
و الا می باید که بکنار برند و دفن کنند و در حدیث مرسل این شرط بود در حکم اول که مذکور شد و اکثر
علما حمل بر تخییر کرده اند و جمعی کفته اند که اکر خم ممکن باشد و توان یافت اکر چه بزرک بسیار باشد هر کاه
داشته باشند آن مقدم است زیرا که محافظت واجبست حفظ بدن میت از انکه سباع دریا بخورند
از خشکی است و اکر ممکن نباشد سنکین میکنند و بآب می اندازند و هیچ شک نیست که عمل باین قول بهتر
است و الله تعالی یعلم و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه المرجوم و المرجومة یغسلان
و یحنطان و یلبسان الکفن قبل ذلک ثم یرجمان و یصلی علیهما و المقتص منه
بمنزلة ذلک یغتسل و یحنط و یلبس الکفن ثم یقاد و یصلی علیه بچند سند از مسمع
منقولست این حدیث و چون ظاهر آنست که مصنف از کتاب او برداشته است ضعف طرق ضرر
ندارد و او از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که کفت حضرت
فرمودند که مردی را که خواهند که سنکسار کنند و زنی را که خواهند سنکسار کنند غسل میدهند
و حنوط میکنند و کفن می پوشانند پیش از کشتن بعد از آن سنکباران میکنند و بعد از آن
بر هر دو نماز میکنند و بعد از آن بر هر دو نماز میکنند و کسی که کسی را کشته باشد و او را خواهند
که بعوض آنشخص بکشند همین عنوان غسل میدهند و حنوط میکنند و کفن در وی می پوشانند و
کردنش را میزنند و اول اظهر است و کمان ندارم که کسی خلاف کرده باشد درین مسئله و اکر
پیش از کشتن نکرده باشند بعد از کشتن واجبست همه اجماعا و عبارت مصنف صریح است
که نماز بعد از کشتن است اما این عبارت ثم یقاد در کافی و تهذیب نیست و ظاهر فقه رضوی

با مصنف است و عبارت ما بعد عبارت فقه رضویست و اذا کان المیت مصلوبا انزل عن
الخشبة بعد ثلثة ایام و غسل و دفن و لا یجوز صلبه اکثر من ثلثة ایام و بطرق
متعدده از سکونی منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر کاه شخصی را از
دار کشیده باشند که راه زنی کرده باشد بعد از سه روز آن را از دار بزیر می آورند و غسل میدهند
و نماز میکنند و دفن میکنند و جایز نیست که زیاده از سه روز او را در دار بکذارند و این سه روز
از جهت عبرت دیکران مقرر شده است چنانکه خواهد آمد در کتاب حدود ان شاء الله تعالی
و در حدیث صحیح از ابو هاشم منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سوال کردم
از مصلوب پس حضرت فرمودند که آیا نمیدانی که حضرت صادق صلوات الله علیه نماز کذارد
بر عم خود زید بن علی ابو هاشم کفت میدانم و لیکن کیفیتش را نمی فهمم و ظاهرا بیشتر شنیده و نفهمیده
باشد حضرت فرمودند که من بیان کنم از جهت تو اکر روی مصلوب بقبله باشد پس محاذی
کتف راست مصلوب بایست و میل بدست چپ قبله کن و اکر پشت او بقبله باشد محاذی دوش
چپ او بایست و میل بدست چپ قبله کن که میان مشرق و مغرب قبله است و اکر دوش چپ او
بقبله باشد محاذی دوش راست بایست و اکر دوش راستش بقبله باشد محاذی دوش
چپش بایست و بهر نحو که او منحرف شود تو میل بجانب دوش قبله کن و می باید که روی
تو از میان مشرق و مغرب بیرون نرود و استقبال و استدبار او مکن البته ابو هاشم
کفت که فهمیدم ان شاء الله فهمیدم و الله و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر
صلوات الله علیهما عن الرجل یاکله السبع او الطیر فتبقی عظامه بغیر لحم
کیف یصنع به قال یغسل و یصلی علیه و یدفن و بسند صحیح منقول است که سوال
کرد علی از برادر خود صلوات الله علیه از شخصی که او را شیر یا درنده دیکر خورده باشد یا مرغان
کوشت او را خورده باشند و استخوانهای او مانده باشد بی کوشت با او چکنند حضرت فرمودند
که آن را غسل میدهند و کفن میکنند و نماز بر آن میکنند و دفن میکنند و دغدغه نیست که اکر هم
استخوانها مانده باشد این حکم دارد و بعد ازین احادیث درین باب خواهد آمد و در
فقه رضوی هست و فی خبر آخر ان علیا صلوات الله علیه لم یغسل عمار بن
یاسر و لا هاشم بن عتبة و هو المرقال و دفنهما فی ثیابهما بدمائهما
و لم یصل علیهما و در خبری دیکر که آن خبر مسعدة بن صدقه عامی است وارد است که

حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه غسل نداد عمار بن یاسر را و نه هاشم بن عتبه را که اورا
مرقال میگویند باعتبار آنکه حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه در جنگ صفین اورا علمدار
کرد و در جنگ بسیار تند و تلخ بود اورا باین اعتبار مرقال نامیدند و حضرت ایشانرا
با جامهای خونین دفن کردند و بر ایشان نماز کردند و اکثر عامه بر آنند که نماز بر شهید واجب نیست
چون نماز از جهت مغفرتست و او مغفور است و این قول باطلست زیرا که همچنانکه از جهت مغفرت
می باشد از جهت علو درجات می باشد با آنکه آنها که نماز بر او میکنند نیز مغفور میشوند و شاید که
این عبارت و فی خبر آخر ظاهرا سهوا واقع شده باشد زیرا که مناسبتی نیست میان خبر اول
و ثانی تا این عبارت گفته شود و توجیه می توان کرد که هرگاه بر استخوان تنها احکام
میت جاری باشد بر شهید نماز نتوان کرد و علی ای حال ظاهر کلام علمای شیعه آنست که خلافی
نیست میان ایشان که شهید را خواه در معرکه شهید شده باشد باید نماز برد و واجبست و لیکن
اکثر اخبار رقتیل در معرکه که او را کشته دریابند و رمقی نداشته باشد از حیات خالی است از صلوة
و ممکن است که از جهت تقیه تصریح نفرموده باشند و حدیث صلوة همین خبر سعده است و لیس
علی الظاهر هکذا رودی لکن الاصل ان تترک احد من الامة اذا مات بغیر
صلوة و صدوق میگوید که این روایت چنین وارد شده است و لیکن اصل باعتبار
عمومات اخبار آنست که هیچ یک از امت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بی نماز نگذارند و خلافی که
شده است در نماز سنیان باین اعتبار است که آیا ایشان از امت آنحضرت هستند
یا نه زیرا که مطلق امت مراد نیست چون یهود و نصاری و سایر کفار امت دعوت هستند و
حضرت همه را بدین اسلام دعوت فرموده است و خلافی نیست در آنکه خوارج و نواصب و غلاة
و مرتد و مجسمه قایلند بجسم [illegible] با آنکه داخل امت اند اما باعتبار انکار ضروری دین آنحضرت
از دین بدر رفته اند و منافقان این زمان ایشانند و اما بقیه سنیان و شیعیان بد مذهب مثل
زیدی و واقفی و امثال اینها خلافست و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که جایز نیست شیعه اثنی
عشری را که غسل دهد مخالف حق را هر که باشد و جایز نیست نماز کردن بر ایشان مگر از جهت تقیه و در
نماز بر و لعن خواهد کرد چنانکه می آید و حق اینست که در تقیه نیز نماز وارد شده است بلکه می اید
و صورت نماز را بالفعل می آورد و لعن میکند و شیخ طوسی ذکر کرده است در شرح کلام مفید که
وجه سخن مفید آنست که مخالف اثنی عشری کافر اند همه و نماز بر کافر جایز نیست بی دغدغه و حدیث

نفرانی گذشت و خواهد آمد و این استدلال در کار نبود چون اخبار بخصوصها در نماز وارد شده
است چنانکه ذکر کرده است و روی ابو مریم الانصاری عن الصادق صلوات
الله علیه انه قال الشهید اذا کان به رمق غسل و کفن و حنط و صلی علیه
وان لم یکن به رمق کفن فی اثوابه و روایت بسند موثق کالصحیح بل الصحیح از ابو مریم
از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هرگاه شهید را رسند و بقیه حیات چیزی مانده باشد
خواه در معرکه بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند و
نماز میکنند بر او و اگر وقتی رسیدند که رمقی نمانده و واصل شده در آن جامهایی که دارد
دفن میکنند اگر خونین شده باشد و ساله ابان بن تغلب عن الرجل یقتل فی سبیل الله
یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه فقال یدفن کما هو فی ثیابه بدمه الا
ان یکون به رمق ثم مات فانه یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه لان
رسول الله صلی الله علیه و آله صلی علی حمزة و کفنه و حنطه لانه کان جرد
و سند ابان اگر چه درین کتاب جهالتی دارد اما کلینی بسند صحیح روایت کرده است از ابان
بن تغلب بتاء دو نقطه و غین نقطه دار که او گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از شخصی که کشته شود در راه خدا که جهاد مشروع باشد اگر چه در زمان
غیبت باشد و کفار بر سر مسلمانان آیند چون دفع ایشان واجبست آن نیز داخلست
پرسید که آیا غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند او را حضرت فرمودند که با آن
جامهای خونین دفن میکنند او را مگر آنکه رمقی داشته باشد پس اگر باو رسند
رمقی از حیات او مانده باشد و بمیرد او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند
و نماز بر او میکنند لان النبی درینجا سهو ناسخ است و در کافی و تهذیب آنست و آن
بهترست و اگر وان باشد بهتر و بدرستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز بر حمزه
کردند و کفن کردند و حنوط کردند او را از جهت آنکه او را برهنه کرده بودند کفار و آن بمنزله
دفع اعتراضی است که بر کلام آنحضرت وارد ظاهرا می آمد که کسی بگوید که چون حمزه سید الشهدا
را دریافتند او شهید شده بود و چرا حضرت او را کفن و حنوط کردند حضرت جواب
فرموده اند که چون نماز تابع کفن است علی الظاهر من الاخبار یا آنکه چون حمزه را
برهنه کرده بودند با جامهای خود دفن نمی توانست کردن حضرت او را کفن از جهت

کردند و حنوط فرمودند و اگر جامه میداشت کفن و حنوط نمیکردند و بنا بر آنچه از اخبار ظاهر
میشود قید صلوة است قید بر او در روایت حسن کالصحیح از اسمعیل بن جابر و زراره از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که گفتند عرض کردیم که چگونه شهید را با خونش
دفن میکنند حضرت فرمودند که بلی با جامهای خونین دفن میکنند او را حنوط نمیکنند
و غسل نمیدهند و بهمان عنوان که هست دفن میکنند پس حضرت فرمودند که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله عمش را که حمزه بود دفن فرمودند با جامهای خودش
یعنی جامهای رسول صلی الله علیه و آله یا بعضی از جامهای او که مانده بود با خونش و حضرت
ردای خود را کفن او فرمودند و بپاهای او نرسید حضرت علف اذخر طلبیدند و پاهای
او را با آن پوشانیدند و هفتاد نماز یعنی دعا بر او کردند و هفتاد تکبیر بر او گفتند و وجه هفتاد تکبیر
خواهد آمد و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول
است که فرمودند که هر که شهید شود در راه خدا او را با جامهای خود او دفن میکنند و غسل
نمیدهند او را مگر آنکه مسلمانان او را دریابند و رمقی داشته باشد و بعد از آن
بمیرد که در این صورت او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند بدرستی که رسول
خدا صلی الله علیه و آله حمزه را با جامهای او دفن کرد و غسل نداد و لیکن بر او نماز
گذارد و دیگر اخبار خواهد آمد و غرض از ذکر این اخبار اشتباه اکثر علماست در آنکه
مطلقا گفته اند که این حکم از برای شهید در معرکه امام است و احادیث همگی مقیداست
برمق و مقید نیست بامام صلوات الله علیه چنانکه در فقه رضویست که مدار بر رمق
است و اگر رمق نداشته باشد نماز مذکور نیست و استشهد حنظلة بن ابی عامر الراهب
باحد فلم یأمر النبی صلی الله علیه و آله بغسله و قال رأیت الملائکة بین
السماء والارض تغسل حنظلة بماء المزن فی صحاف من فضة فکان یسمی
غسیل الملائکة و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول
است که حنظله پسر ابو عامر راهب شام که منافقان بدر شرح از شام آوردند و مسجد
ضرار را از جهت او ساختند تا بهانه داشته باشند و در آن مسجد باهم بر آورند
شاید که تفرقه در میان اصحاب آنحضرت بهم رسانند حق سبحانه و تعالی بعلم آیه والذین
اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین را فرستاد و حضرت

بامر الهی آن مسجد را سوزانید پسرش حنظله بشرف اسلام و ایمان مشرف شد و عبد الله بن ابی که سردار
منافقان بود دختر خود را نامزد او کرده بود و در جنگ احد او را منافقان مدینه که سبب نفاق بودند
از جهاد تخلف کردند و حنظله را عروس دختر نزدیک شده بود و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رخصت
دامادی گرفت حضرت او را رخصت دادند چنانکه بر خواست بخاطرش رسید که روا باشد که حضرت
در عرصه شدت باشند و تو در خوشی و عیش باشی پس از آنکه غسل جنابت کند سلاح برداشت که متوجه
جنگ شود دختر بار گفت بکجا میروی گفت بجنگ گفت بخدا قسم که دو کس را گواه بگیر که با من نزدیکی
کرده باشی که اگر از تو فرزندی حاصل شود مردمان سخنها گویند گفت ما اگر گمان ندارم که دیگر ترا به
بینم دیشب بخواب دیدم که در آسمان گشوده شد و تو داخل آسمان شدی او خوشحال شد و روانه شد وقتی
رسید که جنگ درگرفته بود خود را با بو سفیان رسانید و نیزه حواله او کرد و ابو سفیان از اسب در افتاد
و فریاد کرد که منم ابوسفیان و حنظله قصد کشتن من دارد کفار او را در میان گرفتند و از ایشان چند
کس کشت و عاقبت شهید شد پس حضرت صلوات الله علیه امر بغسل او نکردند و فرمودند که من فرشتگان
را می بینم در میان آسمان و زمین که حنظله را غسل میدهند بآبی در نهایت سفیدی و پاکیزگی در کاسهای نقره
با تنگ را نامیدند بغسیل ملائکه یعنی غسل داده فرشتگان و حضرت فرمودند که چون جنب شده بود و
غسل نکرده بود فرشتگان او را غسل دادند و جمعی از عامه بسبب این حدیث قایلند که جنب را غسل جنابت
می باید داد و این استدلال باطلست زیرا که اگر می بایست حضرت او را غسل میدادند و غسل ملائکه غسلی
دیگر است و قال امیر المومنین صلوات الله علیه ینزع من الشهید الفرو والخف والقلنسوة
والعمامة والمنطقة والسراویل الا ان یکون اصابه دم فان اصابه دم ترک ولا یترک
علیه شیء معقود الا حل و بسند موثق از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که می کنند
از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمربند و زیر جامه را مگر آنکه بزیر جامه رسیده باشد خون
با هر یک از اینها احتمالی که اکثر علما عمل باین احتمال کرده اند و مشکل است پس اگر بآن زیر جامه یا هر یک
خون رسیده باشد باز میکنند از بند آنرا و هر چه بسته باشد بر شهید از بندها همه را میگشایند
همین مضمون در فقه رضویست و ظاهر شهرکی است و جمعی از علما خیال کرده اند که وجه کندن
اینها از میت آنست که اینها در غالب اوقات پوست می باشد پس چون کفن کردن پوست روا نیست
خیال بی وجه است چون عمامه داخل است و زیر جامه و بر تقدیری که در زیر جامه جنگ پوست
متعارف باشد و عمامه متعارف نیست و الحق مراد احادیث غسل و کفن و دفن و عمل به آنها

يعمل بالمحل الا انه يقرب اليه الكافور و محرم هرگاه بميرد غسل ميدهند او را بسدر و قراح
و غسل کافور نميدهند و کفن ميکنند او را و دفن ميکنند و هرچه با محل ميکنند با محرم ميکنند و روی
او را و سر او را می‌پوشانند هرچند محرم سر را نمی‌پوشاند و فرقی که هست همین در بوی خوش است و بر این مضمون
حديث صحيح عبد الرحمن و محمد بن مسلم و موثق کالصحيح ابو مريم و سماعه و حديث کالصحيح اسحق بن عمار و
ابن ابی حمزه دلالت ميکند بی معارض و بی خلاف ميان اصحاب و عبارت عبارت فقه رضويست
مگر درین عبارت که الا انه لا يقرب اليه کافور و این عبارت بهتر است و ظاهرا تغيير از نساخ است
و قتيل المعرکة فی غير طاعة الله عز و جل يغسل الميت و يضم راسه الی عنقه و يغسل
مع البدن و کسيکه در معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ بغير امر حق سبحانه و تعالی بوده باشد
او را غسل ميدهند چنانکه ميت را غسل ميدهند چنانکه ميت را غسل ميدهند و سر را اگر دور ميکنند از تن اگر
از بدن جدا شده باشد و بآن غسل ها بايد داد و بر این مضمون حديثی وارد شده است و عبارت فقه رضوی
و جهت باين و قطع نظر از حديث عمومات غسل شامل آن هست و چيزی که بيرون ميرود قتيل معرکه امام
است بنابر مذهب اکثر و قتيل جهاد مشروع است اگر برسند و رمقی نداشته باشد بنابر مذهب مشهور در احکام و
باقی ديگر حکم ميت دارد در جميع احکام و متعارف الحال که زخم را ميبندد و زنده و ظاهرا بد نباشد چون
نهی از شارع نرسيده است بآن رسيده است احاديث که هر چيزی جايز است تا نهيی بشما نرسد
والله تعالی يعلم و اذا ماتت امراة و هی حامل بولد و يتحرك فی بطنها شق بطنها من
الجانب الايسر و اخرج الولد و هرگاه زن حامله بميرد و فرزند در شکمش زنده باشد ميشکافند
شکم او را از جانب چپ و فرزند را بيرون می‌آورند و این مضمون در حديث صحيح و موثق کالصحيح از
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه وارد شده است و همچنين در قوی کالصحيح از حضرت امير
المومنين صلوات الله عليه و در قوی کالصحيح از حضرت امام جعفر صلوات الله عليه وارد شده است و
در هيچ يک از این اخبار نيست که از جانب چپ بشکافند و ليکن چون صدوق ذکر کرده است بنابر آنست
که این عبارت و عبارات ما بعد این عبارت فقه رضويست بنابرین علما متابعت او کرده اند
و بد نيست و چون بحسب این احاديث از همه طرف می‌توان شکافت طرف مشهور بهتر خواهد بود و
در حديث ابن اذينه وارد است که چون بشکافند و فرزند را بيرون آورند شکم را بدوزند و گفته
باين نيز احوط است که مبادا آنچه در شکم است بيرون آيد و مثله شود و ان مات الولد فی جوفها
و لم يخرج و هی حية ادخل انسان يده فی فرجها و قطع الولد بيده و اخرجه

و اگر فرزند در شکم زن بميرد و بيرون نيايد و زن زنده باشد آدمی دست خود را در فرج زن کند و بچه
را پاره پاره کند بدست و بيرون آورد و مضمون روايت این است که اگر زنان توانند این کار کردن زنان
متوجه شوند و اگر زن صاحب تجربه نباشد مرد صاحب تجربه این کار را ميکند و روايت اگر چه ضعفی دارد و ليکن
ضعفش منجبر است بشهرت بين الاصحاب و شهرت باعتبار فقه رضوی بوده است و ظاهرا که قدما دانسته اند
و بآن عمل کرده اند و ظاهرا وجه عدم شهرتش که علما این بوده است که چون حضرت امام رضا صلوات الله عليه
این کتاب را از جهت اهل خراسان تاليف فرموده اند و چون صدوق بخراسان رفت از علماء خراسان گرفته بوده است
و بر او خوانده بوده اند و بکوفه رسيده بوده که بهتر ازین شهرت کند چون اکثر محدثين ما در کوفه بوده اند و ليکن
چون صدوق بعراق رفت اکثر محدثين از وی [illegible] او در [illegible] در مشغول شدند اجازات گرفتند و جمعی که اعتماد
عظيم بوده اند بر او عمل بگفته او نموده اند و چون تتبع ميکنيم اکثر خبرهايی که مشهور است از غيبت اگر چه حديثی در آن
نرسيده است يا صحيح نيست آنچه رسيده است و باعتبار همين بوده است که چون درين کتاب بوده است
و يقين ميدانسته اند که تاليف آنحضرت است صلوات الله عليه عمل کرده اند والله تعالی يعلم با آنکه احاديث
مطلقه در طبابت وارد شده است مثل حديث صحيح ابو حمزه ثمالی که روايت کرده است از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله عليه که از آنحضرت سوال کردم از زن مسلمانی که ببلايی مبتلا شود در بدنش مثل شکستگی يا جراحتی
در جايی که نظر بآنجا نتوان کرد مثل فرج و مردان معالجه آن بهتر از زنان توانند کرد آيا جايز است مردان را که
نظر بآنجا کنند هرگاه مضطر شوند حضرت فرمودند که هرگاه مضطر شوند جايز است که معالجه کنند و بهمين مضمون ديگر
احاديث که مواهد آمده و روی انه لما قبض ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه لم يزل ابو عبد
الله صلوات الله عليه يامر بالسراج فی البيت الذی کان يسکنه حتی قبض صلوات الله
عليه ثم امر ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله عليهما بمثل ذلك فی بيت ابی عبد الله
صلوات الله عليه حتی اخرج به الی العراق ثم لا ادری ما کان و شيخان در قوی
روايت کرده اند که چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه برحمت ايزدی واصل شدند حضرت
امام جعفر صادق امر ميفرمودند که هميشه چراغ بسوزد يعنی در شبها در آن منزلی که حضرت سکنی داشتند
تا وقتی حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه آن عالم را بنور وجود خود منور گردانيدند بعد از آن
حضرت امام موسی کاظم امر فرمودند که هميشه در منزل سکنی آنحضرت صلوات الله عليه چراغ بسوزد تا وقتی که
هرون الرشيد عليه لعاين الله و العذاب الشديد آنحضرت را ببغداد برد ديگر کسی ندانست که چه شد
و جمعی از اصحاب باين حديث استدلال کرده اند که اگر ميت در شب بميرد چراغ نزد آن روشن کنند تا صبح

و این استدلال کرده اند بی وجه است بلکه ظاهرش آنست که این حکم مخصوص خانهای حضرات ائمه معصومين
باشد چون تعظيم خانه و مدفن ايشان از شعاير و علامات دين است و آنکه در مدفن ايشان چراغ سوزد
اگر مدفن مسکن ايشان باشد مثل عسکريين صلوات الله عليهما خوبست و اما در باقی اماکن مشرفه باين
حديث استدلال نمی‌توان کرد بلکه بعمومات تعظيم ايشان استدلال خوبست والله تعالی يعلم و من
کان جنبا و اراد ان يغسل الميت فليتوضا وضوء الصلوة ثم يغسله و من اراد الجماع
بعد غسل الميت فليتوضا ثم ليجامع و کسيکه جنب باشد و خواهد که ميت را غسل دهد مستحب است که
وضو بسازد چون وضوی نماز و بعد از آن ميت را غسل دهد و کسيکه بعد از غسل ميت اراده جماع کند بايد
که وضو بسازد مستحبا و بعد از آن جماع کند و این مضمون وارد است در حديث حسن کالصحيح از شهاب
بن عبد ربه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و چون ظاهرش آنست که از کتاب شهاب
برداشته است حديث خواهد بود چون طريق ابن بابويه بکتاب شهاب صحيح است با آنکه در فقه رضوی
هست همين عبارت والله تعالی يعلم و دلالت این حديث است که مجزيست يک غسل از برای مس ميت
و جنابت چنانکه گذشت اخبار و يکرد ان غسل ميتا فخرج منه دم کثير لا ينقطع فانه يجعل
عليه الطين الحر فانه ينقطع و کسيکه غسل دهد ميتی را و خون بسيار از آن آيد و منقطع نشود گل
رست را بر او ميگذارند خون بند ميشود و ليکن هرگاه گل بماند نجس خواهد ماند مگر آنکه اندرون فرج کنند
که ظاهر اگر پاک شود کافيست و يا بعد از آنکه بند شود گل را بشويند و ظاهرا از آنچه سفيد بهتر باشد و در
زنها مجربست و سال سليمن بن خالد ابا عبد الله صلوات الله عليه ايغتسل من
غسل الميت قال نعم قال فمن ادخله القبر قال لا انما مس الثياب و بسند حسن کالصحيح
از سليمن منقولست که او سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آيا غسل مس ميت
ميکند کسيکه غسل ميت ميدهد حضرت فرمودند که بلی گفت که کسيکه او را در قبر داخل ميکند بر او غسل هست
حضرت فرمودند که نه او مس ميکند مگر جامه را يعنی چه جای پرسيدن دارد دستش را ميگيرد و جادا
که بپرسی با آنکه اگر داخل قبر کند غسل نداده و با آنکه آب نداشته باشد و اول اظهر است و بر این مضمون است
صحيحه عبد الله بن سنان و حسنه کالصحيح حريز و غير هما و از امثال این اخبار متواتره ظاهر ميشود که
غاسل ميت المکنی است که ميت را ميگردانند و متعارف که نيت ميکنند آنکه آب بر او ميريزد پس
ميت را منقلب بايد که بکنند و جمعی گفته اند بر آب ريزنده نيت واجبست و احوط آنست که هر دو
بکنند و قال الصادق صلوات الله عليه لما مات اسمعيل امرت به و هو مسجی ان

يكشف عن وجهه فقبلت جبهته و ذقنه و نحره ثم امرت به فغطی ثم قلت
اکشفوا عنه فقبلت ايضا جبهته و ذقنه و نحره ثم امرتهم فغطوه ثم امرت
به فغسل ثم دخلت و قد کفن فقلت اکشفوا عن وجهه فقبلت جبهته و ذقنه
و نحره و عوذته ثم قلت ادرجوه فقيل له بای شیء عوذته فقال بالقرآن و حضرت
صلوات الله عليه فرمودند که چون اسمعيل و او پسر بزرگتر حضرت بود وفات کرد در وقتی که
چادرشبی بر روی او کشيده بودند امر کردم که روی او را باز کنند پس پيشانی و ذقن و گردن او را
بوسيدم پس باز گفتم که او را بپوشانند بچادرشبی و پوشانيدند ديگر گفتم که چادرشب بر دارند پس
مرتبه ديگر پيشانی و زنخ و گردن او را بوسيدم ديگر گفتم که بپوشانيد او را پس گفتم که غسل دادند
او را و داخل شدم و کفنش کرده بودند گفتم روی او را بگشاييد پس بوسيدم پيشانی و ذقن
و گردن او را و او را در پناه الهی در آوردم پس گفتم که بقبرش گذاريد پس بحضرت عرض کردند که
بچه چيز او را تعويذ کرديد حضرت فرمودند که بقرآن يعنی سور قرآنی خواندم مثل چهار قل و آية الکرسی
و فاتحه و تعويذ آنکه از عذاب قبر ايمن گردد چنانکه خواهد آمد و این بوسيدنها ممکن است که از لوازم
بشريت باشد و منافات با عصمت ندارد و يا بواسطه بيان جواز کرده باشند بلکه ممکن است که سنت
باشد چنانکه مهربانی در حال حيات مطلوبست و خواهد آمد و ممکن است که نقل آنحضرت از جهت
اظهار موت اسمعيل باشد تا جمعی نگويند که او نمرده است و مخفی است او و امام است چنانکه همه کس
را این گمان بود و با وجود اينها جمعی را اعتقاد آنست که اسمعيل بعد از حضرت فوت شد و او را امام
ميدانند مثل اسماعيليه که در اطراف عالم منتشرند و ولد او هر که باشد امام ميدانند و از اطراف
از جهت آنکه بالفعل هست الآف و الوف خمس می‌آورند با آنکه ميدانند که اکثر اينها صرف شراب و فسوق
ميشود همان اعتقاد دارند والله تعالی يعلم و قال الصادق صلوات الله عليه ان رسول
الله صلی الله عليه و آله قبل عثمان ابن مظعون رضی الله عنه بعد موته
و بسند موثق کالصحيح از آنحضرت صلوات الله عليه منقولست که حضرت سيد المرسلين صلی الله عليه و آله
بوسيدند عثمان بن مظعون را بعد از موت او و از اکابر صحابه کبار آنحضرت بود و بمنزله برادر
حضرت بود و چون مادر را و ام ايمن دايه حضرت بود که تربيت آنحضرت کرده است و حضرت فرمودند
که ام ايمن از اهل بهشت است و بوسيدن او ظاهرش اظهار محبت است ببرادر مومن چنانکه در
حال حيات مطلوبست و گذشت و قبر عثمان در بقيع است و جمعی از اهل مدينه ميگفتند که آنچه مشهور است

که قبر عثمان بن عفانست قبر عثمان بن مظعونست و اگر کسی در انجا زیارت ابن مظعون مقصود داشته باشد
دو ثواب خواهد داشت یکی ثواب تقیه و دیگر ثواب زیارت مؤمن و میگفتند که در همه کتب سیر و
تواریخ و احادیث منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه او را دفن نکردند چون
حضرت او را کافر میدانستند و سید مرتضی با ایشان بحث کرده است که اعتقاد بامامت عثمان
با اعتقاد امامت علی بن ابی طالب جمع نمیشود بالبدیهه **باب الصلوة علی المیت** قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه من تبع جنازة کتب الله له اربعة قراریط قیراط لاتباعه
ایاها و قیراط للصلوة علیها و قیراط للانتظار حتی یفرغ من دفنها و
قیراط للتعزیة بسند موثق کالصحیح از انحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که از عقب
جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهت او چهار حصه از ثواب بنویسند یک حصه بسبب متابعتی
که جنازه را کرده است و یک حصه از جهت نماز برو و یک قیراط از جهت انتظار کشیدن تا از دفن
فارغ شوند و یک حصه از جهت تعزیه یعنی صبر فرمودن صاحب مصیبت و قیراط جنت و یک مثقال است
و تعیین از جهت آنست که قطره از رحمت الهی عالمی را بس است و خواهد آمد که اگر چه نظر بسعت رحمت
غیر متناهی او انچه میدهد به بنده بمنزله قیراط است ولیکن نظر به بنده مثل کوه احد است که حوصله او تاب
ندارد و غرض از بیان این چهار آنست که تصور نکنند که نماز میت عبادتست و بس بلکه هر یک
از اینها عبادتست اما همراهی جنازه فوایدش بسیار است اول تعظیم میت که اگر شخصی بسفری رود
تعظیم آن شخص آنست که همراهی کنند با او بقدر محبت پس میت خوار نشده است فایده دویم تعظیم
مصیبت زدگان و سروری که بدل ایشان میرسد که جبر مصیبت ایشان میکند فایده سیم که بآنکسی
میرسد که مشایعت جنازه کرده است بآنکه تفکر در رفتن کند و فکر کند که عنقریب او نیز خواهد رفت
و تفکر کند که اگر میت دنیا و مافیها داشته باشد و از او قبول کنند هر آینه همه را خواهد داد که یک روز
دیگر در دنیا باشد و تلافی ما فات بکند پس خود را چنان تصور کند که میت بود و این ارزو
کرد و باو دادند انچه میخواست دیگر عبرت میگیرد که بیچاره این همه تعبها کشید و عاقبت دست خالی
میرود و هیچ کس هیچ چیز بآن فایده نمیدهد و علی هذا القیاس و اما انچه بواسطه نماز است پس دعا از جهت
برادر مؤمن کرده است و هر یک مطلبی که از جهت او میطلبد صد هزار مثل او باو میدهند چنانکه خواهد
آمد و اما انتظار کشیدن تا او را دفن کنند سبب سرور و تسلی ایشان میشود و تعزیه باعث او را
اجرها حاصل میشود و اما تسلی و صبر فرمودن مصیبت زدگان بمواعظ وافیه و نصایح شافیه

کردن ذوات ایشاند غم و اندوه ایشانرا و بهترین حقوق مؤمنان بر یکدیگر این حق است که غم ایشانرا
از خاطر ایشان بیرون برد و اگر سخن نگوید اصل دیدن مؤمنان را سبب زدودن غم ایشان میشود
و غرض انکه هیچ چیز نزد حق سبحانه و تعالی ضایع نمیشود و می باید در هر یک ازین امور غرضش رضای
الهی باشد انچه کنند بر سبیل عادت نکنند چنانکه اکثر خلایق کار ایشان اینست که اگر بجنازه حاضر
میشوند از جهت میشوند که فلان کس امد در فلانی آمد ما نیز برویم تا تلافی بکنیم یا ما میرویم تا آنها نیز بیایند
همه اینهارا میکنند و ضایع میکنند که ثوابی نداشته باشند و محتمل است که بتفضل الهی این ثوابها
را بمیت نیز بدهد پس اگر با نیت باشد بقدر نیت مضاعف میشود و حسرت ابدی بزرگ آن
خواهد بود حق سبحانه و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا هر یک را در هر حرکت و سکونی
عبرتها باشد بجاه محمد و آله الطاهرین و قال ابو جعفر صلوات الله علیه من مشی مع جنازة
حتی یصلی علیها ثم رجع کان له قیراط و اذا مشی معها حتی یدفن کان له
قیراطان والقیراط مثل احد بسند قوی کالصحیح بل الصحیح عندی از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقولست که هر که با جنازه پیاده برود تا نماز بر او کنند و برگردد او را یک قیراط اجر است
و اگر پیاده برود تا دفن کنند او را دو قیراط ثواب است که قیراطی مثل کوه احد است و بحسب ظاهر
منافاتی با حدیث سابق دارد و در واقع منافات ندارد از چند وجه یکی انکه حضرت بیان
دو کار را فرمودند یکی رفتن و دویم انتظار با انکه یصلی را مجهول نیز میتوان خواند
و ثواب صلوة را بظهور نگذاشتند و تعزیه را بیان نفرمودند و ثواب این دو چیز که
در نظر مردم کم بود بیان فرمودند وجهی دیگر انکه غرض بیان اینست درین حدیث که انتظار
کشیدن تا دفن ثوابش مثل آمدن و نماز کردنست چنانکه اکثر نماز را میکنند بر میگردند
بتوهم انکه ثواب همین است و بفعل آمد حضرت میفرمایند که مثل آن ثواب درین طرف
هست زیرا که در ان طرف مشی است و نماز درین طرف انتظار است و تعزیه اگرچه سخن نگوید
دیدن مصیبت زدگان پیش از دفن و بعد از دفن سبب تسلی و صبر ایشان میشود و با انکه
لازم نیست که قیراطان مساوی باشند بلکه ممکن است که حصه آخر ثوابش بیشتر باشد
و غرض از بیان رفع تناقض و تضاد در اخبار آنست که توهم نشود بسبب این تضاد
بحسب ظاهر که رد حدیث کنند که معصوم نگفته است چنانکه عادت جمعی از جهله است با انکه
ممکن است که اختلاف بحسب اشخاص باشد و بحسب نیات باشد میت باشد و از خوبی و

بدی او و بجب اصحاب میت باشند از خوبی و بدی و تاثر و عدم تاثر و خواهش ایشان در غفران
از وجوه بسیار و الله تعالی یعلم و قال صلوات الله علیه من تبع جنازة امرئ مسلم
مسلما اعطی یوم القیمة اربع شفاعات و لم یقل شیئا الا قال الملك ولك
مثل ذلك و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که هر که
از عقب تابوت مردی مسلمان برود بجز دو مشایعت و یا بسبب چهار چیز سابق چهار شفاعت
در روز قیامت باو دهند با آنکه بگویند که چهار کس را که میخواهی شفاعت کن پس اگر هزار مرتبه
بجنازه حاضر شده باشد روز قیامت چهار هزار کس را شفاعت خواهد کرد و بگوید خیری از
جهت میت مگر آنکه ملکی موکلست که بگوید که حق سبحانه و تعالی دعای ترا در حق او قبول کرد و ترا نیز
مثل آن کرامت فرمود و احادیث بشر تا سه باره نهصد هزار زاید بر صد هزار با و عطا کنند
خواهد آمد انشاء الله تعالی پس هر چند دعای مغفرت از جهت میت و دعای صبر از جهت مصیبت
زدگان بیشتر میکنند از جهت خود تحصیل ثواب و اجر کرده است با جمیع مطالب اضعافا مضاعفة
و قال الصادق صلوات الله علیه من اخذ بجوانب السریر الاربعة غفر
الله له اربعین کبیرة و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که
تربیع کند یعنی چهار گوشه تابوت را بردارد حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد
و محتمل است که دست رسانیدن کافی باشد و بهر عنوان که بردارد کافی باشد از جهت حصول
این ثواب و ممکن است که مراد برداشتن بنحو خاص باشد چنانکه می آید و علما ذکر کرده اند که تربیع
مستحب است بچهار معنی یکی آنکه چهار کس تابوت را بردارند دویم آنکه یک کس چهار گوشه او را
بردارد بهر عنوان که باشد سیم و چهارم کیفیت خاص است که وارد شده است که می آید
و قال الصادق صلوات الله علیه من شیع جنازة مؤمن حتی یدفن فی قبره
وکل الله به سبعین ملکا من المشیعین یشیعونه و یستغفرون له اذا خرج
من قبره الی الموقف و بسند قوی کالصحیح بل الصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هر که مشایعت کند جنازه مؤمنی را تا آنکه او را دفن کنند در قبرش
حق سبحانه و تعالی مقرر فرماید که چون از قبر بیرون آید هفتاد فرشته که کار ایشان تشییع
است مشایعت و همراهی او کنند و او را باعزاز و اکرام در موقف که انبیا و اوصیا و ملائکه
صلوات الله علیهم حاضر اند برسانند که از فزع و خوف قیامت ایمن باشد و در امالی

بسند صحیح منقولست و هفتاد هزار فرشته است و ظاهر لفظ هزار از نساخ افتاده است و
این ثواب نیز هست با ثوابهای سابق و لاحق و همچنین در هر فعلی که ثوابهای مختلف واقع شده
باشد و ممکن است که بحسب اشخاص مختلف باشد و هر کسی را نوعی از ثواب دهند و لیکن
بعید است و مخالف ظاهر لفظ حدیث است و مخالف سعت رحمت و سبقت رحمت او
تعالی شانه بر غضب او جل جلاله و قال صلوات الله علیه اول ما یتحف به المؤمن
فی قبره ان یغفر لمن تبع جنازته و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اول تحفه و هدیه و خوشحالی که بمومن در قبر او باو میرسد
آنست که باو میگویند که حق سبحانه و تعالی آمرزید هر کسی را که از عقب جنازه تو آمده بود و سبب
این بشارت او را سروری عظیم حاصل شود و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا دخل
المؤمن قبره نودی الا ان اول حبائك الجنة الا و اول حباء من تبعك
المغفرة و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که
چون مومن داخل میشود بقبر ندائی از حضرت رب العزة میرسد که بتحقیق که اول بخششی که کرامت کردیم
بهشت است و اول عطایی که کرامت فرمودیم تابعان جنازه ترا آمرزش گناهان ایشانست
و قال ابو جعفر صلوات الله علیه من حمل اخاه المیت بجوانب السریر الاربعة
محی الله عنه اربعین کبیرة من الکبائر و در حسن کالصحیح و در صحیح از حضرت
امام محمد باقر منقولست که فرمودند که هر که بردارد جنازه برادر مرده را و عبارت
برادر مرده در کافی و تهذیب نیست از چهار جانب حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره
او را بیامرزد و بهر دو کتاب من الکبائر نیست یعنی از کبایری که در نامه عملش نوشته اند
چهل کبیره را محو کنند و از خاطر ملکین نیز محو شود و این حدیث نیز احتمال دارد که مراد
مطلق چهار گوشه برداشتن باشد یا بنحو خاص و اظهر در جمع آنست که بنحو خاص بردارد همه
گناهان او آمرزیده شود چنانکه می آید و السنة ان یحمل السریر من جوانبه الاربعة
و ما کان بعد ذلك فهو تطوع و ظاهر آنست که تتمه حدیث سابق باشد چون از
جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست یعنی سنت موکد که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بران مداومت می نمودند آنست که تابوت را از چهار
گوشه بردارند بعد از آن هر چه بردارند از جمله مستحبات و سنت را ترک نمی باید کرد و

نحو را اختیار دارد و قال الصادق صلوات الله علیه من اخذ بقوائم السریر غفر الله
له خمسا و عشرین کبیرة و اذا ربع خرج من الذنوب و بسند قوی از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که چهار گوشه تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست
و پنج گناه کبیره او را بیامرزد و اگر تربیع کند بنحو خاص از گناهان بیرون آید و در کافی و امالی بقوائم
السریر است یعنی پایه‌های تابوت را و ظاهرا سهوا از نساخ شده باشد و بنابرین هر کدام از جهت
پایه بیست و پنج کبیره بیامرزند از جهت مجموع اقلا صد کبیره می باید آمرزیده شود اما حق
سبحانه و تعالی بتفضل خود همه گناهان صغیره و کبیره را می آمرزد و می تواند بود که نسبت
بجمعی چنین باشد که نیت ایشان خالص باشد لله تعالی و قال صلوات الله علیه
لاسحق بن عمار اذا حملت جوانب السریر سریر المیت خرجت من الذنوب
کما ولدتک امک و بسند موثق منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
باسحق فرمودند که هر گاه برداری چهار جانب تابوت میت را از گناهان بیرون می آیی چنانکه از
از مادر متولد شده باشی و این محتملست که از جهت برداشتن خاص باشد یا از جهت خواص و
ظاهرا صدوق اعتقاد منقول نداشته که ذکر کرده است و حدیث حسین بن سعید که می آید دلالت
میکند بر آنکه هر نحوی که خواهد بر دارد و آن از جهت بیان عدم وجوبست یا بیان اقل مراتب استحباب
و اگر منظور این باشد که اخبار کیفیت خاصه خالی از ضعفی نیست محمد بن یعقوب کلینی هر گاه حکم بصحت
آن کرده باشد کافی است سیما در امور مستحبه با آنکه مدار ما بر کلینی است و ظاهرا سهو شده و باشد
که ذکر کرده است از آنچه در حدیث کالصحیح یا حسن کالصحیح از علی بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه منقولست که فرمود که سنت برداشتن جنازه آنست که از پیش روی تابوت
که از جانب سر است بیایی و جانب چپ تابوت را بدست راست بگیری که دست راست میت
است و بگردی بر و با آنکه بعد از آن پای چپ تابوت که پای راست میت بر آنست بگیری و از پشت
سر تابوت آمده پای راست تابوت که محاذی پای چپ میت است بگیری و بگوشه چهارم که دست
تابوتست از جانب چپ خود برداری و درین صورت هر چهار جانب میت در جانب حامل
شده است که دست راست هر دو را مقدم داشته اما دست چپ تابوت مقدم شده است
و بهمین عنوانست حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که در برداشتن تابوت ابتدا

میکنی از جانب راست پس از پشت سر تابوت می آیی و میگردی بر و مانند آسیا و ظاهر این حدیث آنست
که دست راست تابوت را اول برمیدارد که دست چپ میت است از جانب چپ خود و دیگر پای چپ
تابوت و دیگر دست چپ تابوت بدست راست خود عکس اول و عبارت فقه رضوی اینست که
هر گاه خواهی که تربیع کنی ابتدا بجانب راست کن جانب راست را بردار و میگردی از پشت سر تا جانب پا را
بجانب چپ برداری و این عبارت محتملست که جانب راست تابوت باشد و در برداشتن …
بردارد یا جانب راست میت مراد باشد مثل اول و ممکن است که این حدیث را حمل کنیم بر آنکه حدیث
که مراد جانب راست میت یا جانب راست خود باشد و لیکن بعید است و مخیر است میان هر دو و اگر
هر دو عنوان بردارد بهتر خواهد بود بی دغدغه و فرقی که هست میان شیعه و سنی آنست که شیعه
از پشت سر میگردند و سنیان از پیش رو و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ان المشی خلف
الجنازة افضل من المشی امامه بین یدیها و لا باس ان مشیت بین یدیها و بسند
موثق کالصحیح از اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که پیاده
رفتن پشت سر تابوت بهتر است از پیاده رفتن پیش تابوت و باکی نیست که پیش تابوت
بروی و این حدیث در کافی و تهذیب از اسحق از صادق صلوات الله علیه منقول است و
صدوق از باقر صلوات الله علیه روایت کرده است ممکن است که از سهو ناسخ باشد یا حدیث دیگر باشد
یا بنابر آن باشد که حدیث صدوق همه حدیث باقر است صلوات الله علیهما و در مقدمه
گذشت که جایز است احادیث هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را از دیگری روایت
کنند چون بمنزله یک نفسند و علوم ایشان یک علم است خصوصا حدیث لاحق را از سابق
و کتب الحسین بن سعید الی ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه یساله عن سریر المیت
یحمل له جانب یبدا به فی الحمل من جوانبه الاربعة او ما خف علی الرجل یحمل
من ای الجوانب شاء فکتب من ایها شاء و بسند صحیح منقول است که حسین بجناب آن
حضرت عریضه عرض نمود که آیا تابوت را که برمیدارند از جانبی ابتدا باید کرد در برداشتن
آن از چهار جانب عریضه که از هر جانب که خواهد و جمع بین الاخبار باین عنوانست که واجب
نیست و حمل بر تقیه یا اتقا ظاهر است خصوصا در مکاتیب حضرت امام رضا تا آخر ائمه تقیه بیشتر
بوده است و اتقا که مبادا شیعیان را باین کیفیت بشناسند و باین سبب ضرر رسانند بسیار
میفرمودند و الله تعالی یعلم و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الجنازة لم یخرج

معها بالنار فقال ان ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله و علیها اخرج بها
لیلا و معها مصابیح و از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردند که آتش با جنازه می توان
برد حضرت فرمودند که دختر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یعنی رقیه که عثمان او را شهید
کرد شب او را بیرون بردند و چراغها داشتند حضرت تجویز چراغ شب فرمودند و در روز بجهت
بردن و بغیر آن بد است و گذشت که فال بد است با آتش و در جاهلیت بوده است و الحال نیز
شایع است اگر چه تخفیف یافته است و اسراف نیز چراغ در روز بی دغدغه و کلینی در حدیث کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است بروایتی طولانی که مجملش اینست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله هدر کردند خون مغیرة بن ابی العاص را و عثمان او را در خانه خود
جا داد و جبرئیل خبر آورد که مغیره در خانه عثمانست تا آنکه حضرت رسول الله امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را با جمعی فرستادند و او را در بیرون مدینه بجهنم فرستادند عثمان علیه اللعنة رقیه را
بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت فرستاد که مرا کشت بفریادم رس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را طلبید و فرمود که شمشیر بردار و برو دختر عمت را از آنجا در آور
حضرت شمشیر کشیده رفت و رقیه را بخانه حضرت آورد و چون حضرت را نظر بر او افتاد میگریست
حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی خود را بآنحضرت فرمود که ترا کشته است خدا او را
او را بکشد و بعد از سه روز برحمت الهی واصل شد پس حضرت رسول حضرت فاطمه را با زنان مؤمنان
فرستاد که برو نماز گذاردند و او را دفن کردند و حضرت صلی الله علیه و آله در آن واقعه نفرین
کرد عثمان را علیه لعاین الله و الملائکة و الناس اجمعین و عمر علیه لعاین الله که گفته ابو بکر علیه لعاین الله
سیدة نساء عالمیان را شهید کرد بلکه هر ظلمی که بر اهل بیت واقع شد همه در گردن این سه سگ بود
که اساس ظلم را بر اهل بیت ایشان گذاشتند چنانکه احادیث متواتره بر ضعفها وارد است و
صحاح سته نیز مشحونست از آن کسیکه تعقیب راه و رسم گذارد می بیند و الکه اکثر ایشان نمی بینند از آنجمله
است که تعقیب چشمهای ایشان را کور کرده است و روی محمد بن مسلم عن احدهما
صلوات الله علیهما قال سألته عن المشی مع الجنازة فقال بین یدیها و عن
یمینها و عن شمالها و خلفها و کلینی بسند صحیح از محمد از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما روایت کرده است که پرسیدم از راه رفتن با جنازه حضرت
فرمودند که از پیش رو و از دست راست و از دست چپ و از پشت سر جنازه همه خوبست که از جانب

جانب بروند و اول ظاهر است و این حدیث بیان جواز است منافات ندارد با آنکه در عقب بهتر
باشد و در حدیثی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که هر که خواهد که براهی
رود که فرشتگان نویسندگان عمل میروند باید که از دست راست و دست چپ تابوت برود
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که از عقب جنازه رفتن بهتر است و در دو حدیث
کالصحیح وارد است که پیش پیش جنازه مخالفان حق ملائکه عذاب باستقبال ایشان می آیند
با انواع عذاب و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است
که شخصی از انصار از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فوت شده بود
و آنحضرت پیاده در جنازه او میرفتند بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله سوار نمی شوید
حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که سوار شوم و ملائکه پیاده باشند و حضرت سوار نشدند
و حضرت سید المرسلین جمعی را دیدند که سوار شده اند حضرت فرمودند که شرم ندارند این جماعت
که برادر مومن ایشان درین حال باشد و ایشان سوار باشند یعنی می باید که پیاده باشند
و از تشییع و تربیع و غیر آن بهره مند شوند با آنکه در سواری تکبری هست و در پیاده رفتن
تواضع اینها در صورتی است که قدرت داشته باشد و با مانع کراهت ندارد بی دغدغه
و روی عبد الله بن سنان عن الصادق صلوات الله علیه انه قال لما مات
آدم صلوات الله علیه فبلغ الی الصلوة علیه فقال هبة الله لجبرئیل
علیه السلام تقدم یا رسول الله فصل علی نبی الله فقال جبرئیل ان الله
عز و جل امرنا بالسجود لابیک فلسنا نتقدم ابرار ولده و انت من ابرهم
فتقدم فکبر علیه خمسا عدة الصلوات التی فرضها الله عز و جل علی امة
محمد صلی الله علیه و آله و هی السنة الجاریة فی ولده الی یوم القیمة و بسند
صحیح از عبد الله منقولست که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت آدم فوت
شدند و تجهیز و تکفین او کردند و وقت نماز رسید حضرت هبة الله شیث بحضرت جبرئیل گفتند که
پیش بایست و نماز کن بر رسول الله آدم جبرئیل گفت که حق سبحانه و تعالی ما را امر کرد که سجده
کنیم از جهت پدرت تعظیما له پس ما پیش نمی ایستیم بر نیکوکاران فرزندان او و تو از نیکوکاران
ایشانی پس حضرت شیث پیش ایستاد و پنج تکبیر بر آدم گفت بعدد نمازهایی که حق سبحانه
و تعالی واجب ساخته است بر امت محمد صلی الله علیه و آله و چون شیث نماز بر آدم کرد به پنج

تکبیر سنتی شد باقی در فرزندان آدم تا روز قیامت و فواید این حدیث بسیار است یکی از فضیلت
ایشان بر ملائکه و آن اجماع شیعه است و احادیث بر افضلیت انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بر
فرشتگان متواتر است دیگر آنکه پیشنماز می باید افضل باشد دیگر تقدم مفضول بر فاضل قبیح است
دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی آنچه اصلح است میکند و در واقع حضرت آدم فضیلت داشت بر ملائکه که حق سبحانه
و تعالی امر بسجود او کرده است که اشاره میکند به که حسن و قبح شرعیست دیگر آنکه نماز میت پنج تکبیر بوده است
از زمان آدم تا حال و سنیان یکی را انداخته اند دیگر آنکه ظاهرش آنست که همین پنج تکبیر واجب باشد
و بس اگرچه محتمل است که غرض بیان عدد تکبیر باشد و منافات ندارد که دعا واجب باشد یا
آنچه از زمان آدم تا بحال واجب بوده باشد همین باشد و حضرت ادعیه را افزوده باشد و الله
تعالی یعلم وکان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا صلی علی میت کبر فتشهد ثم کبر
فصلی علی النبی وآله و دعا ثم کبر و دعا للمؤمنین والمؤمنات ثم کبر الرابعة
و دعا للمیت ثم کبر وانصرف فلما نهاه الله عن الصلوة علی المنافقین
فکبر و تشهد ثم کبر فصلی علی النبی وآله ثم کبر و دعا للمؤمنین ثم کبر الرابعة
وانصرف فلم یدع للمیت در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از محمد بن مهاجر ثقه منقولست از مادرش
ام سلمه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی بر
میتی نماز میکردند تکبیر میگفتند و شهادتین میخواندند دیگر تکبیر میگفتند و صلوات بر رسول و
آل او صلی الله علیهم میفرستادند و دعا برای ایشان میکردند یا بر میت دیگر تکبیر میگفتند و دعا
از برای مؤمنین و مؤمنات میکردند دیگر تکبیر چهارم میگفتند و دعا از جهت میت میکردند و دیگر
تکبیر میگفتند و فارغ میشدند چون حق سبحانه و تعالی او را نهی فرمود از دعای بر منافقان چون
نماز بر ایشان میکرد تکبیر میگفت و تشهد میخواند دیگر تکبیر میگفت و صلوات بر نبی و آل او میفرستاد
دیگر تکبیر میگفت و دعا از برای مؤمنان میکرد و دیگر تکبیر چهارم میگفت و فارغ میشد و دعا
از جهت میت نمیکرد و این حدیث اگرچه ام سلمه حالش نزد ما معلوم نیست اما اگر ثقه نمی بود محمد بن
مهاجر و ابن ابی عمیر از او روایت نمی کردند و علما اعتماد نمیکردند خصوصا ابن بابویه و در حسن
کالصحیح و صحیح از حماد بن عثمان و هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جمعی پنج تکبیر میگفتند و بر جمعی چهار تکبیر میگفتند
و چون چهار تکبیر میگفتند متهم میشد میت بآنکه منافقست و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله نماز
بر میتی گذاردند و پنج تکبیر گفتند و بر دیگری نماز گذاردند و چهار تکبیر گفتند اما آنرا که پنج تکبیر گفتند
در تکبیر اول حمد الهی و تمجید او کردند و در تکبیر دوم دعا از جهت رسول الله کردند و در تکبیر سیم
دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کردند و در تکبیر چهارم دعای از برای میت کردند و در
تکبیر پنجم فارغ شدند و اما آنرا که چهار تکبیر گفتند در تکبیر اول تحمید و تمجید الهی کردند و در تکبیر دوم
دعا از برای خود و اهل بیت خود کردند و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کردند و در تکبیر
چهارم فارغ شدند و دعا نکردند چون منافق بود و حق اینست که در نماز میت دعای خاصی
نیست چنانکه در اخبار صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و فواید آنها انشاء الله تعالی و من
صلی علی میت فلیقف عند رأسه بحیث ان هبت ریح فرفعت ثوبه اصاب
الجنازة و کسیکه نماز کند بر میتی باید که نزد سر او بایستد و اندکی دور باشد بحیثیتی که اگر
بادی بوزد و جامه او را بردارد بجنازه بخورد جامه اش یعنی بسیار نزدیک نباشد
و بسیار دور نباشد اما صدوق ذکر کرده است که نزد سر میت بایستد مراد امام جماعت
و این خلافی مشهور است و اما وقوف میت در حدیثی وارد شده است و جزو اول نیز در
حدیثی وارد شده است و انشاء الله تعالی بعد از این ذکر خواهد کرد و احادیث را در اینجا ذکر
خواهیم کرد انشاء الله تعالی و یکبر و یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا
بین یدی الساعة ممکن است که صدوق حدیثی باین عنوان دیده باشد و در فقه رضوی
بهمین عنوان واقع است با بعضی از تغییرات که مذکور خواهد شد اما در دعای اول بعد از
شهادتین اینست و ان الموت حق والجنة حق والنار حق والبعث حق وان
الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و بعد از تکبیر دوم
اللهم صل علی محمد وآل محمد و بارک علی محمد وآل محمد و ارحم محمدا وآل محمد
افضل ما صلیت و بارکت و رحمت و ترحمت و سلمت علی ابراهیم وآل
ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و ترجمه اش اینست که گواهی میدهم یعنی علم
یقینی دارم که نیست کسیکه او را عبادت جایز باشد مگر الله که واجب الوجود بالذات است
و مستجمع جمیع کمالاتست و اوست مستحق عبادت حال کونی که او یگانه است من جمیع الوجوه

که صفات او عین ذات اوست و وجودش عین ذات اوست بلکه ذات او وجود است و
وجوب وجود او عبارت از تأکد وجود اوست و او را درین معانی شریک نیست بلکه وحدت او
این معنی دارد که بی نظیر و بی مثل و مجانست و در ذات او تبعض و تکثر نیست و هر چیز او است ذاتی
دارد و وجودی دارد و امکان دارد و صفات ایشان غیر ذات ایشانست و شهادت
میدهم و علم دارم که محمد بنده اوست و مخلوق اوست و فرستاده اوست بخلق و او را براستی
و حقیقت فرستاده است که بشارت دهنده مومنان باشد بثواب و بیم کننده کافران و
فاسقان باشد بعذاب الهی پیش روی روز قیامت که بعد از و پیغمبری نخواهد بود یا زمان
او نزدیک است بقیامت و یکبر الثانیة و یقول اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم
محمدا وآل محمد و بارک علی محمد وآل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و
ترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید و تکبیر دوم را بگوید و این دعا را
میخواند که ترجمه اش اینست که خداوندا صلوات فرست بر محمد وآل محمد که ائمه معصومین اند و فاطمه
زهرا صلوات الله علیهم با جمیع سادات و علما و صلحا بالتبع داخل باشند و صلوات
هر یک بنوعی دیگر باشد اما صلوات آنحضرت طلب رواج دین و مذهب و کثرت اتباع که عالم
همه بدین آنحضرت و آل او در آیند و چنانکه نزد حق سبحانه و تعالی در اقصی مراتب کمالست دین
او نیز ظاهر و هویدا شود در عالم که هر احدی بزرگی و جلالت و عظمت ایشان زیاده از آنچه معتقدی
شوند و باقصی مراتب کمال خود برسد و فی الحقیقه دعا راجع بامت میشود و همچنین در آخرت
او را شفاعت کبری کرامت فرماید تا هر که با اسلام از دنیا رفته باشد و قابلیت
شفاعت داشته باشد آنحضرت شفاعت فرماید او را چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعنی که شفاعت می تواند کرد بی اذن الهی و شفاعت
نمی توانند کرد مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی از دین او راضی باشد که شیعه اثنی عشری باشند
و لهذا در صحاح سته قریب به پنجاه حدیث منقولست در شان صحابه که من بر سر حوض کوثر
باشم و امت من در آب دهم آبی که هر که از آن آب بخورد دیگر تشنه نشود مگر اکثر اصحاب من
بلکه همه مگر قلیلی مانند همل النعم یعنی شتر سبیل شده از گله شتران یا گوسفندان سر داده اند
گوسفندان و گروه گروه از اصحاب من که متوجه آن حوض میشوند ایشانرا از بالای آن رانده
بجهنم میبرند و من گویم الهی اینها اصحاب منند بمن گویند که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چها

کردند ایشان بکفر اصلی خود برگشتند و من گویم سحقا سحقا ایشان دور شوند از من و من بیزارم
از ایشان و در اخبار متواتره اهل بیت وارد شده است که همه مرتد شدند مگر سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار و حذیفه و بعد از ارتداد قریب به پنجاه کس گشتند مثل ابو الهیثم بن
التیهان و جابر انصاری و سهل بن حنیف و ابو ایوب و عبد الله بن الصامت و خزیمة بن
ثابت و ابو سعید خدری و امثال ایشان که روایات وارد شده است در رجوع
ایشان و فضل بن شاذان ایشانرا ذکر کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود همه بکفر بر خواهید گشت و برگشتند بشهادت خود شان در صحاح ایشان
و ممکن است که وارحم محمد وآل محمد اشارت بآخرت و شفاعت شیعیان ائمه معصومین
صلوات الله علیهم باشد و رفع درجات ایشان و از انجمله شفاعت شیعیان بسیاری
از ایشان در مثل طایفه ربیعه و مضر که در احادیث شیعه متواتر است و سنیان در اویس
قرنی ذکر کرده اند از عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب که در سال حج عمر بجز من اویس قرنی
و خدمت حضرت سید المرسلین را درنیافته و بو شنیده و بشارت شفاعتش در مثل ربیعه و مضر
دو طایفه اند در عربان بادیه که حصر عدد ایشان نمی توان کرد از کثرت و خود نقل کرده اند
در جنگ صفین برکاب بوسی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشرف شده و بشهادت
فایز شد در آن جنگ و جمعی از علماء شیعه ذکر کرده اند که چون هیچ شک نیست که حق سبحانه
و تعالی رتبه آنحضرت را بمرتبه رسانیده است که قابلیت زیادتی ندارد چنانکه اشاره بآن
وارد قول الهی فکان قاب قوسین او ادنی و این حدیث نیز متواتر است که حق سبحانه و تعالی
فرمود که لولاک لما خلقت الافلاک و در طریق شیعه متواتر و از طرق سنت نیز در اخبار
بسیار لولاکما که خطاب بمحمد و علی صلوات الله علیهما باشد و در طرق شیعه متواتر لولاکما
لولاکم که خطاب بآنحضرت و انوار اطهار ائمه معصومین م فرمود که اگر شما نمی بودید نه آسمان
می آفریدم و نه زمین و نه آفتاب و نه ماه و نه هیچ چیز پس علت غائی از ایجاد ایشانند مطلقا
پس هرچه حق سبحانه و تعالی آفریده الی ابد الآباد مطلوب از خلق همه ایشانند پس حق سبحانه
و تعالی لازم گردانید که در هر مطلبی اول صلوات بر آنحضرت و آل او بفرستند تا ببرکت ایشان
و از جهت ایشان و بشفاعت کبرای ایشان آن مطلوب حاصل گردد بلکه شفاعت کبرای این
معنی است و از انجمله محقق دوانی است که در زوراء شرح آن بسط این معنی داده است و چون

حق سبحانه و تعالی امر بصلوات بر آنحضرت فرموده در آیهٔ کریمه در احادیث متواتره و در صحاح ستّه و غیر صحیحه وارد شده است که صحابه از حضرت سید المرسلین سؤال کردند که در کیفیت سلام بر تو یا رسول الله دانستیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم فرمود که بگوئید اللّهمّ
صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمّد
و علی آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید و در
طرق شیعه لفظ علی نیست میان محمّد و آل محمّد و محققان طرفین ذکر کرده اند که چون حق سبحانه
و تعالی صلوات بر محمّد را واجب ظاهر آیه فرموده حضرت آل اضافه فرموده این اشاره است
بآنکه صلوات بر آنحضرت بدون صلوات بر آل آنحضرت نیست و احادیث صحیح وارد است
بآنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که صلوات فرستد بر من
و صلوات نفرستد بر آل من بوی بهشت را نخواهد شنید با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله
راه می آید و ممکن است که صلوات بر آنحضرت بسبب سرور آنحضرت شود بسبب آنکه گوینده
صلوات مستحق بهشت میشود و این لذت از صلوات آنحضرت را باشد چنانکه احادیث بسیار
وارد است بآنکه آنحضرت خوشحال میشود و احادیث متواتره وارد شده است که هر که یکمرتبه
صلوات بر من فرستد من ده مرتبه صلوات بر او فرستم و حق سبحانه و تعالی هزار مرتبه
صلوات بر او فرستد و هزار صف از فرشتگان هزار مرتبه صلوات بر او فرستند و احادیث
صحیحه وارد شده است که هر که در حاجتی که داشته باشد اول صلوات بفرستد حق سبحانه
و تعالی کفایت میفرماید مهمات دنیا و آخرت او را و هر دعایی که مقرون بصلوات نباشد
آن دعا را باسمان نمی برند و مستجاب نمیشود و احادیث بسیار وارد شده است که هر که
اسم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نزد او مذکور شود و صلوات نفرستد
راه بهشت را خطا کرده است و براه جهنم رفته است و خود را از رحمت الهی محروم
کرده است و احادیث صلوات در کتاب صلوات مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و اما برکت که درین دعا در صلوات واقع شده است ممکن است که مراد از آن
زیادتی امت آنحضرت باشد و زیادتی اولاد و زیادتی کمالات امت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و جمعی گفته اند که ما را مامور ساخته اند باین عبارات مجمل میدانیم
که گفتن این خوبست و از جهت آنحضرت خوبی دارد و ما نمیدانیم که آن خوبی چه چیز است

الله الحمد اگذاشته ایم همه را که آنچه حق سبحانه و تعالی میداند چنان میفرماید و ما را باین گفتنها
ثواب عظیم حاصل میشود و الله تعالی یعلم و اما آنچه وارد شده است در صلوات که صلوات
و رحمت و برکت بر آنحضرت فرست مثل بهترین صلواتی که بر حضرت ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده
و قاعدهٔ کلیه آنست که مشبه به می باید که اقوی از مشبه باشد و درینجا برعکس است و وجوه
بسیار در جواب این بحث گفته اند یکی آنکه درینجا مطلب تشبیه در اصل صلوات است نه در
کیفیت آن و بعضی یابنده میگوید که چون صلوات بر حضرت خلیل و آل او فرستاده بر حضرت
حبیب اولی است صلوات چون کونین را از جهت آنحضرت آفریده و فی الحقیقه خلیل و آلش
تبع حبیب و آل اویند و این وجه در صورتی خوبست که لفظ افضل نباشد دوم آنکه چون
آل خلیل بسیار اند و بعضی از ایشان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر اند و اکثر ایشان از اولاد آن
حضرت اند پس استبعادی ندارد که مجموع ایشان زیادتی داشته باشند هر چند حضرت
از کل واحد از ایشان بهتر باشد و بر تقدیر افضلیت آنحضرت از مجموع چنانکه حق است
تشبیه در کثرت و کمیت شده است نه در کیفیت پس ممکن است که صد هزاران هزار صلوات
بر ایشان فرستاده باشد و ما آن عدد را طلب کنیم اگر چه کل واحد ازین اعداد بهتر
از مجموع آنها باشد و بهترین وجوه آنست که حضرت سید المرسلین و آل آنحضرت داخلند
در آل ابراهیم و فرزندان آنحضرت اند پس یقین است که صلواتی که بر ایشان و بر سایر انبیا
و اوصیا از اولاد آنحضرت و آنحضرت باشد اقوی خواهد بود از صلواتی که بر آنحضرت و
آل او تنها باشد ما از حق سبحانه و تعالی آن مجموع را از جهت حضرت سید المرسلین و از
جهت هر یک از آل آنحضرت که حضرات ائمه معصومین اند با حضرت فاطمه زهرا طلب میکنیم
صلوات الله علیهم انک حمید مجید بدرستی که تو مستحق جمیع ثناهای و عظمت و بزرگواری
مخصوص تست بسبب اختصاص تو بجمیع کمالات پس تو می توانی چنین صلواتی بر آنحضرت
فرستادن چون آنحضرت را و آل آنحضرت را در اعلی مراتب خوبیهای ذاتی و صفاتی
قرار داده صلوات الله علیهم اجمعین و ظاهرا درین عبارت سهوی از ناسخ واقع شده
است و مناسب آنست که جمله و بارک علی محمّد و آل محمّد مقدم باشد بر جمله و ارحم محمّدا و آل
محمّد بقرینهٔ کافضل ما صلّیت و بارکت و رحمت و در همه جا نیز مقدم است هم در دعا
هم در احادیث و هم در فقه رضوی که ظاهرا اصل این خبر است و زیاد و کم کرده است

باعتبار اخباری دیگر و ممکن است که خبری دیگر باشد و الله تعالی یعلم و بگوید ان شاء الله و
یقول اللّهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء
منهم و الاموات و تکبیر سیم میگوید و میگوید این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا
بیامرز گناهان مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و مردان مسلمان و زنان مسلمان را زندگان
ایشان و مردگان ایشان را و مراد از مؤمن درینجا شیعیان اثنا عشری صالح اند که گناهان
کبیره نکنند و اصرار بر گناهان صغیره نداشته باشند و مراد از مسلمان شیعهٔ اثنی عشری غیر
عادل است چنانکه خواهد آمد که دعای سنیان لعنت است بر ایشان و ایشان کافرانند و
منافق و محتمل است که مراد عکس باشد چنانکه اکثر متکلمین برآنند که مؤمن کسی است که اعتقاد اش
صحیح باشد و اثنی عشری باشد اگر چه فاسق باشد و مسلمان آنست که منقاد شریعت مقدسه
باشد بآنکه عادل باشد و ممکن است که هر دو بیک معنی باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده
است که انّ الدین عند الله الاسلام یعنی دین حق نزد حق سبحانه و تعالی اسلام است و باجماع
علما این معنی ایمانست و بنابرین محتمل است که دعا از جهت شیعیان باشند و در هر دو خواه
عادل و خواه فاسق و محتمل است که مراد از هر دو عادل باشد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده
است که مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند و ضررش مطلقا
بمسلمانان نرسد و مؤمن کسی است که مؤمنان از دست و زبان او ایمن باشند و امین
مؤمنان باشد بر اموال ایشان و تغییر اول انسب است باکثر احادیث و تفاسیر دیگر نیز در
احادیث وارد شده است و حق آنست که ایمان و اسلام مشترک اند میان این معانی همه
و الله تعالی یعلم و بخصوص این عبارت احادیث وارد شده است در دعای میت و در حدیث
صحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما وارد شده است که فرمودند
که هر که باین عنوان دعا کند از جهت مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات احیای ایشان
و اموات حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه حسنه در نامهٔ عمل او بنویسند از زمان آدم
تا روز قیامت و بعدد هر یک از ایشان ملکی موکل سازد که از جهت او دعا کنند و در موثق
کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که هر روز بیست و پنج مرتبه
این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی از جهت او بعدد هر مؤمنی که رفته است و بعدد هر مؤمنی
که خواهد آمد تا روز قیامت حسنه بنویسد و سیئه محو کند و درجه بلند کند و احادیث درین باب

بسیار است و بعضی ازین نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در تتمهٔ این دعا منقولست تا در فقه رضوی
تابع بیننا و بینهم فی الخیرات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم
الراحمین محدثان چنین تفسیر کرده اند که خداوندا ما را تابع ایشان کردان در خیرات
که ما خوب کنیم و تو با ما احسان کنی چنانکه با ایشان کردی و محتمل است که مراد این باشد که پی در
پی و تتابع خیرات خود را بر ایشان و بر ما برحمت و توفیق و هدایت بدرستی که تو اجابت کننده
دعاهای و خداوندی که همه خوبیها از تست ای بخشنده ترین بخشندگان و بگوید التکبیر الرابعه
و یقول اللّهمّ عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول
به اللّهمّ انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللّهمّ ان کان محسنا
فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له اللّهمّ اجعله عندک
فی اعلی علیین و اخلف علی اهله فی الغابرین و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین
ثم یکبر الخامسة و در فقه رضوی بعد از عنه اینست که و اغفر لنا و له اللّهمّ احشره
مع من یتولاه و یحبه و ابعده ممن یتبرأه و یبغضه اللّهمّ الحقه بنبیک و عرّف
بینه و بینه و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین و چون تکبیر پنجم میگوید بخواند ربنا
اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار اما ترجمهٔ اصل و تکبیر چهارم
را میگوید و این دعا را میخواند که ترجمه اش اینست خداوندا بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو
برحمت تو نازل شده است و بدرگاه آمده است و تو بهترین کسانی که بدرگاه او نزول کنند از
مهمانان که بدرگاه ایشان میروند بواسطهٔ عطا خداوندا بدرستی که ما علم نداریم و نمیدانیم از وی مگر
خوبی را که او ایمانست و از باقی اعمال اگر چه بد باشد علم نداریم زیرا که ممکن است که تو بخشنده
باشی بسبب سکرات مرگ چنانکه گذشت و تو داناتری باحوال او از ما خداوندا اگر نیکوکار بوده
است پس زیاده کن در احسان خود با او چنانکه در دنیا با او احسان کردی که نیکوکار بود
و اگر گناهکار بوده است تو از گناهان او درگذر و او را بیامرز خداوندا بگردان روح
او را یا جای او را در بالاترین مراتب بهشت و تو بعوض او باش در باز ماندگان او و در تدارک
احوال ایشان و رحم کن او را برحمتهای خاصهٔ خود ای بخشنده ترین بخشندگان و بنابر نسخهٔ
فقه رضوی و بیامرز ما را و او را خداوندا حشر کن او را با جمعی که او ایشان را امام خود میدانند
دوست میدارد و ایشان را دور کن او را از کسانی که او بیزار است از ایشان و دشمنی داشت با

ایشان خداوندا او را ملحق ساز به پیغمبرش و آشنایی ده میان او و پیغمبرش و ببخشا ما را و فتنه مکن
ما را از دنیا ببری ای خداوند عالمیان پروردگارا عطا کن ما را در دنیا حسنه و خوبی که هست
یا اعمال صالحه و زوجه صالحه و عطا کن ما را در آخرت بهشت و حور العین و همه ما را در پناه
خود دار و او را از عذاب جهنم و فی الحقیقه دعای پنجم از نماز گذارنده است پس تکبیر پنجم بگوید بدانکه
در متعارفات قبیح است که با بزرگان تو نگویند بلکه شما میگویند و او را بمنزله جمعی گرفته لفظ
جمع می آورند و در کلام عرب و عجم و لیکن چون وحدت مخصوص ذات مقدسش ست و اوست
که واحد من جمیع الوجوه است و هر واحدی غیر او کثیر است بکثرتهای مختلف پس اگر لفظ جمع
جا آورند توهم تعدد در کثرت هم میرسد و این نقص است بلکه محالست نسبت بذات مقدس
او بنا برین بلفظ جمع وارد نشده و غالب آنست که اگر حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما چنین کردیم
مراد انبیا و اوصیا و فرشتگان اند که کرده ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است چنانکه فرموده
است که ان الینا ایابهم یعنی رجوع و بازگشت خلایق بسوی ما خواهد بود و حساب ایشان
نیز بر ماست که ما حساب ایشان میکنیم در احادیث معتبره وارد شده است که مراد ائمه
و اوصیا اند و ازین تحقیق غافل مباش که ندیده ام نه در تفاسیر و در کلام علما بلکه از تفضل
الهی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم دیگر بدانکه اظهر آنست
که از برای نماز بر مؤمن پنج تکبیر ضرور است و دعای خاص واجب نیست بلکه هر دعایی خوب است و اگر همه
دعاها در هر تکبیری بخواند بهتر است و ظاهرا اگر اکتفا بپنج تکبیر کند کافی باشد خصوصا کسی که اقتدا کرده باشد
اگر چه اقتدا در نماز میت مثل اقتدا در غیر این نماز نیست و در غیر این نماز مقتدای قراءت نمیکند مگر جهر
را که نشنود و هیچ جهر را حتی همهمه را و درین نماز اگر شنود نیز دعا خواندن بهتر است و اگر جمع کند میان
دعاها یکی از احادیث منقوله در جمیع بهتر است بشرط زیاد کردن آنچه نداشته باشد چون اکثر روایات
منقوله مشتمل بر سه دعاست و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن مسلم وارد است که هر دو از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که در نماز بر میت قراءت قرآن نیست
و دعای مقرری نیست بلکه هر دعایی که بخاطرت رسد خوبست و سزاوارترین کسانی که از جهت
او دعا کنند مؤمن است و آنست که ابتدا کنند به صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و در
حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابو ولاد منقولست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه از تکبیر بر میت حضرت فرمودند که پنج تکبیر است و چون تکبیر اول را گفتی میگویی که اشهد

ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اللهم صل علی محمد وال محمد اللهم ان هذا
المسجّی قدامنا عبدک وابن عبدک وقد قبضت روحه الیک وقد احتاج الی
رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم من ظاهره الا خیرا وانت اعلم
بسریرته اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته
و همچنین بعد از هر تکبیری این دعا را میخوانی و ظاهر این حدیث و صریح حدیث موثق عمار دلالت
میکند بر آنکه بعد از تکبیر پنجم دعا نیز خوبست و احادیث بسیار نیز دلالت میکند بر آنکه بعد از آن دعا نیست
یعنی لازم نیست و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه فرمودند که تکبیر میگویی و شهادتین میخوانی و بعد از آن میگویی انا لله وانا الیه راجعون
الحمد لله رب العالمین رب الموت والحیوة صل علی محمد واهل بیته جزی الله
عنا محمدا خیر الجزاء بما صنع بامته وبما بلغ من رسالات ربه پس میگویی
اللهم عبدک ابن عبدک ابن امتک ناصیته بیدک خلا من الدنیا واحتاج
الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت
اعلم به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وتقبل منه وان کان مسیئا
فاغفر له ذنبه وارحمه وتجاوز عنه برحمتک اللهم الحقه بنبیک و
ثبته بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة اللهم اسلک بنا وبه سبیل
الهدی واهدنا وایاه صراطک المستقیم اللهم عفوک عفوک پس تکبیری
که میگویی این دعا را میخوانی تا فارغ میشوی از پنج تکبیر و باین نحو نیز در فقه رضوی هست و این
عبارت ظاهرش آنست که در تکبیرات باقی از اللهم تا با آخر میخواند و احتمال همه دارد و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق در نماز بر میت فرمودند که تکبیر میگویی
و صلوات بر محمد و آل و صلوات الله علیهم میفرستی و میگویی اللهم عبدک بن عبدک
بن امتک لا اعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد
فی حسناته وتقبل منه وان کان مسیئا فاغفر له ذنبه وافسح له فی قبره واجعله
من رفقاء محمد صلی الله علیه و آله پس تکبیر دوم میگویی و میخوانی اللهم ان کان زاکیا
فزکه وان کان خاطئا فاغفر له پس تکبیر سیم میگویی و میخوانی اللهم لا تحرمنا اجره
ولا تفتنا بعده پس تکبیر چهارم میگویی و میخوانی اللهم اکتبه عندک فی علیین

و اخلف علی عقبه فی الغابرین واجعله من رفقاء محمد و آله صلی الله علیه و آله پس تکبیر
پنجم بگو و فارغ شو و باین عنوان نیز در فقه رضوی مذکور است و ازین حدیث موثق کالصحیح سماعه ظاهر
میشود که در تکبیر اول چهار دعا را میخوانده و در سه تکبیر دیگر دعا از جهت میت میکند و قریب بآنست
موثقه عمار ساباطی چنانکه ظاهر حدیث زراره و حلبی نیز برین دلالت میکند و احادیث متواتره از
ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده است که نماز میت پنج تکبیرات است پس اگر چنان کند که
بعد از هر تکبیری شهادتین بگوید و صلوات بفرستد و دعا از جهت مؤمنین و مؤمنات بکند و
دعا از جهت میت بکند بهمه احادیث عمل کرده است و اگر همه دعاها را جمع کند و در هر تکبیری بخواند بهتر
خواهد بود اگر منفرد باشد و اگر بجماعت نماز کند تخفیف در دعا اولی است والله تعالی یعلم و لا
یبرح من مکانه حتی یری الجنازة ایدی الرجال و چون از نماز فارغ شود از جای
خود بجای دیگر نرود تا نه بیند جنازه را بر دستهای مردان و این مضمون حدیث موثقی است که
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نماز بر میت میکردند از جای خود حرکت نمیکردند تا جنازه را بر دستهای مردان نمیدیدند و
چون ظاهر خبر در فعل حضرت وارد شده است و ممکن است که مخصوص امام جماعت باشد و چون
تاسی بافعال ایشان می باید کرد بهتر آنست که همه بجای خود باشند مگر چهار کس جنازه را بردارند
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بعد از نماز
اندکی توقف میکند و بجای نبرد تا جنازه را بر ندارند از برابر او و عبارت متن عبارت فقه
رضویست والعلة التی من اجلها یکبر علی المیت خمس تکبیرات ان الله تبارک
و تعالی فرض علی الناس خمس فرایض الصلوة والزکوة والصوم والحج والولایة
فجعل للمیت من کل فریضة تکبیرة و علتی که باعث بر آنست که بر میت پنج تکبیر میگویند آنست که
حق سبحانه و تعالی پنج چیز را بر خلایق واجب گردانیده است و ستونهای دین گردانیده است
و آن نماز و زکوة و روزه و حج و اعتقاد بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم است
پس حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود که بدل هر فریضه تکبیری بر میت بگویند و چون منافقان زمان
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از ولایت بی ولایی و چیب بهره نداشتند و حضرت
بر ایشان چهار تکبیر میفرمودند و همچنین منافقان بعد از آنحضرت و آن غیر اثنی عشریه هر که باشند
اگر چه یک امام زیاد کنند مثل فطحیه یا بعضی از ائمه را اعتقاد نداشته باشند مثل واقفیه ایشان را

چهار تکبیر می باید گفت و در تکبیر پنجم مخیر اند که بگویند و لعنت کنند یا نگویند و بر مضمون احادیث
متواتره وارد شده است دستان کیفیت نماز بر منافقان از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند و بدان عمل میکنند و اگر شیعه بر ایشان نماز کند مخیر اند که چهار تکبیر بگویند
مثل نماز منافقان یا پنج تکبیر بگویند و بعد از تکبیر چهارم بر ایشان لعنت کنند و تفصیلش می آید
و سادی ان العلة فی ذلک ان الله عز وجل فرض علی الناس خمس صلوات فجعل
للمیت من کل صلوة تکبیرة و در روایت صحیح و کالصحیح از ائمه هدی صلوات الله علیهم واقع
است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر مردمان پنج نماز واجب گردانیده است برای میت بدل از
هر نمازی تکبیری مقرر ساخته است یا از هر نمازی تکبیری از جهت میت برداشته مقرر ساخته است
و بنا برین احتمال ظاهر آنست که تکبیرات احرام را برداشته اند پس ظاهر میشود که پنج تکبیر همه رکن
باشد و بترک یکی از آنها سهوا نماز باطل شود و بنا بر احتمال اول نیز این معنی ظاهر میشود و چون اگر
یکی ترک شود چنان خواهد بود که یک نماز را ترک کرده باشد و قطع نظر ازین استنباط چون احادیث
متواتره وارد شده است که نماز میت پنج تکبیرات پس اگر یکی کم شود نماز میت نخواهد بود اگر چه
سهوا باشد والله تعالی یعلم و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که حضرت امام رضا صلوات
الله علیه فرمودند که این معنی ظاهر حدیث است و باطنش فرایض خمس سابق است و ازین جهت است
که شما که ولایت را قبول کرده اید بر پنج تکبیر میگوییند و مخالفان شما چهار تکبیر میگویند و من علی المرأة
و قف عند صدرها و کسیکه نماز کند بر زن محاذی سینه او می ایستد و بیشتر گفت که در
نماز بر میت امام محاذی سر میت می ایستد پس ظاهر میشود که مراد ایشان ازین عبارت مراد است
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که نماز بر زن
کند در برابر میان زن نه ایستد بلکه محاذی سینه او بایستد و هر که نماز بر مرد کند باید محاذی
میان او بایستد و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله محاذی ناف مردی می ایستادند و زنان را محاذی سینه
می ایستادند و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات
الله علیه که فرمودند که هرگاه نماز کنی بر زن محاذی سر او بایست و چون نماز بر مرد کنی محاذی
سینه او بایست و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که از آنحضرت سوال کردم که هرگاه
جنازهای مردان و زنان جمع شود چه کنند حضرت فرمودند که مرد را مقدم میدارند قریب

با امام و زن را پس تر میگذارند اندکی نزد پاهای مرد و امام محاذی سر میت می ایستد و بر
هر دو نماز میکند و محتمل است که مراد از میت زن باشد و بر تقدیری که مرد مراد باشد در صورت
اجتماع چنین واقع شده و در صورت انفراد احادیث سابقه وارد شده است و صدوق
در کتاب خصال بسند قوی ذکر کرده است از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
در احکام زنان که حکم زنان مخالف حکم مردانست و در اثنای آن خبر ذکر کرده است که اگر نماز بر
زن کنند محاذی سینه او بایستند و بر مرد که نماز کنند محاذی سر او بایستند و ظاهرا جزو خبر باشد
و محتمل است که بعد از ذکر خبر سابق از اخبار دیگر خصایص زن را ذکر کرده باشد تا هفتاد و
سه خصلت و کلام صدوق باشد و علی ای حال صدوق تا چیزی ندیده باشد نمیگوید و در فقه
رضوی مذکور است که چون نماز کنی بر مومنی پس بایست نزد سینه او یا وسط او و ازین خبر
ظاهر میشود که در مرد مخیر است میان وسط و سینه چنانکه از اخبار ظاهر شد و همچنین باخبار
ظاهر شد که در زن مخیر است میان سر و سینه او و الله تعالی یعلم و اما آنچه صدوق گفته
است کسی باین عمل نکرده است و ظاهرا همه جایز است و اول اولی است و الله تعالی یعلم و لیس
فی الصلوة علی المیت تسلیم الا فی حال التقیة و در نماز بر میت سلام نیست مگر در حالت
تقیه بآنکه اکثر سنیان در تکبیر اول سوره حمد میخوانند و بعد از تکبیر چهارم سلام میگویند و
در احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار واقع شده است که در نماز میت قرائت نیست و سلام
نیست و در چند حدیث قرائت و سلام وارد شده است و محمول بر تقیه است بی دغدغه و ابن
بابویه عمل بآنها نیز کرده است در حال تقیه و این نحو جمع بهتر است اگرچه سخن علما نیز باین بر میگردد
و لکن این نحو اقرب است بادب و آداب و الله تعالی یعلم و کبر رسول الله صلی الله
علیه و آله علی حمزة سبعین تکبیرة و کبر علی صلوات الله علیه علی سهل بن
حنیف خمسا و عشرین تکبیرة و قال ابو جعفر صلوات الله علیه کان یکبر
خمسا خمسا کلما ادرکه الناس قالوا یا امیر المومنین لم ندرک الصلوة علی
سهل بن حنیف فیضعه فیکبر علیه خمسا حتی انتهی الی قبره خمس مرات
و بسند قوی از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بر سهل بن حنیف انصاری بیست و پنج تکبیر گفتند و حضرت ابو جعفر فرمودند که حضرت پنج

مرتبه برو نماز گذاردند هر نمازی پنج تکبیر هر چند جمعی میرسیدند و میگفتند یا امیر المؤمنین ما نماز او
نرسیدیم حضرت میفرمودند که جنازه را میگذاشتند و مرتبه دیگر با آن جماعت نماز میکردند تا چون
بقبر رسید پنج مرتبه نماز برو گذارده بود و در حدیث کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حمزه گفتند هفتاد تکبیر و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره و اسمعیل نیز وارد شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
هفتاد تکبیر و هفتاد دعا کردند بر حمزه و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه پنج تکبیر بر سهل بن
حنیف گفتند و او در جنگ بدر حاضر بود دیگر ساعتی رفتند و پنج تکبیر تا آنکه بیست و پنج تکبیر بر او تمام
شد و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که حضرت سید المرسلین نماز کردند بر جنازه و چون فارغ شدند جمعی دیگر آمدند و گفتند ما نماز
نرسیدیم حضرت فرمودند که بر یک جنازه دو مرتبه نماز نمی توان کرد دعا کنید از جهت او و چون ولی
او را بگویید و قریب باین است روایت وهب بن وهب از حضرت صادق صلوات الله علیه و ازین
اخبار ظاهر میشود که اعاده جایز باشد و بسبب اختلاف اخبار بعضی گفته اند که اعاده مکروه است
و آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
اعاده فرمودند شاید که باعتبار منقبتی چند بوده باشد خصوص حمزه و سهل را که از آن جهت
کراهت نداشته باشد چنانکه در حدیث حلبی گذشت که حضرت فرمودند که او بدری بوده و در
حدیث حسن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه پنج مرتبه نماز بر سهل بن حنیف کردند فرمودند که او از اهل
بدر بود و از اهل عقبه بود که با حضرت سید المرسلین در عقبهٔ مدینه در مکه معظمه بیعت کردند در
یک مرتبه دوازده کس بودند و در دیگر مرتبه هفتاد کس و در روایتی هست که مرتبه اول زیاده از دو
شش نفر از انصار بیعت نمودند و در مرتبه آخر حضرت را تکلیف نمودند که اگر بمدینه تشریف
ارزانی داری و ما همه جان و مال خود را در راه تو داریم و حضرت بعد از آن متوجه مدینه
شدند و ازین حدیث ظاهر میشود که سهل در بیعت عقبه بوده است اما ظاهر نمیشود که در یک
بیعت بوده است یا دو بیعت اما از آخر حدیث ظاهر میشود که در دو بیعت حاضر بوده است
و حضرت فرمودند که در جنگ حدیبیه حاضر بود و از جمله دوازده نقیب بود که حضرت ایشان را

اختیار نمودند بعد از بیعت اهل مدینه مشرف فرستادند اهل را پنج منقبت بود و حضرت از جهت
هر منقبتی تکبیر تبه نماز برو گذارد پس ممکن است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
نیز بر حمزه چهارده نماز گذارده باشند بواسطه چهارده منقبتی که حضرت دانسته اند هم
و در حدیث عمرو بن شمر از حضرت صادق منقولست در سهل مثل حدیث حلبی که حضرت
فرمودند که او بدری بود اما در حدیث موثق عمار ساباطی و حدیث موثق یونس بن یعقوب
از حضرت امام جعفر صادق وارد است که تا میت را دفن نکرده باشند نماز بروی توان
کرد کسیکه نماز برو نکرده باشد هر چند دیگران نماز کرده باشند برو و بنابرین احادیث نهی
را حمل بر کراهت کرده اند و ظاهرا محمول بر تقیه باشد چون مذهب اکثر عامه کراهت
و بعضی بر حرمت اند و راوی دو خبر نهی نیز از اهل سنت است پس اگر امام باشد اعاده
او خوبست و غیر آن اگر کسی نماز نکرده باشد کردن خوبست و اگر کرده باشد بهتر نکردنست و
اگر بکند گناه ندارد و الله تعالی یعلم و من کبر علی جنازة تکبیرة او تکبیرتین فوضعت
جنازة اخری معها فان شاء کبر الآن علیهما خمس تکبیرات و ان شاء
فرغ من الاولی و استانف الصلوة علی الثانیة و کسیکه تکبیر گفته باشد بر جنازه
دیگر با او بیاورند پس اگر خواهد الحال پنج تکبیر بر هر دو بگوید یعنی نماز اول را قطع کند و اگر
خواهد نماز اول را تمام کند و نماز دیگر را از سر گیرد بر میت دویم و این حکم مستند بصحیح علی
بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که
گفت از آنحضرت سوال کردم از قومی که یک تکبیر بر جنازه گفته باشند که جنازه دیگر بیاورند
چه کنند حضرت فرمودند که اگر خواهند جنازه اولی را بگذارند تا فارغ شوند از تکبیر جنازه
اخیره و اگر خواهند اولی را بردارند و تمام کنند تکبیرات باقی را بر اخیره و آنچه ظاهر این حدیث
است آنست که حضرت میفرمایند که چون جنازه دویم را آوردند قصد دویم نیز خواهد کرد
با اولی و در هر تکبیری هر دو را خواهد خواند اگر قایل باشیم که هر تکبیری دعای جانبی
دارد و اگر جمیع دعا را در هر تکبیری خوانند یا هر دعایی در هر تکبیری صحیح باشد چنانکه گذشت
که این حق است همان دعا را از برای هر دو خواهد خواند تا پنج تکبیر اول تمام شود در صورت
اگر میخواهند جنازه اولی را بردارند و نماز گذارندگان بقیه تکبیرات جنازه ثانیه را تمام
خواهند کرد با دعاها یا بدون دعا بر مذهب کسانی که دعا را واجب نمیدانند و ظاهر این

حدیث هم اینست که محض تکبیرات و اگر خواهند جنازه اولی را میگذارند تا تکبیرات
بر ثانیه تمام شود بعد از آن هر دو را بردارند و برین نحو حمل می توان کرد هفتاد تکبیر بر حمزه را که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اولی متوجه نماز بر حمزه شده باشند و صحابه یک یک
از شهدا را آورده اند و با او گذاشته اند تا آنکه چون نماز بر آخر شهدا تمام شده باشد حضرت
هفتاد تکبیر بر حمزه گفته باشند و در صورت اگر چه نماز بر دیگران کرده اما چون نماز با او هم
متصل بوده است آن جمعی را که نماز ایشان تمام شده بوده است بهره از نماز دیگران داشته
اند چنانکه در صحیفه رضویه که بطرق متکثره از آنحضرت صلوات الله علیه نقل کرده اند و آنحضرت
از آبای بزرگوار خود روایت کرده است که از حضرت امام حسین صلوات الله علیه که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اول
پنج تکبیر بر حمزه گفتند و شهدا را می آوردند و حضرت بر هر یک پنج تکبیر میگفتند و حمزه را بر
نداشتند تا هفتاد تکبیر بر حمزه تمام شد و بعید نیست که در چنین صورتی منافی تکبیر و دعا
ضرر نداشته باشد چنانکه ظاهر این حدیث صحیح است و چون اولا صدوق این حدیث
را بنا بر فقه رضوی حمل کرده است چنانکه عبارت آن قریبست بعبارت متن و مفاد
هر دو یکیست و علما متابعت او کرده اند با آنکه لزومی ندارد بلکه ممکن است که هر دو
نحو خوب باشد پس علما که حل حدیث علی بن جعفر را باین عنوان کرده اند خوب
نکرده و تفکر در معنی حدیث نکرده بودند تا زمان شیخ سعید شهید محمد بن مکی رضی الله
عنه و شهید این معنی را یافت و متاخران متابعت شهید کردند و در میان شهید را
در زمان تیمور بشرف شهادت مشرف ساختند و حق سبحانه و تعالی نگذاشت
که خون شهید بخوابد تیمور را بر ایشان مسلط کرد تا اندک زمانی یا زیاده از صد هزار کس ایشان
را بدرک اسفل رسانید اگر چه قصد تیمور کشتن شامیان طلب خون حضرت امام حسین صلوات
الله علیه بود منافات ندارد که باعث این طلب شیخ شهید باشد و از تاریخ مردم ظاهر
میشود که امیر تیمور شیعه بوده است و از نصایح الملوکی که خود از جهت فرزندان خود
نوشته است تشیعش ظاهر میشود و الله تعالی یعلم و من صلی علی جنازة و کانت
مقلوبة فلیسوها و لیعد الصلوة علیها و کسیکه نماز کند بر جنازه و ظاهر شود که
گذشته بوده از وضع شرعی بآنکه بر رو افتاده باشد یا سر بجانب دست چپ باشد و پا بجانب

دست راست پس می باید که او را درست بگذارند و مرتبه دیگر برو نماز گذارند و در حدیث عمار
وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسید که اگر بر میتی نماز کرده
باشند و بعد از آن ظاهر شود که گشته است یعنی پاهای بجانب سر حضرت فرمودند که درست میکنند و نماز را
اعاده میکنند و اگر چه میت را از آنجا برداشته باشند تا دفن نکرده باشند و اگر دفن کرده
باشند نماز برو نمیکنند بعد از دفن و درین خلافی نیست که می باید سر میت بجانب دست راست
امام باشد و بر پشت خوابانیده باشند او را که روی او باسمان باشد و دلیلش آنکه از زمان
حضرت سید المرسلین تا انتهای غیبت صغری که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم بود چنین
میکردند و اگر واجب نمی بود تجویز خلاف این میفرمودند و هیچ شک نیست که باین نحو برائت ذمت
حاصل میشود و در غیر این نحو علم برائت حاصل نمی شود و این دلایل اگر چه افاده علم بالقطع
[illegible] قریب بعلم می کند و ممکن است که بگوییم که اگر چه واجب می بود بیان میکردند و همچنانکه مداومت
بر واجبات میکردند بر سنتها نیز مداومت مینمودند و شک نیست در آنکه این نحو احوط است
اما آنکه سر بجانب دست راست باشد در حدیث عمار است که گذشت و در صحیح حلبی و غیر آن نیز وارد است
که خلافی نیست در آن و اگر میت را در تابوت بر پهلو خوابانند که روی او بقبله باشد ظاهر کلام
علما جمیعاً آنست که آن نماز باطل است و اعاده می باید کرد و هیچ شک نیست که هر کیش اولی است بلکه این
نحو متعین است و در عبارت متن عبارت فقه رضویست و عمومی دارد که بهر نحو که باشد هر گاه مخالف
وضع معهود باشد نماز را اعاده میکنند چنانکه اکثر علما ذکر کرده اند و شیخ طوسی در صحیح از عبد الله
بن مغیره روایت کرده است که گفت هر گاه روی میت را بقبله کنی چنان کن که رو و کف پاهای
او بقبله باشد و او را به پهلو مخوابان چنانکه سنیان میکنند در احتضار و غسل و غیر آن اما ابو
بصیر امر میکرد که به پهلو بخوابانند او را و ظاهرا حالت نماز نیز داخل بوده است و عبد الله بن
مغیره میگوید که خبر دادم او را از مذهب ابی بصیر علی بن ابی حمزه و ممکن است که سهو را علی کرده
باشد و روی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا ادرک الرجل
التکبیرة والتکبیرتین من الصلوة علی المیت فلیقض ما بقی متتابعا و باسانید صحیحه از
حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در اثنای
نماز برسد و یک تکبیر یا دو تکبیر را با امام دریابد در نماز بر میت تتمه تکبیرات را بجا می آورد پی در پی
یعنی بی دعا و در حدیث صحیح از عیص منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

سوال کردم

سوال کردم که هر گاه شخصی یک تکبیر را دریابد با امام حضرت فرمودند که ما بقی را تمام میکند و مثل این در
حدیث زید شحام از آن حضرت منقولست و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که هر گاه کسی با امام یک تکبیر یا دو تکبیر را دریابد باقی را تمام میکند و با جنازه را که مرده
اگر تمام نکرده باشد نزد قبر تکبیر میگوید و اگر داخل قبر کرده باشند تکبیر بر قبر میگوید و جمعی از علما جمع
بین الاخبار چنین کرده اند که اگر ممکن باشد که اقل مرتبه دعا را بجا آورد با دعا میخوانند و الا
اکتفا بتکبیر میکند و اگر بعضی را تواند با دعا که بخواند میخوانند و در حدیث موثق وارد شده است که
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میفرمودند که قضا نمی باید کرد آنچه را فوت شود از تکبیر بر
جنازه و شیخ حمل کرده است بر آنکه با دعا قضا نمیکند بلکه متتابعا قضا میکند و حمل بر تقیه می توان
کرد چون جمعی از عامه عدم قضا قائل اند و جمع می توان کرد که قضا نمیکند باعتبار آنکه وقتش گذشته
است بلکه ادا است و این نحو بهتر است از تقیه والله تعالی یعلم و روی عمر بن یزید عن ابی عبد الله
صلوات الله علیه انه قال اذا مات المومن فحضر جنازته اربعون رجلا من
المومنین فقالوا اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا قال الله تبارک
و تعالی قد اجزت شهادتکم وغفرت له ما علمت مما لا تعلمون و بسند صحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که هر گاه مومنی بمیرد و در جنازه او حاضر شوند چهل مرد مومن و بگویند
در نماز بر او یا مطلقا خواه در نماز و خواه در غیر نماز که خداوندا ما از و نمیدانیم مگر خوبی را و تو
دانا تری بحال او از ما حق سبحانه و تعالی فرماید که من قبول کردم گواهیهای شما را بر خوبی او
و آمرزیدم آنچه را من میدانم از بدیهای او و از آنچه شما آنرا نمیدانید و ظاهر حدیث آنست
که این مخصوص بجنازه حاضر نباشد و محتمل است که با علم ببدیهای او در حالت حیات این عبارت
را که حق سبحانه و تعالی بفضل خود شهادت حساب فرماید و او را بیامرزد یا آنکه شاهد علم
ندارد ببدی او را حق سبحانه و تعالی بیامرزیده است و علم ظاهری که بایمان او دارد کافی
است درین شهادت و در حدیث صحیح از سعد بن ظریف از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه وارد است که فرمودند که در بنی اسرائیل عابدی بود که حضرت داود علیه السلام
از عبادت او خوشحال بود و او را خوب میدانست حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت
داود که او را خوب مدان که عبادات را بریا واقع میسازد و خوشحال نیست که مردم او را
خوب دانند پس آن عابد مرد و خبر مرگ او را بداود فرمودند که برو بدید او را و دفن کنید پس

بنی اسرائیلیان را خوش نیامد و گفتند چرا بجنازه عابد حاضر نمی شود پس چون او را غسل دادند
پنجاه کس برخواستند و شهادت دادند که ما از و نمیدانیم مگر خوبی را و چون نماز بر او کردند
پنجاه کس دیگر برخواستند و گفتند خداوندا گواهی میدهیم که از و نمیدانیم مگر خوبی را و چون او را
دفن کردند پنجاه کس همین شهادت دادند پس خطاب بحضرت داود رسید که چرا بجنازه او
حاضر نشدی داود گفت که از جهت آنچه مرا مطلع ساختی از آنکه او مرائیست پس حق سبحانه و تعالی
وحی کرد که چنین بود و لیکن جمعی از علما و عباد شهادت بر خوبی او دادند که ما نمیدانیم از و مگر
خوبی را پس شهادت ایشان را قبول کردم و از آنچه میدانستم در گذشتم و ازین جهت است که
مستحبست اعلام مومنان بموت مومن تا شهادت دهند بر خوبی او و ثواب نیز بیابند و استغفار
از جهت میت بکنند چنانکه در حدیث صحیح منقولست از ذریح که گفت سوال کردم از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که در مردن مومنان را اعلام می باید کرد حضرت فرمودند که بلی و
در حدیث ابو ولاد و عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صه فرمودند
که سزاوار آنست که ورثه میت مومنانرا اعلام کنند که برادر ایشان مرده است تا بجنازه
او حاضر شوند و نماز کنند برو و طلب مغفرت کنند از جهت او تا ایشان ثواب یابند و میت
آمرزیده شود و ایشان که اعلام کرده اند نیز مثاب شوند چون سبب ثواب مومنان و سبب
مغفرت میت شده اند و از آنحضرت نیز منقولست که البته مردمانرا خبر کنند و متعارف در کربلا و
نجف چنین است که موذن بالای منار میرود و اخبار میکند و بد نیست تا زود تر حاضر شوند که
منافات با تعجیل بر داشتن نداشته باشد و ساله صلوات الله علیه الفضل بن عبد
الملک هل یصلی علی المیت فی المسجد قال نعم و در صحیح از فضل منقولست که گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا نماز بر میت می توان کرد در مسجد حضرت فرمودند که بلی
و چند حدیث کالصحیح دیگر بهمین مضمون وارد است و در حدیث قوی از ابی بکر علوی منقولست که
من در مسجد بودم که جنازه را آوردند و من خواستم که برو نماز گذارم که حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه آمدند و مرفق مبارک را بر سینه من گذاشتند و مرا می بردند تا از
مسجد بیرون بردند و فرمودند که نماز میت را در مسجد نمی باید گذارد و اکثر علما عمل باین حدیث
کرده اند و احادیث سابقه را حمل بر جواز کرده اند و بعضی عمل باخبار سابقه کرده اند چون صحیح
کالصحیح اند و حدیث ابو بکر ضعیفست و جمع می توان کرد که اگر متعارف باشد که در مسجد کنند و اجتماع مومنان

درانجا

درانجا بیشتر بهم رسد مسجد اولی باشد و اگر موضع معتاد از جهت نماز جایی دیگر باشد که چون
مردم را اعلام کنند آنجا حاضر شوند یا خوف تلویث مسجد باشد در خارج اولی باشد و در منع
حضرت او را خلاف متعارف ایشان است مستبعد نیست که از جهت باشد که میت خارجی باشد
و حضرت بهانه از جهت خروج خود و او این معنی را که دانسته باشند والله تعالی یعلم و خلافی
نیست در آنکه در مسجد جایز است خلاف در افضلیت است و ساله صلوات الله علیه
ابو بصیر عن المرأة تموت من احق بالصلوة علیها قال زوجها فقال
له الزوج احق من الاب والولد والاخ قال نعم و بسند موثق و اسانید معتبره
کالصحیح از ابو بصیر منقولست که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه
زنی بمیرد کیست که سزاوار تر است بنماز کردن بر آن زن حضرت فرمودند که شوهرش احق است باو
ابو بصیر پرسید که شوهرش احق است از پدر و فرزند و برادرش حضرت فرمودند که بلی و
در روایتی دیگر بلی او احق است و غسل او را نیز می تواند داد یا در غسل نیز او احق است
و در حدیث صحیح و قوی از آنحضرت صه مرویست که اگر شوهر و برادر باشند برادر احق است از
شوهر و علما حمل کرده اند بر تقیه و ممکن است که محمول باشد بر صورتی که شوهر سنی باشد یا
شرایط امامت در او نباشد و در برادر باشد و در حدیث حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز میت میکند اولی مردمان بجنازه یا او امر
میکند هر کرا خواهد و علما گفته اند که مراد از اولی بمیراث میت است یعنی وارث چنانکه
حق سبحانه و تعالی فرموده است که اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض در میراث و محتمل است
که اولویت در دین نیز مراد باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که والمومنون
والمومنات بعضهم اولیاء بعض یعنی مردان مومن و زنان مومنه بعضی اولی اند
ببعضی از غیر مومن و مومنه و بعد ازین نیز خواهد آمد احادیثی که ظاهرش اولویت در
دین است و علی ای حال شک نیست که اگر زن شیعه باشد و شوهر سنی باشد شوهر سنی امامت
نمی تواند کرد و دغدغه درین است که آیا ولایت دارد که هر که را خواهد از شیعیان امر
امامت دهد یا نه اظهر آنست که ولایت ندارد که کافر مسلمان والله تعالی یعلم و ازین حدیث
ظاهر میشود که ورثه بالفعل میت اولی اند از دیگران و شوهر اولی است از همه کس و اگر پدر و
پسر باشند پدر اولی است از پسر چون علو ولایت دارد بر پسر اما اگر جد میت باشد و پسر میت

پسر اولی است چون در این صورت جد میراث می برد و علما فروع بسیار استنباط کرده اند مثل آنکه مردان وارث اولی اند از زنان و بعضی گفته اند مردان بر مردان اولویت دارند و زنان بر زنان و برادر پدر و مادری اولی است از برادر پدری و مادری تنها و او او توجیه بر برادر پدری از آنجهت است که برادر پدری یا برادر پدر و مادری میراث نمی برد و برادری مادری مقدمست چون او دو نسبت دارد و مادری یک نسبت و امثال این ترجیحات و استنباطات کرده اند و بدون نص مشکل است این ترجیحات والله تعالی یعلم و چون نماز میت واجب کفایت در ذمه کس واجبست علما حمل کرده اند اولویت را بر امامت نه مطلق و قال ابی رحمه الله فی رسالته الیه یا بنی ان اولی الناس بالصلوة علی المیت من یقدمه ولی المیت فان کان فی القوم رجل من بنی هاشم فهو احق بالصلوة علیه اذا قدمه ولی المیت فان تقدم من غیر ان یقدمه ولی المیت فهو غاصب و پدرم رحمت الهی بر و باد در رساله که بمن نوشته است گفته است که بدان پسرک که اولی مردمان به پیش نماز نماز میت کسی است که ولی او را مقدم دارد پس اگر در میان جماعت حاضران شخصی از بنی هاشم باشد او سزاوارتر است بنماز کردن بر میت بشرطی که وارث او را مقدم دارد پس اگر پیش رود و امامت کند بی آنکه ولی او را مقدم دارد غاصب خواهد بود که حق ولی میت را غصب کرده است اما تقدم هر که ولی او را مقدم کند گذشت و اما استحباب تقدیم بنی هاشم بعضی گفته اند که مراد علی بن بابویه امام اصحاب است چون این عبارت که او نقل کرده است بعینها عبارت حدیث سکونی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که هر گاه حاضر شود سلطانی از سلاطین الهی پس او احق است بنماز کردن بر میت اگر ولی میت او را مقدم دارد و الا پس آن غاصب است یعنی ولی که دیگری را مقدم داشته است و ممکن است که مراد علی بن بابویه این باشد که حدیث این معنی دارد که سلطان هاشمی باشد و اگر امام اصل باشد احتیاج باذن ولی میت و اطلاق غصب بر امام زمان جایز نیست چنانکه در حدیث موثق طلحه بن زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه امام حاضر شود در جنازه پس او احق است از همه مردمان بنماز کردن بر میت و بعضی نقل کرده اند که حدیث مرسلی وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که قریش را مقدم دارید و بر قریش تقدم مجوئید و بر تقدیر صحت حدیث ظاهر شامل امامت کبری است چنانکه آنحضرت فرموده اند که الائمة من

قریش و علی ای حال شرط است که شرایط امامت در او باشد و اگر نه جایز نیست تقدم او باجماع و عبارت متن عبارت فقه رضویست و گفتیم اکثر علما بنا بر آن است که این کتاب را ندیده بودند از جانب ابن بابویه اینها گفته اند و بنا بر کتاب عمل بر ظاهر عبارتست و اگر کسی گوید که آنکه این کتاب از حضرت باشد متیقن نیست جواب اینست که همه اخبار یقینی نیست مگر نادری که متواتر باشد و شهادت صدوقین با عمل اصحاب بآن موجب ظن قویست که ایشان تا یقین نداشته باشند چون توانند گفت که میان من و خدا حجت و اگر کسی گوید که شاید این عبارات از کتاب نباشد اما اتفاقا موافق شده باشد جواب اینست که مجملی و اتفاقی که اقلا در هزار جا موافق باشند هرگز نشده است و علی ای حال جزم ایشان بصحت این اخبار بمنزله آنست که ایشان گفته باشند که ما از معصوم شنیده ایم و ظاهر اینست که اینها باشند خصوصا با عمل اصحاب یا موافق با اخبار دیگر یا آنکه پیش از آنکه بشنوند که چنین کتابی هست همه عمل بگفت صدوق می نمودند هر گاه و منضم شود این کتاب نور علی نور خواهد بود والله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه اذا فاتتک الصلوة علی المیت حتی یدفن فلا باس بالصلوة علیه و قد دفن و منقولست در صحیح از عبد الله بن مسکان از مالک که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه فوت شود از تو نماز کردن میت تا او را دفن کنند پس باکی نیست که بعد از دفن بر او نماز گذارند و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست که نماز کنند بر میت بعد از دفن او و احادیث قریب باین وارد است که نماز می توان کرد و حدیث عمار گذشت که ظاهر آن بود که بعد از دفن نماز نمیتوان کرد یا لازم نیست و چند حدیث دیگر وارد شده است قریب باین و در جمع بین الاخبار اقوال بسیار هست یکی آنکه تا یکشبانه روز می توان کرد و بعد از آن نمی توان کرد و بعضی تا سه شبانه روز گفته اند و بعضی گفته اند که تا اثر میت باشد و باشد نماز می توان کرد و بعد از آن نماز نمی توان و بر این تحدیدات خبری وارد نشده است و اگر وارد شده باشد جایز است و بعضی تاویل کرده اند نماز را بدعا و بر این مضمون حدیث حسن و قوی وارد شده است که صلوة بعد از دفن دعا است که از جهت میت بکنند و بعضی گفته اند که اگر نماز بر میت نکرده باشند نماز می توان کرد و الا فلا و بعضی گفته اند که هر که نماز نکرده باشد نماز می تواند کرد و اگر چه نماز بر او کرده باشند و این دو قول خالی از وجهی نیست اما حدیثی وارد نشده است که دلالت بر وجوب نماز کند و احوط آنست که اگر نماز بر میت نکرده باشند نماز را احتیاطا بکنند و اگر نماز کرده باشند و کسی خواهد که نماز کند بهتر آنست که دعا بکند نه نماز و اگر دعاهای نماز میت را بخواند بهتر است و ظاهر حدیث مالک که صدوق

روایت کرده است اینست که هر که نماز نکرده باشد نماز میتواند کرد اگر چه نماز بر او کرده باشند والله تعالی یعلم و سال الیسع بن عبد الله القمی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یصلی علی الجنازة وحده قال نعم قلت فاثنان یصلیان علیها قال نعم و لکن یقوم الاخر خلف الاخر و لا یقوم بجنبه و سوال کرد یسع از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که تنها باشد نماز میت می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی گفتم که دو کس بر جنازه نماز میکنند حضرت فرمودند که بلی و لیکن یکی از ایشان در عقب دیگری می ایستد اگر اقتدا باو کرده باشد و در پهلوی او نمی ایستد مثل سایر نمازها که اگر یک کس اقتدا کند پهلوی امام می ایستد و این سوال از آنجهت کرده است که جمعی از عامه میگویند که کمترین عدد در نماز میت سه کس است و کمتر از سه کس نماز میت نماز جماعت نمی توانند کرد چون اقل جمع سه است با آنکه خود از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که دو کس و زیاده جماعت اند و علما ذکر کرده اند که هر گاه یک کس در عقب امام می ایستد اگر بیشتر باشد بطریق اولی در عقب امام می ایستد و روایات زنان نیز قرینه است چون وارد شده است که زنان در یک صف می ایستند و همچنین برهنگان و امام در پیش ایشان نمی ایستد و این مضمون در فقه رضوی منقولست و ظاهرا صدوق این خبر را از کتاب یسع برداشته باشد و او ثقه است هر چند طریق خود را در فهرست به یسع ذکر نکرده است و کلینی نیز ذکر کرده است همین خبر را و حکم بصحت آن کرده است اگر چه سندش باصطلاح متاخرین جهالتی دارد با آنکه ظاهر آنست که مستحب باشد و در مستحبات مسامحه میکنند چون حدیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که بشنود ثوابی را بر چیزی از اعمال آنرا بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را میدهد و اگر چه در واقع غلط باشد و حضرت او را نفرموده باشند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که باو رسد چیزی که حق سبحانه و تعالی بر عملی ثوابی مقرر ساخته است و آن عمل را بقصد آن ثواب بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را باو میدهد اگر چه در واقع چنان نباشد و عامه نیز این حدیث را نقل کرده اند و جمعی از اصحاب گفته اند که بنا برین این معنی متفق علیه باشد بین الفریقین و جمعی اجماع نیز برین معنی کرده اند و محقق دوانی بحث کرده است که علما در مستحبات عمل بحدیث ضعیف کرده اند و میگویند وجه ثبوت میان واجب و سنت مردود حکم الله اند و جواب داده اند که ما عمل بحدیث صحیح کرده ایم نه بضعیف و لیکن آنچه ظاهر میشود از طریقه قدما آنست که ایشان عمل بحدیث ضعیف میکرده اند مطلقا

و امثال این اخبار پیش ایشان صحیح است باصطلاح ایشان والله تعالی یعلم و قال جابر قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا لم یحضر الرجل المیت تقدمت المراة وسطهن و قام النسوة عن یمینها و شمالها و هی وسطهن تکبر حتی تفرغ من الصلوة و سند قوی از جابر منقول است بلکه چون صدوق از کتاب جابر روایت کرده است و جابر ثقه است حدیث صحیح است و مشایخ اجازه جهالت و ضعف ایشان در کتابهای متواتره ضرر ندارد و لهذا صدوق و کلینی حکم بصحت حدیث جابر کرده اند و کتاب او از اصول اربعمایه است که جمیع مشایخ اعتماد بر او دارند و جمعی که از جابر روایت کرده اند ضعف اکثر ایشان باعتبار غلو حال ایشانست چنانکه از تتبع یافته ام با آنکه مدار متقدمین بر کتب بوده است چنانکه از کتب رجال ظاهر است و صدوق نیز در اول کتاب ذکر کرده است جابر میگوید که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی بمیرد در جایی که مردان نباشند و زنان حاضر باشند یک زن که اهلیت امامت داشته باشد امامت میکند و زنان از دست راست و چپ او می ایستند و امام در میان ایشان می ایستد و تکبیر میگوید و ایشان نیز تکبیر میگویند تا از نماز فارغ شوند و از این حدیث و دیگر احادیث این باب ظاهر میشود که اگر مردان نباشند ایشان اولی اند اما جایز است که با وجود مردان زنان بر میت زن نماز کنند چنانکه در چند خبر وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را فرستادند با زنان مسلمانان که نماز بر خواهر خود کردند و پیش گذشت و آنکه حضرت فرستادند با وجود آنکه شوهر داشت که عثمان علیه اللعنه بود از آنجهت بود که تا ظاهر سازد حضرت که عثمان منافق است و مسلمان نیست و حدیث زینب نیز وارد شده است که حضرت فاطمه بر جنازه او حاضر شدند با زنان مهاجر و انصار با آنکه پدر بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و بنا بر قول جمعی از علما که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده اند از شوهر دیگر پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها وارثه و ولیه خواهند بود و بر تقدیر وراثت نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولی بودند و اولویت خود را بحضرت فاطمه صلوات الله علیها گذاشتند والله تعالی یعلم و سال الحسن بن زیاد الصیقل ابو عبد الله صلوات الله علیه کیف تصلی النساء علی الجنائز اذا لم یکن معهن رجل فقال یقمن جمیعا فی صف واحد و لا تتقدمهن امراة قیل ففی صلوة مکتوبة ایؤم بعضهن بعضا قال نعم و در قوی کالصحیح منقولست که حسن بن زیاد صیقل گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که چگونه نماز میکنند زنان

بر جنازها هرگاه مردی با ایشان نباشد حضرت فرمودند که همه در یک صف می ایستند و زنی پیش
نمی رود مثل مردان عرض نمودند که در نمازهای واجب دیگر زنان پیش نمازی زنان می توانند کرد حضرت
فرمودند که بلی و احادیث صحیحه نیز درین باب وارد شده است و در نماز حاجت خواهد آمد ان شاء الله
تعالی و قال رسول الله صلی الله علیه و آله صلوا علی المرجوم من امتی و علی القاتل
نفسه من امتی و لا تدعوا احدا من امتی بغیر صلوة و بسند قوی از آنحضرت صلی الله
علیه و آله وارد است که فرمودند که نماز کنید بر کسانیکه ایشان را سنگسار کرده باشند از امت
من و بر کسیکه خود را کشته باشد از امت من و مگذارید احدی از امت مرا بی نماز و در حدیث
موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز کن بر هر که بمیرد از
اهل قبله و حسابش را با خدا گذار و قریب باین از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند سنیان و مع هذا جمعی کثیر از عامه میگویند که نماز نمی توان کرد بر کسیکه در حد کشته شده باشد
یا کسیکه خود را کشته باشد و سال هشام بن سالم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن
شارب الخمر و الزانی و السارق یصلی علیهم اذا ماتوا فقال نعم و بسند صحیح از هشام منقول
است که سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شارب خمر و زنا کاره و دزد
اگر بمیرند نماز بر ایشان می توان کرد یا می باید کرد حضرت فرمودند که بلی و خلافی نیست در آنکه بر کسیکه
از غیر ملت اسلام باشد یا بحسب ظاهر از مسلمانان و در واقع کافر باشد یا آنکه انکار کرده باشد ضروری
از ضروریات دین را مثل خارجی که بر امام زمان خروج کرده باشد یا مذهب خوارج داشته باشد
و بر غلات که مجموع ائمه هدی را یا یکی از ایشان را صلوات الله علیهم خدا دانند و همچنین مرتد و
مجسمه کثیف نماز نمی توان کرد و خلافی که هست در غیر اینهاست از فرق باطله و حق آنست که
نماز بر ایشان واجب نیست چون بحسب واقع کافرند و جایز است نماز کردن و لعنت کردن در تکبیر
چارم چنانکه خواهد آمد و احادیث بسیار وارد شده است که شارب الخمر را بجنازه او حاضر
مشوید و بسیاری از اصحاب کبایر را نیز وارد شده است که نماز بر ایشان نکنید چنانکه خواهد
آمد حتی آنکه شخصی دو دینار قرض که داشته بود حضرت بر او نماز نکردند تا شخصی ضامن آن شد حضرت
نماز گذاردند همه محمولست بر مبالغه و آنکه بنا بر فسوق ایشان مبالغه بسیار واقع شده است
در نماز بر ایشان آن مبالغه که در صلوة واقع شده است و فی الحقیقه از جهت این مبالغات
واقع شده است تا عبرت دیگران شود اما اگر کسی نباشد که بر ایشان نماز کند البته واجبست نماز

کردن

کردن بر ایشان بر همه کس خبردار شده باشد و اگر همه نماز نکنند همه مواخذ خواهند بود باجماع علما
و قال عمار بن موسی الساباطی قلت لابی عبد الله صلوات الله علیه ما تقول فی
قوم کانوا فی سفر لهم یمشون علی ساحل البحر فاذا هم برجل میت عریان قد
لفظه البحر و هم عراة لیس معهم الا ازار فکیف یصلون علیه و هو عریان و لیس
معهم فضل ثوب یکفنونه به قال یحفر له و یوضع اللبن علی عورته لیستر عورته
باللبن و بالحجر و یصلی علیه ثم یدفن و بسند موثق از عمار منقول است که عرض نمودم
بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه میگوئید در قومی که در سفری باشند و در کافی
فی سفر لهم و این عبارت بهتر است و در کنار دریا میرفتند که ناگاه دیدند که مرده برهنه را دریا بر
کنار انداخته بود و ایشان نیز برهنه باشند و بغیر از لنگی که ساتر عورت ایشان باشد جامه
نداشته باشند پس چگونه بر او نماز گذارند و حال آنکه میت برهنه است و ایشان جامه زیادتی
نداشته باشند که میت را با آن جامه کفن کنند و در کافی بجای کاف لام است یعنی به جهت او را با آن
جامه حضرت فرمودند که قبر از جهت او میکنند و میت را در لحد میگذارند و خشتی بر عورت او میگذارند
تا عورت او پوشیده میشود بخشت یا سنگ و در بعضی از نسخ فیستر عورته است و معنی این نزدیک
است بآن یعنی پس عورت او را بخشت و سنگ می پوشانند و بر او نماز میکنند و بعد از آن دفن میکنند
بآنکه خاک بر او میریزند تا قبر پر شود و بدانکه خلافی نیست که غسل میت مقدم است بر کفن و کفن
مقدم است بر نماز و نماز مقدم است بر دفن و غسل میت بمنزله ازاله نجاست است که مصلی میکند
از جهت نماز خود و کفن بمنزله ساتر عورت است و همچنانکه نماز گذارنده در حالت اختیار نمازش
صحیح نیست تا ازاله نجاست نکند و ستر عورت نکند میت نیز نماز بر او صحیح نیست تا او را غسل ندهند و
کفن نکنند و چون ساتر ندارد و ستر مع الامکان واجب اگر چه بخشت باشد و چون ساتر میت نباید
که جمیع بدنش را بپوشاند که اگر در وقت نماز بدن میت باز باشد مثلا نماز صحیح نیست علی الظاهر
پس فرمودند که او را در قبر گذارند و عورت که اهم است بخشت و سنگ بپوشانند و باقی بدن
بغیر پوشیده نشود تا نماز صحیح باشد و چون واجبست که دفن بعد از نماز باشد اول نماز میکنند
و بعد از آن خاک بر او میکنند و بهمین مضمون از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول
است و بعد از آن از حضرت می پرسیدند که بعد از دفن بر او نماز نمی توان کرد حضرت فرمودند
که نه اگر جایز می بود می بایست نماز جایز باشد از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

در همه وقتی پس نماز نمی توان کرد بر مدفون و بر عریان و تتمه حدیث ساباطی نیز قریب باینست و چون
تحقیق این مطلوب شد ظاهر میشود که بحثها و تقییداتی که در آنها کرده اند و جهتی و الله تعالی یعلم و روی
اسحق بن عمار عن الصادق عن ابیه صلوات الله علیهما ان علیا صلوات الله
علیه وجد قطعا من میت فجمعت ثم صلی علیها ثم دفنت و بسند موثق
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه رسیدند در اثنای سفر بپارهای چند از آدم پس حضرت فرمودند که همه را جمع
کردند و بر آن نماز کردند و بعد از آن دفن کردند و محمولست بر آنکه همه بدن بوده باشد و اگر
چه محض استخوان باشد یا در آن پارها سینه بوده باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد و غسل و کفن
را ذکر نکرده اند زیرا که نماز لازم دارد هر دو را چنانکه گذشت الحال و روی الفضل بن عثمان
الاعور عن الصادق عن ابیه صلوات الله علیهما فی الرجل یقتل فیوجد
راسه فی قبیلة و وسطه و صدره و یداه فی قبیلة و الباقی منه فی قبیلة
فقال دیته علی من وجد فی قبیلته صدره و یداه و الصلوة علیه و روایت
کرده است فضل و مضمونش نیز میگویند و اعور یعنی یک چشم در صحیح از حضرتین صلوات
الله علیهما در شخصی که کشته شود و سر او را در قبیله بیابند و میان او و سینه او و دستهای
او را در قبیله دیگر بیابند و باقی او را در قبیله دیگر بیابند حضرت فرمودند که دیت و خونبهای
او بر اهل جماعتی است که سینه و دستهای او را نزد قبیله ایشان یافته اند و نماز نیز
بر سینه و دستهاست اما دیت خواهد آمد که اگر لوث که قرینه است بهم رسد مدعیان
خون با آن قرینه پنجاه سوگند میخورند و دیت را میگیرند و اما نماز بر سینه است و دستها
را و خلافی نیست در نماز و لیکن چون واقعه چنین بود و سایل واقعه را گفت که حضرت بنابر
گفته او فرمود چون در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که از آنحضرت سوال کردند از شخصی که او را شیر بخورد یا درنده دیگر یا بمیرد و مرغان گوشت
او را بخورند و استخوان بی گوشت بماند با چه باید کرد حضرت فرمودند که او را غسل میدهند
و کفن میکنند و نماز بر او میکنند و او را دفن میکنند و اگر میتی را دو نصف کرده باشند بر آن
نصفی نماز میکنند که دل میت در آن نصف است و او سینه است که محل قلب است و بهمین
عنوان منقولست از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی بن جعفر الکاظم صلوات

الله

الله علیهما و جزو اول صحیحه علی بن جعفر گذشت و جزو ثانی بعینه که مذکور شد درین حدیث و
کلینی در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که هرگاه
شخصی را دو نیم کرده باشند نماز بر آن نصفی میکنند که دل در آنجاست و این در صورتی است
که یک نصف دیگر حاضر نباشد که اگر باشد بر همه نماز میکنند و ازین روایات ظاهر میشود که نصفی
که در آن نصف دل باشد نماز باید کرد یا سینه یا دستها و دلالت میکنند بر آنکه سینه حکم
میت دارد در جمیع احکام و همچنین جمعی کثیر از علما گفته اند که هرگاه دل فقط باشد حکم میت دارد در
جمیع احکام چون حضرت مناط احکام را بر دل گذاشته است و این ظهوری ندارد که با هر دل
باشد بلکه محتمل است که مراد این باشد که موضعی که در آن دل باشد تا موافق حدیث فضل باشد
و بر تقدیریکه صریح باشد ظاهرش آنست که سینه با دل این حکم دارد نه دل فقط و امثال این
استدلالات مناسب طریقه شیعه ندارد بلکه طریقه سنیانست و اگر جمعی از علمای ما مثل علامه
این نحو استدلالات میکنند و مطلوب ایشان رد بر عامه است الزاما نه اعتقادا زیرا که همگی در
جمیع کتب اصولیه و استدلالیه نفی این استنباطات کرده اند بدلایل شتی و جمعی متابعت ایشان
کرده اند و جمعی بحث بر ایشان کرده اند و هر دو طایفه غافلند از طریقه مطلوبه ایشان فتامل
و قال الصادق صلوات الله علیه اذا وجد الرجل قتیلا فان وجد عضو
من اعضائه تاما صلی علی ذلک العضو و دفن و ان لم یوجد له عضو تام
لم یصل علیه و دفن و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هرگاه شخصی
کشته بیابند پس اگر عضوی از اعضای او تمام باشد بر آن عضو نماز میکنند و دفن میکنند
و اگر عضوی تمام نباشد نماز نمیکنند بر او و آنرا دفن میکنند و این حدیث را جمعی تاویل کرده اند
بآنکه عضو تام سینه و دلست که محل علوم و اعتقاداتست جمعا بین الاخبار و بعضی حمل بر استحباب
کرده اند و این اظهر است و احوط آنست که اگر سر یا دست یا پا و امثال این از اعضایی که استخوان
داشته باشد بیابند غسل بدهند و کفن کنند و نماز کنند و دفن کنند بقصد احتیاط که اگر واجب یا
سنت باشد فبها و الا لغوی باشد و الله تعالی یعلم و اذا وسط الرجل بنصفین صلی علی
النصف الذی فیه القلب و در حدیث صحیح خالد قلانسی و در حدیث صحیح علی بن جعفر و
غیر آن از ائمه معصومین حضرات باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم منقولست که هرگاه شخصی
را بدو نیم کرده باشند نماز میکنند بر آن نصفی که در آن دل باشد و حکمش مذکور شد سابقا

وان لم يوجد الا الراس لم يصلّ عليه و اگر يافت نشود مگر سر ميت نماز بران ميكنند
كلينی در حديث حسن كالصحيح از محمد بن مسلم روايت كرده است كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه
فرمودند كه هرگاه كشته يافت شود و بغير از گوشت نباشد و استخوان نداشته باشد بر و نماز ميكنند
و اگر استخوان بی گوشت باشد نماز ميكنند و علما حمل كرده اند بر آنكه همه استخوانها باشد چنانكه ظاهر صحيح علی
بن جعفر و صحيح خالد است يا استخوان سينه فقط باشد چون سينه حكم كل دارد و كلينی بعد ازين حديث
ذكر كرده است كه قال يردّی الم و ظاهر الكلام يونس باشد كه اين حديث را از و روايت كرده است
از جميل و محمد بن مسلم و محتمل است كه از كلام جميل باشد و علی ای حال خوبست و ترجمه اش اينست كه گفت
كه روايتی وارد شده است كه نماز بر سر ميت نمی بايد كرد هرگاه از بدن جدا شده باشد يعنی واجب
نيست اگر حديث سابق را بحال خود گذاريم و اگر آن حديث را تاويل كنيم كه عضو تمام سينه و دلست
اين حديث را بحال خود بايد گذاشت والله تعالی يعلم و مؤيد اين خبر است حديث موثق از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه فرمودند كه نماز نمی بايد كرد بر عضوی از اعضا
تنها مثل پا و سر و دست و اگر بدن تنها باشد نماز می بايد كرد هرچند سر و دست و پا نداشته
باشد و ازين حديث ظاهر ميشود كه دست دخل ندارد و در صحيح زراره و عبيد الله بن
علی الحلبی انه سأل عن الصلوة علی الصبی متی يصلّی عليه فقال اذا عقل الصلوة قلت
متی تجب الصلوة عليه قال اذا كان ابن ست سنين والصيام اذا اطاقه و باسانيد
صحيح از زراره و عبيد الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است كه از آنحضرت
پرسيدند از نماز بر طفل كه چه وقت نماز بر و ميكنند حضرت فرمودند كه هرگاه نماز را بفهمد و
تميز داشته باشد كه واجب و سنت و شرط و ركن را از يكديگر فرق تواند كرد يا و قت بلوغ
گفتم كه كی نماز بر و واجب ميشود يعنی لازم است كه او را بنماز بدارند حضرت فرمودند كه هرگاه
شش ساله باشد و او را بروزه می بايد داشت هر وقت كه طاقت داشته باشد و اگر علما جزو ثانی حديث
را مبين جزو اول ميدانند كه بيان عقل الصلوة باشد كه اگر شش ساله نفهمد نماز را چگونه بر و واجب
باشد و ليكن اجماعست كه واجب بمعنی خود نيست بلكه يا واجب است بر ولی كه در شش سالگی او را
بنماز بدارد و قولی بوجوب اين نيز نديده ام و يا بمعنی سنت مؤكد است بر ولی كه او را تمرين كند
بنماز تا عادت كند بآن و ليكن چون در حديث صحيح زراره واقع شده است تفسير عقل الصلوة
را بشش سالگی البته لازم است كه واجب را حمل بر لازم و مستحب مؤكد كنيم و چون طاقت اطفال

درروزه

درروزه گرفتن بحسب مزاجها و هواها مختلف می باشد حضرت بنای او را بر طاقت ايشان گذاشت
يعنی مقداری كه بر ايشان مشكل نباشد بسيار و محتمل است كه اطفال را نيز ثوابی باشد چنانكه ولی را
هست و ظاهر اين حديث نيز دلالت ميكند بر آن و در محل خود مذكور خواهد آمد و آنكه مشهور است كه ايشان
اهليت خطاب ندارند پس تكليف معقول نيست و ثواب بر تكليف است حق است اگر كسی قابل باستحقاق
شود و ليكن ممكن است كه حق سبحانه و تعالی از روی تفضل كرامت فرمايد با آنكه اگر تميز داشته
باشد باستحقاق نيز ممكن است والله تعالی يعلم و من حضر مع قوم يصلون علی طفل فليقل اللهم
اجعله لابويه ولنا فرطا و كسيكه حاضر شود با جمعی كه نماز بر طفلی كنند پس بايد كه بگويد خداوندا
اين طفل را از جهت پدر و مادر او و از جهت ما فرط گردان يعنی پيشرو ما باشد كه از جهت ما تواب
مهيا كند چون رفتن طفل و صبر بر آن موجب ثواب عظيم است يا موجب اجر جزيل است اگر صبر كنند و اجر
مصطلح علما آنست كه هر فعلی كه بنده باختيار خود كند از جهت فرموده الهی سبب ثواب و آن
نفعی است كه دايم باشد و مقارن تعظيم و اجلال باشد و هرچه بی اختيار اينكس برسد می آيد موجب
اجر است و در اجر لازم نيست كه دايمی باشد و لازم نيست كه مقارن تعظيم و اجلال باشد و چون صبر
فعل اينكس است بسبب آن ثواب بی حساب حاصل ميشود و چون رفتن طفل بی اختيار است
موجب اجر است و ليكن بعد ازين می آيد كه حق سبحانه و تعالی در مردن فرزند بهشت ميدهد خواه صبر
بكند و خواه نكند و اين از تفضل الهی است و موافق اصطلاح علما در كتاب عتق حديثی می آيد كه دلالت
ميكند برين تفضيل و در حديث موثق از زيد بن علی از آبای او از حضرت امير المؤمنين صلوات
الله عليه منقولست در نماز بر طفل كه ميگويد اللهم اجعله لابويه ولنا سلفا و فرطا و اجرا
و شيخ مفيد ذكر كرده است كه اگر نماز بر طفل كنند بعد از تكبير چهارم اين دعا را بخواند اللهم
هذا الطفل كما خلقته قادرا و قبضته طاهرا فاجعله لابويه نورا وارزقنا
اجره ولا تفتنا بعده يعنی خداوندا چنانكه اين طفل را بقدرت كامله خود آفريدی و او را
گرفتی پاك و پاكيزه كه مرتكب معصيت نشده پس بگردان او را از جهت پدر و مادرش نور در
دنيا بزيادتی ايمان و كمالات و در تاريكی قبر و قيامت سبب روشنايی ايشان باشد و
ما را از ثواب او بهره مند گردان و ما را فريفته دنيا مگردان بعد از ديدن مرگ او يا چنان مكن
كه بی صبری كنيم و اين عبارات همه خوبست و از عبارت صدوق ظاهر ميشود كه اعتقاد ندارد
بنماز كردن بر اطفال زيرا كه گفته است كه اگر حاضر شوی يعنی نماز نكن و اين دعا را تقيه بخوان

و محتمل است كه مراد شيخ مفيد باشد و ليكن عبارت مصنف عبارت فقه رضويست و در آنجا چنين
است كه بدان كه بر طفل نماز نمی توان كرد تا نماز را بفهمد پس اگر حاضر شوی با قومی كه بر طفل نماز كنند
پس بگو اللهم اجعله لابويه ولنا ذخرا و مزيدا و فرطا و اجرا و اين عبارت
صريحست كه نماز بر طفل نيست و دعا را از جماعت ميخواند و صورت نماز را بجا می آورد چنانكه
ظاهر كلام صدوق است و خواهد آمد اخبار درين باب والله تعالی يعلم و صلی ابو جعفر صلوات
الله عليه علی ابن له صبی صغير له ثلث سنين ثم قال لولا ان الناس يقولون ان
بنی هاشم لا يصلون علی الصغار من اولادهم ما صليت عليه و حضرت امام
محمد باقر صلوات الله نماز گذاردند بر فرزند صغيری از آنحضرت كه آنرا سه سال بود و بعد از آن فرمودند
كه اگر نه اين بود كه مردمان تشنيع ميكردند كه بنی هاشم نماز بر اولاد خود نميكنند من نماز نميكردم
و اين ملاحظه از آنجهت است كه شهرت كنند كه ايشان اولاد صغار خود را مسلمان نمی دانند يا شهرت
كنند مخالفت مذهب عامه را و بنی اميه بايشان ضرر رسانند چون عامه نماز ميكنند بر مطلق اطفال نود
و آنچه صدوق ذكر كرده است مضمون چند حديث است از آنجمله بسند صحيح از زراره منقول است
كه پسری از حضرت امام محمد باقر فوت شد پس چون خبر فوت او بحضرت دادند حضرت
فرمودند تا او را غسل دادند و كفن كردند و حضرت با او متوجه شدند بمقبره و نماز بر او كردند
و سجاده حضرت را انداختند و حضرت بر بالای سجاده ايستادند از جهت نماز و ديگر بر قبر او
ايستادند تا از دفن او فارغ شدند پس حضرت برگشتند و من در خدمت حضرت برگشتم و
با آنحضرت می آمدم رو بمن كردند و گفتند بر مثل اين طفل نماز نيست و آن طفل سه ساله بود و فرمودند
كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه ميفرمودند كه امثال اين طفل را دفن كنند و نماز نميكنند
و ليكن چون ايشان ميكنند من تقيه كردم و نماز گذاردم بعد از آن پرسيدم كه پس چه وقت
نماز بر و واجب ميشود حضرت فرمودند كه هرگاه نماز را بفهمد و شش ساله شود پس پرسيدم
كه حال اطفال چون است در آن نشاة حضرت فرمودند كه حق سبحانه و تعالی اعلم است بآنكه ايشان
چه خواهند كرد و تحقيق اين خواهد آمد و در حسن كالصحيح از زراره منقولست كه حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله عليه فرزندی داشتند در حيات حضرت امام محمد باقر و نامش عبد الله بود
و نازه از شير باز شده بود و براه افتاده بود و حضرت آزاد كرده داشت كه تربيت آن طفل ميكرد
آن طفل گفتم كه اين كيست كه در پهلوی تست طفل گفت كه آزاد كرده عاست آن غلام از روی خوش طبعی گفت

من آزاد كرده توام پس آن طفل گفت از برای تو بدتر كه مولای من بناشم آن ملعون خنجری باشكم آن طفل زد
با ستی آن طفل شهيد شد و آن طفل را در پارچه ای كه از ليف خرما بافته بودند و بجانب قبرستان بقيع
بردند پس حضرت امام باقر صلوات الله عليه بيرون آمدند و جبه خز زردی پوشيده بودند و عمامه
خز زردی و ردای خز زردی و تكيه بر من كرده بودند چون حضرت فربه بودند دشوار بود ايشان
را بی تكيه كسی بجايی روند و مردمان می آمدند و سر سلامتی می دادند بر فرزند زاده آنحضرت چنانكه
در كافيست اين ابنه است و در تهذيب ابو له است يعنی سر سلامتی ميدادند و ميگفتند كه اين ملعون
غلام چه كاری كرد كه چنين طفلی را شهيد كرد پس چون حضرت ببقيع رسيدند بشل ايستادند و چهار تكبير بر آن
طفل گفتند تقيه و فرمودند كه او را دفن كردند پس حضرت دست مرا گرفتند و بگوشه بردند و فرمودند
كه در زمان حضرت سيد المرسلين و حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليهما و اولاد تمام عمر
نبود كه نماز بر اطفال كنند و حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه ميفرمودند كه اطفال را مخفی دفن
كنند و نماز بر ايشان نكنند و غرض از مخفی ساختن صبر جميل كرده باشند و بقضای الهی راضی باشند
و ممكن است كه بواسطه نماز نكردن مخفی دفن ميكرده باشند چون ابو بكر و عمر بدعت نماز را گذاشته
بودند و حضرت نمی خواستند كه اظهار مخالفت آن سگها را كنند چون منافقان اتباع ايشان
با حضرت می بودند هميشه بعد از آن حضرت فرمودند كه از آنجهت نماز برين طفل كردم كه اهل مدينه نگويند
كه ايشان نماز بر اطفال خود نميكنند و در حديث حسن كالصحيح منقول از علی بن عبد الله كه گفت شنيدم
از حضرت امام موسی كاظم صلوات الله كه فرمودند كه چون ابراهيم فرزند حضرت سيد المرسلين
صلی الله عليه و آله از دنيا رفتند در آن روز سه سنت جاری شد يكی آنكه در آن روز آفتاب
گرفت پس مردمان ميگفتند كه بواسطه مردن ابراهيم شد كه آفتاب گرفت پس حضرت سيد المرسلين
صلی الله عليه و آله بر منبر رفتند و حمد و ثنای الهی بجا آوردند و فرمودند كه ای گروه مردمان
بدانيد كه آفتاب و ماه دو آيتند از آيات الهی كه دلالت بر وجود و وحدت و علم و اراده و قدرت
الهی ميكنند و بامر الهی جاری اند و مسخر كند و اطاعت فرمان او ميكنند و منكسف نمی شوند از جهة
مردن كسی پس چون هر دو يا يكی از ايشان بگيرد نماز كنيد پس حضرت از منبر بزير آمدند و نماز
كسوف را با مردمان بجماعت گذاشتند پس چون سلام دادند فرمودند كه يا علی برخيز و كار سازی
ابراهيم بكن پس حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه برخاستند و ابراهيم را غسل دادند
و حنوط كردند و كفن كردند و بيرون بردند ابراهيم را و حضرت سيد صلی الله عليه و آله نيز

رفتند تا او را بقبر رسانیدند پس صحابه گفتند که حضرت فراموش کردند که نماز بر و کنند از سبب جزعی که
حضرت را دست داده است پس حضرت بر خواستند و فرمودند که ایها الناس جبرئیل امده است
و گفته شما این گفت که شما گمان برده اید من که فراموش کرده ام نماز بر فرزند را بسبب جزعی و نه
چنین است که شما گمان کرده اید ولیکن خداوند لطیف خبیر بر شما پنج نماز واجب کرده است و بعدد
هر نمازی یک تکبیر از جهت مردگان شما مقرر ساخته است و مرا امر کرده است که نماز نکنم مگر بر کسیکه
نماز کرده باشد پس حضرت فرمود که یا علی بقبر درآ و فرزندم را در لحد بخوابان پس حضرت رفتند
و ابراهیم را در لحد جای دادند پس مکرر با صحابه گفتند که چون حضرت بقبر رفتند جایز نیست
که کسی در قبر فرزند خود رود پس حضرت سید المرسلین ص فرمودند که یا ایها الناس بر شما حرام
نیست که در قبر فرزندان در آیید ولیکن از آن می ترسم که چون روی فرزند خود را در قبر بگشاید
شیطان دست یابد و جزعی بکنید که اجر شما ضایع گردد پس برگشتند از بقیع و بسند قوی از هشام
منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که سنیان بر ما اعتراضی دارند
و میگویند که شما میگویید که نماز بر طفل نمی توان کرد چون نماز نکرده است پس سخن شما اینست که نماز
برکسی می باید کرد که نماز کرده باشد ما میگوییم که بلی پس میگویند که اگر یهودی یا نصرانی مسلمان شود
و همان ساعت بمیرد پس شما را لازم می آید که نماز بر و نباید کرد و حال آنکه شما قایلید که نماز بر وی باید
کرد چه جواب بگوییم حضرت فرمودند که بگویید که اگر این شخصی که مسلمان شده است افترا بندد
برکسی او را حد می باید کرد البته خواهند گفت که حد بر و واجبست پس این جواب بگویید بگویید که
اگر این طفلی که نماز نکرده است افترا بندد برکسی آیا حد بر و واجبست خواهند گفت که نه بگویید
گفت که نماز برکسی می باید کرد که نماز و حدود بر و واجب باشد و نماز نمی باید کرد برکسی که نماز و
حدود بر و واجب نباشد مدعا آنکه ظاهر این خبر آنست که حضرت میخواهد بیان فرماید که عبارتی که
وارد است که نماز برکسی می باید کرد که نماز کرده باشد اینست که اهل تکلیف بنماز باشد خواه نماز
کرده باشد یا نکرده باشد و چون معنی دقیق بود حضرت حد را ذکر کردند که او بفهمد و این
حدیث دلالت میکند بر آنکه پیش از بلوغ نماز واجب نباشد و از شش سال تا بلوغ سنت باشد
و این حدیث با احادیث سابقه دلالت میکند که پیش از شش سال بدعت است پس اخباری که وارد
شده است در آنکه اگر متولد شود حیا نماز بر و سنت محمول خواهد بود بر تقیه و اکثر علما حمل کرده اند
این اخبار را بر نفی وجوب و بنا بر مذهب مشهور تا شش سال سنت است و بعد از شش سال

واجب دکوبا

واجب گویا این احادیث را ندیده بودند و چون چنین اشتباهی شده است لازم بود نقل این
اخبار و اخباری دیگر که دلالت بر مطلوب میکنند مثل صحیحه علی بن جعفر که گفت سوال کردم از
برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا نماز بر میت طفل می توان کرد اگر
پنج سال داشته باشد حضرت فرمودند که هرگاه نماز را بفهمد نماز بر وی می توان کرد و در حدیث
صحیح زراره گذشت که فهمیدن نماز در شش سالگی است و در موثق از عمار وارد است که
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از طفل که قلم بر و جاری نشده
باشد آیا نماز بر وی توان کرد حضرت فرمودند که نماز بر مرد و زن وقتی واجبست که قلم بر ایشان
جاری شود و ظاهر شریعت بلوغ است و در حدیث از علی بن یقطین وارد شده است که گفت
سوال کردم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که طفل چند ساله که شود نماز بر و
می توان کرد حضرت فرمودند که در هر حالی نماز هست مگر آنکه ناتمام متولد شود یعنی مرده چنانکه در
حدیث صحیح از عبدالله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که نماز نمی باید کرد بر طفلی که مرده از مادر متولد شود و صدایی از و ظاهر نشود که دلالت بر حیات
او کند و او را میراث نمیدهند از دیت پدر و نه از غیر آن و اگر فریاد بکند بر و نماز بگذارند
و او را میراث بدهند و همین مضمون است حدیث سکونی و در حدیث دیگر منقولست از حضرت
امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما موافق حدیث بن یقطین و همه محمولست بر تقیه با اتفاق
که غرض حضرت این باشد که نماز بر طفل بکنند مبادا که ضرری بایشان رسد چنانکه حضرت
کردند و در حدیث کالصحیح از قدامه بن زایده که مجهول الحال است منقولست که گفت از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که حضرت سید المرسلین نماز بر ابراهیم فرزند خویش
کردند و پنج تکبیر بر و گفتند و این عجیب و ممکن است بر تقدیر صحت که تقیه فرموده باشند بعنوان
استفهام انکاری یعنی شما سنیان چنین میگویید و غلطست و این نحو از تقیه بسیار است
که خواهد آمد و ظاهرا اتفاقا بیشتر واقع شده باشد احادیث از تقیه چون حضرات ائمه معصومین
علم بحیات و ممات و وقت آن داشتند و احتیاج بتقیه نداشتند چنانکه راوی بحضرت
حضرت امام رضا عرض میکند که شما اظهار امامت علانیه میکنید و از شمشیر هرون الرشید علیه
اللعنة و العذاب الشدید خوف نمیکنید حضرت می فرماید که خاطر جمع دار که از هرون بمن ضرری نمیرسد اگر از
هرون بمن ضرر رسد من امام نباشم همچنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را از ابوجهل می ترسانیدند که در مقام

گر ابوجهل مرا یک مو کم کند من پیغمبر نیستم و کسیکه خواهد
با صلوات الله علیه که هرگز تقیه نکرده و نه در
بود ترک آن نمیکردند و احادیث بسیار از طرق عامه و
ل خود را میدانستند و ساعت شهادت خود را میدانستند
ل در آن صبح در آن خانه نماز گذاردند و حضرت
قبول نفرمودند و چون بعضی از حرفها را بیان میکنیم باقی محول را که خواهد رسید در محال خود خواهید دید
و دانست ان الله تعالی و سیل متی تجب الصلوة علیه فقال اذا عقل الصلوة و کان بن
ست سنین و در حدیث صحیح از زراره منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال
کرد که چه وقت نماز بر طفل واجب میشود حضرت فرمودند که هرگاه نماز را بفهمد و شش سالش
تمام شود چون غالب اوقات در شش سالگی می توان فهمانید که خداوندی دارد و او فرموده
است که نماز بکنند تا بهشت روند و اگر نکنند بجهنم میروند و بهشت چنین جایی است و دوزخ چنین جایی
است و الحمد لله رب العالمین که بنده در چهار سالگی همه اینها را میدانستم و نماز شب میکردم
در صفا و نماز صبح را با جماعت میکردم و اطفال را نصیحت میکردم باین و حدیث بتعلیم پدرم رحمه
الله تعالی و غرض آنست که حق سبحانه و تعالی مرتبه عقل اطفال را زیاده میکند و در سن شش
غالبا قابل تعلم هستند و لیکن پدر بیچاره بی سعادت خود تحصیل نکرده اند آنچه را می باید و
تحصیل چیزی چند کرده اند که نمی باید آنها را بیاد اطفال خود میدهند و حجت الهی بر ایشان تمام
است و تقصیر از ایشانست و صدوق ذکر کرده است بر داشتن دستها از تکبیر خمس بر
میت جمعی از علما بر آنند که در تکبیر اول دست بر میدارند و بس و اکثر علما بر آنند که در هر تکبیری
سنت است دست برداشتن تا برابر گوش که سر انگشت محاذی گوش باشد و کف دست وقتی که
بالا رود رو بقبله باشد و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن عرزمی که گفت
من نماز میت گذاردم در پشت سر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و دیدم که حضرت
پنج تکبیر بر میت گفتند در هر تکبیری دستها را برداشتند و همین مضمون در حدیث قوی از
محمد بن عبدالله بن موسی از رضا صلوات الله علیهما سوال کردم و گفتم فدای تو گردم پدر سنی که
سنیان در تکبیر اول نماز میت دست بر میدارند و بعد از آن دست بر نمیدارند آیا من هم چو سنیان
یکمرتبه دست بردارم یا در هر تکبیری دست بردارم حضرت فرمودند که در هر تکبیری دست

بردار

بردار و از این حدیث ظاهر میشود که یونس میدانسته است که در هر تکبیری دست برداشتن سنت
است و سوال او از جهت است که تقیه بکنم یا نکنم حضرت فرمودند که مکن ضرر بتو نمیرسد تو چه
ما و اظهار شعار ایمان نیز کرده خواهی بود و از اینجا نیز ظاهر میشود که در اخباری که یکمرتبه
واقع شده است از جهت تقیه است که مبادا ضرر بایشان برسد یا آنکه راوی
حدیث یکمرتبه غیاث بن ابراهیم است و او سنی است و ظاهرا اسمعیل بن اسحق نیز چنین باشد چنانکه مرد
روایت فعل حضرت امیرالمومنین را است کرده اند که حضرت صلوات الله علیه در تکبیر اول دست
برمیداشت و بس پس ممکن است بر تقدیر وقوع که حضرت تقیه فرموده باشند چون بیشتر آنها
این بدعت را گذاشته بودند و حضرت از انکار اصحابش خایف بوده باشد چنانکه خواهد آمد
که حضرت امیرالمومنین اراده فرمودند که بدعت عمر را در نماز تراویح که در جمیع صحاح ایشان
هست که عمر گذاشته است بر طرف کند و حضرت امام حسن را فرستاد که بدعت است ترک
کنید همگی فریاد بر آوردند که واعمراه حضرت فرمودند که هر چه خواهند بکنند و حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه فرمودند در خطبه طولی که اگر من بدعتهایی که گذاشته اند بر طرف کنم همه اینها
همه از من متفرق خواهند شد مگر قلیلی که مرا شناخته اند و فضیلت مرا از کتاب خدا دانسته
اند و یکی از آنها تکبیر بر میت است که حضرت سید المرسلین پنج تکبیر بر مومن مقرر ساختند و
بر منافق چهار و ایشان بواسطه نفاقی که داشتند چهار و ایشان بواسطه نفاقی که داشتند
چهار را عمل میکنند در مومن و منافق اگر چه یک علامت نفاق چهار تکبیر است و در روی زراره
و محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال الصلوة علی المستضعف
و الذی لا یعرف مذهبه نصلی علی النبی صلی الله علیه و آله و یدعو للمومنین و المو
منات و یقال اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و
یقال فی الصلوة علی من لا یعرف مذهبه اللهم ان هذه النفس انت احییتها
و انت امتها اللهم و لها ما تولت و احشرها مع من احبت و بسند صحیح از
زراره و کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که
نماز بر مستضعف و برکسیکه مذهب او را ندانند صلوات بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله
و دعا میکنند از برای مردان مومن و زنان مومنه بعد از آن میگوید در نماز مستضعف
با هر دو که خدایا بیامرز کسانی را که توبه کرده باشند از مذهب باطل و از بدعتها و

متابعت کرده باشند او را که آن مذهب حق است و اعمال صالحه و نگاه دار ایشان را از عذاب جهنم و در نماز بر کسیکه مذهبش را ندانند میگویند بعد از صلوات و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات یا با ما قبل هرچه گذشته است یا همین دعا را که خداوندا این نفس تو زنده گردانیدی در شکم مادر و تو میرانیدی اورا خداوندا والی گردان آنچه را تولا یاد کرده است یعنی اگر شیعه است حضرات ائمه معصومین را شفیع او گردان و اگر سنی است عمر را و برادرانش را تا با ایشان بجهنم رود یا او را بمذهب او که اراد خوب و بد و حشر کن او را با هرکه او را دوست میدارد و مراد از مستضعف جمعی اند که حق را نمیدانند از سنیان و شیعیان غیر اثنا عشری و باندک احسانی یا کلامی از مذهب خود بر میگردند و امامی میشوند و باز اگر احسانی یا کلامی از سنیان میشنوند سنی میشوند و این معنی را مشاهده نمودیم در اکثر سنیان بصره که در شبی ارادهٔ کردیم در راه کربلا مکه که چون شخصی فوت شده بود از جهت استیجار حج کنیم تو بیست کس عدند و لعنت کردند بر ثلثه و چون دوازده امام را از ایشان می پرسیدیم بغیر از علی کسی را نمیدانستند تا آنکه بعضی از اخوان مؤمنین مرا منع کردند که در راه مکه همچنین تقیه میکنی و حال آنکه متوجه آنجایی بعد از آن از آنجا بخیمهٔ خود رفتیم و ظاهر بود و در اخبار معتبره حسنه کالصحیح از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که فرمودند که مستضعفین جمعی اند که عقل صحیح ندارند و عقول ایشان مثل عقول اطفالست نه در کفر ثابت قدمند و نه با ایمان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده که الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا و ترجمه اش اینست که مگر ضعفاء العقول از مردان و زنان و اطفال که در کفر ثابت قدم نیستند و به ایمانی بیان نیافته اند و احادیث صحیح وارد است در آنکه هرکس می فهمد که مردمان در دینها اختلاف دارند و این جماعت میگویند که آنها بر باطلند و بجهنم میروند در عکس این جماعت مستضعف نیستند و عقل ایشان اقتضا میکند که تفحص حق کنند اما ضعفاء العقول شیعه اثنی عشری پس ایشان را مستضعف نمیگویند هرچند دلیل بر حقیقت مذهب خود را ندانند و بر مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است و مراد از کسیکه مذهبش را ندانند این است که هرگاه شخصی در میان اهل سنت فوت شود و ندانیم که شیعه است یا مجهول الحال است اما اگر کسی در امثال این بلاد فوت شود او مجهول نیست بلکه او را دعای مؤمنان

میکنیم

میکنیم و اگر شیعه و سنی درهم مرده باشند خصوص کسی را ندانیم که شیعه کدام است و سنی کدام همه را غسل و حنوط و کفن میکنند و یک نماز بر ایشان میکنند و همین دعای مجهول الحال را میخوانند و اگر خواهد دعای مؤمنان را میخوانند و بس دعا از برای مؤمنان میکنند و اگر خواهد دعای مؤمنان را از جهت مؤمنان میخوانند و دعای مستضعفان را از جهت ایشان و دعای منافقان را از جهت ایشان میخوانند تا بهر اخبار عمل کرده باشند و در سادی صفوان بن مهران الجمال عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال مات رجل من المنافقین فخرج الحسین بن علی صلوات الله علیهما یمشی فلقی مولی له فقال له الی این تذهب فقال افر من جنازة هذا المنافق ان اصلی علیه فقال له الحسین صلوات الله علیه قم الی جنبی فما سمعتنی اقول فقل مثله قال فرفع یدیه فقال اللهم اخز عبدك من عبادك و بلادك اللهم اذقه حر عذابك فانه کان یوالی اعدائك و یعادی اولیائك و یبغض اهل بیت نبیك و روایت کرده اند از صفوان شتربان بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که شخصی از منافقان یعنی دشمنان اهل بیت سید المرسلین صلی الله علیهم فوت شد پس حضرت سید الشهدا بجنازهٔ آن ملعون بیرون رفتند و میرفتند که بخدمت حضرت رسیدا ازادکردهٔ آنحضرت یا یکی از شیعیان آنحضرت صلوات الله علیه حضرت باو فرمودند که کجا میروی آن شخص گفت از جنازهٔ این منافق میگریزم که مبادا حاضر باشم و نماز باید کرد پس حضرت امام حسین سلام الله علیه فرمودند که پهلوی من بایست هرچه بشنوی که من میگویم تو همان بگو پس حضرت دستها برداشتند و دلالت میکند که در تکبیر چهارم دست برداشتن خوب باشد و گفتند خداوندا خوار گردان این بنده را در میان بندگانت و در همه شهرهای خود خداوندا آتش افروز جهنم گردان بدبخت ترین آتشی در گرمی نزد آتش بجنان او را اگرمی عذابها و ظاهرا سهو در بعضی از کتاب شده است و انچه در کلینی و تهذیب و سایر ادعیه است باین عنوانست که اللهم اصله حر نارك اللهم اذقه اشد عذابك بدرستیکه او دوستی میکرد با دشمنان تو و دشمنی میکرد با دوستان تو و دشمن بود با اهل بیت پیغمبر ترا صلوات الله علیهم و احادیث صحیح وارد شده است که این آیه در شان ناصبی است که عداوت اهل بیت داشته باشد عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عبادت میکنند و دشمنی با اهل بیت رسول من دارد آتش افروز

آتشی خواهد بود که گرمی او را تصور نتوان کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که اگر جمیع پیغمبران و جمیع اوصیاء پیغمبران و جمیع ملائکه مقربان شفاعت کنند یک ناصبی را حق سبحانه و تعالی شفاعت هیچ یک را قبول نخواهند کرد و این سخن بر تقدیر فرض محالست و در احادیث متواتره وارد شده است که دشمنان اهل البیت بوی بهشت نمی شنوند و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی نماز کند یا زنا کند مساوی است و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی کسی است که دشمن شیعه باشد از جهت تشیع بلکه همین که ائمه اهل البیت را یا یکی از ایشان را امام ندانند کافی است از برای خلود در جهنم و در احادیث متواتره وارد شده که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرمودند که اگر کسی هزار سال یا مدت عمر دنیا در حطیم که مابین رکن و مقام ابراهیم است عبادت کند که شبها بر پا ایستد و روزها روزه گیرد حق سبحانه و تعالی از او قبول نکند والبته او را بجهنم برد و دایم در عذاب جهنم باشد و احتمال نجات در مستضعفین هست بتفضل الهی یا باستحقاق یا باعتبار بعضی از اخبار و اکثر علمای شیعه بلکه نقل اجماع نیز کرده اند که غیر اثنی عشری کافر است هرکه باشد و مستحق خلود نار اند و احادیث متواتره برین مضمون وارد هست و چون کسی ملاحظه صحیح بخاری تنها کند یقین هم میرساند که ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعاین الرحمان دشمن اهل بیت بوده اند ولیکن چون حق سبحانه و تعالی ایشان را کور گردانیده است نمی یابند و همین احادیث فدک کافی است در کفر ایشان که بخاری آن حدیث طولانی را ذکر کرده است زیاده بر ده موضع یکجا باعتبار سلوک با سیدهٔ زنان عالمیان و یکجا باعتبار سلوک با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین و هر یک ازین حکایات را بسندهای مختلف در مواضع مختلفه ذکر کرده است با آنکه آن ملعون شدید العداوة اخبار مدح ایشان را نیز در مواضع مختلفه ذکر کرده است و آنکه حضرت امیر المؤمنین بهترین خلایق است و آنکه حضرت فاطمه سیدهٔ زنان عالمیانست و در احادیث جا که منافق میگویند غیر اثنی عشری را میخواهند و گاه هست که مراد از آن ناصبی است و در نماز میت که منافق میگویند غیر مستضعف را میخواهند اگرچه ظاهر اعداوت نداشته باشد با اهل بیت و احادیث بسیار صحیح و کالصحیح وارد شده است در نماز منافق و مستضعف و در نماز منافق همین لعن وارد شده است و مطلقا تکبیر و دعاهای دیگر وارد نشده است و چون ضرور بوده است تقیه حضرات ائمه حاضر ایستاده اند و لعن میکرده اند و احوط آنست که اگر کسی مبتلا

شود

شود چنین کند که صورت نماز را بفعل آورد و مشغول لعن شود و احادیث مستضعف اکثرش بخوبیت که صدوق ذکر کرده است و از آنچه که حضرات ائمه معصومین میخوانده اند که اللهم اغفر للذین تابوا آنچه ظاهر میشود که دعایی برای ایشان مشروطست بتوبهٔ ایشان در وقت مرگ چون ممکن است که توبه کرده باشند و ما ندانیم و اشعاری دارد بآنکه اگر توبه نکرده باشند برای ایشان نفعی نباشد بعدم مغفرت و دخول در عذاب جحیم والله تبارك تعالی یعلم و در روی عبید الله بن علی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا صلیت علی عدو الله عز و جل فقل اللهم انا لا نعلم الا انه عدو لك و لرسولك اللهم فاحش قبره نارا و احش جوفه نارا و عجله الی النار فانه کان یوالی اعدائك و یعادی اولیائك و یبغض اهل بیت نبیك اللهم ضیق علیه قبره فاذا رفع فقل اللهم لا ترفعه ولا تزکه و ان کان مستضعفا فقل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم فاذا کنت لا تدری ما حاله فقل اللهم ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له وارحمه و تجاوز عنه و ان کان المستضعف منك بسبیل فاستغفر له علی وجه الشفاعة منك لا علی وجه الولایة و بسند صحیح از عبید الله منقولست از حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله علیهما که فرمودند که هرگاه نماز کنی یاد دعا و نفرین کنی بر دشمن الهی که آن کسی است که عداوت با اهل بیت داشته باشد چون احادیث متواتره وارد شده از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که دشمن تو یا علی دشمن منست و دشمن من دشمن خداست پس این دعا را بخوان که خداوندا میدانیم از حالش مگر آنکه دشمن تست و دشمن رسول تست خداوندا قبرش را پر آتش گردان و اندرونش را پر از آتش گردان و او را زود بآتش برسان بدرستیکه او دوستی میکرد با دشمنان تو و دشمنی میکرد با دوستان تو که ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم و شیعیان ایشان و بغض اهل البیت رسولت را در دل میداشت خداوندا قبر را برو تنگ گردان و چون جنازه را بردارند بگو خداوندا او را رفعت مده یا روح او را ببالا مبر و او را نیکویی یاد مکن و اگر میت مستضعف باشد و اعتقادش ضعیف باشد بگو خداوندا بیامرز آنها را که ایمان بتو و برسولت و با اهل بیت رسولت داشته باشد و ایشان را از عذاب جهنم نگاه دار و اگر حال میت را ندانی بگو خداوندا اگر این شخص دوست میداشت ایمان را و اهل ایمان را یعنی کسانی را که

ایمان بایشان می باید داشت که رسول خدا و ائمه هدی اند صلوات الله علیهم یا شیعیان
ایشان پس بیامرز او را و رحم کن بر وی و از گناهان او درگذر و اگر مستضعف را یا تو ربطی
باشد مثل خویشی و الفت و همسایگی پس طلب مغفرت بکن از جهت او بر وجه شفاعت نه بر وجه
دوستی چون دوستی خلاف مذهب حرام است پس با او دشمنی می باید کرد و استغفار
از جهت او بعنوان شفاعت که خداوندا عقلش ضعیف بود و بیچاره است اگر قابلیت مغفرت
دارد بیامرز و الا تو میدانی اما کسانیکه شعوری داشته باشند مثل علمای اهل سنت ایشان
داخل منافقانند و شفاعت ایشان جایز نیست و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون عبد الله بن ابی که سر منافقان
اهل مدینه بود بجهنم رفت و پسرش مؤمن بود بخدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله من میدانم
که پدرم از اهل جهنم است ولیکن اگر تو بجنازه او حاضر نشوی ننگ و عاری عظیم خواهد بود ما را
حضرت بجنازه او حاضر شد پس عمر گفت یا رسول الله آیا حق سبحانه و تعالی ترا نهی نکرده
است که بر قبر منافقان بایستی حضرت خاموش شدند دیگر آن سردار منافقان که همین
عبارت را اعاده کرد حضرت فرمودند که وای بر تو تو چه میدانی که من چه گفتم گفتم خداوندا
اندرونش را پر از آتش کن و قبرش را پر از آتش کن پس حضرت صادق فرمودند که عمر
باعث شد که حضرت رسول الله ص اظهار کردند چیزی را که نمی خواستند اظهار کنند یعنی از
جهت خاطر پسرش حاصل جواب حضرت این شد که حق سبحانه و تعالی مرا نهی کرده است
از طلب مغفرت نه از حضور و طلب لعنت چنانکه فرموده است که و لا تصل الخ یعنی دعا مکن
هرگز برای احدی از کفار و منافقین و بر قبر ایشان مایست که استغفار کنی حق سبحانه و تعالی
ایشان را نمی آمرزد و عامه نیز این حدیث را در صحاح خود ذکر کرده اند و همیشه کار آن ملعون
ایذای آنحضرت بود و غرضش از این گفتن نفی نبوت آنحضرت بود که چون پیغمبر باشی و حال آنکه خود نقل
میکنی که خدا چنین گفت و خود مخالفت میکنی و قاضی عضد در حکایت دوات و قلم جوابی گفته است
از جهت عمر که آنچه عمر گفت از نسبت هذیان بحضرت سید المرسلین و نگذاشت که حضرت چیزی بنویسد
که مردمان هرگز گمراه نشوند که این هذیان سهل است که همیشه کار عمر اینچنین بود در ... گفته است که همیشه
چنین بود و جوابش باین میکرد که عمر در آن وقت کافر نشد همیشه کافر بود و راست گفته است
و سعد بن عبد الله نیز روایت کرده است که بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه

رفتم

رفتم و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در دامن آنحضرت نشسته بودند و چون مسائل خود را
بحضرت عرض کردم حضرت فرمودند که فرزندم صاحب جانست و حضرت هم در سن دو سالگی بود مسائل خود را
گفت از و بپرس گفتم هر چه پرسیدم جواب فرمودند پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
فرمودند که چرا آن مسئله ناصبی را نپرسیدی و آن چنان بود که یکی از نواصب که همیشه با او بحث در
امامت میکردم بمن گفت که شما از شیعیان همیشه چیزهای باطل میگوئید که بطلانش بدیهی است
از آنجمله میگوئید که ابوبکر و عمر هرگز مسلمان نبودند و ایشان منافق بودند با آنکه ایشان در
مکه مسلمان شدند و نفاق در مدینه بهم رسید که شمشیر بهم رسید و من از جواب او عاجز شده
بودم حضرت فرمودند که چرا در جواب آن ناصبی نگفتی که ایشان طمعا مسلمان شدند بجهت آنکه
چون از یهود و نصاری می شنیده بودند که پیغمبر آخر الزمان عالم گیر خواهد شد گفتند که اظهار اسلام
کنیم شاید از سلطنت ما را بهره باشد پس اسلام مکه منافات با نفاق ایشان ندارد و حکایت
طولانیست مجملی که مطلوب بود مذکور شد و کان علی صلوات الله علیه اذا صلی علی المرأة
و الرجل قدم المرأة و اخر الرجل و اذا صلی علی العبد و الحر قدم العبد و اخر الحر
و اذا صلی علی الکبیر و الصغیر قدم الصغیر و اخر الکبیر و بسند کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که همیشه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
بر میت نماز میکردند و جنازها جمع میشد و بر همه یکنماز میکردند اگر مرد و زن بودند زن را مقدم
میداشتند بجانب قبله و مرد را موخر میداشتند از زن و برابر آنحضرت بود و هرگاه نماز
بنده و آزاد میکردند آزاد نزد امام بود و بنده در عقب او بجانب قبله و هرگاه نماز بر
بزرگ و طفل میکردند طفل را مقدم میداشتند بجانب قبله و بالغ را موخر میداشتند بجانب خود
و آنچه مذکور شد در اصل حدیث مؤید آن احادیث بسیار وارد شده است از آنجمله در
حدیث صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما وارد است که سوال کردم از آنحضرت
که بر مردان و زنان چگونه نماز باید کرد حضرت فرمودند که مردان بجانب امام باشند مقدم بر زنان
و همه را در عقب یکدیگر صف میکنند یا آنکه اگر ده مرد باشند و ده زن صف مردان را پای در پای
یکدیگر میگذارند و دیگر زنان را از عقب مردان یک صف میکنند و ممکن است که مراد از صف
صفی باشد که در حدیث عمار واقع شده است و در دو حدیث کالصحیح از حضرت امام
محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است قریب بحدیث محمد

٤٤٫٣

بن مسلم که مردان بجانب امام باشند و زنان بجانب قبله و مردان را مقدم میدارند چنانکه در
کتاب حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و در حدیث موثق از عمار ساباطی وارد
است که از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند که اگر دو مرده یا سه مرده باشد چگونه نماز بر ایشان
میکنند حضرت فرمودند که اگر سه یا ده یا بیشتر باشند بر همه یکنماز میکنند و پنج تکبیر میگویند
چنانکه بر یک میت نماز میکنند و چون یکنماز کردند گویا بر همه فرادا فرادا نماز کرده اند و باین
نحو میگذارند که اول میتی را میگذارند و سر میت دیگر را محاذی نشستنگاه میت اول
میگذارند و سر میت سیم را محاذی نشستنگاه میت دویم میگذارند بهمین نحو تا باخر
و چون این صف را درست کنند امام در میان صف میایستد و پنج تکبیر میگوید چنانکه
بر میت واحد نماز میگذارد پس عمار پرسید که اگر مردان و زنان جمع شوند چه باید
کرد حضرت فرمودند که صف مردان را بنحو سابق درست میکنند و بعد از آن سر زن را
محاذی نشستنگاه مرد آخر میگذارند و سر زن دیگر را محاذی نشستنگاه زن اول میگذارند
تا زنان نیز بنحو مردان تمام شوند پس در میان صف مردان می ایستند و یک نماز
بر همه میکنند و این حدیث را باین عنوان کلینی رضی الله عنه روایت کرده است و
شیخ در تهذیب و استبصار ذکر کرده است در ترتیب زنان که سر زن دویم را
محاذی سر زن اول میگذارند و اکثر علما بقانونی که دارند که نظر بکتابی دیگر نمیکنند
عمل بروایت شیخ کرده اند و ظاهر آنست شیخ از کافی برداشته است و احتمال دارد که
از کتاب محمد بن احمد اشعری برداشته باشد چنانکه ظاهر آنست که کلینی نیز از آنجا برداشته
باشد و هرگاه منقول عنه یکی باشد شک نیست که کلینی اثبت است و اعتماد بروایتش از
همه کس بیشتر است چنانکه بر متتبع ظهورش کالشمس فی رابعة النهار است و در جمع مردان
با زنان در حدیث صحیح از عبید الله حلبی منقولست که از حضرت سوال کردم که بر مرد و
زن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که مرد در برابر زن باشد بجانب قبله و سر زن
پیش نشستنگاه مرد باشد از جانب چپ او یعنی مرد چون بر پشت خوابیده است و سر زن
محاذی دست چپ امام باشد و این نحو بهتر است چون زنان بر پشت سر امام می افتند اما
محاذی ماموین خواهند بود و از این حیثیت پیش بودن ایشان اولی خواهد بود و
از این حدیث ظاهر میشود که می باید میت بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی جانب

راست امام

راست امام باشد و حدیث عمار که پیش گذشت و همین حدیث اینجا بلکه ظاهر اخبار بسیار دلالت
بر استقبال میت باین عنوان که بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی دست راست امام
باشد و در حدیث صحیح از زراره و حلبی منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه پرسیدند در امر مرد و زن که جمع شوند چگونه بر ایشان نماز گذارند حضرت فرمودند که
مرد در پیش امام است و زن بعد از او و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست در جنازه مردان و اطفال و زنان که فرمودند که مردان در پیش امام باشند
و بعد از آن اطفال و بعد از ایشان زنان در پیش قبله و جمعی از علما اطفال را بعد از
زنان میگذارند چون زنان اشرفند باعتبار آنکه مکلفند و بعضی اطفال شش ساله را که
نماز بر ایشان واجبست باعتقاد ایشان مقدم میدارند بر زنان و پیش از شش ساله را
موخر میدارند ولیکن چون نص وارد است استنباط با طریق این اعتبارات معتبر نیست که پیش و
پس باعتبار اشرفیت باشد و بر تقدیر تسلیم شاید رعایت ستر زنان اولی باشد و حدیث
ثانی دلالت کرد بر آنکه مردی که از قبیل هم باشند تقدم دارند با آنکه مردان بر زنان
و آزاد بر بنده و کبیر بر صغیر و دو احتمال داشت یکی تقدم بجانب قبله و دیگر تقدم بجانب
امام اما اگر همه جمع شوند بغیر از حدیث موثق حدیثی دیگر بخاطر ندارم ولیکن جمعی از
خنثی را مقدم میدارند بر زن و در عبد و خنثی دور نیست که مخیر باشند چون هر یک
شرفی دارند و مرد و مقدمند بر زن و دور نیست که مقدم باشند بر صبی و خلافی نیست که این
تقدمها بر سبیل استحباب است چنانکه خواهد آمد و روی هشام بن سالم عن ابی عبد الله
صلوات الله علیه انه قال لا بأس بان یقدم الرجل و تؤخر المرأة و تقدم المرأة
و یؤخر الرجل یعنی فی الصلوة علی المیت و باسانید صحیحه و حسنه از هشام منقول است که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که مقدم دارند مرد را بجانب امام یا
قبله و تاخیر کنند زن را از امام یا قبله و مقدم دارند زن را بهر دو معنی و موخر دارند مرد را
بهر دو معنی یعنی در نماز میت و جمله یعنی ظاهر الکلام تمام باشد چون شیخ طوسی این حدیث
را صحیح روایت کرده است از کتاب علی بن بابویه و احتمال غیر او از رواة نیز هست و اکثر علما
این حدیث را دلیل عدم وجوب ساخته اند و ظاهر این حدیث آنست که مستحب هم نباشد چون
اگر تقدم مرد سنت باشد بنحوی که از احادیث صحیحه ظاهر شد مناسب این بود که بگویند باکی

نیست متقدم زن و تاخر مرد و درین صورت ظاهر میشد عدم وجوب و استحباب باقی می بود اما این
عبارت بحسب ظاهر دلالت میکند که هر دو مساوی باشند بلکه تقدیم مرد مرجوح باشد و ممکن است
که مراد این باشد که استحباب بهر دو نحو متحقق میشود با آنکه مرد را بجانب قبله گذارند در رعایت شرف
قبله کنند و بر عکس رعایت اشرفیت قرب امام و ستر زن و حیثیت مختلف میشود و ممکن است که نسخه
او تقدم المراة باشد چنانکه در بعضی از نسخ فقیه او واقع است و بنابرین راوی شک دارد که حضرت
این عبارت را گفته است یا آن عبارت را و ممکن است که در واقع باید کرد که مرد بجانب قبله
باشد و زن بجانب امام اما چنانکه صریح است مجمع حلبی و ظاهر حدیث حضرت امیرالمومنین و ظاهر موثقه
عبدالرحمن بن ابی عبدالله که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
از جنازهای مردان و زنان هرگاه جمع شوند حضرت فرمودند که در کتاب حضرت امیرالمومنین
وارد شده است که مرد را مقدم میدارند و ظاهر تقدیم آنست که بجانب قبله باشد و چون این
حکم مخالف مذهب سنیانست چون همه ایشان مرد را بجانب امام میگذارند مگر حسن بصری که
او مرد را بجانب قبله میگذارد و بنابرین حضرت فرمودند که در کتاب علی چنین است پس بنابرین
اخبار سابقه محمول بر تقیه باشند و این نحو که میخواهی چنین بگذار و میخواهی چنین بگذار نیز نحویست
از تقیه که مماشاتی با عامه واقع میشود و اکثر بهمین راضی میشوند که نگویند مذهب ایشان بالکلیه
باطل است خصوصا هرگاه حسن بصری که از صحابه حضرت امیرالمومنین است با ما باشد انچه از جمع
بین الاخبار ظاهر میشود اینست و مشهور استحباب متقدم مرد است بجانب امام و چون این
امر واجب نیست سهل است والله تعالی یعلم والحمد لله رب العالمین که درین بلاد کم واقع میشود
و لیکن در بلاد روم شایع است طاعون و این قسم اجتماعات در طاعون و این بحث دست
بهم میدهد وافضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر والعلة فی ذلک ان
النساء کن یختلطن بالرجال فی الصلوة علی الجنائز فقال النبی صلی الله علیه واله
افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر فتاخرن الی الصف الاخیر فبقی
فضله علی ما ذکره صلی الله علیه واله و بهترین جاها در نماز بر میت صف آخر است
و علتش اینست که مردان مخلوط می شدند بزنان در نماز جنازه پس حضرت صلی الله علیه واله
فرمودند که بهترین صفها در نماز بر میت صف آخر است پس زنان بصف آخر رفتند پس چون
بر زبان مبارک انحضرت چنین جاری شد که مطلق فرمودند هر چند از جهت زنان فرموده

فضیلتش مطلق ماند یا آنکه جبرئیل گفت که حق سبحانه و تعالی چنین مقرر ساخت و یا بجهت تفویضی که
بآن حضرت شده بود چنین شد و ممکن است که در ان وقت حق سبحانه و تعالی بر زبان انحضرت چنین
جاری ساخته باشد و حضرت میدانست که از جانب الله تعالی شده است فضل را مطلق گذاشت
و ممکن است که فضیلتش نسبت بزنان مانده باشد و این علت بیان فضیلت اخیر باشد نسبت بایشان
و لیکن در کافی و تهذیب و علل این حدیث منقولست از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله فرمودند که بهترین صفها در نماز صف پیش است
و بهترین صفها در جنازها صف آخر است پرسیدند که یا رسول الله چرا چنین شده است حضرت
فرمودند که از مستور بودن زنان چنین شده است و ظاهرا مستند صدوق همین حدیث باشد
چنانکه در علل ذکر کرده است و جزو اول حدیث تا علت عبارت فقه رضویست و در انجا علت را ذکر کرده
است و بعضی از علما درین حدیث و حدیث هشام بن سالم عکس انچه مذکور شد حمل کرده اند با آنکه
مراد از حدیث هشام این باشد که باکی نیست که مرد را مقدم دارند که پیش نماز باشد هر چند وارث
زنان باشند و زنان را موخر دارند با آنکه از سر حق خود بگذرند با امام اصلی که حاضر شود ایشان را
موخر دارد و بر عکس اگر ولی مرد باشد زن را مقدم دارند چنانکه در نماز بر دختر حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه واله گذشت که با آنکه ولایت از حضرت بود بحضرت فاطمه صلوات الله
علیها داده و خود را موخر گردانید و در حدیث سکونی عکس انچه مذکور شد که حضرت فرمودند که
صف تابوتهای زنان پیش باشد تا مستور باشند از صف نماز گذارندگان و این هر دو برخلاف
ظاهر است خصوصا اول و این تاویل بنابرین کرده اند که دفع اشکالهای سابق بشود و اشکالهای
دیگر بهم میرسد با ارتکاب خلاف ظاهر بسیار و تاویلاتی که کرده شد بسیار برخلاف نیست والله
تعالی یعلم و اذا دعی الرجل الی ولیمة والی جنازة اجاب الی الجنازة لانها تذکر
امر الاخرة و یدع الولیمة فانها تذکر الدنیا و هرگاه شخصی را شخصی دعوت کند
بضیافتی از ضیافات مستحبه یا مطلق ضیافت و شخصی دیگر او را بواسطه امور میت بخواند از
غسل و کفن و نماز و دفن اجابت رفتن بجنازه کند زیرا که جنازه مذکر احوال آخرتست و ولیمت
مذکر امور دنیاست مثل عروسی و خانه نو خریدن و امثال اینها که خواهد اهم قطع نظر از انکه واجب
کفایی است و ازینجا ظاهر میشود که اگر جمعی متوجه امور میت شوند لازم نباشد رفتن دیگران و
درین مسئله خلافیست بعضی اعتقاد آنست که تا علم شرعی بهم نرساند که جمیع واجبات را کرده اند

از دیگران که شنیده اند موت را ساقط نمیشود و بعضی کافی میدانند که ظن داشته باشد که
این جمعی که میروند قیام باین امور خواهند کرد و دغدغه عظیم میشود اما حیله که بسبب عدم لزوم باشد
آنست که اگر کسی خبر دهد موت شخصی علم بموت آن شخص بهم نمی رسد و ممکن است که این حدیث را
حمل بران کنیم که چون ثابت نشده است میتواند بضیافت رفتن و لیکن رفتن بجنازه اولی است
و اگر اوقات علم عادی بهم میرسد با انضمام قراین و خود را فریب میدهند درین حیلها و شک
نیست که رفتن بجنازه احوط و اولی است و این مضمون حدیث سکونی است و علما بهمه عمل کرده اند
باین حدیث چون موید شی احادیث بسیار است و خواهد آمد و قال النبی صلی الله علیه
واله اذا دعیتم الی الجنائز فاسرعوا واذا دعیتم الی العرائس فابطئوا و منقول
است که انحضرت صلوات الله علیه واله فرمودند که هرگاه شما را به تجهیز میت یا به تشییع جنازه بخوانند
زود بروید یعنی چیزی را مانع آن مسازید و بروید یا در رفتن بشتاب بروید که مبادا تا رفتن
او را برداشته باشند و هرگاه شما را بعروسیها بخوانند دیر بروید یعنی تا ممکن باشد عذر بخواهید
چون غالب اوقات زینتها میکنند و ایشان ندارند مجملا علت سابقه کافیست که مذکر دنیاست
و جنازه مذکر احوال مردن و ما بعد الموت است و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی
لا تصل علی الجنازة بنعل حذو ولا تجعل میتین علی جنازة و قال اذا صلی رجلان
علی جنازة قام احدهما خلف الاخر و لم یقم بجنبه و قال اذا اجتمع جنازة
رجل وامراة وغلام ومملوک فقدم المراة الی القبلة واجعل المملوک بعدها
واجعل الغلام بعد المملوک واجعل الرجل بعد الغلام مما یلی الامام و
یقف الامام خلف الرجل فیصلی علیهم جمیعا صلوة واحدة و پدرم که حق
سبحانه و تعالی از و خشنود باشد در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که نماز مکن در کفش
عجمی یعنی در نعل که پشت پا را نمی پوشاند خوبست و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که با کفش عجمی نماز کنند باکی نیست موزه پوشیدن و با موزه
نماز جنازه کردن و اکثر علما گفته اند پا برهنه بهتر است تا سبب خشوع شود و دعای مستجاب گردد
و دو میت را در یک تابوت مگذار و در مکاتبه صحیح صفار واقع است که نوشتم بخدمت
حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که آیا جایز است دو میت را در یک جنازه بر دارند
در جایی که ضرور شود و مردم نباشند دو مرد و زن را در یک تابوت بر می توان داشتن

و یکنماز بر هر دو کردن حضرت فرمودند که نه مرد و زن را در یک تابوت نمی توان داشت و این حدیث
اشعاری دارد که اگر ضرورت نباشد نتوان کرد و اگر چه در کلام سائلیست اما تقریر حضرت حجت
است و ظاهرا حدیثی باو رسیده باشد که نکردن بهتر است و این حدیث دلالت میکند که کراهت
مرد و زن بیشتر باشد و احوط آنست که با همه بر ندارند و دیگر نوشته بود که هرگاه دو کس
نماز کنند بر جنازه یکی در عقب دیگری بایستد و در دست راست او نایستد مثل نمازهای
دیگر که در انها در دست راست می ایستد ماموم استحبابا و حدیث الیسع درین باب گذشت
و صدوق در حدیث قوی از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است در جمله هفتاد و سه خصلت احکام خاصه زنان که با مرد شریک نیستند در ان
احکام و در فقه رضوی مذکورست و قال اذا صلی صلوة واحدة و در انجا بجنبه است و
خلف الرجل فی وسطه است و چون صدوق اعتقاد بوسط ندارد انداخته است فی وسطه را
و در بعضی از نسخ ولم یقم بجنبه عوض بمینه واقع است یعنی در پهلوی او نایستد و مراد دست
راست چنانکه خواهد آمد و گفته بود که هرگاه جمع شود جنازه مردی و زنی و پسر بالغی یا نزدیک
ببلوغ و بنده پس زن را بجانب قبله بیشتر از همه بگذار و بنده را بعد از و بگذار و پسر را بعد از
و مرد را بعد از پسر قریب بامام و امام از عقب مرد بایستد و بر همه یک نماز بکند و گذشت
و سال یونس بن یعقوب اباعبدالله صلوات الله علیه عن الجنازة یصلی
علیها علی غیر وضوء فقال نعم انما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل کما
تکبر و تسبح فی بیتک و در حدیث قوی مرویست و شیخان در موثق کالصحیح روایت کرده اند
از یونس که سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا بی وضو نماز
میت میتوان کرد حضرت فرمودند که بلی نماز میت بمنزله تکبیرات یا مشتمل است بر تکبیر و تسبیح
و تحمید و تهلیل چنانکه تکبیر و تسبیح میگویی در خانه خودت و در کافی و تهذیب بمیت علی غیر وضوء
یعنی بی وضو ذکر جایز است و این نماز بمنزله ذکر است و ازین حدیث ظاهر میشود که نماز حقیقی
و اگر پوست غیر ماکول اللحم پوشیده باشد یا جامه اش نجس باشد نماز می توان کرد بر میت
و بعضی گفته اند که شاید این علت از جهت عدم وضو باشد و بیش احوط این قولست اگر چه اول
اظهر است و فی خبر آخر انه یتیمم ان احب و در حدیثی واقع شده است که اگر خواهد تیمم کند
و این حدیث را ندیده ام باین عنوان بلکه احادیث وارد شده است که تیمم میکند

مثل حدیث حسن کالصحیح که مرویست از حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
سوال کردند از شخصی که در یابد جنازه را و وضو نداشته باشد و اگر میرود که وضو بسازد
نماز فوت میشود و مردم نماز میکنند و دیگر نماز نمی‌تواند کرد حضرت فرمودند که تیمم میکند و
نماز میکند و در حدیث کالصحیح از عبدالحمید منقولست که بخدمت حضرت موسی بن جعفر صلوات
الله علیه عرض نمودم که جنازه حاضر میشود و من وضو ندارم اگر میروم که وضو بسازم نماز
فوت میشود آیا می‌توانم که بی وضو نماز کنم حضرت فرمودند که با طهارت باشد محبوب ترست
بسوی من و در حدیث موثق از سماعه منقولست که گفت از آنحضرت سوال کردم از شخصی که
جنازه برو بگذرد و بی وضو باشد چکند حضرت فرمودند که دست خود را بر دیوار خشت بزند
و تیمم میکند و ظاهرا تیمم مستحب است زیرا که در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از یکی از صادقین
صلوات الله علیهما که از آنحضرت سوال کردم که هرگاه شخصی بجنازه رسد ناگاه و بی وضو باشد
حضرت فرمودند که با ایشان تکبیر بگوید اگر چه حمل بر تقدیر تیمم می‌توان کرد و لیکن چون حضرت تیمم را
نقل ننموده‌اند دلیل عدم وجوبست و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه
ان الحائض تصلی علی الجنازة ولا تقف معهم و بسند قوی کالصحیح و شیخان در حسن کالصحیح
از محمد بن مسلم روایت کرده‌اند که گفت سوال کردم از آنحضرت صلوات الله علیه که حائض
نماز جنازه میتواند کرد حضرت فرموده‌اند که بلی و لیکن جدا بایستد و با مردان نایستد و همین مضمون
در موثق کالصحیح از عبدالرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و فی روایة
سماعة بن مهران عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الطامث اذا حضرت
الجنازة تتیمم و تصلی علیها و تقوم وحدها بارزة من الصف یعنی
انها تقف ناحیة ولا تختلط بالرجال و الجنب اذا تقدم للصلوة علی الجنازة
تیمم و صلی علیها و در روایت موثق کالصحیح از سماعه از حضرت امام جعفر صادق ص
منقولست که حائض گاه بجنازه حاضر شود تیمم میکند و نماز میت میکند و لیکن جدا می‌ایستد
از صف بتنهایی و ظاهرا حدیث سماعه همین است و باقی از صدوق است که میگوید مقصود
حضرت درین احادیث آنست که گوشه می‌ایستد و مخلوط نمی‌شود با مردان و چون این حدیث مطلق
است و احادیث سابقه مقید است این حدیث را حمل بر آن احادیث می‌باید کرد و لیکن اکثر
علما این حدیث را باطلاق خود گذاشته‌اند و گفته‌اند که اگر زنان بر جنازه نماز کنند حائض

و اشاد و تواتر در حدیث صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند که چه کس
را داخل قبر می‌باید کرد حضرت فرمودند که اختیار با ولی میت است یعنی وارث اگر خواهد جفت
داخل کند و اگر خواهد طاق و در حدیث اول طاقت و فایده تقدیم آنست که هرچه را اول میکنند
آن بهتر است و این عبارت فقه رضویست با دعایی که بلا فاصله مذکور خواهد شد و غرض از
ادخال ولی آنست که ولی شخصی داخل قبر کند که عارف باشد بمسایل و قراآت و تلقین میت بلکه
شیعه باشد و اگر قبر فراخ باشد سه کس بهتر است که مدد کنند که پهلوی او را در قبر در آورند یکی سر را
بگیرد و یکی سینه را و یکی پایین تنه را و اگر سه کس نگنجد دو کس و یک کس نیز کافیست هرگاه مدد از
خارج قبر با او رسد و در اخبار کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده
است که پدر داخل قبر پسر می‌تواند شد اما پسر داخل قبر پدر نمی‌تواند شد مبادا از تاب نیاورد
کاری بکند که اجرش ضایع شود و یقال عند النظر الی القبر اللهم اجعلها روضة من
ریاض الجنة ولا تجعلها حفرة من حفر النار و چون نظرش بقبر افتد این دعا را
بخواند و ترجمه است ای خداوند بگردان این حفره را یا قبر را و تانیث ضمیر باعتبار خبر
روضه است باغی از باغهای بهشت و مگردان این حفره را گودی از گودهای دوزخ چنانکه مرویست
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که قبر مومن روضه‌ایست از ریاض جنت و قبر کافر
گویست از گودهای جهنم و مراد از قبر عالم برزخ است و آن مابین دنیا و آخرتست و ممکن
است که اجزای بدن میت را شعوری باشد و نهایت سرور و نهایت الم داشته
باشد و ما ندانیم چنانکه هرگاه شخصی در خواب باشد در بهترین جایها خوابهای موحش می‌بیند و او
در نهایت الم است و ما خبر نداریم بلکه در بیداری قولنج و درد دندان دارد و ما خبر از درد
او نداریم مستبعد نیست که در هر جزوی حق سبحانه و تعالی درد و قرار دهد و کسی بران مطلع
نباشد و قال الصادق صلوات الله علیه حد القبر الی الترقوة و قال بعضهم
الی الثدیین و قال بعضهم قامة الرجل حتی یمد الثوب علی راس من فی
القبر و اما اللحد فانه یوسع بقدر ما یمکن الجلوس فیه و بسند صحیح از ابن ابی
عمیر از بعضی مشایخ او منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حد قبر
تا چنبر گردنست نسبت بآدمی که قامت وسط داشته باشد و بعضی گفته‌اند که تا پستانهاست
و بعضی گفته‌اند که قدر قامت مردست بمقداری که اگر جامه بر قبر کشند سر میت نباشد و

اما لحد را چنان می‌باید کندن که ممکن باشد در آنجا نشستن و این عبارت محتملست که حضرت از ان
فرموده باشد و مراد این باشد که سنیان از برای خود این گفتگوها میکنند اما آنچه حق است حضرت
سید المرسلین ص فرموده است آنست که من گفتم و این نحو کلام وقتی از ایشان صادر میشود که سنی
حاضر باشند چنانکه اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان بواسطه شنیدن حدیث در مجالس ایشان می‌بوده
اند و احتمال دارد که سخن ابن ابی عمیر باشد که راوی دیگری که ازو شنیده است نقل کرده است
و علی ای حال ظاهرش آنست که آن دو قول باطل باشد و ممکن است که مراد راوی را بعضی معصوم
باشد یعنی احادیث این دو نحو واقع شده است و بنابرین اختلاف حدیث یا اعتبار آنست که اقل
مراتب تا پستانست و وسط تا چنبر گردنست و نهایتش تا قامت است یا اختلاف باعتبار زمینهاست
در سستی و سختی چون غرض از دفن دو چیز است یکی آنکه بوی میت ظاهر نشود که سبب نفرت مردم
شود از میت و دویم آنکه درندگان او را نخورند و اگر زمین سخت باشد یا درنده کم باشد گود کردن
بسیار در کار نیست و اگر زمین سست باشد لازم است و الله تعالی یعلم و لحد آنست که از پهلوی
قبر از جانب قبله قبر را گو میکنند و باندرون میروند از زمین از جانب قبله که ایشان باشد
خشت چیدن که خاک بر میت ریخته نشود و لحد سنتست و اگر زمین سست باشد و میت فربه باشد
و نتوان لحد کندن شق میکنند قبر را یا آنکه از میان قبر گو میکنند بقدری که چون میت را در آنجا گذارند
آجر بزرگ بر بالای او بپا زنند که خاک باندرون قبر نرود و در حدیث کالصحیح وارد است که از جهت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله لحد کندند و از جهت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شق کردند
بنابر وصیت آنحضرت چون آنحضرت فربه بودند و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که قبر را چهار انگشت از سر
دست بزیر زنند و غالبا آنست که تا گردن سه گز می‌باشد متوسط القامه را که شش وجب باشد و
سر یک وجب که مجموع قامت هفت شبر باشد و فواید آنکه مدار قامت بر هفت شبر است و قلد
سدی عن ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه اطلاق فی ان یفرش القبر
بالساج و یطبق علی المیت الساج و بسند کالصحیح منقولست از حضرت امام علی نقی صلوات
الله علیه که آنحضرت تجویز فرمودند که فرش کنند قبر را بچوب ساج که از قبیل چوب شمشادست
و همچنین بعوض خشت و آجر در لحد و شق چوب ساج بچینند و لیکن تجویز حضرت بنابر ضرورت
واقع شده است نه مطلقا زیرا که علی بن بلال عرضه بخدمت آنحضرت صلوات الله علیه نوشت که

از ایشان نیز جدا میشود و در صفی جدا می‌ایستد و اگر حائض با زنهای دیگر بوده باشد با دیگری می
ایستد و الا او تنها می‌ایستد و اظاهر آنکه علما احادیث سابقه را نیز حمل برین کرده‌اند و ضمیر مذکور را
در معهم حمل بر تغلیب کرده‌اند که اگر زنان و مردان نیز باشند حائض جدا می‌ایستد از همه و شک
نیست که هر دو احتمال هست اگر چه قول علما ظاهرترست در حدیث سماعه و منافات میان احادیث
نیست چون سنت است که در صف مردان نه ایستد و در صف زنان نیز نه ایستد و این نحو عمل کردن
احوطست در عمل نه در فتوی و صدوق گفته است که هرگاه جنب را مقدم دارند که امامت کند
بر جنازه تیمم کند و امامت کند و این مضمون فقه رضویست و لیکن در آنجا مذکورست که تیمم کند یا
وضو بسازد و دو سند کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که حائض نماز بر جنازه میکند زیرا که در نماز جنازه رکوع و سجود نیست و جنب تیمم میکند و
نماز بر جنازه میکند و در حدیث کالصحیح نیز وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق ع
سوال کردند که حائض نماز بر جنازه میکند زیرا که در نماز جنازه رکوع و سجود نیست و جنب
تیمم میکند و نماز بر جنازه میکند و در حدیث کالصحیح نیز وارد شده است که از حضرت امام
جعفر صادق ع سوال کرده‌اند که حائض نماز بر جنازه میکند حضرت فرمودند که بلی و با ایشان
نمی‌ایستد و جنب نماز بر جنازه میکند و اذا حمل المیت الی قبره فلا یفاجا به القبر
لان للقبر اهوالا عظیمة و یتعوذ حامله بالله من هول المطلع و یضعه
قرب شفیر القبر و یصبر علیه هنیئة ثم یقدمه قلیلا و یصبر علیه هنیئة لیاخذ
اهبته ثم یقدمه الی شفیر القبر و صدوق در علل ذکر کرده است بعد از حدیث محمد بن
عجلان که خواهد آمد و روی فی حدیث آخر او یعنی در حدیث دیگر وارد شده است که چون
میت را نزدیک قبر آوری ناگاه او را داخل قبر مکن و بنابر حدیث پس کار را بر ایشان
گران و سنگین مکن که فی الحال او را در قبر در آوری بدرستی که قبر را ترسهای عظیم هست و می
باید که شخصی که میت را داخل قبر میکند او را در پناه حق سبحانه و تعالی در آورد از هول المطلع که
است بران از احوال ما بعد آن شاید بعضی مطلع را بکسر خوانده‌اند یعنی ترس آنکه حق سبحانه
و تعالی بر اسرار او مطلع بوده است و فرشتگان نویسندگان اعمال نیز بر آن اطلاع داشته‌اند
و در قبر رسوا خواهد شد و مطلع بفتح شامل همه هست و چون نزدیک قبر برسانند جنازه را
بر زمین میگذارند و اندک زمانی صبر میکنند دیگر اندکی پیش می‌برند و اندک زمانی صبر میکنند

دیگر اندکی پیش می برد و اندک زمانی صبر میکنند تا استعداد دخول را بگیرد چنانکه بسیار
است که شخصی را نزد ظالم قهاری می برند از خوف لال میشود و اگر اندک زمانی صبر کرد و مرتبه
مرتبه می رود بیرون نمی آید و هر چند روح از بدن مفارقت کرده است روح حیوانی مرده
است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زایل نشده است و خوف ضغطه قبر و
سوال منکر و نکیر و رومان فتان قبور و عذاب برزخ هست چنانکه گذشت بلکه از جهت دیگران
نیز عبرتست که تفکر کنند که چنین واقعه در پیش دارند دیگر بعضی می برند تا کنار قبر و در حدیث حسن
از یونس منقولست که گفت حدیثی از حضرت امام موسی کاظم شنیده ام که در هر خانه که
بخاطرم میرسد آنخانه با وسعتش بر من تنگ میشود و آن اینست که فرمودند که چون میت
را بکنار قبر بری ساعتی او را مهلت ده تا استعداد سوال منکر و نکیر بکند و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سزاوار آنست
که میت را نزدیک قبر اندک زمانی بگذارند و بعد از آن بقبر درآورند و سنتست که هر که داخل
قبر شود سر را برهنه کند و پا را برهنه کند و بندهای جامه را بگشاید و ردا را از دوش بیندازد
و مصنف در کتب دیگر اینها را ذکر کرده است که واجبست و در اینجا سهو کرده است که واجبست
و در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از علی بن یقطین منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات
الله علیه شنیدم که فرمودند که داخل قبر مشوید با عمامه و کلاه و کفش و طیلسان که جامه بارانی
است و بالاپوشی است مثل یاپونجی و بندها را بگشا که اینها سنت حضرت سید المرسلین
است صلی الله علیه و آله جاری شده است و پناه گیرد بخداوند عالمیان از شر شیطان
و بعد از آن سوره حمد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد
و آیة الکرسی را بخواند و اگر تواند روی میت را بگشاید و خد راست روی او را بخاک گذارد
و تلقین کند میت را شهادتین و اقرار بائمه معصومین را بخاطرش بیاورد که متذکر باشد
در وقت سوال منکر و نکیر و جواب ایشان را تواند گفت و در حدیث کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق هم منقولست که سزاوار نیست احدی را که داخل قبر شود با نعلین و عمامه و
ردا و کلاه و کفش و بندها را بگشا پرسیدند که با موزه می توان رفت در قبر حضرت
فرمودند که اگر ضرورتی یا تقیه باشد می توان پوشید و احادیث دیگر بر مضمون وارد
شده است و بعضی خواهد آمد و یدخله القبر من یامره ولی المیت ان شاء شفعا

بسیار است که مردم ما میبرند و زمینهای مانم دارد چون در شط فرات واقع است آیا جایز است
که فرش قبر را ساج کنند یا پوشش لحد را ساج کنند حضرت فرمودند بخط مبارک خود که جایز
است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه خشت چیدن بر قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت پرسیدند
که اگر آجر به چینند ضرر دارد در میت حضرت فرمودند که نه و ازین حدیث ظاهر میشود که خشت بهتر است
و آجر جایز است و لکل شیء باب و باب القبر عند رجلی المیت و در حدیث موثق
عمار است که روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند
که هر چیزی را دریست و در قبر میت از پیش پاهای میت است و از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله منقولست که هر خانه را دری است و در قبر از پیش پاهای میت است پس بنابرین در وقت
داخل شدن و بیرون آمدن از پیش پا سنت است که داخل شود و بیرون آید چون حق سبحانه
و تعالی فرموده است که خانها را از درهای آنها داخل شوید و مبالغه بیشتر است در وقت بیرون
آمدن که البته از پیش پا بیرون آید و از طرفی دیگر بیرون نیاید چنانکه در روایت از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که هر که داخل قبر شود بیرون نیاید مگر از پیش
پاهای میت و نکته گفته اند که در وقت داخل شدن هنوز میت را بقبر نبرده اند و در وقت
بیرون آمدن خاک میریزد اگر بر پای میت ریخته شود بهتر از آنست که بر سر و روی میت ریخته
شود والمراة توخذ بالعرض من قبل اللحد و یقف زوجها فی موضع یتناولها
و یوخذ الرجل من قبل رجلیه یسل سلا و زن را عرض میگیرند از پیش لحد که پیش قبله
است و سر از بر نمیکنند مثل مرد و شوهرش نزدیک ران او می ایستد که زن را بگیرد و
شخصی دیگر بالانه میت را میگیرد و مرد را از پیش پای قبر داخل میکنند باین نحو که از تابوت بهواری
بیرون می آورند و سر او را زیر میکنند مثل روزی که داخل دنیا شده است از شکم مادر و این
عبارت عبارت فقه رضویست و مضمون حدیث موثق زید بن علی است از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه و در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد است
و عمل اصحاب برین است و در حدیث قوی سکونی از حضرت امیر المومنین است که زن را در قبر
نیاورد مگر کسیکه در حال حیات محرم او بوده است و در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شوهر اولی است بزن خود تا او را در قبر درآورد

و حدیث کالصحیح جابر از حضرت امام محمد باقر و حدیث موثق وارد است که شوهر نزد ران میت
می ایستد که او را بقبر درآورد و کسی درین احکام خلافی نکرده است که اولی است و لیکن خلافست
در آنکه آیا واجبست که محرم زن را دفن کند یا سنت و اولی آنست که نامحرم باشد و اگر چه زنان
باشند ایشان دفن کنند و الا مرد پیر صالح و الا جوان صالح و الا مرد پیر غیر صالح یا خنثی
چنانکه علما ذکر کرده اند والله تعالی یعلم و قال ابی رحمه الله فی رسالته الی اذا دخلت
القبر فاقرا ام الکتاب والمعوذتین و آیة الکرسی فاذا توسطت المقبرة فقل بسم الله
و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم ضعه فی لحده علی
یمینه مستقبل القبلة و حل عقد کفنه و ضع خده علی التراب و قل اللهم
جاف الارض عن جنبه و صعد الیک روحه و لقه منک رضوانا
و پدرم رحمه الله در رساله که بمن نوشته و فرستاده بود بمن ذکر کرده بود که چون داخل
قبر شوی که میتی را بقبر درآوری پس بخوان سوره حمد را که مسمی است بام الکتاب یعنی اصل
قرآنست و هر چه حق سبحانه و تعالی در جمیع قرآن ذکر کرده است درین سوره بآن اشاره
فرموده است یا همه درین سوره هست و لیکن بغیر از ائمه معصومین کسی بران اطلاع ندارد
چنانکه در احادیث وارد شده و تفصیلش ان شاء الله در تفسیر قرآن مذکور خواهد شد
و معوذتین را بخوان که آن سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است ازین جهت
او را معوذتین میگویند که این دو سوره قاری و حامل خود را در پناه الهی درمی آورند
از بلای دنیا و آخرت و آیة الکرسی را بخوان و باین اعتبار او را آیة الکرسی میگویند که حق سبحانه
و تعالی در این آیه وصف کرسی کرده است و تفصیل آن را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ام و تا و هو
العلی العظیم از آیة الکرسی است و هر جا اطلاق میکنند همین قدر می خواهند و هر گاه که مراد
از آن تا هم فیها خالدون است بیان میکنند پس چون میت را بگیری که داخل قبر کنی بگو
استعانت و یاوری میجویم از خداوند عالمیان باسم الهی و استعانت میجویم از
ذات مقدس او یا معنی اش اینست که استعانت میجویم از او و چگونه نجویم که همه کارها
بلکه وجود و حیات و بقای من با وست دفن میکنم میت را بر نحوی که در ملت سید المرسلین
است و فرموده است صلی الله علیه و آله پس میت را در لحد بخوابان بر دست راست
او رو بقبله و بندهای کفن او را بگشا و پیش روی او را بر خاک گذار و بگو خداوندا دور

کن زمین از پهلوهای او که ضغطه و فشار قبر بر او واقع نشود یا بدن او را نیز در راحت بدار
و روح او را با علی علیین برو خشنودی خود را باستقبال او فرست و جمیع انچه علی ذکر کرده است
در فقه رضوی مذکور است و ظاهرش اینست که این سورها را پیش از داخل میت در قبر میخوانند
و احادیث بسیار دلالت میکند بر آنکه اینها را بعد از دخول و خوابانیدن میخوانند پس
اولی آنست که در هر دو وقت بخوانند و آنکه گفته است که بر دست راست بخوابانند میت را
اجماعی است بلکه کالضروریست و قولی نقل کرده اند بر آنکه سنت است ظاهر اما داخل شخص
نیز و موجبت که از سنت ظاهر شده است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که براء بن معرور انصاری در مدینه مشرفه بود و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله در مکه معظمه تشریف داشتند و چون براء محتضر شد وصیت
نمود که در قبر روی او را بجانب آنحضرت و بجانب کعبه کنند پس چنان کردند و این سنت را
حضرت جاری ساختند و وصیت نمودن باثلث مالش حق سبحانه و تعالی در قرآن فرستاد و
سنت جاری شد و هیچ شک نیست که مراد از سنت سنت واجبه لازمه است نه بمعنی مستحب و الله علیه
منقولست که چون میت را نزدیک قبر آوری فی الحال او را بقبر مبر که کار بر او دشوار و گران میشود
بلکه دو سه گز دور بگذار تا دلش بجای خود آید و بعد از آن او را داخل لحد کن و اگر تقیه نباشد
روی او را بخاک گذار بعد از آنکه کفن را از روی او دور کرده باشی و باید که اولی مردم
بآن مستوات یا وارث شیعه نزدیک سر او باشند و پناه بخدا برد از شر شیطان و سوره
فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی را بخواند پس تلقین کند او را باسامی ائمه
معصومین صلوات الله علیهم بعد از شهادتین و بهمین مضمون روایت کالصحیح از محمد
بن عطیه منقولست اگر چه گمان اینست که سهو القلم است و ابن عجلانست و در حدیث حسن
کالصحیح حلبی بلکه صحیح چون ظاهر است که این احادیث در کتاب ابن عمیر بوده است و کتب
ابن عمیر کالشمس نزد ایشان مشهور بوده است و هر چه کلینی بسند حسن روایت کرده است
از کتاب حلبی باعتبار ابراهیم بن هاشم صدوق و شیخ باسانید صحیحه روایت میکنند
و ندیده ام که احدی از علما عمل با مثال این حدیث نکرده باشد چون ظاهر است که ابراهیم
بن هاشم این کتب را بقم آورد و بیشتر از حسین بن سعید و علی بن جعفر و غیرهم از
اعیان علما آورده بودند لهذا همه تلقی بقبول کردند و از و روایت کردند و بیرش

علی بن ابراهیم که از جملهٔ ثقات معتمدین است همیشه از پدر روایت میکند و محمد بن یعقوب کلینی که
اعظم ثقات و محدثین اهل ایمان و اسلام است همیشه از و روایت میکند بلکه اگر سهل بن زیاد
روایت کند ضرر ندارد چون سهل نیز همین کتب را بنظم آورده بود و بخدمت حضرات جواد و هادی
و عسکری رسیده بود و ایشان صلوات الله علیهم با و مکاتیب میرسید و مظنون آنست که
از جملهٔ اصحاب اسرار حضرات است و اگر گاهی از اسرار بیان میکرد جمعی نفهمیده حمل بر غلوّ
او کردند و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد با جمعی و آخر پشیمان شد و بالتماس
بسیار بعضی را برگردانید و چون کلینی رحمه الله بخدمت جمعی کثیر از اصحاب سهل رسیده بود که یکی
از ایشان ثقه عظیم الشان علی بن محمد خال کلینی است دیگر ثقه عظیم الشان محمد بن الحسن صفار دیگر
ثقه عظیم الشان محمد بن جعفر اسدی که از ابواب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است
دیگر محمد بن عقیل کلینی و غیر هم و همه خوبیهای سهل را میدانستند و همچنین کلینی و درین مدت
هرگز صریحی از سهل ندیدم که دلالت بر غلو یا ارتفاع داشته باشد با آنکه شیخ طوسی توثیقش
کرده است و معهذا از مشایخ اجازهٔ کتب معتبرهٔ مشهوره است مثل کتب بزنطی و ابن ابی عمیر و حماد
و صفوان و حسین بن سعید و امثال این از اصول و مصنفات که مرا از تتبع یقین بهم رسیده است
که حدیث او ضعیف نیست و در رتبه کمتر از ابن عیسی نیست اگر بهتر از و نباشد و جمعی که اصلاً تتبع ندارند
همین که یکی ازین جمع در طریق باشد اگر پنجاه حدیث باشد طرح همه را میکنند و این ضعیف نیز باعتبار
تالیف خلوت همراهی با متاخرین کرده ام و هر جا کالصحیح میگویم باعتقاد من صحیح است مثل حدیثی که
علی و سابقه از سهل روایت کرده باشند و او از ثقات روایت کرده باشد تا معصوم
صحیح میدانم و دأب قدما که از رجال بحث میگویند این بوده است که در راویان ائمه بحث میکرده اند
نه بعد از آن زیرا که کتب روایت نزد ایشان بوده است کاری براوی آنها نمی داشته اند
مگر از جهت اتصال سند و لهذا شیخ هرگز در قدح روات میگوید مثل قاسم بن محمد جوهری
که حسین بن سعید از و بسیار روایت کرده است با آنکه واقفی است و مدح و توثیق ندارد
این بنا برین است که او راوی نبوده است بلکه کتب مشایخ او که همه مشهور بوده است بحسین
بن سعید اجازه آنها را داده بود و کتب متواتر نزد حسین بن سعید بود و اسم او را بجهت
اتصال سند می برد و برانچه از تتبع یافته ام بعضی از آنها را ثقه ثبت محقق شیخ حسین بن
شیخ زین الدین رحمهما الله تعالی مطلع شده است اگر چه سهو کرده است تحقیق خود را اکثر

دعا در وقت دفن میت

احادیث صحیح را از مرتبهٔ صحت انداخته است و چون حق سبحانه و تعالی جب وعده و الذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا این ضعیف را هدایت موده است و چون کم شریکم بسیار مشکل است
فهمانیدن این معانی بدون تتبع فهمیدنش متعذر است یا متعسر اما امید هست که بعد ازین جمعی
کثیر مرتبه بمرتبه هدایت یابند بفضل الله تعالی مجملا حلبی روایت کرده است از حضرت صادق
صلوات الله علیه که چون میت را خواهی که بقبر در آوری تابوت نزد پای قبر گذار و میت
را از آنجا بیرون آور و سر او را پیش کن و بقبر در آور و آیة الکرسی را بخوان و بگو بسم الله
و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم افسح له فی قبره
و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله و آن دعایی را که در نماز خواندی بگو تا به اینجا بخوان از
اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز
عنه و هر چه توانی از جهت میت طلب مغفرت بکن پس حضرت فرمودند که حضرت سید الساجدین
صلوات الله علیه وقتی که میتی را در قبری بردند میگفتند که اللهم جاف الارض عن جنبه
و صاعد عمله و لقه منک رضوانا و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از احدهما
صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که چون میت را در لحد گذاری بگو بسم الله و فی سبیل الله
و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله عبدک ابن عبدک نزل بک و انت
خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبیه اللهم انا لا نعلم منه الا
خیرا و انت اعلم به و چون خشت چینی برو بگو که اللهم صل وحدته و آنس وحشته
و اسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه عن رحمة من سواک و چون از قبر بیرون
آیی بگو انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم ارفع درجته
فی اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغابرین یا رب العالمین و در حدیث صحیح
از سماعه منقولست که عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بگویم
وقتی که میتی از شیعیان را بقبر برم حضرت فرمودند که بگو اللهم عبدک فلان اسم میت را
بگو و ابن عبدک قد نزل بک و انت خیر منزول به قد احتاج الی رحمتک
اللهم و لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم بسریرته و نحن الشهداء بعلانیته
اللهم جاف الارض عن جنبه و لقنه حجته و اجعل هذا الیوم خیر یوم اتی
علیه و اجعل هذا البیت خیر بیت نزل فیه و صیره الی خیر مما کان فیه و وسع

و بجای فلان

تنفس بدبک من التراب انا لله و انا الیه راجعون ثم احث التراب
علیه بظهر کفیک ثلث مرات و قل اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک هذا
ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله فانه من فعل ذلک
و قال هذه الکلمات کتب الله له بکل ذرة حسنة و هرگاه او را زیارت
کنی رو بقبله کن و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان پس چون از قبر بیرون آیی
خاک دستها را بیفکن و بگو بدرستی که ما همه مملوک و بندهٔ خداوندیم و بازگشت ما
همه بسوی او خواهد بود و پس به پشت دستها سه مرتبه خاک بقبر ریز و بگو در وقت ریختن
خاک خداوندا این کارها میکنیم چون ایمان بتو داریم و باور داریم کتاب ترا در عذاب
قبر آنچه فرستاده و همچنین در حشر و نشر این مردن و سایر امور آخرت چیزی چند را که وعده
داده اند ما را خداوند عالمیان و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول بدرستی که هرکه
خاک بقبر ریزد و این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی بعدد هر ذره از خاک که در
قبر میریزد حسنه در نامهٔ عمل او مینویسند و این مجموع نیز عبارت فقه رضویست و خبر خاک
ریختن را سکونی روایت کرده است تا بآخر دعا و گفت که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هرکه خاک بریزد و این دعا را بخواند
بعدد هر ذره حق سبحانه و تعالی او را حسنه کرامت فرماید فاذا استوی قبره فصب
علی قبره الماء و تجعل القبر امامک و انت مستقبل القبلة و تبدأ بصب الماء
من عند رأسه و تدور به علی قبره من اربع جوانبه حتی ترجع الی الرأس
فان فضل من الماء شیء فصبه علی وسط القبر ثم ضع یدک علی القبر و ادع
للمیت و استغفر له پس چون قبر درست شود و پهن شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی
که رو بقبر و رو بقبله داشته باشی و ابتدا کن بریختن آب از پیش سر قبر و بگردان آب را
تا چهار جانب قبر را آب بریزی تا باز بجانب سر آیی پس اگر از آب چیزی زیاد آید آن
زیاده را بر میان قبر بریز پس دست خود را بر قبر گذار و دعا کن از برای میت و طلب مغفرت
کن از جهت او و این مجموع عبارت فقه رضویست تا وداع للمیت که در اینجا دعای سابق
را ذکر کرده است اما تفصیل این اجمال پس در حدیث صحیح از ابی بصیر منقولست که حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون میت را از پیش پای قبر سرازیر داخل کنی
در قبر پس بگو بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم
الی رحمتک لا الی عذابک و چون در لحد گذاری دست خود را در گوش میت
گذار و بگو الله ربک و الاسلام دینک و محمد نبیک و القرآن کتابک
و علی امامک یعنی تا آخر چون تقیه میفرموده اند و سنیان چون علی را امام میدانستند
مضایقه در ان نداشته اند بنابرین در بعضی از احادیث تلقین همین نام آنحضرت است
و پس شیعیان می فهمیده اند که تا آخر و در صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمودند که چون میت را در لحد گذاری آیة الکرسی بخوان و دست خود را بر دوش
راست او زن یعنی از بالای دوش چپ در بالاست و بگو ای فلان رضیت بالله ربا
و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بعلی صلوات الله علیه اماما
و تمام میکند تا باخر و در حدیث کالصحیح از محفوظ منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که چون خواهی که میت را دفن کنی باید که هرکه عاقلتر است از آنهایی که در قبر اند که میت
را داخل کنند نزد سر میت باشد و مراد از عقل شیعه است که مردم را نشناسد و مناسب مقام
تلقین کند آهسته یا بلند اگر سنی حاضر نباشد بلند بگوید و الا آهسته چنانکه کسی نفهمد و مشغول دعا
شود بعنوان بلند و تلقین را آهسته بگوید و سنیان توهم کنند که او دعا میکند و طرف راست
روی میت را بگشاید تا بخاک گذارد و دهن خود را نزدیک گوش میت برد و بگوید سه مرتبه اسمع
افهم پس بگوید که الله ربک و محمد نبیک و الاسلام دینک و فلان امامک
امام یعنی تا باخر اسمع افهم و سه مرتبه اعاده کن تلقین را و در موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که چون میت را در قبر گذاری بگو اللهم عبدک ابن عبدک و ابن امتک
نزل بک و انت خیر منزول به و چون میت را از تابوت در آوری از پیش پای قبر و سرازیر
شود بگو بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم الی رحمتک لا
الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و ثبته بالقول الثابت و قنا و ایاه
عذاب القبر و چون قبر را پر از خاک کنی تا برابر زمین شود بگو اللهم جاف الارض عن جنبیه
و اصعد روحه الی ارواح المومنین فی علیین و الحقه بالصالحین و در حدیث
موثق کالصحیح از اسحق بن عمار منقولست که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

له فی مدخله وآنس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده
ودر حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت منقولست که چون میت را داخل قبر کنی ریسمان کفن
را از پیش روی میت یعنی روی او را باز کن ودر حدیث صحیح از ابی حمزه منقولست که گفتم با حضرت
که آیا بندهای کفن را میگشاید حضرت فرمودند بلی وروی او را باز میکنند ودر حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون میت را در قبر میگذارند
کفن را شق میکنند یعنی میدرند چنانکه جمعی بظاهر حدیث عمل نموده اند که میباید از پیش سر
میت بدرند وظاهر مراد دور کردن کفن است از روی چنانکه در اخبار صحیح وارد شده است
والله تعالی یعلم وروی سالم بن مکرم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه
قال یجعل له وسادة من تراب ویجعل خلف ظهره مدرة لئلا یستلقی ویشد
کالصحیح از سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که بالش از خاک می سازند
از برای میت که سرش بر زیر نهند در پشت او کلوخی میگذارند که بر پشت نیفتد ویحل عقد
کفنه ویکشف عن وجهه ثم یدعی له ویقال اللهم عبدک وابن عبدک وابن
امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته و
الحقه بنبیه وقه شر منکر ونکیر وبندهای کفن را میگشایند چنانکه احادیث بسیار در آن
واقع شده است وبعضی گذشت وروی او را باز میکنند وگذشت پس این دعا را میخوانند
که خداوندا بنده تو غلام زاده تو وکنیز زاده تو اگر واو باشد اشاره است باآنکه اسباب
مرحمت وقابلیت مرحمت او بسیار است واگر نباشد باز اشاره است باآنکه کسی است که عفو
او لازمست باعتبار کثرت مذلت ودر اول بمنزله چند کس است که هر یک قابلیت رحمت دارند
دیگر آنکه بدرگاه تو آمده است وکسی ازین درگاه محروم برنگشته است ودیگر آنکه ترا نسبت
نیست بکسانیکه بدرگاه ایشان می آورند باآنکه غیر تو نیز از مهمان بر نمیگردانند چه احتمال
دارد که تو نا امید کنی او را چون این همه اسباب رحمت دارد خداوندا قبرش را فراخ گردان
یعنی در عالم برزخ مغموم نباشد وچون منکر ونکیر ازو سوال کنند تو تلقین او کن اعتقادات
حسنه را تا جواب ایشان تواند گفت ومحشور ساز او را با پیغمبرش که بهترین خلایق
است ونگاه دار او را از عذاب منکر ونکیر ثم تدخل یدک الیمنی تحت منکبه الایمن
وتضع یدک الیسری علی منکبه الایسر وتحرکه تحریکا شدیدا وتقول یا

فلان ان

فلان بن فلان الله ربک ومحمد نبیک والاسلام دینک وعلی ولیک وامامک
وتسمی الائمة صلوات الله علیهم واحدا واحدا الی اخرهم ائمتک ائمة
هدی ابرار ثم تعید علیه التلقین مرة اخری فاذا وضعت علیه اللبن فقل
اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن
الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من
کان یتولاه پس دست راست خود را داخل میکنی در زیر دوش راست او که بر زمین است
ودست چپ خود را بر دوش چپ او میگذاری وحرکت میدهی اسم او را وپدر او را مثل
یا محمد بن علی واین تلقین را میگویی که ترجمه اش این است وبفارسی نیز می توان گفت ومیت
که از دنیا رفت همه زبانی را خصوصا عربی را می فهمد که خداوند عالمیان پروردگار وخداوند کار
تست ومحمد پیغمبر تست ونام صلوات احوط است واسلام دین تست وعلی امام تست و
پیشوای تست والحسن ولیک وامامک تا باخر ائمه وحضرت صاحب الامر را نام میبرو بگو
والحجة ولیک وامامک امامان تو پیشوایانی اند که ترا راه خیر هدایت کرده اند
باعالمان ونیکوکاران که هرگز بدی از ایشان صادر نشده است پس اعاده میکنی تلقین
را بار ومرتبه دیگر وبهتر آنست که باین نحو اعاده کنند که ای محمد بن علی هرگاه ملکین بیایند واز
تو سوال کنند که خداوند تو کیست وپیغمبر تو کیست ودین تو چه دینست وکتاب تو چه کتابست وامام
تو کیست پس مترس وایشان جواب ایشان بگو که الله تعالی خداوند پروردگار منست ومحمد
رسول منست تا آخر که تلقین حقیقی کرده باشد پس چون خشت بر لحد میچینی بگو که خداوندا
رحم کن بر غریبی او خداوندا تنهایی او را موصول ساز برحمت تا تنها نباشد یا برحمت
خود حوران وغلمان را پیش او فرست یا او را پیش ایشان فرست تا تنها نباشد یا
اعمال صالح او را بصورتهای نیکو کن وانس ده وحشت او را بآنچه مذکور شد یا همیشه بیاد
تو باشد تا وحشتش زایل شود وترس او را که از عذاب تو دارد ایمن گردان واز رحمت
خود با وساکن ساز رحمتی عظیم که مستغنی شود بسبب آن از رحمت تو وحشر کن او را با کسانی
که او اعتقاد بامامت ایشان دارد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
واین مجموع عبارت فقه رضویست ومتی زرت قبره فادع له بهذا الدعاء
وانت مستقبل القبلة ویداک علی القبر فاذا خرجت من القبر فقل وانت

علیه که فرمودند که چون داخل قبر شوی از جهت میت بگو بسم الله و بالله وعلی ملة رسول
الله صلی الله علیه وآله پس میت را هموار سرازیر بقبر در آور پس چون در قبر گذاری بندهای
کفن را بگشا چون سرا بار را بسته اند و بگو اللهم یا رب عبدک بن عبدک نزل بک وانت
خیر منزول به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه
والحقه بنبیه محمد صلی الله علیه وآله وصالح شیعته واهدنا وایاه الی صراط مستقیم
اللهم عفوک عفوک پس دست چپ بر بازوی چپ میت گذار و او را حرکت ده حرکتی
سخت پس بگو یا فلان بن فلان اذا سئلت فقل الله ربی و محمد نبیی والاسلام
دینی والقرآن کتابی وعلی امامی پس یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را
میگویی تا آخر پس مرتبه دیگر تلقین را اعاده میکنی و میگویی ای فلان آیا فهمیدی پس حضرت صلوات
الله علیه فرمودند که او جواب میدهد و میگوید بلی فهمیدم پس میگوید ثبتک الله بالقول
الثابت هداک الله الی صراط مستقیم عرف الله بینک وبین اولیائک فی مستقر
من رحمته پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد بروحه الیک
ولقنه منه برهانا اللهم عفوک عفوک پس خشت می چینی و در زمانی که گل می زنی که
خاک بقبر نرود و تا باخشت و گل درکاری این دعا را مکرر میخوانی که اللهم صل وحدته و
آنس وحشته وامن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة
من سواک فانما رحمتک للعالمین پس از قبر بیرون می آیی و میگویی انا لله وانا الیه
راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین
وعندک نحتسبه یا رب العالمین و احادیث بسیار است با آنکه بسیار نقل کردم چون
هر یک مشتمل بود بر حکمی چند که در دیگری نبود هر چه مکرر بود ذکر نکردم و اگر جمع کند میان دعاها بهتر
است چون ممکن است که بسبب خصوص هر دعای نفعی خاص بداعی و میت رسد که بسبب دیگری نرسد
و اما خاک ریختن پس در خبر کالصحیح وارد شده است که حضرت ابوالحسن صلوات الله علیه به
پشت دستها خاک بر قبر ریختند و در حدیث حسن کالصحیح از داود بن نعمان منقولست که حضرت
امام ابوالحسن صلوات الله علیه را دیدم در جنازه که میفرمودند ماشاء الله لا ماشاء
الله الناس و چون نزدیک قبر رسیدند گوشه رفتند و نشستند پس چون میت را در لحد گذاشتند
برخواستند و سه کف خاک در قبر ریختند بهر دو دست و در حسن کالصحیح از ابن اذینه منقولست که

کفت

کفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را دیدم که خاک بر میت میریختند و یک ساعت خاک
را در دست نگاه میداشتند و بعد از آن میریختند و زیاده بر سه کف نریختند پس من سوال کردم که
سبب این چیست حضرت فرمودند که نگاه میداشتم و این دعا میخواندم که ایمانا بک وتصدیقا
ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادنا
الا ایمانا وتسلیما و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله چنین میکردند و سنت برین جاری
شد و در حدیث سکونی مثل این حدیث است که تصدیقا ببعثک و در فقه رضوی مثل متن است
و در حدیث کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودیم در
جنازه شخصی از شیعیان پس چون او را در خاک گذاشتند حضرت برخواستند و نزد قبر رفتند
از پیش سر و سه کف خاک بر قبر ریختند پس دست خود را بر قبر پهن کردند که انگشتان گشاده شد
و این دعا خواندند که اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه و
لقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمة من سواک
و بعد از آن روانه شدند و در حدیث صحیح منقولست از عبید بن زراره که فرزند شخصی از اصحاب
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فوت شده بود و حضرت در جنازه او حاضر بودند
پس چون او را در لحد گذاشتند پدرش خواست که خاک در قبر ریزد حضرت دست او را گرفت
و گفت خاک بر وی مریز و هر که خویش او باشد خاک نریزد بدرستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وآله نهی فرمودند از آنکه پدر یا خویشان دیگر خاک در قبر ریزند پس ما گفتیم که یا ابن رسول الله
همین ما را نهی میفرمایید از خاک ریختن حضرت فرمودند که هر خویشی را نهی میکنم از ریختن خاک
بر خویش خود چون سبب قساوت و سنگدلی میشود و هر که سنگدل است از رحمت الهی
دور است و اما آب ریختن بر قبر فی نفسه سنت است و اخبار حسنه و موثقه کالصحیح در آن
وارد است و بعنوان دور که مذکور شد و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در آخر حدیث است که سنت چنین است لیکن
ممکن است که احادیث مطلق را حمل بر مقید کنیم و ظاهرا در مستحبات لازم نیست که مطلق را
حمل بر مقید کنیم بلکه ثواب مقید بیشتر است و مطلق نیز ثواب دارد و در حدیث حسن کالصحیح
از آنحضرت مرویست در ریختن آب بر قبر که تا تری هست میت را عذاب نمیکنند و در حدیث
حسن کالصحیح و صحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند

که چون از قبر فارغ شوی آب بر و بریز و بعد از آن دست را در گل فرو بر که انگشتان از هم باز باشند
و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت
سید المرسلین این معنی را در قبور بنی هاشم واقع می ساختند و ممکن است که اول در قبور
ایشان میکرده باشند و بعد از آن نسبت بهمه کس یا خصوص حضرت نسبت بغیر بنی هاشم میکرده
باشند و این از جمله خصایص حضرت باشد یا بنی هاشم و در حدیث حسن کالصحیح واقع شده است
که قبر را چهار انگشت بلند کن و در موثق کالصحیح وارد شده است که چهار انگشت که مضموم باشند کنار ده
بلند کن و در حدیث موثق کالصحیح واقع شده است که بقدر چهار انگشت گشوده بلند کن جمع کرده
که اقلش چهار انگشت مضموم است و اکثرش چهار انگشت گشاده است و در دو حدیث وارد
شده است که دست بر قبر گذاشتن لازم است کسی را که بجنازه میت حاضر نشده باشد یعنی سنت
با و تاکیدش بیشتر است و در حدیث کالصحیح موثق وارد شده است که در وقت دست گذاشتن
می باید رو بقبله باشد چنانکه در فقه رضوی مذکور است که درین وقت و هر وقتی که زیارت کنی
قبر برادر مومن را می باید که دست بر قبر گذاری و رو بقبله کنی و دعای اللهم ارحم غربته
الخ در متن گذشت بخوانی و روی عن یحیی بن عبد الله انه قال سمعت ابا عبد الله
صلوات الله علیه یقول ما علی اهل المیت منکم ان یدرءوا عن میتهم لقاء
منکر و نکیر فقلت و کیف نصنع فقال اذا افرد المیت فلیتخلف عنده اولی الناس
به فیضع فاه علی راسه ثم ینادی باعلی صوته یا فلان بن فلان او یا فلانة
بنت فلان هل انت علی العهد الذی فارقناک علیه من شهادة ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله سید النبیین
و ان علیا امیر المومنین و سید الوصیین و ان ما جاء به محمد صلی الله علیه
و آله حق و ان الموت حق و البعث حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان
الله یبعث من فی القبور فاذا قال ذلک قال منکر لنکیر انصرف بنا عن هذا
فقد لقن حجته و بطرق متکثره قویه از یحیی بن عبد الله هاشمی منقولست که گفت از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که چه مانع است اهل میت شما که دفع
کنند از میت خود ملاقات منکر و نکیر را پس راوی گفت که چکار کنیم که ملاقات نشود حضرت
فرمودند که این کنید که چون میت تنها شود یعنی مشیعان برگردند پس نزدیک تر باشد نزد

اوکسی

مقدمات قبر دری کی ...

اوکسی که اولی است بمیت از دیگران یعنی وارث شیعه و دهن خود را نزد سر میت برد و فریاد
کند با آواز بلند و اسم او و اسم پدرش بگوید خواه مرد و خواه زن و بگوید این تلقین را که
ایا هستی بران اعتقاد است که ما از تو میدانستیم و از تو جدا...

بدانکه نماز غفیله دو رکعت است میان شام و خفتن
در رکعت اول حمد یکمرتبه و ذا النون اذ ذهب مغاضبا تا آخر و در رکعت
دوم حمد یکمرتبه و هر سوال دو آیه باشد و قنوت این است

اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِمَفَاتِحِ الْغَیْبِ الَّتِی
لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تَفْعَلَ بِی مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِی مَا اَنَا
اَهْلُهُ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتِی وَالْقَادِرُ عَلَی طَلِبَتِی
وَتَعْلَمُ حَاجَتِی فَاَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ لَمَّا قَضَیْتَهَا لِی بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّا
حِمِینَ

...ی العهد الذی عهدناک به من شهادة ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و ان امیر المومنین علیا
امامک و یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را میگوید تا آخر پس چون این تلقین
را کردند یکی ازین دو ملک بدیگری میگوید که بار سوال را از دوش ما برداشتند زیرا که

۳۳۹

مقدمات قبر دری کی ...

اوکسی که اولی است بمیت از دیگران یعنی وارث شیعه و دهن خود را نزد سر میت برد و فریاد
کند با آواز بلند و اسم او و اسم پدرش بگوید خواه مرد و خواه زن و بگوید این تلقین را که
ترجمه اش اینست که ای فلانی ایا هستی بران اعتقاد است که ما از تو میدانستیم و از تو جدا
شدیم و ترا و تو آنرا داشتی و در کافی فارقناه و همچنین در تهذیب یعنی تو از ما جدا شدی
و رفتی با آن اعتقاد که آن گواهی است که بغیر از الله سبحانه و تعالی خداوندی نیست حال انکه واحد
من جمیع الوجوه است و در خداوندی و یگانگی و سایر کمالات او را شریک نیست و بر شهادت
انکه محمدی که بنده اوست یعنی اعتقاد با او محبت او و اراده و رسول اوست بهترین پیغمبرانست
و انکه علی پادشاه مومنانست و بهترین اوصیاء پیغمبرانست و با اعتقاد انکه هرچه فرموده است
محمد حق است و انکه مردن و لوازم او از سوال منکر و نکیر و عذاب قبر و بقای روح
بعد از فنای بدن حق است و مبعوث شدن و زنده شدن در قیامت حق است و انکه قیامت
خواهد آمد یا آواز مشکل آنحضرت از انها خبر داده است و قرآن و احادیث معلومه متواتره
بر انها مشتملست شکی در انها نیست و در انکه حق سبحانه و تعالی جمیع مردگان را زنده میکند و مطیعان
را ثواب میدهد اثابت عالیه بهشت و کافران را بجهنم میکند همه حق است و موافق واقع است
چون پیغمبر موید بمعجزات بسیار فرموده است و ممکن است پس حق باشد پس هرگاه که این
تلقین را بکنند منکر و نکیر میگویند که ما را روانه کردند و اعتقادات او را تلقین او کردند دیگر
ما را با او کاری نیست و ما باین عنوان آمده بودیم که اگر او را تلقین نکنند سوال کنیم چون تلقین
کردند می باید ما رفتن و ازین جهت است که شهید گفته است که سوال قبر حق است اجماعا
مگر کسی را که تلقین کرده باشند که در انجا اجماع نیست و خلافی هست چون اصل سوال متواترست
و سقوطش از تلقین باحاد رسیده است و در حدیث کالصحیح از جابر از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست و ضرری نیست بر هیچ یک از شما که چون
میت خود را دفن کنید و قبر را درست کنید و مردمان برگردند یکی بماند نزد قبر او و بگوید
یا فلان بن فلان انت علی العهد الذی عهدناک به من شهادة ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و ان امیر المومنین علیا
امامک و یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را میگوید تا آخر پس چون این تلقین
را کردند یکی ازین دو ملک بدیگری میگوید که بار سوال را از دوش ما برداشتند زیرا که

که چون از قبر فارغ شوی آب بر و بریز و بعد از آن دست را در گل فرو بر که انگشتان از هم باز باشند
و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات ال...
سید المرسلین این معنی را در قبور بنی هاشم واقع می ساختند و م...

درقرآن سوره هل اتی
علل انسان
سحر بلبل
شه سنان علی است
باحبا کرد که هرچه کرد
آن آسمان کرد

فقد لقن حجته و بطرق متکثره قویه از یحیی بن عبد الله هاشمی م...
امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که چه مانع است اهل میت شما که دفع
کنند از میت خود ملاقات منکر و نکیر را پس راوی گفت که چکار کنیم که ملاقات نشود حضرت
فرمودند که این کنید که چون میت تنها شود یعنی مشیعان برگردند پس نزدیک تر باشد نزد

اوکسی

تلقین پیش کردند پس بر میگردند از پیش او و داخل می شوند که مشغول کنند و در فقه رضوی صلوات
الله علیه مذکور است که هرگاه بعد از رفتن مشیعین میت را با او از بلند تلقین کنند از سوال
نخواهند کرد و در وقت تلقین هر دو دست را بر قبر گذارد و اولی مردمان باو و تلقین کند و
احادیث بسیار وارد شده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که
هر که زیارت برادر مؤمن کند و هفت نوبت انا انزلناه بخواند حق سبحانه و تعالی هر دو را
می آمرزد میت و خواننده را و شیخ طوسی رحمه الله ذکر کرده است که صحیفه بنویسند و جمعی
گواهی دهند بر اعتقاد حق میت و با او در قبر گذارند با جریدتین و کیفیتش در مصابیح مذکور است
و سنت است که خاک قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز در قبر گذارند چنانکه علامه
و غیر او روایت کرده اند که در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فاحشه بود
که زنا میکرد و فرزندی را که میزایید در تنوری انداخت و میسوخت چون فوت شد و در قبر
گذاشتند او را و قبر را پر کردند از خاک خاک او را بیرون انداخت و مکرر کردند و زمین او را
قبول نمیکرد بخدمت حضرت عرض نمودند حضرت فرمودند که زمین کفار را قبول میکند از مادرش
پرسید که این دختر چه عمل میکرد مادر گفت کردار او را حضرت فرمودند که بواسطه سوختن
بی گناهست که زمین او را قبول نمیکند پس حضرت فرمودند که تربت حضرت امام حسین صلوات
الله علیه با او بگذارید چون گذاشتند زمین او را قبول کرد و بیرون نینداخت و در فقه رضوی
مذکور است که بگذارند با میت در کفنهای او اندکی از خاک قبر حسین بن علی صلوات الله علیهما
و بنا برین است که اکثر علما ذکر کرده اند استحباب آن را **باب التعزیة** و الجزع عند المصیبة و
زیارت القبور و النوح و المأتم باب است در بیان تعزیه یعنی صبر فرمودن اهل میت
بنصایح و مواعظ و اقل آن دیدن اصحاب میت است و در جزع کردن و صبر نکردن که مکروه است
و در زیارت قبرها که سنت است و در نوحه کردن که چه مرتبه خوبست و چه مرتبه بدست و در
ماتم که اجتماع زنانست یا اعم از زنان و طعام پختن همسایگان و خویشان قال رسول
الله صلی الله علیه و آله من عزی حزیناً کسی فی الموقف حلة یحبر بها بسند قوی
از سکونی از حضرت امام جعفر صادق از آبای آنحضرت صلوات الله علیهم منقولست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که تسلی دهد و صبر فرماید اندوهناکی را اگرچه
اندوه او از نقصان مال باشد حق سبحانه و تعالی در روز قیامت دو جامه از جامهای

بهشت

بهشت در پوشاند که او مسرور شود یا مزین شده خوشحال گردد و در حدیث کالصحیح از آنحضرت
منقولست که هر که تسلی دهد مصیبت زده را حق سبحانه و تعالی او را مثل ثواب مصیبت زده
بدهد بی آنکه از ثواب او چیزی کم شود و در حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که غم مؤمنی را بر دارد بهر عنوان که باشد حق سبحانه
و تعالی در روز قیامت غمهای او را زایل کند و چون از قبر بیرون آید خوشحال باشد و احادیث
صحیحه درین باب بسیار است و روایت هشام بن الحکم انه قال رأیت موسی بن جعفر
صلوات الله علیهما یعزی قبل الدفن و بعده و به هشت سند صحیح از هشام منقول است
که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه را که تعزیه میفرمودند پیش از دفن
و بعد از دفن بمواعظ و نصایح و غیر آن و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه گاهی پیش
از دفن پرسش میفرمودند و گاهی بعد از دفن و احتمال دیگر آنکه همیشه هر دو را بفعل می آوردند
و این اظهر است از عبارت و قال الصادق صلوات الله علیه التعزیة الواجبة
بعد الدفن و در قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که تعزیه و پرسش واجب
یعنی سنت مؤکد بعد از دفن است یعنی این اهم است چون گذشت که هر دو خوبست
و در حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که تعزیه و تسلیه و صبر
فرمودن اهل مصیبت بعد از آنست که میت را دفن کنند و در موثق کالصحیح و قوی کالصحیح
از آنحضرت وارد است که فرمودند که تعزیه نیست الا نزد قبر و می باید که برگردند و در آنجا نباشند
مبادا میت ایشان را عذاب کنند و ایشان آواز او را بشنوند و باعث زیادتی غم ایشان
شود و قال صلوات الله علیه کفاک من التعزیة ان یراک صاحب المصیبة
و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که از پرسش و صبر فرمودن همین بس است که صاحب
مصیبت ترا ببیند و این حدیث را مسند بخاطر ندارم و لیکن علما عمل باین کرده اند چون
مرسل او حکم مسند دارد و باید آنکه غرض از تعزیه بلکه معنی تعزیه تسلی دادنست و در دیدن تسلی
می یابند و اگرچه مشغول شدن بایشانست که از خاطرش ببرد مصیبت و مجربست و اتی
ابوعبدالله صلوات الله علیه قوماً قد اصیبوا بمصیبة فقال جبر الله
وهنکم و احسن عزاکم و رحم متوفاکم ثم انصرف و آنحضرت صلوات الله
علیه نیز جمعی آمدند که ایشان را مصیبتی رسیده بود پس حضرت باین عنوان تعزیه فرمودند

که حق سبحانه و تعالی تدارک کند نقصی را که بشما رسیده است و عوض بدهد در دنیا و آخرت
و شما را صبر جمیل کرامت کند و مرد شما را بیامرزد همین را فرمودند و برگشتند و در موثق کالصحیح
منقولست از یونس بن یعقوب که گفت که گفتند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
بمن فرمودند که نزد مفضل برو و او را تعزیه ده از جانب حضرت بر فوت پسرش اسمعیل
و فرمودند که سلام مرا باو برسان و بگو که ما بمصیبت اسمعیل مبتلا شدیم و صبر کردیم تو نیز صبر کن
چنانکه ما صبر کردیم ما را مرادی بود و حق سبحانه و تعالی غیر آنرا میخواهد چون چنین است تسلیم
میکنیم مراد او را و قال رسول الله صلی الله علیه و آله التعزیة تورث الجنة و
در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که تعزیه دهنده مصیبت‌زده و صبر فرمودن بهشت
را لازم دارد که البته به بهشت میرود و در حدیث معتبر وارد است از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله که هر که اندوهناکی را تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را عطا کند در روز قیامت
دو جامه از جامه‌های بهشت و در بعضی حدیث حله وارد شده است یعنی عطا کند او را دو دست
که حدیثی سکونی نیز حله باشد و تصحیف تجرّ نوشته باشند کتاب یا بحکمی لیکن در نسخ معتبره بنحو سابق
وارد شده است هر دو نوبت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت
موسی ع در مناجات پروردگار گفت الهی چه ثوابست کسی را که زن فرزند مرده را تسلی دهد و تعزیه
کند حق سبحانه و تعالی فرمود که او را در سایه خود در آورم روزی که سایه نباشد مگر سایه من
یعنی سایه عرش چنانکه در قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که
هر که زن بچه مرده را تعزیه کند و تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را در سایه خود در آورم
روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش و ممکن است که مراد از اول بلکه ثانی هم سایه حمایت
و شفقت مراد باشد در همه جا و سایه عرش جایی است که انبیا و اوصیا و اولیا و ملائکه در آنجا
خواهند بود از جهت حساب خلایق و عزّی الصادق صلوات الله علیه رجلا بابن
له فقال له صلوات الله علیه الله خیر لابنك منك و ثواب الله خیر لك منه
فبلغه جزعه بعد ذلك فعاد الیه فقال له قد مات رسول الله صلی الله
علیه و آله افمالك به اسوة فقال له انه کان مرهقا فقال له ان امامه ثلث
خصال شهادة ان لا اله الا الله و رحمة الله و شفاعة رسول الله صلی الله
علیه و آله فلن تفوته واحدة منهن انشاء الله عز و جل بسند صحیح و کالصحیح از حضرت

منقولست که

منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه تعزیه فرمودند شخصی را که پسرش فوت شده
بود و باو گفتند که خداوند عالمیان از برای پسر تو بهتر است از تو از برای پسرت و ثواب الهی از
برای تو بهتر است از پسرت از برای تو و این کلامی است که بالاتر از این سخن نمی باشد و لیکن مصیبت
زده نمی فهمد امثال این را از حکم الهیه پس خبر بحضرت رسید بعد از این که آن مرد بی تابی میکند
حضرت مرتبه دیگر تشریف بردند و باو فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از
دنیا رفتند شما متابعت آنحضرت میکنید یا نه چون آنحضرت رفتند بایند که شما را نیز می باید
رفت بطریق اولی یا آنکه چون صبر کردند بر فوت آنحضرت که حیات عالمیان بود در این نیز صبر
بکنید چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که هر که را مصیبتی برسد باید که فکر کند
فوت آنحضرت را که مردمان بمصیبتی مبتلا نشده اند مثل آن مصیبت و بسند حسن کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون حضرت سید المرسلین
از دنیا رفت اهل البیت صدایی شنیدند و کسی را نمیدیدند که میگفت هر نفسی چشنده مرگست
و همه را می باید رفت و مزد شما را کاملا در روز قیامت بشما خواهند رسانید پس هر که را
در آن روز نجات دهند از جهنم داخل بهشت شود رستگار است و حیات زندگانی دنیا بغیر
تمتعی زایل که مردمان فریفته او شده اند و بدرستی که اگر بعضی از شما رفت خدا باقی است و رحمت
او شامل همه مصیبت‌زدگان است و تدارک میکند آنچه را از هر کس رفته است پس می باید که
اعتماد شما بر خدا باشد و بفضل امید واری شما باو باشد و بدرستی محروم کسی است که از ثواب
خود را محروم کند بجزع و عدم صبر و روایات بسیار باین مضمون وارد شده است و در روایتی
هست که بعضی گفتند که گوینده این سخنان ملکی بود که از جانب حق سبحانه و تعالی آمده بود و
بعضی گفتند که خضر علیه السلام بود و ظاهر یک حدیث آنست که جبرئیل بود و بسند حسن کالصحیح از حضرت
صادق صلوات الله علیه که گفت که غمی که دارم اینست که صالح نبود و کارهای بد و در بعضی
نسخ مراهقا است چنانکه در ثواب الاعمال است و لیکن در کافی و تهذیب مثل اصل است و ظاهرا
مراهقا تصحیف است و بر تقدیر وقوع معنی اول است مجازا چه از مراهق قریب ببلوغ را میخواهند
پس گویا گفته است که جوان و جاهل بود و لازمه آن هرزه کاریست پس حضرت فرمودند
که سه چیز در پیش داری که با آنها امیدواری تمام هست یکی بگواهی بوحدانیت الهی و احادیث
بسیار وارد شده است که گوینده این کلمه با شرایط مغفور است از آنجمله حدیث کالمتواتر

من العامة والخاصة که چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه به نیشابور رسیدند محدثان آن بلاد
همه در خانه حضرت ایستاده بودند و نقل کرده‌اند که در آن زمان در اهل نیشابور سیصد
هزار محدث بودند از خاصه و عامه که بر بخاری اجتماع نمودند و آخر بواسطه محدثین آنجا او را در
شهر سنگسار کردند و جمعی بعید تشویش و را از دست اینها خلاص کردند و در شب او را از
بغداد ساختند بعد از آنکه در مرتبه سابق برین در سمرقند و بخارا نیز او را سنگسار کرده
بودند از جهت آنکه اعتقاد بخاری این بود که کلام الهی حادث است و شافعی و احمد حنبل تابع
ابوالحسن اشعری بوده و او را قدیم میدانستند و این اعتقاد باطل در خراسان شایع بود خصوصا
نزد محدثان اهل سنت چون بخاری را مخالف این اعتقاد دیدند با او چنین کردند و در رجال
عامه حکایت بخاری را باین عنوان نقل کرده‌اند و ذکر کرده‌اند که در شهر بخارا می‌بود و از آنجا
که متوجه سمرقند شد دویست هزار محدث بر وجمع شدند و چون فضلای آنجا بی اعتبار شدند این مکر
کردند که در وقتی که در منبر باشد مسئله حدوث و قدم کلام را از و بپرسیدند و او گفت که حق سبحانه
وتعالی در قرآن مجید وصف کرده است قرآن را بمحدث پس فضلا گفتند که کافر است و شروع در
سنگسار ان کردند و جمعی از مریدان بعید تشویش او را خلاص کردند و مخفی از آنجا بخارا آمد و
در آنجا بر سیصد هزار محدث بر وجمع شدند و عاقبت مثل سمرقند شد و در نیشابور بدستور
بدستور تا چون ببغداد رسید اعتبارش کردند مجملا نقل کرده‌اند که در در خانه حضرت دویست
هزار از فضلا محدثین اجتماع کرده بودند و چون حضرت از خانه بیرون آمدند در محفه بودند محدثان
فریاد برآوردند که یا ابن رسول الله از شهرها بیرون میفرمایی و یک حدیث افاده نمی‌فرمایی که
شنید شویم حضرت سر بیرون کردند و فرمودند که شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که فرمود شنیدم
از پدرم جعفر بن محمد تا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شنیدم از جبرئیل از خداوند
عالمیان که فرمود لا اله الا الله حصار منست هر که داخل شد در حصار من ایمن شد از عذاب من
پس چون شتر روانه شد حضرت باواز بلند فرمودند که با شرطهای آن و من از جمله شروط این کلام
و هر که قایل بدوازده امام معصوم پس یک شرط امامت ائمه معصومین است صلوات الله علیهم و
شرطی دیگر چنانکه در احادیث کالصحیح و صحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که هر که از روی اخلاص کلمه لا اله الا الله بگوید البته داخل بهشت شود و اخلاص آنست که این کلمه او را
از محرمات باز دارد و احادیث در فضل این کلمه زیاده از آنست که حصر توان کرد دیگر از آن سه خبر رحمت

الهی است که بر همه کس واجبست که امیدوار رحمت او باشند بلکه از جمله گناهان کبیره است ناامیدی
از رحمت الهی تا آنکه فرموده است که ناامید از رحمت الهی نیستند مگر کافران سیم شفاعت حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و جزو اخیر را ذکر نکردند
از جهت ظهور و عدم اغترار شیعیان که مغرور نشوند و آیات و احادیث شفاعت را حصر
نمی‌توان کردن پس یکی از اینها که شفاعت ائمه معصومین است یا هر یک از اینها از ورود
نخواهد شد اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و اگر را نیز بنابرین فرمودند که رجا غالب نشود بمرتبه که مرتکب
معاصی شوند باین امیدواری چنانکه حق سبحانه و تعالی هر جا آیه رحمتی فرستاده است عقب آن
آیه غضبی بیان فرموده است و بر عکس تا بنده در میان خوف و رجا باشد و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که شما را دانند که
شیعه اید و دوست دارند یا بواسطه تشیع دوست دارند داخل بهشت میشود اگرچه شیعه نباشند
و چنین کسی ظاهرش آنست که مستضعف است و گذشت که احادیث بسیار هست که امیدوار ازین
در ایشان که بفضل الهی نجات یابند و در حدیث صحیح و کالصحیح از علی بن مهزیار منقولست که شخصی
عرضه بخدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرستاد که من از مردن فرزندم غم بسیار
دارم حضرت نوشتند که نمیدانی که حق سبحانه و تعالی از مال مومن و فرزند مومن انتخاب میفرماید
هر چه را بهترست تا ثواب عظیمش کرامت فرماید و منقولست که برادر اشعث فوت شده بود حضرت
امیرالمومنین بعزا پرسش او آمدند و فرمودند که اگر جزع کنی حق خویشاوندی بجا آورده و اگر صبر کنی
حق الهی را ادا کرده با آنکه اگر صبر کنی میگذرد و نزد خدا و خلق محمودی و اگر جزع کنی میگذرد و نزد
خدا و خلق مذمومی پس اشعث گفت انا لله و انا الیه راجعون حضرت فرمودند که میدانی
چه معنی دارد اشعث گفت تو غایت علوم و منتهای علومی که هر کس را که مشکلی میشود بازگشتش
بسوی تست من چه دانم حضرت فرمودند که انا لله اقرار است از بنده بمملوکیت و انا الیه راجعون
اقرار است بآنکه غیر او همه کس هالک خواهند شد و روی ابو بصیر عن الصادق صلوات
الله علیه انه ینبغی لصاحب الجنازة ان لا یلبس رداء و ان یکون فی قمیص حتی
یعرف و در موثق و در قوی کالصحیح منقولست از ابو بصیر از آنحضرت که فرمودند که سزاوار نظر
بصاحب جنازه و اولی بمیراث و در کافی صاحب مصیبت که ردا نپوشد چون متعارفست که عرب
همه ردا می‌پوشند و نزد عجم بالاپوش تنزل رداست و شیخ بهاء الدین محمد رحمة الله میگفت

بالاپوش زده است و پیش عرب چنین متعارف و می باید که همین پیراهن پوشیده باشد تا اگر صاحب عزا از مردمان اشنا باشند وا ورا سر سلامتی دهند و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سزاوار انست که صاحب مصیبت ردا نپوشد تا بدانند که صاحب مصیبت است و در فقه رضوی مذکور است که صاحب مصیبت جنازه را بردارد و خاک در قبر کند و مستحب است او را که سر برهنه و پا برهنه باشد و ینبغی لجیرانه ان یطعموا عنه ثلثة ایام و سزاوار نظر همسایگان میت انست که اطعام کنند سه روز و از جهت اهل بیت میت و جمعی که به پرسش ایشان می آیند چون خود بمصیبت گرفتار اند و ظاهر انست که تتمه حدیث ابی بصیر باشد چنانکه در کافی است متفرقا و مضمونش در فقه رضوی مذکور است و احادیث دیگر خواهد امد و قال صلوات الله علیه ملعون ملعون من وضع رداءه فی مصیبة غیره و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که ملعونست و از رحمت الهی دور است در دنیا و اخرت کسی که ردا نپوشد در مصیبت دیگران و سبب انست که تشریع است و شارع قرار داده است که صاحب مصیبت ردا نپوشد و یا اظهار رغبت و اندوه کردنست بدروغ و یا اظهار جزع کردن و شکایت از جناب اقدس الهی بعث و یا وجهی داشته باشد که ما ندانیم و در حدیث قوی نیز گذشت در اوایل احکام میت و لما قبض علی بن محمد العسکری رای الحسن بن علی قد خرج من الدار و قد شق قمیصه من خلف و قدام و چون وفات کرد حضرت امام علی نقی عسکری و باین اعتبار انحضرت را و حضرت امام حسن بن علی را عسکریین می نامند از جهت انکه سکنی ایشان در سامره بود و سر من رای را یکی از خلفا از جهت عسکر بنا کرد که در بغداد جای ایشان تنگ بود حاصل که حضرت امام حسن عسکری از خانه بیرون امدند و پیراهن خود را از پیش و از پس دریده بودند و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است که برادر حضرت امام علی نقی فوت شده بود حضرت از جهت برادر گریبان خود را دریده بود و این دو حدیث دلالت میکند بر انکه جامه بر پدر و برادر دریدن سنت است و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که سزاوار نیست فریاد کردن و جامه دریدن بر میت و لیکن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از انحضرت پرسیدند از شخصی که جامه خود را بر پدر یا بر برادرش یا بر خویش دیگر درد پس حضرت فرمودند که باکی نیست در جامه دریدن بدرستی که حضرت موسی جامه درید بر برادرش حضرت هرون علیهما السلام و جامه نزد

بر پدر و فرزند شوهر نه شوهر بر زنش و زن جامه میدرد بر شوهرش و اگر شوهر جامه بر زن یا بر پدر یا بر فرزند بکفل رد می باید داد و بدهند مثل کفاره قسم کار ایشان خوب نیست تا کفاره بدهند و توبه کنند از انچه کرده اند و اگر زنی روی خود را بخراشد یا موی خود را انچه کرده اند و اگر زنی روی خود را بخراشد یا موی خود را بچیند یا بکند پس بر بریدن مو بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد و اگر رو را بخراشد یا مو را بکند کفاره قسم میدهد اگر در خراشیدن خون در اید و اگر دست بر روی خود زده باشد می باید که توبه کنند و کفاره واجب نیست و بتحقیق که زنان اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها جامها دریدند و سیلیها بر روی خود زدند از جهت حضرت امام حسین صلوات الله علیه و بر چنین کسان جامه می توان درید و دست بر روی می توان زد و دیگر اخبار جزع خواهد امد بنابرین علما حرام میدانند این افعال را اگر بر پدر و برادر و کفاراتی که وارد شده است جمعی واجب میدانند و جمعی سنت و احتیاط را نمی باید کرد یا بکه چنین کار را نکنند و اگر بکنند کفاره بدهند و وضع رسول الله صلی الله علیه واله رداءه فی جنازة سعد بن معاذ رحمه الله فسئل عن ذلک فقال انی رایت الملئکة قد وضعت اردیتها فوضعت ردائی و سند کالصحیح بل الصحیح روایت کرده است صدوق از عبد الله بن سنان و طریق او بعبد الله صحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله امدند و عرض نمودند که سعد بن معاذ برحمت الهی واصل شد و بسیار بزرگ بود چنانکه از اخبار بسیار ظاهر میشود پس حضرت با اصحاب برخواستند پس فرمودند که او را غسل دادند و کفن کردند و در تابوت گذاشته روانه شدند و حضرت از عقب جنازه میفرمودند و گاهی بدست راست تابوت را میگرفتند و گاهی دست چپ را یعنی در ابتدا تا او را بقبر رسانیدند پس حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد خوابانیدند و خشت بر و چیدند و میفرمودند که سنگ بدهید گل بدهید تا در زخشتها را گرفتند پس چون فارغ شدند و بدست خود خاک ریختند در قبر و قبر را بر کردند حضرت سید المرسلین فرمودند که من میدانم که بدن خاک میشود و روز بروز در پوسیدنست و لیکن حق سبحانه و تعالی دوست میدارد که هر کاری کند از او خوب بکند پس چون قبر درست شد مادر سعد در گوشه بود گفت گوارا باد بهشت از برای تو ای سعد پس حضرت فرمودند که ای مادر سعد با این همه که دیدی جزم مکن بر خداوند تعالی که البته او را به بهشت میبرد بدرستی که سعد را

اندک فشارشی از قبر شد پس حضرت با اصحاب برگشتند پس گفتند یا رسول الله امروز کاری
فرمودید بر سعد که بهیچ کس نکرده بودید مثل این یکی آنکه در جنازه او با پا برهنه گردیدید و
ردا را از دوش انداختید پس حضرت فرمودند که چون فرشتگان همه بی کفش و ردا بودند
من متابعت ایشان کردم دیگر صحابه گفتند که گاهی جانب راست تابوت را میگرفتی و گاهی
جانب چپ را حضرت فرمودند که دست من در دست جبرئیل بود هر جا که دستم را میگذاشت
میگذاشتم دیگر صحابه گفتند که امر کردی که او را غسل دادند و نماز بر او کردی و در لحدش خوابانیدی
و معهذا فرمودی که او را ضغطه و فشارش قبر شد حضرت فرمودند که بلی با خانه اش کج خلقی
میکرد حق سبحانه و تعالی باین ضغطه او را پاک کرد و صدوق ذکر کرده است در خصال سعد بن
معاذ را سه چیز از خوبیها بود که اگر یکی از آنها را کل اهل زمین میداشتند از جهت فضیلت ایشان
کافی بود و صدوق این جزو آخر را در اینجا ذکر کرد تا دفع دخل کند که حدیث سابق دلالت میکرد
که ردا را در جنازه غیر باید انداخت پس چرا حضرت صلوات الله علیه و آله انداختند جواب
گفت که خصوص سعد ازین حکم کلی مستثنی است با مر الهی از جهت تالیف قلوب بوده آن و
الحمیان مسلمانان و حکایات سعد و خوبیهای او از کتب سیر و تواریخ و غیر آن ظاهر میشود
خوشا حال جمعی که در زمان آنحضرت از دنیا رفتند و بعنوان شهادت با غیر آن و بدان حال
جمعی که ماندند و فریفته دنیا شدند و دین را بدنیا فروختند نعوذ بالله من الضلالة بعد
الهدایة و قال الصادق صلوات الله علیه لولا ان الصبر خلق قبل البلاء لتفطر
المؤمن کما تتفطر البیضة علی الصفا و بسند قوی کالصحیح از آنحضرت سلام الله علیه
منقولست که اگر نه آن بود که حق سبحانه و تعالی صبر را پیش از بلا آفریده بود مطلقا بالنسبت بمؤمن
هر آینه مؤمن می شکست مانند تخم مرغی که بر سنگ سختی خورد چون بلا را حق سبحانه و تعالی
از جهت دوستان خود مقرر ساخته است و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اربع من کن فیه کان فی نور الله عز و جل الاعظم من کان عصمة امره ان لا
اله الا الله و انی رسول الله و من اذا اصابته مصیبة قال انا لله و انا الیه
راجعون و من اذا اصاب خیرا قال الله الحمد لله رب العالمین و من اذا اصاب
خطیئة قال استغفر الله و اتوب الیه و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقولست که فرمودند که چهار خصلت است که هر که این چهار خصلت او باشد خواهد بود در

نوری که

نوری که اعظم انوار الهی است جل شانه در دنیا و عقبی اما در دنیا چون مشتمل است بر نور ایمان و
رضا بالقضا و شکر حق سبحانه و تعالی و بازگشت باو در هر ساعتی و اما در عقبی اعظم جاهای قیامت در
نورانیت جائی است که انبیا و اوصیا در زیر عرش حق سبحانه و تعالی خواهند بود و این نورهای
معنوی سبب انوار صوری آن روز خواهد بود چنانکه آیات و احادیث متواتره بر آن دلالت
دارد اما آن چهار چیز اول صفتی است که اعتصام او و احتفاظ او و شهادت بر وجود باری
تعالی و وحدت او و یقین برسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و این دو یقین
بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله که اعتقاد یقینی داشته باشد بجمیع آنچه آنحضرت فرموده است
و از آن جمله اعتقاد است بائمه معصومین صلوات الله علیهم و حشر و نشر و سایر اموری که آنحضرت
خبر داده باشد چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که شهادتین بی اقرار بائمه معصومین
فایده اخروی ندارد بلی این کلمتین فایده دنیوی داشت نسبت بمنافقانیکه بدترین کفار بودند
و بسبب کلمتین جان و مال شان محفوظ بود دوم کسیکه هر گاه مصیبتی باو رسد در مال یا نفس
یا غیر آن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است و لنبلونکم الآیه گذشت تفسیر آیه کریمه بگوید که ما مملوک
و بنده خداوند علیم حکیم هر چه نسبت به بندگان خود میفرماید عین مصلحت ایشانست خواه در تکالیف
و خواه در مصایب و چون غرض الهی آنست که ایشان را بسبب اینها ثواب غیر متناهی در آن
نشاه کرامت کند میگوید که انا لله و انا الیه راجعون و بدرستی و راستی که بازگشت ما بسوی او
خواهد بود و جزای ما را بوجه احسن چنانکه خواهد داد سیم کسیکه از جانب حق سبحانه و تعالی نعمتی
نعمتی برسد یا آنکه همیشه متواتر و متوالی است بگوید که جمیع ثناها و حمدها مخصوص خداوندی است که
آفریننده و روزی دهنده و تربیت کننده جمیع عالمیانست و در بعضی از نسخ فقیه رب العالمین
نبود اما در خصال بود که قدیم است و بیک واسطه از نسخه مصنف نوشته اند و جمعی از
مجتهدین و محدثین بر آن گذشته اند و اجازات فضلا در آنجاست چهارم کسیکه هر گاه از او
خطای سر زند فی الحال رجوع بتوبه و انابه کند پیش از آنکه در نامه عملش نوشته شود و قال
ابو جعفر صلوات الله علیه ما من مؤمن یصاب بمصیبة فی الدنیا فیسترجع
عند مصیبته و یصبر حین تفجأه المصیبة الا غفر الله له ما مضی من ذنوبه
ذنوبه الا الکبائر التی اوجب الله عز و جل علیها النار و کلما ذکر مصیبته
فیما یستقبل من عمره فاسترجع عندها و حمد الله عز و جل عندها غفر الله

له كل ذنب اكتسبه فيما بين الاسترجاع الاول الى الاسترجاع الاخر الا الكبائر
من الذنوب و در صحیح و حسن کالصحیح از معروف بن خربوذ مکی از حضرت امام محمد باقر سلام الله
علیه منقولست که فرمودند که هر مؤمنی که در دنیا بمصیبتی مبتلا شود و در وقت مصیبت بگوید انا لله
و انا الیه راجعون و چون مصیبت بناگاه باو رسد صبر کند و بی تابی نکند البته حق سبحانه و تعالی
گناهان گذشته او را همه بیامرزد مگر گناهان کبیره که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است
جهنم را از برای آن یعنی باستحقاق اگر توبه نکند و رحمت الهی شامل حال او نشود و شفاعت ائمه هدی او را
دستگیری نکند و بلاغت مقتضی آنست که چنین سخن گویند تا کسی جرات نکند بر گناهان کبیره و
هر چند این مصیبت بخاطرش رسد رانیده و کلمه استرجاع را بگوید و حمد الهی کند و چون
مدتی که گذشت غالب اوقات منفعل میشود که خیر او در بلا بوده است و صدمه آن بلا گذشته است
حمد الهی مشکل نیست حق سبحانه و تعالی بیامرزد او را هر گناهی را که کرده باشد از گفتن آن کلمه
مگر گناهان کبیره را چنانکه در باب کبایر خواهد آمد تعداد و ممکن است که وصف احترازی باشد و مراد
همه کبایر نباشد بلکه مثل شرک و کشتن معصوم و چیزهای که کفر است اینها مغفور نشود و باقی
کبایر مغفور میشود و این معنی بحسب عبارت ظاهرتر است و الله تعالی یعلم و در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه حق تعالی ملهم سازد در وقت مصیبت
که کلمه استرجاع را بگوید بهشت واجب میشود از جهت او و در حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که هر که بعد از مدتی بخاطرش آید مصیبت گذشته را و بگوید انا لله و انا الیه
راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی و اخلف علی
افضل منها یعنی خداوندا مرا اجر ده بر این مصیبت که بر من واقع شد و بهتر از آن بعوض
آن کرامت کن مرا همان ثواب و کرامت میفرماید که در صدمه اول باو داده اند از جهت مصیبت
و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ان ملکا موکلا
بالمقابر فاذا انصرف اهل المیت عن جنازتهم عن میتهم اخذ قبضة من
تراب فرمی بها فی آثارهم ثم قال انسوا ما رأیتم فلولا ذلک ما انتفع
احد بعیش و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرشته را در قبرستانها مقرر ساخته است که چون اهل
میت از قبر گذاشتن برگردند قبضه از خاک برمیدارد و در عقب ایشان میریزد و میگوید که

فراموش کنید آنچه را دیدید پس اگر نه چنین می بود کسی از زندگانی منتفع نمی شد و ظاهر است که اگر
حالت ساعت اول یکروز بماند کسی زنده نمی ماند و قال الصادق صلوات الله علیه من
اصیب بمصیبة جزع علیها او لم یصبر کان ثوابه من الله عز و جل الجنة و
آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمصیبتی مبتلا شود خواه بر آن مصیبت جزع کند و خواه
نکند ثوابش نزد حق سبحانه و تعالی بهشت است و مشهور آنست که مراد از ثواب در اینجا اجر است در
صورت جزع و هر دو را ثواب گفته اند بر سبیل تغلیب و یا معنی لغوی مراد است یعنی جزا که
شامل ثواب و اجر هر دو باشد و قال صلوات الله علیه ثواب المؤمن من ولده اذا مات
الجنة صبر او لم یصبر و در موثق کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که فرمودند که ثوابی که بمؤمن میدهند از جهت مردن فرزندش بهشت است خواه صبر
بکند یا صبر نکند و ممکن است که مراد از حدیث سابق مرگ فرزند باشد و مناسب رحمت واسعه الهی
نعیم است و اجر مؤمن عظیم است و حق سبحانه و تعالی بهانه میخواهد از برای مغفرت
و قال صلوات الله علیه من قدم ولدا کان خیرا له من سبعین یخلفهم
بعده کلهم قد رکب الخیل و قاتل فی سبیل الله عز و جل و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق سلام الله علیه منقولست که هر که فرزندش پیش از او بمیرد یعنی پیش از مرگ او
بمیرد آن فرزند از جهت آن بهتر است از هفتاد فرزند که از عقب او بمانند که همگی بر اسب
سوار شوند و جهاد کنند از جهت رضای الهی هر چند فرزند صالح که می ماند از جهت پدر نافع
است اما آن ثواب کجا و ثواب مصیبت فرزند کجا خصوصا با صبر کما قال الله تعالی انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و قال رسول الله صلی الله علیه
و آله لا یدخل الجنة لیس له فرط فقال له رجل فمن لم یولد له و لم یقدم ولدا
یا رسول الله او کلنا فرط فقال نعم ان من فرط الرجل المسلم اخاه فی الله
عز و جل و منقولست که آنحضرت ص فرمودند که داخل بهشت نمی شود شخصی که او را پیش روی
نباشد که شفیع او باشد پس شخصی عرض نمود که شخصی که از برای او فرزندی نشده باشد و فرزندی
از پیش نفرستاده باشد یا رسول الله حال او چونست آیا مارا ممکن است که فرطی و پیش روی
غیر از فرزند باشد حضرت فرمودند که بلی از جمله پیش رو مسلمانان برادر مؤمن اوست که مؤمن
اوست که مؤمن از فقد او مغموم میشود و او شفیع است برادر مؤمن خود را و در حدیث

صحیح وارد شده است از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی اختیار میفرماید
از فرزندان مؤمن هرکه انفس تراست و محبت با وبیشتر دارد تا او را در خور مصیبت ثواب
عظیم کرامت فرماید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که گاه
حق سبحانه و تعالی بنده را دوست میدارد محبوب ترین فرزندان او را می برد و در غیرت که
از جهت باشد که تا در محبت کسی را شریک خداوند نکرداند چنانکه نسبت بحضرت ابراهیم و حضرت
یعقوب سلام الله علیهما واقع شد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون
طاهر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت حضرت رسول خدا خدیجه را از گریه منع
فرمودند خدیجه گفت یا رسول الله بلی نکنم ولیکن آب دیده جمع شد رنجیدم حضرت فرمودند که
دوست نمیداری که در روز قیامت فرزند خود را به بینی که در بهشت بر در ایستاده است
و چون نظرش بتو افتد دست ترا بگیرد و داخل بهشت کند و بجایی که از همه جاهای بهشت
پاکیزه تر و نفیس تر باشد در آورد خدیجه گفت که چنین خواهد بود حضرت فرمودند که حق سبحانه
و تعالی از آن بزرگتر و کریم تر است که میوه دل بنده را ببرد و آن بنده صبر کند از جهت رضای الهی
و خداوند خود را شکر کند و حق سبحانه و تعالی او را عذاب کند و بهمین عنوان حدیثی از آنحضرت
منقولست در مردن قاسم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافست که طاهر همان قاسم است
که طاهر لقب او باشد یا غیر اوست چنانکه در طیب و ابراهیم نیز خلاف شده است و قال صلی الله
علیه و آله لفاطمة صلوات الله علیها حین قتل جعفر بن ابی طالب علیه السلام
لا تدعی بذل ولا ثکل ولا حرب وما قلت فیه صدقت و منقولست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله در وقتی که جعفر طیار شهید شده بود و حضرت فاطمه را
بتعزیه اسماء بنت عمیس فرستادند نهی فرمودند آنحضرت را از کلماتی که در جاهلیت میگفتند و فرمودند
مخوانند ویل را ترک کن یا ذل بر نسخه دیگر و ثکل را ترک کن و حرب را و بر نسخه خون را یعنی
مگو وا ویلاه و اذلاه و اثکلاه و احرباه و اخوناه یا بجای وا بگویند چون حضرت جعفر شهید
شده بود و متعارفست که از جهت کشته خونها نوحها میکنند حضرت بیان فرمودند که جعفر در
بهشت طیار است این عبارات مناسب ندارد چون دلالت بر مذلت و خواری دارد و معنی
اینها اینست که وای بر حال تو و ما و وای بیا که وقت تست وای مذلت و خواری بیا که
وقت تست و ثکل آنست که زنی فرزند شهید داشته باشد یعنی ای مادرت بعزای تو نشسته وای

جنگ

جنگ تو جنگ را بسا میکنی و هرچه بگوی راست گفته یعنی از خوبیهای او و احتمالی دیگر داده اند که
هرچه بگویی راست بگو اما لفظ تا ب این معنی ندارد و تا بطرق متعدد وارد شده است که حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یاران خود را بگوئید که در نوحه بر موتی سخنان خود بگویند که
چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند هاشمیان بخدمت حضرت فاطمه صلوات
الله علیها آمدند که او را پرسش کنند و ماتم بدارند حضرت بایشان فرمودند که دعا کنید و ترک آنچه
متعارف از شمردن کمالات و حالات را در مصیبتها و بسندی مهران بن محمد عن الصادق
صلوات الله علیه انه قال ان المیت اذا مات بعث الله عز و جل ملکا الی اوجع
اهله علیه فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن لولا ذلک لم تعمر الدنیا و کالصحیح مرویست
از آنحضرت صلوات الله علیه که چون شخصی از دنیا رفت حق سبحانه و تعالی ملکی را میفرستد بنزد
هرکسیکه اندوه او بیشتر است تا دستی بر دل او مالد تا فراموش کند از سوز و درد را و اگر نه
این باشد دنیا معمور نمیشود زیرا که با آن حزن اگر بمانند نه متوجه مال خواهند شد و نه فرزند اگر زنده
باشند و غالب مردن ایشان است و بر تقدیری که بمانند متوجه دنیا نخواهند شد و حکمت
الهی اقتضا کرده است که دنیا معمور باشد بغفلت چنانکه منقولست که حضرت سلیمان علیه السلام
سه روز شیطان را حبس کرد همه کس ترک بازارها و دکانها کردند و قبرها از جهت خود کندند
و مشغول مردن شدند تا آنکه کسی که حضرت سلیمان میکرد زنبیل بافی بود که از آن معاش
خود میفرمودند کسی در نخرید و حضرت چیزی نخوردند تا آنکه جبرئیل آمد و گفت که حق سبحانه و تعالی
را حکمتهاست در وجود این ملعون حضرت او را رها کردند همان ساعت همه متوجه کار و بار
خود شدند و حق سبحانه و تعالی را در مرگ نیز حکمتهاست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح
و صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در زمان سابق جمعی
بنزد پیغمبر خود رفتند و التماس نمودند از او که دعا کند که حق سبحانه و تعالی مرگ را از ایشان
بردارد پس دعا کرد و حق سبحانه و تعالی مردن را برداشت تا آنکه بسیار شدند و خانها بر ایشان
تنگ شد و نسل ایشان بسیار شد و می بایست که هر کس متوجه احوال پدر و جد و جد جدش
و مادرش و پدرها و مادرهای ایشان را متوجه شوند یا طعامی بنزد ایشان گذارند و ازاله نجاست
ایشان کنند مجملا اجتماع از کسب کار خود باز ماندند از جهت اشتغال بامور ایشان و چون
یافتند که بدکرده اند باز بنزد پیغمبر خود آمدند که ما پشیمانیم ازین کار که کردیم از حق سبحانه

حکایت حبس سلیمان کردن شیطان

و تعالی

طلب کن که ما را بحالت اولی برد حق سبحانه و تعالی اجابت فرمودند و نیز او را ولی برد مجملا اگر
کسی را بصیرتی باشد در جمیع چیزها تفکر کند می باید که هر چه حق سبحانه و تعالی کرده است عین مصلحت
خداوی است و قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قبض ولد المومن و الله اعلم
بما قال العبد فیسئل الملائکة قبضتم ولد فلان المومن فیقولون نعم ربنا
فیقول فماذا قال عبدی المومن فیقولون حمدك ربنا و استرجع فیقول الله
عز و جل ابنوا له بیتا فی الجنة و سموه بیت الحمد و در قوی کالصحیح از سکونی از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که چون مومنی را فرزندش فوت شود با آنکه حق
سبحانه و تعالی میداند که بنده چه گفته است از فرشتگان می پرسد که فرزند فلان مومن را ارواح
گرفتید ایشان گویند که بلی پروردگار ما پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنده مومن چه گفت
ملائکه گویند که پروردگارا حمد کرد ترا و گفت انا لله و انا الیه راجعون پس حق سبحانه و تعالی
فرماید که بنا کنید از جهت او خانه در بهشت و آن خانه را خانه حمد بنامید و در حدیث صحیح از احدهما
صلوات الله علیهما منقولست که حق سبحانه و تعالی را خوش می آید که شخصی فرزندش بمیرد و او
شکر الهی کند و حق سبحانه و تعالی مباهات میفرماید با فرشتگان که مرا چنین بنده هست که
چون فرزند او را که قیم و فرزند بمنزله جانست و مع هذا شکر میکند مرا و لما مات اسمعیل
خرج الصادق صلوات الله علیه فتقدم السریر بلا حذاء و لا رداء و
کالصحیح از حسین بن عثمان ثقه منقولست که چون اسمعیل فرزند حضرت صادق صلوات الله علیه
از دنیا رفت حضرت از خانه بی کفش و بی ردا بیرون آمدند و پیش تابوت میرفتند و حضرت
را غرض این بود که تعلیم فرمایند اصحاب خود را که می باید صاحب مصیبت چنین کند تا مردمان او را
بشناسند و او را پرسش کنند چنانکه گذشت و خواهد آمد که حضرت نه بسبب غم چنین فرمودند بلکه
بواسطه تعلیم و کان علی بن الحسین اذا رای جنازة قال الحمد لله الذی لم یجعلنی
من السواد المخترم و در حسن کالصحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت سید الساجدین هر که جنازه
را میدیدند که رو بروی آنحضرت می آمد میگفتند که جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوند است که نگردانید
است مرا از شخص هالک یعنی زنده ام و نمرده ام یا این من در نیست که اگر مرگ بیاید مضایقه ندارم
یا مرا در شهر مسلمانان آفریده است و در میان مسلمانانم که اگر عیاذا بالله در شهر کفار
می بودم ممکن بود که مذهب ایشان داشته باشم و اگر در میان ایشان باشم و بمیرم

مسلمانان

مسلمانان از ثواب تجهیز من از دعای ایشان محروم می بودم یا همه مراد باشد و بنابر
اول منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم که هر که دوست دارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی دوست میدارد
لقای او را و هر که خوش ندارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی نیز نمی خواهد لقای او را و با
آنچه خداوند عالمیان فرموده است که اگر دوستان خدا اید آرزو کنید مرگ را اگر چه خطاب
بیهود است اما تعلیل دلالت میکند بر عدم اختصاص بایشان و عدم منافات بچند وجه است
یکی آنکه مراد از آیه یهودانند و در اینجا تحدی شده باشد یعنی اگر یک یهودی آرزوی مرگ میکرد
همه میمردند و این معجزه بود از آنحضرت با آنکه فرمود که ایشان هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد
بواسطه اعمال قبیحه که دارند چنانکه اکثر مفسرین تفسیر کرده اند و بر تقدیر تسلیم منافات ندارد
که آرزوی مرگ داشته باشند و شکر نعمت حیات را بجا آورند یا آرزوی مرگ
داشته باشند مشروط برضای الهی یا در وقت خود چون بنده می باید در هر وقتی شکر
حال خود بکند و شرط بندگی آنست که بنده راضی باشد بداده الهی اگر چه غیر آن را طلبد چنانکه
خواهد آمد در حکایات فرزند حضرت صادق و جمعی گفته اند که در مرض آرزوی مرگ خوب است
و این معنی ظاهر نیست بلکه بر تقدیر رضای الهی در همه وقت خوبست بلکه می باید که در زندگی
را خواهد که صرف عبادت و طاعت الهی کند و اگر حق سبحانه و تعالی مرگ و را خواهد او حیات
را نخواهد مجملا کمال در آنست که بنده رضای الهی را خواهد و احتمال دویم از جهت آنست که در زمان
حضرت سید الساجدین و همچنین حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که این کلام از آنحضرت
صلوات الله علیه نیز منقول است که زمان استیلای بنی امیه بود و اکثر عالمیان کافر بودند و در
منابر و منارات سب اشرف الخلایق میکردند بنابر این این معنی مناسبت دارد و احتمال دویم و سیم
بر سبیل تعلیم است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول
است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر گاه رو بروی جنازه واقع میشدند یا
جنازه را میدیدند این دعا را میخواندند که الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله
و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز
بالقدرة و قهر العباد بالموت و هر کس این دعا را بخواند نماند فرشته مگر آنکه گریه
کنند از روی شفقت بر او و بر آواز حزین او و ترجمه دعا اینست که خداوند عالمیان از آن بزرگتر است

که کسی به بزرگی او نتواند رسید یا بزرگواری و عظمت و جلال مخصوص اوست که هر که را میخواهد میمیراند
و ایم که این خبریست که وعده کرده اند ما را بآن خدا و رسول و درست گفته اند خدا و رسول که
می باید مرد و بعد از مرگ وقایع بسیار است خداوندا ایمان ما را زیاده گردان و تسلیم ما را
زیاده گردان که گردن نهیم فرمان ترا در همه چیز و خواهان چیزی باشیم که تو خواهان اویی اگرچه
مرگ باشد شکر خداوندی راست که عزت و جلالت و عظمت مخصوص وست بقدرت کامله که او راست
و مقهور ساخته است بندگان را بآنکه مرگ را بر همه مقرر ساخته است و همه ذلیل اویند و در امثال
این دعوات اشارات حسنه هست که باندک تدبری می توان فهمید از آن جمله حمد بر بزرگی الهی و
ذلت خلق اشاره است بآنکه مقام عبودیت مقتضی اینست که بنده بزرگی را از جهت خداوند خود
خواهد چون کمال بنده در ذلتست و هرچند تذلل نزد خداوند بیشتر میکند خوشش بیشتر
میشود و دیگر اینمعنی را از برای خود و بس نمیخواهد بلکه از برای جمیع عالمیان میخواهد دیگر اشاره
بآنکه از جهت که عظمت او را باشد و ذلت بنده را آرزوی مرگ کرده است چنانکه عاشق
خواهد که از دست معشوق کشته شود و می باید عارف در هر اشاره او را تنبیهات بوده باشد
و این اشارات و تنبیهات بنده را بجز امیر ساخته اشارات و تنبیهات ابوعلی که بغیر از
ضلالت چیزی از آن حاصل نمیشود مگر چند کلمه که از دیگران بر خلاف مسلک خود ذکر کرده است
در مقامات عارفان و قال الصادق صلوات الله علیه لما مات ابراهیم بن
رسول الله صلی الله علیه و آله قال النبی صلی الله علیه و آله حزنا علیک
یا ابراهیم و انا الصابرون یحزن القلب و تدمع العین و لا نقول ما
یسخط الرب و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون ابراهیم فرزند سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فوت شد حضرت فرمودند که ای ابراهیم بر فوت تو اندوهناکیم و لیکن
صبر میکنیم دل اندوه دارد و چشم میگرید و نمی گوییم چیزی که سبب غضب الهی باشد عجب
ظاهر این خبر قوی منافات دارد با آنکه گذشت که حضرت بخدیجه فرمودند که گریه مکن و لیکن ظاهر
آنست که غرض حضرت در آنجا این بود که غم مخور چون فرزند شفیع است و لهذا خدیجه جواب
داد که آبی از چشم ریخت از جهت لوازم بشریت و حضرت شفاعت فرزند را بیان فرمودند
و در اینجا نیز حضرت میفرمایند که ما بقضای الهی راضیم و لیکن این گریه از لوازم بشریت
است و تا فوق نباشد ثواب نخواهد بود و محتمل است که بر تقدیر صحت حدیث حضرت

گریسته

گریسته باشند بواسطه کراهت با محبت الهی و چنین ظاهر ساخته باشد که کار بر امت دشوار
نشود و که گریه نکنند و مبتلا بمبتلا شوند چنانکه خواهد آمد که گریه بکنید تا سوزش دل فرو نشیند و
قریب باین ذکر کرده است کلینی در حدیث قوی و قال صلوات الله علیه ان النبی صلی الله
علیه و آله حین جائه وفات جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثة کان اذا
دخل بیته کثر بکاؤه علیهما جدا و یقول کانا یحدثانی فذهبا جمیعا
و منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خبر شهادت
جعفر طیار و زید بن حارثه پسر خوانده حضرت بآنحضرت رسید هرگاه که داخل منزل میشدند
بسیار بر ایشان میگریستند و میفرمودند که ایشان انیس و جلیس من بودند هر دو بیکبار
رفتند این خبر نیز بر تقدیر صحت مثل خبر سابقست با آنکه در اینجا معنی دیگر بود که هر دو از بزرگان
دین بودند و رفتن ایشان سبب خلل شد در دین آن خلل که نگذاشتند که خلافت
صوری بر حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه قرار گیرد چنانکه در خبر صحیح وارد شده است
که از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه شخصی پرسید که یا امیرالمومنین بنی هاشم را چه شده
بود که قریش نگذاشتند تا حق شما را غصب نمودند حضرت فرمودند که آنچه عمده بنی هاشم
بودند حمزه و جعفر بودند که شهید شده بودند و کسیکه مانده بود عباس و عقیل بودند و این
هر دو از مستضعفین بودند و رسوخی که می بایست نداشتند تا عاقبت کردند آنچه کردند
و قال صلوات الله علیه ان البلاء و الصبر یستبقان الی المومن فیاتیه البلاء
و هو صبور و ان الجزع و البلاء یستبقان الی الکافر فیاتیه البلاء
و هو جزوع و در روایت حسن کالصحیح از آنحضرت که فرمودند که بلا و صبر هر دو متوجه
مومن میشوند مانند دو سواری که گرو بسته باشند که کدام یک زودتر خود را میرسانند
و پس صبر زودتر میرسد و چون بلا میرسد مومن صاحب صبر است و جزع و بلا میدوانند
خود را بکافر رسانند بعد از آن بلا میرسد جزع بیشتر رسیده است پس ممکن است که مراد
از کافر کسی باشد که کفران نعمت کند و مراد از مومن شاکر باشد یا آنکه کنایه از این باشد
مومن کسی است که صبر داشته باشد و جزع کار کافرانست نمی باید که مومنان در جزع
کفار باشند و بطرق متعدده قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که جزع آنست که فریاد کنند و واویلا گویند و نعره زنند و طپانچه بر روی خود

٤٧

شنند و موی سر را بکنند و کسیکه زن نوحه گر بیاورد و ترک صبر کرده است وی راهه رفته
است و کسیکه صبر کند و کلمه انا لله و انا الیه راجعون بگوید و شکر کند خداوند خود را برانچه
ادکرده است بفضل الهی راضی شده است و مزد او بر خدا است و کسیکه چنین نکند قضا
کار خود را کرده است و او مستحق مذمت است از خدا و خلق و اجر او حبط شده است
و همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده است در مروی عن الکاهلی انه
قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما ان امرأتی و اختی
وهی امرأة محمد بن مارد تخرجان فی المأتم فانهاهما فقالتا لی ان کان
حراما انتهینا عنه و ان لم یکن حراما فلم تمنعنا فیمتنع الناس من قضاء
حقوقنا فقال صلوات الله علیه عن الحقوق تسألنی کان صلوات الله علیه
یبعث امی و ام فروة تقضیان حقوق اهل المدینة و در صحیح از کاهلی که نامش
عبد الله بن یحیی است منقولست که عرض کردم بآنحضرت صلوات الله علیه که زنم و خواهرم که
زن محمد بن مارد است ایشان در ماتمهای خویشان و غیر ایشان میروند و من ایشانرا
از آن نهی میکنم که مروید پس چرا ما را منع میکنی تا باعث این شود که اگر کسی بمیرد از ما
بپرسش ما نیایند پس حضرت فرمودند که از حقوق می پرسی یعنی اگر عبث روند منع توانی
کرد اما جمعی که می آیند در عزا و عروسی ایشان را حضرت پدرم رخصت میدادند مادرم
را حمیده و ام فروه مادرش که دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود محتمل است که حضرت
صادق صلوات الله علیه را زنی یا دختری همنام مادرش باشد و هر دو را میفرستاده
تا حقوق اهل مدینه را بجا آورند پس ظاهر شد که بواسطه قضای حقوق رخصت میتوان
داد بلکه سنت باشد چنانکه خداوند عالمیان فرموده است و اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها یعنی تحیت کنند شما را پس شما بازای آن تحیت کنید ایشانرا
بهتر از انچه ایشان کرده اند یا بهمان مقدار اقلا و خلافی نیست که سلام داخل است
در تحیت و در تحیات دیگر مثل تواضعات و دیدنهای متعارف و جواب عطسه و
امثال اینها بعضی گفته اند که همه تحیت است و رد آن واجب و این حدیث معتبر نیز دلالت
دارد چون حقوق جمع محلی بلام است و مفید عموم است باتفاق اصولیین با دیگر اخبار
که ازین باب وارد شده است قطع نظر از احادیث عامه زیارت مومن

را که رسم جاهلیت است بلکه دعا کنید و صلوات فرستید بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
و ممکن است که سهوی از کتاب شده باشد و چنین باشد که قد نیح عند رسول الله صلعم
و این اظهر است در استدلال بنابرین حضرت فرموده باشند که نزد آنحضرت نوحه کردند و حضرت
منع نفرمودند چنانکه خواهد آمد در باب متاجر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه که فرمودند که نوحه بر میت ام سلمه نوحه کرد نزد آنحضرت بر یکی از خویشان خود
و حضرت منع نفرمودند و مروی است انه قال لا باس بکسب النائحة اذا قالت صدقا و در روایت
وارد شده است که باکی نیست کسب نوحه گری که راست گوید و دروغ نگوید چنانکه متعارفست که در زمان
بسیار میگوید نوحه گر تا زنان را بگریه درآورد و دروغ حرام است و در روایات صحیحه وارد شده
است که باکی در کسب نیست و در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است که مکروه است و جواز
منافات ندارد با کراهت و در خبر آخر قال تستحله بضرب احدی یدیها علی الاخری
و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال
کردند از کسب نوحه گر حضرت فرمودند که حلال میکند زن نوحه گر مزد خود را با آنکه دست خود را بر
میزند از جهت گریه آوردن زنان پس چون کاری میکند مزدش حلالست و لما انصرف
رسول الله صلی الله علیه و آله من وقعة احد الی المدینة سمع من کل
دار قتل من اهلها قتیل نوحا و بکاء و لم یسمع من دار حمزة عمه فقال صلی الله
علیه و آله و لکن حمزة لا بواکی علیه فآلی اهل المدینة ان لا ینوحوا علی
میت و لا یبکوه حتی یبدؤا بحمزة و یبکوه فهم الی الیوم علی ذلک و منقول
است که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جنگ برگشته داخل مدینه مشرف
شدند چون هفتاد نفر از اصحاب آنحضرت شهید شده بودند از هر خانه که کسی از ایشان
کشته شده بود صدای نوحه و گریه شنیدند و از خانه عمش حمزه اسد الله صدایی نشنیدند
پس حضرت فرمودند که از همه جا که صدای آید کسی دارند و چون حمزه کسی ندارد و در غربت
شهید شده است کسی بر او گریه نمیکند چون اهل مدینه این سخن را شنیدند همه سوگند خوردند
که نوحه نکنند بر مردگان خود و گریه بر ایشان نکنند تا اول گریه و نوحه بر حمزه کنند و بعد از آن بر
مردگان خود و تا امروز ایشان بر این قسم بوده اند و ظاهر این سخن حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه باشد و احتمال کلام صدوق نیز دارد و لیکن بعید است و یکی از فضلا

ذکر کرده است که ظاهر از کفته آنحضرت ناشی شده است فقه حمزه هرچند اقرب است امام دمان کریه میکنند و دران قصص بر سید الشهدا کذشت که بر مثل الحسین بن علی باید نوحه و کریه کردن و تعزیه آنحضرت را همیشه داشتن سیما در دهه اول محرم که فضایل آن و احادیثی که دران باب وارد شده است فوق حد و حصر است و ان شاء الله تعالی در باب زیارت مذکور خواهد شد و قال عمر بن یزید قلت لابی عبد الله صلوات الله علیه نصلی علی المیت فقال نعم حتی انه لیکون فی ضیق فیوسع علیه الضیق ثم یؤتی فیقال له خفف عنک هذا الضیق بصلوة فلان اخیک عنک قال فقلت له فاشرک بین رجلین فی رکعتین قال نعم و بسند صحیح و اسانید کالصحیح منقول است از عمر بن یزید که عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ما نماز بدل میت می توانیم کرد حضرت فرمودند که بلی تا آنکه بسیار باشد که در تنگی و سختی باشد آن میت و آن نماز را بنزد او برند یا بنزد او روند فرشتگان و باو گویند که حق سبحانه و تعالی این تنگی را از تو تخفیف داد یا برداشت بسبب نمازی که فلان برادر مؤمن بنیابت تو بجا آورد پس عرض نمودم که می توانم دو کس را شریک گردانم و دو رکعت نمازی که کنم و در بعضی از نسخ فی رکعة یعنی در یک رکعت یا یک نماز حضرت فرمودند که بلی ظاهر سوال اول قضا است از میت خواه واجب و خواه نوافل بقرینه لفظ عن و ظاهر سوال دویم آنست که دو رکعت نماز سنت بکند و ثوابش را بایشان تبرع کند و بنیابت نیز بآنکه قصد کند که دو رکعت نماز نافله از جهت پدر و مادر میکنم از برای خدا و همه خوبست باعتبار احادیث متواتره که زیاده از سی کس از فضلای اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده اند و سید جلیل عظیم الشان ابن طاوس رساله نوشته است در رد بعضی از علما که این روایات را ندیده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که لیس للانسان الا ما سعی یعنی از برای آدمی نیست مگر آنچه را خود سعی کرده باشد و جواب داده اند که این نیز از سعی آدمی است که ایمان آورده است و ایمان سبب قبول عبادت دیگران شده است از برای اینکس بفضل الهی و یا آنکه حصر اضافی است که آدمی اعتماد نکند بر غیر جهت امثال اینها و بر تقدیر عمومات مخصص شده است این نیز عامی باشد مخصص یا آنکه تنگی میت که رحمت الهی و شفاعت انبیا و اوصیا و مؤمنان همه خواهد بود و آنها تخصیص این عام کرده اند و بعضی گفته اند که استیجار نماز و روزه در شرع وارد نشده است و تبرع است و جواب

گفته اند که چون احادیث متواتره وارد شده است بر صحت عبادات از دیگران و عمومات اجارات هست در هر چیزی که غرض شارع تعلق نگرفته باشد بمباشر خاص مثل نماز از غیر در حال حیات با قسمت از رواج و امثال آن و وکالت و اجاره دران میرود و در اینجا چنین است که اگر مطلوب مباشر خاص بود تبرع جایز نمی بود و تبرع جایز است باخبار متواتره پس استیجار جایز باشد فقال صلوات الله علیه ان المیت لیفرح بالترحم علیه و الاستغفار له کما یفرح الحی بالهدیة تهدی الیه بنابر نسخه فاخر و حدیث عمر بن یزید است و صحیح است و بنابر نسخه دیگر محتمل الامرین است و علی ای حال این مضمون در ایات متکثره قطع نظر از اخبار متواتره وارد است که میت خوشحال میشود بسبب ترحمی که دیگران از جهت او کنند یا استغفار از جهت او کنند چنانکه زنده خوشحال میشود بهدیه که از جهت او بیاورند بلکه مراتب شتی بهتر است چون سبب نجات از عذاب و دخول جنت است و تشبیه باعتبار اصل خوشحالی است و یجوز ان یجعل الرجل حجته او عمرته او بعض صلواته او بعض طوافه لبعض اهله و هو میت فینتفع به حتی انه لیکون مسخوطا علیه فیغفر له و یکون مضیقا علیه فیوسع له و یعلم المیت بذلک و لو ان رجلا فعل ذلک عن ناصب لخفف عنه و البر و الصلة و الحج یجعل للمیت و للحی و اما الصلوة فلا یجوز عن الحی و جایز است که شخصی حج یا عمره خود را یا بعضی از نماز یا بعضی از طواف را از جهت بعضی از اهل خود کند که او مرده باشد و از آن نفع می یابد تا آنکه بسیار باشد که آن شخص مستوجب غضب الهی شده باشد و او را بیامرزند یا در تنگی قبر یا غیر آن مبتلا باشد و بسبب این عبادات بر او فراخ گردانند و از آن شدت و سختی خلاص شود و آن میت را نیز اعلام میکنند که این فرح از برای فلان تو از جهت عبادت فلانی شد و اگر شخصی اینها را از جهت دشمن اهل بیت کند سبب تخفیف عذاب او میشود یا آنکه از همه کفار بدتر باشد و بعضی گفته اند که اگر پدرش ناصبی باشد نفع میکند و از جهت غیر پدر نفع نمیکند چنانکه در کتاب حج خواهد آمد و تصدقات یا ثواب در بر والدین و احسان بایشان و احسان بمؤمنان یا ثواب صله رحم را و حج را و همچنین عمره را از برای مردگان و زندگان قرار می توان داد و ثواب اینها را بایشان قربت می توانند کرد و اما نماز را پس چنین نیست که از جهت زنده قرار دهند یا بدل از او بکنند بآنکه ظاهر آنست که اینها کلام صدوق باشد و اکثر حدیث موثق کالصحیح اسحق بن عمار است از حضرت امام موسی کاظم صلوات

الله علیه که گفت سوال کردم از آنحضرت از شخصی که حج کند و حج خود را یا عمره خود را یا بعضی از
طواف را یا آنکه نصف یا ثلث مراد باشد یا طواف حج را از برای بعضی از اهل خود قرار دهد و
آن شخص در شهری دیگر باشد ثواب حضرت فرمودند که بلی گفتم که از اجر او چیزی کم میشود حضرت
فرمودند که نه هم از برای او خواهد بود و هم از برای آنشخص که از برای او قرار داده است و
ثوابی دیگر دارد که احسان برادر مومن کرده است گفتم اگر شخصی که از برای او میکند مرده باشد
آیا این ثواب باو میرسد حضرت فرمودند که بلی تا آنکه گاه باشد که مستوجب عذاب الهی شده
باشد و او را بیامرزند یا در تنگی باشد و بر او واسع گردانند گفتم که میت میداند که این عمل را
که کرده است از جهت او حضرت فرمودند که بلی گفتم اگر چه ناصبی باشد نفع باو میرسد حضرت
فرمودند که عذابش سبک میشود و در حدیث صحیح از محمد بن اسمعیل وارد شده است که عرض
نمودم بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که چند کس را شریک میتوانم کرد در ثواب
حج با حج حضرت فرمودند که هر قدر که خواهی و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقول است که اگر هزار کس را شریک گردانی در حج خود حق سبحانه و تعالی هر یک را ثواب
حجی میدهد بی آنکه از ثواب تو چیزی کم شود مجملا ذکر اخبار کثیره سبب طول و ملال میشود و لهذا
صدوق چنین کرده است که ماحصل اخبار را ذکر کرده است و محصلش آنست که خالی از آن نیست
که بنیابت میکند یا تشریک یا ثواب میدهد اما نیابت پس در حج سنت بی دغدغه جایز است
هر یک از زنده و مرده و احادیث صحیحه درین باب وارد شده است که در کتاب حج مذکور است
و در حج واجب با ضرورتی که مرجو الزوال نباشد مثل پیری که نتواند رفتن و اگر مرجو الزوال
باشد مثل بیماری ظاهرا نایب تواند گرفتن و چون عذرش زایل شود اعاده باید کردن
و در زکوة و خمس نایب میتوان گرفتن که شخصی را وکیل کند که مال او را بمستحق دهد و در
جهاد نیز ظاهرا نایب می تواند گرفت بی ضرورتی و با ضرورت بی دغدغه و در عبادات
بدنیه صرف مثل نماز و روزه در حال حیات نایب نمی تواند گرفت مگر نماز طواف را که جزو
حج است و از برای میت نایب میتوان گرفت چنانکه گذشت و اما تشریک پس در
حج سنت می تواند که چند کس یک کس را بنیابت بفرستند که از جهت ایشان حج سنتی
بکند و در حج مشهور آنست که جایز نیست و در غیر حج مثل نماز و روزه قضا در حیات و
ممات تشریک جایز نیست اما در ثواب ظاهرا جایز باشد مثل آنکه قصد کند نماز

نیابت در زکوة و خمس

صبح

صبح یا روزه ماه رمضان را یا حج واجب را میکنم و پدرم را یا مادرم را در ثواب آن شریک
میکنم قربة الی الله اما بهتر آنست که امثال این عبادات بدنی را در ابتدای فعل شریک نکند
بلکه بعد از فعل شریک کند خواه واجبات و خواه مندوبات و لهذا صدوق ذکر کرده است
او بعضی صلوة پس اگر بعد از نماز بگوید که خداوندا ثواب نصف نماز خود را بجدم یا پدر خود
بخشیدم ضرر ندارد و اگر همه را به بخشد نیز ظاهرا ضرر نداشته باشد اما بهتر آنست که در سنتها
هر چه خواهد به بخشد و در واجبها همه را نه بخشد مگر آنکه داند که هر چند همه را می بخشد همان
ثوابش باقی است بلکه مضاعف میشود یا قصد میکند که این عبادات من بکار سی نمی آید چون
شرایطی که در عبادات هست با آن شرایط الفعل بنا مده است این را می بخشم تا حق سبحانه
و تعالی بعوض این عباداتی که بکار آید به بخشد چون اکرم الاکرمین است درین صورت تمامی خوبست
اما اگر سبب استخفاف عبادت باشد بد است اما بخشیدن ثواب عبادات بمعصومین
صلوات الله علیهم ظاهرا خوب باشد هر چند ایشانرا احتیاج بعبادات ما نباشد
خصوصا در حج خصوصا بحضرت فاطمه بخشیدن که در حدیث صحیح و غیر آن وارد شده است
و مواظب ائمه ان شاء الله تعالی و حضرت میفرماید که فایده آن بخشیدن آنست که چون محشور
شوی روز قیامت با ایشان باشی و فی الحقیقة مثل صلوات است برایشان که ثوابش
بعابد میشود نه بایشان چنانکه گذشت و منقولست در حدیث صحیح از عمر بن یزید که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه هر شب از جهت فرزندش دو رکعت نماز میکذاردند
و در هر روز دو رکعت نماز از جهت پدر و مادر خود میکردند من گفتم فدای تو گردم
چرا شبها از جهت فرزند نماز میکنید حضرت فرمودند که زیرا که فراشش از فرزند است یعنی
شبها با ما می بود و چون شب بخاطر میرسد نماز میکنم که موانع شد و حضرت درین نماز انا
انزلناه میخواندند و انا اعطیناک الکوثر و قال صلوات الله علیه ستة
یلحقن المؤمن بعد وفاته ولد یستغفر له و مصحف یخلفه و غرس یغرسه
و صدقة ماء یجریه و قلیب یحفره و سنة یؤخذ بها من بعده و در
حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شش چیز است که
ثواب آنها بعد از مردن بمؤمن میرسد که از فعل او نیست بفضل الهی یکی فرزندیکه طلب مغفرت
کند از برای پدر و مادر دیگر مصحفی که از آن بماند خواه قران و خواه کتب علمی که هر که تلاوت

کند یا خواند ثوابش باو میرسد اگر چه وقف نکرده باشد دیگر درختی که بنشاند اگر بقصد قربت
وقف کرده باشد یا بقصد این کرده باشد که جمعی منتفع خواهند شد از برای خدا بی دغدغه
ثواب انتفاع میرسد و ظاهر حدیث مطلق است و دیگر آبی که جاری کند از برای خدا مثل کاریزی
یا نهری بکند و وقف کند که مؤمنان از آن نفع یابند و درانجا قصد قربت می باید باعتبار
لفظ صدقه و اگر وقف کند و قصد قربت نکند خلافست که صحیح است یا نه و بر تقدیر صحت نفعش
باو عاید میشود و اگر وقف نکند و قصدش قربت باشد که از جهت رضای الهی این کار میکنم که
مؤمنان منتفع شوند ظاهر انتفعش باو میرسد و همچنین هرگاه چاهی در بیابانها بکنند که
مؤمنان ازانجا منتفع شوند قربة الی الله این نیز بی دغدغه نفعش باو میرسد و ظاهر حدیث عامست
و اگر بقصد قربت نباشد انتفاع مؤمنان نافع است خصوصا هرگاه دعا کنند از جهت او دیگر سنتی
که باآن عمل کنند بعد از او و مراد از سنت چیزیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اصل آنرا
مقرر ساخته باشد اینکه شخصی ترویج آن کند و آنرا جاری کند مثل احادیث بسیار وارد شده است که نفع رسانیدن
بخلق خدا مطلوبست شخصی مدرسه یا رباط یا پلی بسازد و دیگران که به بینند رغبت کنند و بسازند هر چند
حضرت مثلا خصوص این عمارات را نفرموده باشند و همچنین هرگاه در شهری یا دهی نماز سنت
با جماعت نکنند و شخصی بیاید و ایشانرا براین دارد که بکنند تا قیامت ثواب عبادت آنجماعت
باو عاید میشود و جمعی از علما بسبب این حدیث تجویز بدعتها کرده اند مثل جماعت در نافله ماه مبارک
رمضان و غزالی و غیر آن نقل کرده اند که چون عمر تراویح را قرار داد شبی بمسجد دید که پرشده است
از نمازگزارندگان گفت نعمت البدعة هذه نیکو بدعتی قرار دادم و لفظ سنت شد بدعت و لطافتش
اظهر من الشمس است و خواهد آمد نقل کرده اند که نوشیروان مقرر ساخته بود که هرکه سخن نیکو بگوید که
زه یعنی نیکو کلمه خوب چهار هزار درهم باآن شخص بدهند اتفاقا رسید بمرد پیری که درخت زیتون
میکشت نوشیروان گفت که بابا این درخت بعد از سی سال بار آور میشود مناسب عمر تو نیست
آن مرد گفت که بابا دیگران کشتند و ما خوردیم ما هم میکاریم تا دیگران بخورند نوشیروان
گفت زه چهار هزار درهم باو دادند آن مرد گفت بابا دیدی که درخت ما چون بار داد نوشیروان
گفت زه چهار هزار درهم دیگر دادند آن مرد دیگر گفت بابا هر درختی سالی یکبار بار میدهد
این درخت در یکسال دو بار بار داد گفت زه و روانه شد چهار هزار دیگرش دادند
و نوشیروان گفت که خزینه ما را خالی میکرد اگر می ایستادیم و اگر می ایستادیم خزینه دگر خیرش

بمنزی

بمنزی می ماند نقل کرده اند که چون طاق معروف را ساخت که هنوز هست در حوالی بغداد و کسی مثل
آن عمارت نساخته بود ایلچی از جانب قیصر تحف و هدایا آورده که گذرانید و او را در مجلس جا دادند
چون نظر بگوشه مجلس کرد دید که بی کنج است و در میان این طاق چند گز پیش آمده است در تفکر افتاد
که چه سبب داشته باشد نوشیروان دریافت گفت فکر میکنی که عمارت بی کنج است سببش چیست
گفت بلی پادشاهم و جوش این است که خانه پیرزالی در حوالی خانه بود و نخواستیم که دل او را برنجانیم
ایلچی گفت ممکن بود که خانه نیکویی باو داده او را راضی کنید و عمارت بی کج باشد گفت باو گفتیم او
گفت همسایگی پادشاه و ملک جهانی نفروشیم ایلچی گفت که اگر عمارت بی کج ماند اما کجای صیت
عدالت تا قیام قیامت خواهد ماند و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند
که من متولد شده ام در زمان پادشاه عادل بلکه وجود آنحضرت تا پیر گردیده بود در عدالت او
و مشهور است که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که نوشیروان و حاتم را عذاب نخواهند
کرد و استبعادی ندارد چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول
است که خداوند عالمیان وحی کرد بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که یا موسی مرا بندگانی
چند هستند که فردای قیامت بهشت را مباح خواهم کرد و ایشانرا حاکم خواهم کرد در بهشت که
در هر جایی که خواهند در انجا قرار گیرند موسی ع گفت خداوندا این جماعت کیها باشند که بهشت را
از جهت ایشان مباح میکنی و ایشانرا در انجا حاکم میگردانی خطاب رسید که اینها کسانی اند
که مؤمن را خوشحال کنند بعد از ان حضرت فرمودند که مؤمنی در مملکت پادشاهی ظالمی بود و از
ستم او گریخته در منزل شخصی از کفار نازل شد آن کافر او را جا داد و با او مهربانیها کرد پس
چون آن کافر مرد حق سبحانه و تعالی وحی کرد باو که قسم بعزت و جلال من که اگر ممکن بود ترا در
بهشت جا دهم جا میدادم و لیکن بهشت بر کفار حرام است و لیکن خطاب بآتش میرسد که باو ضرر
مرسان و آتش برو سرد و سلامت است و صباح و شام روزی او را از ملک باو میرسانند
راوی پرسید که از بهشت می برند حضرت فرمودند که از هر جا که خدا خواهد و ازین باب اخبار بسیار
است و ازانجمله در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند
که خداوند عالمیان میفرماید که منم خداوندی که بغیر از من خداوندی نیست پادشاهانرا آفریده ام
و دلهای ایشان بدست منست پس هر قومی که اطاعت من کنند دلهای پادشاهانرا برایشان
دشمن میکنم زنهار که اگر پادشاهان با شما بدی کنند نفرین بایشان نکنید بلکه توبه کنید از گناهان

تا من دلهای ایشان را بر شما مهربان کنم و در موثق کالصحیح منقولست که دو طایفه اند از امت من که
صلاح ایشان سبب صلاح عالمیانست و فساد ایشان سبب فساد عالمیانست و آنها امرا و
علما اند و در حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که بشیعیان فرمودند
که ای گروه شیعیان ما زنهار که خود را ذلیل مکردانید بترک طاعت پادشاهان خود پس اگر
پادشاهان عادل باشند از حق سبحانه و تعالی دعا کنید که عمر ایشان را دراز کند و اگر ظالم
باشند از خدا بطلبید که خدا ایشان را خوب کرداند که خوبی ایشان در خوبی شما است یعنی
شما که خوبید پادشاهان شما خوبند و پادشاه چون شما که خوبیت خوبی او تاثیر میکند در خوبی شما و
هر کسی که پادشاه عادل خیر که بر شما مهربانست پس هرچه از برای خود خواهید از خوبیها از جهة
پادشاه خود آنرا بخواهید و هرچه از برای خود نمیخواهید از بدیها از برای ایشان مخواهید
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که
والی مسلمانان باشد و عادل باشد و در خانه خود را بگشاید که مظلومان دستشان باو رسد
و موانع را دور کند که داد خواهان را ببیند و بغور رسد بر حق سبحانه و تعالی واجبست
که در روز قیامت ترس از او بر دارد و او را داخل بهشت کند و ازین باب نیز احادیث
بسیار وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد و چون این معنی مجرب بنده بود و این
اخبار معتبره بود بنابرین ذکر شد که بر مؤمنان لازم است که همیشه پادشاهان خود را دعای
خیر کنند خصوصا پادشاهان صفویه که حقوق ایشان تالی حقوق سید المرسلین و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما همه در کنار
جهنم بودید و حق سبحانه و تعالی شما را ببرکت رسول و اهل بیت او از جهنم نجات داد و ظاهر
است که اکثر عالمیان کافر بودند و ببرکت ایشان عالمی مؤمن و مسلمان شدند ادام
الله بقائهم الی قیام صاحب الزمان بل الی قیام القیمة چنانکه در کتابی از کتب غیبت که بعضی از علما
در غیبت کبری حضرت صاحب الامر تصنیف کرده است و این کتاب قدیمی است که شاید هفتصد
سال باشد که نوشته شده باشد چنانکه از تاریخش ظاهر میشود که حدیثی از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در آن کتاب هست که حضرت خبر داده است که یکی از فرزندان من خروج
خواهد کرد و عالم بسبب او هدایت یابند و احوال فرزندان او حتی کشتن شاه عباس پسرش
را و پادشاهی شاه صفی و پادشاهی صاحب قرانی ادام الله تعالی ظلاله الی یوم القیام جمیع

از آن

از آن کتاب ظاهر میشود و من رساله نوشتم و آن حدیث را بتفصیل دادم و بخدمت شاه جنت مکان
علیین آشیان شاه صفی علیه الرحمة و الرضوان گذرانیدم و در خزینه خواهد بود و موافق این
اخبار است خبر مشهور الناس علی دین ملوکهم پس هر پادشاهان هر سنتی که جاری سازند هر کس
بآن سنت عمل می نماید تا روز قیامت پادشاهان در ثواب ایشان شریک غالب خواهند
بود و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از عقب مؤمن
نمی ماند چیزی که او را نافع باشد مگر سه چیز یکی صدقه جاریه که آنرا در حالت زندگانی مقرر ساخته
باشد که بعد از مرگ نیز باشد و داخلست درین ساختن مسجدها و رباطها و پلها و حمامات
و قنوات و آب انبارها و وقف کردن کتابها و غیر اینها از چیزهایی که نفعش باقی باشد تا روز
قیامت دیگر سنت خیر و هدایت چنانکه مذکور شد یا فرزندی صالحی که از جهت او دعا و استغفار
کند و در حدیث صحیح از معویة بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که عرض نمودم بآنحضرت که چیزی که نفع بمؤمن رساند بعد از مرگ چه چیزهاست حضرت فرمودند
که سنت خیری که مردم بعد از موت بآن عمل نمایند مثل شرح احادیث اهل البیت و رواج
مذهب و علوم ایشان که بعد از مرگ او بآن عمل او را ثواب هر که بآن عمل کند تا روز قیامت
خواهد بود بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم شود و صدقه جاریه که بعد از موت او جاری باشد و
فرزند صالحی که دعا کند از جهت پدر و مادر بعد از مرگ ایشان و حج کند از جهت ایشان و تصدق
کند و بنده آزاد کند و نماز کند و روزه گیرد از جهت ایشان پس گفتم که ایشان را در حج خود
شریک گردانم حضرت فرمودند که بلی و همین مضمون در حدیث موثق کالصحیح از هشام بن سالم
و موثق کالصحیح از اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است بلکه این
مضمون از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم متواتر بالمعنی است از خاصه و
عامه و در صحاح سته نیز احادیث بسیار برین مضمون وارد شده است و قال صلی الله علیه
من عمل من المسلمین عن میت عملا صالحا اضعف له اجره و نفع الله به المیت و
بطرق متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر کس از مسلمانان که
از جهت میتی عمل صالحی از اعمال خیر بجا آورد حق سبحانه و تعالی اجر او را مضاعف کرداند و میت را
از آن منتفع کرداند و قال صلوات الله علیه یدخل علی المیت فی قبره الصلوة و الصوم
و الصدقه و البر و الدعاء و یکتب اجره للذی یفعله و للمیت و بطرق صحیحه و کالصحیح از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که داخل میشود در قبر میت نماز و روزه
وحج و تصدقات و خیرات و دعا که از جهت میت بکنند و می‌پسندد ثواب آنرا از جهت کسیکه آنرا
کرده است و از جهت میت ولتاماست ذر بن ابی ذر رحمه الله علیه و قف ابوذر
علی قبره فمسح القبر بیده ثم قال رحمک الله یا ذر والله ان کنت بی لبرا و
لقد قبضت وانی عنک لراض والله ما بی فقدک وما علی من غضاضة
وما لی الی احد سوی الله من حاجة ولولا هول المطلع لسرنی ان اکون
مکانک ولقد شغلنی الحزن لک عن الحزن علیک والله ما بکیت علیک
فلیت شعری ما قلت وما قیل لک اللهم انی قد وهبت له ما افترضت
علیه من حقک فانت احق بالجود منی والکرم و چون ذر پسر ابوذر مرد رحمهما
الله ابوذر بر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند حق سبحانه و تعالی
ترا ای ذر والله که تو نسبت بمن نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا می آوردی و الحال
که ترا از من گرفته اند من از تو خشنودم والله که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصان بمن
نرسیده و مرا احتیاجی بغیر از حق سبحانه و تعالی نیست و اگر نه هول باشد از اهوال عظیم قبر هر آینه
من مسرور می بودم که بجای تو رفته باشم ولیکن میخواهم چند روزی تلافی مافات بکنم و
بتحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو یعنی همگی در غم که عبادات
و طاعاتی که از برای تو نافع است بکنم و این معنی مرا باز داشته است از آنکه غم مردن و جدای
ترا از خود بخورم والله که گریه غم نکردم که تو مرده و از من جدا شده ولیکن گریه بر تو کردم که
حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد پس کاش میدانستم که تو چه گفتی و بتو چه گفتند خداوندا باو
بخشیدم حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من خداوندا بخشا حقوق خود را که برو
واجب گردانیده بودی که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ازین کلمات محققانه احوال آن
بزرگوار ظاهر میشود که رتبه او در زهد در چه مرتبه بوده است رضی الله عنه و عن ابیه و اگر
کسی خواهد که کلمات زهد را مشاهده نماید نظر کند در خطب نهج البلاغه که هر زهد را واقعی مراتب آن
بیان کرده است صلوات الله علیه و علی اخیه سید الانبیاء و اولاده الطاهرین
باب النوادر
بابی است در ذکر اخبار متفرقه یا شاذه که از برای هر حدیثی از آن وضع بابی نمیتوان کردن و
کاهست که نادر میگویند نقیض و مراتعایس قال الصادق صلوات الله علیه منقول

است

است که فرمودند که مردن هیچ کسی نزد شیطان محبوب تر از مردن عالم نیست زیرا که عالم مومنان را
بر مخالفت شیطان میدارد و حفظ دین میکند و مردمان متابعت اقوال و افعال مرضیه او میکنند
و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که فقیه واقعی کسی
است که تارک دنیا و راغب در آخرت باشد و تمسک جسته باشد بسنت حضرت سید المرسلین
در افعال و اقوال و اطوار آنحضرت اما علمایی که راغبند در دنیا و تارک آخرت اند شیطان ان
از مردن ایشان بسیار مغموم میشود چون ایشان اخوان شیاطین اند در دین رخنه
میشود که با هیچ چیز آن رخنه را نتوان کرد و احادیث صحیح بر این مضمون بسیار است معلل باینکه علما
ستونها و حصارهای دین مبین اند و از مردن ایشان در دین رخنه میشود که هیچ چیز آنرا نمی تواند
گرفت و بر فوت ایشان آسمان و زمین میگرید و فرشتگان آسمانها گریان میشوند و ملائکه زمین
نوحه میکنند بر ایشان و سال عن قول الله عز و جل او لم یروا انا نأتی الارض ننقصها
من اطرافها فقال فقد العلماء و از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر
قول عز و جل که فرموده است و ترجمه اش اینست آیا نمی بینند که ما زمین را از اطراف کم میکنیم حضرت
فرمودند که کم کردن زمین بیرون رفتن علماست چون علما سبب بقاء زمین و رواج زمین اند بطاعت
و عبادت و هدایت و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که پدرم میفرمودند که نفس من سخاوت دارد در زود مردن و کشته شدن زیرا که
این آیه در شان ما آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما زمین را از اطرافش کم میکنیم
و نقصان آن رفتن علماست و حاصل معنی اینست که چون اهل زمین درین زمان بدترین از منه شده
اند و حق سبحانه و تعالی غضب بر اهل زمین میکند بردن ما مضایقه نداریم در رفتن و احتمال دیگر
این حدیث آنست که قول الهی ما را سخاوت میدهد در مردن و کشته شدن و مآل هر دو یکی است و
ظاهرش آنست که مراد از علما ائمه هدی باشند بنابرین حدیث و علوم واقعیه نزد ایشان
است و غیر ایشان هرچه علم است و موافق واقع است از ایشان کسب کرده اند و مع هذا
چنین نیست که دانند و همچنان که قراء قرآن مجید قرآن من حیث اللفظ میدانند و از معانی
و حقایق قرآن خبر ندارند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول
است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی علمی را که فرستاده است پس نمیگیرد ولیکن چون علما
میروند علوم را نیز با خود می برند و والی ایشان میشوند ظالمونی که خود گمراهند و دیگران را

بزرگ را و میکنند و خیر و خوبی نیست در چیزی که اصلی نداشته باشند و علوم غیر ایشان از اداء باطله
و ظنون فاسده است و سئل عن قول الله عز و جل اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر
و جاءكم النذير قال توبيخ لابن ثمانية عشر سنه سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقول است که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد این آیه که ترجمه اش این است که آیا ما آنقدر
عمر بشما ندادیم که هر که خواهد متذکر شود و تواند متذکر شد حضرت فرمودند که این آیه سرزنش است
مر کسی که هجده سال داشته باشد غرض آنست که راوی گمان کرده است که خطاب و عتاب با جماعت
که عمر بسیار کرده باشند حضرت می نمایند که بمقتضای آیه برهان و امکان تذکر دلیل است بر آنکه خطاب
مرا دخیشند و بعد از بلوغ و عقل در این سال هر که تحصیل علوم کند فاضل می تواند شد و کسی که
عقل خود را بکار فرماید در عرض سه سال متذکر و متنبه تواند شد و این اول مرتبه توبیخ است هرچند
عمر بیشتر شود توبیخ بیشتر خواهد بود چنانکه در همین حدیث حضرت فرمودند که تا چهل
سال برادمی تنگ میگیرند و عتاب و خطاب است و بعد از چهل حق سبحانه و تعالی وحی میفرماید
بفرشتگان که من این بنده را فرصت دادم چهل سال که عبرت گیرد و بعد کارها را بر وی سخت بگیرید و
حفظ کنید و بنویسید بر و اندک و بسیار او را و صغیر و کبیر او را و سئل عن قول الله عز و جل
وان من قرية الا نحن مهلكوها قبل يوم القيمة او معذبوها قال هو الفناء بالموت
و از آنحضرت صلوات الله علیه سوال نمودند از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که نیست
قریه از شهر و ده مگر آنکه اهل آن قریه را هلاک خواهیم کرد پیش از روز قیامت یا عذاب خواهیم
کرد معذبا بی سخت حضرت فرمودند که آنست فانی ساختن برکت ممکن است که حضرت تفسیر دو را کرده
باشند که اهلاک و تعذیب دو نوع موت مثل جوع و قحط یا طاعون تا تفسیر نوع اول باشد
و عذاب بفرستادن یاجوج و ماجوج و امثال آن باشد و ممکن است که غرض این باشد که چون
ظاهر آیه عذاب استقبال را که بر امم سابقه میفرستاد مثل قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام
این است نخواهد فرستاد و قال الصادق صلوات الله علیه لیس لکم ان تعزوا و قالوا ان
تهنونا لا لکم و نسار کونا فی المصیبة و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که نیست شما که
تسلی دهید و صبر فرمایید ما را و ما راست که تعزیه و تسلیه و امر بصبر نمائیم شما را اما اگر حق
سبحانه و تعالی نعمتی کرامت فرماید ما شما راست که تهنیه و مبارک باد بگویید زیرا که شما شریک
ما اید در مصیبت و این جمله دلیل جزو اول است که شما تعزیه ما مکنید زیرا که در مصیبتی که بما میرسد بشما

رسیده است ما در مصیبت تعزیه شما میکنیم که شما از زده و ما شاید همیشه دنیا بر دوستان حق
سبحانه و تعالی چنین گذشته است و محتمل است که مراد و تهنیت بر مصیبت باشد که مراد این باشد که
بلا نزد دوستان عطاست و ایشان همیشه آرزو مند بلا اند پس مناسب شما نیست و لیکن چون
بوی شماتت می آید شما نخواهید کرد و این معنی اگرچه بعدی دارد اما بعنوانی که ذکر شد بحسب
معنی بعدی ندارد و الله تعالی یعلم و سئل ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
عن الرجل یقول لابنه او لابنته بابی انت و امی او بابوی انت اتری ذلک باسا
فقال ان کان ابواه حیین فاری ذلک عقوقا و ان کانا قد ماتا فلا باس و
مرویست که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سوال کردند از شخصی که پسر خود را یا دختر
بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد آیا این عقوقست حضرت فرمودند که اگر پدر و مادرش
زنده باشند این گفتن عقوقست و در بعضی نسخ ابدلک است که اشعار بجنی دارد که فی الجمله عقوقی
هست و اگر پدر و مادرش مرده اند باکی نیست [illegible] امی با بی او با بی نفدیه و انت بجای
کافست و بحسب معنی اینست که فدای تو میکنم پدر و مادرم را یعنی از خدا میطلبم که اگر مرگی پیش
تو آید پیش پدر و مادرم رود و پیش تو نیاید و همچنین لفظ بابوی است یعنی افدیک بابوی
و چون متعارف بود و است هر دو لفظ هر دو را سوال کرده است و جواب حضرت ظاهر
است که پدر و مادر زنده را فدا کردن عقوقست اگرچه آنها راضی باشند چنانکه بسیار است که
پدر و مادر بفرزند را دو این عبارت که قربانت شوم میگویند هرچند ایشان گویند فرزندی
تو اند گفت چنانکه در عرف همه کس میگوید که من از همه کس کمترم و اگر کسی با و بگوید که تو بگفته خود
از سگ کمتری تا قتل هم راضیست و تمام درد را ضرر ندارد چون فدا شده اند محض تواضع
است که میگویند و قال الصادق صلوات الله علیه الصبر صبران فالصبر عند المصيبة
حسن جميل و افضل من ذلك الصبر عند ما حرم الله عز و جل عليك فيكون
لك حاجزا و مرویست که آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که صبر بر دو قسم است
یکی صبر است نزد مصیبتی که به بنده برسد خوبست و نیکوست و بهتر از آن صبر است نزد چیزی که
حق سبحانه و تعالی بر تو حرام کرده باشد و رضای الهی مانع شود ترا از فعل آن حرام و کلینی
این حدیث را بسندی ضعیف از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است
ایه موید این بسیار است و هیچ شک نیست که مرد عظیم است و ثواب شان جزیل و از حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که صبر بر سه قسم است صبر نزد مصیبت و صبر بر طاعت
و صبر بر معصیت پس کسی که صبر کند بر مصیبت و آن مصیبت را از خود دفع کند بنیکوئی حق سبحانه
و تعالی بنویسد از جهت او سیصد درجه که مابین هر درجه تا درجه دیگر مثل میانه آسمان و زمین باشد
و کسیکه صبر کند بر طاعت حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او ششصد درجه که مابین هر درجه تا
درجه دیگر از منتهای زمین تا عرش و کسیکه صبر کند بر معصیت و نکند آنرا حق سبحانه و تعالی از جهة
او بنویسد نهصد درجه که از درجه تا درجه دیگر مثل ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و آیات
و اخبار در فضیلت صبر فوق حد و حصر است و در احادیث صحیحه وارد شده است که نیست مرتبه
بهتر بلکه ایمان نیست مگر بصبر و قال صلوات الله علیه ان الله تبارک و تعالی تطول
علی عباده بثلث القی علیهم الریح بعد الروح ولولا ذلک ما دفن حمیم حمیما والقی
علیهم السلوة بعد المصیبة ولولا ذلک لانقطع النسل والقی علی هذه الحبة الدابة
ولولا ذلک لکنزها ملوکهم کما یکنزون الذهب والفضة و بسند حسن کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی
تفضل بر بندگان فرموده است یکی بوی بد را که از جهت جسد بعد از مفارقت روح مقرر ساخته
و اگر نه این بود هرآینه نسل منقطع میشد یعنی کدخدا نمیشدند و کدخدایی نمیکردند و اگر صبر نمی بود
چون در اول مرتبه حالتی بهم میرسید از موت فرزند که جزم میکند که دیگر با زنان نزدیکی نخواهد کرد
و یا آن مصیبت او را هلاک میکرد چنانکه گذشت و قال الصادق صلوات الله علیه انا اهل
بیت نجزع قبل المصیبة فاذا نزل امر الله عز و جل رضینا بقضائه و سلمنا الامر
ولیس لنا ان نکره ما احب الله لنا و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست بطرق
متعدده که ما اهل بیتیم جزع و زاری که شاید بلا نازل نشود و چون نازل شد بقضای الهی
راضیم و گردن می نهیم امر او را و نیست ما را که کراهت داشته باشیم از چیزی که حق سبحانه
و تعالی دوست دارد از برای ما و یقین است که حکیم و علیم آنچه اصلح است میفرماید و این
کلام را وقتی فرمودند که فرزند ایشان بیمار بود و نهایت اهتمام در دعا میفرمودند و
اصحاب با خود میگفتند که اگر این فرزند برود بر آنحضرت بسیار تاثیر خواهد کرد که خوف این
هست که از دست متنفع نتوانیم شد بعد از فوت فرزند بیرون آمدند خوشحال و زینت کرده اصحاب
را گمان این شد که البته فرزند صحت یافته از احوال او پرسیدند حضرت فرمودند که فوت شد

ایشان [illegible] و ظنون خود را عرض نمودند حضرت این جواب فرمودند که ما عافیت [illegible] خود
فرزندان خود را میخواهیم بشرط خواستن الهی و چون امر الهی آمد تسلیم می شویم مر او را و نیست
ما را که دوست داریم چیزی را که حق سبحانه و تعالی دوست دارد از برای ما و قال صلوات الله
علیه من خاف علی نفسه من وجد بمصیبته فلیفض من دموعه فانه یسکن عنه و بسند
قوی از آنحضرت منقولست که مضمون این حدیث را فرمودند که هرکه بر خود ترسد که عقلش زایل شود
یا هلاک شود بسبب حزنی که از مصیبت بهم رسیده باشد او را باید که گریه کند و آن حزن
ساکن می شود یا گریه ساکن میگرداند غم و اندوه را و این معنی مجربست در هر واقعه و بهتر آنست
که در این وقت دعا از برای میت کند یا تضرع بکند در طلب صبر تا هر دو معنی متحقق شود چنانکه از آن
حضرت صلوات الله منقولست که هرگاه کسی را قساوت قلب غالب باشد و گریه اش نیاید باید که مردگان
خود را یاد کند تا گریه اش بیاید و احوط آنست که این معنی در اثنای نماز نباشد چنانکه خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و قال ابن ابی لیلی الصادق صلوات الله علیه ای شیء احلی مما خلق الله
عز و جل فقال الولد الشاب فقال ای شیء امر مما خلق الله عز و جل قال فقده فقال
اشهد انکم حجج الله علی خلقه و مرویست که ابن ابی لیلی که از قاضیان اهل سنت است و اسم
او محمد بن عبد الرحمن ابن ابی لیلی است و نقل کرده اند که راست گو بوده است و از این خبر ظاهر
میشود که شیعه است بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که چه چیز است که
از هرچه حق سبحانه و تعالی آفریده است در دنیا شیرین تر و محبوب تر است حضرت فرمودند که فرزند
جوان است پس گفت که از آنچه خدا آفریده است چه چیز تلخ تر است حضرت فرمودند که مرگ او بنابرین
است که ثواب او بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند پس ابن ابی لیلی گفت که گواهی میدهم که شما
اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم حجتهای خدا اید بر خلق و یعنی امامان واجب
الاتباعید و قریب بتشیع آنکه پدرش شریک قاضی کوفه بود و حجاج ملعون او را امر کرد به سب حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه سب نکرد آن ملعون فرمود که آنقدر او را زدند که دوشهای او
سیاه شد و قال الصادق صلوات الله علیه ما من عبد یمسح یده علی رأس یتیم ترحما
له الا اعطاه الله عز و جل بکل شعرة نورا یوم القیمة و بسند قوی از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر بنده مؤمنی که دست خود را بر سر یتیمی کشد از جهت رحم
بر او البته حق سبحانه و تعالی او را عطا کند بعدد هر موی نوری در روز قیامت در صحرای محشر

که همه در ظلمت‌اند مگر جمعی که اعمال صالح داشته باشند نور ایشان از پیش ایشان و از دست
راست ایشان رود و سید رضی انه یکتب الله عز و جل بعدد کل شعرة مرت یده علیها
حسنة و در روایتی قوی از آنحضرت منقولست که هر مؤمن و مؤمنه که دست خود را بر سر یتیمی گذارد
از روی ترحم بر او حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر موئی که دست آن بر آن
گذشته است حسنه و شفاعت نیست میان هر دو همین حسنه نور خواهد بود در آن روز و
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من انکر منکم قساوة قلبه فلیدن یتیما فیلاطفه
و لیمسح راسه یلین قلبه باذن الله عز و جل فان للیتیم حقا و بسندی قوی از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که
قساوت قلب داشته که گویا دلش سنگ است و از این معنی راضی نباشد پس باید که نزدیک خود آورد
یتیمی را و با او مهربانی کند و دست بر سر او بمالد که او نرم میشود دل او باذن الهی تعالی شانه
هر رستی که یتیم را حقی عظیم هست و چون بجا آورده میشود حق سبحانه و تعالی بر
تفضل میفرماید بر رقت قلب او و سید رضی انه قال یقعده علی خوانه و یمسح راسه یلین
قلبه و در روایتی دیگر وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که یتیم را بر سر
سفره خود می نشاند و دست بر سر او میکشید دلش نرم میشود باذن الهی و مناسب آنست
که در آن وقت بخاطر آورد بی کسی او را و اینکه فرزندان او بی پدر شوند و قال الصادق
صلوات الله علیه اذا بکی الیتیم اهتز له العرش فیقول الله تبارک و تعالی
من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره فوعزتی و جلالی و
ارتفاعی فی مکانی لا یسکته عبد مؤمن الا اوجبت له الجنة و صدوق بسند
قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که
چون یتیم بگریه درمی آید عرش الهی بلرزه درمی آید پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست آن
بنده که بگریه در آورده است بنده مرا که در رستم صغر پدر و مادر او را بردم پس بحق
عظمت و بزرگی خود قسم و بحق رفعت رتبه‌ام که هر بنده مؤمنی که این بنده یتیم را ساکت
و خاموش سازد البته بهشت را از جهت او واجب گردانم و در فقه رضوی مذکور است
که تعزیه یتیمان اینست که دست بر سر ایشان کشید و حدیث دوم را از حضرت سید المرسلین
نقل فرموده اند و حدیث آخر را از عالم که حضرت امام جعفر صادق است نقل فرموده اند

صلوات الله علیه و قال الصادق صلوات الله علیه من قدم اولادا یحتسبهم عند الله
حجبوه من النار و کلینی در قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده
است و همچنین صدوق که فرمودند که هر که چند فرزند او بمیرد و صبر کند از برای خدا بر این
مصیبت فرزندان او مانع شوند از آتش جهنم و بلفظ سه فرزند از حضرت سید المرسلین
و ابو ذر غفاری نیز منقولست همین ثواب و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه وارد شده است که یک فرزند که از پیش برود بهتر است از هفتاد فرزند مجاهد که
در رکاب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و در قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقول
است که هر که دو فرزند از پیش بفرستد که بر فوت ایشان صبر کند از برای خدا ایشان مانع
او شوند از آتش جهنم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی
کره لی ست خصال و کرههن للاوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی العبث
فی الصلوة و الرفث فی الصوم و المن بعد الصدقة و اتیان المساجد جنبا و
التطلع فی الدور و الضحک بین القبور و بسند موثق از آنحضرت صلی الله علیه و آله
منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی نخواست و کراهت دارد از برای من شش چیز را
و من نیز کراهت دارم این شش چیز را از جهت اوصیای من از فرزندان من و از برای تابعان
ایشان بعد از من و این کراهت اعم است از حرام و مکروه اول عبث است در نماز یا که دست
خود با ریش خود بازی کند و این مکروه است بر مذهب مشهور و خواه اثر در نماز دوم رفث
است در روزه و آن بمعنی فحش و جماع هر دو آمده است و در اینجا هر یک ممکن است که مراد باشد
و هر دو علی ای حال حرام است و لیکن جماع مفسد صوم هست و فحش مفسد نیست بنا بر مشهور
و در صوم ثواب آن کم میشود سیم منت گذاشتن است بر فقیر بعد از تصدق یا دوا و این مکروه است
بر مشهور چهارم داخل شدن مساجد است هر گاه جنب باشد و تفصیلش گذشت که در مسجدین
دخول مطلقا حرام است و در غیر آن دخول مکروه است و لبث حرام پنجم مشرف شدن بر خانه
مردم و این حرام است و ششم خنده کردن است در قبرستانها محل عبرت و فکر در مردن
و خنده ناشی است از غفلت و غرض از ذکر حدیث در اینجا خنده است و قال الصادق صلوات
الله علیه کلما جعل علی القبر من غیر تراب القبر فهو ثقل علی المیت و بسند قوی از سکونی
از آنحضرت از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت نهی کردند از آنکه غیر

خاک قبر در قبر ریزند که آن حبه کرانی است بر میت و این جزو اخیر که گرانی است و در کافی و تهذیب
میت و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که قبر را کل ممالید از کل
غیر خاک کنده شده کل ممالید و کچ ممالید و در روی است که سندی بن شاهک قال لابی الحسن
موسی بن جعفر صلوات الله علیهما احب ان تدعنی ان اکفنک فقال انا
اهل بیت حج صرورتنا و مهور نسائنا و اکفاننا من طهور اموالنا و
مرویست که سندی بن شاهک علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین که حضرت امام
معصوم را زهر داد و بحضرت عرض نمود که میخواهم بگذاری که من ترا از مال خود کفن کنم پس حضرت
فرمودند که ما اهل بیتیم که حج اول که حجة الاسلام است غالبا و مهر زنان ما و کفنهای ما از پاکترین
اموال ماست که بی دغدغه باشد و آن مال بیع بر این بحث حدیث که صدوق ضامن است سنت
که زر این همه چیز بی شبهه باشد اما کفن چون جامه است که تا محشر جامه است و با آن جامه ملاقات
میکند ملائکه را پس می باید که بی شبهه باشد و اما مهر زنان تا فرزندان حلال زاده باشند
بی دغدغه خصوصا در صورتی که مهر معین باشد چنانکه مقرر بوده است که حال باشد و نقد و
الحال نزد عرب چنین مقرر است و هر گاه رضای زن بمال معین بوده باشد و آن مال
بحسب واقع مال غیر باشد پس بمنزله عقد بیع است که ثمن مغصوب ظاهر شود و آن بیع باطل خواهد
بود و در اینجا بمنزله باطل خواهد بود چون مهر در غیر متعه از ارکان عقد نکاح نیست و از این
جهت است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم خمس اکثر اموال مهر شیعیان بخشیده اند تا
فرزندان حلال زاده باشند و لهذا همه محب اهل بیت اند و چون سنیان خمس نمیدهند
و حضرات بایشان نه بخشیده اند فرزندان ایشان بمنزله حرامزاده اند لهذا همه دشمن
حضرات امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اگر چه بحسب ظاهر اظهار
محبت میکنند اما در واقع دشمن اند و لهذا همه بی دغدغه کافر اند و جمعی که ایشان را پاک
میدانند از آن جهت است که چون ما فی الضمیر خود را اظهار نمیکنند مثل منافقان بحسب ظاهر
مسلمان و پاک اند و بحسب واقع نجس اند و ما مکلفیم بظاهر و جمعی که ایشان را نجس میدانند از آن
جهت است که از گفته معصوم ظاهر شد ما فی الضمیر ایشان مثل منافقانی که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که ایشان منافقند هر که از آنحضرت شنیده بود که فلان
منافق است بر او واجب بود که از او اجتناب کند و لیکن این معنی نادر بود که نفاق منافق

از نماز

از نماز حضرت بر او ظاهر میشد که چهار تکبیر میفرمودند و اما حجة الاسلام چون واجبست می باید
که از مال حلال باشد و اگر از مال حرام باشد در وقتی که لبیک اللهم لبیک میگوید در جواب ایشان
میگویند لا لبیک و لا سعدیک چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و قال الصادق صلوات
الله علیه ان اعداءنا یموتون بالطاعون و انتم تموتون بعلة البطون الا انها علامة
فیکم یا معشر الشیعة و مرویست که آنحضرت فرمودند که دشمنان ما اکثر ایشان بسبب طاعون
می میرند چنانکه ظاهر است که طاعون شایع است در جمیع بلاد روم و شما شیعیان غالبا بعلت شکمها
می میرید و این نیز ظاهر است که اکثر امراض این بلاد اسهال و غالبست بلکه مسلول پس میفرمودند که این علامت
شماست ای گروه شیعه که از این علامت شیعه و سنی ظاهر میشود و قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه من جدد قبرا او مثل مثالا فقد خرج من الاسلام و اختلف مشایخنا
فی معنی هذا الخبر فقال محمد بن الحسن الصفار رحمه الله هو من جدد بالجیم لا غیر و
کان شیخنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه یحکی انه قال لا یجوز
تجدید القبر و لا تطیین جمیعه بعد مرور الایام علیه و بعد ما طین فی الاول
و لکن اذا مات میت فطین قبره فجائز ان یرم سائر القبور من غیر ان یجدد
و ذکر عن سعد بن عبد الله رحمه الله انه کان یقول انما هو من حدد
قبرا یعنی به من سنم قبرا و ذکر عن احمد بن ابی عبد الله البرقی انه قال انما هو
من جدث قبرا و تفسیر الجدث القبر فلا ندری ما عنی به و الذی اذهب
الیه انه جدد بالجیم و معناه نبش قبرا لان من نبش قبرا فقد جدده و احوج الی
تجدیده و قد جعله جدثا محفورا روایت کرده است احمد بن محمد بن عیسی از
محمد بن سنان از ابو جارود از اصبغ بن نباته که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
که هر که تجدید کند قبر را یا مثالی بکشد یعنی صورتی از صور مجسمه و غیر مجسمه بکشد و یا بسازد
یا شخصی را منقاد گرداند که حق سبحانه و تعالی او را امام و مقتدا گردانیده باشد یا هر سه مراد باشد
پس از اسلام بیرون میرود اما آخر که ظاهر است و اما باقی بر هر تقدیری محمول بر مبالغه است
یا اگر از روی مخالفت معصوم عمدا کند که در این صورت کافر میشود و این حدیث باآنکه با
اصطلاح متاخرین ضعیف است اما نزد متقدمین صحیح است چون از کتاب اصبغ بوده است
و آن اول کتابی بود که شیعه تصنیف کردند و از جمله اصول است و مشایخ خلاف کرده اند در معنی

خبر و لفظ انچه اما صغار بیاع بجیم میخوانده است و بسبب ابن ولید که استاد صدوقست هر
شنیده صغار از استاد خود روایت کرده است که جایز نیست تجدید و تازه کردن قبر و نه گل مالیدن
بر او بعد از انکه مدتها گذشته باشد و در اول آن اگر گل مالیده باشند چون در عرف میگویند
که تازه کرده است قبر را و لیکن اگر شخصی بمیرد و قبر او را گل بمالند جایز است که قبرهای دیگر را مرمت
کنند بی انکه تجدید کنند و از نو بسازند و حکمتش آنست که اندراس قبور سبب رقت زایرانست
و آن سبب مرحمت صاحبان قبور و ابن ولید از استاد دیگرش سعد بن عبد الله نقل کرده است
که او بجای این لفظ می خوانده است بانکه در نسخه او از کتاب اصبغ نقطه نداشته است یا اگر نقطه
داشته باشد ضبط آن نکرده بودند که از استاد ان شنیده باشند و نقطه کتابت انچو بر میگردانیم
که از سهو ناسخ باشند و بنابرین تحدید بمعنی تیز کردنست یعنی خرپشته ساختن و احادیث از
رسول خدا و ائمه بسیار وارد شده است که نمی باید که قبر خرپشته باشد بلکه مسطح و چهار گوشه
می باید و چنان از ابو هریره نقل کرده اند که او گفته است در کتاب خود که اگر چه سنت است که
مسطح و مربع باشد و لیکن چون شیعه چنین میکنند سنی علی رغم شیعه سنم میکنند تا قبر شیعه و سنی
از یکدیگر امتیاز داشته باشد و ابن ولید از برقی نقل کرده است که او من جدث میخوانده است
و جدث یعنی قبر است و نمیدانیم که مراد او چیست و مرادش ظاهر است که یعنی قبور را قبر کنند که نبش قبر
کنند که میتی دیگر در ان بگذارند و لیکن قانون قدما نبوده است که اگر کسی تا مراد او را نشنوند بگویند
که مراد او اینست و اینرا نشنیده بودند و ابن ولید گفته است که انچه اعتقاد منست آنست که جدث بجیم است
و معنی آن نبش قبر است زیرا که کسیکه نبش قبر کند او را قبر کرده است و ما را احتیاج کردانیده است که
او را تازه کنیم بس ابن ولید لفظ صغار را اختیار کرده است و معنی برقی را و اقول ان التجدید
علی المعنی الذی ذهب الیه محمد بن الحسن الصفار و التحدید بالحاء غیر المعجمة الذی
ذهب الیه سعد بن عبد الله و الذی قاله البرقی من انه جدث کله داخل فی معنی
الحدیث و ان من خالف الامام صلوات الله علیه فی التجدید و التسنیم و
النبش و استحل شیئا من ذلک فقد خرج من الاسلام و الذی اقوله فی قوله صلوات
الله علیه من مثل مثالا انه یعنی به من ابدع بدعة و دعا الیها او وضع
دینا فقد خرج من الاسلام و قولی فی ذلک قول ائمتی صلوات الله علیهم
فان اصبت فمن الله علی السنتهم و ان اخطات فمن عند نفسی و صدوق گفته است که

من میگویم

من میگویم که تجدید باین معنی که صغار گفته است و تحدید بحاء مهمله که سعد خوانده است و جدث که
برقی گفته است همه حق است بحسب واقع چون همه از حیثیت احادیث دیگر ثابت و داخل است در معنی
این حدیث چون ظن خوب بمشایخ مقتضی آنست که این معانی را ایشان از معصوم شنیده و گفته
باشند و هر که مخالفت امام کند از روی عناد در تازه کردن قبر و خرپشته ساختن و شکافتن قبر
و یکی از اینها را حلال داند بس از اسلام بدر رفته است و اعتقاد من آنست که انکه حضرت فرموده
است که هر که مثالی بکشد یعنی بدعتی قرار دهد و مردمان را بان بدعت دعوت کند یا دینی وضع
کند از اسلام بدر میرود و انچه من میگویم از روی اخبار یست که از ائمه هدی صلوات الله
علیهم بمن رسیده است اگر درست گفته ام حقی است که حق سبحانه و تعالی بر زبانهای ایشان
جاری کرده است در ضمن اخبار و اگر خطا کرده ام از من شده است و احتمال دارد که مرادش
این باشد که چون ائمه هدی صلوات الله علیهم رخصت اجتهاد در حدیث داده اند و اجتهاد
احتمال غلط دارد بس اگر حق گفته ام ایشان فرموده بودند بس آن حق از گفته ایشان
است بحسب واقع و اگر غلط حفظ کرده باشم خطاییست که از من صادر شده است و تاویل کلام
صدوق بمراد خود اعلم است و الله تعالی یعلم و شیخ مفید رضی الله عنه بخاء معجمه خوانده است
بمعنی شکافتن قبر که میتی دیگر در ان بگذارند یا بواسطه دزدیدن کفن دیگران و شیخ طوسی رحمه الله
گفته است که هر یک ازین معانی محتمل است و حق سبحانه و تعالی اعلم است و کسیکه خبر را فرموده
است و این معنی حق است بنابر گفته شیخ طوسی از چنین خبری که این همه احتمال در ورود و
مضبوط نباشد عمل نتوان کرد اما چون در نسخ تهذیب و غیره چون خبر بعنوان جیم مضبوط است
و در نسخ که عمل بان توان کرد که قایل شد بکراهت تجدید و اما تسنیم بس ظاهر است که باطل
است و احادیث ما در تربیع و مسطح کردن که خلاف تسنیم است مستفیض است و اما نبش قبور در
باب حدود خواهد آمد اخبار صحیحه و کالصحیحه که دالست بر حرمت آن و روی عن عمار الساباطی
انه قال سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن المیت هل یبلی جسده فقال نعم
حتی لا یبقی لحم و لا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی فی القبر مستدیرة
حتی یخلق منها کما خلق اول مرة و بسند موثق از عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه سوال کردند از میت که آیا بدنش همه خاک میشود که هیچ نماند یا حیوانی میشود که جزو
حیوانی دیگر شود خصوصا انسان و عاقبت در بدنها اول حشر خواهد شد یا بدن ثانی که او سوال از

شبهه مذکور مدفوع باشد و باز اگر باشد حضرت جوابی فرموده که دفع شبهه ملاحده بشود با آنکه فرموده
علی تا آنکه نمی ماند گوشتی و استخوانی مگر آن طینتی که از آن مخلوق شده است که آن منی باشد یا
خاکی که ملائکه در منی میکنند چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت ائمه صلوات الله
علیهم فرموده‌اند که از هر طینتی که مخلوق شده‌اند در آنجا مدفون خواهند شد و ایضا فرموده‌اند که
چون نطفه در رحم قرار میگیرد حق سبحانه و تعالی ملکی میفرستد و از جایی که در آنجا مدفون خواهد شد
خاکی برمیدارد و با آن نطفه مخلوط میکند و مادام مخلوق میشود و چون نزدیک مردن میشود میبرد
تا بآنجا و در آنجا دفن میکنند او را و همین نطفه و قبر مستقر است چنانکه اول مرتبه قرار از آن
خاک آفریده شده و در حشر نیز از همان خاک خواهد شد آفریده و حضرت اشاره باین کرده است که مراد الهی از آیه
منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری اینست یعنی شما را از خاک آفریدیم
و در خاک شما را میبریم و مرتبه دیگر از خاک بیرون می آوریم در حشر و مفسران چند تفسیر کرده‌اند
یکی آنکه مراد اینست یعنی شما ساکنید چون آدم علیه السلام از خاک بود یا آنکه چون اعظم اجزای او خاکست و هر چه میخورد
و جزو بدن میشود اعظم اجزای آن خاکست و نطفه مستعد بود و ... از دیگر جزو صغیری مدور
از استخوانها میماند که جزو بدن صحیح خواهی نشد دوم آنکه ما برابر یعنی اگر از آن خاک کوزه
کاسه و غیر آن ساخته شود آن جزو بحال خود است تا حق سبحانه و تعالی آن جزو را بزرگ میکند و روح
در وی میدمد و چون بحسب واقع و موافق احادیث متواتره حساب و عقاب و ثواب با روح است
و بدن دخل ندارد و مرده‌ای که باشد روح معذب و مثاب لیکن چون اکثر عالمیان نمی توانند فهمیدن معنی
روح را حق سبحانه و تعالی در همین بدن حشر خواهد فرمود تا کفار را حجتی نباشد که ما این بدن مخالفت
کرده‌ایم چنانکه مقرر ساخته است که اعضا گویند که این اعمال را ما کرده‌ایم و انبیا و اوصیا و ملائکه شهادت
بر ایشان دهند که شما کرده‌اید بآنکه کفی بالله شهیدا گواهی حق سبحانه و تعالی کافیست و
قال الصادق صلوات الله علیه ان الله عز وجل حرم عظامنا علی الارض و
حرم لحومنا علی الدود ان تطعم منها شیئا و آنحضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی
حرام گردانیده است بر زمین که استخوان ما را خاک کند و حرام گردانیده است بمانی ... وقال
النبی صلی الله علیه وآله حیوتی خیر لکم ومماتی خیر لکم قالوا یا رسول الله وکیف ذلک
فقال اما حیاتی فان الله عز وجل ذکره یقول وماکان الله لیعذبهم و
انت فیهم واما مفارقتی ایاکم فان اعمالکم تعرض علی کل یوم فما کان من حسن

استزدت الله

استزدت الله لکم وماکان من قبیح استغفرت الله لکم قالوا وقد رممت
یا رسول الله یعنون صرت رمیما فقال کلا ان الله تبارک وتعالی حرم
لحومنا علی الارض ان تطعم منها شیئا و کلینی رحمه الله بسند حسن کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین فرمودند که در
حیات من خیری عظیم هست از برای شما و در وفات من نیز خیری عظیم هست گفتند که چگونه خیر است
حضرت فرمودند اما در زندگانی من پس حق سبحانه و تعالی که ذکر او جلیل و عظیم است میفرماید که
نخواهد شد که حق سبحانه و تعالی کافران امت ترا عذاب دهد و حال آنکه تو در میان ایشان
باشی و اما در مفارقت من از شما پس چنین است که اعمال شما را در هر روز بر من عرض
میکنند پس هر عملی که خوب باشد از حق سبحانه و تعالی طلب میکنم زیادتی آنرا و عقوبات
شما را مضاعف گردانیدن حق سبحانه و تعالی بآمرزد و تا اینجا چنین نقل کرده است صحابه
گفتند یا رسول الله عرض بر تو خواهد بود در وقتی که استخوانهای تو پوسیده و ریزه
شده باشد یعنون ظاهر الکلام صادق نه باشد که تغییر و قدرات را میفرماید که قصد
ایشان این بود که اگرچه رمیم شده باشی پس رسول خدا فرمودند که حاشا که استخوان
من رمیم شود چه رسد که حق سبحانه و تعالی گوشتهای من و اهل مرا با انبیا و اوصیا
حرام گردانیده است بر زمین که چیزی از آن را بخورد و بپوسد و هرگاه گوشت ما نپوسد
استخوان بطریق اولی رمیم نخواهد شد و رد کرد ان اعمال العباد تعرض علی رسول الله
صلی الله علیه وآله وعلی الائمة صلوات الله علیهم کل یوم ابرارها وفجارها فاحذروا
وذلک قول الله عز وجل وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون و در روایات
صحیحه موثقه و قویه کالصحیح وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که اعمال عباد الله از خوب
ایشان و بد ایشان عرض میشود هر روز و در اخبار بسیار و هر صبح و شام بر حضرت سید
المرسلین و بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم پس جهد کنید که بد نکنید تا پیش ایشان رسوا
نشوید و این معنی را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است از روی تهدید که بگو
یا محمد با امت خود که هر چه میخواهید بکنید که حق سبحانه و تعالی اعمال شما را می بیند و رسول او
می بیند و مؤمنان کل که ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم می بینند و دیدن ایشان بعرض
فرشتگان است بر ایشان و سئل الصادق صلوات الله علیه عن المصلوب یصیبه

عذاب القبر فقال ان رب الارض هو رب الهواء فيوحي الله عز وجل الى الهواء
فيضغطه اشد من ضغطة القبر و در حديث صحيح و كالصحيح منقولست از حضرت امام رضا
و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که پرسيدند از ايشان که کسی را که بدار کشيده باشند
عذاب قبر با وی هست حضرت فرمودند که پروردگاری که زمين در فرمان اوست هوا نيز در
فرمان اوست اگر خواهد باد وحی ميفرمايد که مصلوب را فشاری دهد سخت تر از فشار قبر و اگر
قطع طريق کرده باشد و آدم کشته باشد شايد که هر که افشار ستم سخت تر فشارش
ميدهد و در حديث صحيح وارد شده است که سوال در وقت ضغطه است و در حديث موثق کالصحيح
از ابو بصير منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمودم که آيا کسی
باشد که ضغطه قبر با وی نرسد حضرت فرمودند که نا درست پناه بخدا می بريم از ضغطه قبر هر کسی
که چون عثمان مظعون رقيه را دفن کردند حضرت صلی الله عليه و آله ذکر قبر و ايستاد و ديده سوی
آسمان کردند و آب در چشم حضرت روان شد پس بمردم گفتند فرمودند که چون مظلوميت
اين ضعيفه را بخاطر رسيد گريستم و از حق سبحانه و تعالی طلبيدم که خدا او را ببخشد
که ضغطه قبر نرسيد پس حق سبحانه و تعالی او را بخشيد و بعد ازان حکايت ضغطه سعد را
فرمودند که هفتاد هزار فرشته بر جنازه او حاضر شده بودند و او را ضغطه از جهت کج خلقی
که با اهل خود ميکرد و گذشت احاديث ضغطه و سوال منکر و نکير و عذاب کفار و راحت مومنان
در قبر بسيار است و مقام گنجايش بيش ازين ندارد و روی عمار الساباطی عن ابی عبد الله
صلوات الله عليه انه قال ان غسلت راس الميت ولحيته بالخطمي فلا باس و
ذکر هذا في حديث طويل يصف فيه غسل الميت و بسند موثق از عمار از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که اگر سر و ريش ميت را پيش از غسل سدر بکف
سدر و خطمی بشويند باکی نيست و شستن بخطمی را در حديث طويلی روايت کرده است که در آنجا
وصف ميکند غسل ميت را و آن حديث در تهذيب هست و مضامين آن گذشت و قال ابو جعفر
الباقر صلوات الله عليه غسل الميت مثل غسل الجنب فان كان كثير الشعر فرد عليه
ثلث مرات و در حديث صحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که غسل ميت
مثل غسل جنب است و اگر موی سر و ريش او بسيار باشد سه مرتبه آب بر او ريز تا آب به مو برسد
جمعی از علما ازين حديث استدلال کرده اند که در غسل جنابت ترتيب ميان جانب راست

جب

جب واجب ولیکن مشکلست چون ظاهر است که مماثلت عمومی دارد که شاید که داشته
باشد و گاه نباشد و آنرا از خارج می توان فهمید و ممکن است که مراد این باشد که تحت سر
شوی را آب می باید رسانید بقرینه جزو اخیر و در تهذیب بجای فرد فرد و اقع شده است
یعنی سه مرتبه آب زیاد کن تا سه مرتبه شود و حاصل معنی هر دو یکی است و پیشتر گذشت که هر عضوی
را سه مرتبه شستن سنت است و این حدیث محمولست بر تاکد استحباب و در فقه رضوی
مذکور است که غسل میت مثل غسل جنابت است الا در تعدد شستن که در غسل سدر دستها
میت را سه بار بشویند تا نصف مرفقین دیگر و جنبش سه بار بشویند دیگر سرش را سه بار
دیگر جانب راست را سه بار و همچنین در غسل کافور و همچنین در غسل با آب قراح که مجموع چهل
و پنج شستن باشد و علما نیز ذکر کرده اند که سنت است و قال الصادق صلوات الله علیه
لا باس ان تجعل الميت بين رجليك وان تقوم فوقه فتغسله اذا قلبته يمينا
و شمالا تضبطه برجليك كيلا يسقط لوجهه و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که باکی نیست که میت را در میان پاهای خود در آوری و بر بالای او بایستی
غسل می دهی که او را بپهلو میگردانی که مبادا برو بیفتد و در موثق
عمار نهی از رکوب بر میت وارد شده است و این حدیث محمول است بر حال ضرورت
چنانکه ظاهر حدیث است که میان پاهایش گیری که مبادا برو افتد که اگر کسی دیگر باشد او نگاه خواهد داشت
یا آنکه ممکن است که بیان کراهت آن نمی باشد بلکه لا باس شعر باشد کراهت دارد و لیکن
نقل این خبر بی خبر قرینه است که صدوق بکراهت قائل نیست و ان رسول الله صلى الله
عليه وآله مشى خلف جنازة رجل من الانصار فقيل له الا تركب
يا رسول الله فقال اني لاكره ان اركب والملائكة يمشون و در صحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله پیاده میرفتند و در عقب جنازه شخصی از انصار صحابه گفتند یا رسول
الله سوار نمی شوید حضرت فرمودند که خوشم نمی آید مرا که سوار شوم و فرشتگان
پیاده راه روند اما در وقت برگشتن سوار شدن کراهت ندارد چنانکه در حدیث
موثق از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که سوار شدن در وقت رفتن مکروه
است مگر با عذری و در برگشتن سوار شدن مکروه نیست و قال الصادق صلوات

الله علیه فی آخر حدیث یذکر فیه غسل المیت ایاک ان معه فان خفت ان
یظهر من المنخرین شی فلا علیک ان تصیر ثمة قطنا وان لم تخف فلا تجعل
فیه شیئا و حضرت صادق صلوات الله علیه در آخر حدیثی که در ان حدیث بیان غسل
میت کرده اند و آن حدیث کافی است که لفظ حدیث و در آخر حدیث یونس نیز
این معنی هست که زنهار که در گوشهای میت چیزی مگذارید و در حدیث یونس گذشت و
بینیه مگذارید پس اگر ترسی که از جنبهای میت خونی بیرون آید چنانکه بسیار است که
خون بیرون می آید پس در اینصورت باکی نیست که اندرون را پر از پنبه کنند و اگر خوف
بیرون آمدن خون نباشد چیزی در آنجا مگذارد و قال صلوات الله علیه فی آخر
حدیث طویل لصیف فیه غسل المیت لا تخلل اظافیره و حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند در آخر حدیثی که وصف میکند غسل میت را که ناخنهای میت
تخلیل مکنید و این نیز در حدیث کافی است و قال صلوات الله علیه اذا مات
لاحدکم میت فسجوه تجاه القبلة وکذلک اذا غسل یحفر له تجاه القبلة
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هرگاه کسی از شما بمیرد پس
پاهای او را بقبله کنید و چادری بر سر او کشید و همچنین در وقت غسل پاهای او بقبله کنید و نزدیک
پای او گودی بکنید که غساله غسل آن گود رود و گذشت اینها و قال الصادق صلوات
الله علیه اذا قبضت الروح فهی مظلة فوق الجسد روح المؤمن وغیره
ینظر الی کل شیء یصنع به فاذا کفن ووضع علی السریر وحمل علی اعناق
الرجال عادت الروح الیه ودخلت فیه فیمد له فی بصره فینظر الی
موضعه من الجنة او من النار فینادی باعلی صوته ان کان من
اهل الجنة عجلونی عجلونی وان کان من اهل النار ردونی ردونی وهو یعلم
کل شیء یصنع به ویسمع الکلام و منقولست از آنحضرت صلوات الله علیه که هرگاه
قبض روح شخصی کردند روح در بالای جسد است خواه روح مؤمن و خواه غیر مؤمن
و نظر میکند بهر چیزی که با بدن او میکنند پس چون او را کفن کردند و در تابوت گذاشتند
و مردمان برداشتند برگردنهای خود روح تعلق ببدن میگیرد و چشمش گشوده میشود
میشود تا آنکه جای خود را در بهشت یا در دوزخ می بیند و اگر از اهل بهشت است باواز

بلند میگوید که مرا زود ببرید و اگر از اهل جهنم است فریاد میکند که مرا برگردانید و او میداند
هر چه را با او میکنند و سخن مردم را می شنود و این حدیث از حیث سند او را نظیر
را ندیده ام و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه ان الارواح
فی صفة الاجساد فی شجرة من الجنة تتسائل و تتعارف فاذا قدمت الروح
علی الارواح تقول دعوها فقد اقبلت من هول عظیم ثم یسألونها ما
فعل فلان وما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه وان
قالت لهم قد هلک قالوا هوی هوی و بسند کالصحیح از ابن مسکان از ابی
بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ارواح بر صفت
اجساد بعینه در قالب مثالی در درختی اند از درختهای بهشت با یکدیگر گفتگو میکنند و از احوال
هم میپرسند پس هرگاه روحی از بدن خلاص شده بنزد ایشان می آید میگویند ساعتی او را
بگذارید که از هول عظیم خلاص شده است بعد از آن از او سوال میکنند که فلانی چه شد
پس اگر میگوید که زنده گذاشتم او را امیدوار میشوند که شاید باین جانب بیاید
و از مؤمنان باشد و اگر میگوید که مرده است میگویند که او هلاک شده است و بجهنم
رفته است اگر خوب می بود اینجا می آمد و کلینی رحمه الله علیه بسند حسن کالصحیح روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ابو ولاد گفت فدای تو
گردم روایتی بما رسیده که ارواح مؤمنان در حوصلهای مرغان سبز است و در دور عرش حضرت فرمودند که
نه چنین است مؤمنان از آن عزیزتر است نزد حق سبحانه و تعالی که روح او را در چینه دان
مرغ کند ولیکن در بدنی چند میکند مانند این بدنها و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت منقول
است که پرسیدند از آنحضرت از روح مؤمنان حضرت فرمودند که در حجرها می نشینند
و از [illegible] طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند که پروردگارا روز
قیامت را بزودی واقع ساز و وعده که بما فرموده بجا آور و آخر ما را ملحق ساز باول
ما و منقولست که از یونس بن ظبیان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
بودم که حضرت از من پرسید که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان من گفتم که میگویند
که در حوصلهای مرغان سبزند در قندیلهای زیر عرش حضرت فرمودند که سبحان
الله مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی عزیزتر است از آنکه روح او را در چینه دان مرغ کند ای

یونس همین که وقت رفتن برسد حضرت سید المرسلین و اهل بیت معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و ملائکه مقربین همه حاضر میشوند و چون حق سبحانه و تعالی قبض روح او کرد
روح او را در قالبی جا میدهد مثل قالب دنیا شبیه بآن و میخورند و می آشامند غذاهای
روحانی یا مثالی را پس چون بنزد مؤمنان رفته میرود ایشان او را میشناسند بجهت آنکه
شبیه است صورت او بصورتی که در دنیا داشته است و در حدیث موثق کالصحیح
منقولست از ابو بصیر که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که احادیث
بما رسیده است که ارواح مؤمنان در حوصلهای مرغان سبز جا میکنند و در بهشت میچرند و
ماوای ایشان در قنادیل زیر عرش است حضرت فرمودند که نه چنین است اگر در حوصله
مرغان باشند در قندیل نخواهند بود و اگر در قندیل باشند در حوصله مرغ نخواهند بود بلکه در بدنهای
مثالی اند و در روضهای بهشت ماوی دارند و ظاهر آنکه حضرت رد سخنان عامه فرموده
و این معنی دارد که ایشان قائلند بآنکه روح تعلق ببدنی نگرفته است بلکه تعلق بآن
دو چیز دارد حضرت میفرمایند که روح بهر جا که تعلق گیرد ... او خواهد شد و روح
... و بلکه یک جزء میدارد شبیه ببدن دنیا و قرینه است آنکه اکثر اوقات
... مردگان را در خواب می بینند و ایشان خبر از آینده میدهند و آن واقع میشود
و بهمان صورت دنیا ایشان را می بینند اگر نه همان شخص باشد و محض خیال باشد تحقق
نخواهد داشت و حال آنکه تحقق دارد و آنچه برین بنده واقع شده ازین باب زیاده
از حد حصرست و در حدیث کالصحیح از یونس بن یعقوب از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که چون شخصی از دنیا میرود و مؤمنان گذشته نزد او می آیند
او سوال میکنند از جمعی که ایشان را می شناسند اگر میگوید که زنده اند امید دارند میشوند
و اگر میگوید که مرده اند میگویند که بزیر رفت بزیر رفت که سختی باشد و بعضی از ...
بعضی میگویند که اندکی صبر کنید که آرام گیرد و بعد از آن از او پرسش کنید و در حدیث کا...
... است از حبه عرنی که در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بظهر کوفه رفتم که پشت
نجف است و متصل است بوادی السلام حضرت در آنجا ایستادند که گویا با جمعی صحبت میدا...
من آنقدر ایستادم که تنگ آمدم نشستم مدتی دیگر برخواستم دیگر آنقدر ایستادم که مانده
شدم دیگر قدری نشستم تا جان آمدم پس برخواستم و ردای خود را بر خود گرفتم

گردم که یا امیرالمؤمنین بسیار تعب کشیدید از ایستادن ساعتی بنشینید و استراحت فرمایید
بعد از آن ردای خود را انداختم تا شاید بر آن بنشینند پس حضرت فرمودند که با مؤمنان صحبت
میداشتم ... ایشان انس یا دم گفتم یا امیرالمؤمنین چنین است که صحبت با مؤمنان میداشتید حضرت
فرمودند که اگر حجاب برخواسته شود از نظر تو ایشان را خواهی دید که حلقه حلقه زده اند و با یکدیگر
صحبت میدارند گفتم که اجسامند یا ارواح حضرت فرمودند که ارواحند و هر مؤمنی که در هر جا بمیرد خطاب روح
او میرسد که برو در وادی السلام و این بقعه ایست از جنت عدن یعنی بجای بهشت عدن خواهند برد
یا آنکه اعمال مؤمنان در آنجا بدخول جنت عدن است یعنی بهشتی که ابد الآباد در آنجا باشند
و در حدیث قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شخصی بآنحضرت عرض نمود که برادرم در
بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمودند که هر جا که بمیرد باک مدار زیرا که هر
مؤمنی که در مغرب بمیرد یا مشرق البته حق سبحانه و تعالی روح او را بوادی السلام میبرد
گفتم وادی السلام کجاست حضرت فرمودند که صحرای کوفه که نجف اشرفست و جمع بین الاخبار
باین عنوان میتوان کرد که مراد از بهشت زمین نجف باشد یا گاهی در آنجا باشند و گاهی در
بهشت یا آنکه چون حضرت در آن زمان در آنجا تشریف داشتند آنجا جمع میشدند و الحال که
حضرت رو بهشت است ایشان در خدمت آنحضرت اند و الله تعالی یعلم و چنانکه احادیث بسیار
در ارواح مؤمنان وارد شده همچنین احادیث بسیار در اشقیا وارد شده است و همه
دلالت میکند بر آنکه معاد روحانی حقست و آن عبارتست از بقای روح بعد از خراب بدن
و آیات بسیار نیز دلالت برین میکند چنانکه در شهدا فرموده است حق سبحانه و تعالی
که ترجمه اش اینست که مپندار که آنهایی که کشته شده اند در راه حق سبحانه و تعالی که ایشان
مردگانند بلکه زندگانند و ایشان را روزی میرسد و خوشحالند از آنچه حق سبحانه و تعالی بایشان
کرامت فرموده است از فضل خود و بشارت میدهند جمعی را که بایشان ملحق نشده اند که
خوفی نیست برایشان و اندوهناک نخواهند شد و دیگر فرموده است که مؤمن آل یس
میگفت که ای کاش قوم من میدانستند که حق سبحانه و تعالی مرا آمرزیده است و مرا اکرام و انعام
فرموده است و غیر اینها از آیات بسیار و احادیث بیشمار و این ظواهر همه دلالت
ظاهری دارند بر تجرد نفس ناطقه و در حدیث صحیح از ضریس کناسی منقولست که سوال کردم
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که مردم میگویند که آب فرات از بهشت بیرون

می آید چگونه چنین باشد و حال آنکه از جانب مغرب می آید و آنجا از جیحون و رودخانها اهل او میشود
پس حضرت فرمودند که حق سبحانه وتعالی بستانی آفریده است در مغرب این آب از آنجا می آید و ارواح
مومنان بآنجا میروند هر شام و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را
و آشنا میدهند تا صبح و چون صبح میشود در میان آسمان و زمین طیار و سیار اند و با یکدیگر ملاقات
میکنند و یکدیگر را میشناسند و حق سبحانه وتعالی در مشرق آتشی آفریده است که مسکن ارواح کفار است و
خوردن ایشان از زقوم است که خوراک اهل جهنم است و آشامیدن ایشان از آب جوشان آنجا
است در شبها و چون صبح طالع میشود میروند به برهوت که وادی است در یمن که از آتشهای دنیا گرم
ترست و در آنجا باهم ملاقات مینمایند و آشنایی میدهند و چون شب میشود بآتش میروند و حال ایشان
چنین است تا روز قیامت پس گفتم که حال آن جماعتی که اقرار برسول خدا دارند و امام زمان خود را نمی
شناسند و عداوت با اهل بیت هم ندارند از گروه مستضعفین حال ایشان چون است حضرت فرمودند که
ایشان در قبرهای خود خواهند بود و ثواب عقابی نخواهند داشت و اما مستضعفانی که کارهای خوب کرده اند
نیکی … با ایشان میرسد روز قیامت و بعد از آن کار ایشان با خداست اگر میخواهد باستحقاق ایشان را
بجهنم میبرد و اگر میخواهد بتفضل ایشان را ببهشت میبرد و همچنین است حال مجنونی که عقل هیچ نداشته باشند و حال اولاد
سنیان که بحد بلوغ نرسیده باشند و اما سنیانی که مستضعف نباشند از قبر ایشان راهی بود بجهنم دنیا
که از زبانه او آتش و دود او و جوشش حمیم آن با ایشان رسد تا قیامت و بعد از آن ایشان را بجهنم برند
و در آتش جمع زنند ایشان را و گویند که چرا متابعت امام زمانی نکردید که حق سبحانه وتعالی از جهت شما مقرر
کرده بود و اطفال شیعیان پس ایشان ملحق بپدران خود خواهند شد بحسب ظاهر آیات و احادیث متواتره
و خواهد آمد در کتاب نکاح و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که هر روز قبر بزبان حال میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرمان منم که روضه از ریاض
بهشتم از جهت مومنان و گودی گودهای جهنم از جهت کافران … اخبار از این باب دلالت میکند بر آنکه
و عذاب قبر فوق حد و حصر است و بسیار خواهد آمد و اما اختلافی که واقع است بحسب اختلاف احوال
مردمانست و هرگاه و یقین شد که عذاب هست بهر عنوانی که باشد می باید سعی نماید در رفع آن و در چگونگی
آن اهتمامی نیست … هرگاه شخصی … که فردا او را میکشند مناسب حال او آنست که او در این
شب جمیع سعی نماید در استخلاص خود … و فایده ندارد که فکر کند که آیا گردنم را خواهند زد
یا شکم را خواهند درید یا … خواهند کشید هرگاه کشته میشود بهر عنوانی که خواهد باشد و این فکر

یهود است وقال الصادق صلوات الله علیه ان الله تبارك وتعالى اوحى الى موسى بن عمران علیه
السلام ان اخرج عظام یوسف من مصر ووعده طلوع القمر فابطا طلوع القمر علیه فسال
عمن یعلم موضعه فقیل له ههنا عجوز تعلم علمه فبعث الیها فاتی بعجوز مقعدة
عمیاء فقال تعرفین قبر یوسف قالت نعم قال فاخبرینی بموضعه قالت لا افعل حتى تعطینی
خصالا تطلق رجلی وتعید الی بصری وترد الی شبابی وتجعلنی معك فی الجنة
فکبر ذلك على موسى علیه السلام فاوحى الله عز وجل الیه انما تعطی علی
فاعطها ما سالت ففعل فدلته على قبر یوسف علیه السلام فاستخرجه من
شاطئ النیل فی صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحمله الى الشام فلذلك
یحمل اهل الکتاب موتاهم الى الشام و باسانید موثقه کالصحیح از حضرت امام ابو الحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرمودند که حق سبحانه
وتعالی وحی کرد بحضرت موسی که استخوانهای حضرت یوسف را از مصر بیرون برد و وعده فرموده بود
تا آنرا بیرون نیاوری ماه بر نمی آید یا وعده کرده بود که بنی اسرائیل را از مصر بیرون بر
بیرون آید و ماه دیر بیرون می آمد و ایشان خایف بودند از اطلاع فرعون [illegible]
ظاهر شد که تا استخوانهای یوسف را بیرون نیاورند ماه بیرون نمی آید و نمیدانستند قبر
یوسف در کجاست پس حضرت پرسیدند که آیا کسی هست که بداند که قبر یوسف در کجاست گفتند
هست که میداند پس فرستادند و پیرزالی را آوردند که زمین گیر شده بود و کور بود حضرت موسی
که میدانی که قبر یوسف در کجاست گفت بلی حضرت فرمودند که نشان ده گفت نشان نمیدهم تا آنکه
… دعا کنی که پاهای من روان شود و چشم من بینا شود و جوانی من برگردد و در بهشت با تو
… بزرگ بود بر آنحضرت پس خداوند عالمیان وحی کرد بحضرت موسی که تو اینها را از جانب من میدهی
چرا مضایقه میکنی هرچه میخواهد بده حضرت همه را داد و قبول نمود پس آن پیرزال قبر یوسف را نشان
داد و حضرت موسی بیرون آورد یوسف را از کنار رود نیل و در صندوق سنگ مرمری بود پس چون او را
بیرون آوردند ماه در آمد و بنی اسرائیل روان شدند و در حدیثی دیده ام که حضرت یوسف وصیت
نامه نوشته بود و موسی علیهما السلام که چون بنی اسرائیل را از مصر بیرون بری استخوانهای مرا با خود ببر پس
ثابت است که یهود و نصاری مردگان خود را نقل میکنند بشام که ارض مقدسه بنی اسرائیل است
… صدوق از نقل این خبر آنست که چون نقل بارض مقدسه نوبت … باشد که شیعیان ابو بصیر

ابن کتاب

نقل کرده‌اند که اکثر شهدا را بار ارض مقدسه اهل بیت کرده‌اند و کربلای معلی و سایر اماکن شریفه باشد و شک
نیست که این مشاهد مشرفه اشرف‌اند از سایر لهذا علمای سلف و خلف نقل موتی را باماکن مشرفه کرده‌اند مثل
سید مرتضی و سید رضی الدین و پدر ایشان رضی الله عنهم که در بغداد دفن کردند و بعد از آن
بکربلای معلی نقل نمودند و شیخ مفید علیه الرحمه چند سال در خانه خود مدفون بود و بعد از آن در
مشهد کاظمین قربت بحضرت موسی و پهلوی جعفر بن قولویه دفن نمودند و علامه پسر شیخ را در نجف اشرف
بعد از نقل مدفون ساختند و شیخ طبرسی را از سبزوار بمشهد مقدس رضوی او را نقل کردند
و از مشاهیر با شیخ نور الدین علی بن عبد العالی و مولانا عبد الله و شیخ بهاء الدین رضی الله
عنهم را نقل نمودند و اکثر علما متفق‌اند بر آنکه نقل را و حدیثی هر آنکه نه از مشایخ کرده‌اند و علما ایشان
بر این بوده و بعد از آن نیز جمیع تجویز نموده‌اند و عمل علما نیز بر این بوده است و احادیث متواتره
وارد شده است در اکثر مشاهد که روضه ایست از ریاض جنت و خواهد آمد و اینها در صورت
جواز است که مثله نشود یعنی اوی بد نکند و مردم متنفر نشوند یا اعضای میت از هم نپاشد
غیر ظاهر اخلاقی نیست که جایز نیست والله تعالی یعلم و مما ذکر الله عز و جل یوسف
این غلو و این عبارت صدوقست علی الظاهر چون در روایات منقوله نبود و بنابر جا
دیگر لفظ ما هو صورت باشد و غیر مرفوع باشد یعنی یوسف که حق سبحانه و تعالی حکایت
... یوسف است و این عجب عبارت ظاهر است و ممنوع که حدیثی باو رسید
... این غیر اسم بر رسین جنت و محتمل است که ما نافیه باشد و غیر منصوب مفعولیت معنی
... و تعالی در قرآن غیر این یوسف را ذکر نکرده ملکه همان یوسف است و در این صورت
غیر نمی‌خواهد بود که کسی کرده باشد که این یوسف غیر آنست و قال الصادق صلوات الله
علیه اکبر ما یکون الانسان یوم یولد و اصغر ما یکون یوم یموت و آنحضرت
فرمودند که بزرگترین حالات آدمی روز ولادت اوست و کوچکترین حالات او روز وفات
اوست و این یا از آنجهت است که در روز ولادت بی گناهست یا گرفتار تعلقات نشده
است یا او را عزت تمام در بین باب جامع است چنانکه در خبر است که چون قبل از تعلق روح
بیدن الفت او بار روح مقدس است راضی نمیشود تا آنکه او را تطبیع میکنند بمراتب و درجات
عالیه و در وقت بیرون آمدن از رحم مضایقه می‌نماید تا او را تنزه و عدها میدهند بخلاف
وقت رفتن که گناه بسیار دارد و خوف جنبار و تعلقات بسیار و مع هذا ملک او را تجر

... که مراتب عالیه ... بود و نجات بزرگش را بودن صغیر او
... لهذا فیها ... و قال صلوات الله علیه ما خلق الله عز و جل یقینا لا شک
فیه اشبه بشک لا یقین فیه من الموت و سنده کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی نیافریده است یقینی را که شکی در او نباشد
... از مردن شبیه‌تر که یقین در وی است یعنی با آنکه هیچ کس شک در مردن ندارد و همه کس
... دارد در مردن چنان غافل‌اند ... از مردن که گویا شکی است که در وقوعش
... حدی را یا وهمی است ... علامه فیض ... جمیع امری ... و قال الصادق ... بسند
علیه اول من جعل ... نعش فاطمه بنت محمد صلوات الله علیهما و بسند
کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که اول کسیکه از بهر او تابوت بهم رسید
در تابوت گذاشته شد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها دختر محمد صلی الله
علیه و آله و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که اول تابوتی که در اسلام
... تابوت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بود و چون بیمار شد ... در زمان
... الله و الملائکة ... تحمل ... آنحضرت و ... قطعات ... محسن
... با ... که ضعیف شده ام و گوشت بدنم ... رفته
برای من تابوتی که ... ساختند ... که چون ... مرا ...
صندوق طولانی چیزی میسازند و صورت آن عرض نمودند ... حضرت ...
چیزی از جنت ... زنان ... پوشیده ... شوم ... دستور ساز ... جسمی
دستور سازد از آتش جهنم تم شرح کتاب الطهارة ... من ...
ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی النطنزی العاملی
تمام شد کتاب ... حسن ...
... عفا الله ... جاه ...
بتاریخ ... شهر ذی القعده
... الف

١١١٦